

# تاریخ جامع ادیان

جلد سوم



# تاریخ جامع ادیان

جان ناس

ترجمہ علی اصغر حکمت

(چاپ سوم)



تحت شماره ۳۹۲۴ ر.ک.ن  
کتابخانه ملی  
۴۵/۱۱/۲۳

باهمکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین

This is an authorized translation of

**MAN'S RELIGIONS**

by John B. Noss.

Revised edition copyright The Macmillan Company 1956.

First edition copyright 1949 by The Macmillan Company.

Published by The Macmillan Company, New York, New York.

---

چاپ سوم این کتاب در یک هزار نسخه در تاریخ فروردین ۱۳۵۴ در

چاپخانه پیروز به چاپ رسید.

حق طبع محفوظ است

## فهرست مندرجات

### قسمت اول: ادیان بدویه و منقرضه

- |    |    |  |
|----|----|--|
| ۵  | ۰۱ | دین در اعصار قبل از تاریخ و در تمدنهای باستانی |
| ۳۲ | ۰۲ | ادیان اقوام سالته                              |

### قسمت دوم: مذاهب هندوستان

- |     |    |                           |
|-----|----|---------------------------|
| ۸۹  | ۰۳ | هندوئیسم قدیم             |
| ۱۱۰ | ۰۴ | جینیسم - مذهب ریاضت       |
| ۱۲۱ | ۰۵ | بودائی در مراحل اولیه     |
| ۱۳۹ | ۰۶ | تحولات مذهبی در مذهب بودا |
| ۱۷۱ | ۰۷ | هندوئی در فرون اخیر       |
| ۲۰۷ | ۰۸ | سبکپنم                    |



### قسمت سوم : ادیان خاور دور

- |     |                            |   |
|-----|----------------------------|---|
| ۰۹  | دین چینیان و مذهب نائوئیزم | ۱ |
| ۰۱۰ | کنفوسیوس و کنفوسیائیزم     | ۳ |
| ۰۱۱ | شینتو                      | ۶ |

### قسمت چهارم : ادیان امم خاور نزدیک

- |     |                                    |    |
|-----|------------------------------------|----|
| ۰۱۲ | زردشتی یا آئین دوگانه پرستی اخلاقی | ۱۹ |
| ۰۱۳ | مذهب یهود                          | ۲۵ |
| ۰۱۴ | مسیحیت در آغاز ظهور                | ۱۲ |
| ۰۱۵ | تحولات مذهب عیسوی                  | ۱۶ |
| ۰۱۶ | اسلام مبدا توحید                   | ۲۴ |

قسمت اول

ادیان بدویہ و منقرضہ



## مقدمه بر قسمت اول

همهٔ ادیان ، بهر راه و بیانی که باشد ، متفقند بر اینکه انسان قائم‌الذات نیست و نمیتواند باشد . زندگی او بقوای موجود در طبیعت و اجتماع پیوستگی دارد و بلکه وابسته بدانست . انسان بطور مبهم یا روشن میداند که قوه مرکزی مستقلی که بتواند ، جدا از این جهان ، قائم بنفس خود باشد نیست .

همهٔ ادیان به این مطلب اذعان دارند ، در ادیان ابتدائی بصورت اعتقاد به وابستگی به قوا و نیروهای موجود در محیط بلا فصل اجتماع و طبیعی و در ادیان برتر بصورت اعتقاد به علت اولی اشیاء و اعتقاد بموجودی انسانی یا غیر انسانی که آفرینندهٔ عالم و اصل حاضر و موجود هستی و افعال آن است . ادیان در هر يك از این دو حالت ، بمنوان قاعدهٔ کلی ، انسان را به قوه یا قوای عامل طبیعت و اجتماع از نزدیک مربوط میدانند و طبیعت و اجتماع هر دو همچون گردونهٔ قدرت و یا حامل آن حس میگردد .

اگر چه اعتقاد بخدا در ادیان برتر موجب می‌شود که مردم خود را در این جهان همچون

مسافر و غریب حس کنند و مسکن واقعی خود را در بهشت و آسمان بدانند اما چنین اعتقادی به دور از عقاید نوعی ادیان انسان است، در حقیقت چنین اعتقادی ایمانی است که در وضع خاص شده است. روش کلی بر این است که رابطه میان انسان و جهان او رابطه ذاتی و حیانی است؛ و خارجی. در این ادیان گاهی قیافه ظاهری طبیعت قابل اعتماد نشان داده نشده است اما درجه واقمیت به امری که در اعماق طبیعت است نسبت داده شده است.

بیشتر مردمان از جنگل نشینان تا افراد اجتماعات پیشرفته در فرهنگ، انسان عبارت از همین مواد جسمانی نمی دانند. چنین اعتقادی مخالف آن احساس خیلی عمیقی است بموجب آن همه حیات و هستی انسان وابسته بقوای است که خارج از ذات اوست ولی بیلا در طبیعت با او همانند است و باید با او هماهنگی کند. احساس اصلی همه ادیان همین است برای اینکه این معنی از پیشاپیش درک شود باید به ادیان ابتدائی و گذشته توجه کرد. ممکن است گفته های این ادیان با فلسفه دانش مطابق نباشد و یا چیزی جز قبول بی برای دریافت های حواس و یا امور خیالی و رمزی نباشد اما این ادیان بشیوه خاص خود توانسته اند گفته اند.

## فصل اول

# دین در اعصار قبل از تاریخ و در تمدنهای باستانی

دین در صور نخستین خود آدم-بازاد را توانا ساخت که نسبت به حقایق عالم کون که محیط مجاور او بودند مانند فوای طبیعت، وارواح گذشتگان، نیروی موجود در بشر در مؤسسات اجتماعی او، روشی خاص در پیش گیرد.

پس از روزگاری که دامنه افکار انسانی وسعت گرفت و بزور تجربه و نیروی آزمایش توانست امور طبیعی را در موقع خود شناسد و در محل خود جای دهد با دایره محیط خود رابطه‌ای وسیعتر ایجاد کند در امر خدایان بزرگ و آلهه طبیعی و بالاخره در باره آفریدگار زمین و آسمان بفکر و اندیشه فرو رفت.

فصولی که اکنون در این کتاب آغاز میکنیم بیان تحول این داستان است، برای آنکه فرهنگ و آئین مردم بدوی را که با ما معاصر و هم در زمان ما زندگانی میکنند بهتر بشناسیم سزاوار است که سرگذشت بشر را ازین لحاظ از ازمینه باستانی هرچه قدیمتر شروع کرده و باختصار از زمانی که از آن به «عصر قبل از تاریخ» تمیز میکنند سخن گوئیم،

## ۹. دین در عصر حجر

« ای ابن عم من ! ای انسان » نیناند رتال<sup>۱</sup> بیا با من سخن گو و مرا از حال خود آگاه ساز ! بمن بگو در صحنه اندیشه تو چه صورتها و چه سایه های فریبنده نقش میشد ؟ اینک استخوانهای تو در برابر من و جمجمه مجوف فرسوده تو در پیش دیده من ، حربه سنگی برنده تو در مقابل من ، همه به زبان حال از نیرو و توانائی تو در آن روزگار فراموش شده حکایت میکنند ؛ با من بگو چه میکردی ؟ چه میگفتی ؟ که را دوست داشتی ؟ که را می پرستیدی ؟ ای ابن عم با من باز بگو...»

اگر باین پرسشها می توانستیم پاسخ دهیم هر آینه حل معمای پیدایش دین و مذهب آسان می شد ، لیکن دریفا که جواب این سؤالات بسیار تیره و تاریک است چون دین نتیجه سعی و عمل مغز انسان است که برای خود پناه و مأمنی در جهان بدست آورد . ازین سبب میتوان گفت که انسان ( عصر حجر ) نیناند رتال نخستین آدم متدین در روی زمین بوده است ولی برای دانستن آنکه قبل از او که بوده ؟ و چه اندیشه داشته بهیچوجه وسیله ای در دست نیست . مسلماً داستان دین به هیچ معنائی در پانصد هزار سال قبل در نزد جانوران شبه انسان از قبیل « پیتکانترپوس »<sup>۲</sup> Pithecanthropus تکوین نیافته زیرا از مطالعه سنگه چخماقها و حربه های نوک تیز ایشان که برای جنگ در میدان نزاع بقا بکار می برده اند میزان از درجه هوش و مرتبه عقل آنها دستگیر ما میشود که میتوانیم حدس بز نیم آیا دین و مذهبی داشته اند یا نه ؟

انسان ملقبه نشان رتال<sup>۱</sup> که پس از یک دوره فترت طولانی ناگهان بظهور رسیده و عدد آنها ازدیاد یافته ها من صد هزار تا بیست و پنج هزار سال قبل از این می زیسته اند . بعضی آثار و اشیاء که در قبور این آدمیان یافت شده حاکی از نوع اعتقادات آنهاست . در مدفن اموات خود غذا و طعام که بعضی استخوانها از آن هنوز باقی مانده و همچنین حربه های سنگی دفن می کرده اند ؛ از اینجا حدس زده میشود که در فکر آنها جرثومه پرستش ارواح ( آنیمیزم ) برای نخستین بار تکوین شده و این عالمتبرین مرتبه تفکرات عقلانی آنان بوده است . و همچنین توهم می کرده اند که اموات یک گونه حیات جسمانی مرموز و نامعلوم دارا هستند .

چون از مرحله تاریخ بدوی بگذریم و بمال ترین سطح فرهنگ عصر حجر قدیم یعنی در حدود ۲۵ هزار سال قبل برسیم دوره ای را مشاهده میکنیم که از آن بآدمیان « کرومانیون »<sup>۳</sup> Cro-Magnon تعبیر میکنند و آنها انسان عصر حجری در اروپا و افریقا هستند در آنجا بواسطه فقدان علائم و آثار دوباره در دره تاریکی افتاده وضع عقاید دینی و اعمال مذهبی آنها بر ما مجهول و مشکوک می ماند .

« کرومانیون » ها در واقع نژادی از بشر حقیقی متکامل بوده اند با جمجمه های قدری بزرگتر از استخوان کله بشری امروزی . بعضی از علماء انسان شناس ( انترپوآولوژیست ) از قرابت آنان با

۱- Neanderthale لقب ونامی است که برای نوعی از بشر بسیار قدیمی که در دره نشاندار در آلمان می زیسته اند داده شده و این طبقه که نوع مرکب از حیوان و انسان است در سایر نقاط ارض هم به همین اسم معروف شده اند .

بعضی جماعات بشری کنونی در جهان مانند سیکها (هند) ملاحظه کرده‌اند ازینقرار کرومانیونها بلند بالاترین و تنومندترین نژادهای بشری جهان بوده‌اند. ایشان از محل خود کوچ کرده به نقاط معتدل رفته‌اند زیرا آب و هواهای سخت و شدید زندگانی نئاندرتالها را بخطر می‌افکند چون کرومانیونها جانشین آنها شدند طریقه و روش صحراگردی و کوچ‌نشینی را پیش گرفتند ولی در عین حال برای آمایش خود پناهگاه‌هایی از غارها و صخره‌ها در مواقع و فصول بسیار سرد اختیار کردند. معاش ایشان فقط بصد و شکار میگذاشت و از گوشت حیوانات و دام و دمانند «گااو وحشی» (بیزن) و غزال و گورخی و گور اسب تغذیه میکردند. در محلی موسوم به سلوتر Solutre در مرکز فرانسه، باستان‌شناسان در مکانی وسیع آثار بسیار از ابزار شکار ایشانرا کشف کرده و استخوانهای صدهزار اسب وحشی، باضمم استخوان گوزنها و ماموت‌ها و بیزونها را از زیر خاک بیرون آوردند که معلوم میشود در طول چند قرن در آنجا این مردم همواره مجلسی جشن و ضیافت کلان بر پا می‌کردند. قرینه‌ئی در دست نیست که کرومانیونها اسب وحشی را رام کرده باشند بلکه آن حیوان که در رمه‌های زیاد بانواع مختلف در صحرها حرکت میکردند شکار خوبی برای مصرف طعام و غذای خود میدانسته‌اند.

آنها هم مانند اسلاف خود یعنی نئاندرتال‌ها اموات خود را در زیر خاک مدفون میکردند و محل خاصی برای دفن آنها داشته‌اند و اجساد مردگان را با اسلحه و زبور آلات و انواع اغذیه بخاک می‌سپردند و رسم عجیبی داشته‌اند که ابدان و استخوانهای امواترا بارتنگ قرمز ملون می‌ساخته‌اند. نقاشی و رنگ آمیزی در حیات این گروه بشری نقش بزرگی داشته است. برجسته‌ترین و مهمترین عمل فرهنگ این قوم قدیمی همانا کارهای نگارندگی و نقاشی و مدل‌سازی ایشان است. آنها توانسته‌اند که روی دیوار مغاره‌های مسکن خود نقوش و تصاویر رسم کنند و مدلهای گلی با شکل مختلف بسازند و روی استخوانها و شاخ‌گوزنها کنده‌کاری و منبت سازی نمایند و بقدری در این هنر پیشرفت داشته‌اند که چشم‌انداز<sup>۱</sup> و واقعیت<sup>۲</sup> کارهای هنری ایشان از تمام اقوام بدوی باستانی پیشتر و کاملتر است.

موضوعاتی که برای هنر خود انتخاب میکردند غالباً عبارت بوده است از حیوانات شکاری و صورت انسان را کمتر میکشیده‌اند. فقط بعضی مجسمه‌های كوچك فوق‌العاده پهن و عظیم البته که ظاهراً<sup>۳</sup> هر يك معنایی رمزی داشته است از آنها باقی‌مانده. بسیاری از صورت نگاری‌ها و کنده‌کاریهای آنها روی دیوار مغاره‌های تاریک کشف شده که بانور و شعله آتش جو ب و پیسوز آن آثار را از خود جای گذاشته‌اند و عمل این هنرمندان قرون اولیه در آن گوشه‌های تاریک و دور از دسترس مسلماً بقصد هنرنمایی نبوده است. معلوم نیست که در این کار چه نیتی داشته و چه اندیشه میکردند؟ ظاهراً همانطور که در نزد مردمان برای عصر حاضر معمول است برای این نقوش يك اثرافسون و سحری قائل بوده و آنرا نماینده زنده آن حیوان میدانسته‌اند و آنرا در تحت تأثیر سحری آن صورت می‌بنداشته و ازینرو آنرا وسیله غلبه بر آن حیوان توهم میکردند. بخوبی معلوم است که کرومانیون‌های شکارچی قبل

۱- چشم‌انداز = Perspective

۲- واقعیت = Realism



از آنکه از مناره بطلب سید بیرون روند در آن گوشه‌های تاریک جمع شده و با تشریفات خاصی پیشوایان خود را بر آن می‌داشتند که روی بدن آن حیوان منقوش را رنگ نمایند و علامت اسلحه و افزار شکار را بصورت بسیارخام و ناموزون در روی بدن آن نقش کنند پس از آن ازمناره‌ها بخارج رفته و عقیده داشته‌اند که آنچه را توهم و تصویر کرده‌اند بزودی صورت وقوع حاصل خواهد کرد. همچنین یک رشته رنگ آمیزی و منبت کاری در نزد بعضی از این نژادهای کهن در روی ابدان تصاویر انسانی بکار رفته است. این مجسمه‌های زشت و ناموزون که غالباً صورت زنان را نشان میدهد در آثار مردم عصر حجر غالباً دیده میشود که از صنعت عصر قدیم پلئولیتیک upper Paleolithic باقی مانده.

ظاهراً مقصود از این نقش و نگارها ازدیاد نسل و فراوانی زاده ولد است. رخسارهای این تصاویر را محور مدور است ولی پهلوها و شکمها و سینه‌های آنها زیاده از حد بزرگ و فربه دیده میشود.

در حقیقت اینها عمل جادویی زاده ولد و سحر ازدیاد نفوس بوده است. ازینقرار در مطالعه انواع صورتهای و نقاشی‌ها که از انسان پالئولیتیک Paleolithic باقی مانده چنین برمیآید که عمل سحر در کار صید و شکار و زاده ولد منظور آنها بوده است و ایمان داشته‌اند که بدینوسیله به مقصود خود نائل خواهند شد.

رسوم و آداب معمول نزد انسانهای اولیه کرومانیون‌ها در امر دفن اموات متضمن بعضی اعتقادات ضمنی ایشان نیز بوده است. آنها با یک آداب ساده خاص مرده را در نزدیکی پناهگاهی که در زمان حیات بسر میبرد زیر خاک میکردند و در آن گودال و حفرة آلات و افزار سنگی و زبورها و اغذیه مختلف همه را برنگ قرمز که در حقیقت علامت ورمز خون او بوده است ملون می‌ساخته در آنجا معلوم میشود که آنها کبابیش عقیده‌ای داشته‌اند که مرده بیک منی در عالم خاک دارای حیات است. ولی معلوم نیست که فکر آنها به تصور روح و روان یعنی یک واحد روحانی میرسیده است بلکه جسدی جسمانی شبیه به اشباح و همی برای ارواح توهم میکردند که عیناً دارای حوائج و امیال جسمانی بوده است.

همراه این عقاید خرافی و اوهام این آدمیان قرون اولیه یک نوع بیم و واهمه از مردگان نزد خود داشته‌اند. تذکار و یادآوری اشباح آن مردگان مخصوصاً نسبت به شعب رئیس قبیله و بزرگ خاندان و همچنین دیدن اشباح آنها در عالم خواب و رؤیا بر این رعب و هراس میافزوده است و مخصوصاً به تظاهر آنها در قوای طبیعت معتقد شده و برای آنها در عالم دیگر نیروئی مافوق انسانی بسیار هولناک تصور میکردند ازینرو برای اموات استعداد و توانائی فوق طبیعت بشری قائل شده و خیال میکردند که آنها می‌توانند مانع و مزاحم یا یار و مساعد زندگان شوند. چون مرتبه تصورات ایشان باین مرحله رسیده که کم بمرحله پرستی ارواح اموات مانند موجوداتعالیتر و توانائی نزدیک شدند.

وقتی که بشر بمصر نئولیتیک «Neolithic» (از ۱۰ هزار سال تا ۳ هزار سال ق. م) یعنی «دوره جدید حجری» رسید و صنعت تیز کردن و صیقل دادن آلات سنگی و ساختن تبرها و ناوکه‌ها همچنین اندک اندک قدیمترین صورت فلاح و زراعت و هنر رام کردن حیوانات وحشی و صنعت ساختن ظروف گلی و بافتن و ریختن و ساختن کوخ و کلبه‌های گلی و چوبی و همچنین تراشیدن

قایق‌ها بصورت بسیار ساده ابتدائی پدیدار شد و دست‌بش اولین زخم بندی و جراحی را بعمل آورد. بالطبع همراه این سیرو پیشرفت در عقاید دینی او نیز تحولات تازه‌ای بظهور رسید. مراسم دفن اموات اهمیت و فروع بیشتری حاصل کرد و برای مردگان تقدیم قربانیهای انسانی از زنان و غلامان مخصوص متوفی مرسوم شد. در گورگاهها بصورت عالیت و بزرگتر غارهای مصنوعی و اطاقهای سنگی (dolmens) در درون دل صخره‌ها بزمخت بسیار بیرون آوردند تا اجساد مردگان را در آنها جای دهند. عمل دیگری که در بعضی نواحی و سرزمینها معمول شد در این عصر همانا رسم سوزاندن جسد و نمش بود.

تحقیقات ارکئولوژی یک سلسله آثار سنگی یادگاری از این دوره کشف کرده‌است که عبارت از انواع گوناگون از ستونهای مفرد بسیار بلند و سنگهای عمودی سرپوش دار و قطعات سنگی رمزی می‌باشد. آنها رمز چیست معلوم نیست ولی معلوم است که بطریقی که بر ما مجهول مانده هر یک از این اشیاء بیک رشته امور و عقاید مذهبی آن مردم باستانی مربوط بوده است شاید آنها علامات امکنه مقدسه یا نشانیهای محل تجمع برای مناسک عبادت‌های ابتدائی یا رمزهای انجام قربانی در مواقع مهمت و فصول مخصوص و امثال آن باشد.

بعضی اشیاء که بدون شبهه آثار عبادت طبیعت است و از عصر نئولیتیک با عصر جدید حجری بدست ما رسیده است عبارتند از بعضی قطعات عدیده از احجار مدور که بی‌شبهه مظهر یا نماینده ماه و یا آفتاب‌اند و نیز بعضی ستونهای سنگی که در محل عبادتگاه نصب میکرد و هم ازین عصر آثار پرستش ستاره‌ها و اشجار و میاه و از این بدست آمده است همچنین از علائم نرس و هراس از مردگان که یادگار عصر حجری قدیم است آثاری کشف شده ولی ترقی انسان در مطیع ساختن قوای طبیعی بوسیله اختراعات عدیده مثل فیش‌ها ازین زمان بجای گذاشته مانند تبرها و نیزه‌ها و چرخهای پره‌دار که ظاهراً همه مورد احترام بوده‌اند.

سنگریزه‌های ملون که ازین عصر بدست آمده معلوم میکند که احتمالاً اعتقادات سحر و جادو کم‌کم صورت عمل گرفته است.

پس از بیان این مقدمه در اینجا باید اندکی درنگ کنیم و تحقیق نموده معلوم سازیم که دین کی و چگونه آغاز شده؟ این معما را هنوز فکر بشر حل نکرده است و این آثار و علائم منکشفه که از عصر حجر ما رسیده همه مقدمه یک تحقیقات روحی و روانی است و از موضوع این کتاب خارج است. بحثی که اکنون ما در پیش داریم مطالعه عقاید و ادیان مردم ابتدائی ساده است که در عصر حاضر هم هنوز وجود دارند.

## ۴. صفات عمومی مذاهب ملل بدوی در عصر حاضر

در میان آدمیان بدوی که امروز وجود دارند مظاهر مافوق الطبیعه بسیار مختلف است و در هر محل سبک و روش خاصی معمول است که نمیتوان آنها را با همدیگر مقایسه و تطبیق نمود ازینرو وضع کلیات و بیان قضایای عامه که شامل همه آنها بشود بسیار مشکل است. اما از آنجا که مختصر شباهتی در میان همه آنها کم و بیش موجود است میتوان بعضی صفات عمومی کلی از عقاید و ادیان بشری نزد مردم بدوی استخراج نمود.

نخست، اینکه آنها در شخصیت و فردیت خود بقدری وابسته به جامعه و قبیله خود می- باشند که نمیتوان گفت هر يك از افراد آنها به انفراد در مسائل روحانی و عمومی دارای عقیده مستقلی هستند. «عقل جامعه» های بدوی یا فکر اجتماعی آنها قدیمترین اثر سوسیولوژی موجود میباشد و رویه گرفته آن مردم تابع اخبار و روایات و عادات و رسوم خود میباشد.

دوم آنکه، آنها غالباً بمعنای بدوی خود پا بست و متعدد و در براس هر گونه تنبیر و تبدیلی شدیداً مقاوم هستند و از هر گونه تخیل از اخبار و عقاید قدیمه خود ترس و واهمه دارند.

سوم آنکه، بر طبق تحقیقات بسیار دقیق این رسوم و عقاید مردمان بدوی بمناسبت حوائج و نیازمندیهای قوای جسمانی و روانی آنها بظهور رسیده است. احتیاجات جسمانی (ببو - لوزيك) مانند گرسنگی و عشق و خود فروشی و ترس از درد و مرض و یا مرگ و حب تمدی و تجاوز بدیگران و دیگر امیال مؤثر در رسوم و آداب ایشان است.

اما احتیاجات روانی (پسیکولوژيك) هم تأثیر بسیار در زندگانی آنها دارد و برای این قضیه مثال فراوان میتوان ذکر کرد. از آنجمله عقیده به کاهن «شمن» یا معالج امراض که بالطبع اشخاص دیوانه صفت و نامتعادل هستند و حالات مبهم و انفعالات مرموز و تأثرات نفسانی شدید دارند و غالباً تنها به تفکر فرو میروند. از اینرو مردم بدوی معتقد میشوند که در هنگام مرض و گرفتاری بآلام روح ناپاکی بر آنها چیره و مسلط شده است و از اینرو کاهن یا شمنی لازم است که این درد او را علاج و تن او را از دست آن روح ناپاک و روان پلید خلاص سازد. در نتیجه همه آنها این کاهنان را کسانی میندازند که با عالم ارواح رابطه و سر و کار دارند و مابین خلایق با ارواح واسطه میشوند بطوریکه بعضی-ترین و لایبالی-ترین افراد قبیله باین گونه کاهنان اعتماد کرده و اوامر و نواهی آنها را مربوط بمالم ارواح دانسته و یا برای استشفاء و اعاده صحت رعایت و قبول میکنند.

مفتاح حل معمای میبادی وادیان اقوام ابتدائی در این قضیه ساده است که بشر بدوی خود قادر به تجزیه احساسات خود نیست بلکه کاملاً در آن مستغرق است و نمیتواند آنها را تحلیل کند و خواه ناخواه گاهی در تحت تأثیر حقایق نایمه دنیای خارجی و گاهی در حال متابعت از تجربیات و عادات قوم و قبیله خود آنها را قبول مینماید. علماء روان شناسی این حالت را به «زودباوری» و «ساده لوحی» بدوی تنبیر میکنند. بمبارت دیگر در زندگانی عقلانی آدمیان ابتدائی هرگز پیچیدگی و اشکالی موجود نیست در عالم تجربیات حسی ایشان هیچگونه تردید و دودلی پدیدار نمیشود آنچه را که می بینند و میشوند حقیقت میدانند.

حقیقت بینی (رتالیسم) ابتدائی در قبول احساسات بهر صورت و بهر شکل که باشد بصورت های عجیب و غریب روی انواع تجربیات و خیالات انفرادی یا دسته جمعی قرار گرفته است. زیرا ادراکات آنها بذهن ایشان همانرا القاء میکند و وقتی که فرد یا جماعت (قبیله) متفقاً حقیقتی یا عاطفه ای را درک کردند همگی آنرا بدون شك و بی لاوتم قبول مینمایند.

با ملاحظه این اصول اینك باید مظاهر کلی و صفات عمومی مذاهب بدویان معاصرین خودمان را در زمان حاضر مطالعه کنیم.

این بدویان باین عقاید و آداب خود يك گونه فرهنگ و ثقافت خاصی برای خود ایجاد کرده اند

که متناسب با اوضاع اقتصادی ایشان و با محرکات نفسانی آنان و در خور واکنشهای روانی آنهاست که رویهمرفته همه این عوامل برای ایشان دین و عقیده مخصوصی ایجاد کرده است و علاوه همین عقاید و اعمال دینی گروهها و جماعات آنها را بهم دیگر متحد و پیوسته ساخته است بطوریکه برای هر فرد انسان نیمتمدن یا وحشی یکنوع وظیفه اجتماعی وضع و مقرر داشته است.

### صفات مشترک مذاهب بدوی

۱. شیء مقدس - وقتی که شخصی سیاح یک گروه مجتمع از طوائف ابتدایی می رود اولین چیزیکه مشاهده میکند اینست که آنها یک نوع عقیده یا احترام مذهبی نسبت بمکان خاصی یا شخص معینی یا شئی مخصوصی با اعمال و افعال مشخصی دارا هستند که میتوان گفت آنها «مقدس» می شمارند و همیشه نسبت بآن یک حالت احترام آمیز به احتیاط محسوس پیوند میگیرند. بآن قبیل اشیاء و اموال چون بارو و یا بیل و امثال معامله اشخاص با افراد می کنند بلکه برای آنها یک قوه فوق طبیعی قائل میباشند که قدرت احیاء یا اعدام را داراست و میتواند منشأ خیر و خوبی یا مصدر شر و بدی باشد و همچنین آن اشیاء دارای قوه برکت بخش است و هیچکس نمیتواند بآن دست بزند و صدمه باو برساند مگر اشخاصی که دارای صفات خاصی باشند مانند رئیس خانواده یا شیخ قبیله یا کاهن یا کشیش ازین رو همیشه نسبت به آن شیء مقدس یک حس احترام مرموز آمیز به رعب و هراس و خلوص عقیدت درعالم سادگی خود دارا هستند. انواع اشیاء مقدسه نزد بدویان و وحشیان را بعداً شرح خواهیم داد.

۲. اعتقاد به «مانا» Mana - مانا بمعنی نیروی حیاتی «دینامیزم» است اصل این کلمه را علمای آنتروپولوژی از لغت مالایا (مجمع الجزائری در شمال شرقی استرالیا) اقتباس کرده اند و اکنون این لفظ را اصطلاحاً بمعنای خاص علمی استعمال میکنند. مانا یک نیروی روحانی غیبی است که اعتقاد بآن در نزد اقوام بدوی عمومیت دارد ولی در هر ناحیه و اقلیم رسوم و آداب و واکنشهای خاصی نسبت بآن معمول میباشند. اعتقاد بمانا در نزد هندوهای امریکا، وحشیان مراکش، پیگمی ها Pigme (کوئوله) های وسط آفریقا، بانتوهای آفریقای جنوبی و بالاخره ملل و اقوام بدوی در دیگر نقاط روی زمین همه جا ولی هر جا بنوعی خاص وجود دارد. بالاخره، بطور کلی همه این مردم بدوی معتقدند که یک قدرت ساکت و نامعلوم در هر شئی موجود است خاصه شبیه یک نیروی مافوق طبیعی است که بخودی خود دارای فعالیت است و مافوق قوه حیاتی موجود در اشیاء میباشد و بوسیله اشخاص معین یا در وجود اشیاء حیه و متحرک ظاهر میشود. و دارای این خاصیت است که میتوان آنها را از اشیاء جامد با افراد ذبیحیات متشکل ساخت. یا از یک شخص بشخص دیگر سرایت داد یا بالاخره از اشخاص زنده بانشیاء جامد و باره اعاده داد. چون ریشه عقیده بمانا را در نزد اقوام بدوی تجزیه و تحلیل نموده اند معلوم شده است که «مانا» بیشتر از سایر قوای عادی طبیعت دارای معنای حیاتی و اثر فوق العاده و صاحب صفات و امتیازات خاصی است و حوادث عظیمه یا قدرت شگفت انگیز فرد خاص یا حیوان درنده مخصوصی که مورد توجه ایشان قرار میگیرد مبتنی بر «مانا» است که در جسم آنها وجود دارد و برای دفاع در برابر آن یا برای استمداد از آن برای افزایش قوت بازو یا بیل یا، حاصلخیزی محصول خود باید بآن توجه خاصی مبذول داشت از این رو طبقات و نسلهای متوالی این اقوام

درباره مانا معتقد به خواص و آثار سحری عجیب شده‌اند .

۳ سحر - میثاق گمابیش سحر را چنین تعریف نمود ، که آن کاری است که آدمی بوسیله تفوه و تکرار بعضی کلمات یا انجام بعضی اعمال قوای فوق‌العاده عظیم جهان را می‌تواند بشفیع خود قبضه نماید. در این زمینه عقاید و حشیان بسیار دامنه‌دار و شرح تمام آن از حوصله این کتاب خارج است همیشه قدر برای ما کافی است که سه اسلوب پایه موضوع را که بدویان آنرا وسیله تسخیر یا غلبه بر قوه نیروی غیبی میدانند شرح دهیم ،

نخست عقیده به «فتیش» Fetishism است و آن عبارتست از استفاده و استمداد از قوه مخفی و مستور در اشیاء بی‌جان (غیر ذی‌حیات). بمبارت دیگر نسبت به اشیایی خاص قیابل بدوی احترام و تقدیس قائل میشوند آنها را فتیش‌های طبیعی از آنجهت می‌گویند که دارای شکل و صورت خاصی هستند مانند سنگ‌ریزه‌ها و قلوه‌های عجیب یا احجار ساقطه از آسمان (شهب) ، استخوانها - چوبهای عجیب و نادر و امثال آن که از همان دقیقه که بدست آنها می‌رسد در آن نیروی عظیمی را مخفی میدانند که برای آن فرد دوستانش مفید و سودمند و برای دشمنانش مضر و زیان بخش میباشد و از احاطه سحری قوای سودمندی را در انواع آن اشیاء جامد و بیجان ذخیره است که آنها فتیش شمرده میشوند ، مثلاً شاخ گوزن و امثال آن مخزن آن قوای عجیبه میباشد و از این جهت در بسیاری موارد از آنها برای حصول مقاصد ساده و نیازمندی‌های بدوی خود استفاده میکنند .

این فتیش‌ها اعم از اشیاء طبیعی و مصنوعی در نظر ایشان دارای یک نوع شخصیت مستقل هستند و صاحب اراده میباشند - در افریقا از احساسات دارندگان فتیش درباره آنها اینچنین معلوم میشود نخست با کمال سادگی آنها را دارای یک روح غیبی میدانند و مورد احترام و پرستش قرار میدهند. هدایا به آنها تقدیم میکنند بامید حصول مرام و وصول نتیجه در پیش فتیش‌ها با تضرع دعا میخوانند ، لیکن اگر آن آرزو تحقق نیافت و دعا اجابت نشد رفتار آن شخص وحشی نسبت به آن فتیش تغییر میکند نخست با او از در تملق و چاپلوسی در می‌آید بعد او را ریشخند و استهزاء میکند بعد با داد و فریاد و خشونت با او امر می‌نماید و بالاخره آنرا میزند یا مجازات میکند و اگر باز نتیجه مطلوب حصول نیویست معتقد میشود که روح مخفی از آن فتیش خارج شده است و دیگر برسد نمی‌خورد باید آنرا ترک کرده فتیش دیگری طلب کند یا اینکه روح فتیش قویتری از ناحیه مجاور بر آن غلبه یافته‌است در آن صورت آنرا باید نزد ساحر یا کاهن برسد تا آنرا از قوه مخفی دوباره برگرداند و قدرت جدیدی برای انجام حوائج قوم باو بدهد .

دوم طریقه سحری آنست که آنرا به «شمنیزم» Shamanism نامبر میکنند که مفهومی از آن تصرف در قوای روحی و غیبی جهان است . در این طریق یک نفر «شمن» که خود دارای این چنین قوه غیبی است در بدن انسان دیگر تأثیر میکند یعنی روحی معین را از بدن او خارج یا بجم او داخل می‌نماید .

کلمه شمن را از لغت اهل سیبری اقتباس کرده‌اند زیرا آنها از تمام سحره و جادوگران و کاهنان جهان در این کار معروف‌ترند و در آن سرزمین برای غلبه بر ارواح غیبیه کارهای عجیب و غریب میکنند و مریضان و بیماران را معالجه می‌نمایند .

سوم طریقه «سحر عوامانه» است که منحصر بدست کاهن یا ساحر نیست بلکه در نزد تمام افراد قبیله یا گروه معمول میباشد که بوسیله سبار ساده و ابتدائی بخيال خود سعی میکنند از مضرات و

شور ارواح مودبه جاوگیری نمایند یا ارواح مفیده را بنفع خود بکار وامیدارند ؛ مثلاً تمام قبیله جمع میشوند و گناهان و خیانت خود را با تشریفات خاصی به جازوری منتقل ساخته سپس آنرا می‌کشند یا به باقی منتقل ساخته آنرا در دریا یا رودخانه غرق میکنند . هزارگونه عملیات و آداب از این راه انجام میدهند مخصوصاً برای حاصلخیزی زمین بایر یا فرزند آوردن زن عقیم یا حیوانات نازا انواع وسائل و اعمال عجیب دارند . مثالی برای نمونه که در بسیاری از نقاط جهان معمول شده است همان «رقص غله» که در هنگام کاشتن بذر با افشاندن خون قربانی حیوانی یا حتی قربانی انسانی و دفن جسد او در زمین بایر و یا تقدیم اولین محصول نوپر از میوه یا غله یا فرزند بخدا یا پیرمشتی گاوو دیگر حیوانات و غیره و غیره .

۴. Tabu - میتوان گفت که اعتقاد به تابو تقریباً در تمام جهان عمومیت دارد ، شخص رئیس گروه یا شیخ قبیله غالباً «تابو» است و افراد جماعت برای او آتچنان قوه و نیروی غیبی قائل هستند که تصور میکنند دست زدن به بدن یا فرش و یا جامه و یا افزار و اثاث او خطرناک است و اگر کسی چنین گناهی را مرتکب شود جان او در معرض خطر است و باید بمملی خاص آنرا جبران و کفاره نماید . حکایات بسیار از قبایل بدوی نقل شده است که بعضی افراد قبیله از زن و مرد که ندانسته نیم خورده رئیس را تناول کرده اند از شدت هول و وحشت هلاک شده اند زیرا بدن آن رئیس انباشته و ممتلی از قوه غیبیه «مانو» میباشد . همان احترام و وحشت از امراء و روحانیون که از دیر باز در اقوام قدیمه بوجود آمده درباره کسانی دیگر نیز پدیدار میشود . سربازان ، شکارچیان ، ماهیگیران در بسیاری از طوایف وحشی «تابو» شمرده میشوند ، در نزد بعضی دیگر جسد میت «تابو» است و حتی کسانی که آنرا لمس نمایند نیز دارای همان خاصیت میشوند . لمس کردن آدمکش و قاتلان را حرام میدانند تا وقتی که بوسائل و عملیات مخصوصی تصفیه و تطهیر شوند ؛ طفل نوزاد ، دختر یا پس در موسم بلوغ و هنگام تشریفات آن و همچنین مادر طفل شیرخوار در نزد طوایف دیگر «تابو» بشمار می آیند . بالاخره عدد تابوها از نزد مردم بدوی از حیز اخصاء بیرون است تا کار بجائی میکشد که اشیاء مختلف و اقدام به بعضی کارها و حتی تفوه به بعضی کلمات و اسامی و قدم نهادن در اماکنی خاص تابو بحساب می آید و نزد اجتماع حرام میباشد . طوایف دیگر برای اسلحه و تیر یا قطعات آهن یا خون بدن یا گیسوان یا موی چیده یا ناخن بریده همه روح موذی قائل هستند و لمس آنها را ممنوع میشمارند . بعضی غذاها یا آب دهان ، گره ها ، عقده ها مخصوص حلقه انگشتن و نگین همه در عدد تابوهای امم بدوی اند . ظاهراً اعتقاد به تابوها منحصر به اقوام بدوی و وحشی نیست بلکه دامنه آن وسعت گرفته ، ممالک راقبه و امم متعده هم در عالم خود يك سلسله تابوها را رعایت میکنند .

در نزد این امم بدوی اگر کسی برخلاف قاعده رسم تابو را بشکند آلوده و نجس شمرده میشود ، تولد ؛ مرگ ؛ ریختن خون ؛ آلاش بخون و تماس با اشخاص تابو همه موجب نجاست و پلیدی است . و مستلزم حدوث يك وضع غیر طبیعی خواهد شد . مثلاً يك روح ناپاک موذی آن شخص یا آن خانواده یا آن قریه را آزار خواهد رسانید بنا براین باید عملیاتی انجام داد تا آن روان پلید از آن شخص یا آن مکان بخارج رانده شود و آن عمل را که تطهیر یا تصفیه نام نهاده اند و در نزد اقوام و ملل بدوی رسوم و آداب مختلف انجام میگردد ، از آن جمله است ، روزه گرفتن ، تراشیدن مو ، گرفتن ناخن ، بدنرا در روی خاک افکندن یا در معرض دود قرار دادن و در همان

حال خواندن اوراد خاص و دویدن در میان آتشی مشتعل و پا جستن از روی آن وبالاخره شستن بدن با خون یا زخم کردن عضوی از بدن وجاری کردن خون از آن (فصد) برای آن است که روح پلید همراه آن خارج شود؛ خلاصه آنکه برای تطهیر و تصفیه در نزد اقوام و امم هزاران وسائل گوناگون از عهود باستانی باقی مانده است که به حین شمار در نمیآید.

۵. آنیسم «Animism» - در نزد همه امم بدوی که در عصر حاضر هنوز وجود دارند يك نوع عقیده آنیسم متداول است - یعنی آنها معتقدند که تمام موجودات اعم از متحرک یا ساکن، مرده یا زنده، دارای روحی و روانی هستند که درون آن مخفی و مستور میباشد و خاصه افراد انسانی هر یک دارای روحی هستند که در هنگام خواب و رؤیا از بدن او موقتاً خارج میشود و بالاخره در لمحّه واپسین و هنگام مرگ بدن را بطور قطع رها میکند؛ نزد ایشان ارواح دارای شکل و صورت و احساسات و هواطفاوند و صاحب قوه اراده و صاحب فصد میباشد و مثل اشخاص زنده آنها را میتوان اداره کرد و راهنمایی نمود و اگر آنها بخشم آیند و غضبناک گردند بمنتهای درجه مودی و مضر خواهند بود و چون آنها از خوش آمد و جابلوسی خشنود میشوند و از وفاداری و خلوص ممنون میگردند ازینرو باید همواره بیاد آنها بود همانطور که تایلور «E. B. Taylor»<sup>۱</sup> گفته است «نزد اقوام بدوی سراسر عالم طبیعت پراست از موجودات روحی که برعالم احاطه و تصرف دارند» و چون آنها را مرکز نیروی غیبی میدانند تمام سرنوشت خود را بدست آنها سپرده و اعمالی که نسبت بآنها بجا میآورند در اطراف جهان هم اکنون بصور عیدیه و مناسک پریشمار ملاحظه میشود.

۶. پرستش مظاهر طبیعت - این کلام که از هایکین آمریکائی<sup>۲</sup> منقول است قولی است درست که میگوید آدمیزاد هر چه در زیر زمین می‌یابد و هر چه که بین زمین و آسمان قرار دارد و هر چه که در آسمانها وجود دارد پرستش میکند فقط بسبب روح این موجودات سفلی و علوی است که میزان پرستش او جابجا کم یا زیاد میشود، یعنی همیشه آنها نمیتوان از مقوله آنیسم دانست زیرا در بعضی موارد ملاحظه شده که شخص بدوی عین ماده و جسم چیزی را می‌پرستد و آنرا زنده و فعال میدانند که مدعوی قوه فعاله «مانا» میباشد. بعضی اوقات آن شیء را از آن جهت می‌پرستد که آنرا نماینده و رمز یک امر حقیقی دیگر دانسته است اصل آن مخفی است ولی آن شیء مظهر یا نماینده آن امر مخفی است. بعضی اوقات از هر سه جهت اشیاء مورد پرستش اند چنانکه مذهب بت پرستی در هند، از همین نوع است یعنی مردم جاهل و ساده دل بت را يك موجود زنده و فعال می‌دانند و می‌ستایند ولی مردمی دیگر در داخل بت روح و روانی نهفته قائل اند و آنها می‌پرستند. در حالی که طبقه دانشمند و روشن فکر با خلوص نیت و حسن عقیدت بیه بت احترام میگذارند چگون آنرا مرکز مظهر رمزی يك حقیقت عالی و نهفته که قابل ستایش است، میدانند.

پرستش مظاهر طبیعت انواع مختلف دارد، از آن جمله - سنگ پرستی یا عبادت احجار است؛ هرگونه سنگی از سنگ ریزه خرد گرفته تا ذخیره سنگ کلان در اماکن مختلف بنحوی مورد ستایش و پرستش می‌شود؛ گاهی یگانه و منفرداً گاهی بطور مجموع و مرکب، گاهی جنس آن محل

۱ - نقل از کتاب «Primitive Culture» تألیف تایلور انگلیسی ج ۲ - ص ۱۸۵

۲ - نقل از کتاب «اصل و تحول مذاهب» تألیف «E. W. Hopkins»

توجه است و گاهی شکل آن و گاهی ماده ترکیبی آن، گاهی آنرا بدست هنر انسان ساخته و پرداخته‌اند و گاهی بطور طبیعی می‌پرستند. همچنین احجار ساقطه از آسمان مورد حرمت و عبادت قرار می‌گیرد. هم اکنون طوایف وحشی آفریقا و اقیانوسیه و هند و ژاپون و هندوان سرخ پوست آمریکا همه آلات و ادوات سنگی خود را محترم شمرده و ستایش مینمایند در جزایر فیلیپین بومیان برای سلاح و حربۀ جنگی رئیس طایفه یک قوه غیبی و روح نهفته قائل هستند. هنوز در دهات آلمان و بلاد اسکاندیناوی مانند رومیان و یونانیان قدیم به غیر احترام مخصوصی می‌گذارند.

دیگر از آنجمله گیاه پرستی یا عبادت نباتات و اشجار است. این عبادت در نزد تمام اعم بدوی جهان عمومیت دارد و حتی در غالب مدنیت‌های راقیه نیز غالباً آثار آن دیده میشود، بقایای همان پرستش قدیم است که در نزد ملل متمدن عالم مثلاً تهیه و آرایش درخت درعید «میلاد مسیح» (مازانویه) و در مورد دگل ماه مه May pole که در آن مواقع آنها را زینت و چراغانی کرده در اطراف آن بچش و سرور می‌پرازند این عادت تاکنون باقی مانده است، گویند در بعضی نواحی شمالی اروپا هنوز هم زیم شکنان و درخت افکنان و قتیقه می‌خواهند درخت تنومند کهنی را قطع نمایند در برابر آن ایستاده و زیر لب دعای غفو و غفران می‌خوانند، بعلاوه برای اشجار در قیابیل بدوی یک قوه و روح تولید عظیمی قائل هستند. توسل و دعا در برابر درختها و نباتات بمنظور التجا بندگان قوه نامیه به طبیعت است. و از آنها فراوانی غلات و بهبودی زراعت و افزایش گله و رمه و حتی زایش زنان سترون و عقیم را طلب می‌کنند در بعضی نقاط دختران نازارا بدرختهای معینی باز دواج در می‌آورند و معتقدند که آن زن اولاد بار خواهد آورد.

دیگر جانور پرستی یا عبادت حیوانات است. این عبادت عنصر اصلی و ماده ابتدائی مذاهب افوام بدوی است و در بسیاری از مظاهر آن صورت دیگری از همان «توتیم» میباشد و این پرستش ناشی از آنست که حیوانات و جانوران را بطور فوق‌العاده در زندگانی بشر مؤثر میدانند، عقیده بانفعال روح از بدن انسانی بجسم حیوانی یا بالعکس - (تناسخ) - بیشتر از مردم جهان هنوز بدان معتقدند. داستانها و هم چنین افسانه‌ها و اساطیر پریان و ارواح در در تمام ملل درباره حیوانات که دارای روح انسانی اند فراوان است. عقیده به عفریت و غول و جن و امثال آنها که گاهی بصورت حیوان و گاهی جسم انسان در می‌آیند بسیار است.

از حیوانات و همی بصورت ببرها و گرگها حکایات فراوان زبانزد خاص و عام میباشد پرستش شیر در آفریقا - ببر در هندوستان - عقاب و خرس و سگ آبی در امریکای شمالی - گاوان در یونان و مصر و گاو ماده در هندوستان و آفریقا و اسکاندیناوی - گاومیش در جنوب هندوستان - کنگر و در استرالیا همه نشان میدهد که این جانوران در نزد مردم قدیمی آن کشورها همیشه مورد احترام و بعد عبادت بوده‌اند. تقدیس کبوتر و قو و مار نزد بسیاری از ملل هنوز مرسوم و معمول است. مخصوصاً پرستش مار خواه بصورت افمی زهری خواه بصورت ازدهای بالدار هزاران انواع و اشکال مختلف در نزد غالب اعم عمومیت دارد.

ازجمله عبادات دیگر که نسبتاً تازه تر است همانا پرستش «عناصر» عالم وجود میباشد مانند خاک و باد و آتش و آب که همه آنها را بصورت کلی و مطلق محل پرستش و عبادت قرار میدادند گرچه غالباً آتش پرستی از صورت عمومی خارج شده و جنبۀ محدود و مشخصی حاصل کرده است و از فجر



پیدایش تاریخ درعالم بشریت این عبادت ظهور یافته و این شاید یادگار عصر حجر باشد تا امروز که نزد یارسیان (زرتشتیان) این مذهب صورت و ماهیت معلومی بخود گرفته است.

آسمان (چومحیط) مرکز و موطن ابرها و مبداء و منشأ بادها و جایگاه آفتاب و ستارگان است. قیائل وحشی هر کدام از آنها را دارای روح و روانی غیبی دانسته اند پرستی آب بصورت مطلق و معین نیز نزد ایشان رواج دارد، چشمه سارها، چاهها، رودها، دریاچه ها و بالاخره دریای محیط همه درعالم واهمه و خیال بشری توفیق سکانت عظمی داشته اند و آن در تمام مدنیه های قدیم شروع شده و تا زمان فرون و سزای تاریخ معمول بوده است یعنی همان زمانی که در ونیز معمول بود که درجه (دوک و نین) بادرای آدریاتیک همه ساله عقد ازدواج می بست، همچنین پرستی خاک که زمین را مادر کل و حامل غلات و حیوانات میدانسته اند بسیار معمول بوده و هنوز نیز هست.

۷. قربانی - ضمن بیان سحر سابقاً بیان کردیم که چگونه اقوام ابتدائی سعی می کرده اند که بوسیله ای قوای نیرومند روحانی را مسخر و بفتح خود مجبور بکار نمایند ولی بعد ملتفت شدند که آن قوای فوق طبیعی گاهی بقدری قوی هستند که مطیع ساختن و تسخیر ایشان غیر مقدور میباشد. بمبارت دیگر این ارواح مرموز و مخفی نیرومند جهانی مافوق آن اند که بتوان آنها را بزور مسخر و مطیع نمود بلکه باید آنها را بالاحاح و تضرع و عجز و لایه بانجام مقصود تشویق کرد، ریشه تاریخی اعمالی که از آن به «مناسک مذهبی» تمییز میکنند از این سابقه سرچشمه میگیرد، این اعمال نخست بصورت تقدیم هدایا و نیاز و اعطاء تحف از جمله قربانی شروع میشود، قربانیها خواه حیوانی و خواه انسانی و حتی گاهی بصورت ایشارنسی و خودکشی همه بمنظور آن بوده که قوای عظیمه مافوق بشر را رام و برای انجام حوائج او آماده سازد البته تقدیم هدایا و تحف بدون تکلم و تقوه به سخنان و کلمات متناسب ممکن نیست و باید آدمی جمل و عباراتی خوش آیند خدایان بگوید این است مبدأ تحمید و تحسین که بالاخره منتهی به سرودها و مزامیر شده است، و بعد از حمد و ستایش، نوبت به درخواست و استدعا میرسد و از اینجا نخستین بذرد و مناجات در ضمن انسانی کاشته میگردد و عبادات و ادعیه رسمی کم کم بوجود آمده و تکامل حاصل میکنند و همین اداء شکر و ابراز کلمات سیاسی نسبت بقوم غیبیه ازین سرچشمه ناشی شده است.

البته انجام این اعمال و مناسک و ابراد این کلمات و مناجاتها بدون آنکه جایگاه معینی برای محل آن آماده و مهیا باشد مشکل است - پس برای این مقصود اماکنی بوجود آمده است که عبارتست از ما بدو و مقابر مقدسه البته این امور بتدریج و بمرور زمان تکامل حاصل کرد و چون انجام قربانی و ابراد ادعیه و تلاوت مناجاتها در مکان مخصوص و محل معین همه تشریفاتی میباشد که باید بنحوا حسن و از روی قاعده انجام شود ازینرو برای هدایت افراد اشخاص خاصی لازمند که آن اعمال و کلمات را بدستی تعلیم نمایند پس ناچار طبقه «کشیشان» متشکل یا «کاهنان» کم کم تشکیل شدند یعنی کسانی متشکل شدند که سراسر عمر خود را صرف رسیدگی بکارهای معبد و تعلیم اعمال و افعال دینی باشخاص متعارف می نمودند و چون این افراد با عالم روحانی سروکار دارند بالضرورت از اراده و قصد خدایان آگاه گردیده و از غیب خبر می دهند و مردم را از سرانجام امور واقف و آگاه می سازند.

۸. احرام اموات یا پرستی اجداد - این موضوع بسیار مهمی است که در تاریخ ادیان شایسته بحث و فحص میباشد باید دانست که تصور فنا و نیستی کامل درباره شخص معینی در هنگام وفات او امری است که برای انسان دشوار و تحمل ناپذیر ملایم بانجریبات و عادات روزانه او نمیشد، کسیکه با دیگری

سالیان دراز رفیق شفیق و همشین و مونس بوده است ناگهان بواسطه مرگ بطور ابد با او جدائی حاصل می‌کند یعنی امری پیش می‌آید برخلاف عادت و انتظار و باید روش زندگانی را با این مفارقت و جدائی موافق ساخت .

یاد آن توفی همواره در خاطر و شمع او در ذهن و سخنان او در گوش و اثرات او در ضمیر و روزگاران باقی مانده و ذکر او باعث تسلی نفس می‌شود و در هنگام خواب در نیمه شب او را در عالم رؤیای دیده با او تکلم می‌کنند .

همین احساسات در نزد آباء دیرین و نیاکان باستانی بشر بنحو کامل وجود داشته است ازین رو عجیب نیست اگر انسان قبل از تاریخ و یا بدویان مفاصل که نمایندگان آدمیان دیرینه باستانی‌اند برآیند که اموات نه فقط زنده و باقی هستند بلکه دارای همان احساسات و حوائج ایام حیات نیز می‌باشند ولی وجود آنها در مجاورت زندگان و اینکه همه وقت حاضرند و آدمیان زنده را می‌بینند ایجاد یک ناراحتی کرده و می‌کند زیرا روش آن مردگان مانند قدیم نیست بلکه سبک دیگری در اعمال خود پیش می‌گیرند .

از قدیم الایام بشر ابتدائی برای جلوگیری از زحمت آمد و شد احیاناً اموات تدابیری اتخاذ کرده که در اطراف ممالک جهان صورتهای گوناگونی دارد از آنجهه مثلاً انبوهی از سنگ بر روی جسد مرده قرار میداده یا بدن او را با طنابهای محکم می‌بست‌اند حتی در بعضی نقاط مشاهده شده که چوبی نوک‌تیز در سینه او فرو کرده و جسد او را بر زمین می‌دوخته‌اند. تمام این کارها برای آن می‌شده که از حرکت و براه افتادن مردگان جلوگیری کنند در همان حال برای استرضای خاطر آنها و خشنودی روح ایشان بعد از دفن هدایایی بآنها تقدیم می‌کنند. بسیاری از این عادات هنوز در ابناء انسانی باقی مانده است . در بعضی نقاط جهان مشاهده می‌شود جنازه مرده را طوری حرکت می‌دهند که سرها به عقب و پاها رو بجلو است یعنی راه ربابان نشان می‌دهند و بعضی موارد رسم است که شخص حامل جنازه بخط مستقیم حرکت نکرده در طریق خود خط کج و میسر مموجی پیش می‌گیرد بمنظور آنکه مرده راه را گم کرده دیگر نتواند بمنزلگاه قدیم خود باز گردد .

در بعضی کشورها قبایل نیم متعبد مرده‌های خود را از درب معمولی خانه بیرون نمی‌برند بلکه آنها را از پنجره یا روزنه بیرون می‌افکنند و سوراخ را بعد از آن مسدود می‌سازند . سیاهوستان کنگو را رسم چنان است که در اطراف قبر و در خط طریق بمقابر خار و خس می‌کارند تا در پای اموات فرو رفته نتوانند مراجعت کنند در بعضی جاهای دیگر اطراف قبر سد بنا می‌کنند یا خار بست پرچین می‌نمایند یا خندقی می‌کنند تا بلکه مانع از رفت و آمد روح او گردد .

البته واضح است که این تدابیر در موقتی است که بازماندگان برای روح میت تصور خصوصیت و دشمنی با زندگان می‌نمایند مثلاً در مورد امواتی که در نتیجه غفلت یا تمدی بطور خشناک و ناراحتی از این جهان رفته‌اند مثلاً در جوانی ظلم و شقاوت کشته شده یا از دست کسان و نزدیکان خود جفا و آزار بسیار دیده و یا از مرض و بیماری رنج و تب بسیار تحمل کرده یا از سوء تصادفات یا در معرکه کشته شده‌اند یا در زمان طفولیت مرده‌اند البته تصور می‌رود که اینگونه مردگان کینه زندگان را در دل و اوج داشت و بی‌وسه درصدد تلافی و انتقام خواهند بود . پس طریقه حزم مقتضی احتیاط است . اما در مورد امواتی که دارای احساسات دوستی و محبت آمیز می‌باشند قضیه چنین نیست بلکه ارواح آنها غالباً سودبخش و مفید خواهد بود ، در تمدن چین علاقه و اعتقاد

بگذشتگان بر روی کمال نیک بینی و حسن ظن است و معتقدند که روان اجداد همواره نسبت باعقاب مایل به یاری و امداد میباید بشرط آنکه زندگان نسبت با آنها رعایت سپاس‌گزاری و حشمتی را بعمل آورند .

تقدیم هدایا و تحف بمقابر اموات از روی همین احساس و عقیده در باره ارواح آنها پیدا شده است و از هر دو حالت ناشی گشته از اینجاست که در تمام جهان رسم عام بر این است که در روزی قبر هدایا و اطعمه لذیذ و مشروبات گوارا می‌چینند و نیاز ارواح رفتگان میکنند. در بسیاری از مدنیتهای باستانی قاعده چنان بوده است که اسلحه و البسه و حتی اثاث البیت و اشیاء قیمتی گرانهای میت را در قبر پهلوی او دفن میکردند (در مصر باستانی معمول بوده است که مجسمه‌های کوچک و صورت تنور و قرص نان از چوب و صندلی و میز و حتی نوکرها و مصنوعي بصورت مجسمه‌های کوچک در قبر میگذاشته‌اند .

در بسیاری از تمدنهای دیگر در ازمنه باستانی عادت بوده است که زنهار و خدم میت رابا او زنده بگور میکردند یا آنکه در روی تل همزمان آنها را با جسد مرده ممأ طعمه آتش می‌ساخته‌اند. در افریقا همیشه مردن سلاطین توأم بوده است با کشتن صدها مرد و زن که همه به نیت همراهی با آن سلطان بزرگ بقتل میرسیده‌اند .

از جمله عقاید دیگری که در باره اموات وجود داشته و هنوز دارد آن است که اشخاص بدخو و فجاکار و ستم‌پیشه بعد از مردن همچنان دارای همان صفات مذویه خواهند بود ازینرو بصورت شیاطین و عفریتها در می‌آیند در صورتیکه رادمردان و نیکوکاران جنبه تقدیس پیدا کرده در عالم اساطیر رفته و پهلوانهای نامی شده تا بعدی که منزلت الوهیت حاصل می‌تایند .

۹. اساطیر «میتوزی». اختراع اسطوره‌ها و افسانه‌ها در تمام نوع بشر عموماً میت دارد. همدانکه در نزد بومیان، باستانی و بومیان aboriginis استرالیا و در همه جا اسطوره‌ها از آن ناشی شد که باندیشه‌های ما فوق الطبیعه وزن و ارزشی خاص میدهند و یا برای تشریفات و آداب و عبادات قبیله یکنوع حقانیت و استدلال ایجاد می‌نماید. و نیز پیدایش ریشه اساطیر اولیه را میتوان در خوابها و رؤیاهای جستجو کرد که چون آنرا بارها نقل و تکرار نموده‌اند تا بدانوسیله برای ابتدا و سر آغاز و ملل و معانی امور تاحدی علت و سببی پیدا کنند. همچنین اساطیر ممکن است از آنجا تکوین یافته باشد که در یکی از روزهای اوایل از شخصی که دارای قوه تصویری نیرومندی بوده است سؤالاتی به عمل آمده ازین قبیل ، عالم را کی ساخت ؟ آدم اولی از کجا آمد ؟ چرا خرس دم ندارد ؟ و چرا مار پا ندارد ؟ پس آن مرد از قوه تصویری یا از خواب و خیال خویش پاسخهایی برای آن سؤالات تراشیده است ، مخصوصاً اگر حکایات ساده‌ئی از پیرمردان در این باره شنیده و نقل کنند سپس خود بر آن جزئیاتی بیافزاید رفته رفته اسطوره‌ئی بظهور رسیده است . این قصه سرایان یا مختصران اسطوره‌های نخستین هر چند بسیار ساده لوح و سطحی بوده اند ولی بنظر میرسد که آنها خود را در پلنگونه کار فکری عملی سرگرم میکردند. و مطنه‌ها و تصورات مختلف خود را با یکدیگر آمیخته‌اند تا با افکار عموم افراد قوم و قبیله خود در آن زمان سازگار باشد

البته این اسلوب اسطوره‌گویی و قصه‌سرایی بسیار ساده و طبیعی است . از دوره طفولیت خود هر آدمی امثال و نظایر آنرا بسیار بیاد دارد . نویسنده این -طور خود بخاطر دارم که اووبرادر کهترش یکروز صبح زود در بستر بودن دنا گهان زمین لرزه شدیدی بوقوع پیوست که هر دو از تخت خواب

فرو افتادند و قتی که مادرشان با شتاب بدرون آمد نا ببیند که آیا هر دو کودک سالم مانده اند یا نه ؟ فریاد کردند : « این چه بود ؟ » مادر جواب داد : « زمین لرزه » مادر دودنبال او افتاده میگفتیم ، از کجا آمده ؟ مادر در حالیکه شتاب از اطاق بیرون میرفت گفت : « از زیر خانه » بعد از ساعتی همان روز که این حادثه غیر عادی روی داد ماد و طفل با هم نشسته صحبت از زمین لرزه میکردیم در عالم پندار همچو تصور میکردیم که زمین لرزه مانند يك خوك پرواری بسیار بزرگی در زیر زمین خانه جای دارد و چون همیشه در زباله و خاکروب افتاده است بدن او خارش میکند پس برای آنکه آن گرد و کثافت را از بدن خود بشکند پشت خود را بلند کرده پشت می جنباند ، از جنبش او تمام عمارت بلرز می افتد . قدری عمیقتر و با معنی تر همانا اسطوره ها تجسم احساساتی است که ندانسته بعضی افراد برای تقلیل و یا اعتراض بر امور نامطلوب و غیر عادلانه که در سازمانهای قبیلہ یا جامعه خود مشاهده میکنند بیان مینمایند و ازین حیث اسطوره ها راز رموز دکنایات پرمغز و بامعنی میباشد که چون آنرا کراراً نقل کنند و پای پای باز گویند يك نوع آرامش فکری در ذهن آنها ایجاد مینمایند . و آنها را گوئی با لحن مؤثری راضی و قانع می سازد و این مهمترین صورت اساطیر اولین است .

اما اسطوره های نیم تاریخی از نوع دیگر است . آن عبارتست از تکامل و تحول يك واقعه یا تدابیری واحدی اصلی که در آن شخصی مادی یا پهلوانی زورمند کارهای فوق عادت انجام میدهد نا آنکه در گذشته بصورت يك افسانه بر از عجایب و غرائب درمی آید و همه جا نام آن پهلوان توأم با يك اثر سحر انگیز تکرار میشود و سپس در اطراف سیمای اوی يك هاله از احترام مذهبی نقش می بندد و در آن درخشندگی فوق الطبیعه حاصل کرده عاقبت يك جنبه الوهیت بر او بسته می شود .

۱- «توتیمیزم» Totemism مقصود از توتیمیزم که اکنون بحث ما بدان خاتمه می پذیرد . يك نوع عقاید و اعمال عمومی بدویان اولیه است که جنبه مذهبی یا سحری ندارد لکن از طبیعت آن هر دو مذهب و سحر - قسمتی در آن موجود است . برای بشر اولی این قضیه امری طبیعی بوده است که نسبت به حیوانات اطراف خود با دیده نزدیکی و قرابت نظر کنند زیرا مشاهده میکنند که آنها در همه چیز باو مشابهت دارند در حرکات و سکنات و جلب غذا و فرار یا جنگ و نزاع اعمالی شبیه کارهای خود او انجام میدهند و با ابدأ میبایست و تناقضی ندارند ازینرو بالطبع تصور میکنند که او یا بعضی از آن حیوانات پیرامون خود از یک رشته و اصل انشاء یافته اند یا آنکه یکی از نیاکان قدیم آنها بصورت همان جانور بوده است و يك جد مشترک داشته اند .

همین احساسی نزدیکی و مؤالفت با سایر اشیاء حتی موجودات بیجان و روح و جوهر عقیده به «توتیمیزم» است ؛ این عقیده در نقاط مختلف گیتی در نزديقابل بدوی صورتهای متنوع و مختلف پیدا کرده است و نسبت برابطه قابل دیگر یا مردم همسایه خود با حیوانات نیز صورتهای متنوع و پیدایشهای حاصل نموده مثلاً خیال میکرد که قبیلہ خود او با خرس دارای قرابت خاصی است ولی قبیلہ مجاور باغزال نزدیکی دارد یا آنکه فکر میکرد که بهترین طعام و خوراکی او از حیوانات خاصی نباتات معینی میباشد ازینرو آنها را «توتیم» قبیلہ او شده است ، پس باید این جانوران و این گیاهان را حفظ کنند و آنها را بزور سحر یا دعا یا قربانی و امثال آن تکثیر کرده افزونی بخشد چون افرادی که به توتیم قبیلہ معینی وابستگی ندارند آن حیوان یا آن نبات را بابی اعتنائی و با بی پروائی می خورند و زیان می رسانند ، ازین سبب هر تیره و قبیلہ باید برای حفظ آن جانور و نبات بکوشند و آنها را همگی مقدس بشمارند و در حقیقت مانند افراد قبیلہ خود آنها را محترم شمرده محافظت کنند و اگر بایستی آنها را خورد

باید با آداب و تشریفات معین مذهبی آنها راکشته سپس مصرف نمود.

برای مثل از این مظهر اجتماعی بدویان يك نمونه توتم از هندوهای آمریکا را ذکر میکنیم؛ (ضمناً باید گفت که کلمه توتم Totem اقتباس از لغت و زبان قبیله «اچیوی» Ojibway است و بمعنی «گروه» یا «تیره» میباشد) قبیله‌های هندوان سرخ پوست به گروهها و تیره‌های جزء تقسیم میشوند و هر کدام برای خود توتم مقدسی دارند که آنها رمز و علامت محترم پادگار از جداعلای تیره خود می‌دانند و نسبت بآن صفات اجتماعی خاصی قائل می‌باشند مثلاً افراد آن تیره توتم خود را نمی‌کشند و همچنین باو آزار و ایذا نمی‌رسانند مگر در مواقع بسیار مهم. مثلاً برای آنکه گوشت آنها در هنگام انجام تشریفات و آداب سحری و یا مذهبی با رسوم خاصی تناول نمایند و برای آن معانی رمزی عالی تصور می‌کنند.

### ۳. بعضی امثال و نوادر

از آنچه در این مختصر مقدمه گفته شد نمیتوان بدروستی بحقیقت عقاید روحانی و آداب مذهبی مردم ابتدائی و اقوام بدوی پی برد ازین سبب لازم است که برای مزید توضیح و درلگنه افکار ایشان در عالم تصور و خیال به بعضی از اماکن که قبایل نیم وحشی هنوز نتوانند مسافرت کرده و در آنجا اوضاع و احوال آنها را مشاهده نمائیم و از عقاید و اعمال ایشان اطلاعات بیشتری بدست آوریم.

نخست مسافرتی به استرالیا می‌کنیم تا اثر سحر و مذهب را در قواعد و آداب اجتماعی مردمی که بمصر حجر نزدیک‌اند آزمایش نمائیم سپس به هندوستان می‌رویم و در یکی از قبائل جنگل نشین آن خطه همان امور را تحقیق میکنیم و بالاخره در افریقا زندگانی و خیالات اقوام بدوی نسبتاً مترقی‌تر را تحت مطالعه قرار می‌دهیم.

۱- دیریها «Dieri» در جنوب شرقی استرالیا مردم ابتدائی «aborigines» استرالیا در وقت حاضر در زمانی فاصله مابین عصر حجر قدیم paleolithic و عصر حجری جدید neolithic قرار دارند از اینرو ریشه و اصل ایشان بسیار قدیم و باستانی است، این قوم نزادی هستند برنگ قهوه‌ای بابینی‌های بهن، چشمهای فرورفته، پیشانی‌های عقب رفته با استخوانهای جبهه بسیار کلفت. موهای آنها برخلاف موی زنگیان مجعد نیست بلکه موج و شلال و مردها دارای ریشهای انبوه می‌باشند. آنان غالب اوقات سالهای بی‌ترن ندارند جز گم‌رندی که مردان حربه خود را هم بآن می‌بندند و در فصل سرما با پوست کالگورو یا اوپوسوم (موش درختی) «opposum» تن خود را می‌پوشانند، دسته‌جات و گروههای عیدیه از آنها جابجاء مفرق است و همه بیک لهجه مشترکی تکلم می‌کنند ولی هر قبیله در ناحیه جداگانه زندگی می‌نماید.

این مردم از رسم زراعت آگاه نیستند و زمین را شیار نکرده تخم نمی‌کارند و حیوانات رام را تربیت نمی‌نمایند فقط بصید و گرفتن جانوران و کشتن و خوردن آنها و زمی‌گناراند بگونه نیز مهم‌ترین اسلحه ایشان است و آن عبارتست از چوب بلند محکمی که بر سر آن سنگ چخماق نوک‌تیزی باریشه و اتوار اشجار می‌بندند و حربه مخصوصی برای پرتاب کردن می‌سازند، نیز و کاردها همه از سنگ تراشیده است، فن پرتاب کردن اینها چنین است که اولاً آنها را ترقی کرده و چنان استاده‌اند

سلاح خود را بطورکج و بسرعت پرتاب می‌کنند که آن دور زده دوباره بسوی اندازنده برمی‌گردد؛ مساکن آنها عبارتست از کلبه‌ها و کپره‌های بسیار ساده بدوی که از شاخ و برگ درختان پناهگاهی محذب بشکل نیمکره می‌سازند و روزنه‌گردی در یکطرف آن قرار دارد. قبائل مجاور همانطور که باهم جنگ و نزاع دارند تبادل امتعه نیز می‌نمایند. توتیمیزم نزد آنها تأثیری قوی دارد و خط ارتباط و علامت افتراق قبایل از یکدیگر از توتیمهای گوناگون آنها مشخص می‌شود.

دیری‌ها از سال ۱۸۶۰ مورد مطالعه علماء و دانشمندان قرار گرفتند<sup>۱</sup> در آن تاریخ عقاید و اعمال آنها هنوز دست نخورده و اصل بود. این قبیله در مشرق و جنوب شرقی دریاچه ایر Eyre در استرالیا ی جنوبی سکونت دارند و آن ناحیه به خشکی و کمی باران و گرمای زیاد موصوف است این قوم به دو طایفه تقسیم میشوند و هر دو طایفه را «موردز» *murdus* گویند که باهم مزاجت و پیوند دارند. و هر قبیله باید با قبیله دیگر تزویج کند و ازدواج با زنان قبیله خود اجتناب نماید، هر قبیله بچند تیره منقسم میشود. و هر تیره توتیم جداگانه‌ای دارد، انواع ذوی الحیات مانند کرم ابریشم، مار و قره‌غاز، کلاغ، موتی صحرائی، قورباغه، خفاش، گل زرد، عقاب شکاری و سگ وحشی و غیره توتیمهای آنها را تشکیل میدهند، هر فردی از دست مادر خود توتیم تیره خود را می‌ستانند و سلسله نسب هرکس را از طریق مادرش نگاه میدارند.

امور اجرائی در تیره و قبیله در دست سالخورده‌ترین یک دسته مردان صاحبان توتیم مخصوص است و آنها را پینارا *Pinnaru* یعنی «رئیس» مینامند و پیناراهای تیره‌ها مجتمعاً رؤسای آن قبایل هستند و یککفر از آئینیان بردیگران برتری دارد و رأساً در مواقع انجام تشریفات و آداب نقش عمده دارند.

از لحاظ عقاید سحری و مذهبی شخصی که در هر تیره اهمیتی خاص دارد کسی است که کار طبابت و معالجه نیز میکند و او را کونکی «*kunki*» نامند و معتقدند که او با موجودات فوق‌الطبیعه رابطه مستقیم دارد. و معتقدند که مورا مورا «*Mura-muras*» یعنی ارواح عالیه پهلوانان داستانی قدیم که بزعم ایشان نیاکان استرالیائی‌های باستانی بوده‌اند نیز با کونکی ارتباط دارند و قوه مستور و رموز خود را آنها از این ارواح و موجودات مافوق طبیعت که کوچی *kutchi* نام دارد دریافت میدارند. و خواب‌ها و رؤیاها را برای آنها تعبیر میکند و نیز ارواح شریره و شیاطین موزه را دفع مینماید و نیز کونکی میتواند که بطور سری و نامرئی در اندرون بدن دشمنان استخوان یاسنگ بلور کوهی فرو کند و نیز میتواند از اجسام هرکس بخواهد ماده یه (چربی) انسانی را بیرون بیاورد و از آن معجونی سحر آمیز بسازد این دزدیدن چربی از بدن بگمان ایشان سبب حقیقی مرگ آن افراد است. چون یکی از افراد میمیرد کسان و نزدیکان میت نزد کونکی میروند و او بقوه غیبی مخفی خود معلوم میکند که چه کسی یه بدن میت را دزدیده و باعث هلاک او شده است زیرا نزد ایشان مرگ یک امر حتمی طبیعی نیست و مردن یا در اثر سحر و یا در نتیجه توطئه ارواح غیبی یا «کوچی» *Kutchi* است. وقتی کسی مریض میشود قبل از مردن بواسطه عمل کوچی‌ها ارواح موزه‌اند که بیماری او را فراهم آورده‌اند و تنها «کونکی» یا طبیب میتواند آن اثر سوء آن روح موزی را از بدن آن شخص مریض اخراج کند. نزد آنها مرگ را

۱ - هویت A.W. Howitt در کتاب «قبائل بومی جنوب شرقی استرالیا» لندن ۱۹۰۴

سبب دیگری نیز میتواند باشد. آن بواسطه «اشاره کردن استخوان» است یعنی دشمن او بایک نفر دیگر همدست میشود و مخفیانه در ضمن آداب سحری مخصوص، استخوان ساق پای جسد انسانی را بسوی آن شخص مقصود اشاره میدهند و افسونی میدهند و کلماتی مرموز تکلم میکنند در نتیجه آن شخص مریض میشود ازین سبب هر وقت یکی مریض میشود فوراً کسان او نزد «کونکی» می-روند و او معلوم میکند که آیا کسی بوسیله استخوان باو اشاره کرده یا نه؛ اگر آن بیمار اتفاقاً بمیرد و تهمت این عمل متوجه شخصی بشود فوراً جمعی بنام «پینیا» pinya یعنی انتقام جمع می-شوند و در تحت تعلیم رئیس طایفه بر قتل او تصمیم میگیرند.

چون آن ناحیه بیابانی خشک و کم آب است و دوره های خشکسالی متوالی روی میدهد ازین جهت همان طیبی یعنی «کونکی» باز محل احتیاج است زیرا اوست فقط که میتواند باران ایجاد کند و هوا را تغییر میدهد. در موقع انجام مراسمی که آنها بعمل میآوردند تمام قبیله جمع باید بشوند و بمعقیده آنها ابرها اجسامی هستند که باران را مورا مورا درون آنها جای داده است و مورا موراس Mura - muras در صحراهای مرتفع در آسمان منزل دارد این مردم برای ایجاد باران آدابی دارند، از جمله افراد قبیله چالهی در زمین بعمق دو پا و بطول دوازده پا و از هشت تا ده پا عرض حفر میکنند و بر روی آن کپری، از شاخ و برگ درختان برپا مینمایند چند تن از پیر مردان درون آن کپری میروند و در آنجا بازوهای آنها را مرد طیب یا یک سنگ نوك تیسر فصد میکند بطوریکه خون جستن مینماید و روی بدن دیگران که اطراف اویند میریزد و سپس کنشهای خود را از خون برگرفته بهوا می افشانند. نزد ایشان خون رمز باران است. همینکه این آداب انجام گرفت آنگاه تمام مردان قبیله پیر و جوان با سر و پیشانی خود بآن کپری بشنخت می زنند تا آنرا سرنکون می نمایند خراب کردن و سوراخ کردن آن کپیر رمز سوراخ شدن ابر و افتادن آن نشانه فرو ریختن باران است آنگاه از مورا مورا به تضرع استدعا میکنند که برای آنها باران بفرستد تا اهالی از تشنگی و خشکسالی و قحطی نجات یابند و اگر با همه این تفاسیل باز باران نبارد معلوم میشود مورا مورا از آنان غضبناک است و اگر چندین هفته و ماه بگذرد و باز از باران خبری نباشد تصور میکنند که یک قبیله دشمن آن عطیه غیبی را بسحر از آنها سلب کرده است.

اقوام دیگری عقیده دارند که کره خورشید شامگاهان در سوراخی در زمین فرو میرود و در زیر زمین سیر کرده و صبح از طرف مشرق از سوراخ دیگری بیرون میآید. کهکشان را رودخانه آسمان میدانند و نزد ایشان آسمان کشوری است مانند زمین دارای اشجار و انهار که در آنجا ارواح مردگان و مورا موراها زندگانی مینمایند، وقتی که اموات بآنجا میرسند آنرا جایگاهی خوش و خرم می یابند ولی مردمگان میتوانند که غالباً بزمین باز آمده در آنجا نیز گردش کنند و در هنگام خواب بملاقات آدمیان بیایند و چون چنین امری واقع شود باید برای آن میت که بدین آمده خوراکی تهیه کرده بر سر قبر او ببرند و آتشی هم روشن کنند و اگر چنین نکنند آن مرده غضبناک شده موجب آزار و اذیت خواهد شد.

وقتیکه یکی از افراد قبیله میمیرد در حال یکدسته از اقوام نزدیک او مانند پدر و عموها و عموها و اطفال اطراف او گرد آمده و در جانب او می نشینند و چون دم در کشید خود را بر روی جسد او می اندازند و دسته دیگر مانند مادر و خالها و خالوها و خواهران از شخصی مختصر دوری

جسته و سعی میکنند که بر او نظر نیندازند سپس قبری برای او حفر میکنند و هر دودسته بسوگواری مشغول شده و دسته اول بدن خود را بعلامت عزّا به رنگ سفید (گچ) و دسته دوم برنگ قرمز (گل اخرا) ملون میسازند و بر روی قبر او چند روز غذا و خوراکی میگذارند، و در فصل زمستان بر فراز مدفن او آتش روشن میکنند تا روح مرده از سرما در زحمت نباشد.

چون مرده را در قبر نهادند عمل عجیبی که از عادات مختصه بومیان استرالیا است انجام می دهند و آن چنین است که معتقدند پیه بدن میت دارای خواص سحرانگیز میباشد پس یکی از پیرمردان اقارب او بدرون حفره قبر رفته و از بدن آن مرده هر قدر میتواند از صورت و رانها و بازوها و شکم او پیه و چربی بریده و با شخصی که در اطراف قبر جمع شده اند میدهد و آنها شروع بخوردن آن میکنند مادرها از پیه فرزند و فرزندان از پیه مادر - مردها از پیه زن و خواهر و زنها از برادر و خاله و عمه و خالو و عمو و غیره و غیره همه کس سهمی از آن پیه میخورد فقط پدر از خوردن پیه فرزند و فرزند از خوردن پیه پدر ممنوع است. این آدمخواری مخصوص ناشی از اذاین عقیده است که اجسام زندگان از صفات و نیروهای شخص متوفی بهره ورگردند.

بعضی از قبائل دیری امروزی معتقد به رجعت اموات هستند که برای جلوگیری از آن دو شست پای مرده را با بندی محکم بیکدیگر می بندند و هر دو ابهام (شست دست) را از پشت سر بیکدیگر وصل میکنند و شب اطراف قبر را جارو میکنند و سحرگاه میروند و ملاحظه میکنند که نشانی از جای پا بر روی خاک نرم دیده میشود یا نه، اگر اتفاقاً نقش پای دیده شد یقین میکنند که مرده از قبر خود ناراضی است پس او را بیرون آورده در قبر دیگری دفن میکنند.

بعضی قبائل در استرالیا جنوبی معتقدند که موجودی فوق الطبیعه در آسمان است نه از نوع مورا مورا و نه از قبیل ارواح اجدادی بلکه او موجودی است ازلی و جاویدی و غیر مخلوق که قبل از همه موجودات بوده و شبیه و نظیری ندارد و او رئیس مملکت آسمان است و او نخستین کسی است که تمام این رسوم و آداب را در ازمنه بسیار کهن برای قبائل قدیمه استرالیا بنیاد نهاده این پدر جاویدی آسمان در فیله اسمی دارد از قبیل نورراندنر Nurrundere و بیامیان Biamban و بسونجیل Bunzil و مونگانگما Munga-ngama و نورآلی Nuralli و امثال آن.

غالباً در موقع اشاره باو اسم او را نبرده و از او با اشاره «پدر ما» تمیز میکنند بعضی از آنها برآنند که آن پدر بزرگ چندان توجهی بکارهای آدمیان ندارد ولی بعضی دیگر بر خلاف معتقدند که وی دائماً مراقب و دیده بان اعمال و افعال آدمیان در زمین میباشد. اطلاعات و قرائن بیشتری در دست است که نشان میدهد تمام طوایف بومیان استرالیا یکگونه اعتقادی به يك خدای بزرگ دارند طوایف «دیرپها» هم که مورد بحث فعلی میباشد نمیتوان از این قاعده کلیه مستثنی دانست.

دیگر از عادات جالب و شگفت انگیز خاص بومیان آن اقلیم تشریفات معینی است که نشان میدهد عقاید دینی چگونه از پیران بچوانان منتقل میشود این مسئله شایسته بحث و شرح است.

تقریباً یک سال یا دختری بسن بلوغ میرسد رسوم و تشریفات دینی در باره آنها بعمل میآید برای آنکه بزعم ایشان بار دیگر ولادت یابند و جوان بمرتبه مرد کامل یا زن کامل برسد بایستی این تشریفات را در باره پسران مخصوصاً در مراحل مختلفه در طول مدت چندماه انجام



دهند و مرحله آخر تمام مردان قبائل از هر طرف حتی از چند فرسخی جمع میشوند؛ پیرمردی که رئیس قبیله است وقت معلومی را برای این کار معین میکند و به مجمع پیرمردان قبیله اطلاع میدهد که آن جوانان مورد نظر کدامند و در چه وقت آن امور انجام خواهد گرفت، برای اینکه صبیان به مرحله رجولیت برسند باید علی الظاهر بمیرند و از نو متولد شوند. برای رسم مردن ظاهری هر پسری را نشانه با چوب نوك تیزی دندانهای پیش او را میکنند و آنرا ۱۲ ماه بعد در حفره‌ئی بمقبع هیجده اینچ در زیر زمین دفن مینمایند.

در همان اوقات در سن نه یا ده سالگی رسم «خشته» بعمل میآید در آن موقع پدر آن پسر روی او خم شده او را بنامی موسوم میسازد بمدای چند وقت ناگهانی مراسم عملی که به لثت خود «کولپی» Kulpi میگویند انجام میگیرد و بعد از آن، آن جوان به مرحله بلوغ کامل و مردانگی (رجولیت) میرسد این عمل عبارتست از ایجاد بیهوشیها و جراحات در بدن او. و نیز عمل دیگری که آنرا «ویل یارو» Willyaru مینامند بکلی بدوره طفولیت او خاتمه میدهد و آن عمل این است که جوان را بی‌خبر بصحرا برده و پیرانی چند (باستثنای پدر یا برادرش) او را احاطه کرده و چشمانش را می‌بندند، یکی از پیرمردان بازوی دیگری را با ریسمانی محکم بسته و با سنگ نوك تیزی رگ او را از زیر آرنج قصد میکند و جریان خون روی استخوان جوان فرو میریزد و سرای پای او را ملون میسازد اگر آن پیرمرد طاقت نیاورد دیگری بکمک او معین میشود و راین عقیده‌اند که بوسیله این کار شجاعت و مردانگی از پسران بجوانان منتقل میشود و دل او را قوی میکنند تا از منظره خون نهراسد و بعد از این مستعد جنگ و قتال بشود. به عبارت دیگر تمام این تشریفات برای آتشدن روح و عقل پیران بجوانان اثر کند و همه دارای یک خون و یک صفت میشوند.

پس از آن، آن جوان خون آلود را نشانه و با یک سنگ بسیار تیز روی گردن و پشت او ضربات و زخمهای چند میزند. برای اینکه پس از التیام و بهبودی آثار جراحی بر روی جسم او باقی بماند و ثابت کند که او (ویل یارو) شده است، پس از آن یک قطعه چوب که با بندی از موی سر آدمی ساخته‌اند بطول ده تا دوازده پا بسته و از آن صدای مهیبی بیرون میآید که میگویند تأثیرات فوق‌الطبیعه دارد میتواند بر تمام موجودات زنده غلبه یابد و آن در حقیقت علامت رضایت مورامورها میباشد یعنی باو تعلیم میدهند که طوری آن قطعه چوب را بچرخاند که صدای مهیبی مانند غرش گاو از آن برخیزد پس آنرا در محلی پنهان مخفی میدارند و بجوان میگویند که هیچوقت آنرا نباید بزنان نشان دهد یا برای آنها آنرا توصیف کند. پس از آن جوان را بکوه تنها به جنگل می‌فرستند و او در آنجا بحال خود باقی می‌ماند تا آنکه زخم‌ها و جراحات بدنی کاملاً التیام پذیرد. و اثری از خون‌ها روی جسم او باقی نماند. این درس که باو آموخته‌اند، در تمام عمر در روح و فکر او باقی و مؤثر خواهد ماند. گاهی این مفارقت چند ماه طول میکشد و در این مدت باید هیچ زنی او را نبیند، البته در طول این مدت کسان و خویشانش برای او خیلی نگران هستند و از حال او پرسش مینمایند و وقتی که «ویل یارو» عاقبت به قبیله بر میگردد سرور و شادی آنها مخصوصاً مادر و خواهرانش بمنتهای شدت است او دیگر مرد کامل شده و با زنان کاری ندارد پس آخرین قدم این تشریفات تشکیل مجلس جشن و سروری است که آنرا «مین داری» Mindari میگویند و همه در آنجا جمع شده وزن و مرد و جوان – ویل یارو – همه بشادی و عیش و رقص مشغول میشوند در این مجمع است که غالباً دعاها و منازعات افراد و دست‌ها بصلح و

آشتی تمام میشود .

باید دانست در ابتدای هریک از این مراسم پیرمردان سخن آغاز کرده و حکایات و افسانه‌های اصلی قبایل را در آن باره نقل میکنند و بچوانان بزم خود نصیحت و پند میدهند و چگونگی «توت» قبیله و شرائط احترام بآنها برای او بیان میشوند . باین ترتیب قوانین و آداب جامعه خود را در طول نسلهای متوالی حفظ کرده‌اند و بآن جنبه تقدیس دینی بخشیده و انحراف از آنها گناه می‌شمارند .

۴- بیرهوهای شوتا Bihhors of Chota (تک پور هندوستان) مطالعه احوال این قبائل آدمیان جنگلی بسیار جالب است زیرا هر چند اعمال و افعال ایشان همچنان به طرز دیرین ابتدائی باقی مانده است ، معذک بعضی افراد آنها در تحت تأثیر هندوهای مجاور خود قرار گرفته و افکار آنها در اینان تأثیر بسیار کرده است .

بیرهورها Bihhors از قبایل قدیم یاستانی بومی (دراویدیان) هند هستند که در فلاتی مستور از جنگل شوتا Chota در شرق هند مرکزی در ایالت ناگپور Nagpur زندگانی می‌کنند . بعضی از آنها هنوز کوچ‌نشین و سیارند و بعضی دیگر ساکن و دهنشین شده‌اند . صنف دوم که نسبتاً عدد قلیلی می‌باشند در جوار دهاات هندوها زمینی گرفته بزراعت مشغول‌اند . اما صنف اول که مورد بحث و مطالعه کنونی ماست ، بدستجات کوچک رحاله تقسیم میشوند که دائماً در اطراف جنگل در حرکت‌اند در موسم بارندگی‌های شدید در دامنه تلها و کوهها از شاخ و برگ اشجار کبرها درست کرده و چندی اقامت می‌نمایند آنها را «آدم‌بوزینه» نام داده‌اند زیرا قوت و غذای غالب ایشان از گوشت بوزینگان است . و همواره در حالاتی در سطح انسان عصر حجر بسر می‌برند . این جنگلهای ابتدائی هنوز به تربیت جانوران نیز داخه و دواب و بز و خوک و مواشی دیگر ندارند ولی یاد گرفته‌اند که هروقت ضیافت وحشی برپاکنند یا قربانی تقدیم برسانند گوشت این حیوانات اهلی را از آبادیهای حواشی جنگل بدست آورند ، ازین که بگذرد خوراک آنها عبارتست از گوشت طیور و حشرات و موشهای صحرا بی و بوزینه و بعضی برگها و ریشه‌های نباتات .

تشکیلات اجتماعی این مردم از دو نوع بیرون نیست ، یا تجمع آنها برای طلب غذا و صید است یا تجمع ایشان برای ازدواج و ایجاد خویشاوندی . در قسمت اول قبیله‌های آنها بدستجات چند تقسیم می‌شوند و هر دسته و گروه را تاندا «Tanda» گویند . هر «تاندا» مرکب از چهار تا ده خاندان است و بزرتی دادر که هم رئیس آن دسته است و هم کاهن (کشیش یا تن) و در قسمت دوم قبیله بدستجات خویشاوندان دور و اطراف بعدت تقسیم می‌شوند که هریک توت می‌نامند از نوع حیوانات نباتات یا میوه‌جات باگلهای غیر آن دارا می‌باشند .

بیرهورها هنوز به تیره و کمان آشنائی ندارند و چون مردان آنها باید بشکار کسب طعام کنند بیشتر اوقات خود را در بافتن و ریستن طنابها و ریسمانها که از تار و پود ریشه درختان می‌تواند و از آنها دامها می‌بافند تا آنکه شکارهای خود را بوسیله آن صید کنند . در اطراف جنگل آن دامها را گسترده واز هر کرانه بوزینه‌ها را رم داده و بسوی آن دامها می‌رانند تا آنکه عاقبت آنجا نوزان در آن دام می‌افتند در بامداد روزی که برای شکار معین شده نایا Naya یعنی رئیس تانداها نخست به نهر یا چشمه مجاور رفته تن خود را می‌شوید و کوزه‌ای پر از آب کرده بمنزل کاه می‌آورد و پس با دوسه تن دیگر هریک مشتی برنج با کوزه آب برداشته به جنگل مقدس می‌روند در آنجا همه دامهای شکار چیان را که حاضر و آماده

ساخته‌اند جمع‌آوری می‌کنند پس نایا در مقابل آنها روی پای چپ ایستاده و باشته پای راست را روی زانوی چپ گذاشته و روی خود را بطرف شرق کرده دستهای خود را دراز کرده آن‌گونه آب را برداشته سه دفعه کمی آب روی زمین می‌ریزد و نام ارواح غیبی را می‌برد و از آنها درکارشکار آفریزد و مدعی طلبد و این چنین می‌گوید: «اینجا آمده‌ام و باسم تو آب می‌نوشم خون شکار مرا مانند همین آب برای ما روان کن»، پس در برابر آن دامها نشسته و روی زمین برابر آنها با شکر سه علامت فرمز رسم می‌کنند و کمی برنج روی این علامت می‌باشد دوباره ارواح را مخاطب ساخته می‌گوید «من امروز این برنج را به تو هدیه می‌کنم امیدوارم کامیابی روز نصیب ما گردد و این دامهای ما در جنگل پراز سید شود.» پس شکارچی‌ها دام خود را گرفته دو نفر دو نفر تقسیم می‌شوند هر کدام با چماقی و چند نی هندی (بمبو) محکم برای نصب دامها بطرف قسمت معینی از جنگل می‌روند در آنجا چند دفعه دور هم جمع شده بعد یک بطرفی می‌روند. این جماعت اعتقاد عمیقی به چشم بد دارند، برای دفع اثر مضر چشم زخم‌نهای قبیله نایا عملی می‌کنند که آنرا باناسانا می‌گویند. یک قطعه چوب آبنوس برداشته بهر یک از آن دامها می‌زند و زیر لب آهسته می‌گوید: «من امروز باناسانا می‌کنم بنام آن زنایی که چشم بدشان را همراه ما فرستاده‌اند، امیدوارم تا داخل جنگل رسیدیم شکار خوبی نصیب ما شود و روغن در چشمهای آنان که بخا چشم زده‌اند ریخته شود» پس از آن به جنگل رو آورده دامها را بدرختها ردیف یکدیگر بسته به بن می‌گسرتند و دو نفر مستحفظ مراقب نزدیک آنها می‌نشینند پس دیگران از دور میوه‌ها را رم داده بطرف مرکز دامها می‌روند آنها مرتباً در دامها گرفتار می‌شوند پس دست‌وپای آنها را بسته بمنزله‌ای بر می‌گردند آنگاه در جای مناسبی نزدیک چشمه یا نهر بوسیله سنگ چخماق آتشی روشن می‌کنند و بوزینه‌ها را بر روی آن کباب می‌کنند پس آنها را می‌شویند و پوست آنها را کهنه قطعه قطعه می‌نمایند، در کبسه‌هایی که از برگ والیاب درختان بهم دوخته‌اند می‌گذارند و ما بین افراد آن دسته تقسیم می‌نمایند ولی آنها حق ندارند بان دست بزنند و تصرف کنند تا آنکه نایا بیاید نخست باو یک قطعه از جگر بوزینه می‌دهند و او آنرا بروی آتش کباب کرده پس آنرا برداشته، اندک مسافتی دور دست رفته پشت خود را بطرف آنها کرده و آن قطعه جگر کباب را تقدیم ارواح می‌نماید و وعده می‌دهد که در آینده نیز هر وقت همچنان شکار خوبی نصیب آنها بشود باز کباب برای آنها خواهد آورد.

در نزد طوائف بره‌ور محقق است که هر چه عدد شکارچیان زیادتیر باشد بهتر است ازین جهت در کار زن گرفتن و تناسل و نوالد اهتمام باید کرد ازین رو برای انجام عروسی و زایمان تشریفات مفصلی انجام می‌دهند که با عملیات سحر آمیز و با ناهوا و پرستش ارواح مخلوط است و بکودک نوزاد خیلی توجه می‌نمایند و مادر آن اطفال می‌گویند که مراقب بچه‌های خود باشد و از گزند ارواح شریر آنرا حفظ کند و خالی رنگین برای دفع چشم زخم مابین دو ابروی آفرین می‌گذارند و وقتی که راه دوری در پیش دارد مقداری رمل و سنگ ریزه بگوشه لباس زنده آفرین می‌بندند و قتی که بخانه بر می‌گردند همینکه منزلگاه از دور نمایان می‌شود وی آنرا گشوده و آن سنگ ریزه‌ها را با نوک دوا نکشت گرفته و به پشت سر خود پرتاب می‌کند.

هر کودکی باید بیاموزد که همیشه در معرض مزاحمت ارواح شریر قرار گرفته است، آنها معتقدند که زندگانی احاطه شده است به بدبها و ناخوشیها و تمام این ناخوشیها از عوامل فوق‌الطبیعه و ارواح غیبی ناشی می‌شود که در اطراف زمین متفرق‌اند. خاک و آب و هوا - کوه و دره و جنگل از آنها پر و مملو است، در موجودات جاندار و حتی در اشیاء بیجان یا چیزهای غیرمادی مانند خیال

و خواب و چشم زخم و کلمات نفرین و افسونه‌ها و اوراد و نقوش و طلسم‌ها و اعداد و ارقام همه‌داری یکی از این عوامل نهفته مزاحم می‌باشند و باید اجتماع افراد را از شرور آنها محافظت کرد تا بتوانند براحتی زندگی نمایند.

نزد افراد قبایل بیرهور هر چیزی در بالا و پائین و اطراف و جوانب دارای روحی است و نیروی در آن پنهان است از آنجمله قوای غیبی در کوه‌های اطراف دستجات مختلف فرار دارد و ارواح اجداد گذشته نیز همراه آنها می‌باشد. همچنین ارواح خدایان دیگر نزد ایشان معبدی داشته و همه روزه باید آنها را پسرش کرد ولی از همه بالاتر خدای بزرگ است که آنرا سینگابنگا Singabonga مینامند و او را آفریدگار و خالق می‌دانند و می‌گویند آفتاب نشان و علامت اوست و این خدا مستقیماً تأثیری در کار زندگانی بشر ندارد ولی باید در سرواژه معین برای او قربانی گذرانید. دیگر خدای مادرست که آنرا دوی می‌نامند Devi Mai یا بوشی می‌نامند Bushi Mai نام داده‌گویند او بجز نیات امور آدمیزاد مراقبت دارد و اگر کسی او را درست عبادت و خدمت کند برایش صحت و فراوانی و اولاد زیاد و روزی فراهم می‌سازد این ارواح دائماً احتیاج و نیاز به قربانی ندارند ولی اگر بفردی یا خانواده‌ای بدبختی پیاپی و مکرر وارد شود دلیل آنست که برای آن خدایان باید هدیه و قربانی فرستاد و در این صورت یکنفر کاهن «روح‌شناس» که مانی mati نام دارد و در هر تیره و طائفه‌ای یافت می‌شود دعوت می‌نماید که نام آن روح مزاحم را تعیین کند تا اینکه برای او هدیه و قربانی تقدیم نمایند.

تا بوهائی که در نزد قبایل بیرهور محترمند که به‌ضیافت آنها ذکر می‌شود نمونه و مثال خوبی است از تصورات فکری و اندیشه‌های دفاعی مردم ابتدائی، از اینقرار:

- برای زنان جائز نیست روی یک دام شکارچی به نشیند و با روی چماق او دست بگذارد که اگر چنین کنند از آن شکار امید کامیابی نیست و باید آن چماق را بدور اندازند.
- برای جوانان لازم است که تنخم مرغ را قبل از خوردن تکان بدهند اگر صدائی از آن شنیده شود خوردن آن جایز نیست و اگر بخورد گدازش چرک خواهد کرد.
- برای افراد بیرهور جایز نیست که با انگشت بطرف قوس قزح اشاره کنند و اگر چنین کنند آن انگشت فلج می‌شود یا کج خواهد شد.

- بر آنها جایز نیست که وقت صبح با یک چشم برد بگری نظر کنند اگر چنین کنند آن دومی در آنروز از شکار و یا هر پیش‌آمد خوب محروم می‌ماند و برای باطل کردن اثر شوم آن کار باید همان شخص دوباره با دو چشم باز بر او خیره نظر نماید.

- برای آنها جایز نیست که وقتی از خانه بقصد شکار بیرون می‌روند بمقبره نگاه کنند اگر چنین کنند در آن روز شکاری نصیب آنها نخواهد شد.

- برای افراد خاندان جائز نیست که ظرف یا ادوات فلزی را در خارج از کلبه و یا کیر خود بگذارند اگر چنین کنند صاعقه‌ای از آسمان بر آن کیر وارد خواهد گردید.

همچنانکه سابقاً گفتیم قبایل بیرهور نمونه و مثال خوبی هستند برای شرح تغییراتی که در این زمان و در میان قبائل خیلی بدوی کهن روی داده است. مخصوصاً نکته قابل توجه در باب آنها این است که با وجودیکه بیرهورها بطور وضوح و روشن عادات و عقاید خاصه خود را از قدیم حفظ کرده‌اند و رسوم و آداب آنها از دیرباز ثابت و برقرار مانده مطلقاً افکار هندوها نیز در زندگانی آنها نفوذ بسیار کرده است. در حکایات و افسانه‌های قومی و اساطیری ایشان آثار هندی زیاد ملاحظه

می‌شود، موجوداتی مانند شیناراما - لکشن - روانا - هانوان که همه موضوع افسانه‌ها و حماسه‌های (رامایانا) (حماسه هند) هندوستان در حالات و افکار ایشان وجود پیدا کرده است. در ضمن قصه‌ها و حکایاتی که اطراف آجاق شیبا روایت و نقل می‌کنند سخن از برهمنان و راجه‌ها و رانی‌ها و سوداگران مسلمان و فیل و تخت‌روان و قصر و امثال آن در افسانه‌های محلی ایشان فراوان شنیده می‌شود.

۳- باندها در افریقای جنوب باوندا BaVenda نام قبیله‌ای است از شعب قوم بانتو Bantu در افریقای جنوب. مسکن آنها در شمال ترانسوال در جنوب رودخانه لمبمپو Limpopo در ناحیه‌ای کوهستانی واقع شده و عدد نفوس ایشان در حدود ۱۵۰ هزار نفر است. این قوم در شبانی مهارت زیاد دارند و از جهت مطالعه عقاید مذهبی بشر در آغاز مرحله زراعت نمونه و مثال یارزی را نشان می‌دهند. گرچه از لحاظ نژادی باوندها مرکب و مخلوط از نژادهای عیدنه‌اند، ولی ریشه «حامی» Hamitic در آنها نمایانتر است.

اخلاق آنان مردمی مؤدب و میهمان نوازند ولی امور زندگانی شخصی و آداب و رسوم اجدادی خود را خیلی مخفی نگاه می‌دارند. گویا چون اروپائیان تازه وارد از آنها سوء استفاده کرده‌اند یادگارهای تلخ از ایشان در دل آنها مانده ولی برخلاف دیگر اقوام مانند مایل بجنکجوی و ستنزه خوئی نمی‌باشند. مسکن آنها عبارتست از کلبه‌های استوانه‌ای شکل که بام مخروطی دارد و از شاخ و برگ گیاهان و اشجار مسقف است و پایه آن بر روی تیرک‌های استوار قرار دارد که با ترکیه بید بیکدیگر محکم می‌بندند. گله‌های بزرگ از مواشی و دواب دارا هستند که اساس ثروت ایشان محسوب می‌شود ولی برای زندگانی روزمره به زراعت اشتغال می‌ورزند و محصولاتی که بعمل می‌آورند عبارتست از ذرت و ارزن هندی و لوبیا و کدو و کدو حلوائی و هندوانه و سیب زمینی این کشاورزان بدوی زمین را بوسیله یکنوع کج‌بیل شیار می‌کنند. قبل از آنکه مستوعیات کارخانجات از اروپا ببرزمین آنها وارد شود حرف رایج بومی آنها عبارت بوده است از نساجی و چرم‌سازی و آهن‌گری و بیل و تبر سازی و مسگری همه بطور ساده ابتدائی.

باوندها تشکیلات اجتماعی متنوعی دارند. هر فرد از آنها به گروهی جداگانه وابسته است از آنجمله آنچه که از همه مهمتر است اول دایره خانواری شخصی اوست و دوم سلسله اقوام پدری اوست که از آنها بتوالی ارث می‌برد. سوم سلسله اقوام مادری اوست که نسبت با آنها تن عواطف و قربت نزدیک دارد بالاخره در مرحله چهارم منسوب است بیک گروه بزرگتر یا سب «Sib» که نماینده نژاد قبیل بزرگتری دارا می‌باشد که اسم جانوری یا گیاهی یا جمادی دارد از قبیل شیر- کبوتر- خوک- فیل- بز- گاومیش و تمساح و غیره. و نسبت با آن موجودات هر سب احترام مخصوصی رعایت می‌کند.

مناسبات مردم باوندا با عوالم فوق طبیعت یک سلسله عقاید و اعمال دینی را متضمن است که تمام مدارج تحول و افکار را از ایمان به روح مخفی (مانا) گرفته و مراتب آنیمیزم و پرستش اجداد را طی کرده بالاخره به اعتقاد بیک خدای متعال غیبی و حاکم بر خلقت منتهی می‌شود. اساس فکر ایشان روی اعتقاد باین قضیه است که هر موجودی خواه جاندار و خواه بیجان دارای یک قوه خاصی برای اعمال خیر یا شر می‌باشد، مثلاً حکایتی که عالم انگلیسی استیلت Stayt از آنها نقل می‌کند این معنی را خوب نشان می‌دهد، میگوید شاخه درختی که بر فراز راه

صعب‌الموری روئیده بود و هر رهاکننده ضرورت دست بآن زده از آن کمک میگرفت دارای فوه مفید فوق‌العاده‌ای شده و از آن طلسمی ساخته هنگام مسافرت به نوسفران کم دل میدهند و برعکس کننده و ریشه و تنه درختی که در وسط شاهراهی روئیده و باعث افتادن رهگذران و آزدن پای آنها میشده دارای قوه شر زیادی گردیده پس از آن قطعه بریده و سائیده و گرد آنرا بمنظور آزار و اذیت دشمنان در هنگام مسافرت بکار می‌برند .

از همین نوع عقاید يك سلسله اعتقادات و اعمال سحر و جادو در میان باوندها، ظهور رسیده است و دو نماینده مابین آنها پدید آمده اند یکی طیبیان (nganga) و دیگری غیبگویان (Mongana) که هر دو نزد آتوم دارای احترام و اهمیت زیادی می‌باشند . دسته اولی قادر بمعالجه انواع امراض هستند . و برای يك خانواده یا برای تمام مردم طبابت میکنند . و دواها و معجونها و سموم نباتی در ذخیره دارند و بسیاری از امراض را مانند مالارای ورماتیس و ذات‌الجنت و حتی جنون را با آنها مداوا کرده و غالباً نتیجه خوب میگیرند ولی علاوه بر قوه خیر و سودمند که در دواهای این طیبیان نهفته است وی می‌تواند دواهای دیگر را بطریق مخالف نیز استعمال نماید و باختلاف ترکیب و طرز عمل باعث ضرر و بیماری دشمنان میشود نزد آنها مرض بواسطه اسباب و علل طبیعی ظاهر نمیشود بلکه موجد و سبب آن ارواح مضره و خبیثه‌اند یا آنکه ارواح اجداد و گذشتگان نسبت باعقاب خود خشمگین شده و موجب بیماری آنها گشته‌اند یا آنکه ساحران و جادوگران آنها را با آزار و اذیت شخصی برانگیخته‌اند .

جادوگران که غالباً زن‌ها هستند خود منفرداً یا بادستیاری طیبیان برضد دشمنان عمل می‌کنند و بواسطه نفوذ و نفرت علیه کسی یا اشخاصی بهلاک آنها کمر می‌تندند . مثلاً از طیب گردی زهر آلود که موجب هلاک است نهانی بدست آورده و بنزدیک دشمن منظور رفته و آن گرد را بطرف او می‌پاشد یا میدمد و میگوید «باید بمیری ... هلاک شو .»

يك طریق دیگر مسحور شدن آنست که ندانسته و غیر عمدی واقع میشود . در مواقعی که غالباً غم‌انگیز و تأثیر آور است همه کسی ممکنست در معرض سحر قرار بگیرد چون هیچکس از سوءظن و تهمت‌گیری نیست و در نظر آنان هرکسی در هر حالی میتواند ندانسته یا در هنگام خواب منزلگاه ارواح موزی و شرور بشود یعنی شبانه روح کهناری یا شغالی یا تمساحی یا جفندی یا ماری بیاطن او سرایت کند و در اثنای روز این چنین شخصی که از حال ناگوار و روزگار نیا خودی خبر است شاید عضوبی آزار بلکه فرد سودمندی میتواند باشد لکن در شب هنگام آلت آزار و ایجاد امراض و ضایع شدن مال و جان دیگران خواهد شد و باید بیدارنگ آن روح شرور را از آن لانه خارج کند در این حال يك طیب یا ساحر باید که بوسایل مرموز سحرانگیز آن خطاکار را کشف کند . حکایت کنند که وقتی زارعی تمساحی را هدف گلوله قرار داد ولی باکمال تأسف مشاهده کرد که آنگلوله از جسد آن حیوان گمانه کرده بکودکی که در آن نزدیکی بود اصابت کرده او را شدیداً مجروح ساخت آن کودک پس از معاودت بقریه و معالجه و بهبودی کم‌کم مورد اتهام مسحوریت قرار گرفت و بالاخره او و تمام اقارب و کسانش مجبور شدند که از آن ناحیه مهاجرت کنند و تمام مردم یقین داشتند که آن طفل دارای روح آن تمساح شده است که بصورت آدمی در آمده و الاگلوله که به بدن او خورده بود هرگز جستن نمی‌کرد و باو نمی‌خورد . نکته غم‌انگیز آن است که آن فرد مسحور متهم خود نیز باور دارد که از روی کمال بدبختی همانطور که او را متهم کرده‌اند واقفاً

او مقصر و خطاکار است.

در این موارد شخص مورد سوء ظن را دعوت میکنند که نزد کاهن «مون گاما» حاضر شده و او بقوت علم سحر معلوم سازد هویت آن عامل شر و موزیکی در بدن او جای گرفته چیست؟ و کیت؟ چون همه معتقدند که مرگ جز در مورد پیرمردان خیلی سالخورده در دیگر مواقع ناشی از سحر و جادو میشود آن کاهن به علم غیب میداند و میتواند بفهمد که فاعل و عامل مرگ آن اشخاص که بوده است. برای اینکار کاهن انواع مهرها و دانهها دارد که آنها را بحرکت درمیآورد و چون ساکن شدند آنها خواننده مطلب مخفی آنها معلوم میسازد یا آنکه او کاهنی مخصوص عمل سحر دارد که درون آن بسبب خاصی چنددانه حیوانات میافکند و همینکه وضع آنها را مطالعه کرد وای بروزگار کسیکه بعد از قرائت آن علائم و دلایل مورد اتهام قرارگیرد.

پرستش اموات در درجه اول زندگانی مذهبی قوم باوند اقرار دارد بزعم ایشان روح و جان آدمیزاد ترکیبی است از نفس و خیال او که بعد از مرگ هر ذیحیاتی آنها در زایل میشوند چنان بعد از آنکه جسمیت را ترک کرد باید مکان و محل جدیدی بدست آورد تا در آن آرام و قرار گیرد بعد از مرگ اندک مدتی در اطراف قبر میت سرگردان است پس در آن نواحی و اطراف میگردد تا عافیت جایگاهی برای خود بیابد کند. شاید که در عالم خواب بدین بدن یکی از اولاد و اعتقابت برود حوائج خود را باو بگوید و شاید که در بدن یکی از بیگانگان حلول کنند. گاهی هم ممکن است بصورت تناسخ روح اشخاص مرده مخصوصاً رؤسای قبائل - بجسد حیوانات مانند شیر و پلنگ و مار درآید. بهر حال در نزد آن قبایل واجب است که یادگار اموات همواره در خاطر اعقاب و اولاد باقی بماند و از آن میت بعزت و احترام یاد کنند.

و فتنه یکی از آنان را اجل در میرسد بایستی تمام خویشان و کسانش در اطراف بستر مرگ او جمع شوند اگر یکی غایب باشد مورد نهمت و سوء ظن قرار میگیرد و او را در مرگ آن شخص شریک میندازند. بعد از قطع حیات اول کاری که میکنند آن است که قلمهائی از لباس او را بریده نزد کاهن میرند و او عامل مرگ متوفی را بدانوسیله کشف می کند. قبر یا مدفن میت را باید بکلی مخفی نگاهدارند مبادا دشمنی بدان دست یافته و پس از نیش قبر جنازه را بیرون آورده برای عمل سحر و جادو بکار ببرد، از آداب مذهبی قابل ذکری که دارند یکی آتشکده فرزند ارشد در برابر قبر مادر ایستاده و چون اولین مشت خاک را بر روی آن میریزد زیر لب این سخنان را تکرار میکند «ای مادر در این جایگاه آرام بگیر، و ما را رنج و آزاری نرسان، از من هر چه بخواهی بگو خواهم داد» پس افراد آن خاندان بلامت عزت و سوگواری سرهای خود را می تراشند و تا وقتی که علت مرگ آن میت کشف نگردیده و انتقام او گرفته نشده بهمان حال باقی میمانند و باید از آن پس روح آن پدر را با مادر بزرگ را همیشه اولادش را راضی نگاهدارند. زیرا معتقدند تمام بدستیها و مصیبت های که وارد بر آدمی میشود یا بواسطه سحر است یا ناشی از ناراضی اموات. پس برای علامت و نشان رمزی از روح متوفی اگر از پدران باشد یک گاو ماده، یا یک گاو سیاه را اختیار می کنند یا آنکه سنگ بلند غلطان کاملاً صیقلی شده و آنها را در جنب کلبه رئیس خاندان در خاک میکنند اگر از مادران باشد ماده بزیبای انتخاب میکنند و نسبت باین حیوانات کمال احترام و محبت را بعمل میآورند پس هر یک از مردان اقوام و اقارب میت نیزهائی آورده در کلبه رئیس آن خاندان نصب میکنند و هر یک از آنان یک حلقه آهن یا مس یا آنکه نقشی

به چوبی بسته در آنجا میگذارند .

اقوام باوندا علاوه بر اعتقاد به ارواح بیک عده قوای غیبی به تصادیر و اوصاف گوناگون نیز معتقد هستند که مثلاً بعضی مربوط بکوهساران است که باعث مرگ مسافران میشوند بعضی منتسب به انهار و چشمه سارهاست که تیر و کمانی در دست دارند بالاخره از همه این ارواح ناپیدا بزرگتر و عالیش همانا روح موجود متعال مستور و رموز است که بگفت ایشان «رالوهیم با» Raluvhimba نام دارد . این خدای واحد آفریننده و بر خلقت جهان دست درکار است . و در یک نقطه معینی در آسمانها جای دارد . مستر استایت Staye انگلیسی در این باره میگوید که کلمه «لوهیم با» Luvhimba بمعنی «عقاب» است و آن پرنده ایست که بالاتراز همه طيور می‌برد و مردم باوندا ، معتقدند که این قوه غیبی بزرگ هم مانند پرنده ایست که در سموات طیران میکند و اسباب و ابزار کار او همانا ستاره ها و باد و باران میباشد . پهر حال قوم باوندا مانند دیگر اقوام بانتو Bantu در جنوب افریقا عقیده زیادی به «رالوهیم با» دارا هستند و او را موجودی پوشیده و ناپیدا می‌دانند ولی پیش از سایر اقوام «بانتو» باوندها یک احترام آمیخته به تقدس و عظمت نسبت باین موجود آسمانی مرعی میدارند و بتوسط رؤساء قبیله او را می‌پرستند و او را خالق باران دانسته و در هنگام خشکسالی و کم آبی به نیاز و مناجات محبت او را طلب میکنند . بگمان ایشان غرض رعد که از آسمان بلند میشود آواز را لوهیم باست . در سال ۱۹۱۷ یکی از شهب آسمانی در وسط روز روشن با صدای طراق عظیمی بزمین ایشان افتاده و خرد شد ، در حال افراد قبایل در دهات و صحرا بیرون آمده و فریاد غریو شادی برآوردند دست زنان و بای کوبان بوفها را بصدا در آوردند برای آنکه بشکرانه این موهبت «رالوهیم با» را ستایش کنند . همچنین وقتی که زمین لرزه حادث می‌شود همه بیرون دویده رالوهیم بارا ندا داده فریاد می‌زنند «باران بما بده سلامت بما بده» ولی پرستش و عبادت رالوهیم با مخصوص تمام قبایل باجماع و بطور عمومی میباشد و افراد جداگانه خانواده ها به تنهایی حق عبادت او را ندارند .

اینست نمونه خاصی از اعمال و عقاید مذهبی مردم بدوی در دوره تحول و سیری که در اقوام ابتدائی بطور رسیده است . در صورتیکه عبادت خدای واحد در اقوام مترقی و متقدم اول از طایفه و خانواده و بعد افراد شرکت کرده اند و همه بدرگاه او نماز و دعا میخوانند .



## فصل دوم

# ادیان اقوام سالفه

درخاتمه فصل سابق چگونگی تحول مهمی که در تبدیل صورت افکار و عقاید انسانی روی داده است بیان شد و شواهدی از انتقال اندیشه بشری و کیفیت زندگانی قبائل و طوائف ذکر گردید و نشان دادیم که ملل و اقوام جهان پس از آنکه سازمانی، خودگرفتند و سلطنتها و حکومتها تشکیل گردید ادیان ملی نیز جانشین مذاهب و عقاید قبیله و عشیره شد. در وادیهای نیل و فرات و در شبه جزیره‌های یونان و ایتالیا صدعا قبائل و طوائف با هم گردآمده و امم بزرگ تشکیل دادند شهرها از اتحاد عشایر و سپس دهات و قصبات بوجود آمد و از اتحاد شهرها ملت واحدی ساخته شد و در آن مجموعه شهرهای بزرگ زائیده گردید که در رأس آن پادشاهان نامدار و ملوک با اقتدار فرمانروائی میکردند پس خدایانی مانند ماردوک و آتون و زئوس و ژوپیتر شرح اوصاف تاریخی برای هر يك، بظهور رسیدند و درالسنه و لغات مترقی و درطی اخبار و روایاتی مفصل از هر يك از آن خدایان داستاها سرائیدند .

اما ادیان بزرگتر و خدایان قویتر از عقیده بدین آلهه بدوی از ریشه اصلی خود منحرف نگشتند و نهال عقاید ملل از بوستان اصلی افکار انما و وحشی و نیاکان همجی ایشان ریشه کن نشد هر

زمان که ابناء بشر در سایه اشجار سایه افکن عقاید دینی جای گرفته و با چشمان پراز تحریر و اعجاب بر شاخ و برگ و گلها و میوه های آن نظر افکندند دانسته یا ندانسته بر روی مبانی قدیم باستانی خود قرار داشتند.

این باب یکی از اجزاء مهم و جالب تاریخ بشر است و عجب نیست اگر دانشمندان اینقدر کتب و رسائل و مشروحات مفصل و حجیم بر از تحقیقات و متضمن حقایق و دقایق درباره مذاهب متفرقه و ادیان اقوام و امم سالفه بقلم در آورده اند و نشان میدهند که اصحاب آن عقاید اگر چه از میان رفته اند ولی مبادی ساده بدوی ایشان از نمود آلهه و بت پرستی و پرستش اجداد متحول و منتقل به ادیان راقیه حیه موجود گردیده و برای علاج دردهای روحانی هر فرد بشر دوائی و علاجی معنوی آماده ساخته اند.

ما اکنون در صد آئیم که ازین مطالعه دوبهره برگزیریم و دو مقصد داریم یکی آنکه مبادی اصلیه و عناصر ابتدائی مذاهب باستانی را از ادیان موجوده حیه استخراج نماییم دیگر آنکه آن مقدمات و نتایج و مبادی و عواقب عقاید جهانی و بالآخره الهاماتی که بفکر بشر تقدیم کرده اند اندیشه کنیم.

در این فصل که اکنون مورد بررسی و تحقیق است مقصد اول را ازین دو هدف دنبال میکنیم و در فصل آتی به مقصد دوم سخن خواهیم گفت.

در این معنی گفتگو بسیار است. جزئیات عذیده و مطالب گوناگون وافق وسیع مبادی و حسی اعجاب و کنجکاری که در این زمینه تحریک میشوند همه قابل توجه و جالب خاطر می باشد. امید که از وصول آن دو مقصود با همه وسعت و تند و تند ما را فتوری روی ندهد

## ۹. مصر

در میان اقوام و امم باستانی گویا مصر ساده ترین صورتی از تحول عقاید را جلوه گر می سازد در طول زمانی دراز مبادی بسیط پرستش ارواح و «آئیمیزم» اعتقاد به اشیاء ممنوعه «توتیمیزم» به شکلی ساده به تمدن آلهه «پولی تئیزم» منتهی گردید و در آن کشور یک سلسله مبادی اخلاقی و معنوی بوجود آورد.

ناحیه مصر علیاً نسبتاً مستقلتر و پابرجاتر است و از انفعال عوامل خارجی بهتر از بابل (بین النهرین) محفوظ مانده. روزگاری بر آن کشور گذشته که هیچگونه تأثیری از جوانب و اطراف بدانجا راه نیافته است ولی در ناحیه مصر سفلی یعنی مصب رود نیل (Delta) تماس خلایق و آمدوشد عوامل بیگانه فراوان بوده است. زیرا از این طریق است که دائماً سیاحان بسیار و تجار بیشمار از ممالک بیگانه به درون کشور مصر آمده و با خود هزارگونه افکار و آداب و رسوم از خارج ارمغان آورده و به صریان سپرده اند آنان نیز از آنها گرفته در طول دره نیل رواج داده اند علاوه بر این غالباً «۱-۲» ساجدات نیروهای خارجی نیز بنوبت در این ناحیه مصر سفلی، صورت میگیرند که قهرراً موجب ظهور رسوم و آداب نوین میشده است. با اینهمه باز اگر مصر را با سایر ممالک مجاور بحر متوسط «مديترانه» قیاس کنیم روزگاری درازتر بر این سرزمین بگذشت که فرهنگ داخلی

ملی و تحولات دینی و مذهبی بطور انفرادی بصورت ساده طبیعی سر منطقی خود را ادامه میداد .

### زمینه طبیعی و اجتماعی دین مصریان

برای این استقلال فکری مصریان باستانی علل و اسبابی چند بوده که کمابیش معلوم و حاجت بشکر ادر آن نیست .

سرزمینی که در بانی بزرگی از طرف شمال آنرا از سایر قطعات جهان جدا می ساخته و بیابانهای پهناور از طرف مشرق شروع شده بکوهستانهای جنوبی در حاشیه آنرا فرا می گرفته و از طرف مغرب ریگزارهای بی پایان وسیع امتداد یافته و هزاران فرسخ «صحرا» در باختر آنرا احاطه می نموده و کوهستانهای استوایی بسیار مرتفع مانند دیواری رفیع در جنوب آن واقع می شده که هفت آبشار بلند بیایی در دهنه های آنها بوجود می آمده - این سرزمین خشک و بی باران این چنین در طول سالها و قرنهای متمادی و مزید ایام زندگانی خود را در زیر آفتاب فروزان بسر آورده و حوایج مادی خود را همه ساله از برکت فیضان رودی عریض و طویل که سرچشمه حیات او بود حاصل میکرد و افکار مردم آن وادی شاید در نتیجه همین بی نیازی از کار و عمل متوجه پرستش اموات و معتقد به حیات لایتنهای گردید.

تاریخ مصر قدیم ترین تواریخ ایام سالفه و کهنه ترین سرگذشت ملل باستانی است. در قدیم ترین دروه عصر حجر دستجات کوچک و پراکنده شکارچیان و صیادان در باطلایهای حاشیه نیل که تنگتر و باریکتر از عصر حاضر بوده است به شکار و جوع کرده ادامه حیات میداده اند و از خود بعضی افزار و آلات و کلبه های محقر و اجساد اموات برای آیندگان باقی گذارند.

این آوارگان بیابانگرد جای خود را در دوره نئولیتیک Neolithic<sup>۱</sup> بهر ذمی دادند که نخستین ساکنان وادی نیل شمرده میشوند. قومی گندمگون و سیاه چرده و شبان پیشه که اندک اندک در طول مرور قرون و اعصار خانه هایی از چوب و آجر و سنگ بتدریج و توانایی برای خود ساخته و بصورت جوامع شهر نشین در آمدند . پس از گذشت زمان خطی تصویری pictographic برای انتقال افکار خود اختراع کردند که ریشه اصلی و بنیاد نخستین خط هیروگلیفیک مصری<sup>۲</sup> میشد. تا آنکه حامل افکار و ناقل اخبار و آثار ایشان باشد . از آن قبائل متفرقه نومیست و پرستندگان اشیاء و اجسام که در عصر حجر وجود داشته اند البته اثری باقی نمانده و شهر نشینی در قراء و فصبات آغاز گردید باز در آن کشور یک ملیت تمام بمعنای آن کلمه هنوز تشکیل نگردیده بود و هر جامعه و ناحیه حیات اجتماعی مستقلی برای خود داشت که آنرا نوم «nome» نام داده اند و آن بمعنی مجموعه ای از قراء و روستاهاست که در یک ناحیه معینی در حاشیه رود نیل قرار گرفته و در وسط آنها قصبه بزرگتری بوجود آمده که در حقیقت مرکز آنها بود. مردم یک «نوم» در امتداد آن رود طولانی با سکنه نوم های دیگر روزگاران روابط و آمد و شدی داشته و با همسایگان خود در باب بهره داری از آن رود سرشار و طرز جلوگیری از فیضان آن گفتگاو میکردند لیکن هریک

۱- دوره نئولیتیک Neolithic عصر حجری جدید.

۲- خط هیروگلیفیک hieroglyphic .

برای خود رسم و روش خاص و خدایان و معبودهای معینی داشتند و با همسایگان گاهی صلح و گاهی جنگ میگردانیدند. با گذشت روزگار بعضی از این نومیها بر بعضی دیگر استیلا یافته و درهم آمیخته و فرهنگ آنها با یکدیگر مخلوط میگردد و این روش طبیعی اختلاط و امتزاج آنها همچنان پیوسته ادامه داشت تا آنکه عاقبت در آن سرزمین دو سلطنت بوجود آمد یکی سلطنت علیای نیل یا مصر داخلی و دیگری سلطنت سفلی نیل یا «دلتا».

ظاهراً پادشاهی بنام منس «Menes» این هر دو را در تحت اقتدار خود در آورده و رئیس اولین سلاله فراعنه مصر شد و این واقعه در حدود ۲۹۰۰ سال ق.م اتفاق افتاد.<sup>۱</sup> این بود چگونگی ایجاد وحدت ملت مصر. در روی این زمینه است که تاریخ دین مصریان را مطالعه باید نمود. یعنی آمیزش و اختلاط مذهبی و تحولانی که اتصالاً در آن کشور جریان داشته است.

### پرستش جانوران و خدایانی که سر حیوانات داشته اند

نخستین مظاهر خدایان مصری در صورت حیوانات پدیدار میشود. هر اجتماع «نوم» را یک حافظ خاصی از نوع جانوران نگهداری میکند این نمونه از پرستش طبیعت در فصبات و شهرهای مصر است. مثلاً در شهرهای ابدوس و «Tiniis» و «Abydos» شمال رامی پرستیده اند. در فیوم «Fayum» تمساح معبود خلق بوده در تیس «Thebes» خدای آمون بصورت قوچ جاوهرگر میشد است. شهر ممفیس «Memphis» را دو خدای محافظ بوده است یکی سخت «Sekhmet» بصورت ماد شیر و دیگری آپیس «Apis» بصورت گاو نر در شهر داندرا «Dandera» مردم خدای هاتور «Hothor» که شکل گاو ماده داشته است می پرستیده اند. در شهر ادفو «Edfu» شاهباز بنام بهوت «Behudet» یا هوروس «Horous» معبود مردم بوده و در شهر هیراکنپولیس «Hierakonpolis» کرکس را حرمت دینی مینهادند. به همین قیاسی در نقاط دیگر جانورانی دیگر از قبیل بوزینه و اسب آبی و موش و زردار و کلک و مار کبری و گر به و قورباغه و مار ماهی و دیگر جانوران گوناگون مورد عبادت و احترام بوده اند. ظاهراً این چهار پایان و پرندگان را محض صفات حیوانی ایشان نمپرسیده اند بلکه از آنجهت که برای آنها قوای انسانی یا مافوق انسانی قائل میشده اند مورد احترام خود قرار میدادند چه با ایمان و عقیده که صفات خدائی در انسان یا در حیوان بظهور میرسد از پند و میبایستی در

---

۱- در زمان سلاله اول و دوم (۲۹۰۰-۳۴۰۰ ق.م) وحدت مصر بحصول پیوست و آن کشور برخاک فلسطین و سواحل شام استیلا یافت. پس از آن سلاله سلطنتی طولانی بظهور رسید (۲۲۰۰-۲۴۰۰ ق.م) که بنایان اهرام میباشند. پس از ایشان یکدوره تزلزل و ضعف در سلطنت مرکزی مصر پیدا شد (۲۰۰۰-۲۲۰۰ ق.م) تا عاقبت سلطنت دوره وسطی تشکیل شد (۱۹۹۰) دوره این ابن پادشاهی نیز بنوبت خود منقرض شده و بجای آن امپراطوری نوین مصر بروی کار آمد. هیکسوسها «Hyksos» در این زمان بداخل مصر تاخته و در حدود (۱۵۶۰ ق.م مصر در برابر آنها از خود دفاع می کرد. دیگر بار دوره مجد و عظمت مصر شروع میشود و باز بر فلسطین و شام غلبه میکند تا آنکه عاقبت دوره ضعف و انحلال آن مملکت کهن سال فرامیرسد و آن کشور را بتوالی ایرانیها و یونانیها و رومیها فتح میکنند.

هردوی آنها نمودارگرده در نتیجه برای خدایان خود تن انسان و سرحیوان یا بالعکس تصور میکردند. زیرا در این مظهر که ترکیبی از آدم و جانور است خدایان بیشتر و بهتر جلوه گر میشوند، برای خدای کونومو «Knummu» که او را خالق کل موجودات میدانسته اند شکلی مرکب از بدن انسان و سرفوج درست میکردند که با دستهای انسانی چرخ آفرینش را به حرکت می آورد همچنین برای خدا انوبیس «Anubis» حافظ و هادی مقابر و اموات جسمی از پیکر انسان و سری از شغال میساختند. در همان حال برای خدای ثات «Thoth» خدای علم بدن انسان و سر لکک میانگشته اند سر شیر ماده خدای سخمیت «Sekhmet» و سر گربه خدای باست «Baset» بر بدن زنی قرار داشته است و از همه عجیب تر خدای ست Set است که سر گربه شکری و دست دپای انسانی با دم افزاشته خوک داشته است و خدای رقیب او یعنی خدای هروس «Horus» سر ماهی با تن انسان داشته تا نماینده آفتاب باشد.

### اختلاط و امتزاج آلهه

این خدایان هریک بجای خود حاکی از يك سلسله تحولات تاریخی مذهبی است در همان حال تغییرات و تبدلات سیاسی را هم نشان میدهد. اسامی که بکشور مصر در طول مرور اعصار نهاده اند از چهل و دو نام افزونتر است همه آنها در نتیجه جنگها و فتوحات بوجود آمده ولی بعضی از آنها با اسامی خدایان حیوانی آمیخته و ترکیب شده است زیرا که هریک از آن خدایان محافظ قصبه‌ئی یا بلدی خاص بوده اند و همینکه آن بلده مغلوب دیگری می‌شده خدای بزرگتری را طرفین میخواستند بپرستند ازینرو ترکیبی از هر دو بوجود می‌آمده که حامی و حافظ آن ناحیه میشده و از آن خدای جدیدی مرکب از هر دو میساخته اند و نام مرکبی بر آن مینهادند و هر دو نوم یعنی غالب و مغلوب باین خدا معتقد میشده اند.

مثلاً خدای موسوم به آمون رع Amon-Ra و یا خدای دیگری موسوم به پتاح – سوکار Prah-Sokar و اوزی ریس Osiris متنازباً از اختلاط و امتزاج دو خدا و یا سه خدا بوجود آمده است که از آن يك خدا ساختند که جامع خصایص و اوصاف هریک از آنها بوده است، چنانکه در ابتدا در ناحیه مصب نیل (دلتا) خدای سوکار – پتاح در شهر ممفیس محل عبادت بوده بعد خدای ازیریس با سر گاو و بدن انسان در همان ناحیه بظهور رسیده است و از آن پیمنگاهی او را ازیریس ایپس «Osiris-Apis» نامیده اند و همین کلمه را بعداً رومیها از مصریان اقتباس کرده بصورت سراسپس Serapis استعمال و تلفظ کرده اند که بمعنای «روح گاو» میباشد همچنین وقتیکه ازیریس در ناحیه دلتا بصورت هانور «Hathor» با سر گاو ماده در آمد دارای دوشاخ قوسی بسیار بزرگ گردید که بر بالای سرش چون دو کمان نمودار می‌شد.

در بعضی مواقع ترکیب و تخیل خدایان ممکن نمیشده و در اینگونه موارد این خدایان همچنان در حال تباین و خصومت با یکدیگر باقی می‌مانده اند. و یک گونه عبادت دوخدائی «dualism» یا سه خدائی «triad» بوجود می‌آمد و آن آلهه ابدالآباد با یکدیگر در حال خصومت و جنگ بوده اند و آنها مجعوعه صفات هریک از آن آلهه یا آله را دارا می‌شده اند.

مثلاً وقتیکه در سلطنت سلاله اول فراغت در قسمت مصر علیا و سفلی باهم آمیخته و متحد

گردیدند هوروس Horus که خدای ناحیه دلتا بود با خدای ست Set که ممبود ناحیه مصر علیا بود همچنان بجنگ و خصام خود ادامه دادند و چون هوروس را خدای آفتاب انور میشمردند ست را در برابر او نیروی ظلمت میشناختند و حتی پس از آنکه این دشمنی و جدال اندکی تخفیف یافت اسطوره و افسانه دیگری بوجود آمد بنام قصه ایزیس و اوزیریس که هوروس از آمیزش آن دو متولد گردید و او پسری بود که برای انتقام خون پدر خود ایزیریس عموی خود ست بر علیه او کمر بسته و بکینه تیزی معروف و مشتهر است .

### افسانه ایزیس - اوزیریس و هوروس

داستان خاندان ایزیس - اوزیریس گرچه از مخلوقات مصریان در ادوار اخیر است ولی هر يك از آنها قوه تصویری عوام مصر را بیش از سایر خدایان تحریک کرده است و از آنها سرگذشتها ساخته اند .

اصل اوزیریس ممکن است مربوط بدوره قبل از تاریخ باشد بعضی بر آنند که پرستش این خدا از سرزمین لیبی «Libia» به مصر آمده و در آنجا او را مانند آب حیات بخش که دریایان و صحرای خشك باعث روئیدن نباتات می شده می پرستیده اند بعضی دیگر بر آنند که چون اوزیریس بصورت انسانی نمایانده میشود ظاهراً از کشور شام به مصر آمده باشد در آنجا او را مانند خدای کشت و زرع پرستش مینموده اند . ولی بمبدأ مصریها او را خدای مستقلی دانسته و گفتند ایزیریس از آمیزش خدای مذکر جب «Jeb» با الهه زمین یا خدای مؤنث نوت Nut خدای آسمان زائیده شد و پس از آن با خواهرش ایزیس «Isis» مزاجت کرده ایزیس که قبلاً نیز در نزد مصریان معروف بود در ۱۵۰۰ ق . م (در زمان امپراطوری جدید مصر) خیلی مورد احترام عامه قرار گرفته است و بیش از شوهرش اوزیریس ممبود خاص و عام شد . از آمیزش این دو در درود نیل سفلی خدای اوزیریس روزگاری بسمادت و خوشی گذرانید ایزیس نمونه و مثل اعلای يك زن کامل عیار وفادار بود ولی ناگهان این زندگانی سعید آن دوجفت بهم برآمد و اوزیریس مورد بغض و کینه غدارانه برادرش ست گردید و پس از يك سلسله ها توطئه ها و حیل او را گرفته و کشته و جسدش را در تابوتی از چوب سدر نهاده و در درود نیل افکندند و آب او را بدریا برد . زنش ایزیس بطلب آن جسد برآمد و پس از کوشش بسیار بالاخره آن تابوت را در سواحل شام بدست آورد و به مصر بازگردانید .

چون باز آمد آن جسد را مخفی کرد و در این بین از او طفلی متولد شد بنام هوروس که او را در باطلایهای مصب نیل پرورش داد و رشتہ ونمو یافت باردیگر ست به جسد برادرش اوزیریس دست یافته و از روی خشم و عناد آنرا پاره پاره ساخت و هر قطعه را به یکی از چهارده قطعه کشور مصر پراکنده نمود و هر قطعه را در یکی از نواحی آن کشور مدفون کرد از اینجهت است که اگر بندر حبوبات را بذاك بیافشاند شله بیار می آورد باری همینکه فرزندان آنها هوروس بعد رشد رسید بطلب خون پدر و انتقام ازم برآمد و در زمی حماسی باو حمله برد و براو غلبه یافته و او را دستگیر ساخت و دست بسته نزد مادر آورد ولی ایزیس از سرخون شوهر گذشته او را غفونکرد . پس هوروس در صدد برآمد که قطعات جسد پدر را بدست آورده و او را دوباره زنده کند ناث Thoth خدای حکمت در این کار پاوکمک ویاری کرد و او بر این مقصود نائل گردید و هوروس که يك چشمش در

هنگام نبرد با ست کور شده بود پدر را زنده ساخت و پدرش اوزیریس چون زنده شد او را بینائی بخشید از پنجاست که چون هوروس خدای آفتاب است چشم او روشن شد.

چشمه آفتاب منشاء حیات و منبع نور گردیده است و خاک از برکت جسد اوزیریس منبت غلات و حبوبات میباشد لیکن اوزیریس از آن پس بر روی کره خاک زیست نکرده بجهان تحت الارض رفت در آنجا داور و خدای مردگان گردید و سلطنت و خدائی کشور مصر و آفتاب درخشان جهان افرورابه هوروس واگذاشت (از این افسانه باز هم سخن خواهیم گفت).

### عبادت آفتاب

هوروس را نباید یگانه خدای آفتاب دانست. پرستش آفتاب در مظاهر دیگر نیز جلوه گر گردیده است. از مبداء تا منتهای خاک مصر مردم آن سرزمین همگی بی شبهه میدانستند که رشد و نمو نباتات و فراوانی غلات چه پای به بر نوگر می چشمه خورشید جهان تاب و ابستکی داردم از آغاز وجود خود مصریان باین نکته پی برده و حرارت و نور را پرستیده بوده اند.

از آن جمله از یک سو عبادت خدای رع  $R\ddot{a}$  یا  $Re$  متداول بوده که آفتاب در او بصورت انسان مصور گردیده و مظهر خورشید نیروزی است. و از سوی دیگر خورشید صبحگاهی بنام خیر  $Kheperer$  در زورقی نشان داده میشود که به قبه فلک صعود میکند و نیز از دیگر سو خورشید شام هنگام است بنام آتوم  $Atum$  که اونی در زورقی دیگر و با قول در افق سرازیر میشود پرستش این دو معبود اخیر قدیمتر از عبادت اولی ( $R\ddot{a}=رع$ ) میباشد.

همچنین خود مصریان آفتاب را بصورت پرته و نیز بشکل حشره «جمل» نمودار میکنند و تئیکه خدای هوروس تابیده میشد در قیافه باز بلند پر از متجلی میگردد که بسرعت پهنه آسمان را پر راز میکند و بالهای او گشاده بمانند اشعه درخشان شمس رمزی بوده است که در سراسر دیار مصر بآن اشاره میکردند و از این همه عجیب تر ظهور آفتاب در صورت «جمل» یا سوسک است که آنرا  $Scarab$  گویند و آن حشره را در تمام مصر محترم و مقدس میشمرده اند در آنجاست که قوه سبک سیر تصویریه فلاحان وادی نیل از مشاهده این خزنده فعال ساعی در روی زمین بسوی آسمان اوج گرفته است یعنی همان طور که این حشره مثنی سرگین را که در آن تخم میگذازد گرفته و آنرا در روی سطح مزرعه میچرخاند و گلوله میکند آفتاب نیز که کره ای بی عظیم است در عرصه مزرع فلک میچرخد و نیروی آن خزنده آسمان را بشکل گلوله در میآورد این حشره فلکی را «خیر»  $Kheperer$  نام داده و حرمت قدوسی نهاده اند. کار بجائی کشیده که در ادوار بد شکل جمل را در روی مهرها و در سطح طلسمها نمونینها یا در جاو پیشانی مجسمه سلاطین و فرغانه نقش می کرده اند و آنرا رمز حیات و نیروی محافظ غیبی میدانسته اند که جادوی سحرش تاریکی و ظلمت را باطل میکند.

بعد از آن زمانی آمد که در مصر سفلی در شهر هلیوپولیس  $Heliopolis$  کاهنان معبد آتوم او را با خدای رع - که آفتاب است درهم آمیختند و ازین بالانتر قدمی برداشت او را با مظاهر مختلف خدای هوروس (آفتاب افق) مخلوط کردند چندانکه برای هر ساعت از ساعات روز از بام تا شام خدایان متعدد که همه مظاهر گوناگون رع - هستند بوجود آمد و آن خزنده جرکین نیز جزئی

در آن گردید

قرص هور آسمانی نزد ایشان نه تنها مرکز نیروی طبیعی جهان بود بلکه هم او مظهر قدرت سلاطین در روی زمین نیز شد تا آنکه بیاری او توانستند کشور خود را بسط داده و رعایای خود را محافظت کنند .

بهین دلائل است که بعدها در عصر اهرام (۲۲۰۰ - ۲۶۰۰ ق. م) فرعون مصر بلقب «فرزند سر» یا پس آفتاب معروف شد و مناره‌های مخروطی «Obelisks» بکنایه از شعاع آفتاب در هر گوشه بنا کردند و فرعون خود که درون هر مهای عظیم بتواب ابدی رفته بود اشاره و رمزی از آن بود که آفتاب در هنگام مرگ مانند ایام حیوة کالبد آن سلاطین را در آغوش خود فرا گرفته است. خورشید همانطور که در وقت زندگی پدر فرائنه بود در زمان ممات نیز جان جاویدان بقالب ایشان می‌دمید .

هزار سال پس از آن در زمانی که امپراطوری جدید مصر تأسیس شد ملکه «مسر» فرعون خود کاهنه معبد آفتاب گردید و فرعون که مظهر وجود خورشید بود در او نور و حرارت دمیده وی را مادر فرزندان ساخت که همگی هم از لحظه تولد «خدا» بوده‌اند .

در شهر تب «Thebes» در مصر علی‌الحدای آفتاب را بلقب آمون ملقب ساخته و در برابرش سر تعظیم و عبادت فرود می‌آوردند او نیز بارع که مظهر دیگری از آن کوکب جهان تاب است آمینخته گشت و خدای آمون رع Amon - Ra بوجود آمد و معبدی برای او در کرناک بنا کردند که پیوسته بکمال نفاست و ظرافت زینت می‌شد ، و بر عظمت و وسعت آن می‌افزودند تا بمنتهای جلال و شکوه رسید. این معبد، خانه آمون رع بود و چون مردم تب بردیار مصر غالب آمدند خدای ایشان هم در دو هزار سال قبل از میلاد معبود تمام سکنه آن سرزمین شد . از آن دو خدای معبود بزرگ فرزندان بوجود آمدند و خاندانی از آله تشکیل گردید .

خدای مؤنث موت Mut که بدن زن و سر کرکی داشت زوجه او شد و از آن دو فرزندی بوجود آمد که او را خونسو «Khunsu» یعنی خدای ماه دانستند. قوچ نماینده آفتاب در عالم حیوانات بود ولی در برابر آن مار کبری قد علم کرد تا نشان بدهد که پادشاه خدایان است و بر فراز سراقصر آفتاب نمایان می‌کردید این مناظر و نقوش همه بر دیوارهای معبد کرناک منقوش و تا عصر ما موجود است .

### خدایان دیگر

از اینها که بگذریم مصریان را خدایان دیگر بوده است از آن جمله در شهر ممفیس Memphis خلائق بك خدای میهم و مجهولی را می‌پرستید. اند بنام Ptah که او را خالق کل می‌دانستند که عالم را از ماده گل قدیم آفریده است . و از عجایب آنکه در باره او معتقد بوده‌اند که وی از سرتا قدم در کفنی مانند کفن اجساد مومیائی پیچیده شده تا نشان بدهد که وی از زمانی بسیار قدیم و روزگاری عتة آمده . تاریخ اعتقاد باین خدا هنوز بدرستی معلوم نشده است .

دیگر الهه موسوم به مات Maat که مؤنث است و خدای مظهر راستی میباشد و از این جهت تصویر او را در روی دیوارهای مصری در روز داوری رسم می‌کرده‌اند که در کنار درب طالار



بزرگی ایستاده و قلوب اموات را در ترازو با پر مرفی می‌سند .  
 دیگر خدای مؤنت موسوم به سفخت «Safekht» که ربخط و کتابت است و دیگر خدای هو «Hu» رب ذائفه و خدای انوبیس «Anubis» که بصورت شغالی همیشه محافظ فیور اموات میباشد .  
 دیگر خدای نثیت «Neit» ربشکار که همیشه با تیر و کمان نشان داده میشود و چندین خدایان دیگر که اگر بخواهیم فهرست آنها را به تفصیل در اینجا ذکر کنیم سودی ندارد . همینقدر کافی است گفته شود که این فهرست طولانی مبین آنست که چگونه مصریان باستانی همگی از روی شوق قائل بآلهه متعدده بوده‌اند زیرا آنان نه تنها خدایانی که بومی مصر بوده‌اند پرستش میکردند بلکه بسیاری از آلهه کشورهای دیگر را نیز عبادت مینموده‌اند مانند انی‌تیس «Anaitis» که همان آناهیتا ( ناهید ) پارسیان است قادس یا اشتر که همان خدای ایشتر الهه عشق نزد مردم بابل و فلسطین است .

### اصل حیات بعد از ممات

هرچند مصریان باستانی نمتنع از لقایذ حیوة دنیوی را غایت مقصود خود قرار داده بودند و هرچند آنان با کمال خلوص عقیدت بافتاب و رود نیل حرمت مینهادند که آن‌ها مردو عامل طول حیات و سادت انسان میبودند معذک در ایشان بیش از دیگر امم اندیشه دیگری که ظاهراً مخالف و مباین با حیوة دنیوی است رشد و نمو پیدا کرد یعنی فکر کالبد اموات و زندگانی بعد از مرگ و اجساد خاصه جسد سلطانی و فراغه در بادی امر بر آن عقیده بوده‌اند که تنها سلطانی ایشان در دنیای دیگر بعد از مرگ خرم و شاد زندگانی می‌کند، خرد خرد این فکر در بین مصریان روان یافت که برای عامه خلایق حصول این خرمی و حیات بعد از مرگ نیز میسر است و برای همکس در سواحل مغرب که محل فرو رفتن آفتاب میباشد امید برکت و نجات حاصل است .

ایشان نسبت به زندگی بعد از مرگ همیشه بدگمان نبوده‌اند بلکه دلالتی در دست است که نشان میدهد آنان بحیات بعد از ممات ایمان داشته‌اند . یعنی همانطور که در اینجهان بخوشی و شادی بسر میبرد آرزو مند بوده‌اند که در جهان دیگر نیز از نعمت عیش جاودانی و مسرت ابدی برخوردار گردند یعنی شادمانی در حیات و خرمی بعد از ممات را خواستار بوده‌اند .

افکار و اوام اینسان را نمیتوان بطور منطقی منظم نمود از زمان بسیار قدیم بموجودی روحانی موسوم به «Bâ» ایمان داشته‌اند که با بدن پرنده و سر انسانی که در روی قلب یا شکم او قرار دارد در دم واپسین در فراز جسد میت پرواز میکند لیکن چون آن روح را با جسم و جسد علاقه و محبت است بعد از مرگ دوباره با شوق و ولع بسیار بر میگردد در حالیکه همان علاقه قدیم به طعام و شراب هنوز در وجود او باقی است . ازینرو در هنگام رجعت این روح راحت و آرامش نخواهد یافت مگر آنکه بدنی عیب و معیوب مانده باشد و غذا و آب در دسترس او موجود بوده و راه آمده و شد آن روح بدرون قبر آسان باشد یعنی آشیانه قبر را روزنه یا منفذی باشد که مرغ روح بتواند در آن باسانی عبور کند . در همان حال مصریان به روح دیگری نیز عقیده داشته‌اند موسوم به «Kâ» که مظهر قوای دماغی شخص است و منبع حرکات و تفکرات آدمی میباشد و او را دو بازو است که از وسط ف دراز کرده و روحی فانوی است که مانند روان اولی در خدمت بدن است و ایسن موجودی

روحانی است که بزعم ایشان بعد از مرگ در مجسمه مشخص میت که پهلوی کالبد او دفن میکرده‌اند درون میرفته و حوادث و خاطرات عمر گذشته او را که بر دیوار گورها نقش و تصویر کرده‌اند پیوسته تماشا میکند.

علی‌الظاهر روح «کع» با روان «بع» یکی از یکدیگر ممتاز و جدا بوده‌اند. آن‌را گاهی بصورت دوازوی انسانی نشان میداده‌اند که از هر طرف گشاده و مرغی در وسط آنها قرار دارد و این مرغ نشان روح بع بوده است که پس از مرگ از بدن خارج شده و پرواز کرده با آسمان صعود می‌نماید و آنرا «ikhhu» نیز مینامیده‌اند و در برابر این روح علوی يك روح سفلی وجود دارد که آنرا Khaibit یا «سامیه» آدمی میدانسته‌اند «قالب مثالی» که همه‌جا با انسان همراه و لاینگ از اوست. بخوبی معلوم است که مصریان قدیم باین نکته عقیده‌مند بوده‌اند که سعادت بعد از مرگ وابسته به حفظ بدن و جسد است و باید آنرا بدون عیب نگاهدارند. پس در صنعت حفظ جسد از انهدام و فساد ترقی بسیار کرده بودند و رازو هنر مومیائی کردن را از دیرباز دریافته و در این کار متحصصین ماهری در میان ایشان وجود داشته که بدن مرده را تذهین و نگاهداری می‌کرده‌اند...

نه تنها جسد مرده را برای «بع» حفظ میکرده و برای «کع» مجسمه کوچکی می‌ساخته و در پهلوی کالبد او مینهادند، بلکه قبر او را هم با لوازم و اثاثیه و خوراکی فراوان پر میکرده‌اند و برای «بع» سبوه‌ای پر از آب و خمه‌ای شراب و ظروف مملو از حبوب و خرما و قرص نان و قطعات گوشت و دیگر اطعمه و اشربه درگور مرده مینهادند که به‌مرور زمان از میان رفته و خاک میشده است.

برای «کع» نیز صندوق و میز و تیر و حتی عرابه و زورق و هزارگونه وسائل و لوازم اسباب‌زننگانی خانواده‌ای از ظروف و لوازم مطبخ و اثاثیه بصورت چوب تراشیده و برای آن روح در آن گور ذخیره میکرده‌اند حتی اسباب تفریح و ورزش و بازی برای وقت گذراندن او در آنجا وجود نداشته است حتی در بعضی مواقع ملاحظه شده که گنجینه بزرگی از نقود و جواهر در جنب جسد مدفون میکرده‌اند و اگر مرده از بزرگان و توانگران بوده است در آن خوابگاه ابدی هزاران اشیاء زرین و سیمین و مصنوعات صنعتی بسیار گرانبها بگور می‌کرده و هیچ چیز از نظر محو نمی‌شده است.

کتاب مناجات مردگان که با میت بخاک سپرده میشده شامل افسون‌ها و اورادی بوده است که مجسمه‌های خادمان و خادمت میت مردگان را بوسیله آنها بزنگانی اعاده میداده و برای خدمت ارباب مرده خود آماده می‌ساخته است. مجسمه‌های مذکور در دستشان کعبیلی و یا کبسه‌ای بوده است در روی سینه ایشان این افسون را می‌نوشته‌اند: «ای پیکر که در خدمت فلانی (اسم مرده) تو باید همه وقت برای خدمت من آماده باشی. صحراها را شیار کنی. زمین‌ها را آب دهی، سنگها را از شرق بغرب حمل نمائی و همیشه بگوئی، «اینک من آماده خدمتم.»

و این افسون را باعث حضور و آمادگی آن مجسمه در خدمت آن پیکر متوفی میدانسته‌اند. اما سرگذشت میت در عالم دیگر: اتفاق عقیده در این باب وجود نداشته و در هر زمانی عقائدی دیگر در این باره رواج و متبع بوده است.

در ادوار تاریخ بسیار قدیم مصریان معتقد بوده‌اند که آلاهی آسمان «نوت Nut» ارواح رستگاران و محبوبان (مانند سلاطین و امرا) را به‌سرزمین ستارگان میبرد در آنجا مرکز دوقطب جهان در

فراز آسمان دوران دارد و در آنجا از دستبرد زوال و فنا محفوظ و ایمن میمانند .  
 پیروان و متعقدین بخدای رع (Ra) طرز دیگری فکر میکردند . در قبور و مدافن زورقهای  
 مجهز و آراسته مینهادند تا آنکه ارواح اموات بدانوسله از دریای مشرق عبور کرده و به سفینه  
 خدای آفتاب برسند .

در تحولی که این اساطیر و میتوازی بعدها حاصل نمود در راه این ارواح انواع مشکلات  
 و موانع تصور میشده که همه در سر آنها مانع وصول ایشان به سفینه الهی بوده اند ، دریای مشرق نزد  
 ایشان دریاچه‌ای بود که سطح آن از گل نیلوفی پوشیده و تنها وسیله عبور از آن يك سفینه بوده  
 است که ملاحی در آن نشسته و بایستی با چابلوسی و تملق فراوان از او خواستی نمود تا روح را  
 از آن دریا عبور دهد .

اگر اتفاقاً آن تملق و تحسین مؤثر نیافتاد و ملاح بر عبور دادن روحی آماده نکرده آنروح  
 بیچاره باید خود بر فراز آبری از دود بخور و آدویه سوار شده و از فراز دریاچه بگذرد یا مانند مرغی  
 بال در آورده بر فراز آن طیران کند ، در مسیر او همه چیز زنده و گویات هیچ چیز جامد و مرده  
 وجود ندارد ، حتی زورق و پاروها و اشیاء دیگر همه زبان دارند و صاحب صوت و آواز میشوند ،  
 باری چون روح از دریاچه گذشته بساحل دیگر رسید در آنجا در برابر او مشکلات تازه و صوبات  
 دیگر ظاهر میگردد ؛ دروازه‌های مقفل و حیوانات خرابه و مارهای سمی ، صحرای بیکران و دشتهای  
 پهناور جلو خود می‌بیند تا آنکه پس از رنجی بسیار عاقبت روح بمقصد رسیده به آفتاب مغرب متصل  
 میگردد و در آنجا در سر منزل آسایش و سکون ابدی قرار میگیرد .

بعضی دیگر بر آن بوده‌اند که چون روح به آلاه آفتاب رسید در مصاحبت او همچنان در بهمنرب  
 طی مراحل کرده و همراه بزی زمین میرود در آنجا به دوازده برج شب میرسد که هر کدام قسمتی  
 یعنی یاسی از شب میباشد که چون در یکی بسته می‌شود در حال دردیگری گشوده میشود .  
 بعضی دیگر بر آن بوده‌اند که اموات خود بصورت ستاره‌ها در می‌آیند یا آنکه در وجود  
 آلاه آفتاب محو و مستهلك میگردند .

### سلطنت اوزیریس Osiris

یکی از کهنترین و شاید همان قدیمترین عقیده به حیات بعد از مرگ عقیده به سلطنت اوزیریس  
 است که در مصر بنای اهرام بسیار رواج داشته ، این عقیده در ازمه و اماکن مختلفه بصورت گوناگون  
 در نزد مصریان بظهور رسیده . یکی از آنجمله معتقد است که انتقال روح به سرزمین مبارک مغرب  
 اوزیریس در انتهای غلبدی دره طولانی نیل در سر راهی که منتهی به يك واحه میشود در مکانی بنام  
 ابیدوس Abydos قدم نهاده و در آنجا روح عسا در دست مسافرتی طولانی را آغاز می‌کند و براه  
 میافتد و آن واحه نزد ایشان سرحد فاصل بین عالم مملوم و دنیای مجهول است و از آن چون  
 بگذرند در کوهستانها بآخر جهان می‌رود در همانجائی که آفتاب عالم مرئی و محسوس را ترك  
 کرده و درون جهان تحت الارض و عالم ستارگان فرو می‌افتد در آنجاست که جزایر بسیار حاصلخیز  
 و سرسبز وجود دارد که غله در آنجا چند برابر بلندتر و بزرگتر از غلات روی زمین میروید .  
 عقیده دیگر بر آنست که سرزمین اوزیریس و کشتزارهای آن در شمال مصر واقع است یعنی

در ناحیه دلتا یا آنکه از آنجا دورتر در کشور شام و یا از آن بازم در کهنشان که رود نیل آسمانی است وجود دارد . بهرحال هر جا باشد جهان اوزیریس ملکی خوش آیند و دلپذیر میباشد و در آنجا چمنها و مزارع بسیار خرم و سرسبز و انبوه از نباتات و غلات که هریک سه گز ارتفاع دارد و درختان برومند سایه افکن فراوانند روح سعادتمند در آنجا بخوشی و شادمانی در زیر ظلال آن اشجار قرار گرفته و با همسر گشاده روی خود و با دوستان عزیز بهخوشی و خوشگامی مشغول و غلامان متعدد آن اراضی سیاه را با گاوهای نر شیار میکنند و سنبلههای بسیار بزرگ گندم یا ذرت را برمیچینند لیکن برای آنکه هرکس نتواند باین سرانجام مبارک نائل گردد روح باید که از دیوان حساب بگذرد تا آنکه عاقبت بآن سرزمین سعادت و خرمی قدم گذارد.

در کتابهای اموات منکشفه در قبور داستان شمار حساب ارواح مذکور است که چگونه در حضور شخص خدای اوزیریس محاسبه بعمل میآید و نیک و بد او را میسنجند . سرگذشت این شداوند و مقدرات روح بی‌نوا را غالباً بر روی اوراق پاپیروس برای اموات نقش کرده و مرسم ساخته‌اند که چگونه او را در محضر حقیقت یعنی خدای انوبیس Anubis که جسم انسان و سرشغال دارد و حافظ مقابر است می‌آورند و سپس در برابر اوزیریس حاضر می‌سازند اوزیریس که بر تختی نشسته و سایه‌بانی بر سر او افراشته است . و این پس Isis و نفتیس Nephthys در چپ و راست او ایستاده‌اند، همینکه آن سرگردان جلال‌روان منظر خداوند اوزیریس را می‌بیند بمظمت او اقرار میکند و گناهانی را که مرتکب نشده و در ایام حیات دامانش از آن پاک بود برای او می‌شمارد مثلاً میگوید :

درویداد مرخدای بزرگ! خداوند راستی! بنکر که من اینک نزد تو آمده‌ام و در پیشگاه دادگری تو جا گرفته‌ام، من گناهی نکرده و کار ناشایستی بجا نیاورده‌ام . . . آنچه را که خدا ناروا شمرده من روا ندانسته‌ام ، هیچکس را گرسنه نساختم ، مایه بدبختی و زاری کسی تشه‌ام ، کسی را نکشتم و بکشتن کسی فرمان ندادم و از خوراک پرستش‌گاه نکاسته‌ام و خوردنیهایی که برای مردگان بود برای خود برنداشتم من زنا نکردم و از میزان کبیل و پیمان‌ه حیوب نکاستم و کفه میزان را سنگین نکردم در علامت نقش مهرها تزویر و تقلب نکردم طفل را از پستان مادر جدا نساختم و چارپایان و مواشی را از چراگاه خود دور نمودم جلو آب جاری سد نساختم دیگران را از آب نهرها و مجاری میاه محروم ننمودم ، سهم خدایان را بدرستی پرداختم و چهاربار خود را تطهیر نمودم . اینک من طاهر و پاک شده‌ام .

در طلاری که چهل و دو قاضی روحانی جلوس کرده و هریک نماینده يك ناحیه (نوم) از کشور مصر بودند روح مسکین می‌بایستی همین اعترافات و حکایات را تکرار کند آنکه دل و جگر او را بیرون آورده در ترازوی ، هم وزن پرشتر مرغ می‌سجد اگر آن قلب بواسطه اعمال صالحه و کردارهای نیک سبک شده باشد کفه مرغ میچربد سپس خدای ثات thoth که سرلک‌لک و بدن انسان دارد و کتاب اعمال اموات است شرح حال او را به اوزیریس مینویسد و پس او را اجازه میدهند که بسرزمین خرم اوزیریس درون رود ولی اگر دل او سنگین تر باشد و کفه آن بچرب و معلوم شود که مرتکب اعمال ناپسند شده است پس گرفتار کیفرها خواهد شد و بر حسب بعضی روایات جانوری مردار خوار که سرو دهانی چون تمساح و بدنش چون شیر و کفل او چون اسب آبی است با کلام گرسنه در آنجا بانتظار ایستاده و آن گناهکار را دریده می‌بلعد و بر حسب بعضی اخبار دیگر آن روح ناپاک را در دوزخی پر از شرارتش می‌افکنند که در آنجا دچار عذاب الیم سردی باشد .

## ایخنائون پیشقدم توحید

آنچه گفتیم از عقاید و افکار مصریان در زمینه تعدد الهه Polytheisme بود که خدایان عدیده را می‌پرستیدند ولی از عجایب آنکه در تاریخ مذهبی مصر قدیم يك مورد که در آن بوی مشرب عالی توحید نوپوئیس استشمام می‌شود که مصر رفته است که يك اصلاح مذهبی در آن بوجود آورد.

این داستان از اینفرار است که در خاطی یکی از فراهن جوان مصر نمایلی به توحید به ظهور رسید. پدرش خدای آمون هوتب Amenhotep II که در شهر تب معبود بوده است این فرعون را که پرستش آفتاب گرائیده و نغمائی خطاب بقصر خورشید سروده و آنرا انون Aton خطاب کرده چنین میگفته است .

«ای آفریدگاری که زمین را آفریده‌ای . . . آفریدگار بزرگی که برای خلقت هزاران مخلوق رنج بسیار بزرگی برده‌ئی . . .»

این فرعون جوان این کلمات را می‌شنیده و در دل او نائرهٔ یگانه‌پرستی شعله‌ور گردیده و صافیت بر آن شده که نام خدای ملی مردم تب را که آمون میگفتند تغییر داده و از آن پس او را آتون بنامد و نام خود را که تا آنوقت به آمون هوتب معروف بود از آن پس به ایخنائون Ikhnoton (یعنی مؤمن به آتون) تغییر دهد پس امر فرمود که در سراسر کشورش آتون را عبادت کنند و او را خدای واحد و یکتا بدانند که خالق همهٔ موجودات و حافظ همهٔ موجودات است و در معابد مصر بنام او کاهنان نعمات بنوازند و سرود خورشید بسرایند .

متنی از آن سرود را بردیوار معبد آتون نقرورسم کردند که بزمان ما رسیده و آن دارای معانی لطیفه و شیرین است<sup>۱</sup>. این سلطان یگانه‌پرست و قوی اراده حکم کرد که نام خدای آمون و دیگر خدایان را در نام اینبه و معابد و اوراق مذهبی محو کنند و او وزیریس خدای خدایان را فراموش نمایند. پس برای آنکه محیطی مساعد و جایگاه نوینی برای معبود جدید خود فراهم آورد دربار خود را از شهر تب نقل کرده و تختگاه نوینی در کنار رود نیل اندکی دورتر از شهر تب، بنا فرمود و آن شهر را، ایخنائون (یعنی آسمان آتون) نام داد. شهرهای نوین در اطراف کشور بمنظور نشر دعوت جدید ساخته گشت و دامنه آن از درون داخله کشور تجاوز کرده در خارج یعنی تا سر حد ممالک شام و نوبه امتداد و انبساط یافت .

متأسفانه این اصلاح مذهبی فرعون جوان دوامی نیاورد و همینکه وفات یافت شوهر خواهرش بجای او بر تخت سلطنت فراخته نشست و دوباره تسلیم سخنان کاهنان گردید و مذهب قدیم آمون را از نو متداول ساخت و نام خودش را نوت عنخ آمون لقب نهاد این نام در عصر حاضر بسیار

۱- این بندهٔ مترجم مفاد آن سرود را وقتی بنظم آوردم و در مجله دانشکده ادبیات طهران (شماره اول سال ۷) بطبع رسید و آن منظومه طولانی است که شروع میشود به توصیف دین تعدد الهه مصریان باستانی و ظهور ایخنائون و سرود خورشید و غیره . بعضی از آن ابیات در ذیل ثبت می‌افتد:

مصریان بودند در عهد قدیم . . . الخ

معروف و نزد عامه شهرتی تمام دارد. در زمان او بنوئت خود نام آتون را محور کردند و باز اسم آمون را نکاشتند. خدایان قدیم یعنی عامون و «اوزیریس» و «ایسیس» و «هوروس» دوباره بر سریر الوهیت خرافی خود نشستند، و همچنان در قلوب و افکار ناس به سلطه خود ادامه دادند. تا زمانی که دشمنی قویش یعنی دیانت مسیح بر آنها چیره شده و نام ایشان ابدی بر افتاد.

### ۴. بابل

بلاد و امصار، سلطنتها و حکومتها، الدواح و کتیبه‌ها، معابد و کاهنان در بین‌النهرین از زمانی قدیمتر از مصر بظهور رسیدند لکن روحی که در جسم تمدن بابل دیده می‌شد از کشور فرائنه عربانش و قوی‌تر و حقیقی‌تر و مادی‌تر بود چه در همان هنگام که مصر را در شرق و غرب بین‌دشتهای ریگزار و در جنوب کوهستانهای آبشار و در شمال دریا احاطه کرده بود ساکنان عراق در عرصه‌ای بین درود نوآمان در سرزمینی مسطح و حاصلخیز زندگانی میکردند و کشورشان از هر سو در معرض مهاجمات و تاخت و تازهای بسیار قرار گرفته بود. در آن سرزمین روزگار سرعت تبدیل و تغییر حاصل میکرد و فکر بقا و ازلیت قهراً در دماغ آن قوم ایجاد نمیشد، اوضاع و حوادث همیشه موقت و زودگذر جلوه‌گر می‌شد و هیچ چیز دوامی و بقائی نداشت و مظاهر عمر بزودی طی میشد. بمبارت دیگر، ماهیگیران و شکارچیان باستانی که در سواحل و باطلافهای دجله و فرات بصید میبرد و آخند جای خود را به فراء دهات و دهات و روستاها جای خود را به شهرها و بلاد (مانند ارک Erech و اربد Eridu و لاکش Lagash و اور U و نپپور Nippur) دادند سپس شهرها بایکدیگر نزاع و جدال برخاستند و یکی بر دیگری غلبه می‌یافت تا اینکه بالاخره سلطنت سومری‌ها Sumeriens تأسیس شد و عاقبت در تمدن مهاجمین سامی تحلیل رفته از میان رفت، و سلطنتهای جدید بظهور رسیدند که سرانجام ایشان نیز بدست جهانگیران ایرانی منقرض شدند.

به همین منوال و به همین قیاس خدایان ارضی دهات و شبانان در حاشیه رودها و انهار جای خود را بمعبودهای سماوی دادند که روشنائی فلکی در بالای سر ایشان تابان بود و آنها در شهرها بصورت موجودات متعال روحانی و متجسم در معابد درآمدند و در آنجا شوراها و الهی مرکب از الهه متعدده بظهور رسید که آنان نیز با یکدیگر گاهی بصلح و گاهی بجنگ و گاهی بمشق و مجیت و گاهی به بنفی و کینه بر می‌خیزدند و تعداد ایشان افزون از حد حساب و بیرون از میزان شمار گردید.

### آلهه سومریها

نخستین مجموعه خدایان متعدده (پانتئون Pantheon) در عصر سومری بظهور رسید، اسامی این آلهه افزون از چهار هزار است که هر یک مظهر جزئی از مظاهر طبیعت شمرده میشدند در آن میان شش خدا بر دیگران تفوق و برتری حاصل کردند که عبارت بودند از:

۱ - انو Anu رب آسمان خدای بزرگ در شهر ارک Erech سلطان قدیم و رب الارباب کهنسال.

۲ - ان هیل Enhil رب جو فوقانی و اراضی تحتانی خدای محارب و جنگجو در شهر

نیپپور NipPur

۳ - سین Sin خدای ماه معبود شهر اور Ur

۴ - بابار Babbar که بعدها نام شمش Shamash حاصل کرد، خدای آسمان و آفتاب در شهر لارسا Larsa .

۵ - «اا» Ea یا «انکی» Enki خدای میاه و آبها در شهر اریدو Eridu

۶ - «نینتود» Nintud خدای مؤنث (مادرکل) که او را ایشتر Ishtar نیز میگفتند در شهر کیش Kish

نزد مردم این شهرها هر خدای منکر از داشتن يك همسر و زوجة مؤنثی ناگزیر بود که او را نیز در معبد مخصوص او پرستش میکردند . البته بعضی خدایان مانند نین تود مؤنث (رب مادر) از این قاعده مستثنی بود و در نزد بعضی دیگر مانند خدای انو که خودش اهمیتی نداشت ولی دخترش عظمت حاصل کرد که دوشیزه آسمانی موسوم به « انی می » Innimi میباشد . این خدایان با هم مباشرت می کردند و نسبت بیکدیگر مهربان می بودند و هیچ خدائی عبادت خدای دیگر را منع نمیفرمود البته مقام عظمت و معبد بزرگ شهر متعلق بود به بزرگترین آلهه و رب اکبر ، ولی معبد های کوچکتر و حقیر تر نیز برای دیگر خدایان خرد در محلات مختلف شهر بنا می شد .

بالطبع لازم آمد که این خدایان به مجموعه های سه گانه ترکیب شوند مثلاً در زمانی انونا و انلیل و انا باهم انباز شده و عالم وجود را بین خود تقسیم کردند سلطنت آسمان به اولی و زمین بدومی و آبهای تحت الارض نصیب سومی شد .

در ازمنه بد که زراعت و کشاورزی تکامل حاصل کرد مجمع ثلاثه خدایان بصورتی دیگر درآمد شمش خدای آفتاب ، سین خدای ماه و ایشتر ربه الارباب خدای مادر حاصلخیزی و باروری باهم ترکیب شدند و سپس مدت زمانی سه الهه دیگر با سومی نین تود Nintud و انا Nana و ماما Mama و امورت Amuret و نین هورساك Ninhursag و آرورو Aruru و غیره معروف گشتند . در ابتدا خدای عفرا انی می Innimi با دوشیزه سماوی بتام زهره Venus نامیده شد .

در میان تمام این خدایان ربه الارباب ایشتر یا الهه مادر معروفتر از همه و تقریباً مورد پرستش عام و خاص قرار گرفت با آنکه او را مادر کل میدانند منمملك اورا بطبیعت عفرا و دوشیزه میشناخته اند . با اتصال و پیوستگی او با خدای تاموز Tammuz رب آفتاب به یاری و تحریک او این خدا صفت عشق را از خواص خود قرارداد و چون رب حاصلخیزی و باروری بود موجود حیات نباتات و توالد و تناسل حیوانات ماده و زاد و ولد زنان گردید و مانند سیاره زهره که ملکه آسمانها و ستارگان است پرستش و ایمان به ایشتر از بابل تجاوز کرده غرباً تا مملکت فلسطین و مصر انتشار یافت و شریحاتی زرتشتیان ایران نیز در برابر عادت او مقاومت نیاورده و پس از آنکه در ایران نام او را تغییر دادند به آناهیتا Anahita (ناهید) نامیده شده و به معنی معبود پاک و منزّه و اورانیز همدوش او را مزدا محل ستایش و پرستش قرار دادند .

### ماردوخ خدای بابل

بزرگترین رقیب ایشتر در الهیت همانا ماردوخ است . عظمت این خدا بیشتر مدیون به

موقعیت سیاسی شهر بابل بوده است باین معنی که چنان اتفاق افتاد که ششمین پادشاه از اولین سلاله حکمران بابل موسوم به هامورابی (۲۰۲۵ - ۲۰۶۷ ق. م) یعنی همان پادشاهی که قوانین معروف خود را برای اهل جهان باقی گذاشت، شهر بابل را برای مقرر سلطنت خود اختیار کرد پس مملکتی وسیع که در قلمرو او بود از فلسطین و مصر تا خلیج فارس و تمام بلاد بین النهرین آن شهر شهر را تختگاه و مرکز شناختند از آن تاریخ تا دوهزار سال بعد بابل یکی از بزرگترین شهرهای عالم گردید، و تغییرات متوالی اعصار و قرون از عظمت آن بلده بزرگ نکاست پس چون آن شهر عظیم مافوق همه امصار و بلاد قرار گرفت خدای مردم آنجا بنام ماردوخ Marduk هم آهنگه تقدم و قدرت آن شهر بزرگی را اقتدار حاصل نمود در ابتدا ما در رخ خدای محلی کوچکی بیش نبود ولی بتدریج خدایان شهرهای دیگر و دیار اطراف را تحت الشعاع خود قرار داد و با بعضی دیگر نیز رابطه خاصی پیدا کرده و آنها را در وجود خود منحل ساخت مثلاً ائله خدای شهر اریدو و همچنین فرزند او نیپورتا خدای جنگ که او تحلیل رفتند یعنی ماردوخ را فرزند دیگر ائله دانسته اند و عقل و حکمت ائله با بالورائه بلو منتقل کردند و نیز معتقد شدند که نابو خدای شهر بار سبب باین معنی رب سرنوشت نیز اقتدار الهی خود را بماردوخ منتقل ساخته است و صفات عالی «انلیل» خدای شهر «نیپور» را نیز باو نسبت دادند و بالاخره تمام مردم معتقد شدند که ماردوخ خدای آسمان و زمین است و عاقبت کاهنان تمام نوشتهجات و متون ادبی و مذهبی بابل را حاکم و اصلاح کرده و هر جا نام خدایان دیگر بود محو ساختند تا آنکه ماردوخ خدای عظیم و بزرگی که در خورشان شهر بابل است معبود خاص و عام گردد.

### حماسه ها و اساطیر بابلی

مردم سومر باستانی و اهل بابل قوه تصویری نیرومندی داشته اند و نقل حکایات و قصص را درست می داشته و از خدایان و پهلوانان خود داستانها می ساخته اند. روش ما بر آن نیست که این اساطیر طولانی و افسانه های فراوان را در اینجا نقل کنیم بلکه فقط بذكر چند حکایت که دارای نکت و فوائد اصلی است و همچنین از آن لحاظ که با حکایاتی مشابه بآن در کتاب مقدس توری (عهد عتیق) است و بموازات یکدیگر واقع شده اند و قابل توجه اند اکتفا کنیم.

الف. خلقت - از جمله این اساطیر بابلی سرگذشت خلقت است، بنابراین روایت بسیار کهن از عهد سومری ها این نظم و ترتیبی که در گیتی امروز برقرار است در روز ازل از نبرد و جدالی بوجود آمده که مابین ازدرهای دریای ظلمت و پیکرهای دریاهای آشفته و طوفانی با خدایان نور و آناه نظم و آرامش اتفاق افتاد. بریاست آن عفریتهای هولناک موجودی عجیب و یرمهابت سروری میکرد که پیکر مرغی داشت بنام زو Zū و یا بر روایت دیگری ازدهایی بود بنام تیامت Tiamat و سردار خدایان روشنایی. الهی بود موسوم به نین اورتا «Ninurta» یعنی خدای جنگ. کشتیان و کاهنان بابلی چون بمریاث، این افسانه سومری بستمندان افتاد آنها بصورتی دیگر نگاشتند و خدای شهر خود ماردوخ را بجای نیپورتا پهلوان این جنگ فرار داده و او را آمرزنده جهان و آدمیان و برآورنده نظم و آرامش معرفی کردند.

این حکایت روایت بزمه ایشان چنانست که ایدو رب میاه شیرین و عذیب و نیامت ازدهای دریای شور و ناگوار با یکدیگر به پیکار برخاستند از آمیزش این دو خدا و این دو رب درطی سالیان



دراز. خدایان دیگری بوجود آمدند و آنها در سدد برآمدند که جهان را از آشفته‌گی رهایی بخشیدند و انتظام و استقراری ایجاد کردند. و میخواستند که آب شیرین درون شهرها و ترفه‌ها جریان یافته و سرزمین نوین و اراضی مستعده را که از گل و نه نشین و رسوبات بوجود آمده بود سرحد فاصل آبهای شور قرار دهند. خدایان نخستین از این تنظیم و ترتیب راضی و خشنود نبودند و میخواستند روش دیرین همچنان باقی و برقرار بماند گویند «پس دهان خود را بگشود و بیامت گفت» روز نمیتوانم آرמיד و شب نمیتوانم خفت. باید که لشکریان را پراکنده سازم و راه درویش ایشان را براندازم شاید که این آشفته‌گی پایان یابد و کار بسلامان آید و ما بشوئیم اندکی آسایش و آرامش پیدا کنیم. چون بیامت این سخنان بشنید ناله غضب و مشتعل شد و درون دل آتش شرارت و خشم شعله‌ورگشت و گفت هرچه ساخته‌ایم نباه خواهیم تا لشکریان در کمر خود به بیچارگی و نانوایی افتند و ما آسایش یافته بخوابیم.

در این جنگ و پیکار اِسو بدست خدای اِئا Ea کشته شد لیکن بیامت اعوان و انصار بسیار در هرو بسیاری خواست و خدایان اِئا و آنو «Anu» را از پیش براند. سپس خدایان از ماردوخ باری خواستند و باو اطمینان دادند که او را سروری و ریاست خود خواهند گزید پس ماردوخ برخاسته و دوباره جنگ با آن ازدها را آغاز کردند.

گویند آن دو خدا یعنی بیامت و ماردوخ درهم آویختند ماردوخ دام خود بگشود و آن ازدها را صید کرد باد و طوفان را که پیروان او بودند در شکم آن عفریت جریان داد و چون بیامت دهان خود را بوسه تمام بگشود تا خصم را بیلغم بادی زشت به حلق او راه یافت و در اندرون جای گرفت و دل و جگر او را از جای بکند پس ماردوخ او را نازوان ساخت و جان او را بیکرفت و کالبد او را بهین بگشود و خود بر فراز آن بایستاد. سپس دیگر عفریتان اعوان بیامت را مطیع ساخت بار دیگر بیامت علیه او صف آرایی کرد. ماردوخ در این بار بهلاک او که ریست و پیکر او را از بهلو بدو نیمه منساوی مانند جسد ماهی از هم شکافت تا یک نیمه سایبانی برپا کرد که جلوه آبهای نازله از آسمان را بگیرد و با نیم دیگر جایگاهی ساخت که بر روی آبهای زمین قرار یابد.

الواح گلی که بخط میخی این داستان حماسی بابلی را نقل کرده اند ما باقی این افسانه را به روایات مختلف نوشته اند ولی خلاصه آنها این است «از آن پس ماردوخ در گیتی نظم و ترتیب برقرار فرموده و در حرکات سنارگان آسمان و نمر نباتات و گیاهان و رشد و جنین جانوران را وضعی ثابت عطا کرد تا آنکه نوبت به آفرینش انسان رسید.»

پس ماردوخ دهان گشوده خدای اِئا اندیشه و آهنگ خود را باز گفت و چنین فرمود «اکنون از خون و استخوان خود مفداری گرفته و آدم را خلق خواهم کرد که بر روی زمین ساکن گردد.»

ب- داستان طوفان - اسطوره طوفان نیز از زمان سومریان آغاز میشود و ظاهراً ناشی از طغیان شدیدی است که وقتی در دو رود بزرگ دجله و فرات وقوع پیوسته بوده است و ازین داستان صور گوناگون به قطعات مختلف بدست و زمان ما رسیده. لطیف‌ترین آنها صورتی است که در ذیل حماسه گیلگامش «Gilgamesh» بهلوان بابلی آمده است و در ضمن آن حکایت طوفان نقل و روایت شده است. بنابر این داستان خدایان چون از گناه ابناء بشر بیخشم در آمدند آهنگ آن کردند که با طوفانی شدید نوع و نژاد او را براندازد و آدمیان را محو و نابود سازند. این سر نهانی اتفاقاً بگوش

یکی از افراد آدمیان رسید یعنی خدای انا که از آلهه مهربان بود نسبت به مردی موسوم به اوتنایش- تیم Utnapishtim بر سر لطف بودنهای او را از این خطر که در پیش بود آگاه ساخت، آن مرد در حال بشتافت و کشتی بزرگ ساخت که صد و بیست زراع اضلاع آن و صد و چهل زراع ارتفاع آن بود. اوتنایش تیم بعدها سرگذشت خود را برای پهلوان منکدر یعنی گیل‌کامش چنین نقل کرده است:

«من خاندان و کسان خود را در این کشتی بردم و نیز از خزندگان مزرعه و دام و صحرای و صنعتگران بلاد عده‌ای چند را با خود بردم. در روز معین که رب شمش مقرر داشته بود و در آنروز خدای ظلمات بارانهای سنگین روان داشته من بکشتی درون رفتم و درها را فرو بستم. روز موعود نزدیک شد از افق ابری سیاه برخاست و رعدی هولناک بفرو آمد. خدایان نابو Nabu و ماردوخ Marduk از پیش رفتند و طوفان بغایت شدت رسید. نور و روشنی به ظلمت و تاریکی مبدل شد و سیلاب تمام سطح جهان را فراگرفت و آب از قال جبال بالاتر رفت و آنها جاری و فانی روی نوع انسان گشتند، هیچکس بیاد دیگری نبود و هیچکس طاقت سر برداشتن و بر آسمان شکر بستن نداشت. چون کار بانجا رسید خدایان خود ازین طوفان بهراس افتادند پس برخاستند و به آسمان رفتند چنانکه مانند سگ از ترس خم شده بودند. آلهه بیشتر چون زنی در هنگام زایمان ناله می‌کرد و آن ملکه خدایان زار زار می‌گریست و آدمیان همه در گل‌ولای مدفون گشتند.

چون روز هفتمین در رسید آشفته‌گی آرام گرفت و طوفان که مانند لشکری مهاجم بود عقب نشست دریاها ساکن شدند و سیلاب خاموش گشت. من در پیچه را گشوده به آن دریای بیکران نظر افکندم و شیون و زاری آغاز کردم ولی سراسر آدمیان در گل فرو رفته بودند، دشتهای و مزرعه‌ها همه چون باطلاتی وسیع در برابر دیده من می‌نمود. پرتو خورشید بر چهره من تافت، خشم‌م و بنشتم و بگریستم، اشک از دیدگان من روان بود، چون بجهان نظر کردم همه سراسر دریا بود. پس از دوازده روز (؟) خشکی نمودار گشت کشتی بسوی سرزمین نیسیر (Nisir) روان بود کوه نیسیر آنها بخود محکم گرفت و از آن پس بی‌حرکت ماند. پس من کبوتری رها کردم به بیرون فرستادم آن پرنده از هر طرف بدقت بال‌گشود و چون مستقر و مکانی نیافت بکشتی باز آمد. پس پرستونی پرواز دادم او نیز بهر سو پرید و چون جای آرامش پیدا نکرد ناگزیر مراجعت کرد. پس بار دیگر زایگی را از کشتی آزاد ساختم، آن پرنده فرو رفتی آب را ملاحظه کرد پس آوازی داد و دیگر باز نکشت پس من هر چه داشتم بجهار گوشه جهان رها کردم و بر فراز قله کوهی قربانی گذرانیدم و شراب مقدس نوشیدم.

شباهت و نزدیکی این اسطوره با آنچه که در کتاب عهد عتیق (توریه) آمده بحوبی معلوم و مشاهد است.

ج - داستان هیوب اینتر بر زمین اموات - در پایان این حماسه ذکر از تموز Tammuz آمده که اگر درست ترجمه شده باشد آن داستان از این قرار است: «بیشتر در طلب عاشق‌دادارم خود به سرزمین حادس Hades فرود آمدم. محبوب او مظهر آفتاب بهاری بود که در هنگام خریف نیروی او کشته گردیده و نقصان می‌پذیرفت. پس چون آن خدای ماده بیابان سرزمین رفتگان رسید دربان را مخاطب فرموده با الهجه آمرانه گفت: ای دربان در را بشکاف تا من درون روم. اگر در را شکافی آن را در هم خواهم شکست و قفل آنرا نابود خواهم کرد و دروازه‌ها را از میان

بر میدارم تا همه مردگان از این مدفن بیرون آیند تا هر چه هست بخورند و زنده شوند... «در بان در برابر فرمان خدای اموات و آلهه آسمان چاره‌ئی جز اطاعت نداشت پس آن ربه الاموات بدرون شد از هفت دروازه بگفت و در هر کدام يك پاره از جامه او را ازاو می‌گرفتند . تا آنکه سرانجام وی بکلی عور و برهنه بطبقه آخرین از سفای ارض داخل گردید . در آنجا بانواع شدائد و آلام مبتلا شد و الا بلا یا نمطار Namtar او را بی دری در معرض انواع مصائب قرار می‌داد و بهشت مرض‌گرفتار گشت . در زمان غیبت او در روی زمین آدمی و جانور و گیاه بی‌جنش مانده و زاد و ولد نمیتوانستند کرد . زمین از محبت و باروری تهی ماند و خدایان همه آشفته و بینوا گشتند . خدای شمش به‌حضور پدر خود خدای سین Sin آمده و در برابر Ea ائک از دیدگان جداری ساخت و میگفت ، ایش از آسمان بزمین فرود رفته و دیگر باز نگشته است .

ائک با الاباب فرستاده به‌وی ارض مردگان حادس گسیل فرمود و به نمطار امر کرد که بر تن ایش از آب حیات فروبارد پس آن خدای مادینه شفا یافت و جوانی و خرمی از سر گرفت و از عالم سفلی به جهان علوی پرواز کرد و چون از هر دروازه میگشت آن قطعه از جامه او را که گرفته بودند به‌وی مسترد میداشتند ...

این داستان شاعرانه غیبت خدای نباتات در هنگام وصول فصل زمستان و رجعت او آغاز بهار بر وزگاران بازماند ،

۱- داستان سفر میلیمش - این داستان یکی از حماسه‌های کامل و ادبی ناریخ باستان است که از اساطیر قدیم بابل بجای مانده . گیل گامش Gilgamesh حکمران شهر اوروک Uruk پس از آنکه از بروی میگذرد و انواع مخاطرات و شدائد را تحمل میکند در آنسوی دریای مغرب (طاهرا مدیترانه است) بر زمین مردگان میرسد در آنجا بمنزل کاه جد اعلائی آدمیان یسئوت نا- پیش تیم Utnapishtim (نوح بابلی) قدم میگذازد (و داستان او را چنانکه گفتیم از او میشنود) پس از آن بار دیگر به اوروک باز میگردد در مراجعت نیز دچار مشکلات و مصائب فراوان میشود و گیاه حیوة جاوید را که بیاری جد اعلائی قدیم خود بدست آورده بود در زورقی مینهد ولی ماری آنرا می‌دزد و در برابر مرگ مانند همه آدمیان به گوناگون نومیدی و حرمان دچار می‌شود . عاقبت شهر خود باز میگردد و باین نتیجه میرسد که درد مردن را جز بگذرانیدن عمر بعشی و نوش درمان نتوان کرد .

و قتیکه میخواست است بر فراز دریای مغرب کشتی براند دوشیزه دریا نام سابیتو Sabitu او را مخاطب ساخته چنین میگوید ، ای گیل گامش ، با این شتاب بکجا میروی ، زندگانی جاوید را که در طلب آئی هرگز نخواهی یافت . روزا زل که خدایان انسان را آفریدند مرگ را برای او مقرر داشتند و حیات ابد را برای خود نگاهداشته‌اند . ای گیل گامش! خوش باش ، شکم خود را سیر کن و شبانروز بشادی بگذران دم در عیش و نوش بسر آور ، برقص ، پای بکوب و شادمانی کن ، جامه‌های ظریف بر تن خود بپارای ، در آب پاک سر و اندام خود را بشوی . بروی کودکی که دامن ترا گرفته تسم کن ، با زنی که در آغوش تو زندگانی میکند سمدات بگذران . «

در این کلمات سراسر روح نهانی و قوه تصویری مردم بابل نهفته است و ایشان بر خلاف مصریان از دنیای دیگر جز نا کامی ورنج انتظاری نداشتند و سراسر سمدات و نیکبختی را در این جهان می‌یافتند .

### قربانی، سحر و نجوم

بابلیها بقصد آنکه از برکات و انعام حیوة بهره‌ور گردند به کاهنان و پیشوایان دینی خود متوسل گشته و در اموری چند مانند قربانیا و افسونها و نمازها و دعاها و مطالعه کواکب از آنها یاری می‌جستند و با آواز نغمات نی و سرودهای دلپذیر موسیقی در هنگام عبادت و خضوع در آستانه آله می‌پرداختند. نماز و آداب دینی ایشان بسیار طولانی است و آنرا بمنظور نرم کردن دل‌های خدایان بجا می‌آوردند. هرگاه از دعا و نماز ایشان خدایان مهربان نمیکشیدند ناچار افسونهائی بکار می‌بردند که بزعم ایشان در مزاج خدایان نفوذ میکرد و آنها را ناگزیر می‌ساخت تا حاجات ایشان را برآورد و ارواح شریره در برابر آنها گردن‌تسلیم فرو بیاورند و پیرستندگان خدای بیشتر مبلنی‌کلان به کهنه می‌پرداختند تا انخدا را خواه و ناخواه با خود موافق سازند و چنین می‌گفتند:

«ای بانوی آسمانی ما دمی نظر کن، من ترا بساتن نزار و دل محزون و دیده اشکبار میخوانم. بر تضرع و استکانت من ترحم فرما. تا کی این تن من نوحه‌گری کند و با شغفگی و رنج بسر آورد تا کی دل من درد و محنت تحمل نماید و بغم و اندوه و اشک و آه قبرین باشد. رنج مرا بپایان آور و از جادویی که بدن مرا در تاب خود گرفته رهائی بخشی و با نور خود دیده من را روشن ساز...»

کاهنان نه تنها نماز و مناجات بدرگاه خدایان را انجام میدادند بلکه افسونه‌های چند نیز میدانستند که بوسیله آنها ارواح شیاطین شریر و خدایان موذی را از بدن شخص دیپوزده خارج میکردند مثلا ترجمه یکی از آنها این است:

«از تن من بیرون آی، از بدن من دور شو، زنه‌ار زنه‌ار برتن من ستم میکنی ای روح پلید بحق شمش خارج شو ای روح پلید بحق انا رب همگان خارج شو، بحق مار دوخ - سرور خدایان و خارج کننده ارواح آلهه بیرون برو...»

اوراد کاهنان و ادعیه ایشان بدرگاه آلهه و ارواح همیشه برای استعانت و یاری یا عذو و نصیحت و هدایت و ارشاد آنها بعملی یا منع یا نهی از عملی نبوده بلکه بعضی صورت اقرار و اعتراف دارد و میتوان آنرا به نغمات توبه نامه ملقب ساخت مثل این مناجات ذیل:

«ای خداوند، خطاهای من بسیار است و گناهان من بزرگ است، پراز رنج و الم، فرو- افتاده‌ام و ناتوان گشته طاق دین ندارم. ای خدای بخشاینده به تو توسل میجویم که آندوه و زاری مرا پایان دهی...»

دستگاه کاهنان بابل بسیار منظم و سازمان کهنوت بسیار مرتب بوده و ایشان خود مردمانی بسیار فعال که برای اصحاب خود کارهای بسیار انجام میدادند و تعالیم ایشان طبقه بعد از طبقه از ۳۰۰۰ نفر شروع شده است و کارگاه ایشانرا میتوان در واقع «مشاغل معبد» نام داد و ممبدیک واحد نیرومندی بوده است غالباً دارای اموال و اراضی فراوان دستگاهی مشغول بکسب و کار و بهره برداری منظم و دفاتر منظمی از انواع گلی داشته‌اند که صورت دخل و خرج خود را بدقت ثبت میکردند.

بنای معبد - بعدها که معبد مرکز محل صاحبان مشاغل معین شده است عبارت بوده از انبیه عظیم که از خشت خام و یا آجر پخته ساخته شده و در جلو آن فضائی وسیع قرار داشته و غالباً

کوههای مصنوعی در آنمیان برپا میکردند و از هر طرف به دیوارهای آجری احاطه داشته بنام زیگوراتها Ziggurats و در رأس آن مذبحی قرار داشته است. در این فضا کاهن مراسم عبادت دعا و آفون را بجا میآورد و همچنین در آنجا مکانی تأسیس شده بود که بشاگردان فن خواندن و نوشتن و حساب کردن را میآموخته‌اند و در آنجا برای ارباب حاجت غیبگوئی میکردند و برای صاحبان مطامع و آمال از علائم و صور آسمانی نقش زمان را خوانده و پیش‌بینی‌ها می‌کردند.

غیبگوئی در واقع غفلتی از مشاغل کاهن بوده است، جماعتی از ایشان در تعبیر رؤیا عالم بوده و با حوادث طبیعی را پیش‌بینی مینموده‌اند مخصوصاً فنی نزد ایشان معمول و رواج بسیار داشته است که عبارت است از خواندن غیب از روی جگر گوسفند. زیرا چنین می‌پنداشتند که مشیت خدایان در روی خطوط و چینهای موجود بر آن کبد منقوش است و در درون جگر آن حیوان خواصی طبیعی نهفته است که مغیبات را آشکار میدهد لکن مهمترین مطالعات ایشان از عالم غیب در علم نجوم «astrology» ظاهر شده است که برای ما اهمیت بسیار دارد، ایشان معتقد بوده‌اند که اراده خدایان در اوضاع و احوال اجرام سماوی جاوید است و اگر بوسیله سبک و روش علمی کواکب را مطالعه و رصد نمایند هر آنچه بحقایق غیبی آگاه شوند.

ازین سبب جدولهای دقیق و مفصل از حرکات سیارات و ثوابت رسم میکردند و آنها را ضبط مینموده‌اند که همان مطالعات نجومی قدیم پایه و اساس علمی و صحیح علم هیئت جدید در زمان ما گردید.

ایشان هر یک از صور منطقه البروج را مظهر خدائی و منزلگاه الهی دانسته و برای مساحت و سنجش فضای آسمان وسائل و اسبابی اجتماع کرده بودند و طلوع و غروب و اوج و حضیض کواکب را بدقت و صحت حیرت انگیزی ثبت مینموده‌اند.

### ۳. یونان

در قرن ماضی تجدید نظری درباره آنچه در بابه مذهب یونانیان عصر کلاسیک تصور می‌شد بوقوع پیوست از آن پس سخنان هومر Homer دیگر در فوق مآخذ و منابع این مسئله قرار نداشت. آنچه را که این شاعر باستانی با کلمات جاذب در وصف خدایان عهد قدیم و اندیشه‌ها و افکاری که در عالم شعر می‌شده و نظیر است گفته در طول قرون و اعصار در تمام ممالک مغرب زمین مانند بهترین مآخذ مذهب یونانیان مورد قبول خاص و عام بود.

ولی در بر تو تحقیقات فضلا و دانشمندان اخیر دیگر ازین پس این عقیده تغییر یافت و اکنون اهل تحقیق و دانش که اوصاف و معانی خدایان یونانی را از سیمای مجسمه‌ها و بیکرهای هنری کلاسیک استخراج میکردند و از ابیات سحرانگیز هومر استنباطها می‌کردند اکنون بر روایات خرافی و اوهام روستاییان سرزمین یونان بیشتر توجه و اعتنا پیدا کرده‌اند زیرا حقایق اوصاف ایشان در دیوانهای شعر هزیود<sup>۱</sup> انبسی روشن و معلوم و نیمه دیگر مخفی و مجهول مانده است اکنون از مطالعه دقیق این

اوهام و خرافات عامه بسیاری از مبنای اصول مذهب یونانیان درابتدای تاریخ ایشان کشف و آشکار شده البته مجموعه خدایانی که هومرا ایجاد کرده نمونه کامل اعتدال فکر و تناسب اندیشه است. اما در وقت حاضر از اخبار و روایات درهم آمیخته طوائف دیرین بک رشته اطلاعات درباره خدایان یونان بدست آمده است.

### تجسم الهه در نزد هلاس های قدیم

واقعه بزرگی که در ایجاد مذهب یونانیان تأثیر اصلی دارد همانا سلسله مهاجرات اقوام شمالی است که افزون ۲۰ قرن قبل از میلاد شروع شده است. این قبائل مهاجم همه از ریشه و زبان آریائی پاهند و اروپائی نشأت گرفته اند از طرف کوه های شمال یونانی سر ازیز شده و بر شبه جزیره استیلا یافته و بومیانی که بنام «هلادیک» (Helladic) قبل از ایشان در آن سرزمین میزیسته اند در تحت فرمان خود آورده اند. ریشه و آغاز این امم قدیمه بر مورخین درست معلوم نیست لیکن غالباً براین رفته اند که امم دیرین صاحبان تمدنهای باستانی بسیار کهن مانند مینوئان ها Minoans در جزیره کرت Cret (در ۱۱۰۰ تا ۲۲۰۰ ق. م) و همچنین عصر برنز در شبه جزیره و در جزائر اطراف (۱۱۰۰ - ۲۵۰۰ ق. م) که آنها را پلاژیان Pelagians میگویند همه کسانی ب. وده اند که قبل از عصر تمدن یونانی در آن آب و خاک میزیسته اند

تمدن مینوئان های قدیم در حدود ۱۴۰۰ ق. م روبرو انقراض و نیستی نهاد و شاید که همان عصر نهاجم قبائل آشیان Achaens بوده که از مهد شمالی خود حرکت کرده بر جزیره ایشان تاخت آورده اند بهر حال قصر تمدن کرت ویران گردید و دیگر یاران آن فرو شکوه و سرمایه و ثروت قدیم را بدست نیاورد ولی فرهنگ و ثقافت کرت از آن جزیره به شبه جزیره نفوذ و انبساط یافت و در شمال ناحیه پلوپونئوس Peloponnesus تمدنی بوجود آورد که ظاهر آقمت آخر همان عهدی است که هومر در حماسه های خود آنها را وصف کرده است. بالاخره در حدود قرن ۱۲ ق. م باردیگر موجی بزرگ از مهاجمین شمالی که آنها را دوربان ها Dorians گویند از شمال بجنوب رو آور شدند و تمدن آشیان ها را و از گون ساخته و انقلابی عظیم در ساکنین آن نواحی بوجود آوردند و در نتیجه کوچ نشین ها (کومونی) های یونانی در سواحل آسیای صغیر پدیدار شدند طبعاً آنها مردمی بودند آمیخته از ایونی ها Ionios و اوئیان ها Aeolians و دوربانها Dorians.

چون از این دوره باستانی زمانی بگذشت و هر کسی در محل خود مستقر گردید اندک اندک شهرهایی بوجود آمد که همان بلاد تاریخی یونان قدیم اند و هر یک برای خود دولتی مستقل بودند. و در این موقع مذهب و کیش یونان کم کم صورت و شکل واضحی بخود گرفت. این شکل نوین دینی و مذهبی که در یونان پدیدار گشت مخلوطی بود از عناصر مختلف و عوامل گوناگون. و البته مهاجمین آریائی در این اختلاط خدایان و املات از عقاید سهمی بسیار داشتند خدای عظیم یونان و بزرگترین آلهه ایشان که پدر آسمانی و نازل کننده باران است هانا زئوس Zeus میباشد که قبایل آریائی هند اورا دایوس بیتار Dyaus Pitar یعنی پدر آسمانی نام داده و رومیها اورا زویش Jupiter گفته اند و پس از او نوبت به دیمتر Demeter میرسد که خدای زمین است و هسْتیا Hestia که رومیها اورا «وستا» Vesta گفته و آن آلهه عذرا و خداوند کانون هانا از عمایشان خواهر زئوس است. ایمان باین خدای مادینه نیز از قدیمترین میراث فرهنگی آریان های هند و اروپائی است که در

تمام قبائل و طوایف باستانی ایشان آنرا پرستیده قبل از آغاز و بعد از انجام مراسم قربانی نوشابه مذهبی بنام آمینوشیده‌اند.

ایشان خدایان قدیم و یادگاران ادوار کهن‌اند. اعتقاد به بعضی آله دیگر در ادوار بعد بظهور رسیده مثلاً خدای رهی Rhei که در نظر اولی اختراع انشی‌های عصر میوسن میباید و دیگر خدای هرمس Hermes و خدای هرا Hera که در جزائر اژه و ناحیه هلاذ Hellade پیدا شدند بالاخره خدای اپولو Apollo که معبود ایونی‌هاست و نیز افرودیت Afrodite معبود معبد مردم سیروس (فیرس) است و خدای دیونیوس Dionysus و ارس Ares که از نراس بوجود آمدند خلاصه آنکه خدایان گوناگون هریک از هر طرف در دایره کشور یونان حلقه وار همه در مرکز کوه اولیمپوس Olympius جمع شدند.

برای ما دانستن اصل و مبدأ هریک از این آله چندان اهمیتی ندارد بلکه نکته عمده آنستکه معلوم کنیم هریک از آنها چه وظائفی داشته و چه اموری را انجام میداده است؛

#### وظایف خدایان اعصار قدیمه قبل از هومر

یونان از لحاظ جغرافیائی کشوری است از هم بریده، دره‌های کوچک و صحراها که جایبادر وسطیک نیم‌دایره از نلال و رودها و زبان‌های دریاهای آنها را از هم منفصل ساخته‌است بر خلاف دو کشور مصر و بابل که ساکنین بلاد را متصل و نزدیک یکدیگر فرار داده ولی دریونان مراکز آبادی و اجتماعات بشری متفرق است. در این اوضاع قبل از آنکه تهاجم قبائل شمالی صورت پذیرد بومیان باستانی شبه جزیره که مردمانی ساده و ابتدائی بودند هر کدام در محلی جداگانه گرد آمده هریک بسیک و سلیقه خود ارواح موهوم و قوای طبیعت را پرستش میکردند و انواع قوای بارور چنان را عبادت می‌نمودند و رسوم و تشریفات گوناگون برای خود ترتیب داده و بانواع و وسعری و ایمان به تا بوهادرستش ارواح اموات (انمی‌نیم) میبردخته‌اند. چون سیل مهاجمین از آن خاک منشش گشت نه تنهایانی نوین و سیما و قیافه نازهای همراه خود به آن سرزمین تحمیل کردند بلکه وحدتی در اسامی خدایان نیز پدید آوردند. از آن پس خدایان بزرگ اعم از ذکر و اناث هریک بقلب یکی از قوای محلی موسوم و ملقب گشت همان اعمال و رسوم و نیز اساطیری که بومیان قدیم برای معبودهای خود درست کرده بودند بصغات و خواص باین خدایان جدید اضافه گشت.

ژئوس (بزرگترین خدایان یونان) بهرین نمونه‌ایست که چگونه خدائی مهاجم وظایف و تکالیف الهه محلی را می‌تواند برای خود غصب نماید. وی نخست خدای بزرگ و پیر آسمانی و حاکم بر ابداهای مطلق باران‌ها بود ولی پس از آنکه در نواحی مختلفه یونان راه یافت در هر جا نام فله‌کر می را بر هویت او افزودند، یعنی نعننها ژئوس اولیمپوس بود بلکه در یکجا به ژئوس لیکواس و در جای دیگر به ژئوس لافیتوس و در محلی موسوم به ژئوس تسالی و غیره ملقب و معروف شد بعضی وظایف و اقتدارات دیگر نیز بر تکالیف و شئون او افزوده گشت یعنی او را خدای باروری و رشد و نمو و حتی در بعضی نقاط او را رب تحت الارض و اموات نیز دانسته‌اند. در موقی دیگر نام او را ژئوس پولیوس Zeus Poleus نهاده و او را محافظ و حامی شهرها و بلاد مستقل یونان شمردند. وقتی دیگر ژئوس افیکتر Zeus Aphiktor قاضی شکایات متظلمین گردید که بصورت خدا مجسم شده از زمین با آسمان صعود

میکند در شهر آتن نام او را زئوس فراتر یوس Zeus Phratris نهادند هنگامیکه پدری فرزند خود را برای ثبت نام میآورد افراد خاندان در برابر مذبح او هر یک رأی خود را اظهار میداشتند در ناحیه دودنا Dudona زئوس صورت کاهن غیبگو را پیدا میکرد و بوسیله صدای وزش باد در شاخ و برگ درختهای بلوط از منیبات خبر میداد، اصولاً وظیفه ابتدائی او هدایت و توزیع ابرها و نزول بارانها بوده که بعد و برق را در آستین داشته و زمین را بلرزه میآورد و ولیکم صاعقه زئوس بمنظور مجازات اشرار و کفر تبه کاران نیز بکار رفت ... زئوس بالاخره سرچشمه تولید و پیدایش صاحبان نبوغ و قدرتهای فوق الطبیعه گردید. پس از آنکه با خدایان مؤت مزاجت نمود اولاد و اعقاب متعدد از او بوجود آمد و عدد بیشمارى از پهلوانان و شاهان و بانیان بلاد عظیمه از نسل او بدینجهان آمدند، در هر شهری برای او زوجه ای قائل شدند ولی زن عمده و همسر مشهور او همانا «هرا» Hera نام داشت که ابدالایاد بزوجیت اوباقی است. معذک در هنگامیکه در شمال یونان رسیدند برای او زوجه دیگر بنام دیون Dione قائل شدند همچنین در نقاط دیگر زنهای دیگر باو ثبت دادند.

اما، هرا از طرف دیگر یعنی از جنبه ملت مغلوب (بومیان قدیم) قابل توجه است زیرا اولین مانند زئوس قبل از تزویج دارای سابقه و تاریخی دیرین در محل بوده و مانند خود او وقتی مورد پرستش قرار داشت. ابتدای امر هرا در ظلمات عهد قدیمه مخفی و مستور است و میتوان گفت که خدای ماده گاو در افسانه های قدیم اهمیتی داشته در عصر تمدن میسناه Mycenasth اورا آلهه عذرا میخوانده و او را در عصر هرکول در صحرای پلوپونز Peloponnesiam همقدم آن پهلوان نیرومند و جوان میشمردند و نیز در ناحیه تسالی اورا دوست جاسون Jason که پهلوانی جوان و نیرومند است قرارداد بودند در آن زمان ظاهراً او خدای زمین نبوده بلکه دوشیزای است که بگذشت سالها تجسم مییابد و زئوس از «دبوس» زن نخستین خود بریده و با او پیوسته است. ولی در آغاز زواج آن مرد و خدا را با یکدیگر اختلافات و منازعاتی روی داده و برای این مرد و زحمتی ایجاد شده بود یکی از دانشمندان یونان شناس<sup>۱</sup> گفته است «داستان تزویج» «زئوس» و «هرا» عکس از وقایع جاریه زمان است و چگونگی غلبه مهاجمین کوهستانهای شمالی بر بومیان محلی مصور میسازد و از آنجا که آن زن و شوهر علوی دائماً با یکدیگر در جدال و نزاع بوده اند. البته يك علت انسانی نیز در کار است. «هرا» زنی جسور و غیور است و زئوس طبیعی غضبناک و خونی تند دارد ولی علت حقیقی را باید معمول اختلاف و جدال و نزاع غالب و مغلوب دانست. در هر حال «هرا» ملکه صحرای داخلی است و کوهستانیان قدیمی او را میپرستیدند و روایات و اخبار مادر پرستان باستانی درباره هرا فراوان است در حالیکه زئوس خدای قبائل شمالی و «پدر پرستان» است و برای آنکه جا و مقام خود را در آن کشور مغلوب مستحکم سازد او بمقد از دواج خود در میآورد، بهر حال چندی بر نیامد که زواج آنها عاقبت جنبه خوشی و خرمی حاصل کرد و با هم بموافقت و حسن سلوک زندگانی خانوادگی را آغاز کردند و در دیده یونانیان بصورت ازدواجی سعید و مقصد درآمد «هرا» از آن پس حافظ و نگهبان زنان شوهر دار و حامی و سرمشق ایشان گردید.

در خدای ایولو Apollo - مظهری صاحب وظائف و اختصامات مختلف دیده می شود ممکن است مبده ایمان به «اپولو» از ریشه یونانی نباشد. در ایلیاد Iliad هومر خدای ایولو را در طرف



یونانیان قرار ندادند بلکه خدای تروژان ها Trojans می باشد یعنی دشمنان زره پوش جنگی که شهر تروی Troy را محاصره کرده بوده اند و محتمل است بر حسب روایات و اسطوره های باستانی ابولو مبیود جزیره دلس بوده باشد یا در نزد مردم صغاری آسیای صغیر مورد پرستش قرار داشته است بهر حال منشاء و مبداء اپولو را از روی صحت نمی توان نهیین کرد ، همچنین مسلم است که اندکی بر نیامد که نزد یونانیان بسیار کهن وی خدای حافظ شبانان و کشاورزان شد . و نیز معلوم است که وی خدای آفتاب نبوده بلکه در بعضی نقاط تروی Troy و تسالی Thessaly او را بصورت شبانی . نشان داده اند وقتی خدای گرگ بوده ولی در عین حال بوظیفه شبانی خود گله ها و رمه ها را نگاهبانی می کرده است ، در نواحی زراعتی بیشه ها و درخت زارها در ظل حمایت او بوده اند و روستائیان او را تقدیس می نموده و مانند شبانان که همه نغمات موسیقی را دوست دارند آن روستائیان بومی اپولورا نوازنده هنرمندی دانسته اند که با بربط خود برای پسران برنا و دختران دوشیزه نغمه سرائی می کرده است ، در باره وی قائل بوده اند که او خواخواه جوانان است و پشتیبان هنرهای پهلوانی و خود نیز زره گمان را به قوتی عظیم می کشیده در نزد ایشان همان تیر انداز افسانه ای هکات بولوس Hekatebolos می باشد که از مسافتی بمید تیر خود راگشاد میداده هرکس هدف تیر او می شده نه تنها از ناوک او خون جاری می شده بلکه شکار خود را به مرضی هرگ خیز میتلامی راخته است . اپولو همچنین در دامنه های کوه « پرناس » Parnass در یونان پیتون Python را که از دلفی آمده بود بقتل رسانید شرکت او در شهر دلفی Delphi کاری بس مهم بود و نتایج و اثرات عظیم در مذهب یونانیان داشت زیرا در اثر بودن او در دلفی وی خدای صاحب وهی و الهام شمرده شد و بوجود اپولو در دلفی به فوبوس Phoebus که تام خود اوست در اشعار هومر اشاره شده ، هر وقت می خواستند بنیان شهری نوین را بگذارند رای و اجازت کاهن دلفی را استدعا می کردند . و از آن بس اپولو حامی و حافظ آن شهر قرار می گرفت . بعد از دیر زمانی شاید در اثر نفوذ مذاهب بیگانگان مانند مصریها و دیگران اپولو را همان خدای آفتاب یعنی هلیوس Helios دانستند و گفتند که برعابه زمین سوار است و از دروازه های شرقی آسمان به کشورهای ظلمات شب در مغرب رهسپار می باشد . خدایان دیگر یونانیان همچنان چون اپولو هر یک داستانی دارند از آن جمله یکی آرتمیس Artemis است که خدای دوشیزگان عالم نوحش است و همیشه در کوهها و جنگلهای می گذراند و اشتباخی در مجاورت خود از دوشیزگان دارد ولی با حیوانات وحشی سرخوش و خرم می باشد ، این خدا معب اطفال و کودکان و حامی و حافظ مردان و دوشیزگان است و در هنگام ولادت که مادر دچار رنج و الم زائیدن است باو متوسل می شوند و از او یاری می جویند . هنگامی که این آلهه در ناحیه ایونی Ionia (آسیای صغیر) بوده در شهر Ephesus (افسوس) مورد عبادت قرار گرفته که او را بنام آلهه مادر و صاحب پستانهای متعدد پرستش می کرده اند .

دیگر از خدایان یونان آلهه هرمس Hermes است که از اعماق ازمئ قديم اعصار قبل از تاریخ هلن بیرون آمده و در اعصار قدیمه رموز و علامات ساده داشته مانند يك «توده سنگ» بهمانگونه که دهقانان و روستائیان در اراضی سنگلاخ در گوشه و کنار مزارع گرد می کرده و می کنند و غالباً مدفن اموات ایشان نیز در کنار آنها بوده است همچنین علامت وجود هرمس شده بمداز آن هرمس را بصورت يك ستون سنگی مربع نشان داده و آنرا هرم Herm می نامیده اند . و گاهی بر فراز آن ستون سر مجسمه هرمس را نیز نصب می نموده اند و بر آن بوده اند که او را از زیر طبقات خاک بیرون

کشیده‌اند وی در آنجا ساکن و بی حرکت می‌زیسته پس دارای پاها و کفشها مجهز به پال و پر گردیده است . کار او اینست که ارواح اموات را از فراز زمین به اعماق هادیه Hades رهبری می‌کند . اومنادی و چاوش خدای زئوس Zeus می‌باشد و از عالم تحت‌الارض بیک و پیام‌آور است . پیراهنی بلند بر تن و کمربندی دراز بر کمر و کلاه‌ی لبه دار بر سر و کفشهای با پال و پر برپا دارد .  
خدایان دیگر یونان نیز بهمین نهج هر يك را كاری و مشغله‌ایست . پوزیدون Poseidon الهه دریاها - سابقاً خدای اسب‌بوده و دریاچه‌ها و شط‌های داخلی را محافظت می‌فرموده ولی بعدها مهاجمین قدرت او را بدریا گشانده‌اند.

آتانا Athena الهه حکیم و دوشیزه جنگجو سابقاً بصورت جغد بوده زیرا همیشه این‌پرنده را مقدس می‌شمرده‌اند و خود نیز بصورت همان پرنده در آمده و با آسمان صعود کرد ، « دمیت » Demeter الهه خاگ حاصلخیز عیناً مانند آلهه مادر پرسفون Persephone نازك‌اندام و خوبرو بوده که هر دو بوعالم تحت‌الارض رس و کار دارند .

از تمام این خدایان عدیبه تعدادی از خدایان و معبودها و ارواح مردم در هی محل‌اثری باقی مانده است . حتی خدای افرویدت Aphrodite که الهه عشق است بعداً در نزد یونانیان معروف و معبودیت یافت ظاهراً او صورت دیگری از ایشثار Ishtar الهه مؤنث بابلها است که ازگف دریا زائیده شد و در منتهای لطف و نازگی و زیبایی است و همچنان دارای مراتب خلاف عفت و نسا پاکسی و ربه‌النوع کنیزکن مطربه معابد است و نیز مانند ایشثارتن‌خود را شرحه شرحه می‌کند .  
در میان خدایان یونان تنها دیونیوس Dionysus است که همچنان غیر قابل وصول و اطاعت ناپذیر می‌باشد که از آن سخن خواهیم گفت .

### خدایان هومر

اکنون موقع آنستکه از آن خدایانیکه قلم هنرمند و خرد پرور شاعر بزرگ یونان هومر مصور کرده سخنی گوئیم و در باره صفات هر يك داوری نمائیم .  
آلهه متعدده در نزد این شاعر در امکنه مختلف متفرق نبوده‌اند بلکه مسکن مشترکی در قله کوه بلند اولیمپوس Olympus در این منزلگاه علوی که بسی بالاتر و والاتر از آن کوهی است که هم اکنون در خاگ ناحیه تسالی وجود دارد زئوس Zeus ( رب‌الارباب ) راننده اسر ها ، خدای مهربان قرار دارد و هم آنجاست که « هرا » Hera آلهه سفید اندام و ملکه خدایان - زوجة زئوس بر فراز سریری از زرناب جای گرفته و این خدای بزرگ دیگر خدایان را در زیر نظر داشته و می‌داند که هر يك در کجا هستند و چه می‌کنند و چون وی پدر بزرگ اکثر این خدایان است از پسر و همه فرمانبردار و مطیع اویند . در آن میان یکی دختر که محبوبی با چشمان کبود یعنی دوشیزه اتنا Athena خدای حکمت و خرد است و پسر عزیزش ابولو apollo خدای کماندار با زلف‌نکلان طلایی هم درد می‌رساند و هم درمان می‌کند . دیگر خدای آرتمیس Artemis است که باگراز وحشی و گوزنهای سریع‌السیر بر میبرد او نیز دخترکی خجول است که غالباً خود را در قلل جبال پنهان می‌سازد ، دیگر خدای « آرس » Ares است که پسر جنگجو و دلیر زئوس می‌باشد و « شکافنده سپر ها » لقب دارند و غالباً مورد خشم و غیظ پدر قرار می‌گیرد .

پس نوبت به افرویدیت Aphrodite میرسد که خدای فریبنده عشق است او نیز دختری دیگر از زئوس میباشد که از همسر دیگر وی بنام دیون Dione زائیده شده وی بزواج برادر نانی خود هفستوس Hephaestus در آمد که آلهه کانون و تئور و رب النوع آتش میباشد و از هر از زوجه دیگر زئوس زائیده شده است لیکن افرویدیت با او وفادار نمانده با ارس Ares پسردیگر زئوس عشق میبازد. از همه این خدایان با ارزشتر در منظومه هومر همانا هرمس Hermes است که دلیل راه آسمانها و منادی و پیکر خداهاست او نیز فرزند دیگر زئوس میباشد و از ماجرای عشق او با دیشیزه مایا Maia بوجود آمده. خدای هوشمند و حیل باز که اغلب با دزدان بسر میبرد و ارواح اموات را در کوه الیمپوس به هادیه هادس Hades رهبری مینماید.

دوالهه دیگر یکی پوزیدن Poeseiden رب النوع بحار و انهار و هادس (Peuto) الهه عالم تحت الارض هر دو برادران زئوس هستند و از یک پدر و مادر مشترک کورونوس Chronos و رهی Rhea متولد شده اند و نیز او را خواهری از همان پدر و مادر است که دمیتیر Demeter نام دارد. این بود خلاصه ای از مجموعه خاندان «ارباب انواع و آلهه» یونانیان که هومر در منظومه خویش وصف کرده این خدایان زمام قوای طبیعت را در قبضه اختیار دارند نه آنکه خود منظر آن قوا باشند. گویی یونانیان باستانی آنها را خود قوای طبیعت میدانسته اند، کردار و عمل آنها عالی و ارجمند و در همان حال بسیار ساده و بسیط است، فنی ها و توتنها که در فرهنگ باستانی میثون های قدیم (Minoan)، (ومیان قدیمه) ماکنین جزیره کرت در هزاره سوم و دوم قبل از مسیح) وجود داشته و خدایانی که در پیکر جانوران و خدایان مادینه (مادر کال) زائیده شده بودند دیگر از میان رفته و اثری در سخنان هومر از آنها یافتن نمیشود. عقیده بدوی خدایان و تولد نباتی و حیوانی و انسانی مولد موجودات که نزد یونانیان Pelasgians (نام قوم عصر قبل از تاریخ ساکن یونان است) و عقاید آنان در باب مرگ و حیات و عالم تحت الارض بکلی نصفیه و تکامل و تلطیف حاصل گردیده است.

هومر شخصیت این خدایان را به وضوح هر چه تمامتر چون روز روشن و بکلی متمایز از یکدیگر وصف کرده است و آنها را بصورت آدمیان خاکی در آورده که دارای همان صورت و سیرت و همان کردار و افکار و آرزوهایند. گرچه همه جاویدی و دارای صفت «ازلیت» میباشند، ولی بهیچوجه غیر قابل قیاس و مجهول و رعب انگیز نیستند از مد نظر جمال، آنها از آدمیان خوبی و زیباترند. هومر از حال آنها سرمشقها و نمونه های ممتاز برای صنعتگران هنرمند یونان در آینده تهیه کرده است که بعدها بیکر آنان را از مرمر یا برنز بدیده آورند. آنان در کلمات هومر با چاه و اندامی فتان و دلریا و محبوس و متناسع جاوید گذشته اند در حاشیه هر کوی و هر برزن و مخصوصاً در اکروپولس Acropolis قرار گرفته و از فراز پایگاههای خود یا در درون معابد باوقار بسیار بر نوع بشر نظرمیکنند و با جلال و شکوه فراوان ببالید دیگر که ازین جهان پست برتر و بالاتر است تعلق دارند.

بعلاوه این الهه در نزد هومر دارای نیروهای فوق طبیعت اند چنانکه چون زئوس سرچنینان سراسر کوه الیمپوس بلرزند در می آید و خدای پوزیدن میتواند در سه قدم از نشیب بفراتر رود. بر آید. او و دیگر خدایان را صوتی چون غرش رعد مهیب و عظیم است. ایشان را بر حیات آدمیان اگدان استیلا و قدرت بسیار است که آنها را قرین شقاوت با سعادت مینمایند و چون اراده کنند حصار شهرها از بی بر میافند و مردان هلاک میشوند و لشکرها شکسته میگردند. ابتداء بشر باید بدانند که وظیفه ایشان آنست که نزد این خدایان مراسم قربانی چنانکه منظور است در مواقع مهمه بممل آورند

وگرنه مستوجب خشم و غضب خدایان علوی قرار خواهند گرفت زئوس عمواره مراقب کردار و رفتار اولاد آدم میباشد.

ولی با همه این احوال قدرت خدایان هم بشدت محدود است. در عالم هستی چیزی وجود دارد که از زئوس نیرومندتر است و در برابر او این الاله راننده ابرها سراطعات و تنظیم فرودمی آورد آن قدرت مافوق خدایان را «می پرا» Moira نام میدادند و ما میتوانیم سرنوشت «Fate» ترجمه کنیم، اونیروئی عظیم و بی پایان دارد. او تنها نیست قدرتهای دیگری نیز با او مشارکت دارند مانند حق و حشمت خشم. عذاب و بهر و بالاخره مرگ (که همه این قوا بر نهاد بشر مسلطند) خدایان در عین اینکه موجودات فوق بشرند ولی مانند انسان در چارچوب طبیعت و تاریخ محدود و محصور می باشند. حماسه های هومر در هدایت افکار و ترکیب اندیشه یونانیان تأثیری بسیار داشته است که در آن مردم نه تنها طبقه اریستوکراتی آن اشعار را میسرانیده اند بلکه تدریجاً قاطبه مردم یونان از آن بهره ور شده و در جشنها و مجامع عام همه جا آنها را میخواندند. و بالاخره این منظومه در تربیت و پرورش جوانان یونان مهمترین عامل اساسی بشمار رفته است و اثری عظیم در ایجاد حس وحدت و فرهنگ و مذهب آن قوم نموده در پرتو این رزمنامه ها همه یونانیان متفق بودند که هلاس Hellas از حیث دین و دانش یگانه و متحد است با آنهمه باید گفت در اشعار هومر جنبه سیاسی رجعت منظمی فزونی داشته است و معلوم است که در اعتقادات روزمره و نمازها و قربانیها خدایان در منظومه های هومر هر چند زیبا و شکیل طرح ریزی شده اند قلوب مردم را بکلی مسخر نکرده و آنها را از علاقه های روحی قدیم ایشان منحرف نساخته. خدایان منظومات هومر و هسیود Hesiod به منظور تجسم جمال و زیبایی کامل و تمام وصف شده اند ولی در آنها غالباً هدف عقلانی را تعقیب نشده و بر آنها مانند بازیگران بر روی صحنه نظر میکردند که فقط برای تماشا خوب بودند ولی قلب و روح تماشاکننده را جلب نمیکرد و این نقطه ضعف نمایانی بود طبقه عالی جامعه یونانی از آن اشعار راضی بوده ولی عطش عامه مردم و طبقات پائین هیچوجه سیراب نشده و در جستجوی یک عامل روحانی و مذهبی دیگر بودند این بود که مذاهب مرموز و مخفی (Mystery) در آن کشور بظهور رسید

#### مذاهب مرموز

چگونگی تحول عقاید یونانیان در این باب خیلی مبهم است. همینقدر معلومست که بعد از عصر یهلوانی «Achaean age» قدیم این افکار در آن - رزمین پدیدار گردیده و خدایان هومر در ضمن آنها عصار باستانی نیز بظهور رسیدند که مظهر کردار و اعمال قوای جاویدی باشند که احساسات دینی یونانیان را در درون ضمیر ایشان قانع سازند. و این عبارت بود از یک سلسله عقاید بمطالع نهفته و سری که بطور خصوصی بافرادی خاص تعلیم میشد و در ضمیر آنها رضایت وجدان و امنیت خاطر و طمأنینه روحانی ایجاد میکرد این معنی که هرگز بوسیله تقدیم قربانیهای رسمی در مراسم جشن و اجتماع در پیشگاه معابد خدایان برای آنها حاصل نمیشد در آنجا میسر می گشت.

بیروان این رشته عقاید مخفی بقدری خلوص و شوق در انجام رسوم و آداب دینی خود داشتند که حتی در مواقع خطری و بحران عمومی که مردم همه آشفته و بریشان بودند آنها دست از ابقاء آن مراسم و مناسک برنمیداشتند.

این سلسله عقاید را از آن سبب «مذهب‌مستور Mystery Religions» مینامیدند که مراسم و آداب آن در امپایستی جز به نوآموزان از دیگران مخفی دارند. کاهن روحانی آنجماعت (Hierophant) کاشف مقدسات) نوآموز تازه‌وارد را باه‌وری چند رهبری میکرد یعنی بآنها تعلیم میداد که اولاباید با مراسم خاصی همگی ساحل رفته و درآب دریا مراسم تطهیر و تنفیل را بعمل آورند<sup>۱</sup> از علوم مخفی تعلیماتی نهانی در طالاری در بسته تعلیم یابند بعضی اشیاء مقدسه را زیارت کنند یک حکایت و نمایشنامه روحانی را بمعرضه‌نمایش بگذارند که در روی آن صحنه خدایان بصورت اشخاص نمایان میشدند و نقش خود را بازی میکردند در خانه همینکه میشدی بعد کمال می‌رسیده بر سر او تاج گل مینهادند همراه این اعمال که چند روز انجام آن بطول میانجامید یک سلسله اعمال و حرکات و تشریفات طولانی مرکب آنجا می‌گرفت پس روح معتقدین آرامش یافته و حس ایمان و اعتقاد بحقایق غیبی و اتصال رمزی مستور با آنها در نهاد او قوت میگرفت.

قدیمترین و مضبوطترین مستورات و عبادات این جماعت رسمی است که به الورشن (Eleusinian) موسوم است و خدایانی که در این عبادت پرستش میشده اند عبارت بوده اند از دیمتر Demeter (مادر زمین - خسته غله) و دختر دوشیزه اش کوره Kore که بیشتر بنام پرسفون Persephone مشهور است و گویند که آندختراک (کوره) را «هادر» Hades ربه بطبقات سفلی جهان برد تا که با او تزویج کند ولی مادر آن دوشیزه روزها در غم دختر مانده گرفت و کوششها کرد و مانع از نو و رشد خسته های غلات گردید، عاقبت زئوس به هادر امر فرمود که آن دوشیزه را رها کند تا نزد مادر خود بر زمین بازگردد ولی آندختراک دانه اناری که نهانی و بحیلت هادر باو داده بود خورده و چون بنزد مادر خود بازگشت مادر باو گفت:

«ای فرزند اگر در آن جهان چیزی خورده‌ئی بمن بازگو، زیرا که اگر دهان بخوردنی نیاورده باشی می‌توانی بهلوی من و زئوس پدر بزرگت زیسته و نزد همه خدایان جاویدی و محترم باشی، لیکن اگر چیزی خورده باشی بایستی دوباره بهمان طبقات سفلی زیر زمینی بازگردی و چهار ماه در هر سال در آنجا منزل گزینی تا اینکه از روی زمین شکوفه ها شکفته و گلهای معطر بهاری جهان را خوشبو کردند تو از آن دنیای ظلمات غبار آلود سفلی بازگردی و نزد ما آئی و مایه شکفتن خدایان و آدمیان شوی.»

( این حکایت از سرودی که از قرن هفتم قبل از میلاد باقی مانده و بعصر ما رسیده است اقتباس میشود) لیکن «پرسفون» بناچار اعتراف میکند که دانه اناری خورده است از اینرو بنزد هادر برمیگردد و هر یکبار بجهان باز میگردد.

تمام این سرگذشت را مخصوصاً بانوان و دوشیزگان در صحنه عبادتگاه مخفی خود بتفصیل نمایش میداده‌اند.

گرچه راز نهانی این تمثیلها را از نظر عامه مستور میداشته‌اند ولی هنگام طواف آنجماعت که از شهر بسوی ساحل دریا برای انجام مراسم تنفیل و تطهیر میرفته‌اند اهل آن تنبیهات و جماعات ایشانرا میدیده‌اند و همچنین انجام رسوم و آداب ایشانرا در هنگام حرکت از آتن به الویس Eleusis که شمالی از «دیونیوس» Dionisus را همراه میبردند مشاهده میکردند،

پيروان اين فرقه بر آن بوده‌اند که با انجام اين آداب و تشریفات مستور و مرموز درطول شبهای دراز هرآينه در جهان ديگر بنعمت ابدیت و عمر جاويدانی سرفراز خواهند شد و از آنجا که پرتو نیروهای غیبی ديمتر و کوروس و ديونیسوس بدرون روان آنها نافته است نصیبی بهتر خواهند داشت .

البته ریشه اين عقاید الوزینیان Eleusinians در ممالك باستانی نراس و فیریژیا قرار داشته و آن سکر و مستی که بعد از انجام آداب از نوشیدن شراب خدای ديونیسوس بر آنها دست میداده رمز غلبه قوت و نیروی آن الاهی پيروان شخص معتقد بوده است همچنین بوسیله خوردن گوشت خام و نوشیدن خون بزغالۀ پاگوساله با آنها وجد و ذوقی دست میداده که آنها نشانه اتصال معنوی و مقدس با آن خدا (ديونیسوس) میدانسته‌اند، شکافتن جسد و قطعه قطعه کردن کالبد آن حیوان را که رمزی مقدس است ام‌فازیا «Omphagia» می‌گفته‌اند و این عمل در تمام یونان معمول بوده است زنان در اثر اعمال رمزی ديونیسوس از فرط غلبه روح آن الاهی بر وجود ایشان حالت شوق و شور بایشان دست داده و حیوان مقدس را می‌کشته و قطعه قطعه میکردند و همه آنها داستانهای رمزی از ارفوس Orpheus نقل میکردند و او نوازنده‌ای ساحر بوده است که این رشته عقاید اسرارآمیز الاهی ديونیسوس را تأسیس کرده و خود او نیز قربانی اعمال «ام‌فازیا» گردیده و زنان شهر نراس او را قطعه قطعه کرده‌اند .

این مراسم و عقاید پيروان خدای ديونیسوس که در آغاز کار این چنین خام و وحشیانه بوده است بعدها در صورتهای دیگری که به «اورفسم» Orpheism معروف است در تمام دنیای سواحلی (مدیترانه) یعنی هرجا که نژاد و فرهنگ یونانی وجود داشت انبساط یافت. و از جنوب ایتالیا و جزایر کرت و قبرس معمول گشت و در همه جا رسم تناول گوشت خام خدای «زاگزیوس ديونیسوس» Zagreus Dionysus که الاهی حزن و مرگ بوده معمول گردید و شخص تازه مؤمن و مبتدی ماده عنصر الاهی را در وجود خود بدینوسیله تقویت می‌کرده و پرورش میداده است.

خلاصه قوانین عقیده «اورفسم» که عبارت از طهارت و پاکی و پوشیدن جامه‌های سفید و اجتناب از خوردن هرگونه گوشت حیوانی ( البته باستانی گوشتی که رمز بیکر الاهی بوده ) و همچنین پرهیز از محرمات نسبت بسروابط جنسی و حفظ از آلودگی دامان و عفاف و گذرانیدن عمر به ریاضت همه را رعایت میکردند باین نیت که روح را از عنصر شرارت و خبانت پاک و مطهر سازند و بعد از مرگ گرفتار عذاب جاودانی (دوزخ) نشوند و بالاخره هر فرد آدمی اگر در طلب سعادت و رستگاری در دنیای دیگر باشد و خواهان و طالب صفای روحانی در این جهان باشد مبیاضی این قوانین و مقررات آئین « ارفسم » را پیروی نماید و از زحمت تعب بعد از مرگ که آنها معتقد هستند راهائی یافته در جزایر نزهت انگیز ساداتمندان و نیکنانی جاودانی منزل یابد .

این عقاید «ارفسم» بعدها در یکی از مکاتب بزرگ فلسفی یونان و در جامعه اخوتی که «فیثاغورث» Pythagoras تأسیس نمود تأثیری بسیار کرد. اخوان در مکتب آن فیلسوف بر آن رفتند که وظیفه و تکلیف هر آدمی در این جهان سعی در تصفیه باطن و تطهیر روح است و باید مانند « ارفوس » یا «اپولو» در روان خود يك حالت آرامش و صفا و يك لطف و وجد روحانی ایجاد کنند. تدریس و تحقیق در رشته‌های طب و موسیقی و نجوم و ریاضیات و فلسفه معضی که نزد

ایشان مطلوب و پسندیده میباید همه بمنظور آنست که در روان آنان عنصر الهی تقویت شود و روح بعد از مرگ تناسخ یعنی حلول از جسمی بر جسمی دیگر خلاصی یافته و یک صفای علوی و لطف روحانی حاصل نماید .

### مذهب یونانیان و شعراء تراژیک (حزن انگیز)

غم نامه ها ( تراژدی) های معروف یونانی مانند « اشیلوس » Aeschylus و « سوفوکلِس » Sophocles و اورپیدس Euripedes همه اطراف این نکته دور میزنند که بدبختی و تفاوت آدمیزاد حکمی مقدر است که خدایان او را بدان مجبور و ناگزیر ساخته اند، همین مضمون را اساطیر یونانی پیوسته تکرار کرده اند ولی از این افسانه های حزن انگیز معلوم نمیشود که این بلاها و بدبختی ها را خدایان از روی قصد و عمد مقرر داشته اند یا بدستور فضا و قدر غیر قابل اجتناب میباشند؛ که حتی خدایان علیرغم اراده خود تابع و منقاد اویند برای انسان حتم کرده اند . نویسندگان ایسن درام های غم انگیز مسائل غامضی را عنوان کرده اند که از آنها این ابهام و آشفتگی حاصل میشود و در ضمن نمایشنامه های خود قطعاتی از افکار اخلاقی و دینی مندرج ساخته اند که باستانی کتب انبیاء (در عهد عتیق) در عالم ادب شبیه و نظیری ندارد .

### فلاسفه و خدایان

اما فیلسوفان یونان از نظریات و بیانات هومر هم از آغاز دوری جسته اند. فلسفه یونان بایک قسم عقیده بوحث وجود Monism شروع شد آنها گفتند که موجودات در این عالم صور گوناگون یک شئی واحد میباشند . طالِس Thales بر آن شد که این ذات اصلی آب است ، انکسیمنس Anaximenes معتقد بود که ذات اصلی هوا است هر اکتیوس Heraclitus آنرا آتش دانست . فیلسوفی دیگر بنام اناکسیماندر Anaximander مدعی شد که ذات اصلی ماده نیست نامعلوم و مجهول امکانه . ولی همه در این قول متفق شدند که اصل وجود هر چه باشد در هر حال آن قوه اوست الهی که دارای صفت خالقیت میباشد . زنفون Xenophones ایمانی داشت که نیروی خالق مربوط به خدائی است یگانه که از همه خدایان و آدمیان بزرگتر است نه در صورت و شکل و نه در معنی و فکر . شباهتی بوجودات فانی ندارد او همه چیز را می بیند و هر صدائی را می شنود و بر همه امور عالم داناست، اما انسان اصرار دارد که آن خدای یکتا را شبیه صورت خود تصور نماید و از اینرو در وادی ضلالت و سفسطه «تجسم» فرو افتاده است.

یکی از دانشمندان گوید<sup>۱</sup> ، «هومر و هسیود هر دو تمام اموری که در نزد آدمیان مضموم و قبیح و شرم آور است مانند دزدی و زنا و فریب و دروغ همه را بخدایان خود نسبت داده اند . انسان فانی چنان می پندارد که خدایان مولودند و زائیده شده اند و چاه به بدن می پوشند و مانند آنان هر یک دارای صورتی و صوتی هستند .

۱ . رجوع شود بکتاب «افکار و مذاهب یونانیان از عس هومر تا دوره اسکندر» ص ۸۵

اگر گاوها یا اسبها با دیگر جانوران دست داشتند و می‌توانستند مانند آدمی با قلم خود کار بکنند و بشکارند و بسازند و نقاشی کنند هرآینه اسبها صورت خدایان خود را ی شکل اسب میکشیدند و گاوها نمثال او را بصورت گاو مجسم مینمودند بهرحال هر نوعی از انواع موجودات پیکر خدایان را مانند پیکر جسمانی خود ظاهر میساختند. حبشها میگویند خدایان ایشان دارای بره سیاه و بینی‌های افطسی است ولی مردم تراسی Thracians برای آلهه خود چشمهای کبود و موهای طلائی قائل میشوند.<sup>۱</sup>

اما افلاطون Plato از جنبه دیگری این عقاید را انتقاد میکند. در کتاب جمهوریت در آنجا که در باب تربیت جوانان بحث کرده ابراز نگرانی بسیار میکند و بر آن است که تعلیم افسانه‌ها و اساطیر هومر بجوانان اگر تهذیب و تصفیه نشود هرآینه مفید اخلاق ایشان خواهد بود.

همچنین افلاطون از مذهب مشهور یونانیان عیب گرفته و آنرا انتقاد نموده است و میگوید ضرر این تمالیم رمزی آنستکه آنرا با رعایت اصل «عدالت برای عدالت» تعلیم نمیکند خالی از خلوص و صفای صرف است زیرا آنها مبادی اخلاق عالی و تقوی را برای کسب پاداش و جذب نفع بعمل میآورند و منظور ایشان از این اعمال آنستکه سعادت برکات آسمانی مانند باران بر سر مؤمنین و معتقدین فرو بارد.

البته افلاطون منکر به وجود خدایان نبود لیکن می‌گفت که آلهه آنچنان که هومر پنداشته است نه خود کام اند نه خطاکر و نه آنچنان که پیروان مذهب مشهور مرموز گمان نموده‌اند آنها بیهوده از طریق عدالت منحرف میشوند بلکه خدایان همه در اعمال خود تابع قوای بزرگ عالی و متعالی هستند و بر طبق اوامر آن حرکت میکنند. افق آنها و در ورا تمام موجودات و کائنات یک آفرینگار و صافی عظیم وجود دارد که خود را از تمام اشیاء و از تمام صور و معانی بالاتر و در کسوت خیر مطلق جلوه‌گر میسازد و او بوده است که در ازل صور ممکنات را ابداع فرموده و در باب انواع همه از او الهام گرفته جهانی این چنین بوجود آوردند، خاک و آب و کوه و دشت و دریا و خدایان و آدمیان و جانوران از بر تو آن ذات مطلق نمایان گشتند و آن خیر محض و جمال مطلق حق صرف است که بدرجات و مراتب مختلف نمودار شده است. اما آدمی زاد روانی دارد که در پیکره روان او عیش، سائر و ساری بطرف خیر مطلق باید باشد تا به مرحله مقامی برسد که از رحمت رنج تولد ببابی (تناسخ) نجات یابد و بمقامی برسد که او نیز مانند خدای بزرگ ابدالاباد از مراتب صور و تینات گذشته به حق مطلق و جمال محض و خیر صرف واصل گردد. الهه و خدایان کوچک بنویت خود بهیچگونه عبادات صوری خوانی احتیاج ندارند و آداب و تشریفات سحره و کاهنان را که آدمی زاد بقوه و اواحه خود برای آنها وضع کرده و قرار گذاشته بهیچوجه نمی‌طلبند بلکه آنها تنها چیزی که از بنی آدم می‌خواهند اینست که روح خود را از طریق هدایت منحرف نسازد و بطلب خیر محض که باری تعالی در برابر او گذاشته سالک و متحرک باشد افلاطون با این عقاید ثابت و استوار در اواخر سنین عمر دراز خود معتقد بود که انکار الوهیت یا تصور اینکه خداوند نسبت به بشر بی‌علاقه و نامهربان است یا توهم اینکه مهر و محبت الهی را بوسیله تقدیم هدایا و نفور و گفترانیدن

۱ - حدیثی از امام صادق منقول است که مورچه تصور میکند که خدا دارای دوزبانیه است زیرا داشتن آن نزد آن حشره کمال وجود است.



قریانه‌ها و رسوم میتوان جلب و خریداری نمود، غلط و خطا است. و برای هیئت اجتماعی این چنین تصورات خطرناک میباشد.

در باب افلاطون و دیگر فلاسفه یونان او سخن بسیار میتوان گفت ولی در اینجا بهمین مختصر که گفته شد کفایت میکند و شمه‌ای از روش و اسلوب افکار آنها را تاحدی نشان میدهد و معلوم میدارد که چگونه مذهب عامه مردم یونان در پرتو افکار عالیه و دماغهای نورانی دانشمندان آن قوم از مراحل بدوی سافله بمراتب و درجات عالیه تقدم و ارتقاء حاصل کرده ارسطو حکماء رواقیون و فلاسفه مکتب افلاطونیه جدید نیز در پی استاد خود افلاطون همه کوشیدند که موطنان خود را از قیود جهل رهایی داده بطرف خرد و دانش عالین و حیاتی والا تر و آزادتر رهبری نمایند.

#### ۴. روم

کلیات و اصولی که در باره مذهب یونانیان صدق میکند همچنان شامل تاریخ مذهب رومیان نیز میشود یعنی ادبیات ادوار کلاسیک راهنمای کامل و موثق برای علم به مذهب رومیان قدیم نمیشود. آثار نویسندگان روم در عصر جمهوریت و اوایل عهد امپراطوری باید بسر مبنای قواعد انتقادی علمی تجزیه شود تا از نقادی آن ارزش حقیقی معتقدات رومیان باستانی بدست آید. قشر ضخیمی که بر دین آنها از اقتباسات از مذهب یونانیان و همچنین تأثیرات ادیان مصری و ملل شرق نزدیک پوشیده شده باید برکنار کرد تا از روی عبادات و آداب لاتینهای باستانی با فاکتور دینی ایشان بتوان بی پرده بی برد.

شبه جزیره ایتالیا درست مانند شبه جزیره یونان در آغاز محل سکونت بومیانی بوده که از ریشه نژاد هند و اروپائی نبوده‌اند، هجوم قبائل آریائی مخصوصاً سلتها Celtes یا ن سرزمین در زمانی در اثناء هزاره دوم ق. م از طرف شمال آن شبه جزیره بوقوع پیوسته‌است؛ این قبایل مهاجم در آن زمان از جبال اپنین Apennines عبور کرده در سواحل رود تیبر Tiber و در دامنه تلال شرقی شبه جزیره سکنی گرفته‌اند. این اقوام و قبایل لاتین نام داشته و سرزمین آنها را لاتینوم Latium گفته‌اند ولی آنها نیز بنوبت خود در معرض حمله و نفوذ اقوام دیگر قرار گرفته‌اند. از جمله در قرن هشتم ق. م یک قوم دیگری که با آنها قرابت داشته‌اند بنام طوایف سابین Sabines از کوهها عبور کرده بنواحی شرقی شبه جزیره فرود آمده‌اند و اندکی قبل از این تاریخ باز همان ناحیه مورد تاخت و تاز مردمی دیگر از طرف شمال قرار گرفته در ناحیه‌ای که به «اتروریا» Etruria موسوم است و آنها از طرف مشرق دریای مدیترانه با سائن خود در آن دیار فرود آمده‌اند و ایشانرا اتروسکان گفته‌اند، قومی کارآمد و فعال که روزگاری با رومیان جنگیده و آنها را کاملاً مغلوب خود ساخته بودند. هم چنین در نواحی و سواحل دور دست جنوبی شبه جزیره (ایتالیا) نیز اقوامی دیگر هجوم آورده‌اند که مورد توجه رومیان نشده‌اند و آنها از ریشه یونانی یعنی «Magna Graecia» بوده و از شبه جزیره یونان مهاجرت کرده‌بوده‌اند و بسواحل جنوب ایتالیا گردآمده‌اند... از بقایای لاتینها در قرن هشتم قبل از میلاد در میان دو قوم و دو قوم مهاجم قرار گرفتند، اتروسکانها در شمال و یونانیها در جنوب. میزان تأثیر و نفوذ این دو مردم را در تحولات دینی لاتینها اینک بیان خواهیم نمود.

شهر رم در ابتدا یکی از قصبات و بلاد کوچک قوم لاتین بوده بعد از آنکه مهاجرت بعضی قبایل بر روی تلال مسیمه این شهر در قرن ششم قبل از میلاد کاملاً صورت گرفت. آن شهر بوجود آمد و در گرداگرد آن باروی محکم و طولانی بنا نمودند. اهالی رم اندک اندک نواحی اطراف آن شهر را بقبضه تصرف خود در آوردند؛ و آن شهر دائماً رونق و توسعه حاصل کرد تا آنکه بر-جسته ترین بلاد ایتالیا گردید. در اواخر قرن سوم ق. م «کارتاژها» Carthagians که در برابر نفوذ و سلطه روم مقاومت می کردند در هم شکسته شدند و روم بر تمام حوزه دریای مدیترانه استیلا و اقتدار حاصل کرد. در نتیجه سازمان اداری بسیار محکم و نیرومند، کار روم بجائی رسید که مدتی دراز بر جهان تفوق و استیلا یافت.

در طول این تاریخ طولانی همانطور که ذخائر ثروت و اندوخته های اموال دیگر ملل دائماً بشهر روم فرو میریخت همچنان مبادی و عقاید و آداب آنها نیز بآن کشور حمل می شد و در عقاید و ادیان اصلی رومیها نفوذ می یافت ما در این فصل میخواهیم چگونگی و تاریخ این اختلاط و امتزاج را بیان کنیم.

### دین رومیان باستانی

تاریخ مذهب رومیان مانند تاریخ شهر روم سر آغاز و ابتدای بسیار حقیر و کوچکی داشته است اماکن و معابد مقدسه آنها نخست در خارج از حوزه شهر ایشان قرار گرفته از آنجمله معبد دیانا Diana در جنگلهای آریسیا Aricia در اطراف دریاچه «نمی» Nemi جای داشته است و هم طوایف و قبایل لاتین آن مکن را مقدس و محل عبادت میدانستند. همچنین در تل البان Alban در شرق کشور لانیوم تمام قبائل اجتماع کرده و با احترام خدای ژوپیتر Jupiter Satiaris جشنها برپا میکردند.

در ادوار بعد رومیها خود در هنگام اشاره به مذهب اصلی خود از آن به دین «نوما» Numa تعبیر کرده اند و گفته اند که اولین مقنن تاریخی ایشان آن مذهب را برای ایشان تدوین و جمع آوری کرد بی آنکه خود اختراع کرده باشد. این دین شامل يك رشته عقاید به سحر و موهومات و خرافات بود و از طلسمات و افسونها و فالهای نیک و بد سخن میگفته است و برای خدایان و ارواح يك ماهیت بی نظم و آشفته قائل بوده و برای آنها يك شخصیت برجستهئی نشان نمیداده و حتی جنسیت نر و ماده آنها درست معلوم نبوده است.

بطوریکه یکی از دانشمندان آن مذهب باستانی را چنین وصف کرده است: «مذهب رومیان قدیم دارای هیچ تاریخ اساطیری برای افراد خدایان نبوده و برای آنها هیچگونه نسب نامه یا عروسی و زواجی یا زاد و ولدی و هیچگونه افسانه پهلوانی پرستش بهدوانان و یا افسانه خلقت و مرگ و زندگانی آخری نساخته اند خلاصه آنچه که هومر و هسیود با آن طول و تفصیل که برای خدایان یونان ایجاد کرده اند رومیها فاقد می باشند بقدری این ارواح متفرقه در مزارع و چمنها خالی از شخصیت مستقل و وضوح بوده اند که رومیهای قدیم خود آنها را به «نومینا» Numina تعبیر نموده اند یعنی «قوای کلی و غیر مشخص» و هیچگونه جسم خارجی برای آنها قائل نبوده و تصویری برای آنها در عالم ذهن خود رسم نکرده و بر فراز آینه و آثار و یا پرده های نقاشی یا

ظروف نقشی از آنها نگاشته‌اند. و ظاهراً بعدها از اتروسکان‌ها و یونانیها اعتقاد به خدایان مرئی و مجسم و شبیه بانسان را اقتباس کرده‌اند.

رومیها ظاهراً توجه فوق‌العاده به وظایف ارباب انواع «الهه» می‌نمودل میداشته‌اند و حدود اعمال ایشانرا بسبکی منطقی مشخص و معلوم میکرده‌اند نه آنکه آنها را بصورت شخص معینی در آورند ... حتی بعد از آنکه کثیثها و کاهنان در تکمیل عقاید و تنظیم افکار روحانی مردم روم قدیم سعی بسیار کردند، باز وضعیت دین و آئین در آن کشور فقط صورت خاصی و مستقلی داشته که شبیه بسایر ممالک و ملل نمیباشد.

اه- دین در خانه و مزرعه- مشغله اصلی رومیان باستانی عبارت بوده است از زراعت مزرعه و جمع‌آوری محصول و نگاهداری خانواده و توالد و تناسل و بالاخره جنگ و بیکار با دیگران ازینرو برای کامیابی در امر کشاورزی و بذرافشانی به روحی بنام ساتورنوس Saturnus و برای رشد فلات و حیوانات، به روحی دیگر بنام «سرس» Ceres و برای حصار به روحی بنام کونوسوس Conus و برای حفظ انبارها و مخازن بروحی بنام «اپس» ops و برای شخم کردن زمین را شیار نمودن بروحی بنام «تلوس» Tellus و برای شکوفه‌ها و ازهار روح فلورا Flora و برای نضج و رسیدن انبار و میوه‌ها به روح «پومون» Pomona و برای حفاظت جنگلهای ویتها روح «فونوس»- Founus و بالاخره برای حفظ مزارع و کشتزارها به روح «لارس» Lares و برای مراتع و چمنها به «پالی» Pales و برای علامت سرحدی و سنگهای نشانه حدود مزارع بروح «ترمینوس» Termius و برای چشمه‌ها به روح «فانز» Fons و برای انبار ورودخانه‌ها به روح «والترتوس» Valternus احترامی شبیه پرستش مرعی میداشته‌اند و در رأس تمام این ارواح و ما فوق همه اینها «ارباب انواع» روحی بزرگ ژوبیتر Jupiter یعنی پدر آسمانی قرار داشته که مولد باران و موجد اشمه آفتاب فروزان است.

اما در امر خانه و خانواده نیز ایشان يك سلسله ارواح مشابه که دارای قوای روحانی بوده مورد احترام و پرستش قرار داشته‌اند از اینقرار که «جانوس» Janus رب درو دروازه و «وستا» Vesta خدای اجاق (کانون) و موجد شعله آتش (بعینه مانند «هستی» Hestia نزد یونانیان.) تکلیف و وظیفه رئیس خاندان آن بوده است که مانند کاهن با «جانوس» رابطه نیکویی داشته باشد ولی زنان بایستی با «وستا» مناسبات حسنه برقرار کنند و قبل از صرف طعام همیشه سهمی از اغذیه خود را برای آنها میگذارند. «پنات‌ها» Penates ارواحی هستند که حافظ و نگهدار انبار آذوقه و مخزن اطعمه میباشند و بعد از میان آنها «سرس» و «ژونو» و «ژوبیتر» برای پشتیبانی و پناهگاهی خانه برگزیده شده‌اند و در میان آن ارواح «لارس» هر يك با منظری از مظاهر زندگانی فامیلی رابطه مستقیم داشته‌اند که روزهای معین در ایام ماه افراد خاندان آنها را پرستش و عبادت میکرده‌اند؛ از آنجمله روحی بنام «ژینوس» genius موجود است که میتوان گفت حاکی از نیروی حیاتی و زورمندی رجال و مرد قوم و قبیله بوده است و آتراً «روح مردانگی» میتوان نام داد. ژینوس موجودی جداگانه است و قوه قادره مستقلی میباشد که در رجال و جوانان نوداماد ظهور میکرده است و هر مردی نسبت به «ژینوس» خود احترام خاصی را رعایت مینموده همانطور که هر زن نسبت به «ژونو» Juno پرستش و ادبی مخصوص مرعی میداشته است او پدر خانواده در روز تولد فرزند ارشد خود در باره ژینوس آداب پرستش خاصی انجام میداده و

منتقد بوده‌اند که مادر خانه رمز تجسم زینوس آن خانه است و روح ثانوی رئیس خانواده میباشد. مراسم عبادت نسبت باین همه ارواح گوناگون بصورت جشنها و تشریفات و آداب عملی انجام می‌گرفته است که با اعمال محری و با احترام باشیاء مقدسه «تابو» tabu آمیخته بوده و در همه آن عبادات و مناسک صفات طبیعی جدی ایشان نمایان می‌شده است.

کلمه رلیژیون Religion بمعنی مذهب از ریشه لغتی است که از زبان ایشان یعنی (لایین) گرفته شده و در سایر اسنه انتشار یافته است. زیرا کلمه رلیژیو religio بدان زبان بمعنی «عقد رابطه بین دو طرف» است و این نشان میدهد که در عالم معنی این آداب و رسوم مذهبی روابط افراد را با یکدیگر بهم می‌بندد ولی در عالم عمل یعنی آنچه مربوط بمناسک و عبادات است استقلال جداگانه افراد رعایت می‌شده و از هر گونه احساس و عاطفه بین الاینین مبری بوده و در حقیقت بوسیله این اعمال دینی مابین عابد و معبود یک گونه داد و ستد برقرار می‌گردیده که در برابر انجام آن مناسک ارواح غیبیه پاداش خیری به شخص معتقد میداده‌اند و این ناشی از طبیعت ملی و صفت قومی رومیان است که بالطبع مردمی عملی و فعال و جدی بوده‌اند. به همین دلیل است که در تشریفات دینی رومیان تکلم بالفاظ غیر ضروری یا تحریف جمل و عبارات یا هر گونه انصراف جزئی از رسوم و آداب مقررده بعقیده ایشان باعث میشده که آن عبادت باطل و بی اثر گردد. از اینجا است که احتیاج به کشیش یا پیشوای روحانی در میان ایشان بوجود آمده است برای آنکه در تحت هدایت و راهنمایی او بتوانند تشریفات و رسوم عبادتی را که ماهو و بی‌هیچ زیاده و نقصانی بانجام برسانند.

این بود مذهب رومیان در خانه و مزرعه اکنون باید از مذهب دولت سخن گوئیم؛ به مذهب دولتی در روم قدیم - مذهب دولتی در نزد رومیان قدیم دارای سازمان متشکل مضبوطی بوده است خدایان و آلهه و طبقه کشیشان روحانی خاصی داشته که آنها را «تلامین» Flamines می‌گفته‌اند که هر یک مخصوص خدمت خدائی بوده ولی تشریفات رسمی دولتی بر عهده ایشان نبوده است. در عصر سلطنت روم پادشاه خود رئیس کاهنان بشمار می‌آمد و اینگونه تشریفات مهمه را شخص او هدایت و رهبری می‌فرموده در تمام ازمئه بعد در تاریخ روم وظیفه انجام تکالیف دینی بمعهد عمال و قضاة ذی‌تائی بوده که آنها را «ماژیسترات» magistrates لقب داده بودند و آنها بیشتر بموظائف مدنی می‌پرداختند گرچه بعدها تکالیف مذهبی و هدایت دینی را عمال مذهبی «پونتی فیس» pontifices بعمل می‌آوردند. روزهای مقرر و معین در تقویم دولتی که عددش در تمام سال به ۱۰۴ روز میرسد کشیشان خدایان گوناگون و آلهه مختلف بتوالی یک سلسله تشریفات و آداب با نهایت دقت ولی با کمال خشکی و بی‌تکلف انجام میدادند.

این خدایان که در معابد رسمی دولتی برستش میشده‌اند که بوده و چه بوده‌اند؟ هر چند بعضی از این تشریفات خاص خدای معینی نبوده است ولی رویه مرفه فهرست اسامی آلهه دولتی روم که در بعضی تشریفات دیگر مورد توجه و محل عنایت قرار داشته‌اند موجود است و اسامی آن آلهه ازینقرار میباشد.

Anna Prenna

آنا پرنّا

Carmenta

کارمانتا

Carna

کارنا

Ceres	سرِس
Consus	کونسوس
Diva Angerona	دیوا انگرونا
Flacer	فلَاسر
Founus	فونوس
Flora	فلورا
Furrina	فورینا
Janus	ژانوس
Jupiter	ژوپیتر
Larenta	لارنتا
Lares	لارس (۴)
Liber	لیبر
Mars	مارس
Mater	ماتِر
Matuta	ماتوتا
Neptunus	نپتونوس
Ops	اِیْس
Pales	پالس (یالاتوا)
Pomona	پومونا
Portunus	پورتونوس
Quirinus	کِرینوس
Saturnus	ساتورنوس
Tellus	تلوس (یاتومینوس)
Vejovis	وجوویس
Vesta	وستا
Volcanus	ولکانوس
Volturnus	ولترنوس

در این فهرست بعضی الهه مانند «ژانوس» و «ژوپیتر» و «مارس» و «وستا» و «نینون» و «ولکان» بخوبی شناخته شده و معروفند. براینها اسامی چند الهه دیگر رومی که اهمیت و شهرت بسیار دارند نیز باید اضافه شود و آنها عبارتند از:

ژونو Juno - ونوس Venus - آپولو Apollo - مینروا Minerva - مرکوری Mercury  
 بعضی از خدایان مذکور در این فهرست در این اواخر دیگر محل توجه عامه نبوده و رفته رفته فراموش شده‌اند ولی مابقی هم در شهر روم و هم در سراسر مملکت بتایش و پرستش تمام مردم باقی مانده‌اند.

از میان خدایان، ژوپیتر از همه مهمتر و معروفتر است. و اصل آن «ژوپیتر» Dioseis

Pater یعنی «پدر آسمانی» که بعدها منحص و از کثرت استعمال بصورت «ژوپیتر» در آمده و ریشه تاریخی آن در ظلمات عهد قدیمه مخفی مانده است. در نزد قبایل قدیم هند و آریائی همین نام باختلاف لهجات وجود داشته مانند Dayaus pitar (هندی) و ژئوس پاتر Zeus pater (یونانی) این همان الهه معبود دیرین باستانی است که ظاهراً بر فراز کوههای آلپ وجود داشته و همانطور که به یونان رفت در ایتالیا نیز بصورت ژوپیتر در آمد و بسیاری از خدایان بومیان محلی قدیم در برابر شهرت و عظمت او محو و نابود شدند. لقبی که لاتینها باین خدای بزرگ دادند اپیتیوس مکزیموس Maxomus Optimus میباشد که می توان آنرا «قادر ممتعال» ترجمه کرد و او را خدای برق و رعد و باران می دانستند و چون او را خدای نور نیز می دانسته اند ایام البیض (روزهای لیالی بدر) را مخصوص نام مقدس او قرار دادند و گفتند که او حاکم سر نوشت انسان است و او قبل از وقوع وقایع نامطلوب آدمیان را بوسیله علامت و نشانی هائی آسمانی و قرائین و دلایل جوی مانند پرواز پرندگان و غیره غیره از آن حوادث و سوانح یا خیر می سازد که باید همواره مراقب آن علامت و دلایل باشند و از اینرو او را (به لاتین) پردویالس Jove Prodigalis لقب دادند یعنی فرستنده «علامت شکفت» برق و صاعقه از ساحت او برای مجازات بدکاران و خطا پیشگان فرود می آید زیرا ژوپیتر حامی و محافظ قانون عدالت است. در شهر روم برای این رب الارباب معبد بزرگی در روی تل کاپیتولین بنا کرده و آنرا Jupiter Capitolinus نام داده بودند و چون او را حافظ و نگاهبان شهر روم می شمردند در تمام جشنها و افتخارات و فتوحات شهر روم مقامی ارجمند برای او قائل بوده و او را به امپراتور یعنی حاکم مطلق و یکتور یعنی فاتح کل و ودیکتوس یعنی «شکست ناپذیر» ملقب ساختند. نه تنها کسولهای روم در دوره جمهوریت وقتی که بر مسند فرماندهی می نشست به معبد او می رفته و مراسم عبادت وی را بعمل می آوردند بلکه بعدها هر وقت سرداری بزرگ پس از فتح و غلبه در جنگها به شهر تختگاه باز می گشت در میان فریاد هلهله و غریو شادی خلائی با اتفاق غنائم و اسیران جنگی از کوچه ها و معابر عبور کرده بمعبد ژوپیتر می رفتند و مراسم عبودیت و شکرانه را بجا می آوردند.

اما دو الاله مارس Mars (ماریخ) و آلوه کیرینوس Quirinus خدایان جنگ شمرده میشدند و نزد یونانیان فارس بنام آرس Ares مشتهر است و در ابتدا حافظ مزاد و نگه دار برای هر گونه تجاوز و آزار شمرده میشده بعدها که خرد خرد قدرت امپراتوری روم بسط یافت این خدا برای جنگها اختصاص یافت. در شهر روم در معبد مارس Campus Martuis در برابر مذبحی که مقام آن خداوند بوده است تشریفاتی بعمل می آورده اند. نیزه و سپر علامت مقدس و رمز آسمانی اوست و گرگ جانوری مقدس و مخصوص اوست و کاهنان و کشیشان خاصی بنام سالیس Sallis و مارسالها Martials داشته است.

از خدای کیرینوس Qnirinuus اطلاع زیادی در دست نیست جز اینکه او را نیز خدای جنگ ارکرینال (یکی از تلال هفتگانه شهر روم - همانجائی که فعلاً قصور سلطنتی قرار دارد) می شمردند و معبدی خاص او در آنجا ساخته همانطور که معبد مارس در تل موسوم به پلاتین Palatine بنا شده بود و برای کیرینوس خدمه و کهنه و نیز ایام مقرری برای انجام مراسم عبادت او تخصیص داده بودند، که مطابق با روز 17 فوریه بوده است و محتمل است که او را خدای «متارک» یا «دفاع» می دانسته اند در صورتیکه مارس خدای مهاجمه و حمله شمرده میشد.

اله ژانوس Janus واله وستا Vesta هر دو در مراسم دینی بیکدیگر متصل اند و در تشریفات

مناسک هر دو را متفقاً مورد عبادت قرار میداده‌اند. ژانوس که حافظ و نگاهبان درها و دروازه‌هاست در ابتدا و سرآغاز هر کاری نام او ذکر میشده و اولین ساعت روز و نخستین روز هر ماه و بالاخره نخستین ماه هر سال بنام مقدس او است (کلمه ژانویه January از نام ژانوس اشتقاق یافته). اولین علامت رمزی که بیاد او برپا کرده بودند در شهر رم عبارت بود از يك دروازه بزرگی که در زاویه شمال غربی فوروم (Forum) قرار داشته است. کاهنت معبد او مخصوص شخص پادشاه بوده و بعد هم کاهنی که برای رهنمائی عبادت او تعیین گردید به سلطان قدوسی Rex Sacrorum ملقب گردید و در مرتبه و درجه مافوق همه کاهنان مقام داشت. اما برای الهه وستا (خدای کانون) يك شعله آتش را علامت و نشانه قرار داده بودند. و گروهی دوشیزگان بخدمت معبد او (فوروم) فیام داشتند و آن خدای مادینه را خدمت کرده و بیعت و پاکدامنی بسر می‌آورده‌اند.

### تأثیر اتروسکانها در عقاید رومیان

این نکته معلوم است که شهر روم در سراسر قرن ششم ق. م. در تحت استیلای اتروسکانها درآمده بوده است. این جماعت فعال و تاجرپیشه در زندگانی اجتماعی روم تأثیری بسزا داشته‌اند و آنها بوده‌اند که گردآورد شهر روم باروئی درخور گنجایش دوپست هزار نفر سکنه بنا کردند و طبقه عوام آن شهر را در برابر گروه خواص تقویت و پشتیبانی نموده و باعث ابداعات جدید در دین آنها شدند. ایشان بدون اینکه مزاحم مناسک و عبادات آلهه بومی‌بسی مردم آن شهر بشوند عبادت خدایان نوینی را در آنجا ابداع کردند. از جمله برای خدای دیانا Diana که سابقاً معبدی در در اریسیا Aricia بوده معبدی تازه بر قله‌تل اونتیا Aventia (یکی از تلال سیعه روم) بنا نهادند. خدایان ثلاثه رومیان که عبارت بودند از، ژوپیتر و مارس و کیرینوس جای خود را بخدایان ثلاثه دیگر که عبارت باشند از ژوپیتر Jupiter و زونو Juno و مینروا Minerva داده و مسماران و کلرگران اتروسکان برای این سه خدای جدید معبد نوین بر فراز کاپتولین بنیاد نهادند.

همین ترکیب عقیده به ژوپیتر با زونو و مینروا یا تحول یافته و رومیان بعدها برای آن خداوند نر و ماده مقام زن و شوهری قائل گشتند. این اولین دفعه بود که آن اقوام برای خدایان خود معتقد به زواج و زناشوئی گردیدند و ظاهراً رومیان باستانی برای ارواح معبود خود یعنی نومی‌نا numina قائل به جنسیت و نر و مادگی نبوده‌اند. زونو قبلاً محافظ و «نومنا» numina طبقه انات (زنها و دختران) بشمار میرفت (همانطور که زینوس حافظ مردان و جوانان بود) و در هنگام تولد طفل نام او را بتقدیس یاد میکردند و پس از آن بتعریض زونو شخص و تیرزی حاصل کرده بالاخره همسر ژوپیتر شد، ازینرو و قتیکه یونانها به روم آمدند زونو رانشیه و نظیر آلهه خود و همراه دانستند. اما مینروا Minerva این خدا نیز متحماً از آلهه اتروسکانها بوده است که نزد رومیان قبلاً اعتباری نداشته است اتنا Athena نزد یونانیان الاله حکمت و پشتیبان صنایع و هنر است. بعدها او را در هنگام محاربه و جنگ نیز یاد می‌کردند و ویکر او را بصورت رزمنده‌های مسلح و مجهزه زره و خود و بانیزه و سپر تصور نمودند باری ساختن مجسمه و بیگر خدایان مجسم همانا از ابداعات اتروسکانهاست و ایشان بوده‌اند که صورت آلهه را در معابد نوشتاد خود برقرار کردند از آنجمله در معبدی که بر فراز تل کاپیولین بنا نهادند دو ردیف ستون در مرکز محراب نصب کردند و

گوشه شمال شرقی آن سه پیکر و مجسمه خاص خدایان سه گانه زوپیتر و ژونو و مینروا برپا داشتند و از آن بید رومیان رفته رفته برای هر يك از خدایان خود تجسم و تشخیص معینی را فایله گردیدند از آنجمله برای ژونو سری دارای دو رخساره یکی در جلو و یکی در عقب تصویر کردند .

### اقتباسات از مذهب یونانیان

همانطور که نفوذ فرهنگی ائروسکان ها از شمال به جنوب شبه جزیره ایتالیا توسعه و بسط یافت نفوذ فرهنگی یونانی هم از جنوب به شمال انتشار حاصل کرد . مذهب و اعمال دینی یونانیان که آمیخته با حرارت اشتعال و آمیخته بنوق شمری بود نزد رومیان امری بدیع و نازه جلوه گر گشت از اینرو اموری بسیار در مبادی و مراسم دینی از آنها اقتباس کردند .

از جمله مطالبی که از یونانیان گرفتند همانا عبارت بود از مجموعه پیشگوئی ها و اخبار به مغیبات که در قرن ششم ق . م به روم آمد و این مجموعه منتسب بود بزنی کاهنه موسوم به «کومیان- سیبل» Cumae Sibyl که کتابهای چند از این مقوله گرد کرده بود و آنها را بروم آورده در بنیان معبد تل کابی تولى پنهان کردند و يك سلسله-ازمان کشیشی و کهنه برای حفظ آنها بوجود آمد . همیشه از دوتن تازه تن کشیش روحانی محافظ آن کتابها بودند که بلاتینی آنها را *duovi Sacris faciundis* می گفتند در هنگام بروز حوادث خطیر با آنها رجوع میکردند و آنان آیهانی که در آن کتابها نگاشته شده بود میخواندند و مردم راه چاره و علاج سوانح را بیان میکردند و گاهی نیز آن کاهنان بخدایان و آلهه مراجعه نموده و برسم مخصوص خودشان تشریفات و مناسکی بعمل می آوردند و چون این کاهنان از اصل یونانی بودند و این امور را از مبادی و منابع یونانی اقتباس کرده بود نزد رومیان جدید و بکلی چیزی تازه بود که در مبادی و معتقدات آنها بظهور پیوست . پس در سال ۴۹۳ ق . م اشماری که از آن کتابها به یونانی خوانده شد این چنین تفسیر و تعبیر گردید که برای خدایان ثلاثه معبدی تازه بسازند و نیز در وقت دیگر از تعبیرات کشیشان همچو مستفاد شد که باید برای اپولو نیز معبدی بنا شود ، رومیان خدای اپولو را از یونانیها بپذ و اقتباس کرده و بنام «نپتون» Neptune مسمی ساختند و همچنین برای خدای یوزیدن که از آلهه اصیل یونانی بود در رم بسبك و رسم یونانی عبادات و مناسک معمول گشت همچنین الاهه «هرمس» از یونان بروم آمده و به «مرکوری» Mercury که خدای تجارت بود تبدیل اسم داد ؛ بالاخره بهمین ترتیب خدای یونانی افردیت Aphrodite به روم آمده و با همان آداب و رسوم ولی باسم «ونوس» Venus که خدای باغ و بوستان بود شناخته گردید . در همان اعصار عبادت خدای یونانی دیگر اسکولاپیوس *Aesculapius* که نزد یونانیان رب النوع شفای امراض بود در روم متداول گشت و برای او معبدی مخصوص بنا کردند خلاصه آنکه تعدادی کثیر از ارباب انواع یونانی در مبادی و افکار دینی رومیها نفوذ کرده و چندین الهه معین و مشخصی برخدایان میهم ایشان افزوده گشت .

کشیشان و کهنه یونانی اصل کتب سیبیلی Sibelline گاهی يك عده الاهه یونانی بطور دسته جمعی نوبه می کردند و از آنها پیکرهای كوچك از چوب می ساختند و جامه می پوشانیدند . گرداگرد مزب طعام می نشاندند و برسم و آداب معمول یونانیان مراسم ضیافت دینی انجام می گرفت . درنواربخ نوشته اند که هنگام بروز طامون در سال ۳۹۹ ق . م برحسب نوبه دوتن از کشیشهای سیبیلی از چندین



الهه یونانی که عبارت بودند از اپولو و لاتونا و هرکولس و دیانا و مرکوری و نپتون مجموعه‌ای یافتی بعمل آوردند ازینقرار الهه یونانی دائماً در روم بصورت‌های شبیه انسان درمی‌آمد. بعداً رومیها نیز بهمین سبک و روش خدایانی از خود اختراع کردند و مورد احترام و پرستش قرار دادند. چنانکه خدائی بنام «فورتونا» Fortuna برای سرنوشت و خوشبختی بظهور رسید و بالاخره برای هر یک از این الهه‌نوطهور یا تازه‌وارد ممبدی جدید ساخته میشد.

رومیها نه تنها عبادات و مناسک الهه یونانی را از آنها اقتباس نمودند بلکه به حکایات و اساطیر و حماسه‌های یونان نیز علاقه‌مند گردیدند و بسیاری از آنها را از ایشان انخاذ کرده رنگ و جامه ایتالیائی بر آن پوشانده در تاریخ روم داخل نمودند. سرگشتهائی که از حوادث زندگانی زوینتر و زونو و میثروا و دیگر خدایان روم نوشته‌اند همه اقتباس از حکایات و افسانه‌های باستانی یونانی است که بعدها بدیگر ملل هم نیز نفوذ یافته و صورت بین‌المللی حاصل کرده است ولی در همانحال قوه تصویریه رومی‌ها نیز عاقل نمانده و بتقلید از یونانیها حکایات و اساطیر جدیدی ابداع و اختراع کردند که مطلب آنها رومی ولی سبک آنها یونانی است مانند اساطیر منسوب به «رومولوس» Romulus و «رموس» Remus و «انئاس» Aeneas و «تیبریوس» Tiberinus و غیره. شعری بزرگ رومی مانند اودید و ویرجیل بهمین سبک و روش منظومات حماسی و اشعار رزمی بنظم آورده‌اند.

### افکار مقتبسی از مشرق زمین

افکار مذهبی رومیان از ممالک دوردست نیز متأثر گردید، و قتیکه دولت روم توسعه یافت و صاحب اختیار در تمام حوزه مدیترانه گشت و یک نیروی بزرگ بین‌المللی گردید پس متوجه شد که در دیگر کشورهای عالم فرهنگها و تمدنهایی وجود دارد که با آنها یکی میبایست دارد، زندگانی رومیان از سادگی زندگی فلاحتی ابتدائی ایام قدیم تکامل یافت و بعدها حیات اجتماعی مدنی و جنبه امیراطوری حاصل کرد ازینرو طبعاً نسبت بافکار و اندیشه‌های دیگران در مقام کنجکاو و تحقیق برآمدند و بی‌دری به تقایس موجود در مبادی و آراء مذهبی خود متوجه گردیدند. رومیانی که بحکم ضرورت از وطن اصلی خود دور افتاده به کشورهای دیگر رفتند مشاهده کردند که عقاید و مبادی ابتدائی باستانی ایشان وافی به احتیاجات و احساسات ایشان نمی‌باشد ازینرو نسبت بخدایان خود اندک شک و شبهه (Septicism) در افکار آنها راه یافت و در صدد طلب معرفت و در مقام کشف حقائق نوین برآمدند. مشرق‌زمین که مهد عقاید اسرارآمیز و افکار روحانی عرفانی (Mysticism) بود برای آنها ایجاد حس رضایت نفسانی مینمود. از جمله یک سلسله معتقدات را رومیان از کشور قدیمی «فریژی» Phrygia اقتباس کردند که عبارت بود از اعتقاد به ماگنا Mater و سبیل Cybele (که شرح آن در فوق گفته شد). گویند در اثنای جنگهای هفتگانه روم با کارتاژ (۲۲۰-۲۱۸ ق.م) رومیان پنج تن از مردم برجسته شهر خود را بآن کشور فرستادند تا سنگی مقصد را که گفته میشد از آن همان افتاده و منزلگاه سبیل است، بروم بیاورند و نیز بروم روم اجازت داده شد که زیارت معبد او در آسیای صغیر بروند و از او سعادت و یاری در این دنیا و دنیای آتی طلب کنند، بعد از آئین سبیل Cybele، مذهب اسرارآمیز باکوس Bacchus یا دیونیوسوس با تمام مناسک و آداب آن

بروم آمد و در سانس ربه جزیره ایتالیا رومیان باین آئین گرویدند. طبقه عالی در جامعه روم چون از هرگونه مذاهب دستور و مخفی متنفس بودند بموجب فرمانی که مجلس سنا در ۱۸۶ ق.م تصویب کرد قبول این مذهب قلعن شد، و از آن جلوگیری بعمل آمد ولی طولی نکشید که دوباره اتباع آن عقیده رواجی از نو یافتند و در تحت نظر دولت انجام مراسم آن اجازه دار شد.

بعد از این تاریخ در طول سنین متوالی مذاهب و عقاید دیگر همچنان از مشرق به روم سرایت کرده در آنجا ریشه دوانید از آن جمله مذهب «ما» Ma از «کاپادوشیا» (آسیای صغیر) و ایمان به «آدونیس» Adonis از شام و عقیده به «ایزیس» و «ازیریس» از مصر (که بآن نام و نشان سرایس Serapis نهادند) و بالاخره کیش مهر پرستی و آئین میتر Mitra از ایران همه در روم انتشار یافت. و مردم روم بامید نجات اخروی و حصول حیات جاویدی کمابیش بآنها گرایشیدند زیرا مذهب رسمی دولتی روم که در آن تاریخ بدست اگوستیک ها و ساسیون افتاده بود قلوب مردم را قانع و راضی نپساخت.

### عقاید نهائی رومیان

در حدود يك قرن یعنی ۵۰-۱۵۰ ق.م که دوره جمهوریت روم است نمایات و جنبشهای دیگری در افکار و عقاید رومیان حاصل گردید. مذهب دولتی روم با انحطاط نهاد و از آن جز صوری بی منی و شکلی میان تهر چیزی باقی نماند. فقط شهر روم راجز و خدایان و الهه فرار داده و آنرا «Dea Roma» لقب داده اند ولی پرستش خدایان قدیم بسبک و روشی دیرین اندک اندک منسوخ گردید. طبقه روشنفکران و دانشمندان در تحت تأثیر فلسفه یونانی باسبک انکار و الحاد «atheistic» ایکوریان را پیش گرفتند و یا مانند رواقیون «Stoics» تابع طریقه و فکر الوهیت کل یا پانتیزم Pantheism شدند یا آنکه در این مسائل بکلی بیعلاقه و لایالی گشتند از آن پس بحث در مادی و دین و مذهب برای ایشان امری تفننی بود که در اطراف هیز خیافت و هنگام فراغت باد و ستان مورد صحبت قرار میگرفت و از آن مرحله بیشتر در زندگانی سیاسی اهل دانش و فکر برای دین ارزشی قائل نبودند.

اگوستوس قیصر روم که بعد از یک نسل انقلابات و جنگهای داخلی در صدد برآمد که دنیا را بسبک قدیم انتظام جدید بخشد، اعمال و مناسک مذهبی رومیان باستانی را نیز احیاء و معابد متروکه خدایان را در شهر روم تعمیر و مرمت فرمود و طبقه کهنه و خادمان معابد را روتق و نفوذی بخشید و در قله تل پالاین Palatine با احترام ایپولو که پشتیبان خاندان او بود معبدی از نو بنا کرد ولی این مساعی قیصر محدود بشهر روم بود. و در آنجا هم تأثیری عمیق نکرد. پس قیصر بخیال افتاد که برای منافع سیاسی خویش آئینی برقرار سازد که او را در سراسر قلمرو رومیان مانند «خدا» بشمار آورند؛ دنیا در آن زمان احتیاج به مرکز عبادتی داشت که همه آن عالم پریشان را جمعیتی بخشد و بنظر او این چنین مرکزی جز روح (زنی) جاویدان امیراطوری چیز دیگر نبود برای اینکه این اندیشه را تشویق نماید اگوستوس قیصر معبدی در فوروم برپاساخت و یک سلسله کاهنان روحانی برای خدمت آن گماشت و آنرا بنام دیویس جولوس (ژولیوس سزار) پدرخوانده خود تقدیس کرد زیرا به سزار مذکور مجلس سنای روم بموجب فرمان خاصی در تاریخ ۴۲ ق.م عنوان الوهیت بخشیده

بود او نیز در معبد خاص خود ضریح و محرابی برای پرستش‌رُئی وی بنا فرمود . از آن زمان دورهٔ قیصر پرستی و پا عبادت امپراطور در روم آغاز شد . از آن پس مقرر گردید که در ولایات و بلاد دوردست روم همه‌جا احترام به‌رُئی امپراطور و حتی بشخص خیالی او معمول گردد . بعد از مرگ اوگوستوس ویرا نیز در عداد خدایان روم قرار دادند و معبد خاص پرستی‌شخص او همچنان‌دائر و باقی‌ماند . همین‌مقام پرافتخار را پس از وی بدیگر امپراطورهای روم نیز اعطا میکردند و در هنگام تشییع جنازه هر يك از قیصرهای روم هم او را بنام «خداوند» عبادت می‌نمودند بالاخره دوقیصر بنام «کالیگولا» Caligula و «دمی‌تیان» Domitian حتی در زمان حیات خودشان نیز محل عبادت و پرستش قرار گرفتند و قبل از ایشان نیز نرون قیصر Nero معروف همدوش اپولون شمرده شد .

این نکته قابل توجه است که برای امپراطوری روم ایجاد وحدت مرکزی، امری لازم بود و پیش از وضع قوانین متحدالشکل و تأسیس يك حکومت مقتدر می‌بایستی احترام قلبی واحد و يك حس وفاداری در قلوب عامه نسبت بیک مرکز روحانی عالی نیز فراهم آید . برای حصول این مقصود و بمنظور جلوگیری از اختلاف و تفرقه قومی عبادت امپراطور را كاملاً وضع کردند که آن گرچه تا حدی مفید بود ولی البته کافی نبود و نمیتوانست افراد بشری و جوامع انسانی را با عالم وجود مرتبط و یکنواخت سازد و در تحت يك قبله مشترك و برارزش معنوی درآورد . البته در حوزه مدیریت عبادت امپراطور تا حدی جامع قدرت یگانه مذهبی روم گردید ولی نیرو و قوت باطنی آن بقدری نبود که در روحیات و معنویات افراد ممالک وسیع نفوذ کرده آنرا بکلی متقلب سازد . ترکیب و اختلاط الهه متعدد یا هرگونه اصول عقاید اختیاری در مذاهب عامه ایجاد یکنه و آئین عمومی نمیکرد . قوای فعالهٔ دیگری لازم بود که بوسیله عقاید قلبی باطنی حصول پذیرد . بالاخره در روم و در مصر ، در یونان و در بین‌النهرین مذاهب ملی که محصول ارتباط و ترکیب الهه و خدایان قدیم و جدید مردم آن ممالک بود همه ادیانی موقتی بشمار می‌آمدند بالاخره در اثر مرور زمان این مذاهب و ادیان در برابر مذهب جدید و آئینی نو که پرمغزتر و بزرگتر ولی ساده‌تر از همه بود و در روی عرصه تمدن نمایان گشت محو و نابود شدند .

این مذهب جدید که سراسر قلمرو روم را تسخیر کرد آئین مسیح بود عاملی قوی که نه فقط انسان را با جامعه مربوط میساخت بلکه رابطه‌ئی معنوی بین افراد جامعه و نه بین آدمی با همسایه‌اش و بالاخره بین خلق و خدا بین زمین و آسمان در تحت عبادت خدای واحد ایجاد میکرد .

## ۵ . مردم اروپا - ادیان ماوراء آلب

سابقاً در ضمن بحث در تاریخ قدیم مذهبی یونانیان و رومیان باستانی گفتیم که چگونه طوائف و قبائل هند و اروپائی از شمال بطرف جنوب رو آوردند ، در شمال اروپا این مردم را همه‌جا می‌یابیم و در آتیة نیز در ضمن بحث از ایران و ارمنستان و هند باز با همین طوائف و قبایل تلاقی میکنیم . منشاء و مبدا آنها کجا بوده و علت و باعث مهاجرت طولانی آنها باقصای عالم چه بوده؟ سؤالی است که هنوز از مشکلات بزرگ تاریخ بشری میباشد . این قوم در مرکز و کانون واحدی آغاز حیات کرده سپس شجاع حرکت ایشان از هر طرف بسوی جنوب و مغرب و شمال و شمال و غربی امتداد یافته است ، آنچه مسلم است اینست که علت جنبش و مهاجرت آنها از کانون ابتدائی

مولد و موطن ایشان و در جنوب روسیه یا اوکراینی Ukraine هر چه بوده ولی هر جا رفته‌اند قبیایل بومی و سکنه اصلی را در سرزمینهای خط سیر خود مغلوب ساخته و سپس زبان و عقاید اصلیه مانند سحر و جادو و دیگر اعتقادات خود را بر آنها تحمیل کرده‌اند.

در آرمینان اقوام شمالی یعنی سلت‌ها Celts و تیوتون‌ها Teutons و اسلاوها Slavs هر کدام بنوبت خود يك سلسله آداب دینی و اعتقادات مذهبی برای خود بوجود آوردند و نیز بسیاری از افکار و معتقدات مختلفه و رسوم و آداب مردم محلی و بومیان اصلی را اقتباس کرده و در خود تحلیل بردند. اکنون باید دانست که خرافات و اندیشه‌های دیرین و اوامه باستانی قبائل قدیم و اروپایی چه بوده و چه صورتی بعدها بخود گرفته است. اینك ازهر يك از این اقوام باختصار سخن خواهیم گفت.

### سلت‌ها

در باب سلت‌ها و هجوم ایشان بشمال ایتالیا سابقاً سخنی بمیان آمد از پندرو ذکر آنها را بر دیگر قبایل شمالی اروپا مقدم میداریم تا آنجا که بوسیله آثار و اسناد تخمینی میتوان تا حدی حسی زده استنباط کرد قبایل سلت نخست از کانون و موطن اصلی خود بنواحی شمال غربی آلمان رو آورده‌اند و در آنجا با بعضی طوایف و اصناف بشری که از ریشه شمالی Proto-Nordic و یا الپین Alpine بوده‌اند امتزاج و اختلاط حاصل کرده‌اند و از آمیزش این دو نژاد يك گروه نژادی جدیدی بوجود آمده که قامت بلند و چشمان کبود و زلفهای طلایی یا قرمز موصوف بود، پس آنگاه این قبائل بسوی جنوب رو آورده نخست بذاك فرانسه (Gaul) هجوم کردند و از آنجا تا سرزمین اسپانی پیش رفتند و همچنین بسوی غرب تاخته و از ترعه مانش گذشته قدم بذاك جزائر بریتانیا نهادند. و از سوی دیگر نیز جنوباً به شبه جزیره‌های ایتالیا و یونان رسیده و از آنجا گذشته از سواحل آسیا عبور کرده و در بر آسیای صغیر در طول مدت قرون متوالی ممالکی بوجود آوردند که اسامی خود را بر آنها نهاده‌اند که از آنجمله ناحیه گالاتیا Galatia میباشد.

از مذهب و دین این سلت‌های قدیم باستانی و معتقدات آمیخته سحر و ساحری ایشان اطلاع مفصلی در دست نیست ولی در نوشته‌جات (کلاسیك) رومیهای قدیم خاصه در نوشته‌جات سزار قیصر روم Commentaries که جابجا بآنها اشاره میکند بطور مستقیم بعضی نکات بدست میآید که خلاصه آن چنین است.

بموجب آنچه که سزار نوشته است سلت‌ها خدائی را پرستش میکردند که بزعم او مشابه مرکوری Mercury لاهه رومیان است ولی اسم سلتی او را ذکر نمیکند همچنین میگوید که پرستش آپولو و مارس و زویپتر و منروا نیز در نزد قبایل سلت معمول بوده است و بر اینجمله نام خدای دیگری اضافه میکند بنام دیسپاتر Dispatr و میگوید که اصل و نیاگالها از این الهه است. هم سزار و هم نویسندگان دیگر رومی مانند، تاسیتوس و پلینی Pliny الدر Elder و لوکان Lucan متفق‌اند که سلت‌ها را پیشوایانی روحانی یعنی کاهنانی بوده است بنام دراوید Druids که برای آنها مراسم و قربانیهای حیوانی و انسانی بعمل می‌آوردند و نیز آداب و عباداتی نیست با تبار داشته‌اند و چون این آلهه را که رومیان برای اقوام سلت ذکر کرده‌اند بخواهیم با اسامی خدایان

قدیم گانها و ایرلندها و انگلیس ها تطبیق کنیم دچار زحمت بسیار میشویم زیرا در برابر هر يك از خدایان رومی چندین الاء و مِمبود وجود داشته‌اند مثلا در مقابل «مارس» بر حسب توصیف رومیان پنجاه خدای متعدد در نزد آن قبایل باستانی مورد پرستش بوده است و نسبت به سایر آلهه نیز بهمین قیاس خدایان عدیده داشته‌اند معلوم میشود که آلهه سلتی (یعنی پانتئون مجموعه خدایان ایشان) در طول مرور تاریخ ایام اسامی خود را از دست داده و مقداری از آلهه روم را بجای آنها گرفته‌اند.

از آنجمله یکی از خدایان دیرین باستانی سلت خدائی است بنام سرنونس Cernunnos که تصویر او را با سه سر شاخدار کشیده‌اند که در پیش گاو یا گوزنی غله میریزد ظاهر او را خدای خصب و فراوانی و باروری میدانسته‌اند و چنین خدای دیگری داشته‌اند بنام سوسل اوس Suellos که تصویر او همیشه با چکشی در دست طرح می‌شده که ظاهر آ علامت رعد و برق است و در دست دیگر جامی دارد که علامت مهمان نوازی میباشد. خدای دیگری نیز از آنها باقی مانده بنام اسوس Esus که نیری در دست دارد و شاخه‌های درختی را قطع میکند. تمام اینها آلهه قدیمی اقوام گال هستند. در نزد ایرلندیهای باستانی نام خدائی به گوش میرسد بنام داگدا Dagda یعنی «پدر بزرگ» و لوگه Lug یعنی «خدای صنایع و حرف». در سرزمین انگلستان خدائی پرستش میشده که گالها و ایرلندیها نیز او را پرستیده‌اند بنام بریجیت Brigit که او را خدای شعر و حکمت می‌شمرده‌اند و دو خدای دیگر بنامهای دانو Danu و انو Anu آلهه زمین بوده‌اند نزد مردم باستانی انگلند و ویلز خدایان دیگری مورد پرستش و احترام بوده‌اند به اسامی مختلف مانند «اندراستا» Andrasta (خدای فتح و ظفر) «بلونوز» Belenos (خدای آفتاب) «توتاتیس» Totatis (خدای جنگ) و «لیر» Lyr (خدای دریا) و بسیاری دیگر که همه این آلهه در برابر قدم دین مسیح بر زمینهای ایشان رفته رفته حالات انحطاط یافته و صورت سلاطین و پادشاهان و ملکه‌های افسانه داستانی خود گرفته‌اند مثلا تصویر میرود که افسانه حماسی «شاه آرتور» King Arthur پهلوان افسانه بریتونیا و اسکاتلندیها همان آرتور Artor خدای قدیم قوم انگلیس است که او را حافظ و نگهبان زراعت میدانسته‌اند یا همان «ارتوای» Artaios خدای قدیم قوم گال است که نزد ایشان خدای جنگ بوده و امثال این تبدل و انتقال افسانه‌ها و پیدایش افکار اساطیری عبری و یوپیال آلهه قدیم بسیار است.

این قضیه کمتر مورد تردید است که اقوام سلت بعد از اعلان مظاهر طبیعت را می‌پرستیده‌اند. مثلا آسمان، کوهها، اجبار، اشجار، دریاچه‌ها، انهار، چشمه‌سارها، دریاها و انواع حیوانات مانند گراز و خرس و گاو و اسب و خرگوش و قوچ حتی کلاغ و بسیاری از جانوران مؤنث مانند گاو ماده مورد پرستش ایشان بوده است. از آنجمله نسبت به «مار» احترامی خاص قابل بوده. در افسانه‌های محلی ایرلندی یکی آنست که چون قدیس پاتریک St. Patrick بآن جزیره فرود آمد خدایان آن ناحیه را از منزلت و مقام الوهیت خلع کرده و آنها را به قلل جبال و عمق وادیها تبعید فرمود تا مانند موجودات پست تر چون پریان و ارواح بکارهای دیگر مشغول باشد ولی کار عمده را که آن مرد مقدس مسیحی در آن سرزمین انجام داد آن بود که خاک ایرلند را از مار صفتی ساخت بمبارت دیگر رسم مار پرستی را بر انداخت. بعضی از آلهه سلتها صورت مزدوجی از انسان و حیوان داشته‌اند. بعضی دیگر شبیه اپونتا Epona خدای باروری و فراوانی نعمت نزد گالها آلهه مؤنثی بوده است که ناخی مملو از نم و برکت ارضی در دست داشته و بر پشت اسبی سوار بوده یا در میان ریمه‌ای از اسبها جلوس کرده بود.

مطلب دیگر که بحقیقت پیوسته آنسکه اقوام سلت درباره فراوانی و ازدیاد محصول اعم از نباتات و حیوان و انسان توجه خاص داشته‌اند ازینرو بیک عده قوای روحانی و خدایان نرینه‌ومادینه که موثر در فراوانی نعمت و برکت بوده‌اند عقیده داشته‌اند و صورت آن قوای ثلاثه را در شکل زنی که در دامن خود اطفالی دارد یا سیدی پراز میوه در دست گرفته مجسمه میکرده‌اند. در اوایل ماهی (بهار) که هنگام جشن مقدس مذهبی ایشان است تشریفاتی داشته‌اند که تاکنون بقایای آن جشن در صورت بعضی از رقصها و آداب عامیانه از قدیم‌الایام هنوز در اروپا و امریکا باقی مانده. مانند رقص Maypole که در اطراف ستون ماه می بعمل می‌آید در این جشن اعمال سحر و جادو نیز بکار میرفته و آتشها بر فراز تل‌ها و بلندیهامیافروخته‌اند و گله‌ها و ریه‌های مواشی و دواب را از میان آنها عبور میداده‌اند. و در برابر آفتاب مردان و زنان برقص می‌پرداخته و از آن آتش شعله‌های فروزان بخانه‌ها برده کانونها و اجاقها را درخانه‌ها روشن میکرده و هیزهای مشتعل و مشعلهای افروخته را در اطراف مزارع میگردانیده سپس برسم نیاز بدرگاه الهه قربانیهای حیوانی و حتی انسانی میگردانیده‌اند و این علامت و رمز از پیدار شدن کره آفتاب بعد از خواب طولانی زمستان و تجدید حیات و اتخاذ نیروی تازه وی میباشد. هم در آنروز پس‌چوانی را بعنوان پادشاه و دختر جوانی را بنام ملکه برمیگزیده و مراسم خاصی درباره آنها بعمل آورده و معتقد بوده‌اند که آنها در تجسم روح نباتات میباشد پس آنها را با یکدیگر تزویج میکرده‌اند.

رسم قربانی انسانی که در فوق اشاره کردیم در نزد رومیان بسیار منکر و نامطلوب افتاد و برای جلوگیری از آن عمل وحشیانه اقداماتی کردند. سلتها قربانی انسان را از آن سبب بعمل می‌آورده‌اند که در برابر آلهه بزم خود حقیقتاً و شکرگزاری کرده باشند و آنها را به ازدیاد نم و برکت و فراوانی محصولات تشویق کنند. قربانی‌هایی که برای این مقصود بر میگزیدند عبارت بوده گاهی از زنان و اطفال خردسال و گاهی از اسرا و جنگی یا دزدان و راهزنان و آدمکشان که آنها را می‌گرفتند و می‌بستند و به پیشوایان دینی و کاهنان (دروید) Druids تسلیم میکردند. نویسندگان رومی وصف این رسم قربانی سلت را چنین کرده‌اند که محبوب را گاهی در حضور الهه هدف نیز قرار داده یا آنکه میخی در شقیقه‌های آنها می‌کوفته‌اند و اسی بیشتر قاعده چنان بوده است که يك پیکر بسیار بزرگ آدمی از تخته یا شاخه‌های درخت و گاه می‌ساخته درون آنرا با جانوران یا با افراد بدبخت انسانی انباشته و آنگاه مشخص کاهن دروید Druid بآن آتش میزد.

البته اینگونه قربانیها مخصوص مواقع مهمه خاص بوده است و در مواقع عادی فقط حیوانات را قربانی میکردند بطوریکه آریان Arrian مورخ رومی می‌نویسد، اقوام سلت در کالاشیا پس از قربانی آدهمیان با اتفاق سگهای خود جشن کلانی میگزفتند و آن جانور را با گله‌ها و الوان زینت میکرده‌اند ظاهراً بقایای این عبادات هنوز تا زمان ما در فرانسه باقی مانده است و بعضی از محققین که در عبادات و آداب ملل اروپا تحقیقات کرده‌اند صدها اموری را ذکر میکنند که از قدیم الایام در نزد اعم اروپا قبل از انتشار مسیحیت معمول بوده و تاکنون باقی مانده است.

سلت‌ها مراسم عبادت الهه را در تحت راهنمایی و هدایت درویدها هم در معبد و هم در خانه و بعضی مراسم مهم را در قبرستان انجام میداده‌اند. و این کاهنان و کشیش‌ها نه فقط رسوم و آداب دینی را رهبری میکرده‌اند بلکه هر يك در جامعه مقام سیاسی و اجتماعی برجسته‌ای نیز داشته‌اند و مثلاً در انتخاب شاه دست داشته و سمت سفیر و ایلچی بناوای و ممالك دیگر

می‌رفته در جنگها و محاربات زعامت و پیشوائی می‌کرده ، ضمناً شاگردانی تربیت می‌کرده‌اند که مدت‌های طولانی در حدود بیست سال بآنها شفاهاً تعلیماتی میداده‌اند و مطالب و آداب مذهبی و همچنین اسرار سحر و جادویی و نیز حرکات کواکب و مواقع نجوم و چگونگی خلقت عالم را بایشان می‌آموخته‌اند .

گویند که «درویدها» معتقد بوده‌اند که جهان روزی بآخر خواهد رسید و در روز آخرالزمان بر خدایان هم آدمیان سر تسلیم فرود خواهند آورد و در آنروز آب و آتش عالم را فرا خواهند گرفت و زمین و آسمان نابود می‌شوند و انسان بکی نیست و معدوم می‌شود و بار دیگر زمین و آسمانی از نو با مخلوقات جدید بوجود خواهند آمد .

### نیوتن‌ها Teutons

«نیوتن‌ها» بعد از «سلت‌ها» در عرصه تاریخ نمودار شده‌اند این قبایل که از ریشه و نژاد هند و اروپائی تا حدی پاکتر و اصیل‌ترند در سواحل جنوبی دریای بالتیک آغاز انشمار کرده و بعضی از ایشان مانند ژوتها Jutes و انگلوساکسون Anglo-Saxons رو بمغرب و بعضی مانند ساکسونها و آلمانها Almanni و اومباردها Lombards و فرانک‌ها Franks بطرف جنوب و برخی دیگر مانند گوت‌ها goths و واندالها Vandals بطرف جنوب‌شرقی و پاره دیگر مانند اسکاندیناویها بطرف شمال‌رو آور گشتند.

تاسیتوس مورخ رومی (۱۰۰ ق . م) خدایان مرکوری و مارس و هرکول را بنام عالیترین آلهه نیوتن‌ها ذکر میکنند ازین قرار نام سه الاء که خاص اقوام مذکور میباشد شناخته میشود اول: ودان یا ادین (Odin) دوم زیو (Ziu) یا تیو سوم دومار Domar یا ثار (Thor). همان مورخ شرح می‌دهد در آداب و عبادت الهه نرتوس Nerthus نگاشته است و آنرا به اصل عبادات نیوتن‌های سواحل بالتیک منسوب میدارد علاوه بر این روایات و مسطورات در حکایات دیگر و اخبار ملل نیوتنی را همه تأیید و تثبیت میکنند.

حکایات و اخبار مذکور بیشتر از دو منبع بدست ما رسیده که آن‌ها عبارت است از افسانه‌های ایسلندی یکی بضم Poetic Edda و دومی به نشر Prose Edda . اولی مجموعه سرودها و مناجات‌هایی است بدرگاه خدایان و اشعار حماسی که شخصی بنام سوموند حکیم Suemunder (در ۱۱۳۳-۱۰۵۸ م) تنظیم کرده است و دومی را شخصی بنام ستورلسون Sturleson در قرن سیزدهم میلادی جمع‌آوری نموده و منظور وی از این کار تهیه رساله و مثنی برای مطالعه شاعران جوان آن بلاد بوده که بخواهند از افسانه‌های قدیم ایسلند در تحریرات و اشعار خود اقتباس کنند. گذشته از این دو بعضی مآخذ و منابع نیز بدست ما رسیده ولی در اصالت اهمیت در درجه بعد قرار دارند و آنها را «نورس ساگا» Norse Saga می‌نامند.

بالاخره از این منابع دورنمایی در هم آمیخته از دهها خدایان نرینه و مادینه در برابر نظر ما گشوده میشود که بعضی از آنها بسیار دیرین و کهن و برخی نسبتاً تازه‌ترند و بعدها برور زمان کسب اهمیت کرده‌اند ، ظاهراً یکی از آن آلهه که سال خدائی است بنام «زیو» Ziu (Tiu یا Tyr) که بارینه زئوس Zeus خدای یونانیان و بالاخره با ژوپیت و دیوس پیتار Dyaus Pitar

ودیکر سلاله‌های نژاد هند و اروپا از یک‌ریشه واحد اشتقاق یافته‌اند و کلمه تیوزدی Thursday «روز تیوز» که اکنون در زبان انگلیسی برای «سه‌شنبه» مستعمل است از نام همان خدا گرفته شده. این آلام نزد تیوتنهای باستانی مظهر آسمان رخشان بوده که بعد به زمین فرود آمده و خدای جنگ شده است. بر خلاف خدای دیگر بنام «دونار» Donar یا «ثور» Thor و او در نخست الاء رعد و باران بوده و بعدها خدای زراعت شده و پیوسته بر دائره عظمت و قدرتش افزوده گشته تا اینکه عاقبت بزرگترین آلهه در تمام ممالك سرزمین تیوتن‌ها شده است صورت او را با ریشی قرمز و دستهای آهن پوش مجسم کرده که چکش در دست دارد در آسمان بر عرابه سوار و دو بز آنرا می‌کشند مخصوصاً در دو مملکت نروژ و ایسلند پرستش و عبادت این خدا بمنتهای توسعه و انتشار رسید اسم او در کلمه تریزدی Thursday «روز تیز» که به معنی پنجشنبه بزبان انگلیسی است همچنان تا بروزگار ما باقی مانده است.

شاهان و امراء و سرداران جنگجوی قبائل تیوتن خدائی را عبادت و احترام می‌کرده‌اند بنام «ادین» Odin یا «ودان» Wadan زیرا او را رب‌النوع جنگ و پیکار و حامی و حافظ پهلوانان و رزم‌آوران میدانسته‌اند که جسد جنگجویان کشته در میدان نبرد را بوسیله دو دوشیزه مقرب خود آسمان نزد خود می‌برده است این خدا از درون دریاچه آسر خود «والاسکیالف» Valaskialf عالم را در تحت نظارت خود قرار داده و در حالتی که در آسمان‌ها بسیر و سفر مشغول است دو زاغ سیاه بر دو دوش او نشسته و جهان را دیده‌بانی میکنند که یکی «خیال» و دیگری «حافظه» است و آنها هر چه می‌بینند بگوش او می‌گویند، نیزه‌ای که این خدای جنگ می‌افکند همیشه به‌هدف اصابت می‌ماند و چون همه چیز را می‌بیند و می‌داند از نیرو دانایان و شاعران جهان از او کسب دانش و سخن میکند. اسم این خدا در کلمه ودنزدی Wednesday «روزودان» (چهار شنبه) در زبان انگلیسی هنوز باقی مانده است. بعضی از مردم تیوتن مانند اهالی ایسلند ودان را خدای بزرگ آسمان می‌دانند که بر خدایان زمین حکم او غالب است و او را «بدر کل» لقب داده و در کار خلقت او را شریک و انباز می‌شمارند.

اقوام تیوتن به سه چیز بسیار دل بسته بوده‌اند که عبارت باشد از اولاً باروری و حاصلخیزی. ثانیاً مرگ و موت و ثالثاً آخر جهان. در باب باروری و خصب علاوه بر استعداد از خدای باران و برق یعنی تور دو خدای دیگر را نیز مورد استعانت و محل عبادت قرار می‌دهادند. یکی فریس Freyr خداوند برکت و باروری در انسان و حیوان و نبات و دیگری خواهر و زوجه او فریجا Freyja و این هر دو فرزندان خدای ثروت نژرد Njord و خدای مادینه نرتوس Nerthus بوده‌اند. در نزد مردم باستانی سوئد الاء فریس Freyr را مافوق همه خدایان دانسته و قبل از اینکه به پرستش «نور» و «اودین» مذکور بگرایند عبادت فریس نزدشان خیلی رواج داشته است اما زوجه او فریجا نزد سوئدیان الهه محبت و جمال شمرده می‌شده و او را همیشه سوار بر عرابه مجللی می‌پنداشتند که دو گربه زیبا با خلدنی پشمین او را در آسمانها حمل میکنند.

تیوتن‌ها برای تجدید ادوار ضلوع سالیانه یعنی بهار و تابستان و پاییز و زمستان خدایان متعدد داشته‌اند که مهمتر از همه یکی بنام بالدر Balder (نور متبرک) میباشد و او از همه الهه مهربانتر و نجیب‌تر است و در هر يك حکایت و اسطوره ملی حکایت مرگ غم‌انگیز او را (در پاییز) روایت می‌نمایند وی فرزند الهه مؤنت فریگ Freyja میباشد که او را ملکه خدایان و زوجه



«اودین» خدای برق و باران میبنداشته اندوگمه (فرایندی) روز فریگ در زبان انگلیسی برای «جمعه» هنوز نام این خدا را تا زمان حاضر نگاه داشته است.

تیوتن‌ها را خدای دیگری است بنام لوکی Loki که الهه شر و زشتی است وی خدائی حیل‌گر و باعث انواع شقاوت و بدبختی‌ها میباشد وجود او نزد تیوتنها (مثل سایر اقوام و امم) مسبب مظاهر ناپسند و غم‌انگیز روزگار و علت مصائب و بلیات ضروری است وی را خدای تاریکی (شب) و زمستان و پروردگار شیطانها و باعث حوادث شر و تصادمات سوء و وقوع حریقها می‌شمارند.

اما مرگ در نزد اقوام تیوتنی - مرگ ابتدای شدائد و مشقات است مادام که کالبد میت نبوسیده است ممکن است منشأ آزار و عذاب زندگان بشود و بصورت روح خون‌آشام (Vampur) و یا روان شریر درآید (همین اندیشه خرافی نزد جینیان در آن طرف کره ارض نیز عیناً وجود دارد) نیز جسد مرده را ممکن است گرگان دوزخ ببلعند و شیطانهای که سراسب دارند آنها را پاره پاره کنند و یا عقابهای مردار خوار آنها را زخم بشکافند.

ولی ارواح مردمان نیکوکار که در زندگانی با اعمال صالح و کردار نیک مشغول بوده اند مرگه بعد از ممات تقدیس و تجلیل شوند باعث سعادت و نیکبختی اعقاب خود را فراهم خواهند ساخت.

اما مسئله حیات بعد از ممات، در نزد تیوتنها خیلی مخلوط و درهم پیچیده است در این اواخر آنها معتقد بودند که اموات بعد از مرگ در قبور خود همچنان زنده هستند و در محلت نه شبانه روز حرکت کرده بدوزخ و هوالم سفلی سفر می‌کنند و در آنجا در طالاری بزرگ بر روی تختها می‌نشینند و یکنوع ققاع (Mead) می‌نوشند ولی امواتی که از طبقه جنگجویان و یهلوانان باشند به طالار والاهالا Valhalla که در قعر آسمانی (اودین) قرار دارد می‌روند و در آنجا از آنها پذیرائی می‌شود، و اغذیه گوارا از گوشت خوک تناول می‌کنند و آن طالار پانصد و چهل در بزرگ دارد و سقف آن از سیرهای جنگی مستور است بعد از ضیافت ارواح در فضای خارج طالار برای ابراز هنرمندی و یهلوانی با یکدیگر به هماوردی و پیکار می‌پردازند.

در نامه باستانی موسوم به اسنوری Snorri که جزو کتاب منشور ادا Edda ضبط شده است افسانه خلقت بزم تیوتن‌ها و جرمن‌ها چنین آمده،

در روز ازل فضائی دهان گشاده وجود داشت غوطه ور در مه و میخ و سرما بنام گینونگا Ginnunga که ناحیه گرمای فروزان بنام موسیل هیم Muspelheim با آن مجاورت داشت از شکاف هابین آن دو یک جبار قوی هیکل آسمانی برون آمد که به یمیر Ymir ملقب بود بهمین منوال گاوی نیز آفریده شد بنام اودوم Audumla که باستان‌های خودجبار یمیر را شیی می‌داد و تغذیه می‌کرد و نیز از زیر پاهای دهتهای یمیر جبارهای دیگر که برادران او بودند بوجود آمدند ولی این جباران کوچکتر که هر کدام نامی مخصوص داشتند و رئیس آنها به بسوری Buri موسوم بود عاقبت همه تجمع کرده و علیه جبار نخستین برخاستند و او را کشته و بدن او را پاره پاره ساختند از گوشت بدن او کره ارض پدیدار شد و از مزای او درختان و اشجار و از استخوانهایش کوهستانها و جبال و از خونی دریاها و بحار و از مغز او ابرها و از قبه آسمان بوجود آمد (نظیر و تشبیه این حکایت در اسطوره های هندیان و چینیان دیده می‌شود) از فضای گرم و

قسمت دوم

مذاهب هندوستان



## مقدمه بر قسمت دوم

مذاهب مردم هند بعد کمال این نکته را شرح میدهند که احساسات بشری نسبت بحوائج روحانی و عقلانی در زندگانی این جهان چگونه است . این شرح و بیان هم نسبت بحقایق زمان حال و هم نسبت بزمان ماضی بسیار عمیق و پرمغز میباشد و هرگونه پرسشی را که انسان در باره نیازمندی خود بموالم مذهبی طرح میکند پاسخ میدهد و هیچ نکته را فروگذار نمیکند ، دانشمند محقق در مطالعه و تحقیق تحول مذاهب اهل هند درست مانند باستانشناسی است که در طبقات متراکمه زمین حفاری میکند اونیز درمراتب و طبقات تمدنهای شرق نزدیک غور نموده و همیشه باین معنی میبرد که در زیر هر يك از آن طبقات باز طبقه دیگری کهنسال تر و دیرینه تر قرار دارد . هرچند در حل مسائل مختلفه تاریخ ادیان آنمردم نمیتوان قواعد و اصول کلی وضع کرد ولی بدورستی میتوان گفت که در سربك اصل توافق عمومی حاصل میباشد و آن اینستکه مردم هند حتی مسلمانان وزردشتیان آن دیار بطولاهر دنیای مادی قانع شده و جسم و جسمانیات در نزد ایشان در مرحله ثانوی قرار دارد و متفقدند که در عالم حقایقی موجود است مربوط به حیوة و عقل و روح که بالاتر از عالم ماده است . در فکر اکثریت هندوان جهان طبیعت نه فقط ایجاد مشکلاتی در حل

مسائل مربوطه به حیوة و روح و عقل طرح کرده بلکه با مظاهر صوری آن فریبنده و درست متضاد با حقیقت میباشد .

مبدء فکر و اندیشه در نزد هندوان و چین‌ها و بودائی‌ها که زائیده سرزمین هندند همانا وصول بسر منزل نجات در ستکاری است پس از آن دین چینیزم برخلاف هندوان در اولین درجه عمل انسان را سرچشمه سعادت یا نجات او میدانند و بر آنستکه آدمی محصول کارها و افعال خود را می‌چیند و باید طوری رفتار و کردار خود را پیراسته سازد که از آلائش ماده در امان مانده و در مراحل و مراتب روحانیت وجود سیر و صعود نماید پس آنگاه دین بودائی است که منبع ضلال و گمراهی را در عوالم جسمانی احساسات ظاهری جای میدهد و میکوبد هواچی و امیال بشری است که او را به بدبختی میکشاند و وی باید در عالم روحانیت فکری و عقلی وارد شود تا آنکه از بلایه شقاوت محفوظ بماند و روح آسایش جاویدی حاصل کند.

لیکن این کلیات را که در این مقدمه گفته شد نباید قاطع دانست چه هیچک ازین مذاهب و ادیان سگانه خود را یکلی از دائره تأثیر خیال و احساس و عمل خارج نمیسازد و چنانکه بعداً در تفصیل تحولات هر یک شرح خواهیم داد معلوم می‌شود که هر یک از آنها در مبدء خود تا حدی با فکر و اندیشه و پاکردار و افعال یا امیال و احساسات سرور کار دارند و هر کدام بنحو مخصوصی در آن باره قضاوت مینماید .

هندوها و بودائی‌ها فکر میکنند که رستکاری انسان بسته به رهایی او از مظاهر فریبنده و حدود گمراه کننده عالم جسم است که باید خود را از قید آن رها کرده به جهان روحانیات و عقلانیات پناه برد و در آنجا بحقیقت محض که ضامن سعادت جاویدی است نایل گردد ولی چین‌ها بر آنند که انسان باید از دنیای زشت ماده که موجب خذلان و ضلالت است خود را رها سازد . اینگونه معتقدات خاصه مردم هندوستان که ناشی از اعتقاد به فرار از عالم ماده است در قدیمترین مبادی دینی آنان نمودار میگردد لیکن در همین حاکم نباید مبدء بدبینی «pessimism» را نزد ایشان بعد اغراق و مبالغه رسانید . متفکرین هند پس آنند که موجود آنی را باید ترک کرد و غایت نهائی ابدی را بامید نجات و رستکاری طلب نمود ، اندیشه دینی مردم آن سرزمین در حول این نقطه دور می‌زنند که جسم موجود باعث خطا و محل ضلالت است آنرا باید رها نمود و در راه شادی و مسرت و اقامی جاویدانی که در نتیجه حصول به حقیقت و ازلیت دست می‌دهد قدا باید نمود و آدمی در شنیدن و بفر مبادی هندوان درست شبیه کسی است که باشتیاق استماع موسیقی کلاسیک استادانی مانند «بتهوون» و برامز و دیگران به محفل کنسرت میرود ولی در آنجا روح تشنه اوبشربا درهم آشفته جازهای بازاری و نفقات ساده بدوی زنگیان تلاقی مینماید . ولی نکته در اینست که حقیقت اصلی و راز نهائی در کلمات و مبادی ایشان مستور و نهفته است .

ما در آن سرزمین به سه دین عمده تصادف میکنیم که هر یک در فروع و شاخه خود با دیگری فرق و اختلاف دارند ولی میتوان گفت که در اصول و ریشه با یکدیگر متفق اند . نخست مذهب وسیع فلسفی هندوئیزم یا (برهمنیزم) را می‌یابیم که بدین اصل معتقد است که خطای عمده انسان در طرز اندیشه و تفکر اوست و شقاوتها و بدبختیهای او نتیجه منالطه و فریبی است که در مظاهر اشیاء موجود است و رابطه به گناهها و خطاهای او در زنگانی ندارد .

سوزان «موسیل هیم» پیوسته جرقه ها و شراره ها بخارج می‌نافت و از آنها آفتاب و ماه و دیگر کواکب موجود می‌شدند. پس آن‌سه برادر جبار از پیشانی یمیر صحرایی پهناور ساختند که موسوم است به میدگارد Midgard در آنجا منزلگاه انسانی بود از دودرخت در آن صحرا درکنار دریامردی و زنی ساخته شد که آدمیان نخستین بودند مرد «اسکر» Askr و زن «امیلا» Embla نام داشت و آنها والدین سراسر آدمیان می‌باشند. پس آن سه جبار همچنان غریبانی زشت ساختند که از طبقات تحت‌الارض در دل صحور و جبال منزل گزیده، سپس طبقات فوق‌الارض افلاک را خلق کردند که جایگاه خدایان است و به اسگارد Askgard موسوم می‌باشد و دارای قصور و طالارهاست. بین زمین و آسمان از قوسی قزح پلی آفریدند که آن هر دو را بهم می‌پیوندد و خدائی بنام هیمدال Heimdall همواره حافظ و نگهبان آن پل است. این است اسطوره خلقت که تفصیلی که درنامه باستانی (ادای) منشور مذکور است. همین اسطور در منابع باستانی دیگر اقوام نیوینی با اندک اختلاف نیز آمده است.

در آن هنگام دنیای آشفته و نا همواری بوجود آمده بود و دیوهای بخاری با ساحل محیط اوگارد Utgard که برکوه خاک احاطه داشت تبعید کردند آن خدایان در اسگارد جمع شدند ولی آدمیان در میدگارد منزل گرفتند و اموات بدوزخ فرستاده شدند در دریای محیط اذدری هولناک چنبره زده بود. و در جهان آتش یعنی فضای موسیل هیم گرگهای درنده Fenris را خدایان با زنجیرهای سحری بقیه کرده بودند پس خدایان ساکن آسمان (اسگارد) از روی پل قوسی قزح گذر کردند و در زیر شجره جهان قرار گرفته بکار قضاوت و داوری مشغول شدند.

اما درخت جهان که یاک در اسل Yggdrasil نام دارد درختی کهنسال است مانند ستونی قائم استوار و نه ناحیه عالم در دو طرف آن قرار دارند او را سه ریشه است که دره یلگمانی وسیع قرار گرفته و جایگاه اموات و دیوهای بیخ زده است اما نواحی آسمان در شاخ و برگ درخت قرار دارد (تصور اندیشه این چنین شجره کیهانی بیش و کم در نزد دیگر اقوام باستانی مانند سلت ها و اسلاوها و حتی امم بین النهرین و هندوستان و اقوام آسیای مرکزی همچنان با اندک اختلاف وجود دارد).

معلوم است نظم و سکون همیشه در این جهان پایدار نمی‌ماند ازینرو ثبوتن ها معتقد بودند که سه حاکم سر وشت یعنی نورن ها (Norns) در زیر آن درخت مکان دارند و آنها مقدرات هر فرد انسانی را از آغاز تولد معین می‌کنند و نیز روز فانی جهان را معلوم می‌دارند. در آن روزنهائی آن درخت کهنسال بلرزه در آمده فنان و ناله سر می‌کند گرگان درنده زنجیر های خود را پاره نموده از جایگاه آتشین خود رو به زمین می‌آورند دیو های آتشین بخدایان حمله ور می‌گردند از طرف دیگر دیو های یخی نیز از آنسو بجنبش در می‌آیند، اذدری که گرد زمین چنبره زده بود در دریا پوست می‌افکند و امواج عظیم و هولناک روی زمین روان می‌سازد.

پس سگهای پاسبان جهنم غریب بر آورده و خدای شر یعنی لاکي Loki اتباع و پیروان خود را در جهان روان می‌سازد تا اینها همه با نفاق یسکدیگی دنیا را ویران سازند و در زیر پای این مهاجمین شرارت بار سپاهکار پل روان بیفرست Bifrost قوسی قزح ناب مقاومت نیاورده خرد و نابود می‌شود آنگاه در روی صحرای زمین بین عوامل شر با خدایان و پهلوانان جنگی بزرگ در می‌گیرد پهلوانان و ابطال که در نالاروال هالا Valhalla مقام داشتند بیرون ناخته در برابر آنها پایداری می‌کنند ولی سرانجام شکست می‌یابند و آدمیان نیست و نابود می‌شوند و زمین در اثر شراره

آتش سوخته و ممدوم می‌گردد .

چون زمانی از این حوادث بگذرد دیگر بارزمینی از نو از درون دریای بیکران بیرون می‌آید دوباره فرزندان خدایان یعنی «اودین» و «تور» و «بالدر» و «هدر» Höder از دوزخ خلاص می‌یابند با اتفاق و معاضدت خدایان دنیا می‌آیند و از نو نظم و آرامش ایجاد می‌کنند و دوباره بشر بوجود می‌آید و حیات از سر می‌گیرد . این اندیشه و تصور حیرت انگیز که اقوام تیوتنی درباره قدمت عالم و تاریخ جهان در عالم پندار و هم‌انگاشته‌اند مع‌الجب با اندیشه‌های اقوام هندوستانی که معتقد به وجود ادواری جهان هستند بسیار شبیه و مانند است بعد از اینکه مذهب مسیح بیلاذ شمالی اروپا نفوذ یافت و اقوام نوئنی را فرا گرفت میلین از سابقه ذهنی آن اقوام درباره مرگ خدایان و بعثت بعد از موت که درباره قتل ظالمانه خدای بالدر Balder فرزند اودین خدای رعد تصور کرده بودند استفاده کرده همان را درباره خداوند عیسی مسیح تلمیح دادند و البته نزد ایشان بزودی صورت قبول یافت.

### اسلاوها

از آنجاکه مذهب مسیح نخست به اقوام سلت و اسلاو نفوذ نمود و سپس به اقوام تیوتنی و مخصوصاً به مردم اسکاندیناوی سرایت کرد ازینرو افکار قدیم باستانی در باره مسائل چند مانند مرگ و حیات و پایان جهان آنچنان که میان تیوتنها تکامل و تنقیح یافت در نزد ایشان ترمسه حاصل نکرد . یعنی تیوتنها نسبتاً زمانی درازتر در دائره پاگانیزم باقی ماندند ولی معذک نزد اسلاوها هم يك سلسله اندیشه های باستانی نژاد هند و اروپائی در باره نیروهای طبیعت چون آفتاب و ماه و آتش و باد و آب و شیطان و ارواح مردگان و قوای بارور و مولد از خاک و از جانوران و نباتات همچنان دیده می‌شود که یادگار اعصار بسیار قدیم است . علم تاریخ مابین اسلاوهای جنوبی (سکنه دره دانوب و ممالک بالکان) با اسلاوهای شمالی (چکها و اسلاوکیا و لهستانی‌ها و روس‌ها) فرق می‌گذارد از اینرو برای محققین اکنون بسیار مشکل است که بدرستی معلوم سازند اسلاوهای جنوبی قدیماً چه اندیشه‌ها و افکار دینی داشته‌اند و از اسلاوهای شمالی نیز مطالب بسیاری در دست نیست . از آنجا که از اسلاوها قبل از عصر مسیحیت هیچگونه آثار ادبی بجای نمانده و اخبار و روایات شفاهی نیز باقی نگذاشته‌اند ازینرو منبع اطلاع ما درباره عقاید این اقوام قبل از آنکه بدین مسیح درآیند تنها مبتنی بر اطلاعات مبهم و غیر دقیقی است که نویسندگان مسیحی از روی تحقیر و استهزاء درباره آن ملل کافر نوشته‌اند البته بعضی آثار لنوی (فیلولوزیک) و فرهنکی هم تا عصر امروز در گوشه و کنار بستم می‌آید که تا حدی از تحولات افکار اسلاوهای قبل از عصر مسیحیت مطالبی مبهم بدست بدهد .

خلاصه‌ای از مبادی باستانی آن قوم از این قرار است : نخست آنکه آنسردم برای بعضی حقایق دینی کلماتی و اصطلاحاتی داشته‌اند که هنوز در السنه ایشان باقی مانده است . از آنجمله کلمه «بوگو» یا بوگو «Bogu» است که به معنی غنی و توانگر مطلق و خستاینده ثروت و مال است برای مفهوم «خدا» استعمال می‌کنند و کلمه «بسو» Besu یعنی مکرره و ناپسند که برای شیطان یا اهرمن بکار می‌برند ازین معلوم میشود که سرچشمه باروری و نعمات و برکات خدایان بوده‌اند ولی شیاطین همیشه در برابر خدایان خوب و نیکوکار موانعی ایجاد کرده معاصی ایشان را خشنی می‌تموده‌اند.

در لغت این قوم کلمه ایست که بتنگیر «دوچو» Duchu و بتانیت «دوشا» Dusha میگویند آن بزمی روح یا نفس است و کتابه از وجود لطیفی است در موجودات حیه که بعد از مرگ از جسد میت خارج میشود ازینرو معلوم میشود که مسئله مرگ و حیات آنجهانی نزد اسلاوهای قدیم دراهماق فکر ایشان قرار داشته است و ظاهراً همچو می پنداشته اند که روح بعد از مرگ بصورت جانوری کوچک چون پرنده یا موش یا حشره درنده از درون جره منزلگاه خارج میشود و در آنحال اگر از آن روح فراری بهیروانی یاد کرده و گاهگاه هدایا و اغذیه نثار او نمایند شاید بصورت روح اشباح خیالی «دموژ domovoj» در آمده در ظلمت شب خمیده بخانه باز آمده و در عقب اجاق منزل گرفته خانه و امطیل و انبار را شبها محافظت نماید ولی اگر با آن روح خوش رفتاری نکنند و او را بیدی یاد کنند در جسم گرگی حلول کرده یا بصورت انسانی گرگ خصلت در آمده برای همه ایجاد وحشت و زحمت می نماید و عاقبت دیر یا زود روح آن مرده از زمین آهنگ رحلت کرده در سفری دراز ویر از مشقت بجایگاه بهشت «راچی» raji میرود مکانی که در انتهای جهان قرار دارد، چون برای این سفر طولانی احتیاج بغذا و نوشه دارد از اینرو باید زندگان باو هدایا نثار کنند یا آنکه او خود از ایشان خواهد بود.

روزگاری دراز بعد از نفوذ آئین مسیح همچنان عقیده به موجودات شیطانی در عالم تصور و پندار نزد اسلاوها باقی ماند. از آنجمله معتقد بودند که ارواح مودی مادینه (vilen) که صورتی زیبا و اندامی دل آزا دارند بهسولت بصورت مرغ آبی و غاز و دیگر طيور در میانند یا آنکه پیکر مار حاصل کرده بآنان که خشنودند نیکی می رسانند و آنانرا که مکروه میدارند آزار میدهند از آئینان ارواح سرگزیان «rusalken» خطرناکتر از همه اند که از هر طرف حرکت کرده زندگان را مسحور و مفتون می سازند، این ارواح خبیثه خود را درون مزرعه غلات و در شاخسار اشجار مخفی ساخته در کمین رهگذران نشسته و ناگهانی بآنها حمله کرده و آنها را دچار رعب و هراس و مدحوشی می سازند، تنها راه علاج کلا آنها و دفع ضرر ایشان آنستکه هدایای خوراکی یعنی اطعمه و اشربه گوارا و دسته های گل بآنها تقدیم کنند یا جامه های زیبا بنام ایشان بدرختها و شاخسار اشجار بپاویزند یا اگر آنها در نهرها و استخرها مخفی باشند آن هدایا را بیاد ایشان در آب فرق سازند. بهر صورت طبع مودی و مزاحم این شیاطین در سراسر زندگانی باعث زحمت و خطر آدمیان است.

همانطور که تیوتنزا به «نورن» norm و یونانیها ورمیها به «سرنوشت» عقیده داشتند اسلاوها نیز سرنوشت «Fate» را عامل مؤثری در زندگانی میدانسته و برای او انواع تحف لذت از غلات و حبوبات یا نان و پنیر و عسل هدیه می آورده اند و معتقد بوده اند که سرنوشت سرشته زندگانی هرکس را در گف دارد و طول آنرا معین میکند و عمر هر آدمی به آن رشته وابسته است.

نزد ایشان خدای آفتاب «دزی باگ» Dazibogu و خدای رعد پرون Perun و خدای آتش ساورگ Svarog بیش و کم اهمیتی فراوان داشته است. خدای موشی و دواب «ولوس» Volos و خدای باد «استریبوک» Stribok همه مورد احترام بوده اند. اعمال و عبادات در پرستش اینها و دیگر آلهه بوسیله کشیها و کاهنان معمول بوده و مراسمی بنام آنها بعمل آورده و قربانیهای حیوانی و نوشیدن شراب مقس و افشاندن خون انجام میگرفته است. تمام این آداب و رسوم بعد از انتشار مسیحیت از میان رفته و کم کم محو گردیده و بگذشت زمان فقط اثری نامعلوم و مبهم از آن جمله در عبادات عمومی و نزد عوام، باقی مانده است.





## فصل سوم

# هندوئیسم قدیم - تحول از اعتقاد به تعدد الهه بمرحله ترك دنیا

کسانی که درباره هندوئیسم مطالعات و تحقیقات بعمل آورده اند قبل از هر چیز تنوع مقاصد آن جلب خاطر ایشان را کرده است زیرا هندوئیسم مشتمل بر مسائل و مطالب مختلف گوناگون بسیار است و انواع افکار و محتوی می باشد و مطالبان هدایت و نجات گنج نهانی عظیمی را وعده و نویدی دهد. در میان مذاهب جهان مذهب هندوئی مانند انبان يك بازرگان دوره گرد مشرقی است که از نفاثی کهن و اشیاء سالخورده بسیار جالب مملو و انباشته است و مسلماً آن دینی است که میتوان گفت هر گونه احساسات دینی و عواطف مذهبی را تا حدی دارا می باشد.

تنوع و پیچیدگی عقاید و اعمال در مبداء هندوئیسم بقدری دامنه دار است که بایستی حدود وسیع و پهناور آنرا با معانی مضیق و محدود آن تمیز داد. خود هندوان تعریفات کلی و قضایای مطلقه را بر ائمه دین خود ترجیح نهاده اند. بر حسب اقوال ایشان هندوئی عبارتست از مجموعه اعتقادات و سازمانهای بیشمار و درهم آمیخته که از زمان پیدایش آثار و کتب مقدسه و دهاها «Vedas» بظهور رسیده و تا کنون ادامه دارد. محققین غربی که همواره میل دارند بتعریفات مشخص تر و محدودتر آن دین را معرفی کنند بر آنند که زمان پیدایش مبادی معروف به ودیک Vedic یا عصر برهنی مقدمه

تحولاتی بوده است که عاقبت دین هندوئیسم را فراهم آورده و هندوئیسم در نتیجه عبارت شد از یک سیستم مذهبی اجتماعی که در میان مردم آن سرزمین در قرن سوم قبل از میلاد رشد و نمو یافته است. هندوئیسم به معنای مضیق و محدود کمتر موجب تنوع مظاهر و اختلاف معانی میشود ولی هندوهای از تودوکس (متأصل) یک سلسله عقاید فوق‌العاده گوناگون و اعمال مختلف و متضاد را که از آنجمله است: عقیده به وحدت وجود و مونیزم، تعدد آلهه، توحید، عرفان (اگنوسیزم) یا حتی انکار والحاد وثنویت و کثرت. و امثال آنرا پیروی میکنند و مردم هندو میتواند در اعمال و افعال اخلاقی خود خیلی سخت و متمصب باشد و هم ممکن است بسیار مسامح. و مساهله کار باشد حتی ممکن است و اعمال ناشی از هوای نفس برخلاف اخلاق حسنه رفتار کند ممکن است سوفی مشرب و می‌ستیک باشد شاید بر رفتن بمعبود و انجام مراسم عبادت منظم و مستمر یا بستن شود و شاید اگر در تمام عمر به پیچوجه بمبادتگاهی نرود هیچکدام از این امور متعارض و متناقض وصف هندوئیست او را متزلزل و باطل نمیکند تنها چیزیکه بر او واجب است رعایت کند آن است که قوانین صنفی (Caste) خود را رعایت نماید و ایمان داشته باشد بارعایت این امور بار دیگر که در این جهان تولد خواهد یافت روزگاری سعیدش و فرخنده‌تر خواهد داشت.

در مقام شرح و بیان این مذهب حیرت‌انگیز بهتر آنست که آنرا بدو فصل جداگانه تقسیم نمایم یکی را شرح هندوئیسم قدیم باستانی اختصاص داده و دیگری را درباره هندوئیسم جدید مخصوص سازیم. و از مد نظر حوادث تاریخ در میان این دو فصل از چند مذهب دیگر نیز سخن گوئیم که عبارت باشند از جینیسم و بودیزم و مذاهب عبیده دیگر که همه از ریشه هندوئیسم قدیم شاخه زده و منشعب شده‌اند و از اینرو شایسته است که آنها را قبل از بحث در هندوئیسم جدید مورد مطالعه قرار دهیم.

اکنون در این فصل موضوع کلاماً اصل و ریشه هندوئیسم و سیر ترقی و تکامل آنست که چگونه از تعدد آلهه منتهی به وحدت محض و انکار وجود گردید و ادوار مختلفه تاریخی را بمنوان عصر ودائی و عصر برهمنی چگونه طی نمود.

## ۱. مذهب عصر ودائی

### هند قبل از آریان‌ها

هندوستان کشوری باستانی است و قومی که نسل در آن سرزمین دیرین می‌زیسته‌اند پیش از دو هزار سال قبل از میلاد سکنه آن دیار مردمی بوده‌اند سیه‌چرده با موهای مجعد که عقاب ایشان بنام دراویدیان‌ها Dravidians هم‌اکنون در نیمه جنوبی شبه‌جزیره فراوانند. این مردم معذک قومی وحشی ابتدائی نبوده‌اند و در میان ایشان برخی گروههای قبایل بدوی از ریشه‌های کهنتر وجود داشته که هنوز بعضی از آنها تا عصر حاضر در جنگلهای جنوبی و مرکزی هندبانی مانده‌اند (رجوع شود به شرح و تفصیل قبائل بیرهور Birhors در فصل اول این کتاب) در شمال شرقی آن کشور بعضی قبایل از ریشه منولی سکنی داشته و در سواحل رود سند هم در حدود ۲۵۰۰ ق. م قومی از ریشه‌های مختلف و مخلوط زندگانی می‌کرده و تمدنی از نوع تمدن عصر برونز بظهور

رسیده و حتی دارای صنایع و معماری خاصی بوده‌اند (این منی را حفاریهای اخیر در هارپا «Harpa» در پنجاب و در خرابه‌های مهانجودارا Mohango-dara در ساحل سند باثبات رسانیده است) این قوم دارای مذهب و دینی مثرقی بوده که شاید در بعضی نکات اصلیه و ابتدائی که هم اکنون در مبادی تناسخ و انتقال ارواح (قانون کارما) هندو موجود است در آن ریشه قدیمی نیز یافت میشده. متأسفانه ازین تمدن باستانی هیچگونه اثر کتبی باقی نمانده و بدست ما نرسیده و دین و آئین این قدامت بکلی بر ما مجهول مانده است.

### هجوم آریانها

دو زمانی دیرین یعنی در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد مردمی از ریشه وژادی دیگر از دامان کوهها و سلسله جبال هندوکش گذشته و از طرف شمال غرب بداخله کشور هند سرازیر شده‌اند و سرانجام آن ملک را تسخیر کرده و بدان صورت و شکلی جدید داده‌اند. آنها مردمی بلند قامت و سفیدچهره بوده‌اند از نژاد ریشه «هند و اروپائی» که خود را «آریان» میخوانده‌اند و آنها به پنج شعبه تقسیم میشدند که هر شعبه دارای فیایل منظم و متشکل بوده است. روزگاری دراز این اقوام مهاجم بطرف شرق دائماً پیش میرانده‌انده و در طلب مسکن و جایگاه اقامت جلو میرفته‌اند.

نژاد شناسان و علماء اینولوژی این مهاجمین کشور هند را منتسب بریشه نژادی میدانند که قبایل و عشایر نیرومند آن از مرکز خود در روزگاری دیرین برای افتاده بجنوب و مغرب و شمال رو آورده و از هر طرف پیش تاخته‌اند. از یکطرف اقلیم اروپا را تسخیر کرده با خون و زبان و آداب خود ملت‌ها و امم گوناگون مانند یونانیها - لاتی‌ها - سلت‌ها و ژرمن‌ها و اسلاوها را بوجود آورده‌اند.

از این قوم قسمتی که آنها آریانهای هند نام نهاده‌اند از طرف دیگر بجنوب تاخته و پس بسوی مشرق عنان گشوده و بجلو رفته‌اند. بعد از آنکه سالیانی بیشمار که عدد آن بر احدی معلوم نیست از دشتهای «باختر» در آسیای مرکزی فرا رفته و از ساحل رود جیحون «آمو» گذشته‌اند شعبه‌ای از ایشان بسوی هندوستان روی آورده‌اند و شعبه‌ای دیگر بسوی جنوب غربی هجوم کرده و صحراهای فلات ایران را بایسر اسبان خود ساخته‌اند. این دو شعبه که یکسوی بمشرق (هند) و دیگری بمغرب (ایران) منتسب گشته، بنوبت خود باز بسوی جنوب رو آورده و در صحراهای آن دو کشور متفرق گردیده‌اند. در طی شهور اعوام و مرور سنین و ایام در زبان و رسوم و آداب آن هر دو قوم تغییرات بسیار بوجود آورد. و در امر دین و مذهب مابین آن دو قبیله آریائی نژاد دوکیش جداگانه «یکی هندوئی» و دیگری «پارسی» پدید آورد که هنوز آثار مصدر واحد و ریشه یگانه آن هر دو مردم در زبان و آئین و روش آنها بخوبی نمایان و پدیدار است.

آریانهای هند نخست در سواحل شعب شمالی رود سند فرود آمدند آنها که تا آنوقت قومی کوچ‌نشین و متحرک بودند اندک اندک سکونت اختیار کرده و قراء و دهات بوجود آوردند و با اغنام و احشام خود ساکن گشتند. در دامنه‌های جبال هیمالیا ایشان روز افزون پیشرفت با آب و هوای آن کشور آشنا شده و رفته رفته از حالت شبانی بدقتانی تبدیل صورت داده کار کشاورزی را

پیش گرفتند. مردها به جنگ و نزاع و پرورش موادی و دواب و زنها بسازمان خانه و بستان مشغول گشتند. ظاهراً حیواناتی که باخود باین دیار آورده‌اند عبارت بوده از گاو و گوسفند و بز و اسب و سگ و لی از فیل و بوزینه و ببر که جانوران بومی هند هستند خبری نداشتند. آریانه‌های جنوبی رسوم و آداب دهرین نیاکان خود را در این موطن نوین نیز حفظ کردند همان طعام و شراب را تناول میکردند ازینرو آنان مانند هم نژادان خود یعنی ایرانیان باستانی رسم چنان بوده که از گیاهی نامعلوم بنام «سوما» Soma شربتی مسکر میساخته‌اند و آنرا با شیر آمیخته می‌نوشیده و آنرا شراب الهی دانسته و از آن نیز نثار درگاه خدایان می‌نموده‌اند و هنگام تقدیم قربانی آن شربت مقدس را می‌نوشیده‌اند.

پیش آهنگ و طلبه مهاجرین آریائی هند از یکطرف با سکنه بومی یعنی (دراویدیانها) مشغول مجادله و تنازع بودند و از طرف دیگر در برابر امواج جدید مهاجمین آریایی نژاد که از عقب پیش می‌آمده‌اند مقاومت و نبرد می‌کردند و ازینرو پیکارها و جنگهای عیدیه در بین آنها بوجود می‌بیوست که همه از حماسه‌ها و رزم‌نامه‌های باستانی قوم هند و نامه رامایانا Ramayana و مهابهاراتا Mahabharata جاویدان مانده ضبط و ثبت شده است. در این روزگار است که سواحل شنب هفتگانه سرچشمه‌های رود سند در نحت استیلای این قوم درآمد و اندک اندک طبقات جدیدی در میان جامعه ایشان بطور رسیده و بذل اولیه اصناف متمایز (کاستها) Castes کشته شد که هر صنفی کاری مستقل و شغلی جداگانه داشت.

هر قبیله را به رئیس و سروری احتیاج افتاد که آنرا راجا Raja نامیدند (این لغت با کلمه rex لاتین از یک ریشه است) و مقام این فرمانروا بحکم وراثت از پدر به پسر منتقل میگردد، هر قدر که این سرور و بزرگ قبیله بر ناحیه‌ئی وسیعتر تسلط و استیلا پیدا میکرد دائماً مقتضیات و تکالیف شغل ریاست او زیادتر میشد چندانکه در اواخر عصر ودائی Vedic age راجه از دیگر افراد ناس بداشتن خیل و حشم بسیار و همچنین کاخها و قصور بزرگ و جامه‌های مجلل درخشان و یراق ممتاز گردید و برای حفظ و حراست سرزمین قلمرو خود به سپاهیان و جنگجویانی حاجت پیدا کرد همچنین به اشخاص و افراد روحانی نیاز متنگردید تا از پیشگاه خدایان غیبی برای او خیر و کامیابی و فیروزی طلب نمایند و خدایان زبردستان او را نگاهبانی کنند. ازین دو دسته - سپاهی و روحانی - که بگذریم دیگر تابانان او عبارت بودند از دهقانان و کشاورزان و شبانان که همچنان بسبک و روش اجدادی خود در صحراها و دهات زندگی را بسر می‌آوردند. رئیس خاندان بنام پیتار Pitara نامیده میشد (که با کلمه پاتر Pater بزبان لاتین و واتر ژرمنی وفادر انگلیسی و پدر فارسی و غیره همه از یک ریشه هستند) و همین شغل و لقب به کفایت روحانی نیز داده میشد و اولاد و اعقاب قبیله از او منسب میگشت همسر و زوجه رئیس خاندان بزبان ودائی قدیم به ماتار Matar موسوم بود (با کلمه مادر mater لاتین و موثر mother ژرمنی و مادر فارسی همه از یک ریشه است) این زن فردی آزاد بوده که در خانه و خاندان مانده موکل اطفال، فرمانروای غلامان و کنیزان سیاه پوست (قوم منلوب) بوده ولی در غالب موارد تابع امر و فرمانبردار شوهر خود می‌بود زیرا که او رئیس مطلق و خداوندگار خاندان شمرده میشد.

همان‌نح و روش قوم هند و آریایی در طول قرون پیشمار و پیاپی در آفاق دوردست جنبشی و حرکت بودند و اندک اندک در هر گونه و کنار و محل اقامت می‌افتند و در اینجا و

در آنجا توطن می‌گزید ، قوه تصویری و نیروی پندار و اندیشه ایشان نیز در جنبش و حرکت بود و مانند غواصی در محیط وجود و در دریای هستی شناوری میکرد از پیر و اندکی بر نیامد که افسانه‌ها و حکایات شفاهی کم‌کم بصور و اشکال گوناگون درآمد و داستانهای قومی و حماسه‌ها ورزم نامه‌ها بسرعت متشکل گشت . معادف با همان اوقات کشیشان یعنی روحانیان نیز يك سلسله ادعیه و اوراد بصورت ترتیلات و سرودهای دینی در باطن روح و سر نهاد ایشان تراوش کرد . اوراد سحری و افسونهای جادوگری را پدید آمد و بالاخره نخستین و قدیمترین آتارکتیسی یعنی کتب مقدسه هندو متولد گشت . این جمله در چهار کتاب مدون گردید و بدینترتیب مدت زمانی باین اساسی نامیده شد ،

۱- ریگ ودا Rig-Veda ۲- ساما ودا Sama-Veda ۳- یاجورو ودا Yajur-Veda ۴- آتار و اودا Athara - Veda.

آباء و نیاکان قباایل هند و آریایی همه تا اولاد و اعقاب ایشان احترام و اهمیتی فراوان برای این مجموعه‌های اربعه قائل گردیدند (کلمه ودا بمعنی «علم» در زبان آریایی ریشه کهن دارد و لغت انگلیسی «Wita» و «wisdom» همه از آن ریشه باستانی اشتقاق یافته ) سراسر اطلاعات ما در زمان حاضر ازین کتاب کهنسال چهارگانه اقتباس میشود و سرچشمه دانش مادر باب عصر ودائی از آنجا جریان می‌یابد. اکنون بشرح آنها میپردازیم:

### ریگ ودا

ریگ ودا بمنای قطعات حمد و ستایش است، هر قطعه را بهندی قدیم «منتر» گویند . این کتاب مجموعه‌ایست از اشعار مذهبی که مجموعه آنها در ده مجلد تشکیل یافته و متضمن افزون از هزار سرود است قوه خلاقه نسلهای متوالی افراد بشری را نمایان می‌سازد . در ازمئه سالفه آن منظومات و قطعات بصورت شفاهی در سینه‌ها ثبت و در اذهان مذكور بود و ظاهراً در حدود قرن هشتم قبل از میلاد به قلم آمده و صورت کتابت یافته است. آن سرودها جملگی مناجات‌ها و ادعیه‌ایست که هر يك بیکي یا دو خدا از الهه متنوعه قدیم خطاب می‌کند و زیباترین و جالب‌ترین صورتی از پرستش طبیعت را جلوه‌گر مینماید.

خدایانی که مخاطب این نعمات مذهبی هستند ظاهراً الهه باستانی ازمئه دیرین آریائی میباشد بعضی از ملل آریائی نژاد قدیم مانند ایرانی‌ها و هیت‌ها Hittites و یونانی‌ها و رومی‌ها به سه خدا از آنجمله مشترک معتقد بوده‌اند که آنها عبارت‌اند از خدای پدر ( دیوس پیتار Dius pitar ) که قبلاً گتیم بازئوس پاتر Zeus pater یونانی‌ها و ژوپیتار Jupiter رومی‌ها مشترک است و او نزد همه این ملل «پدر آسمانی» شمرده میشود. درم خدای مادر که بهندی او را بریتویو ماتار Prithivi Matar خدای زمین یا گایا ماتی Gaia Mater یونانیان است. و سوم خدای میترا mithra که ایرانیان او را میترا یا «مهر» می‌گویند و نزد همه آنها این الهه خدائی بخشنایده و جواده است ، «دایانه صدق و ایمان و مکارم اخلاق میباشد و محتمل است که میترا در آغاز خدای آفتاب (مهر) بوده است.

این الهه ثلاثه در کتاب ریگ ودا بصورتی مبهم و بطور اجمال نامبرده شده‌اند و بندرت ذکر

ایشان رفته و ظاهراً مقام شامخ قدیم باستانی خود را در آن موقع کم‌کم ازدست داده و خدایان نرینه و مادینه که مظاهر طبیعت‌اند بوضوح بیشتر و محیط کشور شمال غربی هندوستان را جلودگر می‌ساخته جای آنها را گرفته‌اند. از خدایان دیگر که در آن منظومه باستانی «ریگ‌ودا» بطور برجسته و واضح نام برده شده یکی ایندرا Indra «رب طوفان» است مخصوصاً موجد بارانهای سیلابی که بعد از فصل خشکی و موسم گرما بظهور میرسد و این خدا نیز از جمله آلهه قدیم آریانه‌های باستانی است که در هندوستان صورت دیگر و شخصیت خاصی حاصل کرده است. ایندرا همچنان خدای جنگ نیز شمرده می‌شده و در نظر پرستندگان او بهیکی پس عظیم نمودار می‌گردد که موهای سروریش او از هر طرف پریشان است و از آن میان فریادهای بلند برمی‌آورد و غرش میکند آواز او رعد است و ساعقه نابود کننده مانند تازیانه در دست راست اوست و او حامی و پشتیبان آریانه‌هاست که بمیدان آمده تا آنها را از گزند دشمنان نجات دهد. در هیجانهای عظیمی که همه ساله او را دست میدهد او ازدهای خشکی و خشکالی موسوم به وریشا Veritra را که در کوههای بلند مقام دارد و مانع جریان آب است می‌زند. او بهلولان آریان‌هاست و سه قدح بزرگ از شراب سوما می‌نوشد و خود را آماده کارزار می‌سازد و ازدها را کشته آنها را بطرف دریای محیط روان میگرداند.

ناید از سرودهای سراسر ستایش که در ریگ ودا درباره ایندرا آمده همچو تصور کرد که آریانه‌های باستانی در سایه پرستش او بسوی توحید «یکانه پرستی» گرایده بوده یا حتی بسوی «هونیسم» henotheism یعنی (رب‌الارباب) پرستی «عبادت خدای بزرگترین» قدم برداشته باشد برخلاف یونانیان باستانی (گرچه در بسیاری از عقاید و آداب با آنها شریک و انباز بوده‌اند) هیچوقت آریانه‌ها هند یک خدا را مافوق دیگر خدایان کوه اولیمپ قرار ندادند بلکه هر کدام را بنوبت خود بظمت و بزرگی یاد کرده و نمازها و مناجاتهای جداگانه در ستایش آنها سروده‌اند. درست برخلاف ایندرا خدای هولناک که بزعم ایشان در کوهستان مقام داشته است بنام Rudra موسوم است در کتاب ریگ ودا سرودها وادیه بسیار بنام او منکوح است آنقوم ازین خدا بیمناک بوده و او را سب و بانی طوفانها و سیلابها که از قتل برف آگین هیمالیا سرازیر می‌شدند می‌پنداشته‌اند. وی صفات خود دشمن آریانه‌ها شمرده می‌شده و جان و مال ایشان را طعمه فنا و نابودی می‌ساخته پرستندگان وی با خضوع و خشوع بسیار در برابر او افتاده و آن خدای جبار فهار ابدی را می‌پرستیده و از او التماس می‌کرده‌اند که بجای خشم و غضب رحمت و لطف ابراز دارد و بفرزندگان و نوادگان ایشان بخشایش و مهربانی بکنند. در حقیقت او در بدو تاریخ صورتی از خدای شیوا Shiva است که بعدها در نزد هندوان محل عبادت قرار گرفت و هم‌کننده است و هم‌نجات دهنده باردیگر همان خدای رود را از فراز فلاح کمرها و قتل کوه‌سارها مهربانی و رأفت پیشه میکند و در آنجا نباتات و گیاهان می‌رویند که بعضی جاتگداز و کشنده و بعضی شفا بخش و نجات دهنده هستند.

در کتاب ریگ ودا طی نغمات ژرف و اشعار بلند در وصف این خدایان مظاهر طبیعت سروده است که از آنجمله یکی دیگر وایو Vayu خدای باد و حامل عطر و بوی خوشی است واز ارواح کوچک طوفانی «ماروت» Maruts که بسرعت باد و باران حرکت کرده در آسمانها به تنفی مشغول است یسار می‌کنند. همچنین رب سیهه دم بنام اوشاس Ushas (خدای اشی Eos یونانیان) که

دوشیزه ایست جوان با جامه سپید یرفراز عرابه نشسته و اسپان خالدار او را بهر طرف که میخواست می‌برند وی یرفراز نشیمنی از طلای ناب قرار گرفته زمام زرین اسپانرا در دست دارد و چرخها و پیکر عرابه نیز از زر ناب است و زودتر از يك طرفه‌المن مسافات طولانی را می‌پیماید نیز آلهه سوریا (Surya) خدای پرتو آفتاب والا ساویتا (Savita) خدای شمع آفتاب بالاخره پس از آنها نوبت به ویشنو (Vishnu) می‌رسد که او نیز پروردگار آفتاب است ولی باگامهای وسیع خود بر سراسر کره ارض وجو محیط احاطه دارد و آسمان تا زمین را در سه قدم می‌پیماید و عالم را از شر ظلمت شب نجات می‌دهد.

این خدا هم مانند رود را (ویشنو) در میان خدایان مذکور در وداها تاکنون باقی مانده و بهسر و زمان حاضر رسیده است و در این طبایع و خصایص اصلی که بعنوان خدای آفتاب درباره او قائل بوده است تغییر صورت داده است.

یکی از موجودات جالب توجه مذکور در ریگ ودا همانا شخصی است بنام یاما Yama یعنی انسان نخستین که پس از مرگ خدای مردگان شده بر عالم اموات حکومت مینماید آریانه‌ها این وجود روحانی را ستایش کرده و به نیکی یاد نموده و بنام او ابدان اجساد اموات را بر روی توده‌های هیزم نهاده با سرودها و ترتیلات دینی می‌سوزانده‌اند.

در سرودهای ریگ ودا نه تنها ستایش یاما و روان مردگان فراوان است بلکه از پندران و نیاکان مردم بسیار یاد کرده‌اند و معلوم است که آریانه‌های قدیم درباره ارواح اجداد احترامی بعد ستایش رعایت میکردند، و این خود جزئی مهم از آئین دینی ایشان بوده و همواره بر روی زمین خوانی بنام اموات میگسترده و در آن از نانه‌ای گندم و برنج و حبوبات و غلات و شیر و شربت «سوما» می‌نهاد و سرودهایی خطاب باروا نیاکان می‌سروده و از آنها دعوت میکردند که بیایند و از آن خوان بخورند و بنوشند.

یکی از خدایان بزرگ و پر مخافت در ودا که مقام معنوی آن مافوق دیگر آلهه میباشد همانا خدای موسوم به وارونا «Varouna» است که در آغاز رب گنبد آسمان بوده است و بعداً خدای نظم و ترتیب و ضبط و سامان امور شده و تمام قوا و نیروهای عالم در هر جا و در هر زمان تابع امر او قرار گرفته‌اند و قوانین و نوامیس طبیعت در تحت اراده او واقع شده و او جهان مواد و جسمانیات را در برابر قوای مدعشی وفائی کننده حفظ می‌کند و در همان حال انسانرا بر اطاعت قواعد و قوانین اخلاقی الزام می‌فرماید.

وی گناهان را فاش می‌ساخته و مابین حق و باطل قضاوت مینموده و جواسیس و نگاهبانان او در همه جا بوده و ناظر و مراقب اعمال بنی‌آدمند. ازینرو هروقت آدمیزاد مرتکب گناهی میشد می‌بایستی نزد وارونا بخضوع و خشوع دعا کند و استدعای عفو و خفرا نماید. اینست که در ادعیه و نمازهای خطاب به وارونا که در ریگ ودا مذکور است آمرزش اعمال ناپسند و خفرا گناهان استدعا شده است.

نزد ایشان نظام عالم وجود از ماده و معنا در جهان آفرینش همه در یک کفایت وارونا قرار داشته و ازینرو بالطبع معتقد بوده‌اند که این اله با خدای میترا که رب وفاداری و حفظ پیمان است انباز و همکار میباشد و بعلاوه بر آن عقیده بوده‌اند که يك امر کلی هرموز و مستوری بنام ریتا Rita در تمام موجودات عالم وجود دارد که همه چیز را به نظم و ترتیب و اعمال مرتب



وا میدارد و بر حسب دستور ریئا است که روزها در پی شِها و زمستانها در عقب بهارها بتوالی میآیند و میروند و بموجب ناموس ریئا است که آفتاب مدار خود را طی میکند و انسان عوالم مختلفه حیات را از هنگام تولد تا زمان مرگ میپیماید و همواره آن روح نابیدا او را رهبری میکند .

از اینها که ذکر شد بگذریم در ریگ ودا خدایان بیشمار دیگر نیز نامبرده شده‌اند که هر يك در نظر محققین و عملاء امروز دارای اهمیت و معنای خاصی هستند و هر يك جداگانه مورد عبادت و نماز بوده و با سنن و آداب عملی محل پرستش قرار میگرفته‌اند از آنجمله اگنی Agni خدای «آتش» خدای آتش و گیاه سوما Soma که روح الهی درشیره او وجود داشته و افراد ناسرا با ستفانی روحانیون و کشیشان بزرگ بآن گیاه دسترس نبوده است .

رسم عبادت نزد آریانه‌های باستانی بسیار ساده بوده و آنها در هنگام عبادت با اطمینان قلب و روح امیدوار خدایان را نماز میسرده‌اند مگر در مواقع خاصی که موجبات بیم و هراس وجود داشته است مثلاً خدای رود را غضبناک شده یا وارونا خشمگین گردیده باشد . در آن ازمئه دیرین این قوم را مبعدی یا محل خاصی برای عبادت نبوده است بلکه مراسم پرستش را در زیر گنبد آسمان و بر فراز چمنهای سر سبز پیرامون محرابی که موقتاً میآراسته‌اند بعمل می‌آورده‌اند . بر روی سبزه تازه نشیمنگاهی نزدیک محراب برای خدایان نامرئی قرار میداد و آنها را بدعا به آن بزم فرا میخوانده‌اند و برای ایشان اغذیه مطلوب مانند شیر و کره و روغن و حبوبات و انواع چارپایان نیاز میکرد و حیوانات قربانی میساخته‌اند و در آئینان قربانی اسب چون خیلی گرانها بوده از همه مهمتر و مؤثرتر شمرده میشده است . پس از آنکه بگذشت زمان رسم قربانی تشریفات و آداب معینی حاصل کرد فرد فرد روحانیان و برهمنان خاص که هر يك وظیفه بانجام عملی مخصوص بوده‌اند معین گشتند . یکی محراب میساخت و دیگری زمین را می‌آراست و دیگری ترتیلی برای دعوت خدایان تلاوت میکرد پس از آن دیگری آتش قربانی را میافروخت اندك اندك بمرور زمان طبقه برهمنان بوجود آمدند و بر همین بر سایر افراد روحانی تفوق حاصل کرد و اوشخصی شده نماز اصلی و مناجات عمده یعنی براهما (Brahma) را قرائت مینمود .

بدون حضور خدای اگنی ( Agni ) هیچ عملی و قربانی نمیبایستی صورت گیرد زیرا او خدای آتش بود (لاتین‌ها ، او را ایگنیس Ignis گفته‌اند) قبل از شروع مراسم عبادت نخست مناجاتی بنام او میخوانده‌اند و حضور او را با برام و الحاج تمام استدعا می‌کرده و او را با منتهای خلوص ستوده و می‌پرستیدند. در مورد پرستش این خدا همین است که هندوان هند با زرتشتیان ایران درباره مراسم انجام ادب و احترام نسبت به آتش اشتراك و شباهت تاریخی دارند همانطور که آتش همه چرخ‌کبها و پلیدیها را پاك میکرده همچنان « اگنی نیز گناهان و خطایا » را پاك می‌کند و محور میسازد «اگنی» نور است و خرد است و شیطان‌ها (امریین)ها را طرد مینماید و خانه‌ئی که در کانون آن مقام دارد مطهر می‌سازد. وی کاشف اسرار و روشن کننده ظلمات است ، او رابطه بین بشر با دیگر خدایان می‌باشد و حلال مشکلات است از او میبایستی یاری و رهبری طلب کرد. در هنگام زواج و زناشویی وی شوی روحانی عروس و برادر روحانی داماد شمرده میشده پرستندگان اگنی و سمادت و رستگاری را در حضور او و در محضر خود او می‌طلبند و بس.

شرب شراب (سوما) نیز در محفل عبادت هنگام قربانی تکلیفی بایسته و واجب شمرده

میشد، فشاندن شراب سوما بر چمن و نوشیدن آن شربت جزو اعمال و مناسک و دینی امری اساسی و حتمی بوده است بر گهای این گیاه را بر همنان نیمه شب در روشنایی ماه در کوهسارها چیده و در بزم قربانی حاضر میساخته‌اند آنگاه آنرا مابین دو سنگ کوفته و بر آن اندکی آب افشانده و شیر-آنرا گرفته سپس آنرا با شیر آمیخته و آنرا بعنوان شرابی مقدس و الهی به افراد حاضر می‌نوشانیده‌اند و اثر سکر آمیز آن را در دماغ ایشان به ظهور قوه مقدسه الهیه در آن نبات منسوب می‌دانستند و حتی خداپانرا هم از آن شربت مقدس‌گزیری نبوده است که در آن صحن چمن بنام هر یک از ایشان جامی نثار می‌کرده و سرودهایی که بنام سوما در (ریگ ودا) مذکور است می‌سروده‌اند.

بر حسب عقیده ساده این اقوام نخستین خدائی بنام برهمناسپاتی Brahmanaspathi میبایستی در آن بزم پرستش حضور یابد. اگر چه سرودهای چندانی آتقدیر که برای آگنی و سوما آمده در کتاب ریگ ودا بنام برهمناسپاتی نیامده و ظاهراً پرستش او از تحولات است که در ادوار بعد ظهور یافته و بر همنان بدلائل خاصی او را تجلیل و تقدیس نموده‌اند و او را صاحب قوه مقدسه نافذه در کلمات و اوراد بر همنان می‌دانسته‌اند ولی عامه را با انخداد چندانی سرودگاری نبوده ازینرو او را خدای شفاعت شمرده که برای گناهان بشر نزد او طلب آمرزش میکردند. هرگاه حضور داشته دعای بر همنان اجابت و قبول می‌یافته و الا آن دعاها و سرودها صدائی بی‌معنی و بی‌اثر بیش نمی‌بوده است.

ازینرو (برهما) دعای مقدس را میبایستی بصحت تلفظ و بدقت قرائت کند و غلطی و سهوی در آن روی نهد و کشتی خاصی (برهمنی) که بوفور علم و دانش موصوف باشد آنرا بایستی تلاوت کند و لاغیر.

### وداهای دیگر

سه ودای دیگر از بسیاری جهات وابسته به ریگ ودا میباشند. از آن جمله یاجورودا Yajurveda بیشتر کلام منثور است و برای آن گفته شده که ادعیه و اوراد و نمازهای مذکور و مقرر در ریگ ودارا این تکمیل سازد. ودای دیگر موسوم به ساماودا Samaveda مجموعه‌ئی از سرودهای موزون است که بر همنان (کشیشان) در موقع قربانی و نیاز شراب سوما آنها را می‌سرودند بیشتر سرودهای مذکور مقبسی و مستعار از ریگ ودا است.

اما ودای سوم یا «آثار ودا» Atharva veda بیشتر از آنند و دیگر استقلال دارد و آن مجموعه‌ایست مشتمل بر افسونها و اوراد (منترها) که از سحر و جادوی ازمئه بسیار دیرین باقی مانده است.

این ودا تبیان مظاهر عواطف و شرح احساسات خاصی است که در ریگ ودا از آن سخن نرفته مانند ترس - غضب، شهوت، نفرت، آلام جسمانی و مساعی برای اصلاح این معایب و معاصی در این ودا لغتنامه‌ها و تفرینها و ادعیه سحرانگیز بسیار است و تا حدی علوم غریبه سحر و جادوی معمول در اروپا را بنیاد می‌آورد چنانکه بعضی از آن اوراد برای تفتای امراض بگل میرفته و با تلاوت آنها شرور و ارواح مودیه را دفع می‌کرده‌اند و یا باز در آن افسونها ضربات هولناک سرنوشت

را پرسیک آدمی بدبخت منور میفرو می آورده اند.

بعضی از این افراد و افسونها که برای شفای امراض با آداب خاصی بایستی خوانده شود همه واقعاً باعث خنده میبشد ولی آنها را نباید بطور کلی احمقانه و خرافی فرض کرده زیرا آنها خود مقدمه تحقیقات وسیع و تنهیه زمینه های عالمانه بی ادوار بعد بوده است.

بعضی فصول «اناروا ودا» (مخصوصاً باب ۲۲ آیه ۳۰ و باب ۲۱ آیه ۲) بیشتر مربوط است به آلات و اعضاء حیاتی بدن و ترشحات جسمانی و استخوانهای پیکر انسانی که بدقت شرح و توضیح داده شده اند و معلوم میشود که در آنوقت اندک اندک صنعت طب تشریحی در آغاز پیدایش و تکوین بوده است. و در یکی از آیات آن کتاب تصریح شده که در آنزمان صدحا طبیب مشغول معالجه اند و هزارها گیاهان مؤثر در اختیار خود دارند. افسونهای استعلاجی البته بسیار کهن و دیرین است ولی پاره ای آنها که استعمال بعضی ادویه و نباتات را توصیه میکند نشان میدهد که رفته رفته روش حقیقی معالجه امراض بواسطه عملی شروع به پیدایش و ظهور کرده بوده است. عدد امراضی که در آن کتاب یاد شده طولانی است ولی البته آن جمله محتوی بر معلومات مخلوط و مشوش و مبهم میباشد. خلاصه باید گفت که اقوام قبایل باستانی هندو آریایی دارای مغزهای قوی و روشن بوده اند و مبادی تحقیق و استکشافات علمی را در درجات مختلف دانش بسبکی خوب و درست آغاز کرده اند.

### پایان عصر ودیک

چون بادبیت و آثار این عصر رویه رفته نظر شود فرهنگی پرمغز و نیرومند بوضوح جلوه گر میگردد که این قوم باستانی هندو آریایی مرحله ای از مراحل تکامل و تحول طی کرده و بسیار واضح است که این مردم نیرومند با روحی مثبت بازننگانی و حیات رو برور شده و از چندین جنبه با اعتماد و اطمینان کامل آغاز یکار کرده اند و در این آثار ادبی باستانی دلایل و علائم برجسته بسیار دیده میشود که آن قوم را به آینده بزرگی بشارت میدهد.

درباره یکی از آن نویندهای دیرینه شایسته است که در اینجا کلمه می گفته شود، نزدیک باختتام عصر ودیک در روزگاری که عدد کشیشان (برهمنان) بیوسته رو با افزایش میرفته و اقتدار و نیرومندی آنها بیوسته زیاد میشده و آنان تمام اوقات خود را صرف کارهای مذهبی و تحقیقات علمی و مراتب معرفت و دانش می کردند اندک اندک بارقه عقیده وحدت در کل، اشیاء monism در نهاد ایشان تابش کرده است و اینجاست که در بعضی سرودهای اخیر ریگ ودا ناگهان مشاهده میشود که به وجود ذات کلی روحانی اشاره میکنند از قبیل ویشواکارما Vishva karman یعنی «خالق جهان» یا پراج پاتی Prajapati یعنی «پادشاه آفریدگان» یا «آفریدگار کل»، و پوروشا Purusha یعنی «روح انسانی» که عظمت یافته و بصورت روح کیهانی «جان جهان» در آمده است و تمام موجودات حیه از نباتات و حیوانات فیض بخشیده و بالاخره از این توحیدی خود عالم را موجود ساخته است. در یکی از سرودها (سرود ۱۲۹ کتاب ۱۰) مخاطب کلام و مقصود مناجات یک حقیقت برناموشانی است که بکمال صراحت و سادگی آنرا «شیء واحد» لقب داده و آنرا اصل و یا عامل نخستین می داند که قبل از وجود عالم موجود بوده است و در این سرود افکاری بسیار عالی و بلند راجع به خلقت گیتی به بیان آمده مقالنی بسیار عجیب و حیرت انگیز است که در آخر آن میگوید،

خواه ادعالم را آفریده خواه نیافریده باشد او میدانند که این خلقت از کجا آمده و تنها اوست که میدانند و در اعلی مقامات سموات قرارداد و جهانرا مراقبت میکند و او شاهد عالم ودانای کل باشد و شاید که نباشد .

بخوبی روشن است که برهمنان در پایان دورهٔ عسرو دیک کم کم دارای افکار مترقی فلسفی شده بوده‌اند و از آنجا که میخواستند اصل پیدایش عالم را معلوم سازند و بدانند که اشیاء از کجا آمده‌اند بناچار به تفکرات فیلسوفانه متوسل گشته‌اند . و بالاخره در دماغ روشن ایشان این فکر و اندیشه تثبید گرفته که قبل از آنکه جبال مرتفع و دریاها منحض بوجود آید و قبل از آنکه خدایان عدیده در آسمانها فرار گیرند و بالاخره قبل از آنکه قسمتی از دنیای محسوس ساخته و پرداخته یک موجودی بی نام و نشان و مبدع و مصدر کل وجود داشته است. این اندیشه برهمنان را برانگیخته و برای آنکه او را با سومی مخصوص موسوم سازند سعی بسیار کرده ولی سرگردان مانده‌اند همچنانکه بشر از آن تاریخ تا کنون همچنان در این وادی راه پیوده و هنوز هم بمقصد نرسیده است .

برهمنان این موجود نخستین و واحد اول را گاهی «اَیندرا» و زمانی «میشرا» و وقتی «وارونا» و موقی «اگنی» نامیده و آنرا ذاتی علوی و دارای نامهای مقدس بنام گروتمان<sup>۱</sup> Garutman دانسته‌اند و این جماعت متفکر و حکیم پیوسته درباره ماده نخستین باندیشه سرگرم بوده‌اند تا اینکه باردیگر در جنبش و تهاجم آریائی حرکتی قومی بظهور رسید ، سیل مهاجمین جدید از عقب آنها را بجلو رانده و پیوسته در وادی رود گنگ به پیش می‌رفتند و در شرق و جنوب شرقی و جنوب طوائف بومی گندمگون با طاعت و فرمانبرداری آنها گردن می‌نهادند و این حرکت همچنان روزگاری دراز ادامه داشت سرانجام سراسر شمال و مرکز هندوستان تا مصب رود گنگ در قبضهٔ ایشان درآمد در آنوقت بناچار در آن سرزمین متوقف گشته و سکونت و استقرار یافته در معرض تحولات فکری و تبدلات نوینی واقع گردیدند .

#### ۴. برهمنیزم Brahmanism ظهور اصناف و طبقات (کاست Caste)

در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد که آریانها سراسر درهٔ گنگ را در تحت قبضهٔ خود درآوردند در نتیجهٔ تشکیلات و سازمانهای اجتماعی چند در آنجا بظهور رسید یعنی: در بعضی نواحی امارت- نشینها و دولتهائی بوجود آمده در رأس آن مهاراجه‌ها بحق توارث سلطنت میکردند در بعضی اماکن سازمانهای اجتماعی قیایی در تحت امر شورای رؤسای قبیله تشکیل می‌شد که در واقع یکنوع جمهوری عشائری بود ، در این سازمان متحرک و غیر ثابت اجتماع بشری هندوستان ، قوم فاتح یعنی آریانها در مرتبه فوق قرار گرفتند و در تحت آن طبقه سافله یعنی قوم مغلوب که به بشرهٔ گندمگون

۱ - گروتمان یا گارودا Garuda در اساطیر هند و پادشاه یا آله طيور است که بعضی اوقات او را کنایه از آفتاب میدانند گویند خدای ویشنو بر آن سوار میشود و آن بصورت مرغی است با سرو بال و چنگال و منقار عقاب ولی با اعضا و جوارح آدمی .

و چهره و تیره موصوف بودند و جود داشته و در تحت یوغ استیلاء آریایان جای داشتند. در آنوقت هنوز اصناف مختلفه اجتماع از یکدیگر کاملاً جدائی و افتراق نام حاصل نکرده بودند ولی اندک اندک در اثر تحولات زمان چهار صنف متمایز و با چهارگروه اجتماعی جداگانه صورت تشکیل یافت آنها عبارت بودند از کاشتریایا «Kashatriyas» با طبقه امرا و شاهزادگان دوم، برهمن ها Brahmins با طبقه روحانیون سوم و سیایا «Visiyas» یعنی طبقه عامه آریین نژاد (کشاورزان و صنعتگران) بالاخره چهارم طبقه مغلوبه و قوم غیر آریین بودند که آنها را سودراها Shudrahas می نامیدند یعنی سیاه پوستان غیر آریائی. آن سه طبقه اول که همه از ریشه و بن آریائی (نجیب) صرف بودند پیوسته خود را از طبقه چهارمین جدا و دور گرفته و مسئله رنگ بشره که به سانسکریت وارنا Varna گویند (کلمه ایست که بر طبقه اجتماعی (کانت) نیز اطلاق و معمول گردید) اهمیت اساسی در اجتماع حاصل نمود. نه تنها مسئله مزاج و آمیختگی نوعی و یا رنگی با نوع و رنگ دیگر در اجتماع حرام شناخته شد بلکه آمیزش و نشست و برخاست و هم سفره شدن با همدگر نیز ممنوع گردید و طبقات عالی آریین سعی میکردند که خون خود را پاک و مصفی نگاهدارند. پس از آن مابین طبقه حاکمه (شاهزادگان) و طبقه روحانی برهمنان نیز کشمکش وجود داشت که هر گروه بنام مذهب و آئین و بار ورم و عادات برای خود حقی مافوق الطبیعه قائل میکردید و تفوق نهائی بر طبقه دیگر را مدعی بود.

در این دوره برهمنان اندک اندک صاحب اقتدار معنوی شده بودند، در این برهه از زمان که مذهب در حال تشکیل و تدبیر بود نجبا و امرا بکار جنگ و جدال یا سیاست مملکت سرگرم بودند ناچار بودند پیوسته بنبیروی روحانیون اتکا نمایند و از توجهات عالم روحانی غیب که از آن به برهما «Brahman» تعبیر میشد کسب نیرو و استعداد فیض کنند و بوسیله اداء نمازها و تلاوت ادعیه و تقدیم قربانیها از آن عالم یاری جویند، همین معنی باعث میشد که دائماً بر نفوذ و استیلاء طبقه ثنی که حامل این دعاها و نمازها و اسباب این تشریفات دینی بودند پیفزاید عاقبت کار بجائی رسید که آنها دارای مرتبه بلند و جلالت قدری عظیم گشتند و دارای نفوذ و مقامی همشان و هم رتبه خدایان قرار گرفتند. زیرا برای اوراد و اذکار بیکه ایشان تلاوت میکردند همه مردم اثری فوق الطبیعه و سحرانگیز قائل بودند که عالم وجود و حتی خدایان را در تحت فرمان ایشان در میآورد در نتیجه برهمنان یعنی کشیشان هندو در مرتبه اولی دارای مقام مرکزی گشتند و دائر نفوذ ایشان بر آسمانها و زمینها و غیب و مشهود بسط یافت و بوسیله تشریفات و قربانیها که انجام هر یک هفته ها بلکه ماهها بطول میانجامید و بواسطه تلاوت و اثر منترها و اوراد و آفت بر موز مستور و مؤثر در کائنات شمرده گشتند.

گرچه راجه ها و پادشاهان که بر مرکب قدرت اجتماعی سوار بودند و بحق تفوق نیرو و غلبه حکمرانی میکردند معذک برهمنان در اعماق دلها نفوذ یافته و یک احترام و عزت معنوی نزد عامه ناس حاصل کردند و ایشان با ستاد سرودها و اوراد و ادعیه کتاب و دهاها مدعی گشتند که بحکم اجبار و ازوم مؤثر در عالم هستند.

#### برهما نایا (متون تفاسیر مقدسه برهمنان) Brahmana

برهمنانا عبارت از یک مجموعه حجیم عجیبی است از آثار مکتوبه مشتمل بر متن ادعیه و مقالات که ظاهراً در آغاز کار به نوآموختگان و نازه و اردان سلسله برهمنی تعلیم داده می شده. از حوالی

قرن هفتم ق. م به بداین مجموعه شروع بتدوین و تکمیل شده و گرا در صورت انشاء و تألیف حاصل کرده و مشتمل است بر ذکر آداب و تشریفات قربانیا و نیز در شرح و تفسیر مناسک و عبادات. این مجموعه در حقیقت مئون دینی طبقات مختلفه و مکاتب عبیده برهمنان را تشکیل میدهد و در ضمن اشاراتی به فلسفه عبادات را نیز دارد. البته بعضی قطعات و جمل آن ترهات بی سرنهی است که تکرار مکررات میباشد معذک این کثات محتوی تعالیم مناسک و عبادات قوم هندو میباشد. البته دستور مراسم قربانیاها یک معانی روحانی آمیخته شده و متضمن نظریه «وحدت عالم وجود» است. سربطرف فکر و عقیده توحید در این ادبیات کم و بیش بنظر میرسد، نظریه خلقت بطوریکه در سرود های اوای ریگ ووداگاهی دیده میشود عقیده به خدای واحد و متعال بنام پراچ پانی Prajapati یعنی «خداوندگار خلقت» متضمن بر ایمان به قائمیت بذات برای برهما که خلاق عالم است در آن مجموعه که کم نمایان میگردد و برهمنان در افکار و ادبیات خود بسوی یک قدرت نهائی و قدوسی که در برابر اوکل موجودات از بشر گرفته تا خدا یان علوی همه خاضع و خاشع اند سیر میکنند و او را که در حقیقت مرکز عالم کون و حقیقت نهائی گیتی و برهما نامیده میشود یاد مینمایند.

کسانیکه برهمنانها را نوشته اند در واقع گام بلندی رو بجلو برداشته اند و بذای رفیع فلسفه هندوئیسم را از نخست پایه گذاری کرده اند.

### فلسفه اوپنی شادها «Upanishads»

در آن هنگام یکی از بزرگترین ادوار تفکر و اندیشه در تاریخ ادیان بشری در هندوستان بطهور رسید. صاحبان افکار ثاقب و خداوندان قریحه حاد و شومع میقد در صد برآمدند که برای ماهیت حق و ذات حقیقت تفسیر تازه و فلسفی بیان کنند؛ البته نوشتجاتی که در یک دوره سید یا چهار صد ساله (تا انتهای قرن سوم ق. م) بقلم این صاحب نظران آمده است تاحدی وابسته و ملحق بمجموعه برهمنان میباشد ولی آنها مستقلاً عبارتند از یک سلسله مقالات که در زبان هندو به «اوپنی شادها» موسومند. برای مطالعه و تحقیق در مذاهب هندوان مجموعه این سلسله مقالات فکری و عقلانی از ضروریات میباشد. اوپنی شاد Upanishad که بزبان سانسکریت تحت اللفظ «حضور در مجلس معلم» را معنی میدهد غالباً بصورت یک رشته مکالمات و مفاوضات است که برای از بر کردن و بحافظه سیردن تصنیف شده و ازین جهت اکنون بگوش تکرار مکرر میآمد ولی بهیچوجه از عمق معانی و نازک بینی آن نمی کاهد. در این کتاب طبقه امرا و شاهزادگان (کشانتریاها) از هر گروه و جنس مانند برهمنان در آن مباحثات عقلانی مشارکت می جویند و همجو معلوم میشود که اوپنی شادها منحصراً تألیف برهمنان نیست و قرائنی موجود است که نشان میدهد دیگر اصناف هندو مخصوصاً کشانتریاها در تدوین بعضی اجزاء آن کتاب سهیم و شریک بوده اند (مخصوصاً در فصولی که نظریه تنویت (دوالیسم) در فلسفه سنکها یا Sankhya را اثبات میکند).

با وجود تنوع مقاصد و اختلاف مشارب در اوپنی شادها همواره تمایلی به عقیده یکتائی وحدت Monism مشاهده میشود و ازینرو از مجموعه رسالات مکاتب مختلفه فلسفی و بیانات متفکرین و حکماء عقیده روشن و برجسته نمودار میشود که سؤالات ذیل را که مورد تفکر و تعقل همه آنها بوده هست بطور صریح جواب میدهد و آنها اینست:

حقیقت چیست؟ کیهان مظهر و نمودار چیست؟ و آیا هستی بخودی خود صاحب حقیقت است و یا آنکه فقط مظهر و نمایش وهمی است؟ اعمال و افکار بشری آیا مبتنی بر اساس حقیقت است یا بر پایه پندار؟ حیات انسانی چه معنی دارد؟ اوینی شادها بطور کلی در يك قضیه اصلیه ثابت است و آن عبارتست از اینکه کل اشیاء خواه مادی و خواه معنوی اعم از صور بشری و حیوانی و نباتی و یا اجرام علوی و یا عناصر و یا ارواح مجرد و خدایان همه و همه در دریای حقیقت و وحدت مستغرق است و آن عالم فوق عالم محسوسات است و منتهای عالم ماده و ذاتی غیر محدود و قائم بنفس میباشد و او حق است و بس... برای این حقیقت که غالباً به «برهما» تعبیر کرده اند تعریف واضح و روشنی ندموده و توصیفاتی که از آن میکنند مختلف است. در بعضی از مقالات مخصوصاً فصول اواخر آن کتاب برای برهما يك نوع جنبه الهی قائل میشود که دارای شخصیت شده است و میگوید، او فناناپذیر و خداوند جاویدی علیم و حاضر در همه جا و نگاهبان عالم است اوست که فرمانفرمای هستی است.

در یکجا میگوید «آن واحد فرد نامحدود عالم را از خواب بیدار کرد» در واقع در آغاز عالم برهما بود فرد نامحدودی که در هیچیک از جهات اربحه حد و پایانی ندارد و روح، ذاتی لایتنهای که زائیده زائیده نشده و قابل ادراک بقوه عقل نیست. او روح فضا و کیهان را تشکیل میدهد و در هنگام زوال و فانی جهان او تنها باقی و برقرار میماند. او عالم را در فضای لایتنهای بیدار کرد و آن انبوهی از خیالات متراکمه است و آن خیال هم اوست و عاقبت در او ناپدید و فانی میگردد. و اوست که چون میدرخشد در جرم آفتاب تابان مانند شعله ای فروزان و آتشی بی دخن نورافشان میشود و از حرارت اوست که طام در معده میکندازد و از پیر و او را حاضر در آتشها و حاضر در قلبها و موجود در جرم آفتاب نامیده است.

بطور کلی اغلب مقالات «اوینی شاد» راجع است به برهما که آنرا مانند موجودی لای، و بلا حرکت و بدون احساس ستوده است. ذاتی غیر شخصی که مانند رحم و زهدان است و عالم از آن زائیده شده و سرانجام هم بدانجا باز میگردد، این هویت فرد اصل الاصول و جوهر الجواهر تمام موجودات است.

از بین مقالات همچو مستفاد میشود که (از نظر نگارندگان اوینی شاد) برهما عبارت از تمام موجودات از جنبه انفعال Otyichvenes میباشد و عالم خارجی که سراسر بوسیله حواس ادراک برما معلوم شده و بیرون از ماست عین وجود اوست. لیکن این بیان شامل تمام حقایق نیست برهما خود عین قوای فاعله Subjectiveness نیز میباشد یعنی سراسر عالم باطن و احساس و عقل و نفس همه همان خود برهما هستند هر چه در عالم روح انسانی واقع میشود و حتی خود روح نیز مظهری از آن فرد واحد است. در آن کتاب تعبیر از نفس ناطقه به اتمان Atman کرده و این کلمه هر چند گاهی بمعنی شخصیت جسمانی آدمی که مشاهده و محسوس میشود استعمال شده ولی غالباً اشاره بروح باطنی و جوهر نفسانی اسان است که غیر محسوس و از بدن و جسم بکلی متمایز میشود یعنی حقیقت ذات و گوهر واقعی غیر معلوم، که از آن باصطلاح تعبیر به نفس «ego» کنند.

در بسیاری از فقرات اوینیشاد این نکته مصرح است که برخلاف عقیده ساده عامیانه که برای روح انسان فردیت و استقلال مطلق قائل هستند ما بین برهما و اتما يك هویت مشترک یا وحدت کامل وجود دارد و همه نفوس در تمام مظاهر خود خواه نفس انسانی و خواه روح بهیمی و خواه اروان

حرکت و روح نباتی و بالاخره نفس هر موجود حی زنده همان برهمن است و لاغیر .  
 ازینقرار روح و روان آدمی و روح کیهانی یا «جان جهان» که آنرا پرام اتمن Paramatman گویند شیء واحدند و جدائی ندارند و در آن زبان اوپنی شاد باین معنی به این عبارت سانسکریت «تات تواماسی» Tat tvam asi تعبیر شده یعنی «تو اوئی» بدیارت دیگر روح کلی همان روح فردی انسانی است که از آن قوای عاقله و دراکه بظهور آمده و هیچ بینونت و جدائی مابین آندو وجود ندارد و میتوانیم گفت که برهما یعنی وجه کلی عیانی و «اتما» یعنی روح فردی نهانی هر دو همان نفس قدسی و حقیقت نهائی میباشد . که از آن «برهمن اتمان» تمیزکننده در مقام ظاهر و باطن هر دو یکی میباشد .  
 با اینحال نمیتوان گفت که از بعضی مقالات «اوپنی شاد» مطالب مبهم استنباط میشود و هیچک از آنها به قاعده و تعلیم عالی فلسفه و دانتیک Vedantic نمیرسند که برطبق آن میگوید چون برهما اتمن تنها موجود محقق است دیگر عالم سراسر یا مظاهری فریبنده و سرابی است یا آثار هنر و صنعت خالق و آفریدگار میباشد .

در یکجا در «اوپنی شاد» ها بطور وضوح تصریح میکنند که هر چند همه اشیاء و نفوس جلوه از جلوات یا مصنوعی از صنایع ناشی از برهما اتمن میباشد از اینرو همانطور که تیغ در غلاف نهان است همه اشیاء نیز صورتی یا غلافی دارند که چون از میان برداشته شود بالاخره برهما آنمان (نفس کلی الهی) که بصفا و تنزیه و طهارت محض موصوف است باقی میماند و بس .  
 در همان فصل آن کتاب در شرح و بیان کلامه فوق تات تواماسی یعنی «تو اوئی» حکایتی شیرین ذکر میکنند که در اینجا می نگاریم :

وقتی جوانی بود بنام شوناکو ارونیا . روزی پدر او را گفت آنچه لطیفترین عصاره عالم است یعنی جان جهان و روح کیهان است همان حقیقت است که آنرا «اتمان» نام داده اند ای شوناکو توهان اتمان هستی .

جوان: خداوند! مرا توضیحی فرمای تا درست کلام ترا فهم کنم .  
 پدر: چنین باشد ای فرزند، دانه انجیری حاضر آور  
 پسر: این است دانه انجیر . پدر: آنرا دوباره کن  
 پسر: (دوباره کرد) پدر: در آنجا چه می بینی؟ پسر: بسیاری دانه های خرد و ریز می بینم .  
 پدر: یکی را بردار و آنرا نیز پاره کن پسر: چنین کردم .  
 پدر: اکنون چه می بینی؟ پسر: هیچ چیز باقی نمانده .  
 پس پدر باو گفت: ای عزیز، در حقیقت از آن عصاره لطیفترین که تو آنرا نمی توانی بینی و فهم کنی این درخت بزرگ انجیر روئیده و شاخ و برگها داده و باین بزرگی شده پس سخن مرا باور کن که آنچه از همه لطیفتر و دقیقتر است همان جان جهان است که عالم بآن قائم میباشد و همان حق است و همان «اتمان» است و آن توئی ای شوناکو .

باری متفکرین و دانایانی که اوپنی شاد را تدوین کرده اند در این جد و مقام متوقف نمانده و قدمی فراتر نهاده و فلسفه خود را بر سر حد صوفان (mysticism) کشیده اند و میگویند باید برای تکمیل نفس وارد مرحله فنا «نیروانا» گردید ، یعنی هنگامیکه روح انسانی واقف به یکانگی و اتحاد خود با روح جهانی گشت و انما با برهما متصل شد این علم و این حالت تولد جذبه و وجدی میکند که بر مرحله اشتغال میرسد چون بر مرحله عین الیقین و اصل شد نفس را سادتی و حظی حاصل میشود که



قابل توصیف نیست و کلمات از تبیین معنای آن عاجز و عقل در وصف آن حیران است .  
 بلاشک بسیاری از نگارندگان اوپنی شادها از کیفیت وحدت نفس انسانی با نقطه مبدا، یعنی یگانگی و استغراق در برهما آگاه بوده‌اند در این حالت است که مرد عارف متصل به برهما در حال سکوت و سکون و مراقبت مطلق قرار میگیرد و از عین یقین وحدت روحانی با برهما حاصل میکند بطوریکه او و اشیاء موجود و محسوس اطراف او همه را دارای یک وجود می‌بیند و پس یعنی آن مرد سالک عارف و درختی که در کنار او قرار دارد هردو یکی هستند اما هر کدام مظهر دیگری از واحد فرد ازلی میباشند به عبارت دیگر هردو برهما آتمان میباشند و جدائی و فرقی بین آنها نیست این مرحله ایمان و یقین بآن وحدت وقتی میسر میشود که مرد سالک در حالت استغراق و بیخودی مستغرق شود . متفکرین و دانایان که مؤلف اوپنی شادها بوده‌اند در عالم تمثیل و تشبیه حالات انسان را به سه درجه تقسیم کرده‌اند اول شبیه حالت بیداری دوم حالت شبیه خواب در هنگام رؤیاسوم حالتی شبیه به نوم عمیق بدون رؤیا .

مراحل کشف و شهود حق نیز تقریباً همین مراتب ثلاثه را داراست ولی این حالات نمایشات ناقص و نارسائی بیش نیستند خاصه در دو حالت اولی زیرا در آن دو حال در نفس یک نوع دوگانگی فاعلی و مفعولی وجود دارد که حکایت از خودی و بیخودی میکند . البته حالت سوم یعنی خواب عمیق بدون رؤیا نزدیک و شبیه است به حالت اتصال محض بابرهما که در آن حال یکنوع محو فنا حاصل میشود که فاعلیت و مفعولیت از میان برداشته میشود و ظاهر و باطنی باقی نمیماند . اما تمثیل این حالت خواب عمیقی نیز درست و افنی بمقصد نیست و باز تشبیهی ناقص است زیرا خواب تا حدی دارای صفات منفی و بیخبری بی‌ارزشی را متضمن است اما وحدت کلی و اتصال محض با برهما که آنرا بزبان سانسکریت «توریای» Turiya گویند بالاترین و عالیترین مرتبه کمال نفسانیت و در آن جاست که روح بطهارت مطلق و صفای صرف نایل میگردد و در حال بیداری آنچنان سرگرم و غرق در شوق میشود که خبر از فاعلیت و مفعولیت ندارد و ظاهر و باطن را فرق نمیکندارد . در حالت توریای نه عالم و نه نفس از ذهن فراموش نشده‌اند بلکه در نظر مرد عارف آن هردو در پاکترین و لطیفترین جوهره خود با هم یگانه جلوه‌گر میشوند که از شائبه هرگونه وهم و پندار و پاک‌بینی و خطا اندیشی خارج است و همه موجودات در آن حال بابرهما اتما که حق صرف و حقیقت مطلق است متصل و یگانه‌اند .

در این عمر و زمان یک نظریه نوینی در مجموعه اوپنی شاد ظهور رسیده است که عبارت از اعتقاد بترک هستی و فراموشی عالم وجود و ارواح میباشند و آن همان نظریه معروف ایجاد و فناء ادواری عالم است . بموجب این نظریه سرانجام هر دوری از ادوار جهان که آنرا باصطلاح ایشان کالما Calfala گویند یعنی دوره خلقت و آفرینش . روزی میرسد که تمام ارواح در گیتی از اجساد جدا میشوند و در یک حال تعلیق و سکون قرار میگیرند و پس از یک دوره طولانی از سکون و سکوت محو نیستی که آنرا پارالایا Pralaya گویند دوباره از سرنو دستگاه آفرینش برای افتاده عالم معدوم موجود میشود و ارواح که در آن روزگار دراز بحال سکوت و سکون و جمود و خمول بودند به‌از بخشی در آمده جامه نوین بر خود می‌آرایند ، همه کائنات از گیاهان و جانوران و آدمیان و خدایان و شیاطین در بیکرها و ابدان تازه جایگزین میشوند . باردیگر اصناف و طبقات خلایق (کاست‌ها) متشکل شده دوره جدید یا کالای نوین آغاز میشود و آن نیز به‌وسیله نقطه نهایی بسوی عاقبت و فرجام

بنوبت خود سیر می‌کند و این چنین تاریخ وجود عالم همچنان ازلا وابدأ در تکرار است. باری این مبادی و افکار مذکور در اوپنی شادها بمنزله جرثومه و بذر نخستینی بود که بعدها نظامات فلسفی مکتملی در نزد هندوان بوجود آورد و شش مکتب فلسفی بزرگ ازین افکار ابتدائی روئیده و رشد و کمال حاصل کرد که در فصول بعد از آن سخن خواهیم گفت و نیروی اندیشه در دماغ هندوان در اعماق درهای عقل غوطه ور گشت.

### اولین پیدایش نظریه تناسخ و تصور کارما در دماغ هندوان

در این برهه از زمان است که در افکار هندوهای آریائی نژاد دو نظریه و عقیده جدید بظهور رسید که بعدها آنهر دو پایه و اساس اصلی و جوهری فلسفه هندوئیسم گردیدند. گرچه اولین دفعه در اوپنی شادها اشاره باین هر دو مبدء دیده میشود ولی محتمل است که آنهر دو فکر اختراع دماغ مغز آریائی نبوده و آن مردم آن افکار را از ندا و پدیانها یعنی بومیان قدیم و سکنه اصلی هندوستان اقتباس کرده باشند و نزد ایشان تحول و تکامل یافته بعدها زمینه مباحث فکری و نظری مهمی در حیات عقلانی نوع بشر گردید.

یکی از این دو نظریه همانا عقیده به انتقال ارواح یا «تناسخ» Incarnation است که آنرا هندوان بزبان خود سام سارا Samsara گویند اعتقاد به تناسخ چنانکه میدانیم منحصر بمردم هند نیست بلکه تمام مذاهب عالم از بدویان وحشی گرفته تا اتم متقدم که دارای فرهنگی متمالی میباشند همه بیش و کم قسمی در راه عقیده به تناسخ برداشته اند.

بر حسب عقیده هندوان آن مبدء این چنین تفسیر میشود:

روح آدمی در هنگام ممات در همه احوال جز در یک حالت خاص که روح در مقامی جاویدان در اعلیٰ علیین یا برهما وحدت تام حاصل میکند یا آنکه در اسفل السافلین بطور ابد سرنگون میشود دیگران هم يك سلسله توالد و تجدید حیات را طی میکنند و بیایی از عالمی به عالمی دیگر در می‌آیند که در کسوت هر حیات دوره خود را طی کرده سرانجام در زمان مرگ بار دیگر به بیکری دیگر منتقل میشود و جامه نوین می‌پوشد و هلم جرا. این ادوار توالد بی‌دری در يك سلسله بی‌انتهای ابدالاله ادامه داشته و دارد. انتقال ارواح از بیکری به بیکری یا بعبارت دیگر تجدید تولد و حیات ضرورت ندارد که همیشه در عرض يك سطح واحد موجود باشد بلکه ممکن است در زمانی محدود در عوالم گوناگون علوی و سفلی نمودار گردد یا آنکه در کره ارض در عوالم مختلفه کسوت حیات بیوشد مثلاً گاهی در نباتات و اشجار و زمانی در حیوانات و جانوران و گاهی بمراتب سفلی وجود و گاهی در عوالم عیلمی هستی روح تغییر بدن و حرکت می‌دهد، مثلاً روان فردی از افراد طبقه پست چون رفث و کزاس در حیات دیگر شاید در کالبد راجهئی یا برهمنی درآید یا اینکه روح انسانی پس از موت در جسد زنبوری یا کرمی یا علفی درآید یا آنکه در بدن مملوئی در جهنم قرار گیرد.

اما عقیده و نظریه دوم که عبارت از کیفیت و چگونگی توالد ثانوی و علت انتقال روح را به جسدی مافوق یا پیکری مادون بیان میکند تعبیر به قانون کارما Karma شده است حیات آینده هر ذبیحات بر حسب این قانون تشخیص و تعیین میشود و موجب آن کردار یا گفتار یا پندار هر فرد

موجب تنایبی و سبب اموری است که سرنوشت حیات بعدی او را معین میکند .  
در یکجادر او پنی شاد گفته است: آنها که در زندگانی خود دارای عمل صالح و رفتار نیکانند بعد از مرگ روان ایشان در زهدانی پسندیده و مستطاب مانند رحم پک زن برهنی یا پک زن کاشانیا یا پک زن و سیاه Vaisyas بر حسب مراتب جای میگیرد اما ارواح اشخاص بنکر دار و شریر در رحمهای ناپسند و مکروه ماوی میگزینند مثلاً در زهدان سکی یا گرگی یا خوکی یا بالاخره در رحمهنی از طبقه ساخله «پاریا» جایگزین میشود .

در طول زمان این نظریه قانون کارما صورتی شدید و هولناک در فکر هندوان حاصل گردید و بر آن رفتند که جزئی ترین عملی که از آدمی سزمینند جداگانه در طول زندگانی با سایر اعمال جمع کرده و میسجد و از مجموعه آنها سرنوشت آن آدمی را در حیات بعدی مشخص میکنند ولی غالب هندوان که در سلسله علل و معلول و عمل و کیفر آن تا این حد دقیق نیستند بر آنند که بر طبق قانون کارما هر آدمی مانند دهقانی است که محصول کشته خود را میدرد و مجموع اعمال وافوال و افکار او در روح او اثری ثابت ایجاد میکند و آنرا طوری منسکل و مستعد میسازد که در حالت تناسخ یعنی در حیات بعدی شکلی متناسب با آن حاصل نموده و بهمان تناسب جد و بیگیری نوین اختیار می نماید. این قانون مانند دیگر قوانین طبیعی عام و ثابت است ازین رو برای اعمال انسانی هیچگونه تضاد و داور و وجود ندارد و نیز توبه و انابه و یا شفاعت و یا غفو و غفران از طرف پروردگار معنایی نخواهد داشت زیرا کارها و اعمال نتیجه فوری معلول علل و نتایج و مقدماتی هستند که رابطه بین آنها در عالم وجود جاویدان ثابت و برقرار است .

در یکی از اوپنی شادها این مطلب را بدینگونه توضیح میدهد : «در چرخ ادوار وجود و دولا ب مراتب حیات (سامسارا) Samsara هر چرخ پسندیده و هر کار مطلوبی را که انسان بدان راغب است اثری و انفعالی در روح او ایجاد میکند که چون بار دیگر بر روی کره عرض باز آمد آن اثرات الزاماً باو تعلق میگیرد ازین دولا ب وجود آدمی بیچاره و ناتوان مانند وزغی که در تکه چاه خشکی فرو افتاده باشد دستخوش سرنوشت خود اوست بدیهی است این عقیده به سلسله علل و معلول هم در امور مطلوب و هم در کارهای ناپسند درست متناسب و درخور روش اجتماعی هندو سیستم (کست) ایشان واقع شد ازین رو در جامعه هندوان باقی و برقرار ماند .

### وضع سازمان طبقاتی (کاست) در مبادی دینی

در حدود ۵۰۰ ق. م سازمان طبقاتی یا Caste System که از خصایص برجسته جامعه هندوهای آریائی است بتدریج صورت قطعی و شکل نهائی حاصل کرد طبقات اجتماع بشری به چهار صنف منقسم شدند اول روحانیون یا برهمنان Brahmins دوم اشراف و امرا کاشانیا Kshatriyas و در زیر آنها زیردستان آنها (ویسیا) Vaisyas و آخر همه صنف چاکران و خدمتگزاران (سودراها) Shudras دیگر افراد بشر که از این سیستم بیرون بودند در بهمرفته طبقه سافله «ونایاک» شمرده گشتند و جماعت ایشان را در برابر آریاها پک سره نانچیب (پاریا) untouchables می نامند این گروه «خارج از صنف» نزد ایشان مانند اسفل جامعه و ته نشین عالم بشریت میباشند و محکوم به پستی و ناپاکی ابدی در جامعه هستند. این طبقه بندی جوامع انسانی در نزد هندوها بشعب

فرعی نیز انقسام یافته تنها مابین هر یک از طبقات اربعه فوق خطوط فاصل بسیار محکم و استوار وضع شده بلکه هر طبقه و صنف نیز در درون خود به دهها بلکه سدها طبقات فرعی و اصناف جزء تقسیم شده‌اند که برای هر یک با دیگری معاشرت و مزاجت و اکل و شرب و نشست و برخاست حرام است. و از همدیگر بکلی جدا و منفصل‌اند (در زمان حاضر شماره طبقات فرعی «کاست‌ها» تا دوهزار صنف احصاء شده است) این طبقات اجتماعی در اصول دینی نیز وضعیت و مکانی دارند که بر همان برای آنها یک رشته اصول و قواعد مذهبی وضع کرده‌اند از جمله اینست که این سیستم طبقاتی همیشه با میده (قانون کارما) مرتبط شود مسئله عدم تساوی بین نفوس بشری خود بخود بسادگی موضوع حل میشود.

هم چنین برای فلسفه این اختلاف طبقات یک استدلال و بحث اخلاقی در میان آورده و گفته‌اند هرگاه انسانی در طبقه سودراها (چاکران) متولد گردد علت آنستکه در حیات قبلی خود مرتکب گناهانی شده بوده و ازینرو مستوجب این پاداش گشته است. ولی برهن در اثر اعمال پسندیده و کردار نیک خویش در زمان حیات پیشین اکنون مستحق و شایسته این مقام ارجمند شده. و ازینرو هر فرد در هر یک از طبقات چهارگانه که قرار گرفته باشد دانه‌ای که حرکت روحانی بسوی مقام عالیتر دارد که در نتیجه اعمال صالحه خود بالاخره بوالا ترین مرتبه وجود و بلندترین درجه روحانی خواهد رسید.

از طرف دیگر این تعلیل اخلاقی و استدلال روحانی برای صحت اعتقاد به سیستم کاست نتیجه دیگری را نیز متضمن گردید یعنی بر آن رفتند که هرگونه سعی بشری برای ایجاد مساوات و برابری در هیئت جامعه و تعدیل ناموزونی‌های اجتماع که بمبارت دیگران آن به «عدالت اجتماعی» تعبیر میکنند در نظر ایشان برخلاف آئین مذهب کاست و ضد تربیت اخلاقی است و تنها قانون کارما است که با پاداش و کیفر دقیق و صحیح خود هر عملی را از خیر و شر در صورت و اشکال مختلفه حیات تعدیل میکند و اگر بر سر در آن باره تردید و مخالفتی ابراز دارد بی شک زشت ترین صورت کفر و الحاد را مرتکب شده است.

### ظهور عقیده انکار دنیا و بدبینی نزد هندوان

آریاها و قتیکه بهندوستان تاختند مردمی نیرومند و با نشاط و امیدوار و نیک بین بودند، این حالت فکری که در مغزو اندیشه ایشان موجود بوده و تعبیر از آن حالت در خلال صفحات وادها استنباط میشود یک دوره معینی باقی و برقرار بود. همینکه سیستم طبقاتی (کاست) در جامعه ایشان تأسیس شد عقیده به تناسخ (سامسارا) و قانون علت و معلول (کارما) در آنها رسوخ یافت و رفترفته اندیشه انکار نفس و ترک دنیا و مادی فلسفی و عرفانی در قانون مغزی ایشان بدیدار گردید. علاوه بر آن علل دیگری هم نیز در کار آمد از زمانی که آریاها در حال پیشرفت بودند تاوقتیکه بالاخره در وادی رود گنگه رحل اقامت و استقرار انداختند، عادات و آداب صحراگردی و بیابان نوردی را فراموش نمودند جهان در نظر ایشان میدان عمل و فعالیت بود و آنها خود را پهلوان حادثه جوی آنمیدان می‌دیدند موانع و مشکلات در برابر صفات جنگجویی و جهد و سعی و عمل ایشان ورنی نداشت همه کوشا و همه کارکن و همه نشیط و همه امیدوار بودند. لکن بمنزای آنکه در صحراهای اطراف آن

رود بربرکت فرود آمدند و دست از بیابان گردی و کوچ نشینی برداشتند آن سرزمین گرم و مرطوب و آب و هوای مهیج اعصاب اندک اندک در زندگانی آنها میل به انزوا و خمول را پدید آورد نیروی حاد و زورمند اجسام ایشان رو به کاهش گذاشت ولی دماغ‌های دقیق و فعال ایشان همچنان در کار بود و در آن اوضاع و احوال باندیشه و فکر فرو رفتند. مغز جانشین جوارح و اعضاء گشت. موجات عقلانی گوناگون در دریای ذهن ایشان بجنبش آمد، حب زرد و خورد و میل جنگ و حسادته طلبی جای خود را به مباحث و مجادلات فلسفی و عرفانی داد هر چند پایه و اساس زندگانی برای ایشان شادی افزا و فخر انگیز و مثبت بود ولی روح ایشان اندک اندک متمایل به آرامش و سکون بود و پیوسته جنبه منفی بخود میگرفت.

در این بین معنی عقاید و نظرات فلسفی نازد در بین مردم آریایی نژاد هند بظهور رسید از آنجمله یکی اعتقاد باین قضیه بود که وصول بحقیقت کامل فقط در صورتی میسر است که آدمی بکلی در «برهمن آتمان» Brahman-Atman مستغرق و نابود گردد و تمام حواس و ادراکات طبیعی خود را در آن فانی سازد چون همه چیز عین برهمن است اگر آدمی بکلی نفس خود را در برهمن فنا سازد بحقیقت محض نائل خواهد گردید. ازینرو آن مردم بحقیقت طلب امید به وصول بسرمسزل مقصود روحانی یعنی (حقیقت برهمن) را در نرسد علائق جسمانی دانستند و همچنانکه اوپنی شادها تعلیم میدهد احساس سعادتمندی از اتصال و وحدت با برهمن میباید و ازین جا بک حال فراغت و آسایش قلبی روحانی در این مقام نصیب مرد سالک میشود زیرا وجود خود را عین حق بلکه وجود مطلق می بیند تا جائیکه اندیشه خودی و احساس نفسانی و برتری از میان رفته اختلافی در میان افراد موجودات باقی نمی ماند و از خیال خوب و بد و خیر و شر بکلی فارغ می نشیند در نتیجه همین قضیه دیگر فردیت و شخصیتی برای انسان نخواهد ماند و از آن روح را از خویشتن و غور بیشتر در اعماق فلسفه و تفکر مانع میگردد و نفسانیت انسان پیوسته ضعیف تر و نابود تر میشود و از افکار و احساسات درباره نفس خود بکسر اجتناب می کند و نفس در نظرها امری باطل و خیالی خطا و موهوم جلوه گر میشود و عزم و اراده انسانی را در آمال و امانی دنیوی از خاطر موجود نابود میسازد. خلاصه آنکه یا دماغ در یک حال «سبات» یعنی خواب مرگ نما می افتد و احساس و اراده او از میان میرود تا اینکه مرد سالک بکلی از دنیای عمل فارغ و رکنار می نشیند.

هر چه بیشتر در تأثیرات عقیده و تناسخ و قانون علل و معلول (کارما) مطالعه و تحقیق کنیم بیشتر معلوم میشود که روحیه هندوان چگونه دائماً بطرف انکار حیات و ترک دنیا پیش رفته است و دماغ‌های فعال و توانا هر چه حساستر و عمیق تر بوده اند در این وادی بیشتر فرو رفته اند عاقبت فلاسفه هندو عالم را بک دولاپ ازلی و ابدی در تولد و مرگ ارواح دانستند و با کمال ناامیدی و بیچارگی بر آن قانون گردن نهاده و چون یقین دارند که آن دولاپ ابدالابد در حال گردشی است دل ایشان از اندیشه مفردی که هزارها میلیون دفعه رفت و آمد در این جهان را متضمن است پریشان و موهوم گردیده و بک هول و هراس دائمی، روح ایشان استیلا یافته است.

ازینقرار این عقاید پیچ در پیچ و دقیق در آن آب و هوای گرم در میان انواع امراض ساریه در نزد مردمی بی نوا که طبقات زیر دست آن دچار هزار گونه آهانت و خواری بودند روح ضعیف هندوی را معتقد به احساسات و نیازمندی و احتیاج ممتلی ساخته که ناچار آه سرد ازل بر دود کشیده میگوید: «آه و افسوس! ایکاش که من از فشار فقر کارما خلاص می شدم! ایکاش که این بدبختی و شقاوت

نابیدا بپایان می‌آمد؛ وایکاش که شمه‌ای از سماد و شادی در دل محزون بینوای من راه می‌یافت...»  
حقیقت مذهب و فلسفه هندوان در عمق این ناله‌های دلسوزان گداز نهفته است.

### احتیاج برای نجات

تا اینجا خط سیر افکار هندوئیزم را شرح دادیم از این پس تاریخ دین هندو اعم از عقاید کلی و عمومی Orthodoxy یا عقیده‌های منکرین و مبتدعین Hetradoxy عبارت از کوشش مستدام آن قوم است که در طلب حل معمای حیات کوشیده‌اند و میخواهند راهی برای نجات از این شقاوت دائم بدست آورند. تا از این رنج و آلم دائمی که از نقصان حیات روح آنها را دچار شکنجه ساخته است نجات یابند و میکوبند؛ چه باید کرد که از آلام و مصائب که در طول زمان و مکان نامتناهی بواسطه تسلسل مرگ و زنده‌گانی بی‌دری بر ایشان مسلط است رهایی یابند.

چهار قرن تمام از سکونت آریانیان در صحراهای اطراف وادی رود گنگه سپری شد که فکر هندو متوجه حل این مسائل مشکل گردید. اکنون در فصول بعد از راههای نجانی که فرق عامه یا خاصه ایشان اندیشیده‌اند سخن خواهیم گفت.

## فصل چهارم

### جینیزم - مذهب ریاضت

در جریان تاریخ سیر مذهب هندوئیسم دو فرقه مبتدع ظهور رسیدند که به مسئله غامض زندگانی هندوان یعنی نجات از قانون کارما و رهایی از دولا ب دائم السیرتولد و موت پیاپی هر يك جداگانه پاسخی اندیشیده و بطریقی دیگر آن معمای مشکل را حل نموده‌اند . این دو فرقه مبتدع درست در همان موقعی که اندیشه خلل آن مسئله در دماغ هندوان نشأت یافته و با وزنی سنگین و نیروئی شدید بر روح آنان فشار می‌آورد ظاهر شدند .

یکی از آن دو یعنی فرقه جینیزم Jainism فقط در خاک هندوستان پیروان و معتقدین بسیار پیدا کرد و با هرگونه مقاومت و شدت که بر علیه آن بکار رفت در جهان باقی بماند چندانکه جینیزم با آنکه بصورت يك مذهب مستقل و دارای مبادی و اصول جوهری در نیامد، معنایك هم اکنون در آن سرزمین موجود است و پیروان فراوان دارد . فرقه مبتدعه دیگر عبارت بود از بودائی Budahism که دامنه آن در سراسر هندوستان وسعت یافته و از سرحدات آن تجاوز کرده از جنوب و شرق و شمال آن کشور بخارج رفته در جزیره سیلان و خاک برمه و کمبودیا و سیام و ممالک پهناور شمال مانند چین و کره و ژاپن و تبت و مغولستان انتشاری بلیغ یافت و برای مشکلات و معمای زندگانی این اقوام

وامم طریقه حل و پاسخهای رضایتبخش وضع نمود تا بجائی که درخور احتیاجات و نیازمندیهای قاطبه بشر گردید ولی گویا مقدر چنان بود که این فرقه مبتدعه کسه از اصل هندوئیسم متفرع شد در سرزمین مادری خود یعنی درخاک حیرت انگیز هند جز در بعضی نواحی دوردست مندم و نابود بشود . بمبارت دیگر افزون از دوهزار سال مذهب هندوئیسم در تحت تأثیر این دو فرقه خاصه که در دامان خود پرورش داده بود قرار گرفت . ولی بالاخره بر آن دو تفوق و برتری حاصل کرد . الحق این واقعه در عالم تاریخ ادیان یکی از عجایب و قایع است .

علت آنکه مردم هند در آغاز نسبت باین دو عقیده مبتدعه و دو مذهب نوین استقبال شدیدی کردند همانا استحکام میانسی اخلاقی و روشنی و وضوح مبادی و اصول دینی آنها بود . در سؤالات حیرت انگیز هندوان که مشکل حیات را برای ایشان بصورت دردی مؤلم و مرضی شفا ناپذیر درآمده بود آورد و جوابهای صریح و معلوم بیان کردند یعنی قضیه را از زاویه دیگر مورد امان نظر قرار داده و طریقی نجات‌وراه رهایی را که پیشنهاد کردند گرچه صعب و متمسک‌المیور بود ولی بخوبی مستقیم و معلوم می نمود .

برای کسانی که بمکاتب فکری و فلسفی ممالک غربی جهان آشنا باشند طریقه جینیسم در بادی نظر امری بسیار مضحك و عجیب نمایان میشود البته راهی است صعب و دشوار و عبور از آن بسیار سخت و مشکل چه این مذهب برای حل مشکلات جهان و دشواریهای زندگانی طریقی پیشنهاد می نماید که در تاریخ ادیان طریقی صعب تر و افراطی تر از آن دیده نمیشود . البته طریقه و روش «جین» Jain در هندوستان بهیچوجه يك سیر و سلوک منحصر بنظر نمی آید سبک ریاضت و زهد را که برای نجات نفسانی پیشنهاد می کند تنها منحصر بآن مذهب نیست .

مذهب جینیسم (عیناً مانند بودیزم که يك نسل بعد از آن به ظهور رسید) در وقتیکه ابداع شد در واقع واکنشی بود که بر علیه مبادی و افکار منتشره برهمنان بوقوع پیوست . در آن زمان یعنی در قرن ششم ق . م سازمان طبقاتی سیستم کاست در حال تشکیل و تکوین بود . در آن هنگام که طبقه روحانیون (برهمنان) مدعی برتری و تفوق اجتماعی و روحانی بر دیگر طبقات و اصناف اخلاق بودند بسیاری از نفوس که در طبقه امرا و اعیان (که شخص مهاویر مؤسس و بانی جینیسم نیز یکی از آن جمله بود) تسلیم آنان نشده و در برابر ایشان مقاومت ورزیدند و عقاید و نظریات خود را با کمال صراحت در مقابل آنها ابراز میداشتند . مخصوصاً در باب يك اصل و يك نکته دینی با آنها موافق نبودند و آن اینکه برهمنان میگویند احدی بجز افراد سلسله برهمنان نمیتواند ادوار تکامل روحانی را طی کرده بسر منزل استقرار و نجات یعنی نیروانا Nirvana برسند . صنف امرا و شاهزادگان (کاشات-ریاها) در آن هنگام بآن درجه تکامل فکری و رشد دماغی رسیده (چنانکه کذاب اوینی شادها شاهد اینشغال است) که بتوانند آنها هم در میدان مبادی مشکل فلسفی اسب بحث و تحقیق بچولان آرند و بسیاری از ایشان در عقاید براهه شك و شبهه وارد ساخته و در صحت مقالات ایشان تردید کردند صاحب نظران و خداوندان آراء ثاقب و افکار دقیق در میان ایشان بسیار پیدا شدند که مبادی و تصورات وحدت‌پایه آلی Monistic idealism برهمنان را قبول نداشته و بر این اصل که تمام موجودات عالم ماده در زندگانی روزمره منتهی به يك واحد اصلی میشود تسلیم نشدند و بعضی از صاحبان افکار دقیق و ارواح قوی برخلاف عقیده برهمنان برخاستند و برای عالم جسم و جسمانیات نیز حقیقت و واقعیتی قائل گشتند و بزم ایشان هر متنفذ ذیحیات در عر نشانه و کون که باشد دارای حقیقت واقعی



نفس‌الامری است موجودات اعم از انسان و جماد و نبات و جانوران صحرا و پرنندگان هوا و ماهیان دریا به در عالم واقع موجودیت خاص و استقلال ذاتی دارند. کشمکش مابین صاحبان این عقاید با برهمنان که معتقد به وحدت صرف و فنای عالم ماده بودند بجائی رسید که منکر حقیقت وجود جان کیهانی گشتند و او را بهر تمبیر لقبی که وصف کنند مانند «شخص اول» و ذات متعالی و «موجود مجرد» و «محیط برکل» منکر شدند و با کمال جرأت و استقامت راه و روش‌های جدیدی پیش گرفته که منجر به انکار و الحاد وجود باری نمائی گردید.

مهاویرا Mahavira پیشوا و مبدع فرقه جینیسم یکی از آن جمله بود وی در وادی ضدیت با برهمنیزم در ابتدا بدلائل نیازمندیها و احتیاجات شخصی و میل قلبی و شوق شدید نفسانی به نجات و رستگاری روحانی قدم نهاد نه آنکه علل و موجبات عقلانی یا اجتماعی او را برانگازد این عقیده برانگیخته باشد.

### ۱. زندگانی مهاویرا Mahavira

«مؤسس و بنیان‌گذار جینیسم را به مهاویرا لقب ساخته‌اند آن لفظی است بمعنای «مرد بزرگ» یا «پهلوان بزرگ» ولی نام اصلی شخص او نانا پوتا و اردامانا Natarputta Vardhamana است. گویند وی در نزدیکی قصبه و سالی Vaisali در ایالت بهار در ۳۰۰ میل قبل از میلاد (شهر باتنا) در ۵۹۹ ق. م متولد و در سال ۵۲۷ ق. م. وفات یافت پدرش راجه‌ئی بوده و سلطنتی داشته و مهاویرا یکی از فرزندان او بوده است. نوشته‌جات و اشیاء قدیمه که از آن زمان بدست است بقدری مبهم و نامعلوم میباشد که نمیتوان حقایق تاریخی را از آنها استخراج کرد. ولی مطالبی که از آن حکایات و روایات میتوان درک نمود داستان سرگذشتی است که از او روایت کرده‌اند و آن گرچه حکایتی بسیار ساده است ولی خواه با واقع منطبق باشد یا نه در هر حال نماینده کامل یک زندگانی مرناس هندی است.

مهاویرا چون در کاخ راجه پدرش متولد گردید پنج خادمه و پرستار برای تغذیه و استحمام و لباس پوشاندن و بازی کردن و بالاخره یکی برای حمل و نقل او بخدمتش اشتغال داشته و این شاهزاده این چنین رو به رشد و نمو نهاد و در آن محیط اشرافیت و کاخ سلطنت با انواع لذات و عیش و نوش که مطبوع حواس ظاهری او بود و دیگر حظوظ نفسانی خو گرفته بسر میبرد ولی هم از آغاز عمر وی این طرز زندگانی شاهانه را خوش نداشت و در بیرون شهر در پارکی که گردشگاه او بود ملاحظه نمود که جماعتی از راهبان تارک دنیا مقام دارند و بر حسب قانون پارشا Parshva روز میگویند و بنیاد نهادن سازمان مرناسان پارشا از یک دور قرن قبل از آن در هند معمول شده و دیرپائی بهمان نام بنیاد نهاده بودند. روش و سبک زندگانی آنها مهاویرا را مفتون و محبوب ساخت ولی بملاحظه حال و رعایت خاطر والدین روش آنها را اختیار ننمود همینکه آنها وفات یافتند وی آماده شد که دستگاه سلطنت را ترک گوید و در صف مرناسان درآید در آن موقع سی ساله بود ولی ناچار بود که از برادر مهتر خود کسب اجازه نماید و بی شرط آنکه در قمر «مجنان یکسال دیگر مقیم بماند اجازت داد مهاویرا در این مدت به تفکر و اندیشه مشغول بود و خود را مستعد ساخت که چون سر سال درسد از سراسر مال و منال و زروسم و خدم و حشم و اثاثه سلطنت صرف نظر کرده گنجینه‌های ذیقیمت خود را به بیسویان تقسیم کند.

در ماه اول زمستان مهاویرا از دنیا کناره گرفت و بگروه راهبان ملحق گردید و در بیرون

شهر در صومعه ایشان منزل گزید . بر حسب آداب و رسوم آن جماعت وی نخست سراسر جامه‌های پر زرق و برق و زبور آلات را از تن دور ساخته و طیلانی ساده به نقش « مرغ آتشی » بر تن کرد و از دو طرف با دستهای راست و چپ خود پنج قیغه ازموهای سر خود را بکند و بر سر ایشان سوگند یاد کرد که جسم و بدن خود را فراموش کرده و به آرامی و برد باری تمام شدائد و رنج‌ها را که از طرف نیروهای غیب‌الهی یا از طرف آدمیان یا از جانوران بر او وارد می‌شود تحمل کند .

چون چند ماهی در میان آن راهبان بسر آورد مهاویرا خود باستقلال در طریق سلوک قدم بر داشت طیلان را از خود دور ساخته و از آن پس عور و برهنه در وادی سیر و سیاحت در صحراها و دهاات هندوستان مرکزی قدم نهاد و با شوقی و حرارتی عجیب در طلب نجات و رهائی از دوران وقوع تولد و مرگ دولاپ و تجدید حیات برآمد . وی دوعقیده جازم داشت ، یکی آنکه نجات روح « مکشا » Moksha از شرور و آلام بدون تحمل رنج ریاضات شاقه امکان پذیر نیست دوم آنکه طهارت و تنزیه نفس فقط در پیروی از قاعده اهیمسا ahimsa یعنی « نیازدردن هیچ ذی‌حیات » می‌رست و پس . البته این دوعقیده ابداع شخص او نبود بلکه قبل از او نیز صاحبان همین دو فکر در آن ملک وجود داشتند و وی این هر دو را از آنان تعلیم گرفته بود ، صداقت و خلوص و استقامتی که در پیروی این عقیده ابراز داشت بی‌سابقه و نظیر است .

در طول مدت سیر و سیاحت مهاویرا هیچوقت بیش از يك شبانه روز در هیچ قریه و دیهی و بیش از پنج روز در هیچ شهر و بلدی اقامت نفرمود و بهیچ دیار و بهیچ قوم دل نیست‌چه آن‌هردو باعث دل‌بستگی و علاقه‌مندی او با عالم ماده و پیوستن یل‌نژاد جهان میشد تنها در ایام چهار ماه موسم بارندگی مهاویرا در یکجا متوقف می‌ماند زیرا مشاهده می‌کرد که در آن فصل سرا سر صحرا ها و جاده‌ها از مخلوقات چند آگنده شده است و پیاده روی در آنجا ها برخلاف قانون « اهیم سا » یعنی ترك آزار به ذوی‌الحیات می‌باشد ازینرو در آن‌مدت همواره سکون و آرامش اختیار می‌کرد .

روایت است که مهاویرا را عادت بر آن بود که چون راه پیمائی آغاز می‌کرد جارویی نرم همراه برداشته راه خود را هر جا لازم می‌دید می‌روید می‌بادا حشرات ریز و جانوران خرد در زیر اقدام او تباہ شوند یا رنج و آزاری ببینند . هر جا که سر بر زمین می‌نهاد و خفتن می‌خواست خواه در دل صحرا و خواه در درون کلبه خفتگاه خود را بدقت رسیدگی می‌کرد و ملاحظه می‌نمود که بکلی از بند و تخم حشرات و جانوران پاک و طاهر باشد . وی هیچگونه طعام خام نمی‌خورد و در کشکول گدائی خود فقط غذائی پخته که دیگران تهیه کرده بودند در پیوزه می‌کرد و البته راضی نبود که برای خوراک او جاننداری را بیجان کنند و او در آن گناه شریک و سهم باشد . در گاه خود همیشه نظر می‌نمود که اگر در قسمتی از آن حیوانات و حشرات و یا کرم و یا پروانه یا مورچه یا ذی‌حیات دیگر راه یافته باشد آنرا با هستکی خالی‌کند و بر آن لب تزنند و نیز قطعه قماش نازکی همراه داشت و آب مشروب خود را در آن صاف می‌کرد .

حکایت ذیل نمونه‌ایست از ریاضت و رنج که مهاویرا بر تن خود همواره ساخته بود ، گویند آن مرد بزرگ چون فصل سرما نزدیک میشد جامه از تن دور می‌ساخت و بازوان خود را گشاده بهر طرف راه می‌سپرد و بهیچ درختی تکیه نمی‌کرد چون بادی سرد و ناپسند میوزید و راهبان در آن هنگام در پناه مأوی و منزلی برمی‌آمدند و اندک جامه‌ای بر تن می‌پوشاندند

و هیزمی گرد آورده آتش می افروختند آن مرد بزرگ بهیچیک از این امور نمیدرداخت و در نهایت پامردی و ثبات رنج و الم سرما را تحمل می کرد و پناهگاهی اختیار نمی فرمود و غالباً در هنگام فصل سرما وی در سایه نشسته بمراقبه و تفکر می پرداخت و نیز در فصل گرما وی در حرارت سوزان زانوان در بغل گرفته دراندیشه فرومی شد .

هیچوقت آن بزرگ بقصد حفظ نفس بخواب نمی رفت و چون خواب بر او چیره میشد خود را بیدار می کرد و در شبانه روز باندک نوم قانع بود . هیچوقت دوا و دارو بکار نمی برد . تن خود را در آب فرو نمی کرد و بدن را با روغن چرب نمی نمود یا موی سر را نمی آراست نشستن دهان و دندان نزد او لازم نبود .

از بیم آنکه مبادا دلبستگی و علاقه با احدی پیدا کند از مجالست و مصاحبت با مردمان دوری می جست . ازین رهگذر دهقانان و روستائیان که اطراف او گرد آمده و پا او سخن میگفتند خشمگین شده او را رها می کردند لیکن او بی دشنام و اهانت آنها تن داده با صبر و بردباری جور و جفای آنانرا بر خود هموار می ساخت .

گویند چون او بجواب سلام همگنان اب نمی گشود مردمان جفاکار و جفا پشه او را باجوب می زدند و آن حکیم سرگردان بهر سو می رفت و گوش بسخن قصه گویان و نمایشکران نمی داد و آب و بازی های کشتی گیران و مبارزان را که در نزد سکنه محلات و دهات معمول بوده تماشا نمی کرد عوام او را هدف لطم و ضرب قرار داده گشاهی سکه های درنده بساو می دوایندند و خاک و حاشاک بر سر او می ریختند ولی او آرام و صبور بر جای خود نشسته باکمال تواضع و فروتنی همه این رنجها تن در می داد .

با این ریاخت شدید نفسانی و با این صبر و شکیب حیرت انگیز مه او را مدت ۱۲ سال در طلب نجات و کمال نفس « Moksha » سرگردان میگشت تا عاقبت طلیعه وصال نمودار گردید و بدولت مقصود رسید .

گویند در سال سیزدهم در دومین ماه تابستان در هفته چهارم وقتی که سایه اشیاء بطرف مشرق باز می گشت در بیرون شهر گریم بهیکا گراما Grimbhikagrama در ساحل شمالی رودخانه ریگوپالیکا Rigupalika درمزرعه شخصی بنام ساماگا Samaga در سمت شمالی معبدی کهنه در نزدیکی درختی در پس زانو سر برافکنده ونشسته بود و در اعماق دروای فکر و اندیشه فرو رفته و در این حالت به نیروانا Nirvana واصل گردید و بدرجه کمال و بلوغ یعنی کوالا Kevala نایل گشت . « در آن دقیقه او به جین Jina « فیروز و فاتح » ملقب گشت و پیروان او را نیز « جین » گنند زیرا او از فیروزی و فتح کامل بر خوردار گردیده بود و بر دشمن نفس و آمال جسمانی که باعث دلبستگی آدمی باین جهان ماده است غالب آمد .

چون سرانجام بعد از دوازده سال باین غایت نهائی رسید مه او را زبان بسخن بگشود و خلائق را تعلیم داد و از آن پس سخن از روش زندگانی پیمیان آورد و بعد از سی سال که توفیق تعلیم و تربیت مریدان و تشکیل سازمان دینی حاصل نمود در سن هفتاد و دو سالگی گره ها و عقده های رشته تولد ، پیری ، دمرگ ، را از هم شکافته و از تمام آلام و رنجها و متاعب که این جهان را آلوده ساخته است نجات یافت . و بر حسب عقیده ای که مورد قبول تمام طبقات و فرق جین است ، مه او را هم اکنون در « مادت » حض و آسایش مطلق در جایگاه پاداش نیکان جاویدان

بخرمی نشسته و دیگر از رنج نجدید حیات نجات یافته است .

## ۲. فلسفه و اخلاقیات جینیزم

پیروان مهاویرا و خود او مجرای سیر زندگانی را در آراء فلسفی و مکتبی اخلاقی پیرایان انداختند و در نتیجه اصطلاحات و تعاریف خاصی در مذهب خود ایجاد کردند . کارما روح- ماده نجات و غیره و دیگر اصطلاحات دارای معانی مخصوصی نزد ایشان شد که با تعاریف و معانی معمول نزد برهمنان و بودائیان فرق و تفاوت دارد .

در نظر جینها « قانون کارما » معتبر و اصل شناخته شده و دوران چرخ حیات را بطرف نجات و بر طبق آن قانون همگی معتقد می باشند ولی برای کارما تفسیر و ترجمه دیگری کرده و بر آنند که حاصل اعمال و نتایج کردار بشر مانند قشری روی جوهره روح رسوب یافته و یا بدرون آن سرایت و نفوذ می کند . در آئین اعمار پیاپی و نواللهای مکرر که برای روح فردی دست میدهد طبقات پوشش از یک ماده خارجی بانواع و درجات مختلف روی جوهره روح لطیف متحجر میشود و پنج غلاف بالنسبه کیفیت گرداگرد گوهر روان تشکیل می شود وضاحت حاصل می کند و آدمی باید به اعمال و کردار خود آنها را از میان برده و جوهر روح را بلطف و صفای اصلی اعاده دهد تا آنکه مانند مهاویرا و دیگر اسلاف و پیشینیان در طریقه ریاضت رهبانان پار شوا را اختیار کرده و آن را مانند ماده سمی خارجی که در فشر صلب روح نفوذ کرده و آن را ذوب نماید تا آنکه روح را معنی و رقیق کرده عاقبت بطهارت و پاکی نخستین بازگرداند .

جینها هم چنین در باب نسبت ماده با معنی یا رابطه جسم با روح عقیده ای جالب دارند . نزد ایشان ماده دارای مراتب مختلف غلظت و رقت است و از لطیفترین و نازکترین مرحله وجود که خارج از حد حواس خمسہ انسانی است شروع میشود و پائین می آید تا بصورتی صلب و ضخیم میرسد . در مراتب فوقانی ماده فرار و لطیف و نامرئی است ولی در حالات تحتانی سنگین و ثقیل و محسوس میباشد . ماده بزم ایشان عنصری جاویدی و ازلی و مرکب است از جواهر فرد (ratome) که با شکل و صور گوناگون بهم اتصال یافته دارای صور و خواص مختلف شده و بشکل خاک یا آب و هوا یا اصوات یا الوان و بالاخره بشکل اجسام محسوس بانواع مختلف در می آید حتی حواس و ادراکات نیز صورتی از صور ماده است و لطیفترین صورت ماده که به « ماده کارما » تعبیر میکنند و میگویند این ماده در روح صورت می بندد باین طریق که هر وقت روح بواسطه امیال و شهوات نایستد بجنبش در می آید اندکی غلظت و لزوجت حاصل کرده و عنصری از ماده در آن نفوذ و سرایت میکند یا قشری نازک روی آن می بندد و این نفوذ و چسبندگی ماده در روح البته در دوران تناسخ و انتقال آن روح تأثیری بسزا خواهد داشت زیرا سرانجام در هر مرحله وجود روح همان ماده کثرت را که صفای او را مشوب ساخته همراه با خود بجسدی دیگر می برد و اگر بجائی رسیده باشد که سراسر روحانیت خود را از دست داده و ماده آن بکلی ضخیم و ناپاک شده باشد در مراتب و طبقات وجود پائین سقوط کرده تا آنکه با سفل السافلین میرسد و جاویدان در آنجا معذب میمانند . ولی اگر مقدار مادیت آن کم و آن قشر نازک روح را هنوز صفا و لطافت اصلی اندکی باقی مانده باشد بمراتب و درجات بالاتر صعود میکند تا آنکه ممکن است به اعلی علیین واصل گردد و در آنجا در اجساد مطهره خدایان

و موجودات لطیفه روحانی داخل شده و ابدالآباد آزادی یافته و در نجات و سعادتمند مطلق باقی بماند .

مشکلترین وظیفه و غامضترین معاملی که برای روح در پیش است آنستکه کاری بکند تا ماده کارما را از خود دور سازد . این عمل گرچه تا حدی خودبخود بحکم دوران چرخ کارما انجام میگردد لکن اعمال صالحه و اخلاق پسندیده در ذوبکردن و گداختن آن قشر مادی که روح را فرا گرفته مداخلیت و تأثیر فراوان دارند و بالاخره اعمال بشری هرچند خود کارماهای جدیدی بوجود بیاورند ولی اینها در اثر کردار نیک متدرجا نلطیف شده و قشر مادیت آن محو گردیده و روح اندک اندک صفات طهارت حاصل میکند ، در اثر این وضع مابین روح علوی و جسد خاکی در طول مدت زندگی ثنای و تپا زانی موجود است .

در نظر مهائیرا و متابعین او تمام موجودات از دونوع بیرون نیستند یکی اشیاء بیجان که آنرا اجیوا ajiva گویند و آنها صرفاً از ماده جامد و مرده تشکیل شده‌اند و بعالم جماد تعلق دارند دوم اشیاء ذبیحات که آنرا جیوا jiva نام دهند عبارت از تعداد لایتنهای روانهای مجرده منفرد میباشد و بعالم ارواح متعلق میباشد اجیوا منبع سیئات و شرور ولی جیوا منبع خیرات و حسنات است و هر دو عنصر ازلی و جاویدی هستند ارواح در حالت ساده و خالص خود که بکلی از قید ماده خلاصی یافته است بصفت کمال و طهارت موصوف و بزبور علم و قدرت و سعادتمند و برکت آراسته است . و همینکه از جسد خاکی و گوشت و پوست بدن نجات یافت باعلی‌علیین در بالاترین مقام کیهانی قرار میگردد و با ارواح مجرده منزله دیگری جاویدان مقام میکنند و آن مقام را ایسات پراگ Isatpragbhara مینامند . نباید تصور کرد که ارواح بعد از آنکه باین مقام مقدس رسیدند بمرحله «عدم» واصل میشوند زیرا با آنکه دارای کمال تجرد و تنزیه هستند و از لوث صفات و تعلقات میرا میباشد معذک خاصیت ادراک از آنها سلب نمیشود .

در یکی از متون جینیزم حالت روح علوی این چنین وصف شده است ،  
«روح که از لوث ماده نجات یافته نه بزرگ است و نه کوچک . . . نه متکین است نه سیک ،  
منزه از جسم و بیرون از زحمت و بیرون از رنج رستاخیز . خارج از تماس با مادیات و میری از جنسیت ذکور و انات . ولی با همه اینها این روح دارای ادراک و علم است و شبه و نظیری برای این حالت روح نمیتوان قیاس کرد . . . » ازبیرو ارواح کاملاً مستقل و فناناپذیر و قائم بذات میباشد .

بعقیده جینها از موجودات علوی و مجردات هیچگونه انتظاری و برکت نباید داشت زیرا آنها نیز خود محتاج به نجات میباشد ازبیرو ارواح انسانی که در دامگاه وجود قرار گرفته‌اند و در تشنگای عالم جسمانیات افتاده و در طلب راه فرار و مخرج نجات از رنج «کارما» میباشد تا اینکه بسر منزل سعادتمند وصال یعنی «مکشا» برسند باید تنها به عمل و کردار خود متمسک شوند ، دعا بدرگاه خدایان بیهوده و بی فایده است .

استمداد و استعانت از بشری یا کتابی بی اثر است ، برهمنان و روحانیون تأثیری در زندگی روحانی دیگر افراد ندارند و کتابهای ودا مقدس و آسمانی شمرده نمیشوند و سرزنی در خلاصی روحانی انسان از دولااب کارما تأثیر ندارند . هر فرد باید از درون خود استمداد بکشد و از نفس خویش یاری جوید ، مهائیرا وقتی گفت : «تنها دوست یگانه تو نفس توست چرا از دیگری غیر از خود یاری میجویی.»

پس تنها وسیله سریع وصول به سرمزل کمال و «مکشا» همانا ریاضات شاقه است و بس که آتزا تا پا tapa گویند . عمل و روش مه‌اویرا سرمشق ریاضت میباشد . پیروان او عمل صیام (روزه) را نیز مطابق قواعد خاصی بر آن افزوده‌اند و روش‌های گوناگون در مراقبت و تفکر وضع نموده که همه بزم ایشان باعث انقطاع کامل آدمی از جهان مادی خارجی میگردد و وسیله امحاء و افشای وجود جسمانی او میشود و در نتیجه حالتی بانسان دست میدهد که شبیه است با آنچه بر مه‌اویرا در سال سیزدهم سلوک و ریاضت او دست داد و او را به نجات مطلق نهائی واصل گردانید ، پس آدمی برای وصول باین مرتبه کمال باید تمام قوای بدنی و عقلانی و هواس و شهوات نفسانی خود را کاملاً در قبضه اختیار خود در آورد تا آنکه از رسوب و فشر پندی و تصلب «کارما» در روح خود جلاگیری بتواند کرد .

ریاضات و اعمال روحانی در پنج عهد بزرگ خلاصه میشود و آن عهد خمه را بعدها به تفصیل نگاشته و تعریفات و تفاسیر بسیار بر آنها افزوده‌اند و باید آنها همه بر قاعده «اهیمسا» یعنی ترك آزار و قطع علائق از جهان و جهانیان استوار باشد .

آن پیمانهای پنجگانه که هر فرد «جین» در ابتدای ایمان خود بآن تعهد میکند اینچنین است ؛

۱- من از قتل و ابقاء تمام موجودات حیه پرهیز خواهم کرد و بآن رضا نخواهم داد و مانع از آزار آن خواهم شد و نازنده‌ام این عمل را گناهی بزرگ دانسته جسماً و روحاً و در کردار و گفتار از آن اجتناب خواهم نمود .

۲- من از هر قول و فعلی که منجر به غضب یا حرص یا خوف یا فرح باشد پرهیز مینمایم و دروغ نمیکوم و دیگران را از دروغ‌گویی منع میکنم و بمکذب رضا نمیدهم .

۳- من از تملک هر چیزی که بمن عطا نشده در ده و در شهر و در جنگل خواه کم و خواه زیاد اجتناب مینمایم .

۴- من لذات و شهوات جنسی را بر خود حرام میدانم و این کردار را برای دیگران نیز رضا نمیدهم .

۵- من از هر علاقه اندک یا بسیار به اشیاء اعم از جاندار و بیجان خودداری خواهم کرد و برای دیگران نیز این چنین علاقه مادی را نپسندیده رضایت نخواهم داد .

البته بپیمان پنجم که آخرین آنهاست از همه مهمتر و سخت‌تر است و شامل کلیات و اصول ریاضات میشود ولی در عین حال در پیمان اول و چهارم راجع به ترك لذات و ترك شهوات نیز نزد ایشان در عین حال کمال اهمیت را دارد و مه‌اویرا خود گفته است که محبت زن بزرگترین سبب افتتان و ابتلاء این جهان است و عاقبت به دردها و آلام و خطاها و مرگ کشیده و بالاخره منتهی به جهنم میشود و روح آدم شهوی در جسم حیوانی سبع و دوزخی مقید و محبوس مینماید .

واضح است که این عهد خمه محدود و مخصوص مرناضان فرقه جین میباشد و اختصاص بخواص دارد . برای عامه مردم که نمیتوانند بشرايط ریاضت چنانکه باید رفتار کنند پیشنهاد جین قواعد نرم‌تر و دستورهائی ملایم‌تر وضع کرده‌اند . طبقات عوام باید دوازده پیمان را متعهد شوند از اینقرار ؛

۱- هیچوقت عالماً عامداً جاندارى را بى‌جان نکنند و ازینرو هیچوقت زمین را شخم و تیار

نمی‌کنند، از شغل فصابی، صیادی، طبایخی یا هر حرفه دیگری که مستلزم کشتن جانوری است احتراز نمایند.

۲- هیچوقت دروغ نگویند.

۳- هیچوقت دزدی نکنند و درمالی که بآنها عطا نشده نصرف ننمایند.

۴- از شهوت پرستی بپرهیزند و ازینرو زن و شوهر باید بهمدیگر وفادار مانده ازکردهار و گفتارویندار ناپاک دوری جویند.

۵- از حرص و شه خودداری کنند و درمال دنیا بقلیلی قانع شده زیادی رارهاکنند.

۶- از هر عملی که موجب فتنه و ابتلای نفس و ارتکاب گناه است مثلاً مسافرت تفریحی یا امثال آن خویشتن را نگاهدارند.

۷- از اشیاء و لوازم روزانه زندگانی بحداقل اکتفا نمایند.

۸- همیشه مواظب باشند در دام شرور و خطایا نیفتند.

۹- زمان مہیتی را مخصوص ترک نفس و زهد ازجهان مادی نمایند.

۱۰- همه روزه وقت معینی را بمراقبه و تفکر درباطن خود مصروف سازند.

۱۱- بعضی ایام را در زندگانی ترک دنیا کرده بروش راهبان و مرنشان روز بگذرانند.

۱۲- بهمه کس خاصه بمرنشان و تارکان دنیا صدقه و نیاز ازروی صدق تقدیم دارند.

البته ازین بیمانه‌های دوازده گانه عهد نخستین ازهمه مهمتر شمرده شده و نتیجه اجتماعی همی نیز ببارآورده است و دارای ارزش اقتصادی نیز گردیده است زیرا چین‌ها درطول مرور ایام و سنتین خود را ازآموری که متضمن ابتداء بذوی الحیات است منحرف ساخته و مشاغل و کارهایی پیش گرفتند که مستلزم آزار بغير نیست ازینرو بشغل صرافتی، تجارت، زمین‌داری، وکالت عدلیه و امثال این امور پرداخته‌اند. و ازنتیجه این عهود اثنی عشر نزد آن جماعت قمارباختن و گوشت خوردن و شراب نوشیدن و زنا و شکار و دزدی و انواع فسق و فجور ممنوع و حرام است بالنتیجه چین‌ها درهیئت اجتماعی هند مقام و مکان متحریمی پیدا کرده در صحنه اجتماعی آن کشور پایدار و برقرار مانده‌اند.

### ۳. پیروان مہاویرا

در اطراف مہاویرا روایات و افسانه‌های بسیار نقل کرده‌اند و ازینرو پیروان او درباره مہدئیت الهی و ذات و صفات علوی «مہاویرا» دارای عقاید مختلف گشتند و بفرق گوناگون منقسم گشته‌اند.

بعضی میلاد او را امری اعجاز انگیز و مافوق طبیعت دانسته‌اند و او را خلیفه آخری سلسله منجیان بشر درروی کره ارض دانسته‌اند و آنهارا بزبان خود تیرتان کارا Tirthankaras می‌نامند که بمعنای راهنما و دلیل است و آخرین ایشان مہاویرا از آسمان فرود آمده در رحم زنی قرار گرفت و او بصمت محض عمر گذراند و از هر گناه و ذنب مسموم ماند و او دارای علم کلی است یعنی سراسر موجودات احاطه دارد و بر حال تمام ذوی الحیات واقف و آگاه است.

بزعم ایشان بیست و سه نر منجی بشری یا راهنما «تیرتان کارا» قبل از مہاویرا بزمن آمده‌اند که آخرین آنها قبل از مہاویرا «پارشوا» Parshava بوده است که مہاویرا نخست در عدد راهبان طریقه او درآمد چنان‌ها بنام اوممیدی بزرگ در کوه پارسانات در دویست میلی کلکتہ برپا کرده‌اند

همچنین برای نَمی Nemi بیست و دومین منجی بشری مبعودی دیگر بر قله کوه جیرنار در مغرب هند در شبه جزیره کاتیاوار ساخته‌اند. دوضریح مقدس دیگر نیز یکی در همان ناحیه و دیگری در فلان کوه ابو Abu. M. بنام اولین راهنمای بشر نباشده است و همه این معابد و اماکن مقدسه بسبب و اسلوب بسیار برجسته و نمایان ساخته و پرداخته شده‌اند و ازینرو می‌توان گفت که جینیزم در تاریخ معماری هندوستان نقشی بزرگ و مهم داشته است و بعضی از این ابنیه هم اکنون تماشاگاه سیاحان و وزارت‌گاه زائران است.

از لحاظ مناسک و مراسم جین‌ها بفرق و جماعات مختلف تقسیم شده‌اند بعضی از ایشان که بنام «سفید پوستان» موسومند تاحدی با آزادی قائل شده و پوشیدن يك جامه یا پیراهن را جایز می‌دانند ولی بعضی دیگر که در ریاضت متمسب و بایست با اصول قدیمی‌اند بر آنند که آدم را چن هوا پوششی نیست و چون مهاویرا خود هیچ جامه ننوشتند آنها نیز بتقلید از او سراپا عور و برهنه زندگانی می‌کنند. البته گروه اول بیشتر در نواحی شمالی هند که هواگاهی سرد است و بادهای خنک می‌وزد و مردم دارای تمدن و فرهنگ متقدمی میباشند سکونت دارند و گروه دوم ساکنان جنوب هندند و به مردم بومی (دراویدیان‌ها) اعتنائی نداشته روش قدیم خود را همواره ادامه داده‌اند.

جین‌ها درباره زنان دو عقیده مختلف دارند بعضی از آنها زنان را در عداد طبقه راهبان قبول کرده و معتقدند که جماعت اناث هم مانند مذکور قابل طی مراحل طریق و وصول بمرئول فنا (نیروانا) میباشند، ولی کهنه پرستان ایشان بکلام معروف مهاویرا تمسک جسته و زنان را بزرگترین مایه افتتان و ابتلائی انسان در این جهان میدانند ازینرو ندوان را بمعباد خود راه نمی‌دهند و در صف جماعات خود قبول نمی‌کنند و می‌گویند تنها راه نجات برای زنان در آنست که بار دیگر در جسم مرد باین جهان باز آیند.

بعضی از فرق «جین» بهیچوجه بت نمی‌پرستند و معبد و پرستشگاه ندارند همه جا را معبد و دل را معبود دانسته و در هر جا باشد آرام گرفته به تفکر و مراقبه و مطالعه دل وضه میردالزند.

فلسفه جینیزم اثر محسوسی در افکار مردم هند باقی گذاشته است مخصوصاً در عالم منطق اثرات بسیار کرده متفکرین «جین» علم را امری نسبی و اضافی و قابل تحول میدانند و بر آنند که هر مسئله را می‌توان بدو طریق مثبت و منفی جواب داد. بنابراین هیچ قضیه از قضایا بطور مطلق کلی صحیح یا بطور مطلق کلی خطانیست و می‌گویند که مغالطه و سفته از طبیعت دماغ و خاصیت مفکوره بشری است و برای این امر مثالی اقامه می‌کنند (که آن تمثیل راموای رومی در مثنوی معروف خود ذکر کرده است) می‌گویند شش مرد کور فیلی را بوسیله انگشتان خود لمس کردند و چون دست هریک از آنها بر عضو دیگری از اعضاء فیل تماس یافت و هریک بر حسب ادراک خود فیل را وصف کرد یکی گفت مانند پادبزی است و دیگری گفت مانند ستونی است و دیگری آنها را بمار و دیگری بطنابی تشبیه کرد و ناباخر. تنها روح آزاد و مطهر مرد واصل بحق است که چون شخصی بیننده با نیروی چشم بیضا فیل را تماشا کرده و آن را که اهو در می‌یابد و ازینرو فقط علم اوست که کامل و نام شمرده میشود.

در زمان حاضر «جین‌ها» فرقه‌ای هستند محدود که در حال توقف است و توسعه نمی‌یابند و راه مؤمنان و معتقدان بآن اصول افزون از يك میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر احصاء شده‌اند و بیشتر



ایشان در ناحیه بمبئی سکونت دارند و امر عجیب در کار ایشان اینست که با همه زهد و ترك دنیا که از اصول مسلمة دین ایشان است در نتیجه تحولات اوضاع و حوادث برای آنها پیشرفت‌ها و ترقیات اقتصادی عظیمی حاصل گردیده و در میان انبوه طبقات مختلفه مردم آنها بداشتن ثروتهای گزاف موصوفند.

### فصل پنجم

## بودائی درمر احل اولیه: عقل سلیم در مسئله ترك دنیا

هرچند بودیزم يك نسل بعد از جینیزم در عرصه اجتماع در آمد ولی نظر به طول مدت زمان آنهر دو را میتوان معاصر یکدیگر دانست ، مذهب «بودا» و مذهب «جین» در بعضی از علل اصلیه ظهور خود با هم اشتراك دارند . بودائی مانند جینیزم بر روی اصل «ترك دنیا» قرار گرفته و همچنان جنبشی فکری برای خلاصی از آلام روح است ، این هر دو در راه استقلال فکر و عمل و رهایی از ربه تمالیم برهمنان قدم برداشته اند و هر دو از صنف و طبقه کشاتریا (شاهزادگان و امرا) بیرون آمده اند و همه افراد و اصناف خلایق را بدون رعایت صنف «Caste» دعوت به پدای عالی خود کرده اند . گوتاما Gautama شارع و بانی مذهب بودیزم درست همانند مهاویرا فلسفه برهمنان را قابل قبول ندانست و مبادی ایشان را انکار کرد و اثر خلاصی و نجات روح را که فقط بوسیله کتاب ودا میدانستند منکر شد . مناسک و رسوم که آنان از روی کتب وداها بجا می آوردند بیهوده و لغو دانست و ادعای ایشانرا در اینکه راه فلاح و رستگاری فقط حق انحصاری آن طایفه است بکلی باطل شمرد . ولی با آنهمه مشابهت و ایجاد که بین آن هر دو مذهب موجود است عناصر مبنائیت و عوامل افتراق نیز فراوان است . جینیزم پایه دین خود را روی ریاضت مفرط و زهد مطلق

گذاشته ولی بودیزم راه نجات را در روش اعتدال و طریقه میانه‌روی و عقل سلیم قرار داده و ریاضت با فراط را بر خلاف مصلحت عقلانی دانسته است بانی شریعت بودائی تمام راههایی که فرق مختلفه دیانات و روحانیون زمان برای وصول بمرنزل نجات روحانی تعلیم میدادند بآرامی و مناتت آزمایش کرد وی آنکه در وادی وسواس مذهبی سرگردان شود عاقبت باکمال اطمینان و یقین برخاست و ایمان خود را مبتنی بر الهامات عقل سلیم اینچنین اعلام داشت که نجات و رهایی تنها در اتخاذ روش مبین سیربطرف مقصدی معلوم است و آن جز به طریق «میانه‌روی و اعتدال» میسر نیست .

## ۹. سرگذشت بودا

### دوره جوانی

بودا مانند مهاویرا در میان صنف سلاطین «کشات ریا» زائیده شد . همچنین مانند او از اوضاع و احوال خود ناراضی گردید و با آنکه مزاجت اختیار کرده و فرزندی داشت اهل و عیال و خانمان را ترک گفته و باز مانند مهاویرا سربه بیابانها گذاشت و چون راهبی تارک دنیا بدویوزگی در اطراف و اکناف بلاد برآمد . آنهر دو روش «ایدآل» راهبان را که با سلوب برهمنان بودند رها کرده و برای پیروان خود سلسله راهبان و راهبات خاصی تأسیس نمودند که از عیب تمصب آمیز پیروی از اصول نامطلوب (کاست) میری بود و آنهر دو روش برهمنان را طرد کردند و هر دو تقدیس خاص کتابهای دوا را منکر گشتند . بالاخره آنچه که اختلاف مبین و آشکار در میان آندو پیشوا بنظر میآید در مبادی دیانت و مسائل اصلی است نه در چگونگی سرگذشت زندگانی آنها .

آنمرد که پیشوا و شارع دین بودائی است نام شخصی او « سیددارتا » Siddhartha و نام خاندان او « گوتاما » میباشد . وی ظاهراً در ۵۶۰ ق.م در شمال هندوستان در یکصد میلی شمال شهر بنارس متولد گردیده است وطن او در سرزمینی آباد و سرسبز در دامنه کوههای هیمالیا قرار داشته . پدرش راجه یا سلطانی بوده است که بر قبیله «ساکیا» Sakyas فرمانروائی میکرد و خاندانهای آن قبیله در آن ناحیه با اجتماع رندگانی میکردند .

در باب دوره کودکی بودا منابع حقیقی بسیار اندک ولی افسانه‌ها و داستانها فراوان است . بنا بر روایات و اخبار موجود پدرش آرزو داشت که فرزند او پادشاه عالم شود و بر سراسر کشور هندوستان سلطنت کند ، گوتاما در ابتدای عمر دماغی روشن و فکری منور و روحی حساس داشت و در خانه پدر همواره خود را بیگانه می‌دید . در باب زندگانی باشکوه و تجمل افسانه‌های اغراق آمیز گفته‌اند ولی شمه از حقیقت در این جمله که از قول خود او نقل کرده‌اند موجود میباشد . وی میگفت ، « من جامه‌های ابریشمین میپوشیدم و چاکران و خدمه چتری سفید پرفراز تارک من نگاه میداشتند » حتی مزاجت و همسری او نیز آرامشی در روان پشیمان و ضمیر آشفته او فراهم نیاورد . وقتی که در سن نوزده سالگی با شاهزاده خانسی از بلاد همسایه تزویج کرد که او را چون « ملکه آسمان » بخرمت و عفت و زیبایی وصف کرده‌اند گوتاما همچنان نیازمندی و دغدغه نهانی در خاطر احساس میکرد که هیچ چیز آرام نمیآید چون بسال بیستم عمر رسید این اندیشه در ضمیر او قوت گرفت که خاندان را ترک کرده به دنیای بی‌خانمانی بگریزد و چون گدایان دوره گرد با خاطری روشن به اعمال مذهبی بپردازد . چون در همان سال زنتش برای او پس آورد این اندیشه در

دل او بیش از پیش قوت گرفت .

مؤمنان به بودا از دیرباز در صدد تحقیق برآمده‌اند تا معلوم سازند که علت این میل به پند و ترک دنیا در نهاد این شاهزاده ساداتمند چه بوده است ؟ و چه چیز سبب و موجب شد که وی پدر و زن و فرزند را ترک گفته و قصر سلطنت را رها سازد . برای این انقلاب باطنی و آشفته‌گی منوی در ضمیر آن شاهزاده علل دنیوی و ظاهری نیز جستجو کرده‌اند و دانسته‌اند که در زندگی روزانه که هر کس از فقیر و غنی آن را پس میبرد و قایمی برایش اتفاق افتاده که او را بر این عزم خطر برانگیخته است .

داستان «چهار منظره» که در روایات بودائی (مخصوصاً در کتاب حکایات جاتا کا ) نقل شده سبب این تحول فکری بوداست و خلاصه آن از اینقرار است :

زایچه نویسان و طالع بینان به پدر «گوتاما» در هنگام تولد او گفته بودند که فرزندی در جوانی از خانه فرار خواهد کرد و راهبی بیابانگرد و بیخانمان خواهد شد . ولی اگر او را بدستی پاسبانی کنند و از وی نگهداری نمایند هر آینه شاهنشاه عالم (هندوستان) خواهد گردید پس پدر از همان لحظه در صدد برآمد که وسائل راحت و سادت فرزند نوزاد خود را آنچنان فراهم سازد که از شادند عمر و هموم زندگی برکنار بماند و از مشاهده اوضاع غم انگیز عمر که باعث نوحه‌نفس بمبادی دینی است او را منع کند بدین سبب تربیتی فراهم آورد که شاهزاده جوان بیوسته در میان غلامان و خدمتکاران خوش صورت جوان بخوشی و شادمانی روز میگذراند .

پدر برای او سه قصر مجلل بنا فرمود که در اثناء فصول ثلاثه سال ، «خشکی - بارانی - گرما» هر یک در یکی از آنها بسر آورد و چون از آن قصور بزم گردش بیرون می‌آمد پاسبانان هر آدم فقیر بینوا و یا پیر سالخورده یا مریضی بد احوال را از معبر او دور می‌ساختند تا آنکه چشم شاهزاده جز بصورت پسران و دختران تندرست و شادمان نیفتد و منظره ای غم آور مشاهده نکند .

از اینرو شاهزاده در جهالت نام و نابینائی محض رشد و نمو یافت . لیکن خدایان آسمانی و آلهه علوی که از اعلیٰ علیین ناظر و شاهد اعمال بشری هستند چون وضع شاهزاده را چنین دیدند در مقام تعلیم و تکمیل نفس او برآمدند یکی از آن ارواح علوی بر زمین فرود آمد و بر او بصورت‌های گوناگون جلوه‌گر گشت روز نخستین در کنار جاده شاهزاده پیرمرد خمیده قامت و نزاری مشاهده کرد از راننده مرکب خود پرسش فرمود که این چیست ؟ و او شاهزاده را گفت که این پیرمردی است که آخر ایام عمر را میگذراند از اینرو وی دانست که عاقبت جوانی پیری است . روز دیگر باز در معبر خود منظره دومین را مشاهده کرد . یعنی مردی بیمه‌ار و ناتوان که از شدت رنج بر خود می‌پیچید بنظر در آورد دانست که تاجه پایه آلام و اسقام جسمانی همه روزه در کین آدمی است . چون روز دیگر برآمد شاهزاده را منظره سومین جلوه‌گر گشت و آنچنان بود که بر جنازه میتی گذر کرد که بر نابوتی نهاده میبردند و از اینرو بر او معلوم شد که سرانجام حیات موت است و عاقبت زندگی مرکب . پس از این سه منظره هولناک غم انگیز خاطر گوتاما پشیمان شد و آرامش و قرار از او سلب گردید و باخود گفت معلوم میشود که من نیز زبون بیماری و سالخوردگی و مرگ هستم پس بیم و اندیشه بر او مستولی شد . پدر و گماشتگان او هر چند کوشیدند که او را آرام ساخته و نسلی دهند البته بیحاصل بود . همچنان مانده و غمگین در حال نزار خود به تشویش و اضطراب افتاد تا آنکه

منظره چهارمین بر او نمودار گردید و آنچنان بود که روزی راهبی مرتاض را مشاهده کرد که با حالتی مجموع و خاطری آسوده پیراهنی زعفرانی بر تن در سایه درختی در حاشیه طریقی نشسته است چون او را دید برخاسته بسوی او آمد و با او سخن گفت و از او تعلیم یافت که سکون ضمیر و آرامش روح وقتی میسر است که آدمی از نوائب و مصائب سهگانه یعنی مرض و کهولت و مروت نجات یابد، پس از آن دم شاهزاده عزم چزم کرد که از قصر سلطنت بیرون آمده در وادی بیخانمانی و سر منزل بی‌نشانی در جستجوی سعادت حقیقی برآید.

### دوره ترك نفس و مجاهدت

در یکی از آثار ونوشته‌جات قدیمه از قول بودا نقل می‌کنند که گفت، با وجود زیبایی و توانائی عهد شباب که در تمام زلفهای سیاه سر من يك نارموی سفید دیده نمی‌شد و با وجود میل و خواهش والدین و کسان که همه از جدائی من مانع گرفته می‌گرفتند من سوی سر را تراشیده و پیراهنی زرد بر تن کرده و از خانه و خاندان با پریشانی و سرگردانی بیرون شدم، شرح کشمکش نفسانی که در بودا رویداد و بالاخره اراده او غالب آمد و دنیا را ترك کرد، در روایات و داستانهای بودائیان بتفصیل مسطور است. عاقبت نیم شب شاهزاده از جای برخاست و از کنار بستر خفتن گزیده بخت به خوابگاه همسر خود در آمد. لختی بر آن مادر و طفل بادیده وداع نگریسته و بی آنکه سخنی گوید بیرون آمده و به اسبی سفید که مرکب او بود سوار شده با راننده‌ئی که همراه داشت رو به صحرا نهاد تا بدانطرف ساحل رود رسید. در آنجا عنان اسب را برانده سپرد و او را امر بیاگزشت فرمود و خود یکه و تنها در دل جنگلها فرو رفت و با جمعی از گندایان دوره گرد در اطراف جهان برآمد و زندگانی سراسر خلوص و انابت پیش گرفت و مدت شتر سال تمام سرگردان در طلب نجات واقعی و سعادت حقیقی از هر سو روان بود.

حکایت کنند که در آغاز شاهزاده بر آنسر نبود که مبادی فلسفی برهمنان را یکباره متکثر شود بلکه نخست در صدد تحقیق از آن برآمد و بشهر «راجاگا» Rajagaha که تختگاه سلاطین مکادها بود رفت و بتوالی نزد دوتن از برهمنان فیلسوف و مرتاض که در غاری دلگوه زندگی میکردند به تعلیم پرداخت. اصول تعالیم فکری برهمنیزم را نزد آن دو مرد آموخت و ظاهر به تمرینات و ورزشهای معمول جوکیان «Yoga» اشتغال ورزید. برهمن نخستین او را به سرمزلهائی حمله عدم که مرحله آخرین از هشت مراحل سیر و سلوک براهمه است آشنا ساخت. ولی این تعالیم روح بیقرار او را راضی و قانع نساخت پس بتزد برهمن دومی شتافت او نیز از مسئله - قوه ادراک و عدم ادراک - که آن نیز از اصول برهمنیزم بود با او سخن گفت باز ایسن مباحث عطفی او را سیراب نساخت. عاقبت وقتی دریافت که مبادی و کلیات برهمنان او را بساحل اشراق حقیقی نخواهد رسانید پس از آنها کناره گرفته باکمال آرامی مصمم شد سخت‌ترین روش ریاضات شاقه را بر خود هموار سازد پس مبادی جین‌ها را آزمایش کرد.

بعد از آنکه زمانی که اوقات وی بسیر و جهانگردی سپری شد در جنگلی از ناحیه «اورولا» Uruvela در کنار نهری که آبی صاف در آن می‌گذشت در قرب قریه کوچکی مستقر گردید و در آنجا در زیر سایه درختان نشسته مدت پنجاه سال باکمال صبر و ثبات به سخت‌ترین ریاضات و مشقات

جسمانی تن در داد چندانکه از او پوست و استخوانی بیش نماند وی معتقد بود که هر چه بدن و جسم در تحت فشار نظم ریاضت قرارگیرد فکر و نظر قوت گرفته روشنتر میشود .

البته در چگونگی ریاضتهای او سخنان اغراق آمیز بسیار گفته اند . از آنجمله می نویسند که گوتاما در آن مدت بکلی آرام گرفته و دندانها و زبان خود را بسقف دهان چسبانیده و منتظر بود که طلیعه اشراق قوه فکر بر قلب او بتابد در آن حالت چندان بر تن خود فشار می آورد که عرق از زیر بغل های او جاری میشد و نفس را چندان حبس میکرد که صدای جنبش شقیقه های خود را می شنید . چنان می پنداشت که گوی شمشیری در کله او فرو کرده اند کار بجائی رسید که از خود میرفت و بی حس میشد . با همه این احوال تا طلیعه نور مقصود در افق دلش نمودار نمیشد روزگار دراز باین مشقات بسر آورد خوراکش اندکی غذاهای نامطلوب و لباسش پاره می از قماش ژنده بود و مدتها بیک حال در پی زانو نشسته در اندیشه دردهای تفکر فرو رفته بود . یا آنکه بر آنبوهی از خار و خاشاک جای میگرفت و یا در قبرستانی در زوده عظام رمیم می نشست در میان اجسام گندیده اموات بسر میبرد یا مشتیی غله خشک برای قوت لایموت یا چند دانه برنج یا یک دانه عتاب در شبانه روز اکتفا میکرد و طبله شکم به استخوان پشت چسبیده بود ولی از اینهمه ریاضات شدید و سختی و مشقت که بر جسم خود وارد می ساخت نتیجه مطلوب حاصل نمیکرد و گوتاما ای بیثبات همچنان از سر منزل وصول دور مانده بود . پس با خود گفت با تمام این مشقات که از حد طاقت بشر بیرون است باز بمقصد اعلی و غایت قصوری خود که درک حقیقت باشد نمیرسم! چکنم؟ شاید برای رسیدن بسر منزل مقصود راه دیگری باید رفت .

در این موقع دوباره بعقل سلیم بازگشت کرد و تنها پنج تن زاهد مرتاض از برهمنان به او همراه شده بودند بدان امید که در پرتو مجاهده او همگی بمقام نجات و علم واصل گردند . روزی از جای برخاست و بطرف نهر آب روان شدند در بین راه از خود بیخود گشته مدعوش افتاد . آن پنج برهمن که او را چنین بیحرکت دیدند بر مرگ او یقین کردند ولی نمیدانستند که آیا بمقام کمال نیروانا واصل گردیده یا نه؟ بعد از اندکی چون بهوش آمد کشان کشان خود را بنهر رسانیده و تن را در آب افکند و جرعه می بنوشید . جان رفته بقلب او باز آمد و جسم و عقل او اندک نیروئی از نوگرفت . و زندگانی را بار دیگر آغاز کرد پس در این هنگام با خود گفت اینگونه ریاضت نفسانی و ترک جسم سرانجام مرا بمقصد نرسانید و دیگر از این پس جسد طاقت حمل روح را ندارد باید که آنرا بخورد و خوراک اندک نیروئی بخشم . پس کله گدائی برداشته و با در پیوزگی زندگانی را شروع کرد . آن پنج برهمن چون این بدیدند از او نومید گشتند و بنضب درآمدند باو دشنام داده و او را رها کرده به شهر بنارس رهسپار شدند و گوتاما را گمراه و ملامه دست هوی و هوس نفسانی پنداشتند .

با اینکه گوتاما بعقل سلیم بازگشت کرده بود معذک شادمانی روحانی برای او میسر نبود زیرا مدت شش سال دو طریق را که در هندوستان تنها راه وصال به نجات میدانستند یعنی یکی طریقه امان نظر و استدلال و دیگری طریقه ریاضت و زهد هر دو با پیموده بود و بسر منزل مطلوب نرسیده . معذک تن امید نداشت و همچنان در طلب و مجاهده ثابت قدم ماند البته در این موقع قوه مفکره او بسیار نیرومند شده و دارای تعمقی بی پایان شده بود .

## درخشیدن پرتو اشراق

چون بمکانه که در این باب به بوداگایا Budhgaya معروف است رسید به پیشه‌ئی درون‌آمد و درپای درختی قرار گرفت و این درخت را بعدها شجره علم یا بوده‌سی Budhi لقب دادند در آنجا بیکرشته تفکر و مراقبه اشتغال جست. روشی که پس‌از او نزد میلیونها نفوس بیروان و ممول گردید.

درکسب بودائی مسطور است که «گوتاما» در آن هنگام چون کمرغ‌زیمت و ثبات استوار کرد باخود گفت چون کشت و آستانه‌آوان و رگ و پی همه فانی است و نابود خواهد شد و این خون که در عروق جریان دارد خواهد خشکید از اینرو در زیر سایه آن درخت چندان خواهم نشست تا آنکه نعمت اشراق حاصل کنم یا جان رسد به جانان یا جان زنم درآید.

از نظر روانشناسی این حال او را میتوان چنین نیز به‌تخیل کرد که چون وی روزگاری دراز عمری بسختی و صموبت بسر آورد، صرف اراده و عزم جزم مابین او و حالت هوشیاری حائل و مانعی نبوده بوده بود که وصول او را به‌مقصود منع میکرد ولی چون کارش بنومیدی و خبیث انجامید و از وصال مایوس گشت سد اراده او درهم شکست و میل و شوق طلب از میان برخاست، ذهن و ضمیرش آزاد شد، افکار وی از تنگنای حرکت بسوی هدف خلاصی یافته از هر سو امواج خیال به‌حرکت درآمد اعمال گذشته و امور ماضی را بیاد آورد بالطبع و بضورت اینگونه سوالات در خاطر او مطرح گردید. من کیستم؟ و اندیشه من در پی حیات از پی چیست؟ و آنچه در طلب آن ناکوین کوشیده‌ام کدام است؟ و چرا ناکام شده‌ام و به‌مقصود نرسیده‌ام؟

چون افق خیالی او وسعت گرفت جواب این پرسشها یکبارگی در ذهن او متجلی گردید. بر او واضح شد که سد سدید و حایل محکم در طریق وصال و نیل به‌نجات و راعت و سبب تمام تفاوت‌های انسانی همانا میل و هوای نفسی است. هوای نفس بعد شدید و رغبت خاطر بمتنهای کمال که بودا از آن‌به Tanha یعنی کمال‌شوق تعبیر کرده درآدمیزاد باعث طلب اشیاء ناصواب و هدفهای غلط میشود. زیرا آدمیزاد میخواهد زنده باشد و همه چیز را دارا باشد، همان شدت میل و کمال رغبت باعث ناکامی و شکست او میشود و اگر او بتواند از شر این شوق و میل خلاصی یابد بسر منزل آرامش و سلام خواهد رسید همان سلام و آرامشی که برهمنان در طول زمان طالب و جوایب‌یافته‌اند و همان سکونت و استقرار که از آن‌به «نیروانا» تعبیر میکنند. پس در نتیجه این تدبیر باطنی و تفکر درونی گوتاما باین نتیجه رسید که او در آن حال بکلی از لوث هوی و هوس خلاص و از رنج شوق و شهوت یکسر آزاد شده و برآی او هیچ رغبت و میلی به‌هیچ چیز باقی نمانده ازینرو فکر او بصفا و طهارت اصلی درآمده است. از قراریکه درکسب و نوشنجات بودائی آمده «گوتاما» در این مرحله دارای وجد و انجذاب گردید که منتهی به حال تسلیم محض و رضای صرف شد و از خوشی و ناخوشی و بسند و نابسند هر دو فارغ گردید و ذهن او حالت استقرار و آرامی حاصل نمود و بر او روشن شد که دیگر ظلمات جهل باپان یافته و نور عالم فروزان گشته. پس همانطور که در آن حال تسلیم در زیر آن درخت استوار و محکم‌نشسته بود به‌مرتب «اشراق» کامل نایل گشت و دانست که دیگر مرای او تجدید حیات و تولد ثانوی معنی ندارد و با خود گفت عالیه‌ترین مرتبه حیات را در یافتم و تکلیف روحانی خود را بیابان رسانیده‌ام و دیگر من آن گوتامائی که سابق بودم نیستم پس در حال

حیات و بر روی این خاکدان کام گوتااما از طعم نیروانا چاشنی گرفت و از آن پس «بودا» شد یعنی منورنور علم گردید.

چون بودا از آن حال و جد و جذبه باز آمد در حال در معرض افتتان و آزمایش قرار گرفت در کتب بودائی نوشته اند که چون در دل گوتااما آفتاب حقیقت متجلی گشت و صاحب عقیدتی محکم و ایمانی یقینی شد ولی راه وی هنوز بسیار مشکل و صعب مینمود پس متحیر بماند که آیا این مبادی را بدیگران نیز تعلیم دهد و یا اینکه رنج حفظ اسرار و تمب نگاهداری و دیبه راز حقیقت را بر خود گوارا سازد. بعد از چندی که در کشمکش نفی و اثبات درونی بسر آورد گاهی بر آن میرفت که بودای نفس خود باشد و گاهی بر آن سرمیشد که بودای عالمیان گردد بالاخره بر تعلیم و تربیت نفوس بشری مصمم گردید از آن عالم وحدت و تجرد بیرون آمد و برای نشر و تبلیغ حقیقت باردیگر از خلوت بجلوت برگشته بمیان خلایق باز آمد.

پنج تن برهمنان که او را ترك کرده بودند در محلی که (نزدیک بنارس) بنام «باغ غزالان» معروف است باردیگر ویرا ملاقات کردند و قوت نفس او بر آنها غالب آمد، آنها در میان درختان نزد او آمده و نشیمنگاهی برای او ترتیب دادند. نورسکون و طمأنینه آنچنان از جبین او ساطع بود که دیده آن برهمنان بر رخساره او خیره بماند در اطراف او حلقه زدند. یکی باهای او را بشت و دیگری برایش غذائی فراهم ساخت دیگری بر تن او جامه پوشانید پس چند روز از مبادی و تعلیمات خود با آنها سخن میگفت و در اثبات طریقه خود که چگونه زهد و ریاضت را ترك کرد و روش آسایش و مدارا پیش گرفت بیاناتی ایراد فرمود که در آداب و آثار بودائی به «وعظ باغ غزالان» معروف است. در آنجا گفته است،

«در این عالم تمام اشیا را دوح و دو طرف است و از هر دو طرف مرد سالک باید بپرهیزد مثلاً زندگانی را سرعیش و نوش و شهوترانی نایسند زشت و فرومایه است همچنین زندگانی را - رنج و ریاضت و یواز تکلف و تمب آن نیز نامطلوب و لغو و بیهوده میباشد.

ازینرو مرد سالک و طالب حقیقت (ناتاگانا Tathagatta) ازین دوسرحد (امراط و تغریط) باید اجتناب کند و نقطه وسط که عدالت حقیقی است بدست بیاورد که در آن نقطه نور معرفت تابش میکند و گوهر علم و سعادت و آسایش و اشراق در آنجاست و بالاخره نیروانا از آن نقطه حاصل میشود.»

وی برهمنان خمسه رادعوت کرد که طریقه او را پیش گیرند و بسخنان او ایمان آورند و او را صاحب نور اشراق (اراهات arahat) بشناسند یعنی آنها نیز خود وسط را که نقطه عدالت است پیروی نمایند. پس چون آن پنج تن باو ایمان آوردند نخستین عبادتگاه و دیر بودائی که آنرا سانگها Sangha گویند در عالم بوجود آمد و از آن پس بودا با شوق و جد تمام به نشر دعوت خود در شمال هندوستان سرگرم گردید.

### تأسیس نظام بودائی

چون بودا در اطراف کشور برآمد و همه جا بموعظه و تعلیم پرداخت از طبقات مختلفه خلایق خاصه از صنف امرا و اشراف «کننارایاها» که خود منتسب بهمان طبقه بود پیروان بسیار



گرد او جمع شدند تا آنکه عدد ایشان از شصت تن افزون تر گشت؛ و از آن پس راهبان و شاگردان بودائی پیوسته درو باز دیاد بودند، از طبقات سافله و حتی از برهمنان نیز گروهی بسیار باو گرویدند هر کس که در سف پیروان او در میآمد از تنگنای رسم و رعایت اصول صنفی «Caste» آزاد میشد و بین اتباع بودا هیچ تفاوتی و بیش و کمی موجود نبود در آغاز امر همه شاگردان وی در اطراف او گرد بودند لیکن چون بهر روز زمان از اطراف بمید و نواحی دور دست مردم بسیار هواخواه مواعظ او گشتند و تعداد ایشان بسیار شد. بودا بعضی از راهبان را مأمور راهنمایی دیگران فرمود که در نقاط مختلف به نشر و دعوت و تعلیم مبادی او بپردازند و در همه جا دیرهایی برپا سازند و قواعد و رسوم برای آنها نیز مقرر گردید، در تمام سال هنگام فصل خشکی شاگردان را باطراف میفرستاد که بتعلیم و موعظه مشغول شوند و خود نیز بسوی هیرت و در نشر و تبلیغ سرمتق ایشان بود چون سه ماه موسم بارندگی در می رسید او بسا می پیدایش اینجا و آنجا تجمع میکردند و ساکن می شدند و مانند رهبانان در دیر خود با نظم و ترتیب خاصی بمراقبه و تعلیم و خدمت متبادل میپرداختند.

در آخرین سبک و روش در زندگانی ناگزیر سازمان سلسله دیرهای بنام سانگها Sangha بوجود آمد که دارای قواعد و آداب محکمی بود این قواعد که برای همه یکسان و در کمال سادگی برگزار میشد عبارت بود از پوشیدن جامه زرد و تراشیدن موی سر و ریش و گرفتن کلاه گدائی در دست و بالاخره در ساعت مقرر آرامش گزیدن و بمراقبه و تفکر و تکرار کلمات تصدیق مشغول بودن، هر بودائی بایستی همواره این سخنانرا تکرار کند،  
 «من به بودا متوسل میشوم و من بشریتم حق (دهارما) ایمان میآورم و در پناه سانگها آرام میجوییم» بعلاوه می بایستی که ده قانون اخلاقی را نیز رعایت کند و آن احکام سره باختصار چنین است،

- ۱ - اجتناب از بیجان کردن جانوران ۲ - احتراز از تصرف در مالی که به شخص عطا نشده
- ۳ - پرهیز از بی عصمتی و ناپاکدمنی ۴ - احتراز از مکروفریب ۵ - خودداری از مستی و شرابخواری
- ۶ - خودداری از پر خواری و شکم پروری خاصه بهنگام بمد از ظهر ۷ - چشم پوشیدن از تماشای رقص و آواز طربناک و تماشای لهو و لمپ ۸ - اجتناب از استعمال زیورها و عطریات و آرایشها ۹ - نخفتن در بسترهای نرم ۱۰ - احتراز از قبول زورسیم.

چهار قاعده نخستین ازین عهد عشره با چهار قاعده از عهد و پیمان چینها مشترك است و میتوان گفت که اصل میانه روی و اعتدال شالده و بنیان این قواعد اخلاقی بودا میباشد و راهی است بین زهد و ریاضت بافراط و نفس پرستی و شهوترانی بتفریط، هر بودائی بر این راه و روش باید یقین کامل داشته و پایبست و وفادار بماند و اگر بر خلاف آنها وقتی عملی مرتکب شود می باید که در حضور همکیشان و راهبان دیر در جمعی که ماهی دو بار منعقد میشود بگناه خود اعتراف کند.

از آن عهد دهگانه پنج پیمان اولی برای عموم معتقدان و مؤمنان مشترك و عام است ولی چون بعضی از خلائق در وضعی قرار دارند که نمیتوانند زندگانی خانوادگی را ترك کنند بنابر این در پنج عهد دیگر تخفیف و مسامحه برای آنها قائل گردیده است بشرط آنکه در پنج عهد نخستین ثابت و پایدار مانده بعلاوه با شوق و رغبت کامل بنشر دعوت بودائی و توسعه سازمانهای

آن مشغول باشند. همین تسامح و تحفیف سبب عمده انتشار دین بودا گردید و اتباع بیشمار بدست آورد و مخصوصاً طبقه کشات رایاها و امرا به رغبت و میل تمام باوگرویدند و اموال بسیار از منقول و غیر منقول بعنوان هدایا و نذورات بدیرهای بودائی اهداء کردند و برای دیرها عمارات بسیار بنا نهادند. در ابتدا بودا بورود زنان در صف معتقدان و پیروان رضا نمیداد ولی چون طلب و استدعای جماعت اناث از حد گذشت عاقبت بودا اجازت فرمود که دیرهای مخصوص راهبات و زنان بودائی تشکیل شود و خود پیش بینی میکرد که شاید ورود نسوان در تعداد پیروان او باعث نزول ارکان وستی دین او شود. بهر حال بسیاری از خوبشان و کسان اواوزن و مرد باوگرویدند از آنجمله یکی ابن عم او بود بنام اناندا Ananda که در میان اصحاب وی برجستگی و تمایز بسیار حاصل نمود و شاگرد مقرب او شد و او نیز تمام اوقات خود را صرف خدمت به دیر و استاد خود کرده و دائماً همراه و مصاحب او بود «دواداتا» Devadatta پسر عم دیگر وی آنچنان در این عقیده دارای افراط و تمصب گردید که بیم آن میرفت فرقه دیگری ایجاد کند.

باری چهل و پنجسال بر بودا بگذشت که در آمدت دائماً به وعظ و تعلیم و تربیت امور دیور مشغول بود سرانجام در هنگامیکه عازم مسافرت به بلدی مجهول بود که در تاریخ بنام «کری نارا» ضبط شده و ظاهراً در شمال شرقی بنارس واقع بوده است در هشتمین روز سفر خود وقتی بسر رسید پس از صرف مختصر طعامی هنگام ظهر در خانه زرگری چوتنا نام، بستنی ناخوش و بیمار گردید و اندکی برنیامد جام مرگ را نوشیده در میان دو درخت صندل جان شیرین را تسلیم کرد.

## ۴- تعالیم بودا

### مبانی فلسفی او

چون در مبادی فلسفی بودائی تحقیق کنیم با کمال عجب مشاهده مینمائیم که بودا هر گونه تفکرات پیچیدگی و غامض فلسفی را طرد کرده است و طریقه بحث علمی را که از آن هنوز به چنانامرگا Jnana marga تمیز می کنند وسیله و راه وصول نجات نمیداند. مبادی لاهوت و فلسفه فوق الطبیعه (متافیزیک) و امثال آن مباحث عقلانی آن نزد او وزنی ندارد. بودا در تعالیم خود راه و روش عملی را پیش گرفته و آنچه غیر از آن است مخالف عقل سلیم مینماید. در عالم فلسفه توجه او بیشتر معطوف به عتایقی است از نوع روانشناسی (پسیکولوژی)؛ وی گفته است: «من در باب خدمت عالم و ازلیت جهان توضیحی نداده و همچنین در باب محدودیت و تنهایی وجود تفسیری نکرده ام و در باب وحدت روح و جسم سخنی نگفته ام و از بقاء روح بعد از وصول بدرجه کمال «اراهات» arahat بیانی ننموده ام. چرا در این مقوله بحثی نکرده و شرح و تفسیری ندارم زیرا بحث در این امور فایده ای را متضمن نیست و این مسائل پایه و بنیان دین نمیباشند ازینروا بحث در باره آنها در گذشت و در عوض ماهیت تفاوت و ضلالت و اصل و سبب آن و طریقه نجات از آنرا شرح و توضیح دادم زیرا این مسائل برای زندگانی آدمی سودمند و پایه و مبنای دین تواند شد و انسان باید نیروی میل نفسانی و شهوات و غضب را بشناسد و آنرا در قبضه اختیار خود در آورد تا از آن هوا جس و امپال یا فلسفه و علم (صوری) نجات یافته به نیروانا واصل گردد.»

بعبارت دیگر، بودا بر آنست که مشکل حقیقی انسان در مباحث فلسفی نیست بلکه در ادراکات

و احساسات اوست و باید تمام هم و جد خود را در راه فهمیدن و قبضه کردن هواجس و مشتهیات خود بکاربرد زیرا حفظ حقیقی درزند اودراین چیزهاست .

بودا مبداء «خلوص» که برهمنان از آن به «بهکتی» (bhakti) تعبیر می کنند نیز طرد میکنند و آنرا تنها وسیله وصول بمقصد نمی دانند ؛ مانند مهاویرا تا حدی طریقه انکار و آئینزم (atheism) را بی روی می نماید و میگوید عالم وجود مملو است از خدایان و آلهه مذکر و مؤنث و شیاطین و دیگر ارواح و اشباح و نفوس فوق انسانی ولی همه آنها بلا استثناء محدود و فانی و محکوم به مرگ و تناسخ میباشند و از وجود مافوق طبیعت که ازلی یا لذات و خالق عالم و ساین آسمانها و زمین میباشد - سر - زوشت افراد انسانی را در قبضه داشته و قاضی حاجات و موجب دعوات و قبله نماز و صلوة باشد بحثی بمیان نیآورده همچنین در کتب مقدسه «ودا» Veda و مناسک و عبادات و آداب مذکور در آنها که هندوان آنرا یگانه وسیله نجات و کفاره ذنوب میدانند سخنی نگفته و برهمنان را عامل وداعی رستگاری و نجات نمی دانند ( به همین دلیل هندوان متمصب خالص مذهب بودا را محکوم به کفر و الحاد کرده اند ) بودا میگوید راه وصول بمقصد و طریقه نجات هر سالک طالب همانا تکیه بنفسی و اعتماد بنیروی ذاتی خود اوست که باید بواسطه تهذیب و تزکیه باطن خلاصی حاصل کند .

در حقیقت در مذهب او انسانیت Humanism بعد کمال مورد توجه است ولی با همه اینها دواصل اساسی از اصول دین هندوئیزم را محترم و معتبر می شمارد؛ اول قانون کارما و دوم انتقال روح . ولی آنچه اودر این دو مسئله تفسیر و تعبیر میکنند آنکه اختلافی با تفکری هندوان دارد ، نسبت بقانون کارما تا حدی آنرا نرم ساخته و از صلابت آن کاسته است . بمقیده او آدمی از هر طبقه و صنف «کاست» که باشد میتواند در قلب خود چنان تغییر و تبدیلی بوجود بیاورد که از نتایج و عواقب گناهان و ذنوب اعمار سابقه خود نجات یابد .

قانون کارما در نفس هر آدمی که بر مشتهیات و امیال خود کاملاً غلبه یافته باشد و بمرتبه «ارهاط» رسیده انری نخواهد داشت وی را با وصول باین مرتبه و فعالیت کارما باطل و بی اثر می نماید و نفس مانند جراحی میشود که از خود نور می بخشد و صفا و جلای نام حاصل میکند و دیگر احتیاجی به تولد دیگریار و آمدن در این جهان ندارد زیرا تجدید حیات و تولد ثانوی مخصوص کسانی است که از حجب وجود و تمنای بقا هنوز پاک نشده و محتاج به تصفیه و تزکیه نفس میباشند .

بودا اصل «تجدید حیات» یعنی تولد ثانوی را کاملاً نایب میکند و ظاهراً بر آن رفته است که تجدید حیات ممکن است اتفاق افتد بدون آنکه ماده ذاتی روح از جسمی بجم دیگر انتقال پیدا کند زیرا در ذوات زکیه نفسی باقی نمی ماند که تغییر مرکب و تبدیل قالب بدهد و فی الحقیقه در این مسئله مبادی و تعالیم بودا بسیار پیچیده و مبهم و غامض است بطوریکه مفسران و شارحان مذهب اودر آن باره قرنها به مباحثه و جدال مشغول بوده و هنوز نین هستند .

چنانکه معلوم است بودا در این مسئله عقیده جدیدی که جنبه انفعالی objective دارد حاصل کرده است اندیشه و تفکر اودر باب شخصیت ذاتی خود بالاخره بآنجا منتهی شده که معتقد بقنای عناصر و اجزاء وجود شخص گردیده است . آنچه که بشر در باب قدمت ذاتی روح و جاویدی بودن آن گفته اند وی به مراحل عیدیه تبدیل و تحول درجات وجود تعبیر کرده است این قوای مدرج پنج مرحله اند از بنقرار (۱) جسم (۲) احساس (۳) علم ناشی از مدارکات و محسوسات (۴) مرحله سانکارا Sankhara که ترجمه آن بسیار دشوار است و میتوان آنرا تا حدی بمفهوم اصطلاح

غریزه «instincts» یا عقل درونی «Subconscious» نزدیک دانست (۵) عقل کامل. هویت و شخصیت فرد از ترکیب و اتحاد این درجات خمه وجود میآید و مادام که این عناصر پنجگانه با تفاق یکدیگر منشا اثر و فضیلت هستند ذات فرد مانند یک وجود مستقل قوه فاعلی را دارا میباشد و صاحب حیات و آثار میشود. ولی هویت فرد در هر یک از این مراحل پنجگانه در حال جریان و حرکت مداوم است. بدن دمیدم تغییر میکند و قوای دماغی نیز هر کدام در مقام خود در معرض تبدلات و دستخوش تحولات میباشد تا آنکه هنگام مرگ رشته این اتحاد و اتصال از هم گسیخته شده و اسکاندها یا قوای مدرج خمه متفرق میشوند آنچه ما از آن به «نفس» یا «خودی» (ego) تعبیر میکنیم مظهری را لقبی است که بمجموع مرکب درجات پنجگانه اسکاندها گفته شده است و حیات شخصی و هویت فردی را تشکیل میدهد و آنها دائماً در حال تبدیل و تحول اند و همین حرکت و جریان غیر منقطع و مداوم که این تبدلات را بمعرض ظهور میآورد پگاه تحقیقی است که در این عالم وجود دارد و بس.

باین مقدمات مسئله ناسخ یعنی انتقال ارواح را بودا این چنین حل میکند که روح یک ماده مستقل نیست که از پیکری وجودی بکالبد وجودی دیگری درآید. آنچه از این حیات بحیات دیگر سیر میکند عبارت است از صفات حیات یا «کارمای زندگی» که به حیات دیگر منتقل میشود و آن در مقام تمثیل شبیه به نقش نکیچی است که بر روی مومی نقش بندد آنچه از نکیچ به موم منتقل میشود همانا صفات و عوارض آن نقش اولی است که در سطح دومی نقش پذیرفته و تضلع و جوهریت حاصل کرده است ولی در هنگامیکه جوهر آن موم ذوبان و گدازش حاصل میکنند آن نقش عارضی از آن موم به ماده یا موم دیگری منتقل میگردد و هلم جبراً هم چنین عوارض وجودی انسان متوفی به چینی دیگر که در رحم مادر است می رود البته شیئی جوهری ذاتی در بین نیست ولی معذالک یک رابطه مشخص و معلومی مابین مجموعه عناصر و اجزاء جسم و جسد اولی با جسم و پیکر دومی وجود دارد. نوشتهجات و مسطورات بودائی برای اثبات این فرضیه تمثیلات و تشبیهات بسیار آورده اند یکی از آنجمله تمثیل ذیل است که از چندین صدسال قبل تاکنون در آداب بودائی باقی مانده است.

«پادشاهی از دانشمندی پرسید آیا زندگانی تازه و تولد ثانوی ممکن است روی دهد بدون اینکه چیزی از جسم نخستین بکالبد دومین برود؟ دانشمند گفت: آری ای پادشاه تولد ثانوی بدون انتقال چیزی روی میدهد شاه گفت: این چگونه است؟ مثالی بیاور تا این سخن روشن شود حکیم گفت ای پادشاه، هنگامیکه کسی شمع را بوسیله شعله فروزان شمع دیگری روشن میکند آیا نور و تابش شمع اول به جسم شمع دوم می رود؟ شاه گفت: «نی» حکیم گفت این همان تجدید حیات است بدون انتقال روح. شاه گفت مثالی دیگر بیاور حکیم گفت: ای پادشاه آیا یادداری که در هنگام کودکی آموزگار شما ابیانی و کلماتی میآموخت و شما آنرا حفظ میکردی گفت آری حکیم گفت آیا در آن هنگام آن کلام از جسم معلم به بدن شما در می آمد؟ شاه گفت: «نی» حکیم گفت این نیز چنین است زایش دومی مانند همان ایجاد معنی و مفهوم ذهنی است که از زبان معلم بدو و حافظه شاگرد تافته ولی انتقال روح و یا ماده نیست. پادشاه گفت: دانستم آفرین بر توای حکیم!»

بعبارت دیگر همانگونه که عملی در اثر تعاقب علت و معلول منتج بعمل دیگری میشود همچنین شخصیت انسانی یک موجود علت مستقیم و سبب اصلی وجود فرد انسانی دیگری است که

دارای همان شخصیت است و در حیات دیگر جلوه‌گر میشود.

نباید چنان پنداشت که بودا قائل شده است که شخص سابق از شخص لاحق که ولادت جدید یافته جوهراً مختلف و ذاتاً متباین است بلکه کارما از یکی در هنگام مرگ بدیگری انتقال حاصل نموده بدون اینکه این دومی عین اولی باشد. در حقیقت مثل این است که بگوئیم روح از بدن متفاوت است ولی روح و بدن یک چیز را تشکیل میدهند، البته معنای دقیق این قضیه بسیار پیچیده و غامض و فهم آن بسیار متعسر است. همینقدر باختصار باید دانست که بودا بر آنستکه پکنوع ارجباب و ایجاد درونی موجب بروز و تکوین حیات میشود و حیات نتیجه مجموع وجود بدن و روح است و همانقدر که معلول تابع فوری علت و نتیجه اثر قطعی مقدمه است آنهر دو نیز تابع یکدیگرند یا عیناً مانند حرارت و نوری است که از شعله شمع فروزان به فتیله شمع خاموش بطور فوری و قطعی منتقل میگردد بالاخره هر عمل یا قول یا فکر که امروز از انسانی ناشی میگردد بفردای او میرود و همچنین آثار وجود فردای او به پس فردا منتقل میشود و هلم جرا ابدالآباد این سلسله ادامه دارد. در قضیه حیات و مسئله تقدیر، فلسفه بودا بسیار قابل توجه و برجسته است، خلاصه قول او در این باره چنین است: هر چه در این عالم در زیر نظر و احساس در میاید خواه در آفاق و خواه در انفس خواه در محیط ظاهر و خواه در عالم ضمیر باطن علی‌الدوام در حال سیر و حرکت است و جاویدان ننبیر صورت و شکل میدهد. هیچگونه طرح و نقشه مرکزی یا صانع مدبر مقتدری در آسمان نیست که همه موجودات را یکدیگر مربوط و متحد ساخته باشد (۱) بلکه یک وحدت عمومی نهانی در خود عالم وجود و جهان هستی موجود است، نفس فردی وقتی از برکات آرامش و آسایش این وحدت مطلقه برخوردار میشود که کلمه «من» را فراموش کند یعنی انانیت و منیت او در عالم بی‌انتها و بی‌شکل نیروانا منحل شود، درست مانند قطره‌ئی که از دریا جدا مانده و عاقبت به دریا برسد و تحول طولانی بدریا باز میگردد. ظاهر ثبات و نمایش بقا در این عالم همه موهوم و پندار است و نفس (ego) نیز یک امر آزمایشی موقت بیش نیست آنچه در عالم عمل حقیقت دارد آنستکه انسان وسایر موجودات دستخوش زایش و نبدل و زوال بیای هستند و خود می‌آیند و میروند و علی‌التوالی پدیدار میشوند و ناپدید میگردند.

بودا از همین فلسفه این چنین نتیجه گرفت که باید این جهان و آمال و هوای و هو-هاراترا کرد و گفت سراسر اجزاء وجود دچار رنج و تمنب و محکوم به درد و آلم هستند و آنها در سه مظهر جلوه‌گر میشوند (۱) انیکا anicca یعنی انتقال و تحول (۲) انات نا anatta یعنی بی‌حقیقتی نفس و بطلان منیت (۳) دوکھا dukkha یعنی غم و اندوه، این مظهر سومی نتیجه الزامی ضروری در مظهر اولی است. از آنجا که بودا معتقد است هیچ چیز دوام و بقا ندارد و همه چیز اتصالاً دستخوش تغییر و تبدل است، این سلسله تبدلات را نهایت و پایانی نیست پس از این اندیشه‌ها روح او فرسوده تالم و مبتلا به حزن دائمی گردید، پس برای آنکه از دولاب دردناک و جاویدی وجود خلاصی یابد و آرامش ضمیر و امن خاطر حاصل کند از تمام آمال و امیال خود دست کشید و دانسته از روی قصد و عمد جهان را رها کرد، البته رنج بسیار کشید و آلم فراوان تحمل کرد زمانی دراز دائماً در مراقبت و تفکر و تفرک نفس بسر آورد و همواره از اینکه بشر در عمر خود دستخوش غرور و قریب دنیاست در حزن و اندوه بود.

بودا خود را فرد بشری میدید ولی میگفت برای ابناء بشر نهایت درجه نادانی و حماقت است

که بطوریکه همه مبتلا هستند سراسر عمر را صرف آرزوها و آمال و ملذذات زودگذر و مشتهیات حقیق بنمایند زیرا آنها همه بسرعت در حال زوال و فنا هستند و اگر او بتواند این هوی و هوس و آمال و امانی را در خود بپیراند سبب اصلی تولد ثانوی از میان می‌رود و ناجار موجبی برای حرکت دولا بمتوالی مرگ و حیات باقی نمی‌ماند.

بودا بر روی این مبادی و اصول عمیق زندگی را تجزیه و تحلیل کرد و نتیجه مثبتی بدست آورد که عبارت بود از یک رشته تعالیم اخلاقی که هم‌اکنون مورد بحث ما خواهد بود.

### اخلاقیات بودایی

نخستین مسئله اساسی که بودا در پیشگاه ضمیر خود طرح کرد این بود: انسان چگونه باید زیست کند تا از آلام و متاعب درامان باشد و میل و بھیات و وجود را که وهم و پنداری بیش نیست در خود نابود کند و سعادت خلاصی و نجات نهائی را حاصل نماید؟

در پاسخی که باین پرسش داده چهار حقیقت اصلی به وضع کرده است در سخنان او که بنام «موضع باغ غزالان» در بنارس موسوم است وی پنج زاهد من تاض بر همن را مخاطب ساخته آن حقایق اربمه را این چنین بیان کرد و گفت،

«ای بهیکوس اولین حقیقت اصلی همانا رنج و آلام است تولد رنج است تحول حیات رنج، بیماری رنج و سرانجام، مرگ نیز رنج. همه در زندگانی از وجود اشیاء ناپسند نامالایم رنج می‌بریم همانطور که از جدائی اشیاء مالایم و پسندیده رنج می‌بریم همچنین از عدم نبل به مطلوب گرفتار رنج می‌شویم. خلاصه اتصال و ارتباط ما به وجود بوسیله پنج سکنداه Skandha همه رنج و درد است.»

«ای بهیکوس دومین حقیقت اصلی علت رنجها و آلام است، آرزو منتهی بتجدید حیات و تولد ثانوی است عیشی که با نوش آمیخته باشد یعنی اندکی نوام با لذت‌رانی و شوق به خوشگذرانی و عشق به ادامه حیات و میل به کمالیابی همه اینها باعث و سبب آلام و متاعب می‌باشند.»

«ای بهیکوس سومین حقیقت اصلی خلاصی از رنج و آلام است و آن جز در ترك آمال و امیال میسر نیست دوری از هوی و هوس و رهایی از آرزوها و مشتهیات نفس، ترك شهوت و میل در نفس سبب خلاصی میشود.»

«ای بهیکوس چهارمین حقیقت اصلی یافتن طریق است یعنی راهی که آدمی را بسر منزل خلاصی از آلام و رنج رهبری کند و آن طریق به هشت روش مقدس تقسیم میشود که عبارتند از: ایمان درست، نیت درست، گفتار درست، رفتار درست، معاش درست، سعی درست، توجه درست، مراقبت درست.

از تجزیه و تحلیل دقیق این کلمات دو مطلب معلوم میشود یکی اینکه هر چند بنیان و اساس اخلاقی بودا بر روی قاعده نفی وجود و ترك هستی است ولی در عین حال دارای یک جنبه مثبت نیز میباشد و آنچنان که بعضی از محققین غرب تعبیر کرده‌اند مبادی او مبتنی بر بدبینی مطلق و بیسی نیز محض قرار ندارد. ظاهراً بودا همه هواجی و امیال را طرد نمی‌کند و وجود را بطور کلی موجب تفاوت نمیداند بلکه تا حدی برای آمال و هواهای نفسانی ارزشی قائل میشود یعنی بر آن

است که امیال جنبه محاسن پسندیده هم دارند مرد حکیم آنستکه بر چهل غلبه یافته بازور علم خوب را از بد تمیز بدهد .

نخستین قاعده و دستور بودا در روش اخلاق همانا ترك عیش و نوش و شهوات است که موجب درد و رنج میشود در حقیقت نخستین کدو فوق ذکر شد این دستور را بصورتی بسیار ساده میتوان چنین بیان نمود ، «هر جا که زندگانی موجب تعب و محنت است این تعب و محنت نتیجه ضروری و قطعی شهوت پرستی و لذت دوستی میباشد بدین سبب ازین قید باید بکلی نفس را آزاد ساخت و این احساس را از ضمیر محو نمود بعبارت دیگر ، هرگونه میل و طلبی که دغدغه آن در خاطر موجب ناراحتی و ملال بشود ناپسندیده و ترك آن واجب است .»

البته این دستور بطور وضوح بر روی عقل سلیم فرار دارد زیرا بسیاری از احکام اخلاقی بودا در بسیاری مسائل با رسوم آداب و اخلاق در همه جهان مشترک است و در بعضی از آنها تمام فلاسفه و حکماء و پیشوایان اخلاقی در سراسر عالم باهم توافق دارند . مثلاً لذائذ جسمی و امیال نفسانی بمنظور غایت و نهایت نزد همه اخلاقیون مذموم است و همه آنها مولد آثار ناگوار و باعث شقاوت و بدبختی میدانند .

بودا علاوه بر ترك اینگونه لذائذ قدم فرائض نهاده و علاوه بر ترك شهوات جسمانی انسانرا به ترك دیگر امور نیز اندرز میدهد مثلاً مالکیت و دارائی را مذموم میدانند علاوه بر مال و ضیاع و عمار داشتن بزین و فرزندان و اقارب و علاقهمندی با اقارب و خویشان نیز موجب بدبختی زیرا بر آنستکه این گونه تمایلات میوه شقاوت بار میآورد . و موجب آنستکه انسان از آن رهگذر دائماً دچار غم و اندوه و پشیمانی خاطر باشد ، حب بزین و فرزندان چون متعاقب بمرگ و یا جدائی یا باعث فقر و تهیدستی میگردد یا آنکه بیماری و ناتوانی و صدها آثار ناپسند دیگر ببار میآورد ازین رو باید دل را بهیچ چیز و بهیچکس نبسته و هر چیز را که مفارقت و فقدان آن باعث رنج و الم است ترك باید کرد . کسانی که دل از لوث حب و بغض پاك کرده اند هیچ چیز را مطلوب یا ستیخور خود قرار نمیدهند ازین سبب از نعمت آزادی و نجات برخوردارند .

در طی حکایات و امثال که از بودا روایت شده مبادی و افکار او روشن میشود از آنجمله یکی اینست که گویند روزی پیرزنی نالان و اشک ریزان نزد وی آمد که از مرگ فرزندان و عزیز خود مصیبت زده و سوگوار بود ، بودا لختی بر او نگر بسته و در اندیشه فروشد پس سر برداشت و از او با کمال متانت سؤال کرد آیا در این شهر چندتن آدمی زندگانی میکنند ؟ چون آن عجز و جواب داد ، او گفت ، ای مادر ! آیا میل داری که تمام ساکنان این شهر فرزندان و فرزندان فرزندان تو باشند ؟ زن همچنان که اشک میریخت گفت ، آری ! البته ! پس بودا باو گفت ، «اگر اینهمه اولاد و اعقاب داشتی ناگزیر بمیابستی که هر روز در ماتم و سوگه یکی از آنها به اشک ریزی زیرا از مردم این شهر هر روز چندین نفر طعمه مرگ میشوند . پیرزن لحظه ای باندیشه فروشد پس بسودا گفت ، آنکس که صدفن محبوب و عزیز داشته باشد در جدائی ایشان صدمه بر غم و اندوه دارد ولی آنکس را که نودتن محبوبان و عزیزان است نود برابر از مرگ آنها اندوهناک میشود ولی اگر کسی را يك دلیند باشد يك رنج میبرد و بالاخره آنکس که دل بکلی از محبت کسان پاك کرده باشد از رنج و الم یکسر فارغ خواهد بود .»

بودائی مؤمن پاك اعتقاد آنستکه حتی از حب و علاقه به معلم مبارک نفس و فرزند و مال خود

یعنی بودا نیز خاطر پیراسته دارد و بالاخره هر چیز که به نفس، اندک رابطه پیدا میکند و یک هیجان نامستقیم در ضمیر بوجود میآورد باید رها کرده آنرا مغلوب اراده خویش سازد. هرگونه جذب نفع و دفع ضرر که مستلزم بهم خوردن حالت آسایش نفسانی میشود مذموم است و بودائی با پیروان چین در این مبدا وحدت عقیده و اشتراك مبدا دارند و متفقاند که به هر چیز و به هر امر که حالت آرامش نفسانی و سکون روح را مختل سازد نباید دل بست و سعادت و فلاح در ایام این عمر و در اعمار بعد تنها در وصول بمنزله فناء مطلق و خلاصی کامل از رنج و آلم و نبل به حظ و شادی روحانی است که در فکر و دماغ زنجیرهای بدبختی و شقاوت را از هم گسیخته و آدمی را به خوشحالی و خوشوقتی مطلق نایل سازد.

اینکه در کتب و آثار بودائیان ذکر امور محرره و کارهای مذموم بتفصیل یاد شده و ترك آنها را توصیه میکند ناشی از همین مقصد است. عدد آن امور به بار است ولی همه آنها را در ده غل و زنجیر باصلاح خود خلاصه میکنند و آن سلاسل عشره را آدمی باید بقوت اراده از هم بکشد ازین قرارند:

- ۱- علاقه به نفس ۲- شك ۳- اعتقاد به آداب و تشریفات در اعمال مذهبی ۴- شهوت ۵- غضب ۶- آرزوی تولد ثانوی و تناسخ در صورتهای مطلوب ۷- آرزوی تولد ثانوی و تناسخ در عالم مجردات ۸- کبر و غرور ۹- خودبینی و خودپسندی و عجب ۱۰- جهل و نادانی.
- از بیانات معام همچو مستفاد میشود که رهایی و نجات از زنجیرهای شقاوت تنها بوسیله «نهی وجود» میسر نمیشود، بلکه کمال وصول بدان از آن راه ممکن است که در زندگی بعضی امیال و آرزوهای مولد سرور و خوشی را نیز بدرستی میتوان حاصل نمود و بسبب آنها آدمی حس و ادراک هوی و هوس که مولد بدبختی است از خود بکلی منعدم و مساوت مینماید؛
- برای آنکه این نکته درست فهم شود باید در چهارمین حقیقت اصلیه اندیشه کنیم در انجام میداد، امیال و آرزوهائی که حب آنها نه تنها باعث ازدیاد و افزایش بدبختی میشوند بلکه موجب نقصان و کاهش محنت و شقاوت میکردند نیز پسندیده اند و آنها انسان را به منزل سعادت و رستگاری رهبری میکنند و بالاخره بجائی میرسد که نفس از لوث هر خواست و تمنا پاک و مصفی گردیده و در آسایش محض و آرامش مطلق قرار میگردد و برای نیل باین مرتبه است که بودا هشت قدم نجات را در ضمن هشت دستور وضع کرده و آنها را راه وصول بترك آمال و امانی نامیده.

فهم این مقال در آنستکه در معنای هر يك از آن روشهای هشتكانه اندکی تدبیر نماییم؛ قدم اول عبارتست از «ایمان درست»؛ یعنی ایمان کامل بحقایق ادرمه اصلیه و عزم جزم در طی عمر برطبق آن. قدم دوم عبارتست از «نیت درست»؛ یعنی عقیده راسخ بترك شهوات جسمانی و داشتن محبت حقیقی نسبت بدیگران و آزار نرساندن بدیو الحیات و ترك آمال و امانی که کلیه موجب شقاوت و بدبختی میشوند. قدم سوم و چهارم «گفتار درست» و «رفتار درست» است یعنی: تن در ندادن بمکالمات لغو و بیهوده و دست نزدن باعمال ناپسند، انسان باید تمام مخلوقات را دوست بدارد بدوستی درست و صحیح و بآنها در گفتار و کردار ابراز محبت کند. قدم پنجم «معانی درست» است؛ یعنی هر کس باید مشغله و حرفهائی برگزیند و در آن وقت و نیروی خود را مصرف نماید. بشرطیکه آن شغل مخالف با مبادی و اصول بودائی نباشد قدم ششم «سمی درست» یعنی: هر کس باید قوه جسمانی و عقلانی خود را بکار برد تا حق را از باطل بشناسد و هوی و هوس مشر را از مطالب



و مقاصد سودمند تشخیص دهد، علائق ناپسند را از دل‌بستگی‌های نامطلوب فرق گذارد. قدم هفتم «توجه درست» در این منی است، که دماغ و فکر خود را بعبادت پسندیده منظم عادت دهد و ساعتی معین را در اثنای شبانروز در اطراف مقاصد عالی‌ه انسانی تفکر و اندیشه نماید. بالاخره قدم هشتم در این طریق که گام آخری است و سیر و سلوک در انجام پایان میرسد در «مراقبت درست» است و آن منتهای مطلوب و مقصد آخرین میباشد و انسان را بحالتی نایل میسازد که در آن بمقام «اراهات» arahat یعنی «قدرت مطلقه» واصل میگردد و از دروازه مرگ به «نیروانا» یعنی فنای محض و طهارت و تنزیه کامل میرساند و نفس از لوث کارها و زحمت تجدید حیات ابدالابد خلاصی حاصل میکند.

در این مطالب دو نکته را باید پیوسته در نظر داشت اولاً راههای هشکانه فوق در تحت سه عنوان مندرج میشود که عبارتند از: فهم - اخلاق - توجه. ثانیاً ترتیب آنها طوری منظم است که سالک را بتدریج بسوی مرتبه قدوسیت یعنی مقام «اراهات» بالا میبرد و سرانجام او را به «نیروانا» متصل میسازد. فهمیدن معانی و تئیزم و عمل بر طبق آن پایه و اساس ضروری سیر و سلوک هر مؤمن بودائی است پس از طی این مراحل مرد سالک در حال وجد و جذبه می‌افتد و در این حالت بودائی مانند برهمنی در اثر مراقبت و تمرین نفس از خود ببخود میگردد و ازین دنیای مادی پر از بد بختی خارج بجهان حقایق روحانی داخل میگردد - جهانی که از دایره ادراکات و احساسات بیرون است. مراقبت صحیح و درست آنشکه سالک دائماً در فنا و زوال جسم فکر کند و از حالات زشت و صورت قبیحی که در هنگام مرگ عارض زیباترین بدن‌ها و اجسام انسانی میشود اندیشه نماید و پس از آن در طلب امر جاودانی و ازلی که از عیب زوال و نقص انضلال مصون است برآید راه بسادت و نجات سرانجام تشریفات ظاهری و آداب و مناسک صوری نیست بلکه حصول آن مقصد اعلی تنها به تربیت نفس و تمرین اخلاق حسنه میسر است و پس.

«اراهات» چنانکه گفتیم یعنی قدوسی و کسبیکه واصل بدین مرتبه میشود از سه مستی نفس خود را آزاد می‌سازد، مستی شهوت، مستی جهالت و مستی آرزوهری و این هر سه سکر موجب تجدید حیات و تولد ثانوی میباشد. بودائی «اراهات» که صاحب نور باطنی و نفس قدوسی است آنرا «سام بودهی» Sambodhi نام داده‌اند هر کس دارای این مقام بنود و بدرجه اراهات برسد بکمال سعادت و لذت روحانی و آراشی حقیقی و توجه مطلق رسیده و نفس او کامل شده و قدم بآستانه «نیروانا» نهاده است و میتواند برآستی مدعی شود که دیگر رنج والی ندارد و کام و آرزو را براو اندک دستی نیست و از لقای این دنیا بی‌نیاز گردیده مرگ و حیات در برابر او یکسان است و همیشه در عین آرامی چراغ عمر او خاموش شد او بمقصد نهائی یعنی نیروانا واصل خواهد گردید.

البته بودا از بقای نفس و حیات روح بعد از مرگ اراهات‌ها و مقدسین سخنی بمیان‌نیاورده - گوئی نزد او مقام نیروانا یک مقام فنای کلی نیستی مطلق است که آلام وجود و آثام هستی به محض وصول بدان بکلی نابود و زائل میگردد و آن مرحله سعادت محض است. دماغ‌هایی که بمبادی و مقدمات منطقی خود گرفتارند مانند بعضی از محققین ممالک مغرب‌زمین درست‌بکنه افکارو اعتقادات بودا در این باب بی‌تبرده و نخواهند برد.

یکی از صفات و علائم وصول بمقام قدوسیت «اراهات» همانا محبت به عالم و خیرخواهی است

اراهات باید باحسن نیت و صفای ضمیر و روشنائی دل برای همه بشر نیکی طلب کند ، البته این تعلیم براساس تربیت نفس و سیر و سلوک روحانی فرار دارد . بودا میگوید هر کس باید مانند جانوری صحرا گرد (چون کرگدن) بیخانه و بیخانمان وبی اهل و عیال عمر را در پی تکمیل نفس بسر برد و بی ولی در همان حال باید ملکه حمیده «رحم و شفقت» را پیشه کرده و عمر خود را وقف نیکی و خدمت خلق بنماید با تعلیم علم و موعظه حسته خلاق را بسوی نجات رهبری کند ازینرو بودا بشاگردان خود امر فرمود که مانند مادری که نسبت بطفل خود مهربان است آنهانیز باید بتمام نوع انسانی مهربان و مشفق باشند . همانگونه که مادر برای نگهداری و حفاظت فرزند عزیز خود جان را فدا میکند آنها نیز ضمیر خود را میباید چنان از محبت و خبر خواهی نوع مملو سازند که برای نجات اهل عالم از فدای نفس و جان مادی دریغ ننمایند در بالا و پائین ، در پیش و پس چه هست و هر کجا هست با قلبی طاهر و دلی با صفا از آلودگی و خودخواهی محبت ورزند.

در مکتب بودا قاعده اساسی تربیت نفسی آنستکه شخص مؤمن آرامی و مطمئنه در يك حالت توجه قلبی مربع بنشیند وچشمها را بسته و دراعماق قلب خود يك پرتو محبت عام و دوستی مطلق جهان را که شامل سراسر موجودات باشد بطلبد و پیوسته کوشش کند که دل او از محبت شدیدی نسبت بجهان هستی آکنده شود - محبتی بیدریغ و بی پایان . با این اندیشه حب محض و صفای قلب است که راهبان بودائی در طی عمر خود باطراف جهان سیر کرده اند و بشارت و نوید نعالیم استاد خود را بمالیمان عرضه داشته اند.

در اینجا باید اندکی مکت کنیم و از خود سؤال نمائیم آیا این محبت عام و دوستی مطلق که بودا تعلیم داده با دستور انزوا و سکون در گوشه صومعه و دیر که مرحله اول طلب و قدم نخستین راه وصول به «نیروانا» است منطبق میشود یا نه ؟ البته این سؤالی مهم وجدی است زیرا عملاً تضاد واضح و منافات آشکار بین این دو اصل حتی نزد بودائیان از همان صدر نخستین تاریخ ایشان مورد توجه قرار گرفته که عاقبت به شکاف عظیمی در مذهب بودیزم منتهی شده و آن دین بزرگ را بدو فرقه مختلف ، مهایانا «Mahayana» و هینایانا «Hinayana» - منقسم ساخته است در اینکه اصل خیر خواهی و نیک اندیشی درتعالیم بودا اساسی معتبرو مهم است شکی نیست اینمرد بزرگ همیشه سعی جمیل کرده است که شاگردان و پیروان او در دل خود يك محبت عام که شامل جهان بطور اطلاق یا نوع بشر بصورت عام ، شود یرورش دهند یعنی انسان را بطور اجتماعی محبت کند نه بصورت انفرادی تا به فرج و شادی بی شائبه و طاهر باداشی یابند. این عشق و علاقه بهیچوجه مشابهتی با محبت بین افراد ندارد زیرا محبت متبادل بین دوفرد باعث علاقه و یا شهوت و یا احساسانی میشود که بالتلخیص ایجاد رنج و آلام و تفاوت مینماید درحالیکه خیر خواهی عام و محبت عام خالی از هر عار و عیب و بیرون از هر غرض و قصد است و شبیه محبت مادر بفزند طاهر و پاک میباشد. این عشق پاک هیچ غم و بدبختی در عقب ندارد و خوب و بد و کاف و مؤمن را فرامیکرد در یکی از فقرات مقدمه کتاب قدیمی منظوم «دهامایادا» معروف به (مزامیر بودا) چنین آمده است ، اگر آدمی سخنی گوید یا کاری کند که از خیال پاک تراوش نموده باشد هر آینه خوشی و شادمانی در بی اوست درست همانگونه که سایه در دنبال آدمی است اگر کسی از دل بگوید لالان بمن دشنام داد یا فلان مرا مضروب ساخت یا مال مرا بدزدید هر آینه آنکسی که دارای چنین اکثری در دل

خود باشد هیچوقت رنگ نفرت و کینه از دلش زدوده نخواهد شد ولی در دلهائی که اینگونه اندیشه‌ها راه نداشته باشد اثری از بغض و خصام باقی نمی‌ماند زیرا کینه‌را با کینه نمیتوان شست بلکه دشمنی فقط بوسیله دوستی محو و زایل میشود و این قانونی است قدیم.

و نیز از حکایت ذیل چگونگی این محبت بلند و کیفیت این عشق عالی را که بودا تعلیم داده معلوم میتوان کرد. گویند وقتی که یکی از شاگردان نزد او آمده از او اجازه خواست که برای تعلیم و موعظه نزد قومی جنگل نشین وحشی صفت برود، بودا خواست او را بیازماید و قوت ایمان او را معلوم دارد پس باو گفت، ای یونا این مردم بسیار خشن و درنده خو و مودعی هستند و چون از تو خشنانگ شوند ترا ناسزا خواهند گفت آیا در این باره اندیشیده‌ای؟ یونا گفت، باک نیست، ای استاد من! من دردل خود آنها را خوب و مهربان خواهم دانست زیرا هر چند مرادشنام دهند و بزبان آزار برسانند باز آزار و تعب جسمانی بمن نرسانیده و با سنگ و چوب مضروب نساخته‌اند. بودا گفت، ای یونا این مردم بی‌باک شاید ترا با سنگ و چوب بیازارند یونا گفت باز با خود خواهم گفت که آنها قومی نیکدل و مشفق‌اند زیرا باختج و شمشیر قتل من برنخاسته‌اند. بودا گفت اگر چنین کنند چه خواهی کرد؟ یونا پاسخ داد، با خود خواهم گفت که آنها بر من بسیار مهربان و خیرخواهند زیرا در حقیقت آنها مرا ازین بدن فرومایه رهاشی داده و با اندک زحمتی مرا از رنج هستی آسوده ساخته‌اند. بودا گفت، نیکو گفتی ای یونا! با این نعمت صبر و شکیبائی که نواداری برو و بکوش و همانگونه که خودت رستکاری یافته‌ای دیگرانرا نیز رستکاری کنش...» عظمت و بلندی این تعلیم اخلاقی از نظر پوشیده نیست و مرتبت انسانیت دوستی آن‌شارع بزرگ و فداکاری پیروان او مخفی نمانده در عین حال باید در اینجا این نکته ناگفته نماند که این مقام بالاتر از فرضیه و افکاری است که از قاعده ترك دنیا و تعلیم بزه و انزوا ناشی میتوانست بشود. برای شرح این سخن و اینکه تا چه حد پیروان بودا باین تعلیم معتقد و دلبسته مانده‌ند در فصل بعد سخن خواهیم گفت.

### فصل ششم

## تحولات مذهبی در مذهب بودا: عود به نیک بینی

این مسئله که آیا بودیزم را میتوان فی الواقع دین و مذهب نامید یا نه ؟ مورد بحث و نظر است . البته از لحاظ عقاید آن مرد بزرگ در باب جهان هستی و روشهای پیچ در پیچ میتوان آنرا بمنوان « دین » تعریف کرد لیکن این تعریف بسیار کلی و دامنه آن وسیع است . بطور کلی باید گفت که سبک و سیره بودا در باره حیات و زندگی دارای مقام فکری ارجمند و تربیتی عقلانی بس بلند است که از اغفال و فریب میراست ولی در مملکت او خدایان و آلهه از مقام الوهیت منزل اند و مرتبت آسمانی ایشان فقط عبارت از مراتب تحول و انتقال علت و معلول میباشد . اعتقاد به «آله» بمعنای عام این کلمه نزد بودا وجود ندارد ، آداب و مناسک و عبادات بمقیده او باطل و لغو و مسئله نماز و دعا مطرح نمیشود تنها اصل اساسی آئین او بر روی مسئله علم و جهل قرار گرفته و علم حقیقی و صحیح هم جز در حلقه محدود مضیق راهبان و گونه نشینان یافت نتواند شد . عالم محسوس در نزد او محلی ندارد و مورد التفات قرار نمیکرد ، طریقه وصول بمرئوس فلاح و رستگاری از ممر عالم وجود نمیگذرد بلکه آن گویا مقصود در بیرون جهان هستی یافت میشود ، ولی مذهب بودائی با اینکه در آغاز صیغه و رنگ کلی از فلسفه داشت در خارج از مملکت

هندوستان در دماغهای روشن و متعالی موقع و مکانی بزرگ حاصل کرد و استعداد خاصی ظاهرأ در مردم دیگر کشورهای جهان موجود بود که قلباً با فکر و تعالیم بودا دلبستگی حاصل کردند . بودائی در ابتدای ظهور در میان مردم عوام و انبوه خلایق مورد توجه قرار نگرفت.

ولی پس از چندی توده عوام در ممالك جهان باین آیین علاقه مند شدند ، در تاریخ ادیان ممالك شرق تعالیم اولیه بودا اثر مهم و بزرگی نداشت ولی آن حکیم ساکیاس هندی با فلسفه خشک و منطق عقلانی خود رفته رفته دارای شخصیت بزرگی شده و بسرحد پرستش رسیده است . بانی این طریقت و شارع این شریعت نقطه کمالی در تحت عنوان «اراهات» وضع کرده که از صفت رحم و خلوص نیت نسبت بشمام موجودات ذی حیات با صفت مجاهده و طلب نجات نفسانی بهم آمیخته و آن هر دو امر را بطور موزون و متعادل مخلوط ساخته است و حیات و سرگذشت اوبارفتار و گفتار خود سرمشق نام و مثل اعلای این روش بوده است ، ازین سبب بمداز ملمات وی این دین و ایمان رفته رفته متشکل گردید که شخص مسلم را ملاز و ملجأ خلایق قرار داد و او را صاحب روح منور و قلب رحیم دانست و از تعالیم او که بسیار مشکل و متمسک الفهم بود مردم بدلیل شخصیت خود او پناه بردند .

در آغاز کار که انبوه خلایق به بودا گردیدند مسلم است که شریعت اولیه او نزد ایشان چون مکتبی فلسفی تلقی گردید ولی اندک اندک آنرا تغییر داده بصورت مذهب و دینی در خور حوائج و نیازمندی زمان خود در آوردند مردم عوام مانند پیروان اغلب مذاهب بزرگ دیگر دست بدامن شارع آن زده و خدا را در وجود اومتجلی دانسته و بعثت او را در جهان مایه و سبب نجات و خلاصی شمرند پس در برابر او به پرستش بسجده افتاده و خویشتر را تسلیم او کردند گرچه خواص یعنی طبقه روشنفکر چنین نبودند آنها شاید بسهولت تابع مکتبی فلسفی نشوند اما عوام همیشه معتقد بمذهب و بالطبع متدین هستند .

عوام کاری بکار طبقه خواص و افکار ایشان ندارند ، ازین سبب در هندوستان و دیگر ممالك اطراف آن کشور عامه مردم بسبک و مذاق خود تعالیم بودا را اقتباس کرده و حوائج درونی و نیازمندی های نفسانی خود را در آن جستجو نمودند . پس مبادی بودا نزد ایشان بصورت دینی کامل در آمد .

این سیر و تحول در ابتدای تاریخ دراز سنین و قرون صور و اشکال گوناگون حاصل کرد و گاه بگاه حکما و متفکرین زمان نیز که احساسات و ادراکات طبقه خواص مورد اعتنا و توجه ایشان بود در آن کشش و آئین تأثیرات بسیار کردند .

عجب آنکه عاقبت کار بجائی رسید که مذهب بودا در داخل سازمان خود دارای تشکیلات و فرق گوناگون و متعدد گشت و اعتقادات و مبادی جدید بشکال گوناگون از آن بظهور رسید بطوریکه حقیقت اصلی و عنصر ابتدائی بودیزم در آن ناپدید گشت .

میتوان گفت که این تبدلات و تغییرات حتی در مبادی اساسی و اصولی آنقدر رسوخ یافت که دین بودائی منقسم بیک سلسله ادیان و مجموعه مذاهب قریب بیکدیگر شده و از صورت دین واحد بیرون آمد . این ادیان همه متقارب بایکدیگر و تاحدی مشابه باهم میباشند و این تحولات مبدئ نیکی بینی نخستین دیگر بار بظهور رسید و دینی که در ابتدا امر مبنی بر ایمان بترك دنیا و زهد مطلق بود بیک معنی دینی «دنیوی» گردید .

## ۱- انتشار بودائی در هندوستان و جنوب شرقی آسیا

### دو قرن نخستین در هندوستان

چون از مرگ بودا مدت دوماه سپری شد در وادی رود گنگامبادی و تمالیم او انتشاری بلیغ یافت، نه تنها عدد راهبان گوشه نشین افزون شد بلکه پیران آنها در میان عامه مردم بسرعت ازدیاد پذیرفت و از طبقه حاکمه و سلاطین نیز عددی کثیر بآن «بادی گرو» بندند.

روایات بودائی حاکی از آنست که بلافاصله پس از وفات معلم نخستین (بودا) پیانصدتن صاحبان نفوس رزیکه مقدسه (اراهات) در تحت راهنمایی و پیشوائی یکی از شاگردانش موسوم به کاساپا Kassapa در فصل باران در شهر عظیم و تاریخی راجگاه Rajagaha تجمع کرده و با شعار و مردوهائی که متن آن هنوز در کتاب تری پیتاکا Tripitaka موجود است تلاوت و تغنی مینموده اند این حکایت تا چه پایه منطق بر واقع باشد معلوم نیست ولی معلوم است که تعالیم بودا در اوائل امر بصورت تکرار روایات شفاهی وجود داشته است و در تواریخ ایام فرقه بودائی این نخستین اجتماع مؤمنان اولیه را در شهر راجگاه بنام «شورای اول» ثبت کرده اند.

یک قرن پس از آن دومین تجمع بنام «شورای دوم» بوداییان در شهر «وَسالی» Vesali بوقوع پیوست و در آنجا مسئله تخفیف و تسهیل در امر انتظامات تحت بودائی را مورد بحث قرار دادند در آنجا بعضی راهبان که تا آنوقت ناگزیر بودند در مجمع علمی ماهی دوبار یکناهان و خطاهای خود اعتراف کنند تقاضا داشتند که این اعتراف را بطور سری و انفرادی دردل انجام دهند و همچنین مایل بودند که به آنها اجازه استعمال بسترهای نرم و خوردن یکبار دیگر طعام همروزه بعد از ظهر و نیز نوشیدن شراب و حق تملک اشیاء و داشتن زر و سیم داده شود. در نتیجه در آن شورای اختلافاتی بروز کرد و اقلیت آنجمع که تقاضای زندگانی مرفه تر و راحت تر داشتند فرقهئی نوین برای خود تشکیل دادند. از آن بعد همچنان تفرق و انشعاب پیایی در آن مذهب راه می یافت و در حدود شانزده فرقه مختلف در مدت سه قرن بوجود آمد و نزدیک بود که این تفرقه و انشعاب اساس آن دین نو بنیاد را بکلی واژگون سازد که خوشبختانه شخصی فهیم و دانا در آنوقت بدین بودا درآمد و در هندوستان آنرا توسعه و انبساطی نوین بخشید.

### آشوکا

در سال ۲۷۳ ق.م در سلطنت ماگادها Magadha پادشاهی بزرگ در هندوستان بنحوت نشست که بر سراسر آن ملک حکمرانی داشت و او یکی از بزرگترین شاهنشاهان هندوستان است که بنام آشوکا Asoka در تاریخ معروف میباشد. وی فرزندزاده پادشاه بزرگی بنام «چاندرراگوبتا» Chandragupta میباشد. جدوی بقایای سپاهیان ساخلوی یونانی را که از زمان اسکندر کبیر (۳۲۵ ق.م) در آن سرزمین برقرار کرده بود بیرون رانده و قسمت عمده آن کشور را زیر نگین خود درآورد. آشوکا دست قلمرو متصرفی بنای خود افزود و سلطنتی بهناور و مصائب و سختی داد که حتی در سواحل خلیج بنگاله منبسط بود لیکن فرط خونریزی و شدت آلام و مصائب که متوجعانش در میان ملل مغلوبه مسبب بود او را نادم و آشفته ساخته و وجدانش در تحت تعالیم معلم بودائی

متأثر گردید - پس علناً و رسماً بدین‌بودا درآمد و با شوق و التهاب فراوان بنشر و توسعه آن کمر بست. این شاه فدوسی پناه برای ابراز تأثرات نفسانی و عذاب وجدانی خود از اینکه جنگهای خونین او برای خلاق ایجاد آنهمه رنجها و تعبها نموده است دستور داد که برای اطلاع و آگاهی عامه مردم فرمان‌آور بر روی صخره‌ها و ستونها نقش نمایند و ندامت قلبی او را از قتل و کشتار و زجر و آزار و تبید و اسارت صدها هزاران نفوس خلاق بر عالمیان اعلام دارند . و همه جهان را آگاه سازند که پادشاه از این پس رحم و رأفت پیشه کرده و کیفر آنهمه گناهان را با کمال فروتنی و شکبایی برگردن گرفته است.

پس چون آشوکا مشاهده نمود که روزانه جانوران بیشماری را برای تهیه سفره شاهانه وی بیجان مینمایند و آن بر خلاف آیین بودا است ازین سبب مصرف مطبیخ سلطنتی را به روزی دو طاووس و یک بزکوهی محدود فرمود پس از چندی ازین نیز صرف نظر کرده و همانرا نیز بکلی قدغن فرمود. رسم شکار را که آئین قدیم پادشاهان بود بر خود حرام ساخت و در سال ۲۵۹ ق.م برای تنظیم امر کشتار حیوانات احکامی صادر کرد و در تمام کشور پهناور خود قضایی و بیجان کردن جانوران را محدود ساخت و حتی کشتن بعضی حیوانات را بکلی منع کرد.

از این اعمال چون فراغت یافت قدمی فراتر نهاده بمردم کشور خود امر کرد که با صلح و سلام زیست کرده و تمام اوامر و تنواهی بودا را نصب العین خود قرار داد و از جنگ و خصام و عناد بهر صورت که باشد دوری جویند. در سال ۲۵۶ ق.م چند فرمان رسمی صادر فرمود که آنها را بر روی صخره‌های صغار نقش کردند و در هفت نقطه از نقاط پهنه کشور نصب نمودند که بنام فرمان چهارگانه آشوکا معروف است .

منظور وی آن بود عامه مردم در اطراف و اکناف بلاد هند آنها را خوانند و مطابق آن رفتار کنند. هفت ستون مرتفع نیز بر پا فرمود که بر روی آنها احکام و اوامر مفکوره را نقش و کتیبه کردند بملاوه متن آن فرامین را در دل غارها و بر روی ستونهای دیگر نیز رسم و دند که اکنون رویهم رفته سی و پنج کتیبه از آشوکا باقی مانده است و در آنها همه مردم را براه و روش بودائی هدایت و تشویق فرموده است . متن فرمان او که ابیش ازین قرار است ،

«شاهنشاه مقدس چنین میفرماید ، بسخن پدر و مادر باید گوش فرا داد و همچنین بحیوانات جاندار باید کاملاً حرمت نهاد و همکس باید برآستی سخن گوید . اینها مکاری است که پایه شریعت بر روی آن قرار دارد همه کس باید بر طبق آن عمل کنند و نیز شاگردان باید با استاد خود احترام گذارند و بخوشاوندان و اقارب با دود و حسن رفتار سلوک نمایند.»

« مردم با آداب و رسوم مختلف عادت دارند و در هنگام مرض و در موقع عروسی پسران و دختران و در زمان ولادت نوزادان و در وقت مسافرت در این مواقع در مواقع شبیه بآن تشریفات گوناگون انجام میبخند. این اعمال البته میوه اندکی بار میآورد ولی از طرف دیگر انجام عمل رحم و احسان میوه بسیار خواهد آورد. این قاعده شامل مهربانی بنفلمان و کنیزان و احترام بآموزگاران و لطف و احسان درباره جانوران و مهربانی نسبت بمرتاضان و برهمنان است . سراسر این تشریفات و آداب که ناشی از قاعده لطف و رأفت است اگر در این دنیا پادشاه مطلوب نهد بدین شک و فواید و نتایج بی پایان در جهان دیگر ببار خواهد آورد .»

البته این قواعد اخلاقی در مد نظر عامه مردم دستورهای عملی بود ولی در این فرمانها آشوکا

در هیچ جا اشاره به حقایق اصلی چهارگانه بودا نکرده و نیز از «نیروانا» سخنی نگفته است. ظاهراً آشوکا سراسرم خود را فقط بدان متوجه کرده بود که اتباع ملت او شریعت بودائی یعنی قواعد «دهارما» Dharma را رسم و روش خود قرار دهند و به رحم و احسان و نیکوکاری سرمایه سعادت برای جهان دیگر بیاندوزند و به همین اندازه قانع بوده است چون خود او در سلسله راهبان بودائی در نیامده بود ازینرو خود را مستحق وصول به «نیروانا» نمیدانسته است. پس برای پیشرفت نیت شریف خود تمام عمال و کارگزاران حکومت را از کوچک و بزرگ مأمور ساخت که بهانوضیحات شفاهی و وعظ و اندرز قرائن «دهارما» را بهخلاق بیاموزند و نیز مأمورینی از زن و مرد بهتفیش گماشت که قاطبه مردان و زنان مملکت را در تحت مراقبت قرار دهند و ملاحظه کنند که آنها برطبق دستورهای اخلاقی بودا رفتاری نکنند یا آنکه انحراف میورزند، این مأموران در تمام اطراف و اکناف بلاد هند حتی در اقصی نقاط پمیده آن کشور پراکنده شدند.

شاهنشاه باین اکتفا نکرده درصدد برآمد که دین بودا را سازمانی محکم داده و بشریب و نظمی استوار سازد. نخست برای اثبات خلوص عقیدت و صفای ایمان خود به بودا قصد زیارت اماکن مقدسی که معلم بزرگ آنجا ها را مقدس و محترم شمرده بود برآمد، و این سفرهای مذهبی را با کمال ادب و خلوص انجام داد پس از آن چون ملاحظه فرمود که آیین بودیزم در سراسر مملکت ضعیف شده و نقصان و وهن درقوایم آن راه یافته امر فرمود که راهبان از اطراف گردآمده و شورای سوم را به منظور تجدید سازمان و احیاء رسوم دیرین فرق بودائی تشکیل دهند. آشوکا را در واقع میتوان دومین بانی و موجد آن دین بزرگ دانست زیرا وی با کمال جرأت بآن فلسفه زاهدانه و متقی جنبه دنیوی و مثبت بخشید و آنرا مذهبی عملی قرار داد. سعی کرد که تعالیم آن طایفه که تا آنوقت بصورت یک فرق کوچک محلی از شعب دین هندوئیزم بشمار می آمد جنبه عمومیت و انبساط جهانی گرفته و از آن حالت محدود بیرون آمده عالمگیر شود پس یک عده مبلغان و سفیران به جهات ممالک عالم گسیل داشت که در اطراف جهان برآیند و همه جا تعالیم آن استاد را منتشر سازند، مبلغین او در اندک زمانی تا حدممالک شام و مصر و سیرن Cyrene (شمال آفریقا) و یونان رسیدند پس برادر و یایسر خود را در رأس یک هیئت مبلغان بجزیره سیلان (سرانندیپ) در جنوب هند اعزام فرمود. این مساعی مقدمه یک انتشار وسیع و دامنه داری گردید که در اطراف عالم دین بودا پهن شد و نتایجی بیبار آورد که حتی آشوکا خود آن را پیش بینی نمی توانست کرد.

### سیلان

آشوکا در مصاحبت معلمان بودائی که بجزیره سیلان اعزام داشت هدایا و تمارفات عدیده نیز ایفا فرمود همچنین شاهزاده ماهیندا (Mahinda) که بقولی فرزند و بقول دیگر برادرش میباشد در رأس آن هیئت بآن کشور گسیل کرد.

تعداد خاصی ملت سیلان از آن تاریخ نشأت گرفته است و از آن زمان صوامع و دیرها و زیارتگاههای بودایی در اطراف آن جزیره تاریخی بظهور رسید که تا امروز تعالیم بودا را در آغوش خود حفظ و نگاهبانی کرده اند و در اثر مجاهده بودائیان سیلان است که مبادی آن دین بزرگ در دیگر بلاد آسیا انتشار یافت و چون از حسن اتفاق آن جزیره درست بر خلاف خاک هندوستان کمتر دست.



خوش حوادث و انقلابات و مهاجرات گردید ازینرو قرن‌ها وضع تمدن و فرهنگ سیلان ثابت و مستدام باقی ماند و تنبیر و تحولی در آن راه نیافت و بهمین سبب میادی اولیه و اصول نخستین بودائی در آنجا دست نخورده باقی مانده و راهبان بودائی در آن جزیره کتب و متون باستانی آن مذهب را برای آیندگان حفظ کردند.

هنگامی که شاهزاده ماهیندا Mahinda قدم بخواه سیلان نهاد ظاهر آ کتب مخطوط و نوشت-جائی قلمی با خود نداشتند بلکه آن هیئت اعزامی تعلیم قدیمه آن حکیم و معلم بزرگ را بطور شفاهی تقریر می نمودند و در آنجا آنهارا پالمت Pali نگاشته تا امروز بهمان زبان باقی مانده است اگر نوشتجائی هم بوده در همان ازمئه قدیمه بلغت سینکهای که لهجه محلی مردم سیلان است ترجمه کرده بودند بالاخره مجموعه آثار بودائی که اکنون در آن جزیره موجود است قدیمترین اسناد و متونی است که در تمام عالم یافت میشود. بعد از آن یعنی از قرن پنجم میلادی به بعد دانشمندان و علماء بودائی از هندوستان بسیلان رفته اند و زبان محلی (سینکهای) را تعلیم گرفته و مجدداً آنرا بزیان پالی در آورده اند. علاوه بر کتب و آثار پالی چند آثار جسمانی دیگر نیز از شخص بودا در سیلان باقی مانده و نسل بعد نسل براهبان آن سرزمین به میراث رسیده. این اشیاء که باعث شور و شوق بسیار مؤمنان آن دین است، از جمله کسکول گدائی، دندان چپ (انیاب) و استخوان طوق گردن بودا هنوز در آنجا موجود است. بدیهی است برای هر یک از این اشیاء مقدسه و یادگارهای عزیز آن جماعت هم از عهد سالفه زیارتگاههای بسیار مجلل و باشکوه بنا کرده اند و آن ذخائر گرانهارا در آن مخازن جای داده اند که اکنون مطاف و محل توجه هزاران مردم بودائی جهان است، باری زبان و ادب سینکهای تا امروز قدیمترین اسناد و متون مکتب اولیه بودائیانی یعنی فرقه (هینایانا) را تشکیل میدهد.

### برمه-سیام-کامبوزیا

مردم جنوب شرقی آسیا عموماً همه پیروان فرقه هینایانا Hinayana هستند و در هر یک از این سه سرزمین تاریخ پیشرفت و توسعه دین بودائی یکسان و متوازی میباشد. هر سه کشور از دیر زمان در تحت تأثیر تمدن و دین هندوئیسم قرار داشته اند تنها در نواحی شمالی آن ممالک است که میادی مهاییانا در اثر نفوذ بودائیانی شمالی سرایت کرده است ولی اکثریت مردم آن نقاط میادی هینایانا تمایلی خاص بسوی مذاهب هندوئی و میادی فرقه مهاییانا داشته اند. اکنون سزاوار است که از آن فرقه سخن گفته و مطلب را قدری روشن سازیم.

### اصول عقاید هینایانا

در نواحی و مناطقی که اصول عقاید این فرقه انتشار دارد شخصی راهب همواره نقطه مرکزی دین و مذهب می باشد نوشتجات و متونی که در دست اوست همه ب زبان پالی قدیم و کهنال است، وی تعلیم میدهد که نفس یا ego امری باطل و دنیا عرصه است گذران و متغیر و دستخوش آلام و رنجها مقصد کلی و هدف نهائی وصول به نیروانا است. در دیور بودائی هینایانا رسوم و آداب عهد دیرین را رعایت می کنند و هر راهبی در طلب کمال و قدوسیت یعنی مرتبه ارامات بسمی و مجاهده مشغول

است. ازینرو در همه آن کشورها در صومعه‌ها سالکان طریق و در دیرهای راهبان گوشه نشین قسمت عمده وقت خود را بازنوا و تجرد در حال مراقبه و تفکر می‌گذرانند و آنان با سر و روی تراشیده طیلانی زعفرانی بر تن درست مانند گوتاما (Gautama) (بودا) در زمان حیاتش همه روزه با مهادان بدریوزگی و گدائی قوت پومیه را بدست می‌آورند و در طلب رستگاری و نجات کوشش و مجاهده می‌کنند. بمقتضای ایشان شخصی بودا به «نیروانا» واصل شده است و اکنون در جهان هیچگونه اثر وجودی ندارد وی در فناء محض و سکون مطلق قرار گرفته و از آنچه در عالم کائنات شده یا میشود بی خبر است، هینایانیت‌ها صورت کامل و سازمان مذهبی مرنبی بدین خود داده‌اند و نسبت بیاد گارهایی که از شخص بودا باقی مانده احترامی در حد پرستش و عبادت قائل می‌باشند و پیشک اورا باندازه‌های گوناگون از مجسمه بسیار ریز و خرد گرفته ناهیکلهای بسیار عظیم‌الوجه ساخته و پرداخته و در حقیقت آنرا می‌پرستند.

بعضی مطالب هم در آثار و نوشته‌جات ایشان دیده میشود که انکی با تعالیم ساده و بی‌سبب نخستین بودا در باب حیات و حقیقت منافات دارد از آنجمله می‌گویند که آن حکیم بزرگ اولین بودا نبوده که در عالم ظاهر شده بلکه در قرون و اعصار ماضیه قبل از او شش پادشاه به بعضی روایات عدیده بیست و چهار بودا در جهان ظاهر شده‌اند. بودا موجودی است الهی دارای عصمت محض و علم مطلق که بمدار طی تناسخات و ظهور در ابدان متعدد و در اعمار بشمار آنچنان سیر کمال را طی کرده است که سرانجام بدرجه مقام الوهیت رسیده و در اعلی‌علیین یعنی آسمان Tusita جای گرفته است پس از آنجا بسوی ارض نزول کرده در رحم مادرش استقرار یافته و سیسی مانند انسانی در جهان زائیده شده است. سرشت الهی و ماهیت خدائی او در سراسر زندگی او در هنگام شهود و اشراق ظاهر و نمایان گردید پس تعالیم او تعالیم الهی است و رفتار و کردار او منطبق با اصل حقیقت و عصمت می‌باشد و هر کس بدان راه و روش برود از بدیختی و تفاوت خلاصی یافته و در صلح و سلام محض خواهد آرمید اما بودائی که در آئینه خواهد آمد هم اکنون در حال کمون است و در اصلاح خود آنرا بودی‌ساتوا Bodhisattva گویند یعنی (بودا در حال تکوین) البته این بودا روزی صورت کمال حاصل خواهد کرد و منتظر است که دور زمان بروز و ظهور او را در روی زمین اقتضا کند. در آن موقع سعد و زمان مبارک مرتبه شهود و اشراق حاصل خواهد کرد او نیز در عصر خویش خلایق را مانند گوتاما سلف خود بر منزل سعادت رهبری خواهد فرمود وی در آن زمان «میتریا» Maitreya نامیده خواهد شد.

در مؤسسات مذهبی در ممالک سه‌گانه مذکور در فوق اصول مکتب هینایانیزم مشهود است. از آنجمله در تایلند (سیام) عمارات و معابد فراوانی دارند که بزبان خود آنها را «وات» Wat می‌گویند و آن يك مجموعه ائینه دینی است که محاط بدیواری می‌باشد دروازه آن همیشه بطرف شرق و در مدخل آن بیکرهای عجیب و زشت صورت از صور حیوانی و انسانی نصب کرده‌اند که ظاهر آبقابای معتقدات باستانی اعصار آتیمیزم قبل از انتشار بودائی در آن قوم و ملت میباشد. بنای عمده معبد در مرکز آن محوطه را بزبان محلی بوت Bot گویند و این بنا دارای سه سقف است که هر يك بر روی دیگری واقع شده و فراز آن پوششی و پشت بامی بشکل شاخ قرار دارد که انحاء آن بسوی فوق است و ظاهر نماینده سه مار مقدس میباشد. اما در داخل بنا، طالار وسیعی قرار گرفته است که مخصوص انجام مراسم عبادت و وعظ می‌باشد و در مرکز آن طالار در سطح زمین جایگاه مرتفعی

قرار دارد که محل واعظ و معلم است و در اطراف او حصیرها و پلاسها گسترده‌اند که افراد مؤمنین از راهبان و راهبات و غیره بر روی آن نشسته بسخنان واعظ گوش میدهند. و در قسمت نهائی رو- بروی درب ورود در صدر طالار مجسمه بودا قرار دارد و از بالای محراب ضریحی است که پیکر بودا بر روی نشیمنی مربع نشسته است و در اطراف او از هر سو مجسمه‌های کوچکتر مخصوصاً مجسمه شاگرد مقرب او را ساخته‌اند که با حال تضرع و ابتهال باشند خود نظر می‌کند. این محراب مملو است از هدایا و تحف نمینه از قبیل شمعدان‌ها و مجسمه‌ها و گلدانهای پرازگل و امثال آن که همه نفائس‌گرانبهاست و دقت ازطای ناب و با ظرافت تمام ساخته شده و از طرف مؤمنان مخلص بمرور زمان اهدا شده. در آن میان گاهی ساعت‌های دیواری ساخت فرنگستان نیز دیده می‌شود این تحف تقدیم و نیاز به شخص بانی مقدس دین بود است که برای کسب برکت و طلب فیض افراد خلق هدیه نموده‌اند. در معابد علاوه بر طالار مرکزی (Bot) طالارهای چند نیز احیاناً بنا شده که بعضی از آن‌ها مخصوص نگاهداری و حفظ تمثالها و پیکرهای بوداست که بطور یک مجموعه مفصل ردیف چیده‌اند و طالاری دیگر برای حفظ و احترام جای پا (قدم‌گاه) آن استاد بنا شده که در صخره‌ای صاف نقش بسته است در هر طرف در فضای آن محوطه یک استوپا (Stupa) (که بزبان سیامی فراس یاگوبا میگویند) بطور متفرق اینجا و آنجا ساخته شده و آن عبارتست از یک بنای مدور و مرتفعی برج‌مانند مخروطی- شکرکه قبه نوک داری در رأس آن قرار گرفته و هر یک از این استوپاها را یکی از مؤمنین بشکرانه انجام عمل خیر یا خدمت مقدسی بنا کرده است و این خود جزو اعمال صالحه و ثواب برای هر فرد بشمار است که در طول عمر خود موفق بساختن لااقل یکی از استوپاها بشود.

در خارج از معبد اصلی یعنی در بیرون حصار (Wat) دیرها و صومعه‌های منازل و سکنای راهبان ساخته شده و آن‌ها ابنیه ساده‌ایست که به حجرات و غرفات کوچک مجزی تقسیم شده و فرش و اثاث قابل ذکری ندارد و در هر یک راهبی زندگانی ساده خود را بسر میبرد و در آنجا بمراقبه و تفکر و انجام وظایف معبد با بتعلیم اطفال نوآموز در تحت هدایت اداره فرهنگ از طرف حکومت مشغول میباشد. در برمه و درسیام از عبادات و تشریفات عام برای هر فرد فکرم مؤمن یکی آنست که در سن بیست سالگی چندی یعنی (لااقل دوماه) در یکی از این دیرها بگذرانند البته کمتر از این مدت پسندیده نیست و در این مدت مرد مؤمن اوقات خود را بمطالعه دقیق اصول و فروع دین هینایانا و بمراقبه و تفکر میگذرانند.

( همه افراد حتی سلاطین و بزرگان نیز در جوانی این فریضه و تکلیف مذهبی را انجام می‌دهند. )

معتقدین و عباد هینایانیز مکه در طالار معبد وات (Wat) حاضر شده و بشرايط و تکالیف هیادت قیام میکنند همه به تمثال بزرگ بوداک در صدر طالار بر فراز تختی قرار گرفته است و اطراف او را گلها و زنبورها و هدایا احاطه کرده با نظر اعتقاد مذهبی و پرستش قلبی می‌نگرند و هر هینایانیت آسیائی بر آنست که صاحب آن صورت و تمثال نماینده موجودی است حی و دانا و دارای شخصیت فوق طبیعی که مناجات‌ها را می‌شنود و دعاها را اجابت میکند و راهبان دانشمند و عالم بهترین حقایق عالیه دینی آگاه هستند و او به آواز سؤالات و دعاها جواب میتواند بدهد آنها معتقدند که تکرار نماز و دعا بر اجر و ثواب شخص میفزاید و ادعیه ایشان تکرار کلمات و ترتیل سخنانی چند است که از روی خلوص عقیدت در برابر پیکر بودا بزبان می‌آورند.

### دین بودا در شمال غربی هند

بعد از آشوکا دین بودا در سراسر هندوستان دارای شأن و مرتبتی عظیم گردید و مدت هشتصد سال در آن کشور انتشار داشت هر چند چهل سال بعد از مرگ آشوکا که سلطنت از دودمان او بر افتاد احساسات بر علیه دین بودا در هند مرکزی قوت گرفت.

در نتیجه کانون بودائیزم تفتیج محل داده و بطرف مغرب رو آور شد و در ناحیه شمال غربی هندوستان بسط و توسعه جدیدی یافت و صورتهای تازه بخود گرفت. در قرن اول و دوم قبل از میلاد (سلطنت اشکانیان ایران) اقوام و عناصر تازه مانند شامیها و یونانیها و سینها به غرب هندوستان یعنی ایالت پنجاب هجوم آوردند و در آنجا زمام امور ملک را در دست گرفته و تمدن و فرهنگ وجود آوردند که در تاریخ بنام فرهنگ یونانی و باختری Greco - Bactrian معروف است. یکی از پادشاهان این کشور بنام «مئاندار» یا «میلیندا» Milinda بدین بودا درآمد از نرو سراسر قلمرو او در تحت نفوذ آئین بودائی قرار گرفت. در قرن اول میلادی قبیله سحرانشینی بنام کوشان که با نرکان و تورانیان از یک ریشه بودند از آسیای مرکزی برخاستند و از افغانستان (باختر) عبور کرده به شمال غربی هندوستان ناخن کردند و جانشین سلاطین محلی شده تمدن و فرهنگ یونانی و باختری را اقتباس نمودند. یکی از پادشاهان بزرگ این قوم بنام «کانیشکا» Kanishka تختگاهش در پیشاور بود، وی در سد کشف حقیقت برآمد و پس از آنکه در اصول و فروع ادیان مختلف از جمله دین زردشتی تحقیقات نمود سر انجام بدین بودا درآمد و وجود او منشأ اثر عمده در انتشار بودائیزم گردید، مجسمهها و تندیسها و ساختمانهایی که از آثار صنایع یونان و باختر باقی است در آن ناحیه بوجود آورد<sup>۱</sup> یونانیان که در آن زمان کولونیهای بزرگی در آن نواحی دانسته تمثال بودا را بنوع و سلیقه خود از نو ساخته و پرداختند، این قباوه نوپن که ذوق ایشان به صورت نشسته بود ابخشید و او را با شکلی زیبا و موهای مجعد نمودار ساخت قلب مرتاضان و راهبان بودائی را جلب کرد و سپس اثر هنری ایشان در سراسر آسیا تا اقصی نقاط کشور زاین انتشار یافت.

بالاخره مکتب جدید مهاییانا که فرقهئی دیگر از دو فرقه بزرگ بودائی است در ایالت شمال غربی هندوستان ریشه گرفته و نهالی بارور گردید.

### طلوع مذهب مهاییانا در هندوستان - تجلیل گوناگونا

در طول مدت زمانی بین قرن سوم ق. م یعنی زمان سلطنت آشوکا تا قرن اول میلادی یعنی زمان سلطنت کانیشکا در ناحیه شمال غربی هندوستان، مبادی دینی جدیدی از ریشه بودیزم متفرع شده رشد و تکامل حاصل کرد و بنام مذهب مهاییانا Mahayana معروف گشت. این مبادی در آغاز

---

۱ - نوبهار بلخ که از کلمه «ویهارا» Vihara (معبد بودائی)، اشتقاق یافته آثاری است که در حوالی آن شهر قدیمی باقی مانده و در آن زمان شهر بلخ مرکزیت بودائی داشته معبد عظیمی در آنجا برپا بوده و هنوز بیکره رفیعی از بودا در آن ناحیه کوهستان شمالی (افغانستان) پایدار و نماینده فرهنگ آن زمان است (رجوع شود بمجمعالبلدان یاقوت حموی «بلخ»)

امر بسیار ساده و محدود به عده قلیلی از خواص علماء دین بود ولی پیدایش و تحول آن در دین بودائی تأثیرات بلیغ داشت و در انتشار آن بیش از مساعی جدی امپراطور مقتدری چون آشوکا مؤثر بود زیرا که فلسفه نفی و نسرک و بدبینی که در مبادی اولیه بودائی وجود داشت دگرگون ساخت و تعلیم جدیدی بوجود آورد که نه تنها از آن بدبینی در زندگانی و انکار وجود روی برگردانید بلکه برای اثبات هستی و نیک بینی در عمر دیگر پاداش جاویدی قائل گردید. بعد از آن که کانیسکا بدین بودائی در آمد این مبادی جدید سرعت توسعه و انتشار یافت و از جرگه خواص به محیط عامه مردم نفوذ حاصل نمود، چگونگی این تبدل افکار و تمیزی که در عقاید بودائیان روی داد معلوم نیست ولی معلوم است که این تحولات و تنبیرات با توجه و رجوع بمبادی «هینایانا» صورت گرفته است.

(مهایانا بمعنی «عربه بزرگ» است و این اصطلاح در فبال قدمای مذهب بودائی بکار برده اند چه آنها را هینایانا یعنی «عربه کوچک» نامیدند).

بنا بمبادی جدید مهایانیزم شخص گونا ما بودها موجودی است مستحق پرستش و عبادت که دارای جنبه الوهیت می باشد و او از آسمان لاهوت بلطف رحمانیت خود برای نجات بندگان و عباد بر زمین و عالم سفلی هبوط کرد تا آنکه آدمیان سه روز و گمراه را طریق فلاح و رستگاری بیاموزد. پسلسله افسانه ها و اساطیر (میتواوژی) در متن کتابی قدیم بنام «جاتاکا» Jataka در نزد مهایانست ها بوجود آمده که در ضمن آن چگونگی زندگانی بودها و وصول او را به مرتبه کمال تا زمان صعود او بار دیگر با آسمان (توسیتا) حکایت می کند، این طایفه بر آنند که بودها در انسانی سنین و ایامی که سیر و سلوک مشغول بوده تا آن لحظه که به مرتبه اشراف و کمال رسیده حالتی داشته مخصوص بخود که آنرا «بودیساتوا» Bodhisatva می نامند این اصطلاح که در متون بسیار قدیم آمده بمعنای «بودا در حال که ون» ترجمه می شود و نشان می دهد که گونا ما چگونه قبل از کمال فرد انسانی بوده است مستعد و آماده حصول مرتبه اشراف و نورانیت - این اصطلاح بودهی ساتوا<sup>۱</sup> در طول زمان رشد و تکامل مهایانیزم دارای اهمیت خاص و تاریخ طولانی گردید.

از اختصاصات مذهب مهایانیزم همانا تأثیر غیر مستقیم مبادی برهمنیزم هندوستان در دین بودا می باشد زیرا ایشان نیز چون برهمنان بر آن رفته اند که در زیر حجاب هر مظهری از مظاهر وجود حقیقی مستور و مکنون است که همواره در طی اوضاع و احوال پیاپی خود را نشان می دهد و این همان مبداء اوانار «نند وجودی» خدای ویشنو است که در دین بودائی نفوذ کرده از پیروان و پیروان فرقه مهایانا و تا یک درجه محدودی حتی هینایانا هم معتقد شدند که گونا ما تنها بودائی نبوده که در زمین ظهور یافته باشد بلکه قبل از او بوداهای متعدد بجهان آمده اند و بوداهای دیگر نیز در آسمان هستند که در آتیه بروزگاران نمودار خواهند شد و بعضی دیگر در حال کمون و نکر وین اند یعنی «بوداساتوا» می باشند که غنقرب ظاهر می شوند. کار بجائی رسیده که پیروان این طایفه آسامی و حتی سرگندشهای بوداهای ماضی و بوداهای مستقبل را بتفصیل بنام آورده اند. مهایانست ها دارای کتب و نوشتجات و مخطوطات قلمی فراوانی بزبان سانسکریت هستند که برای تعلیم و هدایت مؤمنان نگارش یافته و در افق فکری ایشان دورنماهای بسیار وسیع گشوده است. در نظر ایشان کیهان سراسر مملو

۱- بسیار محتمل است که کلمه بوداسف (که در کتاب بلوهر آمده و از متون قدیمه بودائیان است که بر مبنای فارسی ترجمه گردیده است) همان اصطلاح بوداساتوا باشد.

است از موجودات الهی که در کمال رحمانیت و لطف برای کمک و یاری به مخلوقات آماده‌اند و باید برای استعانت از ایشان پیوسته بنماز و دعا و مناجات متوسل گردید.

باری در اثر این تحولات فکری فرهنگ نوینی بر از دقایق و رسوم و آداب رشد و نما یافت و یک سلسله صور و تمائیل و اینیه و معابد با نقوش بسیار پردر و دیوار ساخته و پرداخته گردید و از آن برنجات و رستگاری محدود و منحصر به سعی و مجاهده نفسانی نماند بلکه توفیق بر یاران و لطف بیکران عوالم الهی برای یاری و دستگیری سالکان طریق حاضر و آماده است.

این مبادی نوین و تعالیم جدید نه فقط مظاهر صوری دین بودائی را تغییر داد بلکه برای مؤمنان و پیروان آن دین راهها و طرق جدید گشوده‌گشت، بسیاری از امم و اقوام جهان که چندان به تعالیم هینایانا رغبت نداشتند مبادی مه‌ایانارا با شوق تمام استقبال کردند و آن مذهب که با طبیعت و قابلیت انتشار و اتساع موصوف بود در هر کشور صورتی دیگر بخود گرفت و پیوسته در حرکت و جنبش بود و هر یک از ازملا آسیا در انتشار و تحول آن بنوبت خود شرکت کردند.

قبل از آنکه از مبادی فلسفی و کلامی آن فرقه صحبت کنیم لازم است که از آن امم و اقوام که باین دین درآمدند هر یک جداگانه سخن گوئیم.

## ۴- انتشار دین بودائی در ممالک شمالی

### چین

خلاصه کردن تاریخ تفصیلی انتشار دین بودا در کشور چین در طی یک دو صفحه امری محال است، ناچار باید بطرح دورنمای اجمالی آن قناعت کرد.

دردوران باستانی شاید در حدود قرن سوم ق. م. دو کشور هند و چین بایکدیگر نزدیکی و تماسی داشته‌اند روابط بین دو قوم بواسطه جنگ و یا بازرگانی هم از طریق دریاها و چین و هند و هم از جانب خشکی و بر آسیای مرکزی کمابیش برقرار بوده است. ولی بدیهی است که صعوبت مسافت در این ایام، دوره و زمان این برخوردها را کوتاه و اندک می‌ساخته‌است ظاهراً مردم چین بوسیله حکایات سیاحان و جهانگردان از بودا و سرگذشت و تعالیم او چیزی شنیده بوده‌اند. این وضع این چنین بود تا آنکه پادشاهی بنام «مینگ تی» Ming Ti (۷۵-۵۸۰ م.) از سلاله Han بر تخت خاقانی چین نشست. مورخان چنین نوشته‌اند که چون چند سالی از زمان سلطنت آن خاقان بگذشت وی به دین بودا گرائیده و شوق و شوری درباره آن آیین نوین حاصل کرد و سبب این امر آن بود که وی در خواب دید که تمثال بودا از زر نایب بدرون منزلگاه او پرواز کرد در آن بیکه سر او چون آفتاب می‌درخشید. برحسب این سرگذشت که ظاهراً افسانه صرف می‌باشد، در آن حال فرستادگانی خاص به هندوستان گسیل داشت تا در باب تعالیم آن مرد بزرگ تحقیق کرده و معلوماتی بدست آورند، چون این فرستادگان بوطن باز آمدند مقدار بسیاری کتب و آثار، دسه و مجسمه‌ها و تمائیل بودا را همراه خود بارامان آوردند بملایم. دوتن راهب بودائی که در هندوستان خود حرارت و شوقی فراوان داشته نیز همراه آنها بودند و آندو همینکه بچین رسیدند امپراطور برای آنها صومعه و دبری بآیین ایشان برپا فرمود و آنان در گوشه آنرا نشستند بترجمه آثار و کتب منقسمه بلفظ چینی سرگرم گشتند نظایر این حادثه ممکن است در ازمته دیگر نیز حادث شده باشد.

در حال این نکته مسلم است که امپراطور «مینگ تی» در سال ۶۵ م. اجازت فرموده و دیگر و تمثال بودا را در کشور او بر فرازند و راهبان بودائی با انتشار دین خود در قلمرو او مشغول گردند. در آغاز امر انتشار دین بودا در چین بسیار کند و بطئی بوده و مبادی آن دین خاصه بر طبق مبادی فرقه هینایانا با سلیقه و ذوق و روایات مردم چین مبیئت کلی داشته است علاقه و دلچسپی چینیان بر زندگانی خانوادگی و حب حیات و نیک بینی در کار جهان که از خصایص جبلی آن قوم است باز نداشتن انتطاعی و انزوا در دیرو صومعه سازش نداشت. آن مردم عملی و متکی به نفس و مادی. مشرب فقط از راه عرفانو تصوف خاص چینی یعنی دین تائوئیسم Taoism میتوانست با ماهیت عرفانی و تفکری بودائیزم نزدیکی حاصل نماید روایتی معتبر در دست است که در دوره سلطنت دو سلسله هانها Hans یکی از ۲۰۸ ق. م تا ۸۰ م. و دیگری ۲۳ تا ۲۲۰ میلادی مخالفت خاندانهای چینی با زندگانی رهبانیت بودائی آنقدر شدید بوده است که علناً و آشکارا جوانان چینی را از ورود بدبیرها و صوامع ممنوع ساختند.

اندکی بر نیامده که این تضاد و بینونت با دین نوین در آن کشور که نسل روضیف و سستی نهاد این امر را چند عمل بود یکی از آن جمله آنکه در زمان دو خاندان خانقاهای مذکور در فوق چین ملتی و مملکتی واحد و یگانه بود و مبادی دیرین اجتماعی و «فئودالینه» با سواب کونفوسیوس در سراسر آندبار کمال رواج و نفوذ را داشت ولی اندکی بر نیامده که این سلاله های ملی متغرض شدند و چین به پادشاهی کوچک منقسم گشت (۲۸۰ - ۲۲۰ م.) و در این زمان بنیان استحکام اجتماعی آپرگور تزلزل یافته قبائل و طوائف صحرائشین آسیای مرکزی از دیوار تاریخی چین عبور کرده و بداخله آن کشور پهناور تاختند و عدد نفوس کثیر آنان موجب گردید که ریشه وحدت ملی آن سرزمین از هم گسیخته و فرو برداختی بر آن ملک چیره گردد. دانشمندان و متفکران چینی در کتب و آداب قدیم ملی خود را چارهائی برای علاج این دردها و مصائب نیافتند مذاهب رایج در چین مرهمی بر جراحات قلبی ایشان نه نهاد و آلام ایشان را شفا نمی بخشید و در آرزوی تجدید حیات ملی و خانوادگی منظم بسامان و نظم قدیم عبث و بیهوده در دلها باقی ماند و ازینرو بسیاری از ایشان بردنیا با دیدهائی دیگرنگریسته و آن نیک بینی و امیدواری قدیم را از دست داده و بمبادی بدبینی تائوئیسم پناه بردند. ازینرو عملیکه رفته رفته انکار جهان و ترک دنیا در نهاد ایشان رسوخ یافت در نتیجه افکار ایشان مستعد قبول بودیزم گردید تائوئیست ها هم در زمان سلاله های سلاطین بزرگ ملی چین نسبت به بودیزم بی رغبت و بی میل نبوده اند و در آنها با خود وجه شباهت و قرابتی احساس میکردند.

این احساسات نا امیدی و حرمان و بدبینی در کار جهان اندک اندک از طبقه علما و خواص عوام الناس نیز سرایت کرد در میان مهاجمین و قبایل صحراگرد که از دیوار چین گذشته و بدون کشور تاخته بودند جماعتی از فرقه معتقدان مهاییانا وجود داشتند. آنها کتاب بشارت مهاییانیزم را که از هند بایشان رسیده بود همراه خود داشتند و مبلغین عدیده از میان ایشان در اطراف و اکناف انتشار یافتند. در همان تاریخ از طرف جنوب هم مبلغین دیگر از همان طایفه از کوههای هیمالیا گذشته بداخله چین نفوذ کردند. این جماعت رمز حیات و افکار و عواطف چینیان را بهتر درک میکردند عقاید باروای گنشتکان و احترام بروان اجداد و نیاکان که در نزد عامه تورانیان وجود داشت با افکار و معتقدات چینیان درین باب موافق افتاد و گفتند که احترام باروای اموات باعث

آمایش و سعادت آنان خواهد شد و رهبانان بودائی کلیاتی از مبادی و عقاید هندوان را در باب حیات دیگر و زندگی پس از مرگ برای مردم چین بتفصیل بیان کردند. چینی‌ها آن زمان در این مسئله در مرحله اندیشه بوده‌اند و در باب حیات آینده در مغز خود فکر روشن و عقیده منظمی هنوز تشکیل نداده بوده‌اند. همینقدر باجمال و متعقد بودند که مردگان در عالم ارواح حیات دارند و زنده‌اند و هرکس پس از ممات با جداد خود متصل خواهد شد و ازینرو یک سلسله تشریفات و مناسک ناشی از علاقه فرزندی نسبت به آباء و اجداد انجام میداده‌اند و در خاطره خود یاد گذشتگان را همواره زنده نگاه میداشتند. از این سبب همیشه راهبان فرقه مهاییانا آنرا به اصول و فروع زندگی پس از مرگ بسبک خود آشنا ساختند با سلیقه ایشان بسیار مناسب افتاد و بسوی آنها اقبال کردند و از مبادی ادیان ملی خود یعنی نائوتیزم و کنفوسیائیزم رو برگردانند. این بود که در قرن چهارم میلادی تعلیم مهاییانیزم در میان عامه مردم چین رواجی فراوان حاصل کرد.

در شمال آن کشور که عناصر ملی رومی با افراد قبایل متوحشه و صحرانگرد مهاجم آمیخته گشته آداب و عقاید و فرهنگ باستانی چین بیشتر از نواحی جنوبی از هم گسیخته و آشفته بود یعنی در نواحی جنوبی چین ریشه قومیت و آداب ملی هنوز در کمال استحکام بود ازینرو مبادی کنفوسیوس در آنجا همچنان محکم و پایدار مانده و حتی به نائوتیزم نیز گروشی چندانی نداشته ولی اندک اندک صوامع و دیور بودائی در هر طرف روئیده و معابد جدید به تمداد فراوان محتوی بر آثار و تعاتیل و مجسمه‌های گوناگون بودا بر طبق مبادی آئین مهاییانا بنا گردید و دانشمندان و متفکرین چینی هر یک بسلیقه خود روشی خاص در دین بودا اختیار کردند (که از این پس بحث خواهیم کرد).

هر چند سلسله‌های سلاطین و خاقانهای چین بعد از آن زمان یکی پس از دیگری بظهور رسیده و منقرض و معدوم میشدند ولی عدد پیروان و مؤمنان بودائی پیوسته رو باز دیار بوده و اگر احیاناً پادشاهی متمصب و غیور در دین کنفوسیوس یا پیرو مذهب نائو علیه بودائیها بر میخواست و آنها را در معرض عقاب و نکال قرار میداد (چنانکه در سال ۸۴۵ م اتفاق افتاد و بامپراطور وو تسونگ Wu Tsung ۴۵ هزار معبد و دیر بودائی را ویران ساختند و هزاران مجسمه فلزی بودا را گذاشتند و چهار صد هزار نفر راهب و راهبه را از دیرها بیرون کشیده بدنیای سمی و عمل اعاده دادند) ولی باز هم دین بودا همچنان بسط و نشر می‌یافت خاقانهای دیگر با آنها بمدارا رفتار میکردند و شکستگی‌های دیگران را جبران می‌نمودند. این بود خلاصه تاریخ بودیزم در چین در مدت یک هزار سال<sup>۱</sup>.

۱- از زمانیکه مبادی کنفوسیائیزم جدید و Neo-Confucianism « از زمان خاقانهای سلسله سونگ Sung انتشار یافت دین بودیزم در آن کشور روضف و انحطاط نهاد- در زمان حاضر هر چند عدد مؤمنان و پیروان بودا در چین یعنی کسانیکه بمعبد بودائی برای عبادت میروند بانضمام روحانیون و راهبان آن مذهب در حدود دویست و پنجاه میلیون میباشد و مخصوصاً در چین وسطی این دین تجدید حیات یافته است - معذک رو به مرگفته دین بودا نیروی باستانی خود را در آن دیار از دست داده در دوره اخیر یعنی زمان سلطه و استیلای کمونیستها حکومت چین سرخ نیز بالطبع از انحطاط ایدئولوژی با دین بودا مخالف است.



## کره

پس از انتشار دین بودا در چین در کشور کره نیز در قرن چهارم میلادی این دین رواج یافت. در آفرمان این سرزمین سه دولت تقسیم شده بود و در هیچک از آنها فرهنگ عمیقی وجود نداشت و مردم همه جا پیرو مبادی آنیمیزم (اجداد پرستی) بصورت ابتدائی بودند در آن زمان راهبی بودائی بنام سوندو Sundo بشوئی یکی از پادشاهان مستقل محلی در شمال چین از پیرو گذشته بکشور کره رفت و نمادها و کتابهای مقدس خود را همراه برده بشردعوت پرداخت. فرمانروایان دول ثلاثه در زمانی اندک در اثر شوق و اشتغال مبلغان بودائی بدین آنها در آمدند و تمدن و فرهنگ آن آئین را اقباس نمودند. در اواسط قرن ششم میلادی یکی از سلاطین که در جنوب غربی کشور کره سلطنت داشت مبلغانی چند و نمائیل و کتب بودائی برای امپراطور ژاپون بعهده فرستاد.

## ژاپون

در سال ۵۵۲ م امپراطوری در ژاپون سلطنت میکرد بنام «کیممی» Kimmei چون هیئت فرستادگان از کره بدر بارافرو دادند تمثالی (مجسمه) از بودا برای او هدیه آورده بودند که سطح آنرا بالالواح طلازیخت کرده بانضمام بعضی نوشتجات مقدسه و چند پرچم و چند جترو نامه ای نیز با خود داشتند که در آن پادشاه کره تعلیم بودا را ستایش کرده و اظهار میکرد که این دین ثمرات و نتایج خوبی باریآورد. اگر کسی بدین دین درآید «بودها» میشود (یعنی دارای نور علم و معرفت بودهی Bodhi میگردد).

در این پیام نیز میگفت که این مبادی از اقصای هندوستان آمده و در کشور چین انبساط یافته و به کره رسیده و در همه جا مورد قبول و احترام خاص و عام قرار گرفته است. مصادف با همان زمان راهبی چینی به نام «یاماتو» Yamato آمده و با کمال آرامی و خاموشی دیری و ممبیدی به مت خود بنیاد کرده و مدت سی سال در آن جا بانجام اوامر دین بودا مشغول عبادت و مراقبت بود. این امور خاطر امپراطور ژاپون را اندک اندک بسوی آئین بودا متوجه کرد بطوریکه این حکایت تاریخی میگوید آن سلطان این امر مهم را با مشاوران دربار خود در میان نهاد و گفتاکی نمود در آن جمع بعضی به مبادی این دین نو با احتیاط بسیار موافق بودند و بعضی دیگر بکلی بمخالفت برخاستند و باین داشتند که قبول این مذهب باعث میشود که خدای کامی Kami که معبود ملی ژاپونها بود غضبناک شود. شخص صدراعظم که رئیس عشیره سوغا Soga نیز بود با قبول این مذهب جدید موافق گردید ولی امپراطور با مطلقه حزم و احتیاط را از دست نداده و آن مجسمه مطلائی بودا را به رئیس قبیله مذکور داد که آنرا مورد ستایش خاندان خود قرار دهد تا معلوم شود که از این کار خدای «کامی» خشمگین خواهد شد یا نه؟ و از قضا در آن زمان طاعونی عام بر آن دیار استیلا و انتشار یافت و همه یقین کردند که این علامت خشم و غضب الاهی «کامی» است پس از سر آن دین نوین برخاسته و آن مجسمه ملائی را در رودخانه افکندند و دین بودا بکلی از نظر امپراطور فرو افتاد.

چون آن پادشاه وفات یافت باردیگر سلطان کره هیئت مبلغان جدیدی بآن کشور گسیل داشت که علاوه بر تمادای چند از راهبان و روحانیان دوست مجموعه کتب و متون بودائی و یکنفر بیکر-

نگار و یک معمار معبد ساز با ایشان همراه بود. امپراطور از روی ادب و مهربانی نوازی آنها را پذیرفته و اجازت داد که برای خود معبدی بنا نمایند در این کثرت بازقبیله «سوگا» بموافقت آنها قیام کرده و در مساعدت به بودائیان اصرار ورزیدند.

بار دیگر همان بیماری (طاعون) همه گیر شد بر حسب آن افسانه باستانی مجدداً شمال زربین بودا را در قعر رودی افکندند و پیشرفت دین بودا دچار تاریکی و وقفه گشت لیکن مرض عام همچنان ادامه داشت، در این هنگام افراد خاندان «سوگا» پیش آمده و مدعی گشتند معلوم میشود خدای «کامی» فضا ناک نیست زیرا اگر چنین میبود میبایستی اکنون انتشار مرض متوقف شود بلکه ظاهر آنستکه بودا از عمل ایشان دلگیر و ملول گشته است، این استدلال در دلها موقع قبول یافت و اولیای مملکت بر آن شدند که مزاحمتی و ممانعتی در کار بودائیان بعمل نیاورند و آنانرا بحال خود گذارند. چون امپراطور جدید بر تخت سلطنت ژاپون نشست بار دیگر دین بودائی رواجی یافت و باوجود مخالفت سران لشکر و پیشوایان روحانی با نظر ملاطفت به پیروان بودائی نگرست و از نو «یشتهای میلان» از خارج به ژاپون می آمدند بعد از آن که در سال ۵۸۸ م امپراطور «سوی کو» Suiko رحلت کرد برادر زاده اش «شو تو کوئی شی» که بودائی متعصب و غیور بود نایب السلطنه گردید وی بدرنگ بعضی از دانشمندان کشور خود را بچین اعزام فرمود که در باب بودا و بودائیان و همچنین از روش حکومت و مملکت داری چینیان تحقیقات مفصل کرده باز آیند در زمان حکمرانی این مرد است که نخستین معبد عمومی بودائی در ژاپون ساخته شد و اول مدرسه و دیر بودائی تأسیس گشت. گویند به پیروی از مبادی انسانیت پرورانه فرقه مهابانا امر فرمود، بیمارستان و شفاخانه‌ای و آسایشگاهی برای بیماران و یتیمان، برپا کردند، سران قوم بتقلید از آن حکمران هریک از اموال منقول و غیر منقول خود هدایا و نذر مانند خانه‌ها و نهرا و بوستان‌ها و بندرگاه‌ها و انبارها و حتی جاده‌ها و معابر نیاز نمودند و از آن پس آن دین و آئین نه تنها باعث نجات و رستگاری افراد ناسمیرده شد بلکه یکی از عوامل آسایش و رفاه هیئت اجتماع نیز شناخته گشت.

و از آن پس ندین بدیانت بودا معمول و رواج گردید و عامه مردم رفته رفته بدان اقبال کردند بتقلید چینیان در ژاپون نیز مکتبهای اصول نمائیم بودا بفروع و شعب گوناگون متشکل شد و قسمت عمده از مردم آن دیار بآن مذهب گرویدند. هر چند در آغاز مذهب بومی محلی که عبارت از آئین «شینتو» Shinto بود دچار خصم و رقبتی جدید گردید ولی بعد از چندی آلهه «کامی» که معبود بومیان بود خود نیز در عداد خدایان بودائی درآمد و آن‌ها را «بودیست تو» شناختند و آن دو مذهب اینچنین بیکدیگر در آمیختند و در واقع برای هر فرد سالت حقیقت جائز بود که در آن واحد هم یک بودائی و مؤمن و هم یک شینتویی معتقد و هم یک کائو شیت و اقامی باشد.

پس از آن روزگاری دراز سیری شد و بودیزم مذهب عمومی ژاپونیان گردید و بهترین مکتب و لطیفترین صورت درآمد، گرچه در قرن هفدهم میلادی هنگام سلطنت سلاطین شوگون Shogun دوباره مذهب شانتو بمنوان دین مخالف و رقیب بودائی شناخته شد و ایشان قوم ژاپون را بتبرک بودائی و قبول شانتوئیزم دعوت کردند در قرن نوزدهم که میلان مسیحی از اروپا و آمریکا بان دیار هجوم آوردند بار دیگر مذهب بودا دچار خصمی قوی و حریفی نیرومند گردید و حتی اولیاء حکومت با نظر مخالف بدان می نگرستند. در زمان حاضر که سخت گیری‌ها و شدت عمل دوره جنگ دوم سیری شد بودائیزم باز فاعلم کرده و باروشنای نوین و اصلاحات تازه شروع بکار کرده اکنون میرود جلب قلب

عامه را بنماید و باید انتظار داشت تا معلوم شود که در آینده این دین در آن دیار چه صورتی درخور حوائج و نیازمندی‌های اجتماعی آن قوم حاصل خواهد کرد.

### نبت و مقولستان

صورتی که در این نواحی دین بودا پیخود گرفته است با اصطلاح به «لامائیسم» Lamaism معروف است و آن اقصی مرتبه تحولی است که این سیستم دینی حاصل نموده یعنی بوسیله آن مذهب اولیا، و زمامداران کشوری بر مردم حکومت میکنند و چون لاماه در رأس آن قرار دارند ازین جهت آنرا لامائیسم گفته‌اند و آن روشی است که با هر دو طریق هینایانا و مهایانا پیرو دارد.

دین بودا بعد از آنکه در اطراف و اکناف فلات مرکزی آسیا انتشار یافته ممالک شرقی و جنوبی ریفه آنرا بگردن گرفتند آخر همه به نبت Tibet رسید و میلان بودائی بشارت (انجیل) بودا را با خود مانندیار دور افتاده بردند ولی در آغاز تبشیران بدان استقبال نکردند. تا آنکه در حدود ۶۳۰ م یکی از سلاطین نبت بنام سرنگ سان گام بو Srong Tsam Gam Po در شهر لاسا حکومتی منظم تشکیل داد و از آنجا فرستادگانی چند بشمال هند گسیل داشت تا آنکه عقاید مبادی بودائی را کشورش بیاورند. چنانکه روایات باستانی حکایت میکند آن شاهزاده را دو همسر بود یکی شاهزاده خانمی از هند و دیگر شهبانویی از نپال و آن‌ها دو متدین بدین بودا بودند و شوی خود را بر سر و آداب آئین خود آشنا ساخته او را بقبول و عمل به آن تشویق می‌کردند.

با اینهمه اقدامات آن شاه نبتی چندان مؤثر نیفتاد و شیطان پرستی «Demonolatry» در نزد آن قوم ریشه‌ای مستحکم داشت و فهم مبادی پیچیده و دقیق بودیزم برای آنها متعسر و صعب می‌نمود و بیش از یک قرن همچنان گذشت و بودائی پیشرفتی که باید حاصل نکرد تا آنکه بانسی حقیقی دیات لامائیسم که مردی بنگالی بود و معلمی با اراده و معتقد قوی و بنوعی از مذهب بودائی که در بنگاله رواج داشت متدین بود روح الإله مؤنث یعنی «ساکتی» را می‌پرستید به نبت آمد عبادت کالی زوجه شیوا خدای هندو در قرن هشتم میلادی در میان آن مردم نفوذ یافته بود. وی بعد از زحمت بسیار و اصلاحاتی که در اصول عقاید آن قوم نمود موفق شد که مردم نبت را بدین خود در آورد پس از نبت منولان منولستان در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی پیرو همان عقاید گشتند.

### ۳. انجیل کامل مهایانا

دانشن علت حقیقی و نفوذ و انتشار مبادی فرقه مهایانا امری صعب است و گفتن بسیار مشکل. برای عامه مردم مذهب مهایانا متضمن یک بشارت آسمانی بوده و نوید میدهند که عددی بسیار از نجات دهندگان علوی در حال ظهور و یا در مرتبه کمون موجود هستند که همه برای شقای آلام و منافع روحانی انسان آمده‌اند البته این خبر خوش خاطر‌ها را تاد و غمزده‌گان را تسلی میدهد تا بحدی که طایفه خواص و اهل فکر و دانش نیز در این باب ذی‌علاقه و سهیم شده‌اند و بالاخر همه ایمان آورده‌اند که این جهان هستی عالم دوستی و محبت است نه کانون محنت و اندوه، شک نیست که چون دانشمندان این ایمان را مورد مطالعه قرار داده مشاهده کردند که مبادی و تعالیم اصلی بودا گرچه در

این بشارت مندرج است ولی در آن محور گردیده درست مانند تاری کم رنگ که در نسجی از قماش خوش رنگ و جلی پکارفته باشد ناپیدا می ماند . بر حسب متون مذهبی مهایانانگوناما که به لقب صوت آسمانی ساکیامانی «Sakyamanī» ملقب است بشارگردان خود سخن گفته و سخنان او در طی صد ها صفحات متون قدیمه مندرج است ولی پیامی که او بر حسب مبدء و فلسفه مهایانا برای بشریت آورده است در متون هینایانا این صراحت را ندارد ، سخنان معلم کلیانی است که آن مذهب آنرا شرح و تفسیر میکند بمبارت دیگر در مبادی ایمانی مهایانا اصول کلی و مبادی مطلقه که در ابتدای امر در اساس بودیزم وجود داشته ظاهر آ تاویلات و معانی دیگر گرفته است .

پیروان مبادی مهایانا بر آنند که بودا راز حقیقت وجود را برای ناگردان خود تعلیم داده و بآنها در خفا گفته است که تلاشی انسان به تنهایی در راه نجات نفس خود کافی نیست بلکه باید باو در این راه پاری و معاضدت نیز نمود .

عوامل نجات یا قوای علوی که مؤثر در رستگاری انسانند از سه نوع بیرون نیستند و آنها بشریپ عبارتند از «منویشی بودا» و «بودهی سانوا» و «دیهانی بودا» و شرح هر یک از آن سه ازین قرار است ، «منویشی بودا» Manushi Buddha نجات دهندگانی هستند که مانند گوتاما که در زمان ماضی در روی کره خاکی ظاهر شده و ابتدا صورت و جنبه بشریت داشته سپس بمرتبه اشراق و شهود رسیده اند و ابتداء نوع را براه حقیقی حیات و طریق درست زندگانی رهنمائی کرده اند و پس از اینکه تکلیف خود را در این باب انجام داده اند بمقام نیروانا واصل شده اند ، آنها معلمین انسان بوده اند و بنفای صرف رسیده اند و اکنون دیگر دعاها و مناجاتهای آدمیان بآنها نمیرسد .

اما بودهی سانوا Bodhisattva وجود حیاتی فعلی ندارند بلکه در مورد بوداهای تاریخی در ازمنه سالفه تحقق پیدا کرده اند مانند گوتاما ( یعنی بودای اخیر ) . در مذهب مهایانا برای این موجودات علوی اهمیت و حقیقت مذهبی زیادی فائل شده اند ولی در کتب و نوشتهجات هینایانا فقط در بودا ازین قبیل ذکر میکنند که یکی عبارتست از گوتاما قبل از وصول به مرتبه اشراق و شهود و دیگری بودای آینده یا میتریا Maitreya که اکنون بودائیت او در حال کمون است . در نوشتهجات و کتب مذهبی مهایانا عنوان «بودهی سانوا» برای موجودات روحانی بیشماری ذکر شده و آنها را در حالتی میدانند که نمازها و مناجاتها را می شنوند و دعاها را اجابت میکنند و در موقع نیاز بیاری بیچارگان و دستگیری از یا افتادگان میشتابند . بودائیان چین و ژاپن «بوده ها» سانوا ها را موجوداتی میدانند که قبل از وصول بمرتبه بودائی در اعمار گوناگون و زندگانیهای پیاپی بدرجات رفیعہ ترقی کرده و مقامات عالیہ روحانی حاصل کرده اند و همچنان آنانرا زنده و جاویدی میدانند که در هر دقیقه باستحقاق می توانند بمال نیروانا واصل شوند و فضایل و خصائل خود را به کسان دیگر که بوسیله دعا و نماز بآنها تقرب حاصل کرده اند منتقل سازند ، این «بوده ها سانوا ها» بر فراز آسمان و بر سریر تمالی و استغنا قرار گرفته اند و همواره بمال سفلی که دنیای فسر و احتیاج است نظر می کنند و گاه بگاه برای تصفیه و تزکیه روح خود بزمین فرود می آیند و مانند ملائکه و ارواح طیبہ اعمال ناشی از رحم و لطف را انجام میدهند

«میتریا» Maitreya که بودای آینده است ( و او را بزبان چینی «می لو فو» fu - Milo می نامند ) یکی از آن بودا سانواها میباشد و ذکر حال او در فوق گفته شد . میتریا را نخست در هندوستان ببرزگی شناختند و ستایش کردند و سپس عقیده باو بدیگر ممالک بیرو مهایانا سرایت

کرد و از او همه جا نمائشها و پیکرها ساخته و پرداخته و او را در نهایت مجد و بزرگی نشان داده‌اند و عجب اینجاست که پرستش و اعتقاد باو بدرجه بعضی دیگر از بودا سانواها نمیرسد و مردم بآن دیگران نظر احترام و ستایش بیشتری دارند نزد ایشان به‌منی از آنها مستعد پاری و دستگیری طالبان حقیقت و سالکان طریق‌اند. و بعضی دیگر مؤثر و موجود سمادت و نیکبختی مؤمنان و معتقدان می‌باشند در این بودا سانواها آنکه از همه مهمتر است یکی موسوم به «اولوکیتا» Avalokita می‌باشد این اسم که از ریشه هندی اشتقاق یافته نام بودها سانوائی است که علاوه و محبت خاصی بمردم روزگار ما داد و نماینده رحمانیت و لطف الهی است و مراقب حرکات و سکنات افراد بشر در این جهان می‌باشد و معتقدند که تاکنون سیصدبار بصورت آدمی بر زمین فرود آمده بصورت اسبی بوده تا بیچارگانی که درمرض آسیب و مخاطره واقع بوده‌اند نجات دهد قبل از حدوث فجایع و نضایح اخلاقی مانند جهل و شهوت و رنج و غم آدمیان، در هنگام بلایا مانند بیماری یا شکستن کشتی یا گرفتاری بدست دزدان و راهزنان یا قتل‌غنیف اولوکیتا بیاری آنها می‌تابد و آن‌ها را مخاطره نامطلوب را رفع می‌کند. همچنین بزنان عقیم فرزند عطا می‌فرماید و گرفتاران را آزاد می‌سازد. درسراسران معالک پیکر اولوکیتا را بصورت شاهزاده‌ای ملیح بجامه شاهانه می‌نگارند که تاجی بلند بر سر دارد و در دست چپ خود شاخ گل نیلوفری سرخ رنگ گرفته است (دازهمین سبب او را به‌شاهزاده نیلوفری نیز ملقب کرده‌اند) و دست راست را بملامت لطف و مهربانی دراز کرده است مؤمنان او را «جواهر نیلوفری» خطاب می‌کنند گاهی برای او چهار دست پا بیشتر رسم می‌کنند که در هر یک عطیه‌ای و هدیه‌ای دیگر گرفته تا با آدمیان عطا فرماید، در معالک هند و چین و کره و ژاپن برای ازدواج اونیز داستان نقل می‌کنند و او را «کوان یین» Kwan - Yin یعنی آلهه لطف می‌نامند این خدای مادینه در آن معالک مرتبه و منزلتی دارد شبیه بانچه که مسیحیهای کاتولیک برای مریم عنرا قائل می‌باشند. و او را رمز و نشان محبت و مهر مادری می‌شناسند و مجسمه او را با نظرافت و هنرمندی تمام می‌نگارند و نقش او را همواره بر فراز گل نیلوفری یا سوار بر ابر یا راکب بره‌وجی از امواج دریا رسم می‌کنند. این آلهه همواره در آغوش خود کودکی نوزاد گرفته که می‌رود بزنان سترون مرحمت‌کند. اما سومین دسته ارواح علوی یعنی دهینا بودا Dhyna Buddha بآن دو گروه سابق الفکر از آن جهت اختلاف دارند که بر تبه کمال و نورانیت رسیده و بودها شده‌اند و لسی وصول انسان باین مقام علوی بوسیله ظهور او در کالبد انسانی نمی‌باشد بلکه آنها موجوداتی متعال و مقصد و آسمانی‌اند که در اعلی‌علیین جای دارند و در فواصل ازمنه یعنی در اوقاتی که هنوز بمقام فنا (نیروانا) واصل نگشته‌اند مراقب و مواظب حوائج بشری می‌باشند همانطور که گوناوما بعد از اشراف و قبل از وصول به «نیروانا» یعنی «مرگ» دیده‌بان امور عالم بود آنها را نیز همیشه بصورت و تمثال بودائی نشان می‌دهند که در بر سر عقیق و تفرقه فرورفته و سکون و استقرار مطلق حاصل کرده‌اند بر خلاف تمثال بودها سانوا که مانند شاهزادگان جامه‌های گرانبها و مریص بجواهرات درتن دارند، دهینا بودها با جامه‌های بسیار ساده چون راهبان نمایش داده می‌شوند که دستهای خود را بسوی جلو دراز کرده یا آنکه بازوان را بسوی دامن خم نموده و بادیدگان فرو افتاده بزمین نظرانداخته‌اند و بر سیمای محزون و متفکر آنها تبسم آرام نقش بسته است

هرگاه مجموع معتقدات آنها یا نارا خلاصه کنیم می‌بینیم که دهینا بودها از آن میان مورد احترام و پرستش خاص‌اند. یکی از آنها که «ویردگانا» نام دارد بودای خورشید است، اعتقاد بدو همان

گونه که میترا نزد پارسیان و هندوان و اپولو نزد ساکنان سواحل بحر الروم منتسب به کسر شمس است. اولین نزد فرقه مهاییان خدای آفتاب می باشد در زاپیون و جاوه برای این خدا احترامی بی نهایت قائلند. دوم بودای شفا بخش است و نظر عنایت او شامل حال بیماران و مریضان میشود و در چین و تبت و زاپیون معتقدین فراوان دارد.

سومی که به «امی تابها» Amitabha موسوم است از همه بزرگتر و یکی از خدایان عظیم الشان سراسر اقلیم آسیا می باشد بهشت در مغرب جهان در مملکت تصرف اوست و آن سرزمین سعادت و خوشی محض و خرمی مطلق که «بارش صفا» موسوم است در قبضه اختیار او و هر کس از روی ایمان و خلوص با او متوسل شود و ده بار نام او را ذکر کند در هنگام مرگ بآن بهشته وعود می رود و مقام و شأن او نزد عوام بودائیان در چین و زاپیون حتی از خود ساکومونی (یعنی شخص گوتاما) بالاتر و والا تر است باین معنی که سایر بوداها حوائج آنی و حالی بشر را بر می آورند ولی «امی تابها» سعادت مستقبل و آتی را برای انسان تضمین می کند و قتی که مؤمن بودائی از تولد بساکومونی و از دیگر بوداساتواها مأیوس گردید به «امی تابها» متوسل می شود.

بعضی از فرق مهاییان در چین و زاپیون معتقدند که هر کس از روی ایمان خالص و صفای نیت و خلوص عقیدت نام مقدس امی تابها را همه روزه چند بار تکرار کند مورد لطف و کرم غیبی او واقع خواهد شد. باین ترتیب مشاهده میشود که بودیزم اولیه چگونه در نزد فرقه مهاییان تحول و تکامل حاصل کرده است آنها منکر نیستند که شخص گوتاما (بودا) حسن نیت و صفای ارادت و رحم و رأفت را بهمه جهانیان تعلیم داد ولی میگویند قاعده محبت که موضوع تعلیم اوست خصوصیت و شخصیت ندارد و فلسفه آن پیشوای بزرگ بر روی اساس عمیق و اطلاق قرار گرفته و محبت را برای همه بطور عام اراده فرموده نه برای افراد بطور جداگانه، عقیده آنان درباره مامیت «بودهی ساتواها» و «دهیانی بودها» بر روی این اصل است که نوع پرستی و محبت بانسان بطور مطلق منظور نظر معلم کل بوده و در فلسفه اخلاقی وی در وجود مافوق الطبیعه خود با دعبه و اوراد توجه میکند ولی بر حسب تعلیم صریحاً گفته است که بجای دعا و نماز بایستی قوای درونی و نیروی نفسانی را مرد مؤمن صادق متوجه به نجات و رستگاری باطنی خود نماید و بس.

مهاییان نیستند هم منکر نیستند بلکه صریحاً اعتراف میکنند که از اصول قدیم تعلیم بودا منحرف شده اند ولی بر آنند که شخص گوتاما چندین نوع تعلیمات داشته و هر یک را بمناسبت فهم و استعداد مستمعین آنها القاء می کرده است مثلاً برای نفوس ضعیف و افراد نفس پرست و خودخواه قاعده هشت راه سعادت را وضع کرده است ولی صاحبان ادراکات عالی و نفوس قویه را تعلیم فرموده که نفس خود را تکمیل کنند. ایشان در اثر محبت نوع انسانی تکامل یافته «بوده ساتوا» می شوند با این تاویل و تفسیر که در مبادی اولیه گوتاما ننموده اند مهاییان نیستند آنها شدیداً پیروان فرقه هینایانا را مورد حمله و عتاب قرار داده و آنها را خود خوا و نفس پرست میدانند که طالب سعادت و رستگاری شخصی و فردی شده اند و هر یک همانطور که بودا گفت مانند حیوانی وحشی (کرگدن) به تنهایی برای خود در جنگل جهان سرگردان است.

### اخلاقیات مکتب مهاییان

سلسله افکاری که بطور اختصار در فوق نموده شد از تعلیم عالی و الهام بخش بودیزم می-

باشد و میتوان آنرا بطور اختصار کما بیش چنین خلاصه نمود ، هر چند بودا ساتواها عاقبت جنبه الوهیت پیدا کرده اند لکن در آغاز آنها افراد بشری بوده اند که بمیل خود از وصول بمرتبه فنا (نیروانا) خودداری کرده اند . آنها در ازمئه سالفه عهد کرده اند که در اثر تکمیل نفس و تربیت باطن بمرتبه بودهائی برسند و از راه محبت به نوع فداکاری کرده از سعادت وصول بمقام نیروانا باراده و میل خود صرف نظر نموده اند و استعداد و صفات عالی خود را بدیگران منتقل میفرمایند تا آنکه مستمندان و ارباب نیاز را یاری کرده باشند ازینرو هر موجود انسانی در وقت حاضر خواه مرد و خواه زن میتواند در صورتیکه از روی خلوص عقیدت مصمم باشد چنین عهدی را بنوبت خود بنماید و از این پس در سیر بمرتبه بودائیت سالک گردد زیرا در نهاد هر کس استعداد بودا شدن بالقطره موجود و مکنون است . البته طولزمان که برای وصول باین مقصد اعلی و منزلگاه ارجمند لازم است بیش از حد قیاس میباشد لکن زمان و طول آن در راه مقصودی چنین شریف و عزیز اهمیتی نخواهد داشت و بیدرتک باید در این راه سعادت قدم نهاد و وقت شروع باین سفر همین لحظه حال است.

منهب مهاییانا مراتب و مدارج عدیده درپیش راه سالک قرار داده که باید آنها را طی نماید تا به نقطه مقصود یعنی مقام «بودا ساتوا» برسد و برای گذشتن ازین مراحل يك رشته کتب و نوشتهجات تدوین شده که همه تکلیف عمل سالک رهنورد را معین میکند ، در پسکی از رسالات باستانی که ظاهراً در قرن هفتم میلادی نگارش یافته دستور میدهد که هر کس میتواند طی طریق کرده بمنزلگاه «بودها ساتوا» نائل گردد و حصول باین مقصود عالی بشرطی است که سالک درنفس خود شوق و رغبت به اصال صالحه و کردار نیک را احساس کند و از آتیان بکارهای خوب و نیکوکاری نسبت بموجودات ذیحیات قلیاً شاد و خوشنود شود پس از آن باید بدرگاه بودا دعا کند و از او استعداد نماید تا آنکه او را بمرتبه اشراق و شهود برساند و روح او مصفی و روشن گردد و از او درخواست کند که وصول او را بدرجه نیروانا بتأخیر اندازد تا بتواند بموجودات حی و زنده در عالم مصدر خضعت بشود تا زمانی که مانند آخرین برگ درخت و یا شاخ گیاه از قید وجود آزاد شود.

راهبان بودائی در کشور چین در این سیر وسلوک يك رشته تکالیف و واجبات انجام میدهند که سرانجام همه آنها حصول بمرتبه بودها ساتوا است و باید نخست آنقدر خود را تصفیه و تزکیه کنند تا بدرجه کمال (اراهات) arahat برسد سپس در نفس خود به نیروانا واصل گردد اینست اصول مبادی اخلاقی در نزد فرقه مهاییانا که از روش و مقصد هیئایانا تبدیل و دگرگونی حاصل نموده است.

### فلسفه مذهبی مکتب مهاییانا

دانشمندان و عارفان بر این تعالیم مانند يك مکتب فلسفی نظر کرده و آنرا متربی همیق و لطیف یافته اند . تأسیس این مکتب فلسفی نخست در کشور هندوستان بظهور رسید . هر دو فرقه در طی دو قرن دوم و سوم برای خود يك نظام عرفانی یا علم کلام خاصی ترتیب دادند که مقدار زیادی تحت نفوذ متفکرین هندوئیسم و جینیسم قرار گرفت و نیز به نوبت خود در مبادی آن دو مذهب نیز تأثیری متبادل کرد.

در قرن دوم میلادی شخصی بنام «ناگار جونا» Nagarjuna مکتبی تأسیس کرد که بر روی اساس متین از مروتی و تفکر فلسفی برقرار بود. البته وی مبادی اصلیه خود را از تمالیم «گونا» اقتباس کرده بود، او گفت که نفس «ego» خیالی باطل بیش نیست بلکه عبارت است از یک سلسله تحولات که باصطلاح «اسکندها» Skandhas «میباشند و همه چیز در عالم هستی از تجمع عناصر متحول و متحرک بوجود آمده است و اگر آنها را بتدقیق تجزیه و آزمایش نمایند هرآنچه چیزی جز مظاهر دماغی و فکری باقی نمیماند ولی آن همه باطل و میان تهی است و اشیاء حقیقت اصلی ندارند و در نتیجه خیالات و اوهام در دماغهای آلوده بجهل و مکرر از خرافات پدیدار میشوند، ازینرو منتقد شد که عالم خارج عالمی خیالی و موهوم است و حقیقت غیر از آن چیزی است که بوسیله حواس ادراک میشود و مظاهر موهوم «سرای» است بی‌آب. در عالم حقیقت شکل و صورت و اسم و سمی و علم و معلوم در کار نیست. ذائقه و لامسه و بصره و سامه و شامه و حتی شیء و ماده همه مبدوماند. علم و جهل نیز دو امر اعتباری‌اند. بالاخره کون و فساد، مرگ و حیات و قوانین و حقایق ارببه (بودائی) و حتی وصول به «نیروانا» نیز همه ناشی از وهم و خیال است. ولی میتروان گفت که بعضی اعتبارات و اصول را باید معتقد بود یعنی یک حقیقت ثابت که همواره در حال اشتغال و ارتقاست وجود دارد لاغیر تنهادماغهایی که از لوث چهل منزّه شده‌اند آنرا درک میتوانند کرد مادام که مغز آدمی دارای قوه ادراک بحال عادی باشد نمیتواند آن حقیقت را بدرستی فهم کند بلکه تنها پرورش مغفاد و معهود یا بطور نسبی آنرا درک مینماید اما با این ادراک نسبی آدمی بی‌بعیقت و بطلان اشیاء نمیبود برخلاف برای آنها یک وجود حقیقی واقعی تصور میکنند در این حالت چهل خطا و نقصان است که انسان زائیده‌شده میبرد و باز دوباره متولد میشود.

بمبارت دیگر، دماغی که از قید عادیات و ادراکات نسبی مصفی و آزاد شود می‌داند که اشیاء جهان همه باطل و لوث و یکلی دور از صفات و خصایصی است که با آنها نسبت میدهند و در واقع موجودات دارای هیچ صفت و خاصیتی نیستند زیرا آنها بخودی خود همواره مجهول الکنه و غیرقابل ادراک میباشند، حقایقی که در زیر پرده ظاهری اشیاء قرار دارند قابل درک بوسیله حواس نیستند حقایق اصلیه مانند بودائیت با عالم بندگی و رقت یا کارما یا تناسخ یا انتقال ارواح هیچیک به بیان در نمی‌آیند و همه از دائره قدرت دماغ هادی خارج میباشند زیرا حقیقت از لوث صفات و اعراض منزّه واز تنگ مرگ و حیات یا ایجاد و اعدام میراست، وحدت و کثرت هیچیک در ساحت قدس او راه ندارد. بالاخره وصول بمرتبه «نیروانا» بمعنی اتصال به عدم محض و فتای صرف است زیرا در آن مقام است که اعراض و صفات و خواص ظاهری و باطنی آنها یکلی از میان برداشته میشود و آنجا عالم سکوت و سکون و خلاه مطلق است و پس این فلسفه در این حیث شبیه است بمبمادی ایدئالیسم مترقی فیلسوف اروپا ایمانوئل کانت Emmanuel Kant که بصورت اپیستمولوژی Epistemology یعنی فلسفه حدود و تماریف وضع کرده است.

در قرن پنجم میلادی مکتب یوگا Yogacharya در هندوستان بظهور رسید و جانشین فلسفه فوق شد اصحاب این مکتب نسبت به بودها و کارما و تناسخ و دیگر امور قائل بادرک «Consciousness» شدند و گفتند که آن مرحله کمال نهائی است و عالم مانند دريائی عظیم است که بر سطح آن امواج سترگه و گاهگون نمودار میگردد و آن امواج بوسیله حواس خمس و قوه تمیز مابین اشیاء و تمیز مابین قوای فاعله و منفعله ادراک میشوند.



در قرون قبل از آن شاید در حدود قرن اول میلادی «ادراک نهائی» را یکی از متفکرین بودائی بنام اشواگوذا به کیفیت مطلقه «Absolute Suchness» اصطلاح کرد. یعنی «هستی چنانکه هست» و گفت هستی محض پاک و منزّه و واحد علی الاطلاق است که از مجموع اشیاء غیرمتناهی یک واحد استخراج میشود، این عقیده بر روی افکار و مکاتب مذهبی بودائیزم تأثیری عمیق کرد، همین واحد اول یا موجود کلی در مبادی فلسفی ودانتیک (هندوئی) نیز موجود است که آنرا برهما انسان Brahma Atman میگویند ولی در نزد فلاسفه بودایی فرقه مهایانا البته با آن اندک اختلافی دیده میشود و نزد ایشان گوهر یکانه وجود یا واحد مطلق در مظاهر عشق و محبت جلوه گر میشود و بودا را بوجود میآورد چونکه گوئی جوهر بودا در قلب عالم کون وجود دارد و ظهور پیدا میکند و او نماینده کلی مطلق و واحد اصلی میباشد که در صورت ماهیات و تمینات پدیدار شده است حقیقت عشق است ولی نه بطور فردی و جزئی بلکه بطور عام و اطلاق که برده چهل و غشاور نادانی را از منزها یکسو کرده و آنها را در مرحله قوسی صعودی کشانیده بر تپه بودهی سانوامیرساند و از آنجا بمقام نخستین خود بر میگردد.

این نتیجه که متفکرین مهایانا از مقدمات فلسفی خود استخراج کرده اند در بسیاری از نکات با مبادی نئولوژی مسیحیان در باب عالم لاهوت مشترک است و در نزد پیروان هر دو مذاهب این فلسفه خیلی بیکدیگر شبیه است<sup>۱</sup> پس از آنجا که هستی صرف یا وجود بحث بسط و یا جوهره بودها شامل کل کائنات است نفس هر فرد انسانی اعتماد دارد و ظاهر میشود و هر کس میتواند در نتیجه ریاضت و سیر و سلوک بمقام بودا برسد.

#### ۴. مکاتب مختلف فرقه مهایانا در چین و ژاپون

اکنون در مکاتب و روشهای فلسفی مهم فرقه مهایانا در چین و ژاپون سخنی باختصار باید گفته شود تا از تحولات مذهبی آیین بودا در آن دیار آگاهی بیشتر میسر گردد. آنچه ادراک متکلمین و متالین بودائی در هندوستان بطور مقدمه و مینا بحث کردند متفکرین در چین و سیر در ژاپون بعد کمال رسانیدند و آن هر دو قوم بسبب وسلیقه خود بآن شاخ و برگهای جدید افزون کردند.

باید دانست که با کمال عجب مشاهده میشود که انتشار مذهب مهایانا در چین و ژاپون در تناسب معکوس با حرکت و نمو آن فرقه در هندوستان میباشد. بعد از قرن هفتم میلادی بودیزم در هندوستان رو بانهطاط نهاده تقریباً از میان رفت. علت این انحطاط و زوال بودیزم در سرزمین زادگاه خود هنوز پیدستی معلوم نشده است یکی از سیاحان و زوار چینی بنام فا هین Fa-hsein که در فاصله بین ۴۰۵ تا ۴۱۱ میلادی به هندوستان سفر کرده با کمال خوشوقتی مشاهده میکند که هر دو فرقه مینایانا و مهایانا در آن زمان رونق و رواج فراوان داشته اند لکن وقتی که سیاح چینی دیگری بنام هوان شوانگ Hsuan Chuang در حدود ۶۲۹ تا ۶۳۵ م از آن کشور دیدن میکند آثار و علائم زوال و انحطاط را حکایت مینماید و پس از جستجو و تفحص در علل این امر همچو بنظر

۱ - شدت نزدیکی این مبادی با عقاید موحدین صوفیه اسلام نیز بسیار روشن و واضح بنظر میرسد.

میرسد که يك علت عمده انحطاط بودیزم همانا هجوم سیمانه قبائل هونهای سفید شمال هندوستان است که در انتهای قرن ششم بوقوع پیوست. و در اثر همین مهاجمه خونین دیور و صوامع بودائی عرصه نهب و تاراج گردید و انتظام دستگاه اولیاء آن مذهب با شفتگی و پریشانی مبدل شد علت دیگر ظاهراً اثر عقیده جدیدی بود که جداگانه در هندوها بظهور رسید و معتقدین به ویشنو که از حیث عدت و عدت در آن زمان بسیار نیرومند بودند بر آن رفتند که گوانما بودا نهمین هیوط و ظهور ویشنو است.

بالاخره شدیدترین ضربه‌یی که بر پیکر این دین در کشور هند وارد گردید در قرن ۱۲ میلادی بود هنگامیکه در سال ۱۱۹۳ سلاطین مسلمان هند «سلاطین خلجیه» که بر شمال هندوستان یافتند آخرین مراکز کانونهای بودائی را در آن کشور بقره و غلبه بنصرف خود در آورند و آنچه که از سازمان بودائی در منطقه مگادها Magadha باقی مانده بود قلع و قمع کردند. و پیروان بودائی منحصر و محدود گردید بدینی چند از مؤمنان که در نهان و خفیة بمقیده خود باقی مانده و بعضی دیگر که در پناه عقبات جبال وادی‌های کوهسار هیمالیا نسیه خود را محفوظ نگاهداشته از بنبرو عقیده و ایمان به بودا در داخل هندوستان بسیار فزوده و مضیق گردید.

پس از آنکه این نکته مختصر تاریخی در اینجا گفته شد باز بر میگرددیم باصل مطلب؛ تاسیس مکتب افکار بودائی ابتدا از دماغ متفکرین هند ناشی گشته و بچین سرایت کرد و کتب و نوشته‌های مهایانا در مردم آندیا انتشار و انبساط یافت و اهل دانش و تفکر در آن بحث و تحقیق مشغول گشتند. این کتب و آثار ابتدا در جامه لسان سانسکریت بود و در کشور چین بزبان محلی ترجمه شد و خود پیشوایان چینی نیز در آن مستقلاً انشاء مقالات و ابواب بیانات کردند. نخستین متن مهایانا که در قرن چهارم ترجمه شده بنام سوترای گوهر<sup>۱</sup> Diamond Sutra موسوم است. پس از آن متن دیگری است بنام سوترای سرزمین پاک Pure land Sutra و سپس کتابی است بنام «نیلوفر قانون» و کتاب دیگری بنام «ایمان بیدار کننده» از اشواگوشه حکیم سابق الفکر. و براین جمله مقدار کثیری سوترها و صدف دیگر باید افزود که همه از هندوستان بچین آمده‌اند. و تمام یا بعضی از آنها در کسوت ترجمه بلغت چینی پوشیده‌اند.

پیشوایان دینی چینی خود نیز بعضی کتب دیگر ابداع و انشاء کرده بر آن ذخیره مثنوی افزودند که از آنجمله است مثنی بنام سوترای برهما Sutra Brahma's Nct، از بحث در این کتب اصول و فروع و فرق عقیده در آن دین بظهور رسید و بودائیان چین هم به شت و فروع و گوناگون منشعب گشتند.

اگر بخواهیم از تمام آن فرق بتفصیل بحث کنیم از حوصله مقال بیرون است فرق گوناگون بودائی مانند دیگر ادیان بزرگ در نقاط دیگر جهان در چین و ژاپون از ریشه اصلی دین بودا بمکتب عقیده متفرع گشت که امهات اصول این فرق از پنج مکتب خارج نیست و هر یک از دیگری بطور وضوح متمایز است و می‌توانیم از آنها بطور اختصار سخن گوئیم.

۱ - فرق «زمین بالا» Pure land sects مبادی این فرق در خور فهم و ادراک عوام و اکثریت

۱- سوترای Sutra بسانسکریت بمعنی رسالانی است مشتمل بر کلیات اصول قواعد دینی و اخلاقی که برای سهولت حفظ به جمل کوتاه و پر معنی خلاصه میشود.

نفوس خلایق است که آنها را برای وصول باسماں علوی آماده می‌سازد و برای آنها هدف مطلوب و غایت مقصود همانا وصول بارض مقدس موعود و بهشت جاودان است که در مغرب جهان قرار دارد و «آمینابها بودها» (که در فوق ذکر او رفت) آنها را بمالیمان وعده داده است در نزد ایشان زندگانی را برپایه «عمل» شدید الزام نمی‌کنند بلکه اهمیت واقعی را در ایمان قلبی میدانند و همان تصدیق و علاقه قلبی را برای وصول به مرحله نجات و رستگاری کافی میدانند و این فرقه مبادی خود را «راه میان‌بر» نام نهاده‌اند و آن عبارتست از ایمان به «آمی تابها» Amitabha و ذکر نام مقدس او که چنینان باین کلمات همه‌روزه تکرار میکنند «نامی امینوفو» یعنی «درود بر نرای آمینابها» و بر آنند که بوسیله این ذکر انسان بهشت موعود میرسد و بس و دیگر اعمال عقلانی یا جسمانی ضرورتی ندارد.

مکتب «زمین پاک» که بهیچنی آنها «چینگ تو» Ching-tu میگویند بوسیله شخصی که نخست بدین نانو بود و سپس بودائی شد تأسیس گردید گویند وی در قرن چهارم میلادی میزیست ولی در ژاپون که آنها را فرقه ژودو Jodo مینامند در قرن دوازدهم میلادی بظهور رسید و مؤسس آن شخص ژاپونی بیام گنسکو Genku یا «سنت هونن» بود این شخص از جوانی در طلب آرامش روح و رستگاری روان بانجام مناسک و انتظامات اعمال بودائی متوسل گردید و بهمرافقه و تفکر و تعلم پرداخت. بالاخره از برکت مطالعه در کتابخانه نورانیت حاصل نمود. وی در کتابی خواند که تکرار ذکر نام «آمی تابها» بودها بطور ورد انسان را نائل به مرتبه اشراق و رستگاری میکند بشرط آنکه دائماً این ورد را در دل خود و در هر حال که باشد اعم از نشسته یا ایستاده و در حال حرکت یا سکون بدون يك لحظه انقطاع بی در پی تکرار نماید. این سالک ژاپونی در این راه قدم نهاد و مقصود رسید او شاگردی داشت بنام «شین ران» Shinran که فرقه فی بنام «شین» تأسیس کرد و از ابداعات ذوقی ژاپونیان لطائفی بر آن مزید ساخت و اکنون آنها مهمترین و نیرومندترین فرقه بودائی ژاپون هستند و بر آنند که ایمان قلبی از روی صدق و خلوص نیت به «امیدا» Amida باعث نجات و بخشایش خواهد شد از بنبر و تکلفات شافیه و ریاضات شدیدی را که در ابتدای ظهور دین بودا در نزد متقدمین به بودا معمول بود از میان برداشت یعنی کشیشان و روحانیون آنها حق مزاجت پیدا کردند و مؤمنان در خوردن گوشت حیوانی و زندگانی اجتماعی چون دیگر خلایق مجاز شدند، صوامع و دیور آنها بوراثت از اسلاف با عقاب منتقل میگردد و دارای نفوذ و قدرت سیاسی و حتی نظامی گشتند. این نیک‌بینی و تسامح و تساهل و اجازه عیش و راحت که در فرقه شین موجود است قلوب عامه را جلب کرده و مردم عادی که بالطبع مایل‌اند زندگانی را بخوشی بگذرانند غالباً پیرو مبادی این فرقه شده‌اند.

۲- فرقه باطنیه این فرقه بودائیانی هستند که راه نجات و وصول به مرتبه اشراق فقط در باطن و در ضمیر منحصر میدانند همانطور که گوانتا بودا در زیر درخت بودها «Bo tree» ازین راه به مقصد رسید. طرز عمل و سبک عبادت در نزد آن جماعت بوسیله دیانا Dhyana یعنی تفکر میسر است و بس و نزد ایشان تحقیقات علمی و مطالعه کتب و اقدام با اعمال صالحه و انجام مناسک و عبادات گوناگون و امثال آن ارزش و قدری ندارد بلکه مانع راه و حائل بین سالک و مقصود میشود پس هر کس بایست نجات و کلامی را تنها در مراقبه و توجه بباطن خود جستجو کند و لا غیر.

چینیهما بجای کلمه «دیانا» که از ریشه سانسکریت است نامی از زنان خود را برای این طریقت

نهاده و آنرا مکتب «چان» Chan نامیدند، در روایت قدیم آمده است که شارع و بانی این فرقه شخصی بود بنام «بودهی دارما» ازاهل هندوستان که در حدود قرن ششم به چین شمالی آمده است. در آن زمان یکی از خاقانهای چین بنام ووتی Wu Ti از سلسله لیانگ بدین بودائی درآمد بود. بنا بر این حکایت که چندان مستند بر پایه تاریخی نیست خاقان آن مرد حکیم را نزد خود طلب کرد و در ضمن صحبت از او پرسید هرگاه وی دیور بودائی را مشمول عواطف شاهانه خود نموده و بهدایا و عطایای فراوان توانگر سازد تا بتواند کتب مقدسه را ترجمه کرده و بنشر دعوت خود بپردازد چه بآدای و نوابی خواهد داشت. آن راهب خنک در پاسخ گفت:

«این عمل هیچ ارزش و نوابی ندارد» خاقان ازین سخن بهیرت آمد پس راهب برای او مطلب را شرح داد و گفت علمی که از قرائت کتب حاصل شود بهیوده است و عمل صالح بدون تفکر و یاک اندیشه لغو و بی حاصل و بحقیقت بودا تنها بوسیله اندیشه در دل و توجه بقای نائل میتوان شد زیرا بودا در دل جای دارد، پس از نزد آن پادشاه بیرون آمده بکوه «سو» Su رفته و منزوی گردید. و در آنجا در غاری مدت نه سال رو به دیوار نشسته به مراقبه مشغول بود.

این روایت که پیدایش نخستین فرقه چان را در چین حکایت می کند ناچه حد مبنی بر مآخذ تاریخی باشد معلوم نیست ولی معلوم است که بر طبق اصول این طایفه شخص سالک باید بزندگانی بسیار ساده و زهد کامل و استیلاء بر نفس خود را مجهز و آماده سازد. سپس به مراقبت باطنی و تفکر درونی بپردازد، این مذهب چندان بمطالعه کتب مقدسه و تاسیس دیور و مسابد و ساختن تمثالها و پیکرها توجهی ندارد و بکلی طریقه سلوک انفرادی را می پیماید و با هرگونه نقش و نگار و مجسمه برشی مخالف است.

با وجود این مبادی لطیفه باز به تصاریف زبان پردازان این فرقه مشمول هدایا و نذر مردم و معاضدت های زندگانی شدند ولی معذک هنوز بر آنند که عمل برای نجات کافی نیست بلکه توجه بدل باید در کار باشد و پس، آموختن فلسفه و روایت علم و تاریخ و انجام فرائض و منسک یدنی بدر نمی خورد توجه عمیق بسوی دل تنها راهی است که از سالک منتقد می خواهند، با این همه برای نوآموزان و مبتدیان این طایفه ناحدی تعلیم سوتراها و تدریس کتب مقدسه را مجاز می دانند و آنها را بوسیله خواندن صحف دینی و انجام پاره ای اعمال و طرز نشستن و تنفس کردن در موقع مراقبه و تفکر راهنمایی میکنند.

در کشور ژاپون مکتب فرقه چان بنام زان Zen درآمد است و از قرون متوالیه ازداد مردم تا هفدهم میلادی متناوباً به شاخه منشعب گشت و در مذهب و دین ملی ژاپونها تأثیر فراوان نمود (شرح این معنی در فصل دیانت سینتوئیزم خواهد آمد) و منجر به عقیده به تقدیه نفس و توجه و خلوص عقیدت نسبت با مایماتور و کشور گردید و نیز تأثیراتی در وضع زندگانی و فرهنگ و هنر ژاپونها کرده در صنایع یدنی و معماری و رسوم اجتماعی مانند سکوت و خودداری و حتی پرورش گل و دسته بندی گلها نفوذ مذهب زان مشهور است، توجه باطن و منسک نفس و قبضه کردن فکر و خیال از خاصای تعلیمات ایشان میباشد.

۴- فرق عقلانی Rationalists این فرقه که بچینی تین تای Tien-Tai نام دارد ابتدا در مکتب فکر و مراقبه روییده شد و از آن منشعب گشت سپس این طایفه بر آن رفتند که پس از آنکه سالک راهنورد در طلب اشراق و شهود دماغ خود را از همه افکار و آداب خالی می سازد باید بتدریج بوسیله مطالعه کتب

دینی و اعمال فیلسوفانه و تفکرات عقلانی (منطقی) خود را برای وصول بکمال و به مرحله مقصود آماده و مهیا سازد. در قرن ششم میلادی راهبی که در یکی از دیرهای فرقه جان در چین شرقی مقیم بود این عقیده جدید را ابداع کرد. این راهب که چیا کئی Chih - Kai نام داشت گفت بودیزم یعنی ایمان براسستی و دین درست بالاتر از هر مکتب و طریقتی است ازینرو هر کس که طالب حقیقت است باید مغزو دماغ خود را از طرق گوناگون مستعد قبول آن نماید البته مراقبه و تفکر «دهیانا» Dhyana لازم است ولی کافی نیست بلکه کسب علم و معرفت از معلم و کتاب و انجام اعمال و مناسک مقرر در دستور از نظامات شدید دیرهاست و همه دارای ارزش و اهمیتند و دل سالک را برای قبول جذب و درخشدن پرنشود آماده می سازد. این مرد متفکر بمبداء اصلی جدیدی قائل شد و گفت گوناوما بودا در مراحل مختلف عمر خود بر حسب اقتضای احوال و ادراکات مستمعین خود تعلیمات مختلف داده است. نخست مبادی ابتدائی هینایانا را چنانکه در کتب مقدمه «سوترا» آمده است تعلیم فرموده بعد از چندی حقایق عالی را کشف کرده بتدریج مبادی عمیقتر فرقه هینایانا را اوضح کرده است. کاملترین مکاشفه که در راه وصول بحقیقت جاویدی برای او دست داده است در اواخر ایام عمر بود و آنها همانست که در کتاب «نیلوفر قانون حق» آمده است، این کتاب نزد متفقدین فرقه تین نای مقامی محبوب و مرتبش محمود دارد.

پیشوای فکری فرقه تین نای سعی کرده است که مابین دو مذهب هینایانا و مهایانا را تاحدی تلافیق کند و هر دو را در تحت فلسفه ایدئالیسم نگار جونا (متفکر هندی) بیکدیگر مرتبط سازد و بنا بر این در طریق حقایق قائل به مرحله شده است، مرحله اول برای عوام و صاحبان افکار ساده که حقیقت را در جهان ظاهری مادی میجویند. مرحله دوم برای متوسلین است که می خواهند زندگانی روحانی ممنوی را در این دنیای صوری مادی بیامیزند و مرحله سوم که بالاتر است مخصوص دارندگان مقامات عالی میباشد که تابش نور قلبی را از تفکر در کتاب و تعلیم بودا طلب میکنند. علمای این طایفه هر سه مرحله را در حد خود مجاز دانسته اند.

تحولی که در مذهب این فرقه از بودائیان در ژاپون رویداد بر عکس چین بود در آن کشور مذهب فرقه عقلانی که آنرا تاندی Tendai مینامند قبل از مذهب فکر و مراقبه یعنی «زان» بدید آمد تاریخ بروز آن عقیده را در حدود قرن هشتم میلادی گفته اند و مذهب زان بر حسب تاریخ بدید از آنست، یکی از اشراف ژاپون بنام «سی شو» Saicho که بمعا بنام «دانژیو» Dengyo ملقب گشت این عقیده و طریقه را در آن دیار بنیاد نهاد. و آن جماعت دارای دیرها و معابد مهمه تروتمند و باشکوه گردیدند و نفوذ آنها در کشور ژاپون بسیار و هنوز نیز برقرار است.

«فرق مروه» The Mystery Sects این فرقه که در ژاپون بنام «کلمه حقه» معروف است و بر ژاپونی آنها را «شینگون» Shingon مینامند چه معنی تروتمند می باشد، مشرب این جماعت در مسائل اصولی و کیفیت تأثیر عقل و منطق از طریقه تاندی Tendai عمیق تر و وسیع تر است و شامل جهات و فروغ زیادتیر این طریقه در قرن نهم میلادی تشکیل شده و یکی از رجال بزرگ ژاپون بنام «کبودیشی» Kobo Daishi آنرا بنیاد نهاده است، این مرد باوجد و شور بسیار از ژاپون بچین رفت و بمطالعۀ عقاید «کلمه حقه» نزد جینیان پرداخت و سپس بر ژاپون بازگشت و آن کلمه مخفی را بهم وطنان خود تعلیم دادن گرفت. آن کلمه درین اصل مندرج است که حقیقت مطلقه جهان در صورت تمام عقاید و ایمانهای مذهبی گوناگون مستور است و هر کس بقدر ظرفیت خود از آن بهره ور میشود نصیب مرد عامی عادی

از آن مقدار قلیلی است که بوسیله حکایات و امثال و انجام عبادات و مناسک روزانه بهره می برد . او را در راه خود باید تشویق کرد و باید گذاشت که عبادت مملوود خود بمعبد برود و حق را پرستش کند ، ولی صاحبان دماغهای ژرف و افکار بلند و راهبان تعلیم یافته در فرقه شینگون حقیقت را بطور کمال و بصورت تام در ذیل کلمه مستور حیات درک می توانند کرد و آن کلمه را استاد شاگرد بوسیله نقوش و تصاویر سحرانگیز و اوراد و اذکار مستور و نهانی که دائماً تکرار خواهد کرد الهام مینماید . کوبو گفت که بودای دینی Dhyan Budha یا بودای بزرگ خدای آفتاب (در ژاپونی انی می نام دارد ) آخرین مرحله کمال بودائیت می باشد . دیگر بوداها و بودهی ساتواها همه تجلیات اویند و گویانما بودا خود یکی از مظاهر قوه غیر منتهای فنا ناپذیر اوست که در اعصار تاریخی در روی زمین جلوه گر شده است . فرقه شینگون برای نیل به این اصول بطور اجمال دو نقش طرح کرده اند که در وسط هر یک از آنها یک پاچند دائره رسم شده و در یکی از آنها صورت خدای «ویروکانا» Vairocana و بودای دهیانا (یا خدای آفتاب در مذهب شینتو) ، بر تختی از گسل نیلوفر قرار گرفته و در تفکری عمیق فرو رفته و حلقهات عذیده از بوداها و بودهی ساتواها بر فراز چرخها دورادور او را احاطه کرده اند . در نقش دیگر در حلقه مرکزی خدایان عذیده نمایش داده شده اند که اطراف آنها آلله مذهب شینتو نیز حضور دارند . و این تصویر را بر روی این قلعه اصلی رسم کرده اند که کوبو یعنی بانی و شارع آن فرقه بر آن بوده که قبل از آنکه مردم ژاپون بدین بودائی بگروند بخدایان «شینتو» نیز معتقد بوده اند و افکار درونی و توجه قلبی آنها بسوی این خدایان اساطیری توجه داشته از بنتر و باید آنها را هم در پایه و رتبه همدوش مقدمات علویه مذهب بودا قرار داد . از اینجا میتوان پی برد که چگونه فرقه شینگون مذهب قدیم شینتوئیزم را با مذهب بودائی مخلوط و آمیخته است و بسبب سماعی جمیع این فرقه و جماعت تاندی است که این دومذهب را با همدیگر در ژاپون قبول کرده هزاران سال است که هر دو رانما محترم و قابل ستایش دانسته اند و تمام مردم آن کشور از طبقات عالی و اشراف گرفته تا عوام الناس همه در تحت هدایت کشیشان و روحانیون فرقه شینگون بمعبد رفته و از آن خدایان التماس خیر و برکت مینمایند . در عین حال همانطور که بودا در عالم ماده و صورت جلوه گر شد آنها نیز میتوانند در این جهان از گوشه انزوا و دیور بیرون آمده و در محیط عالم ماده اعمال جسمانی را با توجهات و تفکرات روحانی مخلوط سازند .

فرزندان اشراف و نجبا معمولاً چندی در آغاز جوانی بدیرهای شینگون میروند و در آنجا تربیت روحانی یافته سپس بدنیای مادی باز میگردند و بفعالیتهای اجتماعی مشغول میشوند و مشاغل عذیده دنیوی را در پیش میگیرند .

هـ - فرقه سیاسی و اجتماعی این فرقه که در ژاپون منسوب به «نی چیرن» Nichiren است و او را (نیلوفر آفتاب) میگویند صرفاً دین بودائی است که رنگ ژاپونی گرفته و دارای تمایلات سیاسی و اجتماعی می باشد در ضمن اغتشاشاتی که در قرن سیزدهم در آن کشور رویداد و مابین امپراطور و اشراف و نجبای کشور اختلاف و نزاع بر خاست امپراطور احتیاج داشت که قوای مذهبی مردم را بیاری خود طلبد . اتفاقاً راهبی بودائی که به «نی چیرن» «نیلوفر آفتاب» Nichiren مآب شد در این هنگام ظهور نمود و او را عادت آن بود که بر قله کوهی رآمده و در موقع طلوع آفتاب مراسم عبادت را بجای آورد و در حقیقت هویت بودا را در مظهر آفتاب چنانکه در کتاب «نیلوفر قانون» - مسطور است متجلی می ساخت و بر خلاف

سایر فرق برخاسته چهار فرقه فوق الذکر را برخلاف اصول دین اعلام کرد و بزعم خود دین بودائی را بسادگی اصلی ابتدائی خود اعاده داد و فقط بر روی کتاب نیلوفر Lotus Sutra اصولی برای فرقه خود وضع کرد و خود را تجسم و مظهر بودهی ساتوا میدانست که در آن کتاب ظهور او را بشارت داده است وی تمام موجودات علوی بوداها و بودهی ساتواها که بعد از آن کتاب پیدا شده مورد توجه بودند همه را دروغ و باطل خواند پیروان «امیدا» Amidists که معتقد به هشت موعود در مغرب بودند بیشتر مورد حمله و سرزنش او قرار گرفتند، وی از شر و دروغ و شقاوت که مردم زمان را فرا گرفته بود بسختی انتقاد کرد و آن فساد و تباهی سیاسی را که در آن عصر و زمان رواج داشت مورد اعتراض قرارداد و اینکه از اقتدارات مطلقه امپراطور کاسته شده و بر قدرت اشراف و امرای ولایات افزوده گردیده مخالف حق و دین دانست. حتی مانند پیغمبران بنی اسرائیل قوم خود را به نزول مصائب و بلاها و استیلاء بیگانهان بردیار ایشان انذار و تهدید نمود ازین جهت مدتی منفرود عالمه قرار گرفت ولی چون در همان ایام اردوی مغول بجنوب زاپون حمله کردند نبوت و پیشگویی او نبوت یبوست ازین رو او را دوباره طلب کردند و از او بخشایش طلبیدند شاید که از شدائد و بلاهای آنیه قوم زاپون محفوظ بمانند. تا امروز احساسات و ملیپرستی و محبت به قوم و ملت از مبادی مهم فرقه میچین میباشد و هر یک از افراد منتسب باین فرقه سه سوگند یاد میکنند از اینقرار: «من عماد و تکیهگاه زاپون باید بشوم بمن چشم زاپون باید بشوم - من کشتی نجات زاپون باید بشوم ۱ و براین سه سوگند همیشه پایدار خواهم بود» باین صورت در آنجا احساس ملیت صیغه دینی گرفته است.

### ۵- بودائی در تبت

در کشور تبت يك گونه دین بودائی در اطراف سلسله مراتب روحانیون و رهبانان تمرکز یافته و صورتی بخود گرفته که از آن به «لامائیسم» Lamaism یا «آئین لاما» تعبیر کنند و سزاوارست که از آن سخنی برای تکمیل کلام بیان نمائیم.

این شعبه دین بودائی نه تنها در آن سرزمین ریشه گرفته و انتشار یافته بلکه از آنجا بخارج نیز سرایت کرده است و تبتیکه ایلخان بزرگ مغول قوبلای خان بر آن سرشده که سیاهیان جنگجوی خود را همه در ظل آئین واحد متحد سازد در سال ۱۲۶۱ م. ماهوری چنده تبت کسبل داشت و رئیس روحانی آن کشور را که در دربار ساکیا Sakyas مقام داشت نزد خود احضار فرمود و پس از يك دوره مطالعات و تحقیقات خود او بدین نیتیان درآمد. بعد از آنکه آب بر سر او افشانند و تشریفات چند انجام دادند ایلخان باین دین ایمان آورد.

وی دماغی وسیع و فکری بلند داشت و در صدد تحقیق از سایر ادیان و مذاهب از آنجمله اسلام و نصرانیت نیز بود گویند وی با مارکوپولو (ساج و نیزی) و میلین مسیحی کلیسای نسطوری که از مغرب چین (ایران) بمنوایستان آمده بودند از حقایق دین عیسی استلام مینمود ولی بالاخره خود و مغولان اتباع او همه با آئین لامائیسم درآمدند و از آن پس به آن راهب بزرگ لقب «کو - شی» Kuo - Shih یعنی «معلم کل» عطا فرمود. و او را بر کلیه دیور و معابد و مراکز دینی بودائی در مملکت وسیع و پنهان خود ریاست داد.

در همان اوقات در منچ «لاما» تحول و اصلاحی بزرگ بعمل آمده بود از اینقرار که راهبی

از اهالی هندوستان بنام «اتی سا» Atissa به تبت آمده بسیاری از خرافات و صور فاسده که در دین تبتیان رسوخ یافته بود تزکیه و تهذیب کرد و آثاری و تالیفی از دین بودائی که يك صورت منحن در کشور بنگاله پیدا کرده بود وی از آنجا با خود همراه آورده در آنجا رواج داد، این مکتب بنگالی که بنام «کالا کاکرا» Kalacakra موسوم است و به «چرخ زمان» ترجمه میشود پیکرشته از مذهب فرقه مهابانا است که با عقاید «نانتارا» Tanteism هندوان آمیخته و مخلوط شده بود. نانتاریسم يك گونه عبادت و ایمان هندو است بقوه فاعله طبیعت که بر روی تکرار اذکار و اوراد «نانتارا» قرار دارد. و آن ایمان به سحر و افسون و تلفظ به اوراد جادویی و اعمال و عبادات است که در مبادی فکری و روانی تأثیر فراوان می نماید و عمل بدان بقول پیروان آن دین از رفتن در کام شیر و گشتن از روی تینه شمشیر صبر است. نانتاریستها معتقدند که بدن انسان عالم صغیر است و در آن قوه و نیروی عظیم مخفی نهفته است که آنرا «شانکتی» Shankti گویند و آن قوه در قاعده ستون فقرات انسانی ذخیره گردیده و بوسیله ریاضات جسمانی و دمانی و تربیت قوه اراده آنرا ظاهر میتوان کرد و باید بعضی اوراد مخصوص نفوذ و تکرار کرد و با صداها و حرکات گوناگونی و رسم و نقوش و طلسمات عجیب همراه با جنبش دست و پا زده آنرا تحریک نمود تا آنکه شانکتی از مکتب مخفی خود بیرون آمده منبع آثار بزرگ گردد. و شیاطین بدکردار و ارواح خبیثه را از انسان دور سازد، این جماعت بر آنند که هر يك از خدایان همسر و زوجةئی دارد از جنبش شانکتی که قوه فوق العاده او از ترکیب و انحاد با آن زوج وجود می آید بودایان تبت این عقاید را از هندوان اخذ و اقتباس کرده و با دین خود آمیخته و مخلوط ساخته اند مثلاً معتقدند که «آدی بودا» Adi Budha یعنی بودای عظیم و دیگری بوداها و بودهی ساتواها که انواع اویند همه هر يك زوج و همسری در عالم مجردات دارند و نیز معتقد گشتند که هر زمان را بودائی مخصوص است بنام اوالوکیتا Avalokita و او نیز زنی از جنس شیاطین دارد که بنام تارا Tara موسوم است، پس از آن گفتند که در آسمان علوی پنج بودا وجود دارد و آنها هر يك در موقع خود بصورت انسانی مذکر یا مؤنث تجسم یافته در روی زمین ظاهر میشوند که از آنجمله یکی «گو تاماسا کپا بونی» بانی دین بودائی در هندوستان است. که در عصر خود پدیدار گشت، هر فرد آدمی خالص العقیده استعداد آنرا دارد که با یکی از این بوداهای پنجگانه آسمانی متصل و متحد گردد بشرط آنکه اوراد و اذکار مقرر را تکرار کند. و بر نقش و تصویر آنها چشم دوخته اتصال بر آن معبود علوی نظر نماید تا در آن فانی و مستهلک گردد این در حقیقت همان وصول به مرتبه نیروانا است که در دیگر مکاتب بودائی ذکر شده است.

عوام الناس تبت بوسیله اوراد و اذکار که اصلاً کلماتی از لغت سانسکریت مستعمل در شمال هندوستان است همواره توجه خدایان بودائی را برای جلب خیر و دفع ضرر می طلبند و در همان حال که باین ذکر مشغولند با دست در هوا نقوشی رسم میکنند که اثر طلسمی (کابالی) دارد، و معتقدند که بدین طریق ارواح خبیثه و شیاطین موزیه را که در کوهها و صحراها و بیابانها و گورستانها و دره ها و زمین و خانه و مزرعه متفرق اند طرد و دفع خواهند کرد. همچنین با همین اعمال خود را از شر حیوانات درنده و دزدان و دیوانگان و بالاخره از گزند هر گونه دشمنی از عوامل مخرب طبیعت و طوفانها گرفته تا ارواح خبیثه که بصورت خوابهای هولناک یا امراض قتال و یا بیماریهای عصبانی بر انسان حمله ور میشود حفظ می کنند. بدیهی است این اعتقادات درخور احتیاجات روزانه و به تناسب اوضاع و احوال محیط آن مرد در طول مرور ایام بظهور رسیده و تدریجاً تحولات حاصل کرده است. مثلاً آنان معتقدند



که بوداها را بقوه اوراد وافسونهای سحری حاضر میتوان کرد تا آنها امن وآسایش عنایت کنند. حتی در زمان حاضر طبقات عامه از بلاد تبت یکنوع عقیده مذهب عامیانه بنام یونیزم Ponism دارند و بر حسب آن دین مقداری عملیات خرافی از قبیل قربانی ورقمهای شیطانی وآشامیدن نوشابه‌ها در جمجمه‌های اموات ونواختن کرناها از استخوان ران مردگان وامثال این امور بعمل می‌آورند. بدیهی است زندگی سخت و ناگوار آن مردم در آن فلات مرتفع که هزاران متر از سطح دریا بالاتر است و بکوههای بلند احاطه شده و دامنه‌های آن همواره عرصه ورزش بادهای سرد و خشک منجمدکننده میباشد آن بینوایان را چنان از قوای فعاله طبیعت بیمناک ساخته که هر دقیقه خود را در معرض حمله شیاطین بر حرم موجود در طبیعت می‌بینند و ازین راز اقوای فوق‌الطبیعه ناچار پاری و مدم می‌طلبند.

در طول قریه‌های متعددی اهالی آن کشور این جمله سانسکریت را «ام مانی پادم هوم» یعنی «اوم! آن جواهر نیلوفر بیا» دائماً تکرار می‌کنند و آنرا مایه حفظ و ضرر امان می‌دانند. و بهمان جمله که هم جنبه دینی دارد و هم افسونی سحری شناخته می‌شود، در همه جا در قلل جبال رفیع، در دریاها و آبهای منحصض همیشه مترنم هستند و همانرا بر روی دیوارها و صخره‌ها نقش می‌کنند و ایشان را غلطک‌هایی است بنام «چرخ دعا» که بر فراز بیرق‌ها و پرچم‌ها قرارداده و بر روی آنها باز همان عبارت فوق منقوش است و در واقع آن کلمه رمز ملیت تبتی‌ها شده است. ولی اکثر مردم از معنای حقیقی آن افسون سحری بی‌خبرند و معلوم نیست که مقصود از «اوم» چیست؟ آیا همان اولوکیا بودای سابق الذکر است یا زوجه او شاکي؛ در هر حال این کلمه سحرانگیز همه جا و همه دم ورد زبانهای اهل تبت است.

تبتیان نسبت به راهبانو کشیشهای خود نیز اعتقاد فوق‌الطبیعه‌ای دارند و میگویند آنها بسبب انجام مناسک و عبادات و ایراد ذکار و ادعیه بدرگاه بودا می‌توانند برای زائرین و مؤمنان طول عمر حاصل کرده آنها را از مرگ محافظت کنند. در مواقعی که در دیری یا در صومعه‌ای جتنی معین برپا میشود، زوار از هر طرف پانجا رو می‌آوردند و هدایا از جنس قماش و کره و غیره برای راهبان می‌آوردند و در آنجا چند روز اقامت کرده بطواف و نماز و دعا و رقص مشغول می‌شوند و پس از يك سلسله عملیات سحر انگیز باوظان خود مراجعت می‌کنند و برکات و عنایات روحانی «لاما» که مورد لطف بوداهاست همراه بولایت خود می‌برند.

مخصوصاً جنبه سحر و جادوی این اعمال بر جنبه عبادات دینی می‌چربد که بمنظور دفاع از آسیب شیاطین و گزند ارواح موزی بپشمار انجام می‌گیرد و در برابر آنها بوداها و بودهی‌سانوها نیز بمندی بپشمار همواره طلب شده و آنها را برای پاری آنها آماده می‌نمایند و نقش و تصویر آنها را بصور منحصه و هولناک و برای ترسانیدن شیاطین بر دیوارها رسم می‌نمایند. بالاخره در طول مرور اعوام و سنین مردم بودائی این سرزمین بانواع فروع و شاخه‌های متعدد منشعب شده‌اند. غلطکهای دعا در همه جا موجود است و معلوم نیست که این «چرخ» را خود اختراع کرده‌اند یا از جای دیگر اقتباس نموده‌اند ولی در هر حال فعلاً از اختصاصات بودائیان تبت است که بر سطح آن غلطک‌ها ادعیه و اوراد مقدمه رسم کرده و آن را می‌چرخانند حتی بعضی آنها غلطکهای بسیار ریز کوچک در جامه خود نهان دارند و برای کسب فیض و برکت همیشه با آن همراه هستند. اما طبقه راهبان و روحانیون تبت نیز تاریخی دارند که قابل ذکر است آنها را از قدیم «لاما» Lama — نام داده‌اند که بلفظ ایشان بمعنی «شخص اعلی» ترجمه میشود این طایفه هزاران سال

است که در درون دیرها و صومعه ها محاط به دیوارهای بسیارچسبیم ضخیم مأمور گرفته‌اند سابقاً این دیرها را از روی دیرهای هندوستان ساخته و تقلید کرده بوده‌اند و جنبه نظامی نداشته ولی رفته رفته صورت قلمه و دژ مخصوص بسپک ثبت‌حاصل کرده آنها را بر روی شالده های سنگی محکم و استوار بناکرده و دیوار ها و باروهای کلفت و بسیار مرتفع دارند و مسقف است . البته هوای جانفرسای آن کشور و زمستانهای سخت و طولانی این سبک ابنیه را الزام می‌کرده . درون آن حجرات و غرفه های کوچک متعدد ساخته شده که مسکن راهبان یا انبار آذوقه زمستان ایشان است . مذهب بودائی تانتارا Tantaric یعنی پرستش روح علوی مؤنث که زن شیوای هندوان و بودای مهایانا می‌باشد راهبان تبتی را مجاز ساخت که مزاجت اختیار کنند و روش تجرد را که از سنن دیرین بودائی است ترك نمایند ، پس آنها بازوجات خود در آن صوامع و دیور مسکن گزیده و ریاست هر دیر بالوراثه از آباء باولاد منتقل می‌گردد . در قرن نهم پادشاه تبت عطایا و هدایای کلان و اراضی وسیع بآنها تقدیم کرد و به آنها اجازه داد که از مردم بنفع خود عشریه‌بستانند و ازبیزرو راهبان و لاماها دارای ثروت و قدرت بسیار شدند ، و روز افزون اقتدار پادشاهان رو بنقصان گذاشت تا بدرجه صفر رسید . چند قرن بین ملوک و سلاطین تبت بسارو شاء دیرها زد و خرد و کشمکش بود تا اینکه عاقبت رسم سلطنت در آندیار موقوف شد در قرن ۱۳ و ۱۴ میلادی لامای بزرگ رئیس دیر ساکیا Sakyas که رسماً از طرف مرکز روحانی پکن تعیین شده بود دارای اختیار و اقتدار سیاسی عظیمی گردید .

بعد از آنکه امپراطوری مغول از دیار چین محو و منقرض گردید در اواسط قرن ۱۴ میلادی یکی از راهبان تبتی که به «تسانگ خایا» Tsang - Kha - pa موسوم بود درصدد اصلاحاتی در دین لامائیسم برآمد و شریعتی بنیاد نهاد که بنام «معبد زرد» معروف است و رئیس آن معبد به «دالائی لاما» Dalai Lama ملقب گردید ، این سلسله راهبان همه کلاه زرد بر سر می‌گذارند و نطاقی زرد بر کمر می‌بندند و علی‌الظاهر برآنتمکه در اصول و فروع پیرو بودائی قدیم و اصلی می‌باشند . در نتیجه این اصلاح مذهبی انتظامات دیرها شدیدتر و سخت‌تر گردید استعمال نوشتابه‌های الکلی بکلی حرام و عبادات و نمازها زیاده‌تر معمول‌گشت و از همه مهمتر آنکه مجدداً رسم تزویج را ممنوع ساخته و قاعده تجرد و رهبانیت را از نو پیش گرفتند ازبیزرو رؤساء مذهبی فاقد اولاد ذکور شدند اولادی را که بتوانند عقد ریاست صومعه را بر خود استوار سازند ، در قرن بعد نظریه جدیدی در آن جماعت ابداع شد که معتقد گشتند جانشین لامای بزرگ یعنی رئیس کل معبد زرد همه به تناسخ صاحب روح پیشینیان هستند . و قاعده وراثت بساین طریق برقرار و تثبیت گردید تعیین جانشین لاما در نزدایشان بسیار شبیه به جانشینان پاپ و رؤساء مذهبی کاتولیکهای رم می‌باشد این نظریه محکم مبتنی بر این قاعده است که لامای بزرگ دارای روح لامای سلف خود است و بالاخره دالائی لاما که در مرکز لهما Lhasa نشسته است تجسم بودای بزرگ یعنی «اوالوکیتا» Avlokita می‌باشد و رئیس صومعه شیل نه‌بو که در مرتبه دوم بعد از اوست تجسم و صاحب روح امی‌تابها است . این نظریه در تمام دیور و مباد زرد انتشار یافته و هر رئیس معبد را دارای روح و روان رئیس ما قبل می‌دانند و حتی انتشار این عقیده به شعب و شاخه های این دین در منولستان و چین نیز سرایت کرده است وقتی که یک لامای بزرگ را اجل در می‌رسد راهبان بروشی عجیب در جستجوی جانشین او بر می‌آیند این عمل کلری است

طولانی و بسا که چند سال طول می‌کشد، در اینموقع در صدد برمی‌آیند کودکی را پیدا کنند که درست در همان لحظه که «لاما» وفات یافته او متولد شده باشد. و آن کودک با اموال و اشیاء متعلق بآن معوفی اظهار آشنائی نماید و احیاناً بعضی علامات و نشانیها نیز بر روی بدن او دیده شود و نیز بعضی فرائد دلالت کنند که شیخ لامای مرده در خانه و منزل آن کودک نوزاد مشاهده گردیده است پس از آنکه این چنین کودکی یافت شد، يك سلسله تشریفات و تحف‌بقات سری و رموز برای تأیید مدعا انجام می‌گیرد همیشه نتیجه مثبت بود آن کودک را صاحب روح آن میت و جانین او می‌شناسند.

لقب «دالائی لاما» Dalai Lama نخست به لامای بزرگ که مقیم دیر مرکزی در شهر لhasا بود در قرن شانزدهم اعطا گردید و آن در موقعی بود که یکی از خانهای بزرگ مغول او را بمشیره خود دعوت کرد لامای وقت به مغولستان مسافرت فرمود در حالیکه او را تجسم و صاحب روح او الوکبتا می‌شناختند و از بهر او جشنها برپا کردند. و او دین بودائیزم را در دیار مغولستان احیاء کرد و يك سلسله مراتب راهبان برای مغولان برقرار داشت. خان در پاداش این خدمات الهی لقب «دالائی» باو تقدیم کرد که ترجمه تحت‌الحفظ آن معنی «در پا»ست یعنی در وسعت و عمق مانند بحر محیط است، پس از این مسافرت آئین معبد بودا در نزد تبتی هاقنوت و انتشار عظیمی حاصل کرد و در سراسر دیار مغولستان انتشار یافت و سلسله راهبان بودائی در شهر «اورگا» Urga همه را بیایي تجسم و ظهور نارانتا Tarantha مورخ قدیم هندو دانستند که در عهد ماضیه بمغولستان سفر کرده و بشارت دین بودا را برای اهالی آن سامان برده بود. از آن پس دین معبد زردتبتی از مغولستان بخارج نفوذ کرده بچین و سیبری و روسیه و حتی نواحی هندوستان سرایت نمود.

هم‌اکنون دین لامائیزم آنچنان در زندگانی مردم دیارتبت نفوذ و رسوخ کرده است که يك خمس کل ساکنان آن کشور در دیرها و صوامع لامائی منزل دارند و معتقدند که لافل يك پسر از هر خانواده باید در خدمت روحانی و رهبانی درآید. این دیرها نه تنها مؤسسات دینی و مذهبی زمان هستند بلکه اکنون مرکز قدرتهای سیاسی و مرکز و مهده تحقیقات و تدریسات علمی نیز میباشد. و دالائی لاما دارای اقتدار سیاسی مافوق کل است و وجود او مافوق همه مراکز روحانی است. البته پیدایش فرقه‌های دیگر و نفوذ چین سرخ که در حال حاضر با معبد زرد در حال نزاع‌اند آثاری دارد که تحولات آن در آینده معلوم خواهد گردید.

\*\*\*

این بود تاریخ مختصری از پیدایش و تکامل دین بودائی که در این فصل به تفصیل ذکر گردید ولی با این همه تطویل کلام تمام آن سرگذشت چنانکه باید بیان نشده و مطالب و مکاتب دیگر هنوز باقی است که در اینجا نام برده نشده‌اند ولی اصول همه و مبادی و تعالیم اساسی آن در اینجا تحقیق شده ازین مطالعه بار دیگر این حقیقت به ثبوت می‌یوندد که هیچ دین و مذهبی همیشه ثابت و تغییرناپذیر باقی نمی‌ماند و جماعات بشری بفرایخور احتیاجات زمان در عقاید مذهبی و احساسات دینی خود آنرا تحت تأثیرات و انفعالات گوناگون قرار می‌دهند.

## فصل هفتم

# هندوئی در قرون اخیر: مذهب پایه سازمان اجتماعی

در قرن ششم قبل از میلاد هنگامیکه انتشار فکریدیهی «Pessimism» در هندوان به پستیهای قوت رسیده بود و این افکار در صورت فرقی مبتدعه بزرگ مانند جینیسم و بودیزم که هر دو از ریشه هندوئی انتضافی یافته بودند جلوهرگر گردید ، احتیاجات مردم زمان و مقتضیات موقع و مکان ، طالبان رازحقیقت و سالکان وادی معرفت را بر آن داشت که درمبادی فلسفی دینی خود دیگر بار اندیشه های عمیق و افکار ژرف بکار ببرند و درباره اهمیت و فایده تقدیم قربانها و شأن و منزلت برهمنان امدان نظر کنند ، راه نجات و طریق رستگاری را از در دیگر طلب نمایند ازینرومبادی برهمنیزم در نزد عامه متزلزل و انحطاط فراوان حاصل کرد. در آنقرن برای اهل فکر و تفکر کار آسانتر از ادوار بعد بود زیرا در آنزمان مبادی برهمنیزم هنوز بصورت یکروش منظم و آئین واضح منطقی متشکل در نیامده بود ازینرو سهولت برای آنان میسر گشت که با موقع و مقام برهمنان معارضه کنند و ایشانرا تنها وسیله وسبب سعادت و فلاح بشمارند بنا بر این آنقرن را میتوان مبداء تاریخ تکامل دین عامه Orthodoxy هندو و ظهور فرقی مبتدعه خاصه heterodoxy دانست.

سابقاً بطور اجمال بیان کردیم که چگونه قیل از آنکه انشقاقی فاحشی در مبادی هندوئیزم

بظهور برسد و آن آئین صورت قطعیت و وضوح هنوز حاصل نکرده بود طبقه نجبا و امرا «کاشانریا» برخلاف برهمنان کمابیش قیام کردند و مبادی برهمنیزم را هم از لحاظ اجتماعی و هم از منظر مذهبی انکار کردند. دماغهای نیرومند و افکار قوی که در بعضی افراد آن طبقه بظهور رسید به اظهارات و مدعیات پیشوایان روحانی و برهمنان سهولت تن در نمیدادند و بدعاوی ایشان بر نفوق و برتری طبقه برهمن بر سایر طبقات (کاست) با آسانی تسلیم نمیشدند. قربانیهای گرانها که مستلزم مخارج هنگفت بود برای تسکین خاطر و جلب قلب عوام ساده لوح شاید مؤثر می‌شد ولی در نظر خواص و مردمان متفکر اعمالی لغو و بیهوده شمرده میشد ایشان عمل صالح و کردار نیک را مافوق رسوم و تشریفات ظاهری میدانستند. بسیاری از افراد با فکر و متعمق طبقه حاکمه که بازندگانی سعی و عمل سر و کار داشته‌اند مبادی وحدت آلهی Monism را که مؤلفین کتاب «اوپنیشادها» آنرا نثر داده بودند سراسر باطل و غیر منطقی شمرند فرقه جین و مبادی جینیزم بنوبت خود طغیان و عصیان بود بر علیه مبادی برهمنیزم که برای افکار دنیوی افراد و زنی قائل نمی‌شد. از طرف دیگر در نظر صاحبان مبادی اخلاقی تمالیم برهمنان که مسائل مشکله ضلالت بشری و شقاوت انسانی را بنحو خاصی حل کرده بودند لغو و خطا جلوه‌گر میشد که جز تضییع وقت گرانها و گمراهی اهل سلوک و سرگردانی طالبان معرفت و حقیقت نتیجه دیگر نداشت.

از اینجا بود که هم پیروان جین و هم تابعان بودا در آغاز امر انشتارنوسه بلینی حاصل کردند و در طول مرور زمان بروست و رونق آن‌ها در دو افزوده گشت.

در برابر این نزاع افکار و تنازع آراء فلسفی بنوبت خود برهمنیزم ناچار وضع و اسلوب اولیه خود را تغییر داد و همین استعداد آن مبادی برای قبول افکار جدید و تحول بصورت تازه درآمد که عاقبت آنرا بر فرق جدید و حریفان تازه دارد بالاخره غالب و پیروزمند ساخت. برهمنیزم هیچوقت در تحت قاعده و شریعت یک فرد مؤسس و یک شارع و بانی واقع نشده و هیچگاه یک روش محدود و مضیق را پیش نکرده و با فرق مبتدعه از در خصومت و نزاع در نیامده است.

بلکه برخلاف، آنها طریق تساهل و تسامح را پیش گرفته و فرق مبتدعه یعنی جینیست‌ها و بودیست‌ها را «تکفیر» نکردند. حتی بسیاری از مبادی فلسفی ایشان مورد ستایش و قبول قرار گرفت مثلاً اصل «عدم آزار ذوی الحیات» - Ahimsa - که از اصول محکمه جینیزم است نزد هندوان نیز محترم شمرده شد تا بجائی که گوشت خواری را حرام کرده همه طریقه گیاهخواری را پیش گرفتند همچنین اصل ترك هواجی و امیال نفسانی برای وصول بمقام اعلی و نیل بدرجه نیروانا که از مبادی قطعی بودائیزم میبود نزد هندوان نیز متبع و معمول گردید. بطور کلی هندوان نسبت بهر اصل و مبده شریف دینی از هر ناحیه که بود مهربان و موافق گردیدند.

در طول مرور ایام برهمنان همواره این روش مسالمت و موافقت و سمت نظر خود را بطرق دیگر نیز ابراز میداشتند تا اینکه بالاخره بعد از گذشت چند قرن مذهب برهمنیزم بصورت قطعیت نهایی حاصل کرده و یک سلسله اصول و قواعد و قوانین وضع و مرتب ساخته و متشکل گردید.

در اینجا از دورتر مبادی اصلی و قواعد کلی که ناشی از فکر و محاکمه تدریجی آن طائفه است سخن خواهیم گفت، نخست آنکه ایشان چهار مقصد نهائی برای بشر جایز و مباح دانستند که

در طول زندگانی در طلب آن مقاصد بکوشد و دیگر آنکه ایشان برای وصول بر منزل نجات و فلاح سه طریق و شاهراه اساسی طرح کردند.

### مقاصد اربعه مباح در زندگانی

پیشوایان هندو از روی واقع بینی در عمر انسانی تشخیص دادند که انسان بالطبع در طول تولد پیاپی در این جهان همواره طالب چهار مقصد و هدف میباشد که دوازده جمله ناشی از امیال و آمانی و دو دیگر مبتنی بر ترک دنیا و زهد است و آن مقاصد اربعه از این قرار است ،

۱- Kama کاما یعنی جستجوی کامرانی و طلب لذائذ نفسانی که در صورت محبت و عشق نمودار میگردد و این امر را آنقدر در زندگانی بشری مهم میدانند که برای «کاما» جنبه الهی قائل شده و او را چنین مجسم کرده‌اند که صورت کمائی آراسته بریاحین و ازهار دارد و پنج شاخه گل بمنزله پنج تیر دلهوز در جنب آنست که بر دل انسان اصابت کرده و آنرا پر از عشق میسازد .

پس برای طالبان عشق و هواخواهان امیال نفسانی و لذائذ جسمانی قواعد و رسوم وضع کرده‌اند که بوسیله شر یا نمایش در نوشتجات و آثاری که بنام «کاماسوترا» Kamasutra یا «ناتیا ساسترا» Natyasastra معروف است برای راهنمایی صاحبان ذوق و طالبان جمال و زیبایی مهمترین هادی و راهنما میباشد و آنکس که عمر خود را در جستجوی آنها صرف نماید مورد ملامت نیست بشرط آنکه از حدود رسوم و آداب اجتماعی تجاوز ننماید ولی آدمی در این عمر یاد اعمار آتیه خود باین حقیقت پی خواهد برد که لذت نفسانی برای وصول به نجات کافی نیست بلکه مقصودی اجل و اعلی که روح را در آن آرامش حاصل شود باید طلب کند.

۲- Artha ارتا یعنی جستجوی جاه و قدرت مادی و جمع اموال و کسب فراوانی و رفاه و نایل بمقامات عالیّه اجتماعی - این نیز مقصد و هدفی مجاز است که انسان میتواند نیز آنرا طلب کند ولی البته حصول این مقصود جز با بیرحمی و سخت دلی میریزست و به صدق ضرب المثل «ماهی بزرگ ماهی کوچک را میخورد» در تنازع و جدال زندگانی باید همان قواعدی که «ماکیاولی» در ادب ایتالیایی وضع کرده پیشه نمود.

در کتب و آثار قدیم هندو نوشتجاتی موسوم به ارتا ساسترا Arthasatra و همچنین در اینانانند تارا (حکایات کلیله و دمنه) دستورهای بعدی یا بشوخی برای غلبه بر خصم در میدان مجاهده حیات و کسب قوت وضع کرده‌اند از یثرو طالب مال یا طالب جاه مورد ملامت نیست ولی عاقبت وی یا در این حیات یا در اثباتی زندگانی آتیه باین نکته پی خواهد برد که این امر نیز مقصد اعلی و هدف اسنی نمیباشد و روح طالب مقصدی والا تر و بالاتر است.

۳- Dharma دهارما یعنی شریعت دینی و اخلاقی که برای طالب آن يك سلسله قواعد و قوانین لطیفه که پسند و جان است وضع کرده‌اند و طالب آن باید وظایف شرعی خود را نسبت بخانواده و صنف (کاست) و جامعه انجام دهد و بر طبق مجموعه قوانین منو (Menu) و دیگر کتب قوانین و شرایع (دهارماساسترا) باید رفتار کند. البته این چنین شخصی از قید هوی و دوس نفسانی خلاصی یافته و سالک طریق خیر و طالب نفع عموم است و او را فرح روحانی و آرامش قلبی نصیب

میشود ولی با اینهمه آن نیز مقصد نهائی نیست هدفی دیگر که برانب از این درجه هم بالاتر است باید جستجو کند تا به مادت و نجات کامل نائل گردد.

۴- مکتا Moksha و آن هدف نهایی و مقصد غایی است و آن عبارت است از نجات روح یا خلاصی روان و آنرا بقضیه سلبیه یا روش متقی میتوان چنین تعریف کرد: نفی کردن تمام شقاوتها و بدبختیهای حیات انسانی خواه جسمانی و خواه روحانی بوسیله رهایی از دولاپ اعمار و حیاتهای پیاپی بطور کلی میتوان گفت که مکتا در وصول و نائل شدن بمقام نیروناست و کلمات بشری از تعریف و وصف آن مقام عاجز است.

سه طریق نجات اما طرق ثلاثه که برای رستگاری از مصائب حیات وضع کرده اند و عامه هندو از خود و کسی آن هر سه را محترم و معتبر و موصل بنجات می شناسند هر کدام وصفی جداگانه دارد که اینک بشرح آنها میپردازیم:

### ۹- طریقه عمل

این طریقه ازعهده قدیم نزد هندوان باقی مانده است. گرچه در نظر خواص و متفکرین این روش شان و مرتبتی چندان ندارد ولی نزد عوام و اکثریت عامه هندوان طریق عمل بسیار متبع و معمول میباشد البته این روش هم سهل و هم قابل فهم و هم حافظ روایات و آداب تاریخی است و آن عبارتست از این که مردم معتقد و سالک عابد سعی میکند بوسیله اعمال و عبادات بستمزل نجات برسد. در این طریقه افکار فلسفی و مباحث عقلانی کمتر مورد توجه است و تنها يك سلسله تشریفات و رسوم و مناسک که بزعم ایشان همه از مشیبات و موجبات نجات و رستگاری است باید انجام دهند تا (کارها) مستعد و آماده سعادت گردد. در این راه است که بسیاری از هندوان بیک سلسله قربانیا و هدایا معتقدند که بایستی بدرگاه خدایان تقدیم کنند یا بارواح اجداد گذشته نثار نمایند یا برابر فرص آفتاب در هنگام طلوع ایستاده او را بستانند. یا آتشی مقدس را در کانون دینی خود روشن و فروزان نگاهدارند و خلاصه با اعمال دقیق بسیاری مناسک و عبادات و از هنگام تولد تا وفات شخصی یا در زمان حصاد محصول یا موقع عروسی و زواج آدمی یا این اعمال صالحه آنقدر مستحق اجر و پاداش میشود که پس از مرگ روان او یکی از آسمانها صعود خواهد کرد یا باریکتر در همین زمین در جسد مقدس برهمنی حلول خواهد نمود و راه او برای وصول نهائی به خدای برهمنی الوهیت مطلقه سهل و آسان خواهد شد.

این سبک و طریقه در کتب مقدسه برهمانا ذکر شده و در آنجا يك سلسله فرائض و تکالیف که برعهده انسان است و همه موجب نجات در این حیات و منتهی به نجات کامل نفس در حیات دیگر خواهد شد به تفصیل آمده است و این اعمال گرچه بسیار ساده و سهل میباشد ولی بسیار سخت و جدی است و عبارتست از شرح تقدیم قربانیا بخدایان و خدمت و نیکی درباره معلمان و آموزگاران منجبی که کتب مقدسه و دها را بطلب راهنورد تعلیم میدهند و یا تقدیم نیازها و عطایا به ارواح نیالگان گذشته و یا تفصیل پذیرائی و مهمان نوازی درباره ابناء نوع فقیر و غریه...

هرگاه کسی این عبادات را با کمال خلوص و صدق انجام دهد فریضه وجدانی را بعمل آورده و دین خود را ادا کرده است. البته این روش عمل در طول مرور زمان تحول بسیار حاصل کرده و

مجموعه شرایع وسنن متعدد تدوین و تألیف شده که همه مشتمل بر آداب و مناسک جدید و قدیم اند، مهمترین این مجموعهات قوانین شرایع (مانو) Codis of Manu است که در حدود ۳۰۰ ق. م تدوین گشته و بیک سلسله عبادات و رسوم صورت شریعت و قانون دینی داده است.

قوانین «مانو» و دیگر مجموعه شرایع و «فقه» هندو همه مبتنی بر دستورهای سختی است که واجبات و محرمات را برای هر فرد در هنگام پیش آمدهای مهم زندگانی معین میکند، مثلاً در هنگام تولد و یا موقع وفات و زمان اسم گذاری طفل و یا آداب ستایش در برابر آفتاب و یا مراسم تغذیه و یا شرح اغذیه و یا حرمه و مراسم تراشیدن موی سر و یا هنگام بلوغ و آداب زواج و یا پرستش خدای مخصوص خانواده و یا رعایت حقوق و حدود طبقات اجتماعی (کاست) و امثال این امور همه در آن شرایع مذکور است و هندوئی معتقد است که اگر این وظایف را بدرستی بعمل آورد هر آینه بعد از مرگ از اقصای راه تولد ثانوی را پیورده و مطابق قاعده «کارما» به ابدت نهائی نائل خواهد شد.

در این قوانین که آنها را بسانسکریت «شرادها» Shradha میگویند بعضی ادعیه و مناجاتها نیز ذکر شده که باید شخصی مؤمن بحفاظه بسیار و در مواقع معینه نثار اغذیه و اطعمه گوارا در پیشگاه اموات آنها را نثار و نثار کند. در همه این غذاها و نذورات یک نوع «کوفه» است که آنرا پیندا pinda گویند و آنرا از برنج و سبزیجات بطور گلوله میسازند و میگویند که تقدیم این غذاها بارواح اموات آنها را نیرومند و قوی خواهد ساخت ولی اگر توجه دقیق نشود و آن ادعیه را بدقت قرائت نکنند آثار آن محو و فانی خواهد گردید و بعد از گذشتن و در طول مدت ده روز پس از مرگ این مراسم باید انجام شود - تا آنکه در این مدت بتدریج روح مرده صاحب جسد جدیدی بشود و از سر تا بیا تجدید حیات نماید و ادعیه و مناسک برای آنسکه روح متوفی بکلی از رحمت جوع و عطش خلاص یافته و در دیگر نوبت مستقر شده زندگی تازه خود را از سر بگیرد.

همانطور که برای رجال در شریعت مراسمی متصور است برای زنان نیز رسوم و تشریفات است، بموجب قانون «مانو» وظیفه واجبی زن آنست که با کمال خضوع و خشوع بخدمت مرد قیام کند در شریعت مانو مانند قواعد رسوم در دیگر ملل آسیائی دختر در زمان طفولیت باید بنده و برده پدر باشد و در جوانی مانند کنیز شوی خود را خدمت کند و چون شوی او بمیرد باید مطیع پسرانش باشد و هیچوقت از خود آزادی و استقلال نداشته و ندارد و میگوید، «زن با وفا باید شوی خود را مانند خدای پرستش کند» و بعد از مرگ او دیگر مزاجت نباید اختیار کند. در بعضی اماکن هندوهای عامه «ارتودوکس» تا حدی در این عقیده مبالغه کرده اند که زن را مجبور میکنند در برابر شوهر سجده نماید و بای او را ببوسد و حتی نام مرد دیگری را نباید بزیان بیاورد و اگر زنی بیوه بخواهد تولید فرزندان با مردی دیگر تزویج کند در حیات ثانوی که باین دنیا خواهد آمد بجای آنکه بشوهر خود متصل شود به کیفر این خطیئه در رحم شفالی جای خواهد گرفت.

در برابر مرد نیز با وجود مقام اولویت و برتری نسبت بزن ملزم و موظف است که بارهائی حقوق و اختیارات را درباره او رعایت کند. اعطای هدایا و تحفه مخصوص مانند البسه و زیورها و اغذیه گوارا در ایام تعطیل و روزهای اعیاد از وظایف مرد است ولی همواره مرد مقام والا و اولویت را دارد، بر همان هیچوقت با زنان خود هم سفره نمیشوند و هنگامیکه او غذا میخورد یا جامه بر تن میپوشد یا بچشمان خود سرمه میکشد بر او نظر نمیکند و این نظر کردن را حرام میدانند.



البته نباید از نظر دوردادداشت که این قوانین و شرایع همیشه متضمن مستثنیات بسیار نیز هست و حتی در نزد هندوان متعصب اوضاع و احوال مدرن اجتماعی امروزه تغییرات مهمی در اینگونه رسوم و آداب ایجاد نموده است. خلاصه طریقه عمل عبارت از اطاعت و اجرای يك سلسله اعمال خشك و پیروی كود كورانه از برهمنان است تاآنكه بوسیله آن هندی مؤمن بنجات و رستگاری نائل گردد.

اما با همه اینها این طریقه نزد متفکرین و خواص از طریقه علم پائین تر است و وصول بنجات و کامیابی بعد از مرگ بطریقه دیگری که از این مرحله اجل واعلی است یعنی طریقه علم «چنانامارگا» Jnana Marga برای حصول مطلب بهتر میباشد.

## ۲- طریقه علم

حل مشکل حیات همانا بر پایه ادله و براهین قرار دارد که بتفصیل در اوپنیشادها Upanishads بیان شده و تنها کسانی که دارای مذاق فلسفی میباشند هر آینه میتوانند آنها را درك کرده و پیروی نمایند.

طریقه علم بر این مقدمه مبتنی است که سبب اصلی علت ابتدائی تمام شرور و مصائب انسانی بواسطه «جهل» است که آنرا «اویدیا» Avidya گویند و انسان باطبیع چندان در ظلمات جهل فرو رفته که از حقیقت وجود و راز اعمال خود بیخبر مانده است و همواره در شرح و تفسیر آن راهضلات و خطا مییابد. خطیایات اخلاقی تنها سرمنشأ بدبختی و شقاوت بشر نیست بلکه سهو عقلانی و خطای فکری موجب تمام آلام و شدائد است. گرچه سبک و ملووب تفکر مکتب فلسفی هندو هم از یکدیگر امتیاز و اختلاف دارند ولی همین قضیه مقدمه و اساس تمام آنهاست. حتی در تعریف «جهل» و طریقه شناسائی و رفع شبهات و شکوک همه با هم مختلف اند.

بر طبق مبادی وحدت مطلق Monism خطای عمده انسان در این نکته است که او همیشه برای خود نفسی جداگانه و هویت مستقلی می پندارد. در حالی که حقیقت امر چنین نیست بلکه تنها وحدت مطلق وجود نفس کلی «Brahma Atma» است و بس و در بیشکاه او دوئیست وجود ندارد و نفس انسانی هم در واقع همان اوست و بیثبوتی از میان آنها نیست، فیله و فان موحد هندو مدعی اند که در دو لای وجود مطلق همیشه روح انسانی در اهتزاز و جنبش است و بذلت و خطا همچو می پندارد که او و محرك او دو چیز جداگانه میباشند در حالیکه حق واقع برخلاف اینست و این خطا ناشی از وهم و پندار انسان است که نفس خویش را با عالم محیط بر خود جدا می انگارد، روح کلی و جان جهانی که موجب وجود و حیات انسانی و سبب توالد مکر و حیاتیهای پیایی او در این جهان است و بس، مادام که فرد آدمی در جهل و بیخبری غوطه ور است، و در این حله وهم و پندار روز بر سر میبرد تا که بر در جریان دو لای وجود لا ینقطع در حرکت خواهد بود ازینرو باید ازین اندیشه غلط بیرون آید و بروشنائی علم متور گردد تا از این تمب و عذاب خلاصی یابد، برای روشن کردن این قضیه مونیستهای هندو هم از عهد تألیف اوپنیشاد مثلی ذکر کرده و گفته اند که نسبت نفس جزئی بشری با روح کلی «برهما آتما» شبیه به تناسب رودخانه با بحر محیط است که چندی از آن جدا مانده ولی عاقبت بآن متصل میگردد. اما همینکه بدریا رسد و در آن فرو ریخت وجود رود بکلی محو ناپدید میشود با

آنکه روح فرد شبیه به موجی است که از دریا برمیخیزد و دوباره در دریا فرو میریزد یا چون قطره آبی است که موقتاً از دریا جدا مانده ولی در حال بدیا درون میرود پس آن موج یا آن قطره را از دو جهت میتوان تعریف نمود ، نخست آنکه آن واحد مستقلی است که حجم و اندازه معینی دارد و در زمان و مکان موقع و محل خاصی را واجد است که بکلی با سایر قطرات و امواج فرق دارد . در دیگر از جهت آن است که آنها بخودی خود وجودی یا حقیقتی ندارند بلکه همان دریاست که بدانصورت در هوایمان شده و هویت و شخصیت آن صوری و ظاهری است و پس . فلسفه هندو بموجودات ازین جنبه نظر میکند و از این لحاظ تمام مخلوقات عالم امکان را مظاهر و تمایشانی میدانند که گرچه علی الظاهر حقیقتی دارند ولی در باطن همان نفس کلیه مطلقه «برهما اتما» هستند که بآن صورتها جلوه گرفته است .

نجات انسان در فهم بکنه این حقیقت است که عقده قلب را بکشاید و رنگ شك و شبهه را از دل زایل گرداند تا آنکه «کارما» یعنی سلسله اعمال متوقف گردد . تمام مکاتب فلسفی و عقلی هندو در این قضیه اتفاق دارند که علم به وحدت (موجود و وجود) تنها در قبول ایمن میده و مقدمه نیست بلکه باید يك سلسله مقدمات فکری و مبادی عقلانی را قبول نمود تا آنکه نفس انسانی بدرجهای از کمال برسد که مستعد و آماده گردد و سلسله کار ما از میان برداشته شود و دولا ب توالد ییابی برای او متوقف گردد در این موقع ناگهان برق یقین در حال استغراق و مراقبت جستن کرده و طالب مستعد را بنور اشراق روشن میگرداند این درخش حقیقت همانا مقصد نهائی سیر و سلوک است و طریقه علم بآن نقطه منتهی میگردد . ولی برای حصول باین مرتبه يك سلسله اعمال طولانی و ریاضات ضرورت دارد ، این اعمال و متماسك بتفصیل همه در قوانین مانو Cade of Manu آمده است و در آنجا يك برهمن واصل یا انسان کامل نموده شده که باید منظور و سرمشق دیگران باشد و در آنجا در طی يك برنامه منظم هر دو طریقه عمل و علم را شرح میدهد.

مراحلی که سالک باید بگذراند عبارتست از ،

۱- مرحله طلب و تحصیل

۲- مرحله شخص متزوج و متأهل

۳- مرحله مرد مجرد و راهب

۴- مرحله فقر و قدوسیت که از آن به «سن یاسین» Sanyasin تمیز کنند.

هر برهمن مبتدی که سیر و سلوک را آغاز میکند ازین چهار مرحله باید بگذرد .

اولاً در مرحله طلب و تحصیل باید بر طبق دستور شریعت تشریفات خاصی را انجام دهد و در جز و وصف «Caste» خود درآید و عبادات و اعمال مقصد را بعمل آورد ، آتش مقدس را ستایش کند و زنا را (ریسمان) صنف را بکمر بندد ، در این هنگام در خانه معلمی اقامت جوید و نزد او کتاب مقدس «ودا» را تعلیم یابد و تکالیف و وظایف روزانه را مطابق دستور انجام دهد . مدتی نامعلوم در نزد معلم خواهد ماند تا آنکه سن او به حدود بیست و پنج سالگی برسد در اینصورت کسب خوراک و طعام برعهده خود اوست و میتواند بدریوزگی در اطراف خانه ها طلب ماش نماید .

ثانیاً - چون مرحله طلب و تحصیل را بی پایان رسانید از خانه معلم بیرون میآید و قدم بمنزلگاه دوم میگذارند یعنی بخانه خود بر میگردد و نزد کسان خویش میرود و زنی را به همسری انتخاب میکنند و بوظایف این مرحله اقدام مینماید .

برای هر برهمنی هرفرد بمالیتیرین مقام علم و تقدس صمود کرده باشد باز وقتی شایستگی و روشنائی برهمنی را دارا خواهد بود که او را فرزندی نرینه باشد که وارث علوم او گردد و وظایف و عبادات مقدسه را برای ارواح اجداد ایفا نماید و اونیز بنوبت خود دارای اولاد و احفاد گردد. برای این مرحله از قدیم دستورها و تشریفات و وظایفی مقرر داشته اند که سالک راه میباید آنها را بدقت انجام دهد. در این دوره است که باید مواظب باشد در ضمن اعمال خانوادگی به جانوران و ذوی الحیات خاصه در هنگام طبع غذا آزار و ایذاء نرساند و در باب طعام و خوراک خود دقت و مراقبت لازم مرعی دارد و برخلاف قواعد صنف (کاست) خود رفتاری از او سرزنش بعد از آنکه عمری در این مرحله بسرآورد و پوست بدنش پر از چین و موی سرش سفید گردید و فرزند زادگان و نبره های چند حاصل نمود موقع آن میرسد که بمرحله سوم قدم گذارد.

ثالثاً - در مرحله سوم که رهبانیت است دوره آمایش و راحتی سالک سپری میشود دراین هنگام از دنیا و آثار آن بکلی باید اعراض کند و از آنچه سابقاً مورد علاقه اوست دامن برچیند از کسب معاش و تهیه طعام و جمع آوری مال و منال صرف نظر کرده بچنگلی پناه میبرد و سرنوشت زن خود را به فرزندش وا میگذارد. اما آتش مقدس را همراه خود برمیدارد و جامه از پوست غزال یا خرغهای زنده برتن می پوشد. و دائماً بذکر و تکرار آیات ودا اشتغال مبروزد ازهیچکس انعام و بخشی قبول نمیکند نسبت بتمام جانوران و ذوی الحیات مهر و محبت بیش میگیرد و لقمه طعامی از حاصل دسترنج دهقانان نمیخورد و برای آنکه با روح کلی وحدت کامل حاصل نماید دائماً در بعضی از آیات مقدسه و اسرار آمیز «اوپنیشاد» تفکر و اندیشه می کند.

چون زنگ جسم و جسمانیات از لوحه وجود پاك گردید و صیقل روحانیت حاصل نمود دیگر قلم تکلیف از او برداشته میشود و از آن پس حاجت به تقدیم قربانی به پیشگاه خدایان یا بحضور ارواح نیاکان ندارد و ادامه اشتغال آتش مقدس برای او ضروری نیست. زیرا در آنوقت آتش علوی در درون دل او روشن گردیده است و از اینجا وارد مرحله چهارم میگردد.

رابعاً - مقام «قدوسیت» مرحله چهارم اوست که در آنجا تنها هم قصد او وصول بسمنزل نهائی است و در آنجا است که با وجود مطلق نامحدود وحدت حاصل میکند و در برهما غرق شده حیات جاویدی و سرمدی برایش میسر میگردد این مرحله برای او درحالیکه در مراقبه و تفکر مستغرق است ناگهان دست میدهد. در قانون «مانو» نوشته است تمام امور بسته به مرتبه اندیشه و تفکر است زیرا آنکس که در این وادی تنم نیفشاند حاصل نخواهد چید.

تفسیه استغراق و معو درکلی نهائی تا امروز نزد هندوان دارای اهمیت است و آنرا سادی Samadhi میانند و گمانیکه در راه معرفت و «طریقه علم» قدم برمیدارند کوشش میکنند باین مقصد اعلی برسند ولی برای حصول این مرتبه کمال تنها بدل قوای دماغی و صرف نیروی تفکر کافی نیست بلکه جسم نیز باید در این راه با عقل همراهی و معاضدت کند. یعنی يك قسمت از وظایف بدنی را تعطیل نماید این کار که بردوش جوکیان «yoga» معروف است نزد هندوان اهمیتی بسیار دارد و حتی در اوپنیشاد بیان اشاره شده است و آن از حبس تنفس شروع میشود تا به تعطیل ارادی قوه مدرکه برسد و بالاخره به معو مطلق و فناء محض منتهی گردد. سالک باید کلمه مرموز عارفانه «ام» «om» را که اشاره به مقصود و محبوب نهائی است آتقدیر ذکر و

تکرار نماید که بگی از خود بیخود شده حالت جذب و وجد بر او مستولی گردد ، درباب روش جوکیان و نظام «وگا» بعداً نیز سخن خواهیم گفت در اینجا همینقدر کافی است که گفته شود رباضات جوکیان از لوازم «طریقه علم» میباشد و باید رعایت گردد.

### ۳- طریقه اخلاص

در همان هنگامیکه ارباب دانش و صاحبان علم در مرام هندو در طول ادوار مختلف سرگرم مباحث فلسفی بودند عامه مردم از آن مباحثات دور مانده ولی بمقایید ساده دینی خود همچنان متمسک بودند و از خدایان نرینه و مادینه مدد و اعانت طلب میکردند . در قانون مانو اشاره باین معنی مکرر شده است که در معرفت حق طریقه سومی نیز وجود دارد که از دو طریقه سابق‌الذکر متمایز است و آن همانا عقیده خلوص یعنی ایمان قلبی به اصول و فروع دین میباشد. در آنجا رفتن بمعابد و استمداد از روحانیان و خدمه معابد را اشاره میکند این مبادی رفته رفته روش سومی صورت وجود پذیرفت که آنرا «بهکتی مارگا» Bhakti Marga یعنی «طریقه اخلاص» نام دادند .

بهکتی یا خلوص عبارتست از علاقه خالصانه و ایمان صادقانه به خدائی خاص تا اینکه او در برابر پاداش نیک به سالک عطا کند این روش رفته رفته صورت عشقی سوزان از طرف مرد عابد نسبت به خدای معبود حاصل میکند و شخص مؤمن نفسانیت و جودى خود را فدای محبوب الهی میسازد و در معبد ویا درخانه بتنهائی آن خدا را پرستش و با او راز و نیاز مینماید. طریقه بهکتی گرچه در ادوار اخیر صورت قطعی حاصل نموده ولی ریشه آن در مبادی و آراء هندوان باستانی وجود داشته است زیرا هم از عهد دیرین انسان ساده ابتدائی همواره در مقام استمانت و کسب فیض از یکی از الهه برمیآمده است و آن مرد سالک یقین داشته است که بقوت خلوص ایمان باو، رستگاری و نجات روحانی حاصل خواهد کرد ، چه در عالمی که او را احاطه کرده خدایان نیرومند متمال وجود دارند که همه بر او مسلط و مستولی‌اند و وی از آنها بایستی یاری جوید .

افراد عامی بالطبع مباحث فکریه و تحقیقات فلسفی دانشمندان را که در «طریقه علم» مفکور است درک نمیکند ازینرو روح او در حس نهانی و باطنی گرچه نسبت بدانشمندان احترامی قائل میشود ولی بدون آنکه کلمات و اصطلاحات آنانرا فهم کند اجمالاً آنها را مورد ستایش قرار میدهد یعنی آنچه که پانديت‌ها میگویند بجای خود صحیح دانسته اما برای حوائج روزمره زندگانی خود دنبال پرتو نوری دیگر میرود و بوسیله خلوص قلب خود برای نجات و کامیابی خود کوشش میکنند .

آثار و ظواهر ، طریقه خلوص «بهکتی» در صور و مظاهر دینی اهل هند از حد و حساب بیرون است و فرق مختلف و گوناگون در پیرامون این طریقه بوجود آمده‌اند که همه باینکه صحت مبادی علما و اصطلاحات اهل «طریقه علم» را منکر شوند و یا آنکه آداب و مناسک روزانه اهل «طریقه علم» را فراموش نمایند بر آن رفته‌اند که مبدئی مثبت و اصل واقعی‌تر از آنها نیز باید جستجو کنند و آن عبارتست از آنکه نقد دل را بر طبق اخلاص نهاده در پیشگاه یکی از آله

بیشمار نثار نمایند و بوسیله او نعمت رستگاری بدست آورند.

بزرگترین کتاب مشهوری که روش اخلاص «بهکتی» را در عالم ادبیات دینی هندوان ثابت و مقرر نمود رساله ایست معروف بنام «بهاگوادگیتا» Bhagvadgita یا نعمات کریشنا که اکنون یکی از کتب کلاسیک مذهب هندو بشمار می آید. این کتاب سزاوار توجه و عنایت مخصوصی میباشد زیرا این کتاب کوچک در عالم هندوئیسم در طول مدت هزار سال تأثیراتی بسیار بزرگ داشته و دارد.

این رساله منظوم بصورت کنونی حکایت و سرگذشتی است که در ضمن کتاب کبیر حماسی هندوان «مهابهاراتا» Mahabharata آمده این رزم نامه باستانی در طول مدت هشتصد سال (۴۰۰ ق. م تا ۴۰۰ ب.م) بنظم آمده و مشتمل است بر یکصد هزار بیت «مثنوی» و غالباً ذکر سرگذشتها و وقایعی است که برای بعضی از افراد طبقه شاهزادگان «کاشاترایاها» اتفاق افتاده یکی از ایشان موسوم به «کورو» Kuru بدست بعضی از خویشاوندان خود موسوم به خاندان پانداوا بدستور و تعلیم الیه پهلوانی بزرگ کریشنا گشته میشود رساله گیتا ظاهراً در خلال قرن اول میلادی در طی آن رزم نامه بزرگ مهابهاراتا گنجانیده شده و بهر حال یکی از منظومات بسیار برگزیده ادب جهانی است و نزد هندوان از هر کتاب دینی و عقلی دیگر محبوبتر و محترمتر بشمار میرود گرچه نظم آن بسبب منتخب «eclectic» است ولی نیروی پرذوق و شوق که در طی کلمات آن رساله اعجاز انگیز مندرج میباشد در طول زمان هزاران نفوس را متعقد و فریفته ساخته است.

راز تاریخی عظیمی که در گیتا نهفته همانا در اثبات این قضیه است که راه حقیقی نجات و رستگاری در طریقه خلوص «بهکتی» قرار دارد. و این قضیه را در ضمن بیان و تفصیل حکایتی شرح میدهد و آن تفصیل واقعه ایست که بصورتی جالب و دراماتیک ترسیم شده از اینقرار «شاهزاده» ارچونا Arguna نام که بزرگترین جنگجوی خاندان پانداوا است درست در هنگامیکه بانفاق برادران و یاران خود که بجنگ و پیکار بسته و یا شاهزادگان و فرزندان کوروم خود عازم مصاف است در حالیکه بر عرابه رزمی سلطنتی سوار و راننده آن همانا خدای پهلوانی (کریشنا) است که در جانب او قرار گرفته و او را بر رزم و نبرد تحریص میکند. ولی ارچونا دل بجنگ باخویشاوندان خود نمیدهد درحالی که سرداران سپاه خصم یعنی بنی اعمام او کرنای رزم را می نوازند. شاهزاده «ارچونا» براننده امر میکند که عرابه او را در وسط میدان گاه در محلی قرار دهد که کوشش و رزم آذری هردو سپاه را بتواند بدورستی مشاهده کند ولی همینکه خویشان و هموزادگان و بزرگان قوم را در حال پیکار و خونریزی می بیند دل او را اندوه و ندامت فرا می گیرد و این حال غم و الم باطنی خود را با (کریشنا) راننده در میان می نهد و در تأثیری عمیق فرو رفته تیر و کمان را از دست می افکند. کریشنا او را براین جبین و بددلی ملامت کرده و بر قتال و نبرد تحریص میکند دراین موقع بین آن هردو یک سلسله مکالمات رد و بدل میشود که در مرحله اول کریشنا او را بایفاه و ظایفی که در برابر صف و طبقه «کاست» خود دارد متوجه می سازد و باد خاطر نشان مینماید که انجام فرائض اجتماعی بر هرکاری مقدم است و نتایج و عواقب آن هرچه باشد باید آنها را بعمل آورد و پاداش و سزایی توقع نداشت. «ارچونا» در پاسخ او وظیفه خود را که بایستی مانند یک شاهزاده از افراد طبقه «کاشاترایا» همانا جنگجوی و رزم آوری پیشه کند. بیادآورده و عازم قتال میشود و اذعان میکند که نهان و سستی در ایفای این واجب صنفی و قریضه

مذهبی گناهی عظیم است ولی اگر بجنگ بپردازد و کشته شود روان او رستگاری یافته با آسمان «سوارگا» (Swarga) صعود خواهد کرد و اگر مظفر و فیروز گردد بر تخت پادشاهی خواهد نشست و آنکه بی‌مجال تأسف و ندامت برای کشتگان و قربانیان میدان صاف نیست زیرا گرچه جسم آنها هلاک می‌شود ولی روح آنها جاویدان باقی و برقرار است .

آنگاه کریشنا با نظری حکیمانه بر مشکلات باطنی آن شاهزاده جنگجو نظر افکنده باو خاطر نشان می‌سازد که در برابر هرکس دو راه گشوده است یکی طریقه عمل و دیگری طریقه فکر - طریقه فکر که همان راه حکمت و معرفت است آدمی را بیاطن نفس خود راهنمایی میکند و او را به حقیقت مطلق و مقصود نهائی متصل می‌سازد از پشرو آن طریقه در اهمیت و ارزش اولویت دارد ولی این هر دو طریقه با همدیگر تقاطع میکنند زیرا که برای هیچکس میسر نیست که در عالم فکر و مراقبه واو یک لحظه درنگ کند و از وجود او عملی صادر نگردد همچنین شاهزاده «ارجونا» باید بدستی یابن نکته بی‌ببرد که هیچکس مصدر عملی نتواند شد مگر آنکه مطابق دستورهای باطنی و اوامر نفسانی درونی رفتار نماید .

«ارجونا» اندک اندک پی بمعنای تعالیم کریشنا برده و این نکته را در می‌یابد که هر آدمی وقتی به سکون و آرامش کامل نائل خواهد گردید که حقیقت نهائی را با چشم عیان مشاهده کند و آنچه برای او مقدر است بعمل در می‌آورد، در ادوار زندگانی از تولد و حیات و ممات هراعمالی را که انجام میدهد نه برای استرضاء نفس خود بلکه برای استرضای نفس کلی و کسب سعادت و اتصال با برهمنی جاویدانی باید باشد و بس .

در این هنگام کریشنا یعنی راننده عربه که خود تجسم خدای «ویشنو» بوده است و در حقیقت خدای متعال است که در پیشکرتنی بر روی زمین ظاهر شده به «ارجونا» تعلیم میدهد و منافع فوائد روحانی عمل «یوگا» Yoga را باو نشان میدهد و ارجونا بوسیله «یوگا» پرده چهل از برابر نظرش برداشته میشود و حقایق اشیاء را کما می‌بیند و راز همه اعمال را در می‌یابد و بر سر کار جان جهانی و راز نهفته روح کلی یعنی برهمنی می‌بیرد.

در طی سخنان «کریشنا» به این روح کلی و برهمن بطور ضمنی اشاره نشده است بلکه مدلل میدارد که کریشنا همان خدای ویشنو است و ویشنو همان برهمن است و او واحد مطلق است که همه چیز و همه کس در او جمع شده . هر کس که خود را سراسر به ویشنو تسلیم کند بحقیقت کلی و برهمن نائل میگردد و شخص سالک (جوگی) که آرزو مند وجد و جذب و نجات است و میکوشد که در مقصود حقیقی مستغرق و فانی گردد تنها بوسیله مراقبه و تفکر و ذکر ویشنو است که باین آرزو نایل تواند شد.

در یکی از قطعات گیتا سخنان ذیل آمده است که بسیار قابل توجه میباشد از آنجهت که تعالیم «اوپنی ناد» را در مسئله وحدت الوهیت بیان میکند و از زبان «کریشنا» میگوید :

«من برهما هستم . همان خدای واحد ازلی» سپس میگوید:

«قربانی منم . دعا و نماز منم . طعام نیاز مردگان منم . این جهان بی‌پایان منم . پدر و مادر و اجداد و نگاهبان و منتهای معرفت همه منم . آنچه که در آب و روشنائی نور تصفیه میشود . آن کلمه «اُم» منم و باز منم کتابهای «ریگ ودا» و «ساماودا» و «یاجور ودا» ، طریقه و راه و مربی و

خداوندگار و قاضی و شاهد و صومعه و پناهگاه و دوست و دشمن و بالاخره سرچشمه حیات و درباری زندگانی هر چه که می‌آید و هر چه که فرو می‌رود بذری و برزگرو فصول بی‌مروشماری و هنگام بذری حصاد همه منم. مرگ منم و زندگانی باز منم. ای ارجونا حیات در این جهان که می‌بینی و حیات در آن جهان که نمی‌بینی همه منم و بس...»

پس در برابر دیده‌شاهزاده «ارجونا» که با شگفتی و حیرت بر او نظر می‌کند کریشنا ناگهان تغییر شکل داده و بصورت «ویشنو» متجلی می‌گردد و باز بجلال شکوه خدائی برهمای ازلی نمودار شده و حقیقت نهفته و سر نهانی در برابر دیده آن شاهزاده چنگجو خود بخود بر آسبی ظاهر و نمایان می‌شود با هزاران دهان و هزاران چشم و هزاران رخسار که هر یک بسوی و جهتی نگران است و با هزاران بدن که هر یک بطریقی دیگر بکسوت و زینت آراسته شده است و هزاران بوی خوش و عطر آلود از او متصاعد می‌باشد.

«ارجونا» ازین منظره رعب‌انگیز بهراس می‌افتد و مو براندامش راست می‌شود و فریاد به تجلیل و تسبیح بلند ساخته و استدعا می‌کند که آن جلوه ربانی منقش شده و حق بار دیگر بکسوت خلق درآید و کریشنا بهمان صورت راننده عرابه درآید. پس دعای او اجابت می‌شود و کریشنا بار دیگر به پیکر انسانی درآمده زبان می‌گشاید و پیام نهانی «گیتا» را باو بیان می‌فرماید و از او عهد می‌ستاند که بکلی تسلیم کریشنا گردد و سرپای وجود او در خلوص و ایمان «بهکتی» محو و نابود شود تا آنکه به نجات مطلق و نجات محض و رستگاری تمام نائل آید و باین کلمات سخنان کریشنا پایان می‌پذیرد:

«ای ارجونا! آخرین سخن مرا دریاب و معنای کلام نهائی مرا درک کن دل خود را بمن ده و مرا پرستش نما و مرا خدمت نما به ایمان و عشق دست‌تو را بمن ده تا آنکه تو سراسر من شوی من نیز خود را بنو میدهم مرا یگانه پناهگاه خود ساز تا من مرا از قید ذنوب و لوث خطاهای تو آزاد سازم! خوش باش و شادی نما...»

این اشعار شورانگیز و ژرف که دراین رساله کوتاه آمده اثرات تاریخی درازی داشته است زیرا آن تنها به زیبایی منطق و شیرینی کلام آراسته است بلکه در اعماق قلب هزاران هزار نفوس جند نفوذ کرده و مردانی بیشمار از پیشوایان اعصار قدیم باستانی گرفته تا مهاتما گاندی Mahatma Gandhi در روزگار ما همه را مفتون خود ساخت در این سخنان جفا و کلمات فتان نه تنها پرده از اسرار معنای حیات و زندگانی برداشته است بلکه در عالم واقع نیز مبادی هندوئیسم را از جنبه دینی انشائی و سمتی عظیم بخشیده و «طریقه خلوص» یا بهکتی مرگه Bhakti Marga را زردنفوس بیشمار محل اعتقاد و سرمشق ایمان قرار داده چون دو طریقه دیگر یعنی «طریقه علم» که آنقدر در عالم فلسفه و دانش غور و بحث میکند و «طریقه عمل» که آنقدر کردار برحسب مبادی اخلاقی را در عالم کار و کردار توصیه میکند و آنهر دو هیچکدام احتیاجات قلبی و تمایلات دینی مردم متعارف را جواب نمی‌گویند در حالیکه «طریقه خلوص» که مبنای تعلیم بهاگوار گیتاست عطش روحانی خلق را سیراب می‌سازد و هر چند پرستندگان ویشنو این رساله کوچک را بزرگترین کتاب آسمانی خود میدانند دیگر طبقات فرق هندو بهر سلسله و طایفه منتسب باشند همه و همه این کتاب را توفیر و حرمت بسیار نهاده و آنرا بزرگترین عامل تحریک احساسات دینی در قلب بشر می‌شمارند.

منظومه گیتا دروازه عالم «اخلاص» را بروی تمام خلایق می‌گشاید و هر سالک راه نورد را از مرد و زن و وضع و شریف از هر جنس و هر سنف بدرون این عالم صدا می‌زند و میگوید: «یقین کن که هر کس بمن ایمان آورد هلاک نخواهد شد ای روح برینا گرچه در ممکن گناه مشمکن باشی و هر چند آدمی پست و فرومایه باشی اما اگر قدم در طریق من بگذایزی هر آینه باعلی مرتبه کمال خواهی رسید، دل و خیال خود را با من متحد ساز و در من ثابت بسمان و مرا پرستش کن و در برابر من بسجده در آی و مرا منتهای شادی و سعادت خود بدان ناروح سرگردان تو در دامان من آرامش حاصل کند.»

بدیهی است که از این کلمات بقلب شکسته میلیونها نفوس هندو که منتسب بطبقات سافله میباشند تا چه حد پر نور امید یافته است و در برابر بار سنگین شقاوت و بدبختی که رسوم و آداب اجتماعی بر دوش ایشان نهاده است خاطر پژمرده آنها را تسلی می‌بخشد.

#### ۴ - شش مکتب فلسفی هندو

در طول مدت یک هزار سال یعنی از ۵۰۰ ق. م. تا ۵۰۰ ب. م. فلسفه هندوی عام «ارتودوکس» متشکل گردید سپس یک هزار سال دیگر سیری شد تا آن مکاتب نصفه و تلطیف یافته و صورت منظم و مدون حاصل نمود گرچه عدد این روشهای نظری و عقلی متعدد و بسیار است ولی علمای هندو خود آنها را به شش مکتب محصور ساخته‌اند زیرا مابین هر یک از آن مکاتب با پنج دیگر زمینه اختلاف واضح و بارزی مشاهده میشود ولی همه این مکاتب سه در یک قبیله اتفاق دارند و آن اینست که برای فرد مؤمن هندوی لازم است یک شرط اصلی و اساسی دین هندوئیسم را قبول کند که عبارتست از اعتقاد به وداها که آنها را مبدأ و منتهای قانون ایمانی خود بدانند و ازینرو کتب اربعه ودا بانضمام دو شرح و دو تفسیر که بر آن نگاشته شده یکی بر همانا و دیگری او پنیشهادها قائمه و رکن اساسی دین و فلسفه هندوان را تشکیل میدهد. اکنون میرویم که از آن مکاتب فلسفی و تأثیر عظیم و مستقیم آنها در مذهب هندوان بطور اجمال بحث نمائیم:

#### مکتب شانکها یا Sankhya

این مکتب که مهمترین روش فلسفی و وسیعترین سیستم فکری هندو است در واقع واکنشی است که در برابر مذهب وحدت مونیزم Monism بتفصیلی که در او پینشاد مسطور است بطهور رسیده و تاریخ پیدایش آن با تحقیقات عقلانی او پینشادها تقریباً معاصر و در یک زمان واقع است مؤسس و بانی آن فیلسوفی است بنام کاپیلا Kapila که یک قرن قبل از بودا پنهان آمده روش فلسفی وی بعداً در مذاهب جینیسم و بودیزم نیز تأثیر فراوان کرده است مکتب شانکها یا بطور وضوح بر اساس ثنویت «دوآلیسم» قرار گرفته و از پرستش حقیقت واحد جدا شده است او معتقد است که در عالم دو حقیقت ازلی قدیم وجود دارند یکی «ماده یا صورت» و یکی عالم محسوس طبیعت است از آن به «پراکرتی» Prakriti تعبیر کنند دوم «روح یا منی» که



نامرئی و نامحسوس است و آنرا به «پوروша» Purusha اصطلاح داده‌اند سپس میگوید که اولی یعنی جهان‌ماده از بیست و سه عناصر جداگانه «تاتوا» tattvas ترکیب یافته و شروع میشود از غالبترین مراتب عقل و دماغ و قوای نفسانی تا بجم ممتهی میگردد و هر يك از آن بیست و سه عنصر را سه حالت است که آنرا گونا گونا guna گویند اول حالت سبکی و سعاد و راحتی که آنرا ساتوا Sattva نامند دوم حالت میل فعال یا شوق که موجب حرکت است و آنرا «راجا» raja گویند سوم حالت رکود و جمود که موجب ظلمت و تاریکی است و آنرا تاما Tamas نام دهند.

این عقیده به حالات ثلاثه در دماغ و فکر هندوان از دیرباز تأثیری بلیغ کرده است.

اما حقیقت دومی جهان یعنی روح و معنی (پوروشا) برخلاف معتقدان به برهما انماست که قائل به نفس کلی و جان جهانی میباشد. فلسفه شانکها یا برآنت است که عالم ارواح مرکب است از اعداد لایتنهای روانهای منفرد که هر يك بخودی خود استقلال و ابدیت دارند، این ارواح درعالم طبیعت گرفتار و بیدبختیا و آلام و شداید که همه ناشی از جهل و عدم معرفت است مبتلا می-باشند. جهل یا اویديا avidya منشأ تمام شقاوتهاست و این بیخبری و عدم معرفت ناشی از آنست که بین ماده و معنی یا جسم و روح تمیز نمیدهند و باعث میشود که روح در بنید قید جسم محبوس و مقهور قوای طبیعت (براکریتی) می‌ماند و ازینرو ناگزیر بطور پیایی توالد یافته ازین جهان رفته و دوباره باین جهان باز میگردد نجات از این چرخ تولد پیایی در اثر معرفت کامل وجود و معنی روح و تمیز آن از ماده و صورت حاصل میشود که عاقبت شخص عارف عالم را بحالت سکون و استقرار جاویدی رهبری میکند و در آن حال است که شخصیت و هویت انفرادی محو شده و صفا مطلق و طهارت محض برای روح حاصل میگردد پس وصول به این سعاد و بر این سعاد جز به «طریقه علم» ممکن نیست.

### فلسفه یوگا YOGA (جوگی)

این مکتب عبارت از يك روش منظم دماغی است و نخستین بار در کتاب «ادیشاده»<sup>۱</sup> آن ذکر شده و سپس در طول زمان که «طریقه علم» و روش معرفت را علماء هندو پیروی کرده‌اند این مکتب قوت گرفته و نسبتاً صورت کمال حاصل کرده. شخصی حکیم بنام «پاتان جالی» Patanjali (ماه دوم میلادی) آنرا بصورت فنی عالی و لطیفی در آورد. چه کجاها گرچه بیشتر اعمار خود را از مکتب شانکها یا اقتباس کرده‌اند ولی در مسئله وحدت ذات وجود با آنها اختلاف<sup>۲</sup> و اعتقاد بالو هیات را لازمه حیات جهان میدانند، اعمال و ریاضات ایشان و روش فنی ایشان<sup>۳</sup> بجز به مراقبه و توجه فکری تکامل حاصل کرده‌است و این تمرینات شدید را برای حصول نجات روح و رهایی از قید هستی بطریق عقلانی و بکلی مافوق‌الطبیعه بجا می‌آورند و معتقدند که «طریقه علم» و حصول معرفت آنگاه میسر خواهد گردید که سالک را هنود کوشی عظیم وسی فراوان بکار ببرد و قوه اراده استوار و دماغ روشن بخرج بدهد تا فکر و خیال او یکباره صفا و طهارت حاصل نماید و به مرتبتی برسد که برای همه کس امکان پذیر نیست و مسائل جسمانی «فیز یولوژیک» و همچنین تمیهدات عقلانی «پسیکولوژیک» باید اتخاذ کنند تا دماغ او حالت توجه مطلق حاصل کند و برای این مقصود در روش نفس و استقامت جسم و بدن و تکرار اذکار باید مطابق دستور شخص هادی و راهنما رفتار نماید.

در کتاب «پاتان جالی» که بنام راجا یوگا Raga yogol موسوم است هفت قاعده برای جوگی

سالك مقرراست از اینقرار،

۱- پاما Yama اجتناب از امیال پنجگانه و هواهای نفسانی یعنی پرهیز از آزار ذوی الحیات (اهیم سا) و اجتناب از مکرر و فریب و دزدی و شهوترانی.

۲- رعایت نظامات نیاما Niyama ، خودداری ، نظافت ، آرامش نفس ، مطالعه و نماز

۳- جلوس بطرزمین اسانا Asana مثلاً مربع قرار گرفتن و پای راست را روی پای چپ نهادن و دست‌ها متقاطع و چشمهای متوجه نوك بینی باشد .

۴- تنظیم تنفس پیرانا پاما Pranayama بطوریکه حیات همیشه با سادگی و با نظم ادامه یابد و اعصاب و عضلات کاملاً در قیقهٔ تملك و اختیار باشند . سالك باید مرتب نشسته بشنن منظم مشغول شود و دائماً کلمه «اوم» Aum را در دل تکرار کند .

۵- ترك محسوسات و مدركات «پاراتیاهارا» Pratyahara بطوریکه دروازه‌های عالم ظاهر و جهان بیرون بر روی نفس درونی بسته شود و سالك فقط بباطن توجه نماید و لاغیر.

۶- توجه کامل «دهارانا» Dharana بطوریکه تمام فکر و خیال بر سر يك فكر ثابت و برقرار بماند تا بجاییکه از اندیشه‌های دیگر بکلی فارغ گردد .

۷- مراقبه و تفکر «دهایانا» Dhayana و آن در حقیقت يك حالت صحو و بیحسی است و مقصد و وصول بر تبهٔ نهائی .

۸- مرتبه نهائی - فنا و استغراق مطلق یا سامادی Samadhi که در این حال دماغ از هر موضوع و معمولی بکلی خالی میشود و در مقصود و محبوب نهائی محو گردد دیده مرتبه وحدت کامل حاصل میکند. مقصد اصلی از اعمال شاقه و ریاضات سخت جوکیان بهر صورت که باشد آنست که حرکات ناشی از حس و ادراک را در نفس بمیرانند و جسم بطوری مطیع و تابع روح گردد که بقوه اراده و بتوابع فاقد احساس شود و يك حال تصفیه باطن و فنا حاصل گردد که آنحال از لوث خیال و ادراک مجزیه است و نفس در این حالت رهائی کامل بدست آورده و از دنیای خارج و سلسله علل و معمولات آزاد میشود و در این حال بطور فوق‌العاده نیروئی حاصل میکند و صاحب قوای معجزه آسا میگردد مثلاً در هوا طیران میکند از سرحد مکان و زمان بیرون میرود یعنی در آن واحد در چند جا حضور پیدا میکند و هر چیز که بخواهد دسترسی حاصل مینماید ولی باید دانست که مقصود از تربیت و تمرین مکتب یوگا حصول این عجائب و غرائب نیست بلکه اینها کمالات تیمی و فرعی است. مقصود اصلی و ذاتی همان رهائی و نجات نفس است از قیود هستی و پندهای ماده و لاغیر.

### مکتب ودانتا Vedanta

کلمه «ودانتا» یعنی «خانه» و مقصود از آن اجزاء قسمت آخر کتابهای ودا است که مبادی فلسفی است و در اوینی شاد ذکر شده . اوینی شاد مخصوصاً مقالاتی از آن که در شرح توحید فلسفی Manism یا وحدت وجود Pantheism بیان شده پایه و اساس فلسفه ودانتا را بوجود آورده است . بعضی از قشریون هندو که با بست به اصول قدیمه اند و به نقش ظاهر کتب اکتفا میکنند به همان معنای ظاهری بر طبق تلقین احساسات اکتفا میکنند ولی بعضی دیگر از حکما و براهمه مانند کانادا و کالیبا با استدلالات عقلی و روشن فکری معتقد به اتحاد یا وحدت روح هستی و جان جهان یا ارواح فردیه شخصی میباشد.

بعضی دیگر که آنها را آزاد فکر و «رادیكال» میتوان لقب داد بر آنند که مشهور واستدراك بر صورت ذهنیه سبقت دارد و ضمیر را بوسیله آن روشن و منور میتوان ساخت. پس با ایمان و شوق بسیار يك قاعده وضع کرده‌اند و آن اینست که عالم خارج واحساسات انسان عبارتست از يك ظاهر فریبنده و غیر حقیقی و وهمی Maya که مانند سراب خیالی باطل است و نصوص «اوپنی‌شاده» را برای اثبات این عقیده خود استشهد میکند. بعدها افکار مترقی هندوان تیزبین دروشتنکر بیشتر بسوی ایشان گرائیده و این قاعده را که آنها وضع کردند قبول نمودند.

نخستین بار که برای اثبات عقیده وحدت صرف Monism بر طبق تعالیم اوپنیشاد کوشش بعمل آمد و آنرا بصورت يك مکتب فلسفی در آورد در مجموعه نوشتجانی که بنام مقالات ودانتا Vedanta Sutser مدون ساخته‌اند محتوی بر يك رشته فوائد و کلمات قصار بسیار کوتاه بسیار مشکل است معلمی معروف موسوم به بادرایانا Badarayana که ظاهراً يك قرن قبل از میلاد میزیسته آن مجموعه را تدوین کرده است و قصد وی آن بوده که آن چهل کوتاه و عبارات قصار Aphorisms را سالکن راه بحافظه بسیارند متأسفانه آن سخنان بسیار پیچیده و غامض و مبهم گرچه بسیار پر مغز و عمیق میباشد ولی بقدری مشکل است که حتی در زمان حیات مؤلف محتاج به شرح و تفسیر شفاهی گردید است و همین تفاسیر و تائویلات در طول قرون و ده‌ها ادامه داشته و در نتیجه سه شعبه فلسفه متمایز از ریشه مکتب ودانتا متفرع گشته است که آنها را سانکارا Sankara - رمانوجا Ramanuja و مدهاوا Madhava نام داده‌اند.

اما روش سانکارا همان اثبات وحدت وجود و بطلان عالم ظاهری است و آنرا سیستم ضدتئویت advaita لقب داده‌اند و بر آنند که جهان بوبر همان در حقیقت از یکدیگر جدا و منفصل نیستند و همان وجود بر همان است که بطور اطلاق و کلیت غیر قابل توصیف وجود دارد باقی همه اندیشه باطل و خیال میان تهی «Maya» است. عالم جسمانیات و روح فردی و توالد بیایی و تناسخ همه اوهم فریبنده‌ئی بیش نیستند. مانند خیالات نیش غولی «فانتا سباگوریا» یا شبیه بظاهری هستند که در عالم خواب رؤیا در دماغ ظاهر میشود البته این مبدء بالاخره بر اساس همان کتاب «اوپنیشاده» میباشد که گفته است، اشارت و سرودهای قدسی، قربانیها و نیازها، آداب و رسوم، زمان ماضی و آینده و هر چه که در کتاب و دها ذکر شده، و خلاصه سراسر عالم همه نقوش وهمی و مظاهر فریبنده‌ایست که بر همان بوجود آورده و روح فرد انسانی را در چهار دیوار هم و فریب عقید و محبوس ساخته پس باید دانست که طبعیت امری ظاهری و فریب است که خداوند بزرگ سازنده آنست.

فلسفه سانکارا مفاد این مقال را با نهایت لطافت و رقت تعبیر کرده و گفته است که برای هم باطل و فریب نیز در حقیقت بطور اطلاق قطعی کلمه‌ای نمیتوان وضع کرد و در حقیقت معنی این گفته نزد ایشان همان مطلبی است که فیلسوف اروپائی «امانوئل کانت» در آن به صور ظاهری «appearances» تعبیر کرده.

آنان میگویند مابین عالم وهم و فریب «Maya» و عالم براهمان يك تناقض و تضاد جوهری ذاتی وجود دارد و روح انسانی اگر فقط به محسوسات و معلومات انکاء کند تنها ظواهر اشیاء را درك میکند و از باطن آن‌بی خبر نمی‌یابد. اگر اشیاء و موجودات که بوسیله حواس درك میشوند حقیقت پنداشته شود بسبب جهل و نادانی است و در واقع بیخبری و جهالت است که برای ما عالم محسوسات را صورت واقعی داده است و مابین آن با عالم واقع و نقی الامر خیلی فرق است آن شبیه است به پیکر شته لطاف

سیاه در تاریکی سحرگاهان بنظر شکل مار مینماید و یا شبی از دور بنظر شکل انسانی مشخص جلوه‌گر میگردد ازینرو باید بدون تردید حقیقت را از باطل و سراب را از آب و «مایا» را از واقع تشخیص داد و دانست که قوه ما یا یعنی نیروی فریبنده عالم وجود این صور و همی و خیالی را در مغز ایجاد کرده است.

بنابر این مقدمات اعتقاد بر روح فردی و اینکه آنرا مناط واقع قرار دهند جز غرق شدن در عالم او هام و سرگردانی در تصورات باطل Maya نتیجه دیگری ندارد و در این مرحله انسان در درجه سفلی علم قرار دارد ولی اگر اعتقاد کند که نفوس متفرقه و ارواح منفرد همه متحد با روح کلی واحد میباشند و آن روح کلی یا «برهمن» واقعیت و حقیقت دارد و آن مرتبه علم است بهمین قیاس اگر برای عالم وجود بانام موجودات محسوسه در حدود زمان و مکان وجود حقیقی قائل شویم و بگوئیم که آن مصنوع «ایشوارا» یعنی خالق و آفریدگار است راه خطا رفته‌ایم. اصول کلی اعتقاد به آلهه حی موجود که مردم آنها را بنام خدایان چند چون «ویشنو» و «شیوا» و «راما» می‌پرستند و پیرگاه آنها نیاز و قربانی میبرند باید موصول بحقیقت بشود، از ظواهر اشیاء که مخلوق چهل وواحه انسانی است باید بیاطن راه برد پس حقیقت آنست که آنها «برهمن» یعنی نفس کلی وجود دارد و پس و آن منزله از زمان و مکان است و جاویدی و ازلی و ابدی میباشد. و اینکه در او پیشاد این کلمه «نات نوام اسی» آمده یعنی «همه تویی» قاعده‌ای صحیح و اصلی اصیل است، آدمی از کابوس و هم و خیال که بر روی روح او در قرون پیشمار سایه افکنده و او را در دایره گردش توالد پلایی انداخته و قتی خلاص توانستند که حجاب جهالت و غشاوه غفلت را از روی نظر بصیرت و دیدن معنویت بردارد و یقین کند که همه یک چیز است و یک روح و یک حقیقت که همان وجود «برهمن» است و لاغیر. اینست خلاصه و نتیجه منطقی مباحث و تحقیقات «اویشیاد».

سانکارا شرح فلسفی خود را بر مجموعه «ودانتا-وترا» در حدود هشتصد میلادی بقلم آورد ولی سیمصد سال بعد از او حکیمی دیگر بنام «رامانوجا» که از اجله علماء مذهب «ویشنو» بود شرح و تفسیری جدیدی بر او پیشاد نگاشت و سعی کرد ثابت کند که الاله ویشنو فقط روح یگانه و معبود حقیقی است پس او به اصل وحدت فلسفی «مونیزم» قائل گردید ولی با شرایط و فیود چند - ازینرو مکتب او را ضد ثنویت مشروط نام دادمانند. وی گفته است که عالم جسم و روح شخصی و نفس فردی و حقیقت نهائی یا وجود کلی متعالی همه در حد خود واقعیت دارند و لسی در عین حال همه واحد هستند زیرا آن دو مانند بدن و روح اند و روح و روان کلی و هم روح و روان فردی هر دو صوری هستند که حق در آنها متجلی و ظاهر گشته است و حق در واقع هم در جزئیات متجلی شود و هم در کلیات و آن همانا خدای ویشنو است، به عبارت دیگر ویشنو و برهمن هر دو یکی می‌باشند و ویشنو در عرش عظمت و جلال خود بر فراز افلاک قرار دارد ولی خود را در عالم مخلوقات بطور انفسرادی محض و بصورت نفوس خاصه و موجودات ارضی نیز تجسم مادی جلوه‌گر می‌سازد گاهی بشکل انسان و گاهی در پیکر حیوان و این ظهور در ازمئه خطایر و مواقع مهم روی میدهد که عالم احتیاج بخیر و عنایت او دارد. پس ویشنو در پیکرهای مختلف و تجسمات مخصوص بخود «Avatars» در روی زمین ظاهر می‌شود. خوشبخت و سعادتمند کسانی هستند که نسبت به ویشنو طریقه اخلاص (بهکنی) بیمایند البته عمل آنها از بین نمرود و در جهان کلی مطلق محو نمی‌شود بلکه با سمان مسود کرده در محضر قدسی ویشنو قرار خواهند گرفت.

سومین تفسیر «ودانتا» یا مکتب «مادهاوا» Madhava در قرن سیزدهم میلادی بظهور رسید و آنرا مکتب تنویت محض نام داده‌اند. «مادهاوا» بر آن رفته که ارواح جزئی و نفوس منفرده باروح کلی و نفس مطلق نه در اینجهان و نه در جهان دیگر اتصال و اتحادی نداشته و نخواهند داشت. نظریه این حکیم گرچه برپایه توحید قرار دارد و معتقد است که روح متعال یعنی «خدا» ما فوق تمام ارواح قرار دارد و نفوس زکیه و روانهای مطهره از حضور او کتب فیض و برکت میکنند ولی ارواح خبیثه و روانهای ناپاک یا در چرخ نوالد مکرر افتاده و پیاپی در گرداب موت و حیات رهسپار می‌شوند یا در عوالم جهنمی محکوم به عذاب می‌باشند.

وی گفت که رحمت الهی پیوسته بوسیله خدای «وایو» Vayu که خدای بادها و فرزند نرینه ویشنو می‌باشد و عامل رحم و عفو ویشنو است سعادتمندان را فرامیگیرد. ظاهراً این ترجمه و تفسیر که مادهاوا در مکتب ودانتیزم بعمل آورده اند منفعلی از تأثیر مبادی اهل کتاب یعنی ملل موحد چون اسلام و مسیحیت میباشد. زیرا این مذاهب در زمان آن حکیم در هندوستان نفوذ کرده بودند و کلمات و تفاسیر او در سرتاسر هندوستان انتشار و بسط یافت.

متفکرین اعصار اخیر و فلاسفه متجدد هندو بیشتر مبادی خود را از دو مکتب «راماچونا» و «مادهاوا» اخذ و یا اقتباس کرده‌اند.

## ۵- عقاید عامیانه هندوئیسم

انبوه مردم هندو در اعماق این مباحث فلسفی فرو رفته‌اند و اعتقادی عمیق و اندیشه‌ای روشن از آنچه بیان شد حاصل نکرده‌اند. نزد جماعت عوام و اکثریت خلاق مسئله دین بیشتر بر پایه روایات اخباری محلی قرار دارد که از دیرباز در هر ناحیه و قریه انتشار داشته است یعنی اعمالی که عوام ناس بنام مذهب انجام می‌دهند ترکیبی است از همه گونه اعتقادات مخلوط و بهم آمیخته مانند «آتمیزم» و «فیشیزم» و «شمنیزم» و «شیطان پرستی» و «حیوان پرستی» و «ایمان باروا» و خروش و خداهای کوچکتر که معبودهای محلی می‌باشند. عامه هندوان در عین اینکه بعضی بخدایان بزرگ و آلهه معتبر هندو کما بیش عقیده مند هستند دنبال عقاید خرافی و روایات معمول در قریه و قصبه خود نیز می‌روند و بقول یکی از صاحب منصبان انگلیسی مأمور هندوستان که در گزارش رسمی خود نوشته است، «مرد روستائی هندو از عالم عقوبت و حیات بعد از ممات بی‌خبر است و بهمان قانع است که خداهای کوچک خود را مورد پرستش قرار داده و آنها را عبادت کند برای نزول باران و یا ازدیاد محصول و نجات از جنگال امراض عفونی مانند طاعون و وبا و آبله از آنها استعانت و شفا بجوید و در واقع در آن کشور دو (درجه) دین وجود دارد، یکی محلی - در سطح عقاید عوام که متناسب با احتیاجات زندگی روزانه است. و دوم عالی و فلسفی - که آئین خواص است و علم آن به برهمنان منحصر و مردم عامی هرگز در صد فهم و درک کنه آن نیست.»

می‌توان گفت که در بعضی نواحی اصلاً دین هندوئیسم وجود ندارد و مذهب ساده بدوی آتمیزم فقط رواج و انتشاری حاصل نموده مثلاً دهامیلیون نفوس سافله یا نجس (Untouchables) یا موری از همین قبیل معتقدند میلیونها مردم هندوستان البته پیرو عقاید ارتودوکسی هندو یعنی دین خواص هستند ولی در عین حال کما بیش با شکل و سوراخاگون مذهبی که در ناحیه و منطقه سکناى خود از

قدیم معمول بوده معتقد میباشند مثلاً در يك قریه ملاحظه میشود که چند معبد و پرستشگاه برای خدایان بزرگ باآئین هندوئیزم وجود دارد که در تحت رهبری و قیادت برهمنان اداره می شود و مردم برای انجام مناسک دینی با آنجا می روند. ولی در جنب آنها احجاری یا اشجاری با ضریحها و محراب های بسیار کوچک نیز هست که منحصرأ مورد پرستش اهل آن ده میباشد در آنجا عبادات قلبی خود را بدون حضور برهمنان انجام میدهند. عوام الناس هند مثل طبقه عوام در سایر ممالک و بلدان عالم به حکم ضرورت با اینگونه عبادات محلی نیازمندند، برهمنان هر چند از اینگونه اعتقادات عامیانه خود را برکنار میگیرند ولی در عین حال با آنها کاری نداشته و تسامح میکنند.

### خدایان سه گانه یا ثلاث اعظم هندو

دین هندوئیزم یا آئین خواص که در سرتاسر کشور مورد ایمان برهمنان است عبارتست از پرستش به سه خدا (ثالث) که آنها بزبان سانسکریت «تری موتی» Trimuti گویند و آن سه خدا از این قرار است.

اول برهما<sup>۱</sup> یعنی خدای خلقت و آفرینگار کل.

دوم شیوا یعنی خدای مرگ و مهلک کل.

سوم ویشنو یعنی خدای حیات و حافظ کل.

برهمنان معتقدند که در کارگاه هستی این سه خدا سه حقیقت مسلم و موجود هستند و بس. این آلهه ثلاثه محل ایمان و مرجع اعتقاد خاص و عام هندوان میباشد و در طول مرور قرون متوالیه خدایان کوچک محلی در این سه آله مستهلك شده اند. برهمنان میگویند وجود مطلق و نفی کلی یعنی (برهمنان آنها) در سه مظهر ظهور کرده و در این سه خدا متجلی گشته است که هر يك بمعلی و بکلی مخصوص خود مشغول است.

اشاره به این ثالثه نخستین بار در کتاب مهابهاراتا آمده است و سپس به مرور ایام در اطراف هر يك از آنها یک رشته آثار و نوشتجات پدیدار شده و در دو مجموعه که یکی را «پوران» Puranas یعنی «داستان های باستانی» گویند و دیگری را «تانتارا» Tantarar یعنی «رشته تالمیم» نام دهند. در آغاز هجو می پنداشته اند که این سه وجود الوهی کلی هر کدام در عرض دیگری است و همه مجموعه متهم یکدیگرند ولی بعدها در طول زمان در نتیجه رقابت ها و خصومت ها که مابین پیروان و اعوان هر يك از این آلهه ثلاثه بظهور رسید در این عقیده تحولاتی حاصل شد که شرح آنها در هیجده داستان باستانی (پورانا) بتفصیل آمده است بالاخره در مجموعه پورانا این سه خدا یعنی برهما و ویشنو و شیوا را بالاترین خدایان دیگر قرار داده است مجموعه پورانا رویهم رفته گنجینه ثنی سرتار از حکایات و افسانه ها (فولکلور) و رموز و اشارات تشکیل می دهند. برای هر يك از خدایان سه گانه زوجه و همسری قائل شده که آنها راشاکتی Shakti گویند و برای هر يك از آنها (تانتارا) یعنی، نوشتجات و رسالات خاص وجود دارد که اصول و مبادی «تانتاریزم» Tantarism را شرح میدهند چنانکه در

۱- برهما ۱، ۲، ۳ R-21 که در زبان سانسکریت بطور متفکر و آخر آن بالف محدود ختم میشود

با برهما که بدون الف و بمعنی وجود مطلق (برهمنان آنها) میباشد اشتباه نباید کرد.

فصول سابقه از آن سخن گفته شد .

برهما که خدای خلقت و آفریدگار کل است کمتر مورد عبادت و پرستش قرار دارد و در سراسر هند فقط دو سه معبد مخصوص او وجود دارد . در واقع او را رب‌الارباب و خدای خدایان هندو میدانسته‌اند که پس از آفرینش جهان دیگر در روی زمین فعالیت و کاری ندارد . معذک هندوان هنوز به برهما احترام زیادی میگذارند و صورت او را بشکل پادشاهی نقش میکنند که چهار سردارد و یخواندن کتب «ودا» مشغول است و غالباً او را سوار بر مرغابی سفیدی می‌نگارند که رمزی از علو مقام و رفعت جاه اوست .

اما شیوا برخلاف ، یکی از بزرگترین خدایان آسیات و او را «ماهادر» Mahadeva یعنی «رب‌اکبر» لقب داده‌اند و برای او صفات پیچیده و غامض و مظاهر عیدیه قائل شده‌اند از آنجمله او را مانند خدای «رودرا» Rudra (در عصر ودیک) خدای کشنده و مهلك فنا کننده، موجودات می‌پندارند . بموجب نص کتاب پاچورودا Yajur Veda شیوا قهار و جبار و مسبب عذاب و آزار است حتی اگر برگی خشک شده از درختی فرو میافتد معلول قدرت است ولی نباید شیوا را منبع شرور و مصائب دانست بلکه نام وی موجب نبرک و فرخندگی هم می‌باشد . نیاکن قبائل قدیم هند و آریائی از او در کتابهای ودا به فوت و القاب و اسامی عیدیه یاد کرده‌اند. و لقب « شیوا » که بخدایان دیگر نیز گفته میشده عاقبت مخصوص و منحصر بذات او شده است و لاغیر .

علاوه بر آنکه هلاک و فتنای موجودات در ید قدرت اوست برای اوصاف موجب و موجدانه نیز قائل گردیده‌اند . پیشینان قبائل باستانی چنین می‌پنداشته‌اند که شیوا در کوهستان مقام دارد و از قلل جبال گاهی بسوی صحاری و دشتها حمله می‌آورد و بلایا و محن نابود کننده‌را بر مردم در سکنه صحراها وارد میسازد پس از آنکه ملاحظه نموده‌اند که در منزلگاه او پستی در کرها و دامنه‌های کوهستان نباتات مفید و گیاههای سودمند که شفای بیماران و دواى درد مندان است پرورش می‌یابد تصور کرده‌اند که این نیز در اثر عنایت و توجه شیوا است که می‌خواهد بنی آدم را از رنج و امراض گوناگون علاج فرماید و خلاصی بخشد ازینرو برآند که حمله و تاختن او از کوه بصحرا همیشه موجب بدبختی و شقاوت نیست بلکه گاهی هم باعث آسایش و سعادت است پس از این حال چنین نتیجه گرفتند که شیوا برای آن موجب هلاک و فنا میشود تا زمینه را برای خلق جدید و زندگانی و بقای نوین آماده سازد . از آنجاکه در نواحی گرمسیر هیچوقت مرگ و نابودی دائمی وجود ندارد خشکیدن و فرسودگی نباتات را برای آن میدانند که از نو سرسبزی و طراوت باریابورند و حیات بصورتی تازه تر و جوان تر جلوه گر گردد و بعلاوه گیاههای فرسوده و خشک برای تغذیه و احتیاجات روزانه حیوانی و انسانی ماده‌ای مفید میتواند باشد . بهر حال در سرزمینی که عقیده بتناسخ این چنین مستحکم و راسخ است موت و مرگ را نابودی مطلق نمی‌شمارند بلکه عبارتست از تغییر وضع یعنی ظهور حیات بصورتی جدید . ازینرو عملی که شیوا متصدی است موجب سعادت و آسایش بنی آدم می‌باشد پس نباید او را خدای شر و مودی دانست بلکه در عوالم نبات و حیوان و انسان شیوا همه جا موجب زندگانی جدید مؤثر در پیدایش حیات نوین است قوه منبه و نیروی تناسلی که در نظر معتقدان بشیوا بصور رمزی و کنایات جلوه گر میشود همه از آثار خلاقه شیوا است . یکی از این صورتهای رمزی که آنرا بهندی «لینگام» Lingam و یا «یونی» Yoni گویند علامت آلات تناسلی ذکور وانات است از تشریف و شیوایان شیوا با احساسات و عواطف بسیار ساده ولی آمیخته به احترام به شیوا که مبداء قوه تناسلی و

موجب تولد است این صورت‌ها را باکمال خلوص و حرمت در خانه‌ها و معابد خود قرار داده پرستش می‌کنند.

غالباً شیوا را در حالت رقص بر روی جسد شیطان کذب و فریب نشان می‌دهند که چهار بازو از دو طرف گشاده و در هوا دست‌افشانی می‌کند در دستی طبعی کوچک دارد، در دست دیگر شعله‌یی فروزان و شکل هلالی (ماه‌نو) بر روی سزاوار گرفته و آب رود گنگه از گیسوان او جریان یافته و از سر پای وجود او نیروی حیات و قدرت وجود جلوه‌گر است و گویند که رقص او رمز سرعت دوران چرخ موت و ولادت است و شیوا در وسط پیشانی چشمی سومین دارد که آن نیز رمز قدرت و حیات است و نیز بشه‌ای کبود و تیره‌گون در اطراف گردن و گردن بندی از مارهای گوناگون فروخته است. در بعضی مثالها برای شیوا پنج پا شش جبهه می‌نگارند که در هر یک سیمائی خاص دارد و هر یک از آن‌ها رمز صفات و قوای گوناگون وی می‌باشد.

بعضی صور «شیوا» را نشان می‌دهد که در حال تفکر و مراقبه عمیقی فرو رفته و اطراف بدن او را خاکستر ریخته و گیسوان پریشان کرده مانند مرتاضان و جوکیان، ازینرو او را حامی و حافظ جماعت مرتاضان هم می‌دانند بر آنند که چون مرد زاهد مرتاض نفس مادی و جسمانی خود را هلاک می‌سازد تا آنکه مرتبشی عالی و مکانشی علوی حاصل کند ازینرو بدن و تن را بایستی سوزانید تا نور روح افرخته‌تر گردد و شهوات و امیال جسمانی را باید فدای مراتب و مقامات روحانی کرد تا ازین عمل قدرتی بی‌پایان حاصل شود و این همان است که خدای شیوا ازینندگان خود خواسته است و ازین سبب او را حافظ و حامی جماعت ریاضت پیشگان می‌دانند و چنانکه گفته شد شیوا نیز مظهر حقیقت و قوت است، مظهر قوت است از آن جهت که بر آفاق و انفس حکمفرما می‌باشد تولید می‌کند و فانی می‌سازد هم خالق است هم مملک عامل هلاک و فنا نه از آن سبب که داعی خشم و قهری در کار او باشد بلکه از آن جهت است که چون جوجه در تخم کامل باشد شیوا تخم را می‌شکند تا جوجه بیرون آید.

### همراهان و همسران شیوا

صفات موجوده و فعال شیوا در مظهر زوجات و مصاحبان او نیز نمودار شده است، همسر الوهی او که تجسم اشخاص عدیده در یکسر واحد است در نواحی و مناطق مختلف هندوستان اسامی و القاب گوناگون ذکر میشود در یکجا او را «پارباتی» Parvati یعنی (کوه‌نورد) و در جای دیگر او را «اوما» Uma یعنی نور گاهی او را «دورگا» Durga یعنی تصرف‌ناپذیر و گاهی «چاندی» Chandie یعنی وحشی و گاهی «کالی» Kali یعنی سیاه می‌نامند، این خدای مؤنث در آن واحد هم سودبخش و مفید است و هم مضر و زیان‌آور این خدای مادینه‌ناش امرای و موجب آلام و اسقام است ولی در همانحال خصم شیاطین و اهریمنان می‌باشد و بیاران خود نیکوکار و معطی و اما دیگران را از انسان و حیوان می‌بلعد و نابود می‌سازد.

«دورگا» حامی و پشتیبان دزدان و راهزنان و «کالی» الهه سیاه در اطراف گردن خود گلویندی از چیمچه‌های اموات آویخته است. و در ایالت بنگاله او را به نام «مادر کل» می‌پرستند و بعضی از عرفا و اهل باطن مانند راماکریشنا و «ویوکانادا» Vivekananda زندگی خود را صرف خدمت با وی و باوقاف عبارت‌آور کرده‌اند.



از مصاحبان شیوا یکی کانیشا Ganesha خدائی است که با بیکر انسان سرفیل دارد و او فرزند شیوا از پراباتی زوجة کوهنورد او بوجود آمده و صورت او در تمام معابد شیوا دیده میشود و رمز حیل و مکر و علامت قوت و نیرومندی است که موانع را از راه انسان برطرف میکند. دیگر «ناندی» Nandi خدائی است بصورت گاو سفید که صورت گاو بیکر او و شیر سفید او همه جادو معابد شیوا دیده میشود و از آن سبب است که در محوطه بیرون معبد و در کچه‌ها و معابر قصبه و دهان‌گاو- های سفید که نماینده اویند بازادی تمام میگردند و چرا میکنند و کسی مزاحم آنها نیست این‌الاه خادم شیوا و پشیمان و محافظ چهارپایان است .

### شاکتیسم Shaktism

پرستش زوجة یا زوجات شیوا در مذهب هندوئی برجستگی و عنوان خاصی پیدا کرده و آنرا شاکتی یعنی نیروی انوئیت نامیده‌اند مخصوصاً در نواحی شمال شرقی هندوستان کم‌کم بصورت مذهب مستقلی درآمده است که آنرا «شاکتیسم» اصطلاح کرده‌اند ، این مذهب بر دو نوع است «دست راست» و «دست چپ» نوع دست راست آن بیشتر جنبه فلسفی و نظری دارد و جنبه مفید یا نافع شاکتیسم را مورد توجه قرار میدهد و از قوای مفید و سود بخش طبیعت که ناشی از «خدای مادر» میشود بحث میکند این فلسفه ترکیبی از مرگ و حیات است و شعرا و دانشمندان قرون اخیر مانند ناگور شاعر معروف بنگالی ( Tagore ) و راماکرشنا از اسرار شاکتی سخن گفته و از حقایق عالم کون در پرتو این فلسفه بحث نموده‌اند ، آنها شاکتی را با مایا Maya که در اوینشاد به مبنای حقیقت نهائی موجود است و از عالم ماده متمم شده شیشی واحد میدانند. اما شاکتیسم از نوع «دست چپ» جنبه بدوی و گمراه کننده‌ئی دارد- رسوم و عبادات آن بر- پایه مبادی سحری بسیار مجرمانه برقرار است دو زوجة شیوا یکی دورگا و یکی گالی نماینده جنبه سیاه و زیان‌آور شاکتیسم می‌باشند. برای انجام مراسم و مناسک مخفی که جزئیات آن بدستی بر ما معلوم نیست معتقدین و مؤمنین در خفا و در پشت پرده محافل عبادتی تشکیل میدهند که در آن جا زنان برهنه رقص میکنند و خون و شراب بهم آمیخته می‌نوشند و بپاره‌ئی اعمال جنسی مباشرت مینمایند پنج کار که بحرف «میم» شروع میشود و در مذهب هندوئی حرام است ، یعنی «شراب‌خواری» و گوشت «مانسا» و ماهی «مانسیا» و حیوانات برشته «مودرا» و مواقعه جنسی «میتونا» در آن محافل مجرمانه مباح میباشد و بزعم ایشان این اعمال را به نیت ضبط و مسلک احساسات نفسانی بعمل می‌آورند و هدف نهائی ایشان تربیت نفس است که آدمی میل بلذات و شهوات جسمانی را بتواند در قیض خود درآورد و از اجزا و پاداش آن سرانجام بر پشت ببری خون آشام سوار شده بسرحد ملک فنا (نیروانا) متصل گردد.

### ویشنو

ویشنو از جمله آلهه ثلاثه هندوان ویشنو خدای محافظ کل است وی منشأ خیرات و هیرات میباشد و او را مظهر کامل مهر و محبت و لطف علوی میدانند وی از فراز آسمان مراقب اعمال مخلوقات است و هر جا ملاحظه کند که شیشی عزیز در خطر و یا نفسی شریف در مهلکه است وی قوه و نیروی خود

را بکار میبرد تا اورایاری نماید ازین رو عامه خلایق در کشور هندوستان ویشنوراهم تراشیدوا می ستایند و صورت اورا با چهار دست و بازو مینگارند که در دست نشان و رمز سلطنت را گرفته یکی حلقه آهنی و دیگری گوزنی آهنین و در دست دیگر علامت قوه سحرانگیز و عصمت و طهارت را قبضه کرده که یکی صدف حلزونی و دیگر گل نیلوفر آبی است بر فراز تارک اوناچی است پاهای او کیود ولی جامه او زرد و چشمان نیلوفر آبی و امورد اعجاب و دلپسندی هندوان است چون آرام میگیرد بر روی جنبه ماری که عالم را فرا گرفته بنام «شیشا» Shesha یا «انانتا» Ananta میخسبد و رمز او ماهی و پرند گارورا عرابه اوست ، همسر و زوجه محبوب او خدای مادینه است که ربه انواع سعادت و زیبایی میباشد و «لکشمی» Lakshmi نام دارد .

از عصر اساطیر و دیک ویشنو محبوب مردم هند بوده و در آن کتاب اورا مظهر خدای آفتاب می ستایند و همانگونه که قرص شمس در مسافت خود در افق اعلی زمین را از ظلمات بیرون می آورد مردم عصر او نیز اسطوره ای جعل کرده و گفته اند که وقتی سلطانی دیو صفت بنام بالی Bali زمین را در تصرف خود در آورده بود ویشنو بصورت انسانی کوتاه قامت در نزد او ظاهر گشت و با کمال خضوع از او تقاضا کرد آفتاب را از عرصه خاک را باو اعطا فرماید که او بتواند در آن عرصه سه گام بردارد ، آن اهریمن کلان از هیکل خرد او خندان شده و استدعای اورا قبول کرد ، در حال ویشنو بصورت اصلی خود در آمده و در مظهر الوهیت جلوه گر گشت و در دو گام تمام زمین و آسمان را بپیمود زمین را با آدمیان و آسمان را بخدایان بخشود ولی گام سوم را بر نداشت زیرا دوزخ باقی مانده بود پس اورا برای همان اهریمن باقی گذاشت. این اسطوره کهنسال طبیعت فیاض و نجات دهنده ویشنورا در اذهان عام مردم و منقوش کرده و اورا محبوب خلایق قرار داده است و گویند. از آن پس هر وقت ضرورت اقتضا کند بزمین هبوط میفرماید و آن هبوط را «اوتار» Avatar گویند ویشنو مکرر هبوط کرده است یکبار بصورت پهلوان افسانه راما (بشکل داستان راما یانا) و بار دیگر بصورت کرشنا پهلوان خوش حالت و «دون زن» مهابهارانا و نیز در صورت های گوناگون در زمین و در دیگر آدمیان و جانوران جلوه گر گشته است و برای هر ظهور او حکایات و افسانه های میتولوژیک فراوان بوجود آمده است .

### هبوطات یا تجلیات ویشنو

برای ویشنو بموجب روایات مکتوب ده هبوط یا تجلی avatars ثبت کرده اند ولی اعتقادات عامیانه بر این عدد مقداری دیگر بار افزوده است از آن ده ظهور تا کنون نه مرتبه ویشنو ظاهر شده و ظهور دهمین او هنوز در پرده غیب مستور و موقوف یا پندیده میباشد . سه صورت آنرا در فوق گفتیم یکبار آن است که در یک موقع ویشنو بصورت ماهی جلوه گر گردیده و آدم نخستین را که بنام «مانو» Manu موسوم است نجات داده و آنچنان بود که سراسر زمین را طوفانی سهمناک فرا گرفت ویشنو بصورت ماهی تجلی کرد و کشتی اورا بخشی کشید. در موقع دیگر بصورت سنکپشتی نمودار گشت در آن موقع عالم بصورت اقیانوسی از شیر خالی بود و خدایان از او که در زیر کوه ماندند آشنا میکرد پاری و معاضدت گرفته آن شیر را بوسیله او به حرکت در آوردند تا که دروغن ابدیت از آن شیر گرفته شد، بار دیگر ویشنو به پیکر گزازی ظهور کرد در آن موقع کره زمین در قعر اقیانوسی متروک فرو افتاده بود ویشنوبا دندان خود آنرا بلند کرد و به عالم نور و روشنایی آورد و نوبت دیگر ویشنو

بصورت انسان وجسد شیرپدیدارشد در آنموقع شیطانی فرزند خود را میخواست پاره پاره نماید آن طفل بهویشنومتوسل شد ودعا کرد پس ویشنوآمده وی را نجات داد، وقت دیگر ظهور اودرهنگامی بود که مابین صنف کشاتریا (طبقه سپاهیان) با صنف برهمنان جنگ درگرفت ویشنو درصورت برهمنی ظاهرگشت و در بیست و یک میدان جنگ کشاتریاها را شکست داده تفوق و برتری طائفه برهمنان را ثابت و مقرر فرمود، آخرین مرتبه ظهوریا هیوط اودر صورت «گوناما» یعنی بوداست که شارع وبانی شریعت بودائی درجهان شد، بالاخره بر آن اند که در دقت دهم ویشنو بصورت «کالکی» Kalki در زمان آینده ظاهر خواهد گردید و مانند مسیح برای نجات عالم میآید و شمشیری از شعله آتش در دست دارد و بر پشت اسبی سفید سوار است و میآید تا حق را برقرار و باطل را محو سازد و آن وقت مرحله چهارم دورزمان است و از آن پس دنیا به آخر خواهد رسید.

چنانکه مشاهده میشود نام بودا شارع و مؤسس بودیزم در فهرست ظهورات و تجلیات ویشنو مذکور شده و گویا این تدبیری بوده است که در یک موقع در هندوستان بعمل آورده اند تا بین هندوئیزم و بودیزم صلح و آمیزش در آن سرزمین برقرار سازند (چنانکه از آن در فصل سابق سخن گفتیم).

از میان این آواتارها یعنی هیوطات ویشنو تجلی او بصورت «راما» و نیز تجلی دیگر بصورت «کریشنا» نزد عامه مردم هند موقع خاصی دارند. «راما» در حماسه ها و رزمنامه های هندی مظهر کامل مردانگی ورجولیت است همانطور زن او «سیتا» Sita نیز تجلی کامل صفات انویتی می باشد چنانکه افسانه های رامایانا حکایت میکند «راما» چون با سیتا عقد مزاجت بست بیک سلسله پیش آمدهای ناگوار مبتلا گشت از آنجمله پادشاهی از اهریمنان در جزیره سیلان بنام راونان Ravana سلطنت میکرد وی بقدر و مکر آن زن را اسیر کرده بجزیره خود برد. راما در کمال غم و اندوه از یاران خود معاضدت طلبید از آنجمله است هانومان پادشاه بوزینگان (که اکنون جزو خدایان هندو بشمار است) و با آنها در پی همسر خود سیلان شتافت هانومان از هر گوشه در جستجوی آن زن برآمد و از فراز اشجار بسیار بلند بهر سو نظر افکند تا آنکه عاقبت سیتا را بدست آوردند و راما جنگی صعب با رادانا در پیوست و او را هلاک ساخت و سیتا را پس از آنکه بوسیله آتش در معرض امتحان آزمایش قرار داده و عصمت و طهارت او به ثبوت پیوست بوسال شوهر مجهور رسید. افسانه رامایانا بصور و اسلوبهای گوناگون در هندوستان انتشار عظیم دارد ازینرو همه جا در عرصه آن دیار راما را ستایش و احترام بسیاری نهند و بهرگاه اومناجاتها و نمازها میخوانند و بالاخره پرستش «راما» مانند خدای عمومی بدو صورت درآمده است، (۱) گاهی او را چون مظهر ویشنو بیهلوانی میپرستند (۲) گاهی او را مستعلا خدائی متعال میدانند.

کریشنا Krishna هم مانند «راما» مورد ستایش و عبادت است و نزد عامه هندوان شهرتی و مکانی عظیم دارد هم او را خدا و هم مظهر خدا میدانند در کتاب مهابهاراتا یک جنبه او را وصف کرده و او را چون شبانی نوازنده و سراینده سرودها نشان میدهد و هم در آن کتاب او را خدائی جبار و قهار وصف میکند و در سرتاسر آن حماسه ملی هندوسمی شده که توجه اینها و انسان را بخدای ویشنو نشان بدهد که مظهر و محافظ کل مطلق است و کریشنا تجسم آنست و چنانکه سابقاً ذکر شد در حکایت رزمنامه «بهاگوادگیتا» Bhagavad Gita از آدمی طلب میکند که خود را با خلوص صرف و ایمان محض متوجه مظهر ارضی ویشنو بشوند و او را رب الارباب عالم بشناسند. در مظهر دیگری از کریشنا وی

بصورت جوانی سرخوش و طربناک آمده که در حکایات و افسانه‌های عامه مقامی بلند و شامخ دارد و قوه‌تصوریه هندوان دوره شباب او را آمیخته به پیش و نوش و شکارها و دستبردها مجسم می‌سازند هزاران زنهای هند و همه روزه او را پرستش می‌کنند و بر سیمای لطیف او با نظر اخلاص نظر مینمایند در مواقع دیگر او را بصورت شبانی با نشاط و سرزنده نشان میدهند که بی برلب دارد و گله خود را با نعمات دلپذیر باستانی می‌فرماید و داستانهای شیرین از او نقل میکنند. ادبیات و اساطیری که از عشق‌بازیهای کرشنا بظهور رسیده بطور کلی بی‌شبهات به آثار و نوشته‌جات (شاکتیزم) نیست و نمایل خاصی به فلسفه «نانتاریزم» *Tantricism* یعنی پرستش خدای انات شاکتی دارد.

در نزد هندوان بنگاله خدای کرشنا را همسری است بنام رادها *Radha* که زوجه ابدی اوست و پیروان و بیشنویزم آن‌ها را با هم پرستش میکنند بدان عقیده‌اند که هر که بخلوص نیت این دو خدا را عبادت کند در هنگام مرگ به چمنها و نزهتگاههای «بریندaban» *Brindaban* منتقل میگردد و در آنجا خدای کرشنا با همسر و محبوبه خود رادها ابدآباد به عشق‌بازی و طرب مشغول است. محبت باین خدای عیاش و عاشق پیشه البته يك معنای رمزی دارد و در عالم تصور برای کرشنا عشقی پاک و الهی خالی از هواجی شهوانی جسمانی قایل هستند.

#### معتقدات عوام درون خانه و بیرون آن

مردم عوام هندوستان بطور کلی معتقد بخدایان عدیده *Polytheists* هستند و در همانحال هر فردی معمولاً بمیل خود یکی از آن همه را بمنوان الاله یا الاله و اختصاصاً بمعبودیت خود بر میگزیند و از او یاری میجوید در خانه خود برای او ضریحی و محرابی درست میکند و نام او را یا خلوص تمام هر صبح و شام چون وردی مقدس مکرر میکند و نسبت بدیگر خدایان نیز حق احترام و پرستش را رعایت مینماید. تعداد الهه هندو از حد شمار بیرون است عوام هند معمولاً میگویند که عدد خدایان ایشان به ۳۳ کروڑ (یعنی ۳۳۰ میلیون) بالغ میگردد ازینرو مرد روستائی ناگزیر است که در معبد خداهای عدیده و در دهات و فسیات و شهرها بمبادت بپردازد اگر در کار او مشکلی و یا در راه پیشرفت او مانعی است وی باید بخدای گانش *Ganesh* متوسل گردد و اگر بضعف و فتور جسمانی مبتلاست یا کاری صعب و متمسدر پیش دارد به خدای هانومان *Hanuman* دست استمداد دراز میکند اگر یدری محتضر دارد راما *Rama* را یاد میکند و از او یاری بمطلوبه اگر بیماری عام چون وبا و طاعون دهات ناحیه را فرا گرفته یا آنکه سفری خطرناک در پیش آمده یا عقیم و نازاد است و خواهش اولاد دارد یا گاو او مریض و ناتوان شده است در هر حال روی هر يك از این امور بخدای دیگر جداگانه توسل میجوید. خدایان را نه فقط در معبد و در برابر محراب آنها عبادت مینماید بلکه در هر گوشه و کنار از ساحل رودخانه گرفته تا پای درختهای بلند هر جا چند سنگی بنام شیوا گرد کرده و آنرا مورد عبادت و پرستش قرار میدهد. در درون مناره‌های ناریک نقش خدای یاما *Yama* الاله مرگ را مینگارند و قس‌ملی‌ذلك.

در زندگانی افراد عامه و در ناحیه و محله زندگانی آنها عبادت خدایان در آن واحد سه صورت دارد: نخست آنکه هر فرد در هنگام ضرورت و حاجت در خانه یا در معبد یا در محلی دیگر خدائی خاص را می‌پرستد و اعمال و مناسکی از روی خلوص در پیشگاه او بعمل می‌آورد دوم

آنکه در يك خانواده جمعاً زن و مرد در تحت هدایت برهمنی یا یکی از افراد خاندان اعمالی بطور اشتراك در برابر تصویر یا علامت خدای معبود آن خاندان انجام میدهند. سوم آنکه تمام جامعه یعنی مردم يك ده یا قصبه بطور دسته جمعی بنام آن جامعه در تحت هدایت مرد روحانی بعضی تشریفات و مناسک که آنرا تسلیم و تضرع Putja نام میدهند در معبد همان قصبه بعمل میآورند. البته حوائج و نیازمندیهای انسان باین اندازه اکتفا نمیکند علاوه بر آن بطلب زیارت مکانی مقدس قصد سفر زیارتی میکنند تا در آنجا نیز مشمول برکات الهه گردد. ازینرو هزاران هزار هندوان همه ساله بقصد زیارت در مسافرت هستند و در مراکز دینی که تشریفات مفصلی در معابد بزرگ انجام میگردد شرکت میکنند.

بدیهی است مذهب هندوئی که پایه آن برای عبادت آلهه متعدده قرار دارد مستلزم آن است که در طول مرور اعوام و سنین اماکن مقدسه بشمارای درگوشه و کنار معروف و مشهور شده اند و در سراسر مملکت پیوسته محلای مقدس و زیارتگاهها رو بافزایش است، این اماکن مقدس از دونوع بیرون نیست نخست آنکه بمناسبت بنای معبد و محراب قدیمی تاریخی در آن محل بوجود آمده اند دوم آنکه محل آن بجهی از جهات دینی آنقدر مقدس شمرده میشود که بعداً بنای عبادتگاهها را در آنجا الزام و ايجاب نمیکرد است در سراسر کشور هر نقطه که مورد توجه میشده ازکوه و یا صحرا یا صخره های عجیب و یا شکافهای درون کوهها و یا کنار چشمه سارها و یا ساحل رودخانه ها در حال آنجا را عبادتگاه قرار میداده اند و افسانه و حکایتی راجع بآن منتشر می کنند و ظهور روحی غیبی را در آنجا با اتیان بمعجزات نقل می نمودند. در آرمیان رودخانه های عظیم نزد هندوان بتقدس و برکت نامید دارند و سراسر آنها از منبع تا مصب مقدس و قابل پرستش شده اند.

افسانه های تاریخی پورانا purana برای هر پیچ و خم رود یا هر قلّه و برجستگی کوه حکایتی گفته است که در آنجا شیوا یا شاکتی ظاهر آمده یا رامایا پکریشنا برای عملی عجیب و یاکرامت و معجزه ای بزرگ بآنجا سفر می کرده اند.

ازین رویکی از اعمال صالحه و عبادات مقبوله نزد هندوی دیندار آنست که همراه رودخانه بزرگی در ساحل پیمین آن گرفته از سر چشمه تا دهانه رفته و آنگاه دوباره در ساحل یسار به نقطه مبداء مساوت نماید تا بر سر چشمه برسد و ازین سفر بقصد تقرب استحقاق ثواب حاصل نماید و درین راه صدعا معابد و محرابها موجود است که در هر کدام سالک مخلص چندی اقامت میکند و کتب و حکایات مقدسه را در آنجا تلاوت مینماید ولی چون این سفر دور و دراز برای همه کس میسر نیست افراد مؤمنان باین قناعت مینمایند که در ساحل رود بیک یاد معبد بزرگ و زیارتگاه عام رفته و دسته های گل (زرد) برودخانه بافکنند و در آن غسل کنند و مقداری از آب آنرا بقصد تین و تبرک نوشیده و در ظرف کوچکی سرشته همراه خود بموطن خویش ارمغان میبرند. تا در مواقع عروسی یا عزا و سایر اعمال متعده در منازل خود از آن استفاده مقدس نمایند.

مقتضی ترین آنها و شطوط نزد هندوان رود گنگ است که آنرا «مادر» خطاب میکنند و در افسانه ای دینی چنین روایت میکنند که سرچشمه گنگ در آسمان از پای ویشنو نشأت گرفت و در زمین بر تارک شیوا فرود آمده و از تار و رهای او جریان یافته و در کشور هند منبسط گشت. یکی از نقاط و اماکن بسیار مقدس در طول مسیر این شط بزرگ محلی است که آن رودخانه بسفا و طراوت تمام از دره های جبال هیمالیا بیرون می آید و در همان نقطه یکی از مراکز عبادتی بزرگ

بوجود آمده است و در آن محل که بنام «هاردوار» Hardwar موسوم است در دو طرف دره‌ای که منتهی به رود میشود صدها حمام برای مؤمنان بنانموده و بیماران و حاجتمندان از هر طرف در آنجا گرد آمده و غسل میکنند، همچنین محل مقدس و معتبس دیگری که از نظر دینی اهمیت شایانی دارد نقطه ملتقای دو رود جمنا و گنگا است و گویند که در همین نقطه رود سومی نیز تلاقی میکرده که رود مقدس «ساراسواتی» Saraswati نام داشته ولی فعلاً آن رود محو و نابود شده است در همین محل شهر تاریخی الله آباد بوجود آمده و در آنجا میلیونها زوار و مؤمنان در اجتماعی بزرگ که بنام ملا Mela چند سال یکبار شرکت میکنند و با اعمال دینی مشغول میشوند و همچنین مکان معتبس دیگری دهانه رود گنگا است که در آنجا آن شط عظیم در معصب خود به خلیج بنگاله میریزد آنجا نیز نزد هندوان بسیار مقدس شمرده میشود. و جزیره‌ی که در وسط دلتا وجود دارد بنام سوگور Sougor همه ساله در روز اول سال جایگاه غسل و زیارت و اعمال و عبادات بسیار میباشد. بالاخره شهر بنارس Benaras در ساحل گنگا از همه نقاط دیگر مقدس تر و معروفتر است و آنجاست که همه زائران و معتقدان زیارت میروند و در رود غسل کرده از گناهان خود پاک و مصفی بیرون بیایند و از مسافتهای دور دست همینکه زوار گنبدها و مناره‌های معابد آن شهر را میبینند از شدت شوق وجود بسجده میافتند و خاک بنارس را بر فرق خود میافشانند در ساحل یمین رود مفصل‌های بزرگ بنام «گات» Gaths ساخته‌اند که در آنجا زوار غسل مینمایند و چون بوطن برمیگردند همه معتقدند که از ذنوب و آثام گذشته و آینده خود طاهر و پاک شده‌اند و برآند که نیکبخت آن کسی است که در آن سرزمین مقدس اجل محتوم او در رسد و در آنجا قالب تهی کند و اگر انفاقاً در موتی جان میدهد که پاهای او در آب رود فرو رفته باشد یقیناً روح او با سمان در جوار شیوا به خوشی و شادی ابدی مقرون خواهد شد.

### حرمت حیوان

یکی از مظاهر قضیه انتقال روح و تناسخ که در نزد هندوان در سراسر آن کشور اهمیتی تمام یافته و در زندگانی دینی ایشان مؤثر افتاده حرمتی است که نسبت بگاو دارند، دانشمندان و محققینی که در علم هند شناسی کتابها پرداخته‌اند در این باره بحث بسیار کرده‌اند. حتی در این اواخر «مهاتما گاندی» Mahatma Gandhi در حفظ و حمایت آن جانور تأکید کرد و آن را نقطه مرکزی دایره هندوئیسم لقب داد و احترام گاو را ستایش بسیار فرمود.

و در واقع نزد هندوان گاو رمز تقوی و عظمت است و مرتبت و حرمت آن بسی بالاتر از شیر و عقاب نزد بعضی ملل دیگر میباشد. هم از ازمغه بسیار قدیم هندوان این حیوان را می‌پرستیده‌اند و هر عضو بدن او را مهبط و منزل یکی از آلهه میدانسته‌اند حتی فضولات و مدفوعات او نیز تقدیس یافته است بطوریکه آنرا نباید بدور افکند بلکه باید از آن تیمن و تبرک طلبید و از بول و سرگین او بدن را ملوث میسازند.

این عزت و حرمت اختصاص به گاو ماده ندارد بلکه گاو نر در این باره همان مقام و منزلت را نیز دارد از آر کردن گاوها وقف بر شیوا و سردادن آنها در مزارع و معابر عمومی بدون هیچ قید و بند یکی از حسنات مآجور و مقبول شمرده میشود که ثواب آن عاید روح اموات است.

درازمنهٔ ماضیه قتل‌گاو گناهی عظیم محسوب میشد و مجازاتی شدید داشت، هنوز نزد هندوان هرکس مرتکب این عمل بشود از طبقه و «کاست» خود اخراج میشود (یعنی او را کافر میدانند) یک سبب عمده نزاع وجدال بین مسلمانان و هندوان در طول تاریخ ناشی از قربانی‌گاو در روز عید اضحی بوده است<sup>۱</sup> بعد از آنکه شیعه‌قاره به دو مملکت هند و پاکستان تجزیه شد، همدینک بعضی عناصر متعصب هندو سعی بسیار میکنند که در کشور خود گاوکشی را رسماً ممنوع سازند.

### قدوسیت برهمنان

مقدس شناختن شخصیت‌های انسانی از زمانی قدیم در هندوستان متداول بود و برهمنان باین صفت متمایز و این امر نزد ایشان معهود هر چند گاهی افرادی از دیگر اصناف نیز بدرجه و مقام قدوسیت می‌رسیده‌اند چنانکه در زمان ما گاندی با آنکه از صف برهمنان نبود «مقدس» شناخته شد و «مهاتما» لقب یافت. در قانون باستانی مانو Manu Code این مطلب تصریح شده که در آنجا برهمن را هم‌رتبهٔ خداوند خلقت قرار داده و تولد او تجسم قانون آلهی در پیکر بشری است.

بهر حال برهمن را راهبر روحانی یا معلم «گرو» guru نام می‌دهند و برهمن بالاترین مرتبت ارضی را دارد که هر چه در جهان است طفیل ذات اوست و مقام او بهر شغلی و کاری که مشغول باشد مقام الوهیت است و در هر حرفه و یا بهرگونه زندگی مبتدلی روز بگذرانند باز آزار یا قتل او دینی آزارش ناپذیر می‌باشد اما در عصر حاضر که افراد طبقه برهمنان (پادشاهان) بانواع مشاغل و کارها اشتغال دارند بالطبع آن حرمت دیرینه را تا حدی از کف داده‌اند چه با آنکه احیاناً بعضی مواقع مورد توهین قرار می‌گیرند معذک هنوز محسود سایر طبقات هستند و دیگران آرزو می‌کنند که در حیات بعدی درجه برهمنی تولد ثانوی بیابند.

«گرو»‌ها یا برهمنان - معلم - بیشتر از دیگران مورد احترام‌اند و شغل آموزش و تعلیم‌مبادی دینی را بر عهده دارند و مراسم و آداب مذهبی در زندگانی خانوادگی و تشریفات اجتماعی بر عهده ایشان است، متمولین و ارباب ثروت همیشه یکی از ایشان را بعنوان معلم دینی یا مشاور خانواده در خانه خود نگاهداری می‌کنند، بعضی دیگر بطور سیار از خانه بخانه رفته و در هر جا تکلیف مذهبی خود را انجام می‌دهند. وظیفه عمده «گرو» تعلیم اطفال بمبادی مذهبی و انجام واجبات صنفی و ایفاء تشریفات خاصی است که هر فرد از هنگام ولادت تا اوان ممات در مواقع معین باید بعمل آورد.

در جامعه هندو بعضی مقدسین دیگر نیز وجود دارند مانند سادوها Sadhus و جوگی‌ها Yogis این طبقات با برهمنان اندک متمایز و مختلف‌اند - جوگی‌ها بانجام ورزش‌ها و تمرینات جوگی‌ها

---

۱- در شورش هند در سال ۱۸۵۷ هر دو طایفه هندو و مسلمان بر علیه انگلستان قیام کردند و سربازان قشون انگلیس از هر دو ملت از اطاعت سر باز زدند و ملت آن بود که با یک نوع جری پویه برای حرب می‌گرفتند، گفته میشد که از پییگاو پاکراز گرفته شده و از پیرو پی‌مرد و حیوان نزد یکی از آن دو قوم حرام و نجس محسوب میشد.

بدان امیدند که روزی دارای روشنائی باطن شده بمنزل مقام «سنیاسی» Sannyasi برسند. این سنیاسی‌ها مردمانی فقیر و خاکساراند که بدن خود را با خاکستر پائین شیوا نقش کرده به برکت و فضل آن خدای علوی در صف مرئوسان جای دارند. اما سادوها از آن سبب باین لقب ملقب‌اند که این کلمه بمعنی «بسیار مقدس» و وصف کسی است که واصل بمقصود روحانی شده و بحقیقت نهائی بزم خود پیوسته باشد و از نوع سادو هزاران نفوس در اطراف هندوستان پراکنده‌اند بعضی از آن‌ها لباس کامل برتن آراشته و بر سایرین ریاضت دارند بعضی دیگر در عالم جذب و مراقبه مستغرق‌اند و عریان یا نیمه عریان زندگانی می‌کنند و برتن خود خاکستر می‌فشانند و در سکوت و خاموشی محض فرو رفته‌اند این سادوهای شوریده حال در معبد‌های بزرگ و زیارتگاه‌های عام هند که مرکز تجمع ایشانست زندگانی می‌کنند و در هنگام انجام مراسم و تشریفات دینی بطور دسته جمعی به حرکت می‌آیند و در پی ایشان مردم دیگر دوان دوان می‌آیند که از گرد و غبار اقدام ایشان برای تبرک بهره‌برند و بر سر و تن خود به تین پاشیده و برای دیگران نیز ارمغان ببرند.

مردم بلاد دیگر خاصه اهالی ممالک غرب غالباً نقش و تصویر این مقدسین هندو را بانهایت حریت و تعجب مشاهده کرده‌اند که چگونه آنجماعت برای تمرین نفس و تسخیر بدن به اعمال عجیب و شدید مبادرت می‌ورزند، یکی بر روی بستر از خار و نیغ می‌خوابد و دیگری در کنار دو آتش عظیم فروخته می‌شند و سر خود را در دود و شعله فرو می‌برد، دیگری ناوکهای نیز نوکدار بر بدن خود فرو می‌خالد و یا بازوان و پا‌های خود را مدتی مدید نگشاده بهر دو طرف دراز میکند و در این وضع و حالت هفته‌ها، ماه‌ها و سال‌ها صبر و شکیب بسیار می‌نماید تا آنکه کارش بالاخره از ضعف و هزال بنیستی و نابودی منجر می‌شود، بعضی دیگر آنقدر خیره به قرص آفتاب نظر میکنند که تیره باصره را از دست داده بکلی نابینا می‌گردند. البته مردم بالخاصه مردم مغرب زمین از این اعمال متعجب می‌مانند و ازین همه صبر و شکیبائی بی‌پایان و ریاضات شاقه دچار شکفتن می‌شوند ولی باید دانست که مراتب خلوص نیت و صفای عقیدت نزد افراد ایشان مختلف است، از آنجماعت از همه مهتر و والایر مقدسینی هستند که مانند فیلسوفان پخاموشی و سکوت اقسام ریاضات و انواع شکنجه‌ها و عذاب‌های جسمانی را تحمل کرده در خلوت خود درکنج غاری یا درون جنگلی به عزلت و انزوا روز می‌گذرانند و به تربیت روح و تزکیه نفس مشغولند، بعضی دیگر گدایانی هستند که در مرئی و منظر خلایق این اعمال را بیجا می‌آورند و از هدایا و عطایای ایشان زندگانی را می‌گذرانند البته هر دو طایفه برای خود منطقی خاص دارند ولی اصل و مبنای آنهمه از خودگذشتگی و فدا شدن نفس فقط آنست که جسد سفلی را برای آزادی روح علوی در تحت قبضه و اختیار خود درآورند.

## ۶- اوضاع و احوال کنونی

تاریخ مذهب هندو نیزم بطور اختصار در این جمله خلاصه می‌شود که آن آئینی است آمیخته از افکار گوناگون و بیج در پیچ و فاند سادگی و بساطت در اصول و فروع. ذکر انواع مقاصد و اقسام آراء و مبانی و اختلافات پیروان آئین هندو از حوصله این مقال خارج است، اصول اساسی آن مذهب که عبارت باشد از اعتقاد بمبادی «ودا» و «اوپنی‌شادها» و پیروی از روش طبقاتی (کاست) و متابعت و احترام از نیک و بد بر حسب قانون کارما البته روزگاری دراز است که در آن سرزمین باقی و برقرار



مانده ولی فرق مبتدعه مانند جینیسم و بودیزم و سیکهیزم بعدها اختلاف نظرهای اساسی با مبادی دینی هندوئیسم پیدا کرده‌اند و خداوندان افکار مستقل صاحب نظران که دارای ذوق تجدد و اصلاح طلبی بوده‌اند آنها را بوجود آورده‌اند.

اکنون از بعضی از این اختلافات که اوضاع و احوال زمان حاضر بوجود آورده و مسائل مشکله جدیدی که با هندوئیسم قدیم مواجه شده است اندکی سخن باید گفت.

۱- تأثیر ادیان و علوم معالک غربی. باید دانست که هندوئیسم در عین اینکه مذهبی بسیار کهنه پرست و «کنسرواتیو» است آئینی بسیار آزادمنش «لیبرال» نیز می‌باشد. پیروان این مذهب بقدری دارای آزادی فکر و حریت عقیده هستند که می‌توانند حتی منکر تالیف و داهای ارببه بشوند و با مخالف قدوسیت صنف برهمین باشند و همچنین قواعد و رسوم معه ولی سیستم طبقاتی (کاست) را رعایت نکنند در همان حال باز «هندو» شمرده می‌شوند بشرطیکه قواعد و اصول اخلاقی و اعمال و سنن موجوده در ناحیه موطن خود را رعایت کنند مخصوصاً در طعام و شراب خود از محرمات و مکروهات اجتناب کرده و در امر زواج و زناشویی نیز اصول معموله را محترم شمرده و از دست فردی اجنبی از طبقه و صنف دیگر طلسمی یا حتی فحش آن بی‌نشانند و گاو ماده را نیز حرمت بگذارند خلاصه آنکه آزادی ایشان محدود با اصلاحاتی است که تنها می‌خواهند در حدود چهار دیوار هندوئیسم بمعل آید نه آنکه بخواهند بکلی آنرا وازگون سازند.

در طول اعصار و قرون، فرق مختلفه هندو از ریشه اصلی انشعاب یافته و پیرو مبادی و مذاهب دیگر گشته‌اند ولی برهمنان با آنها چندان معارضه شدیدی ننمودند فقط با کسانیکه در تحت نفوذ اسلام واقع شده و گوشت‌گاو را تناول کردند مخالفت سخت کرده‌اند.

در قرن نوزدهم یکنوع آزادی فکر «لیبرالیسم» خاصی در آن کشور ظهور رسید که معلول نتیجه تالیف میلتن جدید مسیحی و همچنین منفعل از تعلیم و تربیت جدید علوم و تاریخ ممالک فرنگستان بود و مدارس جدید که بسبب اروپائی تأسیس شد علوم نوین را تعلیم داد تأثیر بسیار در فکر هندوان کرد و منجر به نهضت و حرکتهای دینی گردید که بعضی مرتجع و کهنه پرست و بعضی متجدد و آزادخواه بودند، اکنون خلاصه‌ای از کیفیت این جنبشهای دینی ذیلانگاشته می‌شود:

۱- **بهره‌موج Brahama Samaj** حرکت مذهبی است که در مذهب هندوئیسم نوین اهمیت بسیار دارد و از حیث عدت و قوت شماره پیروان و نفوذ آن بسیار می‌باشد، این نهضت جدید در کلکته در سال ۱۸۲۸ م بدست برهمنی موسوم به «رام مهان ری» Ram Mohan Rai شروع گردید و یکی از مشرب و یسئوئیسم و شیوائیزم قدیم کاه فکریش ممثلی بود تحصیلاتی دیگر نیز بر آن مزید کرده و از مبادی سایر ادیان و ملل مانند بودائی و زردشتی و اسلام و مسیحیت معلوماتی بسیار حاصل کرد و برای او این نکته بتحقیق پیوسته که همه ادیان امم جهان دارای یک عقیده روحانی مرکزی واحد هستند ازینرو مصمم شد که جمعیتی مذهبی تشکیل دهکد معتقد بجمهره و منتراسلی مشترک در همه ادیان باشند. وی بر آن شک حقیقت اصلی موجوده در همه ادیان عالم عبارت از ایمان به «وحدانیت» ذات روحانی خدای متعال می‌باشد که جاوید و سرمدی و مجهول‌الکته و خالق و موجد و محافظ عالم وجود است ازینرو هرگونه شرک و تمذآلهه (Polytheism) را مردود دانست و معتقد به انصاف را انکار کرد و با تشریفات و مناسک متکلف هندوان مخالفت ورزید. مبادی میسیح را تا حدی پذیرفته و گفت که همه انبیاء و رهبران بشر بسمادت و سلاماند و باید پیروان ایشان

اجماع کرده مذهب واحدی را قبول نمایند از پیرو بعضی مبادی و اصول هندوئیسم را که میبایست صریح بادیگر مذاهب داشت مثل مسئله تناسخ و انتقال ارواح و همچنین انصال روح فردی بروح کلی را و دیگر امور را منکر گشت.

از روز نخست فرقه «برهوساج» پرستش نمائیل و اصنام را و پا تقدیم هرگونه قربانی را بدرگاه آلهه منع کردند و رسم عبادت دسته جمعی را در مهابد (بتقلید پروتستانها) برای اولین بار در نزد هندوان معمول ساختند که همه در آنجا به وعظ و سرود و تلاوت کتب مقدسه پرداختند.

بعضی اصلاحات اجتماعی را مانند عمل «ستی» Suttee (سوزاندن زن بیوه با جسد شوهر میت او) و امر عمل مزاجت در سن طفولیت و همچنین تعدد ازواج را نیز حرام نمودند ولی در عین حال رشته زنا بر همنی را همچنان بکمر بستند و بر آن شدند که رشته اتصال خود را با دیانت اجدادی خود بکلی منقطع نسازند. جد و پدر شاعر معروف بنگالی رابیندرانات تاگور Rabindranath Tagore هر دو از پیشوایان فرقه «برهوساج» بوده اند.

این فرقه نیز بنوبت خود در سال ۱۸۶۰ انشعاب یافته جمعی از ایشان فرقه فی نوین تشکیل دادند که عیسی را بعنوان یک مصلح اجتماعی قبول نموده و تمثال او را ستایش کردند و علناً و صریحاً برخلاف سیستم طبقات معتزله (کاست) برخاستند این فرقه که پیروان برهمنی دیگر بنام کاشب چاندرا سن Kashab Chandra Sen بودند بفرقه «برهه ساماج جدید» معروف شدند بعضی دیگر باز در آنها انشعاب یافته بنام «برهه ساماج عمومی» نامبردار گشتند در وقت حاضر همه این شعبه گانه برهه ساماج کمابیش موجود هستند و بطرفداری از یک مذهب عام جهانی که پایه آن روی اسبوت خالق و اخوت مخلوق باشد مشتبه و معروفند.

ب- آریا سماج Arya Samaj این فرقه طرفدار رجعت بآئین قدیم و بازگشت بکتاب اربمه خود هستند و سعی میکنند که دینی عام برقرار سازند عقاید ایشان در هندوستان رواج و انتشاری بسیار یافته و مبادی ایشان مخالفت صریح با دیانت مسیح و مبادی و آراء جدید اروپائی است و جنبه فرور ملی و عاطفه وطنی در آن بسیار قوی است این فرقه در سال ۱۸۷۵ بدست برهمنی بنام «سوامی دیاناند» Swami Dayanand تأسیس گردید و او پس از یک سلسله سیر و سلوک که از زمان طفولیت در مبادی مختلفه هندوئیسم بعمل آورد و با تحمل ریاضات و مشقات بوجدت «مونیزم» بسبکی که در او پیشاد مذکور است ایمان بسته و عمل نمود و عاقبت معتقد گردید که آئین ودا قدیمترین و پاکترین ادیان جهان است گرچه بعداً بعضی خرافات و موهومات مانند بت پرستی و عقاید منحرفه اوتارها Avatars در آن نفوذ کرده از ودانتیزم اصلی دور مانده است، وی از جنبه افراط و تمصب جاهلانه و روش امتیاز صنفی (کاست) نیز اجتناب ورزید و گفت و دهاها وحی و الهام مستقیم ناشی از مصدر الوهیتان و اگر معانی آنها بدرستی فهم شود هر آینه از تعلیم شرک و تعدد آلهه و عقیده وحدت وجود پیراسته حتی در آنها اسرار ترقیات طبیعی که در جهان روی خواهد داد خبر داده شده مثلاً اکتشافات و اختراعات جدید مانند ماشین بخار و راه آهن و الکتریک و غیره نیز در آن کتاب اشاره و پیش گوئی شده است.

اساس علوم طبیعی مانند فیزیک و شیمی همه در وداها نهاده شده است و یک رابطه مستقیم و علوی بین آنکس باستانی و بنیان عالم وجود برقرار بوده و خواهد بود.

فرقه «آریا سماج» نیز بعداً بدو شعبه یکی «لیبرال» و یکی «کنسرواتیو» منقسم شده و هر دو در شمال هندوستان رواج و انتشاری یلین حاصل کرد و اینک بخدمات عام المنفعه اجتماعی اشتغال

میوزند و مدارس دارند که در آنها علوم جدیده طبیعی را برشالده و بنیاد و داهای اربعه تعلیم می-دهند. تقریباً نیم میلیون نفوس هندو پیروان فرقه آریا سماچاند.

ج - طرفداران رام کرشنا Ram - Krishna, این طایفه اصول مدارا و مسامحه را تعلیم میدهند و جوهره تعلیم مذهبی ممالک غرب را اقتباس و اتخاذ کرده‌اند. سرگذشت و زندگانی افکار و عقاید مؤسس این فرقه «رام کرشنا» که از قدسین برهمنان هندو بود این سلم و مدارای مذهبی را نشان میدهد وی در قرن نوزدهم مبادی خود را انتشار داد از آغاز وی مردی روحانی بود که در مبدی الهه کالی Kali (مادرکل) در نزدیکی کلکته بخدمات دینی اشتغال داشت سپس بسیر و ساوک و توجه و مرافقه در نقش کالی عمری بسر آورد مدت دوازده سال مانند چوکیان زندگانی کرد و مبادی جینیزم و بودیزم و شاکتیزم را مطالعه کرد و در مفهوم برهمن هم بعفت مطلق یعنی در شخصیت الهی و هم بصفت محدود یعنی بطور کلی تحقیق نمود. سپس چندی مانند مسلمانان لباس پوشیده الله تعالی را پرستش کرد و بعد در جامه مسیحیان درآمد مسیح را بصورت الوهیت عبادت فرمود پس بمرحله‌ای از اعتقاد رسید و یقین کرد که خدای واحد متعال گاهی بنام رام و گاهی کرشنا و گاهی سیتا، روزدیگر محمد و یا عیسی جلوه‌گر است و مذاهب عالم طرق مختلفی هستند که همه بسر منزل واحد و مقصد یگانه منتهی میشوند و هر مخلوقی را با خالق راهی است بلکه خود صورتی از اوست، پس جمعی از تلمیذان و مریدان وی در اطرافش جمع شده و شش سال بقیعمر را بارشاد و تعلیم پرداخت. بعد از او جانشین وی جوانی پر حرارت و پر شور و نطق بنام سوامی ویوکانادا Vive Kanada همان سیره استاد را تعقیب نموده نهضت رام کرشنا را بوجود آورد و در تمام عالم آن مبادی را منتشر ساخت. در سال ۱۸۹۳ که پارلمان مذاهب عالم در شهر بنگالو تشکیل گردیده بود همین جوان بنمایندگی از طرف هندوئیزم سخن گفت و سخنان او در هندوستان تأثیری عمیق کرد وی مراکز تبلیغاتی چند برای آئین خود در آمریکا و اروپا بنانهاد و در حقیقت مجدداً آئین «و دانتیزم» Vedantism قدیم گردید و تا امروز نیز دامنۀ عملیات آن طایفه در هندوستان انبساط دارد.

د - نظریه لامذهبی و روش اعتقاد به علوم طبیعی و تکنولوژی بجای مذهب و دین. این نیز از جنبش‌های جدیدی است که در هندوستان اخیراً بوقوع پیوسته است باهمه سابق دیرین که عقیده بروحانیت در سرزمین هند ریشه داشته در قرن اخیر نمایان مشهودی در مردم آن دیار بسوی ماتریالیزم و لامذهبی بوجود آمده است یعنی در تحت نفوذ افکار جدید ممالک غرب بعضی از طبقات تحصیل کرده هند بیوسته از علاقه و دلبستگی خود بمذهب و دین قدیم میکاهند و آن را از مقوله خرافات و اوهام باستانی که در باره حیات انسانی و جهان وجود از دیر باز بمیراث بما رسیده می‌نهند و بر خلاف رویه انکار وجود و روش بدبینی دیرین هندو می‌باشند خلاصه افکار و مبادی دینی را بکلی بکناری گذاشته‌اند. بعضی آراء جدید ممالک غربی را مانند، ایدئولوژی‌های فلسفی و تعلیمات مارکسیسم Marxism و امثال آن بجای عقاید دینی اجدادی و مبادی برهمنیزم معمول و متبع گردید است مخصوصاً در مجامع و تشکیلات کومونیزم افکار الوهیت «اتئیزم» Atheism در طبقه جوان طرفداران زیادی پیدا کرده که زیر مادی دینی باستانی خود زده‌اند.

۲. اصلاحات اجتماعی، تأثیر تمدن و فرهنگ اروپا در هندوستان در طرز تفکر هندوان نیز تغییراتی ظاهر ساخته است و در نتیجه آن در اوضاع اجتماعی و سازمانهای ملی نیز تبدل و تحول

عظیمی پیداشده از جمله در مسئله امتیاز صنفی و سیستم کاست و قواعد مربوطه بزواج و دیگر امور که همواره در جوامع هندوستان موجب مشکلات و اسباب زحمت بود قهراً اصلاحاتی بعمل آمد است ازینقرار ،

الف- نظام تمایز صنفی و سیستم کاست Caste System و قاعده رعایت طبقه ممتاز که پادگار از عهد و اعصار قدیم است اندک اندک در هم شکسته شده و طبقات اجتماعی جدیدی جانشین آن گشته اند البته بخوبی می توان بی برد که پیدایش صنایع بزرگ Industry جدید که از ارمغانهای تمدن فرانکستان است تا چه درجه در تبدیل نظام صنفی مؤثر بوده است همچنین فکر صنوف نژاد یعنی گروههای عشایری و قومی تحول دیگری است که در پیکر اجتماع هند بظهور رسیده است . هم از اعصار قدیم صنف پست یا طبقه سافله بدو قسمت تقسیم میشده اند که یکی «نجس» و دیگری را «پاک» می گنجانند صنف پاک را سودرا Sudra لقب میداده سودراها دیگر در اوضاع احوال کنونی به تحمل بارمذلت تن در نداده و به مشاغل پست راضی نمانده و مانند دیگر هندوها در اعمال اجتماعی و مناسک دینی چون دیگر طبقات شرکت میکنند و حتی برای رهنمائی و ارشاد مذهب برهمنان و روحانیان استخدام می نمایند . اما نجس ها که مجبور بقبول مشاغل بسیار خسیس و مکروه مانند مرده کشی و کداسی و رفتگری و حملی و دباغی و فلکلی و امثال این کارها هستند نزد طبقات عالی آنها خارج از صنف Out Cast یا ناپاک شمرده میشوند آنان از دیر باز به «پاریا» یعنی «نانجیب» در برابر «آریا» یعنی «نجیب» معروف بودند و بموجب قانون مانو در عداد سگ و خوک قرار داشتند . همه جا و همه وقت مورد اهانت و تحقیر بودند نه تنها لمس بدن آنها حرام بود بلکه حتی سایه آنها هم عامل وسب نجاست شمرده میشد کار بجائی رسیده بود که در بعضی نقاط هندوستان این بیچاره های سیه روز مجبور بودند با آواز و سروصدای بلند حضور خود را در کوچه اعلام دارند برای آنکه طبقات عالی از تلاقی با آنها اجتناب ورزیده و از آنها دوری جویند عبور و مرور در بعضی از شاهراههای عمده و بازارها برای آنها قلعن و حتی اجازه نداشتند که در نزدیکی وجوار معابد مقدسه بایند و از چاه های عمومی آب بنوشند بلکه میبایستی برای محله یا حوزم خود چاه جداگانه حفر کنند و اگر از دور برهمنی را می دیدند مجبور بودند که خود را پنهان سازند ، اگر برهمنی با یکی از آن طایفه اتفاقاً تصادف می کرد میبایستی آن عالی جناب برود و غسل کرده خود را تطهیر نماید در بعضی اماکن اگر از مردی نجس دکان دار یا تاجری چیزی میخرند نمیبایستی آنرا از دست اوستانند بلکه واجب بود که بایستد و صبر کنند تا فروشنده متاع خود را به زمین گذارد و او بر داشته ببرد .

در طول اعصار و قرون مذهب هندو شاهد پیدایش و ظهور متفکرین و مصلحین بزرگی شد که از برکت روحانیت قلبی و الهام درونی برخلاف قاعده نامیمون «نجاست بشری» برخاسته و حتم سازمان صنف ممتاز و سیستم کاست را یکی منکر گشتند ، بعضی از این مردان نیک نهاد خردمندان متفکرین فرق مبتدعه بودند اند که بعدها پیروان و تابدان بسیاری پیدا کردند همچنین درها ، صومعه ها بنیاد نهادند که مردم بدون رعایت صنف و طبقه آزادانه بتوانند در آنها داخل شوند و همه باهم برابر باشند ازینرو سازمانهای اخوت و برادری مشتمل بر راهبان مجرد از طبقات و اصناف مختلف در ادیان جینیسم و بودیزم بوجود آمد که همه کس در آنها برادر و برابر بود این خیر اندیشان بزرگوار خود در اثر الهامات قلبی مبتدع فرق مذاهب دینی نوین گشتند که در آ

آیین‌ها اصلاح اجتماعی هدف اصلی و غایت نهائی بود. آنها گفتند که همه مؤمنان در برابر خداوند مساوی و برابرند و موضوع صنف ممتاز و طبقه سافل و عالی را بکلی بکناری گذاشتند و همه بهلوی یکدیگر به صلح و سلام زیسته باهم در خورد و خوراک و نشست و برخاست و زواج و همسری شریک و اینباز گشتند البته پیروان این فرق وادیان جدید هم خود در نظر هندوان یک صنف دیگری شمرده شدند ... دو جماعت یکی لینگایات Lingayats در جنوب هند و بمبانی که پرستندگان شیوا هستند و عددشان به میلیون تقریباً بالغ می‌گردد همچنین جماعت بیشناما Baishnams در بنگال مهمترین نمونه این فرق مبتدعه‌اند که بحقیقت در سازمان صنف ممتاز (کاست) برهمنان واکش نشان داده‌اند.

لطمه دیگری که بر نظام صنف ممتاز وارد شد اخیراً در داخل جامه ملی هند به وقوع پیوست و آن نتیجه فهری اصطلاحات جدید بود که از روی ایدآلیسم عالی اجتماعی تمدن جدید در تحت نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم مسیحیان و برائی مطالعه در تشکیلات دموکراسی ممالک اروپا ظاهر گشت یکی از رهبران لیبرال قرن اخیر که در شخص زعیسم و حکیم هند یعنی مهاتما گاندی Mahatma Gandhi نمایان شد در این «رفورم مدرن» آزادی و تساوی عام را هدف و منظور خود داشت. فقط شغل و حرفه را نوآوری می‌شناخت ولی اصل منحوس نجس دانستن بمشی ابناء نوع را بکلی لنو و باطل اعلام کرد. پس از مرگ گاندی مجلس مؤسسان هند در سال ۱۹۴۸ رسماً نجاست بشر «untouchability» را منسوخ کرد و عمل آنها را جرم شمرد و دستور داد تا در آئیه این عمل اجتماعی صورت واقعیت حقیقی حاصل کند.

پیشوایان و زعماء سیاسی کنونی هند پایه و مبنای عمل خود را بر دستور و انبادهای راجایات واقع بینی مطابق عقل سلیم تشخیص دادند که با صنعتی شدن کشور و مکانیزه کردن مملکت سیستم کهنه و دیرینه دیگر قابل دوام نیست ازین رو روش باستانی صنف ممتاز خود بخود رو بزوال نهاده است. آمیزش و اختلاط افراد خلائق از هر طبقه و صنف در قطارها و ایستگاههای راه آهن ناگزیر طبقات عالی را مجبور به نشست و برخاست با طبقات سافله کرده است در هتلهای بزرگ و رستورانها در اکل و شرب همگانی نیز بالا ببارش ریخته‌اند و آن حدود و رسوم نجاست و طهارت که در دهات و قراها میتوانستند معمول دارند کم کم در شهرها از میان برداشته شده است.

ب - زواج خردسالان و وضع زنان بیوه - زواج با خردسالان قریه‌است که در هندوستان رواج داشته و معمول بوده در قرن پنجم ق. م قانونی برای امور خانوادگی داشته‌اند که بموجب آن بر هر دختری لازم بوده است قبل از رسیدن سن بلوغ مزاجت اختیار کند، این قانون که کمابیش ناهمصدق یا نهمد سال قبل در آن سرزمین متداول بوده است از آن سبب وضع شده که مابین پدر و دختر هم عهد صفر و دوران خردسالی علاقه و عشق قلبی ایجاد نمایند علت دیگر ایجاد آن قانون آن بوده است که قاعده محکم و صلب صنف ممتاز و سیستم کاست ازدواج افراد هر صنف را با اصناف دیگری بدست حرام میدانست ازین رو لازم بوده پدران برای پسران خود دخترانی را هر چه زودتر پیدا کنند و بپسند که برای فرزندان آنها دختری باقی نماند و او را چار از افراد صنف دیگر تاهل اختیار کنند، در حقیقت اینگونه ازدواج در عهد طفولیت ایجاد بگونه نامزدی بین دو طفل بوده است که حتی در اوان شیر - خوارگی مابین آنها برقرار می‌کرده‌اند و همینکه داماد پس هفت یا هشت سالگی می‌رسیده رسم عروس می‌نموده و نیز بدین وسیله دختران خردسال را در خانواده خود میآوردند تا باآداب و رسوم و تکالیف آن خانواده کاملاً آشنا شوند و در آن بکلی مستغرق گردند.

در اثر این دوعای و اسباب تزویج خردسالان در نزد بزرگان و آباء خانواده‌ها کاری معمول و مستحسن بشمار می‌رفته است پدیده‌ی استیک نتیجه غم‌انگیزی که ازین عادت ناپسند بالطبع بوجود می‌آمده همانا در موقع مردن پسر و بیوه شدن دختر خردسال بوده است چه بسیار دختران دوشیزه که بفقدان شوی دچار می‌شده و چون بموجب قانون مانو تزویج دوباره برای آنها حرام بوده است ناگزیر میبایستی سالهای طولانی عمر خود را در خانواده شوهر متوفای خود به بندگی و حقارت و غم و الم بسر برند و برای لقمه نانی در حقیقت کنیز آنها باشند .

این وضع نامطلوب تا سنین اخیر همچنان در آن دیار باقی و برقرار بود ولی اندک اندک روبروضف نهاد و در اثر انتقاد و نصیحت مبلغین مسیحی از یکطرف و اعتراض مصلحین هندو از طرف دیگر و همچنین گزارشهای طبی و صحنی که علیه این روش غیر طبیعی می‌رسید در این رسم ناهنجار تعدیلی حاصل گردید . دولت هند بطول زمان قوانینی وضع کرد از آنجمله در سال ۱۹۳۰ قانون منع مزاجت با سنار را بطور قطع تصویب کرد ، وحد نصاب سن ازدواج برای دختر ۱۴ سال و برای پسر هجده سال مقرر گشت و از آن بعد نمایان واحصامات عمومی در جامعه هندو بسوی این قاعده طبیعی متوجه شده است که حد زواج را ببعد از بلوغ طرفین مزاجت قرار دهند .

۳ - تغییرات سیاسی چون در جامعه بشری مذهب از سیاست فسرماً منفصل و منفک نیست نمیتوان در این باب ساکت مانده و اشاره به تغییراتی که در اثر حوادث سیاسی بوجود آمده ننمود . کشمکهای طولانی و مستدام که در چند نسل از طرف مردم هند برای حصول استقلال بعمل آمد معلول سه عامل بسیار مهم بود نخست آنکه راهنمایان و پیشوایان هند ایمان داشتند که در عالم بینش و جهان معرفت از دیرباز مردم هند لیاقت و استعداد خود را بمنصه ظهور رسانیده و در آن سرزمین از متفکرین سایر جهان بهیچ روعقب نبوده و نیستند و ازینرو نمی‌بایست که آنها در معرض استعمار و استعمار امم دیگر قرار بگیرند .

عامل دوم عبارت بود از شخصیت وفوت ارشاد مهاتما گاندی Mahatma gandhi زعیم هند نوین این مرد بزرگ با صبر و شکیبائی فوق طاقت بشری و نیروی اخلاقی عظیمی که نظیر و متابهی در عصر ما نداشته است در راه نیل به آزادی و استقلال قوم خود قیام کرده و آن راه دشوار را تا وصول بمقصد نهائی طی نمود وی نخست از مذهب هندو سلاح جنگ خود را برگزید و آن عبارت بود از قاعده عدم مقاومت و عدم اعمال شدت non - Violence . وی در برابر خصم مقاوم با حربۀ مدارا و سلم و حسن نیت بمبارزه برخاست و سابقۀ مذهبی و دینی هندو که آنرا سوادشی Swadeshi گفته اند و فادارمانند و ازینرو باکمال مهارت توانست که عناصر مختلف حزب سیاسی کنکرس را در ظل کلمه واحده جمع کند و سلطه بریتانیا را در هندوستان متزلزل سازد و سرانجام ملت هندو را مستقل و آزاد فرماید .

عامل سوم همانا اختلاف عمیقی بود که مابین دو عنصر ملت هند یعنی هندوان و مسلمانان از قدیم وجود داشت هر چند در آغاز سیاسیون هند میخواستند بگونه اختلافی بین پیروان آن دو عقیده نیست ولی بالاخره بانهضت تشکیل دولت مسلمان پاکستان ثابت شد که این اختلاف ریشه دار و کهن با کمال قوت وجود دارد و هندوان ناگزیر تسلیم شده و تن در دادند که یک دولت مسلمان در دیار هند بوجود آید البته این جدائی و افتراق برای میلیونها ندوس مسلمان و سیکه هند خسارات بسیار آورد و منجر بمرگ و فتای هزاران نفوس و بیسامانی و بیخانمانی

مزارها افرادگردیدولی عاقبت در سال ۱۹۴۷ تجزیه کشور صورت تحقق و وقوع حاصل نمود و دو کشور جداگانه تشکیل شد.

پس در خاتمه می توان گفت که این وقایع سیاسی برای مذهب هندوئیسم نتایج پشمار ببار آورد مذهب و آئینی بزرگ که پایه اش بر ترك دنیا و وصول به نیروانا (فتا) بود بالاخره پیشوایانی بوجود آورد که گوهر سعادت را در انزوای درون جنگلها و غارها ندانسته بلکه در جهان سعی و عمل قدم نهادند و با واقع بینی زندگانی و روش عملی در پیش گرفته و نیکبختی و دستگیری و استعمری عمل و کار اجتماعی دانستند .

## فصل هشتم

# سیکھیزم - مثالی از ترکیب ادیان

در اروپا و آمریکا دین سیکھیزم چندان معروف نیست ، از آن سبب که این آئین منحصرأ در ناحیه پنجاب در شمال غربی هندوستان وجود دارد و پس و چندان کسی جز اولیاء اموراداری و افسران نظامی انگلیسی که هند را مستعمره خود قرار داده بودند از کم و کیف آن خبر نداشت . و آنها هم صاحبان این آئین را فقط آلت خوبی برای اجرای مقاصد خود میدانستند زیرا که سیکھها نه هندو بودند و نه مسلمان بلکه مذهب و آئین ثالثی را پیروی مینمودند که تا حدی ترکیبی بود از آن هردو و باز هم آن اولیاء رسمی انگلیسی در قوم «سیکھه» عناصر مطلوبی یافتند که برای خدمات نظامی و انتظامی بسیار مستعد و آماده بودند بطوریکه از آنها پالیسهای لایق و سپاهیان دلیر استخدام میکردند و چون این طایفه مردمی بودند قویهیکل و گوشتخوار دارای قلمنی بلند و جسمی نیرومند و طبیعتی شجاع ، ازینرو آنها را بکارگماشته برای امور جنگی و نظامی بخدمت واداشتند و در نتیجه افسران انگلیسی همیشه برای عنصر «سیکھه» ارزش زیادی قائل گشتند و به آنها اعتماد مینمودند .

علت دیگری که در مجهول ماندن این دین در سایس ممالک جهان مؤثر بود آنست که



سیکھیزم جوانترین و تازه‌ترین مذاهب عالم می‌باشد و مبداء تاریخ آن از قرن پانزدهم میلادی بالاتر نمی‌رود.

اما در حقیقت این مذهب را نمیتوان بکلی اختراعی نوین دانست چه اصل اساسی آن عبارتست از اعتقاد و ایمان بوجدانیت خدای مطلق این عقیده اقتباس از منابع اسلامی است. بسیاری دیگر از قواعد اصولی سیکھیزم با اندک تغییری مأخوذ از هندوئیسم می‌باشد و خلاصه آنکه این عقیده دیرین بهترین مثالی برای ترکیب و امتزاج Syncretism مذاهب است که در عالم بوجود آمده و موفقیت یافته.

اما در همان حال نباید تصور نمود که آئین سیکھیزم نوین مزوجی از آندو مذهب بزرگ که نسل است بلکه خود اختراع و ابتکاری مستقل می‌باشد و مؤمنان بدان دین همه بر آنند که آن مبادی از پیشگاه الهی مستقیماً بقلب راهنما و شارع ایشان یعنی «ناناک» Nanak پرتو افکنده است. آن طایفه ایمان دارند که دین ایشان از مقوله اصلاحی نیست که در معتقدات ادیان دیگر بدل آمده باشد بلکه خداوند متعال یعنی «حق تعالی مستقیم» به «ناناک» تجلی کرده و او را مأمور ساخته است که برای نجات بنی آدم در دنیای پر از ظلمت و ضلال قیام نماید. ازین رو آن ترکیب و تهلیل عقلانی مذاهب دیگر نمی‌باشد بلکه خود دارای فلسفه و اصول و فروع برجسته و مستقلی است که از صقع ژبوتیت به بشر الهام شده است.

## ۱- شرح زندگی و آثار ناناک

### تمهید مقدمات تاریخی قبل از ناناک:

قبل از آنکه ناناک در صحنه تاریخ هندوستان نمایان شود مردانی دیگر راه را برای او هموار و زمینه را آماده ساختند البته آنها در صدد تأسیس دین و آئینی نوین نبوده بلکه ملهم شده بودند که هندوئیسم راه فرسودگی و آلودگی یافته و بایستی آنرا نظیر و تصفیه کرده و بطریق مستقیم آورد. مساعی جمله این پیشوایان البته ناشی از سختی و شدنی بود که موجدین مجاهد اسلام بمنوان جهاد و غزا در هند اعمال می‌کرده‌اند. سلاطین مسلمان (غزنوی‌ها) در قرن دهم میلادی به هندوستان ناخسته و دارای قدرت و نیروی عظیمی شده بودند، در قرن یازدهم پادشاهان اسلام نخست بر سراسر شمال غربی هندوستان سلطه و استیلا یافتند آنگاه با شور و حرارتی بسیار قدرت خود را از هر طرف بسط داده غالب خاک کشور هند را مسخر خود ساخته دوفرن بعد از آن یکی از متفکرین هندو که از مصلحتین بنام آن کشور است موسوم به راماناندا Ramananda فرقه‌ای در داخل مذهب ویشنوئیسم بوجود آورد، بمنظور آنکه دین ویشنو را از بعضی اعتقادات و عادات نامعقول تصفیه و ترکیب حیوانات را که از محرمات بود حلال دانستند البته این اعمال مورد بحث و مشاجره در میان هندوان واقع شد. در میان اصحاب و شاگردان «راماناندا» شخصی بود که بعدها از استاد بزرگتر شد و او نیز بنوبت خود در نهیہ مقدمات ظهور ناناک عامل عمده گردید، این شاگرد که پس از آن، خود بمقام استاد رسید شخصی بود بنام کبیر (۱۵۱۸-۱۶۴۰). فرقه پیروان او دوتو شام «کبیر پانتیسی» Kabir - panthis بنی رونندگان طریق کبیر موجودند. این مرد صاحب نظر و روشمند در تحت

تعالیم علماء اسلامی هند انکار اصنام، حرمت بت پرستی را تعلیم گرفت و هندوان را بر این کار و عقیدت ناپسند ملامت کرد و گفت که خداوند جل شانه بالاتر از آنست که در پیگیری از سنگ یا فلز جایگزینند و یا از بندگان خود به انجام مناسک و اعمال صوری مانند عبادات ظاهری و تلاوت کتاب و زیارت و رهبانیت و غسل در فلان رود و یا طواف دور فلان معبد راضی گردد. بلکه آنچه حق از بندگان خواسته است همانا طهارت نیت و تهذیب اخلاق و خلوص عقیدت است و اگر کسی بخواهد یگانه خالصانه محبت و رزد خداوند او را از رنج و تعب قانون «کارما» خلاصی خواهد بخشید بمبارت دیگر برای آنکه دولاب توالد پیاپی و تناسخ مکرر در دورا و خاتمه پذیرد تنها راه ساده و عملی و کامل آنست که آنکس حق تعالی را از صمیم قلب دوست داشته و روح او از عشق معبود مطلق مالا مال گردد، کبیر بملاوه کتب اربعه ودا را تنها مآخذ و منشأ و دین ندانست بلکه به برهمنان هندو و ملاحای مسلمان هر دو تاخته و فکر آنها را جامد و در چار دیوار عبادات صوری محدود دانسته مورد حمله و عتاب قرار داد و گفت که مرد سالک رهنورد باید از مرشدی ماهر و روحانی (که او را بزبان محلی «پنجاب» «گرو» guru یعنی «معلم» مینامند) بی نیاز نیست و بدون دستگیری و راهبری او نجات و فلاح در زندگی میسر نخواهد شد، کبیر در کلمات و سخنان پر شور خود که بزبان ساده محلی «ورناکولار» Vernacular (نه بسا نسکریت چون برهمنان) سخن میگفت ترکیبی از افکار عالی هندوئیسم و اسلام را ظاهر و نمایان ساخت.

باری - بر روی این تعالیم اخلاقی و مبادی توجه بود که نانک دین خود را بنیاد نهادوی غالباً به گفته های کبیر استلهاء کرده و قول او را حجت قاطع دانسته است.

زندگانی و آثار نانک آنچه معلوم است نانک در سال ۱۴۶۹ در قصبه منی موسوم به «تالواندی» Talwandi در نزدیکی لاهور پایتخت پنجاب متولد گردیده والدینش هندو مذهب و از اعیان صنف شاهزادگان کاشاتریا Kashatrya بوده اند لیکن در آنوقت بسا زندگانی فقیرانه ای روز میگذرانیدند پدرش زارع و محاسب آن قصبه بود و مادرش زنی مؤمنه و دیندار که نسبت بشوهر و فرزند خود مهر و محبت بسیار میورزیده است. در آن زمان شهر کوچک «تالواندی» در تحت حکومت یکی از اشراف کوچک محلی بنام رای بوجاد قرار داشت و او اصلاً هندو ولی بعداً بدین اسلام درآمده بود لیکن مهر و لطف خود را نسبت به هندوان ترک نگفته و هرگونه عملی را که موجب تلفیق آشتی بین پیروان دودین میشده طبعا می پسندیده است. نانک در ابتدای عمر مورد لطف و علاقه آن حکمران قرار گرفت.

حکایاتی که از دوره جوانی نانک روایت شده نمونه نیست از وقایع تاریخی که بعداً جامه قصه و افسانه پوشیده است، گویند وی پیری بود بصورت جوانان دارای طبع شاعری و سخن گوئی که غالب اوقات خود را در تفکرات دینی و مرافیات معنوی میگذرانید. بگلرهای دنیوی رغبتی نداشت والدینش سعی بسیار کردند که برای او مشغله و کاری بدست آورند وقتی او شبانی وقتی به انبارداری گماشته شد ولی از آن هر دو کار ملالت داشت و آنها را رها کرد، پدرش در پی شغل و مأموریت لایقی به شهر «سلطان پور» رفت نانک زن و دوطفلش را نزد والدین گذاشته و خود بمركز آن ولایت شتافت و در آنجا بکاری مشغول گردید، گویند که در این هنگام اوقات کار را بدقت و وظیفه شناسی تمام بسر میبرد، ولی شیبا بخواندن سرودهای روحانی و تغنی بمنظومات الهی و مناجات بدرگاه خالق جهانی اشتغال میورزیده، او را دوستی مصاحب بوده است بنام مردانا که از مسلمانان ایران و نوازنده

لطیف دست بود والبته او در تکوین و تکامل افکار نانوگ تأثیری بلیغ داشته است. اندک اندک آنهر دوتن مرکز حلقه طالبان و محور جمعیت سالکان گردیدند.

تحولات باطنی و انقلاب نفسانی نانوگ روز افزون رو به ترقی بود تا آنکه او را بحرانی ناگهانی دست داد و به مرحله‌ای رسید که افکار نفسانی زندگانی وی تأثیری قاطع کرد و آنچنان بود که روزی پس از آنکه در رودخانه غسل کرد و بیرون آمد سر بچنگل نهاد و ناپدید شد گویند در آنجا او را مکشوفی دست داد و در پیشگاه بارهتعالی حاضر گشت خداوند باو جامی از نوشابه بهشتی «تکتار» عطا فرمود پس او را گفت: «من با تو هستم من تو را و هر کس نام تو را قبول کند سعادتمند ساخته‌ام برخیز و برو نام مقدس مرا تکرار کن و دیگران را نیز بنکر اسم مقدس من امر فرما، در ترک دنیا ثابت قدم باش، و پیوسته بیاد من مشغول شو. عفت ذیل و طهارت جسم و عبادت پروردگار و تفکر در عالم را پیشه خود ساز، این جام شراب طهور را بنوش تا نشانی از مهر من نباشد... گویند منظومه و سرودی بنام «جابتی» Japti از نانوگ منقول است و همه مؤمنان و مخلصان طریقت آنرا هر صباح تلاوت میکنند از این سرود بوده که در جواب خطاب الهی زبان دل وی الهام شده و در آنجا گفته،

خدا یکی است و نام او «حق» است آفریدگار منزله از خشم و غضب و مبرا از بیم و هراس، حی و قیوم بزرگ و مهربان، حق از ازل وجود داشته و تا ابد وجود دارد، او بوده و هست و خواهد بود.

پس از چند روز نانوگ از جنگل که مهیبت الهام او بود بیرون آمد و شروع بنشر بشارت‌دانی کرد و خود را از روی تلقین مأمور الهی میدانست که نه تنها اهل هندوستان بلکه سراسر جهان را به مذهب و آئین «حق» درآورد.

از آن پس نانوگ روبراه نهاد. باطراف و اکناف شمال و مغرب دیار هند بسیاحت پرداخت و چندین سال سرگردان به‌رسو میرفت تنها همد و مصاحبی که داشت همان مردانا نوازنده بود که چون نانوگ بر آئین منظومات و سرودهای دینی خود مشغول میشد او بنواختن آلات موسیقی کوچک «رباب» میبرداخت، این دوتن بنام مراکز دینی و عبادتگاه‌های مهم هندوستان سفر کردند و نقاط مقدسه هاردوار-دهلی-بنارس و ممبید چکنات و اماکن دینی کوه هیمالیا را زیارت نمودند، نانوگ بی‌آنکه بهیاهو و خصومت پیشوایان مذهب برهنی اعتنائی نماید در هر گوشه و کنار و در سر هر کوه و بازار می‌ایستاد و سرودن اشعار الهی و وعظ گفتن بخلایق میبرداخت چند تن از مردم دنبال او افتاده و به متابعت از او برخاسته وی با اطمینان محکم و ایمان درست یقین داشت که بفرح‌تایق الهی را که در مزرع قلوب مردم می‌شاند، عاقبت درختی بارور خواهد گردید. حکایت کشنده جامه او ترکیبی از پیراهن برهمنان و خرقه مسلمانان بود نیم تنه‌ای از طایلسانی سفید برن و تاجی چون درویشان و قلندران مسلمان بر سر می‌نهاد اما بر سر هندوان عقدی از قطعات استخوان درگردن و خال‌هندوی از زعفران در پیشانی می‌گذاشت.

ولی کامیابی و توفیق قطعی نانوگ در موقتی حصول پیوست که ازین - فردارزبه پنجاب موطن خود باز آمد در آنجا جمعی کثیر که آنها را به زبان پنجابی «سیک» یعنی شاگرد لقب دادند دور او تجمع کرده سازمانی یافتند.

بعد از آن باردیگر نانوگ که سنش اکنون به مراحل آخر می‌رسید با اتفاق یار دیرین خود مردانا

آهنگ سیاحت و مسافرت کرد. در روایاتی که صحت آن درست ثابت نشده نقل شده که معلم جامه حاجیان پوشیده عسائی در یک دست و کاسه گوزه می در دست دیگر و سجاده نماز بر دوش پیاده قصد زیارت کدبه کرد و بعد از چند ماه به مکه رسید چون خسته و کوفته به طرف بیت الله در آمدن مساک و آداب را بها نیاورده به وضی لا ابالی و رندانه سر بر زمین نهاده بغخت قضا را پا های او بطرف کدبه دراز بود یکی از خدام بیت او را لگدی زده گفت «ای بنده عاسی چگونه پاها را بطرف خانه خدا در آورده و خفته می؟ گویا به خداوند کفر آورده می؟» نانک سر بر آورد و گفت «آری، التماس دارم پای مرا بسمتی بگردانی که در آنجا خدا نباشد» آن خادم پای او را گرفته گشتان گشتان بسوی دیگر برد.

باری ازین سیر و سفر چون ب وطن باز آمد، در شهر کارنارپور مردانا یار دیرین او بیمار گشت و جان سپرد مرشد که بسیار پیر و خسته و ناتوان شده و سنین عمرش به ۶۹ سال رسیده بود پس از یار دیرین دیری نپائید و چون رسیدن اجل را نزدیک دید و مشاهده نمود که چگونه عدد «سیکها» پیروان و متابعتانش روز افزون رو باز دیاد است بر آن سرشد که برای خود جانشینی تعیین کند. چون در میان دو فرزندش احدی درخور انتخاب نبودند این کار خطر را یکی از اصحاب برگزیده خود واگذاشت و مریدی معتقد و با ایمان را بنام انگاد Angad خایف خود ساخت.

عاقبت در اکتبر ۱۵۳۸ و قش در رسید روایت کنند که قبل از مرگ او طوائف پیروانش یعنی مسلمانان و هندوها و سیکها، بنزاع برخاستند و هر کدام از آنها جسد او را بعد از وفات متعلق بخود میدانستند مسلمانان بر آن بودند که بائین اسلام او را ب خاک سیارند سیک های هندو نژاد میخواستند او را برسم هندو بائین بسوزانند پس داوری بنزد خود «گرو» بردند او وصیت کرد که هر دو گروه گلها و ریاحین آورده هندوها در سمت راست و مسلمانان در سمت چپ کالبد او قرار دهند و روز دیگر باز آیند و ملاحظه کنند هر طایفه که گل های آنها پژمرده نیست و بطراوت تازگی باقی است جسد از آن او باشد، این گفته کفن سفیدی بر سر کشیده جان بجان آفرین تسلیم کرد. صبح دیگر چون اصحاب باز آمدند و کفن بگشودند ریاحین و ازهار هر دو طرف بی تفاوت نازه و شکفته بود ولی جسد استاد دیگر در میان نبود و ناپدید گشته، بدین سان در هنگام مرگ نیز آن معلم بزرگ، مسلمانان و هندوان یار دیگر وحدت و اخوت تعلیم فرمود.

## ۲- تعالیم نانک

تعالیم نانک صورتی بسیار ساده دارد وی سعی نموده اصول مبادی دو مذهب کاملاً مختلف و متباین را با هم ترکیب و تلفیق کند و عاقبت موفق بوضع اصول ساده گردیده است و همانا اصل توحید نقطه مرکزی مبادی او میباشد یعنی ایمان ب خدای واحد قادر و خالق و بس. نانک خدای خود را «حق» لقب داد. زیرا از سایر اسامی و القاب که برای خدا معمول شده مانند «الله» - «راما» - «شیوا» - «کیش» و غیره این کلمه بوضوح و روشنی موصوف میبود. وی گفت که حق بطرق و صور گوناگون و افکار و اعتقادات مختلف در اماکن و امصار عدیده جلوه گر گردیده است، ولی هر جا که باشد و هر وقت که باشد و بهر اسم که خوانده شود تنها او خدای قادر و متمتع است و اگر لقبی باو باید نهاد او را هری Hari (بزبان پنجابی یعنی مهربان) باید گفت.

زیرا این لغت برجسته و صفت بارز مختص طبیعت اوست و حق سرزشت همه مخلوقات را مقدر میفرماید و مقرر فرموده که اشرف مخلوقات یعنی انسان مخدوم سایر خلائق قرار گیرد و ازینرو بر- خلاف عقیده هندوان خوردن گوشت حیوانات را برای انسان مباح دانست همین امر بطور وضوح پیروان او را از مبادی هندوان دور و به قاید اسلامیان نزدیک ساخت .

از سوی دیگر نایک مبداء «مایا» یعنی «صورت باطل جهان» یا «فریب Illusion» را مانند برهمنان بشمامه قبول کرد و گفت که خداوند ماده را خلق کرد باین طرز که نقابی از باطل بر رخساره حق کشید و عالم هستی بصور گوناگون و بیشمار جلوه گر گشت . خدایان محدود مانند برهما و ویشنو و شیوا و همچنین ارض و سماء و انسان و حیوان و نبات همه همان صور مختلفه حق اند که در پرده پندار خطا متجلی شده است . عوامل محدود خلقت در سلسله اسباب و مسببات همه اندیشه های باطل و فریبا هستند و فقط خدا که مبداء خلقت است حق است و لا غیر و از اینرو جهان سراسیمه و موهوم بش نیست که مانند لمعه برق زود گذر و فانی است . پس آنکاه نایک بیروی هندوان به انتقال روح و دیگر تضایا که متفرع بر آنست قائل شده و قانون «کارما» را تصدیق کرده بشاگردان خود وصیت کرده که اگر دوری حرت در دولا ب ولادت و ممات پیاپی را بر خود طولانی نمیخواهند باید که از یاد حق غافل نمانند و هر چه که از خدا دوری جویند قشر کایما بر رخساره روح آنها بسته خواهد شد . علاج درد آن است که دائما بیاد خدا باشند و نام خدا را تکرار کنند و در او مستغرق گردند . سعادت وصول به «نیروانا» همان استغراق در ذکر حق است و رستگاری و وصول بهشت بعد از محاکمه و داوری روز قیامت نیست بلکه در استغراق و محو و فانی در یاد حق میباشد .

نایک مانند هندوان بر آنست که خدا در سراسر عالم هستی است و در دل انسان جای دارد و گفت: «خدا را در خارج از دل خود جستجو ممکن اودر همه دلهای موجود است و بوسیله تعلیم معلم بدو راه توان یافت» وی عبادات صوری و طاعات ظاهری که مؤمنان هندو و مسلمان در معابد و مساجد بجا میآورند منکر گردید و گفت بدون اندیشه و تعمق در یاد حق مناسک و آداب و رزنی ندارد بلکه خیال انسان را از حقیقت منحرف میسازد و به حرکات و سکنانی چند که بدان نام عبادت گذاشته است دلخوش میشود . گویند پس از آنکه به هدایت و تعلیم خلائق مأمور شده بوطن برآمد در مسجد مسلمانان درویند و همینکه آنان بجماعت بنماز مشغول شدند وی بفقهه بختدید مؤمنان از اوسب آن خنده را یرسیدند نایک گفت امام جماعت را قبل از اقامه صلوٰه کره خری بدینا آمدوی آنرا در محوطه آزاد گذاشت در هنگام نماز بخاطرش آمد که در آنجا چاهی کنده اند و فکرش بدان مشغول شد که مبادا کره خرد رچاه فرو افتد ازینرو نماز اودر پیشگاه حق جز حرکاتی لنو بیش نبود و این سبب فقهه من شد .

همچنین نسبت بر سوم و آداب هندوان نیز همین روش انکار را پیش گرفت و ریاضتها و زیارتها و بت پرستی ایشانرا نقطه میفرمود و مانند اهل اسلام میگفت حق جل شانۀ بالاتر از آنست که در در یگیری از سنگ و یا چوب مورد ستایش قرار گیرد يك بار تکرار نام حق در دل از روی خلوص عقیده بمراتب از هزار بار زیارت معابد در اماکن مختلف و غسل در رود خانهها بهتر و عزیزتر است . روزی مرتاضی هندورا مخاطب ساخته گفت: «از چه خدا را در گوشه جنگلهای طلب میکنی؟ من او را در منزل خود یافته ام .»

نایک می گفت مرد سیکه معتقد و خالص العقیده آنست که اهلش از روی طهارت قلب باشد

و نعل را پیشه کند و راهنمایان و معلمان را خدمت نماید و همانگونه که گرسنه در طلب لقمه نان و تشنه بهوای جرعه آب است او در طلب حقیقتی برآید . يك زن هوس خود را بخواند و بدیگر زنان بنظر میل و رغبت نظر نکند ، از جنگ و جدال بیرهیزد حق دیگر آدمیان را ضایع نسازد از معاشرت نااهلان و شریران دوری جوید روزگار خود را در مصاحبت نیکان و پرهیزکاران بسر آورد .

در نسایم نانک و معتقدات او بطور وضوح اصل « تسلیم و رضا » بخوبی مشهود است ولی افسوس گویا مقدر چنان بود که آنذهب را که او بانی و شارع گردید تغییر ماهیت داده در طول مرور ایام بصورت یکی از ادیان سیاسی فعال درآمد . اندکی نگذشت که مبادی انسانیت پروری و خداپرستی و صداقت و تقوی و ایمان و خلوص که او برقرار فرمود صورت يك فرقه جنگی و نظامی بخود گرفت و قوم او طرفدار سیف و بکار بردن شمشیر گشتند و این از نوادرو قایم غم انگیز تاریخ ادیان است .

### ۳- تاریخچه سیاسی فرقه سیکهیزم

بعد از نانک نه « گروه » در پی یکدیگر به پیشوائی مذهب سیکه ها قیام کردند و پیروان ایشان در عدت و عدت رو به افزایش نهادند .

از چیهو « گروه » اولی که از ۱۵۵۲ تا ۱۵۷۴ مسلم قوم بودند ، گرو امر داس Guru Amar Das شایسته توجه و ذکر است . وی به صفات عالی فرستنی و از خود گذشتگی و آزاد منشی موصوف می باشد وی گفت : « هیچ آدمی را نباید که از طبقه و صنف خود بسر دیگران برتری فرستد عالم وجود متعلق بهمم است و همه آدمیان از خمیر مایه يك گل سرشته شده اند . » اعمال و افعال این مرد نمونه مسلم و مدارا و تفویض قدیم سیکهیزم بود و پیروانش همه با دیگران بصلح و صفا می زیستند و وی ایشان را به صبر و تحمل اندرز می داد و می گفت : « اگر یکی از شما آزار و جفا بیند بایستی تن در داده و شکیباید باشد هرگاه کسی سه بار برستم و جفا کردن نهاد بار چهارم خداوند بیاری او خواهد آمد . »

در زمان معلم پنجم گرو ار جان Guru Arjan ( ۱۵۸۱ - ۱۶۰۶ ) در آن طائفه تحولی عظیم رویداد و اندك اندك بصورت فرقه ئی جنگجو و مبارز در آمدند سبب عمده این پیش آمد از يك طرف تغییر بود که در وضع رفتار پادشاهان مسلمان با آن طایفه بظهور رسید . و از طرف دیگر جماعت سیکه در تحت رهبری « ار جان » که جوانی رشید و خوش سیما بوده تغییر ماهیت داد . این پیشوای مجاهد برای پیروان خود معبدی از طلا در شهر « امریتسار » Amritsar در وسط استخری عظیم بنا نهاد سپس کتابی مذهبی تدوین کرد که آنرا « گرانث » Granth نامید . و آن مانند قرآن مسلمانان نزد ایشان مقدس است . در این کتاب سرود و نغمات الهی که اسلاف او بتفاریق در هنگام دعای مناجات بعبادت خوانده بودند جمع آوری کرد تا از آفت تباهی مصون بماند و چون خود نیز شاعری موزون طبع بود منظومات و سرودهای بسیار از خود بر آن مزید ساخت . محتویات آن کتاب بیشتر عبادت و احوکامات نانک و سخنان سه گرو که بعد از او آمدند و همچنین اشعار و ابیاتی از شعراء متقدمان چون « کبیر » و « نام در » Namdeu و جیدبو Gaideu و دیگران . پادشاه زمان اکبر بن همایون اختی از مضامین آن کتاب را باطلاع او رسانیدند

و برخی از کسان نزد او سعادت کرده و آنرا کتابی مضر و خلاف دین جلوه دادند ولی چون آن پادشاه دانا و سلیم‌النفس آن اوراق را خواسته بمطالعه در آن امان نظر کرد اعلام فرمود که در آن سخنی مضر و خطرناک نیافته است پس خود بدیدار « ارجان » رفته و او را حرمت بسیار نهاد و از آن پس طریقه سیکه‌یزم جزو ملل و نحل هند شناخته گردید . اما چون دور او بگذشت و نوبت سلطنت بفرزندش جهانگیر که پادشاهی کوتاه بین و متعصب بود رسید ارجان را نزد او بخلاف و غیر متهم کردند وی امر بدستگیری او فرموده و بشکنجه و عذاب‌آورا بقتل رسانید « ارجان » پس خسود « هارگویند » Har Gouind را بجانشینی خسود برگزید و بساو وصیت کرد که بر تخت خود با اسلحه کامل قسار بگیرد و سپاهی جرار برای دفاع از نفس و قوم فراهم سازد.

گرویششم « هارگویند » مدت چهل سال از ۱۶۰۶ تا ۱۶۴۵ به پیشوائی آن طایفه برقرار بود و وصیت پدر را اجراء کرد و از همان روز نخست که برهبری قوم بر نشست از یوشیدن عمامه و بستن گلویند که دو رسم دیرین اسلاف او بود استنکاف ورزید و گفت گلویند من تیفه شمشیر است و عمامه من تاج و جقه شاهی است پس لشکریانی درگرد خود تجهیز کرد و در قلعه ودزی مستحکم منزل گردید. از هر طرف جنگجویان و مبارزان سیکه در زیر بیرق او گرد آمدند . در آن هنگام که خزانه معبد بسیار دولتمند توانگر شده بود گرو راتبه و جامه و سلاح برای سپاهیان از خزانه مقرر فرمود ازین اعمال مسلمانان در محاورت او بیمناک شدند چه آنها را قومی مجهز و دارای معبدی زیبا و خزانه‌ئی پر از زر و قلعه و تختگاهی زرین مشاهده نمودند که روح قومیت و غرور ملی در آنها بهیجان آمده است . پس از آن آنها مانند یک فرقه و جماعت سیاسی و اجتماعی جلوه‌گر گشتند و در تمام ناحیه شمال غرب هندوستان محل مخافت و هراس قرار گرفتند. آنها عقاید دیرین عارفانه که از هندوئیزم گرفته بودند و مبادی که از اسلام اقتباس کرده یکباره بکناری نهاده جنگجویی و رزم آوری پیشه ساختند چون « گروهارگویند » با سپاهان پادشاه هند به پیکار برخاست در آغاز شکست یافت و « هارگویند » اسیر لشکر جهانگیر پادشاه شد آن سلطان بر خلاف گرویش سابق این را بقتل نرسانید بلکه با دریافت جریمه و فدیة نقدی او را مرخص ساخت وی همینکه آزاد شد باز بار دیگر بنزاع و مخالفت برخاست .

گیر و دار و کشمکش بین دو نیروی پادشاهی و سیکه‌ها روزگاری بدرازا کشید تا نوبت به مملد دهمین که بنام گروگویند سینگ Govind Singh معروف است رسید وی از ۱۶۷۹ تا ۱۷۰۸ پیشوای آن طایفه بود . لقب سینگ را که بر او نهاده‌اند بمنای « شیر » است وی با جرأت و صلابت بیرون قوم خود را به جنگ آوری و رزمجویی بر انگیزت با اتباع خود نیز همین لقب را اعطا کرد - مقصود آنان در آغاز آن بود که دولتی مستقل در موطن خود بوجود آورند و از زیر بار حکم پادشاهان مسلمان هند بیرون آیند گویند سینگ با آنکه مردی شجاع بود بصفت عقل و حزم نیز آراسته و در انتظار فرصت مناسب همواره روحیه پیروان خود را تقویت مینمود و برای انشاء آنان سرود ها و نغمات مذهبی بسبک مملتان نخستین ولی با اسلوب رزمناهم و حماسه میسرود. این سرود های جنگی و بهلوانی را بعد از آن در کتابی که بنام « گرانث گرویشدم » معروف است مدون ساخته و آنرا متمم « گرانث صاحب » یا کتاب دیشی اصلی قرار داده اند . ظاهر آبراو همچو ثابت شده بود که گرانث سابق موجب ضف نفس و رفت قلب سیکه‌ها خواهد شد ازینرو

خود را مکلف دید که از اینگونه اشعار حماسی جدید بسراید تا آنانرا برای جنگاوری و مبارزه آماده و مستعد سازد .

وی از روی عقیدهٔ راسخ و ایمان ثابت برهبری دینی خود تشریفاتی و طریقهٔ جدیدی ابداع کرد که بنام « خاندادی باهول» یعنی غسل در زیر شمشیر معروف است و آن عمل را فریضه می‌گویند. کلفی الهی دانست از این قرار که روزی پنج نفر از اصحاب خود را در معرض آزمایش گذاشته بعد از آنکه بکمال ایمان و رسوخ عقیدت آنان اطمینان کامل حاصل کرد فدحی آهین را بر آتش آب کرده و اندکی از شیرینی و حلویات هندی بر آن مزید ساخت و پس آنرا با شمشیر بران بهم آمیخت و از آن آب بهر يك از ایشان پنج جرعه با کف خود بنوشانید و بر روی و موی ایشان پنج بار از آن آب بپاشند و همه کامه می‌را که از آن به بعد بمنزلهٔ ندای جنگی قوم سیکه شناخته شده تلفظ کردند و گفتند ، « خدا پاک است و فیروزی با خداست » و این گروه را بنام « کاهالسا » Kahalsā یا « پاکان » موسوم به سینگ Singh ملقب ساخت و آن پنج نیز همین مراسم را درباره خود او بعمل آوردند .

این جماعت از آن پس مکلف شدند که پنج چیز را که با حرف « کاف » شروع می‌شود همواره شمار خود قرار دهند و آن پنج عبارتست از (۱) کیس Kes یعنی نبریدن موی سر و ریش (۲) کانگا Kanga یعنی شانه (۳) کاکج Kachk یعنی شلوار کوتاه (۴) کارا Kara یعنی دست‌بند (النکرو) آهین (۵) کاندایا یعنی شمشیر یا خنجر فولادین . همه سیکه ها این شعار خسه را تا امروز رعایت کرده و می‌کنند و در عین آنکه بخدای واحد نادیده ایمان دارند يك شیء مشهود و محسوس را نیز مقدس می‌شمارند و آن همان کتاب «گرانت صاحب» است . احترام از مسکرات و مخدرات و دخانیات را واجب می‌شمارند ولی گوشتخواری را مباح و مجاز می‌دانند چون رعایت اختلاف طبقاتی و سیستم صفت ممتاز یا « کاست » را بهیچوجه نمی‌نمایند و از اینرو عددی بیشمار از طبقات سافله و حتی پاریاهای نجس در صف معتقدین ایشان درآمده اند .

غذای خوب و زندگانی پاک بآنها نیروی جسمانی و قوت بدنی اعطا کرده و با ایمان راسخ و عقیدهٔ جازم و جنگ و محاوره پرداختند . گرچه اکثر ایشان به لقب و عنوان « سینگ » (شیر) موصوفاند هنوز در میان ایشان افرادی یافت می‌شوند که پیروان اصلی مذهب نانک هستند و نانک پانتیس نامیده میشوند و ایشان بصبر و سلم و مدارا و احترام از جنگ و نزاع معتمدند .

جنگها و محاربات گویند سینگ با پادشاه متعصب مسلمان هند اورنگ زیب - چندان بنفع سیکهها خاتمه نیافت و در ایام سلطنت او بجائی نرسیدند ولی بعد از مرگ آن پادشاه متعصب و تشری گویند سینگ با جانشین وی بهادرشاه اول صلح نمود عاقبت بدست قاتلی مسلمان در سال ۱۷۰۸ هدف خنجر شده جان سپرد این گروه قبل از مرگ به سیکه ها پیروان خود وصیت کرد که هیچ جانشینی برای او نشانند بلکه معلم ایشان از آن بپند همان کتاب «گرانت» کافی است و هر چه می‌خوانند از آن کتاب تعلیم یابند و بس .

از آن زمان تاکنون دیگر سیکهها پیشوای دینی ندارند ولی کتاب مذکور را جنبهٔ الهیست داده می‌پرستند و در معبد طلا در شهر امریتسار هر روز باعداد آن کتاب مقنس را در جلدی زر بفت و بر فراز تختی زرین نهاده و چتری مرصع بجواهر بر فراز آن نصب کرده و آن را عبادت می‌نمایند و هر شام آن را در جمعی از زر ناب نهاده و در حجرهٔ مقدس می‌گذارند و در آنرا



با قفل و بندی محکم می‌سازند و در اثنای روز هر کس نسخه دیگر از آن کتاب را گرفته در زوایای معبد خود بتلاوت آن مشغول است. متن کتاب گریه بلهجه کهنه قدیمی محلی نوشته شده و فهم اکثر از عبارات آن متمسک و مشکل است معذک بالسنه مختلفه ترجمه شده است.

بعد از مرگ «گویندسینگ» تاریخ سیاسی آن طایفه عبارتست از يك سلسله جنگها و محاربات که در بعضی از آنها فیروزی یافته و عاقبت مملکتی مستقل تشکیل داده بر سراسر ولایت پنجاب استیلا یافتند. در سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۸ با انگلیسها بنزاع و زد و خورد پرداختند آخرین امیر آن جماعت بنام مهاراجه دولیب سینگ Dhulip Singh ناگزیر در سال ۱۸۴۹ بقوای انگلیس تسلیم گردید و سلطنت ملکه ویکتوریا گردن نهاد. گوهر (الماس) معروف به کوه نور که بدست آنها افتاده بود بملکه مذکور اهداء کرد. در اثنای شورش هند (۱۸۵۷) جماعت سیکه ها بحمايت و جانبداری از انگلیسها برخاستند و مساعدتهای گرانبها بآنها نمودند.

در وقت حاضر در اغلب نقاط آسیا مانند «هنگ کنگ» و «شانگهای» و «سنگاپور» و «برما» (حتی در نواحی شرقی ایران) این جماعت موجودند و تجارت و کسب مشغول هستند. بعد از تقسیم هند بدو مملکت (بهارات و پاکستان) در ۱۹۴۷ موطن ایشان نیز بدو ناحیه تقسیم شد و لاهور در کشور پاکستان و امریتسار و معبد زرین آن در خاک هندوستان قرار گرفت و زد و خوردهای خولین بین آنها و مسلمانان به وقوع پیوست. گرچه هنوز استقلال داخلی بآنها اعطا نشده ولی آزادی کامل مذهبی از طرف مسلمانان و هندوان هر دو برای آنها تأمین گردیده است.

قسمت سوم

ادیان خاور دور



## مقدمه بر قسمت سوم

در ممالك خاور دور مانند كُشور هندوان ادیان سر رشته اتصال و ارتباط زمان حاضر بهماضی بطور دائمی متمایز و برجسته است. روایات قدیم به جدید در هر دو مذهب بیکدیگر پیوسته میباشند ولی ادیان مردم شرق اقصی با کیش هندو بهائی چند اختلاف دارند و از آنجمله اینکه مردم هند برای طبیعت يك ارزش و همی و تصویری قائلند در حالیکه مردم چین و ژاپون بر چهره طبیعت یادیده ذوق و حب جمال نظر میکنند و علاقه به جهان و دل بستگی بحیات و ادامه زندگانی هدف و مقصود نهائی در معتقدات ایشان میباشد. هر چند طبیعت خود حقیقت نهائی نیست ولی اثری ارزنده در عالم و در حیات انسانی دارد و کارگاه طبیعت را امری حقیقی واقعی میدانند نه مخلوقی و همی و خیالی و آمیخته بصور خرافات و قوای گوناگون اوهام بلکه آن نظامی عالی و جمالی بکمال و حقیقتی تام در قوه و فعل است. علاوه بر این برای فهم ادیان ممالك خاوری این نکته را باید بخوبی در خاطر داشت که ارتباط و اتصال انسان با طبیعت امری اصلی و ذاتی است نه واقعیتی تصادفی و عرضی.

مثلا چینیان قدیم پایه معتقدات خود را بر آن نهاده اند که آسمان و زمین و انسان آنچنان بدقت و استحکام بیکدیگر آمیخته اند که هر یکی مؤثر در دیگری و هر دو در هم دارای فعل و انفعال جوهری میباشند.

چنانکه سوه رفتار و گناهکاری بنی آدم باحتی شخص امپراطور سبب میشود که طبیعت از مسیر خود منحرف شود و آسمان آشفته و بریشان گردد. آسایش و آرامش زمین و آسمان در آنست که آدمی بقانون طبیعت وجود یعنی «تائو» Tao تسلیم شود که اگر چنین کند تامل در عالم برقرار خواهد گردید، غلات و اشجار بفرآوری خواهد روئید و بنی آدم بخوشی و رفاه زندگانی خواهند نمود. اجزاء مختلف کیهان بیکدیگر فقط از روی ظاهر متصل و پیوسته نیستند بلکه مانند آلات و ادوات یک دستگاه دقیق میکائیکی در یکدگر نفاعل مستقیم دارند و چون عناصر موجوده در مزاج بر سر یکدیگر تأثیر مینمایند. در کشور ژاپون همچنین از دیرباز خلاق بر آن عقیده بوده اند که امپراطور ورعایای او با جبال و صحاری و انهار در سرزمین ایشان و آسمان مافوق آنان و زمین در زیر قدم ایشان همه يك دستگاه متصل و مربوط بیکدیگر تشکیل داده اند و چنان بهم آمیخته اند که قوای حیاتی هر يك در دیگری محسوساً مؤثر است و بحقیقت يك گونه ایمان بوحشت وجود یا «هه خدائی» Pantheism بطور مخفی و مبهم در باطن ادیان مردم خاوری مستتر است.

## فصل نهم

# دین چینیان و مذهب تائوئیسم

دانشمندان و علمائی که در سرگذشت زندگانی لائوتزو و Lao - Tzu و کنفوسیوس Confucius تحقیق و تحریر کرده‌اند بر آنند که این بزرگان در نوبت خود میوه و ثمرهٔ يك فرهنگ بسیار باستانی را که افزون از ۲ هزار سال از عمر آن میگذشته فرا چیده‌اند. البته حدس ایشان تاحدی در این باره بصواب نزدیک است و فرهنگ و ثقافت چینی هم قدیم است و هم اصیل . همین معنی در روایات و اخبار عامیانه چینیان نیز تأیید شده است آنان در ضمن هزاران اسطوره و افسانه دیرین سرآغازی و مبدئی برای تاریخ ملی خود وضع کرده‌اند ، گاهی از مردی دانا حکایت می‌کنند، بنام یوچائو Yu - Ch'ao که مردم عهد قدیم را فن ساختن «آشیانه» یعنی خانه‌های نخستین آموخت و زمانی از مردی هوشمند بنام «سوئی جن» Sui - Jen نقل می‌نمایند که از سایش دو قطعه چوب خشك بیکدیگر افروختن آتش را اکتشاف کرد. و وقتی از خاقانی شکارچی بنام فوهسی Fu - Hsi سخن میگویند که تمدن را بنیاد نهاد و مردم را تعلیم داد که حیوانات وحشی را رام سازند و برای صید آلاتها و افزارها از آهن بسازند و ماهیان را بپادام شکار کنند و با خط تصویری Pictography کتابت نمایند و با اسباب موسیقی نغمات دلاویز برابند و هنگامی

از دهقانی ربانی بنام «شن نونگ» Shen-Nung صحبت میکنند که او نیز خاقانی مقتدر بود و چرخ یعنی عیاره گاو را اختراع کرد و سنت زراعت و طب را بخلاق پیامبر و خشت زرد خاقانی دیگر روایت مینمایند که بنام هوانگ تی Huang - Ti از همه معروفتر شد. این خاقان زرد صنعت خشت زنی و آجر سازی را اختراع فرمود و ظروف از چوب و گل ساخت و تقویم زمان و ضرب سکه را ابداع کرد و ملکه همسر آن امپراطور صنعت ابریشم بافی را معمول فرمود.

با همه اینها بر حسب افسانه‌ها و اساطیر باستانی درهم آمیخته و مشوش چینی این بزرگان مبداء و منشأ تعلیم بشر نبوده‌اند بلکه واقعه خلقت و حادثه آفرینش هزاران قرن قبل از ایشان در ظلمات ازمینه ماضیه اتفاق افتاد در آن عهد دیرین که بر حسب تاریخ به ده دوره عظیم تقسیم میشود و از مجموع آن ادوار اینک افزون از دو میلیون سال میگردد هزاران هزار افراد انسان و نیم انسان و حیواناتی شبیه بانسان براین جهان سلطنت کرده‌اند و بعضی از ایشان مدتی دراز نزدیک به هیجده هزار سال بر تخت شاهی نشسته‌اند. دوره پادشاهی این سلاطین نیز آغاز تاریخ جهان نیست بلکه قبل از آنها باز دو میلیون سال دیگر وجود داشته که در آنوقت آدم نخستین موسوم به «پان - کو» Pan - Ku بوجود آمد، جنه و جسد وی چهار برابر آدمیان متعارف بود و بعدها در اثر رنج و زحمت بسیار بر طول و عرض اندام او افزوده گشت چون او با بجهان هستی نهاد عالم درهم آشفته و نامنظم بود ولی وی با چکشی و قلمی آهنین بکار نظم جهان پرداخت و بعد از یک دوره دراز که هیجده هزار سال بطول انجامید و پس از رنج و کوشش بسیار عالم را بسمان آورد. آسمان را از زمین جدا کرد و برای هر یک از آفتاب و ماه و ستارگان مکانی و آشیانه در آسمان بر تاشید. پس از آن بطول زمین پرداخته کوههای بلند و دریاها و عمیق را با نوک قلم آهنین خرد و بوجود آورد پس آنگاه جسد خود را بر عالم تقسیم نمود یعنی چون هنگام مرگ او رسید کالبد او پاره پاره شد و از هر قطعه یکی از جبال مقدسه مملکت چین بظهور آمدند. بدینقرار که از سراو کوهستان شرقی (Tai) و از تنه او کوهستان مرکزی (Sung) از دست راست او کوهستان هنگ شمالی (Heng) و از دست چپ او کوهستان هنگ جنوبی و از پایهای او کوهستان غربی «Hua» آفریده شدند.

از نفس او بادها و ابرها واز صوت او رعدها و از گوشت اندام او مزارع و چمنها و از نار موهای او ستارگان و از استخوانهای او فلزات و از قطرات عرق او بارانها بوجود آمدند پس از جسد او کرمان و حشراتی تولید شدند که همانها بعدها بصورت آدمیان درآمدند.

این اساطیر موهوم و داستانهای خرافاتی یک نکته را ثابت میکند و آن اینکه چینیان بقدمت تاریخ و کهنگی فرهنگ خود ایمانی استوار دارند ولی باید گفت که هیچ تمدنی را در جهان نمیتوان بکی اصیل و مبتکر دانست هر یک از امم جهان بسیاری از روایات و اخبار خود را از دیگر مردم گرفته‌اند. منشأ بعضی صنایع و حرف در چین مانند پختن ظروف سفالی صنعت ذوب فلز (برنز) ظاهراً در آسیای مرکزی بوده و از آنجا به چین رفته است و هنوز معلوم نیست که چگونه چینیان این امور را از همسایگان خود اقتباس کرده‌اند آیا در اثر تجارت و آمد و رفت مسالمت آمیز یا آنها تماس حاصل کرده‌اند یا در نتیجه حملات و یا تهاجم طوائف و عشائر مهاجم این ارتباط صورت گرفته است. بحث در مبداء و منشأ ویا تحقیق در تحول و تطور فرهنگ چینی از حوصله کتاب ما خارج است و حل این مسائل برعهده علماء باستان شناس اوکولوژی و تاریخ

میباشد باید که به مبحث مبادی دینی ایشان اکتفا کرده و از معتقدات عامه آن مردم که آن نیز به نوبت خود بسیار کهنسال و قدیمی است سخن گوئیم .

### ۱- مواد اصلیه دین چینیان

ادیان اهل چین مزوجی است از مواد گوناگون عناصر مختلف بعضی ملی و بومی و بعضی اجنبی و بیگانه ، بعضی بسیط و ساده و بعضی آمیخته در پیچ و خم ، بعضی عقلانی و منطقی و بعضی خرافی و موهوم . قبلاً درباره اصل و منشأ دین بودا در آن دیار نظری کردیم اکنون می باید که از دو مذهب دیگر یعنی تائو و کنفوسیوس جداگانه بحث کنیم هر چند دامنه مباحث آن هر دو مذهب بقدری وسیع است که در این صفحات حق آن را ادا نمیتوان کرد خاصه که در ضمن آن از بسیاری مذاهب بسیار قدیمت و معتقدات و عادات دیرینه چینی ها که آن هر دو مذهب جانشین آن شده اند باید سخن گفت بلاوه غلبه و استیلای کمونیستها در چین سرخ در سال ۱۹۴۹ باعث گردید که تغییرات مهمی عارض آن دومذهب شود بطوریکه نمیتوان بدرستی آنها را مطالعه و تحقیق نمود و شک نیست که حوادث اخیر در معتقدات مردم چین تأثیری بی حساب و بعد افراط داشته است ولی در حال از آنجا که هیچ انقلابی در جهان بطور کامل و قطعی نخواهد بود و همیشه بسیاری از عقاید قبلی و عادات و آداب دیرینه پس از انقلاب باز بجای میماند ازینرو درباره معتقدات قدیمه نا قدری که ممکن است باختصار سخن خواهیم گفت .

نخست از مسئله پیدایش عالم Cosmology شروع میکنیم .

### پیدایش جهان در نزد چینیان

همزمان با ظهور فلسفه ایدئالیسم هندو در هندوستان و نگارش کتاب « اوپنیشاد » در آن دیار در کشور همسایه ایشان یعنی مملکت چین نیز سعی و کوشش عقلانی بوقوع پیوسته متفکرین و حکماء خواستند برای ارواح و روانهای علوی دستگاه و نظامی قائل شوند و در میان زمین و آسمان تلازم و تناسبی برقرار سازند .

چینیان باستانی چون دیگر ابناء بشر معتقد بودند که زمین صفحه ایست مسطح و ساکن و آسمان چون سرپوشی مقرر بر فراز آن قرار گرفته ، کشور ایشان یعنی چین مرکز سطح زمین است یعنی سلطنت مرکزی بلکه از آن دقیقتر بگوئیم قصور و معابد خاقان در آن ناحیه نقطه مرکزی دایره وجود را تشکیل میدهد و در اطراف آن دیگر خلایق و موجودات قرار دارند .

چون بر آسمان نگر بستند و کشاورزان چین با خضوع و انکسار بر گنبد دوار شبانه روز پیوسته نظاره کردند از نظم و تناسب حرکات آن بحیرت و شگفتی درآمدند پس گفتند اگر چیزی نامطلوب مشاهده میشود مثلاً سنگهای شهب و نیازك بر زمین فرو می افتد یا صاعقه از آسمان فرود می آید بسبب آنست که آسمان از بیعدالتی و بی نظمی که در زمین رویداده بخشم در آمده و میخواهد که آنرا تعدیل کرده بسامان و انتظام باز آورد .

زمین نیز مانند آسمان مطیع قانون خلقت است چنانکه در توالی حرکات تغییر ناپذیر



سالیانه و تناوب دائمی و منظم فصول اربابه و نمونباتات و بالارفتن آتش و روپائين آمدن آب، و هزاران حوادث و اعمال طبیعت این نظم جهانی مشاهده میشود .

در زمین مانند آسمان قوای شیطانی یعنی اعمال کيفر بشری گاهی موجب بی نظمی و آشفتگی میشوند و جریان امور صعب گاهی دچار تأخیر و اختلال میگردد ازینرو حوادث نامطلوب چون سیلابهای بنیان کن و گرد بادهای خانه برانداز و زلزله های مخرب و خشکالیهای جانسوز و سرماهای منجمد کننده روی میدهد تا آنکه نظم قدیم دوباره جریان یابد و بدکاران بجزای عمل خود درسند . باری همه جا ، در زمین و آسمان انتظام و تناسب کار فرماست .

### یانگ و یین

با این اندیشه ها که در مفاصل ذکر شده چینیان تکوین یافت بعضی از فلاسفه بسیار کهن و گمنام شاید در حدود هزار سال ق . م مشاهده نمودند که در هر شیء طبیعی دو عامل محرك بهم آمیخته و ممزوج گشته است . پس یکی را یانگ Yang و دیگری را یین Yin نام نهادند و گفتند هر موجودی که در عالم هستی وجود دارد از عمل متقابل و تفاعل این دو حالت پاد و قوه مرکب شده بنا بر این در آن موجود از هر یک آندو اثری و ظهوری پدیدار است یانگ یعنی نیروی مذکر دارای مرحله فاعلیت و حرارت و نور که جهت مثبت عالم است و هر شیء منیر در جهان و نیز آتش و نیز رجحان جنوبی در هر کوه و ضلع شمالی (نسا) در هر دره و تمام خواص رجولیت با انواع مختلف همه مظاهر یانگ هستند . اما یین یعنی نیروی مؤنث در مرحله انفعال مبداء حیات و باروری و فراوانی و تولد و تناسل بالاخره سایه و سرما و رطوبت مخفی و مستور که جنبه منفی عالم طبیعت میباشد . در سایه های روز و در ظلمات شب در اشیاء ساکن و ساکت و در ضلع شمالی کوهها و سواحل نمناک و سرد جهت نسای رودخانه ها نمایان میگردد پس هر شیء واحد در یک حال ممکن است صفات یانگ یعنی صفات اثبات و رجولیت را نشان دهد و در هر حال دیگر مظهر اوصاف یین یعنی حالت نفی و انوثیت گردد مثلاً یک کنده هیزم خشکیده بتمام معنی مظهر یین میباشد لیکن اگر او را با تنی منتقل سازند همان لحظه مظهر یانگ به کمال خود میشود و این از آن جهت نیست که تغییر ماهیت میدهد و ذات آن عوض میگردد بلکه از آن سبب است که دوقوه فاعلی و منفعل مستور و نهفته در آن هر دقوه در معرض تبدیل از صورتی بصورتی دیگر قرار دارد برای اثبات این قضیه هزاران مثال از اشیاء مختلف ایراد کنند که هر چیز در حال حاضر دارای یک نیروی خاص میباشد و در دقیقه بعد نیروی دیگری را جلوه گر میسازد ، قوس آفتاب یا کره خاک که اولی مظهر «یانگ» و دومی مظهر «یین» است و آسمان که قوه یانگ آنرا نمایان ساخته و زمین که نیروی یین را آشکار کرده ممکن است هر لحظه بصورتی دیگر درآمده و قوه مخالف از آنها نمایان گردد .

اختلاف و تباین ما بین اشیاء ناشی از ماده ذاتی و جوهری آنها نیست بلکه در چگونگی عمل آنهاست و آن حالتی عرضی است که بر آنها عارض میشود ازینقرار که ماده هر آن تغییر حالت میدهد و در هر حالت دارای صفات جدا و خصایصی دیگر میشود و از صورتی بصورت دیگر درمیآید و هر صورتی نامی جداگانه می یابد . بمبارت دیگر متفکرین چین گوئی از ماده اصلی یعنی «ذات و جوهر» تصور اندیشه ای نداشته اند بلکه هر چیز را دائماً در معرض تبدیل حالات و تغییر صور میدانسته اند و مقدار

اختلاف بین اشیاء را متناسب با درجه و مرتبه غلظت و تصلب آنها می‌پنداشته‌اند و از آن تعبیر به «عمل» و «حرکت» میکردم‌اند.

اما دو جنبه ذکر و روانیات نیز از سایر موجودات کمتر نیستند بلکه آنها نیز محصول و نتیجه تفاعل دو عامل یانگ و یین میباشد که در مراتب مختلفه از امتزاج در یکدیگر بوجود آمده‌اند و مورد خواص و اغراض خود از ماهیت آسمان است یعنی دارای جنبه فاعلیت و مظهر نیروی یانگ است ولی زن از ماهیت ارضی است یعنی صاحب جنبه انفعال و علامت ظهور فوه یین میباشد. همچنین ارواح طیبه و نفوس قدسیه که از آن به شن Shen تعبیر کنند دارای صفات و خواص یانگ میباشد. برخلاف ارواح خبیثه و روانهای شریر که آنرا با اصطلاح خود کوی Kwei میگویند همه صاحب اوصاف «یین» هستند و پنج عنصر که عبارتست از فلز و چوب و آب و آتش و خاک حاصل فعل و انفعال دو فوه یانگ و یین در عالم وجود و کره کیهان‌اند. خاک در آن میان جنبه نزولی حاصل کرده و در عالم سفلی قرار گرفته و چهار دیگر حالت صعودی یافته و در بعلو و بالائی میروند. بالاخره حوادث و اتفاقات نیز هر کدام مظهر یکی از آن دو فوه‌اند و در حرکات و سکونات مانند نمود و بپروزی و شکست و کون و فساد و غیره همه از آن دو ترکیب یافته‌اند.

#### نظریه تائو Tao

فلاسفه قدیم چین همانطور که برای کیفیت تبدیل هر موجودی از موجودات و پیدایش و زوال آنها نظریه مذکور را وضع کرده‌اند و برای چگونگی تناسب و انتظامی که در عالم طبیعت قائم است نیز فرضیه‌ی مقرر داشته‌اند و از آن تعبیر به تائو Tao کنند و گویند که اولاً این حسن تناسب و کمال انتظام که از آسمان و زمین نمودار است نتیجه قوه کیهانی «تائو» میباشد. کلمه تائو در لغت بمعنی «صراط» و «طریق» است چنانکه بشرود را در لغت خود نیز تائو میگویند و در اصطلاح عبارتست از قانون ثابت جریان اشیاء و روش مقرر حرکات موجودات.

اولاً گفتند تائو در عالم هستی (کیهان) ازلیت دارد و قانون آن سرمدی است ازینقرار ترکیب عالم و طریقه نیرومند روش کون دوامر متعاین و جداگانه میباشد. در این عالم کون قبل از خلقت جهان این روش بالقوه وجود داشته و بمحض اینکه جهان آفریده شد بالفعل مطابق آن روش شروع بحرکت کرده است.

ثانیاً بر آن رفتند که صراط و روش حرکت عالم بعد کمال و اتقان است گویی بیکره آن درازل طریقه‌ریزی شده سپس تمام موجودات بر طبق آن نمایان گردیده و حرکت و جنبش خود را بسوی کمال آغاز نموده‌اند.

بنابر این مقدمه نظریه تائو برای عالم وجود مشتمل بر حسن تناسب و کمال تفاعل است. یعنی عالم کون بالطبع متحرک و ابداً یابد بسوی فیروزی و باروری و درستی سیر می‌کند. اگر شیاطین خبیثه و پا عوامل شر و یا آدمیان خطا کار نمی‌بودند که همیشه برخلاف جهت سیر تائو حرکت میکنند و دوران آنرا دچار تعویق و احتلال می‌سازند هر آینه عالم بسرعت حرکت خود را بسوی مقصد کمال طی میکرد و بمبارت دیگر هرگاه تمام موجودات از آسمان و زمینی و عوالم ارواح و اجسام در هر جا مطابق قانون تائو حرکت میکردند البته عالم شکل

کامل واحدی در کمال تناسب حاصل می‌نمود و بسوی سادت و سلام راه می‌پیمود. چنانکه این حالت در عصر ذهبی سلطنت پادشاهانی مانند Yao و Shun اتفاق افتاد این دو خاقان در زمان خود بطریقه تنائوی برده و مطابق دستور آن بر عالمیان حکمرانی کردند، ازینرو روزگار ایشان سراسر فرخندگی و سعادت ببار آورد و زمین موطن بشر صورت بهشت برین گرفت حال نیز اگر اوضاع و احوال برطبق تائو جریان یابد همان روزگار زرین بربنی آدم دوباره نمودار خواهد شد.

### پرستش ارض

دیانت چینیان قدیم بدرستی خاصیت و عامل کشاورزی را در تمدن باستانی آن قوم منمکس می‌سازد در هر قریه و ده خاکریزی و تپه‌ای مرتفع ازگل و خاک به علامت حاصل خیزی زمین برمی‌افراشد و برقله گاهی یک درختی نیز می‌کاشته و اطراف آنرا نهال‌های مقدس غرس می‌نموده‌اند آن خاک ریز مرتفع شی می‌گفته‌اند. از اینفرار «شی» مرکز مذهبی و محل عبادت روستایی بوده است که تشریفات و آداب خاصی نسبت به خدایان زمین در آنجا بعمل می‌آمده و نعمات دینی سروده برقص می‌پرداختند و معتقد بوده‌اند که این اعمال در بیشگاه «شی» که در هر فصلی بمناسبت پذیرا نشانی دیا نو و با حصاد غلات و حبوب انجام می‌گرفته باعث ازدیاد برکت محصولات خواهد بود. پس از اینکه کشور چین از حالت مدنیت بدوی تحول یافته بصورت امپراطوری وسیعی درآمد در نتیجه در هر گوشه و کنار آن سرزمین خاک ریزها (شی‌ها) فراوان برپا شد و در مرکز هر ایالت خاکریز بزرگتری بصورت تل مرتفعی ساخته گشت که برکات عبادت آن شامل حال تمام مردم آن ایالت بشود و بالاخره در تبت گاه مرکزی که نشیمن شخص خاقان بود «شی» بسیار بزرگ کوهمانندی مرکب از پنج طبقه خاک هر طبقه‌ای برنگی برافراشتند تا ثمرات عبادت در دامنه آن نصیب تمام مردم کشور شود.

در برابر این خاکریز عظیم در تابستان هنگامیکه آفتاب باوج مدار صیفی میرسد شخص خاقان حضور یافته بعداً زمین را شیار می‌کرد و ارواح ارضیه را عبادت میفرمود و برای تمام اهل آن مملکت دعا میکرد. این عمل تا این اواخر در چین همچنان معمول و مرسوم بود.

### پرستش آسمان

چون روزگاری بگشت از رونق بازار پرستش زمین بتدریج کاسته گردید ولی عبادت آسمان بجای او روزافزون رواج یافت. در ایام سلطنت شانگها Shangs معبود بنام تی Ti یا شانگتی Shang-Ti مورد عبادت عام و خاصی قرار گرفت. کلمه «تی» را به «برین» ترجمه می‌توان کرد ازینرو معبود برین را خداوندگار ممالك علوی یا خاقان آسمانها پنداشتند و پادشاهان آن سلسله برای طلب فیض و کسب برکت خاصه استدعای پذیرنی پاران باو توسل می‌جستند و مرتبه او را برتر و بالاتر از مرتبه زمین میدانستند و هنگام شروع به رزم و بیگار بوسیله کاهنان رضایت «شانگ تی» را طلب می‌کردند. بعد از ایشان زمانیکه نوبت سلطنت به سلاله چو Chous رسید بجای «تی» لقبی

دیگر باین معبود علوی داده و اورا «تین» Tien یعنی «آسمان» خواندند که منزلگاه ارواح عالی‌و مقام‌مقرین است .

سلاطین آن خاندان و خاندان خاقانهای متوالی بعد از آنها همه رابطه و علاقه خود را با آسمان پیوسته مستدام نگاه می‌داشتند ازینجاست که یکی از القاب ایشان «تین‌تیرو» Tien-Tiru یعنی «پسر آسمان» می‌باشد . همه ساله در مواقع و ایام خاصی شخص خاقان بنام سراس رعایای خود عبادت و تشریفات معینی بدرگاه «تین» بعمل می‌آورد . پس از اینکه شهر یکن تخت‌گاه بزرگ آن کشور پهناور گشت رسم چنان بود که چون آفتاب در مدار خود بآخرین نقطه «ضیض» زمستانی می‌رسید خاقانها مراسمی بمنظور اهداء قربانیا و نیازها بدرگاه خدای آسمان بجا می‌آوردند و در مصیبه‌های رخام که بنام محراب آسمان در جنوب آن شهر بزرگ ساخته شده بود در برابر سطحی بزرگ که بر روی آن این عبارت نقش بسته بود : «پادشاه آسمان و فرمانروای شمال» هدایا از بخور مطهر و قطعات سنگ بزم سبز و ابریشم خام و طعام و شراب و غلات عرضه می‌داشتند و خاقان نه بار چنین برخاک می‌سود و ادعیه و مناجات‌ها با آواز بلند تلاوت میشد و از خدای آسمان التماس می‌کرد که در آن سطح فرود آید و همه ایمان داشتند که بدون این عبادات و مناسک هرگز مابین زمین و آسمان توافقی و اعتدال صورت نخواهد بست .

### پرستش ارواح

چینیان معتقد بوده‌اند که سراس عالم طبیعت بوجود ارواح گوناگون و روانهای مختلف حی و زنده است . زمین و آسمان هر دو مملو از این موجودات روحانی می‌باشند ازینرو برابر محراب خاص آسمان صفائح و الواحی نصب می‌کردند که در آنها از روان آفتاب و ماه و پنج سیاره و هفت سیاره دب اکبر و بیست و پنج مجموعه کواکب و همچنین از فلك البروج با تمام نجوم و اختر و نیز از روان بادها و ابرها و باران و رعد و برق به بزرگی و بزرگی یاد می‌کردند . و بر آن بودند که آنها در همه جای جهان یعنی در جبال و صحاری و انهار و اودیه متفرقند . رود زرد و سلاسل کوهستانهای کشور چین از دیر باز بعنوان منزلگاه و نشیمن ارواح مورد ستایش و پرستش رسمی مردم آن سرزمین بوده است و نیز می‌گفتند که ارواح موزیه و روانهای خبیث و انواع شیطاین با انواع گوناگون در اطراف و جوار خانه‌های آدمیان پراکنده می‌باشند و در اماکن خلوت و متروک در ظلمات جنگلهای مخوف و اعماق دره‌ها و در کین‌گاه طرق و شوارع خاصه شب هنگام بآدمیان و عابرین سیل‌مترض میشوند در آب و در هوا و در خاک همه جا به صورت جانوران درنده و سباع شاره و نباتات و اشجار و ماهیان دریا و طیور . هوا و گاهی به لباس مبدل به صورت حیوانات رام در آمده بنی آدم را آزار می‌رسانند .

بالاخره پس از روزگاران انواع شیطاین و ارواح را بدو گروه تقسیم کردند نخست شن Shen یا نیکن دوم «کوی» Kiwei یا بدان که عدد هر کدام آنها از حد و سر خارج است . شن‌ها در آسمان و اراضی بارور در شجر و حجر سودمند در کوه شمس و قمر و در نجوم مرضیه و ریاح مفیده و باران و آتش و کوهها و رودخانه‌ها و دریا و رود و چشمه سارهای جاری و نباتات نافع زندگانی می‌کنند ارواح اجداد و تیاکان همه از جنس شن‌ها هستند در حالتیکه کوی‌ها یا قوای زیان

بخش درظلمات و تاریکیها مادی دارند و اگر انسان بنور چراغی متصل نشود در خطر ایذاء آنان قرار خواهد گرفت هنوز مردم چین برای نجات از شر و ضرر ایشان بانواع افسون‌ها و سحرها متصل می‌شوند و کشیشان و روحانیون مذهب یائو اعمال جادویی چند برای رهائی از آزار آنها بعمل می‌آورند .

گویند هر موجود نورانی و هر شیء سودبخش که مآوای شن یا روح پنگ است دشمن «کوی» میباشد مثلاً پناه بردن بنور آفتاب باعث نجات از شر ارواح مضره یا شیاطین خبیثه میباشد هنگامیکه خروس سحری با بانگ خود بشارت طلوع آفتاب میدهد علامت آن است که شن برکوی غلبه یافته است ازینجاست که شفای امراض قلبی را درخون خروس طلب میکنند و بر سر دلد کسی که بحمله صرع یا سکنه یا عارضه قلبی دچار گشته خون خروس می‌افشانند و طلایه میکنند و بیکر خروس را ازگل ساخته درخانه‌ها بر سر دروازه‌ها نصب مینمایند که آن شکل باطل‌الشر آثار شوم «کوی» خواهد بود. همچنین هنگام بهار که غلبه شن برکوی نمودار است و فصلی است که شکوفه‌ها و ازهار علامت قدوم شن‌ها است ازینرو نهالهای اشجار میوه‌دار مانند هلو همه جا غرس میکنند و از جوب آنها تخته می‌سازند بر روی آن نقش‌ها و طلسمها مینگارند و کاغذهای سرخ قام که به رنگ شکوفه است در روز اول سال بدر و دیوار چسبانده و سوختن آنها و آفرودن شمع و متاعل را همه عامل وباعت طرد و شکست کوی‌ها می‌پندارند و در مواقع اعیاد و جشنها آنها را می‌افروزند و در روز نوروز خانه‌ها را جارو کرده و از وجود ناپاک ارواح شریره بدین وسائل نصیف و نظهیر می‌نمایند .

### پرستش اجداد

در فصلی که از ادیان مردم بدوی و اقوام همجی بحث کردیم بتفصیل بیان نمودیم که چگونه آن آدمیان نیم وحشی در هنگام زندگانی خود با ارواح اموات معتقد شده و برای آنها بقا و حیات قائل گشته و بر آن رفته‌اند که یاد رفگان باعث میشود که ارواح ایشان در حلقه زندگان درآید و بمحض یاد آن مرده فی‌الغور روح او در آنجا حاضر گردد و با آنها سخن میتوان گفت و از آنها در تیک و بد اعمال خود مشورت میتوان نمود.

مردم چین نیز بنوبت خود همین آئینه و یا عقیده باستانی را حفظ کرده‌اند استحکامیانی و حمیت و خوشاوندی و علاقه بخانواده در میان ایشان آنانرا در این ایمان راسخ ساخته و بتین دارند که روان گذشتگان در میان ایشان حسی و حاضر است . ازینرو نیاکان و اجداد مرده خود را همیشه در میان خود موجود دانسته و معتقدند که آنها همواره مراقب اعمال و خواهران سعادت و آسایش اعقاب و اولاد خود میباشد و اگر از یکی از ایشان عملی ناپسند سرزند آنها خشمگین گشته او را کیفر میدهند.

بازماندگان باید همواره رشته ارتباط و اتصال خود را با عالم اموات و ارواح گذشتگان پیوسته نگاه دارند و بوسیله ادعیه و اوراد و قربانیها و نیازهای خوردنی‌ها و ماکولات آنها را خوشدل سازند و بر آن بودند که ارواح از ماده اطعمه و اشره تناول نمیکند بلکه جوهره لطیف و عنصر روحانی آن را جذب میکنند و ما بقی را برای کشیشان و روحانیان باقی میکذارند همچنین

گذشتگان و اموات پیوسته موجبات سعادت و کامیابی افراد خاندان را در عالم غیب فراهم میسازند و هرگونه نیکی و یا بدی که با افراد خاندان برسد از تأثیر مستقیم آنهاست. دوستان و یا دشمنان هر خاندان نیز براین نکته واقفند و درصدد آزار و یا لطف به ارواح اجداد ایشان برمی‌آیند. در ازمنه دیرین باستانی مراسم تدفین اموات بسیار با جلال و باشکوه و گرانها بمبلغ می‌آمده‌است در آن زمان پدران خاندان‌های ثروتمند و توانا در هنگام مرگ نه تنها بالاوژم و اثاث قیمتی از قبیل ظروف برنز و اسلحه صید و شکار و بعضی حیوانات مانند سگ و اسب با آنها بخاک میسپردند بلکه بعضی افراد انسانی را همراه ایشان زنده بگور میکرده‌اند و حتی در پاره‌ئی مواقع همه صدها نفوس زنده را با متوفی بخاک میسپردند تا در عالم ارواح بخدمت شخص مرده بپردازند. از این لحاظ چینیان باستانی با مصریان و امم افریقیائی و ژاپونی و دیگر مدنیت‌های دیرین شریک و شبیه بوده‌اند زیرا آنان نیز زندگان را با اجساد مردگان دفن میکرده‌اند. این عادت و حشانه روزگاری دراز در چین مرسوم بوده‌است ولی بمدرو بنقصان و فراموشی نهاد و حتی دفن ظروف و آلات و افزار گرانها را نیز موقوف داشته و بجای انسان و حیوان و اشیاء نقش و تصویر آنها را بر روی کاغذ نگاشته با جسد متوفی در گور می‌نهادند. هنوز این رسم در نزد چینیها معمول و صنعت رسوم و نهوش کاغذی باین منظور در نزد عامه رائج و دایم است.

در هر خانه و خاندان رسم آنستکه شریعی بیادگاریان و رفعتان قائم میسازند و بر فراز آن صفاه چوبی نقش و نگارها می‌نگارند و نام گذشتگان را بر آن می‌نویسند. همچنین در قیابل و عشا بر نیز محراب و شریعی بزرگتر خاص اموات و اجداد هر قبیله موجود است که از زیورها و زینت‌ها آراسته است در پیشگاه آنها اغذیه لذیذ و مشروبات گوارا هدیه میکنند و همچنین در برابر آن ضریح مراسم عقد و زناشویی و نامزدی مابین دو خانواده عروسی و داماد انجام میگیرد و چون مسافرتی طولیل یا شغلی مهم پیش آید باز رئیس خانواده در برابر ضریح بخضوع و خشوع استعما دجسته و استعانت میکند و بالاخره ملجأ و مأوی ایشان در امور روحانی و اجتماعی و دنیوی همان محراب اجداد گذشته است.

یکی دیگر از رسوم و عادات چینیان که باز مظهری از ایمان و پرستش اجداد است همانا مسافرت افراد خاندان در فصل بهار یا یائیز به زیارت قبور ایشان میباشد، در آنجا بروی مقبره آنها خوردرنی و هدایا نثار می‌کنند و دعا و نماز می‌خوانند عجیب آنکه در فصل یائیز زائرین صفجات و اوراق کاغذی که بر روی آن نقش پتو و لحاف و البسه و اقمشه نگاشته‌اند در برابر قبور ایشان میسوزانند تا بدین وسیله مردگان از آسب سرمای زمستان در امان بمانند.

#### ۴ - تائوئیسم Taoism

کلمه تائوئیسم بطور کلی دو معنی را افاده مینماید یکی يك دستگاه نظام فکری که مبادی تائو را مرکز کلیه افکار و اندیشه‌های عقلایی از دهور قدیمه تا امروز قرار داده است دیگر مخلوطی و زبجی از عقاید و اوامه دینی و مبادی سحر و جادو که از زمان سلاله‌های خانانی هان Hans در طول چهار قرن (۲۲۱ - ۲۰۶ ق. م) در این مملکت بظهور رسید و بهر دو معنی مبداء تائوئیسم مجموعه‌ئی از معتقدات و اعمال و مناسک میباشد و محتوی بر يك سلسله عقاید عامیانه و خرافات و اوامه

همچنین شامل مقداری افکار فلسفی و عرفانی است که زندگانی معنوی قوم و ملت چینی بر روی آثار فارا گرفته است .

بهر صورت گویند تاوئیسم که از شخصی بنام لاوتزو Lao-tzu یا لاوتان Lao - Tan نشأت گرفته است و او شخصی افسانه‌ایست که دارای مقام تحقیق و مطالعه بوده ولی از سرگذشت زندگانی او چیزی بدست نیست حتی حقیقت وجود او نیز مورد شبهه و تردید میباشد ، روایات و اخبار قدیم حاکی است که آنمرد در ایالت چو Chu در سال ۶۰۴ ق . م بجهان آمده و در دربار سلطان درختگاه لوه یانگ Loh - Yang بمنصب خازن اسناد دولتی گماشته شد . اندکی برنیامد که او در حکمت عمل دیوان و شغل دولتی تردید نمود و حتی اشتغال بکسب علم را نیز با صفای خاطر و سادگی روح انسانی که مقصود غائی وجود آدمی است منافی دانست ازین سبب از کار دولتی کناره‌جست و بخانه خود بازگشت . چون انبوه مردم که بقصد زیارت از راه کنجکوی و شکفتی بیدار او می‌شتافتند (که یکی از آنجمله کنفوسیوس حکیم معروف بوده است) او را خسته ساخته آن فیلسوف کهن سال از خانه خود گریزان شده بدیار مغرب عزیمت سفر کرد پس بر عرابه که دوگاو سیاه بسته بود سوار شده رو براه نهاد و دنبای فریبنده و جامعه تباهکار را در قفای خود گذاشت . مردی که حافظ و نگهبان دروازه مغربی شهر و از معتقدان او بود چون او را بدینسان عازم رحیل دید در عقب او روان گشت تا از فضايل و معانی او بهره‌مند گردد . لاوتزو و درکناری ایستاده و برای آنمرد که پین‌هی Yin - Hsi - مو - ی است رساله املاء نمود باو داد که آن رساله تاکنون باقی و موجود مانده و بنام «دستور و نیروی تاو» (Tao Teching) معروف میباشد .

در این رساله که شامل جمل کوتاه و کلمات قصار و بعضی از آنها مبهم و رموز است لاوتزو اصول عقاید خود را خلاصه کرد و چون آنرا نگاشته تسلیم دروازه بان کرد راه خود را در پیش گرفت و ناپدید شد و دیگر خبری از او باز نیامد .

آنانکه وجود شخص حکیم را منکراند و در صحت این حکایات و روایات شبهه نموده اند میگویند که فلسفه تاوئیسم روزگاری قدیم تر از عصر کنفوسیوس در چین وجود داشته و این رساله را نیز او نوشته است بلکه منسوب بحکمایی باستانی است و کهنتر از او میباشد .

از آنجا که مذهب تاوئیسم سه دوره مختلف گذرانیده و پاره صورت جداگانه حاصل کرده است میباید که ما نیز آنرا از سه جهت مطالعه کنیم : (الف) جنبه فلسفی یا صورت مثبت آن که مشتمل بر تعالیم عرفانی قوی و نیرومند است (ب) جنبه سحری و جادویی (ج) جنبه رسمی مشنات آن در برابر حکومت چین چونکه گاه بگاه تاوئیسم مذهب رسمی خاقان‌ها قرار میگرفت .

### الف - صورت فلسفی تاوئیسم

تأسیس تاوئیسم مانند بک نظام فلسفی مرتب در قرن‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد صورت گرفت قبلا بعضی رجال و اشخاص در این وادی قدم نهادند که یکی از آنجمله مردی است بنام لاوتان Lao - Tan که راه را برای این مقصود آماده ساخت . ظاهر اکنفوسیوس در قرن ششم ق . م بابکی از همین اشخاص ملاقات کرده است . این پیشوایان فیلسوف مآب تمدن بشری را طرد و سرک کرده و مانند کلیون Cynics و یا شکاکین Sceptics در پیونان آداب و رسوم بشری را مورد

اعتراض و انتقاد فراوان دادند و با لسانی نیز و فکری نند کلمات و سخنانی جالب از خود بجای گذاشتند .

یانگ چو Yang - chu یکی از آن حکیمان است که در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته وی چون ملاحظه فرمود که نظام اجتماعی مردم چین دچار آشفتگی است و امراض علاج ناپذیر بر جامعه استیلا یافته بر آن سرشده که از هیئت اجتماع انسانی روبرو یافته و حیوة شخصی انفرادی خود را با ساز آورد و زندگانی خویش را اصلاح و تکمیل نماید گفت هر کسی مسؤول نفس خودش و لاغیر . پس زندگانی شخص خود را برتر و گرانبهار از تمام موجودات دانست و این قاعده را مقرر کرد که نباید گذاشت که اشیاء و امور خارجی بر شخصیت و روح فردی غلبه و تسلط یابد . او دیگر پیروان وی حتی از طلب علم و دانش نیز دست کشیده و رویه استقلال فکر و عدم تقلید عقیده را پیش گرفتند و در عمر براه تسلیم صرف و رضای محض رفتند . بزرگترین و آخرین این طایفه حکیمی است بنام شوانگ تزو و Chwang - Tzu وی بر نوشتن گردن نهاده گفت اگر وقتی دست چپ من بشکل خروسی در آید آن را علامت زمان شب فرار خواهم داد و اگر روزی دست راست من بصورت کمانی در آید آن را آلت شکار مرغی و افزار تناول صیدی خواهم کرد و اگر بایم بشکل چرخ در آید بوجان من مانند آسمی رونده ای شود بر آن سوار شده حرکت خواهم کرد و دیگر احتیاجی باس ندارم و بعقیده این جماعت مرد حکیم آن کس است که راز سعادتمندی و کلبه نیکبختی را در زندگانی بدست آورد و به قضاو قدر تسلیم شود و بحریان حوادث رضا دهد .

در عین اینکه این فلاسفه نفس خود را تسلیم طریق (تائو) کردند و معتقد شد که هر کس را طبیعت برگزیند و گوهر سعادتمندی و صفای نفس و علو مقام را باو عطا کند پیرو این طریق خواهد نمود . باری بعضی ازین متفکرین در بین صاحبان اذهان وفاد مجموعه سابق الفکر لائوتزو ( در ستور من روی تائو ) و همچنین کلمات شانگ تزو را جمع آوری کردند کتاب متبع خود قرار دادند .

فلسفه کتاب تائو چینگ Tao Te Ching یا «ستور نیروی زندگانی» این کتاب را نمیتوان محصول فکر و دماغ فرد واحدی دانست بلکه بصورت اصلی آن باضافات و ملحقات بی شمار و حلقه و اصلاح بسیار تغییر ولی در هر حال شك نیست که اغالب محتویات آن نامه باستانی از قرن چهارم قبل از میلاد به صرا رسیده است .

اساس فلسفه آن کتاب روی این قاعده است که هرگاه اشیاء در طریق طبیعی خود بپر کنند هر آینه با نهایت تناس و کمال حرکت خواهند نمود زیرا تائو یعنی طریق الی عالم هر چه منتهی و حایلی بر خورد نکرده و بهولت و نرمی پیش خواهد رفت .

در نخستین جمله آن کتاب از علی میکند که تعریف تائو امری بی مثال است و کلمات و عبارات که در زمان حادث و بوجود بیایند . بر امر قدیم ازلی ممکن نیست احاطه داشته باشند و البته هر اسمی بدان بگذارند با حقیقت مسمی تباین خواهد داشت ، ازینرو تائو در پرده ای از اسرار نهانی و ازلی مستور میباشد که ظلمات آن طالب رهنورد را در وادی اسرار آمیز کیهان سرگشته می سازد و معناك تنها سرچشمه عمل و منشأ نیروی هستی بنی تا (Te) در تمام موجودات وجود دارد .

سمی و مجاهده در طلب حقیقت تائو آدمی را بمال سمردی قبل از وجود یعنی عالم «عدم» می کشاند و بالاخره این مسئله مطرح می شود که تائو چگونه در عالم هستی منشأ اثر شده است ؟



کتاب « نائوت چینگ » باین مسئله پاسخ می‌دهد و آن نامه کنهسال می‌خواهد این نکته روشن کند که هدف نهایی انسان آنست که خود را با نائو متناسب قرار دهد و بدینوسیله درطول حیات و عمر خود بعد کمال برسد.

همانگونه که زمین و آسمان در اثر جریان سیر نائو متناسب و تعادل انتظام خود رسیده‌اند و همانطور که خاقانهای اعصار طلائی در نتیجه نفویض و تسلیم مطلق بطریق «نائو» برای خود و رعایای خود خوشبینی فراوان بار آورده‌اند بهمین قیاس هر فرد آدمیزاد نیز میتواند به‌المیترین مرتبه سلامت و سعادت برسد بشرط آنکه زندگانی خود را با نائو موزون کند. انسان فاعل مختار است و در انتخاب روش خود آزاد و در ساختن بنای حیات و آداب اجتماعی خود اختیار دارد و حتی میتواند طریقی برخلاف قانون ازلی نائو در پیش بگیرد ولی حاصل او ازین عمل رنج است و درد، ازین جاست که در میان این مدنیت عجیب و غریب که بدست خود انسان خود ساخته شده بانواع آلام و شدائد مبتلا گردیده. آدمی در این حیات مانند شناوری است که در مسیر رودخانه برخلاف جریان آب رود شناوری کند البته مقاومت با جریان آب او را فرسوده و ناتوان خواهد ساخت طبیعت نیز در سر خود مخالفین جریان خود را هلاک و نابود میسازد. شاید آدمیزاد از روی پندار و غرور خود را بزرگتر از طبیعت دانسته تصور کند که بر آن غلبه خواهد یافت لیکن این خیال باطل است. آری انسان دارای فوه اختیار میباشد و هرگونه که می‌خواهد میتواند فکر کند یا عمل نماید. نائو او را آزاد گذاشته است ولی این آزادی تاحدی است که با قانون نائو معارضه نکند.

پس آسمان و زمین و همچنین آدمیزاد میتوانند خود را با نائو متناسب سازند و بدین وسیله از کمال وجود خود بهره‌ور گردند کسانیکه راه نائو را مطابقت نمی‌نمایند شاید موقتاً در اعمال خود کامیابی جزئی حاصل کنند ولی آنها بی‌خبرند که قانون تغییر ناپذیر نائو در برابر ایشان ثابت و استوار است و هر حرکتی اگر برخلاف نائو بنقطه آخر برسد فی‌الحال بازگشت خواهد یعنی «واکنش» نشان خواهد داد همانگونه که انسان در سر زندگی خود بناچار گاهی با نائو موافقت کرده جلومی‌رود و گاهی نیز مخالفت نموده بازگشت میکند این قاعده فعل و رد فعل یا کنش و واکنش در تمام حرکات طبیعی مشهود است. هر چیزی بنقطه اصلی حرکت خود رجعت میکند و در آنجا همه موجودات بهم آمیخته یک واحد مطلق تشکیل میدهند هزاران هزاره وجودات که در زیر فیه آسمان جای گرفته‌اند اسیر پنجه نیروی نائو می‌باشند. نائو خود را همواره تیره و مبهم نشان میدهد ولی ثابت و اصیل است. مستور و مخفی از انظار است ولی بر تمام موجودات احاطه دارد چون بادیده بر نائو نظر می‌کنند آنرا نمیتوانند ببینند از نیرو آنرا معدوم و یا نامعلوم گفته‌اند. چون گوش بر آن فرامیدهند آن را نمیتوانند بشنوند از نیرو آنرا صونی ساکت نامیده‌اند، چون دست بسوی آن دراز میکنند البته نمیتوانند آنرا لمس کنند از نیرو آنرا «جزء لاینجری» دانسته‌اند، آلات و ادوات حواس همه در نائو موشکافی میکنند لکن عاقبت همه ناکام بر میگردند.

نائو یکی و یکسانست و یکی دونا میشود و دونا سه‌تا می‌گردد و سه‌تا سرانجام اعدادی بیشمار. از نیرو مرد حکیم آنست که یکی را اختیار کند و از آنهمه اعداد دیگر بگذرد هم آن مرد حکیم میداند که نفس او همان یکتا است با انضمام اعدادی بی‌پایان دیگر که همه در آن یکی مضر و مستتراند پس او تمام مظاهر صور طبیعت و حادثات عالم کون و وقایع دور زمانی که همه را انسان در عالم محسوسات درک میکند در عالم دل و منی یکسان‌اند و نمیزی از یکدیگر ندارند. تولد و

موت، قیام وقوع، کون وفساد درحقیقت امور تنبیری نمی‌دهد همه از منشأ عدم متفرع گشته و عاقبت به سرمزل عدم باز میگردند این سیر و جریان قانون طبیعت است که سرنوشت تمام موجودات را مشخص میسازد.

پس مرد حکیم خود را بطبیعت یعنی تائو تفویض میکند و در راه غلبه و استیلای خود بر دیگران کوششی نمیکند. همه اشیاء را رها باید کرد که طریق طبیعی خود را بیمایند و در جریان مسیر آنها دخل و تصرفی نباید نمود. یک نکته را باید در نظر داشت که تائو شخصیت و هویت معینی ندارد بلکه با آنکه تمام شخصیتها و هویتها مظاهر گوناگون او هستند که درعالم و آفاق بسیار ظاهر شده‌اند خود او از صورت و شکل میرا است ازینرو مرد حکیم دربارهٔ آن تفکر و اندیشه نمیکند ولی بهیچ صورتی برای او رسم پرستش یا عبادتی بعمل نمی‌آورد تائو بالکمالی و استدعای اشخاص پاسخی نمیدهد بلکه او یک سبک عمل ازلی است که بواسطه آن معدودات بوجود میشوند و از نیست به هست می‌آیند. اما از آنجا که تائو سرنوشت اشیاء را معین می‌کند می‌توان او را قوه حاکمه نامید و اطاعت و توافقی با اراده او یک نوع ایمان و دین عرفانی لطیف است که از فلسفه بالاتر می‌باشد و هرکس که سعی کند خود را با این حقیقت ازلی کاملاً وفق دهد هر آینه در عاقبت یک ایمان مذهب را پیروی کرده است و از فلسفه محض فراتر رفته بسوی ایمان قدمی نهاده است.

در کتاب «تائوت چینگ» تعالیمی اخلاقی نیز وجود دارد که سراسر آنها در اصل و دو قاعده یکی «مثبت» و دیگری «منفی» خلاصه میشوند اصل دستور مثبت آنست که هر نفس آدمی باید در درون وجود خود طبیعت تائو را متجلی سازد و رفتار و گفتار خود را با سکون و آرامش قوه تائو موزون سازد با تائو عمل کند ولی بدون مثبت و انانیت از محصول تائو بهره برد ولی بدون تصرف و تملک...

اما اصل و قاعده منفی آنست که در برابر جریان آرام و نرم طبیعت مقاومت و مخالفت ساز نکند و در سیر مبارک آن با کردار جور مانع و حایلی ایجاد نفرماید، و بالاخره کتاب «تائوت چینگ» میگوید که انسان باید «وو - وی» Wu-Wei یعنی سکون نفس و عدم تندی و عمل آمیخته به تسلیم و تفویض را بجا آورد ازینرو ممکن است که مرد حکیم بدون بکاربردن اعضاء و جوارح بمقصود خود نایل گردد یعنی از شغل خود بدون فعل جسمانی حاصل مراد برآورد و بتعالیم خود را بیواسطه لب و زبان بدیگران القاء فرماید. شاید در آغاز عمل «وو-وی» لنو و کاری بیخردانه بنظر آید و عامل آن نادان و ابله جلوه کند مانند کودکی خردسال که جتی نیمه برچهره اوفتش نمی‌بندد بی‌حی و اراده بنظر آید ولی بحسب منطق کتاب Tao Te Ching در این سکون و تفویض و تسلیم همان نیروی مثبت و فعال وجود دارد که مرد عامل «وو - وی» را صاحب ملکات فاضله حیات انسانی از قبیل لطف و خلوص و تواضع و فروتنی میسازد.

از این سبک رفتار و طریق نفسانی بخودی خود مهر و محبت حقیقی زاییده میشود و از آن سادگی و بساطت لطیفی پدید می‌آورد و روابط ذوی الحیات و آدمیان بایکدیگر بر قاعده استوار رضا و خوشدلی قرار می‌گیرد همانطور که آن شخص خود را از مایات ناپسند نفسانی مانند خشم و جاه طلبی و آزار بدیگران دور می‌کند درحقیقت این قوه منفی نیست بلکه نیروی مثبت و مفید است. در آن کتاب چنین آمده است:

«من بدان کسان که بمن نیکی کنند نیکی میکنم - اما بدانها که بمن نیکی نمیکنند باز نیکی میکنم این چنین نیکی باقی میماند و پس». در جایی دیگر گفته است: «اینکه خلایق را دروغگو میشماری عیب آن درخود نوست که سخن آنانرا باور نمیداری».

و نیز میگویند که قوه مهربان طبیعت آنچنان قادر و ماهر است که در برابر آن هر صاحب فوئی ناتوان و زبون می شود و در اثر آن هر ضعیفی توانا می گردد. یکجا میگوید: «در عالم هیچ چیز برتری و ضعیفی آب نیست با این همه چون بخواهند اشیاء بسیار محکم و صلب را نابود سازند هیچ عاملی بقوت آب نمیباشد... پس نرمی و لطف سختی و خشونت را مغلوب میسازد و ضعیف عاقبت بر قوی غلبه می کند.

«تائوت چنینکه» در مباحث اخلاقی تأیجائی رفته که میگویند مرد حکیمی که بتعالیم تائو رفتار کند دارای موزون ساختن وجود خود با آئین تائو دارای یک نیروی سحری خواهد شد که بیشتر جنبه منفی دارد و از برکت آن نیرو هیچکس و هیچ چیز بر او فایز و غالب نخواهد آمد حتی می تواند با جانوران درنده و آدمیان خونخوار روبرو شود و از مرگ درامان بماند هر کس دارای نیروی تائو شود بهیات طولانی نایل میگردد و در اثناء عمر دراز خود از انحلال قوا و ضعف بدن مصون خواهد ماند. در جای دیگر گفته است:

«شنیده ام که هر کس راز حیات بی برد اگر اتفاقاً با کرگدنی مهیب یا ببری هولناک روبرو شود یا در دست دشمنان خونخوار اسیر گردد سلاح و حربهائی برای دفاع نفس خود حاجت ندارد کرگدن شاخ خود را بر بیکر او و ببر درنده پنجه خود را بر اندام او و دشمن کشته شمشیر خود را بر بدن او فرو نمیتواند کرد زیرا در کالبد او نقطهائی وجود نخواهد داشت که در آن مرگ بتواند بدرون او راه یابد».

و نیز میگوید: «هر کس صاحب فضیلت گردد بکودکی شیرخوار میماند که هیچ گزنده زهرناک او را نخواهد گزید و هیچ سبع ضار او را نخواهد درید و هیچ مرغ شکاری او را صید نتواند کرد زیرا که او دارای قوت تائو است و بهیات ابد نایل گردیده هر چند بدن او شاید پوسیده زایل گردد ولی نفس او جاویدان زنده می باشد.

مقالات شوانگ ترو شوانگ تزو Chuang Tzu پس از لائوتزو و معروفترین فلاسفه تائوئیسم میباشد. گویند وی در قرن چهارم قبل از میلاد میزیسته و تعالیم و دستورهائی استاد فرضی خود لائوتزو را انتشاری بلیغ داده است از این حکیم سی و سه مقاله که مقدار عظیمی از آنها محققاً بقلم شخص اوست بجا مانده و بدست ما رسیده با نشانائی روشن و امثال و تشبیهات واضح و حکایات لطیف و مذاکرات دقیق که بدان سلسله مقالات یک منزلت عالی ادبی بخشیده است و در همان حال تمایلی نسبت بمبادی و انکارکنندگی و سیوس در آن مشهود نمیکردد. صاحب این مقالات هر چند به عقیده تائوایمان داشته و مرکزیت وجود را برای «تائو» قائل است ولی در مسئله «تبدیل صورت تائو» یا تحول طبیعت از کتاب «تائوت چنینکه» قسمی فراتر نهاده و معتقد شده است که اشیاء و موجودات عالم یک دوران دائمی از وجود و تحول دور میزند از منتهی و اوقات در پی یکدیگر بتوالی در میسرند و فصول اربعه هر یک دوری دیگری می آید و دیگری را نابود میسازد و این دایره بی نهایت دائماً در دوران است و سلسله بین و بانک جاویدان از تائو بیرون جسته در یکدیگر فعل و انفعال می نمایند. در عین آنکه هر یکی ایجاد کننده دیگری است فانی کننده دیگری نیز میباشد و این حرکت ابدالاً باد جریان دارد. در باب اخلاق، نویسنده این مقالات

فلسفه‌ای وضع کرده و میگوید :

آدمی دارای دو حس یعنی خصومت و محبت است یا جذب و دفع یا رغبت و نفرت است و ازین و هر دو جنس مختلف با یکدیگر آمیزش کرده و نوالد و تناسل میکنند ولی هیچیک ازین دو حالت موجود سکون و آرامش مطلق نیستند . سعاد و شقاوت یا امنیت و خطر یا بیماری و تندرستی بتعاقب و توالی میآیند و بر طبق قانون علت و معلول در یکدیگر تفاعل مینمایند و میروند .

«چوانگ تزو» برای مبدء سکون و عدم فعالیت که از اصول مذهب تائو میباشد چنین استدلال کرده که چون در این عالم قاعده تبدیل احوال طبیعی بطور نظم و کمال حکم فرماست ازینرو بدونیک مطلق وجود ندارد و حقیقت و باطل دو امر نسبی بیش نیستند همه اشیاء در حد خود متساوی اند و هر چیز را که طبیعت یعنی تائو در زمان حال بوجود میآورد مانند چیزهایی که در زمان ماضی یا استقبال بوجود آورده و یا خواهد آورد در موقع خود خوب و ضروری میباشد بنابراین به بدو خوب محض یا بدو خیر و شر مطلق راه نتوان یافت مثلاً اگر آدمی در باطالافی بخوابد هر آینه به بیماری و فلج و استرخا مبتلا شده خواهد مرد ولی برای مارهای امر برخلاف است و زندگانی در باطلاق برای او واجب و لازم است . برای آدم توطن و آسایش در شاخسار اشجار خطرناک و بر زحمت است ولی برای بوزینه زندگانی در شاخسار لازم و ضروری است پس خوبی و بدی يك امر واحد برای انسان و بوزینه و مارهای باضافه هر کدام از اینها فرق میکند و هیچکدام قاعده مطلقه و قضیه کلیه نمیتواند باشد . انسان از گوشت غزال از اعلف و هزار پا از کرم و زاع آموزش تغذیه میکنند بطور کلی نمیتوان گفت کدامیک از این انواع چهارگانه بر صواب اند و دیگران بر خطا همچنین در آمال و امیال بشری نیز نمیتوان چیزی را خوب مطلق یا بد مطلق بدانیم بلکه آن بر حسب مذاق و مفاهیم نزد هر فرد بشر فرق میکند ازینرو هیچیک از هواجس و عواطف بشری را بطور کلی خیر یا شر نمیتوان دانست .

«چوانگ تزو» بر آنستکه مرددانا حواس خود را برای درك اشیاء متغیر و موجودات متعدد عالم ماده بطور شخصی و انفرادی خسته نمیکند بلکه او در احوال کلی همیشه سیر می نمایند و با چشم عام بین بر مطلق اشیاء نظرمی افکنند چنان او در تائو منزل میگزیند و در آنجا تمام ذرات وجود تمایز و تباین را ترك کرده همه یکی میشوند .

مقصد نهائی از سیر و سلوک در حیات همانا وصول به عالم محو و استغراق است که در آن حال نفس در بیشگاه حقیقت تائو مأوی گرفته با آرامش مطلق و سکون کامل نایل میگردد ولی انسان بزور جهد و سعی نمیتواند به این عالم محو و استغراق برسد بلکه آن برای نفس خود بخود و بصرافت وجود حاصل میشود هینکه برای نفس این مرتبه میسر گردید فی الفور تغییر حالت بد دوست میدهد در آن حال احساس به صورتی که امری باطل و موهوم است محو و زائل گردیده و نیروی آسمانی سراسر وجود او را فرا میگیرد .

حکما و دانایان بنظر عوام ابله و سفیه میآیند زیرا آنها خود را از هزاران اشیاء که این عالم را ترکیب کرده اند برکنار گرفته فکرایشان در سکوت محض و سکون مطلق استغراق حاصل نموده و خیالات و خوابهای این جهانی را امور جزئی و بی اهمیت دانسته اند چه موجودات همه اموری منفعل از قوای عالم اند که بسرعت در حال تبدیل و تغییر میباشند و صورت آنها دگرگون میشود ازینرو آن حکیمان دانشمند بر آنند که صواب آنستکه یای در دامن کشیده و روزگاری بفرات بفرارند و بسر آرند و دنیا را امری عت و بیبوده و ثمارند .

با این مبانی فلسفی «چوانگ تزو» زندگانی را بدون هم و غم و بی‌درد سر و تشویش برآورد. از احوکایات و نوادر غریب در این باب روایت کرده‌اند از آنجمله گفته‌اند که وقتی همسر او فوت یافت دوستی داشت موسوم به «هوئی تزو» که مردی منطقی و فلسفی بود وی برای ادای تسلیت علی‌الرسم بدین‌ان و رفت چون بنزد او رسید با تعجب مشاهده کرد که «چوانگ تزو» بر روی زمین نشسته و کاسه فلزی بروی پا نهاده و بر آن کاسه مینوازد و نغمه می‌میزد پس باو گفت ای دوست زوجه تو وفات یافته و فرزند تو بدون مربی مانده و تو بهیچ رو از مرگ او غمگین نیستی؟ و برپیکر او اشکی نمی‌ریزی؟ بلکه نشسته طبلک مینوازی و نغمه می‌پزدازی؟! الحاق که این از تو بسیار ناپسند است ۱. «چوانگ تزو» در پاسخ گفت: «ابدأ - ای هوئی تزو وقتی که زن من بمرد البته من دلتنگ و غمگین شدم لکن چون درین و عمق این کار تفکر کردم معلوم شد که درازل اوبی‌جان بوده و نه تنها بی‌جان بوده بلکه صورت و شکلی هم نداشته و نه تنها صورتی نداشته بلکه از لوث ماده نیز پاک بوده است سپس در طول یک دوره آشفتمگی که آن را حیات نام داده‌ایم ماده‌ئی بوجود آمد و آن ماده صورت بخود گرفت و آن صورت دارای جان شد اکنون دوباره تحول و تبدیل از نوع شروع شده و آن صاحب جان بیجان گشته است و آن صاحب صورت نیز ترك صورت خواهد گشت. سرگذشت آن زن درست مانند پیدایش و زوال فصول اربعه بهار و تابستان و پاییز و زمستان است که هر یک شروع شده عاقبت با آخر می‌رسند و اکنون که او در این خانه بزرگ که اسمش «جهان» است در خواب عدم خفته است اگر من در این حال گریه و شیون آغاز کنم و نوحه‌سرائی نمایم دلیل بر آنست که از حقیقت «نفدیر» غافل و جاهل مانده‌ام این است که از این کار لغو پرهیز می‌کنم.

حکایتی دیگر چگونگی عزت نفس و غرور حکیمانه او را نشان می‌دهد آن چنان است که روایت می‌کنند وقتی «شوانگ تزو» جامه‌زنده و خشن بر تن و کفش پاره بار ریسمانی بیاض از راه می‌گذشت صاحب‌دولتی را که حکمران آن ناحیه بود با او اتفاق ملاقات افتاد متعجب بر او تکیه گفت: «ای استاد، این چه محنت است که گرفتار شده‌ئی؟» چوانگ تزو بانگ برآورد: «ای امیر، این ته محنت است بلکه فقر است آنکس که دارای گنج علم فائز است اندوه و محنت ندارد.»

یکی از حکایات حکمت آموز که از او نقل شده اینست که گرویند روزی در کنار رود «پو» Pu نشسته بایند و قلاب بصید ماهی سرگرم بود. حکمران ولایت «چو» Chu دوتین از اعمال خود را نزد او فرستاده از او خواهش کرد که بنزد وی بیاید و شغل وزارت ویرا تصدی کند «چوانگ تزو» بدون اینکه سر برگرداند همچنان بصید ماهی مشغول بمشغلت ایشان این چنین پاسخ داد: شنیده‌ام که در نزد پادشاه «چو» سنگ‌پشتی مقدس موجود است که سه هزار سال است مرده و شاه چو او را در صندوقی زیرین نگاهداشته و در محراب مخصوص اجداد خود جای داده پرستش می‌کند. حال نپیدانم که برای این سنگ پشت کدام بهتر است آیا همچنان مرده باشد و جسد او را این چنین حرمت گذارند یا آنکه زنده شود و در راجنزاری دست و پا بزند. آن‌دوتین متفقاً گفتند البته اگر زنده باشد بهتر است گفت در اینصورت من نیز مانند آن سنگ‌پشت ترجیح می‌دهم که زنده باشم و در همین باطلاح زندگانی نمایم.

«چوانگ تزو» در نکوهش و تخطئه عصر و زمان خود و ستایش و تحسین اعصار ماضیه مانند دیگر فلاسفه تائوئیسم و کنفوسیوس سخن بسیار گفته است ولی نظرگاه او با کنفوسیوس مختلف می‌باشد زیرا وی تائیم اخلاقی کنفوسیوس را اجباری و تصنی دانسته که موجب اختلال روش طبیعی

حیات می‌شود و میگوید بشر با دستورها و مبادی کنفوسیوس از طریق صواب و ازسادی طبیعی منحرف میشوند. وی می‌گفت:

در ایام ماضی روزگاری بود که حشرات بر روی زمین منتشر بودند و انسان با آرامی و آسودگی زندگانی میکرد و خیره خیره به عالم نظر مینمود در آن زمان هنوز خطوط جاده‌ها در کوه و صحرا ساخته نشده و بلها و قایقها بر فراز دریا ورود قرار نداشتند و هر موجودی بی مانع و مزاحم بخوشی با دیگران زندگانی میکرد جانوران و پرندگان زاد و ولد، درختان و گیاهان رشد و نمو میکردند و انسان و حیوان و گاو و گوسفند با هم با من و امان می‌گذرانیدند خلقت یکسان بود و مخلوقات هم شان از خوب و بد یا صالح و طالح در میان نبود همه دارای يك درجه معلومات بودند ازینرو از جاده صواب و اعتدال هیچکس منحرف نمیشد و درون سینه‌ها میل به تعدی بدیگران و شهوت ناپسند وجود نداشت. در آن وقت انسان بکمال خود بالغ شده بود ولی همینکه حکماء و دانایان بمرصه رسیدند و مردم را در دام نصایح و پند و اندرزهای خود کشیدند و زنجیر واجبات و محرمات را بگردن او نهادند و وظیفه انسانرا نسبت به مسایه‌اش معین کردند صاحب مظلّم شك و شبهه در افق عالم نمودار شد. پس با نغمه تار و طنبور در لباس آداب و رسوم بشریت انشقاق یافته بصورت آشفته کنونی درآمد.

چوانگک تزودرمیل باطاعت و عود به سادگی از تعالیم کتاب تائوت چینگ بالا نرفته و معتقد شد که هیچیک از مظاهرو صور زندگانی که در تمدن چو Chou وجود دارد بدرد بشر نمی‌خورد بلکه انسان را از صفای ابتدائی و تساوی طبیعی منحرف ساخته و سلامت فطری او را مختل می‌سازد، مؤسسات اجتماعی همه بجای نفع ضرر می‌بخشد. وی گفت در نتیجه این سازمانهاست که دزد ها و رهنان پیدا شده‌اند. پس عقلا و نصایح ایشانرا رها کنید و دزدها را تسلیم طبیعت نمائید تا آنها خود بخود از میان بروند و مملکت انتظام و سامان پیدا کند.

وی همچنان می‌گفت که هنرمندان و صاحبان صنایع باید در مسیر خود از طبیعت الهام بگیرند و طبیعت ببهترین سرچشمه تعالیم و تصورات انسان خواهد بود.

باری این فلسفه و تسلیم تائوئیزم در این راه پیشرفتی ننمود و طبیعت ساده و فطرت بسیط خط مشی زندگانی را معین نساخت و رفته رفته يك نوع تحولی حاصل کرده و تائوئیزم در وادی سحر و فراواند و يك سلسله افکار و اعمال جادوگری در آن طریق بظهور رسید. چوانگک پنجم بنوبت خود در بسط این روش سهیم و ابتناز بود.

### ب - جنبه سحر تائوئیزم

چینیان از دیر باز به طلب زندگانی دراز و رسمی در طول عمر و برای جلوگیری از عوامل طبیعی فساد جسم و زوال بدن همیشه توجه و عنایت خاص داشته‌اند و طلب عمر جاویدی و حیات ابد همیشه وجهه همت ایشان بوده و تائوئیزم نیز در این راه با اندیشه و فکر آن قوم روی مساعدی نشان داده است. چوانگک تزودر فلسفه خود گفت « هرکس به کنه تائو و اصل گردد بحیات ابد نائل میشود » چنانکه در روزگاری که فو هسی Fu Hsi خاقان چین بود وی به تائو و اصل شد و ازینرو از بقا و سر عمر جاوید را بدست آورد و آن خاقان زرد پس از نیل باین مرام بر ابرها سوار شده بآسمان صعود کرد.

ازینفرار افکارنظری و تجربی تائوئیست طریقه اسرار آمیزی را پیش گرفته وارد مرحله سحر و ساحری شد در قرن دوم ق. مخاقانی بنام ووتی Wuti از سلاله هان Han با آنکه از مبادی کنفوسیوس حمایت می کرده تمایلی هم بطرف تائوئیسم در او پیدا شد. سوماجین Suma-Chien مورخ معروف آن قرن در تاریخ خود چنین نوشته والمهده علمیه که فالگیری بنام لی-شو-چین Lsi-Chao-Chin خاقان را تشویق کرد که در کنار کوره کیمیاگری رفته بمدد ارواح علوی و بیضی ایشان عمل تبدیل شنجرف را بطلا بیاموزد و از زرناب که ازین عمل بدست می آید ظروفی مخصوص ساخته در آنها بخورد و بیاشامد تا آنکه در نتیجه این کار بقاء عمر و زندگی در از نصیب او شود همچنین آن مرد فالگیر خاقان را اغوا نمود که اگر به کوه «تای-شان» Tai-Shan سفر کرده اعمال و تشریفاتی بیاد سلطان علوی آسمانها بممل آورد بکلی از بنجه مرگ خلاص یافته حیات ابد حاصل خواهد کرد. پس بوسیله این اعمال خاقان هوانگ تی عمر جاویدی یافت بعد از او خاقانی دیگر ووتی Wuti جمعی از تائوئیست ها را گرد خود جمع کرده و بر حسب دستور ایشان کارهایی کرد و مناسکی انجام داد از آن پس از جمله برخلاف وصیت و اندرز کنفوسیوس در دین چینیان داخل شد.

باری از قرن اول بعد از میلاد عمل ساحری و جادوگری در مذهب تائوئیسم رواج و انتشار زیادی حاصل کرد در آن زمان شخصی بنام چانگک نائولینگ Chang Taoling از مشرق چین مهاجرت کرده بهین غربی مسافرت نمود و در آن ولایت انجمنی سری تشکیل داد که علاوه بر عمل مراقبه و فکر با سلوب تائوئیسم به کیمیاگری نیز اشتغال داشتند - ظاهراً افکاری چند از زردشتیان (منان) ایران که بمغرب چین سرایت کرده بود اقتباس کردند هرکس که در این انجمن داخل میشد می بایستی پنج پیمانه برنج بآن مرشد نیاز کند ازین روفره او را در آن دیار ترشحاً «بطریقه پنج پیمانه برنج» لقب دادند در طول زمان این شخصی و اولاد و اعقاب او سازمانی بوجود آورد و پیروان عیدیه باو گرویدند و رفته رفته صاحب قدرت و نفوذ سیاسی عظیمی گشتند و مردم چانگک نائولینگ را ستایش میکردند و او را بلقب «معلم آسمانی» ملقب ساختند و گفتند که لائو تون و در عالم ارواح باو ظاهر شده و او را تعلیم داده است.

از جمله اعمال او آن بود که وی اکسیر بقاء ابدی و نوش داوری حیات جاویدی را کشف کرده و عاقبت پس از یکصد و بیست و دو سال عمر از سر کوهی بلند بر بیری سوار شده زنده با آسمان صعود نمودند. نفوذ کلمه این مرد در مردم آند بار و وزگاری در از باقی ماند و جانشینان او دارای مقامی رفیع در سازمان روحانیت گشته و ثروتی بسیار گرد کرده و خاقانان چین از قرن دهم بآنها موقوفات و نفوذ بسیار عطا کردند و همه در همان کوه مای و مقر داشتند تا آنکه رفته رفته عوامل انحطاط و زوال در آنها راه یافته و در انقلابات اخیر مملکت چین بقایای آنها را از آن کوهستان بیرون کردند.

فرقه دیگری از پیشوایان روحانی و ساحری که در جماعت تائوئیست ها بظهور رسید جماعتی بنام «عمامه زوال» و شخصی بنام «چانگک جو» Chang.Chuch و برادرانش آنرا تأسیس کرده چندین صد هزار تن پیروان بدست آوردند و از قرن دوم میلادی تا کنون این فرقه در چین برقرارند.

باری در طول زمان سحر و جادوگری در مذهب تائوئیست همچنین رویش کامل میرفت. نویسنده محققى بنام «کو هونگ» Ko Hung در قرن چهارم میلادی کتابی معروف در باره فن سحر ایشان بقلم آورده

است. خود او نیز در آخر عمر در کوه «لوئو» منزوی شده بتجربیات و عملیات سحری مشغول گردید بدان امید که اکسیر حیات ابد را بدست آورد وی در کتاب خود چگونگی ریاضت نفسی (عملی که ظاهراً از هندوان تقلید و اقتباس کرده بودند) و همچنین کیفیت صوم و برهیز و کیمیاگری و جادویی زمان را بتفصیل شرح داده است و میگوید از هر کدام از این اعمال سحر آمیز نتیجه خارق‌العاده خاصی بدست خواهد آمد از قبیل حصول نیروی روحانی و جسمانی و وصول به جوهر حیات ابد و یا زنده ماندن بصورت باد یا شبنم و یا سلامت ابدی و ایمنی از هر گونه بیماری و مرض و بالاخره بدست آوردن زرمذاب که نوشیدنش موجب بقا و جاویدی خواهد شد و غیره و غیره. کوه‌ونگ در آن کتاب بیان میکند که بوسیله بعضی افسانه‌ها و اواراد و بعضی معجون‌ها که بر جامه می‌نکارند و شرای خاص می‌نوشند انسان میتواند روئین تن بشود یعنی هیچگونه سلاح و حرب‌های بر بدن او کارگر نیفتد همچنین بعضی افسونه‌ها و معجون‌ها ذکر میکند که انسان بدست‌یاری آنها میتواند از نظر‌ها مستور بشود و بصورت و شکل خود را باراده خود تغییر دهد یا به فضا صعود کند یا در روی آب راه برود.

همچنین از مهری سحری سخن میگوید که اگر آنرا بر روی خاک یا گل بزنند نقش آن مرمز گردد حیوانات خناره یا ارواح موزیه از آن عبور نمی‌توانند کرد و از پنرو در آستانه دروازه انبارها و طول‌ها آن مهر را بر خاک می‌زنند تا اموال و حیوانات ایشان محفوظ بماند.

دراثر نفوذ این دستگاه سحر و جادو که کیشیان و روحانیون تائوئیست بنیاد نهادند معلوم است که آن جماعت در میان عوام الناس چین قدرتی عمیق و مقامی رفیع بدست آوردند که تا امروز همچنان باقی است در آنها فالگیرها و شعبده بازها و ساحرهای معروف بطور رسیدن و رفته رفته در میان عامه جنبه روحانیت مذهبی حاصل کردند و تائوئیسم صورت یک دین و مذهب خاص بخود گرفت.

### ج- دین تائوئیسم

در سال ۱۹۵۵ م یکی از امپراطورهای سلاله دوم هان بنام هوان Huan برای رسمیت دادن دین تائوئیسمی مهم‌برداشت و معبدی بنام لائونزو بنیاد نهاد و ندور و هدایا بنام مؤسس تائوئیسم نیاز فرمود و اساس رسمیت مذهبی آئین تائوئهاده شد و اوضاع همچنان جریان داشت تا آنکه در قرن هفتم خاقانی دیگر بنام لی شیه‌مین Li Shih-min که مؤسس سلسله عظیم خاقانهای تانگ است بدان دین ایمان آورد و آنرا بصورت یک مذهب مستقل رسمی بشناخت دین تائوئیسم همانان انتشار آئین بودا بسبب و طریقه «مهاپانا» از یک سو و مبادی کنفوسیائیسم و مکتب خشک و فلسفی آن انتشار یافت و اهل علم و طبقه متور و همچنین طالبان علوم غریبه و مشتاقان فنون جادویی و سحر بدین مذهب گرایش یافتند یعنی اغلب چینیان در قبال مذهب بودائی که ارمغان کشوری بیکانه بود از فرهنگ و اساطیر ملی خود بذهبی باستانی بایست ماندند که میراث نیاگانی ایشان بود و در اساطیر خودشان در طلب شخصی برآمدند که هم نواز و همشان بودا باشد و آنرا در وجود لائونزو یسافند و برای او نام و عنوان الوهیت قائل گردیدند و بار «خاقان عالم اسرار» لقب دادند و در کنار او بتقلید از بودا یک رشته اوها‌ها (یعنی تماثیل) خدایان دیگر قرار دارند نوشتجات و مکتوبات او را در عداد صحف مرسله دانسته و معابد رفیع بنام او بنا کردند و نیز بسبب دیر‌های بودائیان راهبان و مرنشان در آن معابد گرد آمدند و خدایان و ارواح مقدسه آنها بصورت مجموعه خدایان (پانتئون)



منظمی تشکیل شد و بالاخره تائوئیسم را دین ملی وطنی خود دانسته که بهتر از دین بیگانه (بودائی) حوائج روحانی خلق را برمیآورد.

اما باید گفت که رنگ سازمان دینی به مبادی تائوئیسم از روی خلوص عقیدت و ایمان صادقانه بوجود نیامد بلکه در نتیجه یک عمل تصنی و نیرنگ که از نوادر حیرت‌انگیز تاربخ ادیان است صورت گرفت و شرح آن از اینقرار بود که یکی از خاقانهای چین بنام چن-تسونگ Chen - Tsung از سلاله شاهان سونگ تدبیری اندیشید که در نتیجه تائوئیسم را بصورت یک دین الهی درآورده در حدود سال ۱۰۰۵ م خاقان مذکور در برابر حمه مهاجمین صحرائین و قبایل آسیای مرکزی یعنی تاتارهای خطا که از دیوار چین گذشته بداخل چین سرازیر شده بودند مقاومت نیاورده و پس از شکستی فاحش با آنها صلحی ننگین منعقد ساخت و قسمت عمده از محروسه خود را در شمال چین با آنها واگذار کرد از اینرو در نزد قوم خود بسیار موهون و خوار شده و شأن و اعتبار خود را در انتظار از کف داد. پس برای اینکه نام بر باد رفته را دوباره بدست آورد بفالگیران و غیبگویان متوسل شد، روایت کنند که خاقانرا وزیر حیل‌گر بود وی تدبیری اندیشید بخاقان گفت که وی پشیدی و تزویر مدعی کشف و کرامت آسمانی بشود چون خاقان از این عمل استیجاش کرد وزیر گفت «ای عجب پیشینیان در این امور تردید و تزلزل بخودراه نمیدادند! و هر زمان که احتیاج داشتند حکماء عصر از قول ارواح علوی و ملکوت آسمان بنفع آنها جمل میکردند و خلق را فریب داده بخود مؤمن و مخلص می‌آخشد» امپراطور به کتابخانه سلطنتی رفته و این راز را با دانایان و حکماء زمان درمیان نهاد آنها نیز براین خدعه موافقت کردند پس در سال ۱۰۰۸ م مجلسی بزرگ تشکیل داده وزرا و اعیان دربار را خواسته با آنها اعلام داشت در رؤیائی باو نشان داده‌اند که از ملکوت آسمان برای او فرمانی صادر خواهد گردید و اینک حاکم شهر پایتخت اطلاع میدهد که طوماری زردفام از یکی از ستونهای «دروازه آسمان» آویخته شده است پس خاقان باتفاق درباریان و وزراء و رجال کشور پای پیاده بسوی معبد روان شدند و در آنجا با احترام ایستادند و آن طومار را از آن مکان مرتفع فرود آوردند و چون آنرا بگشودند متضمن نامه‌ای بود که بسبک و اسلوب تحریر لائوتزو نگارش یافته و از طرف یکی از آباء علوی بخاقان نوشته شده بود پس مقام آن نامه مجعول را بوسیله مأموران و گماشتگان باطراف بلاد چین گسیل داشتند و خلق را از این واقعه اعجاز آمیز آگاه ساختند پس از آن در سال ۱۰۱۲ م خاقان را رؤیائی دیگر روی داده و در آن بر وی کشف شد که نگارنده این نامه آسمانی همانا «آلهه یوهوانگ» Yu - Huany بوده است البته این خدای جدید قبل از قرن نهم در چین چندان معروف نبوده ولی از آن پس در اعلی‌علین مقام گرفته آن خاقان و پاهانی که پس از او آمدند او را خدای طاهر و رب عظیم لقب دادند که خالق فلک و مقنن قانون طبیعت و مدبر دستگاه زمان است و اوست که مبدع کل خیرات و مبین طریق (تائو) است و گفتند که خدای علوی قدما که پیشینیان او را سلطان آسمان «شانگ تی» Shang - ti می‌گفته‌اند عیناً همین خدای یوهوانگ است که از آن پس سلطان مطلق کائنات و ملقب بخاقان زبرجدین Jade Emprore میباشد.

البته عوام مردم چین همه جا از خاقان خشنود شده و این پیش آمد را بشادی عظیم تلقی کردند و از اینکه خاقان مورد نهایت خدای اساطیری ایشان قرار گرفته بسیار مسرور گشتند و از آن پس شانگ تی و خاقان آسمان یگانه ذات واحد دانسته و در این باب هزاران حکایت و افسانه در

میان عوام مشهور و برالسنه و افواه روان گشت .

از آن پس باز برای جلب قلوب عوام اختراعات دیگر در دین تائولیزم بوجود آمد از آنجمله صحبت دوزخ و بهشت در میان آمد و گفتند که بهشت علوی در عالم خاک در نقاط مجهولی موجود است در آنمیان آنکه از همه بهتر و مرفه تر است بهشتی است مستور که در جزائر متبرکه (سان هین شان San Hsein Shan) وجود دارد و آن جزایر بموجب افسانه‌های عامیانه در مکانی مجهول در دریای شرق بین چین و ژاپون قرار دارد ولی هیچکس آنرا ندیده و هرکس بآنجا راه یافته دیگر بدنیا باز نیامده است. دوزخ نیز که مکان انواع شکنجه‌های دردناک و عذابهای الیم است در آنجا هزاران غولهای هولناک و ارواح موزیه جای دارند و مردم باید با رفتار و کردار خود در این حیات سعی کنند که از آلام دوزخ برکنار و از انعام بهشت برخوردار گردند کشتیان تائوئیست در بسط و انتشار عقاید خرافی و اوهام مذهبی فتور نیاورده و برای آنها انواع آله و ارواح از کهنه و نو تراشیدند که خاقان زبرجدین بالاترین مقام را حایز است و لاوئوزو مؤسس آئین تائو در نزد او جای دارد و موجودی روحانی دیگر نیز در صحبت آن خدای علوی قرار دارد که به لینگکپائو موسوم و سردار ارواح مجرده و روانهای آسمانی است و ایسن هر سه باتفاق تائوئی تشکیل میدهند که بنام «سه گوهر طاهر» ملقب‌اند هشت روان جاویدی دیگر باتفاق خدای کانون خانوادگی و محافظ دروازه و خدای شهر همه برعالم حکومت میکنند و شرح حال آنها باجماع این است .

اما آن هشت روان جاوید در افسانه‌های چینی شأن و محبوبیتی فراوان دارند و اختراع فکر چینی خالص‌اند و عوام برآیند که آنها در کوهستانهای مرتفع و در جزایر ثلاثه متبرکه ماوی دارند آنها نخست آدمیانی بوده‌اند که زهد و ریاضت پیش گرفته و در اثر عبادات و عمل صالح مرتبه و منزلت ابدیت حاصل کرده‌اند و اکنون با همان جسد و پیکر قدیم خود با روحی شاداب و فکری همیشه جوان زندگانی میکنند و در زیر درخت کاجی جای دارند یکی از آنها شرابی لطیف میسازد و دو دیگر از آن می‌نوشند و چهارمی نی مینوازد و چهار دیگر از آنها جدا هستند . یکی دیگر از ارواح ابدی و با عبارت دیگر الهه مقدسه دوشیزه‌ئی است بنام « هو-هین-کو» Ho Hsien Ku که در ابتدا دخترکی بود که در خانه مرد دکانداری متولد گشته ولی ریاضت پیشه کرده است غذای او عبارت بود از صدف و شرابش اشمه ماهتاب تا اینکه در نتیجه ریاضات او نیز ابدیت حاصل نموده غالباً بر ابرها سوار است و شاخ گل نیلوفری یا دانه شفتالوی جاویدی در دست دارد و به بنی آدم خود را نمایان میسازد . چون ارواح هشتگانه همه موجودات لطیفه یا بمبارت دیگر از نوع پرزادان هستند ریاست آنها با روحی است در پیکر ابوئیست که مادر کل است و برای او هزاران افسانه عامیانه نقل و روایت میشود .

اما خدای کانون خانوادگی موسوم به تسائوشن Tsao Shen در قدیم حافظ و نگاهبان کوره کیمیاگران بوده است و خاقان هان ووتی هم در قرن دوم ق. م. او را ستایش میکرد است اکنون در سراسر کشور چین مورد احترام همگان حتی فرق و طوایف غیر تائوئیست نیز میباشند . تمام اطعمه و اشربه که بسمت طبخ آماده توان کرد در تحت برکات او قرار دارد این خدا در دزدکش آشین-خانه مقام دارد و در آنجا مواظب و ناظر اعمال افراد خانواده است . در زمانی که اطفال مرتکب شرارت میشوند آنها را از آن خدا بیم میدهند ، و تصور او را بر روی کاغذ رسم کرده و در بیست

و چهارم ماه دوازدهم هرسال به نیاز او خوراک و شراب بسیار اهدا میشود آنگاه آن کاغذ را با مقداری پول کاغذی با آن هدایا در زیر دودکش آشپزخانه میزند تا شعله آن صعود کرده و خدای کانون بر آن نشسته با آسمان رود و از کردار و رفتار آن خانواده گزارش نیکو در روز آخر سال بخدایان علوی تقدیم کند.

اما خدایان محافظ دروازه‌ها دوفرنند که در روز نوروز هرسال مورد احترام و تقدیس واقع میشوند، تصویر ایشان را در جامه سپاهیان با شمشیر و نیزه بر روی کاغذ رسم میکنند و در هر آنکه دروازه خانه یکی را آویزان می‌سازند تا آنکه از اثر نیروی ایشان در آن سال جدید ارواح شریره و خبیثه بر آن خانه ضرر و زیانی وارد ن‌سازند.

اما خدای شهر بنام چنگه‌هوانگ Cheng-Huang در هر بلدی از بلاد کشور چین مورد پرستش است و مدت پنج قرن رسماً او را حرمت قدوسی می‌نهادند. سلاطین خانواده تانگ Tang این خدا را اختراع کردند در قرن چهاردهم ایمان باو رسمیت حاصل نمود فعلاً عبادت او کهنه و منسوخ شده است.

بیش از این از ارواح مقدسه و معبودهای ناثوئیست‌ها سخن نمی‌گوئیم زیرا شماره آنها فراوان است در هر رودخانه و صحرا و کوه و ستاره روحی و روانی جای دارد، هر صنف و هر حرفه خدای قدوسی از آنها بخصوص حمایت میکند همچنین بعضی از پهلوانان و ابطال نزد ایشان مرتبه الوهیت یافته‌اند، خدای تندرستی و خدای نیکبختی و خدایان نباتات و حیوانات گوناگون مخصوصاً روح ازدها dragon و فخنس Phoenix و کرگدن Unicorn هر کدام شأن و منزلتی جداگانه دارند.

باری - مذهب ناثوئیسم اکنون سالهاست که در کشور چین رو بانهطاط و زوال نهاده و میتوان گفت فعلاً در چین امروزی مذهب مرده تلقی میشود و دولت جمهوری سرخ آنرا طرد و منع میکند ولی با همه اینها خلق بسیاری پیمادی سحر و جادویی بسیار علاقه دارند و با وجود قدغن اکید عمال کمونیست‌های محلی بسیار محرمانه و درخفا باین اعمال می‌پردازند.

## فصل دهم

# کنفوسیوس و کنفوسیائیزم - مذهب نیک بینی انسانی

خوشبختانه اسناد و منابع اطلاع موثق چند از آداب و آراء کنفوسیوس بدست ما رسیده است که ما را بحال و فلسفه او آگاه می سازد چونکه شاگردان او سعی بسیار کردند که تعالیم او را هم از نخبه محافظت و نگاهداری نمایند و توضیح و توصیفی که از حالات و عادات شخصی او کرده اند شرح و بسطی بسیار دارد که تا حدی قابل وثوق نیز می باشد ، هر چند در ضمن آنها ظاهراً بعضی مسائل مشکوک تاریخی و حوادث افسانه مانند نیز دیده می شود ولی بهر صورت مواد موثقی در دست است که می توان تصویری از شخصیت آنمرد حکیم ترسیم کرد .

چینیان از دیر باز بشوقی فراوان دستور های کنفوسیوس را مطالعه کرده و مطابق آن دستور رفته اند و سبک تعلیم و تربیت و اسلوب حکمرانی و مملکتداری کشور خود را بهمان اصول که او بنیاد نهاد تا ازمینه اخیر محفوظ و جاری داشتند و بقدری به اخلاق و مبادی او صاحب اعتماد و یقین اند که روایات شامل جزئیات زندگانی او و حتی کلمات او را متبع و محترم می دانند . نزد ایشان کنفوسیوس نه تنها مردی حکیم و فرزانه است بلکه انسانی کامل و دارای قلب سلیم و سر مشق شرافت و بزرگواری شمرده می شود . اخلاق شریفه او خود مبین و نماینده دو قاعده و انتظام و

تناسب است که مینا و پایه تعلیم او قرار دارد و در طول ازمینه تاریخی همواره مردم چین بر آن رفته‌اند که اگر اصول و قواعدی را که کنفوسیوس وضع کرده بدرستی رعایت‌کنند و افرادی بهمان سجایا و اوصاف تربیت شوند هر آینه سرزمین ایشان چمنهای رفاه و سعادت خواهد رسید و نه تنها در زندگانی انفرادی ابتناء بشر به‌بودی کامل مشهود خواهد گشت و انتظامی کامل در زندگانی خانوادگی و امور دولتی برقرار خواهد شد بلکه تناسب تام و تلازم تمام مابین زمین و آسمان نیز بوجود خواهد آمد.

ناثوبست‌ها برپوش خود در طلب راز زندگی برای طبیعت رفته‌اند تا آنکه قوانین آنرا کشف کردند لکن کنفوسیوس مردی حکیم و طالب ادب انسانی humanist بود و سر عمر را در قلوب آدمیان و چگونگی انتساب آنها بیکدیگر جستجو می‌فرمود.

ازینرو ضرورت است که قبل از بحث در مبادی از سرگذشت شخصی او بحث کنیم و معلوم سازیم که کنفوسیوس که بوده؟ و افکار و اندیشه‌های او چه بوده است؟ تا از آن پس بتوانیم تأثیر اخلاق و آراء او،<sup>۱</sup> در افکار مردم چین روشن گردانیم.

## ۹. کنفوسیوس که بوده است؟

موفق‌ترین منبع اطلاع در باره این حکیم همانا کتابی است موسوم به «انالکت» Analects و آن مجموعه نیست از کلماتوی که شاگردانش جمع آوری کرده‌اند. اما در این کتاب نکات مربوط به زندگانی شخصی وی نسبتاً قلیل و نادر است از روایاتی که بعداً درباره او وضع شده مقدار وافر از جزئیات حیات خصوصی او بدست می‌آید و سرگذشت او را از زمان ولادت تا ممات شرح می‌دهد. چون این روایات متضمن مطالب مشکوک و کم ارزش تاریخی است از اینرو باید برای روشن کردن تاریخ عمر او از هر دو منبع بعد اعتدال استفاده کرد.

بالجمله چنین معلوم می‌شود که کنفوسیوس در خانواده‌ای تهی دست ولی محترم در ولایت قدیمی «لو» Lu که در قاعده شبه جزیره شانتونگ Shantung واقع است متولد شده و گویند اجداد وی از اشراف قدیم آن ناحیه بوده‌اند. سپس از حدوث انقلاب در ایالت «سونگ» Sung از آن دیار فرار کرده به «لو» مهاجرت نموده‌اند و احتمالاً وی در ۵۵۱ ق.م بجهان آمده پدرش اندکی بعد وفات یافته و او با مادر جوانش بمضيقه و عسرت می‌گذرانیده‌اند، در انالکت آمده است (IX-6) که وقتی کنفوسیوس گفت که من فرزند مرد فقیری بودم و ناگزیر به مشاغل حقیری که دون مرتبه شاهزادگان و بزرگان است اشتغال می‌جستم.

باری با وجود این روزگار تنگدستی و صعوبت در اثر فداکاری مادر، کنفوسیوس تربیت و تعلیمی شایسته آموخت و معلوماتی که در خور مردمان شریف بود بدست آورد. ظاهراً در نزد آموزگار قریه خواندن و نوشتن تعلیم گرفت و در طلب تحصیل شمر و روایات تاریخی چین باستانی برآمد و تا اواخر عمر پیوسته در این رشته مطالعه و بررسی میکرد همچنین وقتی بسیار در فرا گرفتن فن موسیقی کلاسیک چین (که متأسفانه فعلاً مفقودالاتی است) صرف نمود و غالباً نغمات باستانی کهن را با نواختن عود موزون می‌کرد و در پانزده سالگی هم وی بکلی مصروف بکسب علم و مطالعه گردید و میرفت که فاضلی محقق شود. گویند که در همان

حال بشکار در صحرا و سید ماهی در دریا بروی اشراف منش (اریستوکرات) سرگرمی داشت، شاگردانش روایت میکنند که: «استاد هیچوقت دام نمیکشید بلکه همیشه باقلا ماهی صید میکرد و هیچوقت پرنده نشسته را آماج قرار نمیداد و تیراندازی و کمان کشی را از هنرهای پهلوانی میشمرد و همیشه در این امور روشی شرافتمندانه بزرگان را رعایت میفرمود.»

چون سنن عمرش نزدیک به بیست رسید شغل دیوانی بی‌وی سپردند یعنی جمع آوری محصولات جنسی که عاید خزانه «دوک» فرمانروای ولایت «لو» میشد برعهده او محول گردید و هم در آن اوان با همسری ازدواج کرد و همیشه آرزو داشت که از او فرزندی باقی بماند تا سلسله خانوادهاش منقطع نگردد. چون بیست و اند سال از عمر او بگذشت مادرش وفات یافت و این حادثه برای او مصیبتی بزرگ بود، مدت بیست و هفت ماه (سه سال چینی) از مشاغل عمومی کناره‌گیری کرد و بسوگواری و ماتم نشست. چون ایام عزای سرآمد کنفوسیوس بار دیگر سراغ برپه خود رفت ولی باز از غصه مرگ مادر تنه نمیسراشد و این رفتار او بمردم چین سرمشقی و درسی از محبت و احترام فرزند نسبت بوالدین می‌آموخت.

از آن‌ها پس به مشغله تعلیم و تدریس پرداخت فنون تاریخ و شعر و سیاست مدن و آداب و رسوم موسیقی و علوم الهی «منش قاعده معروف» خود را بشاگردان می‌آموخت از گوشه و کنار جمعی تلامذه اطراف او گرد آمدند، و بعضی در صحبت او سالها بسر آوردند و حکیم شهرتی عظیم حاصل کرد و بهترین نوادها و خاندانهای برگزیده ولایت «لو» در محفل درسی او حاضر میشدند و او همیشه میگفت که اصلاح امور اجتماعی موکول بدان است که تربیت شدگان وی مصدر مشاغل عمده و صاحب مناصب عالی دولتی بشوند.

در روایات متفوله آمده است که وی در دستگاه حکومت شاهزاده حکمران «لو» در پنجاه سالگی بشل وزارت اشتغال یافت و پیوسته رو بارتقاء میرفت تا منزلت و مقام وزیر اعظم حاصل کرد ولی حسن تدبیر و کفایت اونوطه رقیبان و حاسدان را بر علیه او برانگیخت تا آنکه ناگزیر از کار دیوان کناره‌جویی کرد، همچنین روایت کنند که وی در پنجاه و پنج سالگی بانفاق سه تن از شاگردان خو از «لو» بیرون آمد و مدت سیزده سال در اطراف بلاد می‌گشت و در طلب مشغله و خدمتی در دستگاه دولتی بود ولی بمقصد نایل نگردید. همه‌جا حکمرانان «فئودال» بادب و حرمت از او پذیرائی میکردند ولی قواعد اساسی روش او در سبک حکومت که عبارت بود از عمل بر طبق موازین اخلاق مورد پسند ایشان نبود دیگری عمال برخلاف او دسیه‌ها میکردند تا آنکه در شهر Kuang مورد سوء ظن قرار گرفته و او را بزندان افکندند و در شهر سوانگ Suang که مولد اجداد او بود علیه او شوریده ناگزیر شد که پای پیاده فرار کند.

عاقبت در اثر وساطت یکی از تلامذ که در دربار حکمران «لو» صاحب مقام رسمی بود فرمانروای آن ناحیه در سال ۴۸۴ ق.م. بار دیگر بحرمت بسیار از کنفوسیوس دعوت کرد که بآن دیار معاودت فرماید، حکیم در آن زمان شصت و هفت ساله بود که بوطن باز آمد ولی پیرامون شغل و عملی نگشته تنها گاهگاه حکمران با او در مهام امور مشورت میکرد. روایات موجود دلالت میکند که کنفوسیوس بقیه ایام عمر خود را بجمع و تصنیف مجموعه مواد و اصول تدریس خود پرداخت و کتابهایی فراهم آورد که همه در ادب کلاسیک معروف بزبان چینیان است. یکی به «شوچینگ» Shu Ching (یعنی کتاب تاریخ) و دیگری به «شی‌چینگ» Shih Ching (یعنی

کتاب شمر) و سوم کتاب «لی شی» Li Chi (یعنی کتاب شمائر) و چهارم به «ای چینگ» I Ching (یعنی کتاب تبدلات) و پنجم به «چون چو» Chun Chui (یعنی سالنامه بهار و پائیز) موسوم است. چهار کتاب نخستین مجموعه‌ای از منتخبات اقوال قدما را نیز متضمن است ولی پنجمی تماماً ابداع قلم خود اوست. باری هنگام مرگ که در سال ۴۷۹ ق.م واقع شد کنفوسیوس از جهان رفت در حالی که از عدم توفیق خود در راه جدیت خویش ابراز ناامیدی میکرد ولی گروهی تلامذ و اصحاب صاحبان عقیده استوار و دارندگان ایمان راسخ در پیروی مقاصد عالیه سیاسی و اجتماعی خود باقی گذاشت.

## ۴. تعالیم کنفوسیوس

### سنجش منابع موجوده

ايرادسخنی چند درباره منابع موجوده تعالیم کنفوسیوس ضرورت دارد زیرا غالب محققین اکنون اتفاق دارند که پنج کتاب کلاسیک سابق‌الذکر تماماً تعلیم کنفوسیوس نمی‌باشد و بعضی از آنها مسلماً کلام اوانست زیراتلامذ وی بعد از او آنها را جمع آوری و تدوین کرده‌اند و حک و اصلاح زیاد در میراث استاد خود بهم‌آوردند مخصوصاً «لی چی» (کتاب شمائر) صحت انتساب آن به شخص حکیم مورد شبهه و تردید است و ظاهراً آن کتاب در اوایل عهد سلسله هان (قرن دوم ق.م) بظهور رسیده است. و با تحقیق دقیق و تفحص عمیق این نکته بر ما معلوم‌گشت که کنفوسیوس در آغاز مواد و مطالبی که برای کتب (خمس کلاسیک) گرد کرده است که این مجموعه قبل از او وجود داشته و معلمین سلف آنها را جمع و تدوین کرده بودند. در کتاب انالکت دلائل و علامات بسیار موجود است که برصحت این مدعا اشرار مینماید که فیلهوف چینی مکتب دانایان قدیم و بزرگان کلاسیک معلوم در زمان خود و هم چنین آثار منتخبه دانشمندان پیش از خود را جمع‌آوری کرده و در ضمن دروس خود نکات و مطالب آنها را برای شاگردان و طلبه بیان میفرموده، شاید که بعضی از آنها را خود نگاشته باشد و بعضی را دیگران.

نکته دیگری که باید بخوبی روشن شود اینست که کنفوسیوس در متون خمس کتب کلاسیک در اصل قدیم تغییراتی نداده و عقاید شخص خود را در آن دخیل نکرده بلکه صرفاً وظیفه يك ناقل یا يك راوی را بعمل آورده‌است. در کتاب انالکت در دوجا از کلمات او نقل میکنند که برهانی بر اثبات این مدعاست. يك جا میگوید: «من راوی هستم نه مخترع» من بسختان‌گفتگان‌توق و علاقه دارم و آنها را تصدیق مینمایم» در جای دیگر گفته است:

«من حکیم مادرداد نیستم بلکه من تنها کاری که میکنم آنست که تحقیقات پیشینیان را بدست آورم و در فهم و درک آنها سعی بلیغ مبذول دارم» از این مقدمات باین نتیجه نتوان رسید که کتب کلاسیک پنجگانه همه افکار ابداعی کنفوسیوس نیست بلکه آراء و نظریات شخصی او را در متون کتب تدریسی او میتوان بدست آورد.

خوشبختانه منابع دیگری نیز در دست هست که حقایق تعالیم شخص آن فیلهوف چینی را برای ما منکشف میسازد از این قرار که هر زمان منابع کلاسیک را مطالعه یا تدریس میکرد تفسیرات و تاویلات شخصی خود را هم برای حاضران بروانی و بروشنی بیان میفرموده است. این

توضیحات و تحقیقات متضمن مطالب عالی است و بهترین وجه تفسیری معانی عمیق و حقایق مکنونه در ادبیات قدیم چین شمرده می‌شد. در موقع خود آنقدر اهمیت داشته است که مستمعان در حال آنها را بر روی قطمانی از نی هندی جزاً پاکلا می‌نوشته‌اند و به‌بارات و بسبک خود ترجمه و تلخیص می‌کرده‌اند در نتیجه تمالیم شخصی و افکار ابتکاری کنفوسیوس بوسیله شاگردان وی باقی مانده و بدست ما رسیده است. این ترجمه‌ها و یادداشتها در چهار کتاب بزرگ تدوین و تألیف شده‌اند، ازینقرار،

۱- آنالکت Analects «مجموعه منتخبات» که به «لون یو» Lun - Yu مرسوم است و آن مجموعه‌ایست از کلمات و اقوال استاد و بعضی از شاگردان او و میتوان آنرا جامع نکات پر-جسته فلسفه او دانست. باهمه نواقص و شکوکی که نسبت به بعضی قسمتهای آن کتاب موجود است معذاک در این مجموعه شخصیت کنفوسیوس بوضوح تمام نمایان و آشکار است و بصراحت کامل افکار او را نشان میدهد. این کتاب مهم‌ترین منابع مربوط باوست.

۲- کتاب «علم بزرگ» یا «تاهوئه» Tahsüeh که اصلاً عبارت بوده است از فصل ۳۹ کتاب آداب «لی-چی» Li - Chi و بعداً از آن متن استخراج کرده‌اند و آنرا کتابی مستقل ساخته ظاهراً آن رساله‌یست مفرد که بمنظور تملیم و تربیت اصول شرافت و بزرگواری و مخصوصاً در روش و رفتار شاهزادگان و ملوک نگارش یافته واز قدیم‌الایام نوآموزان دبستان متن آنرا بدقت میخوانده‌اند.

۳- کتاب تمالیم مین Mean یا «چونگ یونگ» Chung-Yung این نیز جزئی از کتاب «لی-چی» (فصل ۳۸) بوده و متضمن مبادی فلسفی کنفوسیوس است و ارتباط نظم طبیعت جهانی را با وظایف اخلاقی انسان روشن می‌سازد و معروف است که آن کتاب را فرزند زاده کنفوسیوس تدوین و تألیف کرده کتاب مذکور شامل دو جزء است، جزء قدیم را ظاهراً نوّه حکیم نوشته ولی جزء جدید را بعدها در حدود قرن دوم ق م دیگران نگارش و تحریر کرده‌اند.

۴- کتاب منکیوس Mencius که تاریخ آن قرن - دوم ق م است و آن مجموعه‌یست از تحریرات و اقوال قنسا و پیروان کنفوسیوس و اولین کتابی است که در تبیین فلسفه آن حکیم بسبکی منظم برشته تألیف درآمده.

باید دانست که این کتب چهارگانه در طول مرور زمان در دستهای مختلف گشته و تبدلات و تحریفات بسیار در آنها راه یافته است. درضمن مطالعه و تحقیق از پنج کتاب کلاسیک فوق و چهار کتاب اخیر الذکر باید گفت که آثار مذکور در یک موقع در معرض خطر عظیمی واقع شد و آن چنان بود که اولین خاقان بزرگ کشور چین موسوم به «دوک چنگ» Duke Cheng از سلاله چین Chin که سر تا سر آن سرزمین وسیع را در ۲۲۱ ق م مسخر ساخت و بقوه قهریه تمام ایالات و ولایات آن مملکت را بطور بی‌سابقه در زیر حکم خود درآورد و خود را اولین خاقان «شیه-هوانگ تی» Shih Huang - ti لقب داد وی در شئون اداری و لشکری نبوغ و قریحه بزرگی داشت تختگاهی نوین اختیار کرد و نظام فتودالیزم قدیم را بکلی از میان برداشت و امور مملکت را در شخص خاقان متمرکز داد و تمام آن کشور را به سی‌وشی ایالت تقسیم فرمود و دیوار عظیم و معروف چین بنای اوست. پس برای نوشتن و کتابت که تا آن زمان بوسیله قلم‌های نی «بیمو» تحریر می‌کردند پارچه‌های حریر اختیار کرد که کاتبان با قلم مو بر روی آن صور حروف و کلمات را نقش کنند الفبای



چینی را نیز تسهیل کرد و ساده تر ساخت و خطی جدید بوجود آورد. چون ملاحظه کرد که همه جا اقدامات اصلاحی او با معارضه پیروان روایات و آداب سلف و سر تعجیل مواجه می شود که در میان آنها مدرسین مکتب کنفوسیانیسم در ردیف اول قرار داشتند که با تفاق بعضی اعمال دیوانی اصلاحات او را مخرب بنیان قواعد اجتماعی و اخلاقی عمومی میدانستند و علناً بمخالفت برمی خاستند، ازینرو پس از مشورت با وزیر اعظم خود «لی سو» Lissu در سال ۲۱۳ ق.م آنخافان امر کرد که کلیه کتب و آثار قدیمه را بسوزانند این عملی است که هنوز مورد لعن و طعن علما و دانشمندان چین میباشد باری بحکم وی نسخ خطی کتب متعلق باشخاص را که متضمن علوم قدما و معارف اسلاف بود و سیاست مدن را بسبک قدیم تعلیم میداد باستثنای بعضی آثار طبی و فلاحتی مابقی را طعمه حریق ساخت و مخصوصاً دو کتاب شمر و تاریخ بیشتر از همه در معرض نابودی و فنا قرار گرفتند و هر کسی آنها را مخفی می ساخت مورد شکنجه و عذاب اعمال خافان قرار می گرفت و بدنش را با آهن تفته داغ میکردند و مدت چهار سال بکارگیری و عملگی اجباری در ساختمان دیوار چین محکوم مینمودند. گویند تعداد چهار صد و شصت تن از فضلاء عالیه مقدار را که غالب آنها از بیروان فلسفه کنفوسیوس بودند بجهت خیانت زنده در گور مدفون ساختند.

پس از سه سال که از امضای این حکم بگذشت آنخافان وفات یافت و دوره این خصوصت و عناد نسبت بآثار گذشتگان خانمه یافت خوشبختانه کتابهایی که در خزائن خاص سلطنتی باقی مانده و دستخوش حریق نشده بودند محفوظ مانده و پس از او در زمان سلطنت هان Han بار دیگر کتب کلاسیک کنفوسیوس در میان مردم رواجی از نو یافت و بیش از پیش باشتهار و معروفیت آنها افزوده گشت.

زبان عمده که از این حادثه نصیب کتب قدیمه شد آن بود که بار دیگر چون این نسخ را تجدید کتاب کردند آنها را بخط تازه نوشتند و تاچار بعضی تغییرات و تحریفات و تفاسیر تازه بدرون آن راه یافت یعنی چون آن کتابها را از نو استنساخ نمودند تغییرات و اضافاتی در آن پدید آمد و در ضمن این تغییرات بشخص کنفوسیوس اندک اندک جنبه الوهیت استناد کردند و برای اومجرات و کرامات قائل شدند در نتیجه این اختلافات دو دسته آداب، متون قدیم و متون جدید، در آثار مذکور بظهور رسید که ناشی از دو خط سابق و لاحق بود و نزدیک به دوهزار سال پیروان این دو مکتب باهم دگر دائماً منازعه و جدال داشتند ولی این مناظره و مباحثه این فایده را متضمن شد که در اثر انتقاد بسیار و تحقیق فراوان که حتی تا قرن هیجدهم و نوزدهم ادامه داشت متون اصیل از مرقومات مجهول تشخیص داده شد و قسمتهای ساختگی که بعد اضافه شده بود معلوم و معین گشت و موضوعات اختلاف و مشاجره بدقت روشن گردید.

اکنون پس ازین مقدمه می باید که وارد اصل موضوع یعنی تعالیم فلسفی کنفوسیوس بشویم.

### اصول اخلاقی

اعمال خلایق در عصر ظهور کنفوسیوس آلوده بفساد و تباهی شده بود ولی در ذات و نهاد ایشان برای اصلاح و تصفیه آمادگی و استعدادی وجود داشت. اوضاع اجتماعی بد بود ولی در همان حال قابلیت بهبودی نیز موجود بود عمل خلقی فاسد ولی سرشت و فطرت ایشان صالح و همه مستعد

اصلاح بودند کنفوسیوس در چنین وضعی گفت مردم از جاده مکارم اخلاق که اجداد آنان بر حسب قاعده «لی» آن زندگی میکرده‌اند و بخیرات و برکات کلی مستعد و کامیاب می‌کشند دور مانده‌اند و ناچار باید به صراط مستقیم باز گردند.

اصطلاح «لی» که کنفوسیوس برای اصلاح جامعه چین وضع کرد معانی عالی و مهمی را متضمن است و آنرا در مواقع مختلف بمعانی گوناگون استعمال کرده در یک جا میتوان آنرا به پاکی و طهارت در محلی دیگر بآداب و انسانیت در موقع دیگر بر رسوم و تشریفات و در زمان دیگر بمعنی عبادت و مناسک و بالاخره بمعنای سرمشق کامل اعمال اجتماعی و مذهبی انسان ترجمه کرد و یا آنرا بمعنای آرمان «نظام اجتماعی» و وضع هر چیز در موضع خود دانست سلسله این نظام همانا در زمان کنفوسیوس گسیخته ورشته امور از هم پاشیده و متفرق گشته بود.

در کتاب «لی - چی» شرحی مبسوط و بحثی کامل در تفسیر کلمه «لی» آمده در آنجا کنفوسیوس گفته است که قاعده «لی» Li و اصول عدالت بنیان انتظام اجتماعی را برقرار می‌سازد و بوسیله این قواعد روابط و حقوق رسمی خلایق و خصائص ایشان نسبت به یکدیگر روشن می‌شود تا آنکه تناسب و اعتدال در مؤسسات اجتماعی ایجاد شود و جامع بشری چون اهل قراء و دهات همه با هم دیگر زیست خواهند کرد.

کلیات قواعدی که کنفوسیوس در این باب بنیاد نهاده می‌توان بشرح ذیل خلاصه کرد، اولاً «لی» عامل اساسی در انتظام امور و حسن روابط بشری میباشد و این روابط اصلیه پنج است و عبارتست از رابطه سلطان با رعیت پدر با فرزند، شوهر با زن، برادران بزرگتر با برادران کوچکتر و دوستان با دوستان و بعضی روابط فرعی نیز در ضمن باید محل ملاحظه قرار گیرد مانند رابطه بین آدمی با ارواح عالم علوی رابطه بین ملوک و وزراء رابطه ما بین رجال سیاست با یکدیگر.

ثانیاً روابط فوق در صورتیکه بر طبق اصول قاعده «لی» محل عمل قرار گیرد هر آینه در هر خانه و قریه و بالاخره در سراسر ملک اعتدال و تلائم ایجاد خواهد گردید و عاقبت منتهی به حسن رابطه ما بین انسان با عالم وجود بمعنی زمین و آسمان خواهد شد و سبب میشود که اعمال انسانی مطابق صراط «تائو» Tao یعنی اراده ملکوت عالم انجام گیرد.

ثالثاً آداب و رسوم و تشریفات اجتماعی که حاکی از حسن عمل بر طبق قاعده «لی» Li میباشد بایستی مطابق رسم و عادت قدما و اسلاف باشد زیرا پیشینیان طالب سعادت خلایق بوده‌اند و روح انسانیت که بموجب احترام و ادب متبادل است در ایشان کاملاً ظهور داشته است.

چهارم همه با هم باعتدال و ادب رفتار میکرده‌اند و نظامی کامل و عدالتی محکم بین خود مرعی می‌داشته‌اند زیرا در دستان وزیر دستان بحال یکدیگر واقف بوده و مقام هر یک را حفظ و هر کس حد خود را رعایت نموده است، ازین رو کنفوسیوس همواره رسوم و دستورهای پیشینیان را مطالعه میکرد و سعی بلیغ میفرمود که خود نیز در رفتار و گفتار بهمان سبک درونی مردم اعصار گذشته حرکت نماید در همین نکته تائوئیست‌ها بپیروان کنفوسیوس اختلاف حاصل کرده و آنها را بیاد انتقاد و استهزاء گرفته‌اند و ایشان را صورت پرستان متظاهر خوانده و اعمالشان را لغو و عبث پنداشته‌اند ولی کنفوسیوس یقین کامل و ایمان راسخ داشته است که او عامل عمل درست و فاعل کردار صواب است و بوسیله

همین افعال صوری‌ظاهری و رعایت آداب و رسوم دیرینه مردم چین را دعوت کرده که رفتار او را سرمشق خود قرار داده و طریقی حق را بیمایند .

ازپنرو در حرکات و سکنات روزانه خویش ادب و انسانیت صوری و انجام مراسم‌ظاهری را بعد کمال رعایت میکرده است .

بهر صورت این سؤال درمدم نظر طرح میشود که آیا اعمال کنفوسیوس مبتنی بر قواعد صوری و محدودیت در فکر و تظاهر صرف است یا اینکه وی فیلسوفی اجتماعی است که فضای راجدی تلقی کرده است ؟ در اینکه آن حکیم در تقلید و تبعیت از اعمال قدما و اسلاف قاعده‌زین بدست آورده و آن را مانده کلیدی در تمام امور غامضه و دستور اصلی روابط دقیق بین افراد بشری بکار میبرد و شکی نیست و آن قاعده را از این قرار نقل کرده اند .

روزی کسی از آن فیلسوف سؤال کرد آیا در جهان کلمه‌ئی عام و دستوری کلی وجود دارد که بتوان آن را قانون حیات در سراسر عمر قرار داد ؟ استاد جواب داد « آری » « عمل متقابل » یعنی « شو » Shu همان کلمه کلی و دستور عمومی است و آن اینست « آنچه را که بر خود روانمیداری بر دیگران روا مدار » .

در این سخن که کنفوسیوس قانون حسن رابطه افراد بشر را وضع کرده است شبیه است بقانون معروف « زرین » عیسوی که در انجیل آمده ولی وی در این کلام قضیه را بصورت منفی ایراد کرده ( ولی عیسی قضیه را بصورت مثبت تقریر میفرماید ) ( از اینجا است که بعضی از محققین غرب گفته‌اند که فرمول این حکیم چینی را « قانون سیمین » باید نام داد . ) بهر حال این قضیه بهر صورت خواه سلبی خواه ایجابی بمعنای عاطفه متقابل و رابطه متبادل است و نفی و اثبات در آن تأثیری ندارد خاصه آنکه کنفوسیوس خود در کتاب « مین » Mean همین دستور اساسی زندگانی را بصورت قضیه مثبت نه نیز شروع کرده که بیان وی کاملاً مطابق با سخن عیسی در انجیل میشود ، در آن جا گفته است ،

« در زندگانی اخلاقی انسان چهار تکلیف موجود است که من نتوانستم آنها را بدرستی انجام دهم نخست آنکه بیدرم آنچنان رفتار نمایم که خود میخواهم فرزندانم بمن رفتار نمایند دوم آنکه بیادشاه خود آنچنان خدمت کنم که میخواهم وزیر من مرا خدمت نماید ، سوم آنکه با برادر مهتر خود آنچنان سلوک کنم که میخواهم برادران کهتر با من سلوک نمایند و چهارم درباره دوستان خویش عملی پیش گیرم که توقع دارم آنها با من پیش گیرند » .

با اینهمه باید گفت که کنفوسیوس در این مقام نه به مرتبه عیسی ناصری و نه به درجه تائوئیستهای چینی رسیده است و این دستور رفتار اخلاقی او بیایه آنها نمیرسد چون در سراسر دستورهای تائو Taosui واقع شده که دستور جزای بدی را به نیکی مبنای عمل خود قرار داده‌اند قائل بعدی گردید . چنانکه گفته‌اند روزی از او سؤال کردند که نظر او در باب پاداشی سه بحثه چیست ؟ وی پاسخ داد « اگر بدی را به نیکی کیفر دهی نیکی را بچه پاداش خواهی داد ؟ نه ! احسان را با احسان ولی سوء رفتار را بمالدت تقابله باید کرد » . ازین قرار برای دستور عمل متقابل که میزان اخلاقیات اوست سرحدی وضع کرد و مردمان بدکردار و ستم پیشه را شایسته احسان ندانسته بلکه آنها را مشمول حکم عدل و داد میدانند .

کنفوسیوس خصلت خوب و فضیلت نیک را در بروز جن Jen تعلیم داد که بمعنای تراوشات

احساسات قلبیه انسانی است و گفت که چین مشتمل بر دو جزء است ، نخست حق و مقام هرکس را بدرستی شناختن و دوم با ابناء نوع بهربانی و نیکی سلوک کردن. نظر بهمین مقدمه آنحکیم پیوسته امر و تأکید کرده است که حکومت ها باید برای آسایش و خدمت خلق باشند و خاندانها باید حدود و حقوق افراد خود را پاس دارند ، پیران و جوانان هر یک در مقام خود وظیفه انسانی را نسبت بدیگری رعایت نمایند و بالاخره در هیئت اجتماعیه ابناء بشر باید بیقین دانسته باشند که هرکس بین چهار درای جهان زندگانی میکند در فعل و قول دیگران را باید برادر خود دانسته و فضایل اخلاقی و کرم ذاتی ینی (چین) را نسبت بآنها ظاهر سازد.

البته کنفوسیوس در محیط و فرهنگ چینی بوجود آمده و از چگونگی اساس حکومت ده و کراسی آگاه نبود و از ترتیبات دولت انتخابی و کیفیت حق قضاوت عموم افراد ملت در دستگاه حکومت سخنی بمیان نیاورده است ولی در عین حال که حقوق و حدود اشراف و فرمانروایان «فئودال» زمان خود را شناخته است نصیحت میکند که اگر حکومت از مردم نیست لاقول برای مردم باید باشد و حکام احتیاجات عمومی خلق را باید جواب بدهند.

### روابط پنجگانه

در کتاب «لی چی» Li - Chi سلسله روابطی را که از تحقیقات فیلسوف درباره «شو» نشان میدهد در پنج رابطه محدود میسازد ازینقرار ،

بایستی پدر به پدر با شفقت و پدر به پدر مشفق .

« برادر مهتر به برادر کهتر بملطف و مدارا و برادر کهتر با برادر مهتر خاضع و متواضع .

« شوهر به زن عادل وزن نسبت بشوهر مطیع .

« زبردستان به زیر دستان دلست و علاقمند و زیر دستان به زبردستان فرمانبر و تابع .

« حکمرانان باتباع خود مهربان و اتباع بحکمرانان وفادار باشند .

اگر این پنج حالت در جامعه فی مینرسر گردد در حال غالبترین مرتبه طهارت و صفا (Li) کسوت فضیلت خواهد پوشید و مابین تمام افراد خلایق تناسب کامل و تلائم مطابق حکم فرما خواهد شد و طبایع اطیبه و خصائل شریفه انسانی (چین) خود را جلوه گر خواهد ساخت . جنگ و نزاع از میان بر میخیزد ظلم و ستم منهدم میشود و دستان بسمادت و شادی خاندانها به نندرسنی و خوشدلی مملکت بصلح و سلام قرین خواهد شد .

### خصال فرزندی

البته فیلسوف چین نخواسته است که سراسر ثقافت و فرهنگ چین را بر روی خالده و بنیان خانواده مستقر سازد ولی تعالیم و اقوال او ، علاقه بخانواده را چون اولین خصلت پسندیده چینیان چنان ستوده است که هیچ چیز از آن بالاتر نیست و فاداری و علاقه بخاندان را اولین وظیفه انسانی آن مردم میشمارد ، اعمال و اقوال هر جوان نواخته از روی خلوص تام از آغاز ولادت تا پایان عمر وقف بر خدمت بخانواده خود اوست پدر باید پدرش را اطاعت کند و چون وفات یافت برادر بزرگتر

را فرمانبردار باشد و هر پدری برای ایجاد سعادت و سلام افسراد خاندان مسؤولیت تمام دارد و باید فرزندان را به صفات حمیده و ملکات شریفه بپرورد و خود برای اولاد بهترین نمونه و سرمشق اخلاق باشد در این باب کنفوسیوس سخن بسیار گفته و بیانات مفصل ایراد کرده است از آن جمله وقتی گفت:

مادامکه پدر در قید حیات است پسر باید مطابق میل او رفتار کند و چون وفات یافت باید فرزند رفتار و کردار او را مد نظر بگیرد و مدت سه سال بهمان روش حرکت کند تا او را متقی و رستگار بتوان دانست.

وقت دیگر گفت: پسر فرخنده آنست که جن بواسطه مرض و بیماری که اجبار آید هیچ نوع اسباب بدورت ضمیم و ملال خاطر پدر خود را فراهم نازد.

در کتاب مین Mean قاعده محکمی وضع کرده و چنین گفته است: «خافان وو Wu و برادرش شاهرزاده چو Chu الحق مردانی متقی و نیکوکار هستند زیرا هر بهار و پاییز آن‌ها در مبد اجداد خود را مرمتی بسزای میکنند و ظروف خاص هدایا و نیاز را تمیز و پاکیزه میسازند، آلات و ادوات خانه حتی دوک و چرخ نخی را اصلاح مینمایند و در هر فصل هدایا و قربانیهای مناسب (بار و اوج اجداد) به تقدیم می‌رسانند.

جمع شدن در اماکن مبارکی که پدران ما پیش از ما در آنجا جمع میشده‌اند و انجام دادن مناسک و تشریفاتی که هم ایشان بعمل می‌آورده‌اند سرودن نعمات لطیف موسیقی که ایشان در زمان خود می‌نواخته‌اند حرمت نهادن بکسانیکه آنان بنوبت خویش آنها را حرمت می‌نهادند، محبت بکسانیکه محبوب ایشان بوده‌اند خلاصه تکرار همان اعمال چنانکه گوئی آن پیشینیان هنوز زنده و حی و در میان ما هستند، فوز بزرگی است که از خصایص اعمال و خصائل برگزیده فرزندان بشمار می‌رود.»

باری— تحکیم رشته ارتباط بین فرزندان و پدران از عصر کنفوسیوس تا کنون سرمشق‌ا علی و مثال اکمل حکمت دانایان و خردمندان چین است و احترام و ارادت اخلاف باسلاف را باعزت و سمدت و خرمی عالم و موجب زوال مصائب و آلام جهان می‌شمارند، نه فقط هر کس باید پدر خود را بواجبی حرمت گذارد بلکه باید ارواح عالیه اجداد و نیاکان گمشده و رؤسا و بزرگان قوم و دانشمندان بسر گزیده و بالاخره روان خاقانها و شاهزادگان متوفی همه باید محل ستایش و احترام باشند.

### سیاست مدن

کنفوسیوس در باب رابطه بین سلطان و رعیت نیز بسط کلام داده و قواعد اخلاقی چند در سیاست مدن وضع کرده و گفته است هر گاه سلاطین و ملوک این قواعد عالیه را که بنیان قانونی مدنیت فاضله است رعایت کنند هر آینه اوضاع و احوال سراسر دولت ایشان تنبیر خواهد یافت و تمام خلائق از صاحبان مناصب عالیه و مقامات ارجمند گرفته تا پست‌ترین و فقیرترین افراد اناس بالطبع در سراسر اوضاع و احوال خود تقوی و فضیلت پیشه خواهند کرد. پس اصلاح هیئت اجتماعی باید از فوق آن شروع شود یعنی از حکمرانان آغاز گردد تا بتدریج بسدرجات سفلی

جامعه و افراد تحتانی برسد.

وقتی یکی از رؤسای قبایل در ناحیه «لو» دلا موسوم به «چی کانگ تزو» که مردی گران - مایه و گرامی بود از حکیم پرسید که قاعده حکمرانی چیست؟ حکیم پاسخ داد، «حکمرانی، یعنی همه چیز را مستقیم و درست داشتن، اگر شما ای آقا، مردم زیر فرمان خود را باستقامت و درستی رهنمایی کنید هیچکس از سراط مستقیم منحرف نخواهد شد» همان رئیس در موقعی دیگر از حکیم سؤال کرد، آیا نباید یاقیان و مشردان را نابود سازیم تا اینکه قانون و نظم در جامعه برقرار گردد؟ بر این مسئله مهم کنفوسیوس جوابی داد که برای او مقامی ارجمند و حرمتی عالی احرار کرد در اینجواب يك دستور نهایی اخلاقی بنیاد نهاد که ممکن است مورد قبول قانون - گذاران و حقوق شناسان نباشد وی گفت، «ای آقا در حکومت مجازات اعدام چه ضرورت دارد؟ اگر شما از روی نیت خالص و عقیده راسخ بر آن بروید که خوب و نیکو باشید مردم کشور نیز خوب و نیکو خواهند شد. نقوی و فضیلت پادشاهان مانند باد است و طبیعت افراد ناس مانند گیاهان چمن البته گیاه در برابر وزش باد خم شده سر تسلیم فرود میآورد.»

کنفوسیوس پایه تعلیم اصول سیاست مدن را روی این قاعده قرار داد که آدمیان همه بطبیع و به نهاد خوب و نیکویند ازینرو بفطرت ساده هرگاه از اولیاء و فرمانداران خود نیکي و خوبی ببینند بحسن قبول استقبال خواهند کرد پس اگر در کشوری مدت یکصدسال متعادی پادشاهان بخوبی سلطنت نمایند جرم و جنایت بخودی خود از میان برمیخیزد و در نتیجه مجازات اعدام ضرورت وجودی حاصل نمیکند.

روح روشن و فکر عالی آن دانشمند از این کلام که در ضمن مطالعات تاریخی بممل آورده است و يك سلسله مقدمات و نتایج منطقی را بیان کرده یافت میشود؛

«شاهان رفته که میخواستند صفات عالیہ ایشان درخشان و تابان باشد درصدد انتظام مهام امور دولت برآمدند پس برای حسن امور دولت ناگزیر به انتظام خاندان خود پرداختند و برای انتظام امر خاندان نخست تربیب نفس خویش را طالب شدند پس برای تربیت نفس خود تصفیه قلب خود را لازم دانستند آنگاه برای تصفیه قلب خلوص نیت را ضروری دیدند سپس برای حصول خلوص نیت یکسب علم و طلب دانش نیازمند گشتند و برای حصول علم در مقام تحقیق از حقایق اشیاء برآمدند، چون حقیقت اشیاء برای ایشان کشف شد علم و دانش ایشان افزایش گرفت و چون علم و دانش ایشان کامل شد نیت ایشان خالص و معصی گردید و چون فضیلت خلوص نیت را حاصل کردند قلب ایشان از آلاشی و پلیدی پاک و منزه شد چون قلب ایشان طهارت یافت نفس ایشان تربیت حاصل نمود آنگاه که تربیت نفسانی ایشان را میسر گردید امور خاندان ایشان بسامان آمد. چون کار خاندان منظم و بسامان شد نظم ملک و درستی امر حکومت که غایت نهایی بود حاصل گشت همینکه مملکت را بنظام آوردند سراسر مردم کشور بسامدت و سلام رسیدند» در این عبارت که معروفترین کلمات حکیماست و همچنین از دیگر سخنان و تمالیم او بخوبی هویدا میشود که زندگانی خوب بمعنیه آن مرد بزرگ در زندگی روحانی است نه در وضع شرایع و قوانین. فرمانروا و رئیس خوب با سرمشق صالح و قنوه پسندیده هر آینه جلوگیری از جنایات فجیع میتواند کرد. در حالیکه قوانین موضوعه و نظامات مقررہ خود مولد و موجب جنایات میشود، حکومت فاضله و دولت منظم را بزور «مواد قانون» نمیتوان بوجود آورد بلکه تنها بانی و موجب آن سر مشق

خوب و مثل نیک و خلوص نیت و شوق به اعمال پسندیده است؛ همینکه دوستی و همکاری صحیح بین پادشاهان و رعیت برقرار شد بقانون نیازی نخواهد بود.

اگر امیری یا حکمرانی طهارت ذیل و نزاهت دامن بیش گیرد دل او پاک و طاهر گردد و افکارش پاکیزه و بی غل و غش شود هر آینه کار خاندان او بنظام آید و دولتش سامان پذیرد و زیردستانش بشمولید از او براه عدالت و داد روند و رعیتش سعادتمند و خرم میشوند.

در کتاب «اصول مین» سخنی از کنفوسیوس نقل میکنند که برای توضیح مقصود بسیار سودمند است روزی حکیم به حکمران ناحیه «لو» گفت: «وقتیکه رجال شایسته در کار باشند امر دولت صلاح پذیرد و چون آنها از میان بروند مملکت بفساد افتد و تباه شود... ازینرو پیشرفت کار مملکت رانی مملکتداری وابسته بدست رجال شایسته است. و رجال شایسته بهکلام اخلاق پادشاهان پرورش می یابند پس پادشاه باید خصائل و صفات خود را آراسته و پیراسته سازد و خود بدستور صراط اخلاقی (ناؤ) رفتار کند و این رفتار اخلاقی حاصل نمیشود جز اینکه پادشاه صاحب ملکه راسته عدالت و انصاف «چین» باشد یعنی انسان کامل بشود.»

بنابراین مبادی کنفوسیوس علاقه و توجهی بقوانین موضوعه نداشت و میگفت که اگر مردم را بوسیله قوانین و نظامات هدایت کنند و مطابق شرایع مجازات و کیفر دهند ممکن است از ترس و بیم مرتکب خیانات نشوند لیکن طبایع ایشان به بیشرمی و بی حیائی عادت میکنند ولی اگر خلائق را بنور معرفت و بجراغ ادب راهنمایی نمایند آنها دارای طبیعتی لطیف شده شرم و حیا بیش گیرند و خوبی و نیکی راخوی و سچی خود قرار خواهند داد این قاعده منتهای امیدآرزی سادات ابناء بشر است.

خلاصه در نظر آنحکیم تهذیب اخلاق و سیاست مدن به تطهیر و تصفیه صورت و ظاهر میسر است که آنرا «اصلاح عناوین» Rectification of Names نام دادمانند و آن چنین خلاصه میشود: هرکس باید در زندگانی مطابق سرمشق اعلی و مثل اکمل رفتار نماید یعنی حد عالی و رتبه کمال خود را در جامعه بشناسد و چنانکه مقتضی و شایسته آن مقام است عمل کند.

### انسان کامل

در مد نظر کنفوسیوس انسانی مرتسم است که از آن پیوسته سخن میگوید و او را نمونه انم و مثل اعلای آدمیت میداند و «انسان کامل» نام میدهد که او را بجینی «چون - تزو» Chun - Tzu گویند.

این چنین نفسی که بزینت کمال آراسته است در اندیشه آن حکیم پسری است که محبت والدین را همواره در دل دارد، پدري است که بفرزندان خود بدالت و مهربانی رفتار میکند، عاملی است که نسبت بفرمانده خود وفادار و امین است و نوهری است که بهمسر خود با وفا و صمیمی دوستی است که با دوست خود مخلص و مؤدب میباشد، این تصویر اکمل (ایده آل) و وصفی که آن مرد دانستمند از چنین انسانی میکند سبب شده است که کنفوسیوس را در عداد بزرگترین فلاسفه اخلاقیون جهان قرار می دهند. او گفت «انسان کامل» همواره به پنج خصلت پسندیده

آراسته است و در هر جا و هر وقت، همه جا و همه وقت این خصائل محموده را بمنصه شهود می آورد و آنها عبارتست از، عزت نفس، علو در همت، خلوص در نیت، شوق در عمل، نیکی در سلوک.

توافق و تلائم که در نظر او غایت مطلوب اوست از صفای باطن و تزکیه ضمیر حاصل می گردد و انسان کامل با دلی پاک از روی حقیقت و با کمال خلوص رفتار می کند، ادب کاذب که محدود از انجام تشریفات ظاهری است در نزد او ارزشی ندارد او می گفت: «من آنچه را که بظاهر بحقیقت شبیه ساخته اند ولی عین حقیقت نیست دشمن می دارم اگر انسان بحقیقت انسان نباشد انجام عبادات برای او چه سودی خواهد داشت؟ سرودن نعمات مذهبی برای او چه حاصلی می آورد؟ اینست لب و مغز فلسفه آن فیلسوف در باب انسان کامل. در نظر او بواسطه تطبیق و توافقی که انسان مابین عمل و نیت ایجاد می کند بجائی میرسد که وصول بر آن مرتبه نزد آدمیان متعارف مشکل است ولی برای او مانند عمل تنفس بسیار سهل و ساده می باشد و وظیفه خود را با کمال آسانی انجام می دهد. مکارم اخلاق او هیچوقت صورت خشونت و صعوبت حاصل نمی کند بلکه او با ذوق سلیم احساسات خود را در قبضه اختیار دارد، وی متواضع، مهربان، ساده و بی تکلف و درستکار و عدالت پیشه است، همانطور که نفس خود را اصلاح می کند و بزبور فضایل حمیده خود را می آراید همواره در تربیت و تکمیل نفس دیگران نیز کوشش می کند، این انسان شریف هیچوقت مبادی عالیه آدمیت را فراموش نمی کند و اوامر ضمیر خود را پیوسته پیروی می نماید و عقل و اعتدال فکر خود را همیشه حفظ می کند حتی هنگامیکه بخوردن طعام مشغول است از وام خود بدیگران غافل نمی ماند و نیز در مواقع صعب و زمانیکه افکارش آشفته و پریشان است به مبادی شریفه تقوی و فضیلت پایست است. چون قانون تناسب و تعادل را همواره در عمل و در فکر رعایت می کند و نسبت بدیگران حقوق متبادل و تساوی را محفوظ می دارد، از بنرو و شریف و بزرگوار می باشد. انسان کامل چون بفضیلت نفسانی خود یعنی «Jin» واقف است ازین جهت بالطبع متمایل به عمل نیک «لی» می باشد وی بالفطره یک سائقه و محرك باطنی دارد که وی را بسوی انجام وظیفه میراند و بدون تکلف و با سادگی و روانی تمام وظایف خود را بعمل می آورد، درستی و صحت عمل او هیچوقت صورت غفلت و خشونت نخواهد داشت بلکه با ذوق سلیم و عقل مستقیم رفتار خود را در قبضه اختیار خود دارد. وی متواضع و خالی از زریا و تصنع و دوست و محب عدل و داد است. وی کلمات و حرکات و سکنتات دیگران را بدقت می شنود و در آن اندیشه می کند و در برابر آن عملی که وجدان با والقاء می کند از روی راستی و صداقت بجا می آورد در همان حال که خلق و خوی را تصحیح می نماید اخلاق و طبایع دیگران را نیز از کجی و انحراف دور می سازد و بسوی استقامت می آورد، الحق این اوصاف و شرایط که کنفوسیوس برای انسان کامل ذکر کرده یک فرد آدمی بتمام معنی (ایدهآل) را در نظر طرح می سازد.

ازین دستورها و قواعد که کنفوسیوس در این باب وضع فرموده کاملاً معلوم می شود که نفس او خود سرمشق کامل و نمونه متقی از انسانیت کامله بوده است و باعتدال و میانروی با دوری از افراط و تفریط زندگانی می کرده است از کلمات اوست که می گفت: «به طریق من بمقام شرافت انسانی نایل شدم، اول محبت که هیچ وقت مرا آزرده نداشت. دوم حکمت که هیچوقت برایم شک و ریب بار نیاورد. سوم شجاعت که هیچوقت ترس و بیم در دل من ایجاد ننمود.» و نیز گفته



است ، « من مدعی نیستم که حکمت الهی و تقوای تام را دارا هستم تنها چیزی که می‌توانم دربارهٔ نفس خویش بگویم اینست که در راه و روش خود هرگز تردید حاصل نکردم و در تعلیم‌ی دیگران هیچگاه فتور نیاوردم این است منتهای عمل من پس ... من فقط ناآل حکم و مواظب پیشینیان هستم و از خود چیزی ابداع و اختراع نکرده‌ام و بکلمات ایشان ایمان دارم و آنانرا دوست میدارم ... گویند آنحکیم در اوایل پیری روزی بمناات و آرامی تمام گفت ، « درپانزده سالگی من فکر خود را وقف کسب علم کردم ، درسی سالکی بر روی پای خود مستحکم ایستادم درچهل سالگی دل من از رنگ شک و شبهه زدوده شد درپنجاه سالگی باحکام آسمانی واقف گشتم . در شصت سالگی گوش من باشماع حقایق مشغول بود و در هفتاد سالگی عمل من تابع احکام قلب من گردید تا دیگر از راستی و صدق منحرف نشوم ... »

### آموزش مذهب

این نکته را اساساً باید در نظر داشت که کنفوسیوس قبل از هرچیز يك تن معلم اخلاق بوده است و پس . و او برای خود بالاتر ازین مرتبتهی قائل نشده معذک او را باین درجه و مقام محدود نمیتوان کرد چه در اعتقادات نفسانی و چه در اعمال ظاهری وی پیوسته روح ایمان یعنی يك حقیقت مذهبی نمودار است ، آنحکیم آنچنان بدقت و مراقبت بر سوم و تشریفات دینی عصر و زمان خود علاقه‌مند و پا بست بوده که اعمال او سر مشق استحکام عقیده و نمونهٔ استواری ایمان ملت چین تا نسل معاصر شمرده می‌شد و شخص او بتمامی مثل اعلی و مطهر اکمل دینداری بحساب می‌آمده است .

با این همه اعتقاد او بامور مذهبی محدود بیک نوع خود داری و احتیاط است . زیرا در مبادی و آراه خود کنفوسیوس صرفاً فیلسوفی عقلانی و پیرو قواعد انسانیت جلوه‌گر است و باشکال میتوان برای او مرتبه عالی‌عرفان یا مقام مافوق الطبیعه قائل شد ، وی در عبادات و مراسم ظاهری و در مناسک و تشریفات صوری هر عملی را که برخلاف عقل سلیم باشد و يك مقصود و يك هدف اجتماعی را متضمن نشود نمی‌پسندید و بی بحث در اعمال و افعال و گناه و تواب و مسائل مافوق الطبیعه چندان رغبتی نشان نمیداد ، وقتی یکی از شاگردانش بنام « توریو » از او سؤال کرد که وظیفه آدمی نسبت بارواح مردگان چیست ؛ وی پاسخ داد ، « ما که هنوز وظیفه خود را نسبت به زندگان انجام نداده‌ایم چگونه نسبت بارواح اموات کاری برعهده می‌گیریم . نخست باید از روی صدق و یقین تکلیف خود را نسبت بمالم و بانسانیت بعمل آوریم و در باره ارواح با احترام اکتفا کنیم . اینست حکمت حقیقی . »

لیکن همان جود و کوششی که کنفوسیوس در طریق ایجاد وحدت و تالام و توافق در امور دولت و خانواده بعمل می‌آورد مستلزم آن بود که تمام مناسک و عبادات ممدوله آتمسر را بدقت انجام دهد و مانند يك شخص مؤمن متعهد بمعبد برود ، قبل از انجام عبادات رستم غسل بعمل آورد- پس لباس مخصوص را بپوشد و رسوم قربانیها را بدقت ممدول دارد چنانکه گوئی ارواح اجداد در آنجا حی و حاضرند و آن اعمال را برای الهین ملاحظه می‌کنند .

و ستم‌دانه ایمان او به پرستش اجداد حد و حصری ندارد . در کتاب « اصول مین Mean »

نوشته است که کنفوسیوس معتقد بود که امپراطور «وو» Wu و برادرش شاهزاده «چو» Chou مردمانی بسیار متقی و دیندار بوده‌اند بدلیل آنکه آنها معبد خاص اجداد را مرمتی بجزا فرموده و همچنین آن‌را به نظم و سامان درآوردند و هر بهار و پاییز خود در آنجا حاضر می‌شدند و مراسم قربانی را بتفصیل بتقدیم میرسانیدند و نیز اسباب و ادوات و چرخ تخریبی خانواده را محترم می‌شمردند ، او میگفت خاقان‌های اعصار ماضیه الحق مردمان سمید و نیکبخت بوده‌اند زیرا اولاد و اعقاب چند از ایشان بجای مانده که مراسم قربانی و عبادت و احترام را درباره آنها بعد از وفات بدقت انجام دادند.

خلاصه ، بنیان و اساس عقیده دینی کنفوسیوس در این بود که چون آدمی بدرستی قواعد اخلاقی را به عمل آورد بر حسب مشیت آسمان رفتار کرده است . نویسنده کتاب مبارک مین «Doctrines of the Mean» که احتمالا فرزند زاده اوست می‌نویسد که کنفوسیوس روشن‌فروشان ساخت که حقایق ثابت و احکام مسلم از امپراطورهای اعصار قدیمه مانند امپراطور «یائو» Yao و امپراطور «شن» Shun بزمان او رسیده و با نظم و نسق الهی که انقلاب زمان و دوران روزگار را مانند فصول اربعه و افلاک علوی و زمین سفلی برقرار کرده است همچنان مناسب و ملائم ساخته است ، این عقیده را نمی‌توان صرفاً يك مبدء فوق‌الطبیعه یا اصل توحید دانست و حتی آنرا نیز به اشکال میتوان مبدئی عرفانی شمرد ولی در همه حال این افکار مافوق معتقدات مذهبی عوام میباشد . چینیان معتقد بوده‌اند که در هر خانه دو روح علوی الهی موجود است که یکی در مطبخ مقام دارد و دیگری در زاویه جنوب غربی خانه . و این هر دو از بعضی از افراد خاندان که جداگانه در تحت حمایت آنها بید شفاعت و ویشیپایی می‌کنند . روزی شخصی از کنفوسیوس سؤال کرد چرا عوام الناس بروحی که حافظ مطبخ است بیشتر علاقه و حرمت دارند ؟ حکیم بتندی جواب داد « این سخنان لئو و باطل است ! اگر کسی برخلاف احکام آسمان مرتکب گناهی شود دعا و شفاعت اردواح علوی درباره او اثری نخواهد داشت » ظاهراً وی معتقد به پرستش «آسمان» بوده است و ازین رو او را باید در عداد پیشوایان و زعماء بزرگ مذاهب دیگر جهان قرار داد . ظاهراً کنفوسیوس درباره خود يك جنبه رسالت و نبوت خاص نیز قائل بوده است . حکایت کنند که وقتی در شهر «کوانگ» گرفتار غوغای عوام شد و جماعتی بر سر او ریختند چندانکه شاگردانش بر حیات او بیمناک گشتند . کنفوسیوس گفت ، چون « کینگ‌دن» Keing Wen (یکی از مؤسسن سلسله چو) مرده است و من آثار او و دارای موارث او هستم اگر مشیت آسمان بر آن است که این آثار موارث معدوم شود البته من کشته خواهم شد زیرا که با نابودی آنها دیگر آیندگان بآن علوم دسترس نخواهند داشت ولی اگر اراده آسمان بربقاء این علم تعلق دارد و نمیخواهد که آن از جهان برافند مردم کوانگ Kuang کاری بمن نمیتوانند بکنند . در وقت دیگر کنفوسیوس فریاد برآورد و گفت ، « آسمان نیروی ( ت ) Te را بصورت من بوجود آورده است و مرا از اشخاص و افرادی مانند این روی می- (هوان‌تیو) چه ترس و بیم است ؟ » ازین کلمات و سخنان معلوم میشود که وی را حالاتی روی می- داده که در آن خود را بموت و حامل امر جاویدی و ازلی میدانسته است و بتعالیم خود ایمان داشته و آنها را مبتنی بر اساس نهائی طبیعت اشیاء می‌پنداشته و همین عقیده است که بر آن لفت «مذهب» و نام «دین» میتوان نهاد .

### ۳. مکتب کنفوسیوس و مردان برجسته و رقباء و دشمنان آن

#### تشکیل مکتب کنفوسیوس

«مانسیوس» Mencius در کتاب خود حکایتی نقل می‌کند که چگونه شاگردان حکیم بمده از مرگ وی بمزاداری و سوگواری پرداختند. میگوید: «چون کنفوسیوس جان سپرد سه سال از آن واقعه بگذشت شاگردانش سازوبرگ خود را جمع کرده آهنگ بازگشت پخانه‌های خود کردند. پس بسوی «تزو کونگ» Tzu Kung (شاگرد مقرب کنفوسیوس) رفته و گرد او حلقه زدند همین که بیکدیگر نگریشند چندان فریاد بشیون و زاری برآوردند که صدای آنها گرفته شد پس رویار نهاده هریک بسویی رفتند اما «تزو کونگ» باز گشته و منزلی برای خود در جوار ضریح استاد بساخت و به تنهایی و عزت سه سال دیگر در آنجا بسرآورد و سوگواری پرداخت پس بوطن خود مراجعت کرد.»

بعد از قوی این امر مقدمه و سرآغاز تأسیس مکتب کنفوسیانیسم بوده است، افراد این مکتب که گویند عدد ایشان به هفتاد تن می‌رسید هریک بسویی رفته در اطراف کشور برانگیده گشتند و در خدمت شاهزادگان و امراء محلی «فئودال» درآمدند، گویند جمعی از آنها که برتر از دیگران مقام داشتند بمنصب وزارت یا معلمی منصوب گشتند و بعضی که در درجه پائین‌تر بودند نزد حکمرانان صاحب منصبان جای گرفته و بمعاونت و وصایت آنها اشتغال و برخی دیگر بمنزلت و انزوا هم‌رخود را بسرآوردند - خلاصه آنکه این جماعت بمعیت او گردیده و تمام اوقات خود را مصروف نشر تعالیم آن حکیم کردند. درنسل بمده هم ایشان سعی بلیغ بعمل آوردند که مواد اخبار و روایات منسوب بآباد را تدوین و تألیف کنند تا عاقبت همان بصورت کتاب آنالکت Analect (مجموعه منتخب) درآمد و در طول مدت سه یا چهار قرن مکتب کنفوسیوس منشأ ظهور کتب مهمه مانند کتاب «علم بزرگ» و کتاب «دستورمین Mean» و کتاب «محبت فرزندی» گردید و کتاب هزنوچینگ Hsiao Ching که نزد پیروان کنفوسیوس بسیار محبوب است نیز حاصل همین ایام می‌باشد، ولی در تعداد کتب اربعه قرار نگرفت.

همچنین کتب قوانین و تفاسیر چانگ‌ها و سالنامه بهار و پائیز همه بقلم این شاگردان نگاشته یافته است و چه بسا آثار دیگر نیز داشته‌اند که تابود و محو شده و فعلاً از میان رفته. «تزو سو» Tzu Ssu که یکی از پیشوایان عظیم‌الشان آن مکتب است و نواده اولی کنفوسیوس شمرده میشود مانند نیای دانشمندان خود عمر خود را سراسر وقت نشر تعالیم و بسط مبادی فلسفه نمود. وی دو نسل بعد از وی بجهان آمد.

باید دانست دو مانع یاد عایق بزرگ در راه سیر و انتشار مبادی کنفوسیانیسم وجود داشت، یکی آنکه نظام سلطنتی فئودال چو Chou رفته رفته روبانحطاط و زوال گشت. (۲۲۱ - ۴۰۳ ق.م.) دوم آنکه در همین عصر و زمان بسیاری مکاتب فلسفی و فکری در کشور چین بوجود آمد که هریک بنوعی دیگر مشکلات سیاسی و عوامی اخلاقی آن عصر را حل و فصل میکردند، تنها شاهزادگان و امرائی که سعی میکردند نظام «فئودالی» را حفظ و آنرا برای ادامه زندگانی خود محافظت کنند بشاگردان کنفوسیوس گرایده و آنها را در کنفیشیانی و حمایت خود قرار میدادند. با آنهمه روزگار ربه تغییر بود و مردم بآداب و آثار پیشینیان چندان شوق و علاقه نشان نداده و به پیروان

کنفوسیوس که مئادی وداعی آن آداب بودند توجهی نمیکردند .  
 اکنون باید به مکاتب فکری دیگر که در مقام تمارض و تزاحم با مکتب کنفوسیوس بودند  
 باختصار اشاره‌ای نمایم.

### الف- تعالیم تائوئیست ها Taoists

کسانیکه کتاب تائوت چینگ Ching - te - Tao را تألیف و تدوین کرده بودند بمبادی  
 کنفوسیوس میل و علاقه نداشتند و پیروان حکیم را مورد تحقیر و انتقاد قرار میداده‌اند . یکجا در آن  
 کتاب از روی طعنه میگوید ، چون تائوی بزرگ رو بانحطاط نهاد مبادی « محبت » و « عدالت »  
 جانشین آن شد . چون دانشوری وزیر کی بظهور رسید نفاق و تزویر پیداشت ، زمانیکه روابط ششگانه  
 محفوظ نماند مردم قاعده و اصل محبت پدری و فرزندی را بنیاد نهادند و قتیکه مملکت دچار آشفتگی  
 و سوء حکومت گردید صحبت از مشورت با وزیران دانشمند بمیان آید .  
 بخوبی معلوم است که ازین امور وطن و وطنز بمبادی کنفوسیوس کنایه زده است .  
 ازینگونه در نوشجات و تحریرات چوانگ تزو Chuang - tzu کنایات استهزاء آمیز بمبادی  
 کنفوسیوس بسیار دیده میشود .

### ب- مبادی مهیزم Mohism

فیلسوفی دیگر بنام « مو- تزو » Mo - Tzu یا « موتی » Mu - Ti (احتمالاً ۳۹۰-۴۶۸ ق.م) بظهور  
 رسید که تعالیم اونیز بامبادی کنفوسیوس رقابت میکرد .  
 وی حکیمی انسان دوست و عاشق و حرارت بود و بر آن بود که حکومت باید در تحت قواعد  
 سخت منحبی اداره شود . وی سادگی و قناعت را تعلیم میداد و مؤسسات و دستگاههای اجتماعی « چو »  
 Chou را انکار مینمود و میخواست جامعه از کارگران و عمال بنیاد گذارد که همه باهم متساوی و  
 متشابه باشند و بین افراد بینونت و امتیازی وجود نداشته باشد و همه با هم برادری و برابری  
 رفتار کنند . و میتوان گفت این فیلسوف در واقع پیش آهنگ باستانی کومونیستهای فعلی  
 بوده است .

هر چند مکتب فلسفی موتی دوامی نیاورد و از میان رفت و مدت دو هزار سال جز نزد دانشمندان  
 اسم او بر همه مجهول ماند مذلکوی در زمان خود نقش برجسته داشته و در تاریخ فلسفه و دین چینیان  
 شخصی مهم بشمار میرود . وی اندک زمانی بعد از کنفوسیوس ظاهر ا در ایالت لو Lu « بجهان آمد و  
 گویا اوایل شباب خود را در تحت تأثیر مبادی کنفوسیوس بسر آورده و قلیل مدتی در ناحیه سونگ  
 Sung بشتل دولتی مشغول بوده است ولی بعداً از تعالیم وی سرباز زده و روشی جدید ابداع کرد و  
 از تشریفات بیرونی و رسمیات خشک که بمبادی کنفوسیوس آمیخته بود کاسته و روشی آزادانه و «دمکراتیک»  
 پیش گرفت .

این فیلسوف را دوهدف عمده بود . اول آنکه پیروان خود را همه باهم متحد سازد و یک  
 جامعه برادری و اخوت برقرار سازد که همه برای نفع عموم کار بکنند . دوم آنکه همه افراد مشیت

«آسمان» و اراده ارواح را محترم شمارند .

بزم اوسلطان علوی یا «آسمان» «شانگ - نی» Shang - ti مافوق همه است و از ناحیه او محبت عام و خیر محض نسبت بشما مخلوقات تراوش میکند .  
روح و چهره نظریه درایشت که اصل محبت کلی و معاضدت و یاری متبادل حتماً بدون اجر و پاداش نخواهد ماند و شکی نیست هر کس دیگران را دوست بدارد دیگران او را دوست خواهند داشت ، هر کس بد دیگران نیکی کند دیگران باو نیکی خواهند کرد اما آنکس که بد دیگران جفا و جور روا دارد و دیگران را مکروه و منفور گردد دیگران او را نیز منفور و مکروه داشته و بر او جور و جفا روا خواهند داشت . پس محبت و لطف بدون اجر و جزا نخواهد ماند ولی عداوت و بنیاء هیچگاه مؤثر و سودمند نخواهد بود ولی بدبختانه مردمان روزگار نمیتوانند این حقیقت واضح را درک کنند.

### ج- قانونیون Legalists

جماعتی که به پیروان مکتب قانون معروفند بیشتر از دیگران به مدرسه کنفوسیوسانیزم تاخته‌اند، این گروه از متفکرین و صاحب‌نظران گوناگون تشکیل شده بود که آراء و نظریات مختلف داشته‌ولی همه در یک نکته متفق بودند و آن اینکه نظام آشفته و خودسری «فئودالیزم» باید از میان برافتد و بر جای او یک نظام اجتماعی متین و محکم برقرار شود که بر طبق آن دولتها فقط بموجب قانون حکمرانی کنند نه بر وفق تشریفات و آداب. از بن‌روسیک و نظر کنفوسیوس که حکومت را اساس ادب و تالده تشریفات اخلاقی قرار میداد نمی‌پسندیدند «در نزد این واقع بینان قانونگذار تعالیم کنفوسیوس یکی غیر عملی شمرده میشد. بعضی از ایشان قوانین سختی وضع کردند که بسیار مانند به‌اصول و قواعد حکومت قاهره فاشیت امروزه است. بعضی دیگر روشی اختیار نمودند که بسیار به‌اصول مکابلی ایتالیایی شباهت داشت و میگفتند: پادشاه باید بمیل خود و اقتضای وقت قوانینی وضع یانس که یا به حساب منفعت وقت و مصلحت روز عهد و پیمان با هر کس بخواند منعقد سازند و همانطور که روش تائو در عالم متغیر است قوانین نیز باید قابل تغییر و تبدیل باشد و آن قوانین باید چنان محکم و واضح وضع گردند که همواره بشر را به سوی خیر و صلاح خواه و نخواه و بطور اجبار و اکراه رهبری کند زیرا جامعه بشر با گله گوسفند و یا دسته مرغابی فرقی ندارد و آنها را باید با چوب قانون هدایت نمود تا در تحت نظم و قاعده درآیند و بر حسب امر رئیس کشور در هنگام ضرورت بجنگ یا صلح اقدام نماید.

افراد عناصر قانونیون در مجالس مشورتخانه دولتهای مختلف در طول دور قمر (۲۲۵-۴۲۵ ق. م) نفوذ و قدرت زیادی داشته‌اند و در افکار سیاسی و آداب اخلاقی مردم چین تأثیرات عمیق بجای گذاشته‌اند یکی از آنجمله شخصی است بنام «شانگ یانگ» Shang Yang که در سال ۳۳۸ ق. م بقتل رسید وی پادشاه متبوع خود را به مشورت اندرز میداد که قوم خود را فقط بدو کار مشغول دارد و بی یکی زراعت و حصار و دیگر جنگ و قتال . دیگری از آنها مردیست موسوم به «شن تائو» Shen Tao که از او قبلاً سخن گفتیم وی به سلطان خود راهنمایی میکرد که با افزایش قدرت و استبداد شخص خود بکوشد و بقر و غلبه بر رعایا حکمفرمایی نماید تا همه او را از ترس و بیم مطیع و منقاد شوند . دیگری از

آنها پیشوائی است بنام «هان‌فی» Han-Fei که در ۲۳۲ ق.م وفات یافته است او نیز در دولت «سین» Chin صاحب منصب و مقامی محترم بود و در تحت امر سلطانی مقتدر و توانا خدمت میکرد وی مبادی تائوئیسم و کنفوسیائیزم را مطالعه و تحقیق کرده و در نوشتجات فراوانی که از او باقی مانده اثر آندو مکتب بخوبی مشاهده میشود ، پایان عمر وی در محبس بسر آمد گویند یا مسموم شد یا خودکشی کرد بهر حال پایه و اساس تعلیم او در اینست که میگوید انسان بالطبع خود خواه و خود پرست خلق شده و همواره در پی جلب منافع مادی است و بس ، قبول مذهب و دین و اطاعت او امر پادشاه ، احترام به والدین و محبت با اولاد بر روی اساس حب نفس و جلب نفع شخصی قرار دارد رای او پادشاه خود در مشورت آن بود که بر وفق تدبیر و سیاست حکمراند و مواظب باشد که اشخاص دیگر همه حتی زن و فرزندان او ممکن است در صدد قتل او برآیند پس همیشه آنها را مراقبت کند.

خلاصه آنکه این متفکرین قانون خواه بوضوح راه را برای حکومت استبدادی سلاطین و خاقانهای مستبد و بی‌ملاحظه صاف و هموار کردند . تا آنکه اولین خاقان مطلق المنان چین «شی‌هونگ‌تی» Shih Huang ti به سلطنت رسید آنها گسر چه اصول و تعلیمات کنفوسیوس را منکر شدند ولی با این همه مبادی آن حکیم در آن کشور طرفداران خود را فاقد نشد و بسوی کمال و پیشرفت سیر مینمود .

### مانسیوس یا پیشوای مکتب اصولی

این نویسنده بزرگ مکتب کنفوسیوس یکصد سال بعد از آن حکیم متولد شد . وی مبادی و اعتقادات استاد خود را در باب خیر و خوبی و حسن فطری انسان و رعایت اسلوب و آداب «فتودال» برای نگاهداشت و محافظت سعادت و فلاح انسان بار دیگر بیان کرد . و در تحریرات خود آنها شرح و بسط فراوان داد . مانسیوس یا « منگ‌کو » Meng-Ko در ناحیه «تزو» Tsou در نزدیکی « او » Lu میزیست و هم از عهد صباوت در تحت تعلیم کنفوسیوس واقع شد . حکایتی درباره ظهور ملکه حب علم و پیدایش شوق دانش طلبی در نهاد او منقول است که نزد چینیان برای مادر او مقامی ارجمند ایجاد کرده و او را نمونه بارز و مثل اعیلای و وظیفه امیت میدانند . گویند که پدر مانسیوس در جوانی وفات یافت و مادرش با طفل خود در جوار قبرستانی منزل داشت ، بعد از چندی آن زن دانا مشاهده کرد که کودک وی در بازی خود پیوسته عمله غرا و عمال مقابر را تقلید مینماید ازین رهگزر نگران گشت پس آن محل را ترک کرده و در جنب بازاری مسکن گزید و در آنجا نیز بنظر وی رسید که فرزند خردسالش در تحت تأثیر محیط خود در بازیهای روزانه عمل تجار یعنی معامله و خرید و فروش را تقلید مینماید این را نیز خوش ندانسته بتأیید و از آن محله خارج گشته در همسایگی مدرسه خانه‌یی اختیار فرمود و در آنجا بمقتضود خود رسید یعنی ملاحظه کرد که آن کودک مانند دانش‌پژوهان و مدرسین رفتار میکند و اعمال ایشان را سرمشق بازیهای طفلانه خود قرار میدهد عاقبت کارش بجائی انجامید که خود مردی دانشمند و علامه شد و در مدرسه‌ئی که یکی از شاگردان «تسوس» Tsu Ssu نواده کنفوسیوس تأسیس کرده بود مقام معلمی یافت و بعد از زمانی در دستگاه فرمانده

ناحیه «چی» Cbi بشفلی و منصبی برگزیده شد. اما چون مرد فرماندار نمیخواست اوضاع خود را مطابق دستورها و قواعد کنفوسیوس اصلاح کند او را ترك کرده بسیاحت و جهانگردی پرداخت و در شهرها و بلاد و همه جا فرماندهان را به تعالیم و قواعد و اصول کنفوسیوس ارشاد می‌کرد عاقبت بوطن خود «تزو» Tsou بازگشته بقیث عمر را به تعلیم و تحریر مشغول گردید تا آنکه در سال ۲۸۹ ق.م. در هفتاد و یک سالگی وفات یافت. سیک تحریر و ایلوب انشاء او مطابق اصول اکادمیک و بسیار متین و وزین است. ازینرو برای فهم تعالیم حکیم کتاهای وی نزد اهل علم و دانش رواجی بسیار دارد.

مانسیوس اساساً بصلاحیت ذاتی و حسن فطری انسان ایمان دارد از او منقول است که گفت :

«تمایل انسان بطرف خیر و عمل صالح مانند تمایل آب بطرف سراسیمبی طبیعی است. همانند طور که آب خود بخود بخود فراشب می‌رود انسان نیز بفطرت اصلی و جبلت بدوی خود بسوی خیر و صلاح تمایل دارد و اگر انسان شریر و بد رفتار میشود از اثر ذات و نهاد اوست، عاطفه رحم در دل همه آدمیان و عاطفه حیا در دل همه آدمیان و عاطفه احترام در دل همه آدمیان و عاطفه تشخیص راستی و کجی در دل همه آدمیان علی‌السوا یافت می‌شود اینست که از عاطفه رحم نیک خواهی و احسان و از عاطفه حیا تقوی و پرهیزکاری و از عاطفه احترام، درستکاری و امانت و از عاطفه معرفت راستی و کجی، حکمت و خرد و علم بمعائن و مبادی اخلاقی حاصل میگردد. پس احسان و تقوی و امانت و معرفت به اعمال خوب و زشت از خارج بدرون مداخل نشده و نمی‌شود بلکه این اوصاف در سرشت مبالغتاً تعبیه شده‌اند.

وقت دیگر مانسیوس گفت : «همه کس نسبت بدیگران دارای حس شفقت و مهربانی است. .... چنانکه اگر فی‌المثل مشاهده شود که طفلی در شرف افتادن بجای است همه کس بلااستفا از این منظره متأثر و دلشنگ می‌شود و علت این ملالت و حزن نه بواسطه قرابت با طفل یا دوستی با والدین اوست و نیز نه بسبب حب حسن شهرت به نیکوکاری و عمل خیر است یا از بیم سوء شهرت به بد نهادی و بدخواهی، بلکه خود بخود و بی‌اختیار نسبت بآن طفل احساس ترحم و شفقت میکند ازینجا معلوم میشود که نداشتن عاطفه لطف و مروت برخلاف احساس جبلتی آدمیت است و همچنین فقدان عاطفه حیا و ضعف وجدان و وقاحت مغرط و بی‌ادبی نیز مخالف طبیعت انسانی است زیرا انسان بالطبع خوبی و بدی و حسن و قبح امور را تشخیص میدهد.

وقتی یکی از شاگردان او که در این موضوع بحیرت و تردید بود از او سؤال کرد هرگاه آدمیان همه بتساوی دارای فطرت نیک و سرشت خوبند پس چرا بعضی بزرگ و بلند پایه می‌شوند و بعضی خرد و فرومایه می‌مانند؟ مانسیوس جواب داد آنان که بزرگی مغرور در ذات خود را پیروی میکنند بمرتبه عظمت نایل می‌گردند لیکن آنان که خردی و کوچکی نهفته در سرشت خویش را متابعت مینمایند همچنان بقنارت و ناچیزی میمانند.

بزم وی اینکه افراد انسانی همه دارای مقام بزرگی و جلال نمیشوند همانا تأثیر عامل محیط و اوضاع واحوال است که اشخاص مختلف را دارای صفات مختلف بار می‌آورد. از او منقول است که وقتی گفت : اختلاف افراد بشر معلول قوای طبیعی که آسمان بآنها مقرر کرده است نیست، بلکه درساهای خوب اغلب اطفال خوب میشوند و درساهای بد اکثر کودکان عامل خیر را از دست

داده و خواه و نخواه خود را بمامل شر تسلیم میکنند . کیفیت اوضاع و چگونگی احوال خرد - سالان را مجبور پیروی از خوبی یابدی مینماید مخصوصاً نظام حکومت اگر مبنی بر حسن اداره و نیکخواهی مردم باشد ، نه بر روی تجاوز و افراط «ارستوکراسی» هرآینه در این چنین دستگاهی اهل مملکت هوادار خوبی فطرت و پیروی نیکی سرشت خود خواهند شد . وقتی یکی از سلاطین محلی بنام «هسون‌دشی» Hsuan.Chi که آرزو داشت بخت خاقانی سراسر کشور چین برسد از مانسیوس سؤال کرد برای حصول بمرتبه خاقانی چه صفاتی ضرورت دارد ؟

مانسیوس گفت : «حمایت و پاسبانی مردم» اگر پیرمردان را چنانکه باید حرمت بگذاری و بچووان چنانکه باید مهربانی کنی در دیگر خاندانها افراد ناس نیز همچنان از تو تقلید کنند ، در آنوقت سراسر کشور در کنفا اختیار تو خواهد افتاد . هرگاه دولتی بسازآوری که عمل آن همه خیرخواهی و نیکوکاری باشد سراسر مأموران و صاحب منصبان تو همه و همه پیروی تو نیز همان کنند و همه گوئی در دربار تو حاضرند و کشاورزان و دهقانان ملک گوئی همه در مزرعه تو کار میکنند و بازرگانان و سوداگران همه و در دکان و بازارها ، کاروانسراها اموال خود را بنام تو میخرند و می-فروشند ، ازین بیان مانسیوس مشاهده و معلوم میشود که آن مرد دانشمند گرچه درباره صورت اجتماعی معتقد بحفظ سیستم فئودالیزم سبک قدیم بوده است معذک عنصر اصلی و اساسی حکومت را افراد مردم میدانسته و می گفته است برای وصول بمرتبه سروری و جلوس بر تخت خاقانی از جلب قلب عامه مردم و کشاورزان و اهل حرف و صنایع گزیری نیست.

مانسیوس از مطالعه اوضاع عسرو زمان خود باین نتیجه رسیده که جنگ و خونریزی مایع تشکیل حکومت فاضله مطلوبه است . ازینرو وی در تحریرات خود پیوسته علیه جنگ و جدال سخن گفته و جنگجویان را «دزدان و راهزنان هیئت جامعه» لقب داده و جنگ را يك کفر و مجازات جهانی دانسته که آسمان برای مجازات گناهان و خطایای بشر آنها را اعمال میکند و نیز میگوید هرگاه دولتی بدست اشخاص ناصالح بیفتد و اقویا بر ضعفا اجحاف و ستم روا دارند و فساد اخلاق در جامعه راه یابد مردمان صالح و پرهیزکار با یکدیگر همدستان و متحد شده بطنیان و عصبان بر میخیزند و بحکم کفر آسمانی پادشاه ظالم ستمکار را از تخت خود پائین می آورند .

همچنین مانسیوس مانند سلف خود کنفوسیوس از يك نوع مذهب عرفانی سخن گفته است و معتقد است که آسمان تقدیر و مشیت خود را هموار و جاری میسازد . آسمان دارای سمع و بصر است و برای هر چیزی سرنوشتی مقرر فرموده هرکس در نفس خود بدترستی ینگرد به راز آسمان پی خواهد برد و از قدرت آسمانی آگاه خواهد شد ، حالات درونی و عواطف باطنی آدمی همه مخلوق آسمان اند . پس اگر آدمی از روی خلوص بسوی دلبر آورده و از باطن مدد جوید بحقیقت اراده آسمان راه خواهند جست و بر خلاف تائوئیستها بشکر از گفته است که طبیعت باطنی انسان مایل بنظم اخلاقی و کمال اجتماعی است بنابراین بموض آنکه بمنظور شناختن خود نظر بطبیعت اندازیم می باید که برای شناختن طبیعت بباطن نفس خویش بشکریم و این چنین سرنوشتی که آسمان درباره انسان مقرر فرموده تحقق خواهد یافت ، هم وی در این مقام بر آن رفته است که درون قلب هر فردی از خلایق يك نیروی متکلف وجود دارد که آنها «چی» Chi نام داده و آن نیرو منبع حیات است همین عقیده او منشأ ظهور فلسفه کنفوسیائیزم جدید در هزار سال بعد از او گردیده مانسیوس گفت هرکس



بنیکی وتقوی زندگی کند درعالم باطن خود موانع سیر جنبش آن نیروی نهانی را نابود میسازد و آن قدرت روحی با توانائی بینهایت سهولت جریان می یابد. نباید هیچوقت در فکر ایجاد و نمو آن قوه عظیم باشیم زیرا آن بالفعل موجود است تنها امری که ضرورت دارد آنست که خط جریان او را از ثوابت و موانع پاک سازیم و بوسیله حسن کردار و راستی گفتار آنرا سهولت بچریان اندازیم. ازینجاست که مرد روحانی پاکدل نیروی نهانی خود را از باطن خود بمنصه بروز و ظهور رسانیده دارای آن چنان قدرتی عظیم و وسیع می گردد که در تمام فضای مابین زمین و آسمان حکم فرمائی خواهد کرد.

باری تعلیم مانسیوس در اعتماد بنیکی فطری و صفای جبلی انسان و نیک بینی و حسن خلق و حب حکمت و خرد و صلح دوستی روز بروز بر نفوذ منسوی او افزوده شد خاصه در نزد دانشمندان شهرتی بسیار حاصل کرد چندانکه او را تاعی کنفوسیوس فرارادند.

### هسون تزو بزرگترین مبتدع

اندکی قبل از مرگ مانسیوس شخصی بنام «هسون تزو» Hsun Tzu تولد یافت و اثری عظیم در افکار چینیان باقی گذاشت، این اثر ناشی از تنوع مقاصد و تعدد مبادی او بود وی از يك سو در تحت تأثیر تائوئیستها و از طرف دیگر متفعل از تعالیم قانونیون بود و مانند آنها بحفظ و احترام و پاس حقوق دولت عقیده داشت و نسبت به قضیه حسن و قبح فطری در انسان بکلی روش واقع بینی خشکی را اختیار کرد.

این حکیم که به «هسون سینگ» Hsun Ching (۲۹۸ - ۲۳۸ ق.م.) نیز ملقب است از اهالی «چائو» Chao میباشد ولی در ناحیه «چی» Chi ایام عمر را بسر آورده در دروان حکومت محلی منصبی مهم و در صف دانشمندان زمان مقامی ارجمند داشت «هان فی» Han Fei و «لی سوه» Li Ssu دونی که بعدها خود از پیشوایان فکری جماعت قانونیون شدند هر دو شاگردان او بوده اند، عاقبت چون آن حکیم در آن شهر مورد تهمت و بدنامی قرار گرفت مهاجرت کرده به «چو» Chu رفت و باقی روزگار خود را بسمت قاضی در آنجا بسر آورد.

در دو قضیه «هسون تزو» بکلی برخلاف عقیده مانسیوس می باشد یکی آنکه قائل بحسن فطری و صلاح جبلی انسان نیست و دیگر آنکه آسمان بطور شخص واقعی بر زمین تأثیری ندارد و گفت که بشر بالفطره فاسد و بد است و نیکی و صلاح تنها بوسیله تربیت میسر خواهد شد اگر او را بحال خود بگذارند مثل نهال سوکچ میروید و پس باید او را با ریشمانی چوبی قائم کنند تا راست و مستقیم برآید. وی بیش از کنفوسیوس در اهمیت امر «لی» Li سخن گفته است یعنی بشر بفطرت و قواعد ادب صوری و حسن رفتار ظاهری که میراث سلاطین حکیم ادوار باستانی است اهمیت فراوان میدهد و میگوید وظیفه حکومت آنست که در جامعه آشفته و یریشان بشری تربیت «لی» را برقرار سازد و از آنجا که اصل فطرت انسان بد است او را باید مانند چوبکچ و فلز ناپاک بدست مرد درودگر یا استاد آهنگر بر راستی و پاکی بار آورد و بنیروی تعلیم و تربیت و وضع قوانین حکیمانه فساد بشری را بصلاح میتوان دگرگون ساخت.

برخلاف «مانسیوس» که معتقد بود طبایع نیک و فطریات حسنه که در باطن انسان نهفته است

بوسیله وضع قوانین حکیمانه پادشاهان دانشمند ظاهر شده از قوه بفعل می‌آید «هون تزو» از طرف مخالف این قضیه تکریمه احتیاج کرد که چون پادشاهان باستانی حکیم ودانا بودند و میدانستند که نهاد انسان بخودی خود شریر و فاسد و سرکش و عصیان طلب است پس برای آنکه او رامطیع سازند و بسلاح آورند قوانین اخلاقی وضع کردند .

همچنین در موضوع آسمان تین (Tien) هستون تزو بیشتر بسوی مبادی تائوئیست‌ها گرایده و برای آسمان همان طبیعت غیر شخصی و عام تائو Tao را قایل گردید و گفت بر آسمان به عنوان یک موجود مستقل و مجسم نظری نباید انداخت زیرا این اسم را ما بر آسمان نهاده ایم ولی حقیقت آن عبارت از قانون تعادل و تالانم است که سلسله حوادث و وقایع موجودات علوی کیهانی بر طبق آن روی میدهد و بهیچوجه شخصیت و ذات جداگانه منفردی ندارد و دعا کردن بدرگاه بیهوده است و ازین رو جوابی بمسائل و ادعیه انسان داده نخواهد شد . انسان نباید از آسمان شکوه و شکایت سازد که چرا جریان امور بر وفق دلخواه او نمیباشد . زیرا آنها ناگزیر باید مطابق قانون تائو جریان یابد و قتیکه از آسمان ستارگان فرو میافتند و یا اشجار مقدسه خشک میشوند مردم را ترس و هراس فرا میگیرد و همه از یکدیگر می‌پرسند چرا چنین امری واقع شده ؟ جواب ایشان اینست که هیچ دلیلی برای آن وقایع جز تالانم و تعادل مابین امور آسمان و امور ارضی نبوده و نیست و این وقایع در اثر ترکیب «یین» yin و «یانگ» yang بوجود پیوسته است . وقتی که مردم بطلب باران دعا میکنند و باران میبارد همه از سبب آن می‌پرسند جواب ایشان اینست که هیچ دلیلی برای فرو ریختن امطار نبوده است زیرا اگر دعائی نمیکردند باز در همان موقع باران نازل میشد . اگر تمام مردم از سرما و یخبندان در عذاب باشند و شکوه ها کنند آسمان فضل زمستان را معدوم نخواهد ساخت و اگر بنی نوع بشر از طول مسافت بین طرق و شوارع رنج میبرند آسمان سطح زمین را کوچکتر نخواهد کرد . مادام که ما بتدبیر و اقتصاد رفتار کرده و مال و ثروتی میاندوزیم آسمان نمیتواند ما را فقیر و تهیدست سازد ، همچنین مادام که ما غذا و شراب سالم بخوریم و بنوشیم و حفظ الصحه را رعایت کنیم آسمان نمیتواند ما را مریض و بیمار فرماید ، پس طریقه و راه صحیح برای حصول مراد نه در دست آسمان است نه در دست زمین بلکه منوط و مربوط بانسان است و بس .

«هون تزو» در این عقیده نا بجائی پیش رفت که وجود ارواح علویه را نیز منکر گردید ، خدایان عامه و ارواح شیطانی پلید و نیز روان نیاکان را معدوم دانست و گفت که عمل آفریدگار در حوادث آینده ناشی از حکم فطری تائو می باشد و روی داده پرده بی افکنده اند که بشر تصور میکند وجود معلول علت مافوق الطبیعه است در نتیجه همین نظریه «هون تزو» مراسم تشییع اموات و تقدیم قربانی و دیگر تشریفات عزاداری که از زمان سلاطین حکیم باقی مانده بود برخلاف دیگران دانست و یگانه این کارها برای زندگانی موجود مفید است ولی آنها بهیچوجه اثر فوق طبیعت و روحانی ندارند و در حقیقت وسیله تربیتی هستند و رعایت آنها لطف و زیبایی بدید می آورد و حس و عاطفه نیکوکاری را در آنها پرورش میدهد .

«هون تزو» برای تمام آداب و مناسک یک وجهه عقلانی وضع کرده که نشانه بروز عواطف و احساسات قلبی است . وی بر آن بود که در عین حال باید آنها را در تحت قبضه و تملک نگاه داشت و از افراط و تفریط خودداری کرد . البته عواطف و احساسات بجای خود لازمند ولی نباید از حد اعتدال تجاوز کنند . هر عصر و زمانی بمقتضای ضرورت آن زمان باید بروایات و اخبار گذشته گشتگان نظر کند و اشیاء مفید

وسودمند از چیزهای لنو و بیهوده جدا سازد .

خلاصه آنکه این حکیم با آنکه خود از پیروان کنفوسیوس بشمار است ولی در چار دیوار تقلید از او محدود و محصور نمانده و قاعده «لی» را که نزد کنفوسیوس معتبر است با فلسفه «تائو» معادل و همسان قرار داده ، بربار دیگر تائو در نزد او اساس کیهان و قاعده عالم وجود میباشد که بر حسب قانون تائو زمین و آسمان با هم آمیزش و اتحاد حاصل میکنند و بر حسب حکم تائو آفتاب و ماه و روشن و فروزان میشوند و فصول اربعه بی دردی می آیند و می روند و ستارگان سیاره در مدار خود رهمینورند و بهمین قیاس شادی و غم ، حلم و غضب بیم و امید و دیگر افکار معنوی هر يك در جایگاه ضروری خود در این جهان قرار دارند و همچنین «هسون تزو» مانند تائوئیست ها بر آن رفتگی بقوه مراقبه و تفکر ثابت می شود که جهان هستی پیوسته و بی کمال سیر میکند و بطور کلی و غیر مشخصی بمقتضای عدالت و راستی حکم میفرماید .

### تخلیه مکتب کنفوسیوسیانیزم بر دیگران

رفته رفته مبادی و فلسفه قانونیون رومانحطاط و زوال نهاد ، در سنین اولیه سلطنت سلسله Han مردم چین از جنگ و جدال و هرج و مرج و آشفتگی خسته شده و طبایع ایشان بسکون و آرامش میل پیدا کرد ، خاقانهای نخستین آن سلاله از این حالت روحی خلاقی استفاده کرده آرامش و آسایش و تسلیم و تقوی که از خصایص مکتب تائوئیسم بود رواجی بسیار گرفت و مردم از مسی و عمل کناره گرفته به خمود و انزوا رغبت کردند . پس فرصت مناسبی بدست ساحران و جادوگران تائوئیست افتاد که توجه مردم را بار دیگر به نسخه های کیمیا و داروی حیات جاویدان و امثال آن جلب نمایند اما در برابر آنها زعما و متفکرین مکتب کنفوسیوس نیز آرام نگرفته نسخ کتب خطی میراث استاد خود را که در زمان شیاهانگ تی چنانکه گفتیم طعمه حریق شده بود دوباره بدست آوردند و استنساخ کردند و از خاقانهای سلاله «هان» درخواست کردند که بار دیگر نظام و رسوم و تشریفات رسمی کهن را در کشور خود احیاء فرمایند .

چون نوبت سلطنت بخاقانی عظیم بنام ووتی Wuti رسید وی سخنان ایشان را بمع قبول اصفا فرمود و احتمالاً در حدود سال ۱۳۶ ق . م در اثنای چهارمین سال سلطنت خود یکی از دانشمندان و حکمای مکتب کنفوسیوس بنام «تونگ - چونگ - شو» Tung Chung - Shu (۱۰۴ - ۱۷۹ ق . م) بدربار او حضور یافت و یادنامه معروف خود را بخاقان عرضه داشت . وی چون ملائمه آن سلطان را بوجدت کلمه و جمیع آوری ملت آشفته چین میدانست در نامه خود گفت که اتفاق ملت و وحدت قومی بتی میسر خواهد شد که مصلحان و فیلسوفان مکاتب و مبادی متنوع آن کشور اختلاف کلمه را کنار بگذارند زیرا مردم از تالیم آنان سرگردان مانده و در تکلیف خود متحیر مانده اند و نظام حکومت دچار اختلال و پریشانی شده است و چاره این کار آنست که شش قاعده بزرگ انظمای که استاد بزرگ کنفوسیوس وضع کرده است دوباره برگزینند و آنرا دستور متبع خود قرار دهند و بیرقهای دیگران را فرود آورند تا بدینوسیله قانون ملک صورت ثبات و استقرار حاصل کند و مردم از ضلالت و گمراهی نجات یابند سخنان او در دل خاقان تأثیری بسزا نمود و اندرز آن حکیم را بپذیرفت و دیگر بار حکما و دانشمندان استاد بزرگ کنفوسیوس بخدمت تعلیم گماشته شدند و ایشان نیز بآموزش و پرورش مأموران

و صاحب‌منصبان مطابق تعالیم آن استاد پرداختند از آن تاریخ تا مدت دو هزار سال مکتب کنفوسیوس چون سرمشق عقلی و دستوری فکری در اطراف بلدان آن کشور پهناور ملامت عمل و قاعده نظام حکومتها گردید.

البته این کنفوسیائیزم جدید عیناً منطبق با تعالیم باستانی آن حکیم نمیشد بلکه در آن تغییر و تبدیلی چند روی داده بود اولاً مقام کنفوسیوس را از درجه انسان‌طییمی بالاتر برده برای او مرتبه فوق بشریت قائل شدند، ثانیاً از مکتب قانونیون نیز بعضی آداب و رسوم و سازمان‌های دفتری (بوروکراسی) را که برای اداره مملکتی چنان وسیع ضرورت داشت اقتباس کردند. ثالثاً از اصول «مو - تزو» Mo - Tzu نیز این اصل را پذیرفتند که برای بقاء و استحکام هر دولتی تنها عامل ضروری همانا ایمان مذهبی عامه مردم است و باید که تمام افراد ناس معتقد بدو اصل روحانی شوند اول آسمان در بالا دوم ارواح نامرئی در پایین.

### کنفوسیائیزم و بودیزم

با ورود عقاید بودائی بخاک چین مبادی کنفوسیوس دچار مراض و رقیبی فوی گردید. البته تاؤئیست‌ها یا این مذهب تازه وارد در بدو امر چندان عناد و خصومتی نشان ندادند ولی پیروان کنفوسیوس با آن به مخالفت و مخاصمت برخاستند، این مذهب جدید نزد ایشان منادی ترك دنیا و اعراض از جهان بشمار آمد و چندان علاقه با فراط در تفکر و بهاموری مانند انتقال ارواح، مرگ و حیات و تجدید حیات در آن مبادی وجود نداشت و بودائی‌ان را مخرب جامعه دانسته و گفتند که آنها بشر را از خدمت بهیشت جامعه باز میدارند و در وادی خلاص نفس و بطلب نجات روح فردی سرگردان می‌سازند ولی با همه این مخالفت باز مذهب بودا پیوسته در آن کشور انبساط مییافت زیرا مردم از رسوم و آداب خشک رسمی درباری و مناسک صوری مبادی کنفوسیائیزم خسته شده بودند و در طلب افکاری تازه و تعالیمی نوین بر می‌آمدند. به علاوه سلسله هان‌ها Hansa نیز سقوط کرده در قرن سوم میلادی (۲۸۰ - ۲۲۰) مملکت چین تجزیه شده و سه پادشاهی جداگانه متقسم گردید و مدت سه قرن و نیم آن کشور معرض هجوم و حمله قبایل وحشی شمالی بود ازین رو رشتۀ وحدت آن قوم از هم گسیخت و فقر و فلاکت برایشان چیره گشت و متفکرین دانشمند و ارباب عقول قوی ازین هرج و مرج و اختلال بستوه آمده و از فورمالیزم و تشریفات ظاهری کنفوسیائیزم بیزار گشته بودند در نتیجه در میان دو عامل نیرومند یعنی «تاؤئیزم» از یک سو و «بودیزم» از دیگر سو مکتب کنفوسیوس رو بضمف گذاشت و مشرب فکری و درخشان فرقه **مها یانا** در آن کشور روز افزون قوت گرفت و رفته رفته آن سبک فکر و اندیشه در نوشجات و آثار کنفوسیائیزم نفوذ نمود و مانند بودائی‌ها ایشان نیز برای قائم و پیشوای خود حکایات و روایات چند تراشیده و برای او اعجاز و علائم آسمانی و ارضی اختراع کردند که در عقاید مردم ازین جهت رسوخ یافتند و مشرب کنفوسیوس که در آغاز از روایات عجیبه مربوط بمعجزه و امور فوق‌الطبیعه پیراسته بود در این موقع باین قبیل چیزها آمیخته گشت، مثلاً افسانه‌های چند نقل کردند و گفتند در روز تولد کنفوسیوس جانوری یک شاخ بزمین آمد و در حالی که ریزمانی بشاخ خود بسته بود پس نزد مادر آن حکیم ظاهر شد و با او سخن گفت و در شب میلاد او از دهائی پدیدار گردید و پنج ستاره سیاره‌ها هم گرد آمدند و بصورت پیر مردانی که ن سال نمودار گشتند و اصوات لطیفه و نغمات علوی از آسمان شنیده

شد و از آسمان هانفی فریاد برآورد که: «اینک مشیت آسمان بر آنست که مردی قدوسی متولد شود و حکمت او دستور و قانون جهان گردد.» و نیز گفتند چون کنفوسیوس را هنگام مرگ فرا رسیدهبایی نایب از آسمان فرو افتاد سنگ جاد<sup>۱</sup> را سوراخ کرد و روزیکه «شیه هوانگ» - نی: Shih - Huang - Ti به لشکریان خود امر فرمود که گور کنفوسیوس را بشکافند درون آن نوشته‌بی‌دیدند که در آن حوادث آنیه سقوط شهاب و مرگ اولین خاقان و دیگر امور را بیشکومی کرده بود و همه آنها درآینده بوقوع پیوست.

باری دو مذهب ناثوئیزم و بودیزم هر يك بنوبت خود در عقاید پیروان کنفوسیوس تأثیری کرد تا آنکه عاقبت بعضی دانشمندان و محققین بظهور رسیدند که درصدد تألیف و ترکیب آن مذاهب ثلاثه مانند (سان شیاو) San Chiao برآمدند. بعضی از متفکرین ناثوئیزم بر آن رفتند که هر سه مذهب بنوبت خود حق و صدق است ولی ناثو محور اساسی و رکن مرکزی آن هر سه میباشد، یکی از علمای روحانی ازدین بودائیان بنام «لی شیج چین» Li Shih - Chion (۵۰۰ م) در کلمات خود گفت: «بودا بمنزله خورشید و ناثو بمنابۀ ماه و کنفوسیوس مانند پنج ستاره سیاره‌اند بالاخره راهبی بودایی کیش و آیین جدیدی اختراع کرد و در معبد خود تصاویر «کنفوسیوس» و «لنوتزو» و «بودا» را هر سه در بهلوی دیگر بر فراز مهربانها و مورد پرستش قرار داد. این مذهب نوین مدتی مورد قبول دولت نیز قرار گرفت، همچنین در میان پیروان کنفوسیوس حکیمی بنام «وانگ تونگ» Wang Tung (۶۱۶ - ۵۸۳ م.) بظهور رسید که اصل «عدالت و میانه‌روی» بودائیان و قانون مین Mean را خط وصل و جهت جمع مذاهب ثلاثه دانست.

با همه این اصول کنفوسیائیزم، هویت مستقل خود را در قبال دو رقیب خود پیوسته حفظ کرد و برنامه تدریس و دستور تمرینات آن مکتب عامل قوت و سبب نیروی استوار آن گردید روزگاران دراز که آکادمی خاقانی و مدارس دیگر در بلاد بزرگ چین بشاگردان جوان، کتب کلاسیک کنفوسیائیزم را تعلیم میدادند ازین و آن مذهب از آسیب زوال در امان ماند و از نقطه اصلی و هدف نهائی خود که آن استاد باستانی وضع کرده بود منحرف نگردید.

### کنفوسیائیزم نوین

نخستین بار که آثار تجدید حیات از آیین کنفوسیوس نمودار شد در زمانی بود که دانشمندی بنام «هان یو» Han yu (۸۲۴ - ۷۶۸ م.) خطاب بسیزدهمین خاقان سلاله «تانگ» Tang اعتراض نامه‌ی بآورد و آن در موقعی بود که قطعه استخوانی را کشفشان بودایی بمنوان استخوان بودا باو اهدا نمودند و خاقان تشریفاتی آراسته و آنجماعت با جلال و شکوه تمام هدیه خود را آورد و خاقان در ملا عام بشرک آن استخوان نایل میگردد. «هان یو» در سال ۸۲۰ برایین عمل اعتراض کرده نامه شدیدالحن به امپراطور نگاشته و در آن بصراحت گفت که بانی و شارع شریعت بودا مردی بیگانه بوده و بزبان چینی سخن نمیکفته و جامعه چینیان برتن نمپوشیده و از حقایق

۱- افسانه سنگ جاد Jade در آثار فارسی ایران نیز بمداز حمله متول نفوذ کرده است چنانکه در

تاریخ طغرنامه یزدی گفته است.

و روابط مقدسه که شاه را با رعیت و یا پدر را با پسر می‌پیوندید بی‌خبر بوده است و از همین جهت بود سابقاً خاقانی که رئیس سلسله نانگ بود درصدد برآمد که آن آیین بیگانه را از خاک وطن براندازد و یی نیز مصرأ تقاضا کرد خاقان آن قطعه استخوان را به جلدان ببندد تا آنرا با آتش بسوزند یا در آب بیفکنند و اگر بیم‌دارد که ازین رهگذر بودا غضبناک گردد مسؤولیت عواقب وخیم آنرا خود نویسنده یعنی «هان یو» برعهده خود خواهد گرفت. البته خاقان را این سخنان خوش نیامد و آن دانشمند جسور را بیهانه شغل و مأموریتی بولایات جنوبی تبعید کردند تا در آنجا روزگارش بآخر رسید.

دو قرن پس از آن در هنگامیکه سلاله‌های خاقانهای سونگ Sung (۱۲۷۹ - ۹۶۰ م) در کشور چین سلطنت میکردند و از کره تا افغانستان را در زیر نگین داشتند مصادف با هجوم قبایل و طوایف وحشی گردیدند که نخست «کیتان‌ها» Kitant - پس چین‌ها Chins و آخر همه منوایا بمملکت چین تاختند و عاقبت منولان در تحت قیادت «قوبلای قاآن» ایلخان بزرگ سراسر آن کشور تا هندوچین و برمه را تسخیر کرد و سونگ‌ها را منقرض ساخته در نتیجه این حوادث واکنشی که در ملت چین بظهور رسید همانا بازگشت آنان بود باصول و قواعد کنفوسیوس تا بدینوسیله توانستند این مهاجمین بیگانه را در فرهنگ و ثقافت ملی خود تحلیل ببرند.

در این زمان بود که حکیمی بنام «هان یو» Han Yu بظهور رسید و معارف و آداب کهنه کنفوسیائیزم را تجدید و احیاء کرد و پس از او یک رشته دانشمندان نامی بیایی به‌مرصه آمدند. از آن میان دوتن توانستند که افکار دیرین را نظمی نوین بخشیده و مدون سازند در بین مردم‌منشر کنند، یکی از آنها «هو یوان» Hu Yuan (۱۰۵۹ - ۹۹۳ م) مبداء این جنبش نوین شمرده میشود و پس از او شخصی است بنام «چانگ تسای» Chang Tsai (۱۰۷۶ - ۱۰۲۰ م) آنان و چندتن دیگر مکتب کنفوسیائیزم نوین را تکمیل کرده و بر آن صورت قطعی بخشودند. آنها می‌باید آن حکیم باستانی را از نو تبلیغ کرده و خلق را به عود و بازگشت بمبادی خالص او بطوری که از ثابته تاوثوئیزم و بودیزم مبری باشد تعلیم دادند.

«چوهسی» Chu Hsi از محققین درجه اول آنجماعت میباشد (۱۲۰۰ - ۱۱۳۰ م) که تفاسیر چند برکتب کنفوسیوس نوشته و آثار او در عداد توشنجات کلاسیک چین قرار گرفته است و صریحاً کسانی را که از متن قواعد استاد منحرف شده و مبادی تازه در آن وارد کردند مبتدع و گمراه خواند و یی رقیب عنود تعالیم مان-یوس شمرده میشود. چوهسی اصل خیریت فطری و حسن جبلی انسان را منکر گردیده و از اصول عامه و قواعد ارتدوکی استاد بزرگ مسائلی که از مبادی تاوثوئیزم و بودیزم در آن نفوذ کرده بود تجزیه و تفکیک کرد و آنرا بار دیگر بسادگی و اصالت اولیه خود بازآورد و گفت در عقاید فلسفی در آندو دین باید تدقیق کرد و حق را از باطل باید تمیز داد آنچه صحیح است پذیرفت و آنچه فاسد است دور ریخت. وی در تحقیقات خود و مقالاتی که برای پیروان کنفوسیوس تقریر کرده گفته است که تمام موجودات در عالم معنی بوسیله دوامر بوجود رسیده‌اند، یکی قوه حیاتی «چی» chi دیگری قانون عقلانی و منطقی عالم «لی» li این قانون معنی که در سراسر فضای کیهان کارگر است قوه حیاتی را حرکت داده و عالم ماده را بجنبش درمیآورد و مبداء تغییرات و تحولات در دو صورت وجود میشود یعنی دو حالت مثبت و منفی «یانگ» و «یین» Yang-Yin و نیز بوسیله پنج عنصر که عبارت باشد از آتش - آب، چوب

فلز و خاک جهان را از نیست به هست می‌آورد؛ بنابراین این هر موجودی در طبیعت خود صورتی دیگر از آن قانون عقلانی «لی» میباشد و «لی» مقصد نهائی کل است.

او نیز گفت که در کیهان يك قوه بزرگ نهائی نهفته است که در هزاران هزار اشیاء کثرات بی‌پایان جزوی از آن مستور میباشد، چنانکه در پیکر انسانی يك روح و روان مخفی و مستور است که با روح جهانی از يك مبدع تراوش کرده و آن را فکر یا عقل نیز می‌نامند و آن قوه مخفی پیوسته بطرف نیکی و خوبی راهسپار میباشد ازینرو با آدمی با وجود بعضی عادات ناپسند و اعمال زشت که از افراد انسان گاهگاه تراوش میکند بفطرت اصلی که خوب و نیکو است باز میگردد. عقل از قوه حیاتی جدا نیست و قوه جسمانی هم از عقل منفصل نمیشد و عقل همان نیروی نهائی است ولی حرکت و سکون ناشی از قوه حیاتی است و اینها هر دو بهم‌دیگر متصل‌اند و استقلال و جدائی ندارند و این در مثل شبیه است برک‌یکه بر اسبی سوار باشد، اسب حرکت میکند ولی سوار او را میراند.

هرچند علی‌الظاهر بنظر میرسد که این فلسفه مبتنی بر حرکت روحانی غیرمادی است ولی در حقیقت از جسم و جسمانیات جدا نبوده زیرا عاقبت این جنبش به وجود ماده منتهی میگردد بعبارت دیگر قوه عظیمه نهائی یا عقل در عالم ماوراءالطبیعه وجود دارد مانند مردی که بر اسب سوار است و آن نیز بر ماده جسمانی یا «چی» chi مسلط بوده و هروقت آنرا بر سرعت می‌نازد حالت مثبت یعنی «یانگ» yang از آن ناشی میشود و هرگاه بطور کندی آنرا میراند حالت منفی یعنی «یین» yin پدیدار میگردد و این هر دو در یکدیگر ابدالاباد تفاعل و تداخل دارند و حالات و تحولات گوناگون بظهور می‌آوردند بالاخره در صورت پنج عنصر ابتدائی جسم و ماده بوجود می‌آید یعنی از ترکیب آنها عالم ماده با هزاران هزار صور و مظاهر خلقت پدیدار می‌شود.

«چو هسی» Chu Hsi از مذهب نائوتیزم مسئله قوه عظیم نهائی را پذیرفته و آنرا تنها قوه حقیقی در آئین مذهب دانسته است و گوید حرکت همان «نائو» است که قانون و عقل مستور در هر موجودی میباشد ولی او «نائو» را امری ساکن و ساکت نمیداند و مانند نائوتیزمها آنرا موجب و موجد نسائی صرف و وحدت محض نمی‌داند بلکه آنرا با اتفاق نیروی حیسانی منشأ خلایق شمرده و میگوید این هر دو در هر آن ممکن است مخلوق تازه در عالم هستی بیافرینند. «چو-هسی» با بودائیان نیز اختلاف دارد و منکر «عدم» است زیرا بزعم بودائیان عدم را میری از ذات و منزله از صفات مبدانند و می‌گویند عالم وجود عاقبت به فنا و نیستی بازگشت خواهد کرد، البته سکون یا تامل در حرکات Central harmony وجود دارد ولی این سکون با عدم محض که منزله از هر صفتی است فرق دارد اینکه بودائیها می‌گویند که قوه نهایی هجو قوت ساکن و آرام نشده و پیوسته در حرکت و عمل است و جهان اتصالاً در حال تکوین و ایجاد و تفسوج میباشد تا اینکه بالاخره در دریای فنا نابود میشود. این قضیه را چون هسی قبول ندارد و میگوید قوه خالق الهی غیرالتهایه در کار و حرکت فنا ناپذیر است.

وی نیز برای آسمان قوت و شعوری قائل شده گفت آسمان اراده و مشیتی دارد که او را در تحت نظم می‌آورد و آنرا تشبیه کرده است که گوئی در آسمان شخصی موجود است که بر همه کائنات فرمانروائی می‌فرماید.

«چوهی» چندان بانجام عبادات و مناسک مذهبی بسبک قدیم توجهی ندارد و حتی بعضی مواقع پرستش ارواح و تقدیم هدایا و قربانی را باصنام مورد تحقیر و استهزاء قرار میدهد و با اینکه اندکی نسبت بامر پرستش ارواح نیاکان موافقت کرده معذک وجود ارواح را منکر میباشد و تنها تشریفات ارواح اجدادی را وسیله اداء حق شناسی و قدر دانی نسبت برفسنگان می‌شمارد ولی در عین حال «چوهی» دستور میدهد که همه روزه هرکس باید يك قسمت از وقت خود را بانقطاع و خلوت و تفکر بپردازد و آنرا «خاموش نشینی» نام داده است و آن شبیه است به عمل دهیانا dhyana که نزد بودائیان مرسوم میباشد، میگوید هرکس باید درون نفس خود را کنجکاو کند و با سکون و آرامش تمام دائماً بباطن خود توجه نماید و اگر در خود عیبی و فساد می‌یابد آنرا بصلاح و بسداد آورد اگر بر حرف است سکوت پیشه کند و اگر غافل و لاپابالی است ثنات و دقت را پیش گیرد و اگر سبکسر و عیانی است وقار و عفت را دستور خود سازد. این مطالعه باطن و تفتیش نفس باید بطوری انجام پذیرد که افکار و خیالات متضاد بر مغز عارض نشود و فکر آرام و مطمئن و خاطر از هموم و غموم فارغ باشد، و این عمل یکنوع تربیت و تمرین است برای تصفیه باطن از اخلاق رذیله. ولی آنرا يك روش عرفانی و روحانی نمیدانند زیرا توجه و تمرکز بنیان نظم جهان است و تعادل و تناسب قانون تغییر ناپذیر عالم میباشد از اینرو انسان باید این نظام و تعادل هستی را دریابد و عقل خود را با آن موافق سازد و هرگاه کسی به این هدف برسد در آنوقت تمام آدمیان را برادر و خواهر و همه ایشانرا یار و مصاحب خود خواهد دید.

براین طریق فلسفه «چوهی» که فکر و عمل را با هم آمیخته است و او را کامل ترین مفسرین آیین کنفوسیائیزم میدانند و ازبزرگو متأخرین او را تماشاکنایا دین کنفوسیوس لقب داده اند.

گروهی دیگر از فیلسوفان که در مکتب کنفوسیائیزم بظهور رسیدند بیشتر در تحت تأثیر بودیزم و تائوئیزم قرار گرفته و گفتند که کلید معمای وجود در جستجوی عقل‌کلی در عالم طبیعت نیست بلکه آنرا در ذهن و ضمیر انسانی باید تجسس کرد، ازینرو بقوای دماغیه عنایت و توجه بسیار داشتند و حصول آنرا بوسیله تجسس و تفکر و تربیت باطن و امعان نظیر میسر دانستند، یکی از معارف این طایفه بلکه بزرگترین ایشان حکیمی است بنام «وانگه یانگه‌مینگ» Wang Yangming (۱۴۷۳-۱۵۲۵ م) که قریب سه قرن بعد از «چوهی» در زمان سلطنت خافان مینگ Ming ظهور کرد و فلسفه خود را تقریر نمود و تلامیذ بسیار گرد او جمع شدند. وی معتقد بود که موجودات عالم از مغز و دماغ انسان منفصل نیستند زیرا قوه فکریه انسان صورت آنها را در درون خود خلق میکند و ازینرو گوهر حکمت و عقل را در اشیاء خارج نیز میتوان بدست آورد اگر انسان آنها را دریابد و در معرض تحقیق و امعان نظر قرار دهد مشکلات وجود حل میشود.

گرویند در هنگام شباب روزی در پیشه‌ای ازنی هندی (بمبو) که در ملک پدرش بود رفته‌سرای امتحان نظر به خود در آنجا سه شبانه روز نشسته بمطالعه‌نی‌ها پرداخت بامید آنکه از آنها راز حکمتی بیاموزد با آنکه چندان از نتیجه مذاقه و مراقبت خود راضی نشد بملاوه مبتلا بزکام شدیدی گردید معذک گفت، چون آدمی درنی نظر کند آنرا گیاهی متواضع و ملایم می‌بیند پس از او ملاطفت و



فردتنی میآورد و هم آنرا نباتی همیشه سبزی میبندد در نتیجه ازو نبات و دوام نعایم مییابد و نیز آنرا فاقنگل ولی با برگهای نازک و کوچک میبندد ازینرا و از ورس سادگی عیش و بساطت معاش میخواند. و چون آنرا شجری مستقیم و راست مشاهده میکنند از او استقامت و راستی فرا میگردد. این چنین این گیاه، فی ناچیز برای او بهترین معلم خواهد بود.

این مبادی و تعلیمات «وانگه یانگه مینگه» شباهتی را که بین او و روش عقلانی سقراط موجود است بیاد میآورد، وی گفته است که معرفت بخوبی و نیکی بخودی خود بفوریت موجب و موجد عمل بخیرات و حسنات میشود همانطور که سقراط گفته است، «علم به تقوی و فضیلت مقدمه تقوی و فضیلت میباشد».

#### ۴. کنفوسیائیزم - دین دولتی

شایش و حرمت به روح کنفوسیوس در طول مرور سنین و اعوام پیوسته در چین رایج و متداول بود و بتدریج رونق و تکامل مییافت. گرچه آن حکیم بزرگ و شاگرد مهین او مانسبوس در زمان حیات خود توفیق چندانی در خدمات دولتی حاصل نکردند. و مدت هفتصد سال بگشت و گسی از پیروان مکتب آن دانشمند زمامدار مهم کشور نشد تا قواعد او را در سیاست ملکداری و کشورمداری متبع و معمول سازد، ولی ناگهان پس از آنکه «شیهوانگه نی» Shih Huang-ti اولین امپراطور از میان رفت و آثار و نگارهای کلاسیک کنفوسیوس باردیگر احیاء گردید. خاقانی بنام «وو-تی» Wu-ti از سلاله «هان» در اواخر قرن دوم قبل از میلاد بسلطنت نشست. وی کیش و آئین کنفوسیوس را بذیرفته و دستورهای آن حکیم را دستور سیاست دولت خود قرارداد و از آن تاریخ بیمه درد و آثر حکومت و دستگاههای دیوانی حتی در زمان پادشاهی خاقانهای بودیست و نائوئیست همواره کنفوسیوس را حرمت مینهادند و دولت چین او را رسماً بزرگترین عقلا و حکما شناخته، القاب و مناصب رسمی بروح و روان او نثار میکردند.

اولین بار شاگردان بلافاصله اونسبت به روح او یک نوع عبادت و پرستش خاص معمول داشتند و بعد از آنها بعضی از پادشاهان و شاهزادگان که مردمانی سیاست مدار بودند برای جلب قلب عامه در برابر مدفن آن حکیم حضور یافتند قربانیها و هدایا گنجانیدند. کائو تسو Kao-Tsu که از سلاله «هان» بود نخستین خاقانی است که بر این عمل مباردت و رزیده و در سال ۱۹۵ ق. م مقبره حکیم را زیارت کرد و سه قربانی یک گاو و یک گوسفند و یک خوک تقدیم نمود دیگر خاقانها پس از او روش او را تقلید کردند و بمنظور استفاده سیاسی در مواقع مناسب بمرفق حکیم سفر کردند و مراسم ادب و احترام را بجا آوردند. در سال اول میلادی بنام پینگک Ping ممبدی که در جوار مقبره کنفوسیوس بود امر بمهرمت فرمود و لقب حکمران (Duke) به روح او اعطا کرد و علاوه بر قربانی حیوانی عطایائی دیگر از اوراق و فرامین و هدایائی از نقود واقمشه ایریشمین نیز بر روان او نیاز آورد.

از آن پس پیوسته بر القاب و مناصب روح آن حکیم میفرزودند و اعقاب و طایفات بعد عنادرین افتخاری برای اومقرر مبداشتند یکی او را «حکیم کامل» دیگری او را «داناای محترم» و دیگری دیرا «فرزانه اعصار قدیم» لقب داد. چندانکه رشته القاب او بدرازا کشید حتی اولاد و اعقاب او نیز

درجه اشرافیت داده و احترامات معموله دولتی درباره آنها مرعی داشتند .

در سال ۶۳۰ م. خاقانی بنام تای تسونگه Tai Tsung از سلاله «تانگ» Tang فرمانی صادر کرده مقرر فرمود که در تمام شهرهای چین رؤسای بلبه مکلفند که هر یک در بلبه خود معبدی دولتی خاص کنفوسیوس بنا کنند و در آنجا مراتب رسوم و مناسک مقرر مرتباً بعمل آید و خاقانها در آن معابد الواح گرانبها نصب کرده و بر آنها نام دانشمندان و فضلاء زمان را در جنب نام کنفوسیوس نقش میکردند . در قرن هشتم در اثر نفوذ آئین بودیزم یکی از خاقانها امر فرمود تصویر کنفوسیوس را در طالار بزرگ تمام معابد رسمی دولتی مملکت بنگارند همچنین تصاویر خلفا و جانشینان او را بر در و دیوار نقش کنند ازین رو در طول مدت هشت قرن معابد کنفوسیائیزم به سبک و روش معابد بودیزم در سراسر مملکت با رونق و رواج فراوان برقرار بود و در آنجا قربانیهای گوناگون با تشریفات مجلل نیاز میشد و سلاطین در دو فصل - بهار و پاییز - با جلال و شکوه تمام شخصاً بمعبد حکیم در شهر پایتخت بزیارت رفته و گاو و گوسفندهای پروار و خوکهای قربه قربانی میکردند و مراسمی آمیخته با انواع موزیک و رقص معمول میداشتند .

در زمان سلطنت خاقانهای منول بر این تشریفات و رسوم بمراتب افزوده گشت و استعمال بخور و سوختن آدویه معطره در مجمرها اضافه شد صدها ظروف ظریفه و گرانقیمت از فلز و چوب و چینی در این مراسم بکار میرفت و بیاد آن حکیم شرابهای گوناگون می نوشیدند و اطعمه و اغذیه فراوان در سفره مینهادند و رفته رفته نام کنفوسیوس در عرض نام «آسمان» قرار گرفت .

در سال ۱۵۳۰ در مذهب کنفوسیائیزم اصلاحی تازه صورت گرفت و آنچنان بود که یکی از خاقانهای سلاله مینگ Ming بر حسب پیشنهاد یکی از دانشمندان وزعما آنمذهب القاب و عناوین طولانی که در روزگاران بر نام آن حکیم الحاق نموده بودند منسوخ فرمود و او را بسادگی تمام «استاد کوئنگ» یا «معلم مقصدی باستانی» نامیدند و معابد او بصورت سادگی و وساطت اعصار قدیمه بازگشت و تصاویر و تمثالهای او را برداشته بجای آن الواح فلزی یا چوبی بسیار ساده نهادند که بر روی آنها نام او را نقش کرده بودند .

در اوایل قرن حاضر هنگامیکه هنوز سلاطین «مانچو» Manchus سعی میکردند وضع خود را تثبیت کرده افکار عمومی را جلب کنند فرمانی صادر شد که بر طبق رسم امتحانات قدیم (کلاسیک) کتب کنفوسیوس را نسخ کرده و بجای آن اصول تمرینات و تعلیمات نو بر طبق سیستمهای تربیتی «مدرن» مقرر گردد و پس از چندی ناگزیر فرمانی دیگر در سال ۱۹۰۶ صادر شد که تقدیم قربانی بر وادان آن حکیم را در عرض قربانیهای به پیشگاه آسمان قرار میداد . ولی این امر تأثیری در قلوب عامه مردم ننمود و از بروز انقلاب و شورش جلوگیری نتوانست کرد و عاقبت کار منجر به سقوط سلطنت مانچوها و استقرار حکومت جمهوری گردید .

از ۱۹۱۱ مذهب پرستش کنفوسیوس بطور رسمی و دولتی رو با انحطاط و نقصان نهاد و دیگر در معبد و محراب رخام معروف شهر پکن خاقانی وجود نداشت که مراسمی بجا آورد . رفته رفته آن معابد باستانی در معرض نسیان و فراموشی قرار گرفت و در اطراف صحن و دیوارهای آنها گیاههای هرزروئیده فقط در آستان معبد مخصوص میلاد کنفوسیوس مابقی همه متروک ماندند . حکومتهاى بعد نیز آنها را بیشتر به اندراس واضع حلال کشانیدند .

از انقلاب ۱۹۱۱ به بعد برای مذهب کنفوسیائیزم روزگاری نسامطلوب روی نمود دولت

جمهوری چین در قانون اساسی خود آزادی عقیده و مذهب را برای عموم مقرر و منظور داشت و از آن پس دیگر آمیدی برای آنکه مذهب کنفوسیوس مذهب رسمی دولتی چین شمرده شود باقی نماند . اما هنوز بعضی آثار و علائم امیدواری برای بقای آن آیین در دستگاه حکومت نمودار بود .

حزب ملی چین «کومین تانگ» Kuomintang با آنکه خود را در باره مذاهب بیطرف و بی‌علاقه اعلام میکرد ولی اصول هشتگانه که پایه مبادی اخلاقی آن حزب شمرده میشد از تالیف کنفوسیوس اقتباس شده بود و عبارت بودند از وفا، شفقت (پدر و فرزندی) احسان، رأفت، امانت، عدالت، تناسب و صلح .

و قتی که در سال ۱۹۳۴ «چیانگ کایشک» Chiang Kai Shek جنبش معروف ملی خود را بنام «جنبش زندگانی جدید» New Life Movement آغاز نهاد فرهنگ مذهب کنفوسیوس در آن نمایان بود ، چهار قاعده «لی» Li، یا (ادب) «ای» I، یا (عدالت و فضیلت) «لین» Lien (امانت) «شیه» Chih (حیات و عزت نفس) چهار اصل اساسی نهضت مسکور شناخته گردید . ولی آن در حقیقت احیای اخلاق و آداب عمومی ملی شمرده میشد و به آیین کنفوسیوس بطور اختصاصی انتساب نداشت چنانکه در سال ۱۹۳۷ در شهر نانکن دولت مبدی عظیم و مرتفع بنا کرد و آنرا محراب و عبادتگاه ملی مردم چین اعلام نمود . البته در عالیترین مکان مرتفع آن نام کنفوسیوس نقش شده بود ، ولی در ناو آن تندیس ونیم تنه دکتر «ون یات سن» Dr. Sun Yat-Sen پدر چین جدید را از مرمر ساخته و نصب کرده بودند . و بر فراز ستونهای متعدد دیگر که در آن معبد افراشته شده بود هریک تصویر یکی از دانشمندان و بزرگان عالم غرب را مانند نیوتن ، پاستور ، لادازیه ، گالیله ، جیمس وات ، لرد کلوین ، دالتون ، بنجامین فرانکلین را نقش نمودند و این امر معنی میداد که چین از این پس جامع افکار قدیم و جدید هر دو است و نخبه فلسفه و اخلاق ملی خود را با زبده علوم و فرهنگ مغرب زمین آمیخته و جمع خواهد کرد .

در زمان حاضر اوضاع و احوال ادیان و عقاید ملی در کشور چین متغیر شده است و کمونیستها در آن کشور بر آن سرنه که چینی نوین بنا کنند و نه تنها ساختمانهای اقتصادی و اجتماعی آن مردم دیگرگون شده بلکه سبک فکر و اندیشه خاق را نیز بسوی فلسفه ماتریالیسم (مادی) سوق میدهند . سراسر تاریخ فلسفی و مذهبی چین را بسبک و مذاق خود بطریزی نوین بقلب تحریر در آورده اند چنانکه اخیراً کتابی در این باب برشته تالیف درآمده و در پکن در سال ۱۹۵۹ در تحت عنوان «تاریخ مختصر فلسفه چین» A Short History of Chinese Philosophy بطبع رسانده در جهان منتشر ساخته اند .

در آنجا میخوانند ثابت کنند که نظام افکار و سبک اندیشه ملت چین در ادوار سالفه مبنی بر «فودالیزم» و «بورژوازی» میباشد و دارای فرهنگ ارتجاعی بوده اند و فقط حالا میرود بسوی يك فرهنگ انقلابی و سوسیالیستی و دمکراتیک سیر کنند و بر روی این مقدمات کنفوسیوس را مطهر يك فرد متفکر لاهوتی (فوق الطبیعه) جلوه گر میسازند که همیشه کوشش میکرد از منافع طبقه اریستوکرات و مرتجع حمایت و پشتیبانی کند. تنها روش ابتکاری او در قاعده تعلیم و تربیت انفرادی عمل مترقی و نوینی بوده است که از او ظاهر گشته .

به همین قیاس برای هریک از متفکرین و حکما و زعماء مذهبی قدیم و سنی و مزیتی بمذاق خود فائل گشته اند . بودیزم را يك مذهب اجنبی می شمارند که از مملکت بیگانه به چین نفوذ کرده

وقائل به يك نظريه غلط و اندیشه خطا میباشد که عبارت است از عقیده به «انتقال روح»، بودیزم انسان را دعوت میکند و در دریای اوهام و خیالات باطل می‌اندازد و مردم را از حقایق دنیای مادی منحرف ساخته و بسوی جهان اسرارآمیز ارواح و افسانه «نجاح و سادت ابدی» میکشاند. بالاخره از قرن شانزدهم میلادی تا کنون مقدمات تنویر افکار و روشنائی دماغ مردم چین شروع شده و فلسفه مادی و انکار ذات الوهیت اندک اندک در اذهان رشد و نمو یافته و راه را برای ظهور فلسفه کمونیزم «مائوتسه-توئنگ» Mao Tse Tung صاف و مردم آن سرزمین را مستعد قبول افکار جدید کمونیزم ساخته است. اکنون باید منتظر بود و مشاهده کرد که عناصر اصلی ته‌الیم کنفوسیوس در فرهنگ چینی آنقدر محکم و استوار هست که بتواند بر این افکار نوین و اندیشه‌های انقلابی کمونیستها غلبه کند و ثقافت قدیم آن کشور را بار دیگر از خطر نابودی برهاند؟ یا آنکه فلسفه منفی و انقلابی جدید «کمونیسم» سرانجام مظفر و فیروز خواهد شد؟

## فصل یازدهم

### شینتو : مذهب پرستش وطن در ژاپون

شینتو که نام مذهب بومی کشور ژاپون است در آغاز دینی که مبتنی بر اصول و فروع کلامی باشد نبوده بلکه بعدها دارای مبادی اساسی شده است آن مذهب عبارتست از وفاداری و دلبستگی باماکن معین و روضه‌های معلوم ملی و میتوان گفت که برای عامه مردم آن دیار حب وطن نخست امری قلبی و احساساتی است و سپس قضیه‌ایست دینی و ایمانی . آن مردم در اثر عشق مغرط بر زمین و موطن برای خویش فریضه دینی دانسته‌اند که هرچه امپراطور از ایشان بخواهد بجا آورند غایت موجب حیات برای آنان همین قضیه است که درباره امپراطور و بکشور ژاپون تا حد تقدیه نفس و تضحیه روان محبت بورزند و نسبت بسازمانهای اجتماعی ملی خود که آنرا « کوکوتسی » Kokutai میگویند از صمیم قلب وفادار باشند .

عاطفه احترام و تقدیر نسبت بکشور بطور عمومی و بهر جزء و قسمتی از آن بطور خصوصی نزد ایشان امری ثابت و استوار است . هرکوه و هر دره و هر رودخانه و هر دریاچه نزد ایشان عزیز و محبوب میباشد و روح ایشان بدانچندان پیوسته است که انفصال و جدائی از آنرا تصور نمیتوان کرد . بستانهای غرق شکوفه ، معابد و ضریحهای مقدسه محاط بدرخشان سر سبز و تمام

مناظر فنان و دورنماهای دل‌انگیز آن جزایر خاوری برای اهل آن سرمایه‌بها و حیات شمرده می‌شود، چون پدران و نیاکان ایشان در این آب و خاک جان سپرده اند و در آنجاست که خانواده‌های عزیزشان زندگانی کرده‌اند ازینرو وجود خود را وابسته بدان می‌شمارند. خاصه که آن سرزمین همیشه در تصرف آن قوم بوده است و تا سال ۱۹۴۵ م. هیچگاه احدی از بیگانگان بساحت آن خاک قدم نهاده و هیچ متجاوز و مهاجمی بساحل جزایر ایشان فرود نیامده بوده است. ازین سبب عقیدهٔ راسخ و ایمان جازم دارند که هیچکس غیر از ژاپونیان نباید در آن سرزمین زندگانی کند و ژاپونیان نیز غیر از آنجا در جای دیگر نباید بمیزند، از روی همین عقیده پایدار و ایمان مستحکم است که هروقت وطن ایشان در معرض خطر باشد جان خود را باکمال سهولت برای نجات آن نثار می‌کنند.

البته این امور قلبی و این عواطف وجدانی است و قضیه اصولی دین و مذهب شمرده نمی‌شود ولی بقدری در دل آن قوم ریشه گرفته و استوار گشته که سابقاً علماء معرفه‌النفس آنرا «غریزهٔ فطری» آنقوم میدانستند این غریزه بصورت افسانه‌ها و داستانها جلوه گر گشته است و از قرون ماضیه یک رشته حکایات شاعرانه در این باره بظهور رسیده در دماغ و فکر ژاپونیها نقش بسته و برای آنها صورت ایمان حاصل کرده است. هر فرد ژاپونی سرزمین خود را کشوری می‌داند الهی که هیچ ملک و هیچ دیار چنین خاصیتی را نداشته و ندارد و این صفت قدوسی مختص آب و خاک آن جزیره خاوری است و آن سرزمین نزد او مرکز عالم وجود است.

## ۹. افسانه شینتو

کلمه شینتو که اصلاً از لغت چینی شن تائو Shen-tao اخذ شده است بمعنی «طریق خدایان» ترجمه می‌شود، سراسر ایمان و عقیده مذهبی قوم ژاپون در ازمینهٔ باستانی در تحت این کلمه مندرج است و در اساطیر آن قوم در طی افسانه‌یی جالب سرگشت اصل و مبدأ آن سرزمین و آن مردم و پیدایش خاندان سلطنتی آن قوم بیان شده و در کتابی بنام «کوژیکی» Kojiki بسیاری از اساطیر باستانی مذکور است و آن کتاب از قرن هشتم میلادی بجای مانده و اکنون بدست ما رسیده؛ و خلاصهٔ آن افسانه از این قرار است:

«جزایر ژاپون آفریدهٔ خاص خدایان است. در ابتدا عالم وجود بصورتی آشفته در هم آمیخته بود و در طول ایام آسمان و بحر محیط از یکدیگر جدا گشتند و خدایان چند در کره‌ای مه آلود و مبهم و تیره نمایان گشتند و بتدریج نابود گردیدند تا سر انجام در صحنهٔ هستی فقط دو خدای قادر توانا باقی ماندند که آنها جزایر ژاپون و ساکنین آن را آفریدند. این دو آله یکی مذکر بود بنام «ایزاناگی» Izanagi و دیگری مؤنث موسوم به «ایزنامی» Izanami. پس آن هر دو پلی متحرک مابین زمین و آسمان (احتمالاً بصورت قوس و قزح) خلق کردند. در آن هنگام جهان بصورت شوره‌آبی غلیظ بود و «ایزاناگی» از فراز پل فرود آمد و نیزه جواهر نشان خود را در آن شوره‌آبه فرو برد و آنرا بهم آمیخت و آنقدر این عمل را ادامه داد تا غلظت یافته و جمود حاصل نمود پس نیزهٔ خود را از آن بیرون آورد. مایمی که از نوک آن فرو می‌ریخت بر روی هم گرد آمده بصورت جزیره‌یی درآمد پس آن دو

خدای نر و ماده بر فراز آن جزیره رفته ساکن گشتند خدای ماده «ایزانا می» در آنجا بزائیدو از زهدان او هشت جزیره دیگر بدنیا آمد. سپس از آن دو سی و پنج آلهه متعدده دیگر بوجود رسیدند که آخرین آنها خدای گرما و آتشی نی است موسوم به «کاگوتسوشی» Kagu-Tsuchi بود، این خدا در هنگام ولادت مادر خود را از شعله وجود خویش بسوزانید، «ایزاناگی» ازین سبب آنچنان غضبناک شد که کاگوتسوشی را بیک ضربت شمشیر از پای در آورد و جسدش را پاره پاره ساخت لیکن از هر قطعه جسد او بر فراز دریا جزائر دیگر بوجود آمد. همینکه خدای مادینه «ایزانا می» در این عالم بمرور بمالم سفلی افتاد که آنرا سرزمین «یامی» Yami گویند و پس از چندی در وقت معین «ایزاناگی» یعنی خدای نرینه در پی ایزانا می همان عالم نحتانی فرورفت بامید آنکه آن خدای مادینه را یافته باریکرمالم علوی بازگرداند ولی چون درین نراز وقت و موقع برسید جسد «ایزانا می» بکلی انحلال یافته و صورتی زشت حاصل کرده بود چون شوی بنزد او رسید در آن ظلمات، به ایزاناگی گفت که باو نظر ننماید. لیکن ایزاناگی نهانی از گوشه شانه چوبی که زلف خود را بآن شانه میزد با آتش بر افروخت و در پرتو آن بر جسد ایزانا می نظر افکند و مشاهده کرد که بصورتی زشت و هولناک از پا در افتاده و کرمها و خزندگان پیکر او را احاطه کرده اند، آن خدای مادینه که منظر قبیح خود را دردمرئی شوی دید فریادی منکر برآورد که مرا شرمسار و سرافکنده ساختی، چندانکه خدای نرینه از هول فرار کرد پس «ایزانا می» روح زشت پیکر و قبیح یومی Yomi را بتعاقب او فرستاد و بعد از آن هشت خدای صاعقه را که از جسد هولناک او بوجود آمده بودند بی در پی بخیال او گسیل داشت و بدین نیز اکتفا نکرد و یک هزار و پانصد روان شیطانی سفلی را بچنگ او فرستاد. «ایزاناگی» با همه آنها در جهان علوی بجنگید و آنها را شکست داد. ناگزیر «ایزانا می» خود با همان پیکر زشت و جسم منکر بر زم او آمد ولی در این هنگام «ایزاناگی» از جهان سفلی گذشته و بمالم علوی رسیده بود پس صخره بی گران که هزار مرد از عهده حرکت آن بر نمی آمدند برداشته و دروازه جهان را با آن سدود ساخت و راه را بروی «ایزانا می» فرو بست و آن دو خدای مذکر و مؤنث که روزگاری زن و شو یا حبیب و محبوبه بودند در دو طرف آن سنگ ایستاده و با سخنان غضب آلود یکدیگر را برای ابد بدرود گفتند. در آنحال «ایزاناگی» که بواسطه سفر بمالم سفلی سرا پا آلوده و جگرگین شده بود بر آن سر شد که در بحر محیط فرورفته غسلی کند و اندام خود را فروشوید. پس کمر بند و عصا و دیگر جامه های خود را بیکسو افکند و خود در دریای بزرگ غوطه ور گردید هر یک از آن قطعات جامه وی بصورت خدایی درآمدند.

در کتاب «کوزیکی» Kojiki مسطور است که چون این خدای نرینه یعنی «ایزاناگی» در بحر محیط غوطه زد و برسمی که هنوز نزد مردم زایون معمول است مراسم غسل را بجای آوردند، بدن را از آلاش عالم سفلی پاک و مطهر ساخت از گوشه چشم چپ او بزرگترین و محترمترین آلهه بوجود آمد که او را «آماتراسو» Amaterasu آلهه شمس گویند، بایندیش این پیکر الهی بزرگترین حادثه عالم خلقت بوقوع پیوست، پس چون بار دیگر غسل کرد خدای دیگری از گوشه چشم راست او بنام «توکی یومی» Touki - Yomi یا آلهه قمر بظهور رسید و از منخرین او خدای طوفان بنام سوسا - نوو Susa-no-wo خلقت شد و این خدایان هر یک در قبه آسمان برمسند جلال خود آرام گرفتند.

چون چندسالی برآمد روزی خدای آفتاب «آمانتراسو» از فراز فلک برعرصه خاك نظر افكند و مشاهده نمود كه بر روی جزائر درمد نظر او آشفتنكي بسيار و اختلال فراوان موجود است و يكي از فرزندان خدای طوفان برآن خاك حكومت می‌كند از این رهگذر دلگیر و غمگین شد پس به نیبره خود كه «نی نیگی» Ni-ni-ki نام داشت امر فرمود كه از آسمان بزمین فرود آمده به آن جزایر برود و از جانب وی در آنها حكم فرمائی كند، كلكه آنكه آلهه شمس به نیبره خود گفته جزو ادعیه مقدسه مردم ژاپون است و هنوز هر طفل خرد سال آنرا ازبیر داشته تكرار می‌كند در آنها می‌گوید :

«در این سرزمین بارور و سبز و در آن مزارع برنجهای تازه باید فرود آیی و كار آنجا را بسامان آوری .» نی نیگی فرمان مادر بزرگ خود را اطاعت كرد و نخست به جزیره «كی یوشو» Kyushu فرود آمد و در آنجا روزگاری بزیست فرزند زاده او «ژیموتو» Jimu Tenu او این خدائی است كه در پيكی آدمیان مجسم گشته صورت امپراطوری ژاپون گرفت و از جزیره «كی یوشو» به قلاب جزایر ژاپون ناخته و جزیره «هوندو» Hondo را مسخر كرد و تختگاه خود را در آنجا قرار داد ، بر حسب روایات افسانه آمین این واقعه ۶۶۰ سال قبل از میلاد بوقوع پیوست ، در طول این مدت بتفاریق خاندان بزرگان و اشراف ژاپون و بالاخره عامه مردم از خدایان دیسگر زائیده شدند و در آنجا زایر سکنی گرفتند .

از این افسانه ها كه در خاطر و ضمیر مردم ژاپون متمكن است معلوم میشود كه آن مردم نه تنها امپراطوران خود را بلا واسطه فرزند خدای آفتاب «آمانتراسو» می‌دانند بلكه معتقدند همه آن جزائر و مردم آن از مبداء و منشاء الهی علوی نشأت گرفته‌اند . نكته قابل توجه اینست كه این داستان را خاص کشور ژاپون می‌دانند و هیچ كشور دیگری را مشمول آن قرار نمیدهند ؛ ازینرویرستش آلهه متعدده «پولی نئیم» در آن دیار اصلی اصل دارد و عدد خدایان آن قوم از حد شمار و حساب بیرون است و از آنجاست كه از دیر باز ژاپونیان باستانی كشور خود را «سرزمین خدایان» نام نهاده اند و عدد آنها را به هشتاد گروه و بعداً بهشتصد گروه ، هر گروه شامل هزاران خدا بحساب آورده كه در رأس آنها خدای آفتاب «آمانتراسو» قرار دارد . و مبداء او در شهر «ایزه» Ise مقدس ترین معابد آن کشور بشمار است . همراه آلهه شمس خدایان دیگر مانند «تسوكی یومی» Tsuki-yomi آلهه قمر و «سوسانوو» Suse-no-wo خدای مودی طوفان و خدایان دیگر بنام بارها و آتش ها و رعد و برق و باران و زلزله و آشفتنائی و خدایان كوهها و درهها و خدایان باروری و فراوانی و خدایان اطعمه و اشربه و خدایان امراض و ستارگان و دریاها و رودخانه ها و بتنها و خدایان مه و میغ و خدایان اشجار و اوراق و آلهه سنگ ها و غیره و غیره بوجود آمده‌اند كه هر يك وظیفه معینی دارند و به تشریفات و رسوم خاصی مورد عبادت قرار دارند . اگر بخواهیم اسامی آنها و دیگران را به تفصیل ذكر كنیم سخن به درازا می‌كشد و خلاصه بطور اجمال باید گفت كه ، «افسانه شینتو عبارتست از يك مجموعه و اوامد دیرین درباره آلهه متعدده آن كشور .»

## ۴. اسطوره شینتو در تاریخ ژاپون

اسطوره شینتو بسیار درهم آمیخته و طولانی است و باید بدقت در آن فكریست و وقایعی كه



در حول و جوش مبدعینشان آن بوقوع پیوسته و موجب و موجب و وقایع و حوادث عظیمه شده در نظر آورد .

این افسانه باستانی منبث از احساسات و عواطف آن مردم نسبت بمظاهر طبیعت است و چندان از عقاید دیرین ارواح پرستی ( آنیمیزم ) جلوتر نرفته است مثلاً خدای نرینه « ایزانگی » و مادینه « ایرانامی » دو صورت است از اندیشه مردم ژاپون از عالم کون که اولی خدای آسمان و پدر کل است و دومی خدای زمین و مادر کل. جزئیات و قایمی که مابین آن دو بوقوع رسید هر یک اشاره و کنایه به حوادثی است که در طول هرسال و گذشت فصول ارببه در عالم نباتات و میاه واقع می شود .

خدای آتش « کگوتسونشی » Kagu - Tsuchi رمز خشکی و کم آبی است که مادر خود زمین را بهلاکت رسانید و خدای آسمان ایزانگی با یک ضربه شمشیر او را از پای در آورد پس خدایان رعد و برق و طوفان و باران بظهور رسیدند و از آن مولود خشک انتقام گرفتند و بهمین قیاس سایر وقایع آن اسطوره را هر یک با رمزی و کنایاتی از وقایع عالم طبیعت منطبق می توان کرد و بسیار شبیه است با امثال این اسطوره ها متولوژیک که در نزد ملل قدیمه مغرب و اساطیر مصریان قدیم مورد قبول و اعتقاد عامه بوده است .

باری در ترجمه این اسطوره عقاید و روش مختلف است که در یک رشت از آن نادیلات و تفاسیر یک نزاع جاویدی و مستدام مابین آفتاب و ابر و طوفان را نشان می دهد در رشته دیگری مربوط به اوضاع محلی و جغرافیائی آن بلاد است چنانکه برای مثال « آماناسو » (الهه شمس) نماینده مردم جزایر جنوبی ( کیوشو ) Kyushu می باشد و خدای موزی « سوسانوو » Susa-no-wo اشاره بساکنین جزیره « ایزومو » Izumo می باشد که آنهر دور آغاز تاریخ یعنی وقتیکه آباه اولیه ژاپونها از آسیا مهاجرت کرده به این جزائر آمدند با یکدیگر در کشمکش و جدال بوده اند ، بالاخره این اسطوره با شاخ و برگ طولانی همه حکایت از یک سلسله روایات می کنند ریشه هر یک در قبیله ای و طایفه ای از مردم قدیم آن سرزمین غرس شده است .

### سابقه اجتماعی شینتوگیزم قدیم

قوم ژاپون از عناصر گوناگون ترکیب شده است . بعضی از تراذکره و بعضی مغولی و پاره ای دیگر از ریشه مالایائی میباشند، اجداد این جماعات مختلف در طول ازمه از اقلیم آسیا یا از جزایر جنوب بحر محیط جزایر ژاپون رد آورده اند و طوائفی بومی نیم وحشی را که بنام « اینو » Ainu در آنجا ساکن بودند بطرف شمال رانده و در محل آنها جایگزین گشته اند . سازمان اجتماعی ژاپونیان قدیم ظاهراً عبارت بوده است از ترکیبی از قبائل و عشایر متفرق که هر کدام برای خود کامیابی استقلال داشته و صاحب روایات و آداب خاصی بوده اند .

مذهب آنها را مجموعه ای از اعتقاد به مظاهر طبیعت و اطاعت محض نسبت برؤسا و فرمانروایان تشکیل می داده است سحر و جادو و احترام به تابوها و ایمان به مبادی بسیار ساده دینی در هم آمیخته و در آن جامه بدوی ریشه و رسوخ پیدا کرده است از آنجمله جانور (رویه) نزد ایشان رسول خدایان علوی شمرده میشده و مورد پرستی بوده همچنین تیر و کمان را « فتیش » مقدسی

دانسته و آنرا مانند مظهر خدایان عبادت میکردند. جنگ و پیکار مستمری که با وحشیان اینو دائماً داشته‌اند باعث شد که سپاهگیری و رزم آزمایی از لوازم زندگانی عادی ایشان قرار گرفته باشد، به همین سبب جنگجویان و پهلوانان را از زنده و مرده حرمتی بینهایت می‌نهادند. بلغت ایشان «کامی» Kami یعنی الهه که همه صاحبان نیرو و قدرت بی‌حساب بانواع و اقسام بیشمار از نوع خدایان و آدمیان و جانوران نزد ایشان موجود و هریک بنوعی مورد احترام بوده است.

زاپونیان باستانی هر چند زندگانی بسیار بدوی داشته‌اند ولی هم از دیر باز لباسهای خشنی می‌پوشیده و در خانه‌های ابتدایی سکنی میکردند و از بدو تاریخ خود علاقه مفراطی به نظافت جسمانی و پاکیزگی بدن داشته‌اند که هنوز این سبب از آداب و اوصاف نوعی ایشان میباشد، مثلاً بعد از آنکه یکی از افراد خانواده باجل محتوم در می‌گذرد بطوری همه خود را آلوده و ناپاک میدانند که همینکه آئمرده بفوریت دفن می‌گردد و ده روز رسم عزای و ماتم به سر می‌آید تمام اعضاء آن خانواده در آب غسل کرده و بدن را تطهیر میکنند. غالباً بازماندگان خانه شخصی متوفی را رها کرده و برای خود منزلی از نو می‌ساخته‌اند، امپراطوران و سلاطین اعصار قدیم مخصوصاً در این باره بقدری عقیدت داشته‌اند که پس از مرگ یکی جانشین او شهر تختگاه و قصر نشیمن متوفی را بکلی رها کرده در شهری دیگر قصری نو برای خود بنا میکرد و در نتیجه تمام دستگاه حکومت و اوضاع اجتماعی بهم میریخت.

گویند در حدود قرن اول قبل از میلاد سه مرکز بزرگ اجتماعی در آن کشور وجود داشته است، یکی در جنوب غربی در جزیره کیوشو Kyu - shu دیگری در ساحل غربی جزیره اصلی «ایزونیو» Izunio و سومی در «یاماتو» Yamato در منتهای ساحل شمالی - ظاهراً در جزیره «کیوشو» عقاید و آداب قبیله و طایفه بیشتر به عبادت خدایان متعدد معمول بوده است و در جزیره مرکزی ایزونیو خدای زیانخش طوفان «سوسانوو» Sosa - no - wo را می‌پرستیده‌اند. در «یاماتو» قبایل محلی آلهه آفتاب را بمنوان فرمانروای آسمانها و نیای اعلای پادشاهان خود عبادت میکردند و فرمانروایان خود را از نژاد آفتاب میدانسته و از آنجا رفته‌رفته مجموعه عقاید به‌شانو یعنی (طریق خدایان) متشکل شده و نضج گرفته است.

### تأثیر مذهب و فرهنگ چینی در شینتوی قدیم

در اوایل ادوار باستانی تاریخ ژاپون شینتوی قدیم به‌مورت متشکل و معاونی در نیامده بود ولی همینکه تمدن چینی در کشور ژاپون خرد خرد نفوذ کرد در قرن پنجم میلادی آن مذهب شکل واضعی بخود گرفت و یک جنبه فرهنگ ملی حاصل کرد.

تأثیر تمدن چینی در کشور ژاپون سراسر زندگانی ملی آن کشور را دستخوش تغییر قرار داد و آثار مهم و نتایج برجسته در تاریخ آن دیار باقی گذاشت. ژاپونیها بسرعت تمام افکار و آداب همسایه بزرگ خود را اقتباس کردند و حوائج طبیعی زندگانی خود را با آن وفق دادند و سورتی کاملتر بآن بخشودند. روشهای چینیان را در حرف و صنایع عملی و دیگر مشاغل سرمشق خود قرار دادند و بمذاق خود در آن تغییرات دادند، ساختن ظروف سفالی - منت فلز - منبت کاری - زراعت و

باغبانی - تربیت کرم ابریشم - بنای پلها و احداث طرق و شوارع و ساختن مخازن و مجاری میاه و امثال این قبیل مشاغل را از همسایه خود آموختند و با يك جهش آنمردم بدوی در مرحله تمدن عملی و ثقافت مادی پیشرفتی نمایان کردند. در عالم افکار اجتماعی نیز بنوبت خود عقاید و تعالیم کنفوسیوس در مغز مردم ژاپون تأثیرات عمده کرد روشهای اخلاقی نوین بظهور رسید . محبت خانوادگی و علاقه و مهر پدر و فرزندی نزد ایشان نیز معمول و رائج گردید . شینتوئیسم قدیم که صورتی از پرستش طبیعت بود و بر پایه و شالوده يك نوع عبادت ارواح و پرستش اجداد واقع بود صورت کاملتری بخود گرفت . نه تنها امپراطور را زاده آلاهی شمس دانستند بلکه اعیان و بزرگان ملك نیز بنوبت خود هريك نژاد و نبار خود را بيكي از آلهه منتهی ساختند و حتی در عامه مردم هر خانواده و قبیله خویش را زادگان آلهه دورتر شمرند . كلربجائی رسید که حتی تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل این قرن سرتاسر ملت ژاپون در عالم خیال و تصور همگی خود را افراد يك خانواده الهی و زادگان يك پدر و روحانی دانستند که در رأس آن شخص امپراطور قرار گرفته که سایر افراد همه خویشاوندان و اقارب معنوی اویند .

عامل بزرگتری که در دماغ ژاپونیهها تأثیری مهم کرد همانا نفوذ مذهب بودا از خاك آسیایه جزائر ژاپون بود . این واقعه در قرن ششم میلادی اتفاق افتاد . دین بودائی همراه خود مقداری آثار ادبی و هنری و افکار تازه و اندیشههای گوناگون بكشور ژاپون ارمغان آورد و سراسر افعال و افکار ملت را منقلب ساخت بوسیله این مذهب ژاپون از تنگنای يك ناحیه محدود محلی خارج شده داخل جهانی بزرگتر و افقی وسیعتر گردید . کشیشان و روحانیون بودایی در ژاپون همواره به دو کشور هندوستان و چین که مولد و مرکز پیشوای ایشان است بانظرا عجاب و تعظیم نظر مینمودند ، هر چند در برابر این تحفه نو آورد بیگانه طبقات كهنه پرست و محافظه كلر مقاومتی میکردند ولی ضماير روشن و اذهان مترقی آنرا با حسن قبول می پذیرفتند . و آن دین باب تعلیمات و هنرهای نوین و افکار و مبادی تازه را بروی ژاپونیهها که در جزائر خود محدود و محبوس مانده بودند بآزاد کرد . نخست افراد خاندان امپراطوری بدین جدید درآمدند ، پس از ایشان طبقه نجبا و اشراف درباری طبقه اریستوکراسی هم بدنبال آنها برفقه آئین بودا را برگردن گرفتند چون معابد و دیور بودائی تعدد و وفور حاصل کرد در قلوب عامه در سراسر ملك و دیار نفوذ کرد و یکبارہ تمام ملت را در زیر کلمه خود درآورد .

يكي از میوه های سودمند که فرهنگ جدید ببار آورد آن بود که مردم ژاپون متوجه حفظ آثار و آداب ماضی خود گشتند و بحکم امپراطور حکایات و داستانها و اخبار یاستانی را که هنوز بر سر زبانها و یا در حافظه قبایل و عشایر نهفته و مخزون بود جمع و تدوین کردند در سال ۶۲۰ م . نخستین تاریخ بنام « کوزیکي » Kuziki یا ( تاریخ وقایع گذشته ) نگاشته شد .

در این سالنامه سرگذشت زندگانی امپراطورهای دیرین از زمان « ژیموتنو » Jimmu Tenno بهمد بطور تسلسل تحت ضبط در آمده است در ۷۱۲ م . این سالنامه را کاملش ساخته و نسخه ای که اکنون موجود است تدوین شد . در آن کتاب سعی کرده اند که تاریخ کشور خود را از خلقت عالم تا اواسط قرن هفتم بقلم آورند پس در منبع قدیم اصلاحات بسیار کردند و مطالب دیگر بر آن مزید ساختند .

يك قرن بعد یعنی در ۸۰۶ م . کتابی بنام « کوجوشویی » Kogoshui بظهور رسید که

جزئیات وقایع قدیمه و افسانه‌های کهنسال بمنظور دفاع از طبقات روحانی و کشیشان شینتو را ثبت کرده است. در اوایل قرن دهم میلادی کتابی جدید بنام «انگی-شیکی» Engi - Shiki نگاشته شد که فهرستی است از ذکر عبادات و مناسک و رسوم شینتو و مخصوصاً بیان تشریفات و آداب پرستی امپراطور - در تمام این کتاب تأثیر چینی و نفوذ افکار بودائی بخوبی مشهود است.

### ریوبو - یاشینتو نیزم ترکیبی

غلبه و استیلای مذهب بودا در ژاپن در قرن هشتم میلادی باوچ شدت خود رسید و طبقات عالی اجتماعی همه بر آن دین گردن نهادند. در آن موقع درون آن ملت احساس میشد که باید بین دین شینتو ملی قدیم با مذهب بیگانه و نورسیده بودائی تلفیق و ترکیبی بعمل آید.

در آن موقع چند تن از کشیشان و روحانیون بودائی را يك سلسله مكشفاي دست داد که با اینکار موفق شدند قاعده جدیدی بنیاد نهاده و گفتند که خدایان باستانی بومی ژاپون در حقیقت همان بوداها و بوداست‌واها هستند که در آن جزائر بار دیگر بوجود آمده و ظاهر شده‌اند. آما ترا سو Amatrasu (آلهه شمس) فی‌المثل همان ظهور کامل بوداست در کشور ژاپون و بهمین قیاس خدایان دیگر را نیز هر يك مظهر بودائی دیگر شمردند نتیجه این عقیده آن شد که طریقه «ریوبو» Ryobu یعنی «شینتو ترکیبی» بظهور رسید در این امتزاج و ترکیب خدایان شینتو هر يك لقب و مرتبتي از پانتئون بودائی حاصل کردند و آنها را مظاهري بوداها دانستند.

این پیش‌آمد و بحران دینی باعث شد که شینتو نیزم در برابر بودیزم تقریباً مضمحل شده و بر زوال نهاد، طبقه متفکر و نورانی جامعه ژاپون همه این روش ترکیبی را پذیرفته و بمشرب «ریوبو» درآمدند و در طی سالها و قرنهای متوالی پیوسته در ضریح و محراب شینتو محل خاصی برای عبادت بودا نیز قرار دادند که کشیشان بودائی بدانجا رفته بوغت و تعلیم و عبادت مشغول میشدند.

بدین منوال رسوم و کتب و ادعیه و تمام تشریفات بودائی در معابد شینتو رواج و معمول گردید. صور تکرپها و نقش و نگارهای بودائی در داخل و خارج معابد ساده شینتویی را مزین و آراسته ساخت و آن محرابهای ژاپونی قدیم صورت «پاگودا» Pagoda حاصل کرد: زنگهای بزرگ و تقاره خانه‌ها و طالارهای وعظ در آنجا فراهم گردید و بالاخره ملت ژاپون يك قوم بودائی بشمار آمد.

این سیر تکاملی تا قرن سیزدهم میلادی پیوسته ادامه داشت، در آن موقع که چهار صد سال نزاع طبقاتی بین فئودالیزم و عامه مردم با قضای قوت خود رسیده بود امپراطور خود را پیشوای مذهبی ملت ژاپون اعلام فرمود و بدینوسیله سعی کرد که طبقه متنفذ نجبا و سپاهیان را در تحت امر و قبضه اطاعت خود درآورد.

در اواخر قرن شانزدهم در تحت قیادت دیکتاتوری یکملی نظام فئودالیزم از میان رفت و سردارهایی بنام شوگون کارها را قبضه کردند و يك روش واحد سیاسی در مملکت برقرار کردند و این رژیم از ۱۶۰۰ تا ۱۸۶۷ م. همچنان معمول بود در این زمان است که برای عقیده شینتو اهمیت نوینی بظهور رسید یعنی آن مبادی کهنه ملی دوباره تجسید حیات یافت

و گویا از نو متولد گردید .

### حیات نوین شینتو در قرن هفدهم

ولی با وجود اینها طبقات کشیشانی چند در ایام اختلاط و ترکیب شینتو با بودائی بوجود آمدند که همه بر آن سر بودند که شینتو را بطهارت ابتدائی اصلی خود بازگردانند و میگفتند که عبادت کامی Kami در عقیده ژاپونیه باطنی و ذاتی است ولی پرستش خدایان بودائی ظاهری و صوری . پس بنیاد و اساس کلام خود را بر روی اصل « نژاد الهی » امپراطور گذاشته و او را زاده الاله شمس « آماناسو » دانستند و پس . در این ضمن بعضی وقایع و حوادث سیاسی نیز در آن کشور بوقوع پیوست از جمله شمار مسیحیان ژاپون بعد از مسافرت قدیس فرانسیس زاویه St. Francis Xavie در ۱۵۴۹ بژاپون در آن مملکت پیوسته افزایش یافته و در قرن هفدهم عدد ایشان به سیصد هزار نفر رسیده و تحت فشار و ضجری خونین قرار گرفتند چون سردارهای نافذ الامر شاگون Tokugawa-Shogun قدرت را از امپراطور سلب کرده و در دست خود گرفته بودند و بحکم قاطع این سردارها در طول مدت دو قرن بنادر آن کشور بر روی کشتیهای اجانب بسته گردید ضمناً علمائی چند نیز در معابد شینتو بظهور رسیدند که در تحت تأثیر غلیان پرستش وطن در صد اثبات رجحان دیانت شینتو و باز گشت باصول قدیمه آن برآمدند و آنرا راه حق قدیم نام نهادند . یکی از آنجمله بنام « موتوری » Motoori که در ملت ژاپون دانشمندی بزرگ است که آثار و تألیفات او هم در دین و هم در تاریخ هنوز معتبر و محترم شمرده می شود این مرد دانشمند بشدت از صحت مبانی باستانی و معتقدات قدیمه ژاپونیه حمایت کرده و می گفت هیچ خلقی در شان و منزلت برابر با ژاپونیه نمی باشد و چون امپراطور آن کشور تنها پادشاهی است که در عالم از نژاد مستقیم خدایان زائیده شده است هیچ ملت دیگر حق برابری با ملت ژاپون را ندارد و دیگران باید همه دون مقام او قرار گیرند پس مبادی و تعالیم بودا و کنفوسیوس را که صادر از مصدر و منبع بیگانگان ( غیر ژاپونی ) صادر شده بود طرد کرد و گفت ژاپون بحکم موهبت نژاد الهی که مختص اوست خود مستقل و مستمد است که قواعد مکرم اخلاق و فضایل عالی را بدون تقلید از دیگران برای خود وضع نماید و روش ساده شینتورا که مذهب حق اجدادی اوست متابعت کند و لا غیر .

### بهران در قرن نوزدهم (۱۸۶۸)

البته با وجود همه این تغییرات سیاسی و مباحث فلسفی و کلامی مردم به دولت رسم و عادت خود را ترك نمیگفتند و در میان ژاپونیه هنوز معتقدین ثابت به بودا و کنفوسیوس فراوان بودند تا آنکه در اواسط قرن نوزدهم جنبشها و حوادث نوینی بوقوع پیوست که بار دیگر به مملکت ژاپون صورتی تازه بخشید.

این بهران و تحول ناگهانی بحکم ضرورت واقع شد باین مننی که ژاپونیه گرچه بر آن بودند که راه دیار خود را بر روی بیگانگان مسدود ساخته و همواره به انزوا و اعتزال بر بند ،

میزان کشتی‌های صید نهنگ Whaling Ships امریکائی که دچار حوادث و کشتی شکستی شده یا آنکه آب و آذوقه‌شان تمام شده بود ناچار می‌شدند که اجباراً بسواحل آن جزایر پناه ببرند. در ابتدا ملاحان این سفاین را «شیطانهای اجنبی» لقب داده و محکوم بقتل می‌ساختند و بعد از اندک مدتی تغییر روش داده و آن اسرا را بوسیلهٔ تجار هلندی (که استثنائاً تنها قومی بودند که اجازهٔ ورود به‌آنگ زاپون را داشتند) بموطن خود عودت می‌دادند. عافیت این مسئله منجر بآن شد که رئیس جمهوری امریکا پرزیدنت «فیل مور» Fillmor (۱۸۵۳ - ۱۸۵۰) نامه‌ئی پادشاه زاپون نوشته بوسیلهٔ امیرالبحر خود ارسال داشت و در آن تقاضا کرده بود اجازه دهند که سفاین خارجی در بعضی بنادر زاپون لنگر اندازند. امیرالبحر که با سفاین جنگی مجهز شده بود آن نامه را به شوگان (سردار نظامی مستبد وقت) تسلیم کرد. شوگان نامهٔ مذکور را مابین امرا و حکمرانان فتودال بلاد توزیع نمود و آنها نسبت باین قضیه بعضی بکلی موافق و بعضی دیگر معتدل و بعضی بکلی مخالف بودند ولی در ۱۸۵۴ امیرالبحر امریکائی پری Perry باده‌کشتی جنگی و دوهزارسرباز به ساحل زاپون آمده تقاضای جواب نمود بالاخره شوگان تسلیم شده و عهدنامه‌ای با امیرالبحر مذکور منعقد ساخت که بر طبق آن قبول می‌نمود بملاحان کشتی شکسته امریکائی که بجزایر زاپون پناهنده می‌شوند به‌رسانی و ملاطفت رفتار شود و همچنین اجازه می‌داد که سفاین خارجی بتوانند انبارهای آب و آذوقه در بعضی بنادر برای خود بنا کنند به‌لاوه در سه بندر کوچک باب تجارت و دستگاه بازرگانی را مفتوح سازند. اما این عهدنامه بسجده و نصوب امپراطور نرسید و مابین شوگان و امپراطور کار بکشمکش و منازعه انجامید و سر انجام بمزل شوگان از مقام و اقتدار او منتهی گشت و تمام امور مملکت در قبضهٔ اختیار شخصی امپراطور قرار گرفت. این حادثه در سال ۱۸۶۸ م. واقع شد.

ولی روش ارتباط با ممالک غرب که شوگان آغاز کرده بود متوقف نکشت و وسایل دفاعیه زاپونی در سواحل در برابر توپهای سفاین مسلح جدید امریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی بکلی نابود گردیدند و امرا و حکام مخالف با بیگانگان بناچار این حقیقت را اذعان کردند که باید قوهٔ نظامی و جنگی زاپون را ترقی و توسعه داده آنرا قابل هم‌اوردی با دشمنان خارجی بنمایند ازینرو قهراً با گروه موافقان (لیبرالها) متفق شده برای تجدیدحیات صنعتی و اقتصادی زاپون جداً همگی اقدام نمودند و این عمل با آنکه کاری بسیار مشکل بود ولی با سرعت و دقت حیرت‌آوری انجام گرفت.

در اثر این تحول ناگهانی طبعاً تفاوت و فرهنگ زاپون بحکم اجبار صورت جدیدی حاصل کرد پس با آنکه ایشان بسیاری از آداب و سنن باستانی و رسوم سیاهیگری تاریخی خود را باکمال وفاداری حفظ کردند و در پشاهای جدید نیز پذیرفتند در سال ۱۸۸۹ اولین قانون اساسی زاپون بوجود آمد که در اثر آن قدم مهمی برای تجدید سازمان قوای بری و بحری آن مملکت برداشته شد و آن در تحت کلمهٔ واحده «امپراطور» قرار گرفت و بموجب آن قانون اسطورهٔ قدیمی «شینگو» یعنی داستان نژاد الهی امپراطور در زندگانی اجتماعی و سیاسی ملت از نو رنگی اساسی قرار گرفت یعنی قانون برای امپراطور حق توارث ابدی و سلطنت جاویدی قائل گردیده او را موصوم و تزه و غیر قابل تعرض دانست این امر بالتبع مستلزم آن گردید که یک «مذهب دولتی» بوجود آید و پیدایش این فکر کاملاً از مبادی بودائی میرا و منزه گشت.

همینکه «میچی» Meiji امپراطور ژاپون شد یکی از اقدامات اولیه او این بود که شینتو را مذهب دولتی شناخته و فرمان داد که عناصر و آثاری که از مذهب بودا در معابد شینتو باقی بود از آنجا تصفیه کنند و بیرون ببرند البته در ابتدا این امر تا حدی بمنف و فهر انجام گرفت و نشان داد که عود به شینتوئیزم ساده قدیم و تبری کلی از بودیزم امری غیر عملی است و مردم بهر دو مذهب همچنان دلبسته و علاقمند هستند بالاخره در قانون اساسی سال ۱۸۸۹ حق آزادی مطلق در دین و عقیده برای تمام افراد مردم ژاپون شناخته شد ولی دولت فلها متماثل به - شینتو - بود زیرا در آن قانون يك اداره مستقلی مخصوص شینتو برسمیت شناخته گردید که وظیفه آن حفظ و حمایت خاص از آن مذهب ملی میبود ، این مؤسسه شعب رسمی در دو وزارت - خانه داخله و معارف دارا گردید تا آنکه مابین شینتو دولتی رسمی یا شینتو عمومی ملی فرقی موجود باشد.

### ۳. مذهب دولتی شینتو تا سال ۱۹۴۵

مذهب دولتی شینتو را میتوان اینچنین تعریف کرد که عبارتست از اجزاء يك سلسله برنامه عبادات و تشریفات دینی در تحت حمایت دولت . این برنامه تا سال ۱۹۴۵ م. ادامه داشت و در معبد های مخصوصی که بهیچیک از فرق و جماعات مذهبی تعلق نداشت و ملک دولت بود انجام میگرفت . این مراسم فقط بمنظور تحريك و تربیت حس وطن خواهی بعمل می آمد در آن معابد اخبار و روایات باستانی را به نونهالان و جوانان تعلیم میدادند تا آنکه مملکت را از هرگونه انقلابی که از لوازم حیات اقتصادی و فرهنگی و سیاسی « مدرن » بود برکنار و ایمن بدارند و در برابر نفوذ تمدن غربی سری متین و رکتی محکم از عقاید ایمانی و مذهبی بی پا سازند .

### نفوذ افکار عرفانی از غرب بر ژاپون

همینکه افکار و آراء اروپائیان به ژاپون نفوذ و سرایت کرد اول همه سرنوشت مذهب شینتو در معرض تأثیر آن قرار گرفت و مردم مدتی از معابد مجاز که دولت برپا کرده بود اندك اندك روگردان شدند . ساعی پیروان و مؤمنین مذهب بودا در حفظ دیانت خود همچنین کوشش مجدد مسیحیان برای احیاء آئین مذهب نیم مرده در میان مردم احساسات و افکار دینی خاصی ایجاد کرد که میرفت منتقدات شینتو را بکلی در خطر اندازد . این جنبش در میان جوانان مخصوصاً آنان که علوم جدید غربی را در دانشگاهها میآموختند بیشتر تحريك میشد و آنان عقاید مذهبی اجدادی را مورد انتقاد و اعتراض قرار میدادند . الحادو بی دینی و شک در معتقدات قدیمه روز بروز در ژاپون توسعه می یافت بطوریکه در اوائل قرن بیستم احصائیه ای که از عقاید دانشجویان جوان در انیورسیتة توکیو برداشته شد نشان می داد که از مجموع ۴۶۰۰ نفر محصل ۲۹۸۰ نفر خود را طرفدار عرفان «گنوستیک» Gnostic و ۱۵۱۱ نفر خود را بکلی منکر و بی دین و ۱۱۸ نفر خود را مسیحی و بودائی و شینتوئی اعلام کردند و این ارقام بخوبی معلوم میکرد که چگونه

روح زنده و الحاد و بی ایمانی در جوانان آن دیار قوت گرفته است .

### روش دولت قبل از ۱۹۴۵ م.

دولت ژاپون در این مدت وسایلی برانگیخت که شینتو را از خطر محو و زوال مصون دارد پس به دو طریق یکی مثبت و دیگری منفی شروع به عملیاتی کرد . اولاً از طریق منفی یک سلسله تفسیرات و تأویلات برای افسانه‌ها و اسطوره‌های شینتو بوجود آورد بطوریکه در نظر منتقدین شکاک و متفکران مملکت قابل قبول باشد.

برای این منظور برای هر یک از خدایان مذکور در اسطوره باستانی ملی تأویلاتی کردند و گفتند که آن آلهه هر یک موجودات حیه انسانی اند که دارای مواهب عالی و قوای شدید بوده‌اند مثلاً الاله شمس ملکه‌یی بوده است هوشمند و با فرهنگ که در آغاز طلوع فجر تاریخ ژاپون در قبیله خود سلطنت میکرد ، وی پایه فرهنگ و اساس مدنیت ملی ژاپون را بی ریزی کرده است بهین قیاس برای هر یک از کامی‌ها ( Kami ) یعنی موجودات خارق‌العاده دینی قدرت و استمداد بشری قائل گردیدند و برای اثبات نظریه خود با اقوال صاحب نظران و دانشمندان قدیم مانند موتوری Motoori و دیگران استدلال و استناد جستند . بعبارت دیگر عنوان «الاه» را شامل نفوس بشریه ساختند و سراسر اشخاص مذکور در میتولوژی قدیم قوم خود را موجودات طبیعی ولی صاحب مواهب عظیم و درایت عمیق دانستند و آنچه را که با مبادی علوم جدید عالم غرب مبیانت و تضاد حاصل میکرد بدینوسیله قابل قبول قرار دادند . از آنجمله قول یکی از علمای ژاپون برای شاهد مقصود در اینجا ذکر میشود وی گفت ،

«شینتو همانطور که خط چینی خوانده میشود به «طریق خدایان» ترجمه میشود ، خدایان چیستند ؟ ملل جهان به بسیاری امور و اشیاء نام «خدا» نهاده‌اند ، یوتانیان خدا را ما فوق ستارگان آسمان می‌دانستند ، هندوها بودها را خدا شمرند ، مردم ممالک غرب خدای واحد و حسی یگانه برای خود وضع کردند که مالک آسمانهاست ، پس خدایان گوناگون در نزد تمام امم جهان وجود دارد ولی در مملکت ما خدایان ما همان « نیاکان » ما هستند چنانکه آلهه شمس «آما تراسو» Amaterasu که در معبد «ایزه» قرار دارد اولین امپراطور بوده است همانطور شاهان و شاه‌بانوان قدیم ژاپون هر یک که در معبدی جای دارند بنوبت خود اجداد مقدسه در معابد و در ستایشگاههای خود قرار دارند و این از خواص و امتیازات فکری قوم ماست و در هیچیک از ملل متعده دیگر این فکر و نظر وجود ندارد . هر چند در کشور ما هنوز تاحدی عبادت حیوانات و جمادات و اشجار و جبال نیز معمول است ولی خدایانی که در محراب شینتو عبادت میشوند فقط نیاکان مقدس مایند که آنها را مانند «خدا» می‌پرستیم .»

معذک باید اعتراف کرد که این استدلال و تأویلات پایه و مایه تاریخی صحیحی نداشته زیرا که در واقع افسانه‌های شینتو بصراحت می‌گوید که خدایان باستانی هر یک جاوه‌یی از جلاوات طبیعت را نمایان می‌سازند چنانکه «آمان تراسو» مظهر آفتاب است و «سوسانوو» مظهر طوفان و «ایزاناکی» مظهر آسمان‌بایدر و «ایزاناکی» مظهر مادر مهربان یا زمین میباشد و هیچوجه نمیتوان آنها را تجسم افراد حیه انسانی در قرون ماضیه دانست .



با اینهمه، این تفسیر و تأویل در ضمیر طبقه منور ژاپونی که میخواستند علوم جدید خارجی را با روایات و سنن ملی منطبق و موزون سازند بسیار جالب واقع شد.

ثانیاً از طریق مثبت، دولت ژاپون سعی میکرد که مذهب شینتو را مانند يك عامل فعال و قوی و نیروی محرکه ملی بر پایه اخلاقی و خالده تاریخی استوار سازد ازینرو عمل رسمی دستگاه حکومت این قضیه را همواره ثابت میکرد که شینتو يك دین و ایمان قلبی بمعنای کلمه نیست بلکه يك سلسله قواعد و دستورهای اخلاقی و تعلیم وفاداری و حسن وظیفه شناسی نسبت به شاه و به میهن میباشد. ازینرو اصلاحات اجتماعی که در زمان سلطنت امپراطور «میچی» Meiji در سال ۱۸۸۲ بمعمل آمد دولت ما بین مذهب رسمی شینتو و مذهب عامیانه شینتو فرق گذاشت. اولی را بلفظ خود «ژینزاشینتو» (Jinza) و دومی را «کیوها شینتو» (Kyoha) نام کردند اولی مورد حمایت و مساعدت دولت قرار گرفت ولی دومی مذهبی مستقل و ملی بود که در عرض بودائی و مسیحی قرار داشت. «ژینزا» یا شینتوی رسمی يك سیستم رسوم و تشریفات رسمی شناخته شد. که مقصود آن تعلیم و تشویق حسن وطن پرستی بود و پس بمنظور ایجاد فکر وحدت در دماغ افراد ملت بر قاعده اخلاقیات ملی تأسیس گردید، اعلیحضرت امپراطور میچی که از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰ شروع بشجید سازمان دولت و ملت ژاپون کرد، و آنرا در عرض دیگر ملل متقدمه عالم جدید قرارداد فرمانی که حکم قانون اساسی معارف را دارد و فرهنگ ملی ژاپونیها را روی آن پایه میگذازد در سال ۱۸۹۰ صادر فرمود و بر طبق آن مذهب شینتو سیستم تدریسی در تمام مکاتب و دبستانهای ژاپون شناخته شد در پیروی این فرمان وزرای فرهنگ که بشماقب یکدیگر متصدی امر تعلیم و تربیت عمومی شدند، هر يك بنوبت خود احکامی صادر کرده و تعلیم مذهب شینتوی رسمی را در مدارس اجباری ساختند. بمداول آنها هر کودک نوآموز را تمرین میدادند که در مجالس دبستانی در برابر تصویر امپراطور بشمظیم خم شود و همچنین ستایش نسبت بارواح اجداد را محترم و معمول دارد و در همان حال نسبت بدانشجویان مسیحی انواع اشکالات را فراهم می ساختند. پیشویان منور و روشنفکر ملت ژاپون نیز معابد شینتو را در حکم مجسمه ها و تندیسها که در نزد ملل مغرب بلاد عظیمه درلندن و پاریس و برلن و امثال آن ساخته شده است دانسته و برای افراد نامی احترام بآنها را ازمند نظر وطن پرستی لازم شمردند. شرکت در تشریفات دینی را از لوازم حب وطن و عاطفه قومیت قرار دادند.

این رویه همچنان تا ۱۹۳۵ ادامه داشت، عدد معابد رسمی دولتی به ۱۱۰٫۰۰۰ باب احصاء شد و نیز معابدی مخصوص جانور «روبا» که پیامبر خدای میوجات و غلات و به ایناری Inari موسوم بود همه چاهتی در کارخانجات جدید و انبارهای معدن پر یا گردیده تمدن دوازده هزارتن کشیش رسمی از طرف دولت پامشاهره و مزد معین فقط برای تعلیم نه برای انجام مراسم دینی استخدام شدند معابد رسمی که بنام «ژینزا» Jinza یا (خانه خدا) ساخته گردید همه از روی نقشه و اسلوب معماری معابد قدیمی بتقلید و سبک معبد عظیم امپراطور در «ایزه» Ise بنانده بودند و هر وقت در آنها خرابی روی میداد از نو تعمیر میشد.

## معبد امپراطور در «ایزه»

«ایزه» Isé محلی است در جنوبی‌ترین نقطه جزیره اصلی ژاپون در کناردریای داخلی که فرهنگ و ثقافت باستانی ژاپون از آن محل نشأت گرفته است. در آنجا بزرگترین معابد شینتو یعنی ضریح خدای آفتاب آماتراسو «Amaterasu» وجود دارد و با معبد خدایان دیگر مانند آلهه طعام «تویو - اوک‌هیم» Toyo - Uke - Him بوسیله يك خیابان طولانی چند میلی مشجر با شجار کهنسال مرتبط است، این معبد از سایر معابد رسمی محترمتر بشمار می‌آید به حدیکه بر هر فرد ژاپونی واجب است که در عمر خود لااقل یکبار آنجا را زیارت کند. این معابد از چوب سرو آزاد Cedar ساخته شده همه با سبب معماری شینتو باستانی است هم در آنجا محل خزان قیمتی است که حاوی و حافظ بر اشیاء نفیسه مقدسه باستانی می‌باشد. سه علامت خدای آفتاب یعنی ۱- آینه ۲- شمشیر ۳- ریشمانی از جواهرات است. این میراث‌های الهی است که از آسمان با امپراطور رسیده و آن در وقتی بوده که خدای آفتاب نوه خود «نی-نی-گی» Ni-ni - gy بفروانروی روی زمین از آسمان بژاپون فرو فرستاد. و از آن زمان تا کنون نسلا بعد نسل در تصرف امپراطورها می‌باشد و قریه‌های دراز است که همچنان بر روزگاران باقی مانده و در آن خزینه‌ها مخزون و نهفته‌اند. معبد ایزه چون بشخص امپراطور اختصاص دارد می‌باید اعلیحضرت امپراطور شخص شخیص و ذات نفیس خود آنجا را زیارت نموده و مراسم و سنن باستانی را در آن معبد مقدس انجام دهد، و در مواقعی که برای ملت ژاپون فقیه و مشکلی حیاتی روی میدهد مثل در هنگام اعلان جنگ با دشمن خارجی امپراطور بشخصه در آن معبد حاضر شده و نیای اعلامی خود را مطابق تشریفات دیرین کهنسال نپایش میکند.

در سوانف ایام رسم چنان بود که امپراطور شخصاً در بسیاری از تشریفات عظیمه مذهبی شرکت می‌فرمود که از آن جمله است که در مراسم تصفیه نفس «اوهارای» O-Harai این تشریفات در غالب ضریح‌ها و محراب‌های معظم شینتو در اطراف بلاد ژاپون سالی دوبار (ماه خرداد و ماه آذر) بعمل می‌آمده است. مقصود از آن تزکیه و تطهیر نفسانی امری عوامی است که بوسیله مناسک و رسوم خاصی در سراسر کشور انجام می‌گرفته است و ظاهر و باطن خود را از لوئ پلیدیها پاک می‌کرده‌اند در ضمن آن آداب غذا نخورده و شرابی ننوشیده و کشتیان و روحانیون شینتو بر فراز سرمؤمنین که در معبد مجتمع بوده‌اند عصای مخصوص بنام «نوسا» Nusa بحرکت آورده و هدایا و نذوب در گناره جنوب و آثام از آنها قبول می‌کرده‌اند، درین این مراسم صورتهای انسانی کوچکی از کاغذ یا کاه ساخته و هر کس یکی را بعنوان همزاد خود قبول کرده و آن را بر تن و اندام خود می‌مالند تا گناهان باطنی از آنها به این صور انقوشی منتقل گردد پس از انجام مراسم کشتیها آنها را جمع کرده درون دریاچه یا رودخانه یا دریا میریزند بدین ترتیب تمام خلق از چرکی خطایا و پلیدی معاصی طاهر و مصفی می‌گردند در همان هنگام هم امپراطور که زاده‌الاهه بزرگ شمس است از تختگاه خود دعای غفران و تصفیه برای تمام قوم ژاپون تلاوت میکند.

هدایا و نذوب عبارتست از اشیاء خوراکی مانند برنج و شراب برنج و ماهی و میوه و سبزیجات و دیگر اغذیه یا اشیاء پوشاکی مانند جامه و پول و کاغذ و جواهرات و اشیاء صنعتی و پارچه‌ها از ابریشم و پنبه و کتان. این هدایا در مواقعی که کشتی دعای مخصوص بنام «نوریتو» Norito در برابر محراب داخلی تلاوت می‌نماید بخدایان و ارواح نیاکان نامدار امپراطور و پهلوانها و

پیشوایان باستانی ملت نیازمیشود.

#### ۴. شینتو و طریقت جنگ آوران

مذهب شینتو باطریقت جنگ آوران از دیرباز آمیزش یافته و اختلاط پذیرفته است ولی هر يك از این دو نظام قوانین و قواعد خاص خود را دارد. طریقه سپاهیان و آئین و رسوم لشکریان هم از قرون وسطای تاریخ ژاپون مورد عمل بوده است و آنرا به لغت خود «بوشیدو» Bushido مینامند یعنی «روش دلآوران» و آن بسیار شبیه می باشد برسم و آئین شوالیه های «Chevalies» در قرون وسطای اروپا که هر دو در جامعه بنیوت خود يك اثر اخلاقی عظیم بجا گذاشته و گاه باعث شده که سراسر مردم کشور در تحت اثر سحرانگیز آن قرار بگیرند.

#### قانون بوشیدو Bushido

این آئین در تحت قواعد رسمی معینی در نیامده بلکه عبارتست از يك سلسله سنن و آداب و يك ریشه دستورهای غیر مکتوب که سرمشق رفتار و کردار سواران و دلآوران بوده است. این گروه از آئین مذهب شینتو روح خلوص عقیدت را الهام گرفته و از آئین کنفوسیوس دستورهای اخلاقی را آموخته و از مبادی «زن-بودیزم» Zen - Buddhism روش خویش را داری و مسک نفس را اقتباس نموده و بالاخره يك سیستم اطاعت و فرمانبرداری محض نسبت به مهربان و يك عاطفه شرف دوستی و عزت نفسانی در تمام آن نمودار است.

يكی از مبانی مسیحی که ژاپون شناسی بنام است آئین اخلاقی بوشیدو را در تحت صفت خلاصه کرده است ازین قرار:

۱ - وفاداری : مرد دلآور نسبت به مهربان و بالا دستان و سرانجام نسبت به امپراطور وفادار است.

۲ - حق شناسی : که از اهم صفات ژاپونیان است مرد دلآور نسبت به وطن و امپراطور حق شناس می باشد.

۳ - جرأت : مرد دلآور سبیل تمذبه نفس و فداکاری در خدمت بامپراطور از جان خود دریغ نمی کند.

۴ - عدالت : مرد دلآور را خودخواهی و خود پسندی مانع و حائل ایفاء وظیفه نمیکرد.

۵ - صداقت : مرد شجاع از بیم آزار و عذاب نباید مرتکب دروغگوئی بشود.

۶ - ادب : مرد قوی النفس در هر حالت و در هر موقع حتی در برابر دشمن مؤدب است.

۷ - خویش داری : هر قدر که مرد دلآور به هیجان بیاید عواطف خود را نباید ظاهر سازد.

۸ شرف : نزد مرد شجاع مرگ بر تنگ ترجیح دارد. دلآور باید همیشه دو شمشیر باخود داشته باشد يکی بلند تا بادشمنان بچنگد و يکی کوتاه تا در موقع خطاکاری یا شکست خود را با آن هلاک سازد.

استعداد و آمادگی. زاهدی آنها سر ای خود کشته. در گزین و مهمترین مظاهر آداب «بوشیدو»

می‌باشد زیرا که هر فرد دلیر باید تنه‌بندین وسیله جبران هر خسران و گناه هر شکست‌ترا فوراً بقیمت جان بعمل آورد و همیشه از دل و جان برای این فداکاری آماده باشد و عمل خود کشتی باید با اسلوبی که آنرا «هاراکیری» Hara Kiri میگویند انجام بگیرد. یعنی مرد شجاع با کمال خونسردی و آزاد منشی مطابق قواعد معین بدون ابراز احساسات از حیات چشم پوشیده خود را هلاک میسازد.

### بوشیدو و نرد جنگ آوران عصر جدید

آداب و سنن بوشیدو تأثیری فراوان در اندیشه و افکار ژاپونیه‌های عصر جدید نیز داشته و وقایع و حوادث عدیده میزان این تأثیر را ثابت میسازد. زرنال نوگی Nogi که در جنگ‌های روس و ژاپون بلند آوازه شد و بدلاوری و بسالت معروف جهان شد وقتی که در سال ۱۹۱۲ امپراطور «میچی» Meiji وفات یافت و او بر این واقعه آگاه گردید وظیفه خود دانست که با نفاق همسر خویش مراسم انتحار (Hara Kiri) را بعمل آورند تا با این عمل خالصانه در عالم دیگر روح آن هر دو در حضور امپراطور بار یابند. این یکی از هزاران نمونه و امثال اعمال شجاعانه است که نظامیان کنونی ژاپون به پیروی از آئین «بوشیدو» بعمل می‌آورند. فداکاری و جانبازی‌های سپاهیان در دفاع از وطن خود در تحت تأثیر همین سوابق و آداب بوده است که همه میخواستند در راه وطن خویش حداطلائی جانبازی را با کمال شجاعت انجام دهند، هر مرد سپاهی برای خداوندگار و بشکوه خود سربازی فداکار است و به والدین خود فرزندی وفادار. با شجاعت و شهامت قدم بمیدان جنگ گذارد از هر گز و خطر نه‌راست تا سعادت و سلام زادگاه خود را تأمین سازد، هر لحظه که مفدت و خواری بر کسی روی دهد اگر مردی شرافتمند باشد باید ننگ (هاراکیری) خودکشی کند. از هر سرباز و نظامی خاصه آنکس که مسئولیتی خطیر برعهده دارد اگر اسیر شود یا وظیفه خود را بدرستی و لیاقت نتواند ایفاء نماید انتظار می‌رود که فوراً جان خود را فدا سازد و خویش را هلاک کند.

### ۵. معبد شینتو در وقت حاضر

در سال ۱۹۴۵ هنگامیکه یکمده هزار باب ضریح و محراب شینتو که تا آن تاریخ در تحت توجه مستقیم وزارت داخله (کشور) اداره می‌شدند آزادی و استقلال یافتند و اعانت آنها منقطع گردید اندک آنفنگی و اختلالی در سازمان امور آنها بظهور رسید و در سر آنها وقفه و انحطاطی حاصل شد و کشیشان که تا آنوقت مسئولیت امور را مستقیماً برعهده گرفته بودند مدعی بلاتکلیف و سرگردان ماندند لیکن اندکی بر نیامد که وضع حالت ثبات سازمان انتظامی از نو یافته و معابد شینتو صورت یک مذهب ملی بخود گرفت و توجه و رفت و آمد عامه مردم بار دیگر به آن معابد رواج و مرسوم شد. بسیاری از آنها را مجدداً تعمیرهای لایق کردند و انجمنها و مجامع ملی و محلی در هر گوشه و کنار برای حفظ و حمایت از آن معابد تشکیل گردید و منابع و عایدات جدیدی از راه هدایا و نیازها گرد آمد. نا آنکه ۸۶ هزار باب ضریح شینتو در تحت حمایت انجمن‌های ملی در تمام مملکت قرار گرفتند و کار آنها دوباره بر اه افتاد و از نو مورد عنایت و اقبال قرار یافتند.

در هرد و قریه ضریح و معبدی مخصوص برپاگردید که در میان اشجار سبز و خرم و بونه-های همیشه بهار منظر زیبایی حاصل کردند و برای هر کدام صحن و حیاطی بشکل مربع مستطیل ساخته شد که اطراف آن را محجری از نیانات مقدس احاطه کرده و در ضلع مرکزی مدخل ورود و دروازه معروف شینتو توری Torii گشوده شده است این دروازه‌ها مانند مناره‌های مساجد اسلامی یا بتخانه‌ها و معبد‌های مخروطی « pagodas » بوداییان بنائی برجسته و مقدس شمرده می‌شوند و زائرین خالص‌المقیده در آنجا گذشته و از معمیری که از هر دو طرف در زیر سایه اشجار مقدس فرار دارد عبور کرده به ضریح مرکزی راه می‌یابند و در آنجا بنای زیبای ظریفی است که در زیر سایبان برجسته آن زنگی کوچک آویخته‌اند شخصی زائر چون باین ضریح میرسد بعد از شست و شوی دست و دهان کلاه و نیم تنه خود را از تن دور کرده و در برابر پلکان ضریح دست‌ها را بعلامت استرحام بسک مخصوص ژاپونیها با یکدیگر جفت کرده نظم می‌نماید و سپس زنگ را مینوازد و سر بزیرانداخته با حال خضوع و خشوع بسیار هدیه و نیازی در دستارچه بسته در محل مخصوص هدایا می‌افکنند پس دعا خوانده و دوباره بحال رکوع و کرنش خمشده در سکوت محض و تکریم و تعظیم به‌تفکر و مراقبه مشغول می‌شود بعد از چند لحظه با همان حال سکون و ادب آهسته مراجعت می‌کند چون بدروازه می‌رسد دوباره برگشته و بار دیگر نظم می‌نموده خارج می‌شود .

در همان محوطه در مکانی نزدیک بضریح داخلی که پادراهای مسقف بآن مرتبط است خزانه مقدس ضریح که آنرا « هوندون » Honden گویند قرار دارد زائرین را معمولاً بآنجا راه نمی‌دهند لکن نزد همه کسی از اهالی آن ولایت یا قریه معلوم است که در آنجا مقدس‌ترین اشیاء معبد نهفته است و آن‌ها را « شینتای » Shintai گویند یعنی « جسم نیکو ». این شئی نهانی مقدس را کمتر در معرض نمایش قرار می‌دهند مگر در بعضی مواقع خاص ، گرچه آن قیمت و ارزش مادی ندارد ولی غالباً چیز کوچکی است که آن را در دستاری از حریر یا قماش پیچیده و در چند جعبه‌های ظریف درون یکدیگر نهاده‌اند و آنها غالباً عبارتند از شمشیری کهنه یا خنجر قدیمی یا یک قطعه آینه یا گلوله‌ی از بلور یا جسمی از طومار پوستی است که بر روی آن کلماتی مسطور است به این شئی مقدس مردم آن ناحیه و بزرگان قبیله محلی از عهد دیرین دلبستگی و احترامی خاص مینول می‌داشته و می‌دارند و یادگار اجداد و نیاکان باستانی آن قبیله است و آنها رمز و علامت یک قوه نهانی فوق بشری می‌باشد و بالاخره سالی یکبار در هنگام عید سالیان اهالی قریه آنرا بر روی ارا به مقدس نهاده در خیابانها و معابر طواف می‌دهند و پرچمها و بیرقها در جلو و نوازندگان و منادیان بامسکهای عجیب و غریب که بر صورت نهاده‌اند از عقب حرکت میکنند و دخترکان خو برو بنوای آن آلات موسیقی و طبل و نی رقص میکنند.

البته این عمل در نزد طبقات مردم ژاپون معانی و تفاسیر مختلف دارد و هرکس بمقدار ایمان و معرفت خود آنرا توجیهی میکند . عوام الناس آن را رمز یکی از بزرگان مقدس دین یا نماینده روان یکی از نیاکان عالیمرتبه خود میدانند . بعضی دیگر آنرا هملی به‌سج و جادو دانسته سبب باعث خوشبختی و حسن خط و اقبال اهالی می‌شمارند . اما خواص و مردم دانشمند از آن شئی و از آن اعمال رمز و علامت بکی از اخلاق حسن و فضایل برجسته اجدادی بزرگان تاریخی را می‌یابند .

## شینتو مانند يك فرقۀ دينی

بعد از آنکه مداخله حکومت در امور دین شینتو مرتفع شد آن دستگاه صورت دینی و مذهبی خالص بخود گرفته و غالب مردم از روی عقیده و ایمان بآن علاقه مند شدند در هر خانه و خاندان برای آن کانون مرکزی بوجود آمد که آنرا «کامی-دانا» Kami.dana مینامند، در آن محل که غرفه مخصوصی است الواح یادگاری از چوب یا کاغذ که بر روی آن اسامی اجداد و نیکان صاحب خانه یا نام خدایان آن قریه و محل را نوشته اند نصب میکنند، گاهی هم علامت خدای شمس «آما-تراسو» و یا خدای مریخ «ایناری» Inari را بالای آنها رسم مینمایند غالباً آینه مقدسی در آن مرکز دیده میشود و بر روی تابلوی دیگر عبارات و ادعیه مقدسه دینی با طلسمها و علائم عجله مزین است. در حقیقت ضریح خانوادگی مبدک و چکی است که صورت کوچکی از معابد بزرگ را منعکس میسازد و غالباً ایام مقدسه افراد خانواده در آن غرفه بمبادت و انجام مناسک و آداب دینی میپردازند و عجب آنکه در این معابد خانوادگی عقاید بودائی نیز دخیل شده است و گاهی کشتیان بودائی نیز برای انجام مراسم آداب مذهبی در برابر ضریح خانوادگی شرکت میکنند و مخصوصاً در مواقع مانم و عزاداری و هنگام مرگ افراد خانواده در پیشگاه این محرابها عملیات دینی انجام میدهند.

## فرقه شینتو

پس از تصویب و تأسیس قانون اساسی ژاپون مورخ ۱۸۸۹ که بر طبق آن آزادی عقیده مذهبی به تمام افراد مملکت عطا گردید فرق شینتو بصورت های چند متشکل شد و مانند سایر مذاهب جهان چون بودائی و مسیحی و غیره به شعب و فرقه های چند منشعب شد؛ قبل از جنگ دوم جهانی دفتر ملی مذهب ژاپون به سیزده فرقه آنها را احصاء کرده است که هر کدام استقلال خاصی دارد و به هزینه معتقدین و مؤمنین خاص خود اداره می شود که هر کدام صاحب نام و نشانی جداگانه است.

بعد از جنگ دوم جهانی که حکومت بکلی از مذهب جدا شد بر عود این فرق و احزاب دینی افزوده و اکنون تعداد آنها راتا ۸۰۰ فرقه ثبت کرده اند که هر يك دارای عقاید و رسوم جداگانه می باشند ولی همه در چار چوبه دین شینتو قرار دارند. این فرق درائر نفوذ مبادی و اصول کلامی سایر مذاهب حیه یا با اقتباس از مبانی علمی و روانی مدرن بوجود آمده اند و هر کدام به نوبت خود جوابگوی احتیاجات نظری مردم اند و بسوی طلب حقیقت نهائی و آسایش و آرامش روحی سالک می باشند.



قسمت چهارم

اديان امم خاور نزديك





## مقدمه بر قسمت چهارم

خوانندگان کتاب در ممالك غربی و قتيكه عنان سخن در بحث از مذاهب شرق اقصی-بوی خاور نزدیک منمطف میشود خود را در محیطی آشنانر می‌یابند، افکار و معانی در این باب بنهن آنها نزدیکتر است ؛ زیرامیادی وحدت وجود Pantheism و یا اصل تناسخ کاملاً با سلیقه و فکر ایشان مطابق نیست و از عفايد اتحاد نفس با طبیعت و نفی وجود که از خمایس عرفانی ممالك خاوری است دور هستند ، ذات الوهی فاقد شخصیت و بمعنای مطلق و عام چون آسمان «یا تاو» یا «برهما اتمان» یا «اوی بودا» برای دماغ اهل غربی قابل ادراک نمیباشد.

ولی دورنمای مذاهب و ادیان امم خاورمیانه بفکر و ضمیر ایشان نزدیکتر است، ذات احدیت در نزد ایشان دارای هویت و حقیقت متعال میباشد که در رفتار نیک و بر حسنات اعمال سراسر بندگان خود نظر دارد از آنجا عقیده وحدت وجود شرقی جای خود را به تجمع آلله میدهد ، خدای حی خالق قیوم یا ارواح طیبه عباد صالح و ملائکه بقرین نزدیکی و تقرب دارد و همه مکلف باجتناب از سیئات و شرور و مبادرت و اقدام به حسنات و خیرات هستند. در خاور میانه دین وسیله حل مشکلات حیات و غلبه بر مصاعب جهان است نه سبب و عامل نفی وجود، ریاضت و رهبانیت

که نزد امم شرق آسیا رسوم و رایج است در خاور میانه کمتر جنبه طبیعی و عملی دارد، در مبادی ادیان خاور نزدیک صحنه طبیعت حقیقتی است فرعی و عرضی و آن صحنه ایست که بر روی آن رابطه عابد و معبود بمرض نمایش گذارده میشود و آن خود امری حادث است که چون علت غایی وجود آن منتهی گردید معدوم میشود.

بعبارت دیگر، مذاهب و ادیان مردم خاور میانه ارزشی بسیار و قیمتی گران به شخصیت فرد انسانی می نهد و پایه رابطه مابین بشر و خداوند را با رشته عوامل و عناصر معلوم اخلاقی استوار می سازد و بالاخره انسان از لحاظ رابطه روحانی که با خدای خود دارد از طبیعت منفصل است و در آنجا برخلاف مبادی ادیان خاور دور بسوی يك حقیقت نهایی مافوق قوای روحانی و خارج از نوع انسان و سایر صور طبیعت سیر میکند. خدا و انسان و طبیعت در نزد آنان بهم دیگر مخلوط و آمیخته نیستند بلکه هر يك دارای وضع مشخص و مقام متمایزی میباشد.

بنابر عقاید و مذاهب ممالك خاور میانه مسئله ای که در برابر شخص دین دار قرار دارد عبارت از اینست که خدا برای او چه تکلیفی مقرر فرموده ؟ و مشیت قاهره او چیست؟ و بالتجبه اراده الهی همه وقت در ماضی و حال متجلی و ظاهر است، دو صفت در ادیان خاور میانه بوضوح تمام نمایان است، یکی اعتقاد و ایمان بحقایق مذهبی تاریخی، و دیگر عمل بر طبق مبادی اخلاق که مطابق رضای حق تعالی میباشد.

## فصل دوازدهم زردشتی یا آئین دو گانه پرستی اخلاقی

کیش زردشت و آئین ودیک Vedic هر دو دارای یک ریشه و منشأ واحد هستند و از یک سرچشمه جریان یافته اند. هنگامی که صحرانوردان قبایل هندو اروپایی که در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد با حقی پیش از آن در مکانی نزدیک ساحل شرقی دریای خزر از یکدیگر جداگشتند و دو راه مختلف را در پیش گرفتند یک قسمت که شمارشان افزونتر بود بسوی هندوستان رو آوردند، قسمت دیگر از دره ها و کوهستان های شمالی فلات ایران عبور کرده به آذربایجان و ارمنستان داخل شدند، این جدائی و انفصال طبیعی متوازیاً دو فرهنگ و دو ثقافت جداگانه بوجود آورد. در سرزمین ایران کشوری بایر و عریان و آب و هوائی خشک و سوزان ساکنان آن دیار خوی و خلقی خاص خود داشتند مردمی واقع بین با هوش و مستعد و کارکن گشتند و بالضروره شبانی و کشاورزی اختیار کردند. برخلاف آریانه های هندوستان که در آب و هوای مرطوب و گرم و مرزبومی بکلی دیگرگون جا گرفتند طبیعت انسانی ایشان و اوضاع زندگانی محل اقتضا میکرد باسایش جسمانی و رخوت و کم کاری و خیالات فلسفی و افکار شاعرانه بگرایند. البته اوضاع طبیعی بر فراز فلات ایران بکلی برخلاف احوال کشورهنگ بود در آنجا فکر و اندیشه در حول و حوش ضروریات زندگانی دور

میزد و مسئله ننازع بقا و کشمکش حیات بیشتر واقعیت داشت و از نیرو و دین و مذهب برپایه خلق و منش قرار گرفت و مسئله سمی و عمل در دماغ ایرانیان بجای ریاضت و عزالت هندوان مستقر شد و از نیرو و دین هندو و دین زردشت دو ماهیت متخلف حاصل کردند و در دو قطب متباین و متضاد قرار گرفتند.

شرح و بیان داستان پیدایش مذهب زردشت کار آسانی نیست (ماخذ موجود برخلاف منابع آئین ودا «Veda» چندان روشن و موثق نمیباشند. کتاب مقدس و آسمانی دین زردشتیان اوستا «Avesta» است و آن مجموعه‌ای میباشد که کمابیش از مطالب مختلف که بدون ارتباط و التصاق با هم آمیخته شده و در حقیقت باقی مانده از مجموعه بزرگتری از يك ادبیات باستانی و کهنسال است که قسمت عمده آن از میان رفته و نابود شده. مهمترین قسمت اوستا موجود در زمان ما «یسنا» Yesna است و آن مشتمل بر «گاتاه» Gathas یعنی سرودهای خاص زرتشت میباشد. که آنها بلهجه محلی بسیار کهنالی (نزدیک بلسان ودا) نگاشته شده و از آن بعضی اطلاعات موثق و معلومات مطمئن در باب حیات و اندیشه‌های زردشت بدست می‌آید قسمت های دیگر اوستا یعنی وِسپرِد Vispered و «وندیداد» Vendidad و یشتها «Yashts» (نغمات ستایش) و خرده اوستا (اوستای کوچک) در مرتبه و توقو و اعتماد بیای «یسنا» نمیرسند زیرا آنها در قرون بعد تألیف شده و بیشتر در معرض قبض و بسط زندگانی جهانی قرار گرفته بوده‌اند.

اکنون باید برای حل مسائل مشکل دین زردشتی بنکر مذهب ایرانیان قبل از ظهور زردشت آغاز سخن کرده و سپس شرح سرگذشت زندگانی و بیان تعالیم او بپردازیم و آنگاه تغییرات و تبدلاتی که در دین او به مرور ازمه روی داده بیان کنیم.

## ۱. دین ایرانیان قبل از زردشت :

آنچه از مذهب معمول در کشور ایران هنگام ظهور زردشت بر ما معلوم است در واقع از منابع زردشتی که با آنها مخالف و معاند بوده‌اند استخراج میشود و از عباراتی که در اوستا به آئین مردم قبل از آن زمان اشاره کرده استنباط میشود و نیز بعضی کتیبه های تاریخی که اخیراً کشف گردید بر آن مسئله تارک بر تو نوری می‌افکند و مطالب و مندرجات کتاب اوستا را تأیید می‌کند.

معلوم میشود که دین عامه مردم ایران در آن دوره باستانی عملاً همان آئینی بوده است که در کتب ودا ملاحظه میشود. یعنی اکثر خلائق قوای طبیعت را می‌پرستیده‌اند و آنها را دیو divas می‌گفته‌اند و با کلمه «دروا» مذکور در کتاب «ریگ ودا» Rig-Veda منطبق میشود و آنها تجسم نیروهای طبیعی اند مانند آفتاب و ماه و ستارگان و خاک و آتش و آب و باد.

در میان این قوای علوی خدای «انبیتار» یا «ایندرا» Indra مذکور در ودا از همه برجسته‌تر است زیرا که اوست گشند، ازدها و آورنده باران ولی او را رب ارباب و خدای خداپان نیز نباید دانست برخلاف آرایانهای هند که برای او نیروی اسرارآمیز متعالی قائلند در ایران ایندرا تحت الشعاع «میترا» Mithra (در ودا Mitra) قرار گرفته است و او خدای عام است که تمام قبائل و طوائف آریائی باستانی در هرجا و هر کشور او را می‌شناخته و می‌ستوده‌اند در کتیبه‌هایی که از زمان عصر هیتا (۱۳۰۰ تا ۱۲۰۰)

ق. م) در آسیای صغیر کشف گردید اشارتی به میترا آمده است و او را (میدرا شیل) Miidraashiiil نام میبرد که ظاهراً معبود طوائف «میتانی» Mitanni یعنی قبائل آریائی ساکن کوهستانهای شمال عراق (بین النهرین) بوده است. میترا نزد سایر آریائیهای ایران نیز حرمتی بسیار داشته است و اورا خدای جنگ و خدای روشنایی میدانسته اند و به همین سبب یونانیها و رومیها او را «خدای آفتاب» گفته اند این نیز ممکن است معتقد ایرانیان بوده باشد بهر حال میترا مظهر پاسداری و ایمان بوده است و در یکی از نعمات «پشت» در خرده اوستا میترا را مانند خدائی که پادشاهان قبل از آغاز جنگه نزد او نماز می برده یاد کرده است، او خدایی است که حافظ عهد و میثاق و نگهبان قول و قرار در برابر غدر و فریب و نقض پیمان است، در همان کتیبه هیتی نام خدایی دیگر در عرض میترا مذکور شده بنام «اوراواناشیل» Uruwanaashiel که ظاهراً نام همان معبودی است که یونانیان «اورانوس» Uranos نام داده و در کتاب ودا وارونا Varuna گفته اند و او خدای گنبد آسمان و حافظ و نگهبان نظم جهان است. و مردم باستانی برای او اوصاف و مشثون عالی به قائلند از او و بتفصیل ازین یس سخن خواهیم گفت،

همچنین از مآخذ موجوده همچو مستفاد می شود که سکنه ایران در آن ازمئه دیرین قائل به یک تریب عام و انتظام تمامی در جهان بوده اند که هم بصورت طبیعی و هم اخلاقی حکمفرمایی میکنند و او را بزبان خود «آشا» Asha یا «آرتا» Artta نام داده اند و عدل و داد و راستی را از صفات خاصه او میدانند (این همان است که در کتاب ودا بنام «ریتا» Rita نام برده شده و آریائیهای باستانی آنرا همز آد و همدوش ناساتیا Nasatya یا «آسوین» Asvins میدانند. در یک کتیبه هیتی فوق الذکر از او به «ناشادرتیانا» Nashadrtianna تعبیر شده است. و بعدها نزد ایرانیان آنهرودو بیک صورت ذات واحد در آمده و آنرا «وایو» Vayu لقب دادند که بمعنای «باد» است و البته با دها بر در گونه اند یکی روانبخش و سودمند و دیگری کشنده و زیان آور و آنهرودو از آغاز آفرینش در ورنش اند. اعتقاد بخداوند مردگان که نخستین آدمی، و دکه مرگ او را در رسید و به «یما» Yima موسوم است (درودا «یاما» Yama ذکر شده) و نیز اعتقاد فرهوشی Fravashi بمعنی «روان نخستین» «روان محبوب و مقدس نیاکان» (در ودا آن را به «پیتارا» Pitaras تعبیر شده است.)

خلاصه، آریائیان باستانی این قوای الهی و بعضی دیگر را (که نام آنها از میان رفته و فراموش شده اند ولی مسلماً با اسامی خدایان مذکور در ریگ ودا اشتراک لفظی و معنوی داشته اند) پرستش میکرد و در پیشگاه ایشان در زیر آسمان صاف و در کنار مجراها با حضور و بدان (پیشوایان روحانی) قربانیها و هدایا می گذرانیدند و آتش را میپرستیدند و شریتی آسمانی و سکر آورده از فرد گدیه مقدس بنام «هوما» (سوما مذکور در ودا) می گرفتند برای کسب خیر و برکت می نوشیدند.

پرستش آذر یا عبادت نار از رسوم و آداب بسیار قدیم ایرانیان است و دارای اهمیت خاصی بوده و آنرا هم به تشریفات و مناسکی شبیه آنچه که در هندوستان آریانها نسبت بآن عنصر فروزان بعمل می آورده اند و هم دارای موقع و اثر تاریخی کهن سال در دین زردشتی است که رسم آن تا روزگار ما همچنان باقی و پایدار مانده است.

از خدای «آگنی» Agni که در ودا خدای آتش است در آداب ایرانیان نامی برده نشده لکن شك نیست که هم او یا مفهوم او بوده که نزد ایرانیان قدیم محل پرستش قرار داشته است و برای عبادت او مراسم و تشریفات در برابر آتشگاه بعمل می آمده و عصاره «سوما» را بر روی آن میپاشیدند و نباتات

و گیاهان اطراف آتشگاه را تقدیس میکردند و بر روی خوانی از سنگ هدایا و قربانیها نیاز روانهای بهشتی و ارواح مقدسه آلهه غیبیه تقدیم میکردند، این هدایا از حیوانات و غلات و بالاخره گوشت حیوانات بوده و جانوری که قربانی میکرده‌اند با «برسوم» barsom تقدیس مینموده‌اند. «برسوم» عبارت بوده است از چند شاخه گیاهان و اشجار مقدسه که آنها را دسته کرده و در برابر صورت گرفته و در مقابل آتش بعبادت میپرداخته‌اند. همه این مراسم و مناسک شباهت کامل داشته است با آنچه که آریانیهای هندوستان (برحسب کتب اریه ودا) انجام میدادند (خواننده باید بفعل مربوط به هندوئیسم برای دانستن جزئیات رجوع نماید).

باید گفت که از ایرانیان باستانی جمعی کثیر هم از عهد دیرینه صحرانگیزی را ترک گفته و سکونت اختیار کرده به کشاورزی و باغبانی و زراعت غلات و حبوب و تربیت اشجار پرداخته بودند و مواشی و دواب خود را برای چرا بر مراتع دور دست میفرستاده‌اند. برای این گروه رفته رسوم سابق و آداب گذشته مذهبی مناسب احوال نمی‌افتاد و اوضاع اقتصادی ایشان با آن کیش و آئین که منتهی به نیت قربانی با زندگانی نوین ایشان مناسب نمی‌بود، آنچه که حاصل میکرد. کشاورزان چارباغان به نیت قربانی با زندگانی نوین ایشان مناسب نمی‌بود، آنچه که برای دوره صحرانشینی و بیابانگردی امری آسان و عملی می‌نمود و ضرر و زیان اقتصادی چندانی ببار نمی‌آورد و برای شهرنشینان و سکنه قراء و قصبات گران تمام می‌شد. ولی منان و پیشوایان مذهبی با رسوم و روایات دیرین همچنان ثابت و استوار مانده و بهیچ تغییر و اصلاحی تن در نمیدادند. از این سبب زردشت که مردی مصلح و (رفورماژور) بود آن اوضاع را تغییر داده و دیگرگون ساخت.

## ۴. حیات زردشت و تعالیم او

### زندگانی

ظاهر زردشت دهقان زادای بوده است که از نبار وریشه آریایی روئیده و رشد یافته است. آنچه که از تعالیم و سرگذشت او که بهترین مبین حقایق است استنباط می‌توان کرد، نام او **زرواستر** Zoroaster (این تلفظ یونانی کلمه در اروپا مشهور است) و اصل آن زر اشتر کلمه آریایی کهنه است که گویند جزء اخیر آن «اشتر» (Ustra) به معنای شتر است و برای این تسمیه وجوه مختلف ذکر کرده‌اند که از آن جمله «دارای زرد اشتران» یا صاحب کهن اشتران میباشد.

تاریخ حقیقی تولد زردشت بسیار مجهول است. برحسب روایات ایرانی تولد او در حدود ۶۶۰ ق. م نشان میدهد که با وجود همه احتمالات بعیده اغلب محققین جدید آنرا پذیرفته‌اند. ولی بعضی دیگر با قرائن و دلایل موجه برآنند که زمان ظهور این پیغمبر ایرانی قدیمتر از آن تاریخ بوده است و در حدود ۱۰۰۰ ق. م میزیسته. همچنین محل تولد او نیز مجهول مانده بعضی گویند در ناحیه ماد (آذربایجان) شمال غرب ایران و بعضی گویند در باکتریا (بلخ) (شرق) بوجود آمده ولی از قرار معلوم وی در غرب ایران زائیده شده ولی در شرق ایران بکار دعوت خود پرداخته است.

روایات باستانی برآنست که زردشت در پانزده سالگی نزد آموزگاری تعلیم یافت و از او «کشت» Koshiti (نامی که در متون مقدس زردشتیان است) شش ماه تار و هتوان داد. شهادت در دین مذهب نیز

قابل توجه میباشد) دریافت کرد هم از آغاز عمر بنوعی مهربان و سرشت لطیف معروف گردید . در درهنگام پروزقسط سالی که درایام جوانی او اتفاق افتاد وی نسبت به سالخوردگان حرمت و رافت و درباره جانوران محبت و شفقت بعمل می آورد چون سنن عمرش به بیست رسید پدر و مادر و همسر خود را رها کرده برای یافتن اسرار مذهبی و پاسخ مشکلات روحانی که اعماق ضمیر او را پیوسته مشوش میداشت در اطراف جهان سرگردان شد و ازهرسورفت و با هرکس سخن گفت شاید که نور اشراق درون دل او را متورسازد .

گویند ، روزی در انجمنی ، از دانایان پرستی کرد که نیکوترین کاری که شایسته آسایش روان باشد چیست ؛ درپاسخ گفتند ، «سیرکردن گوسفندان و خوراک دادن به چهارپایان و فرزوان داشتن آتش و افشاندن شیر» «هوم» و آب . ویرستی دیوان بهترین کارهاست . زردشت در این سخن اندیشه کرد گفت ازاین همه چهارکار نخستین را که درخور مردمی دادگروروانی آموخته است میتوان پذیرفت مگر پرستی دیوان که کاری است دشوار و جان بهشتی از آن بیزار .

در منابع یونانی که کمابیش درباره زردشت روایانی آورده اند گفته شده که زردشت مدت هفت سال در بن غاری درون کوهی پسر آورده بخاموشی مطلق می گذرانید . آوازه کار او از شرق بگوش مردم روم رسید و شهرت یافت که مردی مرتاض بیست سال تمام در بیابانها گذرانیده و جز پتیر طعامی نخورده است .

چون بسی سالگی رسید (سنی که غالباً در دماغهای صاحبان افکار روحانی و اذهان نوابغ مذهبی دوره بروز بحرانیهای فکری است) زردشت را مکشفاکی دست داد . روایات در این باب بقدری فرادان و اغراق آمیز است که برای اومعجزات عجیبه و کرامات غریبه ذکر کرده اند . گویند نخستین بار که برای او کشف و شهود دست داد وی در سواحل رود دیتیا Daitya در نزدیکی موطن او بود ناگهان خیال شیعی که بلندی قامت او نه (۹) برابر انسان متعارف بود در برابر نظرش نمودار گردید که او را فرشته «وهومن» Vohu Manah (بهمن) یعنی «پندار نیک» نام داده اند . پس فرشته با او گفت و شنود کرد و باو فرمانداد که جامعه عاریتی کالبد را از جان دور سازد و روان را پاک و طاهر فرماید آنگاه صعود کرده در پیشگاه «اهورامزدا» Ahura Mazda یعنی خدای حکیم حاضر گردد . وی چنان کرد و خدای متعال که پیرامونش صفوف فرشتگان جای داشتند بر او نظر فرمود . از چگونگی حضور او در محضر الهی سرگذشتی بسیار جاذب و جالب روایت میکنند که خلاصه آن اینست ، چون زردشت در آن انجمن آسمانی و جایگاه برین درون آمد سایه اومحو گردید زیرا یرتو تابش فرشتگان و انشعور و رخسان ارواح علوی در پیرامون او ، وجود او را چنان مستغرق نور ساخته بودند که ظلی باقی نماند . پس اهورامزدا باو تعلیم داد و او را به پیغامبری برگزید و امر فرمود که حقایق و تعالیم و تکالیف آئین بھی را بمالیمان بیاموزد .

از آن پس هشت سال دیگر بر زردشت بگذشت و او در عالم کشف و شهود با شش فرشته مقرب ( امشاسپندان ) یکایک گفت و شنود کرد و از مجلس هر کدام بر روشنائی ضمیر و صفای دل اولختی میفرود .

در «گاتاها» Gathas که ظاهراً کلمات خود زردشت است باین مکشفات اشاره شده و بعضی قطعات که حاکی از مطالب اصلی و موثق و معتد است از زمان او بجای مانده از آن جمله يك جا میگوید ، «من مانند و خورشید را که ترا ای اهورامزدا می ستایم و قتیکه «وهومن» «پندار نیک» نزد من آمد



واز من پرسش کرد ، کیستی ؟ وبکه وابسته‌ئی ؟ و نشانی تودراین روزگار چیست ؟ من باو گفتم ، من زردشت‌م دشمن دروغ ، که تاغایت توانائی وجود با دروغ‌نبرد می‌کنم و پشیمانان نیرومند راست‌گویانم و سرانجام بعالم بی‌پایان خواهم رسید و در آنجا ترا ای مزدا ستایش خواهم کرد و نغمه‌ها بیاد تو خواهم سرود .

توای روان پاک و مقدس ، ترا ای اهورامزدا می‌ستایم ، هنگامیکه وهومنه (پندارنیک) نزد من آمد و ازمن سؤال فرمود که آهنگ چکار داری ؟ در پاسخ گفتم حرمت و ستایش آتش تو آهنگ من است و تا تاب و توان دارم در طریقی حق کوشش می‌کنم راستی را بمن نشان ده تا او را بطلبم !

چون تو بمن گفتی برآستی برو و راستی را تعلیم ده مگر بمن امر نکردی که ازچه ببرهیم و چه چیز را فرمان ببرم ؟ تو گفتی بفرمان «سروش» گوش فرا ده و سرنوشت پرازگنج دریی تست پاداش‌نیک‌درازد انتظار مردمان است (نقل از کتاب H. Moulton موسوم به Early Zoroastrianism ص ۳۶۵)

از آن پس ده سال تمام برزدهشت بگذشت که بپرستش و عبادت مزدا مشغول بود و پیوسته از مردم روزگار جفا و آزار می‌دید ، پس ازین مکشفه بیدرنک تعلیم خلافتی را آغاز کرد . ولی در ابتدا کسی بسخنان او گوش نداد چندین بار نومید شده درمرض فتنه و آزمایش قرار گرفت . یعنی روان پلید «انگروه مثنی‌نو» Angra Mainyu او را وسوسه می‌کرد که عبادت مزدا را ترک کند . لکن زردشت همچنان در عقیدت خود پایدار بود و پاسخ‌داده می‌گفت ، «تو ! من از دین بهی و راستی بر تمیز کردم ، هر چند که جان و تن و اعضاء بدن مرا از یکدیگر جدا کنند ، از پرستش مزدا روی بر نمی‌تابم .

عاقبت پس از ده سال زردشت بمقصود رسید و نخستین کسی که آئین او را پذیرفت و پاد گرویده عمو زاده وی مردی بنام « میندی نیمون‌ها » Maidhy nimonha بود پس در یکی از بلاد شرقی ایران بدر بارشاه آن دیار بنام « ویشناسپ » Vishtaspa راه یافت .

مدت دو سال زردشت کوشش و جهد بسیار کرد که این پادشاه را بدین خود در آورد . ویشناسپا که علی‌الظاهر مردی پاکدل و خالص عقیدت و تکیومنش بود با زردشت همراه گردید لکن چون وی در تحت نفوذ «کارپان‌ها» Karpana (مغان) واقع شده بود . که در اوستا آنها بیدی یاد شده‌اند و آنها را کاهنانی حریص و دنیا دوست وصف کرده ، جماعتی که بروش باستانی قربانیهای حیوانی بعمل می‌آوردند و باعمال سحر و جادو اشتغال داشتند . و مدعی بودند که بدین وسائل موجب ازدیاد محصولات و حفاظت مواشی و دواب و جلوگیری از حملات و تهاجمات قبائل (تورانی) در شمال توانستند . کارمان‌ها با اقتدارات شیطانی خود بر علیه عقاید و مبادی زردشت برخاستند و سبب شدند که زردشت را دستگیر ساخته بزندان اندازند . سرانجام بعد از دوسال از زردشت مجبزی بظهور رسید و اسب سیاه محبوب ویشناسپ را که بر مرضی مهلك مبتلا شده بود درمان کرد و همچنین چون همسر ویشناسپ موسوم به «هوتاوسا» Hutaosa نیز از او حمایت و پشتیبانی میکرد بالاخره شاه

۱- ویشناسپا یا هیستاسپس Hystaspes بنظر بعضی از محققین همان پندراویوش (دارا یکم) است

لیکن این قضیه با مفاد «گاتاها» تعارض دارد و صحت آن تأیید نمی‌شود .

بدین اودرآمد.

گرویدن شاه بدین زردشت البته کامل واژروی خلوص بود و ویشناسپ سراسر نیروی خود را برای نشر دعوت آن پیامبر بهدین بکار برد. درباریان و امراء نیز بدینال شاه بر او گرویدند. برادر او «زین» Zain و فرزند دلاورش «اسفندیار» Isfendir از پیروان مؤثر و نیرومند زردشت شدند. دوبرادر از طبقه نجبا و اشراف که در انجمن شاه چاپکاهی ارجمند داشتند بنام «فرانشاوش ترا» Frashaoshtira و «جامناسپا» Jamnaspas با آن پیغمبر مصاهرت و خویشاوندی حاصل کردند اولی دختر خود را بنام هووی Huovi بزردهشت داد و دومی دختر زردشت را بنام «پروسیستا» Pourucista که از زن نخستین داشت بهمسری خود درآورد. لزومت بیست سال دیگر که از عمر زردشت باقی بود روایات و حکایات بسیاری نقل کردهاند در سراسر این روزگاری بهنتر دین اهورامزدا در میان ایرانیان بگدازیدند در این زمان دو بیکار و جنگ با دشمنان برپا ساخت در پیکار نخستین اسفندیار مکانی رفیع و نامی بلند یافت. و بدلاوری و جنگاوری شهره آفاق شد زیرا فبائل تورانی که بشکور ایران هجوم آورده بودند درهم شکست. اما جنگ دوم بر حسب این حکایات در زمانی رویداد که زردشت بمرحله هفتاد و هفتمین سال عمر خود رسیده بود. در این پیکار گرچه فیروز گردید لیکن عاقبت کشته شده و نویسندگان اوستا در هزار سال بعد گفتهاند که چون تورانیان شهر بلخ را بنیاب گرفتند یکی از آنان ناگهانی بر آن پیامبر یزدانی ناخته و او را در برابر محراب آتش در هنگامی که بمبادت مشغول بود بقتل رسانید.

### تعالیم زردشت

دینی که این پیغمبر ایرانی تعلیم فرمود يك آئین اخلاقی و طریقه یگانه پرستی است. وی مانند موسی نبی موجد عبرانی خود موجد و شارع دینی نوین گردید هر چند مبادی و معتقدات بازمانده از پیشینیان را پایه و مبنای تعالیم خود قرار داد.

زردشت خدای معبود و متعال کیش خود را «اهورامزدا» لقب داده یعنی «خدای حکیم» این نامگذاری اختراع او نبوده بلکه اسم «مزدا» در زمان او معروف و معلوم بوده است و بدون شك اهورامزدا را همگی خدای عالم اخلاق و نظام طبیعت میدانستهاند و آن همان خدائی است که نزد آریانیهای هندوستان بلقب و نام «وارونا» Varuna مورد ستایش عام و خاص بوده است و معلوم میشود که عشیره و قبیله زردشت سالها قبل از او باین خدای متعال و نبکو نهاد اعتقادی قدیم داشتهاند ولی طوائف آریائی نژاد ایران دیگر او را بنام «وارونا» نخواندهاند.

بسیاری از ارباب تحقیق و دانشمندان در برسیهائی که از اوصاف و حالات اهورامزدا از مد نظر ایرانیان نمودهاند بر آنند که زردشت اهورامزدا را در «گناه» خدای بزرگی دانسته است که آسمانها را مانند ردا و جامه بر اندام خود پوشانیده از بنرو این نتیجه را استنباط کردهاند که آن لقب برای احترام و تجلیل بجای نام قدیم باستانی استعمال شده است همانطور که در هندوستان نیز لقب «شیوا» یعنی «مبارک» بجای نام دیرین و کهن رودرا Rudra معمول گردید. بهرحال در آئینان لقب اهورامزدا برای توصیف جلال و عظمت آن خدا بکار رفته است و اهورا درست همان کلمه ایست که بزبان «ودا» اشورا Asura تلفظ میشود که بمعنی «صاحب» یا «خداوند» است و این

عنوان در نزد تمام قبایل قدیم هند و اروپائی برای خدایان علوی یعنی «دواها» devas بکار میرفته است.

مطالعه تنبیر اسامی و القاب خدایان که از طرف زردشت در میان آریانه‌های ایران و پیشوایان فرهنگ ایشان و همچنین در بین آریانه‌های هند و برهمنان بعمل آمده قابل توجه و درسی‌سودمند است. آریانه‌ها (قبائل هند و اروپائی) در هردوسوی جهان برای خدایان خود نامی واحد داشته‌اند، ارواح مقدسه علویه را «دوا» deva می‌گفته‌اند چنانکه ژرمن‌ها deus و سلت‌ها دیوین divin و انگلوساکسون‌ها دیتة deithy پادیوینیتی divinity او را یاد کرده‌اند و از طرف دیگر در هند که در تحت تأثیر تغییرات و تلونات فراوان قوای طبیعت قرار داشته‌اند مفاد همین قدرت عظیم غیبی را برای نیروی مض استعمال کرده و منحصرأ ارواح شریرة موزیه را «اسورا» ملقب ساختند که دارای قدرت بی‌پایان و جاویدی و موجب خرابی و مضرات است.

این انتقال معنی در این کلمه‌روی‌داد یعنی بتدریج از مفهوم اصلی منحرف شده و مفهومی ثانوی حاصل نموده است. از مطالعه سرودهای قدیمتر و جدیدتر و در این تحول و انتقال بخوبی معلوم می‌شود. در ایران زردشت درست طریق مخالف را پیموده که در صورت و معنی اصطلاحات و اسامی و القاب با مفاهیم هندوان ضدیت دارد. «مزد» را صاحب اهورای حقیقی پنداشته و عبادت و پرستش را خاص ذات مقدس او قرارداده و او را خداوند متعال و قادر قاهر شمرده است که دانش بحکمت محض و خیر مطلق متصف است. ولی از آنجا که بیم داشته داشت مبدا عامه مردم حق مزدا را بدرستی نشانند و در تحت تعلیم پیشوایان دینی قدیم (مغان) فرار بگیرند، یعنی ایشان یک عده دواها (دیوها) یا ارواح علوی الوهی که هر یک نزد آریانه‌ها با سبی جداگانه موسوم بوده‌اند می‌پرستیده‌اند و همچنان آتش را ستایش می‌کرده شراب عصاره «هوما» را می‌نوشیده ازین و بمظمت و جلال خدای «اهورا» پی نمی‌بردند. مغان باستانی از این اشیاء مقدسه برای ساحری و جادوگری خود استفاده می‌کرده‌اند همچنین قبایل صحراگرد و کوچ نشین تورانی که آفت جان مردم کشاورز و دهقان و شهرنشین ایران بودند این ارواح عدیده را قبول کرده و پیش از آنکه بداخله سر زمین ایران بورش آرند برای کسب فیض بنام آن دیوها قربانی‌ها نثار می‌کرده‌اند، ازین و زردشت برای جلوگیری از این خطا طریقی اندیشید و آن این بود که بالصراحه اعلام فرمود که این دیوها (معبود مغان و نورانیان) همه ارواح شریر و پلنگارند که با ارواح نیک و روانهای خیر و نیکوکار در ستیز و آویز می‌باشند آنها پدر دروغ و فریبنده نهادهای پاک می‌باشند و مصدر شر و بدی و زشتکاری‌اند و آدمیان را از پرستش اهورامزدا باز میدارند. پس عبادت آنها را منع فرمود.

پس چون زردشت عقیده اکثریت عوام و دین عامیانه معمول زمان را منکر گردید آئین نوین خود را بر روی چند اصل و اساس برقرار فرمود و خلق را بقبول آن خواند از اینقرار،

- ۱- به پیروی مکاشفات و الهامات خویشتن بر پیغمبری مبعوث از طرف اهورامزدا اعلام کرد و در «گاتاها» تکرار فرمود که خداوند او را برانگیخته و مأمور ساخته و دین او بهترین و کاملترین ادیان است.

- ۲- از آن همه ارواح متعدده تنها یک روان خوب و نیکو را که اهورامزدا بود پذیرفته و او را بالاترین و بزرگترین خدایان دانست آفریدگار و دانا و برترین روانهای علوی قرارداد که ابدالاباد بادی و دروغ بنبرد و پیگار مشغول و برآستی و راستگوئی راهبر است. و برخلاف بعضی

عقاید متأخرین جماعت زردشتیان آن پیغمبر باستانی گفت که بر حسب مشیت و اراده متعالی اهورامزدا تمام موجودات آفریده شده‌اند و چنانکه در آیه آخرین از گاناها صراحت دارد اهورامزدا موجب و موجد هم نور و هم ظلمت هر دو میباشد .

۳ - اهورامزدا اراده قدوسی علوی خود را بوسیله روحی مقدس و نیکو نهاد از قوه بفعل می‌آورد که آنرا «سپنتامین یو» Spenta. Mainyu نامیده است و اعمال الهی او بدستکاری ارواح مقدسه که «امشاسپندا» گفته می‌شوند اجرا می‌گردد (در زبان پارسی بعداً آنها را امشاسپندان Amshaspands نامیده‌اند و این فرشتگان هریک با حالات و صور فعالیت ذات الهی نامی و معنایی جداگانه دارند چنانکه یکی را وهومنه Vohu Manah (بهمن) نامید که بمعنای فرشته پندارنیک و نهاد خوب است و دیگری را اشا Asha (اشا) اشاد هشتا (اردیبهشت) یعنی «فرشته راستی و عدالت» و دیگری را «خاشثرا» (واریه) Kshathra (شهریور) یعنی فرشته نیرو و قدرت کامله و دیگری را «هروانات» Haurvatat (خرداد) یعنی «فرشته رسانی و کامروائی» و دیگری را «آرامی تی» Armaiti (اسفندارمذ) یعنی «فرشته شفقت و لطف و باروری» دیگری «امراتات» Ameratat (امرداد) بمعنی «بقا و جاویدانی».

از آن میان «اشا» در ریگ ودا بنام Rita نیز مذکور است و همه این امشاسپندان از آثار لطف و احسان اهورامزدا میباشد که به آدمیان اعطا فرموده و هریک آنها از حقیقی یا قوه مستقلی میباشد البته این روانهای جاویدی (فرشتگان آسمانی) دارای صفات مطلقه الهی میباشند و نمیتوان بدستی بی برد که اندیشه و تصور زردشت درباره هریک از آنها بطور مطلق چگونه بوده است. آیا آنها خود هوش و هنگ و (ژنی genii) لطیف و پسندیده هستند که از «اهورامزدا» تراوش کرده‌اند و سپس دارای وجود محدود و شخصیت فردی تبیی گشته‌اند یا آنکه فقط بارادۀ اهورامزدا بطور اطلاق وجود یافته و دارای یک نوع ذات کلی گشته‌اند .

بعضی حالات و ارادات الهی دیگر نیز از اهورامزدا ناشی و صادر گشته است که از امشاسپندان جدا میباشد مثل سروش Sroush (فرشته اطاعت و فرمانبرداری) یا فرشته نکاهیان گاو بنام «گو» اور و «Geus Ur Va» و غیره که هریک نام و عنوانی جداگانه دارند . ولی وجود همه آنها در تبع ذات مقدس اهورامزدا قرار گرفته و مانند عامل و آلت کار و افزار افعال او هستند ، که بر حسب مشیت نفسانی او بوجود آمده‌اند. خلاصه آنکه دین زردشت یک گونه یگانه پرستی و توحید monotheism میباشد که متضمن اعتقاد باروواح متعدد مقدسه غیبی ازلی نیز میباشد .

۴ - با آنکه اهورامزدا در عرش جلال خود هیچ ضد و ندی ندارد معذک زردشت معتقد است که در برابر هر نیکی یک بدی موجود است چنانکه در برابر «اشا» یعنی راستی و حقیقت «دروغ» و باطل جای گرفته و در برابر حیات و زندگی موت و مرگ قرار گرفته است . همین فایس در برابر روح مقدس پاک سینتادمینو روح شریر و ناپاک «انگرمی نیو» Angra Maineyu جای دارد که بمعنای «روان پلیده» است. از نحوای کتاب «گاتاها» متهوداست که زردشت همانطور که دائماً در عالم طبیعت به تنزیه و نظهر از عناصر بد و وجودات ناپاک دعوت میکند ، در حیات انسانی نیز آدمیان را به روش راستی و نیکی و برهیز از بدی و دروغ میخواند . و بر آنست که این ضدیت و دوئیت بین دو عنصر - بدی و نیکی - هم از ابتدای خلقت وجود داشته است.

«اینک دو روان نخستین در عالم شهود مانند توامان جلوهرگر گشته‌اند یکی نیک و یکی

بند در پندار و گفتار و کردار . دانایان از این دو نیکی را برگزیدند و ابلهان بدی را اختیار کردند . روز نخست که این دو روان نوام با یکدیگر پدید آمدند یکی حیات و هستی را برقرار کرد و دیگری فنا و نابودی را و سرانجام جایگاه جاویدی بدان (دوزخ) بهره پیروان دروغ خواهد بود . لیکن اندیشه پاک و جایگاه جاویدی نیکان یعنی (بهشت) نصیب پیروان راستی خواهد شد ازین دو روان توامان آن يك که سفلی و پیرو دروغ است همواره چیزهای بد را برمیگزیند ولی آن دیگری که پاک و علوی است طلبکار راستی و خوبی میباشد .

از دوروان نوآمان در آغاز آفرینش جهان آن يك که پاک و نیکوکار است بدیگری که دشمن او بود چنین گفت : «ناآخرین روز نهدر جهان کنش و گویش و منش ونه در عالم ارواح و اجسام ما دو روان با یکدیگر هم‌آهنك نخواهیم شد» .

ازین قرار هم از روز آغاز جهان که روان نيك و طاهر از اهورامزدا تراوش کرد بامانیت و نباین روح ناپاک پلید روپرو گردید این روان پلید همان است که در ازمنه بد بنام شیطان (Satan) ملقب شد . نصوص کتب زردشتی درباره حد مسؤولیت اهورامزدا در مسئله ایجاد روح شریر بسیار مبهم و غیر مشخص است و معلوم نیست که «انگرمین‌بو» یعنی «روان پلید» هم از روز ازل با اهورامزدا متفقاً بوجود آمد یا آنکه اهورامزدا بعداً او را آفریده است بمبارت دیگر آبا اهورامزدا روان ناپاک اهریمنی را خلق کرد یا آنکه «انگرمین‌بو» موجودی بود پلید و مزدا او را کشف فرمود . ازینرو هرچا که خوبی بود بدی را در مقابل معین ساخت و هرچا که روشنائی بود تاریکی را در برابرش پدیدار نمود . گرچه ظاهر سرودهای «گاتاها» رویهمرفته مبتنی برنظریه دوم است ولی درست معلوم نشده که در سایر نصوص اوستا این معنی چگونه تبیین گردیده و چگونه روح نامقدس و روان پلید «انگرمین‌بو» بصورت شیطانی در آمده است که همواره با اهورامزدا که خود خالق و جاعل اوست در ستیز و بیگار است .

۵- نقطه اصلی و پایه اساسی اخلاق در آئین زردشت برروی این قاعده است که نفس‌وشر هر فرد آدمیزاد يك میدان نبرد دائمی بین خیر و شر است و سیئه آدمی تنوری است که آتش این جنگ همواره در آن مشتعل میباشد . روزی که اهورامزدا آدم را بیافرید او را آزادی عمل عطا کرد که خود عمل خود را برگزیند یعنی دارای نیروی اختیار گردید که مابین دو راه خطا و صواب هریک را بخواهد انتخاب نماید . هرچند اهورامزدا بوسیله نیروی نیکی یعنی «سپنتا‌مئی» نیو» و نیز بدستکاری و هومنه همیشه آدمی را بسوی راستی میکشاند ولی در همان حال نیروی زشتی و بدی «انگرمین‌بو» نیز در او ظهور یافته و در خاطر او همواره و سوسه میکند ازینرو تکلیف و وظیفه هر فرد بشر آنست که در دل خود مابین آندو منادی یکی را اجابت کند یعنی فرشته نيك را اطاعت کرده خوبی را اختیار کند و یا آنکه سخن دبو را شنیده راه بدی را برگزیند . البته نیکان بدی را نمی‌پسندند .

۶- اما خیر و شر در کتب زردشتی چنانکه باید بوضوح تشریف نشده‌اند . البته از متن گاتاها که سرودها و مناجات‌هایی بیش نیست و کتاب کلامی و فلسفی روشنی نمیشاند انتظار تشریح و بیان روشنی در این باب نمیتوان داشت ولی آنچه که از فضای آن مستفاد میشود میتوان اختلاف عملی واضحی بین خطا و صواب تشخیص داد . مثلاً مردمان نیکوکار و صائب در دیده زردشت کسانی هستند که به دین‌بهی ایمان می‌آورند و آدمیان بدعمل و خطاکار آنانند که از آئین مزدا روپرو گردانند

خاصه آنانکه کیش قدیم عوام را که عبارت از پرستش دیوها باشد اختیار کرده‌اند. از متن گاناها بخوبی معلوم میشود که دیوها درصنف نیروی «انگراشتی‌نو» قرار دارند و بالنتیجه هرکس که آنها را پیروی و متابعت نماید در زندگانی خود درعداد بدکاران و شریران منسلک می‌شود اینگونه‌کسان نابکار را نباید رها کرد بلکه باید با اسلحه قتال و آلات رزم با آنها پیکار نمود. از این قیاس طریق خوبی و خیر آنستکه همیشه راستگو باشند و پیروان فرشته آشا (عدالت) و فرشته وهومنه (خیال خوب) را یاری کنند و راه بدی و شر آنستکه با بدان و بدکاران همکاری نمایند و با آنها همدایا و عطایا تقدیم سازند خیر و صواب ازمد نظر عملی زردشت آنست که زمین را گشت و زرع کنند و غلات و سبزیجات بپروانند گیاهان مضره و علفهای هرزه را ریشه‌کن سازند اراضی بایر را آباد کنند و زمینهای خشک را آب دهند، جانوران سودمند بویژه گاو را که برای کشاورزان حیوانی مفید است بمهربانی و شفقت نگاهدارند و علوفه دهند. خلاصه آنکه آدمی خوب و خیر همیشه راستگو و از دروغ بیزار است، برخلاف آدمی بد و شریر که خلاف این اعمال را پیشه خود میسازد و ابتدا پیرامون عمل کشاورزی و زراعت نمیکردد زیرا «انگراشتی‌نو» (روان پلید) همیشه با اعمال فلاحی سود بخش دشمن است و دروغگویان همیشه مانع کار دهقانان راستگو میشوند و نمیکذارند آنها مزارع را آباد کنند و مواشی و دواب را پرورش دهند.

بدیهی است قیایل و عشائر صحرائین تورانی نژاد زشت ترین صورتی از اعمال روان پلید میباشند و هنگام هجوم و ایلغار بشهرنشینان و دهقانان برای دیوهای نابکار قربانی‌ها بعمل می‌آورند و جانوران بی‌آزار را به‌بانه قربانی در برابر معبد دیوها لاک میکنند پس آنکه به‌زارع سرسبز ناخته و محصولات و اشجار را نابود میسازند البته ایشان پیروان دیوانند.

زردشتیان قدیم در مناجاتهای خود میگفته‌اند، «من دیو را دشمن می‌دارم و مزدارا می‌پرستم. من پیرو زردشت هستم که دشمن دیوان و پیامبر یزدان بود. روانهای مقدس جاویدی امشاسپندان را می‌ستایم و نزد خداوند دانا پیمان می‌بندم که همیشه نیکی و نیکوکاری پیشه کنم راستی را برگزینم با فره ایزدی بهترین کار را در پیش گیرم درباره گاو که از عطا‌های خیر فرد است مهربان باشم، قانون عدالت و انوار فلکی و پرتوهای آسمانی را که منبع فیض یزدانی‌اند محترم شمارم، من فرشته ارمی‌تی (سپندارمذ) را که پاک و نیکوست برمیگزینم امید که اواز آن من باشد از دزدی و نابکاری و آزار بجانوران و ویرانی و نابودی دیوها و شهرها که مزدا پرستان منزل دارند بپرهیزم.»

۷- از تشریفات و آداب عبادات و اعمال مذهبی از مذهب اصلی زردشت چیز مهمی باقی نمانده همینقدر معلوم است که زردشت رسوم و مناسک آریانه‌های قدیم را که مبتنی بر اعتقاد به سحر و جادو و بت پرستی بوده و رو بزوال میرفته بکلی منسوخ فرموده است. تنها یک رسم و یک عبادت از زمان زردشت باقی مانده است و آن چنانکه گفته‌اند وی در هنگام انجام مراسم پرستش در برابر محراب آتش مقدس بقتل رسید و در هنگام عبادت جان سیرد. در یکی از سرودهای گاناها آمده است که زردشت میگوید، «هنگامیکه بر آذر مقدس نیازی تقدیم میکنم خود را راست کردار و نیکوکار میدانم.» و درجای دیگر آتش مقدس را عطیه یزدان می‌شمارد که اهورامزدا آن را بآدمیان کرامت فرموده. ولی باید دانست که زردشت خود آتش را نمیبیرستیده و آن عقیده که پیشینیان و نیکان اودرباره این عنصر مقدس داشته‌اند وی نداشته است و معتقدات او با آنچه

بعدها آتش پرستان اخیر عنوان کرده‌اند اختلاف دارد . بلکه او آتش را فقط يك رمز قدوسی و نشانی‌گر آنها از اهورامزدا میدانسته است که بوسیله او به ماهیت و عصاره حقیقت علوی خداوند دانا می‌می‌توان برد اینست آنچه که بطور خلاصه از منطق و فلسفه زردشت استنباط می‌توان کرد .

۸- سرانجام این نبرد و تنازع بین خیر و شر چگونه خاتمه خواهد یافت ؟ آیا مخالفت و پایداری شرمحض ( دیو) در برابر خیرمحض ( اهورا) ابدالابد برقرار است ؟ و آیا انکرامی نیو یعنی اهریمن دروغگو جاویدان آدمیان را به‌وادی ضلالت و گمراهی میبرد ؟ یا آنکه برای این جنگ خاتمه و نهایی است .

هرچند زردشتیان در ادوار بعد معانی و تفاسیر مبتنی بر سهو و اشتباه در این اصل بعمل آورده‌اند آنچه مسلم است اینست که زردشت بی‌هیچ شك و شبهه معتقد بوده که چون دورزمان تکمیل شود اهورامزدا فیروز و برخضم ناپاک و زشت کار خودچیره خواهد گردید و بهیچوجه بر آن نبوده که نیروی تباهاکار پلید اهریمنی مانند قوه روانبخشی نیکی و پاکی ابدی و جاویدی باشد زردشت بعدکمال دارای روح امیدواری ( Optimistic ) بوده و ایمان داشته که سرانجام خوبی بر بدی مظهر و پیروز خواهد گردید .

دین زردشتی نخستین مذهبی است که در جهان از مسئله حیات عقبی و مسئله قیامت eschatology سخن به‌پیان آورده و مسئله « آخرالزمان » را به‌مفهوم کامل خود طرح کرده . برحسب تعالیم آن پیامبر ایرانی چون روزی این جهان هستی بآخر برسد رستاخیز عام واقع خواهد شد در آن روز خوبی‌ها و بدی‌ها را شمار خواهند کرد و برای امتحان بدکاران و نیکوکاران جایگاهی پراز آتش و آهن‌گداخته وجود می‌آید بدان و زشتکاران را در آنجا خواهند افکند . بدان و اشرار جاویدان در آنجا مدام بسوز و گداز عقاب میشوند لکن نیکان و ابرار آتش را گوارا و مهربان می‌یابند و آن‌عصر سوزان‌بریکر ایشان خوش تر و گواراتر از شیر میشود . ولی از کتاب‌گاتاها درست مفهوم نمیشود که آیا خود روان پلید « انکرامشی نیو » نیز در نیران دوزخ ابدالابد باقی خواهد ماند یا آنکه از آنجا بیرون آمده بجایگاه دروغ خواهد رفت ؟

اما شمار و اعمال و داورى بین کارهای زشتی و نیکو - از همان کتاب بطور مبهم چنین بر می‌آید که اندکی بعد از مرگ محاکمه مرده آغاز میشود و سرنوشت روان او از آن پس معلوم خواهد گردید تا آنکه روز رستخیز در آخرالزمان برپا شود البته آیات گاتاها در این باب بسیار مبهم و مجهول است و آنرا میتوان چنین تفسیر کرد که هر روان خواه خوب باید باید در روز قیامت از فراز پل جداکننده « چینوات » Chinvat یعنی « پل جدا کننده » عبور کند این پل بر روی دوزخ قرار دارد و يك جانب آن بدروازه بهشت منتهی میگردد .

در روی این پل نامه اعمال آن روح‌خوانده میشود و سراسر کارهای او را در دوکفه ترازو می‌گذرانند که شاهین آن در دست اهورامزدا است اگرکفه حسنات برکفه سیئات بچربد هرآینه آن روان بسوی بهشت می‌خرامد لکن اگرکفه سیئات فزونی‌گیرد او را بقر دوزخ می‌افکنند . نیکوکاران به‌دایت زردشت از آن پل سلامت و آسانی می‌گذرند لکن بدکاران راهی و مغری جز فرو افتادن باعماق هاویه ندارند . زردشت میگوید که اراده هر آدمی تنها عامل تمین سرنوشت نهایی اوست و بسوی دربارۀ شر ابدی چنین گفته است ، « روان ناپاک یا نفس پلید انسان هنگامیکه به‌پل جداکننده »

میرسد دچار شکنجه و عذاب خواهد گردید و جاویدان در خانه دروغ زندان خواهد بود.»  
گمراهان خطاکار که در برابر وجدان خود محکوم بگناهاند بپای خود بسوی سرنوشت خود میروند .

بر حسب «گناهان» دوزخ «یاخانه دروغ» مکانی است که بنام «جایگاه ناخوشی» نامیده میشود در آنجاست که پندار نابکار و اندیشه‌های نادرست جای دارند ، سرزمینی است که بوئی گند از آن بر میخیزد و پراستاز چرکی و پلیدی و از اعماق ظلمانی آن فریاد شیون و ناله غم بگوش میرسد و هرکس که در آنجا بیفتد یکه و تنها بشکنجه جاویدی منذب است برخلاف راستکاران در آنسوی پل درخانه نمنات که بگفته «گناهان» «بهشت برین» است جای میگزینند و آن مکان «جایگاه» خوشی است و سرزمین اندیشه‌های سخن و پنداره‌های پسندیده که آفتاب در آنجا هیچگاه غروب نمیکند و نیکوکاران در آنجا از برکات و طیبات روحانی برخوردارند وبا پاران و هم نشینان سعادتمند روزگار میگذرانند .

از سخنان زردشت چنین مستفاد میشود که وی از روی دل و خلوص جان ایمان داشته است که دین بھی و آئین مزدا عاقبت پیروان و گرویدگان بسیار خواهد داشت و سرانجام بر عامل شر و اهریمن چیره و کامیاب خواهد گردید و امیدوار بوده است که برخی از پیروان اهورامزدا مانند خود او بعدها برای نجات و رهبری فرزندان آدم خواهند آمد ، نجات دهندگان آینده را «ساوشیان» Saoshyant نامیده است با آنکه زردشت شك نداشته است که اهورامزدا آخر الامر کامیاب و فیروز است مذلک میگوید مبدا این مردم که شاهد منازعه وجدال بین راستی و دروغ هستند راستی را فرو هشته و دروغ را برگزینند .

اینست خلاصه آئینی که زردشت بر روی دستور نبرد دو عامل خیر و شر تعالیم خود را برای نجات سعادت اینها بشر بنیاد نهاده است .

### ۳. آئین اوستا در ادوار بعد

از قطعات مختصر و کوتاهی که از آثار باستانی زردشتیان عهد قدیم در دست است اطلاع مبسوطی از چگونگی انتشار آن دین بر فراز فلات ایران و در دامنه‌های کوهستانهای غربی (باطاق) Zagreus بدست نمیتوان آورد ، ولی معلوم است که در هنگام تأسیس و بسط سلطنت کیان شاهنشاهان پارس آترا دین رسمی دربار قرار دادند و شاهان ایران که بعد از سیروس کبیر فاتح بابل در ۵۳۸ ق.م که امپراطوری کلدانیان را خاتمه داد آن دین را گردن نهادند . جریان وقایع در آترمان سراسر مبتنی بر حدس و مظنه است همینقدر محقق است که آئین زردشتی در میان شاهزادگان و بزرگان آریائی نژاد سرعت انتشار یافته و مسلماً در آغاز در بین آنها بر سر آن آئین جنگهای شدید نیز بوقوع پیوسته بوده تا آنکه سرانجام در ایالت (ماد) Media ( ایران شمالی ) پیروان زردشت غلبه نهائی حاصل کرده و جماعت منان در آن ناحیه بقبول و پشتیبانی آن آئین تسلیم شدند .

منشا و هویت این جماعت منان تا حدی در پرده ظلمت تاریخ مخفی است علی الظاهر آنان از ریشه و اصل آریائی نبوده ولی در ممالک و بلدان غربی ایران حتی در اورشلیم مرکز یهود



معروف و مهارت ایشان در صنعت سحر و جادو مشهور بوده است ( انت مازیک Magic بدون شبهه از ریشه کلمه «مع» اشتقاق یافته) در بابل حتی قبل از فیروزی فطمی سیروس در آن شهر منها معروفیت زیادی داشته‌اند، ظاهراً در هنگام ظهور زردشت این جماعت نخست بر خلاف او برخاسته لیکن بعد از چندی برای حفظ وضع اجتماعی و رواج صناعت خود بهتر آن دیده‌اند که بدون حلقه آن دین در آیند و خود زمام پیشوائی و معلمی روحانی آن آئین نوین را در سراسر ممالک خاور میانه یکف گیرند .

سیروس کبیر خود زردشتی بوده است . لیکن بعلم سیاسی در آن دین چندان تعصب به خرج نداده هنگامیکه سرزمین کلدانیان در قلمرو سلطنت او در آمد مذاهب بابلیها و عبادت مار دوخ Mardukh خدای آن بلده عظیم را حرمت نهاد . لیکن شاهنشاهان دیگر جانشینان او مانند داریوش اول و اکزرس این روش اعتدال را ترک کرده و بوضوح و صراحت تمام عبادت اهورا- مزدا را پیش گرفته‌اند و نام او را مانند خداوند زمین و آسمان در کتیبه‌های متعدد خود ثبت کرده‌اند ، هر چند عقاید ایشان درست با مبادی زردشت منطبق نبود (بنابر آنچه از گائانها مستفاد میشود) ولی تحقیقاً پادشاهان هخامنشی در ایمان باهورامزدا و فرشتگان او پایدار و محکم بوده‌اند. در آئینمان که داریوش و اکزرس بفتح روی زمین که رحمت استوار کرده بودند با نیروی ایرانیان باقلیم اروپا حمله آورگشتند و اکزرس کشور یونان را فتح کرد و اگر حادثه شکست « سالامیس» Salamis مانع از پیشرفت او نشده بود هر آینه دین زردشت در سراسر مغرب یمن شده و عالم گیر میشد . با اینهمه در همین زمان قلیل دین زردشتی باوج عظمت خود رسید و در جهان معروف شد و در افکار و تمالیم شارع و بانی آن تدبیرات و تعدیلات بسیار رویداد و مبادی فلسفی او بر حسب ضرورت و مقتضای احتیاجات زمان رنگ دیگر گرفت.

تحولاتی که در آئین مزدیسنی روی داد آن دین را بصورتی در آورد که بحقیقت سرگذشت آن دورنمای مذهبی و دین منظمی است که بقداکاری شارع آن دین و سلامت و استحکام فلسفه حیوة بوجود آمده ولی در تحت تمالیم روحانیان و پیشوایان و حمایت پادشاهان و فرمانروایان صورت دیگری حاصل کرده است . آن سرگذشت بطور خلاصه از این قرار است ،

نخست یک سلسله اوصاف علوی و مقامات متعالی در باره شخص زردشت، پیامبر که واضع آن مذهب بوده قائل گردیدند و به آن فرد انسانی که در «گائانها» بلقب « شبان قرا» نمایان میشود جنبه الوهیت دادند و از او قوا و معجزات فوق‌الطبیعه نقل کرده در اطراف او سرگذشت و روایات عجیبه بسیار بوجود آمد . گفتند او بود که آسمان و زمین را بحرکت آورد و سه هزار سال قبل از وی گاونخشین افسانه‌ای از ظهور او بشارت داد و در آسمان زرین باستانی پادشاهی بنام ییما yima بگروه دیوها وعید داده آنان را آگاه ساخت که دوره قدرتشان نزدیک با ختم است. پس چون دیوها و اهریمن‌ها از این خبر آگاه شدند در صدد بر آمدند که از پیدایش زردشت تا بتوانند جلوگیری نمایند . عظمت و جلال اهورامزدا بر سر نوشت زردشت نمودار گردید و چون هنگام ظهور او در- رسید مادرش را تاب و توان بخشید تا او را در رحم خود ببروراند و شربتی از برگ و ساق گیاه مقدس « هوما» با فروشتی Fravashti آمیخته گشت . والدین او آنرا با شیر مخلوط کرده بنوشیدند و هر چه دیوها کوشیدند که آن شربت را که شامل جوهره لطیف علوی وجود زردشت بود تبا سازند نتوانستند و نطفه آن کودک قدوسی با آن منقذ شد، چون هنگام میلاد او در رسید سرا سر عالم طبیمت

وجود و سرور در آمد و چون زائیده شد برخلاف دیگر کودکان باواز بلند خندان گشت پس او را انواع دیوان و عنبریان اهریمنی از هر گونه احاطه کردند و پدرش را که بزور ساحری و جادویی از حال او غافل کرده بودند او را رها کرد و نزدیک بود که آن کودک نوزاد در مهد خود نابود شود و طعمه حریق گردد ولی اهورامزدا او را پاسبان داشت . وقتی اهریمنان يك رمه گساوان را بر فراز گهواره او روان کردند و دیگر وقت يك گله اسبان را بسوی جایگاه او بجنبش در آوردند ولی در هر دو موقع پیش آهنگ گساوان و اسبان بر فراز آن اندام کودک قدوسی ایستاده و او را از آسیب سم اسبان و لکندگساوان حفظ نمود دیگر بار او را در غاری که کنام ماده گرگی بود که زاده او کشته شده بود نهادند ولی گرگان او را نگاهبانی کرده و میشی پاستانهای خود در همانجا اورا شیر داده و پرورش یافت . از دوره شباب او نیز خوارق عادات بسیار روایت کم دهاند در کتاب «زردشت نامه» که در حدود ۱۲۰۰ میلادی از روی اسناد و منابع کهن تألیف و تدوین شده مسطور است که وقتی زردشت اسب محبوب پادشاه وشتاسپ را باعجاز شفا بخشید و آن چنان بسود که در آن موقع بزرگان و اشراف «کاهی» Kavis با روحانیان و منان ( کارهانا ) Karhans نوطه چیده او را بزندان انداخته بودند در آزمون اسب شاه رنجور گردید و قوه حرکت از او سلب گشته بر زمین افتاد و چهار دست و پای خود را بشکم فرو برد زردشت از گوشت زندان بیمانی پناه فرستاد که وی آن اسب را علاج تواند کرد بشرط آنکه پادشاه عهد کند که در برابر آزاد شدن هریک از ساقهای چهارگانه آن حیوان احسانی در باره وی بفرماید . شاه در حال زردشت را از زندان بنزد خود طلب کرد و بشرط او رضا داد . در حال دست راست آن ستور استقامت گرفت پس سه موهبت دیگر را نیز در باره او قبول فرمود زردشت گفت: «سفندیار فرزند هستی شاه و شاه بانویی باید دین او را بپذیرند و نام کسانی را که بدشمنی او توطئه چیده بودند فاش سازد و آنها را بکفر برساند ، چون پادشاه هر يك از این شرایط سه گانه را بعمل آورد یکی از ساقهای آن ستور صحت یافت و با کمال نیرومندی و سلامت بر سر پای برخاست بدین معجزه بیروان زردشت قوت یافتند و دشمنان او نابود گردیدند .

معجزه دیگری که از زردشت نقل کرده اند اینست که چون بهارگاه پادشاه درآمد در و دیوار در برابر او گشوده گشت و آن پیامبر شعله‌یی از آتشی آسمانی در دست بدرون کاخ شاه آمد و او را از آن آذر فروزان آسیمی نمی رسید .

در آثار نویسندگان متقدم یونان و روم زردشت همه جا بحرمت یاد شده و ظاهراً شهرت مذهب او بیدار آنان رسیده بوده و آنها را فریفته ساخته چندانکه در کتب و نوشته‌های خود از او بزرگی نام برده‌اند . وقتی « افلاطون » Plato حکیم بعد از وفات سقراط در صدد برآمد که به مشرق زمین سفر کرده و دین زردشت را مطالعه کند، ولی چون نایره جنگ های بین ایرانیان بابونیان در آن زمان مشتمل گردید ( در حدود سال ۳۹۶ ق . م ) مسافرت آن حکیم را مانع آمد .

دوم آنکه اندیش توحید که زردشت تعلیم داد نیز دستخوش تغییراتی گردید . بنا بر آنچه در اعتقادات رسمی کتاب اوستا مسطور است اهورامزدا ( که بمبدأ بنام « اورمزد » صورت اختصار یافت ) مانند خدای متعال و برتر از همگان مورد پرستش می باشد - وی دارای ذاتی متعال و وجودی بی شبه و همال است . و مقام روحانیت و لطف او بالاتر از آنست که بشنوان برای او تصویری یا تندیسی از چوب و فلز بسازند . ولی این نظریه توحید خاص بعد ها تجزیه و انقسام پذیرفت.

عبادت خرافی و مناسک قدیمه آریانه‌های باستانی که زردشت حرام دانسته آن را دشمن داشت اندک اندک بدرون دین او راه یافت و در پیرامون وحدت اهورامزدا آلهه دیگر دارای صور گوناگون که همه بنوبت خود دارای توانائی و نیروی فوق‌الطبیعه بودند بظهور رسیدند ، از آن جمله وهمنه ( بهمن ) ( اندیشه نیک ) یشتییان شبانان و کشاورزان و خدای زراعت شمرده شد و دهقانان برای او درووها و سرودها خواندن گرفتند و فرشته «آشا» Asha اردیبهشت ( راستی ) محافظ و حامی آتش شناخته گشت و فرشته خاشارا شهرپور ( زمین ) پروردگار و نگاهبان معادن و احجار گردید ولی چون سه امشاسپند دیگر اسامی مؤنث داشتند آنان را فرشتگان مادینه پنداشتند و آرمینی ( اسفندارمذ ) ( رحم و شفقت ) خدای خاک و هورواتانی خرداد ( فراوانی ) آله آب و « امراتان » امرداد ( جاویدانی و بقا ) خدای نباتات گردید .

اعتقادات عامه باین حد نطف نکرده و این عناوین مصنوعی را بمذاق و اساطیر ایشان کافی نیفتاده به وجود فرشتگانی از آنها بالاتر بنام یازاتا Yazata یزدان‌ها قائل گردیدند . وجهل تن از ایشان در کتابهای دینی زردشتیان نام برده شده اند این یازاتا ها همان خدایان بسیار کهن باستانی اعیان اولیه اقوام آریائی هستند که با الهای از مجد و عظمت قدیم دیگر بار در کتاب « یشت » Yasht چهاره - نمائی کرده اند . و شماره آنها را بیش از صد ها و هزار ها یاد می کنند و همه دارای صفات ممتاز و می باشند که میراث آریانه‌های دیرین است و با خدایان مذکور در « ریگ ودا » مشترکند از آن جمله « اوشا » Ushas خدای مادینه سحرگاه و « وایو » Vayu خدای باد است ولی مهمترین و باشکوهتر از آنها « میترا » Mithra ( خدای مهر ) است که ظاهراً زردشت خود از او یاد نکرده ولی عامه زردشتیان باو همچنان معتقد و دل بسته مانده اند . و در نصوص اخیر و اوستا به عظمت و اقوام قدیم ذکر شده است . از کتیبه هائی که از اواخر عهد هخامنشی باقی مانده متلاً کتیبه ارتاکرزس ( اردشیر ) نام میترا در ردیف « اهورامزدا » قرار دارد البته از نظر عقیده ایمانی مقام میترا دون مرتبه اهورا مزدا می باشد لیکن در عقاید عامه وی مرتبت و فرعلوی حاصل کرده و خدای بزرگ نور و روشنائی شناخته شده که راستگویان را پاداش می دهد و به آنان که از او یاری جویند دستگیری می فرماید و در کشمکش و نزاع نیکان با بدان در ظلمات این حیات و در حیات عقبی بآنها نیرو و توان می بخشد ، عاقبت کار بجائی رسید که نزد زردشتیان در اعصار بعد عقیده عجیبی بظهور رسید و گفتند که اهورامزدا خود نیز بدگرگاه میترا قربانی نیاز میکند و آنهر در دینی اهورامزدا و میترا هر دو « وایو » Vayu خدای باد را می پرستند . همچنین عقیده به تقدیس شربت الهی عصاره هوما Haoma تا حدی دیگر بار رواج یافت و آنگاه خدائی صاحب روانی علوی و شفا بخش و جمال افزا با چشمانی زرین تصور کردند و نیز قربانیهای حیوانی که زردشت تا آن حد از آنها بیزار بود و ناپسند می داشت برای هوما و بنام او تقدیم کردند همانگونه که در ریگ ودا آمده برای آتش شربت الهی خاصیت اعطای طول عمر و خلود روح و خاصیت ضد موت قائل گردیدند .

زردشتیان باین حد متوقف نگشته به « فرهوشی » ها Frahvashis نیز معتقد گشتند شناختن حقیقت ماهیت فرهوشی ها بسیار مشکل و متعسر است زیرا آنها بمقیده ایشان دارای خاصیتی مرکب و مخلوط می باشند . در آغاز گویا آنها را ( روان تیاکان ) مردم می دانستند که در برابر عبادت و پرستش زندگان بآنها برکت و هدایت می بخشیده لیکن در ادوار بعد مرتبت آنها جلال و عظمت بیشتری حاصل کرد ، تا آنکه دارای نفوس مستقله آسمانی گشتند که مانند جنیان یا موجودات

لطیفه نامری هم آدمیان و هم آلهه را حفاظت و پاسداری می‌کنند. پس بر آن رفتند که هر فرد زپحیات دارای فرهوش خاصی است که عنصر ابدی وجود اوست و همچنین موجود آلتی نامری بنام «سوشیان» Saoshyans در جهان هستند که عالم را بنظم و صلاح در می‌آورند کار بجائی رسید که گفتند حتی امشاسپندویازانها و حتی خود اهورامزدا هر يك بنوبت خویش دارای فرهوش خاصی میباشند. خلاصه کلام آنکه فرهوشی ها عنصر باقی و روح جاویدانی ازلی هر موجود حی می باشد که مانند «نفوس ناطقه» در فلسفه افلاطون قبل از حیات هر فرد موجود بوده و بعد از وفات او نیز وجود خواهد داشت، زردشتیان برای فرهوشی های اجداد خود نماز ها خوانده و قربانیا می‌کنند تا آنها را مددکنند و رستگاری بخشایند.

مردم ایران در طول زمان نه تنها برای سلطنت و حدانی اهورا مزدا شرکا و انبازهای ایجاد کردند بلکه از حدود معتقدات قدیم آریائی اجدادی خود فراتر رفته خدایان سایر اقوام را همرا نیز در دائرة عظمت اهورا مزدا را داخل کردند از ازن گز رسی دوم (۳۵۸ - ۴۰۴ ق. م.) شاهنشاه هخامنشی کتیبه‌یی موجود است که در آن نخستین بار از خدائی مادی بنام، آناهیتا Anahita (ناهید) یاد کرده. این خدا که به معنای «خدای پاک و بی عیب» است مورد پرستش پادشاه قرار گرفته و برای او در بلاد بابل و شوش و اکباتانا و دمشق و سارد Sardis مجسمه‌ها برپا ساخت. اصل و سرآغاز ایمان به «آناهیتا» درست معلوم نیست همینقدر معلوم است که او صورتی دیگر از خدای مادی بنام بابلیه بنام «ایشتر» Ishtar بوده است که در باره او قبلا سخن گفتیم. در «یشت» yast که جزئی از اوستاست سرود هائی در مدح و تجلیل آناهیتا سروده شده و او را بمنوان آلهه ستود ما ست که جاری کننده آنها رومیاء از آسمان است تا زمین های هفت اقلیم را آباد سازد و گیاهان و اشجار را خرمی و سرسبز اعطا کند و ریه های گاو و گله های گوسپندان را فروزی و برکت بخشد. این الاهی مانند خدای ایشتر بابلی دارای فوه انما و توالد است و برکت و عنایت او شامل حال زنان میشود و بآنها فرزندان و شیر عطا می‌فرماید.

باری این چنین مشاهده میشود که اصل توحید (مونوتئیزم) آن چنانکه زردشت برقرار فرمود رفته رفته جای خود را به تعدد آلهه (پولی‌تئیزم) داد. در دین بهی نیز مانند دیگر ادیان و مذاهب، ابتدا پایه و مبادی اطیفه و کلمات عالیّه در آغاز کار وضع شده بعد خلاقیت بتدریج از افکار بلند و اعمال سوزمند منحرف گشته و بمبادی جدیدی که سهلتر و بمذاق آنها خوش آیندتر بود، گرایده‌اند و عامل «عادت» و تمسک به سنن قدیمه بر ابداعات و افکار عالیّه لطیفه غلبه یافته است.

سوم - اعتقاد بمبدع شر و عامل تباهکاری و خطا در طول زمان تحولی حاصل کرده و رفته رفته دین زردشت را بصورت يك آئین دوگانه پرستی (دوالیزم) اخلاقی درآورد، در برابر فرشتگان پاک نیک‌نهاد روانهای پلید و زیانکار بیش از آنچه که زردشت گفته بود دارای هومت و شخصیت گشتند «انگرمائی‌نیو» را گرچه زردشت بتلخی یاد میکند ممذک او را حریف و خصم همراز اهورا مزدا در اول بصورت مستفل ندانسته است ولی در طی زمان «انگرمائی‌نیو» ابلیسی نیرومند گردیده است که در برابر اهورا مزدا مقاومت کرده و انهر دو بصورت دو عامل حسناوی با یکدیگر بستیز و نبرد پرداختند در قطعات و اجزای اوستا که از آثار فزون اخیره است انگرا. می‌نیو راهمشان و همراز خدای اهورامزدا می‌شناسند تا بجائیکه میکوبند آنهر دو در خلقت عالم

متساویاً شریک و انباز بوده‌اند در فصل اول کتاب وندیداد اهورا مزدا را چنین وصف میکند که وی برای زردشت سرگذشت نزاع و کشمکش خود را با «انگرامشی‌نیو» در هنگام آفرینش جهان نقل کرده است. حتی بعضی ولایات و نواحی ایران را مخلوق و مصنوع خود دانسته و آنها را بزبور کمال و جمال می‌آراید ولی در برابر او «انگرامشی‌نیو» نیز بیکار ننشسته و در مقابل هرولایت خوب ناحیه بدی می‌آفریند سرمای یخبندان زمستان، حرارت سوزان تابستان، مارها و افعی‌های قتال، مورها و ملخهای جانگزا، توانگران زیانکار، و جادوگران سیاهکار و خداوندان و امراء قبائل تورانی (غیر ایرانی) و بالاخره صفات و اخلاق ذمیمه انسانی مانند شهوت و غضب و حسد و شک و بی‌ایمانی و جادوگری و امثال آنها را همه را بوجود می‌آورد تا بجائی که برخی ذنوب و گناهان کبیره مانند دفن اموات و طبع گوشت گندیده (که از قبایع اعمال نزد زردشتیان قرون بعد است) بزم ایشان همه مخلوق و مصنوع «انگرامشی‌نیو» هستند و خلاصه آنکه برای اعمال‌سوء و کارهای زیان بخش این اهرمن پلید دارای نیروی بی‌پایان می‌باشد. بنا به فصل ۲۲ در همان کتاب شماره امراضی را که انگرامشی‌نیو خلق کرده است به ۹۹۹۹۹ میرسد. و سرانجام انگرامشی‌نیو بدترین و شدید ترین اثرش را در جهان بوجود آورد یعنی «مرگ» را آفرید.

نیروی اهریمنی زیان‌آور «انگرامشی‌نیو» به وجود هزاران دیوها و شیطانها که خودآفریده بود افزایش می‌پذیرد و این موجودات شریر او را به بدی و سیئات مدد میکنند از آنجمله اکمنه Aka Manah (اندیشه بد) و اندار Andar (خدای امید را در کتاب ودا) نتون هبتا Naun haittya (خدای ناساتیا در کتاب ودا) که عبارت از دوستانه توأمان درآسمان است و سورو Sauru و فورو Fauru و «زیری» Zairi و وعده بی‌پایانی. دیگر از دیوها و روان‌های پلید زیان‌بخش همه در صف لشکریان انگرامشی‌نیو قرار دارند. نباید از نظر دور کرد که دروغ Druj خود نیز یکی از عوامل قویه شر است که انگرامشی‌نیو آنها را بصورت دیوی ماده آفریده و او کشنده راستی است و آنقدر توانا و مقتدر میباشد که اهورا مزدا خود در یکی از آیات کتاب «یشت» از او بشکایت آمده میگوید اگر فرهوش نیرومند ایمان بمن یاری نمیکرد همه گیتی را دروغ فرا می‌گرفت و جهان جسمانی سراسر بدست دروغ می‌افتاد (یشت - ۱۲/۱۳).

البته حل مسئله مشکل «خیر و شر» بدین طریق آسان است که بگوئیم همه نیکیها از خدا و همه بدیها از دیو است ولی این مقدمه نتیجه بی‌اثر متضمن است که باید قهراً اذعان کرد که دیواگر خالق حقیقی همه شرور است پس بالضروره او نیز مانند حق تعالی ازلیت باید داشته باشد و قبل از آفرینش موجودات خود وجود داشته است والا لازم می‌آید که قائل بخلقت شرویدی بدست خدای خیر و نیکی بشویم البته باین مقدمه و برهان منطقی جماعتی چند از زردشتیان به همین نتیجه که لازمه آن قیاس است معتقد گردیده و بدی را مخلوق خدای نیکی دانسته‌اند ولی عده کثیری از منان و پیشوایان دین از این نتیجه نامطلوب رو برگردانده و در قرن چهارم ق.م مبدئی جدید و اصلی نو وضع کردند که شبیه است بنظریه جسمانی جدید که در فلسفه بوجود آمد ولی اکثریت زردشتیان آنها را نپذیرفته مردود دانستند، بزعم این فرقه آن هردو نیرو یعنی موجد خیر و موجد شر - اهورا مزدا و انگرامشی‌نیو از يك منبع ازلی واحدی که مبداء کیهان است و بنام «زروان» Zarvan موسوم میباشد تراوش کرده و او همان «مکان و زمان» است باین قیاسی گرچه یزدان و دیو در طول زمان متساوی و

همتراز گردیدند ولی عاقبت فتح و غلبه نصیب اهورامزدا خواهد بود پس مخالفت و دشمنی باشد مهم‌ترین وظیفه هر آدمی نیک کردار و نیکو پندار خواهد بود.

چهارم آنکه موضوع نبرد آدمی با دیوها و اهریمنان در میدان بزرگ زندگی در آغاز ظهور زردشت اساساً امری اخلاقی بوده است ولی این مسئله در ادوار بعد کتاب اوستا مخصوصاً در قسمت وندیداد Vendidad صورت تشریفاتی بخود گرفته و برای نزاعها و جدالها با دیوان و عوامل شر بعضی مناسک و رسوم برای آدمیان وضع گردیده ازینروتنییر هدف منظور موجب شد که بعضی از اعمال و عبادات قدیمه که برای تنزیه و تطهیر انسان از سحر و جادو مقرر گردیده بود در آن صورت مخالفی بخود گرفت. بدینمعنی که بمنظور باطل کردن نیروی دیوان و دوری اهریمنان از روان انسانی کتاب وندیداد التزام مسائل اخلاقی و تعالیم روحانی را رها کرده و برای جلوگیری از آن اهریمنان دستور استعمال افسونها ( منترها mantras ) را توصیه نمود. (این کلمه همان منتر mantara است که نزد هندوان و پیروان کتاب ودا نیز مصطلح میباشد). خواندن بعضی آیات و قرائت بعضی عبارات که از کتاب گاتای زردشت اخذ شده - برای افسون دیوها و خنثی ساختن عمل ایشان لازم و سودمند شمرده شده است بالاخره گفته‌اند که کتاب گاتا سراسر افسونی است که تکرار و تلاوت آن بدون انقطاع - خواه خواننده معانی آنرا درک کند یا نکند - برای جلوگیری از شیطا طین شریر مؤثر و سودمند میباشد.

علاوه بر تلاوت منترها وسیله مؤثر دیگری برای باطل کردن عامل شر و ایمن ماندن از آزار دیوها همانا شرب شربت آلهی هوما haoma شناخته شد. هم امروز پارسیان هند ساقه و شاخ یکنوع نبات مقدس را گرفته و آنرا در هاونی کوبیده و عصاره آنرا با شیر و آب مقدس آمیخته و موبدان و روحانیان زردشتی در هنگام انجام مراسم عبادت آنرا می‌نوشند و می‌نوشانند و این عمل با تمام تشریفات آن تقریباً همان کاری است که هزاران سال قبل از این طوائف هندوآریائی در سواحل رود سند بجا می‌آورده‌اند.

از همه اینها بالاتر و مهمتر برای حفظ انسان از شر و ایمن ماندن آن از تأثیر عامل بدی و پلیدی همانا آدابی چند برای تطهیر مقرر کرده‌اند، بموجب کتاب وندیداد تماس با جسم مردگان سرچشمه آلودگی و پلیدی است و هرکس که کالبد میتی را لمس کند بایستی بیدرتنگ غسل کند و خود را مطهر سازد. این تطهیر گاهی با آب و گاهی با بول گاو توصیه شده است. نزد پارسیان جدید و قدیم اجساد اموات بقدری نجس و ناپاک شناخته میشدند که دفن کردن آنها در خاک یا غرق کردن در آب و یا سوزاندن در آتش سینه کبیره و گناه بزرگ بشمار می‌آمد چه آن جسم پلید عناصر مقدسه خاک و آب و آتش را ملوث و پلید خواهد ساخت. در اوایل عهد زردشتیان قدیم کالبد اموات را بر روی بستری از سنگ یا بر فراز توده‌ئی از آهک مینهادند یا در تابوتی از سنگ درسته میگذاشته‌اند، تا آن شی، نجس از عناصر آب و خاک دور بماند. در این زمان جایگاهی عظیم و مرتفع بنا میکنند که آنرا «برج خاموشان» مینامند. در آن بنای بدون سقف و روگشاده اجساد اموات را میکشترده‌اند تا مرغان هوا و حشرات زمین آنها را طعمه خود ساخته و نابود سازند همچنین هرعضی از اعضاء جسد مرده یا قسمتی از بدن زنده قطع شده باشند مانند بریده ناخن یا چیده مو ایضاً ناپاک و پلید شمرده میشود. نفو انداختن خاصه در حضور شخص دیگر عملی منکر است. حتی هوایی که با تنفس از ریه خارج شود موجب نجاست است ازینرو حتی

در عصر حاضر مؤبدان و روحانیان در هنگام آفرودختن آتش مقدس در آتشکده‌ها با دستارچه دهانرا می‌بندند مبادا نفس پلید ایشان بآن عنصر پاک اصابت کند. بعضی جانوران مردار خوار مانند مورچه و مکس و کرم همه نجس و ناپاک محسوب میشوند که آنها را «انکرامشی نیو» آفریده همچنین مار و کژدم و وزغ نیز همه مضروع و مخلوق اویند. در ازمینه قدیمه مجوسان واجب میدانستند که صدا و هزارها ازین جانوران را به‌نوان عبادت و کسب فیض هلاک سازند، ثوابی که موجب خشنودی اهورا مزدا خواهد شد. و اگر انسانی این حشرات ناپاک را لمس کند باید درحال عمل تفسیل را بجا آورده و تن خود را بشوید.

این انتقال مذهب از مبادی اخلاقی معنوی بسوی اعمال و نشریات ظاهری رسمی و تظاهرات معمولی یکی از خصایص نمایان تاریخ تحول دین زردشت است.

بنجمین تحولی که در اعتقادات زردشتیان بظهور رسید و صورت منظمی بخود گرفت مسئله حیات عقبی است که مبتنی بر یک نظام افکار و تصورات متشکل با جزئیات اوصاف و تفصیلات بسیار میباشد.

در باب آینده انسان و حیات پس از ممات و شمار و حساب اعمال آنان سخن بسیار گفته‌اند و بر آنند که چون چهار روز از مرگ کسی بگذرد زندگانی دیگر او آغاز میشود در سه شبانه‌خستین روان او بر سر یکری خاکی او می‌نشیند و در گذشته‌گردارها و پندارها و گفتارهای خوب و بد خود اندیشه میکند هرگاه او نفسی نیکوکار و راستین باشد هر آینه در این زمان فرشتگان پاک‌گوهر او را نوازش خواهند داد و اگر بدکار و دروغ‌زن باشد دیوان پلید بر فراز تارک او پیروز درآمده و او را آزار می‌رسانند و سرانجام او را کشان‌کشان بیکریگاه میکشند چون روز چهارم در رسد روان مرده بسوی یل چینوات Chinvat که گذرگاه همه مردگان است روان میشود و در برابر آن یل خدای میترا و همکارانش یعنی سرنوش Sraosha و راشنو Rashnu او را بدآوری می‌خوانند در دست «راشنو» نرازوئی است که در دوکفه آن کردارهای نیک و بد او را مقابل نهاده می‌سنجند پس دوباره او فرمان فرجامی صادر میگردد و روان مرده بسوی یل چینوات روان میشود تا از آن درگذرد در کتاب بوندهشن<sup>۱</sup> آمده است که در میان این یل تیه‌ئی نیزتر از دم شمشیر جای دارد و در زیر آن جایگاه دوزخ است چون روان مردگان بآن جا میرسند اگر راستکار و راست‌کردار باشند آن تیه‌تیز در برابر ایشان پهن شده گذرگاهی نرم میشود لیکن اگر بدکردار و دروغ پیشه بودند آن تیغ بر آواراه را می‌بندد همینکه مرده سه‌گام دیگر بر میدارد که یکی نماینده اندیشه‌های بد و دیگری سخنان فاسد و دیگر کارهای زشت است که در روزگار زندگانی از او سرزده آن تیغ او را بدو نیمه شکافته و از فراز یل در نشیب دوزخ فرو می‌افکند.

هم در آن کتاب در وصف عبور روان مرده از آن یل تصویری جالب مذکور است که بتفصیل توصیف میکند چگونه بر فراز یل «دین» Daen یعنی «ضمیر» آن مرده بر او مجسم میگردد اگر نیکوکار باشد بصورت دوشیزه‌ئی خوبرو و اگر بدکردار باشد بچهره عجوزی زشت نمایان میشود که

۱ - کتاب بوندهشن Bundahishn در مبادی و اصول دینی زردشت ظاهراً بعد از غلبه اسلام

بزیان پهلوی که هنوز در جنوب غربی ایران تکلم میشده نگاشته شده است، این کتاب و کتاب دیگری بنام دینکرت Denkart مجموعه‌ئی از آداب و اطلاعات دینی زردشتیان را تشکیل میدهد.

هر دو همان تجسم اعمال اوست و او را بنوبت نوازش یا آزار میرسانند .

این تصورات و اندیشه‌ها که زردشتیان قرون بعد در دین شاعر نخستین کیش خود بوجود آوردند همانامیشنی بر اصل وقاعده‌یست که خود آنمرد بزرگ بنیاد نهاد وگفت «هرکس مسؤول عمل خود است . و ادراکات سرنوشت او در حیات دیگر معلوم خواهد شد.»

همچنین در روایات اواخر گفته شده که آنکسانی را که نیکی و بدی در دو کفه ترازوی اعمال ایشان برابر باشد به «همشتکان» Hamestakan (اعراف) فرستاده میشوند که در آن عالم برزخ که در میان زمین و آسمان قرار دارد جای گیرند و نیز گفته اند که دوزخ از طبقاتی چند ترکیب شده که طبقه سفلی آن در اعماق زمین قرار دارد جایی که ظلمت و تاریکی ضخیمی آن را فرا گرفته و بوی گند از آن متصاعد است آسمان را همچنان طبقاتی است که بطرف اعلی صعود میکنند و هر طبقه به تناسب اعمال صالح و افکار مستحسن و کلمات طیبانی است که شخص مرده بجا آورده و بقراخور حال او در یکی از آن طبقات برین درسزمن اجرام علوی و کواکب و ماه و خورشید قرار میگیرد و روح آدمی پیوسته صعود میکند تا طبقه برترین میرسد که «گار و نمنا» Garo - Demana یعنی «خانه نعمات» نام دارد و آدم نیکوکار و خوش‌پندار در آنجا مکان یافته و از لذایذ و نعمی که بالاین از آن تصور نمیتوان کرد منتهم و برخوردار است تا روز شمار در رسد و هنگام رسناخیز فراز آید.

برای تعیین موقع آفرینش و پسین متأخرین آن طایفه معتقد به «دور زمان» شده و برای هر دور مدت سه هزار سال فائل گردیده اند و گفته اند که پشت زردشت در آغاز دوره آخرین ظهور فرمود بعد از او سه تن نجات دهنده دیگر بیایی بفواصل یک هزار سال خواهند آمد . نخستین ایشان کسی بوده بنام اوشتر Aushetar که درست یک هزار سال بعد از زردشت پدیدار گشت . و دومین که «اوشتراماه» Aushetarmah نام داشت دو هزار سال بعد از زردشت بجهان آمد و سرانجام آخرین ایشان که «سوشیان» Saoshyan نام دارد در رأس الفسوم که آخر الزمان است در میرسد و روزگار با او پایان می یابد و این هر سه از نسل و نژاد زردشتند زیرا که نهمه و پدر خود او با عباد از بزدانی در دریاچه‌ئی در کشور ایران نهفته و ذخیره گشته است و در سر هر هزاره سه دوشیزه با لک گوهر علوی در آن دریاچه غوطه می زنند و آن نهمه الهی را بروی جهان می آورند .

چون سوشیان یا «مسیح موعود» ظهور کند آخر الزمان آغاز میشود و آن روز نشور است و مردگان بر می خیزند و زمین و آسمان از باشندگان خود تهی میگردد پس انجمنی عظیم برای داوری و حساب کردار پندگنان فراهم می آید و در باره هر یک از ارواح گذشته ، فرمان یزدانی صادر خواهد شد . در آن روز فرقه نیکان از زمره بدان جدا میشوند و سیلی از فاز مناب بر فراز زمین فرو بارد و آب سیل دمان و خروشان بسوی دوزخ روان میگردد و سراسر زمین را که در بستر او قرار دارد طمه آتش سوزان خود می سازد بدنها و پلیدیها را نابود میکند تمام آدمیان دگدان در این سیلاب آتشین غوطه ور میگردد لیکن برای نیکوکاران و راستان گوارا اثر از شیر گرم خواهد بود زیرا در نهاد ایشان اثری از پلیدی و زشتی باقی نیست لیکن بدکرداران و دروغگویان طمه آن سیل آتشین میشوند و آنچه که از عنصر بدی دروغ در نهاد ایشان مخمر است می سوزاند و اگر در آن عنصر خیری باشد باقی میماند . بیکار آخرین که بین اهورامزدا و سیاهش با اهرمن و لشکر یانش در میگردد اهرمن و اتباع او هزیمت نهائی یافته به آتش فرو می افتند و برای جاویدان نابود میگردد پس آنکسان که از این آزمایش و ابتلا سلامت و درستی بیرون آیند در زمین و آسمان نوین مردان همه بسن چهل و کودگان بسن



پانزده با دوستان و خویشاوندان در کمال خوشی و خرمی زندگانی جاوید خواهند کرد و این جهان ابدی و سرمدی ابدالاباد بجای خواهد ماند .

#### ۴ - زردشتیان در زمان حاضر

تغییراتی که در مذهب زردشت روی داد از عصر شاهان هخامنشی آغاز شد و بمرور زمان تحول یافت از آن پس همچنان ادامه داشت و در دوره کوتاهی که کشور زردشت پایمال حمله سپاهیان اسکندر شد بر آن آسیب بسیار وارد آمد لیکن بعد از آن در زمان سلطنت ساسانیان (۶۵۱ - ۲۲۶ م) همچنان در آن تغییراتی تازه رویداد در این دوره قوت دین زردشت بدرجای رسید که در قوم یهود و اعراب عصر جاهلیت نیز نفوذ فراوان کرد، و نائیکه نوبت بدین اسلام رسید . معتقدات زردشتیان در باب آخر الزمان و مسائل رجعت و روز حساب در مبادی یهودیت و مسیحیت و اسلام داخل گردید .

مذهب اسلام از شهر مدینه طالع کرد در تمام عالم پرتو افکند و نه تنها مذاهب آئین موسی و کیش عیسی را متزلزل ساخت بلکه اساس دین زردشتی را نیز تقریباً و مضمحل و متلاشی نمود.

#### تأثیر فتوحات اسلام

اصحاب نبی عربی اکتاف جهان را فتح کردند با سرعتی بسیار آن دین قویم انتشار یافت در سال ۶۳۶ . م کشور شام و در ۶۳۹ ملک مصر را مسخر ساختند . در مدت ده سال از ۶۳۷ بمقدیر سراسر قلمرو ساسانیان چیره گشتند و در ۶۵۱ آخرین پادشاه ساسانی هلاک گردید و نابود شد بزرگترین ضربه مهلک به آئین زردشت وارد آمد در سده اول تاریخ اسلام و حتی بعد از آن تا مدتی، فاتحان عرب روش زور و اعمال شمشیر را برای نشر دین خود بکار نمی بردند زیرا قرآن شریف برای اهل کتاب یعنی مللی که دارای کتاب مقدس باشند بهدارا و مسالمت امر فرموده و درباره آنها زور و جور چندان بکار نمی رفت ظاهراً زردشتیان نیز در ممالک مفتوحه اسلامی در ردیف اهل کتاب یعنی نصاری و یهود قرار گرفتند . در حقیقت بعد از آن تاریخ است که دوره ظلم و فشار بر آن جماعت از طرف حکمرانان اسلامی آغاز گردید که فاتحان اعراب را مؤول آن نمی توانست دانست .

با همه این احوال هنوز یکصد سال از غلبه عرب نگشته بود که جمعی کثیر از پیروان زردشت به جلا و وطن معصوم شده ایرانیان ترک کردند . آنها بطرف سواحل خلیج فارس آمده و بیکس از جزایر فریبی هند و سپس بخاک گجرات (هندوستان غربی) مهاجرت کردند و از آن پس دستجات دیگر از مهاجرین ایرانی بدینا ملحق گشتند و آنها بارون سلم و مدارای تاریخی خود با آنها به پرمیانی رفتار کرده و ایشان را « پارسی » Parsis یعنی اهل دربار فارسی خوانند و در حفظ دین و آئین خود آزاد گذاشتند .

### میرها

اما همکیشان ایشان در خاک وطن بقدر آنها آسوده و مرفه نماندند و مسلمانان آنها را «گیر» نامیدند که ظاهراً معنای «کافر» است ولی ایشان خود را زردشتی یا «به‌دینی» مینامند ، آنجماعت فلیل در تحت فشار و ظلم عمال متعصب مسلمان در یک زندگانی آمیخته بچور و جفا پس میبردند و مدتها مجبور بودند که جامه زرد «علی» بپوشند تا با مسلمانان مشتبه نشوند و اعمال و آداب آنها را ممنوع کردند. با وجود همه این سختگیریها و عقوبات آن جماعت همچنان بکیش نیگانی خود کاملاً دلبسته و وفادار ماندند و میدان و پیشوایان دینی مراسم و مناسک قدیمه باستانی را حفظ کرده و آتش مقدس (آذر) را در آتشکده های خود بهر زحمتی که بود فروزان نگاهداشته‌اند. و نیز دیگر قواعد و آداب ایمانی خود را بدقت رعایت میکردند اکنون هنوز گروه زردشتیان ایران همه مراسم قدیمه را بدون اندک کم و نقصان معمول میدارند . از آنجمله چون فرزندان ذکور بن ممینی بر سرند پیراهن مقدس «سدره» را در طی مراسمی بر تن آنها می‌پوشانند و ربسمان مقدس (کشتی) بر کمر ایشان می‌بندند . و آن بندی است که از سه تار ترکیب شده و آن سه تار بکردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک است و آن بند را چون منطقه بر کمر کودک می‌بندند که تا آخر عمر نگاه میدارد. همچنین آداب زواج و عروسی و رسوم عزا و سوگواری را با تین خود انجام میدهند.

کالبد مردگان خود را در «برج خاموشان» یا در «دخمه» نهاده طعمه طيور آسمان میسازند همچنین آداب تطهیر و تنسیل را به سنن باستانی رعایت میکنند و اگر شیء یا انسان ناپاکی را لمس کنند در حال خود را تطهیر و تنسیل مینمایند.

باری زردشتیان ایران مانند یهود فرنها در وطن خود گرفتار جفا و آزار متدینان غالب بودند و روزگاری به محنت و ملال گذرانیده اعمال مذهبی و عبادات خود را در خفیہ انجام میدادند، تا در این اواخر که در ایران حکومت های نوین میثنی بر قواعد دموکراسی تأسیس شده است با آنها تا حدی آزادی و حقوق مدنی اعطا شده و اوضاع و احوال ایشان بهبودی بسیار یافته است. شماره ایشان در حدود پانزده هزار نفر باحصاء آمده است.

### پارسیان هند

اما زردشتیان در هندوستان که روزگاری سمید و مرفه میزیسته و آسایش بیشتری داشته‌اند عدد نفوس ایشان اکنون افزون از یکصد هزار تن است و اکثریت ایشان هنوز در ایالت گجرات در اطراف بمبائی Bambay presidency اقامت دارند و در آن ولایت و بندرگاه بزرگ شخص تازه وارد بزودی متوجه جماعت پارسیان میشود که آنها را نه فقط برنگ بشوه سفید و روشن و قیافه آریائی تشخیص میدهد بلکه منش و جامه موقر ایشان که ترکیبی از البسه قدیم و جدید است هویت آن طائفه را بخوبی نمایان میسازد ، مردان پارسی غالباً البسه اروپائی می‌پوشند جز آنکه گاهی شلواری سفید خوش ترکیب دریا دارند و هیچوقت (چون دیگر مردم آن بلاد) سر برهنه نیستند. و غالباً کلاهی نازک از پارچه شمعین ضخیم (نمد) برنگ تیره و بدون لبه که جلو آن از طرف پیشانی قدری متمایل بمقب است بر سر دارند. اما زنان به جامه پسیک اروپائی مجلس اند و بر روی آن

چون زنان هندو «ساری» برگردانده خود می‌پیچند و با چهره‌ها از بدون حجاب بیرون می‌آیند مؤبدان و پیشوایان دینی نیز غالباً دیده می‌شوند مخصوصاً شامگاهان هنگامیکه آفتاب رو به غروب است آنها در ساحل دریا گردآمده و بر طبق رسوم باستانی خود در برابر درخشش آن نیر آسمانی که بر فراز صفا سیمگون آب مثلاًلاً است چند لمحہ ایستاده و معبود را پرستش می‌کنند.

جامعه پارسیان هند بشمول و ثروت معروف و بضمیر روشن و افکار مشرقی در هندوستان نیکامند و آنها بهترین عنصر در عالم تجارت و کسب و کار معرفی شده‌اند مخصوصاً در توسعه صنایع آن کشور سهمی وافر دارند بهترین هتلها و بزرگترین فروشگاهها و مخازن و همچنین صنعت جدید هواپیمائی در قبضه ایشانست. این جماعت نه تنها در جمع ثروت ابراز لیاقت کرده‌اند بلکه منشأ اعمال خیریه و امور بریه نیز شده‌اند ولی نسبت به بیگانگان خارج از دین خود پکنوع بروود و برهیز دارند و مانند گنهای ایران با شخص دیگر اعتمادی ندارند و در برابر دیده بیگانگان عبادات و رسوم دینی خود را انجام نمی‌دهند و گسیرا بداخل آتشکده‌ها راه نمی‌دهند.

اداره زندگانی مذهبی پارسیان برعهده مؤبدان یعنی طبقه روحانیان ایشان است که بوراث از دیرباز و از پدران و نیاکان مجوس خود آن حرفه را محفوظ داشته‌اند. پیشوایان بزرگ را «دستور» می‌گویند و غالباً ایشان مردمی تحصیل کرده و تربیت شده‌اند. اما وظیفه آفرودختن آتش مقدس در آتشکده برعهده جماعت خاصی است که آنها را «موبد» گویند. و آنها بایستی همیشه بدقت رسوم دینی و آداب تطهیر و تنسیل را رعایت نمایند. این مؤبدان قسمت عمده اوستا را از بر دارند و بدون آنکه معمولاً ممانی متن آن کتاب را بدرستی بفهمند (زیرا زبان اوستا اکنون جزو السنه مرده قرارداد) الفاظ آنرا تکرار میکنند، دیگر عوام زردشتیان نیز مانند آنها بعضی آیات و جزوات از اوستا را از حفظ داشته و در هنگام انجام مناسک دینی می‌خوانند.

### نیایش در آتشکده

بنای آتشکده‌ها هم در ایران و هم در هندوستان بنای خاصی نیست و بر سایر ابنیه و عمارات از جنبه خارج امتیازی ندارد ولی آذرپرستان همه میدانند که در کجا شراره ایزدی فروزان است و بهتر میدانند که آنجا یکاه مقدس در معرض انظار تماشاگران کنجگار واقع نشود. در ایران آتشکده غالباً عبارت از طاق کوچکی است در گوشه‌ای از خانه که مخصوص تقدیم عبادات و انجام مراسم میباشد. در هندوستان مراتب و درجات آتشکده‌ها متفاوت است بعضی از آنها که عهد فروزندی آتش در آنجا قدیمتر و آداب طهارت و پاکی بیشتر رعایت شده مقدس‌تر شمرده میشود.

پاکی آتش و حفظ آن از لوث کنورات و پلیدیها یکی از رسوم مهم زردشتیان است. مقدس‌ترین آتش آتشکده از شانزده آتش جداگانه ترکیب شده باشد که هر کدام از آنها بنوبت در ضمن یک سلسله عبادت مفصل و تشریفات طولانی مرتبه تقدیس حاصل کرده‌اند. از جمله آداب طهارت آتش آنست که یک چند عدد هیزم از چوب سندل مظهر تراشیده توده میکنند و بر فراز شراره بدون آنکه آنرا لمس کنند قاشقی فلزی نگاه میدارند که روزی کوچک در میان آن است و در آن نیز خرده ریزه چوب سندل ریخته‌اند پس آنگاه آن توده چوبهای مقدس را مشتمل می‌سازند و بقرائت و تلاوت دعاها و سرودها مشغول‌اند و این عمل را نود و یک بار

تکرار می‌نمایند .

آتشهای دیگر نیز هستند که اصل هریک از آنها از درختی برقی یا از سایش سنگ چخماق یا از آتش مخصوص معابد و بتخانه‌ها و محل تفریق و خانه‌های مقدس و ابرار روشن شده و هر يك در درجات قدس و طهارت مختلف میباشند و بالاخره شانزده آتش مطهر که مؤبدان از شانزده منبع مختلف جمع کرده‌اند در کوره مقدسی در آتشخانه افروخته میشود و مؤبدان در حال تکیه با پارچه لطیفی دهان خود را بسته‌اند و ازدور تنفس میکنند آنرا مشتعل میدارند.

آتشدان در مرکز يك اطاف اندرونی است و پیر از خاکستر و در آنجا يك چهار پایه سنگی قرار داده‌اند و بتناوب مؤبدان آنرا با قطعات چوب صندل تازه و فروزان میکنند و همواره دستمال بر دهان بسته‌اند که میبادا دم ایشان بآتش پاك دمیده و آنرا پلید سازد و همچنین در برابر آن آتش بیج ایزدی از سرفه و عطسه اجتناب دارند .

افراد زردشتی در هر وقت روز بخوانند میتوانند منفرداً یا بیرون آتشکده بر و نه قبل از ورود به معبد دست و روی خود را با آب شسته و قسمتی از اوستارا ( از کشتی Kusti ) را تلاوت میکنند و دعا و مناجات میخوانند سپس کهشها را از پیران آورده با طاق معبد داخل میشوند و در برابر آتشدان مقدس نماز برده و هدیه و نایزی با مقداری چوب صندل به مؤبد تقدیم میدارند و در برابر يك چهچه از خاکستر مقدس از دست او می‌سازند آن خاکستر مقدسی را بنیت کسب فیض و برکت بصورت و چشم خود میمالند ، پس بسوی آتش بتظیم خم شده و نماز و دعا میخوانند و در همه حال آن آتش را رمز دشنانه ملکوت الهی میدانند نه عین ذات ربوبی . آنگاه آهسته رو به قهرا رفته به گفتن کن میرسند و سپس بتخانه خود باز میگردند.

مهمترین زیارت آتشکده در روز نوروز است در آن روز زردشتیان با مدادان از بتیتر برخاسته و بدن را شسته و جامه نو بر تن راست کرده به آتشکده میروند مراسم نیایش را بجا میآورند، آنگاه صدقات و بریات بفقرا و بیتنوايان اعطا کرده تمام اوقات آن روز مقدس را بدید و باز دید و ستان و تبادل شادبانی و تقدیم تهنیت و جشن و سرور میگذرانند.

آئین پارسیان غالباً مبتنی بر مذهب اوستائی در اواخر است و سادگی و بساطت ابتدائی زمان زردشت را از دست داده و این نکته از مطالعه رسوم و جشنهای سالیانه که آنها بعمل میآورند بخوبی مشهود میشود. از آنجمله ایشانرا عیدی مخصوص پرستش و نیایش مهر (میترا) است که در آنروز خدای آفتاب به پرستندگان خود راستی و مهربانی و پاکی ضمیر و روشنائی دل عطا مینماید. جشن بزرگتر و مهمتر آنست که در فروردین گرفته میشود و آنرا بنام خدائی که بر ارواح گندشنگان فروشها نظر دارد برپا میسازند این جشن مدت ده روز بطول می‌انجامد . گویند که در این مدت فروشیها بدیدار بازماندگان و فرزندان و فرزندان خود می‌آیند ازینرو برای شادبانی و خیر مقدم آنها در روی کوهها یا در براس (برخ خاموشان) تشریفات خاصی بجا میآورند، جشن دیگری و بزرگتر و مهمتر ( بهمن ) است که حافظ جانوران نیک و دواب سودمند است در آن هنگام زردشتیان بحیوانات مفید بی‌آزار نوازشها میکنند . باری زردشتیان چشتهای عدیده بنام هریک از عوامل و عناصر آفرینش یعنی آسمان و زمین و آب و نباتات و حیوانات و آدمیان منعم سازند.

خلاصه - این بود بررسی مختصری از آئین زردشت ، هنوز مطالب زیاد در آن راه میتوان گفت مخصوصاً ذکر این نکته لازم است که پارسیان اکنون بدوفرقه منقسمند که هریک در موضوع توهم

و حساب زمان و دیگر مسائل با یکدیگر اندک اختلاف دارند. آنچه که باختصار در این صفحات گفته شد امید است دورنمای روشنی از سرگذشت این دین باستانی را که پیروی یک پیمبر ایرانی در جهان تأسیس شده است در نظر خواننده محقق روشن و نمایان سازد.

## فصل سیزدهم

### مذهب یهود:

## ظهور عقیده بخدای واحد در طبیعت و در نظام اجتماعی

میتوان گفت که در تمام دوران سیر منتهی قوم یهود يك موضوع بزرگ ظاهر و آشکار می باشد و آن همانا اعتقاد بندهای واحد عادل در نظام طبیعی و دستگاه اجتماعی عالم است . آن قوم باین عنایت نهایی بفته و ناگهانی نرسیدند بلکه با دوران سیر تاریخی بالزوره این اندیشه در معکوره ایشان پدیدار گردید ، زیرا کسانی میتوانستند در طول جریان زمان باین نتیجه برسند که قوه عقلیه ایشان هم از لحاظ اخلاقی و هم از نظر اجتماعی تکامل یافته و با طی يك سلسله مدارج و طی طریق عاقبت معتقد باین چنین حقیقت و ایمان به چنین خدائی بشوند .

کتاب عهد عتیق Old Testament در واقع يك سند کامل و متن متقن تاریخ آن قوم است که مورخین عبری آنرا بقلم آورده اند و این تاریخ که سرگذشت حوادث آن قوم است از قرن هشتم قبل از میلاد آغاز میشود و کاملاً صحیح و موثق است زیرا اکتشافات باستان شناسی (آرکئولوژیک) که بوسیله حفاریهای علمی در خاک فلسطین بعمل آمده و پرده از روی فرهنگ گذشته ساکنان قدیم آن سرزمین برداشته است همه مؤید و مثبت آن کتاب است . ولی نباید از نظر دور داشت که عبرانیان تاریخی دینی نگاشته اند و وقایعی که ذکر کرده و سخنانی که نقل نموده اند البته آن ارزشی

که برای آنها داشته است برای ما ندارد . و بحقیقت باید گفت که این سرگذشت تاریخی مطالبی را متضمن است که از نظر خود آن جماعت از بدیهیات مسلم بوده و بآن ارزشی که ما بدان قائلیم آنها قایل نیستند ولی ما ناگزیریم که آن مطالب را روشن کرده و معلوم سازیم زیرا اگر تفسیر و تجزیه بدین سبک از آن کتاب کهنسال بعمل آید آن نوشته تاریخی فی الحقیقه معنا پیدا میکند .

### ۱. مذهب عبریها قبل از موسی

عبریها اصلاً از نژاد سامی Semitic هستند و در نواحی شمالی بیابان عربستان پرورش یافته و قرن‌ها در آن دشتهای بیکران متحرک بوده‌اند ، در صحراهای عربی و وسیع آن سرزمین این قوم مانند سایر اقوام سامی در کنار واحه‌ها هر جا که اندک آب و گیاهی بوده خیمه زده و سپس از آنجا شتر رحال کرده طول و عرض آن بیابانهای سنگلاخ و مواج پراز ریگ‌وشن را می‌پیموده‌اند در خیمه-گاه خود سایه بانهای از جلد شتر و پوست بز بر فراز سطح خاک می‌افراشته و درینا آنها بیک گونه زندگانی اجتماعی بسر می‌بردند هر قبیله یک واحه جداگانه مستقل بخود بوده است و امور معاشی روزانه آن در تحت امر یک رئیس واحد و مقتدر یعنی مهتر قبیله یا پدر عشیره که بلسان امروز به «شیخ» ملقب است ، قرار داشته در آن عهود بسیار کهن باستانی آلات و ادوات و همچنین حربه و سلاح این قوم همه از سنگ و اعتقادات دینی ایشان در مراحل بسیار ابتدائی بوده بدینی و سه‌ظن نسبت به بیگانگان و مهر و سخاوت نسبت بخویشان و بستگان که از خصایص اقوام صحرا نشین است از خصایص قومی ایشان نیز بشمار میرفته و با اتفاق دوستان خود هم پادشمان انسانی و هم بادشمن طبیعی یعنی زمین خشک و بایر می‌جنگیده‌اند.

### آنیسم - خدا! یان معبود قبیله

داستانی که حیات قومی عبرانیان از آن آغاز میشود عبارت از یک رشته تحولات است که از مرحله پرستی ارواح-آنیسم Animism و ایمان به قوای طبیعی Dynamism شروع شده و به تمدد آلهه Polytheism منجر گشته و عاقبت بتوحید Monotheism منتهی می‌گردد و هر یک از این اعتقادات همچنان در مراحل بعدی اثری باقی گذاشته است .

احترام بسنگها یا عبادت اجبار و ستونها در ابتدا مذهب عام بوده و آنجماعت بیابان گرد در جا یک رشته سنگهایی را که بوضعی خاص گردآمده بوده‌اند می‌دیدند و احترام آمیخته بتایش بدان می‌نهادند . این خود از خصایص تمام اقوام صحرا نشین است که برجستگیها و برآمدگیهای در زمینهای اطراف خود را محترم می‌شمارند در لغت سامی صخره برآمده و ستون مانند را «مذیبه» Mazzebah مینامند. این کلمه گویا دائماً در زبان عبریهای باستانی متداول بوده است کلمه «جیلگات» Gilgat که اصلاً بمعنی یک سلسله از صخره‌ها و سنگهای مدور است بعدها نزد عبرانیان نام بلدی در فلسطین

گردد. آن سنگها و ستونهای برجسته موضوع مناسبی بوده است که درگرداگرد آنها درصحرای وسیع مردم جمع شده مراسم مذهبی خود را بعمل آوردند و قربانیها نیازکنند گویی از نخست اشکال عجیبه و میاکل غریبه احجار که در قلل جبال یا در وسط صحرای پهنای فرار داشت در دل آن مردم ساده لوح بدوی تولید رعب وهراسی چندان میکردند است که هم از ابتدا برای آنها يك روح و حیات باطنی نیرومندی قائل بوده‌اند که از آن تمیز به (آنی‌ما‌نیزم یا دینامیزم) کنند بعدها آنها را جایگاه ارواح غیبیه و نشیمن مردهای نامرئی دانسته‌اند یعنی (آنی‌میزم) در آنها ظهور یافته و بالاخره بر آن رفته‌اند که خدایان یا شیاطین یا آلهه نر و ماده و خوب و بد درون آن سنگها و احجار منزل میسازند یعنی بمرحله (پولی‌تئیزم - پولی‌دمونیزم) رسیده‌اند.

همچنین در نزد ساکنین ریکزارها و مردم کوپربه منابع میاه مانند چاهها و چشمه‌سارها و انهار جاریه که بندرت تصادف میکردند يك خاصیت قدسی و رحمانی حاصل کرده و آنها را از فیض ارواح و عطیه قوای غیبیه و خدایان نیرومندی نامرئی دانسته‌اند که آنها را آفریده است و اگر خشمناک شود هر آینه میتوان آنها را بخشکاند و نابود سازد و آنها در تشنگی بمیرند.

همچنین اشجار نیز بطور کلی و خاصه اشجار همیشه سبز در نظر ایشان جایگاه ارواح غیبی شمرده میشده ازینرو بیشه‌ها و درخت‌زارها را اماکن مقدسه می‌پنداشته‌اند ولی چون آنها کمین سیاح و دهنده و جانوران مضره نیز بوده است ازینرو همانطور که گاهی منشأ خوبی‌ها و برکت بوده‌اند گاهی نیز منبع شرور و محل خوف و رعب بوده، به علاوه چون پناه بردن بزی آن اشجار در هنگام طوفان نزول صاعقه باعث هلاکت میشده ازینرو بعضی اشجار خود از نوع شیاطین و ارواح زیان بخش و موجودات ضاره بشمار می‌آمده است و نیز برخی اشجار دوائر جبین نسیم و سایش اوراق و اغصان بصوت و آوای نجوی مانند بسختانی رموزی آهسته مترنم‌اند گویی ارواح محافظ در آنها جای دارند و شاخ و برگ ایشان اسراری را می‌گوید که گاهی باعث راحتی و آسایش و گاهی موجب شفاى امراض میباشد و اگر کسی یا کاهنی بزبان آنها آشنا باشد هر آینه در ترم يك نواخت آنها بحقایق مخفی و معنیات راهمی‌برد.

همچنین جانوران درنده و مارهای گزنده نیز بنوبت خود محل خوف و بیم و بالنتیجه مورد احترام فرار می‌گرفته‌اند و آنها را دارای يك روح شیطانی محض می‌دانسته‌اند و عبرانیان همدست‌آخ آنها را «سرافیم» Seraphim یعنی خدایان سوزنده لقب نهاده‌اند و تمام موجودات وحشی بیابان چون پلنگ و خرس و کفتار و گرگ و روباه و غیره را در صف خدایان اهریمنی قرار دادند و نیز مرغان تندرو چون (شتر مرغ) و پرندگان شکاری چون (عقاب) کرکس را نیز منتسب بهمان خدایان مضره می‌دانستند.

عبرانیان قدیم علاوه بر اینها معتقد شدند که ارواحی گوناگون در بیابان وجود دارند که بشکل و صورت آدمیزادند ولی صفات و خصایص دیگری دارند، مانند جن در نزد عرب، قوه تمودیه آن قوم صحرائین برای آن موجودات ناپیدا از نرینه و مادینه قوای فریبنده و اغوا کننده قائل بودند. چنانکه لیلیث Lilith بروایات عبری روحی موزی بوده که آدم را گمراه می‌ساخته است شیاطین همچنین بزعم ایشان در صورت و پیکربادهای تند و ریاح سموم جلوه‌گر می‌شده‌اند و از این قرار ارواح مضره و یا روان‌های سودمند به انواع و اقسام گوناگون در عالم وهم ایشان بوجود آمد.



نکته جالب و مهمی که در این باب باید مورد مطالعه قرار گیرد اینست که نزد این اقوام بدوی صحرانشین تمام قوای غیبیه و همه ارواح نامرئی که بوم ایشان کمابیش دارای قوه و نیروی فوقه الطبیعه Dynamism است اسمی عام داشته‌اند که آن در تمام اقوام و امم سامی نژاد عمومیت دارد و آن کلمه «ال» (مفرد) یا «الیم» یا «الوهم» (جمع) می‌باشد معنای این اصطلاح شمول و عمومیت دارد و بر تمام انواع خدایان کوچک و بزرگ اطلاق می‌شود و بطور کلی این کلمه به فرد واحد فوق‌الطبیعه اشاره نمی‌کند مگر با الحاق يك کلمه دیگر که وصف یا مکان او را نشان بدهد و این اصطلاح همچنان نزد آن ملل متداول بوده تا آنکه آرامی‌ها Aramaeans و بعد عبری‌ها آنرا برای خدای واحد (اله) مستعمل کردند همانطور که کلمه «دئو» در نزد آریانی‌ها آسیا واروپا بصورت لفظ «خدئو» Gad درآمد.

و اینکه کلمه الوهم بصورت جمع برای ذات واحد الهی استعمال شده ممکن است ازین سبب باشد که نزد عبرانیان آلهه متعدده با اسامی مختلفه بمعنای يك خدای واحد بوده است. ازینرو صیفه جمعی کلمه را برای مفهوم مفردی که شامل جمیع است بکار بردند (الوهم یعنی تمام خدایان یا خدای همه). کلمات دیگری برای تسبیح خدایان در نزد اقوام سامی نژاد نیز موجود است مانند «ادونیس» Adonis که بمعنی صورت «ادونی» Adonai یافته و بمعنای «خدانندگان» است و نیز «ملک» Molok یا «مولوچ» که بمعنی «ملیج» Melich گویند و بمعنی «ملک» شده و بمعنای «پادشاه» است و نیز «بل» Bel یا «بعل» Baal که بمعنای صاحب زمین و مالک ملک است کلمه رب Rabb که بمعنی «رابی» Rabbi تلفظ شده بمعنای آقا و بزرگ است.

مطالعه دقیق در ریشه این اسامی و القاب آلهه نکته دقیقی را می‌آموزد و آن اینست که امم سامی بین خود و خدایان علوی يك رابطه مستقیم و فردی قائل بوده‌اند. شاید که طبیعت پهن‌دشتها و بیابانهای وسیع رابطه بین خدا و یک فرد بشری را مستحکم و استوار کرده است و عالم وجود را بصورت واحدی وسیع و بسیط جلوه‌گر ساخته. بهر حال سامیون نسبت بمعبودهای خود مناسبات خاصی داشته‌اند که مبینی به رعب و هراس یا سرگشتگی و تحیر نبوده یعنی درباره قوای مرموز و مستور عالم طبیعت يك نوع حرمت و خضوع رعایت میکرده‌اند. بسیار شبیه بمناسبات افراد کوچک قبیله به شیخ و پادشاه یا اولاد نسبت باآباء، چون آن اقوام باین مرحله رسیدند مشاهده می‌شود که در آنها یکنوع فکر به برگزینی و انتخاب «Choice» بوجود آمده یعنی بندگان خدائی را با الوهیت برای خود برمیگزیده یا خدائی بندگان را منتخب خود قرار میداده‌است. همه خدایان پدر یا مالک همه افراد بشر علی‌السویه نبوده‌اند بلکه يك یا چند خدا را قومی یا قبیله‌یها افرادی چند بمعبودیت خود انتخاب میکرده‌اند و با آنها اختصاصاً رابطه مستقیم و استواری برقرار می‌ساخته پس این رابطه عاید و معبود از هر دو طرف محکم و استوار میشده است.

مردم عبرانی از آقا زاین‌حس انتخاب معبود راداشته‌اند و خود را منتخب خدایان خود می‌دانسته‌اند و در این موقع است که ابراهیم پیغمبر ظاهر میشود.

#### ابرام Abraham و مهاجرت بفلسطین

اکتشافات و تحقیقات اخیر که در سرزمین عراق و شام و فلسطین بعمل آمده است و کشف اسنادی

که سالیان دراز در دل خاک نهفته بوده برای ابراهیم موقع خاصی ایجاد کرده و آنرا بهسورت شخصیتی فمال و متحرک جلوه‌گر میسازد. همانطور که از روایات و اخبار کتب مقدسه حاکی است پدران آنمرد مانند دیگر قبائل و عشایر سامی نژاد مانند نیاکن بابلها و آرامیها و فنیقیها و عموریان و کنانیان از حالت حرکت بیرون آمده استقرار گرفته و ساکن شده‌اند. قبیله ابراهیم روزگاری در کشور بابل (بین‌النهرین) نزدیک محلی که بنام اور U<sub>2</sub> شهری در کلدیه بوده است سکونت اختیار کرده‌اند در این محل بوده است که ابراهیم متولد شده. طایفه او در تحت‌هدایت و ریاست شیخ قبیله در اطراف صحراهای بین‌النهرین مهاجرت می‌کرده و روبه‌غرب بطرف بلده حران Harran پیش رفته‌اند و آن مکانی است نسبتاً خشک و خالی از آبادی که در منتهای سرحد شمالی بیابان عربستان قرار دارد. ظاهراً اینگونه مهاجرت‌های قبایل در آن زمان بسبب این بوده که اوضاع اجتماعی دستخوش اختلال و آشفتگی گردیده، بوده بطوریکه مردم ناگزیر گشته‌اند که دائماً موطن خود را ترک گفته با اهل و عیال باطراف روبیاورند. قبیله ابراهیم نیز بنوبت خود بهسوروت از وطن خارج شده و بسوی مغرب مهاجرت کرده و در هرجا که ممکن می‌گرفته آنرا پس‌ازچندی رها کرده باز بطرف مغرب پیش رفته‌اند.

خلاصه در نوزده قرن قبل از میلاد بعد از مرگ يك سلطان مقتدر عاموری‌ها که همان همورابی Hammurabi مقنن معروف است مملکتی را که از خاک سومر واکلا تشکیل شده بود بهم ریخت در آن ایام وادی بین‌النهرین ناگهان ازهرطرف معرض تاخت و نازطوایف خونریز شمال غربی و شمال شرقی واقع شد، این مهاجمین وحشی صفت هم ظاهراً بنوبت خود از عقب خود بجلو فشرده میشده‌اند یعنی فشار هجوم و حمله اقوام هند و ایرانی (آریان‌ها) آنان را ناگزیر میکرده که آنها هم بجنوب پیش بروند در نتیجه این مهاجمات اوضاع ممالک شام و فلسطین نیز آشفته و مختل گردید. همچنین اقوام وام معروف به «هیت‌ها» Hittites و هوریان‌ها Hurrians (ساکنین آسیای صغیر) نیز بنوبت خود بسوی جنوب و غرب رانده میشدند و خاک فلسطین مأمّن و ملجأ هزاران نفوس فراری گردیده بود که از هر طرف با نجا پناه آورده بودند. هوریان‌ها (که در کتاب المقدس به هوریت‌ها Horites موسومند) و عاموریا و آرامیها و بالاخره بعضی مردم غیر سامی نیز که از اقصای شمال بجنوب رانده میشده‌اند همه در این هجوم و حرکت عمومی که در آن عهد تمام جهان‌خاور را بجنبش آورده بود شریک و سهمیه بودند تا آنکه عاقبت يك قبیله از این قبایل متحرک که اکثراً سامی‌الاصل بوده‌اند و آنها را مصریها هیکسوس Hyksos نامیده‌اند از مشرق بسوی وادی نیل هجوم کردند.

سرگذشت ابراهیم چنانکه «در سفر پیدایش» Genesis مذکور است عبارت از يك رشته حکایات و روایات میباشد که از اعصار مختلفه باستانی جمع و باهم آمیخته شده، بطوریکه بعضی از مورخان را در باره هویت ابراهیم و سرگذشت او بشبه انداخته و حتی در وجود او تردید کرده‌اند.

لیکن با دلایل موجوده که اکنون در دست است این درجه بندگان و شك جایز نیست و بالاخره مسلم شده است که ابراهیم شخصیت تاریخی است که نه فقط شیخ و زعمی قبیله خود و عبریها (Hobim یا Hebrew) بوده‌است بلکه مشیره و طایفه‌او آشدر برجسته و شاخص بوده‌اند که بعدها حکایات و روایات بسیار در اطراف مرکزیت وجود او جمع و فراهم آمده است.

ماخص این سرگذشت از اینقرار است: سر سلوک مذهبی ابراهیم او را باین مرحله رسانید که بیک خدای واحد و محافظ کل معتقد ساخت او ال را بمعبودیت خود انتخاب کرد. با آنکه خداوند او را بدوستی خود برگزید ابراهیم خدای خود را «ال شده» El.Shaddai یعنی «خدای جبال» لقب داد در زمانی که در حول وحوش حران قرار داشت این خدا را در آن ناحیه اختیار کرد و دیگر خدایان قدیم و ارواح معبودهای اجدادی را ترك فرمود. این خدایان کهن که در مظهر «تِرافیم» teraphim یعنی اشباح و نمائیل سنگی یا چوبی نشان داده میشدند در خانواده و عشیره اواز دیرباز مورد ستایش بوده‌اند و بنام آنها اورادی میخوانده یا افسونهای سحری میدیده‌اند. باری چون ابراهیم با اهل خود از حران فصد رحیل کرد و بر آن شد که با پیران و کسان خویش در طلب مرتع وآب و گیاه بمگانی سبزی و آبادتی برود خداوند «ال شده» او را براین عزیمت تشویق و تحریک فرمود. پس ابراهیم برالهامات و مواعید خدای خود توکل کرده و آن سفر دراز را ببش گرفت. «ال شده» نیز او را برحسب روایات کهن بدوستی خود برگزید و بدان درجه رسید که «خلیل الله» لقب یافت. پس با اتفاق اهل و عشیره خود رمه و گله گوسفندان و مواشی خود را برداشته برسرزمین کنعانیان Canaanites رسید در آنجا ساکن گردید در دامنه نلال سنگی که اکثر ارض کنعان را پوشیده بود جایگزین گشت. و عاقبت در همانجا وفات یافت. بعد از او ریاست طایفه بفرزندش اسحاق و پس از او به‌نوه‌اش یعقوب رسید. حکایات موجوده مشعر بر آنست که در زمان یعقوب فحط و غلائی عظیم بر آن سرزمین مشغولی شد چندانکه زندگانی براعتاب و اولاد ابراهیم مشکل گشت. پس بادیگر آنحضرت بار مهاجرت بسته بنواحی مصر سفر کردند و ازینجا داستان یوسف بن یعقوب آغاز میشود و یک سلسله وقایع در سرزمین بارور وادی نیل همانجا که به Goshen موسوم است برای آنها روی میدهد.

اکنون مورخان بیشتر بر آنند که رشته حوادث را بهتری و روشن‌تر پیروی کنند برحسب زعم ایشان اندکی قبل از حملات مهاجمین هندواروپائی (در حدود ۱۸۰۰ ق. م.) ابراهیم به حران مهاجرت کرد و احتمال میدهند که وی پیشاهنگ طوائف و عشائری بوده که از مشرق به جنوب غربی کوچ میکرده‌اند و دستجات و طوائف مختلف مهاجرین با یکدیگر متحد می‌شده و بصورت دسته‌جمعی درآمده‌اند و آنها هستند که به «هیکسوس» Hyksos موسومند کله‌ئی که ظاهراً بمعنی «شبانان» دست آنها با اعقاب ابراهیم آمیخته و متحداً بجلو رفتند تا آنکه سرزمین مصر را تحت تصرف خود در آورده و از ۱۷۵۰ ق م تا نزدیک ۱۵۸۰ ق. م در آن سرزمین استیلا داشته‌اند. ایشان بادیگران که دائماً از عقب میرسیده‌اند پیوسته بیش رفته و اراضی حاصلخیز مصب رود نیل (دلتا) را بدیانت تملک خود در میآوردند. بهر حال هیکسوس‌ها یا سامیها با دیگر طوائف اختلاط حاصل کرده و در زمان ایشان بلاد و قصبات مصر نامهای عبری گرفته و عمال و امراء سامی بر مردم آن دیار حکومت کرده‌اند (چنانکه در داستان معروف یوسف مذکور است).

دیرزمانی حال بدینشوال بود و نسل بعد از نسل بنی اسرائیل در مصر به تنعم و رفاه میزیستند و مال و رجال ایشان افزونی می‌یافت تا آنکه در حدود ۱۵۶۰-۱۵۸۰ ق. م مردم اصلی مصر قیام کرده و هیکسوسهای بیگانه را منکوب ساخته و سلطنتی بزرگ تشکیل دادند و تا نواحی شرقی دریای مدیترانه را در تحت قبضه خود در آورده ولی اولاد اسرائیل مدت یکقرن و نیم دیگر همچنان در مصر باقی ماندند و سلاطین مصر «فراعنه» با آنها بخوبی رفتار میکردند. و با دیگر مصریان تفاوتی

نداشتند. تا آنکه بالاخره نوبت سلطنت به فرعون رسید (ظاهر ارمیسس Ramses II) که مردی دیوانه مزاج بود و هوس افراشتن اینیه عظیم و ساختن شهرها و تأسیس معبدی با شکوه بدماغ او افتاد. البته برای انجام این منظور حاجت به کارگر بسیار داشت. پس روی توجه به اسرائیلیان آورد که در نواحی شمال شرقی ملک او ساکن بودند و آنها را ببندهی گرفت و بملکی گماشت و بضرب تازیانه در سراسر ناحیه شمالی ملک خود باعمال شاقه واداشت. چاره این مصیبت عظمی برای این قوم تنها بطریق بود یا میبایستی انقلابی پیش آید و وضع مصر دیگرگون شود. یا آنکه پیشوائی درون آنجماعت قیام کند که آنها را از آن بله برهاند. ازبخت خوب ایشان هردو امرایکی از آن دو اتفاق افتاد.

#### ۴. موسی و میثاق یهوه «کلمه الله»

معققان و دانشمندان اخیر در عین اینکه تألیف اسفار خمه و همچنین نگارش سراسر قوانین طولانی و درهم آمیخته موسوی (نوریه) را بدست موسی کما بیش منکر میباشند منذلك برای او در تاریخ قدیم قوم یهود مقامی عالی و مرتبتی رفیع و احترامی شایان قایل اند و او را صاحب شخصیت خلاق عظیمی میدانند متأسفانه قسمت عمده تاریخ اعمال او در لباس روایات مستور گردیده است.

سرگذشت حیات موسی که بصورت داستانها و حکایات بما رسیده است و اهل تحقیق آنها را بدوقسمت منقسم کرده که از یکدیگر بهلامت (J) و (E) متمایزند و این سرگذشت در دو کتاب از اسفار خمه یعنی «سفر خروج» و «سفر اعداد» مندرج است و معتقدند که سرگذشت موسی مبتنی بر روایات سیصد یا چهارصد سال بعد از زمان او برشته تحریر درآمده و بصورت حکایات موجود شده است از جمله حکایت طفولیت اوست.

«... پادشاهی دیگر بر مصر برخاست... که بقوم خود گفت «مانا قوم بنی اسرائیل از ما زاده‌تر و زور آور ترند بیایید با ایشان بحکمت رفتار کنیم مبادا که زیاد شوند واقع شود که چون جنگ پدید آید ایشان نیز بادشمنان ما و مددستان شوند و با ما جنگ کنند...»

پس فرعون قوم خود را امر کرده گفت هر پیری که زائیده شود به نهر اندازید و هر دختر را زنده نگهدارید شخصی از خاندان لاوی رفته یکی از دختران لاوی را بزنی گرفت و آن زن حامله شده پیری بزاد و چون او را نیکو منظر دید وی را سماء نهان داشت پس تابوئی از نهر برایش گرفت و آنرا بقبر و زفت اندوده و طفل را در آن نهاد و آنرا در نزار بکنار نهر (نیل) گذاشت و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه میشود دختر فرعون برای غسل بنهر فرود آمد و کنیزانش بکنار نهر می‌گشتند پس تابوئ را در میان نزار دیده کنیزك خویش را فرستاد تا آنرا بگیرد چون آنرا بگشاد طفلی را دید که اینك پیری گریان بود پس دلش بروی بسوخت و گفت این از اطفال عبرانیان است، خواهر وی بدختر فرعون گفت آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیر دهد؟ دختر فرعون گفت برو. پس آن دختر رفته مادر طفل را بخواند و دختر فرعون گفت این طفل را ببی و او را برای من شیر بده و مزد ترا خواهم داد، پس آن زن طفل را برداشته بدو شیر میداد و چون طفل نمو کرد وی را نزد دختر فرعون برده و او را پس شد و وی را «موسی» نام نهاد زیرا گفت او را از آب «کشیده» ام... (سفر خروج ۲-۱)

چنانکه این سرگذشت حکایت میکند موسی رشد کرد و مردی شد و بکارهای دشوار پرداخت روزی مردی قبطی را دید که مردی عبرانی را که از قوم او بود میزند پس سخت بخشم آمد و چون در مکانی خلوت بودند آن قبطی را چنان بزد که بقتل رسید چون روز دیگر شد معلوم وی گشت که از این حادثه فرعون آگاه شده و بقتل او امر کرده است. پس فرار کرده از دریای احمر بگذشت و بسرزمین مدین رسید و در آنجا چندی پنهان بماند تا آنکه بخاندان راهبی از مردم آن ولایت پیوست آن راهب که تیرون یا (رهون) (شعیب) نام داشت او را برگرفت و دختر خود صفوره را بزنی بدو داد و او را از آن دختر دوبرس آمد. وی در مدین پشانی گوسفندان شعیب روز میگردانید.

در اثناء این مدت دراز فرعون مصر بمرد پس در آن سرزمین برای موسی واقعه‌ای روی داد که بزرگترین حوادث تاریخ عبرانیان بشمار است و آنچنان بود که «چون موسی شبانی میکرد گله را بدانطرف صحرا راند و به حورپ که جبل الله باشد آمد و فرشته خداوند درشمله آتش از میان بوته بروی ظاهر شد و چون نگرست آن بوته بآتش مشتعل است اما سوخته نمیشود چون خداوند دید که برای دیدن آن منظر بدانسو مایل می‌شود از میان بوته بوی ندا درداد گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: «لبیک» گفت بدینجا نزدیک میا نملین خود را از پای بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است. و گفت من هستم «خدای پدرانت» پس موسی روی خود را ببوشانید زیرا ترسید که بخدا بنگرد و خداوند گفت هرآینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثه ایشانرا از دست ستم کاران شنیدم اینک فرود آمده‌ام تا ایشانرا از دست مصریان خلاصی دهم و ایشانرا از آن زمین به زمینی نیکو و وسیع برآورم بزمینی که شیر و شهد جاری است مکان کنعانیان و هیتیان و عاموریان و فریزیان و حیوان و پیوسیان... پس اکنون بیا تا ترا نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری... (سفر خروج ۳) در این موقع موسی از خداوند سؤالی کرد و جوابی شنید که این سؤال و جواب نه تنها برای موسی در آنزمان بلکه برای ارباب تاریخ و اهل تحقیق تا عصر حاضر کمال اهمیت است.

موسی گفت: «اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که نام او چیست؟ بدیشان چه گویم؟» خدا پاسخ داد: «هستم آنکه هستم. به بنی اسرائیل چنین بگو یهوه yahweh (یا Jehovah) مرا نزد شما فرستاد (و این نامی نوین بود که نزد اسرائیلیان برای خدای ابراهیم وضع گردید) (نظر کنید به سفر خروج ۳: ۱۴) و از اینقرار موسی را در آنزمان الهامی مستقیم و مکاشفه نفسانی روپاد و با خدائی قوی و صاحب مشیت مطلقه رابطه حاصل کرد و از آن پس خدای او یمنی یهوه از جنس خدایان و قوای فبیبه طبیعت نبود بلکه مافوق عوامل طبیعی قراردادش که میتوانست بر حسب مشیت بالافه خود سرنوشت افراد و اقوام را معین فرماید و با آنها میثاقی منمقد سازد که در برابر ایمان و تصدیق و اطاعت بایشان آسایش و خیر و برکت عطا کند. او خدائی عادل ولی در همان حال قادر و قاهر بود که از عدالت و تسلیم بینندگان خشنود میشد و از ظلم و نافرمانی آنها غضبناک میگشت.

البته معرفت کامل ذات یهوه در آن دقیقه بر موسی میسر نبود ولی بر او مشهود شد که وی مبعوث به انجام امری است و آن اینکه قوم اسرائیل را رهبری کرده و آنها را از مصر بیرون آورده بسوی سینا Sinai هدایت فرماید تا در آنجا خداوند که آن قوم را انتخاب کرده بود با آنها میثاقی

منعقد سازد و آنها را بخدا پرستی و توحید راه نماید .

در اینجا لازم نیست که از تفصیل وقایع سرگذشت موسی که چگونه بیدرنگ از مدین بمصر شتافت و بنی اسرائیل را دور خود گرد آورد و چگونه در شب وداع (لیله فصح) ( باب ۱۲ سفر خروج) یهوه بر آنها عبور کرد و فرزند ارشد مصریان را بزد و هلاک ساخت و سرانجام موسی با تمام افراد قوم خود قبل از آنکه مصریان فرصت تمایق آنها را داشته باشند از آنجا بیرون شدند. ظاهراً در آنوقت فرعون را عده سپاهیان جنگجو بقدر کافی میسر نبوده است که بتوانند از فرار بنی اسرائیل ممانعت کنند و همچو معلوم میشود که در آن روزگار وقایعی اتفاق افتاده بوده و دلایل تاریخی در دست است و نشان میدهد که مصریان سرگرمزد و خورد بامهاجمان بیکانه بوده که از مغرب و شمال کشور آنها را معرض حمله قرار داده بودند یعنی دشمنان مهاجم از طرف لیبی و غارنکران دریائی بمصب رود نیل تاخت آورده و میخواستند آن مملکت آباد و پرثروت را تاراج کنند. گرفتاری مصریه در برابر این دو گروه مهاجم گویا فرصت مناسبی به اسرائیلیان داده است که توانستند بهولت از آن مملکت مهاجرت کنند.

بزرگترین عملی که موسی در کار رسالت و هنگام پیشوائی قوم خود بجا آورد در مصر نبود بلکه در دامنه کوهی بود که در بعضی روایات غالباً بنام طور سینا نامبرده شده و در بعضی دیگر بنام جبل هورب Horeb مذکور است و محل واقعی آن جبل هنوز مورد تردید میباشد . برحسب بعضی روایات این کوه در شبه جزیره سینا واقع بوده لیکن بسیاری از محققین اخیر محل آنرا نزدیک دهنه خلیج عقبه میدانند، بعضی دیگر آنرا در ناحیه کادش برنی Kadesh - Barnea مسافت قبلی در جنوب بحرالمیت تشخیص داده اند. بهرحال مکان جغرافیایی جبل طور هر جا باشد امر بزرگی که در آنجا واقع گردید آن بود که موسی از آنجا واسطه ارتباط بین مؤمنین و خدا قرار گرفت ، یهوه که ایشان را از بنجه عقاب و آزار مصریان آزادی بخشیده بود در آنجا اراده فرمود که با آنها میثاق و عهدی منعقد فرماید که از نص این میثاق بعداً سخن خواهیم گفت . موسی قوم را در خیمه گاه خود در دامنه جبل گذاشته و خود به قله آن صعود کرد و در آنجا با یهوه تکلم فرمود بعد از چندروز نزد قوم بازگشت و اوامر الهی را برای ایشان آورد.

اوامر یهوه که موسی حامل آن بود خلاصه شده و بر دو لوح سنگی منقوش گردیده بود همانست که بعدها آنرا شرح و بسط داده و صحف توراتیه یا (قانون موسوی) از آن بوجود آمده است. فهرست اوامر الهی در متون اسفار مقدسه بنی اسرائیل مندرج است و آنرا بصورت ده دستور اخلاقی در تحت انضباط در آورده اند که به « احکام عشره » موسوم و معروف شده اند . معلوم نیست که متن موجود درست منطبق با اصل مسطور در دو لوح سنگی موسی میباشد یا نه ؟ ولی معلوم است که آنچه در دست است صورت صریح و منقحی است که درایام بعد بآن داده اند . یک نکته مسلماً مربوط به ازمئه اخیر بهدازموسی است و آن بحثی است که درباره حدود قدرت یهود نموده اند و اورا خالق آسمان و زمین و بر و بحر و آنچه درون آنهاست شناخته اند .

فهرست دیگری که ازین اوامر و احکام در همان « سفر خروج » مسطور است بقوت و تأثیر فهرست نخستین نیست و در واقع برای مناجات و عبادت تحریر شده معذک بعضی از محققین این را دلیل سبقت عهد و قدرت زمان فهرست دومی میدانند و آنرا بر فهرست اولی ازین لحاظ مرجع میدانند و آن دومی نیز در همان سفر است آنجا که میگوید :

خداوند موسی گفت: « دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش... و بامدادان حاضر شو و صبحگاهان بکوه سینا بالا بیا و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست و هیچکس با تو بالا نیاید و هیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود و گله و رعمه نیز در طـرف آن کوه چرا نکند... (سفر خروج: ۳۴) ». پس موسی دو لوح سنگی از نو تراشیده روز بعد بامدادان برخاسته و آنها را برداشته بر کوه صعود فرمود و خداوند از ابر برای نازل گردید با او بایستاد و بنام خداوند ندا درداد و خداوند پیش روی او عبور کرده ندا درداد: « بهوه بهوه خدای رحیم رؤوف و دیرخشم و کثیر الاحسان و با وفا و نگاهدارنده رحمت برای هزاران نسل و آمرزنده خطا و عصیان و گناه... لیکن گناه را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت... بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت » پس موسی رو زمین بر نهاده سجده کرد (سفر خروج: ۳۴) در خانه این حکایت کلمات و آیاتی از بهر سه وارد شده است که گوی می خواهد با قوم اسرائیل میثاقی استوار سازد باین مضامین:

« زهار خدای غیر را عبادت نمائ... خدایان ریخته شده برای خویش ساز عید فطیر را نگاهدار و هفت روز نان فطیر در ماه بخور چنانکه ترا امر فرمودم... هر که رحم را گشاید از آن من است و هر نخست زاده ذکور از مواسی تو، چه از گاو و چه از گوسفند و برای نخست زاده الاغ بره ای فدیّه بده و اگر فدیّه ندی گسردنی را بشکن و هر نخست زاده از پسران را فدیّه بده هیچکس بحضور من تهی دست حاضر نشود... شش روز مشغول باشی و روز هفتم سبت را نگاهدار در وقت شیار و در حصاد (نیز) سبت را نگاهدار و عید هفته ها را نگاهدار یعنی عید نور حصاد گندم و عید جمع در تحویل سال، سالی سه مرتبه همه ذکور و اناث بحضور خداوند بهوه خدای اسرائیل حاضر شوند... خون قربانی مرا با خمیر مایه مگذران و قربانی عید فصح تا صبح نماند... نخستین نور زمین خود را بخانه بهوه خدای خود بیاور و زغال را از شیر مادرش میر... » (سفر خروج: ۲۴/۳۴-۱۴) بخوبی واضح است که این عبارات نمیتواند اصل میثاق قوم با بهوه باشد چونکه فدوی آن با زندگانی يك جانبه فلاحی و کشاورزی منطبق است و با حیات صحرا گردی و بیابان نشینی سازگار نیست. معلوم میشود که آن کلمات وقتی گفته شده که قوم در سرزمین خود ساکن شده و استقرار حاصل کرده بودند و روایات و سنن ادوار بعد نیز برده ابهام و تاریکی را از متن اصلی کتاب عهد برنمی دارد کیفیت تشریفاتی که برای انعقاد آن میثاق مابین بهوه و قومی که منتخب او بودند بسته شد میتواند در فصل مهم دیگری از همان کتاب مشاهده نمود در آنجا میگوید: « پس موسی آمده همه سخنان خداوند و همه این احکام را بقوم باز گفت و تمامی قوم يك زبان در جواب گفتند همه سخنانی که خداوند گفته است بجا خواهیم آورد... و موسی بامدادان برخاسته مدبجی در پای کوه و دوازده ستون موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد و بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد قربانیهای سوختنی گذرانیدند و قربانیهای سلامتی از گاو و برای خداوند ذبح کردند. موسی نصف خون را گرفت و در لگنها ریخت و نصف خون را بر مذبح بانیست و کتاب عهد را گرفته بسمع قوم خواند پس گفتند هر آنچه خداوند گفته است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده گفت اینك خون آن عهدی که خداوند با جمیع این سخنان بر شما بسته است... » (سفر خروج: ۲۴/۳۰-۳۱). اهمیت و ارزش این تشریفات و آداب در اعصار و ادوار بعد مدام گردید زیرا همچنان يك خون روی مذبح بهوه و بر پیکر و اجسام قوم پاشیده شد تا آنکه آنها همه از يك خون باشند

و يك واحد اجتماعی محكم و غير قابل تجزیه را تشكيل بدهند ، نزد بعضی اقوام و امم سامی- نژاد نظیر همین تشریفات معمول بوده است و برطبق آن عهود و موافق رسمی و قانونی منعقد میساخته‌اند ازینقرار بنی اسرائیل هم با یهوه یمانی منعقد ساختند و بهمان شیوه که افرادادی بنی نوع بشر با یکدیگر پیمان می‌بندند و آنرا با خون توفیق و تسجیل می‌کنند آنها نیز با خداى خود چنان کردند.

پس چون موسی و قوم اسرائیل روبراه نهاده روانه شدند البته خدای یهوه را در کوه طور سینا در عقب سر نهادند ولی چون معتقد بودند که او با حول و قوه خود همواره همراه ایشان است ازینرو لازم بود که وسیله ارتباطی بین خود و او برقرار سازند . پس همان وسیله‌ی که از قدیم مرسوم بود بکار بردند یعنی محلی خاص را برای میعاد و ملاقات قوم با یهوه نمین کردند و ضریح و میبدی قائم ساختند که در آنجا همه کس بتوانند معبود را عبادت کنند پس خیمه‌ی مخصوص این امر بساختند که آنرا «خیمه‌عهد» Tabernacle پرستشگاه خداوند گفتند و آنرا مقدس و طاهر دانستند و هر وقت که قبیله فرود می‌آمد آن خیمه را با رعایت آداب و با احترام خادمان مخصوص ( که گویند از سبط لای Levi بوده‌اند و از نسل ایشان بعدها کهنه یهود بوجود آمد ) آنرا در پیشاپیش اردوگاه برمیافراشتند و موسی بدرون آن میرفت و بسکوت و انقطاع تمام کلام یهوه را استماع میفرموده است .

روایات و اخبار قدیمه حاکی است که در اندرون آن خیمه صندوقی نیز مینهادند و در آن دو لوح سنگی که بر روی آن نص میثاق الهی با قوم اسرائیل منقش بوده است ، و این همان «تابوت عهد» Ark of Covenant یا صندوق تورات است که در تاریخ قوم اسرائیل بعدها نقش مهم و آثار عطیه حیاتی داشته است و قوم اسرائیل هر وقت حرکت میکرد آن صندوق را با حرمت فراوان در ارابه نهاده پیشاپیش خود روان میداشته‌اند و حتی در هنگام جنگها آنرا با خود برده و از آن فیض و امداد می‌جستند و هیچکس جز طبقه کهنه وریانیون نمی‌بایستی آنرا لمس کند اگر کسی مرتکب چنین گناهی میشد هر آئینه روحی قادر و توانا که درون آن نهفته بود او را هلاک میساخت. اندك اندك بطور طبیعی مراسم عبادت الهی نزد قوم عبرانی بوجود آمد و بسرور اعوام و شهور تکامل حاصل کرده قدیمترین مراسم عبادت نزد ایشان همانا انجام تشریفات عید فصح Passover سالیانه و رعایت آداب و رعایت آداب یوم سبت Sabbath هفتگی است . مراسم فصح منطبق است با جشن باستانی که سامی‌نژادان از دیس باز معمول می‌داشته‌اند و اسرائیلیان نیز آنرا رعایت کرده‌اند و این جشن یادگار واقعه خروج از مصر و رهائی از قید رقیبت مصریان را در خاطرها تازه می‌کرده . آن در واقع عید بهاری ایشان است که در نخستین لیلة البدر (ماه تمام) بعد از رسیدن آفتاب به نقطه اعتدال برییمی مراسم آن معمول میشده و هر خانواده از سحرگاه قبل از طلوع فجر گوسفندی یا بزى را تقدیس کرده قربانی مینموده و خون او را بر روی ابواب خیمه‌ها یا دروازه‌خانه‌های خود می‌پاشیده‌اند سپس جسد آن حیوان قربانی را با تماماً می‌خورده‌اند و با به‌آتش میسوزانده‌اند چندانکه چیزی از آن باقی‌نمی‌مانده‌است.

اما مراسم روز سبت که آن نیز ظاهراً یکی از رسوم کهن باستانی قبل از زمان خروج از مصر است چنان بوده که هر هفته بعد از شش روز کار روز هفتم را مقدس دانسته مخصوص استراحت و عبادت خداوند قرار میدادند .



آداب و عبادات دیگر که هنوز نزد یهود متداول است مانند عید ماه نو و عید پشم چینی گوسفندان و رسم ختان (که نزد مردم ممالک سامی نژاد معمول و معهود است) و حرمت بعضی اغذیه و حفظ سنت انتقام خون و غیره همه ریشه‌های باستانی قدیم دارد.

باین ترتیب ملاحظه میشود که دین موسوی بررور ایام از حالت ساده بدوی تحول یافته بصورت يك مذهب کامل اخلاقی در آمده است و اینکه در بدایت امر قوم یهود هنوز کاملاً آماده برای پرستش خدای غایب (یهوه) نبوده‌اند از داستان کفر و ارتداد آنها معلوم میشود آن واقعه در دامنه جبل سینا واقع شد و هارون برای عبادت ایشان گوساله‌ئی از زر ساخت و آن موقعی بود که مدت چهل روز موسی در کوه مانده و از میان ایشان غایب گردیده است و قوم خدای یهوه را فراموش کردند و گوساله پرستی آغاز کردند بشرحی که در سفر خروج مسطور است (سفر خروج ۳۲).

### ۳. یهوه و بعل

بعد از آنکه اسباط اسرائیل سالیهای دراز (بر حسب روایات چهل سال) در آن بیابان (تیه) سرگردان بودند اندك اندك خود را چنان نیرومندو قوی دیدند که برای حمله و فتح کنعان خوش را آماده یافتند. شرح حکایت فتوحات آن قوم به تفصیل در صحیفه یوشع بن نون و کتاب داوود مسطور است و حاجت بتحریر مجدد آن نیست. اجمالاً بموجب این منابع حمله عمده اسرائیلیان بوسیله اولاد یوسف افرائیم و منسی صورت گرفت که در وادی اردن پیش رانده در تحت قیادت یوشع شهر اریحا Jericho را فتح کردند و از آن پایگاه جنگهای خونین خود را در تمام دیار فلسطین آغاز نمودند و ایشان را بوشع بن نون بعد از وفات موسی قیادت میکرد. موسی خود قبل ازین حوادث در بیابان تیه وفات یافته بود پس شهرهای ششم و شیلوه و سامارا گرفته و ناحیه وسطای کنعان در قبضه تصرف ایشان در آمد. اسباط یهودا و شمعون از طرف جنوب بر ارتفاعات و کوه های آن ناحیه در جوار شهر و قلعه یبوسیان Jebusites دست یافته دوسط راوینیان و جداییان در شرق رود اردن ماندند ولی دیگران بسوی شمال کنعان تاختند و بتدریج در این وادی نفوذ نمودند و سبط بنی دان حد شمالی کنعان را مسخر نمودند و سبط زبولون بطرف سواحل فنیقیه رو آوردند و با مردم حیت همسایه شدند و با آنها بمسالمت و صلح برآمدند. دیگر اسباط چون بنی یساکار و بنی اشیر و بنی یفتالی در داخله فلسطین در نزدیکی دریایه جلیل مانده و برای مالکان محلی کنعان که در شهرها و قلاع محکم میزیستند رعیتی و قلاحت پیشه گرفتند در طول زمان بعضی اسباط مانند بنی شمعون و بنی یسایم در دیگران منحل و متواری گردیدند (صحیفه یوشع/ ۱۹). از روایات موجود میتوان دانست که تصرف بنی اسرائیل خاک کنعان را بطول زمان انجام گرفت کنعانیان شهرهای محصور و قلاع مستحکم داشته‌اند و اراپاها و اسلحه که پس نیرومندتر از حربهای بدوی اسرائیلیان بود در اختیار خود داشته از شهر اورشلیم که در نقاط کوهستانی مرتفع واقع شده بود يك قبیله محلی جبوزیتها Jebasite یبوسیان حمایت و دفاع میکردند و آن شهر قلعه‌یی ضخیم از سنگ داشت و جمله حملات مهاجمین اسرائیلی را مدت دو یست سال دفع مینمود. ولی در نقاط دیگر بنی اسرائیل صحرای و دشتهای بی دفاع را تصرف کرده فرود آمده و رفتارنه بهر وسیله که میسر بود بر ساکنان بومی غلبه یافته عاقبت مالک و صاحب آن کشور گشتند.

اسرائیلیان نه تنها با بومیان محلی به‌نازعه و جدال مشغول بودند بلکه با دشمنان خارجی نیز جنگها داشتند و طوایف و امم سامی نژاد که همسایگان شرقی ایشان بودند مانند ادومی ها و موآبی ها و عامونی ها پیوسته با ایشان زد و خورد میکردند و از جمله دشمنان خارجی ایشان قومی غیر سامی بوده اند بنام فیلسطین ها Philistines که از طرف دریا در ساحل جنوب غربی فرود آمده و متدرجاً در کشور کنعان منتشر شده و پنج شهر با حصار و باروی استوار بنیاد نهاده اند ، بنی - اسرائیل مدت چند نسل با آنها به‌مارضه و نبرد مشغول بودند . تا آنکه سرانجام آنها را شکسته و نابود ساختند .

بعضی قبائل و امم دیگر نیز بودند که با عبرانیان قرابت خونی و نزادی داشته‌اند و در همان سالها از طرف صحراهای شرقی بین النهرین ، شام و شمال مصر و بداخله کنعان هجوم آورده بودند این قوم که همه صحراگرد و شبان و گاهی نیز اهل صنعت و بموسیقی و آهنگری یا بزم‌دوری در لشکرهای بیگانه معاش میکردند چاپیرو یا آپيرو و عابيرو Habiru نامیده میشدند حمله آنها نیز برای بومیان محلی کنعان اسباب درد سر و زحمت بسیار شده بوده است .

در این اواخر زنی از دهقانان عرب در وادی نیل در قریه تل‌المدانه در سال ۱۸۸۷ م . الواحی گلی اتفاقاً کشف کرد که عبارت بود از چند نامه که از کنعان به فراعنه مصر نوشته بودند و تاریخ آنها به حدود ۱۴۰۰ تا ۱۳۵۰ ق. م. منسوب میشود در این نامه اولیاء محلی کشور کنعان استغاثه کرده و از فرعون در برابر حملات عابیروها استمداد نموده . و میگویند که این قوم مهاجم از طرف شرق و شمال خاک دیار آنها را معرض تاخت و تاز قرار داده‌اند و اگر لشکر فرهون بیاری آنها نیاید هر آینه آن کشور از تصرف او خارج خواهد شد .

اما عبریها یا اسرائیلیها که بمذهب موسی درآمده و به یهوه ایمان آورده بودند همیشه از طرف دیگر به خاک کنعان حمله‌ور شدند با عابیروها متحد شده بر شهرهای مستحکم و قلاع استوار کنعانیان مسلط و چیره گشتند و آنها را مغلوب و خود مالک آن ملک گردیدند . نکته مهم اینست که متحدین خود یعنی قوم عابیرو را نیز بدین موسی در آورده و ایمان به‌خدای یهوه را بدانها آموختند .

پس از گذشت روزگاری دراز اقوام مهاجم با اهالی بومی آمیخته شدند و در سرزمین فلسطین همه با هم طرح قوم و ملت واحدی ریختند خاصه در برابر حملات افراد غیر سامی مخصوصاً فیلسطین ها تمام آن اقوام دشمنی قدیم را یکسونهاده باهمدگر متحد گشتند در زمان تیوت ساموئیل و در عهد اولین پادشاه اسرائیل شائول بنی اسرائیل با کنعانیان متفق شده و آن جماعت مهاجم را از سواحل خاک خود بیرون کردند و مخصوصاً بمداز شکستی که بر بنی اسرائیل وارد آورده و صندوق عهد مستحوی بر الواح توریة را بنسبت برده بودند این فتیخ اسباب سربلندی و شادمانی و جبران مافات گردید و پس از شائول پادشاه بنی اسرائیل که در این جنگها کشته شد داود سلطان گردید . و او موفق گشت که گروه فیلسطینیان را بکلی درهم شکسته مضطرب سازد .

داود بمداز محاربات طولانی شهر مهم بیوسیان ( اورشلیم ) را مسخر کرد و آنرا پایتخت خود قرار داد و در صدد برآمد که در آنجا معبدی بزرگه بسازد و «صندوق عهد» را در آنجا مستقر سازد . این نقشه اگرچه در زمان داود انجام نیپذیرفت ولی در عهد فرزندش سلیمان پیاپیان رسید و او بانی معبد بزرگ اورشلیم ( مسجد الاقصی ) گردید .

در طی قرون و اعوام که این حوادث بر آن قوم میگذشت آئین یهود و دین موسی تحولات بسیار حاصل کرد و توسعه افکار و بسط عقاید در آن دین تحول کامل یافت البته در اینصورت زندگی اجتماعی یهود نیز تغییر فاحش یافته و از روش صحرانگیزی و کوچ نشینی تغییر حالت یافته بشهر - نشینی و اسکان گرائیدند و بزراعت و صناعت پرداختند. تماس آن قوم صحرایی متحرک با بابومیان یعنی مردم شهری و ساکن که خود دارای فرهنگ و ادب و مذهب مستقلی بودند در افکار ایشان تأثیر بلیغ کرد و از آنها اقتباسها کردند .

کنعانیان از دیر باز يك دوره پرستش طبیعت را که مولود زندگانی فلاحی آنها بود طی کرده بودند و خدایانی را که مظاهر قوای مؤثره در مزارع و بساتین شمرده می شدند می پرستیدند. این خدایان را بطور کلی بمل B'ael لقب میدادند یعنی «مالک» زمین - بزعم ایشان هر قطعه زمین حاصلخیزی باروری خود را مدیون حضور و مروهون لطف یکی از این بمل ها بوده و آن ناجیه نیول روحانی آن خدا شمرده میشده. این بملها نیز نبوت خود تابع و رعیت دوخدای بزرگتر بودند خدای ال El ( بموجب اسناد جدید در فراز اعلی علین در دوچاه عمیق منزلگاه داشته است و خدای طوفان و همچنین خدای بمل بزرگ ، در آسمان و نیز زوجه ال « اشیرات » Ashirat (اشرار) و خواهر دوشیزه بمل بزرگ «انات» Anotte همه مجمره خدایان مردم کنعان را تشکیل میداده است . نمایندگان این آلهه علوی که در طبقات عالی سماوات جای داشته اند در روی زمین بملهای متعدد و کوچکتر بوده اند که هر يك در نواحی مختلف متفرق و از فیض وجود آنها اراضی و مزارع کسب باروری و برکت میکردند .

دوره عمر نباتات با بمل های زمینی کاملاً ارتباط داشته و ادوار مختلفه از روئیدن و نمو و سرسبزی تا مرحله فنا و نابودی را ناشی از بمل مخصوص آن مکان میدانسته اند . و در هر يك از این ادوار بنام آن بمل مراسم و تشریفات برپا میداشته اند در هنگام تولد آن بمل یعنی فصل انبات گیاهان ( بهار ) مراسم جشن و سرور و رقص و تنفی مفصلی بعمل آورده و هم چنین زمان مرگ او یعنی فصل خزان و نابودی گیاهان مراسم عزاداری و شیون را بپا می داشته و حتی زلف و گیوان خود را میسپرده اند.

در فراز قلل کوهها و در عمق وادیها و کنار نهرها در سراسر خاک کنعان خدایان ( بمل ) معابدی خاص داشته اند و در هر شهری مذبح و محرابی بنام بمل همان شهر برافراشته بودند. کشتیان و کهنه مخصوصی برای انجام تشریفات عبادت در برابر این محرابها در اماکن مرتفعه و در فضای آزاد مراسمی بعمل می آوردند . تصویر بمل آن شهر و قصبه را در آن ضریح می نهاده و در خارج در برابر آن ستونی از سنگ « مذبح » Mazzebah که رمز معنوی و کنایه روحانی از آن خدای غیبی بوده است برپا مینمودند گاهی نیز ستونی چوبی بنام اشراح asherah که مظهر خدای مادینه ( بمل ) بوده است نصب میکردند صور و تماثيل فلزی و یا برنزی بسیار از گاو های نر و مارها در بسیاری از آن معابد برقرار بوده که هر يك مظهر قوه انبات و رمز نیروی حاصلخیزی آن خدا بوده است .

زرد کنعانیان دونوع رسم قربانی معمول می بوده است ، یکی هبارت بوده است از اهداء هدایا مانند اولین میوه نوبرستان و درخت یا گوشت اولین حیوان نوزاد که جسد او را بر فراز مذبح میسوخته اند دوم مراسم عشاء ربانی Communion که در آن عابد و معبود یعنی خدای بمل با

پرستندگان خود متفق و متحد شده و مراسم قربانی را بعمل آورده بر استحکام سلسله ارتباط قوم باخدایان میفزوده است .

کنعانیان را سه عید عمده بوده است که در فصول ثلاثه بهار ، تابستان و پاییز منعقد میگردیدند و در هر سه آنها برای خدای مادینه که بزعم ایشان دارای قوای نبات و باوری است مخصوصاً مراسم بعمل میآوردند . این الهه یزبت ایشان به « استارت » Starte موسوم است ( عبری عشتاردت Ashtoreth و بابلی اشتر Ishtar مینامیدند ) و همدان صفات و خصایص که مصریها برای ایزیس Isis و یونانیها برای دمتریوس Demeterius و رومیها برای ونوس Venus قائل بودهاند ایشان برای استارت میشناختهاند . از نباتات و اشجار همیشه سبز مانند سرو و مورد و نخل و از حیوانات گاو ماده دارای دو شاخ رارمز و نشانه وجود آن الهه علوی میشمردند و غالباً او را بسورت زنی برهنه مجسم میساختهاند . ولی همیشه برای استارت رأفت و مهربانی که لازمه امیت و مادری است قائل نبودهاند بلکه گاهی هم این الهه با طفیانها و هیجانهای شدیدی جلوه گر میشده است که ششیری برهنه برکت سوار بر اسی بیرون تاخته و خلائق را طعمه هلاک میساخته زیرا البته جنس نرسان هم جنبه لطف و رأفت حیاتی بخش دارند و هم جنبه فخر و غضب مهلك . در جنب پرستش این الهه کنعانیان در مباد خود بیک مراسم فحشاء منعی نیز قیام میکردند و برای این مقصود ضریحها و محرابها ساخته و کهنه و خدام خاصی داشتند . بیاد زواج ربانی مابین خدای نرینه بعل با خدای مادینه استارت ، عیدی در فصل پاییز منعقد میگردید ، و بطور کلی زمین مظهر آن الهه مادر بوده و مرد دهقان مظهر خدای نرینه بعل شمرده میشده است .

طبیعی است که قسمتی از این افکار و عقاید کنعانیان را بنی اسرائیل از ایشان اقتباس کردند بدین معنی که یک پاره از آن اسباط که بحال شبای مانده و جنبه کوچ نشینی و بیابان گردی را از دست نداده بودند کمک و عنایت یهوه ( خدای موسی ) را برای خویش کافی دانستند زیرا او را مالک کوهها و آلاهی طوفان میشمردند که در بیابان بآنها یاری میکند و در جنگ و صلح آنها را رهبری میفرماید . لکن اسباط دیگر که جنبه فلاحی و کشاورزی را پیش گرفتند بناچار حالتی دیگر داشتند و لازم بود که حرف و مشاغل شهر نشینی را بیاموزند پس از سکته شهرها و بلاد تقلید کردند و از خدایان الهه فال در بلاد و قصبای یاری و استعانت جستند . ازیشرو در نواحی شمال کشور کنعان در جای که زمین بارور و مزارع سرسبز وجود دارد اسرائیلیان Israels ( ده سیط شمالی ) بخدای یهوه اکثفا نگردیدند از کنعانیان بعضی مسائل مذهبی را تقلید کردند بی آنکه دست از ایمان به یهوه بردارند و در عین آنکه او را مؤثر در سرگذشت بشر دانستند راهنمای قوم در هنگام جنگ نیز میشمردند . پس با کنعانیان همقدم شده و مانند ایشان میوه های نوبر و گوشتان نوزاد خود را در مزارع خود به نیت قربانی تقدیم خدای بعل و زوجه او عشتاردت کردند و آن قربانیها را مانند ایشان طعمه حریق ساختند . بمبارت دیگر با همسایگان هم جوار خود یعنی کنعانیان شرکت کرده در آغاز و انجام کشت و درو گندم اعیاد ثلاثه را مانند ایشان انجام میدادند .

ولی در طی احوام و سنین بمرور از منته متدرجاً یهود خدای یهوه را مالک و مؤثر در مزارع و بساتین نیز دانسته و بالاخره خدای موسی را باز جانشین بعل دانستند هر چند در دوره داودان ( فضا اسرائیل ) معبد یهوه در شهر شیلوه Shiloh ( اسیلون کنونی ) فقط منضم « صندوق عهد » بوده و لافیه ولی انگلی بعد درون مباد و محرابهای بلاد بیت «ال» و «دان» پیکر گاو ماده را مصنوع

از زر ناب گذشته و آنرا تمثال و رمز یهوه نام دادند . بمبارت دیگر برای خدای قدیم خود یهوه خصایص و صفات جدیدی نیز تصور کردند و همان قوای فوق الطبیعه که کنعانیان برای گاو ماده صاحب دوشاخ قائل بودند برای یهوه نیز معتقد شدند و گفتند یهوه که در بیابان حامی و پشتیبان آنها بود در مزارع و کشتزارها نیز قوه انبات و باروری اعطا میکند .

#### ۴. انبیاء و اصلاح مذهبی

خطی محو شدن دین یهوه در پرستش بعل بخوبی مورد تحقیق فضلاء و دانشمندان اخیر قرار گرفته است و از آن به تحول از خدا پرستی به «طبیعت پرستی» تعبیر کرده اند یعنی بیدایش دین جدیدی که مولود محیط زراعت و کشاورزی بود . اعتقاد به الهه بعل در حقیقت عبارت بود از اینکه فعالیت و عمل آن خدا در مظاهر طبیعت نمودار می شود . دوران فصول ارببه در سال از زمان روئیدن نبات تا هنگام خشکیدن آن ، بارشهای بارآور و سودمند و حرارت سوزان آفتاب که موجب نضج و رسیدن اثمار وحبوب است و همچنین تباهی و نابودی مزارع و نباتین در اثر قوای قاهره طبیعت هر دو مظاهری است از لطف یا از قهر خدایی که بلسان کتاب عهد عتیق به «بعل» ملقب است . ولی از طرف دیگر اعتقاد صحیح یهوه پرستان دائره عمل و دامنه فعل آن خدا محدوده حوادث تاریخی میباشد و او از طبیعت و مظاهر آن مجزی و مبری است . تزامم این دونوع عقیده در آزمان برای قوم اسرائیل در کنعان وضعی موجود ساخت که ظهور مصلحین را ایجاب کرد پس کسانی بنام «انبیاء» برانگیخته شدند که برخلاف بعل پرستی قیام کردند چه ملاحظه کردند که ایمان خدای معبود بتعال موسوی در مخاطره واقع شده و بصورت پرستش قوای طبیعی محلی درمی آید و این بود سبب اصلی ظهور انبیاء عظام که برای انذار و وعید قوم خود قیام کردند .

#### آغاز نبوت در نزد عبرانیان

البته بعثت انبیاء بطور ناگهانی و بدون تمهید مقدمه واقع نشد بلکه پیشینیان راه را برای ظهور ایشان آماده و مهیا کرده بودند . انبیاء اولیه در عهد داوران (قضاة) بنی اسرائیل در حدود ۱۰۰۰ ق.م ظاهر شدند و آنها را بزبان عبری نبیییم Nebiim لقب داده اند . این جماعت مانند درویش و عرفای مجنوب مشرق زمین افرادی با جذبه و شور که شراره ایمان مذهبی قلب آنها را مشتعل ساخته و روح یهوه بر سراسر وجود ایشان استیلا یافته و باو ایمان صادق و اعتقاد جازم داشتند . در کتاب اول سموئیل (۵/۱۰) آمده است که وی بعد از آنکه شاول را بارو ضح مسیح کرد او را بسلطانی آینده اسرائیل نوید داد ، و گفت ،

«چون بشهر جبهه برسی بگروهم از نبیییم (انبیاء) برخواهی خورد که از مکان بلند بزر می آیندو در پیش ایشان جنگ و دفا نای و ربط است و آنها نبوت میکنند . پس روح خداوند (یهوه) بر تو مستولی شده و تو نیز با ایشان نبوت خواهی نمود و بموجودی دیگر متبدل خواهی شد . ولی وقتی که این وقایع واقع شد شاول مشاهده کرد که مردم را خوش نیامده و همه بیکدیگر گفتند این چیست که واقع شده آیا شاول نیز از جمله انبیاست .

با اتفاق این جماعت نبیم در حالتی که از وجد و جذبه باشتمال آمده بودند و سخنان غریب می‌گفتند که مطلب آن مفهوم نمیشد گروهی دیگر نیز بودند که با آرامش و طمأنینه بیشتری حرکت می‌کردند و آنها پیش‌آهنگان کاروان انبیاء خلف بودند از آنجمله یکی «ناتان» Nathan است که در زمان داود ظهور کرد و دیگری اخیا Ahijah شیلهی است که معاصر سلیمان بود. این اشخاص در برابر قوم و سلاطین برپا خواسته و حقایق ایمانی ثابت و لایتنیر درباره یهوه و دین او تقریر می‌کردند. عقل سلیم و روح صافی و رفتار موجه ایشان سبب شد که بعضی افراد در مکتب نبوت که در آن زمان بوجود آمده بود تربیت شده آماده تعلیم خلائق گردیدند. بعضی از نبیم با هم گرد آمده مکتب و مجامع تشکیل میدادند و به تزکیه اعمال و تصفیه نفس خود میپرداختند اینگونه مجامع مسلماً در عصر ظهور ایلیا Eliyah رواج بسیار داشته و او خود یکی از آنها بوده است.

### ایلیا و الیشع

با ظهور ایلیا دوره حمایت از مذهب اخلاقی یهوه آغاز میشود. این نبی در سلطنت نمین شمالی کینان و زمان پادشاهی ملک اهاب قیام فرمود. آن سلطان که در تحت فشار شدید زن شریر خود ایزابل Jezebel واقع شده بود میخواست مذهب بعل پرستی اهالی نیر را در ملک اسرائیل نیز برقرار سازد. در آن موقع ایلیا بحمايت آئین یهوه مقاومتی شدید ابراز کرد. مورخین عبری بر آنند که وقتی او نبوت و اصلاح دینی قیام کرد در تمام کشور اسرائیل فقط هفت هزار نفر یافت میشدند که زانوان خود را بتعظیم در برابر بعل خدای تیرخم نکرده و او را نبوسیده بودند ولی در اثر نبوت و انداز ایلیا عدد پیروان بعل آنقدر تقلیل یافت که فی‌المثل ممکن می‌بود آنها را در زیر یک سقف گرد آورند. ایلیا مردی شدید و قوی بود و نزد او یهوه خدای حیات و قاهر شناخته میشد که به عدل و قهر عمل میکند وقتی ایزابل آهاب را اغوا کرد که نابوث Naboth را سنگ کند تا آنکه تاکستان او را عدواناً متصرف شود، ایلیا در برابر پادشاه حاضر شده و با سخنان پر از بیم خود بنام یهوه آن سلطان قاهر را چنان عقاب و توبیخ فرمود که ملک جامه‌های خود را کنده و پلاسی بر تن کرد و روزه گرفت. داستان «مباهله» و آزمایش اقتدار یهوه با خدای تیر «بعل» در کوه کرم که در توریة (کتاب اول پادشاهان باب ۱۸) مسطور است یکی از نمایشهای عجیب مذهبی است که در آداب قوم اسرائیل آمده و ثابت میکند که یهوه برحق است و بعل بر باطل.

ولی با اینهمه «ایلیا» در زمان حیات خود موفق نشده که کاملاً دین بعل را براندازد خاندان سلطنت و غالب مردم مقاومت میکردند همینکه ایلیا ناگهانی ناپدید شد شاگرد او الیشع Elisha عمل او را ادامه داد و شخصی بنام یهو را تشویق کرد که انقلاب و اصلاح مذهبی را در آن ملک پدید آورد. انقلابی که در پی این امر روی داد از خونین ترین وقایع تاریخ عبریهاست. یهو yehu که مردی ارباب‌دار بود و نام او در این باره ضرب‌المثل شده است، قیام شدیدی کرد و خاندان سلطنت را برانداخت و بکی آثار پرستش بعل را از میان بنی اسرائیل پاک کرد.

با آنکه در اثر مساعی ایلیا و الیشع در مذهب «بعلیم» گرچه متکسبی بزرگ روی داد ولی یکباره معو و نابود نشد و دوباره باز جان گرفت ولی همگان و در هر حال بر ترقی و برتری خدای

یهوه اذعان کردند در حالی که در نقاط مختلف در اینجا و آنجا بملهای محلی هنوز مورد پرستش بودند. اماه و منین به یهوه روز افزون قوت می گرفتند و وضع بهتری حاصل می کردند پس يك قرن بر نیامد که طبقات مردم و عوام الناس نسبت به بعل ها بی اعتقاد شده و آماده ایمان خالص به یهوه گشتند.

### عاموس نبی

عاموس ظاهراً بزرگترین پیغمبران بنی اسرائیل در قرن هشتم ق م. است وی در نواحی سرحدات جنوبی کشور فلسطین زائیده شد هنوز در آن نواحی ایمان بخدای یهوه در برابر پرستش طبیعت انحطاط و تنزل نیافته بود. این نکته قابل توجه است که انبیاء اولیه همه از نواحی سرحدی کنعان و از شهر «تیشب» Tishbe در ماوراء اردن نشأت گرفته اند زیرا که در آنجا ساکنین همه با حادیت و اخبار موسوی از قدیم معتقد و ثابت مانده بوده اند. عاموس از بلده نفوع که قصبه کوچکی در ۱۲ میلی اورشلیم بود، برخاسته و بشغل شبانی اشتغال داشته و انجیر بری می چیدوی گله گوسفندان خود را به مراکز پر جمعیت تجارتی شمال برده عرضه کرد در آن زمان سلطنت اسرائیل در شمال تازه تشکیل شده و بعد از شورش دوسیط علیه روهبعام Rehoboam پسر سلیمان خود را از یهودیه (در جنوب) متنزع کرده بودند. عاموس با مردم شمال و مراکز اجتماعی و مذهبی آن حدود در سال ۷۶۰ ق م آشنا گردید، در آن زمان عزیه بر اسباط دهگانه و در جنوب (یهودیه) و یروبعام دوم Jereboam در شمال سلطنت میکرد. اوضاع و احوال آنجا (بلاد شمالی) اورا اندیشناک ساخت و ملاحظه کرد که بکلی وضع اجتماعی و اقتصادی در آنجا غیر عادی و ناموزون است و طبقات متوسط بواسطه جنگها از میان رفته و دیگران از غنی و فقیر در انحطاط اخلاقی فرو افتاده اند و همگی بمبادی مذهبی و اخلاقی لایابالی و بی اعتنا گردیده، محبت و عدالت و رحم و انصاف و بالاخره دین روحانی از میان رفته است در این حال او را مکاشفاتی دست داد و باو الهام شد که مردم شمال محکوم بقضاء الهی هستند. پس بیدرتنگ بناحیه سلطنت اسرائیل (شمالی) شتافته و بنام یهوه بنیوت پرداخت. عاموس در بیت ایل Bethel و در سایر نقاط الهامات قلبی خود را بصورت کلمات منظوم و مسجع به تحریر درآورده و سخنان پراز وعید و تهدید او همه حکایت از يك ایمان تراش می کنند که بر فنا و زوال محتوم قوم یقین داشته است، این زمانی را در کتاب او (از باب اول تا پنجم) که از صف عهد عتیق است ملاحظه میتوان کرد.

بدیهی است امصیا کاهن بیت ایل از این نبوتهای پر شور عاموس بیمناک شده و بنام پادشاه او را متهم ساخت در آن جینی که انذارات و تهدیدات خود را بیان میفرمود او را امر کردند از خاک یهودیه خارج شود عاموس دوری تازه در نبایات مذهبی افتتاح کرد وی کلماتی نوین در باره حقیقت یهوه و ملکوت او پیشگویی کرد و گفت:

«یهوه عنقریب سپاه خصم را از شمال بر آنها خواهد فرستاد و بنی اسرائیل و مردم فلسطین و دیگر اقوام را چون عمونیان و موآبیان و اهل دمشق و فنیقیه و ادومی ها همه گرفتار عقوبت یهوه خواهند شد زیرا او خداوند مافوق قوای طبیعت است که بخشش و بی بارانی سماء قبل از فصل حصاء مردم را مبتلا خواهد فرمود. و ابرهای ملخ را بر مزارع آنها نازل خواهد ساخت و با طاعون عام

سپاه اسرائیل را هلاک خواهد فرمود و زلزله شدیدی مانند زلزله سدوم و غموره بر بلاد ایشان خواهد گماشت و میدان قدرت او در سراسر روی زمین پهن خواهد بود و امثال این سخنان بر قوم میگفت.

### یوشع

اگر عاموس پیغمبر قهر و غضب بود نبی دیگری مملای او یوشع نام را میتوان پیغمبر لطف و مهربانی دانست. وی در شمال کشور کنعان بوجود آمد پس از جهت بی دینی و لامذهبی مردم دیار خود بیشتر از جنبه اجتماعی و اخلاقی آنان متأثر گردیده و براو همچو کشف شد که یهوه از رفتار ناپسند قوم خشمگین است و آنها را به بیوفائی و غدر و خیانت منسوب میدارد و از اینکه خدای حقیقی را ترك کرده اند آنانرا بدست بیگانگان کیفر خواهد داد. پس از زبان یهوه به قوم گفت:

« خداوند میگوید که انتقام روزهای بملی ام را از او خواهیم کشید .... در آئین روز مرا ایشی ( یعنی شوهر من ) خواهد خواند و دیگر مرا بملی نخواهد گفت .... و ترا باید نامزد خود خواهم ساخت و ترا بمدلت و انصاف و رأفت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید و چون ترا بامانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت... » ( یوشع باب ۲ )

معلوم نیست که یوشع نبی در ایام حیات خود مورد قبول قوم قرار گرفته است یا نه؛ زیرا در کتاب خود همه جا شاکت میکنند که مردم زمان انبیاء را دیوانه میشمارند و درون معبد خداوند با انبیاء که فرستادگان اویند دشمنی میورزند یقیناً اگر یوشع زنده میماند مصیبت و بلای حمله آشوریه را بر سلطنت شمالی ( اسرائیل ) مشاهده میکرد و یقین مینمود که خداوند مهربان عاقبت بر آن قوم غضب فرموده و پیشگوئیهای او صورت وقوع حاصل کرده است.

### اشعیاء نبی

در آن زمان ناحیه جنوب کشور اسرائیل نیز بنوبت خود محل ظهور پیغمبری دیگر شد این نبی اشعیاء نام دارد در حدود ۷۴۰ ق. م. در خانواده خوبی زائیده شد. پس در جوانی در کوههای شهر اورشلیم روان شد و به نبوت و دعوت خلائق مشغول گردید، وی بحقیقت یهوه ایمان داشت و با شور و روحی و شوق قلبی از هر طرف میرفت و این گونه کلمات را میگفت:

« در سالی که عزیا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود و هیكل از دامنهای او پر بود و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر يك از آنها شش بال داشت. . . . پس گفتم، «ای بر من که هلاک شده ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنیم چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است. »

آنگاه آواز خداوند را شنیدم که میگفت که را بفرستم؛ و کیست که برای ما برود؟ گفتم لبیک مرا بفرست، گفت برو، و باین قوم بگو البته خواهند شنید اما نخواهند فهمید هر آینه خواهند نگرست اما درک نخواهند کرد .... » ( اشعیاء ۶/ ۹-۱۰ )

پس چون اشعیاء بر سالت خود آگاه گردید محبت چهل سال رسالت الهی بهدایت قوم اشتغال



ورزید و شاهان یهودیه با او مشاوره میکردند. وی پیغمبر ایمان راسخ و توکل کامل به یهوه است هیچ نزللی در بنیان عقیده او روی نداد و همواره حکمرانان اورشلیم را بوعید و انذار تهدید می کرد که امن و سلامت بلد ایشان در آن نیست که با دیگر امم ( کافر ) مجاورین ایشان عهد و پیمان ببندند بلکه باید فقط بخداوند انکاء داشته باشند و لاغیر. ازینرو و قتیکه سلطنت شمالی (در ۷۲۲ ق. م) بدست لشکر آشور درهم شکست و سردار جرار آشوری سناکریب یجنوب ناخته در برابر دروازه اورشلیم خیمه زد، پادشاه آن شهر، حزقیا بارعب و وحشت تمام از اشعاع درخواست کرد که بدرگاه یهوه دعا کند که بلد او، اورشلیم را از شر دشمن محفوظ بدارد. گویا نبوت اشعاع باعجاز صورت و قوץ یافت یمنی آشور بها ناگهانی بمحاصره آن شهر خاتمه داده رفتند.

لکن اشعاع یقین داشت که بی ایمانی و خطاکاری قوم باردیکر آن کشور را در خطر خواهد انداخت و بنی اسرائیل یا طعمه شمشیر خواهند شد یا باسارت خواهند افتاد و بامکانی بید و درواز نلال فلسطین نفی وطن خواهند گشت و مانند عاموس نبی پیش بینی کرد که برای آن قوم گناهکار جز بلا و مصیبت چیزی دیگر مقدر نیست پس میگفت:

«یهوه صباوت درگوش من گفت، بدرستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد و خانه های بزرگ و خوشنما غیر مسکون خواهند گردید» (اشعاع ۹ / ۵).

اشعاع میگفت که یهوه از تشریفات و عبادات صوری درمید نفور شده و از قربانی حیوانات فربه بیزار گردیده و از مناسک روز سبت و مراسم ایام عبادت خسته شده و هر چه که عبادان دست خود را بمناجات بلند کنند یهوه با آنها نظر نخواهد کرد و بدعای آنها گوش فرا نخواهد داد، زیرا دستهای آنها باخون لکه دار شده و دل آنها با یهوه صاف نیست.

همچنین در نبوت های خود بمردم اسرائیل میگفت که تقدیر و سرنوشت کور حاکم بر امور خلایق نیست بلکه خداوند عالم و قادر از همه امور رادردست دارد و مردمان شریرو اقوام و امم گناهکار را کیفر خواهد داد. نبوت مجازات بکشور یهودیه نیز خواهد رسید حتی آشور بها نیز مانند سایر امم محکوم بحکم الهی خواهند بود. زیرا یهوه عادل است و بر قاعده حق و انصاف عمل میفرماید.

اشعاع مانند یوشع معتقد بود که لطف و عطف و رحم در دل رؤف یهوه مؤثر است و مجازات و کیفر اقوام و امم را بمصلحت و بمنفعت عالم میفرماید. پس میگفت: «نیکوکاری بیاموزید و انصاف بطلبید و مظلومان را رهائی دهید یتیمان را دادرسی و بیوه زنان را حمایت نمائید.... اگر گناهان شما مثل ارغوان سرخ باشند برف سفید خواهند شد....» (اشعاع ۱۹ / ۱-۱۷)

چون حکم قضا نازل شود پس از آن آنکسان که از حکم الهی یابی مانده باشند و تنجها و مصائب را تحمل کرده و هنوز ایمان بخدای یهوه را از دست نداده اند رستگار خواهند گردید و امن و امان و آسایش و رفاه بار دیگر در مملکت یهودیه حکم روا میگردد. و آن قوم مورد عفو و رحم یهوه قرار خواهند گرفت.

بسی کلمات و سخنان از اشعاع نقل شده که از نظر تاریخ اهمیت فراوان دارد و آن نبوت و پیشگویی اوست از پیش آمد یک عصر زرین پر از سعادت و خوشی که بعد از روزگار تیره پر از شقاوت و مصیبت پدیدار خواهد گردید و اسرائیل بعد از آنکه نسلهائی چند در بدبختی و مشقت بس بردند نهال آرزو و امیدشان شکفته خواهند گردید. گرچه بعضی از محققین در صحت و اصالت

این کلمات تردید کرده‌اند ، ولی بهر حال هر کس آنرا نوشته باشد مضمون آن سخنان سراسر دلالت میکند بر بشارت و وعده میدهند انتظار وقوع يك دنیای امن و امان و سلطنت شاهزاده صلح و سلام و بالاخره ظهور مسیحا که از نسل داود بوجود آید و روزگاری نو و روزی مبارک در جهان پدید خواهد آورد . اشعیا که خود شاهد زنده انقلاب سلطنت اسرائیل و یهود بود و در زمان و ایام آوارگی و پراکندگی آن قوم آغاز گشت قهراً این مکاشفات امیدبخش و آرزوی انتظار روزشادی و شادکامی بر ضمیر او عارض گشت و پیشگویی کرد که آن قوم بار دیگر گردد خواهند آمد و پریشانی بجمیت بدل خواهد شد .

در یکی از نبوت‌های خود این اشعار را سروده و گفته است ،  
 « در ایام واپسین واقع خواهد شد که خانه خداوند بر قلعه کوهها ثابت خواهد گردید و بر فراز تلها برافراشته خواهد شد ... الخ ( اشعیا ۱-۵۸ )  
 و در دیگر جا این کلمات از او منقول است ،

« نهالی از بنه « یسی » بیرون آمد و شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت . یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند ... روی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهد شد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود ... »  
 ( اشعیا ۱۱ / ۱-۱۰ )

### میکاء نبی

یس از اشعیا جوانی از بیرون شهر اورشلیم برخاست که از کلمات اشعیا الهام گرفته و نبوت و پیشگویی برای قوم را آغاز کرد ، این جوان که بنام میکاء موسوم بود اندکی قبل از سقوط سلطنت شمالی اسرائیل ( ۷۲۲ ق م ) ظهور نمود . صحیفه‌ای که باو منسوب است مشتمل بر کلمات و سخنان جالب توجه میباشد . وی از دو مقوله سخن گفته ، از یکطرف انبیاء گذشته و مغرور و خودستا را انکار کرده و قول ایشان را که میگفتند اورشلیم شکست ناپذیر است تکذیب نموده و از طرف دیگر روح و معنای حقیقی دین را برای مردم تفسیر و تبیین کرده است .  
 یکجا میگوید ،

« خداوند درباره انبیائی که قوم را گمراه میکنند و با دندانه‌های خود می‌گزند سلامت را نداد میکند چنین می‌گوید ، از اینجهت برای شما شب خواهد بود که رؤیا نبینید و آفتاب بر ( آن ) انبیا غروب خواهد کرد و روز بر ایشان تاریک خواهد شد و ایشان خجل و رسوا شده لبهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جوابی نخواهد بود ... لیکن من از قوت روح خداوند و از انصاف و توانائی مملو شده‌ام تا یعقوب را از عصیان و اسرائیل را از گناه خبر دهم ... بنا بر این صهیون بسبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم بتوده‌های سنگ و کوهها به جنگل مبدل خواهد گردید ... الخ » میکاء نبی ، ۳ / ۶-۱۲

در دیگر جا می‌گوید ،

« باجه چنین بحضور خدا بیایم ؟ آیا با قربانی‌های سوختنی و باگوساله‌های یکساله بحضور وی بیایم ؟ آیا خداوند از هزارها فوج و از ده‌ها هزار نهر روغن راضی خواهد شد ؟ آیا نخست زاده

خود را بکفاره مصیبت و ثمره بدن خویش را بجبران گناه جانم بدهم ؟ ایمرد .... خداوند از توجه میطلبد ؛ غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحم را دوست داری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی ... الخ « میکاء نبی ، ۶۸/۶ »

### ارمیا نبی

این پینهم بزرگ مردی بود بصفات انسانی آراسته ، هر چند دست حوادث او را مورد نفرت عوام قرار داد ولی نبوت خود را در هنگامیکه شش هنوز از بیست تجاوز نکرده بود آغاز فرمود ، وی از خاندانی کهن از خادمان معبد در شهر عناتوت زائیده شد و آن بلده ای کوچک بود در چهار میلی شمال شرقی اورشلیم . در حالیکه اوضاع زمانه نامطلوب و در زمان سلطنت یوشیا مخاطراتی بزرگ قوم او را تهدید میکرد پس احساسات او بر انگیخته شد و با الهام گردید که یهوه او را به نبوت مبعوث کرده است ،

« پس کلام خداوند بر من نازل شده گفت ، قبل از آنکه ترا در رحم مادر بینم ترا شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم ترا تقدیس نمودم و ترا نبی امتها قرار دادم ، پس گفتم ، آه ، ای خدای یهوه اینک من تکلم کردن را نمیدانم چونکه طفل هستم . اما خداوند مرا گفت ، مگو من طفل هستم زیرا هر چاییکه ترا بفرستم خواهی رفت ، از ایشان مترس زیرا خداوند میگوید ، من با تو هستم و ترا رهائی خواهم داد . . . . . اینک کلام خود را در دهان تو نهادم . . . . . » ارمیا ( ۴۸/۱ )

نبوت ارمیا غالباً مبتنی بر انداز و وعید بود و بلا یا و مصائب غم انگیز را پیش بینی میکرد که ممکن بود یباری خداوند یهوه رفع شود یا بصلاح آید . ولی نصایح او بیفایده و بی ثمر ماند و کار بر او مشکل گردید چندانکه در اواخر ایام دل در بر او بشک آمد و فریاد شکایت از سینه بلند کرده گفت ، « . . . . . تمامی روز مضحکه شده ام ! و هر کس مرا استهزاء میکند و هرگاه میخواهم تکلم نمایم ناله میکنم و بظلم و غارت ندا می نمایم . . . . . پس گفتم که او را ذکر نخواهم کرد و باریگر باسم اوسخن نخواهم گفت ، آنگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردیدم . . . . . » ارمیا ۳۰ / ۸ - ۷ .

ارمیا با وجود آنکه مینویس عامه قرار گرفته بود از گفتن الهامات و ارادات نفسانی که می پنداشت از طرف خداوند با الفا می شود دریغ نکرد . تنها يك نفر در آن روزهای تلخ و تار با او صدیق و وفادار ماند و دیگران از شاه و گدا و کهن و عامی او را ترک کردند . او شخصی است باروک نام که نبوتهای او را تحریر و کتابت میکرد و از شرح حال ارمیا یادداشتهایی مینگاشت . ارمیا معاصر روزگاری ناگوار در تاریخ یهودیه است ، وی در زمانی بود که سلطنت آشور رو بانحطاط نهاده و طوایف مهاجم سبت ها Scythes سراسر بلاد شام و سواحل فنیقیه را غارت میکردند اندکی بر نیامد که شهر نینوا تختگاه آشور سقوط کرد و کلدانیان در بابل سلطنت مشرق را در قبضه خود گرفتند .

در آن اوقات بابل و مصر با یکدیگر بر سر کشور پست و بلند فلسطین رقابت داشتند یوشیا پادشاه یهود با مصریان همراه و همبیمان گردید ولی خود در جنگی شدید که بین آن دو کشور

بوقوع پیوست بقتل رسید و بعد از آن دیری نگذشت که کشور یهودیه در تحت قدرت و تسخیر کلدانیان درآمد و آنها از آن دیار سالیانه خراجی گزاف دریافت داشتند.

ارمیا که مردی روشن بین و دل آگاه بود مقاومت و خصومت با کلدانیان را خطرناک دانسته هموطنان خود را پیوسته هشدار میداد که شهر اورشلیم را بیهوده شکست ناپذیر نپندارند و اگر سر بطلمیان بردارند هر آینه کلدانیان بر آن پلک یهوه غالب خواهند شد. یک-روز در معبد اورشلیم (بیت المقدس) برپا خاسته و آن قدم از خدا برگشته و کافر را مخاطب ساخته فریاد برآورد: «ای قوم خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را بگوئی شما برسانم اگر بمن گوش ندهید اینخانه را مثل شیلوله ویران خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع اضمتهای زمین لعنت خواهم کرد.» (ارمیا ۵/۲۲)

از این نبوت و پیشگویی عامه مردم خاصه کاهنان بخشم آمده و او را با بقتل محکوم کردند و اطراف او گرد آمدند ولی او همچنان در عقیده خود ثابت بوده و سخنان خود را تکرار میکرد و همان استحکام عقیده و ثبات قدم جان او را نجات داده و رؤساء یهود او را مستوجب قتل ندانستند. دیگر انبیاء کذب که بدروغ ادعای پیغمبری میکردند برخلاف نبوتهای او سخن میگفتند و او را آزارهایمیدادند و ارمیا درباره ایشان میگفت: «یهوه چنین میگوید: سخنان این انبیایی که برای شما نبوت میکنند گوش ندهید زیرا شما را ببطالت و امید بیجا تمایم میدهند و اوها و افکار دل خود را بیان میکنند نه از دهان خداوند! خداوند میگوید که من خصم ایشان هستم که بتخوابهای دروغ نبوت میکنند من آنها را نفرستاده‌ام و مأمور نکرده‌ام...» ارمیا ۲۳

سرانجام قوم بکلمات و نصایح او گوش نکردند و علیه بابلیها قیام کردند و شهر اورشلیم را آخوردیها محاصره نمودند باز ارمیا رؤساء قوم و کاهنان و مردم را انداز میکرد و علناً اظهار میداشت که با این رفتار وطن ایشان را محکوم بزوال و شکست ساخته‌اند و آنها هم خود محکوم به نابودی و فنا. تنها راه علاج برحسب پیش‌بینی او آن بود که با کلدانیان از در تسلیم درآیند. از این بیانات او شاه یهود غصبناک شده او را در سیاه جالی پر از گلن ولای بزندان افکند و نزدیک بهلاکت رسید. ولی پس از آنکه شهر اورشلیم را کلدانیها بهر غلبه مسخر کردند ارمیا آزاد گشت.


این بلیه‌تها حادثه‌یی نبود که برای ارمیا رویداد بلکه بکرات برای او از اینگونه حوادث سخت پیش آمد و کراراً قوم اسرائیل قصد جان او کردند. در زمان سلطنت یهویاقیم پسر یوشیا، پادشاه طوماری را که ارمیا از نبوتهای خود نوشته بود پاره کرده و در آتش افکند و او و کاتبش باروک را در زندان افکند. عاقبت چگون در سال ۵۸۶ ق. م. شهر اورشلیم را «نیوکدنسار» Nebuchadnezzar فتح کرد ارمیا را آزاد ساختند و با او نیکی رفتار کردند و بسوی با عده معدودی دیگر اجازه اقامت در شهر اورشلیم دادند ولی دیگران را محکوم بتبعید کرده اکثر اهالی و سکنه را با سارت بابل بردند بمشی از یهودیان ارمیا را بعد از این واقعه روبرو بمصر بردند و در آنجا همچنان به نبوت مشغول بود تا آنکه عمر او در آن دیار باخر رسیده بطور نامعلومی و شاید در تحت عقاب و شکنجه دردناک هلاک گردید.

با آنکه ارمیا پیامبر وعید و انداز است و قوم خود را بمصائب و بلاهای بیم میدهد معذک در روح او بارقه‌ای از نیک بینی و امید نیز ناپس یافته است و گاه و بیگاه مردم را بسوخته‌های

امیدبخشی دلشاد میساخت و مخصوصاً میگفته است بعد از آنکه بنی اسرائیل بدست بابلیها ضرب نازیانه غضب یهوه را چشیدند بابل نیز بنوبت خود زوال خواهد یافت و مردم یهودیه و بنی اسرائیل مورد شفقت و رحمت خداوند قرار گرفته و بار دیگر بسرزمین یهودیه باز خواهند گشت و بمبادت خدای خود (یهوه) مشغول خواهند شد. و داود رجعت کرده برایشان سلطنت خواهد کرد.

ارمیا در مواظ و تعالیم خود مابین آدمیان و خداوند متعال رابطه‌ی منجم برقرار میسازد و آنها را در برابر یهوه شخصاً مسئول اعمال خود میدانند و معتقد به شفیع و واسطه بین عابد و معبود نیست. این تعالیم در تاریخ دینی یهود دارای کمال اهمیت است زیرا نتیجه منطقی آن مقدمات اینست که هرگاه بین خلق و خالق خط ارتباط مستقیمی موجود باشد و رابطه آنها بایکدیگر بدون واسطه و وسائل استوار گردد دیگر رفتن بمعبدها و گذرانیدن قربانی‌ها و بیجا آوردن تشریفات و مناسک دارای اهمیت نبوده و ضرورت نخواهد داشت یعنی حیوة عالی و روحانی هر فرد بی‌نیاز از این اعمال صوری میباشد.

## ۵. اسارت بابلی

سراجنام طرفداران سلطنت مصر در اورشلیم که بتعصب و افراط در احساسات ملی برخلاف کلدانیها بودند مملکت خود را در ورطه هلاک و دمار افکندند و سلطنت مستقل عبری از سرزمین یهودیه زوال یافت و شهر اورشلیم بعد از سه ماه مقاومت مسخر نیوکدنسار (بخت‌النصر) شد در سال ۵۹۷ ق. م. یهو یاقیم پادشاه آن کشور را اسیر کردند و معبد سلیمان را غارت نمودند و بطوریکه در تاریخ (کتاب دوم پادشاهان) مسطور است ده هزار تن از نجبا و اعیان و اهل حرف و صنایع و مردان کاری و جنگجو را از آن شهر کوچ داده بابل تبعید کردند و در آنجا یهو یاقیم پادشاه در زندان افتاده و دیگران را در کنار نهر خابور Chabar که تریعین در جنوب شرقی بابل است اجازه اقامت دادند و بعضی که در حاکم یهودیه باقی ماندند پادشاهی بنام صدقیا که فرزند یوشیا  سلطنت گماشتند.

این پادشاه جدید نیز بعد از ۹ سال سلطنت در سال ۵۸۸ بر علیه نیوکدنسار بطفیان برخاست. کلدانیان بار دیگر شهر اورشلیم را محاصره کردند در سال ۵۸۶ ق. م. بعد از یکسال و نیم مقاومت آن مرکز مقدس یهودیه فتح شد و بابلیان و معاهدین آنها یعنی افواج آرامی و موابی و بنی عمون و غیره (کتاب دوم پادشاهان ۲۴) چون بر اورشلیم چیره شدند آن بلده مقدس را غارت کرده و آتشزده ویران ساختند. و معبد سلیمان خراب شد و «تابوت میثاق» یکی از میان رفت و نام و نشانی از آن باقی نماند. سلطان یهود صدقیا را در غل و زنجیر ببابل بردند و در برابر چشم او پسرانش را کشتند و خودش را کور کردند و بالاخره تعامت سکنه شهر اورشلیم را باشتنای ارمیاء نبی و مشی از بی‌نویان و ناتوانان باقی را به اسارت کوچ دادند. بعضی فرار کرده بمصر رفتند و در ساحل نیل و معبد آن رود سکنی گرفتند و معدودی قلیل در تلال و دهاد وطن خود متفرق و مخفی ماندند. این واقعه در تاریخ ملی قوم بنی اسرائیل ضربتی آتچنان هولناک بود که از آن‌ها پس دیگر نام قوم عبری بر آنها اطلاق نشده و این کلمه محو گردید و بجای آن آنها را «یهود» گفتند.

لیکن این اسارت دوم برای ساکنان یهودیه بقدر اسارت اول که نسبت باسیاط عشره واقع

شد برای مردم تبعید شده گران تمام نشد زیرا نیوکد نساو فقط میخواست استقلال عبرانیان را از بین ببرد و درصددیریشه کن کردن آن قوم و ملت نبود. ازینروهمینکه یهود را دراطراف پایتخت خود سکنی داد بآنها نسبتاً آزادی عطا کرد. و اجازت فرمود که جماعات یهود با همدگر زیست و دین و آئین و رسوم ملی خود را اجراء نمایند و فرهنگ و ثقافت ملی را همچنان نگاهدارند زمینی که محل اقامت ایشان مقرر شد بسیار حاصلخیز و پرآب و از لحاظ قابلیت کشت و زرع بمروطن سنگلاخ ایشان یعنی تپه‌های فلسطین رجحان بسیار داشت و در وسط دو شهر بسزرگ جهان متعتمد یعنی بابل و نینور Nippur قرارگرفته بود و برای آنها از حیث شاهراه تجارتی وسائل و اسباب اقتصادی مطلوبی فراهم میساخت ازین سبب بعد از اندک زمانیکه آنمردم اسیر در آنجا سکنی گرفتند آسایش و رفاه حاصل کرده و مکننت بسیار اندوختند. البته درآغاز از دوری وطن و غربت خاطری غمگین و دلی ناشاد داشتند و دلایل و شواهد براین معنا در کتب عهد عتیق بسیار است. از آنجمله دریکی از مزامیر اینچنین آمده است:

«نزد نهرهای بابل نشستم و گریه کردیم و بربطهای خود را آویختم زیرا آنانکه مارا باسیری برده بودند در آنجا ازما سرود میخواستند... چگونه سرود خداوند را در زمین بیگانه بخوانیم! اگر ترا ای اورشلیم فراموش کنیم آنگاه دست راست من را فراموش کند و زبانم بکامم بچسبد... ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشا بحال آنکه بتو جزا دهد چنانکه تو بما جزا دادی... خوشا بحال آنکه اطفال ترا بگیرد و ایشانرا بصره هابزنه (فرسور ۱۳۷).

پس از چندی عاقبت رابطه ایشان با موطن قدیم اندک اندک فراموش شد اوضاع اقتصادی آن قوم متواری یهودی یافت و محصول فراوان از زراعت خود برداشتند و در کارهای ملک شرکت جسته جمعی مانند میاهیان و سرداران در لشکر کلدانی مقامی بدست آوردند جمعی دیگریتجارت و کسب اشتغال ورزیدند تا کل بجائی رسید که نویسنده‌یی از ایشان در کتاب استرکه شرحی ازانرا بخیر ایشان را نوشته از ظهور احساس ضد یهود در آن عصر حکایت میکند و میگوید: «هامان وزیر اگرزرس xerxes را شوش به آن شاهشاه گفت:

«قومی هستند که در میان قوم‌ها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق میباشند و شرایع ایشان مخالف همه قومهاست و شرایع پادشاه را بجا نمی‌آورند... اگر پادشاه را پسند آید حکمی نوشته شود که ایشانرا هلاک سازند. استر ۱۰/۳-۸

از آن پس قوم یهود در سراسر روی زمین روزگاری دراز مورد عذاب و نکال قرار گرفتند.

### آغاز پیدایش گنیه

این زمان برای آئین یهوه Yahwism دوره خطرناکی بود زیرا معلوم نبود که قوم همچنان بمعبود فلسطینی خود وفادار و معتقد بمانند و یا آنکه بمبادت خدایان اقوام غالب که ظاهرأ قویتر و نیرومندترند خواهند گروید. ظاهرأ بعضی از ایشان یهوه را ترک کرده دامن آلهه دیگر را که اهل بابل و لشکرشانرا فاتح و کامیاب ساخته بودند گرفتند. همچنین این شک و اختلاف در نزد مهاجرین یهود بمصر نیز پدیدار گردید و در آنجا نیز جماعتی انبیا خود را تکذیب کرده و گفتند ما را دیگر

با شما و یهوه کاری نیست بلکه باید قربانی و عبادات خود را به ملکه آسمانها (Ishtar) بتقدیم رسانیم زیرا روزگاری پیش در بلاد یهودیه پدران ما و پادشاهان عصر که او را میبوسیدند فراوانی و نعماء بسیار داشتند و بسعادتمندی روز میگذرانیدند ولی از آن پس که ما آن ملکه علوی را ترك کرده و بسخن شما گوش فرا دادیم طعمهٔ دمار و هلاک و عرصه و قحط فلا گشتیم (ارمیا ، ۱۸/۲۴)

لیکن جمعی دیگر که سرنوشت قوم یهود در کنف حسن عقیقت ایشان محفوظ ماند همچنان بدین یهوه پایدار مانده و بحضور او قربانی میکردند و روزهای شنبه (یوم سبت) در خانه‌های خود گرد یکدیگر جمع شده و طومارهای صحف مقدسه انبیا و اوراق توریقرا برای یکدیگر تلاوت میکردند و اخبار و روایات تواریخ باستانی خود را میخواندند و آن اوراق پراکنده را گرد آورده متن قانونی کتب مقدس را فراهم ساختند و یکی از آئینان برای دیگران دعا میخواند و مناجات میکرد این رسم و عادت در طول مرور ایام اندک اندک منجر بتشکیل کنیسه‌ها Synagogues گردید .

هم‌نان این رسم عبادت در میان جماعت معتقدین بدین یهود شوقی روزافزون نیز بنگارهای ادبی و مطالعات کلامی پدید آمد ، استنساخ از روی نسخ و مخطوطات قدیمه معمول گشت و هر کنیسه برای مراسم یوم سبت و مناسک اعیاد سالیانه خوشی نسخه‌ی جداگانه نگاهداری و ضبط نمود و برای آنکه طبقات نسل آینده یهود در بلاد دور دست بابل از اخبار و روایات اجدادی خود بی‌خبر نمانند آنچه را که هنوز بطور شفاهی در سینه‌ها باقی‌مانده و بقل در نیامده بود آنها را تحریر در آوردند و بکتب و صحف قدیمه ملحق ساختند و قوانین و شرایع دینی را شرح و تفسیر کردند در این تحریرات بعضی مطالعات و تحقیقات در باب مذاهب بیگانه نیز بالطبع نگاشته شد ، همچنین مزامیر و سرودها را چنانکه در فوق اشاره شد بنظم در آوردند . بالاخره در این دور اسارت بابلی است که دو تن از انبیا بزرگ بظهور رسیدند .

### ظهور حزقیال نبی

از تاریخ زندگانی حزقیال اطلاع زیادی در دست نیست و متحمل است که قسمت عمده از کتاب منسوب باو (صحیفه حزقیال) بعد از او بنام او نوشته شده باشد ، ظاهراً وی پیشوای گروهی بوده که در میان قوم یهود هنگام اسارت بنام طرفداران «تثنیه» Deuteronomic موسوم‌اند و قوانین و شرایع «سفر تثنیه» از اسفار خمسه انکال و استناد میجست‌اند ، این جماعت سراسر تاریخ عبریان را از آن مد نظر تفسیر کرده‌اند و نیز يك قسمت از «کتاب داوران» و «صحف شموئیل» و «کتاب پادشاهان» را بهمان روش تحریر نمودند . بهر حال حزقیال از یکی از خاندانهای کهنان اورشلم تسوله شد و در ۵۹۷ ق.م. او را با سارت ببابل بردند و در جامعه یهودیان در ساحل رود جابور سکنی گرفت و در مدتی افزون از بیست و دو سال در آئینان بنبوت مشغول بود چنانکه میگوید ، بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده گفت ، «ای پسر انسان ترا برای خاندان اسرائیل دیده‌بان ساختم . پس کلام مرا از دهان من بشنو و ایشانرا از جانب من نهید کن ... الخ» (حزقیال ۱۷/۳) پس مانند کاسان همکیشان خود را رهبری میکرد و در آرزو

و انتظار سعادت قوم و بهبود حال بنی اسرائیل روز میگذرانید و مکاشفات خود را در ضمن تمثیلات با عبارتی روان و سلیس بیان می‌کرد و برای آنان پیش‌بینی مینمود که چون دور بدبختی و تیره‌روزی سپری شد و قوم بموطن خود بازگشتند قانون زندگانی ایشان چه خواهد بود و معبد راجگونه از نو ساز خواهند کرد، وی میدانست که بگذشت زمان باردیگر روزگار سعیدی روی خواهد نمود و معبد مجدداً برپا خواهد شد و در آنجا قوم بعبادت یهوه خواهند پرداخت. البته تمایلی که در باب فلسفه عبادت و قلب او الهام میشد و اوصاف دقیقی که از بنای معبد در آتیه بیان میکرد و تشریفات و رسمی را که قوم بدان مکلف بودند شرح میداد تأثیری بسیار در سیر و جریان تاریخ مذهب یهود داشته است.

مبادی فلسفی حزقیال در عبادت یهوه بسیار دقیق است و یک سلسله مسائل از احسانات و افکار ناشی در آنزمان راجوب میگوید چنانکه گفت: «خداوند یهوه چنین میفرماید، ای خاندان اسرائیل، من این را نه بخاطر شما بلکه بخاطر اسم قدوس خود... بعمل می‌آورم اسم عظیم خود را که در این امتها بیحرمت شده تقدیس خواهم نمود... خداوند یهوه میگوید حینی که بنظرس ایشان در شما تقدیس کرده شوم آنگاه امت‌ها خواهند دانست که من یهوه هستم...» حزقیال، ۲۶ / ۳۶ - ۲۲

### اشعیا دوم

باین پیغمبر ایام اسارت که نام و نشان او مجهول مانده است محققان لقب «اشعیا دوم» نهاده‌اند. انبیاات و کلمات او در جزء اخیر صحیفه اشعیا نبی ثبت افتاده است و تقریباً از باب چهلیم بعد آن کتاب اثر اوست از هویت و اسم و جایگاه او چیزی معلوم نشده ولی خوشبختانه افکار و اندیشه‌های روحانی او بدست ما رسیده و نشان میدهد که وی صاحب الهامات و تلقینات نفسانی و دینی قوی بوده است و نبوت‌های او غایت کمال آثار مکتوب «صحف عهد عتیق» را تشکیل میدهد.

مسئله اساسی که اشعیا دوم در سخنان خود بآن پاسخ میدهد و در آنزمان فکر و ذهن یهودیان دور از وطن را بخود مشغول ساخته بود عبارت بود از بیان علت و کشف مصلحت اینهمه شقاوتها و شدائد که خدای یهوه بر آنها روا داشته است و میگفتند بچه سبب خدا اینهمه بدبختی و رنج برای آنها مقدر فرموده؟ پاسخی که همواره باین سؤال داده می‌شد آن بود که این بلاها و مصایب کیفر گناهان خود ایشان است که بآنها میرسد. البته این جواب آن فزیه مشکل را حل نمیکرد و اذهان مردم قوم را قانع نمیساخت زیرا بوضوح مشاهده میکردند که مردم بابل که در آنزمان در منتهای سعادت و خوشبختی زندگانی مرفه داشتند مرتکب گناهان بدتر و افعال ناپسندی شده و میشوند که بمراتب از ذنوب و آثام یهود زشت‌تر و قبیح‌تر بوده البته اشعیا دوم آن جواب‌گه‌ن را رونکرد و برخلاف آن حقیقت سخنی نگفت لکن بر آن بود که آلام و رنجهای قوم یهود تنها معلول گناهان کبیره ایشان نیست بلکه ابتلای قوم او از آن سبب است که خداوند مصلحت جهانیان را بطور کلی در نظر دارد و بحکمت بالغه خود برای نجات عالم این شدائد و بلاها را بر یهود مقدر فرموده است. و البته این فلسفه بسیار عالی و دقیق بود و در نظر او یهوه خاص قوم



یهود نبود بلکه او را الیه مطلق عالم و حاکم کل وجود میدانست که اوست و غیر از او خدائی نیست و کارگاه او سراسر جهان هستی است و هر چه میکند مبنی بر حکمت عام و مصلحت تمام عالمیان است و میگفت: «ای اسرائیل چرا میگوئی راه من از خدا مخفی است و خدای من انصاف را از دست داده؟ آیا ندانسته و نشنیده‌ای که خدای سرمدی یهود آفریننده انصاف زمین درممانده و خسته نمیشود و فهم او را تفحص نتوان کرد» (اشعیا، ۴۰/۲۸)

این بینمیر یهود را آله مطلق و خداوند اول و آخر اعلام کرد که قبل از او خدائی نبوده و بعد از او نیز نتواند بود و او خالق ارض و سما و معطی روح و روان بآدمیان است... سرنوشت اقوام و امم بدست قدرت اوست، جاعل نور و ظلمت و خالق خیر و شر میباشد پس گفت: «خداوند میگوید که افکار من افکار شما نیست و طریقه‌های شما طریقه‌های من نه، چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریقه‌ها و افکار من از طریقه‌ها و افکار شما بلندتر میباشد» (اشعیا، ۵۵/۹) و نیز گفت: «خداوند عالی و بلند است و ساکن در ابدیت میباشد و اسم او قدس است چنین میگوید: «من در مکان عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد تا روح متواضعان را احیاء نمایم و دل افسردگان را زنده سازم...» (اشعیا، ۵۷/۱۵)

و بملاوه خداوند اراده فرموده که همگان را نجات بخشد و اراده او شامل تمام مردم جهان است و بدیاری خاص و یا مردمی تنها اختصاص ندارد، یهود و غیر یهود در برابر مشیت او یکسانند اشعیا در این مقام به زیباترین کلام مبادی و تالیم خود را که نتیجه طول اقامت وی در میان ملل و اقوام غیر یهود بود بزیبان آورد و گفت: «اراده مقدس الهیه برای نجات و سعادت سراسر بشر بینمیر و رسولی بر میانگیزد و او ناجی خلایق است لیکن چون قوم برگزیده و خادم خداوند یعنی اسرائیل بآیات الهی کور و کورگشتند ازینرو لازم آمد که آن قوم در کوره آلام و شدائد یکدازند و معفی شوند. اینست سبب آنکه خداوند متعال اقوام دیگر را بر اسرائیل مسلط کرد و آنها را طعمه غارت و دستخوش قتل ساخت تا گناهان آنها کفاره شود و آنها بصراط حق بازگردند و اوامر و کلمات او را اصنا کنند.

با وجود این معانی از اشعیا سخنانی در نوید امیدواری و وعده نجات و رستگاری گفته و بشارت داده که جنوب شهر اورشلیم کاملاً کفاره شده و مردم آن بله از آن پس دیگر دچار مصائب و آلام نخواهند بود. او گفت که این شدائد و بلاها که بر قوم وارد آمده بیهوده و عبث نبود زیرا نه تنها آن قوم را از بلیدیهای گناه تطهیر کرد بلکه در قلب امم دیگر نیز تأثیری بلیغ نمود و آنها را هم نجات بخشید.

از سخنان او گفتار لطیفی منقول است که آنها یکی از بزرگترین غزلهای مفعبی جهان باید دانست که در بیان تأثیر آلام و مصائب اسرائیل در دلها، دیگر امم جهان میگوید: «کست که ساعد خداوند بر او متکشف شده باشد؟... او را نه سورتی و نه جسمالی میباشد. چون او را مینگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم، خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بیوشانند... لیکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش تحمل کرد و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم و حال آنکه بسبب تقصیرهای ما مجروح شد و بسبب گناهان ما کوفه گردید و نادید سلامت ما بر وی وارد آمد و از زخمهای او شفا یافتیم...» (اشعیا، ۵۳).

از شدائد و مصائب قوم اسرائیل سایر اُمم جهان منتهی خواهند شد و راه عدالت خواهند رفت و حقیقت صفای قدسیه الهی بر آنها کشف خواهد گردید .

این پیامبر نه فقط از گذشته سخن گفته و ضرورت وقوع وقایع شدید و غم‌انگیز را تحقیق نمود بلکه بآینده نیز نظر فرمود و پیش‌بینی کرد که عنقریب یهود با کمال جلال از منفای خود بوطن باز خواهند گشت و همه مؤمنان سادتمند و کامیاب خواهند گشت. این پیش‌بینی و نبوت با ظهور سیروس شاهنشاه ایران صورت وقوع حاصل کرد که تمام پادشاهان جهان را با بهال اقدام وی گردانید و بابل را سرنگون فرمود و یهود را آزادی بخشید و ایشان به اورشلیم بازگشتند چنانکه اشعیا میگوید:

«خداوند چنین میگوید، جمیع ایشان خجل و رسوا خواهند شد و آنانکه بنها میسازند با هم برسوائی خواهند رفت اما اسرائیل از خداوند ناجی خواهند شد. (اشعیا، ۱۶/۴۵)

وی بشارت داد که نه فقط سراسر جهانیان بسوی اورشلیم خواهند آمد بلکه اسرائیل نیز از آنجا بتمام جهان خواهند رفت و سعادت و نجات اقصای عالم خواهد رسید و شر از روی زمین برافشاده نور ازلای جاویدی جهانرا روشن خواهد ساخت .

اشعیا دوم با این مبادی عالی و (ایدآلیزم) اخلاقی خود نه فقط تأثیری فراوان بعمدها در افکار یهود ساکن بلاد یهودیه نمود بلکه آن کلمات باعث قوت انتشار دین مسیح گردید. روزگاری دراز کسانیکه در انتظار ظهور مسیحا بودند، نبوتهای اشعیا را بررسی کرده کتاب او را مکرر تحقیق و مطالعه نمودند و گفتند این غمها ورنجها که اشعیا در صحیفه خود اشاره کرده بقدری واضح و روشن است که نمیتوان آنها را مربوط بقوم و ملتی عام دانست بلکه منظور او شخص واحد و فرد معینی میباشد او به «مسیح» نامبردار است که بر زمین خواهد آمد و با تحمل آلام و شدائد بر وجود خود گناهان جهان را کفاره خواهد داد. مسیحیان اولیه این شخصیت را که اشعیا ببدان اشاره فرموده بود در وجود عیسی ناصری شناختند و سرگذشت او را کاملاً با اوصاف و شرائطی که اشعیا گفته است منطبق دانستند.

## ۶. دوره تجدیدبنا و اعتلاء دین یهوه

سیروس کبیر در سال ۵۳۸ ق.م. شهر بابل را بگشود و آنرا تختگاه شاهنشاهی وسیع خود که از وادی سند تا شهرهای سواحل یونان (درپای ایونی) امتداد داشت قرار داد. در میان ملل و اُمم نایبه خود قومی را ملاحظه کرد که در مرکز بابل دورهم گرد آمده و آداب و عاداتی مخصوص بخود دارند بی از حال ایشان پرسش فرمود و از رنجها و شدائد ایشان آگاه گردید. آن شاهنشاه دانای دوربین برای جلب قلب آن قوم محنت زده آنها را آزاد ساخت و اجازه فرمود که بموطن خود اورشلیم بازگردند البته سیاست پدران او اقتضاء میکرد که مملکت مستقلی در مرز مصر نیز وجود داشته باشد، این چنین رؤیای «رجعت بوطن» که منتهای آرزوی نسل نخستین یهوه و غایت اصل اسیر شنگان بود صورت امکان یافت.

### رجعت به یهودیه و شهر اورشلیم

یهودیان در حال بجنب و جوش آمده و قوافل ایشان بسوی موطن خود راه افتاد. مورخان یهود گفته‌اند که سیروس کبیر برای آنها فرمانی صادر فرمود و ایشان را صاحب احوال و حقوق خاصی شناخت و ظروف و اوانی قیمتی که نبوکد نزار در سال ۵۸۶ ق. م از معبد ایشان غارت کرده بود بآنها مسترد داشت بلکه مبلغی نیز برای هزینه مسافرت بآنها اعطا فرمود. ظاهراً بر آن جماعت دو تئریاست داشته‌اند، یکی زروبابل Zerubbabel نبیره یهوایکین پادشاه یهود که از اعقاب داود پیغمبر است و دیگری کاهن یسوع Joshua نام که در فرقه کاهنان صدوقی از سیطلاوی دارای شان زیاد و احترامی بسیار بود هر چند بعضی از یهودیان معلوم شد که مایل بمرأجت نیستند زیرا که در بابل وطن و مأوی گرفته بودند ولی هزارهائی قصد مراجعت کردند. یک قرن بعد شخصی بنام عزرا در صحیفه خود آنها را وصف کرده و گفته است، «رؤسای آبای یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشانرا برانگیخته بود برخاسته روانه شدند تا خانه یسوع را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نمایند.» (عزرا، ۱)

این جماعت همینکه از منفی بموطن باز آمدند در حال مذبحی در مکان قدیم معبد برافراشتند و صبح و شام بآئین دیرین خود قربانیا بنام یهوه بگذرانیدند. درگرداگرد آن مذبح جامه جدیدی تشکیل شد همانطور که حزقیال دستور داده بود آغاز بکار کردند و بنیان و شالوده خانه عبادت خدا (بیت المقدس) در میان غریب شادی جوانان و گریه و نوحه پیران از نو گذاشته شد اما در کار این گروه تازه وارد مشکلات بسیار وجود داشت بسیاری از مردم از شهر اورشلیم دوری چست در حوالی و حومه شهر منزل گزیدند و ازینرو تلهای انبوه در دیوار شکسته و آثار ویرانی از خرابه های شهر همچنان باقی مانده و آنها در منتهای عسرت و تنگدستی بودند از طرف دیگر مابین ایشان باساکین که در آنمنت در وطن خود باقی مانده و اراضی را تصاحب کرده بودند کار به مشاجره و نزاع کشید و آنها که مدت هفتاد سال رنج غربت و درد دوری کشیده بر آنها بادیده نفرت نگریسته و آنها را از حدود شرایع سفر تنبیه خارج دانستند. و گفتند که آنها اجنبی شده‌اند زیرا ابائی اودوم و عمونیتها و سامریان مزاجت کرده‌اند در برابر این حرفها آنها نیز ناراضی شده از همکاری و مساعدت در تجدید بنای شهر و معبد خود داری کردند و یک گونه انحطاط و اختلال روحانی و آشفتهگی اقتصادی در کار آن قوم پدید آمد و مدت پانزده سال بگذشت و برای ساختمان معبد قدم مفیدی برداشته نشد.

تا آنکه بالاخره در آن موقع دو پیغمبر دیگر ظهور کردند یکی زکریا و دیگری حجی و در اثر نصایح و مواعظ ایشان دو باره تجدید بنای معبد آغاز شد. بنای جدید معبد بروی طرح و بنیان معبد سلیمان نبود بلکه پایه های جدید محکمتر و با جهات و اضلاع مستقیمتر ساخته شد اما از عنایات موعود یهوه که قوم انتظار داشتند اثری بظهور نرسید و اوضاع اقتصادی ایشان همچنان وخیمتر می گردید.

مدت یکقرن تمام بگذشت آثار نبوت انبیاء و مواعید ایشان پدیدار نگردید و پیشوایان و پیغمبران مانند ملاکی نبی آنها را به سستی و فتور عتاب و ملامت کردند و قوم را به بد بینی و گمراهی و دوری از یهوه منتهم ساختند.

چون این اخبار نامطلوب از اورشلیم بیابیل رسید یهودان آنجا ازین اوضاع ناهنجار غمگین شدند یکی از آن طایفه که جوانی بود و در نزد پادشاه ایران اگر درس منصب ساقیگری داشت روزی با سیمای مجزون در شهر شوش بنزد شاه درآمد. چون شاه سبب اندوه او را پرسش کرد او سلطانرا از احوال ناگوار یهود در اورشلیم آگاه ساخت. شاهنشاه از روی کرم و عطوفت آن جوان را که «نحمیا» نام داشت مأمور فرمود که خود با اورشلیم برود و بار و دیوارهای شهر را بنا سازد و جامعه یهود را در آن بلده سروسامانی بخشد. پس «نحمیا» با گروهی از سیاهیان و سواران بسا فرامین شاهی در دست روی عزیمت بسوی اورشلیم آورد. هم در آن موقعی اندکی قبل از آن عزراه کاهن و نویسنده یهودی با هفتصد تن دیگر از یهودیان بابل که همه اشخاص برگزیده بودند برای اصلاح امور از بابل قصد اورشلیم کردند تا بانفاق «نحمیا» بتمیرومرمت صورت ظاهر بلد و تکمیل معنای باطن دین یهوه بپردازند. داستان توفیق نحمیا در این مأموریت را خود وی در کتابی بنام خویش نگاشته که جزو صحف عهد عتیق قرارداد و خلاصه آنکه در نتیجه هوش و کاردانی او خرابیهای آباد و شکستهای باروی شهر مرمت گردید و بجای درهای سوخته درهای نو ساختند و پس از یکصد و پنجاه سال اثری از سفک و نهب آشوریان در اورشلیم باقی نماند.

### تأسیس دولت کاهنان

پس عزرا و نحمیا در طریق تجدید روحانیت جامعه یهود کمر همت بستند و یک اجتماع عظیمی از یهود در معبد برابر دروازه آب انجمن کردند و یکی از اسفار تورات (ظاهراً قسمت قوانین مقدسه سفر لاویان باب ۱۷ تا ۲۶) عزرا برای ایشان با آواز بلند و تمییح تلاوت کرد و آنها عهد اکید و میثاق وثیق بستند که آن اوامر و نواهی را بدقت بجا آورند و از آن روزیک دولت دینی مذهبی دیگر در کشور یهودیه آغاز گردید و اختیار حل و عقد امور را بدست کهنه و روحانیان دادند و در واقع میثاق موسوی را تازه ساختند. یا آنکه میثاقی تازه منعقد کردند که موضوع اصلی و نقطه مرکزی آن ایمان به یهوه و احکام و اوزاحلال و حرام بود و چهار صد سال از آن پس بر آن عهد و میثاق ثابت ماندند و بتفصیلی که در کتاب نحمیا (باب نهم و دهم) آمده است عهد محکم بسته و آنرا نوشته و سروران و کاهنان قوم آنرا مهر کردند و در آن میثاق ذکر کردند که هشریه الهی مقرر را بپردازند و قربانی را بعمل آورند و اعیاد سالیانه را ثابت نگاهدارند.

باید گفت که یهودیان عصر عزرا ی کاتب بر روی اساس و بنیان مذهب یهود قبل از اسارت بابلی که نزد محققین بمنح بطنی اسرائیل معروف است مذهبی نوین و شریعتی جدید بوجود آوردند که آنرا «دین یهود» گویند گرچه سر رشته کلیه امور بدست کاهنان و اخبار افتاد ولی کتاب مقدس ایشان همان قانون موسی «توریه» بود. و توجه مخصوص با مراحل و حرام و نجس و طاهر و دین پدید آمد. و زنان بیگانه خود را با اطفال بیرون کردند و از آن پس مزاجت با عنصر غیر یهود اکیداً حرام دانسته و جزای متخلف را محرومیت از حقوق اجتماعی مقرر داشتند و از آن پس یهود مراحل وحدت قومی و نژادی خود را بوسیله مذهب ثابت گردانیدند.

در دوره بعد از اسارت بابلی تا آخر قرن چهارم ق. م با گذشت ایام مردم بر رعایت شریعت عادت کردند و با آنکه هوام گاهی در رعایت اوامر و نواهی سست و لاابالی بودند ولی روز بروز بر التزام

بقواعد و تکالیف شریعت پیفزودند . احترام به یوم سبت در هفته آنها را در اورشلیم بمعبد میکشاند و در قسبات و دهات اطراف بجایگاه عبادت جمع میشدند و آن مکان را بمداز آن «کنیه» و بلنت یونانی سیناگوگو Synagogue میگفتند اعیاد سالیانه و انجام فریضه صیام عادت معمولی و روش مقرر گردید.

اعیاد ایشان عبارت بود از «عید فصح» Passover یا عیدنان فطیر که یک هفته طول دارد و در ماه اول سال (مارس یا آوریل) مراسم آنها بعمل میآوردند.

دیگر عید هفته ها (شابوعدت) که در موسم رسیدن اثمار و میوه جات و در فصل بهار بعمل میآید و بروز «پانتکست» Pentecost خاتمه میپذیرد . دیگر عید کرناهاست که آنها را بمدعا «رش حشانا» نام نهاده اند و آن آغاز سال شمسی یهود است و مدت دوروز ادامه دارد و روز آخر آن «یوم کبیور» یا روز کفاره است و پانزده روز بعد از آن عید سایبان ها آغاز میشود و این هر دوعید در آخر تابستان (سپتامبر و اکتبر) مراسم خاصی دارد. همه این اعیاد از زمان تجدید بنای معبد تاکنون نزد قوم یهود مرعی و معمول است و هم آنهاست که افراد عام یهود را بیکدیگر متحد و متصل ساخته و آنچه که مواظ و تمالیم انبیاء بشارت میداد بواسطه این تشریفات و رسوم انجام گرفت .

وحدت قومی یهود و انفصال ایشان از دیگر ارام سبب شد که آنها در طول مرور ایام بیش از پیش باختیارات و اصول مذهبی پای بست شوند در آن جامعه دینی رئیس کهنه در مرتبه اولی قرار گرفت و همیشه درون معبد اورشلیم سکنی داشت ، این شخص همواره از اعقاب صدوقی Zadok انتخاب میشد که میگفتند از زمان سلطنت داود پیغمبر این مقام را داشته و او خود از اولاد هارون برادر موسی پیغمبر بوده است . از آن پس این شخص رئیس دینی و مدنی جامعه شناخته گردید و دیگر کاهنان و احبار در تحت امر او جای داشتند و وظیفه آنها فقط عبارت بود از اداره امور معبد و تشریفات آن در مواقع انجام فرائض و تکالیف . همچنین بنی لای Levites که خدمه معبد بودند و نعمات موسیقی مزامیر را هنگام عبادت بر عهده داشتند آنها نیز در زیر امر رئیس کهنه بودند .

همچنین زمره کاتبان نیز جماعتی از دانشمندان و احبار بودند که از میان آنها «ربانیون» Rabbis بیرون آمدند کاتبان گرچه در ابتدا جزو طبقات عامه بودند ولی بمدأ مذهبی خاصی تشکیل دادند که وظیفه آنان استنساخ و تفسیر توریه و دیگر صحف مقدسه بود. در میان ایشان هر کس که استعداد خاصی حاصل میکرد و در وعظ و تفکیر مهارت می یافت به «ربی» یعنی «معلم» ملقب می شد. ربانیون را دو وظیفه و دو تکلیف بود که میبایستی برای علم مردم بها آوردند نخست آنکه کتاب مقدس و صحف انبیاء را برای آنها شرح و تفسیر کنند. زیرا که زبان عبری قدیم اندک اندک فراموش شده و بجای آن قوم اسرائیل بالذاتی مرکباز «آرامی» Aramaic در سراسر شام و فلسطین تکلم میکردند و ازینرو فهم آثار مذهبی قدماء عبری برای عوام متعسر گردیده بود و برای دانستن آن حاجت بترجمان داشتند (ترجمه مهمی از متون عبری بزبان آرامی انجام گرفت و موسوم گردید به «ترگوم» Targam همچنین ترجمه قدیمتری نیز بزبان یونانی در حدود قرن سوم ق . م در اسکندریه بعمل آمد که آنرا سپتیناجینت Septuagint میگویند.)

وظیفه دوم ربانیون آن بود که مراسم عبادات و مناسک مذهبی را از حالت تمرکز در معبد

اورشلیم خارج کرده و مجامع عدیده برای عامه مردم در همه جا در هر قصبه و قریه فراهم سازند. و خلاصه آنکه کاهنان و کاتبان هر دو بسی بلیغ و جد مستمر برای قوم از متون مبهم کتب و نوشتجات معنی و رسمی تهیه کردند. چون روزگار نبوت و غط شفاهی سیری شده و الفاظ مکتوب جانشین کلمات ملفوظ گردیده بود دیگر علم معرفت الهی و شناختن تاریخ دین اسرائیل مبیایستی بوسیله قرائت متون انجام گیرد هم در بابل و هم در اورشلیم کاهنان و کاتبان ربانیون و احبار در زمینه امور ادبی و کوشش بلیغ و سعی جمیل میکردند. کلمات انبیای متأخر و کتب ایشانرا به نسخه های متعدد تحریر کرده در میان مردم می پراکنندند، صحف انبیاء مانند ملاکی نبی و عوبدما جز قیال و حجب و زکریا و اسماء را عیناً استنساخ کردند و کتب انبیاء قدیمتر را دوباره تحریر نمودند و اسفار خسته توریه را بالاخره بطور کامل استنساخ کردند و شرایع مقدسه آنچه که خاص کاهنان بود قوانین و قواعدی که مزار و تمجید در هنگام تجدید بنای معبد وضع کرده بودند و نیز کتب یوشع نبی دو کتاب داوران و کتاب اول و دوم شموئیل پیغمبر و کتاب اول و دوم پادشاهان همه از نو مطالعه و تحریر شد و مواد و مطالب جدیدی بر آن مزید گردید، در همان حال مقنن و سرودسرایان در معبد نغمات و غزل های مذهبی در معبد بیت المقدس سر آیدند که اکنون يك قسمت عمده کتاب (مزامیر) را تشکیل میدهد همچنین یکنوع اشعار تازه غیر دینی از خارج نیز در طی الحان و سرودها بنوا در می آوردند که مجموعه آن بنام کتاب «فزل الاغزال» سلیمان معروف شد، بالاخره در این عصر دو نث کامل کتب عهد عتیق در حین وجود در آمد چنانکه بقول یکی از مورخین «در سراسر قرن پنجم ق. م. جنب و جوش مذهبی که گوئی عکس العمل بی قیدی و لا ابالگیری سابق بود در ظل کوشش و از برکت جدو جهد کاتبان بظهور رسیده و کتب سه رونی گرفت و تمام موجودیت و شخصیت قوم اسرائیل در اطراف توریه متمرکز گشت. اگر قدامت این قوم که بسزا به «اهل کتاب» ملقب اند زبان عبری کتاب المقدس Bible را بوجود آوردند و اعقاب ایشان در این زمان بزبانهای آرامی و دیگر السنه از کتاب المقدس جانی تازه گرفته و تورات نوینی تشکیل دادند.

در این عصر مکاتب مختلفه شارحان و مفسران سبک استنباط شرایع و اجتهاد در فروغ بر روی اصول قدیمه بظهور رسید تا آنکه خلاق در عصر خود بتوانند احکام توریه را در زندگیانی یومی خود عملی سازند، این مکاتب که بسی و کوشش کاتبان تأسیس شد و مقدمات بیدایش فرقه فریسیان در قرن دوم و قرن اول ق. م. میباشد. این جماعت دانشمندان، مسائل مختلفه زندگیانی را که در عهد موسی معمول و دیگر با شرایط و اوضاع زمانه سازگار نبود بر روی قیاس و اجتهاد خود تبیین و حل نمودند از یثرو در قوانین مدنی و آداب بوم سبت تحولات و ترفیات مهم برپا دادند.

## ۷. افکار جدید - در عهد غلبه یونانیان و سلاله مکیان

در سال ۳۳۲ ق. م حکومت دینی فلسطین عهد جدیدی را در تحت استیلای یونانیان آغاز کرد در آن زمان اسکندر مقدونی سپاه شاه ایران را از خاک آسیای صغیر و شام بیرون رانده و کشور فلسطین را بی حیطه تسخیر در آورده تا مصر را فتح کرد و در ساحل دریا شهری نو بنام خود ( اسکندریه ) بنانهاد و از آنجا عطف عنان بسوی مشرق بازگردانده و پادشاهی ایران در آویخت و بر ایرانیان چیره شد.

### اختصاصات کلی نفوذ فرهنگ یونانی

آمال دراز و همت بلند اسکندر به کشورستانی قانع نشد بلکه این فانیج جهانگشا شوق فراوانی داشت که تمدن و فرهنگ یونانی را در ممالک شرق نیز توسعه و بسط دهد و ظاهر اُسمی میکرده است که مردم ممالک مفتوحه را بوسیله تربیت عملی و سرمشق زنده بسبک و روش یونانیان آشنا سازد، ازینرو در مصر (اسکندریه) و در دیگر مراکز سوق‌الجیشی آسیای غربی شهرهای نوین بنانهاد و معماران یونانی ابنیه و عماراتی بسبک و شیوه خود ساختن کردند. همه جا طالارها با ستونها باسلوب شهرهای یونان همچنن زبمنایومها و تپا ترهای سرگشاده و کتابخانه‌ها بتقلید از ابنیه آتن بنیاد نمودند. از مردم ممالک خود یعنی از یونانیها و مصریها و ایرانیها و یهودیهایی را راکوچ داده در آن شهرهای نو بنیاد جایداد و برای آنها حکومتهای بلدی محلی تأسیس کرد که هر قوم در مرحله جداگانه سکنی داشتند و کمابیش روش و بسبک دمکراتیک در طرز حکومت بلد پیش‌گرفتند و نیز مردم را بآموختن زبان یونانی و پوشیدن جامه بتقلید آن بلاد و تنظیم اثاث البیت بروش ایشان ترغیب کرد. هم چنین بحث و مطالعه در کتب و آثار فلسفی و سیاسی آن قوم باتوسه زبان در ممالک مفتوحه رواج و رونق گرفت.

ظاهراً اسکندر نسبت بقوم یهود محبت و احترامی رعایت میفرمود و بسیاری از ایشانرا باسکندریه دعوت کسردود و محله از پنج محله آن بلد را بسکونت ایشان اختصاص داد و کمکم عدد ایشان افزونی یافته و در آن شهر به یک میلیون نفر رسیدند و همچنین آن قوم به سایر شهرهای نو بنیاد اسکندری مهاجرت کردند. و بیش از اقوام و امم دیگر در تحت نفوذ تمدن یونانی قرار گرفتند. این امر را البته چند سبب بود: ثقافت «هلنیزم» یک گونه مدارا و مسامحه مذهبی را اجازه میداد که نزد دیگر اقوام و ملل وجود نداشت و یهودم که میخواستند با همه ملل دیگر به صلح و صفا زندگانی کنند. ازینرو پس از طی سه نسل طبقات عالیه آن قوم کلمات یونانی را بروانی در مکالمات روزانه خود استعمال کردند و اسامی یونانی بر سر اطفال خود گذارند. بدیهی است افراد تربیت شده و تعلیم یافته یهودی مخصوصاً کاتبان و کاهنان در اورشلیم بیش از دیگران در تحت تأثیر هلنیزم قرار گرفتند و بدون اینکه مبادی دینی و اصول مذهب اجدادی خود را از دست بدهند از تمدن یونان اقتباسات فراوان کردند تا کار بجائی رسید که حتی تشریفات قربانی حیوانی یومیه را که در مذهب عمید اورشلیم بعمل میآوردند نیم تمام می گذاشتند و کاهنان بیرون میشتافتند تا در استادیوم شهر اعمال پهلوانی ورزشکاران و پهلوانان یونانی را تماشا کنند.

اما در همانوقت که عامه مردم در فرا گرفتن تمدن یونانی به بطئی و کندی پیش میرفتند کاتبان و ربانیون هم باعلاقه تمام به توریه و فادار مانده و رسوم و عبادات قدیم ملی خود را بدقت اجرا و محافظت میکردند ازینرو پیشرفت و توسعه هلنیزم در آنملک با آنکه بتأخیر می افتاد همچنان ادامه داشت و بعد از آنکه اسکندر در بابل بمرد و مملکت فلسطین بدست جانشینان یونانی اوفتاد و مدت یک قرن آن ملک میدان گیرودار و صحنه نزاع بین سلوکیها Seleucids یعنی حکمرانان شام و بطلمیوسها Ptolemies یعنی پادشاهان مصر بود. بالاخره سلوکیها پورقرن دوم بر رقبای خود غالب آمده و ملک یهودیه (فلسطین) ایشانرا مسلم گشت از آنوقت هلنیزم بدست در مردم آنجا انتشار یافت ولی یکی از پادشاهان سلوکی که بارهایای یهود خود بمهربانی رفتار می نمود باعث شد

که آنها بر علیه او طغیان کنند و در اورشلیم برسوم و عادات دیرینه نیاکانی خود بشمب و علاقه فراوان پایست بمانند .

این معنی محقق شده است که ملت یهود مادام که کسی متعرض زندگی منعی ایشان نمیشد ایشان تحمل هرگونه ظلم و جفا را میکردند ولی بمحض اینکه امان احترام اصول دینی ایشان اندک تزلزل می یافت آنها متفقاً سر بطنیان بر میداشتند . معلوم میشود که پادشاه سلوکیدی انطیاکوس ایفانسیس Antiochus Epiphanes بر این تکتنه واقف نبود زیرا از پس که شوق بسط و توسعه هلنیزم دردل داشت بر آن شکه تمام مردم کشورهای تابعه خود را به پرستی خدایان یونان چون زئوس و دیونی سیوس باجبار الزام نماید، ازینرو یهود را از التزام رسوم یوم سبت و حفظ وتلاوت کتب مقدسه و اجراء عمل ختان منع کرد و مجازات متخلف را اعدام فرار داد پس بر روی مذبح مقدس قوم یهود در اورشلیم محرابی جدید بنام زئوس خدای جبل اولیمپوس بر افراشت و در آنجا خوک را که یهودیان همیشه حیوانی نجس میدانستند قربانی کرد و امر فرمود که در هنگام انجام مراسم قربانی همه یهود در اورشلیم و دیگر بلاد اجباراً در معابد حضور یابند این امور احساسات خشم و بغض قوم را بی اندازه بجوش آورد ، اتفاقاً روزی حاکم محلی نصبه سودین Modin یکی از کاهنان کهنسال یهود را بنام ماتانیاس Mattatias را مجبور کرد که در تشریفات قربانی خدای زئوس حاضر شود آن کاهن تحمل نکرده حاکم را بقتل رسانید و علم طینیان و شورش بر افراشت . بدنبال وی پنج پسرش و جمعی کثیر از عامه یهود از هر طرف براه افتادند و در بیابان تجمع کردند یکی از پسران لایق او بنام یهودا Judas Maccabaeus سرکردگان قشون شام را نائوان ساخته و چهار لشکر ایشان را بی دربی درهم شکست و لشکر پنجم را هزیمت داد در سال ۱۶۵ ق . م . یهودا شهر اورشلیم را فتح کرد و معبد را از پلیدیها و نجاسات بیگانگان تطهیر و تصفیه کرد . و به آئین قدیم یهود مراسم عبادت را در آنجا از نو بجای آوردند و ازینقرار بار دیگر مذهب یهود در فلسطین استقرار و استقلال حاصل نمود در جنگهای بعد که پیایی بوقوع می یبوست گرچه یهودا کشته شد ولی یونانیها عاقبت ناگزیر شدند که خاک یهودیه را بکلی ترک کنند . یکی از اعقاب ماتانیاس بنام یوحنا حیراکانوس John Hyrcanus چون پیشوایی قوم را برعهده گرفت (سیمون پدرش نیز بمقام رئیس کشیشان و کاهن بزرگ قوم انتخاب شده بود) بر توسعه ملک یهودیه همت گماشت و بفتح دیگر بلاد و امصار پرداخت و ممالک اردوم و سامرا و یرما (ماوراء اردن) را ضمیمه کشور خود ساخت مردم اردوم را بزور شمشیر مجبور کرد که دین یهود را قبول نمایند ازینقرار بار دیگر سلطنت یهودیان رونق و جلالی نوین گرفت و ایام استقلال ایشان که تا ۶۳ ق . م بطول انجامید بدوره «مکابیان» معروف است . ممکن بود که این عصر استقلال باز طولانی تر باشد ، ولی در میان خود قوم یهود خلاف و خصام پدید آمد و فرق مختلف ایشان بجنگ و جدال داخلی مشغول شدند که شرح آن بعداً خواهد آمد .

### تفاوتها و بیگانگی در افکار یهود

در ادوار سلطنت یونانیان و دوران مکابیان در علوم کلامی و ادبی و مسائل مربوط بمال طبیعت و تاریخ ، تأثیر دو فرهنگ فارسی و یونانی بنحوی مشهود میباشد صف و کتبی چند از عهد



عتیق مانند کتاب امثال سلیمان، کتاب ایوب و کتاب جامه سلیمان محصول آنهد است. همچنین کتاب دیگری بنام «حکمت سلیمان» که در کتب مقدسه غیر موثقه Apocrypha دیده میشود و در آن زمان نوشته شده و آنها را مجموعاً کتب «حکمتی» نام داده‌اند همچنین کتاب روت کتاب استر و کتاب یونس نبی و کتاب مزامیر هم در این ادوار تدوین گردیده و بالاخره صحف اواخر عهد عتیق که منتهی بصحیفه دانیال نبی میشود و بسیاری از نوشتجات دیگر خارج از کتب شرعی قانونی‌ها در این زمان بقلم آمده‌اند.

این «کتب حکمتی» نفوذ افکار یونانی را بخوبی نشان میدهد و میتوان گفت که هلنیزم در دفاع متفکرین یهود تأثیراتی عمیق داشته‌است و آنها که از نامرادیهای روزگار بدبین شده و از کتب انبیاء خود ملول و مأیوس شده بودند بآنگونه افکار گرائیده‌اند. طریقه استدلال عقلی و استعمال «منطق» را برای اثبات عقاید ایمانی پیش گرفتند؛ ذوق استعمال قیاس و برهان در ایشان بیشتر از پیش فوت گرفت، مثلاً در قسمت آخر کتاب امثال سلیمان بطور وضوح بسیاری از مبادی فلسفی یونانیان دیده میشود. قسمتی دیگر از آن کتاب امثال بسیار کهنی است که شاید قبل از سلطنت سلیمان وجود داشته و ممکن است از منابع مصری قدیم اقباس یا ترجمه شده باشند و آنها را جمع بکیفیت و طبیعت اعمال زندگانی میباید. گویند سلیمان را این سخنان مطبوع طبع افتاد پس آنها را جمع فرمود و بعضی کلمات و امثال نیز از خود بدان مزید و ملحق ساخت. بر این مجموعه در طول زمان افزوده میشد و بعضی مجموعهات امثال دیگر بر آن اضافه می‌کردند تا آنکه در حدود ۲۵۰ ق.م. بشکل و صورت فعلی درآمد. در این کلمات تمالیم و حکم بسیار که مبتنی بر اصول اخلاقی صرف است بدون تنقید به قواعد دینی مندرج میباشد و دستورهای اخلاقی را بر اساس حکمت عملی و عقل سلیم میگذازد نه بر پایه حکم شرع و قانون دینی و در آنجا حکمت از هنگام خلقت مشاور مقام الوهیت بنظر می‌آید بهمان روش که یونانیان حکمت (Sophia) با «کلمه» (Logos) را وصف کرده و اخلاقیات را نتیجه عقل و خرد و قوه تمیز می‌شمرده‌اند.

کتاب دیگری که همچنان از اثر نفوذ هلنیزم بظهور رسید کتاب جامه Ecclesiastes منسوب بسلیمان میباشد نگارنده آن ظاهراً در مبادی یهودیت و همچنان در فلسفه یونانی وقوف داشته است و میخواست آن هر دورا باهم تلفیق و توفیق دهد لیکن چنان افکارش درهم آمیخته و آشفته شده که ایدامحلی برای فکر و عمل انسانی قائل نگردیده است و آنچه را موافق حکمت پسندیده دانسته است جمع آورده و گفته است «برای انسان هیچ چیز بهتر از آن نیست که در زندگانی خوش و شاد باشد و هر چیز دیگر لغو و باطل است». ظاهراً نویسنده کتاب فیلا صحیفه ایوب را خوانده ولی مشکلات اساسی و مسائل غامضه در آنرا نتوانسته است حل نماید. این مسئله که چرا خداوند نیکنرا همیشه سعادتمند و کامیاب نمیسازد و شریران را ناکام و محروم نفریمایند؛ بلکه برخلاف نیکنان غالباً در محنت و بدان اکثر در سعادتمند است. مؤلف کتاب جامه همینقدر از سفر ایوب استفاده کرده و گفته، حکیمان و صاحبان ضمایر پاک میتوانند آرام و مصائب خود را بوسیله حکمت بآلله صالحی که در طرح و نقش عظیم جهان مندرج است نسکین دهند و بس.

تأثیر نفوذ «هلنیزم» نه تنها در فلسطین بلکه نزد یهودان در اسکندریه بمنتهای قوت و کمال رسید و این معنی در صحیفه‌ای که بنام (حکمت سلیمان) از آن زمان باقی مانده بخوبی مشهود میباشد و همچنان در میان یهودیان آن شهر فیلسوفی ظهور کرد بنام «فیلون» Philo که سی‌نمود

مابین افکار حکیمانه یهود و مبادی کلامی ایشان با اسلوب اندیشه یونانیان در باب فلسفه تلیفاتی ایجاد کند و بزعم او تمام ایشان با موجود متعال و خداوند بزرگ بوسیله واسطه‌ی صورتی پذیرد که موسوم است به «کلمه» یعنی لوگوس Logos به همان صورت که در مقدمه انجیل چهارم (یوحنا) مسطور است و آن مبنا و اساس کلام آباء اولیه دین مسیح می‌باشد.

همچنین در اسکندر به گروهی از فضلاء قوم پترجمه صحف انبیاء عهد عتیق بلسان یونانی کمر بستند و روایت کرده‌اند که ایشان هفتاد تن بوده‌اند، از این روایت ترجمه را «سبعینی» Septuagint لقب داده‌اند. این ترجمه در قرن سوم قبل از میلاد شروع گردید و افزون از دو قرن بطول انجامید تا آنکه نزدیک به هفتاد ظهور عیسی بیابان رسید و آن ترجمه صحیح و موثقی است از کتب عهد عتیق که اکتشافات نسخ خطی قدیمه صحت مترجمات را تأیید میکند.

اما بقا و دوام هلنیزم در معتقدات یهود کمتر از تأثیر عقاید زردشتی بود شاید از آن جهت که اولی در محیط استدلالات فلسفی محض و خارج از ضرورات دینی بوجود آمده بود در صورتیکه دومی خود بعینه مکتبی مذهبی و ایمانی بود و یک سلسله عقاید روحانی از نوع اعتقادات یهود بر آنها عرضه می‌داشت.

ظاهراً یهود با آئین «مزدیسنیزم» در بابل تماس حاصل کردند و از اصل و فرع کیش ایرانیان آگاه شدند. از جمله مسئله اعتقاد به اهرمن که آنها به «شیطان» تعبیر کردند و همچنین اعتقاد بملائکه گروبی و بعث بعد از موت و ظهور مسیحی نجات دهنده همه این نکات و معانی در آنجا در دین یهود نفوذ یافت زیرا اثری از این مبادی در آثار اولیه آن قوم دیده نمی‌شود.

البته در نوشته‌جات و آثار قدیمه اسرائیلی قبل از آنکه «از اهرمن» ایرانیان آگاه شده باشند از وجود «مار» در «جنت عدن» سخن رفته است و همچنین از هیبوط ملائکه بر روی زمین و ازدواج آنها با دختران بشری قبل از ظهور نوح نبی چیزهایی گفته‌اند و بعضی حکایات دیگری که از آن جمله موجودات علوی می‌بودند که یهوه آنها را بجفا و آزار ایوب نبی مأمور فرمود در آثار آن قوم دیده می‌شود. که تاریخ آنها همه قبل از هنگام اسارت بابلی است ولی هیچیک از آنها تصریح بوجود یک روح نیرومند زیانکار و خدای شر که در قوت ایجاد و قدرت عمل همشان و برابر با روح الهی (یهوه) باشد نمی‌نماید. اما پس از دوران اسارت و عصر منقای قوم یهود رفته رفته نوشته‌جات مذهبی ایشان برای روح موذی و مبدع شر (شیطان) متعقد بیک نیروی بی‌پایان وابدی شدند که در برابر الهه قرار دارد که در حقیقت با او در رتق و فتق عالم امکان رقابت می‌کند و گروهی از دیوان و ارواح موذیه (شیاطین) نیز در زیر فرمان و مأموران او هستند. از طرف دیگر در عقیده بوجود هادیه شول Sheol هم در این زمان در نزد یهود بظهور رسید که آنجا را سرزمینی ظلمانی محل اقامت اموات دانسته‌اند و این عقیده شبیه به «بهشت و دوزخ» پارسیان است و نیز بعضی از علماء ایشان سخن از رستاخیز و قیام اموات در روز واپسین بمیان آوردند و شرح و بسطی در باب شمار افسال آدمی و داوری در اعمال انسان و یاداش و کفر نهانی اوبیان نمودند. البته در صحف انبیاء و قبل از ایام نفی و اسارت در بابل از «روز مقدر» اشاراتی آمده ولی در این روزگار یهودان از زردشتیان پیروی کرده و مبادی آنان را مفصلاً قبول و اقتباس کردند.

اصولی که در دین یهود نفوذ نموده بطور خلاصه از اینقرار است ۱. آنکه میرانیان باستانی را عقیده در باب نیروی شر (شیطان) در سطح عقاید ساده

آنیمیزم بوده و از آن درجه بالاتر گرفته بودند و برای شیطان توانایی و قدرت مقاومت در برابر یهوه را قائل نبودند ولی در این تاریخ این عقیده ساده بدوی تکامل حاصل کرده و برای قوه موذی و تهاجمی نظم و سازمانی قائل گشته در رأس آن فرماندهی بالقاب گوناگون قرار دادند که شیطان « Shaitin » بیش از همه ذکر شده ، اولین بار که ازین قوه مملونه نام رفته در کتاب زکریا نیی است که او را معارض و هم آورد فرشتگان و ملائکه قرار میدهد و او را اغواکننده و فریب دهنده آدمیان میدانند سپس کتبه و مؤلفان کتب عهد عتیق نام شیطان را در کتب و متون تاریخی دیرینه نیز درج کرده‌اند و حتی محررین اسفار خمه از وجود او در جنت عدن سخن گفته‌اند.

دوم - آنکه بر حسب عقاید قدهاء یهود ملائکه جز رسل و فرشتگان الهی بیش نبوده‌اند لیکن در این زمان برای گروه ملک ترتیب و نظمی برقرار کرده و برای هر یک رجعی و مرتبشی معین کردند چندانکه در ادوار غلبه یونانیان و عصر مکابیان هفت‌حک مترب در رأس خیل فرشتگان که ایشانرا بشرتیب‌رفائیل و اورائیل و میکائیل و راگیل و سرافیل و جبرائیل و برمائیل نام دادند که از همه مهم‌تر و بالاتر میکائیل و بند از او جبرائیل مقام داشت .

سوم - آنکه یهود در ادوار باستانی مختصر عقیده ساده و اجملی داشته‌اند باینصورت که اموات بعد از ممات بحفره و هاویه‌یی فرو افتاده و در آنجا وجودی بیرنگ و حیاتی نامعلوم خواهند داشت و آنمکان را بزبان خود شؤل Sheol مینامیدند که مکان ظلمت و سکوت و فراموشی مطلق است (شبه به‌مداس Hadas نزد یونانیها و اراو Aralu نزد بابلیها ) این عقیده در این عصر و زمان رفته رفته محو شده و بجای آن بطور تفصیل عقیده دیگری قرار گرفت و گفتند که اموات را بعد از موت قیامت است که از قبور برمی‌خیزند و باینروی کامل جسمانی و عقلانی از نو زنده میشوند. چهارم - آنکه در کلمات انبیاء سلف آمده بود که یهود را روزی خاص است که در آن روز دشمنان اسرائیل بدست اجل معلوم و قضاء محتوم سپرده خواهند شد و پس از آن ملکوت الهی بر زمین برقرار خواهد شد و مسیح سلطان ارض از نسل داود بر تخت سلطنت خواهد نشست . این عقاید در این زمان تکامل یافته هم در اثر اقتضای طبیعت زمان و هم در اثر تمایلی زردشتی بر آن رفتند که چون مواعید انبیاء ماضی تحقق حاصل نکرد از شر و فرستاده الهی که منجی قوم خواهد بود از آسمان سوار بر ابر بر روی بر زمین فرود آمده و آخر الزمان فرا خواهد رسید .

پنجم - آنکه عقیده به روز داوری (یوم الحساب) صورت دیگری حاصل کرد و بطوریکه در کتب مکاشفات بعد آمده شباهت نام به اصول و عقاید نزد زردشتیان داشت فقط مکان آن تغییر نمود. این بود خلاصه‌یی از تحول جدیدی که در معتقدات قوم اسرائیل در اثر نفوذ افکار اقوام بیگانه بظهور رسید گرچه در ابتداء زعماء و احبار قوم با این افکار مخالفت شدید نموده و از نشر آن جلوگیری میکردند ولی رفته رفته در میان خود آنها اختلاف روی داد هر چند بعضی بکلی مبادی اجنبی را منکر و ممنوع شمردند ولی بعضی دیگر کمابیش اینگونه معتقدات را قابل قبول دانستند ، در صنف استرودوت بونس این اختلاف کلمه متفکرین قوم بخوبی مشهود میشود .

#### ظهور فرق مختلف بعد از عصر اسارت

هنگامیکه بعد از عصر اسارت بابلی مابین قوم یهود اختلافات فکری پدید آمد و فرق و

احزاب دینی گوناگون ظهور رسیدند. عجب آنکه برخلاف قاعده کلیه که کاهنان و روحانیان همیشه کهنه‌پرست و محافظه‌کارند در این قوم طبقه اخبار و پیشوایان دینی متعایل باسول جدید بیگانگان و انترسینونیزم شدند. سبب آن بود که این جماعت خود دارای قدرت و اختیار مدنی دنیوی شده بودند. و رئیس کاهنان درحقیقت نه تنها رئیس وزعیم علوی روحانی آن قوم بود بلکه ریاست ارضی جسمانی نیز داشت یعنی وضع مالیات میکرد وخراج میگرفت و خزینه و ذخیره می‌اندوخت و در نتیجه افراد خاندانهای روحانیان قوم همه مردمانی متنفذ و متعول گردیده بودند.

گرچه شورای مشایخ یهود بنام « سنهدریم Sanhedrim » بر اعمال رئیس روحانی مختصر نظارتی می‌کرد ولی در واقع وی در آن واحد هم پیشوای مذهبی بود و هم رئیس حکومت و هم وزیر امور خارجه کشور. ازینرو این طایفه ناگزیر بودند که « واره روابط بین‌المللی کشور یهودیه را بنفع خود منظم سازند و بناچار می‌بایستی بحکم ضرورت مابین عقاید اساسی دینی و اصول ثابت مذهب با امور دیگر سیاسی و اقتصادی سازشی ایجاد کنند و حد وسطی فراهم سازند. پس میگفتند در مذهب هر فکری و عقیده نو و بدعت تازه که در توریته سابقه ندارد و ذکر نشده است ممنوع و ناپسند می‌باشد و لیکن مقتضیات و حوائج زمان و افکار جدید از مقوله امور فرهنگی و ادبی و امثال آن که موجب حسن روابط با ممالک بیگانه است از لحاظ دین هم مطلوب و مجاز خواهد بود. ازین جماعت فرقه صدوقیان Saducies ظهور رسیدند که منسوب به « زدوک Zadok » جد اعلای خاندان اخبار و روحانیان است؛ افراد این جماعت همه متعول و اشراف منش و اهل دنیا و برخلاف احساسات مذهبی عامه و متعصبین قوم ما بین اصول افکار منطقی و حکیمانه پدران و آباء قدیم خود که در متون کتب مقدسه مسطور و محفوظ است با تعالیم و افکار یونانیان ارتباط و تلفیقی بوجود آوردند. از جمله منکر عقیده بملائکه و مکاشفات نازه شده و مخصوصاً عقیده بقیامت و بعث اموات بعد از مرگ را انکار کردند و در حقیقت آنها خود عامل انتشار هلنیزم در کشور یهودیه شده و سبک و روش یونانیان را در زندگانی اجتماعی خود تقلید می‌کردند.

اما گروه زاهدان و متورعین که به « هازیدیم Hasidim » معروف بودند بر خلاف این عقاید می‌رفتند و بیشتر آنها کسانی بودند که در مصاحبت یسهدای مکی برای حصول استقلال بر علیه سلاطین سلوکیه قیام کردند. این جماعت بکلی مخالف هلنیزم یعنی منکر عقاید بیگانگان شده و منحصرأ همت آنها مقصود بتوسعه دیانت یهود بود از میان آنها حزب نیرومندی تشکیل شد بنام فریسیان Phriseses که غالب کاتبان و ربانیان و بسیاری از کاهنان فقیر وزیر دستان آنها در صف آنها در آمدند. فریسیان معتقد بودند که صدوقیان راه ضلال می‌پیمایند و دیای خارج از یهود که صدوقیان با آن مرتبط اند محکوم بقضاء محتوم است و مثبت الهی بر هلاک آنها علاقه دارد و عنقریب روزگاری نوین و عصری جدید بظهور خواهد رسید. فریسیان بر خلاف خصمان خود بیعت بعد از موت و قیام اموات و روز داوری و حساب ایمان داشتند و می‌گفتند قبل از آنکه دنیا با آخر برسد و خداوند بساط خلقت را در هم پیچد وظیفه و تکلیف خلائق آنست که بکتاب توریه یعنی شرع موسی صمیمانه ثابت و وفادار مانده و صورت و معنای دین را بدون هیچ تفسیر و تاویل محافظت کنند ازینرو توصیه می‌کردند که کتب قدیمه و صحف انبیاء سلف را بدقت مطالعه باید نمود و روایات و اخبار گذشتگان و دستورها و قواعد شرعی اخلاقی ایشان را مو بمو متابعت کرد و جزئیات تشریفات و مناسک مذهبی را بجای آورد تا بحق واصل شده و نجات روحانی حاصل کنند.

بمرو زمان اختلاف مابین این دو فرقه اشتداد یافت وقتی که یوحنا هیرکانوس حکمران مکی از قوت روز افزون جماعت فریسیان بیمناک گشت. و با صدوقیان رزی موافقت نشان داد فریسیان از حمایت سلاطین خود خودداری نموده و بمخالفت و خصومت با آنها برخاستند و شورشها و طغیانها در مملکت یهودیه بوقوع پیوست و خونریزی و قتل و سفک فراوان روی داد بالاخره کار جنگ داخلی انجامید ناگزیر طرفین از سردار رومی پومپئی Pompey که در آنوقت حکمران شام بود قضاوت و داوری خواستند. وی نیز فرصت را غنیمت شمرد در سال ۶۳ ق. م. از شام بفلسطین تاخت و آن مملکت را در قبضه تسخیر خود درآورد و از آن پس کشور یهودیه یکی از ایالات تابعه رم شد.

### ۸. دوره سلطه رومیان

اینکه رومیها که بقضاوت دعوت شده بودند خود مالک ملک یهود شدند البته آن قوم را خوش نیامد و حوادث و وقایع متوالی اوضاع جدید دیگری موجب شد بر نفرت و بنض یهودیان نسبت به رومیان افزوده گشت. در این موقع شخصی بنام انتسیپاتر Antipater از اهالی ادم که اسرائیل قوم او را دشمن می داشتند جلب محبت رومیان را کرده و قوت و قدرتی حاصل کرد و رومیان را بر آن داشت که هیرکانوس دوم مکی رئیس کهنه را از آن دیار بیرون کنند. پس جولوس سزار قیصر روم باو مقام تابعت رومی عطا کرده و حکمرانی کشور یهودیه را باو عطا فرمود و این معنی نیز بر یهود بسیار گران آمد. در سال ۴۰ ق. م. فرزند او شخصی بنام هرود Herod که زوجهائی از خاندان مکابیان بود از طرف او کستوس قیصر روم سلطنت یهودیه منصوب گشت. این ملکه سه سال بایهود مشغول جنگ و جدال بود تا بالاخره بر تخت سلطنت فلسطین متمکن شده و حکمران مطلق گشت. گرچه در زمان او مملکت آباد و معبد اورشلیم از نو مرمت و با مرمر بنیاد گردید معذک نزد قوم یهود این شاه مبنوض و منقور بود و چون در ۴ ق. م. بمرض سرطان هلاک شد ملت یهود شادی و شغ بسیار کردند.

### انتظار ظهور مسیحا

از روزیکه رومیان قدم بخواک یهودیه نهادند تا زمانیکه شهر اورشلیم را در سال ۷۰ م. ویران ساختند انتظار ظهور مسیحا روز بروز نزد آن قوم افزایش می یافت. و آن ملت مغلوب و شکسته بامید پیدایش نجات دهنده از فیب انواع شدائد و مظالم قوم غالب را تحمل می کردند و اعتقاد جازم داشتند که خداوند قوم برگزیده خود را چنین خوار و زار نخواهد گذاشت. در این زمان این افکار معنوی موجب بروز یک سلسله کتب مکاشفات گردید که بعضی از آن مانند صحیفه دانیال نبی مشتمل است بر یاد ایام ماضی و تاریخ یاستانی است و از دوره اسارت بابلی سخن میگوید و با کنایات و اشارات و با استعمال اصطلاحات و الفاظ رموز از حیوانات بالدار و اشباح و صور عجیب مکاشفات خود را بیان می کند و پشارت می دهد که آن دنیای پر از آفت و شرور هنقریب بپایان خواهد رسید و مردمان عادل و صالح از قبور خود برخاسته و دنیائی نوین بوجود خواهند آورد.

دور نمائی از این جهان توین و ظهور مسیحا چنانکه در آثار دانیال و دیگر نویسندگان هم سلیقهٔ او مبطور است عبارت است از بیان این معنی که در آخر الزمان حقتعالی جهانرا دیگرگون خواهد فرمود و صلحا و ابرار از ظلمه و اشرار جدا خواهند شد و این روزگار پر از ظلم و جور بیایان خواهد رسید و دورهٔ مصائب و آلام مانند جنگ و نا ایمنی و پربشانی و بیم و گرسنگی و بیماری و حکمرانی سلاطین ظالم ستمکار که از همه بدتر است سپری خواهد شد و در لهجه آخرین پلک‌رنای آسمانی بعدا درمی‌آید و مسیحا سوار بر ابرها باخیل ملائکه در افق نمودار می‌شود. آن موجود علوی که شباهت صوری بابنی آدم دارد به «پسر انسان» و القاب دیگر مانند «مسیح» یا «فرزند منتخب داود» ملقب است و او را همه خلایق به «قاضی عادل و سلطان صلح» می‌دانند، پس مردگان و اموات ازگور برخاسته بازندگان و احببا گروه متقیان و ابرار گرداگرد مسیحا صف واحدی تشکیل می‌دهند، این نویسندگان و مبشران مسیحادر آغاز ظهور مسیحا را خاص قوم یهود می‌دانسته‌اند لکن بعداً پیروی از افکار زردشتیان معاصر بشارت ظهور او را عام دانسته و دائره ظهور و فرمانروائی او را شامل حال سراسرام و اقوام انسانی قرار دادند و گفتند تمام صاحبان ادواح از خیر و شر در محض عدل الهی بمعاکمه دعوت خواهندشد و در برابر مسیحا خوبان و درشتکاران از بدان و گناهکاران جدا می‌گردند اشرار را در آتش دوزخ قهر فرو می‌افکنند و صالحان و ابرار بهشت جاودان در جوار برکت خداوندگار فرار خواهند گرفت. در بعضی کتب محل این سرمنزل سعادت و نیم جاودان در روی زمین نخست در اورشلیم جدید خواهد بود ولی بعد از گذشت هزار سال قیامت برپا می‌شود آنگاه انسان را به فردوسی اعلیٰ خلد بسرین منتقل خواهند ساخت و آن جایگاهی است سبز و خرم و نزهتگاهی است فرح بخش و شادی فرا که انهار جاریه و اشجار مشمره بر نژت و صفای آن افزوده و آمرزیدگان باعثرت و مسرت جاویدان در آنجا بایش و سرور مشغول بوده و بسرودن نعمات و تسبیح رب خود ابدالآباد سرگرم خواهند بود.

باری اکثر یهود با این افکار امید بخش روزگار را بسر برده و انواع رنجها و شائد را تحمل کرده در انتظار تحقق این مواعید نشسته بودند.

### فرق جدید در ایام سلطه رومیان

در زمان استیلا رومیان بر فلسطین فرقهٔ صدوقیان همچنان بامور سیاسی سرگرم و جماعت فریسیان به اتفاق اکثریت و شورای صنها درمید خود را مؤمنین واقعی و متدبیین حقیقی شریعت موسوی دانسته و در انتظار ظهور مسیحا بودند.

علاوه بر این دو فرقه جماعات و احزاب دیگر نیز با افکار و تمایلات سیاسی گوناگون از هر طرف در کشور فلسطین پیدا شدند یکی از آنجمله «هرودیان» بودند که هواخواه سلطنت موروثی سلسلهٔ هرود Herods و در حدود ۶ ق. م در زمان آگستوس قیصر روم بظهور رسیدند و با آنکه باثقافت و فرهنگ یونان و روم خصوصی ابراز نمیداشتند ولی میخواستند سلطنت در ملت یهود مستقل بماند، دیگر فرقهٔ غیرتمندان «زیلوت ها» Zealots بودند که با رومیان از دل و جان مخالفت می‌کردند و همیشه در حال طتیان و شورش بسر می‌بردند. آنها غالباً ساکنان نواحی شمال جلیل‌اند. و در حدود شش سال قبل از میلاد انتشاری عظیم یافتند. پیشوای ایشان مردی بنام

یهودای جلیلی بود که چون رومیان در صدد سرشماری قوم برآمدند به مخالفت ایشان قیام کرد. سردار رومی «واروس» Varus شورش آنها را سرکوبی کرد ولی آن فرقه همچنان باقی ماندند. آنها معتقد بودند که تسلیم به حکومت و استیلاء رومیان بر خلاف ایمان بمشیت الهی است و باید که علیه آنها با شمشیر قیام کرد تا چون مسیح ظهور فرماید آنها را پاداشی خیر عطا کند.

سعدیگر جماعتی بودند که آنها را «اسن‌ها» Essenes می‌گفتند و در اغلب نقاط فلسطین وجود داشتند. آنها گفتند که باید از فساد جهان و اهل آن دوری گزید و زاهدی و ترک دنیا پیش گرفت و بمبادت و انزوا و صوم و صلوة روز گذرانیده بانتظار ظهور مسیحا نشست. آداب شریعت را چون غسل و احترام یوم سبت باید بدقت رعایت کرد. ایشان منازعه و زد و خورد با دشمنان را جایز نمی‌شمردند و بصبر و تسلیم وعظ می‌نمودند و غالباً در کوه‌ها یا در قلل تلال بسر می‌آوردند. از قرن دوم قبل از میلاد این طایفه بظهور رسیدند و کاری جز عبادت و زهد نداشتند و بزراعت و حرف یدی امرار معاش می‌کردند و در زندگانی اجتماعی یک نوع معاشی اشتراکی را پیروی کرده اموال خود را متعلق بجمع می‌دانستند. غسل تعمید نزد ایشان بعلامت توبه از گناه رواج و معمول بود و به کفار و نیز معتقد بوده می‌توان در حقیقت آنها را پیش‌آهنگان فرقه مسیحیان در قرن بعد دانست چونکه خود را «فرزندان نور» نام داده و چشم براه «پادشاه نور» بودند و دیگران را «اولاد ظلمت» می‌شمردند که فرشته تاریکی «اهرمین» بر آنها حکومت می‌کند. گویا این عقاید را از زردشتیان اقتباس کرده بودند. در حال این فرقه زهاد در اثر جنگ و قتل عام رومیان در سال ۶۸ م. با یهود آرمیان رفته و نابود شدند. ریاست جماعت همیشه با یک هیئت دوازده نفری از اخبار و مقدسین محول و مقرر بود.

ازین فرق و احزاب که بگذریم اکثریت عامه مردم تشکیلاتی نداشتند و بسامور سیاسی و مذهبی بی‌ملاقه مانده و فقط به حفظ بعضی رسوم چون عمل ختان و آویختن دعای مزوزمه Mezuzeh بدروازه خانه های خود اکتفا می‌کردند. چون پهیای محمدان باندک زمانی قبل از عیسی در میان قوم بظهور رسد و مردم را بتوبه و انابه دعوت کرد خلائق دور او جمع شده به سخنان او با استعجاب و حیرت گوش فرادادند و به تعالیم او تسلیم گشتند تا آنکه «هرود آنتی پاس» بپمناک شده اورا بقتل رسانید.

## ۹. آوارسی یهود

تا رضایت یهود پیوسته افزایش می‌یافت تا باوج شدت رسید و بمابقی مخوف منتهی شد. مدت شصت سال زد و خوردها و آشفتگیها گاه و بیگاه در سراسر فلسطین بوقوع می‌پیوست که از آن جمله یکی شورش یهودای جلیلی در سال ۶ م است رومیان با آنکه می‌دانستند که تنها وسیله ایجاد امن و سلام در آن ملک آنست که متمرّضی مذهب و دین ساکنان آن نشوند و آنها را بحال خود گذارند ولی در موارد دیگر از اعمال زور و فشار بیرحمانه دریغ نمی‌کردند.

در اوایل قرن اول میلادی کشور فلسطین بچهار ناحیه تقسیم شده بود که سه نای آنها در تحت سلطنت پسران هرود. ولی ناحیه چهارم مشتمل بر یهودیه و ایدوم و سامریه. در زیر فرمان حکمرانی رومی مقیم شهر قیصاریه (کنار دریا) اداره میشد حکمرانان رومی بر رعایت احسانات دینی یهودان متعصب هیچکدام بیرق‌های روم را با تصویر قیصر بمبد اورن تسلیم (بیت‌المقدس) درون

نمی‌بردند و یهود را بر سرستش قیصر الزام و اجبار نمی‌کردند. همینقدر قناعت داشتند. باینکه یهود همواره یک قربانی بنام قیصر در مذبح معبد خود نیاز سازند. ولی طبع حساس آن قوم همواره با نظر دشمنی و کینه بر رومیان می‌نگریست و قتیکه نوبت حکومت یهودیه به حکمرانی بنام پیلاتس Pilates رسید درصدد برآمد که پرچم قیصر را نیمه شب بمعبد اورشلیم درون برده و همچنین عایدات معبد را تصرف کرده بمصرف ساختمان مجاری میاء در آن شهر برساند. ازین هر دو امر اهالی بهیچان آمدند، بعد از آنکه «هروداگریپا» Herodagrippa نواده هرودکبیر وفات یافت حکمرانان رومی پیایی بناحیه یهودیه آمده و بارفتارخشن خود دمیدم بروحشت و تنفر یهود میفزودند. رفته رفته کارهای ملک مختل گشت دزدی و سرکشی و طغیان در اطراف واکناف رو بفراوانی نهاد. خاشاک بزرگ که مردی ست و لاابالی بود بقتل رسید و مابین یهود بابیکانگن و یهود با رومیها و یهود مردم سامریه جنگ و جدالهای خونین بوقوع پیوست تا آنکه سرانجام آنمرد مایوس بجان آمده در طلب استقلال بکلمه واحده قیام کردند.

در سال ۶۶ م. در اواخر عهد سلطنت نرون قیصر روم کار مابین ملت و حکام و سرداران رومی بچنگ کشید و همه عناصر یهودی که با هم اختلاف داشتند برای جنگ و جدال متفق و همداستان گشتند. حکمران عام تا آخر زمان نرون سرداری بود بنام وِسپاسیان Vespasian که با آنان بچنگ درآمد. چون نرون در شهر رم وفات یافت این سردار بآنجا رفته جانشین قیصر متوفی گردید. ولی پسر خود تیتوس Titus را مأمور ادامه جنگ و سرکوبی یهود کرد. او نیز باکمال قساوت براین کار اقدام ورزید پس نبردی خونین و سهمگین مابین این دو قوم غالب و مغلوب بوقوع پیوست تیتوس اورشلیم را محاصره کرد ولی مردم شهر سرتسلیم فرود نیاوردند و از سران گذشته با شجاعتی فوق العاده مقاومت ورزیدند رومیان با منجنیق های سنگبار و آتش افکن محصورین را هدف حمله قرار دادند و باروهای پیایی شهر را یکی بعد از دیگری خراب کردند. و آنمردم گرسنه و نومید همچنان دست از حیات شسته پایداری میکردند تا آنکه عاقبت شهر بشصرف رومیان درآمد و معبد اورشلیم طعمه حریق شد. رومیان بعد از یکماه محاصره چون بر آنمردم بی‌پناه دست یافتند سراسر ایشانرا طعمه شمشیر ساختند. و شهر بکلی باخاک یکسان گشت و تیتوس با غنائم و ذخائر فراوان برم رفت و در آنجا طاق نصرتی بنام او برپا کردند که هنوز در میان خرابه های فوروم Forum در آن شهر تاریخی باقی و برقرار و شاهدگویای وطن پرستن شجاعانه قوم یهود است.

بعد از این شکست یهود ویرانی معبد ایشان آئین عبادت و رسم قربانی موقوف شد و رفته رفته صدوقیان و دیگر فرق و جماعات همه از عرصه تاریخ محو گشتند. تنها گروهی که باقی ماندند همان فرقه فریسیان بودند و پس امایک فرقه مبتدع جدید نیز بنام مسیحیان Christians نیز بتازگی قدم بعرصه وجود نهاد و در گوشه و کنار ابراز حیات کرد و بمبارت دیگر رومیان موفق شدند که مذهب یهود را متفرق سازند و آن قوم را باطراف جهان پراکنده نمایند و دیگر محل عبادتی که عبارت از معبد اورشلیم باشد برای ایشان باقی نماند و جز غم و اندوه و شیون و زاری براستقلال و قومیت خود کاری دیگر بجای نماند.

چون سال ۷۰ م. در رسید انتشار یهود در اطراف بلاد بصورت مهاجرت دسته جمعی درآمد بعضی از سکنه اورشلیم بسوی بابل در مشرق روی آوردند و جماعتی دیگر بممالک عرب در جنوب



هجرت نمودند و بعضی دیگر در ممالك اطراف سواحل بحر الروم در شام و آسیای صغیر و ایطالیا و مصر و شمال افریقا حتی اسپانیا متفرق گشتند .

شصت سال از ویرانی شهر اورشلیم و سوختن بیت المقدس بگذشت تا آنکه بار دیگر اندک گروهی که هنوز بوطن خود وفادار و در فلسطین ساکن مانده بودند سر بطنیان برداشتند . علت آن بود که چون « هادریان » Hadrian قیصر روم به آن دیار مسافرت نمود و خرابه اورشلیم را بنظر آورد امر فرمود که آن شهر را از نو بناسازند و در محل معبد یهوه (مسجد الاقصی) معبدی رومی بنام «ژوپیتر» Jupiter Capitolinus برپا سازند . همینکه « هادریان » از شام بروم مراجعت کرد بقیه السیف یهود بار دیگر دست بشمشیر بردند و برای حمایت از دین خود قیام نمودند پیشوائی بنام «ربی عقیبه» Rabbi Akiba بار دیگر آتش جنگ را مشتعل ساخت ، ازین خبر هادریان خشمناک شده حکم فرمود که یهودان طاعی یاغی را بکلی از دم شمشیر بکنند . او امر اکیده صادر فرمود که هر کس مراسم یوم سبت را بعمل آورد یا سنت ختان را معمول دارد یا توره را تلاوت کند بجرم سرکشی بقتل برسانند . سه سال و نیم این زردوخورد بطول انجامید و ملک یهود بکلی ویرانه شد و رومیان معبد ژوپیتر را بر فراز خرابه مسجد اسرائیل بنا ساختند که در اطراف آن یک کولونی رومی ساکن گشتند و هیچ فرد یهودی اجازه نداشت که در آن مکان قدم گذارد . فقط وطن پرستان یهود از دور بحوالی سرزمین مادری خود آمده و بر آن خرابه که در وسط آن معبد ژوپیتر نمایان بود مینگریستند و با دل برانده میگريستند . همه ساله روز نهم ماه آب رومی که روز سالگرد خرابی بیت المقدس است بآنها اجازه داده میشد که بدرون آمده و در کنار دیوار خرابه ای که از قدیم باقی مانده بود ایستاده و برفنای وطن و هلاک قوم خود اشک حسرت بپارند . «دیوار ندبه» از آن زمان تا امروز باقی و این رسم و سنت همچنان برقرار است .

### ۹۰. تدوین تلمود

با اینهمه رومیان نتوانستند قومیت یهود را بکلی نابود و متعزض نمایند و آن ملت کهسن برای دفاع از کیان و حیثیت وجودی خود راه دیگری پیش گرفتند ، یعنی وحدت مذهبی و فرهنگی را پایه بقا و مایه حیات خود دانسته روش مقاومت مسالمت آمیز را دستور خود قرار دادند و در تحت راهنمایی پیشوایان عقلانی و اخلاقی خود یعنی ربانیون Rabbis زندگانی جدیدی آغاز کردند در سال ۶۹ م. که شهر اورشلیم در تحت محاصره جیش نیپوس رومی بود یکی از کهنه (ربی) بنام یوحنان بن زکی از میان لشکر روم فرار کرده بشهر ساحلی «بینه» Jabneh رفت و در آنجا یکتو دارالتعلیم دائر کرد که آنرا بزبان عبری (مدراسه) گفته اند و در صدر برآمد که در آنجا حیات ادبی قوم خود را بوسیله تنظیم و تدوین شرایع و اصول آئین موسوی بقا و ثبات بخشد ، از هر طرف شاگردان مستعد و فضلاء با ذوق نزد او گرد آمدند و باجودی وافر وجهی مستمر بتفسیر کتب مقدسه باستانی قوم و جمع آوری و تدوین اخبار و روایات اسرائیلی مشغول گشتند در آن هنگام که شورای صهاردیم از میان رفته بود ، وی شورائی دیگر از علماء تشکیل داد و بسبب و ثبت تواریخ ایام و تقویم سالیانه یهود پرداخت و سپس بتألیف و نگارش نظامات و قواعد ملت یهود شروع کرد ، افراد یهودیان در اطراف جهان آن شورای جدید را معتبر شناختند و اقوال و فتاوی آنرا در

ابواب اصول وفروع دین خود موثق و حجت دانستند رئیس این شوری که از آن پس به پتریارک Patriarch ملقب شد از طرف رومیان نیز رسمیت یافته و این رؤسا تا سال ۴۲۵ م. بیایی بسمت پیشوائی روحانی تمام قوم یهود در سراسر امپراطوری رومیان شناخته شدند.

مدت شصت سال این مدرائش در شهر پینه برقرار بود و کارهای بزرگ انجام داد علاوه بر نفسیه دقیق شریعت (توریه) اخبار غیر مکتوب آنقوم را نیز مضبوط و مدون ساخت و مسائل مشکله را حل و اصطلاحات غامض را تعریف کرد و ربانیون عالم ودانشمند در این مدت آنجا را مرکز اعمال فکری و فعالیت علمی خود فرار دادند. «ربی عقیبه» سبک خاصی در تفصیل فصول و بتویب ابواب اخبار ملفوظ و روایات شفاهی اتخاذ کرد یعنی سراسر آنها را باقسام و بخشهای مستقل منقسم ساخت.

چون وقایع جنگه خونین عصر هادریان قیصر بوقوع پیوست این مدرسه نیز بسته شد و عقیبه در پینه بهلاک رسید و جمعی دیگر از فضلا و اهل علم نیز بقتل رسیدند از بازماندگان عدد قلیلی که باقی بودند طومارهای اوراق و مکتوبات خود را برداشته به شهر جلیل Galilee بردند بعضی در مکانی بنام او شا Usha در نزدیکی بندر حیفا تجمع کرده و بعضی در نقاط دیگر مانند صفور و بطبریه و سایر بلاد گرد آمده باهمان جد و جهد مملو کارهای علمی خود را ادامه دادند.

### میشنا The Mishnah

مدرائشهای یهود جلیل اساتید دانشمند پرورش داد و آنها بنوبت خود کتابی بقلم آوردند که بنام میشنای کبیر یعنی نسخه ثانی (العتنی) معروف است و آن مجموعه‌ای است در شش باب مشتمل بر قریب چهار هزار مسئله از مسائل دینی در تفسیر متن توریه و ترجمه آن بزبان معمول در قرن دوم میلادی میشنا شامل فتاوی و احکام علماء و ربانیون اعصار ماضیه با انضمام تأویلات و شروح و حواشی دانایان زنده در آن عصر بود و در نزد یهود شان و منزلت عظیم حاصل کرد و در عرض توریه قرار گرفت.

قوانین و شرایع عصر موسی در قرن دوم بعد از میلاد مسیح غالباً کهنه شده و درخور حوائج زمان نبود ازینرو همینکه تدوین کتاب میشنا در حدود ۲۲۰ م. اختتام یافت هادی و راهنمای جدیدی برای قوم فراهم ساخت نزدیک یکصد و پنجاه تن از علمای بنی اسرائیل تنیها Tannaim در تحریر آن شرکت داشتند و مواد مطالب را از شصت سال قبل (از افول اسکندر یونانی) تا عصر خود جمع آوری و تألیف کرده در احیاء آن کوشیدند تقسیمات آن کتاب اجمالاً ازینقرار است که يك باب در شرح اعیاد فصلی و ماه صیام است و باب دوم در حاجات و ادعیه و قوانین شرعی زراعت و حقوق و حدود فقرا و اغنیاء. باب سوم در حقوق نسوان و قواعد زواج و طلاق و باب چهارم در قوانین مدنی و جزائی. باب پنجم در اموال وقفی و مقدس مانند هدایا و نذور و قربانیها. و بالاخره باب ششم در آداب طهارت و نجاست اشیا، واجساد و دستور تفصیل و تطهیر افراد.

مدرائشهای جلیل مدت یکقرن برپا و برقرار بود و بعد از آن روبان انحطاط نهاد، اوضاع اقتصادی و افکار روحانی مردم فلسطین موجب شد که مقام و مرتبه علماء آنها رفته رفته رویتنمان گذارد گرچه مدت دو قرن دیگری هنوز دوام داشتند و در تألیف و تدوین تلمود همکاری و ممانعت

کردند لیکن از علو منزلت آنها کاسته شده و مرتبت علمی و روحانی یهود از فلسطین به بابل منتقل گشت. اما مدرشاهای بابل مدتی دراز برقرار بودند، جامه یهود در بابل در واقع از هنکام اسارت و عصر نبوکدنسار ۵۸۶ ق.م آغاز میشود. بعد از خرابی معبد اورشلیم و آوارگی یهود در ۷۰م. عناصر جدیدی از فلسطین ببابل مهاجرت کردند. در آنزمان بابل در قلمرو ملک سلاطین پارت (اشکانیان) بود و آنان نسبت بیهود عاطفه و مهر داشته و شخصی روحانی را از اعقاب داود نبی رئیس اسراء (زائس جالوت) یعنی رئیس روحانی آنقوم شناختند. و آنها را بافزایش و تکثیر نهاده عدد نفوس مهاجرین یهودی در دیار بابل بیک میلیون تن بالغ میکردید. ضمناً ربانیون ایشان در آنجا بیکار نشسته و مسموعه تألیف و تحریر کرده و اثری بزرگ از خود بیادگار گذاشتند که بنام گمارا Gemara «علوم تکمیلی» نامبردار است.

چون کتاب میشنا تکمله و توضیحانی لازم داشت و میبایستی که عمل تفسیر و ترمیم و تدوین و تألیف قانون توری و روایات قوم همچنان ادامه یابد. البته میشنا شاهه و بنیان اساسی را برقرار کرد ولی متعاقب آن مفسرین دانشمند یهود بکار مشغول شدند. قوانین فیرمکتوب را بعبری «حلاقه» Helakeh گویند و همچنین روایات شفاهی غیر شرعی «حکاده» Haggadah که در اخبار واسطای ربانیون نسل بعد نسل با آنزمان رسیده بود میبایستی مورد مطالعه دقیق قرار گیرد مواظ و خطایات بیشمار که در طی سنین و اعوام دراز در مدرشاه و کتبه ها تفریر شده بود و در صندوق حافظه درسینه ها محفوظ مانده میبایستی بقلم درآید و ضبط و ثبت گردد. سخنان بسیار که شامل تعلیمات اخلاقی و حقایق دینی و حکایات و قصص و نوادر و امثال و اقوال بزرگان و حکیمان بنی اسرائیل بود و همه در اطراف صحف و کتب مقدسه ایشان دور میزد و کیفیت جزا و سزای انسانی در دنیا و عقبی را بیان میکرد میبایستی مشروحاً تحریر و تشریح شود. ازینرو اخبار و ربانیان در فلسطین و بابابل همچنان تحقیقات شاغل ادبی خود را ادامه داده و میشنا را تکمیل و تنمیم نمودند.

در اواسط قرن سوم میلادی درست مقارن ایامی که ریاست عقلائی و روحانی یهود از فلسطین ببابل منتقل گردید سلطنت پارت زوال یافت و شاهنشاهی ساسانی در آن دیار مستقر گردید. ساسانیان برخلاف اشکانیان بسیار سخت و شدید و در دین زردشتی متعصب بودند، منان و مؤبدان در مملکت نفوذ کلمه بسیار بدست آوردند. در نتیجه یهودیان بابل پس از چند قرن آسایش و رفاه دچار عذاب و آزار گشتند. چون زردشتیان عنصر خاک را مقدس می شمردند. درگور کردن اموات را موجب آلاچی آن میدانستند ازینرو یهود را از دفن مردگان در خاک منع کردند و نیز امر کردند که قسمتی از قربانیهای خود را بنام خدای آذر در آتشکده ها انجام دهند و از آنجا که منان استعمال آتش را برای بیگانگان حرام و موجب بی احترامی نسبت بآن عنصر یزدانی می بیند اشتند ازینرو افروختن شموع مخصوص آئین سبت که از غروب جمعه تا آخر شب شنبه بدستور میشنا روشن و فروزان میداشتند (وهنوز هم این رسم نزد ایشان معمول است) مانع شدند در اثر این اشکالات و موانع مابین یهود و عمال دولت زد و خوردها و شورشها بوقوع پیوست که منجر بقتل عام و خونریزیها باشد و درضمن آن بسیاری از مدرشاه و کتبه ها دستخوش غارت و نابودی گردید.

اما این فشار و ستم شعله شوق مذهبی یهود را فروزانی ساخت و اهتمام و علاقه ایشانرا بحفظ فرهنگ و ادب قومی بیش از پیش محکم گردانید علماء و اخبار همچنان مطالعات خود را ادامه میدادند تا بالاخره تحریر و کتابت اخبار و روایات فیرمکتوب بی پایان رسید. و بهر ایشان

کتاب «گمارا» مدون گشت چون آنرا با «میشنا» ترکیب کردند «تلمود» بوجود آمد. اختتام تلمود در اواخر قرن پنجم میلادی میباشد و با ایجاد آن شاهکار بزرگ ورقچدیدی در کتاب تاریخ مذهب ایشان گشوده است و از آنروز که آن مجموعه عظیم مدون شد تاکنون باوجود مخالفتها و ممانعتها در انتشار آن وقفه‌یی روی نداد و آنرا فهرست جامع شرعی و رسمی و مجموعه اوصاف و تعاریف قومی یهود میتوان دانست که سراسر تفصیلات دین و آئین و معتقدات و رسوم و آداب ایشان جزء «وکلأ» از اصول و فروع در آن مندرج است. آن کتاب که همچنان شش‌باب و در سی و شش مجلد تألیف شده برای یهودیان بدبخت که همواره در قرون وسطی از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق در حال سرگردانی و آوارگی بودند مایهٔ بقا و قوام گردید و بمنزله باروئی محکم و استوار اصول ایمان و عقیده ایشانرا محافظت کرده است. گرچه بکرات کتاب تلمود را از املاک جهان طرد و رد کرده و آنرا مانند کتب شیطانی و متون سحر و جادو بحکم حاکمان محلی محکوم بفنا ساختند و در سربازارها نسخ آنرا آتش زدند و یا اوراق آنرا پاره کرده بآب ریختند ولی آن سند دینی همچنان باقی و پایدار مانده و برای ارواح یهودیان معذب و رنج دیده وسیله بقا و حیات و مایه دلخوشی و دلگرمی بوده است. در نظر سایر اُمم آن کتاب مجموعه‌ای سبک و مسخره بیش نیست ولی برای آن قوم مشتمل بر حکمت و معرفت حق تعالی است.

## ۱۱. یهود در قرون وسطی

اوضاع و احوال یهود در آغاز قرون وسطی در تحت تأثیر دو جریان و دو نیروی قوی دیگرگون شد، دو مذهب نوین یکی مسیحی و دیگری اسلام بر روی صفحه تاریخ جهان پدید آمدند اولی با یهود دشمن خونی و دومی اگر دوست موافق نبود دشمن مخالف نیز نبود. رابطه یهودیان و مسیحیان هم از ابتدا خصمانه بوده زیرا از قرون اول میلادی بمدهمیشه ربانیون و اخبار یهود منکر مسیحیت عیسی بوده‌اند و او را طرد مینموده گرچه پیروان عیسی تاحدی همیشه مساعی جمیله میبذل میداشتند شاید بزور تبلیغ یهود را برس موافقت آورده و آنها را بمسحائی آن بیغمبر عبری، ژاد معترف سازند. افزون از دو قرن پیوسته بسا آنها در مناظره و بحث سرگرم ولی تمام آن کوششها بیفایده بود و نتیجه مثبتی بدست نیآوردند. مخالفت یهود با مبادی مسیحیت مخصوصاً از آن تاریخ ندیدن شد که بولس حواری St. Paul دین مسیح و بشارت انجیلی را از آسیا باروپا برد و یونانیان را بدین نوین درآورد و آنها با شم فلسفی مرموب و ذوق فکری غریزی مبادی مسیحیت عبری را تمبیر و تاویل کردند و حیات عیسی را مدار فلسفه یونانی درباب معرفت جهان قرار دادند و در اطراف سیمای آن پیامبر یک هاله از مبادی کلامی و علم لاهوت بوجود آوردند که برای دماغ عبرانیها قابل تحمل نبود. ربانیون و کتبه یهود در تحریرات خود همواره باعمال و افعال و سرگذشت حیات افراد کمتر توجه داشته و غایت همت ایشان مقصور بنجات قوم اسرائیل و حفظ آن از زوال و فنا بود پس از بنرو بنس و متن تسودیه چشم دوخته و هیچگونه تاویلی را در آن جایز نمیشمردند و از تحقیقات فلسفی و تاویلات کلامی همیشه احتراز میکردند، چنانکه تلمود شاهد گویای این مدعاست. از بنرو و یذعبد یونانی مآب عیسوی بنظر نفرت نگریستند و جنبه هلنیزم آنرا نپسندیده و هیچگونه لطف و حسنی برای آن قائل نشدند و آنرا

مجموعه‌ای از قضایای مبهم و کلیات کلامی مبتنی بر افکار بیج در بیج فلسفی دانستند و بهیچوجه راضی نمیشدند که از دین آباء و اجدادی خود که بسیار روشن و صریح و دستور زندگانی ساده و بسیط بود که بزم خود آنرا منبت از ناحیه الوهیت میدانستند اندک منحرف شوند.

این اختلاف مشرب و نزاحم عقیده بعد از چندی صورت کشمکش و نزاع سیاسی حاصل کرد مخصوصاً بعد از آنکه امپراطور روم کنستانتین Constantine در سال ۳۱۲ م. دین مسیح را پذیرفت و آنرا آئین رسمی دولتی قرار داد این خصام و جدال اشتداد یافت، اساقفه نصاری که دارای اقتداری عظیم و اختیارات سیاسی در روی زمین گشتند همینکه ملاحظه کردند یهود هنوز در برابر مسیحیت مقاومت میورزند یکی از آنها مایوس گشته دشمنی و آزار پیش گرفتند ازین سبب در طول مدت قرون وسطی کشمکش و نزاع یهود و نصاری روز افزون رو بشدت رفت و غالباً بخونریزی‌ها و زردخوردی‌های شدید منجر میشد.

اما مسلمانان در آغاز با یهود به بیکی رفتار کردند در فلسطین و شام و عراق با آنها طریق مسالمت و مهربانی پیش گرفتند. از یکسو یهود غلزیان عرب را ناجی خود دانسته چونکه ایشانرا از عذاب و آزار زردشتیان و مسیحیان خلاصی میدادند و از سوی دیگر مابین عبریه‌ها و عرب‌ها قرابت نژادی فرهنگی و مذهبی فراوانی وجود داشت ازینرو بحمايت مسلمانان برخاستند و پیش-آهنگ جنبش ایشان گشته با آنها به جاسوسی و همکاری یاری میکردند. تعالیم مدرائش‌های بابلی در ممالک اسلام بار دیگر رونق گرفت و «رئیس الاسرا» پتر یارک یهود در بغداد یعنی مفر خلافت-اسلام شخصی معتبر مهمی شناخته شد. تاجر یهود نیز در عقب فاتحان اسلامیان بممالک مفتوحه داخل شده بجمع اموال مشغول شدند و صاحب ثروت گزاف گشتند و بازارهای بزرگ عالم را از یکسوی بحرالروم تا سوی دیگر آن در دست گرفتند.

لکن این وضع دوامی نیاورد و اوضاع اقتصادی دیگرگون گشت. ثبوت بحمله اقوام ترك رسید، بار دیگر یهود در معرض ستم و آزار قرار گرفتند در طول دو قرن دهم و یازدهم آنقدر روزگار برایشان سخت شد که ربانیون و اخبار بابلی طومارهای متون دینی و ادبی خود را برداشتند بار دیگر بسوی مغرب مهاجرت کردند و یکشور اسپانیا (اندلس) پناه بردند. پس آن سرزمین از قرن هشتم برای یهود مأمنی دلپذیر شد و سلاطین عرب آنجا با آنها بمدارا و مهربانی رفتار می-کردند. در این قرن نیز مهاجرین مشرق با برادران خود مقیم اسپانیا پیوستند و در آنکشور عصر جدیدی در فلسفه و علم بظهور آوردند.

### یهود در اسپانیا

دوره اقامت یهود در اسپانیا برای ایشان روزگاری خوش و آرام آورد و برای تحقیقات علمی و مطالعات کلامی ایشان فصلی جدید آغاز گردید در آن زمان علم حکمت ریاضی و الهی و طبیعی در پرتو علمای اسلام بزبان عرب رونقی یافته بود. همچنین شعر و ادب یهود نیز در قرن یازدهم تجدید حیات کرد و افکار محققان و دانشمندان آن قوم در عراق نجش و بخشی خاصی حاصل نمود و آنها را از تنگنای نسی تلمود بیرون آورد در نتیجه يك فرقه مبتدعه بظهور رسیدند که بنام قاریه Karaites معروف میباشند.

عقیده رجعت به اصل کتاب مقدس (توریه) و ترك شروح و تفاسیر الحاقی تلموديست‌ها در این زمان رواجی بسیار یافت و آن جماعت برخلاف تلمود برخاسته و آنرا موجب انحراف از همان وضاللت انکار دانستند و مدعی شدند که حقایق اصلیه را که با بنیاد سلف الهام شده بود، مخفی و مستور می‌سازد.

پیشوای ایشان بنام عانان بن داود البندادی (۷۶۷ م.) که مردی عالم و خبری معروف بود برخلاف عقیده عامه قیام نمود و اعلام کرد که حقایق عالیّه دین تنها محدود بمشون صحف و کتب عهد عتیق است و بس. تلمود قدوسیت و سندیت ربانی ندارد، از این جهت عوام یهود او را مبتدع دانسته و پیروان او را «اطفال کتاب» نام نهادند و فرقه او به «قارئان» (یعنی قرائت کنندگان کتب مقدسه قدیم) معروف شدند، این جماعت ابداعات و تصرفات تازه در شرایع تلمودی بعمل آورده و رسوم و آداب بسیار کهنه را از نو احیاء و معمول ساختند. از آنجمله اکل لحم را حرام شمردند و افروختن شموع روز سبت را لازم ندانستند حتی در مرحله توکل و تسلیم گفتند مراجعه بطبییب برای استشفاء و استملاج مکروه است زیرا که در نص کتاب آمده که خداوند (یهوه) شفا دهنده است دلایلی. باری عقاید این فرقه از هر طرف بسط و توسعه یافت و در اروپا، از اسپانیا تا روسیه انتشار عظیم حاصل کرد و هنوز در کشورهای شرقی غده قلیلی از آنها باقی و موجوداند. بهر صورت پیدایش مبادی و وضع تعالیم این جماعت در افکار یهود انقلابی عظیم ایجاد کرد و آنها را بشک و شبیه در اصالت تلمود وادار ساخت و بکتاب توریه (عهد عتیق) رجعت کردند.

یکی از علمای آن عصر موسوم به سعدیابن یوسف (۹۴۲ - ۸۸۲ م.) که رئیس مدرانی بابل بود فرقه قارئیه را بحق دانسته و با مراجعه بمشون عبری توریه که در آن زمان در خاطرها فراموش شده و آن لغت منسوخ گشته بود لازم دانست که آن صحائف و کتابها را به لسان دارج زمان یعنی عبری درآورد تا آنکه فهم آن برای پیروان تلمود آسان باشد و همچنین آن کتباب مقدس را با فلسفه ارسطو که در آن عصر عبری ترجمه و رایج شده بود تطبیق و مقایسه نماید. او گفت ووحی و منطق، بمعبارت دیگر کتاب خدا و فلسفه متمم یکدیگرند و هر دو برای وصول بپرستگاری و نجات ضرورت و لزوم دارند. پس برای مبادی کلامی یهود سبک و شیوه خاصی وضع کرد و کوشش نمود تا آنها را با افکار و فلسفه زمان خود موافق سازد ازین سبب سعدیا را پدر فلسفه یهود در قرون وسطی لقب داده‌اند.

مبادی و تعالیم فلسفی سعدیابن یوسف همراه مهاجرین یهود از مشرق بمغرب اقصی رفت و در آنجا نیز مورد مطالعه و تحقیق دانشمندان قرار گرفت و صورتی نوین حاصل نمود. تماس افکار شرقی و غربی در اندلس فریحه طالبان علم و متفکرین یهود را تحریک کرده و اسپانیا همچنان مرکز عمده فرهنگ و ثقافت یهودی در جهان گردید و در مدرانش قریب به دو قرن دهم میلادی (چهارم هجری) تأسیس گردید یک سلسله فضلا و دانشمندان بیایی بظهور رسیدند که از خود آثار نفیسه و افکار ژرف در علم و ادب باقی گذاشتند از آنجمله بن جبرئیل و بن عزرا و یهودای هلاوی همه مؤلفان بناماند که رسائل و منظومات مهم از ایشان در دست مانده است. بعضی مقالات و غزلهای ایشان بقدری عمیق و مؤثر است که از آن تاریخ تاکنون در کتبه‌ها در ضمن انجام آداب مذهبی تلاوت و ترنم میشود.

### موسای میمونئ

در میان دانشمندان غرب آنکه از همه معروفتر است شخص فاضلی است بنام موسی بن میمون (۱۲۰۴ - ۱۱۳۵) وی در قریبه متولد گردید در جوانی از اسپانیا فرار کرده به قاهره (مصر) رفت و در آنجا بتألیف و تصنیف پرداخت. نخست کتاب میشنا را خلاصه و تحریر کرد و آنرا در طی سیزده فصل اساسی در آورد و دیگر آنکه سراسر شرایع و دستورهای ربانیون یهود را از نو تدوین و تنظیم کرد در حقیقت تلمودی از نو بنگاشت ولی اثر عمده او کتابی است بنام «هدایة المضلین» که در بحث و اثبات اصول عقاید یهود نگاشته شده که در برابر فلسفه (حکمت ارسطو) بقلم آورده و میخواهد اصل الوهیت مبادی شریعت موسی را ثابت نماید و استدلال می‌کند که هر چند عقل بوسیله منطق ضعیف‌تر از آنست که بتواند جانشین وحی و الهام شود ولی آن برای تکمیل و تنمیع این لازم و ضروری است از اینجا معجزات انبیاء را بامعانی و تأویلات عقلانی تعبیر و تملیل کرده عبارات و اشارات فوق‌الطبیعه کتب مقدسه را استعارات و تمثیلات دانسته و گفته است از هر کدام از این امور منتائی اخلاقی اراده شده است از آنجمله کیفیت خلقت عالم را بدانصورت که در سفر پیدایش (توریه) آمده تمثیلی دانسته که حقیقت در لباس مثل و حکایت ذکر شده است.

«راسیونالیسم» یعنی فلسفه عقلی که مبنای مکتب میمونیه است مورد قبول جمعی دیگر از علمای یهود نشد ایشان گفتند که دین امری است روحانی و عرفانی و معانی و مفاهیم مستور و مخفی دارد و عقل را حد آن نیست که بآنجا برسد و فهم آن معانی و حقایق جز بوسیله خلوص نیت و صفای عقیدت نصیب احدی نخواهد شد این عقاید را «نعمانیه» که فرقه‌ی دیگری از یهود اسپانیا بودند (۱۲۷۵ - ۱۱۹۵) ترویج و تعلیم دادند و گفتند انسان با عقل ناقص و محدود خود هرگز نمی‌تواند بر حقیقت نامتناهی و کمال صرف که خاص ذات احدیت است احاطه حاصل نماید بلکه تنها وظیفه او آنست که با عقیده راسخ و خلوص نیت و صفای باطن و عشق قلبی بخدا ایمان آورد و بداند که خدا کل در کل است

### کابالیزم

رفته رفته عقیده بمعانی مستور کتاب عهد عتیق و حقایق رموز الهی صورت دیگری حاصل کرد و یکتوع افکار عجیبه و خیالات غریبه در فلسفه و کلام یهود پدید آورد و جماعتی پیدا شدند و گفتند که اعداد و حروف نیز معانی عرفانی مخفی دارد و کتابهایی در این باب برشته تحریر در آوردند که خاطر خوانندگان را جلب کرده و در پی کشف حکمت مرموز و دانش مستور در پرده اعداد و حروف کتب مقدسه (توریه) برآمدند و از ترکیب حروف و جمع و تفریق اعداد اسرار و رازهای نهانی را بزعم خود کشف کردند و از اعداد عشره عبری و حروف ابجد و تلاعب و تبادل در محل آنها یک سلسله مطالب و معانی استخراج نمودند. کابالیست‌ها از نموت یا اسامی ذات الهی معانی و حقایقی استکشاف میکردند، ربانیون و اخبار و دانشمندان باین روش و شیوه دل بسته و علاقه‌مند شده کتب بسیار درین رشته تألیف کردند.

مسائل مهمه منجعی و غوامض مافوق‌الطبیعه گوناگون مثلا این مسئله را که از خداوند پنهانی

کامل صرف چگونه موجودات نافرمانی چون جهان و انسان بوجود می‌آید؛ و چگونه از لایتنای‌های شئی‌ها منتهای صادر می‌شود در معرض تحقیقات کابالیزم قرار داده برای این نوع سؤالات جوابهایی استخراج می‌کردند. مبادی فیلون فیلسوف و گنوستیک (عرفاء) اسکندریه را نیز همه با این شیوه و روش حل و تجزیه نمودند و مبادی تازه‌ای وضع کردند و گفتند که از خداوند نوری الهی ناشی می‌شود همان طوری که بر تو ظاهری از خورشید می‌تابد و این نور منبعث از مرکز الهی «مشیّت» است که از او دو شئی دیگر «حکمت» و «علم» تراوش می‌کند و از ترکیب آن دو که یکی منکر و دیگری مؤنث است «لطف» و «قوت» زائیده می‌شود و از ترکیب آن‌ها دو که خود نیز نرینه و ماداند «جمال» بوجود می‌آید و بالاخره از «لطف» و «قوت» و «جمال» جهان هستی سرور وجود یافته و انسان که دارای همه این اوصاف و کمالات است در حقیقت عالم صنبر است و همه قوای موجود در عالم کبیر در پیکر او بصورتی خرد و کوچک وجود دارد و اعمال آن قوای عظیمه برای انسان جز بوسیله استعمال کلمات و حروف و اعداد امکان ندارد و شناختن مسیحا نیز بوسیله هم‌آنها میسر است از این احکام حروفی عجیب غریب که وقتی در اروپا رواج فراوان یافت شیادان زمان استفاده کرده بدعوی مسیحیت کاذبه برخاسته و باین ادله کابالی متمسک شدند و موجب زحمت اهل ایمان گشتند.

#### یهود در عصر حروب صلیبی

در این قرن یهود از سرحد آسیایا بتمام اروپای غربی منتشر گشته و در دیار فرانسه و انگلیس و سواحل رود رن سکنی گرفتند و همه جا جوامع کوچک خاص خود را تشکیل داده و براسم دینی خود مشغول بودند اما از آنجا که مناسک و آداب مذهبی خود را درختی در کنیه‌های درپست انجام می‌دادند که بیگانگان را بدانجا راه نبود. ازین سبب حس کینجکاو و بدگمانی عوام را تحریک می‌کردند و این عقیده در نزد اهالی بومی آن بلاد روز بروز بیشتر انتشار می‌یافت که یهود جماعتی سياهکارند که نهانی بر علیه جان و مال مردم اعمالی ناپسند دارند. پس آنها را بانواع جنایات و کارهای زشت متهم می‌ساختند. همینکه در آخر قرن یازدهم (پنجم هجری) نهضت جنگهای صلیبی پیش آمد و عامه اهل اروپا بر ضد کافران (غیرمسیحی) بهیجان آمدند همه بصصومت یهود نیز برخاسته و آنها را طعمه هلاک و دمار ساختند. این جنش ضد یهود از آلمان شروع شد و کشتارهای دسته جمعی از آن قوم بدبخت در آنجا بوقوع پیوست و از آن کشور بدیگر ممالک اروپا سرایت کرد غالباً پس از قتل و عام‌ها بازماندگان را محکوم بنفی بلد می‌کردند و در سال ۱۲۹۰ از خاک انگلیس و بعد در سال ۱۳۹۴ در فرانسه و سپس در اسپانیا و سایر بلاد آنها را از اوطان خود اخراج کردند.

یهود سیه روز به هر طرف پراکنده شدند بعضی در جنوب اروپا بطرف مشرق رو آورده بعضی از آسیایا بخواه ترکیه و شام آهنگ هجرت کردند بعضی از طرف شمال بسوی کشور پولند (لهستان) مهاجرت نمودند و در همه جا بلفتنی مخصوص که يك لهجه عبری آمیخته بلفتن محلی بود تکلم می‌کردند و در همه بلاد بکارت تجارت و کسب و صرافتی اشتغال داشتند اما در هیچ جا با عناصر محلی مخلوط نشده هویت و ملیت خود را همواره حفظ می‌کردند. زبان پدی yeddish که مخلوطی از آلمانی و عبری است لسان رایج ایشان در شرق اروپا گردید.



بعضی دیگر که در ایتالیا و آلمان و اطیش باقی ماندند بحکم ادلیاء محلی برای آنکه به کلی از سایرین جدا مانده بامردم مخلوط نشوند برای خود «محلّه» خاصی در بدترین نقاط شهرها معین کردند با دیوارهای بلند که آنها را گهو Ghetto می‌گفتند و آن بیچارگان محکوم بودند که شبها از محلّه بیرون نیایند و الا به قتل می‌رسیدند و نیز برای آنکه شناخته شوند و مورد خفت و اهانت قرار بگیرند درغالب بلاد آنها را مجبور می‌کردند که قطعه قماش زرد رنگی روی جامه خود بملات یهودیت برسین بدوزند تا شناخته شوند و خلاصه آنکه همیشه در معرض قتل و غارت و جرمه و کیفر قرار داشتند.

### اعیاد یهود در قرون وسطی

در این دوره در چگونگی اعیاد یهود تحولات جدیدی روی نمود. ضروریات و حوائج زمان در اروپا و شمال آفریقا با مقتضیات و تشریفات معمول در فلسطین و بابل البته دیگرگون بود. عامل زراعت که در آداب و تشریفات مذهبی عبرانیان قدیم تأثیری عمده داشت دیگر مورد حاجت واقع نمی‌شد و بناچار برای آداب و رسوم اجدادی قدیم می‌بایستی معانی و تمبیرات اخلاقی جدید وضع کنند تا آنکه قوم بتوانند در هر محیط که زیست می‌کنند و بهر کار و حرفه که اشتغال می‌ورزند آنها را رعایت کرده و معمول بدارند.

اعیاد مقدس و اوقات صیام که برپایه تواریخ تقویم قمری (که هنوز نزد عامه یهود متداول است) قرار داشت تغییرات محلی حاصل کرد، ازینقراره

۱- عید فصیح (Pesakh) در اواخر ماه مارس یا در اثنای ماه آوریل منعقد می‌شود و آنرا جشن سالگره تولد قوم اسرائیل قرار داده‌اند. البته در اصل آن عید بهار و بشکرانه زاد و ولدگوسفندان و بار آوردن درختان منعقد می‌شده است و مراسم شکرگزاری بنحمت آزادی و خروج قوم از مصر بعمل می‌آمد. این عید در طول تاریخ یهود همیشه رعایت شده و هنوز می‌شود. مدت یک هفته نان فطیر مصرف می‌کنند ازین سبب آنرا (عید فطیر) نیز می‌نامند. در شامگاه نخستین روز آن مراسم عید سدر Seder بعمل می‌آید و آنچنان است که تمام افراد خانواده دور یکدیگر جمع شده و فصلی از سرگشت «خروج» را تلاوت می‌کنند و جام مشروب بنام کیدوش Kiddush می‌نوشند و رئیس خاندان دستها را شسته مراسم مخصوصی را بجا می‌آورد. سبزی جعفری را در آب نمک نهاده و بیاد ایام ناگوار اسارت بابل می‌خورند. همچنین جامهای شراب و قطعات نباتات و ریخته‌های گیاهان تلخ را می‌خورند و بیاد آزادی مناجاتها و اوراد و بعضی مزامیر و بعضی قطعات از سفر خروج را تلاوت می‌کنند بعد از آن دری را باز کرده و در میان سرودن نغمات مزامیر داد و مصائب ایلیای نبی برای ظهور مسیحا دعا می‌خوانند و روی میز جامی بیاد ایلیا می‌گذارند پس با صرف شام شب مراسم عید پایان می‌رسد. و همه بشادی و سرور مشغول می‌گردند و پدران بفرزندان عیدانه عطا می‌کنند.

تا چهل و نه روز بعد از عید سدر هیچگونه جشن و شادی حتی مراسم عروسی نباید انجام بگیرد در روز پنجم عید «شاباعوت» یمنی «جشن هفته‌ها» می‌رسد که آنرا عید خمیس Pentecost نیز می‌گویند آن عید اصلاً بیادگار رسیدن اولین نوب حیوانات و اثمار بوده ولی در ادوار بعد آنرا یادبود و شکرانه نزول توریه در کوه طور سینا منعقد می‌سازند.

بعد از آن عید راث هاشانه Rosh Hashanah در ماه سیپتمبر یا اوایل اکتبر در میرسد که جشن نوشدن سال یهود است و آن عید «نواختن کرناها و ابواق» میباشد.

در ابتدا این عمل برای دعوت و انبیا قوم بود که از اطراف دره جمع شوند و در کردار و رفتار خود خائن خود را بیاد آورند و از گناهان خود پدگناه او استغفار نمایند. و در تلمود برای این عید اهمیتی بسیار قائل شده و آنرا «روز داوری» نام داده است، در پس آن عید کفساره «یوم کیپور» در می رسد. که در آن روز مراسم توبه و انسابه و طلب عدالت توام با مراسم سیام به عمل می آید به امید آنکه پوه گناهان گذشته ایشانرا آمرزیده و آنان از بدبها و سیئات بازگشت کنند.

پنج روز بعد از آن موقع عید «سایبان» است که قدیماً بشکرانه رسیدن اثمار خزانی خیامی برپا میداشته اند و هنگام چیدن انگور و ساختن شراب متعقد می نموده ولی اکنون آنرا بیاد بود سرگردانی قوم اسرائیل در بیابان «نیه» متعقد می سازند. در این عید کنیسه ها را تزئین می کنند و بر در و دیوار گلها و میوه جات آویزان می سازند مخصوصاً از شاخ لیمو و شاخ نخل و برگ مرده و بیدک همه محصولات کشور فلسطین است کنایس خود را زینت میدهند پس هر کس در جلو منزلگاه خود خیمه بی یا سابیانی برافراشته و در زیر آن نشسته با کسان خود بصرف طعام می پردازد و حتی در آنجا شب را بسرور می آورند. در روز آخر این عید «یوم سمخان» Simkhat (نوری) است که برای شریعت خود جشن گرفته و طومارهای توری را از صندوقها بیرون آورده و دورکنیسه طواف میکنند.

یهود بر حسب روایات و اخبار موسوی دو عید دیگر نیز دارند یکی بنام حنوخ در ماه دسامبر، و دیگری بنام یوریم در ماه فوریه یا مارس اولی عید شمع و مشاعل است و هشت روز امتداد دارد. که روز اول در کنیسه ها و در بیوت شخصی یک شمع روشن میکنند و در روز دوم دو شمع و روز سوم سه شمع و بالاخره روز هشتم هشت شمع می افزونند و این عید یادگار استقلال یهود و تجدید بنای معبد بدست یهودای مکابی در سال ۱۶۵ ق. م. انجام میگردد.

اما یوریم یا عید قرعه ها مربوط بکتاب «استر» است و آن یادگار نجات یهود از قلاب و قتل هامی است که بغدادی استر (در ایران) ختم بخیر شد در این روز هدایا و تحف و عیدانه دوستان بیکدیگر و مهران بکهران عطا مینمایند و برقص و تغنی و جشن و سرور بی پایان میرسانند.

## ۱۲. یهودیت در عصر جدید

اصلاح مذهبی Reformation پروتستان چندان یهودی در وضع اجتماعی یهود اروپا فراهم نیاورد حتی لوثر آلمانی مصلح شهر با آنکه نخست رساله بی بداهت از یهود و منع آزار ایشان بسال ۱۵۲۳ م. انتشار داد ولی بعد که تاریخ عناد یهود را با مسیحیت در سه قرن اوایل تاریخ میلادی مطالعه نمود علیه آنان بخشم آمد و رساله دیگری بسال ۱۵۴۲ منتشر کرد و اسرائیلیان را دروغگو شمرده افسانه ها و حکایات که در سنگدلی و قسوت آن قوم و کشتن و یا زهر دادن نفوس و اطفال مسیحیان درالسنه و افواه عوام منتشر بود و میگفتند که در روز عید پاک یهودی ها خون مسیحیان را مینوشند و یا اطباء ایشان مرای مسیحی را مسموم می سازند باور کرده و در سخنان خود تکرار کرد. در دو قرن شانزده و هفده وضع اجتماعی یهود بمنتهای درجه انحطاط رسید و کماکان در

محلله‌های خود «گیشوها» محبوب‌مانده و از روشنی و نور دنیای خارج و لذا نژاد معنوی چون علم و هنر و فرهنگ محروم بودند.

در شرق اروپا - یهود تا امروز همچنان به افکار میراثی اجداد خود از روایات و اخبار بدست و وفادار مانده‌اند در مملکت پولند در قرن هفدهم یکبار معرض کشتار عام واقع شدند و هزار و پانصد تن از ایشان را در یک روز بقتل رسانیدند. در نواحی دیگر آن قوم در هر جا با معتقدات و اصول ایمانی قدیم خود عقاید جدیدی افزودند مثلاً در لیتوانی و روسیه سفید یهود اساس ایمان را فقط در متن عبری نلموده محصور و محدود دانستند در میان ایشان یک پیشوای (ربانی) بنام الیاس ویلنای Eliyah of Vilna بظهور رسید که رئیس نافذ الکلمه روحانی ایشان گردید وی دارای فکر و دماغ بسیار نبی و مندی بوده است و در زبان و ادب عبری و علم نجوم و دیگر علوم تألیفات بسیار دارد الیاس آکادمی معروفی دائر کرد که از اطراف و اکناف اروپا طلاب و تلامیذ برای قرائت و فهم نلموده و کتب قدیم بابلی در طول مدت قرن نوزدهم بدانجا هجوم می‌آوردند.

در اروپای غربی و مرکزی - در طول مدت دو قرن اخیر ۱۸ و ۱۹ وضع اجتماعی یهود با حرکتی بسیار بطیء و بتدریج بسوی آزادی میرفت و پاره‌ای حقوق مدنی بآنها اعطا شد و «رجعت از محله بدنیا» اصطلاحی است که معرف وضع آنها بود. در قرن ۱۸ از برکت روشنفکری و انتشار علم در مردم اروپا و حدوث انقلابات تاریخی در مملکت فرانسه و در آلمان اندک اندک عامه را متوجه بهبود حقوقی و حریت اجتماعی یهود میکرد.

انتشار عقاید «راسونالیزم» و انحراف افکار عمومی در اروپا از خرافات مذهبی و ترك تعصب بالطبع موجب آزادی عقاید و رفع موانع و سد های اجتماعی گردید و افراد برجسته یهود در مراکز فرهنگی نفوذ کردند در آن زمان میان ایشان شخصی بظهور رسید که موسی مندلسوهرن Moses Mendelssohn نام دارد وی را بسزای بزرگترین رجال یهود در دوران جدید میتوان دانست مندلسوهرن در شهر برلن بمحکامه آلمان در مراکز حیات علمی آن شهر راه یافت و با ادیب معروف معاصر آلمانی خود «لینتک» Lessing دوست شد و در زبان آلمانی دارای قلم و قوت تحریر زیاد گردید و آثار برجسته انتشار داد که در سراسر اروپا مورد قرائت و مطالعه خوانندگان بسیار شد. از جمله اسفار خمس (توریه) Pentateuch و سقی قسمتهای دیگر از توریه را به نثر فصیح آلمانی ترجمه نمود و بر آن تفاسیر و تملیقات عالمانه نگاشت و بخط و الفبای عبری بچاپ رسانید وی برای آزادی و رفاه ابناء قوم خود مساعی جمیله مبذول داشت و راه را برای ورود آنها بجریان حیات جدید باز کرد و ب مردم اروپا نشان داد که اگر یهود آزاد شوند ممکن است عناصر مؤثر و مفیدی مساند او برای جامعه بوجود آورند.

### عصر لیبرالیزم و اصلاح

با انتشار اصول دموکراسی در امریکا و اروپا بالاخره یهود آزادی مدنی کامل حاصل کردند، انقلاب افکار که اصل و قاعده «سای و آزادی بشر در خلقت» را وضع کرد موجب سادت ایشان شد، انقلاب فرانسه آنها را بادیکر افراد فرانسوی برابر قرارداد، ناپلئون بناپارت بهر جا رفت محله ها (گتو) ghetto و دیوارهای بلند آنها را خراب کرده یهودیان را آزاد میساخت. اما بعد از

اوهکس العملی بظهور رسید و در سراسر اروپا جریانی علیه ایشان بوقوع پیوست که آنها را مخیر میکردند که یا قبول دیانت مسیح نمایند یا دوباره به «محلّه» برگردند. پس بعضی شق اول را اختیار کردند ولی بعضی دیگر به دستجات انقلابی و خفیه کار «زیرزمینی» متصل شده و علیه حکومتهاى مرتجع و محافظه کار اروپا آتش شورش ها و طغیانها را دامن میزدند. عاقبت در سال ۱۸۴۸ که انقلاب اجتماعى اروپا اوضاع را دیگرگون ساخت یهود در سراسر ممالک اروپا حق برابری با سایر افراد ناس را در برابر قانون حاصل کردند درهای دانشگاهها بروی آنان باز گردید ، اطباء و سیاسيون و نویسندگان و استادان و علمای معتبر در میان آنها بظهور رسید که همه در درجات عالی جامعه اروپائی مقام داشتند. در این مبارزه شدید اجتماعى اروپا که بفتح و غلبه دموکراسی سیاسى خاتمه یافت یهود بیش از همه استفاده کردند .

این تحولات خارجی و آزادی مدنى قوم اسرائیل در داخل آن ملت نیز اثرات بزرگداشت چون آنها ملاحظه کردند که جهان تغییر یافته و آثار ازمنه ماضیه از میان برداشته شده و در برابر حرکت و سیر آزادی «لیبرالیزم» دیگرمانی وجود ندارد با لطمه در صد برآمدند که در وضع داخلی خود نیز مانند سایر ملل تغییراتی بدهند دانشمندان ایشان که در اعمال و افعال دنیای جدید صاحب نظر و اثر شده بودند بخوبی دریافته اند که یهودیزم دیگر نباید در تنگنای افکار و درمآوردای حصارهای تمصب جاهلیت باقی بماند بلکه باید مانند قدیم روش مترقی پیش گرفته تحول جدیدی حاصل کند . در نتیجه این گونه افکار جنبشی در آن قوم پدید آمد که بنام «اصلاح یهودیت» معروف است. ابتدای این نهضت در بعضی از کتیه ها پدید آمد بعضی رابینون و کهنه در صد برآمدند که تشریفات خشک و رسوم کهنه را تجدید نموده آنها ساده تر و عملی تر سازند پس در مناسک روز سبت باختصار گزایدند و دعاها و اوراد عبری را بالسنه محلی تلاوت و ترتیل کردند . پاره ای مسائل راجع بظهور مسیحا و قیام اموات و روز قیامت و مراسم قربانی بائین عصر فلسطین همه را مسکوت گذاشتند... ارغنون و ساز در کتیه ها نهاده و سرودها و مزامیر را بالسنه محلی سرودن گرفتند ، این نهضت در شخصی بنام ابراهام جیکر A. Geiger تمرکز یافت وی سریعاً اعلام کرده گفت : «یهودیت افسانهای متسوخ و معدوم نیست بلکه باید بعضی حشو و زوائد را از آن حذف کرد یا تغییر داد تا آنکه در جهان وضعی هالیترو مهمتر حاصل نماید و از نومذهی جوان شود .»

این نهضت اصلاح «Reform» خود نیز دو جنبه پیدا کرد، جماعتی راه اعتدال پیش گرفتند و گروهی طریقه انقلاب و تند روی رفتن دسته دوم در سال ۱۸۴۳ بی محابا قیام کرده مبادی خود را این چنین اعلام کردند که ، اولاً مذهب موسی استعداد بی حد و حصر برای تحولات جدید را دارا میباشد ، ثانیاً مجموعه مباحثات و مناقشات و جرح و بحث که بنام «تلود» معروف است دیگر قیمت مذهبی ندارد و از لحاظ اصول و فروع دین ارزشی برای آن گذاشته نمیشود ثالثاً عقیده برجست مسیحا که روزی با اسرائیل بازگشته و در فلسطین سلطنت باستانی را احیاء خواهد کرد خیالی خام بیش نیست . برای یهود هیچ وطن خاصی فرض نباید کرد و هر یهودی در هر کشور که متولد شود تابع آن مملکت و اهل همان دیار خواهد بود .

پس در آن سال مرتجعین بر علیه متجددین بمبارزه و مجاهده برخاستند نهضت لیبرالیزم را متوقف کردند و در جنبش تجد خواهی در اروپا فتوری حاصل گردید و آن با آمریکا منتقل شد که تا وقت حاضر همچنان در آن اقلیم با کمال قوت باقی است .

متمصبین و کهنه پرستان یهود در آغاز برخلاف جنبش اصلاحی بودند فشار سخن و تأکید دعوای خود را بر روی این قصه نهادند و فروع و اعمال را بر اصول عقاید ترجیح دادند بمبارت دیگر اعتقاد ایشان آن بود که پیروی از آراء و مبادی ربانیون و کاهنان ضروری نیست ولی انجام مناسک و عبادات و آداب بر طبق متون شریعت موسی از روی کمال خلوص و نهایت صداقت واجب و لازم است و باید بر حسب قواعد تفسیرات تلمود آنرا هر روزه در زندگانی متابعت کرد. چراغهای لیلۃ السبت را باید فروزان ساخت و رسوم و تشریفات یوم السبت را باید دقیقاً بجا آورد، حفظ اعیاد و احترام ایام مقدسه را باید لازم شمرد قواعد حلال و حرام را در اغذیه و اشربه باید حتماً رعایت کرد ذبیحه غیر یهود را نباید تناول نمود و اگر قوم بخواهند رستگاری در پیشگاه خداوند (یهوه) حاصل کنند باید حتی المقدور روش و طریقی که در فلسطین در اعصار ماضیه معمول بوده باستانی قربانی روزانه در برابر مذبح معبد اورشلیم مابقی همه را بدقت رعایت کنند.

### صیهونیزم و تأسیس ملیت جدید

ترقیات و کامیابیهای اقتصادی و فنی که در نیمه دوم قرن نوزدهم نصیب قوم یهود شد بار دیگر موجی از بغض و نفرت در اروپای غربی برانگیخت و احساسات ضد یهود «Anti Semitism» را بار دیگر جوش آورد در تمام ممالک حوادث فجیع بر علیه ایشان بظهور رسید که داستان درایفوس در فرانسه نمونه‌ای از آنهاست. ازینرو بسیاری از افراد یهود ناچار متقاعد شدند که مادام که يك وطن ملی در سرزمین فلسطین نداشته باشند امن و سلام برای ایشان غیر ممکن است این عقیده که روزافزون نضج و انبساط حاصل میکرد به سرعت بصورت يك نهضت بین المللی درآمد که بنام صیهونیزم Zionism معروف گردید.

صیهونیزم که طرفداران آن همه یهودیان متمصب و مرتجع بودند بر عقاید اصلاح طلبان متعدد برتری یافتند. اعلامیه بالفور Lord Balfour در اثنای جنگ جهانی اول معلوم کرد که دولت بریتانیای کبیر تأسیس مملکت خاص یهود را در سرزمین فلسطین با نظر موافق مینگردد و وسائل نیل باین مقصود را از هر جهت فراهم میسازد. اعلامیه بالفور وضع سیاسی یهود را دیگرگون ساخت در مدت بیست سال هزارها تن یهودی از اطراف جهان بسوی فلسطین رهسپار گشتند و در تحت قیومت دولت انگلیس British Mandate پایه و اساسی حیات جدیدی برای خود در آنجا طرح ریزی کردند. مصادف با همان اوقات نهضت نازیسم Nazism در آلمان و حوادث جنگ دوم جهانی گسترش و زجر و نکال هولناکی که در اروپای مرکزی درباره این قوم بدبخت معمول داشتند علاقه یهودیان را بتأسیس يك دولت مستقل یهود روزافزون ساخت. و عاقبت منجر بآن گردید که سازمان ملل متحد UNO در مجمع عمومی در سال ۱۹۴۷ بتجزیه خاک فلسطین رای داده و تصویب نمود که يك قسمت آن کشور مخصوص قوم یهود باشد. گرچه تأسیس دولت جدید اسرائیل آمال قوم را صورت تحقق بخشید، ولی مقاومت شدید ملت عرب علیه این دولت هنوز آرام نیافته و حوادث سهمناک در شرق بحرالروم بظهور رسیده و در آتیه نیز متحمل الوقوع است.

## تحولات تازه

اخیراً متفکرین یهود متوجه شده‌اند که بایستی ما بین مت‌مصبین و متجددین وجه مشترکی بوجود آورند وحد وسطی ایجاد نمایند ازین‌زودر اروپا و سپس در آمریکا فکر «ارتودوکسی جدید» Neo-Orthodoxy یهود انتشاری بلیغ یافته است ، این نهضت که در اواسط قرن نوزدهم منشأ گرفت بکشور آمریکا نیز سرایت کرد و در آنجا سرعت انتشاری عظیم حاصل نمود و یک سمینار (مجلس بحث) Seminar مابین کنیسه‌های متحده آمریکا در شهر نیویورک تشکیل یافت که هدف آن یافتن حد وسط مابین دو طرف بود بطوریکه بین صیهونیست‌ها از یک‌سو و بار فورمیست‌ها از سوی دیگر توافقی ایجاد نمایند .

مترجمین کهنه پرست و کنسروانورها موافقت کرده‌اند که ایجاد دولت یهود در فلسطین با عبادت بخدای یهوه در سایر نقاط جهان منافاتی ندارد آن دولت که در وطن یهود تشکیل میشود مرکزی خواهد بود که ثقافت و فرهنگ قوم را حفظ کند و معتقدات و مبادی دینی را بمنفعت طرفین دوجناح نگاهداری نماید .

در خانه باید گفت که آینده یهودیزم ظاهراً در دست این دو گروه است و باید دید که آیا آنها قادر خواهند بود دیانت و آئین نیاگانی و فرهنگ باستانی خود را بطوری حفظ کنند که پایه آن در این جهان متزلزل و متغیر کنونی ثابت و پایدار بماند یا نه ؟ البته این هر دو چندان از یکدیگر دور نیستند زیرا هر یک از این دوجناح بالطبع مایل و شایقند که وحدت خود را با طرف دیگر حفظ کرده ایمان و قول و فعل خود را با یکدیگر نزدیک سازند .

## فصل چهاردهم مسیحیت در آغاز ظهور: مذهب عیسی

سرگذشت مسیحیت تاریخ دپاننى است كه از عقیده به تجسم الهى در جسد شارع و بانى آن ناشى شده . هر چند دیگر ادیان نیز هر يك بنحوى عقیده‌اى به نجسم دارند لیكن در هیچك از آنها آچنان تمرکزى كه این مسئله در آئین مسیح پیدا کرده مشهود نیست . سراسر تعالیم نصارى در اطراف ایمان به این قضیه دور میزند كه شخص عیسی روشن ترین ظهورى از ذات الوهیت است . لیكن این دین كه با عقیده به تجسم الهى آغاز میشود منقلب گردیده و در طى تحولات عدیده جنبه بشرى پیدا کرده و بشریت با همه امیال و بالاخره با همه ضعف و قصور در آن متجلی شده است . داستان آن مذهب بسیار دراز است و از بس كه مرانب اوج و حقیض و عوالم نام و تنگه را طى نموده تارىخى بر ممنى و عبرت انگیز بوجود آورده است . در هیچك از دینانات جهان مقاصد اعلای روحانیت با بدازه این دین نمودار نیست و نیز بقدر آن از آن مقاصد عالیه دور نمانده است . نقل این سرگذشت بروشنى و اختصار كار آسانى نمیشد در داستان قرن اول میلاد مسیح آنقدر كتاب ها بقلم آمده است كه هیچ عصرى از اعصار تاریخ بیای آن نمیرسد . منابع عمده تاریخ آن زمان عبارتاند از اناجیل اربعه Gospels و نامه هاى رسولان Epistles كه مجبوماً كتاب مهمه

جدید» N.T. را تشکیل میدهند و آنها نیز بنوبت خود آنگذر در محل مطالعه و انتقاد افکار محققین قرار گرفته که باز هیچ کتاب مدون دیگری در جهان ازین حیث بیای آنها نمیرسد .

ارباب انتقاد تاریخی مخصوصاً در هفتاد و پنج سال اخیر در مطالعه آن استاد و نوراق به نلت سرگرم بودند و بالاخره باین نتیجه نهائی رسیدند که در کتاب «عهد جدید» مذهب نوین عیسوی در باب شخص عیسی جرح و تعدیل بسیار حاصل کرده است ولی در مقدار این جرح و تعدیل مابین محققین اتفاق رأی حاصل نشده است . این نکته مسلم است که عیسی خود تعالیم خود را تحریر نمود بلکه بشاگردان وی آن اعتماد فرموده و بآنها امر کرد که باطراف جهان بگردند و آنچه از او آموخته و در حافظه خود بیاددارند بدیگران تعلیم دهند . عموم مورخین متفق اند که بعد از مرگ او بعضی از شاگردان وی آن کلمات و اقوال را برشته کتابت در آوردند و بر آنها جایجا پادداشت هائی تاریخی برای آنکه فراموش نشود اضافه کردند و در نتیجه يك سند بلکه يك سلسله اسناد در باب این دین بوجود آمده که ایشان از آن به حرف «Q» تعبیر میکنند این کلمه (مخفف کلمه آلمانی Quelle بمعنی «منبع» است) و باز همه مورخین بر آنند که این مجموعه «Q» در اثر اعمال مسیحیان صدر اول رنگ های خاصی بخود گرفته است و بعضی اقوال شاید بر آن افزوده شده که به و غلط آنها را به عیسی منسوب داشتند ولی باز رو بهم رفته آن مجموعه «Q» يك سند محکم و موق می باشد و بالطبع نخستین منبع و تنها سرچشمه اطلاعاتی است که نویسندگان انجیل متن لوقا از آن اقتباس و اتخاذ کرده اند آنها از منابع دیگر نیز مواد دیگر که بطور شفاهی یا کتبی بدستشان افتاده اضافه کرده اند . آنها از انجیل مرقس که قبلاً وجود داشته در حدود ۷۰-۶۵ م. کتاب شده بعداً نیز استفاده کرده اند ، انجیل یوحنا از همه متأخر است و در آخر آن قرن نگاشته شده و بیشتر از منابع خصوصی دیگر کسب اطلاع کرده و در مسائلی که بیشتر به کیفیت موت و حمایت عیسی مربوط است بحث نموده .

در سراسر این اسناد و مآخذ يك تقسیم بندی نامرئی نیز جریان دارد یعنی آنچه از خود عیسی است با آنچه راجع باوست از هم تفکیک میشود . لیکن دانشمندان و محققین در سر مجزیه و تفکیک این دو مطلب یعنی آنچه شخص عیسی تاریخی را نشان داده و آنچه نشو و نما تاریخ مسیحیت عصر اول را ظاهر می سازد اتفاق کلمه ندارند و هر يك برای خود تجزیه و تقسیمی قائم شده اند در سر بعضی نکات طالب علم بعد از يك سلسله بحث و تحقیق تنقید بالاخره ناگزیر میشود که به رأی و فکر خود اعتماد کرده و شخصاً قضاوت نمایند که کدام يك ازین مطلب مربوط به عیسی تاریخی است و کدام يك مربوط به کلیسای صدر اول است . البته عقیده حازم بر سر این نکت کاری بسیار مشکل است . و دلایلی وجود دارد که انسان ناگزیر میشود اذعان کند که سرگذشت حیات عیسی تاحدی بر مدار اعتقادات و افکار شخصی دور میزند . از جهت دیگر در سر بسیار مطالب توافق زیادی بین فضلا و محققین وجود دارد . و شاید در آینده زمانی برسد که اهل علم و تحقیق بالاخره در تفسیر جزئیات حیات عیسی متفق الکلمه شوند .

ما در این فصل سعی کرده ایم که در این باب تحقیقات و اشاراتی چند بیان کنیم،



## ۹. دنیائی که عیسی در آن زائیده شد

این که عیسی در ناحیه ای دنیا آمد که بتازگی در تحت آسیای رومیان قرار گرفته بود نکته ایست پر معنی که میسزد اگر بدان آغاز سخن نمائیم، یکی از آخرین کشورهایی که رومیان به نیروی سلاح در تحت ملکیت خود در آوردند کشور فلسطین بود. قبل از آن قوم یهود چنانکه در فصل سابق گفتیم چندین بار در زیر یوغ بیگانگان در آمده بودند ولی سلطه رومیان بر آنها سخت تر و دشوارتر از دیگران می نمود بیشتر از آن سبب که رومیها خود را کنار گرفته و جز اداره حکومت کار دگر نداشته و نسبت به سکنه بومی فقط جنبه حفظ انتظامات را رعایت میکردند و هیچگونه روابط همکاری و هم وطنی مابین آنها با سکنین محلی وجود نداشت. ایشان از این لحاظ درست تا اینجا بر خلاف یونانیان بودند زیرا که آنها بقوت و نیروی ابداع موصوف بودند و به سبب این میتوانستند در روح مردم کشور مغلوب نفوذ کرده و افکار و اندیشه های ایشان را درک نموده و برای آن وزن و قیمتی قائل شوند.

رومیان و یهود بطور کلی در دو نقطه مخالف قرار داشته و آنقدر از هم دیگر برکنار می - زیستند که فهم کینه و باطن هر قوم بر قوم دیگر مسئله ای مشکل بود و یکی در صدد نبودند که هم دیگر را بدرستی بشناسند و تفاهم حاصل نمایند.

دلهای بیمهر و جامد آن هردو نسبت بیکدیگر و بی خبری از فرهنگ و ثنافت یکدیگر موجب جدائی آنها شده بود چندانکه امکان سازی را از میان برداشته و ناجار وضعی بوجود آمده بود که در حینیکه ناگزیر بودند اجباراً با هم در یک ناحیه سکونت کنند ولی دائماً زد و خورد ها و تصادمات اجتماعی مابین ایشان بر وقوع می پیوست. وقتی که عیسی متولد شد در کشور فلسطین این وضع برقرار بود چنانکه وی در اوان صباوت مناظر تغییرات پیایی در اوضاع سیاسی و اجتماعی تأثیری آشفته در نفس او مینمود. عیسی در محیطی آلوده به نزاع و تنازع و مشاجرات نامطلوب و مختصمات تلخ نشو و نما کرد، از هر طرف تنور اختلاف و کشمکش گرم بود. دلهای مردم از جریان وقایع ناپسند بر از خون روحشان از فرط خصومت و نزاع در عذاب و بنابر آنچه که مورخین آن عصر نوشته اند از آن زمان دورنمایی بر آشوب و درهم و آشفته در برابر نظر طرح میشود.

### انقسامات سیاسی فلسطین در زمان عیسی

در حدود زمان تولد عیسی هرود کبیر Herod پادشاه اسرائیل از جهان رفت. سه پسر از او باقی ماندند. در وصیت نامه خود وی مملکت فلسطین را مابین آنها تقسیم کرده بود. در حالی که آن کشور سه روز در آستانه انقلاب و انفraz قرار داشت آن سه شاهزاده به تختگاه روم شان رفتند تا آنکه تقسیم ملک موروث خود را به تصدیق رومیان برسانند. اگستوس سزار Augustus César قیصر روم قسمت یهودیه و سامرا و ایدومیا را به فرزند ارشد وی ارشلوس Archelaus واگذار کرد و ناحیه جلیل Galilee و پریا Perea را به دومی هرودانتی پای Antipas و قسمتی که در شمال دریای جلیل واقع شده بود به سومی موسوم به فیلیپ اعطا فرمود. ولی ارشلوس نتوانست ملک سهمی خود را مانند دو برادر خود نگاهدارد. اوگوستوس قیصر در تفویض آن ناحیه باو احتیاطاً تمایل نمود و حق

هم داشت زیرا بعد از نه سال خشونت و بی‌لایقی به تفسیر های عظیم و خطاهای بزرگ متهم شده و قیسی او را به مملکت (گال) تبعید کرد و بجای او یکی از صاحبمنصبان رومی که سمت حکومت کشوری شام را نیز داشت برقرار گردید.

متوالیاً چندین حاکم رومی در پی یکدیگر در فلسطین منصوب شدند و از شهر قیصریه Caesarea بر ناحیه یهودیه حکم میراندند. اکثر آن حکام مردمی بی وجدان و خود خواه بودند که جز انباشتن کیسه خود و بازگشتن بدیار خویش مقصدی دیگر نداشتند فقط عده معدودی از آنها در صدد بودند که در زیر پرده حکومت دست نشاندۀ یهودی عملی تاریخی انجام دهند. هر چند ظاهراً تاحدی که مقتضیات سیاسی ایشان حکم میکرد به یهودیان آزادی مدنی و مذهبی عطا کردند معذالک یک نوع کنترل نهائی بر سر مردم یهود برقرار بود مثلاً طلب های کاهنان و ربانیون آن قوم را در برج انتونیوس ضبط کرده بودند و در مواقع تشریفات خاصی در صورتی که آنها موافقت میکردند اجازه خروج آن داده می شد. بدینوسیله حاکم در تعیین کاهن عالی مقام صاحب نظر می بود یعنی با هر کسی موافقت داشت پوشیدن آن البسه را اجازه میداد. غالباً سعی میکردند پرچم های جنگی و سپر های سیاهی را که بر آن ها صورت قیسی مانند خدای معبد نقش شده بود در فراز شهر اورشلیم نصب کنند لیکن یهودیان برخلاف این تصمیم پشیم و غضب بر خاسه و حکمران مجبور می شد که از آن عمل موقتاً اجتناب نمایند.

بدیهی است با این اوضاع و احوال قوم یهود بهیچوجه راحت و سادتمند شمرده نمیشدند و علاوه بر مشکلاتی که در خارج برای آنان موجود بود در داخل نیز باهم مشاجره و تنازع داشتند و فرق فریسیان و صدوقیان و غیر معندان هواخواهان زیلو تس هردو با هم روزگاری بجنگ و جدال میگذرانیدند.

### اوضاع جلیل

در کشور جلیل تحریکات و تشنجات وسعتی کمتری داشت. هرود آنتی پاس Herod Antipas بر سر قومی گوناگون که از عناصر مختلفه مرکب شده بود سلطنت میکرد. مردم یهودی لشراد اکثریت کمتری داشتند ولی در آنجا مردم یونانی زبان و اقوام فنیقی اهل سواحل و مردم سامی اهل بلاد شمالی بهم اختلاط یافته بطوریکه در بعضی نواحی عدد یهودیان کمتر از شماره نفوس بیگانگان Gentiles بود از آن گذشته در سراسر سواحل رود اردن در حدود مرز پریا Perea قریب ده شهر وجود داشت که همه استقلال داخلی داشتند و با سلوبسازمان قدیم شهر های یونانی باهم دیگر طرح اتحادی ریخته بودند. گویی آنچه اسکندر کبیر در عالم خیال برای نظم جهان تصور کرده بود آنها در در فلسطین از قوه بفعل آورده بودند. وجود آنها باعث بود که هرود آنتی پاس سیاست جمیع رسالت بین اقوام و ملل را پیش گیرد. وی می دانست که اگر فرهنگ و ثقافت اقوام مختلف در ملک وی بدر هم آمیخته گردد باعث وحدت اتباع او خواهند شد. یکی از این مظاهر فرهنگ های مختلط همانا بنای شهر بزرگی با سلوب یونان و روم در آن ناحیه بود که بنام صفوریه در چهار میلی شمالی شهر ناصره بوجود آمد. معذالک این شهر نوییاد تحت الاشاع شهر دیگری بنام طبریّه در ساحل غربی دریاچه جلیل قرار داشت که در آن فوروم بزرگی با ستونهای بلند بنام امپراطور روم ساخته و

هرود خود آنرا اسم گذاری کرده بود در آن شهر نفوذ تمدن یونانی منتهای وسعت را داشت .  
اکثر یهودیان ساکن جلیل خود باین اوضاع تن در داده و مانوس شده و خواه و ناخواه  
براین سبک زندگانی گردن نهاده بودند و با کمال کراهت ، مالیات و باج و خراج های مستقیم و شخصی  
را می پرداختند تا بمصرف هزینه های حکومت برسد . یعنی قسمتی قلیل از آن به خزانه هرود  
آنتی پاس تحویل گردد و بقیه به تختگاه قیصر در اقصای ملک یعنی شهر روم منتقل شود . علاوه  
بر آن بمنوان حقوق عوارض گمرکی نیز مبالغ گزافی برای صادرات و واردات بشهرها و بازارهای خود  
میرداختند در کنار هر بندرگاه و در هر سرپل محلی برای اخذ عوارض برقرار بود مخصوصاً  
مالیات نمک که در هر گوشه و کنار از مردم می گرفتند بیشتر موجب هيجان می شد . یهود مشاهده  
می نمودند که باید قیمت غلامی و اسارت را از حاصل دست رنج خود بپردازند . از این قرار که  
در سال - ۶ بعد از میلاد کرینوس *Qurinus* حکمران رومی شام دستور داد مردم فلسطین را  
سرشماری نمایند تا بهتر بتواند از آنها باج و خراج بگیرد . ولی بلافاصله واکنش سختی در میان  
یهود بظهور رسید . ظاهراً در آن وقت عیسی طفلی ۱۲ ساله بوده و خود شاهد عدم رضایت یهودیان  
ناحیه جلیل است که چگونه همان عدم رضایت منتهی به طغیان و یافیکری گردید .

یکی از مردم جلیل بنام یهودا باهمدستی یکی از فریسیان بنام زادوق قیام کرده جماعتی از  
متعصبان جلیل را دور خود جمع کرده فرقه ای بنام تانایان «غیرتمندان» *Zelots* تشکیل داد و آنها  
همه دست باساحه بردند و شمار خود را این کلمه قرار دادند که هیچ مبعودی غیر از یهوه نیست و  
هیچ باجی جز بمعبود نباید پرداخت و همه این جماعت غیرتمندان یکدیگر را دوست و غیر خود  
را بیگانه شمرده قیام نمودند ، شهر صفوریه را مرکز خود قرار دادند و انبار اسلحه موجود در آن  
شهر را متصرف شدند و سر بشورش برداشتند . طغیان ایشان بقدری شدید و جدی بود که سردار  
رومی واروس *Varus* نام برای آنکه آنها را سرکوبی کند ناگزیر دو «لژیون» سیاه رومی به آن  
شهر اعزام داشت و شهر صفوریه را سوخته و ویران کردند و چندین هزار تن از جماعت قانویان  
غیرتمندان را بقتل رسانیدند با اینکه آتش شورش و طغیان همچنان در زیر خاکستر باقی ماند و نهانی  
ادامه داشت و عیسی در طول مدت دوره شباب خود این مناظر را می دید و با این قبیل افکار  
آشنا شد ظاهراً يك یا دو تن از او دوازده حواریون وی بنام شمعون از همان گروه بوده و عاقبت  
خود او نیز در پایان کار بدست سپاهیان رومی به صلیب آویخته شد و یکی از جماعت غیرتمندان  
بنام براباس را بجای او آزاد ساختند .

نه تنها یهودیان جلیل هوادار عقاید فرقه (غیرتمندان) بودند بلکه گروه موسوم به اسناها  
*Essens* نیز با ظلم و ستم رومیان مخالفت داشتند . این گروه که در جلیل بکثرت عده موصوف بودند  
و جوامعی بسبک زاهدان و راهبان تشکیل داده کمتر کاری به کشمکشهای جاری در روزگار  
داشتند و با صبر و شکیب بسیار بانتظار ظهور مسیح موعود که «تدحین» شده خداوند است نشسته بودند .  
این جماعت قواعد و نظامات خیلی شدید برای خود وضع کرده و به تجرد و فقر در جوامع خود  
باشترک زندگانی میکردند و مایملک آنها متعلق بمعوم بود . قواعد معمول یوم سبت را بدقت رعایت  
کرده و روزهای دیگر در مزرعه بزراعت اشتغال داشته و ایام خود را به عبادت و صام و غسل و  
مناسک و طهارت میگذرانیدند .

اما فریسیان از فرط حزم و احتیاط خود را از جنجال «سینه» دور نگاه میداشتند و آنان که

از حیث هدد بزرگترین فرقه جلیل شمرده می‌شدند در تحت ریاست کاتبان و ربانیان که به ترتیب خاص منظمی پرورش یافته بودند، قرار داشتند این فرق یهود چگونگی فکر تشکیلات و سازمان را از یونانیان و رومیان اقتباس کرده و بیقین دانسته بودند که سربقاه ایشان منوط بوحشت‌فرماندهی آنان است.

بسیاری از افراد در مدارس خاص فریسیان داخل می‌شدند و تعلیم می‌یافتند. این مدارس را میتوان «آکادمی» نام گذاشت زیرا دروضع واسلوب به آکادمی‌های یونان شباهت داشت بزرگترین این مدارس در شهر اورشلیم واقع شده و در رأس آن استادان و معلمان رسمی قرار گرفته بودند این فرق فریسیان در آن روزگار که زمان تغییرات و تبدلات بود اساس کار خود را روی این قاعده گذاشته بودند که حتی المقدور تا حدی که اوضاع اجازه دهد برطبق روایات و اخبار قدیم خود رفتار نمایند. و معتقد بودند که تنها راه تسریع در ظهور مسیح و نجات یهودیت از آن عصر انحطاط و نسل فاسد شریر همانا مراعات دقائق رسوم مذهبی و دقت در انجام کارهای روزمره طبق احادیث و روایات دینی است، ازینرو تشریفات و مناسک یوم سبت را با کمال دقت انجام میدادند و اعیاد یهود را عیناً مطابق نص اخبار معتقد می‌ساختند و عشریه رسمی را دقیقاً می‌پرداختند و تلقین کلمه اعتقاد (یعنی Shema) راهه روزه در مواقع مربوطه تکرار میکردند و درون درود روزه خانه‌های خود نوشته مزوز (Mazuzah)، را نصب می‌نمودند و خال مقلص را در پیشانی می‌کشیدند و آداب غسل و طهارت بدنی را بجزئیات مرعی داشته در اغذیه و اشریه خود مطابق قوانین دینی رفتار می‌کردند و با هیچ يك از افراد ناس و در نزد قاضی و محاکمه و داوری نمی‌رفتند و قس‌علی‌ذلك. هر چند در بسیاری ازین رسوم و عادات باقتضای زمان تغییرات عمده راه یافته بود، و آداب و مناسک قدیمه را به چیزهای تازه تبدیل داده مملکت نسبت بکسانی که در آن روزگار نص قانون موسوی را رعایت نکردند و بدعت جدیدی در آن می‌نهادند مخالف و متعرض بودند.

اما صدوقیان Sadducees در ناحیه جلیل نسبتاً نفوذ کمتری داشتند اینها از فریسیان معتبدتر و محافظه کارتر بودند. آنان نیز معتقد بودند که مسائل دین ایشان و آیات و تورات قابل تغییر و تبدیل نیست و اگر از فریسیان بعد از مجاهده و دقت باقتضای وضع زمان در بعضی از عادات میخواستند تغییری بدهند آنها به تنقید و اعتراض برمیخواستند ولی در هر حال این هر دو فرقه متساویاً با هر گونه بدعت و قرار نوین و «رادیکالیزم» جدا مخالف بودند.

اما مردم عامه در تحت تأثیر وضع «جهان» نسبت باین عادات و آداب دینی مسأله و مسامحه زیاد روا میداشتند و اعتقاد ایشان به مسائل دینی چندان استحکام نداشت و دقیق نبود و تنها عده قلیلی از آن قوم خود را بایست اصول یهودیت دانسته منظمأ به کتیه برای عبادت رفته و سالی یکبار هم در عید فصح بزیارت معبد بزرگ عازم اورشلیم می‌شدند ولی این اندازه در نظر فریسیان متعصب کافی نبود و اگر کسی در انجام مناسک روزمره قصور می‌ورزید و رعایت حلال و حرام را در طعام و شراب نمیکرد و عشریه نمی‌پرداخت و مراسم تطهیر و تنسیل بدن و شستن دست را قبل از غذا بعمل نمی‌آورد و روز سبت را تعطیل نمی‌نمود آن شخص در نزد ایشان بی‌دین و ناپاک شمرده می‌شد. بعضی از مردم در میان عوام ناس بودند که اخلاص را امری قلبی می‌دانستند و بر آن بودند که شخص میتواند مذهبی و متعبد باشد بدون آنکه در مضیقه تقلید و اطاعت کورکورانه از کاهنان افتاده و روایات کهنه ایشان را رعایت کند ظاهراً یوسف و مریم مادر عیسی باین دسته اخیر مردم متعلق بوده‌اند.

## ۲. سرگذشت حیات و تعالیم عیسی

### دوره جوانی

بنظر عجیب می آید اگر بگوئیم که عیسی در سال ۲ قبل از میلاد یا یک و یا دو سال قبل از آن متولد شده (بمبارت دیگر در حال حاضر که سال رسمی میلادی به ۱۹۶۱ رسیده از میلاد حقیقی عیسی مسیح ۱۹۶۵ سال گذشته است) در آنوقت هرود کبیر همچنان بر تخت سلطنت بهودنشده بود و این معنی بضمه قرائن چند از جمله عبارت لوقا در انجیل که می گوید عیسی در سال یازدهم سلطنت تیبریوس قیصر Tiberius متولد شد ما را ناگزیر میسازد که تاریخ میلاد او را چمنصالی به عقب ببریم . بموجب نص دو انجیل متی و لوقا وی در بیت الحرم در جنوب اورشالم زائیده شد در هنگامیکه یوسف و مریم به مسافرتی موقتاً بآنجا آمده بودند فقط لوقا می گوید که آنها بطن شهر آمده بودند که در یک سرشماری محلی شرکت نمایند . همه نویسندگان انجیل های چهارگانه متفق اند که موطن آنخاندان شهر ناصره Nazareth در ناحیه جلیل بوده است و در آنجا یوسف بحرقة نجاری اشتغال داشته و مدت می سال از عمر عیسی به استثنای چند هفته همه در آن شهر بمری گردیده است .

از سرگذشت عیسی در اوآن کودکی و جوانی وی اطلاع مستقیمی در دست نیست . مطالب مندرجه در انجیل ما را ناگزیر می دارد که بگوئیم خاندان او از طبقه اوساط الناس ولی بسیار مؤمن و دیندار بوده اند عیسی به اتفاق ایشان برای اداء مراسم عبادت همواره بکنیسه میرفته و قطعات طولانی از توریة و صحف انبیاء از برداشته است و محتمل است که در مکتب ضمیمه یکنیسه برای کسب علم میرفته است و بالاخره بمقداری فراوان از اخبار و صحف انبیاء اطلاع یافته از ایشرو به آنچه بطور خشک و سطحی کاتبان و فرسیان تعلیم می داده اند چندان اعتماد و اعتقادی نداشته است . شغل او نیز نجاری و از همین سبب نسبت به طبقه متوسط کارگران و پیشه وران پیوسته علاقه خاصی در دل داشته . همچنین از نصوص انجیل ها چنین مستفاد میشود که آن خانواده از افراد مشعبدی مرکب شده بودند شش کودک دیگر نیز با عیسی در آنخانه می زیستند چهار پس بنام یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا و چند خواهر نیز داشته که عدد ایشان ذکر نشده است .

در انجیل لوقا اشاراتی منکور است که روح مذهبی عیسی را در اوآن صباوت نشان می دهد . آن حکایت رفتن عیسی بمعبد در زمان کودکی که در آن انجیل نقل شده به بسیاری نکات دلالت می کند ، از همه بالاتر این قصه را ثابت میسازد که وی از همان آغاز عمر به مسائل مذهبی علاقه خاصی داشته و چنانروح او در ایمان الهی مستهلك بوده که ابتدا از غیبت خود ردرجعتنویق کسان و دوستان در باره خود نمی اندیشیده است .

دوره جمده ساله شباب عیسی را سالهای « ساکت و خاموش » گفته اند زیرا از حوادثی که در این زمان بر او روی داده اطلاع مدلی نداریم . و چون در این زمان بکلی سخن از یوسف در میان نیست می توانیم حسن برزیم که او در آن ایام وفات یافته عیسی مانند ارشد اولاد آن خاندان همچنان بحرقة نجاری اشتغال داشته است و برادرانش به او پاری می کرده اند . نکته جالب توجهی که از حسیات دانشمندان اخیر است این است که در آغاز این دوره عیسی مانند یک استاد نجار به شهر صفوریه در چهارمیلی همان ناصره رفته است زیرا که آن شهر در زمان عورش فرقة غیرتمندان

Zealots یا در سال ۶ قبل از میلاد طعمه حریق شد و در آنوقت با هرود آنتی پاس آنرا از نو می‌ساخته‌اند. اگر این جنس صائب باشد معلوم می‌شود عیسی را در کار تجدیدنمای آن شهر بسبک و اسلوب یونانی شرکی بوده است و تجربه فراوانی حاصل کرده، ولی دلایل و اسناد محکمتری در دست است که ثابت می‌کند عیسی مانند يك افساد نجار در کارهای نجاری خانهای ناحیه جلیل بکار اشتغال داشته مخصوصاً ادوات و آلاتی فلاحتی مانند گاو آهن و طوق و عرابه برای کشاورزان اطراف ناصره می‌ساخته است.

### تعمید و آزمایش

وقتی که عیسی قریب بسی سالکی رسید یکی از حوادث و تجربیات عمیق عمر او برای او اتفاق افتاد. یعنی بدست یحیی تممید یافت. این امر برای او همان مکشفه عرفانی بوقوع پیوست که برای انبیاء سلف مانند عاموس و اشعیا و ارمیا روی داده بود و این حادثه روزگار آرام و خاموش زندگانی او را در ناصره بی پایان آورد و خط سیر عمر او را بکلی دگرگون ساخت.

یحیی متمدان در آن اوقات ناگهانی در سواحل رود اردن ظهور کرده و پیامی بمردم اعلام می‌فرمود و می‌گفت: «توبه کنید زیرا که ملکوت آسمان نزدیک است». وی از لطلون صحراهای اطراف اردن بیرون آمده و در آن بیابان زمانی چند و در امری که در آنزمان بمسئله اهمیت بوده اندیشه و تفکر می‌کرده است. در انجیل آمده است (متی، ۴/۳) «یحیی لباسی از پشم شعر می‌داشت و کمر بند چرمی بر کمر، و خوراک او از ملخ و عمل بری بود»

از این قرار وی زندگانی رابه زهد و انقطاع می‌گفرانید. البته ادوار عزلت و تجرد و اعطاف و اندیشه‌های یحیی را بر انگیزخت و یقین کرد که آخرالزمان در رسیده است و ظهور مسیحا که باید بر عالم داوری کند و روز جزا که روز توبه کاران و انابت بیشگان است نزدیک می‌باشد. چندان در ضمیر او وقوع آن روز نزدیک می‌آمد که گویند مشبیهی بینهایت روشن کرده می‌گفت: «الحال نبیه برینه درختان نهاده شده است» (متی ۳/۱۰) و نیز تمثیلی دیگر از خرمن گندم آورده گفت: «او (مسیح) غرابال خود را در دست دارد و خرمن خود را پاک کرده است گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود ولی گاه در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.» (متی ۳/۱۲) ظاهراً یحیی در این عقاید تنها نبوده و فرقه اسن ها (Essenes)<sup>۱</sup> مانند او یقین داشته اند که آخرالزمان نزدیکست لیکن یحیی درسلك ایشان منسلك نبوده و بطرز دیگر احساس مسئولیت اجتماعی درخود می‌کرده که مانع بوده مانند آنان بانزوا و انتظار بگنزانده ازینرو بیابان را ترک گفته و یک دوره وعظ و ارشاد باحرارت تمام آغاز نهاد تا اینکه بی‌خبران قوم را آگاه و متنبه سازد. پس موفق گردید و جماعت کثیری از اطراف فلسطین بسوی او روی آوردند تا سخنان او را بشنوند. چون این مستمعین را از آن حالات روحانی انفعال و تأثیری روی داد یحیی ایشانرا

۱ - اطلاعاتی که در باب فرقه اسن های یهود در این کتاب ذکر شده مأخوذ از تاریخ معروف یوسیفوس اسرائیلی است.

بسی روی رود اردن و آنها را در آب غسل داد به این نشانه که آنها توبه کرده و با آب ظاهری چرک‌ها و پلیدبهای باطنی گناهان خود را بشویند. از اینرو او را «ممدان» یعنی تممید دهنده لقب دادند. یحیی این عمل را بر حسب مراسم و آداب ظاهری انجام نمی‌داد بلکه در عین حال یک سلسله مبادی عالی اخلاقی تعلیم می‌داد و آنها را ارشاد می‌نمود که بشتابند و قبل از ظهور مسیح راه و روش عدالت را منفرداً و مجتماً پیشه خود سازند. مردم از او سؤال می‌کردند که «چکنیم؟» او در جواب ایشان می‌گفت: هر که دوپیراهن دارد باید که یکی بآنکه ندارد بدهد و هر که خوراکی دارد نسبت بیکر سنگان نیز چنین کند (لوقا ۱۱: ۲۱) باجگیران را ارشاد کرده و می‌گفت: «زیادتر از آنچه مقررات نگیرید.» و سبایان را ارشاد فرموده می‌گفت: «بر کسی ظلم نکنید و بر هیچکس افترا مزید و بمواجب خود اکتفا نکنید.» باری عاقبت کارش بآنجا رسید که هرود آنتی پاس پادشاه جلیل را محکوم ساخته و از همسری نامشروع او بازن برادرش اورا ملاحت کرده از این رهگذر آتش غضب آن سلطان مشعل گردیده بزندان‌اش افکنده و عاقبت اورا در محبس بقتل رساندند.

از یحیی پیروان وفادار صدیق بسیار باقی ماند که دنباله تعالیم او را گرفتند و برای او باقی ماندند بطوری که سی سال بعد پولس قدیسی محفلی از اصحاب او در شهر افسوس یافته بوده است. طبیبی بود که عیسی مجتوب تعالیم یحیی گردید. در فصل اول انجیل مرقس این حکایت را باجمال ولی بوضوح بسیار چنین می‌خوانیم: «و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره به جبل آمده در اردن از یحیی تممید یافت و چون از آب برآمد در ساعت آسمان را شکافته دید چرا که مانند کبوتری بر وی نازل می‌شود و آوازی از آسمان در رسید که تو پس حبیب من هستی که از تو خوشنودم.»

تفصیل آنچه بر عیسی گذشت همه مؤثر در اعماق ضمیر و موجب تصدیق است. در دوازده سالگی همه آشنایان او ویرا دارای علاقه بیشتر از حد عادی نسبت به امور مذهبی مشاهده می‌کرده‌اند. هوش - رشاد و حساس و تأثرات اجتماعی ضمیر تند وی را مستمده و آماده ساخته بود که در زندگانی خود وظیفه نبوت بجای آورد در این موقع بوضوح هر چه تعاملت برانجام این وظیفه الهی مبعوث گردید.

این مطلب بسیار بر مبنی است که عیسی بعد از این مکاشفه سربه بیابان ماوراء اردن نهاد و در آنجا در پیش آموزنگانی خود و وظیفه‌ای که در آینده برعهده اوست به تفکر مشغول گردید. بموجب روایات نصاری این زمان تفکر و مراقبه بدوره اربعین «چله» نام داده شده و گویند درانتاه این ایام شیطان سعی بسیار کرد او را بفریبد. چنانکه متی و لوقا در انجیل‌های خود روایت کرده‌اند، این افتتان شیطانی به صورت داشته است و در طی صور مختلفه در عالم تصور مظاهر زندگی واقعی نمودار میشود. باین معنی که او بایستی پادرسد کسب معاش برآید و طلب نان کند یا باید اعلالی بجا آورد که جلب توجه خلایق نماید و یا آنکه باید خدای متعال را در معرض آزمایش قرار دهد یا باید جاه و جلال و مال و منال و مقام و اقتدار سیاسی کسب نماید تا بدان وسیله بتواند قوم اسرائیل را از بلیه زمان برهاند. تمام این صور گوناگون همه از طرف شیطان درسیه او و سوسه می‌شدولی او را نتوانست بفریبد.

عیسی برای دوره حیات خود راه و روشی اختیار کرد که بکلی از اسلوب و طریقی که زعمای یهود پیش گرفته بودند اختلاف داشت. وی سبک فرقه غیرتمندان را مردود دانست زیرا که مشاهده

نمود آن روش بیهوده و در همان حال مهلك و كشنده است چنانكه بعداً گفت: «آنانكه شمشیر بر-  
میدارند با همان شمشیر هلاك خواهند شد» بسیاری از یهود درین اندیشه با او شريك بودند و جماعت  
كثیری در ناصره و سفوریه با كمال ناسف ملاحظه كردند كه چگونه طنیان فرقه غیرنمندان در سال  
ششم بعد از میلاد فقط موجب مرگ و نابودی آنها گردید. هم چنین عیسی از طریق و روش فریسیان  
نیز سربلجیده و اكیداً با آنها مخالفت ورزید. بر حسب بیاناتی كه از او در فصل ۲۳ انجیل متی مذکور  
است عیسی آنها را محل عتاب فرار داده گفت: «ای بر شما ای كانیان و فریسیان ریاكار كه نمناع و  
و شبت و زیره را عشریه میدهید ولی اعظم احكام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترك  
كرده اید. مبیایست آنها را بجا آورده اینها را نیز ترك نكرده باشید ...» (متی، ۲۳: ۲۳) اما نسبت به  
صدوفیان گرچه عیسی تماس كمتری با آنها حاصل فرموده ولی ظاهراً در مخالفت با آنها نیز مانند فریسیان  
هم عقیده و انباز بود. از طرف دیگر تابع فرقه اسن‌ها نیز نتوانست بشود زیرا كه مانند یحیی  
پیغمبران نسبت به ایفاء وظیفه اجتماعی خود بسیار حساس بود و خود را راضی نمی كرد كه مانند  
اسن‌ها در گوشه و انزوا عزلت و خمول پیش گیرد. عیسی را بحقیقت شخصی مرتاض نمیتوان دانست  
زیرا دی همواره با عامه مردم ساده دل كه از میان طبقه آنها قیام كرده بود بسر میبرد. و در  
جشن‌های عروسی و مهمانی‌ها حاضر می شد بعدی كه فریسیان همین را براو عیب می گرفتند و از هر  
طرف رفته فریاد بر می آوردند عیسی با باج گیران و بی دینان نشست و برخاست می كند. و قوانین شریعت  
موسی را در باب الكل و شراب رعایت نمی كند در حالیکه شخص یحیی مومنان رسم صیام را رعایت  
می فرماید و روزه نمی گیرد. لیكن عیسی می گفت كه صیام عملی است كه آدمی باید در دل خود  
بر حسب نیت خود انجام دهد نه آنكه از روی عادت بر طبق تشریفات و آداب مخصوص روزه بگیرد.  
نه تنها در این باب روش او با روش یحیی اختلاف داشت بلكه وی با كمال آزادگی از روی دكان  
نجاری برخاسته و بارو ستائیان و اهل دهات و طبقات فقرا آمیزش كرده و در مسائل جاری روزانه  
زندگانی با آنها صحبت میداشت و مانند یحیی دنیا را در شرف پایان نمی دید. به علاوه یحیی بیشتر  
مانند واعظی بود كه مردم را نزد خود و به استماع سخنان خویش دعوت میکرد در حالیکه عیسی بر-  
خلاف او خود نزد مردم می رفت و با آنها مستقلاً سخن می گفت و هر جا كه آنها را می یافت ایشان را نصیحت  
می فرمود.

### آغاز بهشت در جلیل

قریب به زمانی كه یحیی را حبس كردند عیسی از رود اردن گذشته به جلیل آمد و چنانكه  
مرفی گفته است به بشارت خدا موعظه كرده می گفت وقت تمام شد و ملكوت خدا نزدیک است پس  
توبه كنید و به بشارت انجیل ایمان بیاورید. سخنان الهی كه او تكلم می فرمود آنچنان اطمینان و  
یقینی در میان مردم ایجاد می كرد كه در حال چهارتن از حواریون یعنی شمعون (پطرس) و برادرش  
اندریاس و بقوب و برادرش یوحنا و فرزندان زابدی كه همه ماهیگیرانی در كنار دریا بودند دامهای  
خود را رها كرده و بدنبال او روان گشتند. در آن زمان پیرامون دریای جلیل شهرهای پر جمعیت  
موجود بود مانند طبریا و نریكه و كفرناحوم ... و غیره. عیسی رسالت خود را در این شهرها آغاز  
نهاد و كفرناحوم را برای مركز خود برگزید زیرا كه خانه شمعون پطرس در آنجا بود. وی در ابتدا



درکنیسه‌ها وعظ و سخن را شروع کرد ولی پس از آنکه جمعیت انبوه‌گرد او جمع شدند و درکنیسه جایی نبود وی بر سر بازار رفته و یا در مزارع بیرون شهر بوعظ کردن پرداخت .  
 فصل اول انجیل مرقس مشتمل بر تفصیل سرگذشت عیسی در اولین روز سبت در شهر کفر- ناحوم است و برای توضیح مقصود ما بسیار مفید میباشد . که سزاوار است آنرا مانند یکی از ایام دوره نبوت عیسوی تجزیه و تشریح کنیم .

اولا میگویند که عیسی در روز سبت یکشنبه آمده بتعلیم دادن شروع نمود . ظاهراً در آن شهر طوایف عدیده وجود داشته و عیسی یکی از آنان که از او دعوت کرده بودند رفته است. اوضاع داخلی کنیسه خیلی ساده و بی‌پیرایه بوده است و عبادت کلران روبوسی معبد اورشلیم در جایگاههای خود قرار میگرفته‌اند . و در مقابل ایشان مصطبه مرتفعی بیاکرده و متبری برای قرائت در فراز آن قرار داده و در برابر دیوار یا در یکی از زوایای کنیسه صندوقهای محتوی طومارهای صحیفه‌مسنده ( توریه ) را می‌نهادند و پرده‌ای بر آن می‌آویخته و در بالای آن چراغی همیشه فروزان بوده و در هنگام اداء مراسم عبادت نشیمن‌های چند خاص مهتران و پیشوایان فریسی بوده است که روپرو و مقابله عبادت کلران می‌نشانند پس باصوت و آهنگ کله تلقین یمنی شما Shema تکرار میکردند و این قسمت عمده عبادت ایشان بوده است گاهی عبادت کلران سرپا می‌ایستاده‌اند و آن وقتی بوده است که رئیس کنیسه مناجات و نسل را قرائت میکرده و مؤمنین میبایستی همانرا در سریندهای مناسب تکرار کنند . بعد از آن کتابدار (قرآن) از صندوق طومارهای توریه را بیرون آورده و در روی آن قرار داده و چند جزء تلاوت مینموده است نخست عبارت را بزبان عبری میخوانده سپس ترجمه‌ها را بلفظ آرامی تکرار میکرده درخانه رئیس یا کسی را که دعوت کرده بودند برمیخاسته و برای آنجماعت بوعظ و ارشاد سخن میگفته‌است. ظاهراً نخستین چگونگی وعظ عیسی در کفر ناحوم نیز بهمین قرار انجام گرفته‌است . گویند وقتی که او شروع بکلام کرد مستمعین همه حیران مانده و از معانی تعالیم او بمجب در آمدند . « زیرا که به ایشان بافتدار سخن میگفت نه مانند کتبه کنیسه » یعنی باصراحت و شهادت مطالب خود را از صمیم قلب بیان میکرد نه بر حسب عادت و باسلوب تقلیدی کاهنان . در این هنگام يك حادثه هیجان انگیزی اتفاق افتاده است یعنی مردی در میان جمع حاضر بود که همه معتقد بودند شیطان درون روح او نفوذ کرده و او دارای حالات غیر طبیعی جسمانی و دماغی شده بود . علت بعضی از بیماریهای روحی را در آن زمان همین میدانستند .

این شخص ناگهان کلام وعظ (عیسی) را قطع کرده و صیحه‌ای زده گفت : « ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است ؟ آیا برای هلاک کردن ما آمده ؟ ترا می‌شناسیم کیستی ؟ ای قدوس خدا ! عیسی بوی نهیب داده گفت خاموش باش ! از او بیرون شو ! در آن ساعت روح خبیث آنمرد را مصروع نموده و با آواز بلند صدائی نموده از او بیرون آمد . ( مرقس ۱/۲۵ ) .

گویا عیسی خود نیز مانند دیگران ازین نیروی شفا بخشی که باو عطا شده بود متعجب گردیده است ( این معنی از آنچه با بعد از روز دیگر بعمل آورد معلوم و مستفاد میشود ) در فتاوت این قضایا باید همواره در نظر داشت که عیسی نیز مانند سایر مردم آنزمان در تشخیص امراض روحی تردیدی نداشته و معتقد بوده که علت این امراض همان منزل گرفتن قوای پلید شیطانی در روح آن بیماران است ، مستمعین او نیز مسلماً در این باب شکی نداشته‌اند زیرا در انجیل مرقس باز

چنین میخوانیم ، « همه متمجب شدند بعدیکه ازیکدیگر سؤال کرده گفتند این چیست ؟ و این چه تعلیم تازه‌ایست که حتی ارواح پلیدرا با قدرت امر میکند و آنها اورا اطاعت مینمایند؟ باری اسم عیسی فوراً در تمام مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

باز میگوید که بهمدان وعظ در کنیسه ، عیسی با شاگردان خود به خانه شمعون، بطرس رفت که در آنجا مادر زن وی تپ کرده و خوابیده بود . عیسی ببالین اورفته دستش را گرفته و اورا بلند کرد که همانوقت تپ از او زایل شد و بخندمشگزاری ایشان مشغول گشت . بعد ازین حادثه یکی از وقایع اساسی ایام اولین بهشت عیسی بوقوع پیوست ، از اینقرار که شامگاه چون آفتاب غروب بود جمع مجانین و مریضان را پیش او آوردند و تمام شهر بر در خانه او ازدحام کردند و او بسا کسان را که بانواع امراض مبتلا بودند شفا داد . این نکته قابل توجه است که عیسی بیماران را نمیتوانست شفا بخشد مگر به قوت ایمان خود ایشان و او با کمال امانت این نیرو را از جانب خود انکار کرده و بهرکس شفا می یافت میگفت ،

«سلامت برو و دیگر گناه مکن ، ایمان تو، نور اشفا بخشود»

اینکه عیسی خود از این قوه فوق‌العاده خویش و شهرتی که برایش حاصل شده بود ناراحت گشت ، ازین عبارت انجیلی مستفاد میشود که می‌نویسد ، « بامدادان قبل از صبح برخاسته بیرون رفت و بویرانه‌ای رسیده در آنجا بدعا مشغول شد و شمعون و رفاقی در پی وی شتافتند و چون او را دریافتند گفتند همه ترا می‌طلبند او بدیشان گفت بدهات مجاور هم برویم نادر آنجا نیز موعظه کنیم زیرا که بجهت این کار بیرون آمده‌ایم (لوقا ۱-۳۸).

لیکن سرگذشت وی در شهرهای دیگر نیز همچنان مانند کفرناحوم بود تا چند روز وی دیگر نمیتوانست علناً به شهری ورود کند بلکه در اماکن دور دست و خلوت بس می‌برد و مردم از هر سو نزد وی می‌آمدند و شهرت و محبوبیت عظیم حاصل کرد خلائق نزد او می‌شتافتند ، آینده بزرگی در پیش او نمودار بود و همه از او انتظارات بسیار داشتند . پس چون بار دیگر به کفرناحوم بازگشت بقول مرقس « بیدرتنگ جمعی ازدحام کردند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت .» در موقع دیگر آنقدر جمعیت در خانه گرد آمده بود که تهیه طعام ممکن نمی‌شد و هم چنین در موقع دیگر بقدری خلق در ساحل دریاچه ازدحام کردند که وی از زحمت فشار ایشان بشاگردان خود فرمود تا زورقی بجهت او نگهدارند تا بروی ازدحام ننمایند . وی بر آن برآمده و اندکی دور از ساحل در آن زورق نشسته و بمردم که در ساحل آب جمع شده بودند سخن میگفت و آنها را تعلیم میداد .

### معانی تعالیم عیسی

اگر سؤال شود که در تعالیم عیسی چه کیفیتی بود که این همه مردم را در طول مدت نبوت او بسوی وی جلب کرد ؟ جواب این است که يك خاصیت و آن اینکه او بسادگی تکلم میکرد و در اطراف مسائل اصلی دین بزبانی خالی از اصطلاحات و عوام فهم سخن میگفت و غالباً از منظر طبیعت و حیات انسانی اقتباس‌ها کرده شاهد و مثال می‌آورد و کلام خود را مطلوب نفوس و مطبوع طباع قرار میداد . آری عیسی ساده بود و برای مردم ساده دل صحبت میکرد غالب مطالب عقیق

ویرمنز را بوسیله تمثیلات ساده ادا می نمود - یعنی حکایات مختصر و دلخواه را که به فضای دینی روح و طراوت می بخشید درسخن می آمیخت . اما این نیز کافی نبود سبک کلام واسلوب سخن تنها علت جلب قلوب نمیشد بلکه در حقیقت کامیابی و توفیق او درین نکته بود که از افکار درونی و اندیشه های باطنی مردم سخن میگفت و زندگانی و شخصیت خود را نمونه و مثال آن قرار میداد .

تعالیم عیسی دو نوع است الف: مبادی دینی ب : تعالیم اخلاقی .

الف : مبادی دینی- در آنهمه تعالیم که او بشاگردان خود آموخت يك نکته راهبردی مضامیر داشته اند و آن این است که حقیقت مذهب در دل او مرکزیت دارد . از آنروز که بپست یحیی ممدان تعمید یافت تا آخرین روز عمر خود وجود حقیقت الهی و اتصال قلبی او بدرگاه حق همیشه دردل او پایدار و در تمام مراحل پیوسته درمد نظر او بوده است . او هیچوقت در صدد برنمی آمد که دلالی برای اثبات حقانیت وجود الهی منظم و مرتب سازد . در آن عصر و زمان که ایمان بوجود الهی عمومیت داشت هیچ کس از او دلیلی بر اثبات خدا نمی خواست . بلکه آنچه را که مردم توقع داشتند بدانند آن بود که خدای مثال چگونه خدائی است وباقضای ذات صفات و کیفیت اعمال وافعالی که از او صادر میگردد چگونه است . برای این موضوع عیسی همواره با ایمان و اطمینان از اعماق قلب خود سخن میگفت و تفسیر می نمود که ملکوت الهی ذات قادری است دارای صفات و حاکم برکل موجودات و اوروح فعالی است که در طول ادوار زمان همواره منشاء حرکات تاریخ بوده . وجودی منز و عادل مطلق که ازحد خوبی و عدل کامل جدائی نداشته . و سرشته تمام مقدرات افراد بشری در دست قدرت اوست . و در همان حال پشایند و مهربان است و مثبت او در صفات افعال قبل از هرچیز توجه بفرغان و عفو آدمیان است عیسی خدا را نام پدر ( پادیر آسمانی) نامیده است . و تعالیم او این نکته را مضمّن است که هرچند خدای متعال بشر را باقضای حکمت بالفه خود آزاد و مختار آفریده ولی مانند همان «پسرگمشده» است که در تمثیل آورده است یعنی نام وسائل یلک زندگی مرفه را در اختیار او گذاشته ولی آن پسر آنها را به عیش ونوش و سبیه کاری تباه ساخته است آن پدر باز او را دوست میدارد و گناهان او را می بخشد و از کبفرها و بلایاکه لازم گنه کاری است می آمرزد و زمانیکه بسوی پدر بر میگردد او را در آغوش خود می پذیرد . هم چنین ذات مثال الهی کاملاً خیر محض و لطف صرف است و انسان قبل از آنکه سایه اشک و ظن بدل افکند باید به خداوند اعتماد کند و باقلب مطمئن پیوسته اشراق نفسانی و نور روحانی بوسیله نماز و دعا حاصل سازد . مخصوصاً نماز و دعای خفیه در خلوت و در گوشه انزوا در وسط صحرائی یا در قله کوهی باید بساحت قدس او روی آورد .

نظر عیسی به «طبیعت» در حد و ایمان و اندیشه او درباره «باری تعالی» است . او نیز مانند دیگر متفکرین یهود طبیعت را کارگاه یاصحنه نمایشگاه تعالی الهی می دانست که نجات و آزادی انسان در آنجا بظهور می پیوندد بنظر او طبیعت حقیقتی نهایی نیست بلکه اعمال خداوند از درون آن وبوسیله آن ظاهر می شود و می توان بطور کلی گفت که عیسی نیز مانند دیگر انبیاء بنی اسرائیل می گویند که بوسیله طبیعت بخدا راه برد . برخلاف فلاسفه یونانی که سعی می کردند طبیعت را از درجه خدایان خود نظر کنند . در همان حال در تعالیم عیسی بطور وضوح مشاهده می شود که وی با دیده راست بین و بادی مطمئن و توکلی کامل به طبیعت می نگریسته است چنانکه گفته است : «از بهرجان خود اندیشه مکنید که چه خورید و چه آشامید و نه برای بدن خود که چه پوشید ...

مرغان هوارا نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند ... و برای لباس چرمی اندیشید ! در سوسن های چمن تأمل کنید چگونه نمو می‌کنند . نه محنت می‌کشند نه می‌ریسند و نه می‌بافند لیکن بشما می‌گویم سلیمان با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد . مسلماً اگر راه حق در برابر دور طریق حق و عدالت حتماً قدم بردارید . هر چیز که احتیاج دارید بشما داده خواهد شد . « (متی ۲۶/۶) »

نظر عیسی در باره بدن و انفصالات جسمانی و طبیعی انسان هم چنین مبتنی بر ایمان متلن و اعتماد کامل است و درست افکار انبیاء بهود را ظاهر می‌سازد . وی ظاهراً معتقد بوده است که جسم همانطور که با عقل و روح آمیخته است در عمل نیز متحدند و باهم کار می‌کنند . وی چنانکه گفتیم داعی ترك دنیا و عزلت نبوده بلکه بر خلاف در ضیافتها و جشنها بمیل خاطر هسرکت می‌فرموده و هجرت ننگنه است که جسم جوهر فاسد و نپا است و یا آنکه روح بطور غیر عادلانه در جسد محبوس گردیده است . آری پیکر انسانی ممکن است آلت خطرناکی در دست اراده و اختیار بشر بشود و یا آنکه ممکن است مابین خیر و شر تقسیم گردد زیرا اراده و فاعلیت انسانی بهر دو طرف تقسیم پذیر است . در صورت اخیر عیسی بر آنست که آدمی باید بحد بکوهده تا وحدت کامل بین آنها (جسم و روح) را برقرار سازد از اینرو از یکطرف در مرحله نهی می‌گوید : « هرگاه دست یا پایت ترا بلفزاند قطعش کن . « ( مرقس ۹/۴۳ ) لیکن از طرف دیگر در مرحله افعال یکی از حواریون بهودی او یعنی پولس رسول مطلب را بطور وضوح این چنین بیان کرده است که بدن آدمی می‌تواند معبد روح القدس بشود<sup>۱</sup> . خلاصه آنکه عیسی هرگز پیران خود را از تمع از انزالله فردی و اجتماعی منع نفرموده و نگفت که جسم دشمن ذاتی خیر است و باید او را بکلی نفی و قلع و قمع کرد .

نظر فطانت عیسی متوجه هدفی دیگر بود ، تعلیم وی نخست آن بود که انسان بر حسب اراده الهی رفتار کند و آنچه خداوند از او خواسته است این است که انسان خود را برای ظهور ملکوت آسمان آماده سازد باین طریق که همه بایکدیگر زیسته و روی توجه را بطرف خدا بیاورند . مانند اطفالی که رو بسوی پدر دارند . بایکدیگر مانند برادر سلوک کنند . احدی را نباید از این استعداد خدا داد محروم دانست و باید او را گذاشت که به این پایه برسد . بمبارت دیگر هیچ فرد بشر نیست که از نعمت عفو الهی و یا از برکات جامعه اخوت انسانی ذاتاً محروم باشد . از تعالیم عیسی چنین مشهود میشود که در شخصیت انسانی استعدادی بی‌نهایت نهفته است . و این همان فضیلهای است که بزبان امروزه در آن به اصل « احترام بشخصیت » تعبیر می‌کنند . عیسی نیز همین اصل را بخصوصی نه تنها شامل اطفال می‌دانست بلکه شامل حال دورانفادگان و گناه کاران و بیگانگان نیز میداد و پیوسته با آنها مجالست و مصاحبت مینمود و میگفت در قانون محبت استثنائی نیست بلکه این

۱- اندیشه عیسی در این باب بطور اختصار از این قرار است، شقاوت و بدبختی انسان در آنست که انسان نخست طعام و لباس را می‌طلبد ولی اگر اول ملکوت آسمان را طلب کند خوراک و پوشاک بموقع خود به او خواهد رسید و این عین اراده و مشیت حق است و این لبرفتن تعلیم عیسی است .

۲- با اینهمه پولس رسول در رساله خود بفرلاطیان ( ۱۷/۵ ) در تحت تأثیر فلسفه یونانیان برای جسم و روح تضاد جوهری قائل شده و میگوید : « خواست جسم بخلاف روح است و خواست روح بخلاف جسم و این هر دو با یکدیگر منازعه می‌کنند ... »

ناموس عام شامل تمام آدمیان و همه ملل و امم و نژادهای عالم میشود .

این معانی را از قواعد عام و اصول اساسی مذهب عیسی باید دانست البته این مبادی در زمان او مسلماً رنگ و لباس اهل زمان را میکرده است و از اینرو ما رادرمصر خودمان به مشکلات چند دچار می‌سازد بطوریکه بعضی از صور و مفاهیم تعلیمات عیسی را غیر عملی و در زمان حاضر غیر قابل اجرا قرار میدهند ولی البته در زمان خودش اهمیتی عظیم داشته است . و چا دارد که در منطق آن اندیشه بسیار کرد . در اینجااست که میدان برای مباحثات و مجادلات باز شده و مسائل مضله طرح گردیده که تحقیقات تاریخ زمان عیسی را دچار تفسیرات و تاویلات ساخته است ولی بالاخره امیدواری حاصل است که بحقیقت تاریخ پی برند هر چند اثبات بعضی از وقایع تاریخ غیر مقدور باشد .

همچو معلوم میشود که عیسی با مردم عصر خود در مسئله انتظار ظهور سلطنت مسیحا هم عقیده بوده و احساسات قوم یهود که در آن زمان دور همین انتظار تمرکز یافته و عیسی نیز مانند آنان از زمان شباب در تحت تأثیر این احساسات دارای همان امیدواری و انتظار عمومی بوده است بطوریکه چون برای رهبری قوم خود قیام کرد بالطبع رسالت خود را در خور احساسات معیبط قرار داد و دوره جدید را اعلام فرمود . باین مقالات مقتبس از انجیل نظر کنید ،

« بشاگردان خود گفت ایامی می‌آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزها پسرانسان را ببینید و نخواهید دید ... و شما خواهند گفت که اینک در فلان یا فلان جاست ، مرئود و تعالی آن مکنید . زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان واقع شده تا جانب دیگری زیر آسمان درخشان میشود پسر انسان از قوم خود هم چنین خواهد بود . چنانکه در ایام نوح واقع شده ما بطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود که میخورند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد طوفان آمده همه را هلاک ساخت ... بر همین متوال خواهد بود . در روزیکه پسر انسان ظاهر شود . « لوقا ۱۷-۳۱-۲۲ .

هم چنین از انجیل مرقس همین معانی با عبارتی دیگر که متناسب با آن عصر رسولان است آمده ، « و بدیشان گفت هر آینه شما می‌گویم بعضی از ایستادگان در اینجا میباشند که تا ملکوت خدا را که بقوت می‌آید نبینند زائفه موت را نخواهند چشید » مرقس ، ۱۹

و نیز در همان انجیل است ، هر آینه شما می‌گویم تا چون جمیع این حوادث واقع نشود این فرقه نخواهند گذاشت . آسمان و زمین زایل میشود لیکن کلمات من هرگز زایل نشود ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد ، نه فرشتگان در آسمان و نه پس م . پس بر حذر باشید و بیدار شده دعا کنید زیرا نمی‌دانید که آنوقت کی میشود ... « مرقس ۱۳-۳۳-۳۰ » ولی با وجود آن در تحلیل و تجزیه اوضاع زمان عیسی اصالت فکر و ابداع شخصی خود را نیز بمنصه ظهور رسانیده است .

موردی و مطالعه دقیق در بیانات عیسی و آنچه در پیرامون آخر الزمان و رجعت قیامت Echology بزبان عصر خود میگفت بخوبی روشن می‌سازد که هر چند وی با مردم زمان در اعتقاد و امید بطور مسیحا شریک بوده است ولی بسلطه خود در آن تنییری داده و ملکوت مسیحا را که دروادی محدود و تنگنای فکر یهود مضیق و محبوس بود بیرون آورده دامنه آنرا وسعت و سلطنت پدر را شامل حال تمام مردم جهان ساخت و عنوان کرد برگزیدگان الهی از هر چهار گوشه جهان

بیرون خواهند آمد و بطور مستقیم این مطلب را چنین بیان کرد.  
جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید زیرا بشما میگویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست. بعد از آنکه صاحب خانه برخیزد و در را به بندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گوئید خداوند، خداوند، برای ما باز کن آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما را نمی‌شناسم که از کجا هستید... ای همه بدکاران از من دور شوید. در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود چون ابراهیم و اسحاق و یعقوب و جمیع انبیاء را در ملکوت خدا ببینید خود را بیرون افکنده بایید. و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود... لوقا ۲۴:۳۰/۱۳

در انجیل متی همین مطلب واضح‌تر و روشن‌تر این چنین آمده است،  
«بشما میگویم که با از مشرق و مغرب آمده در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد و در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد» (متی، ۱۱/۸) از اینقرار ملکوت الهی محدود بحد و محصور به حصر بچند تن از صالحین یهود نخواهد بود بلکه دائره اخوتی است که محیط آن شامل تمام اقوام عالم میشود. و شرط داخل شدن در ملکوت الهی رعایت قوانین موسی نخواهد بود بلکه دامنه صفات و خصایص آن بسیار وسیع تر است. کلمات متی و آیات لوقا برخلاف حقیقت نیست که گفته‌اند «پاکدلانند که خدا را خواهند دید و صاحبان رحم و رأفتانند که وارث زمین خواهند شد.» علاوه بر آن باید باین نکته توجه کرد که عیسی از تأثر و تألم مردم زمان خود که به انتظار و امید ظهور ملکوت بودند می‌گفت و بآنها تعلیم میداده که در واقع ملکوت الهی در همان زمان حاضر و بوقوع پیوسته و ظاهری شده است و این معنی از مفاد آیات انجیلی بخوبی مستفاد میشود که میگوید ملکوت خدا مانند اندک خمیر ماهی است که بظرفی بزرگ برآز آرد بزنند یا مانند دانه خردل حقیری است که از همه حیوانات خردتر ولی بمرور زمان درختی عظیم میشود ازین رو عیسی حس امید و انتظار قوم یهود را که چشم برآه مسیحا داشته بودند تخفیف داده و گفت، ما در همه جا می‌بینیم که اصل ایمان در اتحاد انقطاع ناپذیر با خدایتعالی است و بی.  
بالاخره این مطالبات کلرها را منتهی به حل این مسائل می‌سازد و میتوانیم دانست که در اندیشه و ضمیر عیسی رابطه او با خدای متعال چه صورتی داشته؟ آیا او خود را پسر انسان و پسر خدا می‌دانسته است و بر این اصطلاح چه معنائی قائل بوده؟ آیا او خود را از هنگام تعمید مسیح موعود آلهی میدانسته یا این که آن‌اندیشه در نهاد او بعدها بتدریج متمکن گردیده است؟ آیا اصحاب و پیروانش به مسیحیت او هم در زمان حیات او قائل شده و یا این اعتقاد پس از مرگ وی بظهور رسیده؟ بدون اینکه خود او در این باب اشارتی کرده باشد؛  
همه اینها - سائلی است اصلی و اساسی که شاید هیچوقت کاملاً حل نشود و جواب بآنها بدست نیاید. متفلسف در مسئله رابطه درونی عیسی با خدای خودشی بعضی نکات مشخص و معلوم می‌توان استنباط کرد:

نخست آنکه عیسی برای خدای تعالی شأن و منزلتی بالاتر از يك وجود حی حاضر که با بعضی صبح و غام محل عبادت قرار گیرد قائل بوده است. قرب انصال او با خداوند در هنگام

نماز و دعا از هر چیز دیگر که از افراد بشر مشاهده نموده بود فروتنش بود. هنگامی که شاگردان خود را به نماز و دعا امر میفرمود همواره ازین تفکر خود چیزی بآنها میآموخت. مژدک بعضی اسرار نهانی در دل داشت که قابل تعلیم و تعلم نبوده است و ازین معنی همواره آنان را حیرت و شگفتی دست میداده. معنای «پس انسان» یا مسیح نزد او چه بوده نمیدانیم ولی شك نیست که او خود را رسول الهی میدانسته است و یقین داشته که خداوند او را به پیغمبری برانگیخته. او نیز مانند عاموس نبی برآن بوده که خدای خدا او را برگزیده و برای ارشاد خلایق فرستاده است. از اینجاست که وی دوازده تن را برگزید که همواره با او باشند و هم از اینجاست که وی باکمال اطاعتیان و قدرت تعلیم میداد. و وعظ میکرد و شفا میبخشید. و بدین طریق قانون و تربیتی مافوق شریعت موسی وضع کرد. وقتی در مجمعی در شهر ناصره فصلی از کتاب انجیا را اینچنین قرائت نمود (چنانکه لوقا میگوید) «روح خداوند بر من است زیرا مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته دلانرا شفا بخشم و اسیران را برستگاری و کوران را به بینائی موعظه کنم، و تا کو بییدگان را آزاد سازم. و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.» پس با سکون و آرامش تمام کتابرا بهم پیچیده بخادم سپرد... و گفت «امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد...» لوقا ۴/۱۸.

خلاصه این مقال آن است که در زندگانی عیسی يك اصل مهم وجود داشته که سرپای وجود او را اشغال کرده بود و آن این است که حقیقت مرکزی در هستی او چنانکه میدید و منتظر - ای معنای مذهب بعقیده او و روح تمام کلمات او عبارت بوده است از «خداوند» و خویشتن را بکلی تسلیم حضور و مشیت او کرده بود از اینرو در ذات و صفات بحق پیوسته و متحد شده بود و در حالی که در میان جمع آدمیان میرفت با یقین کامل و ایمانی استوار بدون اندك شك و خالی از ذره ای تردید گویی جامه از نیروی حق برتن داشت و با صدای بلند فریاد بر میآورد که هیچ چیز برای شما ای آدمیان مهم تر از این نیست که بسختان من گوش دهید زیرا که خدا بوسیله من تکلم میفرماید.

ب : اما تعالیم اخلاقی - تفکرات مذهبی عیسی - مانند دیگر انبیاء - منتهی به تعالیم عملی وی گردید. او با قدرت و اطمینان عظیمی از مبادی اخلاقی سخن گفت. از آنجا که او خود با سرعت تمام و سهولت فراوان کلام را از يك اصل اخلاقی به اصلی دیگر میکشاند بدون آنکه اندك تردید و درنگ بشود راه دهد. در ارشادات و تعلیمات او همچنان امر به استقامت و اراده محکم است که در باب ظهور ملکوت الهی اندك شك و شبهه بشود راه ندهند و در آن عقیده استوار پایدار باشد.

نزد او ظهور ملکوت الهی و لوازم و عوارض آن امری مسلم است از اینرو منتظر است که پیروانش نیز همچنان بهمان صداقت و راستی باین امر ایمان داشته و بی هیچ شائبه خلوص نبیسی کامل از خود ابراز دارند و طبق اندیشه درونی خود عمل نمایند. لوقا در انجیل خود آورده است که امر دین و پیروی از ملکوت الهی نزد عیسی چنان امری معلوم و فوری بوده است که روزی به کسی گفت «از عقب من بیا، وی گفت خداوند اول مرا رخصت داده تا بروم پدر خود را دفن کنم. عیسی وی را گفت بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و بملکوت خدا موعظه کن.» و کسی دیگر گفت خداوند ترا پیروی می کنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود

را وداع نمایم. عیسی ویرا گفت کمیکه دست را بشخم زدن دراز کرده و از پشت سر نظر کند شایسته ملکوت خدا نمیشاید. (لوقا ۹-۵۹).

عیسی علاوه بر آنکه از پیروان و متابعان خود میخواست که خلوص کامل و تسلیم محض را پیشه کنند منتظر بود که وظایف اخلاقی خود را مافوق تمام مسائل و حوائج اجتماعی و مدنی و تشریفاتی قرار بدهند. بر سر همین مسئله بود که نسبت به فرقه فریسیان انتقاد شدید میکرد و بر آنها عیب میگرفت و میگفت که این طائفه در بعضی امور ناشایست و اضحاً مقصراند. خود پسندی، خودخواهی، جاه طلبی، شهرت، عجب و پندارنفاق و ریا همه گناهان ایشان است. از همه مهم تر تقصیری بزرگ که ایشان دارند در آن است که اوامر اولیه قانون اخلاق را فراموش کرده اند. و تشریفات ظاهری و رسمی را جانشین اعمال خلاقه و مکارم مولده نفسانی قرار داده اند. بآنها میگفت، «وای بر شما ای کتابان و فریسیان ای رهنمایان کور که یشه را صافی میکیند و شتر را می برید، بیرون پیاله و بشقاب را پاک مینمائید و درون آنها مملو از جور و خودخواهی است. ای ریاکاران که چون قیور سفید شده میباشد از بیرون نیکو مینمائید و لیکن درون از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است، وای بر شما که نمناع و شبت و زیره را عشریه میدهید و اعظم احکام الهی یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اید...» متی، ۲۳

بحقیقت یکی از صفات بارزه عیسی در سراسر مبادی اخلاقی او این بوده است که پیروان خود را از امور ظاهری بسوی امور باطنی متوجه سازد. و مبادی وجدانی درونی را که میبنی بر نمایلات روحانی باشد جانشین تظاهر و ریاکاری کنند. زیرا توجه بر رسوم و آداب ظاهری که بر طبق شریعت یهود محمود و پسندیده بوده اگر عملاً برخلاف اخلاق باشد منقصت بزرگی است - نجات و رستگاری فقط در آن است که آدمی قلباً مطهر و پاک و مخلص باشد و بر طبق اوامر ضمیر خود رفتار کند. روح و وجدان اساس اعمال پسندیده است و فلاح و نجات آدمی در زندگانی از قلب او سرچشمه میگردد.

نظر عیسی در اجراء این اصل وقاعده اخلاقی بخوبی معلوم است و آنرا از دو جهت مهم دانسته است اول از لحاظ سلامت روح و طهارت قلب و ضمیر خود. دوم از لحاظ پاکی و صحت وجدان و ضمیر دیگران و از اینرو میگفت وای بر حال کسیکه اخلاق دیگری را ضایع و تباه سازد. هر سه انجیل متوازیاً متفق اند که عیسی گفت «هر که یکی از این صفات را که بمن ایمان داورند لغزش دهد او را بهتر میبود که سنگ آسیابی برگردنش آویخته در قبر دریا غرق می شد. وای بر این جهان بسبب لغزشها زیرا که لابد است از وقوع لغزشها لیکن وای بر کسیکه غیب لغزش باشد» (متی ۶/۱۸). بنظر او ضایع ساختن و تباه کردن روح اخلاقی دیگران از بزرگترین جنایات و گناهان است.

عیسی با همان صلاقه و عنایتی که به قلب و ضمیر انسانی دارد احکام عبرانیان قدیم را تجدید نظر کرده و با زبانی دیگر آنها را تکرار فرموده است. در انجیل متی یک رشته از تالیف مسیوی ذکر شده که در همه آنها آن پیغمبر روحانی نظر به احکام حلال و حرام شریعت موسی داشته است. از آنجمله دو نمونه ذکر میکنیم، یک جا میگوید «عیسی گفت شنیده اید که به اولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود. لیکن من بشما میگویم هر که برادر خود بی سبب خشم گیرد مستوجب حکم باشد... و هر که برادر خود «أحق» گوید مستحق آتش



جهنم بود» (متی، ۲/۲۵) و نیز در جای دیگر میگوید: «شنیده‌اید که باولین گفته شده است زنا ممکن لیکن من بشما میگویم هرکسی بزنی نظر شهوت اندازد همانند در دل خود با او زنا کرده است...»

لیکن منتهای فشار کلام او در باب اخلاق انسانی و صفات روحانی به منتهای کمال رسیده در آنجا که در باب (محبت) خلاقیت را تعلیم میدهد. این درس عیسی یک مبداء بسیار مهم و هالی است که باید سعی و جهد بسیار برای فهم معنای آن بکاربرد. زیرا هر چند دستور و قاعده کلی او اینست که اصل (محبت) را نسبت بدوست و دشمن یکسان باید اعمال نمود و این قاعده اساسی مذهب او است ولی اجرا و بکار بردن آن در جزئیات رفتار زندگانی همیشه امری نسبی و اعتباری میباشد تا بعدیکه مسیحیان خالص المعنیه درین باب مختلف شده‌اند و نسبت باحکام آن توافق کلی ندارند. البته دستور کلی در این باره در این کلمات ذکر شده که متی در انجیل خود آورده است.

عیسی گفت: «شنیده‌اید که باولین گفته‌اند همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت مکن اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لمن کنندگان خود برکت بطلبید و بآنانکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر که بشما فحش دهد و جفا رساند دهای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می‌سازد و باران بر هادلان و ظالمان می‌باراند... پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.» و نیز گفت: «آنچه خواهید که مردم بشما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید زیرا این است توریه و صحف انبیاء» (متی، ۴۴/۵ - متی، ۱۲/۷) و نیز گفت: «خداوند خدای خود را بهیچ دلی و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما این است حکم اول و اعظم و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما بدین دو حکم تمام توریه و صحف انبیاء متعلق است.» متی ۳۷/۲۲

مطالعاتی که اخیراً درباره میزان درک و اندازه فهم شاگردان عیسی از مسئله محبت به خدا و محبت به انسان بعمل آمده است نشان میدهد که نزد ایشان محبت الهی را نسبت به انبیا بشر حدی حصری نیست و درباره خوب و بد و غنی و فقیر یکسان است بدون رعایت استحقاق و ضرورت هر قدر کفران نعمت از طرف آدمیان افزوده شود از نهایت الهی کاسته نمیشود. البته خداوند شرانمی‌پسندد و منبع خیر است و افرادی را که دارای صفات خوب نیستند خداوند مانند پدر یا مادری که طفل زشت خود را دوست دارد مشمول محبت خود قرار میدهد و این معنی را عیسی خود در تمثیل «پسر گمشده» بطوری شرح داده است. کاملاً معلوم است که پیروان عیسی مأمور بوده‌اند انبیا نوع خود را بدون نظر باستحقاق یا شایستگی ایشان متساویاً بطور برابر دوست بدارند. با شروع قویاً مقاومت کنند لکن افراد بشر عمراً باید مورد محبت بی پایان خود قرار دهند و ببقیده ایشان حدی و انتهای برای عفو و لغو گناه و خطای آدمیان نیست.

استعمال این قاعده اساسی و تطبیق آن با جزئیات اعمال به قضاوت شخصی فرد در هر زمان و اگدار عده است زیرا هر زمانی خود متضمن وضعیت خاصی است که پیش‌بینی نمیتوان کرد و هر آدمی در هر مورد غالباً با این مسئله مواجه است که در این پیش آمد جدید چه باید کرد. و ولی که ما بین دو جماعت از انبیا نوع اوسر قضیه اختلاف و تباین است کدام طرف را اختیار باید نمود؟ بمبارت دیگر خبر و صلاح در این امر کدامست و راه شر و طریق خطا کدام؟ چه روشی باید در برابر مفاسد و شرور پیش گرفت که منطبق بر اصل «محبت عام» باشد؟ نمیتوان گفت که مواظب و تعالیم

عیسی بطوریکه بدست ما رسیده راه حلی برای هر مسئله جزئی ازین قبیل پیش بینی نموده باشد بلکه او فقط قاعده مرکزی را برضمیر انسان وضع فرموده و استمهال جزئیات آن را در هر موقع بوجود آن کسی که با آن مسئله مواجه گردیده است، واگذار داشته. معذالك در يك جا عیسی دستور روشن و صریح ولی مشکل و دشوار داده است. این دستور سخت آن است که شخص هرگز نباید بدی را با بدی مقابله کند. در انجیل متی آمده است:

«شنیده‌اید که گفته شده است چشمی بچشمی و دندان به دندان ایکن من شما میگویم باشریر مقاومت نکنید بلکه هر که رخساره راست تو طیانچه زند دیگر برانیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد بانود عوی کند و قباى تورا بگیرد قباى خود را نیز بدو واگذار... متی ۳۸/۵.

تفسیر صحیح این کلمات ظاهراً این است که در مقام تلافی و انتقام انسان نباید وقت شریف خود را بیهوده تلف سازد. زیرا این کار یعنی یاداش بدی به بدی و باختلال فکری او میفزاید. بنابراین هر کس باید بدی دیگران را بدون اینکه درصدد کینه جوئی و انتقام طلبی برآید تحمل کند، تا آنکه آن وضع ناگوار بر او طولانی نشود، بلکه برخلاف از جنبه مثبت آدمی باید با بردباری و شکیبایی با خطای دیگران روبرو شود. باید کاری کرد که شخص خطاکار بدرستی درک کند که عمل ناپسند و کردار زشت او به نیکی و جزای حسن تلفی شده است و با گردانیدن رخساره دیگر برای طیانچه او و بخشیدن قبا در برابر پیران و رفتن دومیل درازاء یک عیال با و بصراحت ثابت و روشن ساخته است که آن شخص نیکوکار مظلوم با پاکی و صفای نیت با شخص ظالم بدکار بمحبت و دوستی رفتار نماید.

همچنین در يك دستور دیگر عیسی از عیجیوئی و بداندیشی نسبت به کردار دیگران نهی نموده است زیرا غالباً این نکته بشیوئ پیوسته که مرد عیجیوئ منقد خود محتاج به تصحیح و ارشاد دیگران است، از اینرو نسبت بدیگران باید بادیده عفو و کرم نگریسته تا قاعده اساسی «محبت عام» را رعایت کرده باشد.

در انجیل آمده است که عیسی فرمود: «حکم نکنید تا بر شما حکم نشود زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهند شد.... چون است که کسی را در چشم برادر خود می بینی و چوبی که در چشم خود داری نمی بایی؟...» متی ۵/۷

و نیز گفته است: «پس رحیم با عید چنانکه پدر شما نیز رحیم است، داوری نکنید تا بر شما لایز داوری نشود» و عفو کنید تا آمرزیده شوید..... به عید تا بشما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشرد و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذاشت. زیرا همان پیمانۀ که می پیمائید برای شما پیموده خواهد شد. لوقا ۶/۳۶.

بعبارت دیگر، دستور عیسی این چنین خلاصه می شود که نیکی بهر صورت که باشد دارای یک نیروی قاهره است و در برابر بدی که اثر نیک و نتیجه مطلوب بار می آورد.

### بروز مخالفت و رفتن به شمال

غلیان احساسات و شور و جنبشی که در میان مردم در آئینای مسافرت های عیسی بشهرها و قصبات جلیل پدید آمد توجه فریسیان و صدوقیان را در اورشلیم بسوی او جلب کرد. فرقه اول که خود را نگهبان قانون و فرقه دوم که خود را محافظ معبد یهودی می شمردند نگران شدند و جادوسانی برای تنفیض

احوال او به شام گسیل داشتند آنها از حال و مقال اوتحقیقات نموده مشاهدات خویش را درباره او گزارش دادند. این نامه ها چون به اورشلیم رسید بایکدیگر مختلف بود. ازین سبب چندین ازگروه فریسیان و صدوقیان انتخاب شدند که به جلیل رفته و با او معارضه و مناظره نمایند، مباحثات لفظی مابین آنها با عیسی مکرر بوقوع پیوست که در آن مبادی و تعالیم عیسی بوضوح و روشنی تام معلوم گردید. در یکی ازین مواقع که بسیار برجسته است در زمانی واقع شد که شاگردان عیسی درروز شنبه (سبت) از مزرعه گندمی میگذشتند، آنان هنگامی که میرفتند بچیدن خوشه ها شروع کردند. فریسیان بدو گفتند چرا درروز سبت مرتکب عمل حصاد میشوید که روا نیست؟ عیسی گفت «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت! بنا براین پسرانسان مالک بوم سبت نیز میباشد» (مرقس، ۲/۲۸) البته فریسیان حقیقت این قضیه را نمیتوانستند انکارکنند لکن آنها را این صراحت لهجه و کلام صریح خوش نیامد. هم چنین از آنجا که اطباء از معالجه بیماران درروز سبت ممنوع بودند باز درموقعی که عیسی در آنروز بشفای مرضا میپرداخت فریسیان اعتراض کردند و از او خواستند که این عمل خلاف شریعت راجوباب بدهد. وقت دیگر ملاحظه کرد که بعضی از شاگردانش بدون آنکه خوردن مطابق تقلید رسمی شریعت بشویند طعام میخورند ازایشرو عیسی را به تسامح و اهمال متهم کردند. عیسی گفت همه شما بمن گوش دهید و بهمیکنید، هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل گشته بتواند او را نجس سازد، بلکه آنچه از درونش صادر میشود آن است که آدم را ناپاک میسازد. چون شاگردانش معنا و تفسیر این کلام را از او سؤال کردند وی در جواب فرمود،

... آنچه از آدم بیرون آید آن است که انسان را ناپاک میسازد زیرا که از درون دل انسان صادر میشود - خیالات بدوزنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خیانت و مکر و شهوت پرستی و کفر و غرور و جهالت تمامی این چیزهای بد از درون صادر میگردد و آدم را ناپاک میگرداند. مرقس، ۷/۱۵ آنچه که بیش از هر چیز فریسیان را رنج میساخت همانا کمال آزادی عیسی در تفسیر شریعت موسی و صحف انبیاء بود که بدون اعتنا به سنن و احادیث یهود آنها را تاویل و تفسیر می نمود. عبارتی که متی در انجیل خود در آنجا که «وعظ جبل» عیسی را ثبت کرده است بکار میبرد این است «شنیده اید که به پیشینیان گفته اند لیکن من بشما میگویم...» این بود روش عیسی در تفسیر شریعت ماضی که با کمال قدرت و از روی اطمینان خاطر بیان میفرموده است.

بعضی از فریسیان بسختان او بدقت گوش میدادند و از آن پس در اطراف راه افتاده و میان مردم اراجیفی درباره او منتشر می ساختند که فصاحت و بلاغت عیسی و اینکه توانسته است این همه خلاق را از سنن فریسیان دور کند دور خود جمع سازد، و این استدلال از آیات توراتی بانظری وسیع تر و دقیق تر دلائل بر آن است که در حال از روحی شریب راه یافته و این خلوص و صفای ظاهری او نتیجه ریاکاری اوست و در حقیقت وی برخلاف اوامر و سنن الهی برخاسته و بر ضد شریعت موسی قیام نموده و امت او را گمراه میسازد.

شایعه دیوزدگی عیسی در ناصره بیشتر از هر جا انتشار یافت. وقتی که عیسی از سفر به وطن خود باز آمد درروز سبت در کنیه آن محل وعظ را آغاز فرمود از سست ایمانی و دودلی مردم آن شهر بشکفت آمد و گفت هیچ نبی بیحرمت نباشد جز در وطن خود و در میان خویشان و در خانه خود... و از بی ایمانی ایشان متعجب شده در دهات آنحوالی رفته تعلیم همیداد. (مرقس ۵/۶)

مرقس در انجیل خود نقل می کند که درموقعی دیگر قبلا اقارب و خویشان عیسی به کفرناحرم

آمدند تا او را منع نمایند و میگفتند « مسحور شده است » و این داستان را باین کلام خوانم میدهند، « پس برادران و مادران آمدند و بیرون ایستاده فرستادند تا او را طلب کنند. آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و بوی گفتند اینک مادرت و برادرانت بیرون ترامیطلبند. وی در جواب ایشان گفت، کیست مادر من؟ و برادرانم کیانند؟ پس به آنانکه گردوی نشسته بودند نظر افکنده گفت اینانند مادر و برادرانم، زیرا هرکه اراده خدا را بجا آورد همان برادر و خواهر و مادر من می-باشد » (مرقس ۳/۳۱).

تنها پاسخی که عیسی باین تهمت نفوذ شیطان میداد و ازخویش مدافعه میکرد این بود که میگفت، « چه طور میتوان شیطان شیطان را بیرون کند و اگر شیطان بانفس خود مقاومت نماید و منقسم شود اونمی تواند قائم بماند بلکه هلاک میگردد. » (مرقس ۲۴/۳) بدیهی است فریسیان این استدلال عیسی را قبول نکرده و قومی نمی نهادند.

جماعت قانونیان و غیرتمندان « Zealots » در جلیل نیز از او روی برگردانیدند زیرا وی میگفت، هرکس شمشیر بردارد با شمشیر هلاک خواهد شد و آنها با این افکار صلح جویانه او را با وجود آنهمه کارها که میکرد و با آنهمه توجه خلائق باو و تمالیم مذهبی و اخلاقی عالی باز او را مسیحای موعود نمی دانستند.

از اینرو اندک اندک بسیاری از مردم در باره او شك کردند و از او نسوید شده کناره گرفتند. دشمنان عیسی حملات و اعتراضات خود را مضاعف ساخته و بقصد جان او برخاستند. در چنین اوضاع و احوالی عیسی راه نواحی شمال غربی را پیش گرفته نخست به تیر و صیدون که هردو از کشور فلسطین خارج بود، پس بسوی بلاد جنوب شام سفر فرمود. همچو معاوم میشو که در این غربت و جلاء وطن او بقصد آن بوده که صبر کند فرصت مناسبی بدست آورد و تصمیمی مهم و اساسی در کار رسالت خود اتخاذ فرماید و شاگردان خود را برای آن آماده سازد.

همه جا دوازده تن حواریون همراه او بودند چون بشهر قیصریه فیلیپس (تختگاه فیلیپ) رسید در آنجا داستان اقرار معروف پطرس بوقوع پیوست و آنچنان بود که عیسی از حواریون سؤال کرد که « مردم مرا که میدانند؟ » ایشان جواب دادند « یعنی تمعید دهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیاء. » - او از ایشان پرسید « شما مرا که میدانید » پطرس در جواب او گفت « تو مسیح هستی » (مرقس ۸/۲۷). در انجیل میگوید که عیسی بشاگردان خود امر فرمود که هیچکس را از ورود او خبر ندهند. و عیسی ایشان را آگاه ساخت که وی بایستی عزیمت اورشلیم نماید و در آنجا از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان رنج و جفای بسیار خواهد کشید و بقتل خواهد رسید تا آنکه وظیفه رسالت خود را بی پایان رساند. چون دوازده تن حواریون این سخن را قبول نکردند و پطرس او را ازین حرکت منع کرد او برگشته بشاگردان خود نگرسته و ایشان را ملامت فرموده و آرام آرام بسوی اورشلیم رهسپار گردید تا آنکه در عید فصح به آن بیت مفلس رسید.

### مصیبت عیسی و صلیب آویختن او

در آهنگام از اطراف جهان جماعت زواریهود به معبد بزرگ در اورشلیم آمده بودند تا

مراسم آن عید بزرگ سالیانه را بعمل آورند. ییلاطس حکمران رومی نیز از شهر ساحلی قیصار به باور شلیم آمد تا مراقب حفظ نظم باشد و از هر شورش و بلوای احتمالی جلوگیری کند. هرود آنتیپاس ملک یهود هم از جلیل به آنجا سفر کرد تا در مراسم عید فصیح شرکت فرماید، و با مؤمنان یهود در مراسم عبادت همراهی کند. تمام کاروانسراها مملو از مسافر بود. اهالی جلیل ناگزیر در دره مابین شهر و جبل زیتون خیمه‌ها بر افراشته درون آن بسر میبردند. عیسی کره خری بیماریه گرفته و از جبل بانفاق حواریون بسوی شهر رهسپار گشت. جلیلیان او را با فریادهای شادبانی پذیره شدند و در زیر قدم اوشاخه‌های نخل گسترده. لیکن مردم شهر می گفتند، این کیست؟ این کیست؟ و مردم دیگر که بطواف مشغول بودند جواب میدادند این عیسی نبی است، از اهل ناصره جلیل. (متی، ۱۲/۲۱).

در آن هنگام عیسی با حواریون بمعلی شکفت انگیز مبادرت جست. از اینفرار که به هیکل رفته و صندوقها و تخت‌های صرافان را والگونی ساخت و کیوثر فروشان را بیرون کره و تمام آنان را که در صحن بیت المقدس بخیرید و فروش مشغول بودند خارج ساخت و فریاد برآورد، «آیا مکتوب نیست که خانه من خانه عبادت تمامی است اما شما آنرا مغاره دزدان ساخته‌اید» (مرقس، ۱۱/۱۸). این عمل ظاهراً مورد استحسان عامه قرار گرفت ولی اولیاء هیکل در جواب او سخنی نداشتند بگوید و بناچار سکوت اختیار کردند.

رؤساء کهنه و کاتبان وزعما یهود بر آن شدند که از او جلوگیری نمایند. نخست به دشنام و ناسزا علیه او برخاستند بدان امید که او را در نظر خلایق موهون و خفیف سازند. چند روز پیاپی که وی در معبد وعظ می‌گفت آنان سعی میکردند که بر او خرده گرفته اعتراض وارد سازند، و او را به کفر متهم نمایند، لکن او بهانه‌ای بدست آنها نمیداد و پیوسته مردم عام و ساده را دعوت میکرد که باو بگردند و بمشت او را مقدمه ملکوت آسمان بدانند. و همه خلق هم با کمال شوق باو گوش میدادند. معاندین مقام و منزلت او را وقتی منزلزل ساختند که از او سوال کردند آیا جزیه بقیصر باید داد یا نه؟ او حیلش ایشان را درک کرده در جواب گفت «چرا مرا امتحان میکنید... آنچه از قیصر است بقیصر رد کنید و آنچه از خدا است بخدا» از این سخن او همه متعجب شدند. معلوم میشود که رفته رفته کفه معارضه و مخالفت علیه اوستن گن گردید و در مردم اندک اندک تأثیر نمود. و اتباع هرود نیز به مخالفان پیوستند ازین سبب عیسی مردم سخن گفتن آغاز کرد بزبان امثال و حکایات گفت که خداوند نخست قوم یهود را به ضیافت خواند، لیکن چون ایشان از قبول دعوت حق سر باز زدند خداوند دیگران و بیگانگان را نزد خود به مهمانی طلب فرمود. در انجیل آمده است که عیسی فریسیان و صدوقیان را مخاطب ساخته و گفت با جکیرها و فاحشه‌ها قبل از شما داخل ملکوت خدا میکنند از آنرو که به پیمی ایمان نیاوردید اما با جکیریان و فاحشه‌ها پدو ایمان آوردند... ازین جهت شمارا میگویم... که ملکوت خدا از شما گرفته شده بامتی که میوه‌اش بار بیاورند عطا خواهد شد... (متی، ۲۱/۳۱-۳۱).

همه نگارندگان انانجیل ابریه متفق اند که چون عیسی بر این درجه مخالفت و معاندت دشمنان آگاه شد دانست که نوطه قتل او را می‌چینند. او نیز خود را آماده مرگ ساخت. در ضمن نقل حوادث آنها همه علاقه و شور و شوق مسیحیان صدر اول را منمکس ساخته و ساعات آخرین که بر عیسی میگذشت خاصه داستان طعانی که در شب آخر در غرقه خانه در اورشلیم با دوستان خود صرف نمود بدقت ثبت کرده‌اند. بنا بر آنچه مسیحیان اولیه گفته‌اند عیسی نه تنها قتل خود را بدست مخالفان پیش‌بینی

میفرمود بلکه حتی میدانست که باو خیانت خواهند کرد و او را خواهد فروخت . از اینرو پلوس مجلس ساده آراسته و غذایی بایاران خود برای آخرین بار صرف فرمود تا آنکه دوازده حواریون خود را آماده مفارقت خویش سازد .

در انجیل آمده است ( مرقس ۱۴/۲۲ ) چون غذا میخوردند عیسی ناآرام گرفته برکت داد و باره کرده بدیشان داد و گفت «بگیرید و بخورید که این جسد من است» و پیاله گرفته و شکر نمود و بایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت « این است خون من از عهد جدید که دم راه بسیاری میبخشد » . اندکی بعد از آن در باغی که جثماني نام داشت پکی از شاگردان موسوم به یهودای اسخریوطی او را به جمعی که با چوب و شمشیر بسراغ او آمده بودند تسلیم کرد . و آنها را رئیس کاهنان در پی او فرستاده بود . پس آنها عیسی را نزد مجمع کهنه و اهل غوری برده همه او را بهرم گفتن کفر بقتل محکوم ساختند . آنگاه او را نزد پیلطس رومی برده از او درخواست کردند که حکم را اجرا نماید وی عیسی را نزد آنتیپاس حکمران جلیل فرستاد . گویند که پیلطس خیلی سعی میکرد بلکه عیسی را خلاص سازد و او را باجتماع مردمی که در صحن منزل او جمع شده بودند و رهائی سارقی باراباس نام را میطلبیدند ، ببخشد ولی مردم عیسی را یکی از فرقه قانونیان میدانستند و در عوض او آزادی آن سارق را استدعا می کردند . ازینرو پیلطس عیسی را برای بدار آویختن تسلیم کرد . سه ساعت از نیمه روز گذشته بود که او را بیای دار آوردند و همه او را ترغیب کردند که از زنان که با او تا دقیقه آخر همراه بودند و مانع گرفتند . جماعت در اطراف او فریاد بر میآوردند و او بر ایشان دعا میکرد و میگفت «ای پدر اینها را ببامرز زیرا که نمیدانند چه میکنند...» (لوقا، ۲۳/۲۴)

پس با آواز بلند گفت «الهی الهی چرا مرا ترک کردی ؟» و جان تسلیم حق کرد .

هیچ مرگی در تاریخ بشریت و در سراسر عرصه عالم بقدر مرگ عیسی در قوه متفکران انسان تأثیر نکرده است . بقیده مسیحیان که صلیب او را مانند رمز ایمان و مثل تقدس و نشان احترام قرار داده اند عیسی تحمل رنج نمود تا آنکه ایناه نوع خود را کفار دانه آمرزیده سازد . و در دیده ایشان عیسی نمونه کامل و مثال اعلائی فداکاری در راه محبت الهی است .

پس برای آنکه در شب سبت جسد او بر فراز صلابه باقی نماند شخص دولتمندی یوسف نام که از اعضاء شورای کاهنان بود جسم او را در قبری نو که از سنگ برای خود تراشیده بود گذاشته و سنگی بزرگ بر آن غلطانده برفت .

## فصل یازدهم

# تحوّلات مذهب عیسوی

در نزد مسیحیان قرن اول حوادثی که بعد از صعود عیسی اتفاق افتاد بیش از آنچه در ایام عمر او رویداد اهمیت دارد . البته سرگذشت زندگی و تنالیم و مواظ عیسی در زندگانی و افکار ایشان قیمت بسیار داشت ولی مسأله قیام او از میان اموات معنی و ارزشی عالیه و والاتر دارد ، یعنی او را خداوند صاحب حیات و مبعی ارواح و رابطه وحدت روحانی مابین ایشان یا خداوند یاپدر آسمانی دانستند .

باید گفت آن دین عیسوی که پیروان عیسی روی شالوده ایمان باو بنیاد نهادند غالباً در صورت و معنی با تعلیم آن معلم فرق بسیار دارد ، و تطبیق بین مذهب شخص عیسی و سرگذشت او با ایمان و عمل عیسویان بخوبی نشان میدهد که مؤسس آن دین دارای امتیازی روحانی و اخلاقی بسیار عالی بوده است .

ولی بهر صورت عیسویان هیچوقت از سر حد ایمان بشخص او فراتر نرفتند . این پیغمبر همیشه استاد و پیشوای ایشان است و تحولاتی که در هر مسأله و یاب در آن دین روی داده همیشه روی محور مذهب و سرگذشت حیات عیسی دور میزده است و ما اکنون داستان تاریخ پیروان او را

در این فصل شرح میدهم .

## ۱. عصر رسولان

### قیام

هنگامیکه عیسی را در باغ جنمانی، دستگیر کردند همه شاگردانش پراکنده گشتند و از آن میان هیچکس جز یوحنا جسرأت ننهود که به محل صلیب او نزدیک شود . حتی پطرس که در آن حوالی بود چون او را شناختند عیسی را انکار کرد . روز سبت را حواریون با الم و باس و خوف در نهانخانه بسر آوردند . صبح روز سوم بمشی از زنان اقارب او پیش از اینکه راه مراجعت به جلیل را پیش گیرند بطلب قبر او رفتند ولی آنرا نهی یافتند . هنگامی که سرگردان عازم بازگشت شدند بزرگترین واقعه تاریخ مسیحیت برای آنها بوقوع پیوست در آن موقع فرشتگانی ظاهر شدند و آوازهایی شنیدند که به آنها گفت عیسی از مردگان برخاسته است . آنگاه پطرس و دیگران او را برای العین دیدند . این مشاهده در جلیل نیز بار دیگر برای آنها تکرار شد . در این هنگام باس و نومیدی از میان رفت و ایمان و امید جانشین آن شد . و نهال مذهبی نوین کاشته گردید که درختی بارور در تمام دنیای حوالی مدیترانه سایه افکند .

قدیمی ترین روایتی که در باب ظهور عیسی بعد از قیام او بما رسیده آن است که پولس رسول نقل نموده . وی در حدود سال ۵۲ میلادی به کلیسائی که در شهر قرینث Corinth تأسیس کرده بود چنین نوشته است ، « الان ای برادران شما را از انجیلی که بشما بشارت دادم اعلام می نمایم بشرطی که کلامی را که بشما بشارت دادم محکم نگاه دارید ... زیرا که ... مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد و اینکه مدفون شد و در روز سیم بر حسب کتب برخاست و اینکه یکجا ظاهر شد و بعد از آن بآن دوازده و پس از آن بزیاده از پانصد برادر یکبار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده اند . از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد بجمع رسولان و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید ... » ( رساله اول پولس به قرینتیان ۸/۱۵ - ۱ )

### عید خمسین Pentecost (پنتیکاست)

قیام مسیح حواریون را معتقد ساخت که عیسی از مردگان برخاسته و عنقریب بار دیگر رجعت خواهد کرد سوار بر ابرها چنانکه در باره پسرانسان موعود گفته شده که در روز آخرین در محضر عظیم الهی درباره ی یکایک ام و اقوام داوری خواهد فرمود . پس اکثر شاگردان که تعداد آنها در آنوقت به یکصد و بیست تن می رسید جلیل را ترک کرده بسوی اورشلیم ره پیمار شدند و در آنجا در غره بزرگ برای نماز و مشورت اجتماع می کردند . در کتاب اعمال رسولان آمده است که مریم مادر عیسی و برادرانش نیز در آن جماعت بودند و حواریون خود پیشوایان آن گروه بودند مخصوصاً یعقوب برادر عیسی در آن میان شخصیتی برگزیده گردید . هم در آن کتاب است ، « چون روز پنتیکاست رسید بیک دل در یکجا بودند که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت و زبانها منعقد شده مثل زبانهای



آتش به ایشان ظاهر گشته و بر هر يك از ایشان قرار گرفت و همه از روح القدس برگشته بزبانهای مختلف بنوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید سخن گفتن شروع کردند. ( اعمال رسولان ۵/۲ - ۱ )

نزد این مسیحیان صدر اول قیام مسیح اثبات حقانیت انجیل بود و هبوط روح القدس در روز عید خمسين به آنها اطمینان قلبی بخشید که همان نیروی غیبی که در عیسی مسیح سرور ایشان مستور بود در آنها نیز ظاهر شده است از اینرو جرأت و جسارت جدیدی در خود احساس کرده با کمال شجاعت بوعظ و تبلیغ در کوی و بازار شروع کردند. همانجائی که چند هفته پیش عیسی را گرفته بصلیب آویختند.

کامیابی و توفیق بیایی نصیب ایشان می‌گردید. صدها نفوس مؤمن به آنها گرویدند. فریسیان و صدوقیان وحشت زده پطرس و یوحنا را توفیق کرده در برابر شوری (سن هاربین) احضار نمودند و به آنها امر کردند که از آن روش و آئین دست کشیده از سخن گفتن بنام عیسی نامبری خودداری کنند. لکن چون آنها را رها کردند با کمال بی اعتنائی بساز وعظ و تبلیغ را ادامه دادند. بار دیگر چند تن از آنها را زندان افکندند و باز در برابر شوری احضار کردند چون رئیس کهنه بآنها گفت مگر شمارا قدغن نکردیم که بدین اسم عیسی تعلیم ندهید. پطرس و رسولان در جواب گفتند: «خدارا می‌باید بیش از انسان اطاعت نمود» (اعمال رسولان ۵/۲۹). در خلال این احوال غضب و خشم یهود که از آن پس رویداد یکی از زعماء فریسیان غمالائیل نام فرزند زاده هیلل که یکی از مفتیان و ربانیون یهود بود آنانرا بمسالمت و آرامش اندرز داده گفت: ای مردان اسرائیل از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید برحذر باشید زیرا قبل از این ایام تیودا نامی برخاسته خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر بدو پیوستند و او کشته شد و متابانش نیز پراکنده و نیست گردیدند و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید او نیز هلاک شد و همه تابمان او پراکنده شدند الان بشما می‌گویم ازین مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد خود تباه خواهد شد ولی اگر از خدا باشد نمی‌توانید آنرا بر طرف نمود... پس بسخن او رضا دادند» (اعمال رسولان ۵/۴۰ - ۳۳) این اندرز و نصیحت که زعماء یهود را، به ملایمت و مدارا رهنمائی می‌کرد در آنها تأثیر کرد و اولیاء یهود بهمین اکتفا نمودند که حواریون را در انتظار موهون و خوار ساخته تازیانه زدند و مرخص کردند.

### کلیسای اورشلیم

ظاهراً دو چیز سبب شد که کلیسای اورشلیم پایدار مانده بکلی نابود نشود. نخست آنکه حواریون همه پیروان بیشوایی غایب و متوفی بودند و مخالفین انتظار داشتند که برمر زمان شوق و حرارت ایشان کاسته میشود. دوم آنکه ایشان ظاهراً تمام رسوم و آداب شریعت یهود را رعایت می‌کردند و همه روزی مرتباً به معبد رفته و آئین موسی را مانند دیگر یهودیان احترام می‌نهادند. اگر کسی بدین ایشان درمی‌آمد و مختون نبود او را الزام می‌کردند که عمل ختان را انجام دهد. تنها چیزی که ایشان را از دیگر یهودیان امتیاز می‌داد آن بود که اعتقاد داشتند که عیسی همان مسیح

موجود است که در کتب انبیاء بنی اسرائیل بظهور او بشارت داده‌اند و عنقریب پسر انسان بار دیگر بجهان خواهد آمد. آن جماعت در خانه‌های خصوصی افراد مثلاً در خانه مادر مرقس در اورشلیم دور هم جمع شده در آنجا به شکستن نان و خواندن دعا اشتغال می‌جستند. این جماعت هر چه داشتند ما بین همگی مشاع بود. اموال و اشیاء خود را فروختند و عایدات آنرا صرف احتیاجات عمومی جماعت و کارهای مذهبی می‌کردند و با روحی پر از نشاط به نشر و تبلیغ و عمل تمهید به مؤمنین جدید مشغول بودند.

اما با این طرز عمل ایشان که خود را کاملاً يك فرقه از یهود معرفی می‌کردند دیگر مؤمنان به عیسی همراه نبودند یعنی بعضی از واردین جدید آن آزادی که عیسی نسبت بقانون موسی اجازت داده بود مرعی داشته بودند. در شهر اورشلیم کنیسه‌های خاصی داشتند خاص یهودیانی که از اطراف ممالک جهان آمده و به زبان یونانی تکلم می‌کردند. این غربا واردین چندان به تشریفات صوری سخت و قربانیهای یهود اعتقاد نداشتند و به امور ظاهری پایست نبوده و در اعمال قانون شرع موسی و صف انبیاء مانند موسویان اورشلیم متعصب و خشک نبودند و چون یکی از آنها بدین عیسی درآمده در جمعیت عیسویان داخل می‌گردید احکام اصلی انبیاء را در زنگانی روزانه محترم شمرده و بکلامیات عیسی ایمان آورده بودند و مخصوصاً اعتراضات و انتقاداتی که آنحضرت به پیشوایان فریسی و صدوقی فرموده بود تکرار می‌کردند.

ازینرو نه تنها در میان مسیحیان و یهود اختلاف و نباین بظهور پیوست بلکه مابین جماعت مسیحی نیز تفرقه افتاد. از یکطرف حواریون با یهودیان رادیکال یونانی زبان کمتر تماس گرفته و از طرف دیگر مسیحیان جدید از زعماء اورشلیم خود شکایت آغاز نهادند. در کتاب اعمال رسولان آمده است که «و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند هلینیستان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه زنان ایشان در خدمت یومیه بی‌بهره می‌مانند.» (اعمال رسولان ۱۲/۶)

چون این افتراق اشتداد یافت تمام جماعت مسیحیان اورشلیم دور هم جمع شده و این مشکل را بدین طریق حل کردند که از میان خود هفت تن غیر از حواریون برگزینند که آنها متصدی تقسیم و توزیع طعام و نگاهداری حساب باشند. و یکی ازین جمله یهودی یونانی زبانی بود و موسوم به استفان که در حقیقت پیشوای جناح آزادمشان کلیسا گردید و بدین ترتیب روزگاری را با هم گذرانیدند تا اینکه زعماء یهود آن مرد را در شوری احضار کرده قتل محکوم ساخته سنگسار کردند.

این واقعه يك دوره جدید از عقاب و آزار نسبت به نصرانیان شروع شد و معلوم می‌شود که اولیاء یهود این جفاکاری و ستمگری را درباره کسانی روا داشته‌اند که آزادی عمل داشته و شریعت موسی را رعایت نمی‌کردند چنانکه در همان کتاب آمده است «در آنوقت جفای شدید بر کلیسای اورشلیم عارض گردید بعدیکه همه جز رسولان، نواحی یهودیه و سامرا پراکنده شدند و مردان صالح استیفاً دفن کرده و برای وی مانع عظیمی برپا داشتند» (اعمال رسولان ۱۳/۸ - ۱)

از آن پس نهضت دین مسیح در اورشلیم بخودی خود دو جهت پیدا کرد و آن تفرقه دیگر اعمال حاصل نمود و با هم در تفسیر حقایق دین مسیح اختلاف شدید پیدا شد و به وقت آن اختلاف حل نگشت از يك جناح یقه‌وقب برادر مسیح بود که زعماء کلیسای اورشلیم شمرده می‌شد و جماعت رسولان با او همراه بودند و این گروه بر آن بودند که مسیحیان نه تنها ایمان به مسیحیت عیسی داشته باشند بلکه باید بار عایت جزئیات

شریعت موسی رضایت الهی را بسوی خود جلب کنند. یکی از واجبات که آنها دقیقاً محترم می‌شمردند امر خنان بود. برای انجام این امر رسولان خاص به کلیساهای اطراف فرستاده تا کید تبلیغ می‌کردند که هر مسیحی جدیداً ایمان قبل از تعمید باید مختون شود و هم چنین رعایت «نجس و طاهر» مابین افراد باید بشود و این ترتیب شخص غیر مختون نجس شمرده شده و هم صحبت و هم سفره شدن با او احرام می‌شمردند. از طرف دیگر بعضی دیگر از افراد کلیسای اورشلیم قائل به اعتدال و میانه روی بوده و تمسب و عناد را ناپسند میدانستند. این فرقه که کم‌کم جماعتی از مسیحیان یهودی مشرب تشکیل دادند. آن جماعت را بزم‌ریض ایبونیث Ebionites یا ناصری نام نهاده‌اند و آنها در حقیقت از پیروان موسی می‌باشند که فقط به مسیحیت عیسی معتقد می‌بوده‌اند. در میان مسیحیان اورشلیم یکی از حواریون که طرفدار اعتدال و میانه روی بود همان بطرس است. وی مشاهده نمود که روح القدس بر مسیحیان آزادمنش هم نزول نمی‌کند و چون بمسافرت شهری ساحلی رفته و کلیساهای جدید تأسیس نمود اندک‌اندک بیگانگان غیر مختون را نیز در دایره جمع مسیحیان بپذیرفت و آنها به تعمید آنها اکتفا کرد و با آنها اجازه داد که رعایت حلال و حرام طعام و شراب را مانند یهودیان متمسب ننمایند و آزاد باشند و خود نیز با آنها مجالست و مصاحبت فرمود. اما چون به اورشلیم بازگشت فرقه متمسبان و محافظه کاران او را مورد مؤاخذه قرار دادند و ازینرو بطرس مدتی ما بین آن دو گروه بحال تردید بود تا آخر ظاهرأ برای اینکه روش آزادتری داشته باشد از اورشلیم به شهر روم مهاجرت کرد. آزادمنشان و لیبرال‌های مسیحی نهضت و جنبش دینی خود را همچنان ادامه دادند و بمورد زمان آن فرقه مبتدع یهودی کم‌کم صورت دینی مستقل و جداگانه حاصل کرد و سرعت در میان ملل و اقوام جهان انتشار یافت و پیشوای آنها مردی بود که نخست از دشمنان عتود مسیح بود ولی بمذخود مسیحی گشت و او شخصی است یهودی از اهل طاروس موسوم به «شاؤل» که بعدها «پولس» نامیده شد.

### پولس رسول و انتشار مسیحیت در اروپا

پولس را غالباً دومین مؤسس مسیحیت لقب داده‌اند و مسلماً او در این راه جهاد بسیار کرد و فرقه طرفداران اصول و شرایع موسوی را مغلوب ساخت. و آنها اهمیت موقع و مقام خود را برائش مساعی پولس از کف دادند. ولی اهمیت او بیشتر از آن جهت است که وی اصول لاهوت و مبادی الهی (تئولوژیک) خاصی بوجود آورده آثار روحانی مبادی عیسی را در ضمیر روح پیروان او ثابت و مستقر ساخت و همین اصول سبب شده نصرانیت عالم گیر شود و در ممالک جهان انتشار یابد و ازین جهت بزرگترین خدمت را در تحول تمدن غربی، پولس انجام داده است.

پولس تمام این امور عظیم را قبل از زمانی دراز که خصم عتود مسیحیت بود بعمل آورد. وی از اصل و تبار یهودی می‌باشد و هم‌زمان با میلاد مسیح در شهر طاروس در سیلیسیا که در آنوقت بلدی معتبر بوده است متولد گشت. در آن شهر مدرسه مهمی وجود داشته که در آنجا مبادی و حکم فلاسفه رواقیون و کاپیون را تعلیم می‌دادند و ظاهراً در نزد آنها مبدء تربیت نفس تا حدی که بقاء بادی جاویدی حاصل کنند و مظهر شخصیت الهی گردد فرا گرفته است. خانواده او ظاهراً احترام و مکانت داشته‌اند زیرا والدینش حق شهر نشینی و تابعیت روم را خریداری کرده بوده‌اند و ازینرو وی مانند دیگر

افراد رومی نژاد دارای همان حقوق مدنی ایشان بوده است ولی در عقاید دینی و مذهبی بامبادی فلسفی هلنیزم در محیط یونانی خود سخت مخالفت داشت و مانند يك فرد فریسی بسیار متمصب بسمیربرد و چنانکه خود گفته است در خدمت غمالائیل معلم و پیشوای فریسی در دقایق شریعت اجداد متعلم شده درباره خدا تعصب داشت (اعمال رسولان : ۴/۲۲) و نیز درباره سرگذشت زندگانی خود چنین مینویسد: «در دین یهود از اکثر همسالان خود سبقت می‌جستم و در تقلید اجداد خود بنایت غیور میبودم». بالاخره پولس، یهودی بسیار متمصبی بود که با ختم و کینه شدید در نکال و عقاب پیروان کلیسای نخستین عیسی مسیح شرکت نمیکرده و در موقع سنگسار کردن استیفاان نیز بچشم رضایت می‌نگریسته است. هنگامی که پیروان مسیح از اورشليم بسوی شمال فرار کرده، دمشق و حوالی رفتند وی نزد رئیس کهنه رفته و از او نامه‌هایی طلب نمود به عنوان کنیه‌هایی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد خواه زن بیابد ایشانرا بر نهاده باورشليم باز آورد. ولی از فرار یک در کتاب اعمال رسولان آمده است در نزدیکی دمشق او رامکشفه‌ای روی داد، یعنی ناگاه نوری از آسمان بر او درخشید و بزمین افتاد آوازی شنید که بدو گفت: «ای شاول! شاول! برای چه بر من جفامیکنی؟» گفت «خداوندان تو کیستی؟» گفت «من همان عیسی هستم که تو بدو جفامیکنی...» (اعمال رسولان، ۲/۹) چون ازین حالت و کشف بخود باز آمد پولس خود را نابینا یافت پس دستش را گرفتند و او را بدمشق بردند و مدت سه روز در آنجا در حال کوری بسر آورد و هیچ نخورد و نیاورد و یقین کرد که عیسی امیه‌و تنه که مورد ایمان مسیحیان است بر او ظاهر گردیده است.

این تغییر بی‌نهایت عظیم که در زندگانی پولس بوقوع پیوست او را ناگزیر ساخت که سفری بدیار عربستان شمالی بنماید و در آنجا به تفکر مشغول گردد. پس باز دیگر بدمشق بازگشت و نه فقط در آنجا بلکه در تمام بلاد شمال تا انطاکیه که سومین شهر بزرگ امپراطوری روم بود پیشوای مطابق مسیحیان گشت در این امکنه و بلاد این آئین نوین بر روان و مؤمنین بسیار در میان آنها (غیر یهود) گرد آورد. بعد از سه سال سفری باورشليم کرد و مدت دو هفته در آنجا بسر آورد تا آنکه شخصاً با پطرس رسول و یقوب دیدار کنند به از آن باردیگر بطرف شمال روی آورده اوقات خود را در بلاد شام و سیریه یا میکگذرانید. پس از آن مشهورترین سفر دعوت خود آغاز کرد و بمصاحبت بارناباس و یوحنا و مرقس جهانگردی آغاز کرد. نخست بجزیره قبرس رفته و سرتاسر آن جزیره را به پیغمود و از آنجا برکنش نشسته قصد دیار آسیای صغیر کرد در شهرهای معروف یرگا - انطاکیه - ایکونیوم - ایستراودربا کلیساهای محلی تأسیس فرمود. بار دیگر سفری مجدد بآن بلاد کرده آن کلیساها را دیدن نمود و آنگاه بشهر طراس (تروی باستانی Troy) رو نهاد پس از آنجا با کنشی بمقدونیه رفته قدم قدم بحالک اقلیم اروپا نهاد و در شهرهای بزرگ ساحلی یونان مجامع عیسوی تشکیل داد و به آن رهپار گشت و از آنجا بشهر قرنت رو آورد و یکی از کلیساهای مهم عالم مسیحیت را در آن شهر برپا ساخت. پس از همان خط که رفته بود مراجعت کرد.

گرچه وی جسماً نانوان و بیمار شده و به بیماری مبتلا گردید در نوشته‌های خود آنرا به بخاری در گوشت بدن تشبیه کرده است. معذات منتهای نشاط و شوق و حرارت را در اثنای این مسافرتها از خود نشان میداد. میگوید نیروی بدن زیاد میگردید زیرا هر وقت خود را ضعیف و فرسوده میدیدم خوشتر را تسلیم عیسی مسیح میکردم و در او منزل میکردم و دیگر بار قوت می‌یافتم. این حرارت ایمان و قوت قلب پولس را بمخاطرات بسیار عرضه میکرد چنانکه مینویسد:

از یهودیان پنج مرتبه از چهل پلکم تازیانه خوردم. سه مرتبه مرا جوب زدند. یکدفعه منگسار شدم، سه کت شکسته کشتی شدم، شبانروزی در دریایسر آوردم. در مسافرتهاى خود بارها در خطرهای نهرها و در خطرهای دزدان و در خطرهای از قوم خود و در خطرهای از امتهای و در خطرهای در شهر و در خطرهای در بیابان، در خطرهای از دریا و در خطرهای در میان برادران که به درمخت و مشقت در پیخواهیها، بارها در گرسنگی و تشنگی در روزهها و بارها در سرما و دریائی... رساله دوم پولس بفرنیان، ۲۵/۱۱.

باری درون این مرد شراره و نیروی روحانی مشتمل بود که باو ایمان و ثبات میبخشید، یکی اعتقاد به الهویت عیسا. دوم ایمان با آزادی روح.

اصل آزادی ضمیر و حریت روح در اوایل ایام ایمان جدید برای او به ثبوت پیوست. وی مشاهده کرد که اکثر عیسویان شام و سیلیسیا غیر مختون اند و از شریعت موسوی آگاهی و علم ندارند. در ابتدا که بشوق و عطش فراوان خواهان معرفت و راستی بود بر آن عقیده رفت که ظاهر شریعت و قانون موسی تنها راه وصول به حقیقت و تنها منبع سعادت حیات است. ولی چون آن نودیشان را ملاحظه کرد که با وجود ایمان کامل به عیسی بکلی از شریعت موسی بی خبرند ولی پایه اعمال و اخلاق ایشان بسیار هالتر و محکمتر از پیروان ظاهر شرع است، بر او روشن شد که حقیقت مسیح در باطن مرد مؤمن تجلی میکند و او را بر منزل صواب و رستگاری رهبری می نماید بطوری که آزادی روح و ضمیر کارهای نیک و پسندیده انجام میدهد و از بدی می پرهیزد و برای او ضرورت ندارد که دائماً به دستورهای رسمی و قوانین دینی رجوع کرده و حلال و حرام را از روی آنها تشخیص دهد. پس به یقین دانست که باید بندهای پیوسته شریعت (موسی) را رها کند و طلبکار آزادی روح و حریت ضمیر شود ازینرو صریحاً اعلام کرد که دیگر عمل ختان و جوبی ندارد و همچنین رعایت حلال و حرام در طعام و شراب ضرورت نخواهد داشت، و افراد بشری را به «نجس و طاهر» تقسیم نباید کرد.

در سرائین قضایا فرقه متمسبان و پابندان بشریعت موسوی در کلیسای اورشلیم با پولس اختلاف و نزاع پیدا کردند. وی در آن شهر با پطرس و یوحنا و یعقوب مباحثه کرد و آنها بحمايت و تأیید عقاید او برخاستند مشروط بر آنکه دائرة تبلیغ وی محدود بامم غیر مختون باشد و دیگر رسولان به نتر دعوت از قوم مختون (یهود) بپردازند و نیز موافقت کردند که برای امتهای انجام عمل ختنه و جوب ندارند لکن باید آنها بر خود واجب شناسند که به عفت و تقوی زندگی کرده از گوشت حیوانات قربانی در بپخته ها و همچنین از گوشت حیوان خفه شده و غیر مذبح تناول ننمایند. این توافق که در اورشلیم بعمل آمده در واقع برای پولس موفقیتی نمایان بود زیرا بدین وسیله کلیه انصویب کرد که از آن پس رعایت شرایع و قوانین یهودی برای پیروان عیسی واجب نیست.

اما مسأله الهویت عیسی که نزد پولس به ثبوت یقین رسیده بود عبارت از این بود که برای عیسی مقامی فوق مقام مسیحیت قائل می شد. البته وی را همان مسیح نجات دهنده می دانست که آمده است تا ملکوت الهی را بر زمین برقرار سازد و پس از قیام بار دیگر رجعت خواهد کرد، سوار بر ابرهای آسمان تا در روز قیامت بین اخیار و اشرار داوری فرماید. اما چون وی نزد امم غیر یهودی بدعوت مبسوط بود فکر مسیحیت و بعثت و رجعت او بکلی نزد ایشان فکری بیگانه بود. از اینرو پولس از راه دیگری که متناسب با فکر و اندیشه آن اقوام بود در آمده و قضیه نجات و رستگاری خود را از ذنوب و مرگ دنیوی که از صفات خاصه عیسی بود مطرح کرد و گفت، حیات ابدی برای

فرد وقتی حاصل می‌شود که خود را با عیسی روحاً متصل سازد و مسأله مرگ و بعثت بعد از مرگ و رجعت عیسی را بنحوی دیگر تفسیر کرد و اظهار داشت عیسی مسیح موجودی است آسمانی که طبیعت و ذات الهی دارد ولی خود تنازل فرموده صورت و پیکر انسانی را قبول کرده و از آسمان بر زمین فرود آمده است و از این مرحله بازتنزل کرده رضایت داد که او را با صلیب بیاویزند. تمام این درجات را از آن جهت قبول فرمود که باردیگر قیام کند و در دست راست پدر خود (خدای تعالی) بنشیند و قدرت مطلق بر مرگ و حیات را در قبضه اختیار بگیرد پس برای این که مبدء اسرار آمیز خود را شرح و تفسیر کند ، قائل بازلایت وجود عیسی و تنزیه او از عالم صفات گردید و در یکی از رسائل خود چنین نوشت :

«او (عیسی) صورت خدای نادیده است نخست زاده تمام آفریدگان زیرا که در او همه چیز آفریده شده آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است، از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختهها و سلطنتها و دریاها و قوا و همه بوسیله او و برای او آفریده شده و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد» (رساله پولس به کولسان، ۱۵/۱).

با این اندیشه و تعلیم بزرگ که عبارت باشد از «اصل ظهور روح الهی در پیکر بشری عیسی و مظهریت و محبت خداوند نسبت به بشر از صبح ازل پولس توانست یکلی امتهای (غیریهودی) را معتقد و متقاعد بخود سازد زیرا این ملل مختلف همه در تحت نفوذ مذاهب اسرار آمیز یونان بودند که اصل طلب حیات جاوید و اتصال نفس بشر با روح خدایان در آنها نفوذ کرده و ریشه دوانیده بود و بر طبق مبادی عرفانی «مستیک» یونانیها بر آن بودند که جسد فانی و جسد فاسد را بوسیله عبادت روحانی جنبه الهی و بازلایت میتوان داد ازینجاست که باز پولس در یکی از رسائل خود نوشته است :

«اگر بر مثال موت او متحد گشتیم هر آنچه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد... همه جنس شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید اما برای خدا و مسیح عیسی زنده ...» (رساله رومیان، ۴-۱۱/۶).

پولس نه تنها مؤمنین و پیروان خود را حیات ابد و عده داد که میتوانند با اتصال به عیسی بدست آورند بلکه رهائی و نجات و غفران ذنوب و خطایا را در این جهان نیز بوسیله ایمان باو حاصل میتوانست کرد . از اینرو و عرفان و اخلاق دو رکن و اساس تعالیم پولس میباشد که هر دو در حقیقت یک امر واحد و غیر قابل انفکاکند . بر طبق تعلیم او ایمان و پیروی از عیسی عبارتست از اینکه شخصیت خود را بوسیله مراسم چند مانند تعمید و عشاء ربانی و وسط شوق تکلم با الهه گوناگون با او متصل سازیم و بلاوه در اعمال خود درست پیرو او باشیم و همان کنیم که او میکرد . این فلسفه پولس در تحول دین عیسوی اهمیت فراوان دارد . زیرا آنرا از دو طرف یعنی افراط در عرفان اسرار آمیز و تفریط یعنی غلو در پیروی ظاهر شریعت موسی منع کرد و در آن میان اعتدالی بوجود آورد . از مسائلی که وی بکلیه‌های مختلف که در بلاد امتها تأسیس کرده بود بنگاشته است ملاحظه می‌شود که وی اهمیت بسیار به عمل و تقوی داده است و با چشمهانی دقیق مراقب جوامع عیسوی بوده و مانند پدری که فرزندان خود را هدایت میکند او نیز آنها را بسوی عالیتن برتر می‌رساند تهذیب اخلاق رهبری می‌فرموده و ازین فکر باطل و اندیشه ناصواب که ایمان و اعتقاد قلبی بدان عمل برای نجات نفس و غفران ذنوب کافیت ، آنها را بر حذر میداشته است .

کرم نفس و صفای نیت او نسبت به برادران مسیحی در اورشلیم باعث شد که دوره خدمت تبلیغ و نشر دعوت که برعهده خود گرفته بود ناگهانی خاتمه پذیرد. وی بر خود الزام کرده بود که برای فقرای کلیسای اورشلیم وجهی گرد آورد و چون مبلغی فراهم ساخت بر آن شد که خود آنرا به آنجا ببرد و مابین آنها توزیع کند. ولی در آنجا عوام یهود، علیه او شوریده و سبب شدنک او را بر زندان بیفکنند. چون وی حقوق یک فرد رومی را دارا بود شکایت به قیصر بردیدان امید که او را برای محاکمه به رم ببرند از اینرو او را مغلولاً بدان شهر بزرگ بردند برخلاف انتظار در آنجا همچنان محبوس بماند. لیکن درایام حبس از شوق و نشاط او کشته نشد رسالات و نامه‌های عدیده به کلیساها و افراد تحریر میفرمود. بالاخره بعد از یک دوره حبس و توقیف که مدت آن معلوم نیست او را مانند یکی از آشوبگران که باعث اختلال امنیت در محروسه کشور روم شده است بقتل رسانیدند.

وقتی که او از میان رفت مذهب مسیح بقدری قوت گرفته بود که از امم واقوام و طبقات مختلف مانند یهودی و یونانی و رومی اهل ظاهر و پیروان باطن و عوام و خواص را با هم در زیر پرچم مسیح متحد شده بودند جماعتی که همه دارای وحدت روحانی و قوه حیات بخش مشترک بودند. از مفاد نامه بسیار قوی و محکمی که به نصاری افسس نوشته بخوبی این معنی ظاهر میشود که چگونه برای ملل قلمرو رومیان که همه از حیث فرهنگ و ادب مختلف و از مبادی روحانی با یکدیگر متباین بودند وی بشارت عیسی آورده است، می‌نویسد:

«او (عیسی) شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید زنده گردانید... در میان ایشان همه ما نیز در شوائب جسمانی خود قبل ازین زندگی میکردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را بعمل میآوردیم و لیکن خدا که در رحمانیت دولتمند است... ما را که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید... تا هیچ‌کس فخر نکند زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه از بخشش خداست... بیاد آورید که شما در زمان سلف ای امتهای در جسم (که آنانی که باهل خسته نامیده میشوند... شما را نامختون میخوانند) که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیت خاندان اسرائیل اجنبی و از عهدهای وعده بیگانه و بی امید و بی‌خدا در دنیا بودید. لیکن الحال به مسیح عیسی... نزدیک شده‌اید... زیرا که او سلامتی ماست که هر دو را یک گردانید و دیوار جدائی را که در میان بود منهدم ساخت... بوسیله او هر دو در نزد پدر در یک روح داخل هستید ازین بیمد غریب و اجنبی نیستید بلکه هم‌وطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خود عیسی مسیح خود سنگ زاویه است... رساله افیسیان، ۲/۲۰-۱.

## ۲. کلیسای قدیم

با آنکه پولس را میتوان دومین بانی کلیسای مسیح لقب داد معذک نباید در اینمعنی راه مبالغه رفت، چه قبل از او پیشوایان دیگری بوده‌اند که زحمتهای کشیده و دین مسیح را تابلادانطابقیه و اسکندریه و روم انتشار دادند. علاوه بر رسولان (حواریون) نام مردمان دیگری نیز بگوش می‌رسد که در این راه گامها برداشته‌اند مانند بارناپاس معاصب پولس (اعمال رسولان، ۴/۳۶) شمون

ملقب به نیجر و لوکیوس قیروانی و مناخم برادر رضاعی هیرودیس (اعمال رسولان ، ۱/۱۳) واپولو (اعمال رسولان ، ۲۳/۱۸) و غیره که همه اینها در هرسو بجد و جهد تمام سرگرم تأسیس کلیسای مسیح بودند . بطوری گروندگان باآئین نوین پیوسته و بسرعت در سواحل مدیترانه شرقی افزایش مییافت بجائی رسید که پولس در اندیشه همت خود می‌پروراند که وقتی از رم به اسپانیا سفر کند تا دعوت مسیحیت را در اقصای مغرب انتشار داده باشد .

کامیابی و پیشرفت مسیحیت در صدر اول در مراکز تجاری-قلمرو رومیان بیشتر از آن سبب بود که در همه آن بلاد کنایس یهودی یا لااقل محله یهودان وجود داشت و هر جا که دین موسی رفته بود پیام مسیح نیز بدنبال آن می‌رفت . لیکن چون روزی رسید که یهودیت محافظه کار متعصب آن فرقه جدید را کافر دانسته و آنرا بطور قطع طرد نمود جوامع مسیحی باستقلال از میان کسبه و اهل حرف و صنایع در شهرهای بزرگ جداگانه بوجود آمد یعنی نخست در میان سکنه یومی بلاد که یونانی تکلم میکردند و سپس در میان دیگر مردم که بالسنه محلی سخن میگفتند این درس جدید نه فقط بسوی مغرب که عرصه محروسه رومیان بود پیش رفت ، بلکه تا وادی دجله و فرات از یک طرف و تا حبشه (اتیوپی) از طرف دیگر منتشر گردید .

### مقاومت و جفا

در اواسط ماه دوم میلادی مذهب عیسوی برای حکام رومی کشورهای مفتوحه اولین مآله مشکل گردیده بود مخصوصاً در ممالک شام و آسیای صغیر این قضیه دشوارتر شده . رومیان بالطبع از امور اسرارآمیز و کارهای مخفی بیزار بودند و بهمین سبب بآیین مسیح مقاومتی بطهور رسید . مسیحیان اولیه بر حسب تعالیم دینی خود را در جهان می‌دیدند ولی از جهان نمی‌دانستند هر چند بنفرتی چند از ایشان داخل خدمت لشکری روم شده و یا مناصب کشوری را تصدی میکردند ، لیکن اکثر ایشان از کارهای دنیوی کناره می‌جستند . البته در امور دنیوی کاملاً مطیع اوامر حکومت بودند ولی رویه رفته با اولیای امور جدائی و بینوینی داشتند . علاوه بر آن از مراسم تشریفات اداء سوگند که رومیان وضع کرده بودند ، امتناع می‌ورزیدند . چون واجب بود که هر فرد رومی به «زنی» امپراطور یعنی بروح الهی او قسم یاد کرده و با احترام تمثال او در محراب و معبد بخور سوخته و شراب بنوشند چون نصاری از این عمل سر باز میزدند . حکام رومی این امتناع را نشانه بیوفائی و تمرد دانسته بسیار نگران می‌شدند . علاوه بر آن چون عیسویان در اواخر روز بشفل و کار خود مشغول بودند و مجامع دینی خود را برای عبادت و نماز در هنگام شب یا در حجرگاهان تشکیل میدادند ، از اینرو اراجیف و اکاذیب درباره آنها بانواع و اقسام درباره مجالس میگساری و هوسرانی منتشر می‌شد و آنها را با اعمال قبیحه منافق عفت متهم می‌ساختند . همچنین از آن سخن عیسی که گفت ، «این نان را هر که بخورد بدن من را خورده و این شراب خون من است ...» بر آنها تهمت آدمخواری می‌نهادند . همچنین از آنجا که عیسویان در مجالس نمایشی (تئاترو) و مبارزات پهلوانی و جشن‌های عمومی دوری می‌جستند ، این عمل نزد اهالی سوء تعبیر شده و از هر طرف فرباد بلند بود که «مسیحیان را بکشتید و آنها را طعمه سباع‌سازیید» .

تاریخ قدیمترین قتل عام مسیحیان در شهر رومیة الکبری سال ۶۴ م . میرسد . در عهد



امپراطوری نرون و بعد از آن ناعدت یکفرن تمام حکام رومی غالباً مسیحیانی را که از پرستش تمثال امپراطور سرباز میزدند، بفتحیه ترین صورتی بقتل می رسانیدند. یعنی یا آنها را زنده می سوزانیدند یا آنکه طعمه شیران و ددان می ساختند. شاید عده این گونه شهدای اولیه فراوان نباشد ولی تأثیر این آشوبها و اغتشاشها فریاد بود و نتایج بزرگ هم در روحیه مسیحیان هم در افکار عامه بار می آورد و نهراً باین نتیجه می رسیدند که مذهب عیسی نه تنها برای بیرون خود آسایش زندگانی را تأمین نمی سازد بلکه باید بر سر آن نیز جان بپارند.

### رسم عبادت و تشکیلات کلیسا

در خلال این احوال جوامع مسیحیان تحول یافته بصورت واحدهای مستقلی که دارای صورت مشخص و منظمی بود درآمد. در زمان پولس رسول هنگامیکه مسیحیان احساس استقلال در کلیسا نمودند و از سایر جوامع بشری کناره گرفته و خود یک جمعیت و اخوئی تشکیل دادند اعمال و عبادات ایشان دو نوع بود، اولاً تجمع در عبادتگاهها برای انجام مراسم دینی مطابق نمونه کنیسه های یهود که در بهای آن بروی همه اعم از مؤمن قدیم یا سالک و نازه وارد باز بود و در آنجا از روی کتب انبیا و صحف توراتیه فقراتی تلاوت میکردند<sup>۱</sup> و نمازها و دعاها میخواندند و بوعظ سخن گفته و از امایر میسرودند.

ثانیاً - شرکت در «ضیافت محبت» که فقط خاص مؤمنین بود و آن عبارت بود از گشودن سفره طعام در برابر تمام حضار، و در اثناء صرف آن تشریفات ساده ای انجام می شد یعنی از سفره طعام آخرین عیسی یاد می کردند و از تنذیه و قربانی عیسی به جسد و خون او از نان و شراب رمزی می گرفتند و چون این تشریفات بصورت عبادت شکرانه ادا می شد آنرا «اوکارایست» Eucharist نامیدند که بزبان یونانی بمعنی «شکرگزاری» میباشد. «مینکه» بمرور ایام عدد مسیحیان افزایش یافت و جامع عیسویان وسعت گرفت گشودن سفره عام برای همه تدریجاً غیرممکن شد و از آن پس رفته رفته بمراسم عشاء ربانی بعد از خانه مراسم عبادت عمومی فقط در روزهای یکشنبه اکفنا گردید. یعنی پس از ختم دعا و وعظ، تعمید یافتگان در معبد مانده و دیگران خارج میشوند و آنها مؤمنین کامل عقیدت صافی مشرب بودند که با یکدیگر این رسم دینی را که رمزی از ایمان مسیحیت است به عمل می آوردند.

در طول زمان خرد خرد ورود بجامعه مسیحی رسوم و آداب مشخص و معلومی حاصل کرد. هر کس داوطلب قبول این دین بود بهر سن و سال نخست یک دوره تعلیمات و امتحانات میگرفتند که مدت چندماه بطول می انجامید و تشریفات تعمید Baptism خانه می یافت بعبارت دیگر داوطلب را در آب فرو میبردند یا آب بر سر او می پاشیدند. معمولاً این دوره تعلیم را در هر چند روز یکبار رأس هر دوره «Lent» بعمل می آوردند و تعمید را در ایام عید فصح انجام می دادند. رسم چنان بود که فرد مؤمن برای تعمید جامه سفید می پوشید. در پی تعمید رسم تصدیق «دادن» انجام میگرفت.

---

۱ - خواندن قسمتهائی از انجیل و رسالات مسیحیان بعد از تلاوت توراتیه بعد از قرن دوم میلادی در کلیسا معمول گردیده است.

در آن وقت معتقد بودند که روح القدس بر تازه وارد ورود فرموده است بعد از انجام رسم «تصدیق» رسم تعمین «مسح باروغن» Anction بعمل می آمد یعنی باروغن علامت صلیب را بر روی سینه او نقش میکردند و او عهد میکرد که خدایان قدیم را ترک کرده و عقاید و رسوم سابقه را رها کند و از آن پس از قانون مسیح بایقین کامل و ایمان درست پیروی نماید.

در آغاز کار تشکیلات کلیساها بسیار مشوش و بی نظم بوده است ولی در اواخر قرن اول جوامع مسیحی در هر جا که بودند برای تنظیم امور خود شورائی از متقدمین تشکیل داده و یک تن رئیس در رأس آنها قرار گرفت که او را «اسقف» اسم نهادند و اسقفها راهبریک معاونی بود که «شماس» نامیده میشد ولی تعلیم و موعظه همچنان خاص رسولان و معلمان بود که یا خود دائماً جزو آن جامعه بودند یا آنکه سیاحان انجیلی بودند که از بلاد دیگر موقتاً با آنها سفر کرده بودند. این تشکیلات بعدها صورت ثابت و مستقری حاصل کرد. از اوایل قرن دوم آثار و نوشته جاتی در دست است که دلالت میکند بعضی جوامع را اسقفی واحد اداره میکرد و قسما قوم و شماسان او را معاونت مینموده اند و بعد از چندی عمل تعلیم و موعظه نیز جزو وظایف همین رئیس روحانی یا اسقف قرار گرفت. و رفته رفته نام معلمان و انبیاء یا مسافران انجیلی بتدریج از زندگانی کلیسا معوگردید.

### تحولات عقاید تا اواسط قرن دوم

همقدم با نمو و گسترش سازمانهای صوری مبادی و اصول منوی نیز در عالم مسیحیت روبه رشد و افزایش نهاد درست هنگامیکه صد سال تمام از میلاد مسیح میگذشت یک سلسله نوشته جات و آداب به پیروی از دوائر کتب عهد عتیق (صحف انبیاء یهود) بوجود آمده بود که از بعضی جهات و مبادی میتوانستند آنرا «عهد جدید» نام گذارند. همینکه بتدریج طبقه اول مسیحیان از میان رفتند و انتظارات و عقایدی که در باب رجعت عیسی سوار بر ابرهای آسمان وجود داشت نیز خرد خرد معوگردید. در آن زمان پنجاه سال از زمانی که ایشان عیسی را به چشم دیده بودند گذشته بود و نسل دومه مؤمنان بمسیح که اکثر ایشان با اورشلیم مسافت به پیدی فاصله داشتند در طلب نوشته و انری بودند که از تاریخ سرگذشت آن پیغمبر و تعالیم او ایشان را آگاه سازد. وقتی که در سال ۷۰ م. اورشلیم ویران و مردمش پراکنده شدند البته این طلب و تقاضا اشتداد یافت.

در باب صحف عهد جدید یعنی کتب اناجیل اربعه و رسالات پولس در فصل سابق باختصار سخن رفت اکنون از کشف ظهور آن آثار و اسناد صدر اول مفصلتر بحث میکنیم تا تحقیقات ما در علم دین مسیح «کریستولوژی» هر چه کاملتر شود.

انجیل مرقس Mark قدیمترین و کهنترین اناجیل است و با احتمال قوی آن در شهر انطاکیه در حدود سالهای ۷۰ - ۶۵ میلادی برشته تحریر در آمده است و بنابر آنچه یکی از نویسندگان نصاری موسوم به پاپیاس Papias در اوایل قرن دوم نگاشته است، این انجیل عبارت از خاطرات فدیسی پطرس (حواری) است که یوحنا مرفی در وقتی که هنوز در اورشلیم میزیسته قبل از آنکه به انطاکیه بیاید آنها را تحریر و تدوین کرده است. این انجیل صورت خاصی در وقایع تولد و حوادث دوره شباب عیسی ذکر میکند و از هنگام تمعید او شروع یسخن کرده و شرحی روشن از بهشت و رسالت او بیان نموده و در عین حال اشارات و بیانات زیاد از احساسات بشری عیسی را مضمّن است.

ممنذك در انجیل مرقس عیسی موجودی مافوق بشر نشان داده میشود و او را «فرزند انسان» که خداوند او را در هنگام نهمید بفرزندی خود برگزید و او «مسیح» حقیقی و فرزند یگانه خداست. با اینهمه در این انجیل اثری از اصل تجسم الهی در پیکر عیسی incarnation و از اصل ازلیت «وجود قبل از خلقت» عیسی بر طبق مبادی که پولس بعدها وضع کرد دیده نمیشود. اما دوانجیل متی و لوقا ازین مرحله بالاتر از مرقس اند و زمینه را برای اعتقاد به تجسم رنوبت در پیکر عیسی آماده میکنند و در هر دو حکایات و روایات چند در باب دوشیزگی مریم عذرا و حوادث فوق طبیعی که در هنگام طفولیت عیسی واقع شد نقل می نمایند.

در ضمن بیان مسیحیت عیسی و نزول او از آسمان آنها خواسته اند ثابت کنند که وجود وی همان شخص منتظر و موعود نزد انبیاء عبرانی است که به «پسرانسان» تعبیر میکردند.

در انجیل چهارم یوحنا از طبیعت الوهی عیسی بیشتر و واضحت از سایر انجیل بحث کرده و نویسنده آن سعی نموده انجیلی که بر طبق آن مسئله تجسم الوهیت را همانطور که معاصران یعنی قدیس پولس وضع کرده بود با شخص عیسی تاریخی و مذکور در دیگر انجیل منطبق سازد و پایه اساس انجیل از روی مبحث «کلمه» Logos قرار دارد و سخن او باین ابیات آغاز میشود.

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد برافیض و راستی و جلال او را دیدیم هر که با سم او ایمان آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند.» (۱۴/۱ - ۱)

عیسی را مانند یک فرد بشری در این جهان که پرازاشیا و آدیمیان موجود است و صف کرده و ممنذك در عین آنکه عیسی الهی موضوع بحث آن انجیل هست باز او را مافوق تمام بشر و پسر خدمی داند بلکه آنرا بالاتر از پسر خدا به مفهوم عبرانی آن میداند که همان مسیح باشد چنانکه در مقدمه آن انجیل وارد است وجود عیسی هر چند متضمن معنای مسیحیت میباشد لکن این معنی در مقام و مفادی بالاتر و بالاتر محدود گردیده است. بزعم او مسیح چون قوه خالق (کلمه) قدم بر صه ظهور و بروز گذاشت و پدر آسمانی نامرئی تجلی کرد محبت پندرباره پسر در پیکر فرزندش عیسی که شخص انسانی بود ظاهر گردید بنابراین انجیل، یوحنا مانند پولس رسول پیکر مسیح را شخصیتی میداند که از خدا ناشی کرده یعنی ازلیت او و خدا را در روی زمین نه فقط انبیاء بشر را نجات میدهد بلکه وجود او با خلقت عالم متصل و مربوط است. در سراسر متن این انجیل عیسی را مانند مظهر شخصی که قبل از حیات وجود داشته است نمایان ساخته نه مانند یک فرد انسانی که مظهر معرفت الهی باشد و باین واسطه برای شهادت بحقیقت عیسی باید او را موجود نازل از آسمان دانست «پراز فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلای شایسته پسر یگانه پدر». نه فقط کلام و سخن او کلام و سخن خداست بلکه خود او بخودی خود کلمه است. پس باو ایمان باید آورد و معرفت این فرزند معرفت همان پدر است.

در میان رسالات پولس رساله او به عبرانیان که در حدود ده سالی قبل از انجیل یوحنا تحریر شده نویسنده هر چند لغت کلمه «Logos» را استعمال نکرده لکن بخوبی واضح است که همان معنی را در ذهن داشته است. در آغاز آن نامه سخن را چنین آغاز کرده، خدا که در زمان سلف با اقسام متعدد و طرق مختلف بواسطه انبیا، پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر بما بواسطه پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد. و بوسیله او عالم را آفرید که فروغ جلالش

خاتم جوهرش بوده و یکلمه قوت خود حامل همه وجودات باشد... رساله عبرانیان ۱  
بنابر این عیسی چون ذات الاله و خداوند چون پدر ابدالاباد بیکدیگر متصل اند و تنها فرقی که  
عیسی با دیگر برادران خود یعنی افراد بشر دارد در همین نکته است که دیگر افراد را اتصال بدرگاه  
الهی جز بتوسط نبی یا کشیش امکان پذیر نیست.

در دیگر رسالات حواریون مانند بطرس و یهوقوب همین معانی بصورتی ساده تر و بابحثی دور  
از طریقه اصولی (Doctrinal) دیده میشود و نیز در کتب و آثار نویسندگان صدر اول که آنها را  
آباء اولیه (Apostolic Fathers) میگویند نیز دیده میشود و ایشان عبارتند از کلمان رومی (در  
حدود ۹۷ - ۹۳ م.) هرمس رومی (۱۴۰ - ۱۱۵ م.) و مؤلفین دیگر مانند صاحب رساله بارتولما  
(۱۳۰ م.) و کلمان دوم (۱۶۰ م.) تمایز دوازده رسول (۱۶۰ - ۱۳۰ م.) همه این آثار و صحن غالباً  
متضمن اصل پرستش عیسی است و او را موجودی نازل از آسمان دانسته اند که دارای طبیعت حقه خدا  
میشود و قانون جدیدی برای زندگی و حیات بر فراز عالیتین سطح معمول اخلاق بنا فرموده است.  
بعضی نوشتجات و رسائل نیز از آفرمان بدست است که مستقیماً برای رفع اشکالات و سد  
حاجات مذهبی و دینی جوامع و قوانین (و فقه) نصاری نوشته شده است. بلکه مغایب آن تمام مردم جهان اند  
و نویسندگان آنها را اپولوژیست Apologists گویند این جماعت رومی بوده اند که در بهترین مدارس  
یونان و روم تربیت یافته و در فلسفه قدیم صاحب بصیرت و در عین حال با اثبات اصول مسیحیت برخاسته و  
نامه هائی چند بامپراطوران و دیگر صاحبان مناصب عالی و رجال معروف روم نوشته اند از آن جمع  
کسانی که میتوان نام برد عبارتند از: آریستیدس آتنی و ملیتیوا سق ساردیس و مینوکاوس فلیکس یکی  
از اعیان روم و از همه آنها بنام تر جوستین Justin ملقب به (شهید) است زیرا در آخر عمر به شهادت  
رسید او و شاگردش تاتیان Tatian هر دو در فلسفه رواقیون و حکمت ارسطو و فیثاغورث و افلاطون  
دستی بلند داشته اند و وقتی که جوستین بدین مسیح درآمد نور فلسفه کامل و حقیقی را در این کیش نوین  
یافت ولی سایر سیستم های فکری جهان را انکار ننموده بلکه گفت چگونگی ظهور کلمه الهی همه وقت  
حتی قبل از عهد مسیح در فعالیت بوده و بر دل سقراط و هراکلیتوس که از بت پرستان بوده اند عیناً مانند  
اشراق بر قلوب انبیاء بنی اسرائیل تجلی کرده است از اینرو حکما و انبیاء هر دو محل نزول کلمه الهی  
Logos بوده و خواهند بود و از این قرار آنها همه قبل از تولد مسیح در حقیقت مسیحی شده اند بزعم  
ایشان دین عیسوی از تمام روشهای فکری بالاتر و کامل تر است زیرا کلمه نه تنها بواسطت دیگر  
عیسی سخن گفت بلکه عیسی خود کلمه بود عیسی مسیح بطور کامل و حقیقت عقل الهی را متکشف ساخت  
و او معلم بی نظیر و شبیهی است که تمام ابتناء بشر باید باو ایمان بیاورند.

اهمیت و فایده تحریرات ژوستین شهید و دیگر اپولوژیست ها در آنست که ایشان بخوبی توانستند  
ثابت کنند چگونه معانی و مفاهیم فلسفه مسیحیت وقتی که بجامه و کسوتی ازالت یونانی درآمد نه فقط  
در جهان قابل دوام شد بلکه یک دین نیرومند و کامل عیاری گردید که با تمام روشهای فلسفی  
عالم قدیم خاصه میادی رواقیه و افلاطونیه قابل انطباق است از آن پس نویسندگان و دعاة مسیحی  
بسهولت توانستند که به میدیان وسیع فلسفه عمومی حمله ور شده دین خود را عالمگیر و یکیشی جهانی  
اعلام کنند و آنها را کاتولیک Catholics یعنی عام<sup>۱</sup> لقب دادند.

۱- کاتولیک مشتق است از کلمه لاتین و یونانی کاتولیکوس Katholikos بمعنی عام و جامع.

### کلیسای قدیم کاتولیک

لقب کاتولیک در آغاز بمعنای مطلق عام «Universal» استعمال میشد همینکه دین مسیح در سراسر فلهرو امپراطوری روم و در نزد تمام طبقات خاص وعام انتشار یافت تحولی جدید حاصل کرد ومعنی فنی جدیدی پیدا کرد. تا اواسط قرن دوم میلادی (۱۵۴ - ۱۵۰) کلیسای کاتولیک مؤسسه‌ای یگانه و متشکل بود ولی برای اینکه همچنان واحد وعام بماند لازم بود که نه تنها در برابر دشمنان خارجی بلکه در برابر فرق مبتدعه که در داخل دین مسیح بوجود آمده بودند مقاومت نماید و از اینرو در آن کلیسا دواوم بوقوع پیوست نخست یک سیستم مبادی دینی که بزعم ایشان روشن و پاک ومطهر بود که آنرا «ارتودوکسی» یعنی کامل وصحیح گفتند. دوم یک سلسله سازمان کشیشی و رهبران دینی که عقاید ایشان بر قاعده رسالت وجامعیت و وحدت و قدوسیت کلیسا استوار بود. ولی این هر دو امر همچنان برقرار ودائم نمانده و تحولاتی جدید در آن‌ها بوجود آمد.

### دو فرقه گنوستیک و مرصونیه

خوشبختانه ظهور عیسی در موقعی بود که قوم یهود همه در انتظار قدم مسیح نشسته بودند و حسن تصادف دیگر آنکه در آن موقع تمام اقوام جهان در جستجوی یک مظهر الهی بودند و معنا و مفهوم کلمه Logos که آرایش درازدهان عموم جریان داشت. عبارت آخری نامه‌ای خدائی میطلبید که در جسد مرکب از گوشت و پوست انسانی تجسم یافته وعالم را نجات دهد و قتیکه متفکرین مسیحیت قضیه «کلمه» را مطرح کردند وعیسی را کلمه الهی دانستند، یک سیستم کامل علم الاهیات و (تئولوژی) خود بخود بظهور رسید. این علم بهترین نهجی دین وفلسفه را باهم در آمیخت.

ولی در همان حین بعضی محظورات خطرناک نیز پیش آمد. زیرا لازم مینمود که ما بین این دو امر یک نمادل صحیح ومنطقی برقرار گردد وگرنه این ترکیب جدید علمی مبادی دینی را بکلی منهدم میساخت. این کار خطیر برعهده اساقفه ومعلمان نصرانی در اول قرن دوم و سوم میلادی قرار گرفت ایشان خود را مکلف دانستند که آن نمادل را محفوظ داشته و هرگونه انحرافی که نسبت بافکار ومبادی اصلیه (ارتودوکسی) مشاهده میکنند آنرا برخلاف اصول دین یعنی «کفر» اعلام نمایند.

در میان کسانی که در گرد شخصیت وعمل پیغمبری عیسی قائل به تفسیرات و تاویلات جدید گردیدند دو فرقه بودند، که در قرن دوم بظهور رسیدند و بعد از آن همه مورد تکفیر قرار گرفتند و آن هر دو عبارتند از: گنوست‌ها (عرفا) و مرصونیه

اما گنوست‌ها: این اسم از کلمه گنوسیس Gnosis اشتقاق یافته که به علم حقیقی یا عرفان ترجمه میتوان کرد و این جماعت دارای عقاید خاصی بودند که بصور مختلف در آمده است. ایشان بجای اینکه فلسفه یونان را در مذهب عیسوی منحل نمایند، وجود عیسی را آخرین مظهر ترکیب فلسفه شرق وغرب معرفی کردند. و از یک گونه ثنویت (دوالیزم) آغاز سخن کرده و روح را اساساً از جسم جدا دانستند و گفتند عالم ماده آنقدر پلید و ناپاک است که شان خداوند عالم نیست چنین مخلوق نابیندی بوجود آورد عیسی که موجودی الهی و جاویدی بود قبل از پیدایش جهان در میان گروهی از معجزات ازلیه (aeons) مرکب ازدوجنس انات و ذکور زندگانی میکرد. در آنوقت ذات مقدس بارشمالی ازین دنیای ماده

پراز شرور بکلی دور بود ولی در درجه پائین تر قوای روحانی ازلیه قرار داشتند که از آنجمله است قوه خالقه زمین که با اصطلاح یهود در کتاب توریه یهوه نامیده میشود و اورورجی سفلی بود که توده عالم ماده را خلق کرد در کتاب توریه (عهد عتیق) و در دین و آئین پیروان آن کتاب نفوذ پرستش یهوه تأثیری بسیار کرد. در نظر ایشان ماری که در جنت عدن آدم و حوا را به شجره معرفت یعنی «گنوس» رهبری کرد وجودی خیر و مفید بوده و نباید آنها را از عناصر خبیثه شریره بشمار آورد. زیرا بنویت خود سعی بسیار کرد تا والدین بنی آدم را از ضلالتی که یهوه نصب ایشان کرده بسود نجات بخشد. عاقبت چون عیسی رثوف و مهربان یعنی آن وجود ازلی علوی مشاهده نمود که در زمین فساد و گمراهی بحد کمال رسیده است، نقابی از جسم و پیکر انسانی بر خود آراست در حالیکه گوشت و استخوان او حقیقی نبوده و بشریت بکلی مجازی و ظاهری بود. پس در روی زمین آمد و ارواح بنی آدم را که باماده پلید و چرکین اجسام در تنازع بودند تعلیم داد که بوسیله ریاضت و زهد بدن را مهار کرده و برای فکر و ضمیر حکمت و خرد جاویدی حاصل کنند و از بند و زنجیر عالم ماده خود را آزاد سازند و از شر و رگشت و استخوان خلاصی یافته و موجودی علوی و مجرد گردیده بنعمت بقا و ابدیت نائل شوند.

معلوم است که این مبانی و اصول که در نظر اهل کلیسا درست برخلاف روایات و احادیث تاریخی خود آنها بود و ملازمه داشت باین عقاید فاسد مانند اینکه قدرت خداوند را بر تمام عالم محدود میسازد و اینکه یهوه خدای توریه موجودی ازلی اسفلی است که در مرتبه همشان خدای متعال است و اینکه توریه (کتاب عهد عتیق) را باید طرد کرد و منسوخ دانست و اینکه عیسی در واقع متولد نشد و بحقیقت تحمل آلام و دردها ننمود و وفات نیافت و اینکه ازین پس رستاخیز یعنی قیام اموات نیز واقع نخواهد شد.

در آرمینا یکی از اهالی شهر روم موسوم به مارسیون Marcion به موضوع طرد و نسخ کتاب عهد عتیق اعتقادی را سخ حاصل کرد و از عقیده خود با حرارت و اشتعال زیاد دفاع میکرد. این شخص باینکه جزو مکتب گنوستها نبود زیرا مکاتب ایشان بیشتر در مصر و آسیای صغیر رواج داشت، ممالک در سر قضا به طرد یهوه خدای مذکور در عهد عتیق یا گنوستها هم عقیده شد و او را الهی بی رحم و متعدی دانست که هر چند مبدع و خالق عالم ماده است در عالم صفات کریمه، مقام او دون مرتبه باری تعالی است و گفت خدای حقیقی و نیکوکار که خالق عالم غیر مرئی یعنی عالم ارواح است نزد انبیاء بنی اسرائیل مجهول مانده و از ذات مقدس او خبر نداشتند و عیسی نخستین کسی است که او را بر آدمیان کشف کرد و نیز گفت، آدمیزاد در زنجیر اسارت جسم که خدای توریه یهوه بر وجود او نهاده است باقی بود تا آنکه عیسی ظاهر گردید و انسان از آن پس میباید بباری خدای رحیم و متعال که معبود عیسی است خود را از حبس تن آزاد سازد از اینرو سزاوار است که همه آدمیان از عیسی و قدیس پولس پیروی کرده و بوسیله رهبانیت و عزلت و تجرد و بالاخره ترك و گذشتن از عالم جسمانی سعی کنند در دنیا و عقی در ملکوت خدای نیکی و خیر داخل شوند.

مرصیون باین دعاوی اکتفا نکرده و برای شرح و اثبات نظریات خود کتاب مقدس نوین برای اصحاب خود تحریر نمود و بعضی از کلمات و تحریرات قدیس پولس و انجیل لوقا را بهم آمیخته و انجیلی جدید تألیف کرد و هرگونه عبارتی که عیسی را با خدای کتاب عهد عتیق متصل میساخت از آن حذف کرد و علاوه بر این قدمی فراتر نهاده رابطه خود را با کلیسای رم منقطع ساخت و کلیسای

نوبنی مخصوص پیروان خویش تأسیس کرد .  
این مبادی و تعالیم باعث شد که عالم مسیحیت نوزاد در مقام استعمال و جستجوی حقیقت بر آید .

### باسخ کلیسا به دعاوی متبذعین - اعتقادنامه رسولان - تشریح کتب عهد جدید

اولین آوازی که در پاسخ اعتراضات و آراء اهل بدعت بلند شد از داخل کلیسا بود مردی بنام ایرنیوس Irenaeus از اهالی آسیای صغیر که بدرجه اسقفی شهر لیون از (بلاد گال Gaul) رسیده بود بر علیه این فرق و مبادی ابداع قیام نمود . در حدود ۱۸۵ م . کتابی منتشر ساخت بنام « رد فرق متبذعه » آن کتاب شهرت بسیار حاصل کرد وی استدلال نمود که ایمان صحیح و عقیده درست دین مسیحی آن است که مستند به کلام رسولان باشد زیرا رسولان معرفت کامل داشته اند و هر چه که موافق تعالیم ایشان نباشد یعنی همانطوریکه در اناجیل و رسالات منکر است قابل قبول نخواهد بود و باین دلیل بر مبادی گنوستیزم و مارسیونیسم خط بطلان کشید و گفت تعالیم عیسی را افراد مؤمنین باید از طریق کلیسائی بیاموزند که یکی از رسولان تأسیس کرده باشد و رو به مر فته ایرنیوس اثبات کرد که اصول دین صحیح و کامل منحصراً بوسیله مواظ و نوشته جات کلیساهای رسل عیسوی و اساقفه به افراد میرسد پس تمام کلیساهای ممالک غرب این جواب ورد ایرنیوس را حسن استقبال کردند خاصه کلیسای روم آنرا به احسن وجه بپذیرفت و در آن کلیسا در یکی از سالهای بین ۱۵۰ م . و ۱۷۵ م . اعتقاد نامه تحریر گردید که شخص مؤمن در هنگام تعمید یافتن آنرا تکرار کند و مفاد این اعتقادنامه که درست بر خلاف مبادی گنوست ها و مارسیونیست ها بود در نزد کلیسایانام ، اعتقادنامه رسولان (the apostles' Creed) نامبردار گشت و آن درست منطبق است با قواعد اصلی و بزرگان دین مسیح بطوریکه ایرانئوس وضع کرده . متن قدیم آن کلمه شهادت از این قرار است ،

« من ایمان دارم به خدای پدر قادر متعال و به عیسی مسیح پسر یگانه او خداوندی که از روح القدس و مریم عذرا تولد یافت و در عهد ییلاطس پوپتیوس بمصلب آویخته شد و مدفون گشت ولی روز سوم از میان اموات قیام کرد و بآسمان صعود فرمود و اکنون در پیش پدر نشسته است و از آنجا بار دیگری خواهد آمد که در زندگان و مردگان بمذالت حکم فرماید و من ایمان دارم به روح القدس و کلیسای مقدس و به غفران ذنوبی رستخیز جسد مادی بمذامون »

بعدها که این اعتقادنامه اصلی را مفصلتر و دقیق تر تحریر کردند مفاد آن بیشتر و بهتر شامل مجموعه مبادی کلامی رسولان علوی گردید .

کار مهم دیگری که کلیسا در آن تاریخ انجام داد و آن نیز از نتیجه اثبات و شرح اخبار و روایات رسولان حاصل گشت ، همانا عبارت بود از تحریر قانونی کتب مقدسه . در اواخر قرن دوم سراسر اهل کلیسا متفق الکلمه شدند که کتاب موسوم « به عهد جدید » قانونیت و سندیت دارد و کتب و رسالاتی که در انجیل مجعول موجود است باطل و ضلال دانستند . زیرا بمذاز تحقیق دقیق و سنجش معانی آن ها معلوم شد که صحت انتساب آن یکی از رسولان محل شبهه است بنابراین از متن کتاب عهد جدید تصفیه و خارج آمد این کارها باعث شد که کلیسا وضع ثابت و مستقری حاصل کرده از انحلال و تجزیه به فرق انجیلی متعدد و گوناگون که به ریادی تولد می شدند ایمن مانده و آنها را بسرعت محکوم بفنا ساخت .

### غلبه قطعی و رسمیت دین عیسوی

در تمام این مدت حکومت امپراطوری روم رسماً مخالف آئین نوین عیسوی بود. در خلال ایام قرن دوم میلادی که کلیسای مسیح در سرناسر محروسه رومیان رو بر شد و نمو میرفت و در همه جا رقیبی نیرومند در برابر عقاید خرافی قدیم (یاکانیزم) بشمار می آمد و آن عقاید در حقیقت پیکره و استخوان بندی اخلاقی و روحانی تمدن یونان و روم بود، ازینرو کلیسا و قوت روزافزون او که اندک مایه زحمت حکومت و مدارس و آکادمی ها شده بود پیوسته بیم آن میرفت که مبادی قدیمه در برابر تعالیم جدید بکلی مضمحل شده نابود گردد. در اینصورت آیا امپراطوری روم بهمان قدرت باقی میماند؛ یا خیر؟ هزاران گروه قبایل و عشایر بدوی که در طول سواحل رود دانوب و رود رن فرود آمده بودند و هر دقیقه آماده تهاجم بدرون خاک امپراطوری بوده و در همه آنها عقاید خداپرستی مسیحیان کم و بیش و تعالیم معنوی عیسوی در ایشان نفوذ کرده بود، قیصرها ناگزیر بودند که قضیه را جدی گرفته و در این باره تدبیری بیاندیشند. در این زمان مارکوس اورلیوس (۱۸۰ - ۱۶۱ م.) که خود مردی متفکر و حکیم و پیرو اصلاحات عالیه فلاسفه رواقیون بود، در اواخر ایام سلطنت خود بفکر افتاد که مسیحیان را در سراسر ایالات محروسه روم مورد شدت و عقاب قرار دهد و امپراطوران دیگر پس از وی چون سیتیهوس سوروس و کاراکالوس مکر موس همه سعی بلیغ بجا آوردند که نهضت مسیحیت را سرکوب سازند.

این وضع همچنان بود تا اینکه در اواسط قرن سوم میلادی حکومت مرکزی کاملاً از تومسه نصرانیت بو حشت افتاد. امپراطور دوسیوس Decius که از جنگی خطرناک بازمیکشت مشاهده نمود که چگونه عامه مردم در اثر تومسه مبادی عیسوی نسبت به مسئله ضعف مملکت بیاعتنا هستند. پس بسیار نگران گشت. در سال ۲۵۰ م. فرمانی صادر کرد که هر فرد از افراد رومی مکلف است که در برابر تمثال امپراطور قربانی تقدیم کرده و از صاحب منصبان رسمی گواهی نامه انجام این وظیفه را بدست آورد و هر کس این چنین تصدیقی در دست نداشته باشد بایستی در حال بقتل برسد. در اثر این فرمان عقاب و نکال نصاری بشدت جریان یافت و بسیاری از بزرگان ایشان بدرجه شهادت نائل گشتند از آنجمله یکی اسقف روم بود و دیگری اسقف انطاکیه که هر دو از مشاهیر آن طایفه بودند بقتل رسیدند. گرچه بسیاری از نرس و جین تسلیم و بگروه مرتدین پیوستند لیکن بسیاری از مؤمنین در برابر این ستم و جفا با قدمی راسخ مقاومت میورزیدند. بعضی دیگر به صاحبمنصبان رومی رشوتی داده تصدیق می گرفتند و از انجام عمل قربانی در برابر صورت قیصر تن میزدند. مؤمنین حقیقی این طایفه را هم نیز گمراه و کافر می شمردند. همینکه دوره جور و جفا بپایان رسید و آنها خواستند که دوباره بکلیسا برگردند مسیحیان ثابت قدم خالص عقیدت از قبول آنها به معبد عیسوی امتناع کردند. در نتیجه این وضع اختلافات و انشقاقات جدید در کلیساها بظهور رسید.

چون نوبت امپراطوری روم به نام والرین (Valerian) نواخته شد بار دیگر خونریزی و عقاب مسیحیان بشدت تجدید گردید. سراسر اموال کلیسا از ضیاع و عقار به تصرف حکومت درآمد و بسیاری از روحانیون و قسوسین برگزیده ایشان کشته شدند اما چون این قیصر اسیر لشکر ایران گردید اوامر او در این باره لغو گشت لیکن در زمان سلطنت امپراطور دیوکتیان (Diocletian) در سال



۳۰۳ میلادی برای آخرین بار همان رسم شدت و عقاب تجدید گردید. اوامر عیدیه برمساحه اموال کلیساها و ویران کردن نمازخانه‌ها و سوختن اوراق ایشان صادر گشت. از اسقفها و کشیشان هریک که از تقدیم قربانی در برابر تصویر امپراطور سرباز زد طعمه شمشیر گردید عامه ترسایان را بلا-استثنا مجبور به سجده در برابر تمثال قیصر کردند. ولی بیش از آنکه این جور وجفا بیایان برسد سلطنت دیوکلشیان بیایان رسید و چهار قیصر متساویاً بارسلطنت را بدوشتر گرفتند. مابین این قیصره‌اربه زده خورد و رقابت بسیار بوقوع پیوست و موازنه و تعادل امور آشفته گشت. بالاخره فرزند یکی از ایشان که ملقب به قسطنطین است Constantine بر همه تفوق یافته رقباء خود را مغلوب ساخت و در سال ۳۲۳. امپراطور و یگانه فرمانروای واحد آن کشور وسیع گشت.

قسطنطین نسبت به مسیحیت بی‌مهر نبود. سلطنت او اوضاع را دیگرگون ساخت. قیلا در سال ۳۱۳. بانفاق یکی دیگر از شرکاء سلطنت خود فرمانی صادر کرده و آزادی مذهب به تمام اتباع روم امم از مسیحی یا غیر آن عطا فرموده بود. از او نفل میکنند (راست یا دروغ معلوم نیست) که در اثناء روزگار کشمکش و گیرودار با خصمان خود وقتی در عالم رؤیا مشاهده کرد که در کنار افق تصویر صلیب عیسی نمودار گردید و بر روی آن نوشته بود، «در این نشان پیروزی خواهی یافت» بهر حال با آنکه وی تمعید نیافت ولی تمام کامیابی‌ها و فتوحات خود را از برکت خدای عیسویان میدانست. ازینرو همینکه منفرداً برادریکه سلطنت نشست هم خود را مصروف تقویت و نیرومندی کلیسای آنها ساخت. نه تنها اموال منسوبه آنها را مسترد فرمود بلکه برضایع و عقار ایشان بیفزود و فرق متبذعه را مورد آزار قرار داد و شکافها و شقاقها که در پیکر جامعه کلیسا بوقوع پیوسته بود، التیام بخشود و نیز نمازخانه‌های جدید بنا کرد و در اسقاع مملکت بخرج رومیان بت‌پرست (پاگان‌ها) کلیساهای تازه ساخته شد. کار جانبداری او از دین مسیح بجائی رسید که آنها را در تحت نفوذ و قدرت خود درآورد. باری پس از او جانشینانش نیز روی جای قدم او رفتند تا آنکه در سال ۳۸۳. آن دین نوین کیش رسمی دولت روم شناخته شد.

### «اختلافات آیین و اعتقادنامه نیکه»

اصول و کلیات کلامی دین کاتولیک همچنان رو بتوسه و تکامل بود و متکلمین و روحانیون بزرگ مانند ترتولیان و سیریان در شمال آفریقا، کلمان و اوریزن در اسکندریه در اصول دین تحقیقات جدیدی را آغاز کرده و روابط ابن‌واب و روح القدس که مساله اصولی دین مسیح است، مباحثات و تدقیقات نمودند و موضوع حقانیت کلیسای مسیح و حدود اختیارات او را طرح کردند. اما بین این دانشمندان دینی نه تنها توافق حاصل نگردید بلکه کار بمجادلات و مناظرات تلخ انجامید. کنستانتین قیصر روم درصدد برآمد که این اختلافات را در یک شورای عام مرکب از کلیه کلیساهای عالم مسیحیت حل و فصل کند. در آنزمان کشیشی از آباء مسیحی «Presbyter» را در اسکندریه موسوم به آریوس با اسقف آنشهر برسر قضیه ازایب و مخلوقیت عیسی اختلاف نظر حاصل نمود. آریوس بر آن بود که با اینکه عیسی مسیح «کلمه» حق است معذک مخلوق است و مانند سایر موجودات عالم خلقت وجودی حادث است و از نیست بهست آمده و عنصر او با عنصر الوهیت فرق دارد و گفت «ابن» برخلاف «اب» دارای آغاز وابتد است در حالیکه «اب» یعنی خدایتعالی

ازلیت داشته ابتدا و آغازی ندارد ولی اسقف آنشهر قویاً بر خلاف عقیده او قیام کرد. و بر آن رفت که ابن نیز ازلیت ندارد و مخلوق نیست و از گوهر و ذات الهی مایه گرفته کار ابن مشاجره بآنجا رسید که شورای کلیسا (Synod) را احضار کرده و آدیوس، اسقف را معزول کرد. ولی بحث ومشاجره بر سر این موضوع همچنان قوت گرفت و از اسکندریه بخارج انتشار یافت و در تمام کلیساهای مشرق مورد مباحثه و مناظره گردید. در سال ۳۲۱ میلادی که ابن گفتگو و بحث باوج خود رسید کشتناتین مجبور شد که بهرنحوه است بآن خاتمه دهد. پس از نمایندگانی تمام کلیساهای ممالک مختلف شورای نیکه تشکیل داد و در تابستان سال ۳۲۵ نزدیک به سیمد نفر که غالباً از اساقفه بلاد مشرق بودند در شهر نیکه Nicae در نزدیکی قسطنطنیه در ساحل بوسفور جمع آمدند و بعد از مباحثات بسیار اعتقاد نامه ای تصویب کردند که در عالم مسیحیت شهرت بسیار دارد و به «اعتقاد نامه نیکه» موسوم است و نص آن چنین است<sup>۱</sup>:

« ما ایمان داریم بخدای واحد پدر قادر مطلق خالق همه چیزهای مرئی و غیر مرئی و بخداوند واحد عیسای مسیح پسر خدا که از پدر بیرون آمده فرزند پیکانه و مولود از او که از ذات پدر خدا از خدا نور از نور خدای حقیقی از خدای حقیقی که مولود است نه مخلوق از یک ذات با پدر که بوسیله او همه چیز وجود یافت آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است و برای خاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شد و انسانی گردید و رنج برد و روز سوم برخاست و بآسمان صعود کرد و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید. (و ما ایمان داریم) بروح القدس...» این اعتقاد نامه يك كلام فرعی دارد که بآن متصل است و آن متضمن لحن نامه ایست از اینقرار، «لغت باد بر کسانیکه میگویند زمانی بود که او وعیسی وجود نداشت و یا اینکه پیش از آنکه وجود یابد نبود یا آنکه از نیستی بهستی آمد و بر کسانیکه افرامیکند پسر خدا از ذات یاجنس دیگر است و یا آنکه پسر خدا مخلوق و یا قابل تغییر و تبدیل است.»

البته این اعتقاد نامه باین صورت و بدین سرعت در اثر فشار امپراطور به تصویب رسید. چه او میخواست هر چه زودتر کشمکش پایان یافته صلح و آرامش در کلیساها برقرار گردد معلوم است که این برای اختلافات اصولی راه حل اساسی نبود و مناقشات همچنان باقی ماند. بعضی عبارات اعتقاد نامه فوق بشدت مورد انتقاد بسیاری از زعماء مسیحیت قرار گرفت و در شورای Athansius که بعد تشکیل شد مجدداً مورد بحث قرار گرفت. ولی اسقف اسکندریه اناطاسیوس Athansius که مردی جدی و یرکار و باحارث بود بشدت از آن دفاع میکرد تا آنکه پس از گفتگوهای زیاد بالاخره مورد قبول قرار گرفت و معذک چندین نسل طویل کشید تا متن فوق جنبه نفی حاصل کرده در نزد کلیسا اصلی زوال ناپذیر شناخته شود.

### اختلافات اصولی در دین مسیح

کلیساهای مغرب در این قرن اصلی و فورمولی در ماهیت ذات عیسی اختیار کردند و گفتند

۱ - این ترجمه عیناً با مختصر تنبیری از کتاب تاریخ کلیسای قدیم، هند ص ۲۴۴،

در وجود او ۲ حالت در آن واحد مشاهده میشود که هر دو بدون اینکه معارض یکدیگر شوند در شخص واحد متحد شده و بظهور رسیده‌اند بعبارت دیگر شخص عیسی مرکب از دو عنصر است ، یکی عنصر الوهیت و خالقیت دوم عنصر انسانیت و «خاوقیت». افکار مردم مغرب زمین باین قاعده ساده متقاعد گشته دیگر پیرامون مباحثه و مناظره نکشند . لیکن جریان امر در کلیساهای مشرق چنین نبود متکلمین نصاری با افکار عمیق شرقی خود با یکدیگر تباین روانی و جوهری پیدا کرده و مابین کلیسای اسکندریه با کلیسای انطاکیه این اختلاف بعد کمال رسید و همچنین باقی مانند تا وقتی که طوایع دولت اسلام بشمشیر غازیان عرب هر دو فرقه مغلوب و منکوب گشتند .

روحانیون انطاکیه گفتند که عیسی بکلیت خود پیکری است انسانی که بوجود الوهیت درآمده است و عیسای تاریخ کاملاً به طبیعت فردی است از افراد بشر که مانند سایر آدمیان دارای عقل و قوه اختیار میباشد و کلمه الهی در پیکر او جای گزید همانطور که آن کلمه در هر معبدی جای دارد و با آن پیکر وحدت کامل حاصل کرد بطوریکه کلمه و عیسی دو منشأ و دو مظهر ولسی دارای یک اراده و یک هویت شدند. شخصی بنام نستور یوس Nestorius از متکلمین نامی ایشان که اسقف قسطنطنیه بود در میان راهبان نصاری شور و غوغائی براه انداخت. و در مجلسی وعظ و کلام گفت جایز نیست که مریم را «مادر خدا بخوانیم» و محال است که زنی از افراد بشر نسبت به ذات الهی اهمیت حاصل نماید بلکه او بشری چون خود را زائیده که آلت و اسباب ظهور الوهیت بود. ولی از جانب دیگر شخصی بنام سیریل Cyril اسقف اسکندریه برضد عقاید او برخاسته گفت باینکه عیسی دارای جسم و جسد انسانی و روح و روان ناسونی است ولی دارای هویت ذاتی نیست بلکه هویت او در کلمه Logos ظاهر میباشد.

این دو گروه برضد یکدیگر برخاسته بیکدیگر تهمت‌ها زدند و نسبت‌ها دادند تا آنکه عاقبت در سال ۴۳۱ م بار دیگر شورای عامی تشکیل گردید ولسی این شوری نسبتاً ملغمه اغراض سیاسی شده و در تحت نفوذ و فشار امپراطور روم شرقی قرار داشت. در آنجا رسماً نستور یوس را طرد کردند و از جرگه خود اخراج نمودند. البته بدیهی است که اختلاف عقیده همچنان باقی ماند و منتهی نشد. بالاخره ناگزیر بار دیگر شورائی در شهر کالدسون Chalcedon در آسیای صغیر در سال ۴۵۱ م. تشکیل شد و پس از مباحثات بسیار اصول و کلماتی در باب ماهیت عیسی وضع کردند که همان قاعده کلامی کلیسای کاتولیک قرار گرفت. در آن جا گفته‌اند:

«ما اقرار میکنیم که پسر یگانه خداوند عیسی مسیح در آن واحد کامل در الوهیت و کامل در بشریت است هم بحقیقت خداست هم بحقیقت انسان است و دارای عقل و روح و جسد میباشد از یک طرف با پدر در الوهیت از یک عنصر و یک گوهر است و از طرف دیگر با مادر بشریت شریک میباشد و از هر جهت مانند ما است ولی دارای عصمت صرف و فرزند یگانه مولود الهی است. قبل از زمان وجود داشته است و در آخر الزمان او را مریم عندها که بخدا حامله بود زائیده و اوست مسیح یگانه پسر و خداوند ما زائیده شده ولی دارای دو ماهیت بدون ترکیب و امتزاج بدون تغییر و تبدیل بدون انقسام و تجزیه و این اختلاف دو ماهیت بهیچوجه بواسطه اتحاد با یکدیگر قابل فنا و انهدام نیست بلکه خصائص ذاتیه هر یک از آنها را با لایا محفوظ خواهد بود پس عیسی یگانه مولود الهی، کلمه اوست و مسیح است و مانند دیگر انبیاء قدیم برای تعلیم بشر قیام کرد و این

است اعتقاد نامه آباء مقدمه کلیسا که اکنون بدست ما رسیده است « صاحبان عقیده فوق به منوفیزیت (Menophysites) معروف شدند و کلیسای قبطی مصر و حبشه و یمن و یبیه شام و ارمنستان که تا امروز باقی مانده‌اند همه پیروان این عقیده‌اند. در شورای کالسدون پیروان نسطوریوس را برخاسته و کافر اعلام کردند. معذک آنها مانند يك فرقه جداگانه در شام باقی ماندند و پیروان زیاد در مشرق (عراق و کردستان و آذربایجان) پیدا کردند و این کلیسا از ایران تجاوز کرده به هندوستان سرایت نمود در قرن هفتم میلادی تاجد چین انتشار یافت. و با وجود غلبه اسلام در شام نسطوریان همچنان در آن کشور و در جنوب هند و در شمال شرقی ایران باقی مانده‌اند .

### تکوین و رشد دستگاه پاپ

کلیسای شهر روم هم از آغاز از بزرگترین مجامع عیسویان امپراطوری روم گردید البته موقعیت و محل آن سبب آن اهمیت شد ولی علاوه بر آن چون برای آن کلیسا به پایه و اساس قدیمی «اپوستولیک» قائل بودند یعنی میگفتند قدیس پطرس یکی از حواریون آنرا تأسیس فرموده و قدیس پولس نخستین مصلح آن بوده از اینرو اهمیت پیدا کرد زیرا در سراسر ممالک مغرب زمین کلیسای دیگری نبود که یکی از رسولان صدر اول آنرا بنیان گذاشته باشد. گاهی امنیت آن بجائی رسید که هر وقت مابین مجامع عیسوی اختلافات و اشکالات در اصول و فروع دین پیش می‌آمد، فتوای کلیسای روم قاطع بود و آنجا رجوع میکردند تا معلوم شود کدام يك بر طبق اصول اپوستولیک و کاتولیک است و اگر هم مراجعه نمی‌شد اسقف روم که به لقب خاص «پاپ» ملقب بود حق داشته که بآن در باب نزاع نامه نوشته و آنها را وعظ و ارشاد نماید. حتی پاپ میتواندست که بکلیساهای مرکزی بزرگ در بلاد عظیمه مشرق زمین هر وقت مناسب داند نامه نوشته و آنها را هدایت و رهبری کند و از انحراف از طریقه رسولان و یا افتادن در وادی اختلاف و دوئیّت جلوگیری فرماید. پیشوایان بزرگ و زعماء عظام عالم مسیحی در شرق و غرب جهان همه به مهتری و برتری کلیسای روم اذعان داشتند و معتقد بودند «کلیسای روم مهمترین جامعه است که وحدت روحانیون نصاری را حفظ میکند».

(اگرچه کلیسای روم در آغاز از قبول يك تن رئیس واحد تا مدتی خودداری داشت، لیکن وقتی که در اواسط قرن دوم میلادی بر این کار توافق کرد اسقف اعظم آن شهر را بنام پاپ Pope ملقب نمودند که از کلمه پایا یعنی «پدر» اشتقاق یافته است. در سال ۳۸۱ هنگامیکه اساقفه پنج مرکز بزرگ مسیحیت در شرق و غرب یعنی (قسطنطنیه، انطاکیه، اورشلیم، اسکندریه و روم) بقلب بطریارک Patriarch ملقب ساختند اسقف روم آنرا رد کرد و گفت برای او همان لقب پاپ کافی است).

سر موقعیت کلیسای روم که به طاعت آن افزود آن بود که در کشمکشها و اختلافات اصولی که از قرن دوم تا چهارم در عالم مسیحیت روی داد مانند بحران ظهور فرق گنوست‌ها و غیره، کلیسای روم می‌توانست که حکم قاطع صادر کرده اعتقاد نامه رسولان را تدوین سازد و همچنین آن کلیسا بود که فتوایی بر قانونیت و اصالت صحف عهد عتیق صادر کرد.

این اوضاع مساعد و نیز انتقال تختگاه شخص امپراطور که فرمانروای جسمانی رومبان بود از شرطوم به کنستانتینول ( قسطنطنیه ) ، باعث شد که فرمانروائی مطلقه در شهر روم در شخص رئیس روحانی آن شهر یعنی پاپ لئون اول (۳۶۱-۴۴۰) تمرکز یابد. وی اعلام کرد که چون قدیس پطرس اولین رسول عیسی است که بر مردم آمده کلیسای او نیز در میان همه کلیساهای جهان منزلت اول را خواهد داشت و اساس ادعای خود را بر روی این اصل دینی قرار گذاشت. بطوریکه در انجیل آمده است که عیسی باو گفت : « خوشا بحال تو ای شمعون بن یونا من ترا میگویم که نوی پطرس و برین صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای سکوت آسمان را بتو می سپارم و آنچه در زمین به بینی در آسمان بسته گره گشائی در آسمان گشاده شود.» متی ۱۸/۱۶.

این مقام و منزلت آسمانی از پطرس به جانشینان او پیایی منتقل شده و مسأله نوالی و خلافت رسولان در پی یکدیگر نیز خود فاعده اصولی بود که در اواخر قرن اول میلادی در جامعه مسیحیان وضع شده و درباره همه اساقفه ممالک جهان رعایت می شد که با آنها با انجام تشریفات خاصی «بیمت» میکردند یعنی دست نهادن در دست جانشینان را دست بیمت دادن بهیسی میدانستند. ولی لئون اول گفت چون سنت پطرس در میان رسولان مرتبت اولی داشته اخلاف او نیز همچنان بر همه اسقفان جهان مقدم است.

بعد از آنکه امپراطوری روم غربی در هم فرو ریخت این درجه و مرتبه پاپ نیز متوقف گشت تا آنکه در آن اعصار قبایل جرمنی نیم وحشی مانند ، ویسی گوت ها Visigoths ، استروگوت ها Ostrogoths و واندل ها Vandals بورگاندی ها Burgandians و لومباردها Lombards پی در پی بر محروسه ملک امپراطوری استیلا یافتند، این طوایف را بتفاریق ملئین فرقه متبعه آریان بدین مسیح درآوردند . گریچه از نظر کاتولیک ها مبدع و خارجی شمرده می شدند ولی باز هر چه بود مسیحی بودند، ازین سبب وقتی که ویسیگوت ها روم را فتح کردند پاپ را مورد لطف و محبت قرار دادند و در حالی که سراسر آن ناحیه را غارت و ویران ساختند، اموال و املاک پاپ از مر حمت ایشان مصون ماند.

### ظهور رهبانیت

بعد از آنکه آئین عیسی دین رسمی مملکت امپراطوری روم گردید اندکی بر نیامد که اصول رهبانیت Monasticism در آن مذهب بظهور رسیده و بسرعت رشد و نمو کرد. در آغاز بعضی اشخاص که به سخنان قدیس پولس ایمان داشتند اندرز او را که می گفت مؤمنان عیسوی را از زن و مرد شایسته است که به نجرد و تغرد زندگی کرده و دوشیزه بمانند ، در دل داشتند باین روش گرایدند لکن ظهور رهبانیت بصورت يك نهضت خاص مبتنی بر قطع علاقه از اجتماع در اواخر قرن سوم میلادی بوقوع پیوست.

اولین فردی که این روش را اختیار کرد شخصی بود بنام قدیس آنطونیوس St. Antony از اهل مصر. وی بعد از آنکه روش رهبانیت را در فرقه زادگاه خود پیشه کرد ، عاقبت سربصر را نهاده و بمزلت و نجرد پرداخت. شرح حالات و ابتلاآت و ریاضات و صیام و قیام او طولانی است.

در مملکت مصر باقتضای آب و هوا و اوضاع اجتماعی و تمایم گدوست‌ها و متکلمین اسکندریه که دنیای مادی را پلیده و جسم و جسمانیات را ناپاک میدانستند، روش آنطونیوس انشاری یافت و پیروان زیاد حاصل کرد. پس از اندک زمانی شهرت افتاد که تنهایی و عزلت مطلق موجب دیوانگی و جنون است ازینرو درجامه مسیحیان قبطی مصر روش عزلت و دستجمعی و زندگی مشترک راهبان بظهور رسید و موجب ایجاد بنای دیرها در جنوب کشور مصر گردید که در آنجا گروهی از مرثاضان تارکان دنیا در تحت ریاست بزرگان راهبان Abbots زندگی منظمی که اوقات را عادلانه بین ریاضت و عبادت و کار و مراقبت تقسیم کرده بود پیش گرفتند.

این اسلوب رهبانیت دستجمعی از مصر بخارج سرایت کرده در شام و آلهای صغیر نیز رواج یافت. ولی رهبانهای انفرادی تمام وقتشان به تفکرات نفسانی و مراقبت میکشست. بعضی در غارها و بعضی در بیابانها و بعضی دیگر بر فراز ستونهای سنگی معابد ویرانه باستانی و بعضی دیگر درون شاخهای اشجار و بعضی دیگر مانند راهبان بودائی چین و تبت در تنگنای حجرات روز بسر برده و لقمه غذائی دیگران بزرحمت بآنها میرسانیدند.

این سبک رهبانیت البته دوامی نیاورد ولی زندگانی در دیرها Monasteries معمول شد که در بنای مخصوصی جماعتی تارک دنیا گرد هم آمده و بدست رنج خود لقمه نانی بدست می‌آوردند. پیشوائی بنام بازیل Bazil که اسقف شهر قیصاریه بود (و هنوز نام او در کلیسای ارتودکس شرق بمرت و احترام یاد میشود) آنها را مورد عنایت قرار داد و برای آنها رسوم و قواعدی وضع کرد که هنوز نزد مسیحیان از تودکس متبع و معمول است. باین ترتیب دیرها در تحت نفوذ و قدرت اسقفان نواحی درآمدند و همان رسوم راهبان ممالک غربی را پیش گرفتند. علاوه شرب خمر و قرائت کتب غیر دینی را حرام دانسته و اوقات خود را صرف خدمات اجتماعی و دستگیری از فقرا و مستمندان و ایتم‌فرمودند.

نهضت رهبانیت و تترك دنیا در ممالك مغرب در ابتدا بسیار بطئی بود ولی پس از آنکه قبایل جرمنی به اروپا هجوم آوردند وضع اجتماعی آن کشورها دیگرگون شد. ازینرو نهضت مذکور رواج و انتشاری یافت و فرق مختلف و مستقل از راهبان در هر گوشه تشکیل گردید که هر يك قوانین و قواعدی مخصوص بخود داشتند بعضی سخت و جدی و بعضی دیگر نرم و ملایم. این وضع همچنان بود تا در قرن ششم گروه راهبان پیروان قدیس بندیکت «St. Benedict» تاسیس شد قدیس موصوف که پیشوای ایشان بود دستور داد که پیروان وی باید در دیر خود بکارهای دستی و اعمال پدی مشغول باشند. در صخرها و یا در دکان بمعمل سودمندی بپردازند و بخواندن کتابهای مقدسه و عبادت در اثناء روز و قسمتی از شب بگذرانند. طولی نکشید دیرهای بندیکتن در تمام ممالك غربی اروپا انتشار حاصل کرد. و در آنجا یکی از لوازم وجود کتابخانه‌هایی بود که اغلب راهبان همان دیر بقلم خود نوشته بودند و همین امر تأثیر مهمی در زندگانی اجتماعی نسلهای آینده نمود. یکی از آنها قدیس یرمیا St. yermia است که در طول زمان در گوشه انزوی دیر خود در فلسطین کتاب المقدس یعنی صحف انبیاء عهد عتیق و عهد جدید را تماماً بزبان لاتین ترجمه کرد و کتاب مجموعه و لگات Vulgate را بظهور آورد.

یکی از برجستگان زندگانی تارکان دنیا که از گروه راهبان بیرون آمد همانا پاپ گریگوری ملقب به «کبیر» است. و او اولین راهبی است که بمقام پاپی برگزیده شد و از ۵۹۰ میلادی تا

۶۰۴ در آن مرتبت رفیع جای داشت. وی بالفطره دارای ذوق حسن اداره بود و امور اموال عظیم و املاک وسیع بایرادر تحت انتظام آورد و در ملک ایتالیا مانند پادشاهی مقتدر فرمانروائی کرد و دامنه نفوذ پاپ را تا مملکت انگلستان وسعت داد و اهالی آنجا را در ربقة دین مسیح درآورد و در فرانسه و اسپانیا نیز قدرتی بسیار نصیب او شد. قاعده توبه «Penance» و ایمان به عالم برزخ Purgatory که هردو اصول دین مسیح است از تحقیقات و افاضات اوست که در کلیسای کاتولیک در مرتبه اولی قرار گرفته اند و او اولین پاپ ثروتمند و نمونه ای از قدرت و عظمت پاپهای قرون وسطی است و این قاعده را وضع کرد، که چون سنت پطرس پادشاه رسولان بود و حفظ کلیسای جهان بعهده او از طرف خداوند مقرر شده هم چنین پاپ روم نیز پادشاه مطلق کلیسا و حائز آنست.

### سنت اوگوستین

بزرگترین شخصیتی که در کلیسای قدیم کاتولیک بظهور رسید، همانا در شخص اوگوستین Augustin (۳۵۴ - ۴۳۰ م.) نمایان شد که احوال شهر هنون در شمال افریقا Numidia (در ناحیه الجزایر کنونی) بود و فردی بسیار قوی بود که تمام صفات و خصایص بشری در منتهای شدت در او وجود داشت و لیکن به زور روشن بینی و تفکر بر تمام امیال و شهوات نفسانی غالب آمده یکی از رجال بزرگ عالم مسیحیت گشت. پدرش شرك «پاگان» رومی مذهب و مادرش نصرانیه. در جوانی به تحصیل علم رغبت کرد ولی روزگاری دستخوش هوا و هوس بود و به آثار کلاسیک روم مخصوصاً بقدری علاقه داشت که انجیل را رد کرده گفت در مقابل خطابه های سیسرون Cicero این کتب مسیحی وزن و ارزش ندارد اندکی بعد از آن به آئین مانویان درآمد Manicheisme<sup>۱</sup> ولی مبادی مانی نیز عطش دامهای روحانی او را سیراب نداشت زیرا در آن مذهب از طبعه سامعان مانده و بدوجه کاملان رسید ولی برخلاف تعالیم مانی که ترك ملذات جسمانی امر میکند وی همچنان در وادی شهوات سرگردان بود.

اوگوستین در بیست و نه سالگی به ایتالیا مسافرت کرد و در میلان در مجلس درس یکی از بزرگان قدیم کلیسای کاتولیک موسوم به امبرازو Ambrasio حضور یافت و وجدانی مفتون کلام

۱ - مانویه يك اسلوب دین فلسفی است که مردی ایرانی بنام «مانی» (۲۷۶ - ۳۱۵ م.) وضع کرد و مخلوطی است از مبادی زرتشتیان، بودائیان یهود و گنوستها و مسیحیان. اصل آن بروری قاعده تنویث که منقوض استوار است که عبارت باشد از اعتقاد دو عنصر به نور و ظلمت و یا خیر و شر و یا ماده و معنی. میگوید که روح انسان اسیر ماده شر است و باید بقوت ریاضت و زهد آزادی حاصل کند. این مذهب وقتی با مذهب عیسوی رقابت میکرد ولی بعد از ظهور سنت اوگوستین رو بافول نهاد و عجب آنست که بعد از جنگهای صلیبی عده ای از صلیبیان مبادی مانی را از بلاد شرق اقتباس کرده و دوباره به منبر زمین آورده فرقه ای ایجاد کردند بنام کاتاری Cathari مدتها در جنوب فرانسه رواج داشت.

او گردید. چندی نیز فریفته مبادی فلاسفه افلاطونی جدیداً گشته و در افکار او تحولی اساسی روی داد. و معتقد گردید که افتتان نفسانی بواسطه دوری و بعد از درگاه الهی ناشی میشود و مربوط به خبت فطری و شرارت ذاتی نیست و در گوهر آدمی بدی وجود ندارد و بر آن شد که خدای تعالی منبع تمام موجودات است. ماده و مواد شریر امری است اعتباری که به نسبت دوری از قوه خالقه یعنی باری تعالی بظهور می رسد هر قدر آدمی از ذات واحد ازل که خیر محض است دورتر شود روحانیت در او نقصان یافته جسمانیت افزایش می یابد.

روزی با یک نفر از پیروان فلسفه فوق که بدین مسیح درآمده بود ملاقات کرد و پس از آن با راهبی مصری که بزور قوت ایمان و رعایت ریاضات شاقه در دین خود بر ابتلاآت و هداچی نفسانی غلبه یافته بود تصادفاً ملاقات کرد، او را آشتی و حیرتی دست داد، بی بافته در مکان دور دست تنها به باغی رفته به تمسک پرداخت. ناگهان آواز کودکی را شنید که از پشت دیوار حرف میزد و گفت «بردار و بخوان» پس دوباره بازگشته بنزد دوست خود باز آمد ملاحظه کرد یکی از رسالات کتاب عهد عتیق در روی نیمکت گذاشته است. آنرا بکشد رساله پولس رسول به رومیان بود برداشت و چنین خواند: «با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز - نه در بزما و مسکرها و فتن و فجور و نزاع و حسد بلکه عیسی مسیح خداوند را بیوشید و برای شهادت جسمانی تدارک ببیند» (رومان ۱۳/۱۳)

این کلمات در ضمیر او چنان مؤثر افتاد که دردم دامن از شهرات و ملقات برجید و هوای نفس را بکلی ترک کرد. امپراتور که مسیحی بود وی را تمعید داد و او مسیحی شده به شمال افریقا بازگشت و بر آن شد که دیری تشکیل دهد و هم در آنجا در شهر هیون بدرجه اسقفی رسید سی سال تمام بقیعت عمر خود را به تألیف و تحریر پرداخت. در زمانی که شهر موطن او در محاصره مهاجمین وحشی و اندال Vandalis بود وفات یافت ( قبر او اکنون در همانجا موجود است ).

افکار اوگوستین جنبه های مستعد دارد و فلسفه او در لاهوت مجموعه ایست از مبادی گوناگون. در سخنان او آثار نفوذ فلسفه افلاطونی جدید و روح عقیده به صحت و کتب انبیاء بنی اسرائیل بخوبی مشاهده می شود. افکار او منشأ عقاید مخصوصی در باب خدا و انسان و کلیسا و فلسفه

(۱) افلاطونی جدید (Neo Platonism) مکتبی فلسفی است که فرد بارز آن حکیمی بنام پلوتینیوس Plotinus (۲۷۰-۲۰۵ م) میباشد. بر حسب مبادی آن مکتب، حقیقت عبارت از یک سلسله اشراقیات که از واحد واجب الوجود ناشی میشود و آن صورت مطلقه کلیه است که منبع و مصدر تمام موجودات عالم میباشد. در مثل آبی که از سرچشمه های جاری میگذرد هر چه بمنبع نزدیکتر باشد پاکیزه و بهتر است. عقل نزدیکترین مرحله اشراق از موجود اول می باشد و روح و معنی در مرتبه بعد قرار دارد. ماده و جسم همه موجودات از منبع واحد اصلی دورترند انسان عبارت از ترکیب ماده و روح و عقل است و نجات او در تزکیه نفس از ماده و حصول قرب بمنبع حقیقت میباشد و آن بوسیله معرفت بدرجه انصال و اتحاد با اصل گوهر وحدت می رسد و هر چه روح او به عقل نزدیکتر شود تصفیه و تطهیر نفس و حصول بروحانیت و حتی مقام الوهیت بیشتر می شود



تاریخ می باشد.

تصور عرفانی اوگوستین درباره ذات الهی برخلاف اندیشه کسانی است که برای خدایتمالی وجودی مطلق قائل اند. وی بر آن است که خدایتمالی امری است حقیقی و موجود در هر زمان و در هر مکان و ظهور او در شخص عیسی مسیح و در قدرت ناشی از روح القدس در تاریخ زمان جلوه گری کرده است و همواره در قلوب انبیاء بشر مؤثر و فعال است. در این عقیده رنگی از فلسفه افلاطونیه جدید دیده می شود باین معنی که حق را وجود واحد ازلی میدانند که حق محض و خیر مطلق است و منبع و منشاء تمام اشیاء و موجودات در هر لحظه باو قائم اند و عالم جسم و جسمانیات حقیقت صرف نیست و شایسته آن نیست که پیوسته مورد توجه و عنایت دائم قرار گیرد. پس آنگاه این عقیده را درباره وجود حق تعالی با ایمان مبادی مسیحی آمیخته و معتقد شد که خدا یکی است در سر ظهور پس در مبداء ثلاث چنین گفت که برخلاف عقیده لاهوتیون قدیم هیچیک از این اقانیم ثلاثه خود بدیگری فرعیت و تبعیت ندارد و برای این حقایق ثلاثه تساوی و عظمت قائل شده و گفت، در عالم الوهیت نه تنها اب بزرگتر از ابن نیست بلکه اب و ابن نیز هر دو از روح القدس بالاتر نمی باشند. و روح القدس با آنکه مساوی و هم شان با ابن و اب است از آن هر دو نیز متساویا ناشی میشود و این سه امر یعنی محب و محبوب و محبت هر سه یکی هستند همانطور که در عقل انسانی حافظه و دراکه و اراده هر سه یک قوه می باشند و دارای سه جنبه متمایز هستند و هم مظاهر یک شیء و سه قوه عقلانی هستند بلکه یک قوه اند و در نتیجه لازم می آید که سه ماده جداگانه تشکیل ثلاث اقدس را نداده بلکه همه از یک شیء می باشند.

نظریه او درباره انسان که سالیان دراز در فلسفه کلامی کلیسای کاتولیک متبع بود حتی بعد از عصر اختلاف پروتستانها نیز آنرا پیروی کردند ناشی از تجربه و فتنه و ضعفی بود که در هنگام شباب بروجود او عارض شده بود از اینرو گفت که انسان بخودی خود فاسد و شریر است. و سراسر عالم وجود<sup>۱</sup> بالطبع ضایع و نباء می باشد و محکوم است به «ذنب ازلی» یا «معصیت جبلی»<sup>۱</sup> که از پدرش آدم میراث برده است. آدم ابوالبشر بالذات خوب و دارای عقل کامل خلق شده بود ولی چون قوه اختیار و اراده آزاد باو اعطا کرده بودند با اشتراک حوا در اثر آزادی عمل و غرور نفسانی از شجره ممنوعه تناول کرد و از اینرو آدم و اولاد و اعتقایش مبتلا به «معصیت جبلی» شده اند که از آن هیچکس را قوه رهائی نیست تمام بشر اخلاقاً مفتون و مبتلا هستند لیکن خداوند دارای صفت رحمت است و هر که را برگزیند مشمول عفو و غفران خود می فرماید نه از آن سبب که آنها مستحق رحمت اند بلکه آن عنایت و لطف پروردگار است که شامل حال بعضی میشود و محبت خداوند عطیه ایست الهی که چون نصیب کسی بشود آنکس از آن نمیتواند سرباز زند و شخص مذنب خطا کار همان لحظه که مشمول لطف حق می گردد دارای جد و جهد و صبر و ثبات می شود و در برابر خطایا و معاصی پایداری و استقامت می ورزد تا بدرجه قدوسیت میرسد و از این سبب ماهیت اوتغییر یافته بمقام عصمت و طهارت نائل میگردد ولی بعضی دیگر از این مرحمت بی نصیب مانده و ابدالآباد محکوم به شقاوت و ناپاکی هستند.

۱ - معصیت جبلی Original sin باصطلاح کلام عیسوی اشاره به گناه جبلی است که از آدم و حوا بمیراث در اولاد آنها باقی مانده است.

این عقیده او در باب انسان و معصیت اصلی و لطف و رحمت الهی Grace مورد بحث و جدال بسیار گردید و متکلمین نصاری در آن موضوع مشاجرات و مناظرات فراوان داشتند ولی اوگوستین همچنان در عقیده خود پا فشاری و در تحریرات عدیده بر اثبات عقیده خویش استقامت کرد و از سرگذشت عمر خود و تجربیات خویش یقین حاصل کرده بود که در حیات انسان به حب نفس و شهوت و غضب مفلطه است تا وقتی که ناگهان عفو الهی رسیده و آدم سعادتمند را از آن ورطه خلاصی بخشد .

عقیده اوگوستین در باب کلیسا این بود که آن بنیادی است الهی که حقتعالی برای آن مصلحت تأسیس فرموده است تا بوسیله عبادات و تقدسات وسائل ظهور لطف و مرحمت الهی ( Grace ) را فراهم سازند و در عالم يك کلیسا باید باشد و هیچکس از آن خارج نیست و همکس از مؤمن و مشرک و مبتدع بالاخره ممکن است روزی مشمول عفو الهی شود و نجات یابد و ثمرات و تمایلات و مقدسات سیمه Sacraments همه وسائل رستگاری الهی میباشد و مربوط به بشر نیست و هر کشتی و روحانی هر قدر فقیر و پست باشد میتواند آنرا انجام دهد تا معتقد بروز رحمت خداوند شود . باید گفت که تمام مبادی و نظریات «تئولوژیک» که سنت اوگوستین وضع و مقرر کرده و مورد قبول کلیسای کاتولیک شد بلکه در طول قرون و اعصار مبادی دیگر در آن تأثیر کرد تا آنکه عصر اصلاح مذهبی پروتستانها رسید و چنانکه خواهیم گفت بار دیگر مبادی سنت اوگوستین رجوع کرده و از نو عقاید او در عالم مسیحیت رواج و رونق گرفت.

### اشقاق کلیسا به شرقی و غربی

امپراطوری روم نه تنها از طرف شمال در معرض هجوم قبایل جرمنی قرار گرفت، بلکه در قرن هفتم میلادی از طرف جنوب شرقی نیز مورد حمله غازیان عرب گردید که سرعت بر ممالک شام و فلسطین و آسیای صغیر و شمال آفریقا و اسپانیا دست یافتند . دفاع شجاعانه رومیها در شهر کنستانتینوپل قسطنطنیه جلو توسعه عربها را از طرف شرق گرفت و در مغرب نیز یکی از شاهزادگان موسوم به شارلمارتل در فرانسه در سال ۷۳۲ م. مانع از پیشرفت ایشان گشت . اگر این دو مقاومت بعمل نیامده بود هر آینه عربان مسلمان تمام قاره اروپا را مسخره میکردند .

اثر مستقیم فتوحات مسلمانان يك نتیجه عمده ببار آورد یعنی کلیسا را بدو قسمت تجزیه کرد . امپراطور کنون سوم در قسطنطنیه پس از آنکه لشکر مجاهدین عرب را در کنکار بوسفور شکست فاحش داد برای جلوگیری از خطر نفوذ تعالیم اسلام به بعضی اصلاحات مذهبی مصمم شد و از این سبب بابگیر یگوری دوم را نارضاضی ساخت .

امپراطور ملاحظه نمود که اسلامیان حتی بعضی از خود مسیحیان کلیسا را معرض انتقاد قرار داده اند و احترام بعد پرستی را که نسبت به تصاویر و تماتیل مقدسه در نمازخانهها معمول میشود نوعی از بت پرستی می شمارند . ازینرو در سال ۷۲۶ م. فرمانی صادر کرد و نصب تصاویر را در کلیساها فسخ فرمود و این اولین قدمی است که در طریقه صورت شکنی «ایکونوکلاسم» Iconoclasm در عالم مسیحیت بطور پیوسته ولی این عمل واکنش شدیدی ، هم در مشرق و هم در مغرب بوجود آورد . در مشرق امپراطور بقره نظامی فرمان خود را اجرا کرد و ای در شهر روم بواسطه بمبداست

از اجرا و حکم قیصر سرباز زدند و پاپ جلسه شورای مذهبی Synad تشکیل داده و فتوایی صادر کرد که هرکس برخلاف احترام صورت و نمثال در کلیسا باشد از جرگه اهل ایمان خارج است و در حقیقت امپراطور را نکفر کرد. امپراطور در برابر این عمل برای تنبیه پاپ ناحیه سیسیلی در جنوب ایتالیا را از حوزه حکومت پاپ خارج ساخته در نحت امر پطریارک یونان قرار داد. شمال ایتالیا در آنوقت بتصرف قبایل لومبارد درآمد بود و آنها تهیه حمله و فتح شهر روم را می‌دیدند. از اینرو پاپ وضع مشکل و خطرناکی پیدا کرد ناگزیر از شارل مارترکه در فرانسه لشکر اسلام را شکست داده و شهرت و قدرتی عظیم پیدا کرده بود استعداد جست. در این اثنا پاپ ریکوری دوم و شارل مارترل هردو وفات یافتند ولی پسر شارل با فیلیپ با ایتالیا لشکر کشید و پادشاه لوه باردها را شکست داد و ناحیه رونا Revenna را در شمال شرق ایتالیا بیای اهدا کرد. از آن بعد پاپ‌ها بناواهی ماوراء جبال آلپ چشم دوخته و اراضی وسیعی در تحت تصرف در آوردند و کم کم پایه امپراطوری بزرگی در مغرب در تحت استیلا شخص پاپ نهاده شد.

در نتیجه پاپ دارای املاک وسیع و ثروت گزافی گشت چنانکه عایدات سالیانه او منادل به یک میلیون دلار تخمین زده می‌شود، ولی فتح و فیروزی مهمی که نصیب پاپ گردید بعد از مرگ فیلیپ در زمان پسرش شارلمان معروف اتفاق افتاد. آن سلطان صاحب اقتدار در غرب اروپا امپراطوری وسیعی در تحت فرمان خود در آورده که مشتمل بود بر ممالک فرانسه، شمال شرقی اسپانیا، بلژیک، هولاند و قسمت عمده خاک آلمان، اتریش، هنگری و شمال ایتالیا. این پادشاه پائارلمان که نسبت به کلیسای نهایت احترام را رعایت میکرد اول سال ۸۰۰ م. بروم آمد و در روز عید میلاد مسیح، لئون سوم پاپ دوم، ناج امپراطوری را بر سر او نهاده و از آن پس امپراطور مقدس اعلام گردید. این واقعه در حقیقت آغاز انصال عالم مسیحیت بدو قسمت بود. و چند سال بعد از آن امپراطور روم شرقی (قسطنطنیه) ملقب به لئون پنجم این لقب را برای شارلمان شناخته و از آن زمان رسماً امپراطوری روم بدو قسمت شرقی و غربی منقسم گردید \*

همراه انشقاق دنیوی ظاهری، یک شکاف معنوی اصولی نیز مابین شرق و غرب پدید آمد که شرح

\* پاپ‌ها در طول تاریخ همیشه با کمال جدیت به سلطنت صوری و قدرت ارضی خود دلبسته و علاقمند بودند. و قتی که ناحیه رونا Ravenna در تحت امر پاپ درآمد همیشه منظور پاپ‌ها آن بود که اراضی متصرفه امپراطورها را از آنان سلب کرده بر املاک خود ملحق سازند و برای اثبات حقانیت خود سند معجول ساختند که در آن زمان انتشار یافت و همه آنرا سند موقت و تمیزی قبول کردند. آن نوشته که بنام عطیه کنستانتین Donation of Constantine موسوم است حاکی از آن بود که آن امپراطور نه تنها برای پاپ دوم حق قضاوت روحانی را در سراسر کلیسای مسیح برسمیت شناخته بلکه او را صاحب و مالک خاک روم و ایتالیا و نواحی مجرعه در غرب دانسته است. در اواسط قرن پانزدهم مسیحی جملیت سند مذکور مستلاً اثبات گردید. ولی پاپ‌ها همچنان بدان متمسک بودند. از ۷۴۰ تا ۱۸۷۰ م مالکیت ارضی خود را در آن خاک از دست ندادند. و قتی که سلطنت ایتالیا نصیب ویکتور امانوئل گردید و از آن حق مورد ادعا مجرعه شدند بسیار اراضی گشتند. تا آنکه در سال ۱۹۲۹ م موسولینی مالکیت و سلطنت دولت پاپ را در محل واتیکان و اراضی اطراف آن برسمیت شناخت و این ماجرا خاتمه یافت.

آن از اینقرار است،

چنانکه در فوق گفتیم اوگوستین اصلی را تعلیم‌داده روح القدس هم از اب و هم از این متساویاً منبث می‌شود. در ۵۸۹ م. شورای از زعماء کلیسا در اسپانیا تشکیل گردید و متن این اصل را در اعتقادنامه اناثاس Athanas در تحت عنوان و کلمه فیلیوک Filioque یعنی «ابن» گنجایند و اضافه کردند. متکلمین و لاهوتیون کلیسای شرق برای عمل اعتراض کردند و گفتند الحاق این کلمه بمنفی نفی مصدریت مطلقه از ذات باری تعالی است و در حقیقت انکار قدرت کامله الهی میباشد. ولی پیشوایان کلیسای غرب در مبداء فیلیوک همچنان ایستادگی نمودند. این کشمکش کلامی چندین قرن بین دو کلیسا ممرکه و جدالی شدید برپا ساخت تا آنکه عاقبت در سال ۸۷۶ شورای از روحانیون در شهر قسطنطنیه تشکیل شده پاپ را بدو دلیل، یکی فعالیت سیاسی و دیگر علاقمندی به اصل فیلیوک محکوم بخطا ساخت. این فتوی در واقع حق حکومت مطلقه بر کلیسا را از پاپ سلب کرد. بالاخره جدائی و انفصال نهائی قطعی بین دو کلیسا در سال ۱۰۵۴ م. بوقوع پیوست. در آن سال پاپ روم پطریارک قسطنطنیه را تکفیر «Excommunicate» کرد. پطریارک نیز پاپ را ملحد «Athe» themas دانست و از آن سال دو شاخه کلیسای کاتولیک هر یک راه دیگری برای خود پیش گرفتند و استقلال یافتند.

#### ۴. کلیسای ارتودکس شرقی

پطریارک قسطنطنیه از اعمار ماضی تا حال همیشه مدعی تفوق و ریاست کلیه کلیساهای شرقی میباشد. گسرسه جوامع مختلف آن کلیسا در حقیقت از یکدیگر منفصل‌اند و هر یک برای خود استقلالی دارند و در هر مملکت کلیسای ملی تشکیل داده بواحدهای عدیده تقسیم میشوند. ولی همه در اصول عقاید و روایات و اخبار ارتودکسی قدیم مسیحیان شرق بایکدیگر شریک و متفق میباشند. بعد از آنکه مراکز مسیحیت در ممالک مشرق زمین یعنی در بلاد اسکندریه و اورشلیم و انطاکیه بدست سپاه اسلام تسخیر گردید، بعد از قرن هشتم، در مبادی کلامی «تئولوژی» کلیساهای مذکور تغییر مهمی روی نداد. فقط بعضی تغییرات در عبادات و اعمال و آئین نماز پیش آمد و ریاست از آن پس روزگاری دراز نصیب پطریارک قسطنطنیه شد. پس از آنکه آن شهر شهر در ۱۴۵۳ م. بقبضه ترکان عثمانی درآمد، ریاست کلیسای ارتودکس از آنجا به کلیسای بلاد اسلاو منتقل گشت که بزرگترین آنجمله کلیسای ارتودکس روسیه بود. پطریارک کلیسای روس وقتی گفت: «همانطور که شهر کنستانتین-بول (قسطنطنیه) در عالم مسیحیت روم دوم بود. تختگاه مسکو روم سوم است.»

اتحاد کلیساهای ارتودکسی در واقع هیچوقت منقطع نگردید. هر چند در اثر مزاحمت و حوادث بین المللی، کلیساهای مختلف جداگانه ملل مختلف اسلاو با یکدیگر گاهی اختلافاتی پیدا میکردند و مکرر یک شبه ایم آن کلیسا شعبه دیگر را محکوم به انفصال و تکفیر میکردند. ولی عاقبت همه آنها باقتضای مصلحت که آنرا «منفعت اقتصادی» مینامیدند بسوی یکدیگر متمایل و احکام کلیساهای تکفیر شده منفصل را ندریجاً قبول میکردند و استدلال مینمودند که کلیساهای بایستی باهم متحد بوده از قدرت و اختیارات ایشان، کاسته نگردد.

### مبای‌ی اصلی عمومی کلیسای شرقی

شعب کلیساهای ارتودوکس شرقی کما بیش بایکدیگر در مواد اصلی عام لاهوت متفق‌الکله بوده‌اند. اعتقادنامه‌های دیرین را همه قبول داشته تعالیم رسولان قدیم را همه ابدی، زوال ناپذیر میدانستند. هرچند اختلافات محلی در اعمال و عبادات مابین آنها روی می‌داده ولی در اصول ایمانی از یکدیگر جدا نشده‌اند. و از مبای‌ی و وعده‌ی قدیمترین آباء کلیسای شرق یعنی بحیی دمشق وضع کرده، تخلف نوزیده‌اند. بحییای مذکور یک قرن بعد از غلبه اسلامیان بر سوریه، سمی بلیغ نمود که اعتقادنامه کلیسای مشرق را بروی تحریرات آباء و بطریارک‌های سابق کامل ساخته در تحت نظام آورد.

اصل عام و قاعده کلیه که بحییای دمشق وضع کرد صفت خاص کلیساهای ارتودوکس است، باین عبارت خلاصه می‌شود: «ایمان استوار به تجسم خداوند، عقیده حیات در شخص عیسی که بمصر و زمان حاضر بوسیله مقدسات سببه Sacraments و دیگر عبادات منتقل شده و بما رسیده و انجام اعمال مناسک دینی از روی خلوص نیت در کلیسا» در نظر بحییای دمشق، برخلاف مسیحیان غرب، مؤسسات کلیسا اهمیت خاصی دارد یعنی عبادتگاه‌ها محسوس حیات و لطف الهی است که در روی زمین جلوه‌گر شده‌اند.

یکی از مواد جالب توجه مبای‌ی بحییی دمشق در موقعی بظهور رسیده که سبک معماری خاص کلیساهای شرق تکامل یافت و آن سبک با اسلوب معماری غرب اختلاف آشکار دارد. هم در ساختمان و هم در تزئینات داخلی و نقاشی و تصاویر با سبک معمول کلیساهای ممالک غرب، تباین مشهود است. زمانیکه امپراطور لئون سوم Leo III، چنانکه در فوق گفتیم، بر آن سرشد که احترام نقوش و تصاویر عیسی و مریم و قدسین را در داخل کلیسا قدغن کند، قال و مقال بسیار بر علیه تصمیم او در شرق و غرب بلند شد. یعنی دمشق بطرفداری از نقوش و تمائیل برخاست و گفت بحث در صور مقدسه (ایقون) از وظایف شوراهای مذهبی (سینودها Synods) میباشد و قیصر را حق مداخله در آن نیست و چون شوراهای مذکور در صورتهای مذهبی تجسم روح القدس را تشخیص داده‌اند، عیناً همانطور که خدا (پدر) در بیکر عیسی (پسر) تجسم یافت، از اینرو صورتهای مذکور در عبادات مقدسات قرار گرفته‌اند. و وسیله نقل و انتقال لطف و مرحمت الهی به مؤمنین میباشد و درست شبیه هستند به کتب مقدسه یعنی همان منزلت و اژه مذهبی که کتاب مقدس برای مؤمن با سواد دارد. صور و تمائیل برای بی سوادان است همان اثر را دارا میباشد. و نه تنها صور و تمائیل، بلکه تمام آداب و مناسک و کلمات و مؤسسات کلیسا همه دارای همان درجه و حرمت قدوسی میباشند. یعنی همه واسطه و وسیله انتقال روح الهی و لطف خداوندی به مؤمنین خواهند بود.

در نتیجه این تعالیم بود که چون در سال ۷۸۷ م. هفتمین شورای عمومی روحانی تشکیل شد و آن آخرین شورای بود که در آن یونانیان و رومیان متفقاً شرکت کردند، فتوی دادند که تصاویر و نقوش و تمائیل (ایقون‌ها) و نیز صلیب و اناجیل اربیه باید همه مورد احترام و تقدیس و تکریم قرار بگیرند هر چند عبادت آنها مربوط به اصل عبادت الهی نیست. در این قضیه کلیسای شرق و غرب تا کنون اتفاق کلمه دارند.

### ظهور اختلاف بین شرق و غرب

در سرفصلیه ماهیت الهی تصاویر (ایقون) باز بین شرق و غرب اختلافی جوهری و ایمانی پدید آمد.

کلیساهای شرق تصاویر مقدسه را دارای طبیعت و روح الهی دانستند. در حالتی که کلیسای روم در مغرب به تصویر و تمثال مریم و دیگر قدیسین منزلت بشری می‌دهند. در کلیسای غرب مریم را از آنجهت احترام می‌گذارند که مادری است عذرا، دارای احساسات و عواطف امیت نسبت بفرزند خود. در حالتی که در کلیساهای مشرق مریم را مانند مادر خدایتعالی پرستش میکنند و اورا موجودی فوق بشر میدانند که در رحم او بشریت و الوهیت در پیکر جنین عیسی امتزاج و تجسم یافت.

در بعضی نکات دیگر همچنین بین این دو طایفه اختلافانی ظاهر شده که تا امروز ادامه دارد. در کلیسای شرقی مقدسات سیمه Sacraments با کلیسای غرب مختلف است و آن هفت عبارتند از: ۱- تعمید ۲- نهدین (Christmation) که با روغن مقدس، اسف، مؤمن تازه‌وارد را جرب می‌کند ۳- عشاء ربانی (Eucharist) ۴- اعتراف ۵- قبول سلسله مقدس (Holyorder) ۶- عروس ۷- نهدین میت (که در موقع مرض و بیماری شدید نیز به نیت استشفای آنرا بعمل می‌آوردند). از میان فهرست اختلافات کلیسا يك دو مسأله دیگر مستحق ذکر است. یکی آنکه کلیساهای شرقی بطور قطع مخالف این اصل هستند که مردی بنام اسقف شهر روم ریاست عالی بر تمام جامعه کلیسای مسیح داشته باشد. دیگر آنکه این عقیده را خطا میدانند که رسولان مقدس (حواریون) از عیسی متساویاً نیروی روحانی کسب نکرده و در آتمیان بطرس حواری رئیس ایشان گردید. اسقف روم تنها جانشین و خلیفه بطرس است و چهار تن اساقفه اورشلیم و اسکندریه و انطاکیه و هر اسقف دیگری باید زیر دست و تابع اسقف روم شناخته شود و پاپ روم دارای صفت «معمومیت» نیست. و در مسائل ایمانی و اخلاقی ممکن است از خطا و اشتباه ناشی شود زیرا چندین نفر از پاپها را شورای مسیحیان در مواقع عیدیه محکوم به فساد عقیده کرده‌اند و پاپ خود نیز مدعی برتری مقام خود بر شوراهای مذکور نبوده است.

### وضع کنونی

در وقت حاضر تعیین وضع کلیساهای شرقی بسیار مشکل است. زیرا تعقیفاً بعد از جنگ جهانی دوم تمام کلیساهای ممالک شرقی اروپا در مخاطرت عظیمی افتادند. در روسیه تمام دیرها بسته شد و دولت تمام مایملک آنها را ضبط کرد و سراسر تشکیلات کلیسا، مختل و آشفته گشت زیرا کلیسای قدیم ارتودکس در آن کشور چنان آمیخته و متحد با رژیم نزاری بود که انقلاب بالشوویکی ۱۹۱۷ بزرگترین مصیبت را برای آن ببار آورد. با وجود این بعضی شب آن کلیسا بکلی مضمحل و نابود نشده‌اند. از زمان بطر کبیر تا کنون کلیسای روس تحولات بسیار یافته است و بفرق و شب گوناگون منقسم شده که بعضی از آنها جنبه کنسرواتور (گهته) دارا هستند و بعضی دیگر ناظر به اصلاحات اجتماعی و معتقد به اصلاحات مذهبی (رفورم)

در مابین قابل توجه مخصوصی میباشند. رویهم رفته اختلال و تزلزلی که در کلیسا بواسطه رژیم کمونیست پدید آمد، آنها را بیکدیگر نزدیکتر ساخت و مجبور کرد که قوای خود را با هم جمع کنند و بر اوضاع موجود با دیده حقیقت بین نظر کنند. تا بعدها چه صورتی پیدا نمایند، باید منتظر آینده بود... مهاجرین روس «روسهای سفید» که در ممالک غربی اروپا و امریکا و چین ملی رفته اند بیشتر متمایل به کلیساهای پرستان شده و میل دارند که در مبادی و در اعمال دینی نیز با آنها موافقت و همکاری نمایند. زیرا آنها نیز درباره این مهاجرین احسان و محبت بسیار ابراز داشته اند. در سایر ممالک کشورهای بالکان کلیساهای ارتودکس هنوز برخلاف جریانات سیاسی و فشارهای وارده، پافشاری و استقامت ورزیده اند و اندک اندک وضعیت قدیم خود را دارند احیا می نمایند.

## ۵. کلیسای روم کاتولیک در قرون وسطی

هنگامیکه قرون وسطی شروع میشد کلیسای کاتولیک روم مانند یکی از بزرگترین تأسیسات عصر شد و رئیسی دارای نیرو و اقتدار دنیوی عظیم در سیاست و مال و نیز در شأن و رتبه ردیف بعضی از بزرگترین سلاطین زمان بود در رأس آن جای داشت. همه نامه کنستانتین که در فوق ذکر شد در حقیقت پاپ را سلطان واقعی کلیه ممالک مغرب زمین قرار میداد و برای توسعه دایره قدرت ایشان هیچگونه حائل و مانعی وجود نداشت. البته سلاطین و شاهزادگان غرب در برابر اختیارات روحانی و عظمت معنوی مذهبی اسقف روم اذعان داشته و تسلیم بودند ولی البته بهیچوجه مایل و راضی نمی شدند که وی از دایره روحانیت تجاوز کرده در قلمرو مادی دنیوی ایشان دخل و تصرف کند. ثروت و مالکیت کلیسا بقدری بود و همچنین موقوفات و هدایای مؤمنین خالص المعنیه از هر صنف و طبقه به کلیسا بجائی رسیده بود که در سال ۸۰۰ م تقریباً یک ثلث خاک فرانسه و همچنین قسمت عمده کشور آلمان و ایتالیا در تحت تملک کلیسا قرار داشت. و پاپها برای حفظ و نگاهداشت اراضی خود در ممالک دور دست به پادشاهان و سلاطین سرپرستی آنها را از طرف خود واگذار می کردند. وجود کلیسادر ایجاد وحدت اروپا در اثر تعلیمات مذهبی و درکوت زبان واحد (لاتین) و انحام مناسک دینی و عبادات بطور منظم و دائم بسیار مؤثر بود. اقوام و امم مختلف و گوناگون اروپا را در تحت یک رژیم واحد درآورد و از همین سبب پاپ یعنی ریاست عالیه مذهب در اعماق قلوب مردم عامه اروپا حکومت میکرد.

در زمان شارلمان و اندکی بعد از او دستگاه حکومت با دستگاه کلیسا در نظم و تمشیت امور جامعه با یکدیگر معاخذت میکردند ولی بعد از آن زمان همینکه اسلوب فئودالیزم در اروپا برقرار گردید و جانشینان شارلمانی در آن سازمان فرو افتادند وسائل تجزیه امپراطوری عظیم شارلمانی فراهم آمد و محروسه او بقطعات جزء منقسم گردید. پاپها هم که خود از طرف فئودالیزم و کشیشهای شهر روم انتخاب میشدند، در تحت نفوذ دستجات سیاسی ایتالیا قرار گرفتند. بعد از آنکه ایزو اول Otto I پادشاه آلمان بفکر افتاد امپراطوری مقدس را تجدید نماید، پاپها در تعیین و انتخاب امپراطور، عاملی قوی بشمار آمدند. ولی چون خود غالباً از مردم فرانسه یا آلمان انتخاب شده بودند در روم دست نشانده اشراف و نجبای ایتالیا شدند و برای آنها ارزش و اعتبار اخلاقی یا روحانی باقی نماند. ازینرو بمرور زمان رویضف نهاد و اقتدارات ایشان نقصان یافت و

بسیاری از مؤسسات و اموال خارجی آنها از حیطة اقتدار ایشان خارج گردید و در تحت قدرت شاهان و سلاطین محلی و اشراف فئودال قرار گرفت .

رفته رفته اختلافات بین پاپها و مراکز قدرت سیاسی اروپا رو به شدت گذاشت . پاپهای دست نشانده امرا و نجبا مردمی عیاش و دنیاپرست بودند که بعضی از ایشان شغل خود را در برابر پرداخت مبلغی وجه بدست آورده . این عمل را سیمونی (Simony) میگویند . در ممالك شمالی مخصوصاً در آلمان ، اسقفهای برخلاف قوانین شرعی کلیسا که در زمان پاپ لئون اول وضع شده بود و برای افراد کشیشان تأهل و ازدواج را حرام میدانست ، شروع به مزاجعت نموده و اولاد آوردند و سمی میگردند که شغل و مقام اسقفی خود را باالواراه با عقاب ذکور خود منتقل سازند . همچنین اساقفه ممالك شمالی نسبت به شاهزادگان و سلاطین معاصر خوش آمد میگفتند و بآنها در مواقع ضرورت اجازه طلاق زنان خود میدادند (که آن نیز بشرح عیسوی حرام است ) . از طرف دیگر در بعضی از ممالك مابین قوانین شرعی Canons که مبتنی بر تساوی مصوبات شوراها و پاپها بود با مقررات مدنی تعارض روی میداد و هرچا که حکومت محلی قویتر بود احکام شرعی پایمال و با مسکوت میماند .

عاقبت اختلاف علنی بین پاپ و امپراطور به شدت رسید و آن وقتی که شخص قوی النفس صاحب عزمی موسوم به «هیلدوبراند» بمقام پاپی رسید به لقب گریگوری هفتم در سال ۱۷۷۳ م . براریکه پاپی متمکن گشت . در آلمان امپراطوری مقدس مفوض به هانری چهارم پادشاه آلمان بود . پاپ بامپراطور امر کرد که فرمانی صادر کنند و تأیید فرمایند که اسقفهای سراسر مملکت فرمان اشتغال خود را باید از مصدر پاپ بدست آورند نه از ناحیه امپراطور و همچنین کشیشان متأهل باید بیدرنک زنان خود را رها کنند و زندگانی تجرد پیش گیرند . هانری از اطاعت امر پاپ استنکاف ورزید و در همان اوان کشیش از منتخبین خود را بمقام اسقف میلان که در جزو محروسه و قلمرو ملک او بود تعیین فرمود . هیلدوبراند بر آن عمل اعتراض کرد . هانری شورائی از نجبا و اسقفان پیرو خود تشکیل داده فتوائی صادر کرد که امر پاپ را ابطال نمودند . هیلدوبراند در برابر احکامی صادر کرد و امپراطور را تکفیر و خارج از دین معرفی نمود و اجازه داد که تمام اتباع او در ایالتا و آلمان عهد وفاداری خود را نسبت بساططت او نقض نمایند این حکم مانند ساعقه بر سر امپراطور فرود آمد . هر چند جواب تلخ و تندی به پاپ نوشته و او را از یایی معزول ساخته و راهبی دروغگو نامید ولی البته این امر لاف و گزافی بیش نبود و در واقع پایه سلطنت او متزلزل گردید . نجبا و اشراف باو گفتند که اگر این سایه سیاه تکفیر و اخراج از دین از سر او برداشته نشود و یکسال بگذرد آنها ناچار او را عزل کرده و دیگری را بمقام امپراطوری انتخاب خواهند کرد .

هانری ناگزیر باز حجت بسیار در فصل زمستان از کوههای آلپ عبور کرده و بزیرات پاپ در قصر کانوسا Canossa رفت . گویند سه روز تمام وی در محوطه قصر بابای برهنه و جامه سفید در میان برف ایستاده و انتظار اجازه فیض پاپی از حضور پاپ را داشت یاب که بالا او را را دلیل کرده انتقام خود را گرفته اذن ملاقات باو داده او را عفو فرمود و تکفیر را باطل ساخت .

ولی این فتح پاپ اعظم که یکی از وقایع عجیبه اروپا در قرون وسطی است . دوامی نیاورد و یاب سه سال بعد بار دیگر او را تکفیر و اخراج کرد . هانری این بار بالشکری نیرومند بروم حمله برد و موفق شد که پاپ را از آن شهر بیرون کرده دیگری را بجای او بمقام رفیع پاپی



بگمارد . چندی برنیامد که هر دو رقیب یعنی گریگوری هفتم و هائری چهارم هردو بمردند و جانشینان ایشان هائری پنجم امپراطور و کالیکتوس دوم پاپ اعظم باهم بنای سازش گذاشتند و باهم توافق کردند که اسقفها در هر حال فقط بوسیله پاپ و بر طبق قوانین شرعی انتخاب باید شوند . ولی اسقف های آلمان قبل از شروع بشغل خود باید بحضور امپراطور بار یافته و عصای سلطنت به نشانه تصویب آن مقام ، ایشانرا لمس نمایند . و نیز توافق کردند که اسقفها نباید مزاجت اختیار کنند و بایستی همیشه مجرد بمانند .

پاپ اینوسنت سوم Innocent III (۱۲۱۶ - ۱۱۹۳ م.) از هیل دو براند قوی تر بود و زمانی شاغل مسند پاپی شد که نفوذ پاپ بحد کمال رسیده بود . وی نه تنها خود را در عالم روحانیت مافوق تمام سلاطین روی زمین قرار داده بلکه در عالم جسمانیت ارضی نیز بر آنها سلطه و استیلا داشت . هنگامیکه مملکت آلمان مابین چند تن مدعیان سلطنت که باهم رقابت میکردند ، تجزیه یافته بود ، وی یکی از آنها بنام ائوسوم Otto III بعنوان امپراطور مقدس برگزید و بعد از عهد و میثاقی غلبت که با او بست تاج امپراطوری را بر سر او نهاد . ولی چون وی آن پیمانها را فراموش کرد پاپ در حال رقیبی برای او تراشیده و با مماندند سلطان فرانسه او را بر تخت امپراطوری مقدس نشاند . و از اینقرار پاپ برای خود مقام تاج بخشی و اعطاء سلطنت را ثابت کرد . در همان اوان سلطان فرانسه در صدد بود زن خود یعنی ملکه فرانسه شاهزاده خانم سوئدی بنام اینگبورگ (Ingeborg) را که مورد لطف و محبت وی نبود طلاق دهد ولی پاپ این عمل را مخالف دین اعلام کرد و اجراء مراسم مذهبی را در سراسر خاک فرانسه قذف فرمود تا آنجا که پادشاه فرانسه مجبور شد در تحت فشار افکار دینی مردم زن مطلقه را نزد خود برگرداند . در کشور اسپانیا پاپ ناحیه آراگون را جزو املاک کلیسا ، بنصرف خود در آورد و سپس آنرا بطور «تیول» به پطر پادشاه اسپانی اعطاء فرمود . هم چنین برای انگلیسها که علیه پاپ در حال عصیان بودند مقررات سختی وضع کرد . وقتی که ریچارد ملقب به (قلب الاسد) برادر جان پادشاه انگلیس شخصی را بمیل خود برای اسقفی کانتربری مینمود ، پاپ اعمال مذهبی را در آن کشور حرام فرمود تا آنکه آنکس را که خود میخواست برمسند اسقفی آن ناحیه نشاند . و چون جان پادشاه انگلیس در مخالفت مقاومت ورزید ، پاپ او را تکفیر و مطرود ساخته و سریر سلطنت آن کشور را بلامتصدی اعلام کرده جهاد مقدسی بر علیه او ایجاد نمود . جان ناچار ، تسلیم اراده پاپ شد ولی مقبول عفو او واقع نگردید تا آنکه عاقبت آن شاه سراسر مملکت خود را بملکیت «تیول» پاپ شناخته و نهد نمود که سالیانه یک هزار مارک طلا به عنوان خراج بخزانه پاپ بپردازد .

در امور داخلی کلیسا نیز پاپ ریاست مطلقه داشت و بدون منازع ، حاکم بر تمام تشکیلات عالم مسیحیت و حکم او در حل تمام قضایا قاطع بود . زمانی که در سال ۱۲۱۵ چهارمین شورای لاتران Lateran تشکیل گردید ، اصول و قواعد کلامی چند مطابق میل او به تصویب رسید که از آن جمله اهل انتقال مادی و حکمرانی کاتولیک بود . بشرط آنکه اقرار و اعتراف و عشاء ربانی و اعطاء غفران و عفو بطور استمرار از طرف مؤمنین بعمل آید . از اینقرار پاپ اعظم در زمان اینوسنت سوم باوج اعلای قوت و اقتدار روحانی و جسمانی قرار گرفت .

### رهبانیت در قرون وسطی

قبل از جنگهای مقدس صلیبیون، اصلاحات و تغییراتی در امر راهبان دیور چندانی به ظهور نرسیده بود. و تمام مظاهر سازمانهای راهبان در اروپا در انشاء جنگهای صلیبی در تحت انقیاد فرقه سیستریکانها Cistercian و بندیکتانها Benedictine قرار داشت. ولی اندکی بعد از آن عالم رهبانیت قرون وسطی و تعالیم زهد و ریاضت آن بدست دمی نیکانها و فرانسیسکانها افتاد. اما طبقه دمی نیکان Dominicans ابتدا جنبه يك نهضت تبلیغاتی داشت که بمنظور هدایت و ارشاد فرق ضاله و مبتدعه مانند کاتارها در جنوب فرانسه بوجود آمده بود و «سنت دمی نیک» اسپانیولی مؤسس وانی این فرقه راهبان است که وعظ و دعوت خود را بتقلید از یولس حواری بایرانواحی اروپا نیز بفرستد و مردم را به تعالیم مسیحیت کاتولیک آشنا سازد. مخصوصاً شمع خود را در شهرهایی که مرکز اونیورسیتها گسیل دارد و موقعیت دعوت او در سراسر اروپا بر این نهضت سرعت انتشار یافت و راهبان پیرو آن فرقه که آنها را Friars میگویند، وقت خود را وقف خدمت بعلم و آموزش دانست نمود. این جماعت جامه و طبلسانی ساده بپوشیدند و بفقیر و فاقه زندگانی می نمودند. و برای معاش روزانه خود بموجب تعلیم انجیل (متی ۱۰ - ۱۳ - ۷) بسؤال و درپوزگی میپرداختند. این طبقه تشکیلاتی داشتند و يك رئیس کلی برآنها حکومت میکرد که تمام کارهای دهرها را در تمام بلاد اروپا در تحت نظر داشت. در رأس هر دهر راهبان یا راهبات، يك رئیس یارنیمه قرار داشت که برای مدت چهار سال از طرف خود آنها انتخاب میشد ولی بدبختی این جماعت از آنجا شروع شد که مأمور تفتیش عقاید مردم (Inquisitor) شدند و آنها خود در ابتدا به این کار تعمیلی نداشتند. وقتی که دوباره براه اصلی طبیعی خود باز گشتند در میان طبقات خواص، شهرت و توفیق زیاد حاصل کردند و نویسندگان بزرگ و معلمین عالیه مقام که همه از علمای درجه اول علم لاهوت بودند در زمان ایشان بطهور رسیدند. مانند، ال مرتوس ملائوس و توماس اکویناس و دیگر مصلحان و عرفاء معروف ساونارولا Savonarola در فلورنس و اکهارت Eckhart و تاولر Tauler از آنجمله اند.

سلسله فرانسیسکان در میان طبقات عامه مردم شهرت و موقعیتی حاصل کردند. مؤسس آن سنت فرانسیس اسیسی St. Francis Assissi یکی از رجال نامی جهان در قرون وسطی است، اینمرد روحانی بمدائیکه دوره شباب خود را بخوشی بسر آورد، و پدرش که مردی کسب و تاجر بود او را از آنجهت که لبافتنی در جمع ثروت و مال نشان نمیداد از ارث خود محروم ساخت، او نیز قدم دروادی دین گذارد و بآئین عیسی چنانکه در انجیل آمده گردن نهاد و چنانکه خود گفته است بازنی فقیر و درویش همسر گشت. سادهترین طعام را میخورد و بی تکلفترین جامه خلکستری میپوشید. و جز در حد مایحتاج ضروری مال و اثاثی جمع نمیکرد. هر وقت میسر میشد کار میکرد نه برای کسب مال بلکه برای رفع نیازمندی روزانه و اگر کاری نمیس یافت طعام ضروری را بگدائی بدست میآورد و همواره برای فقرا و بیچارگان وعظ میکرد و چون آنها بود باز بان طبیعت برای مرغان و جانوران سخن میگفت. در آنروزگار که کار و رنج معمول نبود این روش اوس بسیار تازگی داشت. همواره بتقلید از عیسی مسیح و بحکم فطرات پاک خود بیاری درماندگان می شناخت و به دستگیری از بیماران و میر و صان و مطرودان می پرداخت و همواره عمر خود را در خدمت خدا بتعالی

بسر میبرد و بقول و عمل خلاایق را بشرك حرس و آز دعوت مینمود . هنگامیکه دوازده تن به او ایمان آورده بدو پیوستند اومانند عیسی مسیح و حواریون باایشان براه افتاده نخست بنزد پاپ اعظم اینوسنت سوم Innocent III رفت و سلسله و طریقه خود را باعرضه داشت . و اوبناحسب آن اجازت فرمود . پس آنگاه هریک از آن دوازده تن را باطراف دیار و بلاد گسیل داشت و آن برادران باجامه های خاکستری رنگ خود باطراف و امصار رو آورده میادی استاد خود را تعلیم دادند . نهضتی که فرانسیس اسیس بوجود آورد بسرعت برقی انتشار یافت . پس بهمت دیگران که در پی او رفتند این سلسله صورت تشکیلات منظمی حاصل کرد و رئیس در رأس آن قرار گرفت که امور مبلغین ولایات را رسیدگی میکرد و در هر شهر و بلد نیز در تحت نظر راهبان شعبه ای تشکیل داد . پس باژوئی بنام کلارا اسکیفی (Clara Sciffi) از اهل اسیس Assisi برای راهبان همان تشکیلات را بوجود آورد . در میان طبقات عامه غیر از روحانیون و رهبان نیز سلسله های مختلف به پیروی از فرانسیس بوجود آمد که همه روزه و دعا و اعمال صالحه را شمار خود قرار داده بودند .

هر دوسلسله یعنی دمی نیکاه و فرانسیسکان ها این اصل را تعلیم میدادند که مذهب مسیح در تمام سازمانها و تشکیلات نفوذ کرده و در هر ناحیه از نواحی حیات و زندگانی تأثیر کند و در قلب و ضمیر و عقل هر فرد انسانی روشن نماید .

### شیوه کلام مدرسی (Scholasticism)

در قرون وسطی که این وقایع جریان داشت ، مدارس و آموزشگاهها نیز بکار مشغول بودند . زیرا بالاخره بر فراز خرابه دنیای قدیم دنیای جدیدی برپا شد و بود و ابناء انسانی بر آن بودند که میراث علمی قدیم را از نو در معرض مطالعه و تحقیق قرار دهند . هم از زمان شارلمانی ، کانادرالها و دیرها و کنیسه ها دائماً توجه خاصی بمدارس که برای تعلیم جوانان تأسیس کرده بودند مبذول میداشتند . بعضی از معلمان و آموزگاران در طلب حقیقت برآمدند و در بحث هر مسأله از مسائل مختلفه علاقه خاصی بدید آوردند نه تنها کتاب های قدیم یعنی مجموعه کتب مقدسه و لگات Vulgates و اعتقاد نامه های پیشینیان و قوانین شریعت و آثار ارسطو و افلاطون و فلاسفه رواقیون و نوشتجات حکمای افلاطونیه جدید و مؤلفات سنت اوگوستین و امثال آنها مطالعه میکردند ، بلکه خود نیز شروع بنگارش و تحریر و تصنیف رسالات و کتب جدید نمودند که بسرعت تمام در کنایس و دیور انتشار یافته و موضوع بحث وجدال و مباحثات و مناازات «دیالکتیک» می شد . همینکه یکی از معلمین در اثر انتشار نوشتجاتش شهرتی حاصل مینمود ، طلبه از هر طرف بحلقه درس او روی آوردند و رفته رفته این وضع منتهی با ایجاد دانشگاه های بزرگ (اینورسیتیه ها) گردید . اول همه شهر بولونی در (ایتالیا) مرکز مطالعه قوانین شرعی و مدنی گردید . سالرنو در (اسپانیا) جایگاه مطالعه طب و پاریس در (فرانسه) و اکسفورد در (انگلیس) محل تحقیقات علم الهی و تئولوژی گشت .

مولود غفلانی این مدارس عالی در قرون وسطی يك شیوه علمی بود که در نزد اهل فن به «اسکولاستیسزم» نامبردار است و موضوع آن عبارتست از «منطق دین» بعد از آنکه این رشته در

زمان شارلمانی کم‌کم شروع گردید، بررور بسط و کمال حاصل نمود و فلسفه عمیقی بوجود آورد و دائره بحث در آن، در اطراف مسائل عالیّه علم الهی و (تئولوژی) دور میزد. مثلاً تحقیق در این که عقل و الهام چگونه بایکدیگر توافق پیدا میکنند. تحقیق در این مسأله از یکسو توافق علم و دین را بوجود آورد و از طرف دیگر انطباق فلسفه را با علم لاهوت ایجاد نمود.

ولی باید گفت که تا قرن دوازدهم میلادی، افلاطون حکیم بوسیله آثار حکماء افلاطونیه چهیدو نوشتجات سنت اوگوستین، راهنما و هادی مطلق علمای الهی عالم مسیحیت بود. سنت اوگوستین تعلیم میداد که عالم ماده نسبت به عالم روح مقامی پست و نادرست دارد. و آنچه حقایق دارندتها خداوند و روح انسانی است لاغیر. از لحاظ تعارض مسأله ایمان و عقل اومیکفت، من ایمان دارم و من ادراک میکنم و از اینرو بر مبنای افلاطونیه جدید تکیه کرد و خداوند را منبع و منشأ کلی موجودات میدانست و از اینجهت هیچوقت ما بین عقل و الهام بینونیت و تضادی قائل نمیشد و چون خدای تعالی منشأ و مصدر کل علوم است از اینرو ما بین علم و الهام نیز اختلافی وجود ندارد.

تجدید مذهب فلسفه و احیای تحریرات ارسطو Aristotelian در اواخر قرن دوازدهم میلادی به وقوع پیوست و از آن زمان برای فلسفه نیز مانند علم لاهوت آزادی سخن حاصل گشت. تا آن زمان قطمانی نادرازی نوشتجات آن فیلسوف در گوشه و کنار که از بقایای ویرانه‌های تمدن روم باقی مانده بود. ولی در آن قرن در اسپانیا (اندلس) ترجمه‌های تمام کتب ارسطو بزبان عربی در دارالعلم (دانشگاه) قرطبه تدریس گردید. و بعد از هفتصد سال برای نخستین بار در اروپا، حکمت طبیعی بطور منظم و کامل در دسترس علماء و دانشمندان قرار گرفت. در نتیجه مطالعه علوم طبیعی یک روش تئولوژی جدید به وسیله مردی دانشمند موسوم به قدسی توماس اکویناس Thomas Aquinas که بزرگترین پیشوای فلسفه اسکولاستیزم بود در معرض افکار اهل علم گذاشته شد. نظریه او ترکیبی بود از فلسفه و ایمان که هر دو را بهم تلفیق کرده بدون اینکه یکی دیگری را طرد و نفی کند و بزرگترین خدمتی است که مکتب اسکولاستیک ایجاد نمود.

### توماس اکویناس

توماس اکویناس از اهل ایتالیا است. در ۱۲۲۷ م. در یکی از خانه‌های نجبا زائیده شد و چون او مرکب بود از دو نژاد رومی آلمانی. وی در جزو سلسله برادران دمی‌نیکان در آمد بدان امید که به پاریس و کولونی برود و در آنجا در حلقه درس آلبرتوس مگنوس Albertus Magnus که او نیز راهبی دانشمند از همان سلسله و از بزرگترین رجال جامع عصر خود بود، در آمده تحصیلات خود را تکمیل سازد.

وی روزگاری در آن دو شهر بزرگ به تلم مشغول بود و بالاخره به ایتالیا بازگشت و در آنجا به تألیف آثار و کتب بزرگ پرداخت. این آثار هم اکنون بهترین تحریرات کلامی کلاسی کاتولیک میباشد. از آنجمله دو کتاب مهم تألیف کرد، یکی موسوم به «Summa Contra Gentiles» رساله بررد امم کاذبه و دیگری Summa Theologica رساله در علم لاهوت.

این دانشمند روحانی در تحقیقات خود همواره کوشیده است که مابین عقل و الهام یامابین فلسفه

ولاهوت یا مابین ارسطو و مسیح تلفیق کند و معلوم سازد که عقل غریزی و ایمان منازل و مراتب مختلفه امری مستور هستند که متمم و مکمل یکدیگرند. عقل غریزی یا انسانی که مورد بحث و کلام ارسطو است میتواند به مراتب عالی و مدارج متعالیه صعود نماید. تابعدی که از دایره عالم طبیعی قدم فراتر نهاده بمرحله وجود باریتمالی پی ببرد. از اینرو انسان بقوه عاقله بسی و سلوک خود میتواند وجود واجب را اثبات نماید و برای اثبات این قفیه به پنج طریق استدلال میتواند کرد، یکی اعتقاد براه یافتن از متحرک به محرك. دیگر ضرورت وجود علت اولی. دیگری بردن از امکان به واجب دیگر تمیین مراتب در موجودات بالاخره استدلال علمی کلامی که از وجود طرح نفس ناطقه و کامل در عالم خلقت مشاهده میشود. عقل نه تنها بدین احتجاجات پنج گانه به وجود باریتمالی نائل میگردد بلکه بدون استعانت از قوه الهیه، عقل انسانی میتواند بسی و مجاهده به سر منزل کشف حقیقت الهی برسد و بواسطه استعمال منطق درک کند که خدائی پاک و منزّه وجود دارد و احدی لایتنیر و کامل مطلق که منبع نیکی ها و خیرات است. و بهمین دلیل دارای شعور لایتناهی و علم و احسان و قدرت و مشیت لایتناهی است.

ولی با همه اینها عقل غریزی نمیتواند بیش از آنچه فضایی کلی طرح کند قدمی فراتر گذارد و نمیتواند بکنه اعمال خداوند در طی تاریخ پی ببرد مگر اینکه بانبروی عقل، قوه الهی نیز منضم گردد و از معرفت و علم باریتمالی مایه بگیرد. بنابراین بالضروره باید قط از سرچشمه وحی و الهام مدد یابد و بداند که حقیقت تأویل سرگشت غم انگیز هبوط آدم چیست و چگونه شد که ابوالبشر مرتکب گناه گردید که ابدالاباد دامنگیر اعقاب اوست و نیز بکمال وحی است که عقل میتواند بحقایق تجسم الهی و توبه و کفاره و بالاخره مسأله ثالث راه یابد و بکنه حقیقت عفو و لطف الهی بوسیله مقدسات خمس میرسد و بهیئت بعدالموت جسد و روز قیامت و حقیقت جهنم و برزخ و بهشت آگاهی حاصل میکند. بنابراین تنها ایمان مبتنی بروحی و الهام است که انسان بوسیله آن میتواند اموری را درک نماید که مافوق قوه عقل است.

با همه اینها ایمان احتیاج به عقل دارد. و هیچ چیز که مورد قبول عقل نیست نمیتوان بوسیله ایمان قبول نمود. تحقیق و بررسی بیطرفانه در الهامات دین مسیح ثابت میکند که آنها هیچیک متناقض و متغایر با عقل نیستند بلکه آنها از تمام جهات مطابق و موافق عقل میباشد.

بهین سبک استدلال توماس اکویناس، سعی کرده علم فلسفه را با علم لاهوت با یکدیگر تلفیق نماید و از عالم حسی شروع کرده و به نیروی مدارک عالی یعنی عقل بسوی مسأله معرفت الهی پیش برود و علم لاهوت را با حقائق الهامیه غیبی که از ناحیه باریتمالی صادر گردیده و بعالم محسوسات و بشریت رسیده است بحث و فهم نماید و بالاخره ثابت میکند که این هر دو سیستم یعنی وحی و منطق متمم یکدیگرند.

همچنین در باب مسأله بشریت اکویناس مبادی ارسطو را با الهامات عیسوی در هم آمیخته است یعنی از یکطرف مانند ارسطو گفته است که جسم روح یعنی «ماده و صورت» اساساً محتاج الیه یکدیگراند جسم بدون روح قابل بقا نیست و روح نیز گرچه بافی و فنا ناپذیر است بدون جسم ذات و هویت فرد انسانی را ظاهر و متمایز نمیکند و تحولات در نفس او ایجاد نمی سازد و از روی این مقدمه قضیه بحث بعد از موت را که از الهامات دین است، ثابت نموده است.

خلاصه سیستم و روش ترکیبی Synthesis که توماس اکویناس بانی آنست بقدری عام و بقدری نرم و قابل قبول است که از اول تا آخر آن مورد قبول کلیسا قرار گرفت به علاوه علم نیز همانی را برای کشف حقیقت لازم شمرد. در نظر او علم لاهوت (نثولوژی) مقام اعلی دارد ولی برای مبادی انسانی «Humanism» و عالم طبیعت (نانورالیزم) نیز شأن و مکان مهم قائل گردیده است.

### عرفان در قرون وسطی

علاوه بر مکاتب کلام مدرسی اسکولاستیک و انجام اعمال و مناسک در کلیسا، بعضی طریقه‌های دیگری نیز به روش عارفانه یعنی خلوص و تفکر و مراقبت هم در جهان مسیحیت بوجود آمد که ریشه آن قدیم بود ولی در قرون وسطی صورتی دیگر حاصل نمود. مرتاضان یعنی راهبان و راهبات یک جنبه عرفانی به روش سیر و سلوک خود داده بودند. وقتی که گوشه خلوت و انزوا می‌گرفتند نفس را از خیانت و شرور پاک کرده، روح خود را در عالم نجر دوروحانیت با قدسین و ابرار و حتی تا پایه عرش الهی بالا می‌بردند.

این روش در قرون وسطی هم جنبه سیر و سلوک فردی داشت و هم صورت طریقه عام مذهبی... در قرن دوازدهم شخصی بنام برنارد از اهل کلیر و Bernard of Clairvaux پیشوای سلسله سیسترینگان‌ها Cistercians گردید و با سخنان پر شور و جذبه خود، حرارت و گرمی نوینی در حیات مذهبی مردم آن زمان بوجود آورد و از طریق محبت به آئین محبوب نجات دهنده و معب را متصل ساخت و گفت، شخص سالک دارای قدسیت آسمانی میشود و به مرتبه عشق علوی میرسد. عرقا بعد برای این سیر و سلوک سه مرحله قائل شدند، تصفیه نفس و نورانیت نفس و وحدت نفس محب با محبوب.

عارفان مسیحی میسٹیک‌ها Mystics در آلمان در قرون دوازدهم و سیزدهم بسیارند و از ایشان آثار درخشان باقی مانده است. از آنجمله کتابی در فضیلت ایمان بنام «تقلید عیسی Imitation of Christ» بقلم راهبی موسوم به توماس کمپیس Thomas Kempis در زمان خود در اروپا انتشاری عظیم حاصل نمود که گویند در قرون وسطی هیچ کتابی در شهرت و انتشار بیای آن نمی‌رسید و نزد مسیحیان هر دو فرقه یعنی یرتستان و کاتولیک موقع و منزلت خاصی حاصل کرد.

ذکر اسامی پیشوایان طریقه عرفان قرون وسطی بیفایده است و همه آنها در مراحل و سیر و سلوک مجاهده می‌کرده‌اند و با قدم شوق و پای عشق مراحل دین را پیموده و میکوشیده‌اند که دامنه حیات صوری انسانی نفس خود را بدرجه علیای صفا و کمال رسانیده بلمقاء و جبر و ربوباری نایل گردند و معب با محبوب اتصال یابد.

### انحطاط دستگاه پابی

زمانی رسید که دستگاه باب دیگر قادر بر ماندن وضع خود را در اوج اقتدار و عظمت خود در قرن سیزدهم حفظ نماید و این امر را چندین سبب بود. نخست آنکه فساد لاینقطع پابی‌ها در عالم روحانیت، در میان ملل و امم اروپایی تولید احساس ملیت و قومیت کرد که باعث افتراق بین آنها شد.

منحوصاً دو کشور یعنی فرانسه و انگلستان توانستند، بطرف استقلال قدم بردارند و کلاچائی رسید که دیگر از «امپراطوری مقدس» روم اثری باقی نماند. و آن امپراطوری وسیع به تعدادی از سلطنت‌های کوچک و امارت‌های پراکنده تجزیه شد و از آن پس نفوذ و سلطنت فرانسه از قدرت حکومت‌های ایتالیا افزونی گرفت و مابین منافع آن کشور با منافع پاپ نزاحم روی داد. و طبقه کشیشان فرانسه مجبور شدند که در این میان یکطرف را اختیار نمایند. و از این سبب موضوع قدرت روحانی و قدرت دنیوی مورد نظریه بحث ایشان قرار گرفت و اغلب آنها بطرفنداری پادشاه فرانسه قیام کردند. وقتی که مابین پاپ بونیفاس هشتم Boniface VIII (۱۲۹۴-۱۳۰۳) و فیلیپ پادشاه فرانسه اختلاف و کشمکش روی داد، این پادشاه مبادرت با اقدامی کرد که در آن زمان بسیار نادر و مهم بود یعنی نیروی وحدت ملی مردم خود و احساسات نوظهور دموکراسی را در اروپای غربی بمرض‌نمایش گذاشت. بدین ترتیب که به تقلید انگلیسها او نیز پارلمان را برای رسیدگی باین امر دعوت کرد. این مجلس اولین شورای دولتی States General بود که از نمایندگان طبقه روحانیون و اشراف و عامه خلق تشکیل می‌شد. البته در آن مجلس از پادشاه فرانسه حمایت کرده و حق را باودادند ولی پاپ باین امر رصایت نداده فرمانی صادر کرد که در تاریخ بنام «اونام سانکتام Unam Sanctam» معروف است. و باین کلمات آغاز می‌شود، «ما اعلام میداریم، ما میگوئیم، ما تعریف میکنیم و روشن میسازیم که بر هر مخلوقی فرض مطلق است که بمنظور نجات روحانی خود تابع و مطیع پاپ روم باشد» پس فیلیپ برای آنکه پاپ را مغلوب سازد بار دیگر جلسه شوری را تشکیل داده و از آنجا تصویب نامه‌ای صادر گردید که در آن پاپ را مردی جانی و کافر و فاسد الاخلاق اعلام کردند و از تمام عالم مسیحیت دعوت نمودند که شورای روحانی عمومی در تمام کلیساها تشکیل داده و پاپ را محاکمه نمایند. البته پاپ بر این امر تمکین ننمود ولی چون قوه روحانی او متکی به نیروی نظامی نبود بالاخره قوای مسلح پلیس او را با کمال مذلت محبوس ساخت. گرچه او را بزودی رها کردند ولی آبروی او رفته بود زیرا در تحت عنوان ملیت «ناسینالیزم» چندین تن سربازان خشن ویی ادب، شخص‌جانشین عیسی مسیح را گرفته و نهایت اهانت را باو وارد ساختند.

از آن به بعد یعنی از ۱۳۰۵ تا ۱۳۷۸ م. يك سلسله پاپها از نژاد فرانسیسی بر مسند پایی نشستند و برای آنکه در ایتالیا دستخوش حمله و هجوم دیگران واقع نشوند و از وطن پایی خود جلاء وطن کرده به شهر آوینیون در جنوب فرانسه منتقل گشتند. و این دوره را باصلاح «اسارت بابلی» نام نهاده‌اند. و در آنجا ایشان چنان مطیع و در تحت اراده پادشاهان فرانسه قرار گرفتند بطوریکه در جاهای دیگر کسان دیگر مدعی مقام پاپ اعظم گشته و از ۱۳۷۸-۱۴۱۷ این پاپها بمسند ریاست روحانی نشسته بودند و از اینرو بزرگترین «انشقاق» در عالم مسیحیت بوقوع پیوست و در طول این مدت دو مملکت انگلیس و فرانسه دائماً روبه استقلال میرفتند و روزافزون از قدرت و احترام پاپها کاسته می‌شد. بدین سبب از هر طرف آوازه‌ها و خواهان آزادی علیه عظمت و استبداد پاپها بلند بود و پاپها دیگر توانائی آنرا نداشتند که آن جنبش را خاموش سازند.

### نهضت تفرّدجویی (Individualism) و آزادیخواهی و اصلاح طلبی

در همین اوقات جنگهای صلیبی در شرق بوقوع پیوست و منحوصاً بمداز سقوط قسطنطنیه در

وسط قرن پانزدهم سبب شد که بسیاری از دانشمندان از آن شهر باطالیا فرار کردند و آثار عظیمه و شاهکارهای نویسندگان یونان قدیم را بهمان زبان اصلی به همراه خود بارو پای غربی بردند و از این رونهض جدیدی برای مطالعه و تحقیق آثار کلاسیک باستانی ظهور رسید که آنرا دوره «رنسانس» Renaissance نام داده‌اند. شعرا و داستان‌رایان ایتالیائی مانند پترارک و بوکاسیو که از اساتید ادبای آن عصر بودند با این نهضت پیوستند. همانطوریکه نقاشان و مجسمه‌سازان هنر قدیم را احیاء کردند، اینان نیز منشآت انسانی «Humanism» را تازه نمودند و علاقه خاصی بمطالعه آثار طبیعی و انسانی ظهور رسید. حتی پاپ‌ها خود نیز حامی و مشوق علم و هنر گشتند و از این سبب وظائفی را که مانند پدر مقدس در عالم مسیحیت بر عهده داشتند فراموش کردند.

طبقات عامه از این انقلاب عظیم بی‌بهره نماندند. در آن زمان که اکتشافات جغرافیائی دنیای وسیعتری در افق فکر مردم بوجود آورده بود، نخست صلیبیان و سپس سیاحان و مکتشفان جغرافیائی مانند مارکوپولو و کریستف کولومبوس و پس از آنها مازلان و دیگران سرگذشت‌ها و داستانها در طی سفرنامه‌های خود برای مردم حکایت کردند. وضمت اجتماعی و اقتصادی نیز دیگرگون شده و شهرهای بزرگ تجارنی خارج از حوزه قدرت شاهزادگان و اشراف بوجود آمد که در آنجا وجوه و اهل کسب و مشاغل در انجمنهای بلدی و در بازارها جمع شده در ضمن هزار سخن دیگر از رفتار و کردار طبقه کشیشان و روحانیون را موضوع بحث قرار داده و از پاپ گرفته تا کشیشهای زیر دست او را بیاد انتقاد گرفتند.

کلیسا در آن زمان مقررات و تأسیسات خاصی برای جمع مال و اخذ وجوه برپا کرده بود. مثلاً بمنوان حق فروش غفران و آزادی از کیفر حقتعالی و بمنوان حق اعتراف گناهان و حق مالیات نمید و مالیات زواج و عزا و سایر مشاغل و تکالیف کلیسائی، مالیاتهای اجباری از مؤمنین میگرفتند. بدیهی است از این امور نیز مردم بسیار ناراضی و شاکی شده بودند در آن زمان و اندک اندک برای کسب سواد و طلب علم در میان عامه شوقی زیاد پدیدار شده بود. البته تحصیل الهیه باستانی کلاسیک (یونانی و رومی) برای آنها مانند دانشمندان و فضلا میسر نبود لکن آنها شائق و راغب گشتند که لااقل بهمانی و حقایق کتاب المقدس شخصاً پی ببرند.

در ممالک شمال اروپا این اشتیاق و میل عمومی به دانستن و خواندن کتاب المقدس هم چنین شکایت و انتقاد از اولیای کلیسا بعد کمال رسید و در سایر بلاد شدیدتر شد. یکی از کشیشان انگلیسی بنام جان ویکلیف John wiclif این مالیاتهای مذهبی را محکوم و مطرود ساخته و آنرا مال حرام و خلاف مبادی انجیل و اخلاق خواند. جمعی از کشیشان پیرو خود که آنها را لولارد Lollards می‌گفتند، در میان خلق انگلستان منتشر ساخت و با آنها تعلیم داد که مطالعه ترجمه انجیل را بزبان بومی و مادری خود بنمایند و «ولکات» یعنی کتب مقدسه را بانگلیسی ترجمه کنند. این مبادی در سراسر اروپا انتشاری بلوغ یافته در مملکت مجارستان Bohmia شخصی دیگر بنام جان هوس John Huss قیام کرده مردم را بر عیان علیه کلیسا پراکنخت. بعدی این قیام شدید بود که شورای کلیسا در سال ۱۴۱۵ معروف به شورای کنستانس تشکیل شده و جان هوس را به نهمت کفر و الواد محکوم ساخته او را زنده بسوختند. نظیر این نهضت در قرن پانزدهم توسط شخص دیگری از راهبان دمی‌نیکان، هوسوم به سونارولا Savonarola در فلورانس بوقوع پیوست که باعدم و صلابه بردن آن شخص منتهی گشت.



البته کلیسا در نیمه اول قرن پانزدهم با ماضیت اسفغان و امپراطوران و امرا سمی بسیار کرد که اصلاحات مطلوبه را در امور خود بعمل آورد ولی آن‌ساعی بی‌حاصل بود. تنها اصلاح مؤثری که در آن‌زمان بعمل آمد آن بود که از وجود پایهای متعدد و رقیب یکدیگر جلوگیری کرده آنها را معزول ساختند و یک فرد واحد برمسند پایی قرار گرفت، که مقر و جایگاه او بازهمان شهر روم شد. از این که بگذریم اوضاع عمومی همچنان روز بروز بضرر کلیسا وخیم‌تر می‌شد و می‌بایستی بالضروره تنبیرات عظیمی در کلیسا روی دهد.

## ۶. اصلاح پروتستانیزم

اصلاح پروتستانها عالم مسیحیت غرب اروپا را بدو گروه انصالن‌پذیر، مجزی و منفصل ساخت. هرگاه کسی تحول افکار قرون‌وسطی را مورد مطالعه قرار دهد، می‌بیند که این امر نتیجه مقدمات دور و درازی بوده است علل و اسباب نوینی بظهور رسید. که آن مقدمات را به نتیجه رسانید. از آنجمله پیدایش و ایجاد طبقه متوسط‌الناس در جامعه که دارای هویت مستقل اقتصادی و فرهنگی بودند. وقتی که مردم اروپا شهر نشینی آغاز کرده و بلاد آباد در کنسار رودخانه‌ها و سواحل دریاهای در اثر ازدیاد تجارت و حرفت بوجود آمد از آن پس ثروت بحالت تجر و جمود صورت زمین و کالابافی‌نماند بلکه یک حرکت و سیر اجتماعی حاصل نموده بشکل بول‌نقد بحریان افتاد و سرمایه‌داری بمعنای جدید بوجود آمد. در نتیجه تدریجاً از اقتدارات سلاطین و اشراف‌کشته شده و بحکم ضرورت ناگزیر شدند که طبقه متوسط یعنی هزاران مردم شهرنشین را آزادی بدهند و از حال رعیتی بیرون آمده بصورت افراد مستقل آزاد درآمدند.

آن طبقه متوسط همینکه از زیر بار اربابی و آقائی طبقه عالی بیرون آمدند و تنها برای حکومت ایشان در هر شهر چندتن بنماینده‌گی بعنوان شهردار *Bourgomasters* و مشاورین انجمن شهر باقی ماندند. دارای شخصیت و استقلال شده و مشکلات حیوة و مسائل زندگی را طبق فکر و ذوق خود حل و فصل کردند.

از لحاظ سیاسی نقطه نظر ایشان بطریقی رفت که منتهی به دموکراسی گردید و در نتیجه انقلاب دهقانان که در قرن ۱۴ و ۱۵ بوقوع پیوست در ممالک اروپای مرکزی و انگلند آزادی فردی را تأمین نمود.

همراه این تحول اجتماعی از مد نظر مذهبی نیز طبقه عامه مردم اروپا شروع کردند که فضایی دینی و ایمانی را هم بر طبق عقل شخصی یا بوسیله ایمان قلبی خود حل و تجزیه نمایند و کار بجائی رسید که طبقه عوام هرچه بیشتر بصلاحت ذاتی و استقلال شخصی خود می‌برد. کلیسا در نظر او فاسد و اوضاع آن بیش از پیش نامطلوب جلوه‌گر گشت. کلیسا در نظر مردم آن زمان بصورت دستگاه عریض و طولی درآمد که قصدی جز جمع‌آوری نقدینه و ذخائر مالی ندارد و از هر گوشه اروپا سیل زر و سیم را به شهر روم جاری می‌سازد که در آنجا ماده پرستی و عیش و نوش و اعمال ناپسند حتی فحشا در میان طبقه کشیشان و روحانیون بدون هیچ حائل و ممانعی بعد کمال مدهول است و بالاخره تشخیص دادند که دستگاه کلیسا نه تنها فاسد و تباه است بلکه از قافله ترقی و تقدم زمان نیز مسافت طولانی عقب افتاده و در این جهان متغیر که سریعاً رو به پیشرفت است.

آن دستگاه همچنان بصورت يك مؤسسه جامد متحجر از قرن به قرن پیوسته در تحت نظامات خشك و انعطاف ناپذیر باقی مانده و بصورت يك مذهب و دین بی روح برای هر فرد درآمدہ است . در حالی که مابین دین و زندگانی انسانی فاصله وشكاف عظیمی بظهور رسیده دائماً کلیسا از حواشی روزمره جامعه بشری دورتر و بنابراین مردمان متقی و دیندار که در تحت تأثیر کابینالیزم و ناسیونالیزم روز افزون قرار داشتند خواستار تغییرات اساسی در کلیسا گشتند که آنرا هر چه بیشتر و مهمتر درخور ضرورت و حاجت زمان قرار دهد. این کار عاقبت بجائی رسید که زمان مستعد ظهور رهبری مصلح گردید که اصلاحاتی در کلیسا بعمل آورد.

### اصلاح مذهبی لوتر

این شخص رهبر در آلمان بظهور رسید وی بنام مارتین لوتر Martin Luther ۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶ مردی آلمانی متهور و بی پروا و بسیار متقی و پاکدامن بود که در وجود خود ایمان و اعتقاد را باعمل و کردار درآمیخت . لوتر در آیات ساکسونی از دودمان دهقانی زائیده شد . در محیط خانوادگی او هیچگونه احترام و عقیدتی به کشیشان وجود نداشت ولی نرس از غضب الهی بحدکمال موجود بود. لوتر در ابتدای عمر طریقه رهبانیت پیش گرفته و در دیری از فرقه اوگستین Augustinians درآمد و در تحت انتظامات دیر برپاضات و عبادات در طلب رضای خداوند مجاهد نمود. جابروکشی مینمود ، روزه می گرفت گریه می کرد و دعا می خواند و دائماً در کنایهای خود بمطالعه مشغول بود تا حدی که از فرط ریاضت از وجود او گوشت و استخوانی بیش نماند . ولی با اینهمه نفس او را اطمینان حاصل نشده خود را مستحق اطف و رحمت ربانی نمیدید. در سال ۱۵۰۷ در طبقه کشیشان داخل شد و بعد از چندی بسمت استادی در دانشگاه ویفنبگ Wittenberg که بزرگ ایالت ساکسونی موسوم بفردریک ملقب به «حکیم» Frederick the Wise تأسیس نموده بود برگزیده شد. در آنجا تعالیم فلسفه ارسطو را نپسندید و او را شخصی مغرور و بت پرست و فاسدالعقیده دانست که با کلمات میان تهی خود باعث گمراهی گروهی از مسیحیان شده است . لوتر اطمینان خاطر و آسایش ضمیر خود را فقط در کتاب المقدس (Bible) جستجو می کرد . و مخصوصاً از سفر مزامیر دود و رسالت قدیس پولس استفاده بسیار می کرد و با شوق قلبی و حرارت باطنی به تعلیم و تعلم مشغول بود پس سفری به رم کرد و در آنجا مابینه دید و مشاهده کرد که چگونه دستگاه پاپ بدست اشخاصی ناباب افتاده و طبقه کشیشان برخلاف تعالیم عیسی فقر و شکستگی را ترك کرده در وادی تجمل پرستی و ظاهر سازی و خود خواهی گمراه شده اند .

روزی رسالهٔ پولس بر رومیان را مطالعه می کرد باین جمله مصادف شده «عدالت خدا مکتشف میشود از ایمان نا ایمان چنانکه مکتوبست که عادل بایمان زیست خواهد نمود» (رساله پولس ، ۱۷۱) . از این عبارت برقی در ضمیر و روح او تابشی گرفت و انقلابی در افکار او پدید آورد و گفت «ایمان ، و فقط ایمان ، برای نجات انسان کافی است و رحمت و لطف الهی تنها وسیله اعمال نیست بلکه خداوند متعال مانند پدری مهربان رحیم و بخشاینده به صاحبان ایمان است و هر کس با محبت و توکل الهی زندگانی میکند ، اعمال خود را تنها بامیزان ایمان باید بسنجد و انسان مانند طفلی که بمحبت پدر خود یقین دارد بخداوند محبت میورزد و توکل میکند. پس حق شناسی و معرفت ، سرچشمه حیات عیسوی است

نه‌ترس‌وهراس.»

در این اثنا که لوتر باین افکار سرگرم بود عاملی ازطرف پاپ بنام تتزل Tetzel ناحیه ویتزبرگ آمد که بمسیحیان آن ناحیه توبه و مغفرت عطا فرماید و در برابر پول بگیرد. لوتر این عمل را ناپسند دانسته و علناً علیه این کار زشت سخن گفت پس باجمعی از دوستان همفیده خود در تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ نامه‌ای نوشت مشتمل برنودوپنج اصل (نز) که در تاریخ کلیسا مشهور است. در این «نامه» بتفصیل عمل خرید و فروش غفران و انابه را که منبع عبادانی برای کشیشها بود نخطه و تقبیح کرد و برحسب رسم معمول آکادمی باکمال ادب مخالفین را درباره عقاید خود بمنظره و بحث دعوت کرد و آن نامه که بلاطینی نوشته شد و به آلمانی ترجمه یافته بود بقدری مورد توجه تمام مردم آلمان واقع شد و نسخ آنرا به‌حدی طلب میکردند که چاپخانه دانشگاه از عهده طبع و انتشار آن برنمی‌آمد.

این عمل مانند روغنی که بر آتش بیفشانند درسراسر آلمان شمالی نائره، بحث و گفتگو را مشتمل ساخت. در طی آن نامه درحقیقت مسأله آزادی از تحت یوغ کلیسای روم نهفته بود. بدیهی است این عمل بر تتزل عامل پاپ و دیگر عمال او ناگوار افتاده و نسخه‌ای از آنرا اسقف آن ناحیه بنزد پاپ فرستاد که خاطر آن عالیجناب را برآشف و امر فرمود که لوتر را بروم آورده مورد محاکمه و بازخواست قرار گیرد ولی شاهزاده فرمانروای ساکسونی که از وجود مرد دانشمندی‌مانند لوتر در دربار خود می‌باید در این کار وساطت کرد و پاپ امر کرد که لوتر بموضع مسافرت به روم به شهر اوگسبورگ Augsburg برود و درحضور نماینده پاپ بکار او رسیدگی شود. لوتر نیز بدیرفته بآنجا رفت.

این جریان سبب شد که مسأله اصلاح کلیسا اندک اندک بمیان بیاید و لوتر برای اثبات مدعای خود ناگزیر شد که در اوراق صحف مقدسه تحقیق و تدقیق زیادتری نماید. در نتیجه این مطالعه بر لوتر بطور روشن ثابت شد که کلیسای کاتولیک بکلی از قاعده امر کتاب الهی منحرف است و بسیاری از اعمال آن درست مخالف مبانی عیسی است. عاقبت باین نتیجه رسید که نه تنها موضوع جهت فروش غفران و معامله و توبه بکلی برخلاف حقایق تعالیم مطلقه عیسی و مواعظ قدسین می‌باشد بلکه سراسر اعمالی که در طول قرون وسطی کشیشها در تحت غفران کفار و نواب انجام می‌داده‌اند و درحقیقت باب معامله و دادوستد با خدا باز کرده‌اند، باطل است و تمام کشیشان از اسقف تا پاپ همه بر خطا می‌روند. توبه حقیقی امری باطنی و وجدانی است که انسان باید مستقیماً وبدون وساطت احدی در دل خود باخدای مهربان و پدر آمرزگار خویش ببینند و هر عیسوی پاک اعتقاد که در دل از اعمال خود احساس شرمساری میکند می‌تواند و حق دارد که بدرگاه پروردگار بازگشت جوید و بدون اینکه غفران نامه از طرف کشیش بنام او صادر گردیده باشد از رنج و عقاب و بارگناه آزاد می‌گردد.

از این پس افکار لوتر دائماً در تحول و تکامل سیر می‌کرد و عاقبت باین درجه رسید که گفت مقصود از کلیسای حقیقی هیچ‌گونه تشکیلات کشیشی خاصی نیست بلکه آن همان اتصال بین مؤمنان است در تحت ریاست و رهبری عیسی و تنها قوه حاکمه که میان عیسویان حاکم مطلق است همانا کتاب مقدس می‌باشد. از اینرو باید آنرا برای عامه مؤمنان قابل فهم قرار داد چندانکه بتوانند از بمن روح القدس و در طریق ایمان فلجی آنرا بدرستی درک کنند. و از اینقرار هر کس که دارای ایمان

صحیح باشد می‌تواند کشیش نفس خود بوده و کلیسا عبارتست از جامعه عام مؤمنان جهان. بهمین سبب برای آنکه تمام مؤمنان بتوانند در اعمال و عقاید دینی خود معاف باشند بایستی هرگونه نماز و دعا در کلیسا زبان آلمانی بجای لاتین انجام گیرد و باید آنرا بسادگی هرچه تمامتر انجام داد که فهم ترجمه آن برای هرکس واضح و روشن باشد. محاکمه لوثر در برابرماینده پاپ بی‌نتیجه ماند. پاپ حکم کردند که از عقاید خود عدول کند و او البته امتناع نمود و فرار کرد و به وینبرگ بازگشت چون در این اوقات اوضاع سیاسی در اروپا دچار آشفتگی و اضطراب بود دستگاه پاپ اندکی دربار لوثر روش سکوت را پیش گرفتند. ولی لوثر آرام ننشسته با کشیشان و متکلمین نصاری همواره بمباحثه و مناظره برمی‌خواست و در یکی از آن مناظرات مصوبات شورای کنستانس Constance را انکار کرده محکومیت و تکفیر جان هوس سابق الذکر را امری خطا و برخلاف حق اعلام نمود. پاپ ملاحظه کرد که لوثر بکلی ریفه اقرار بکلیسای کاتولیک را از گردن خود برداشته و کتاب المقدس را برای ونظر خودش تفسیر و تأویل می‌نماید. از اینرو حکمی صادر کرد و او را رسماً تکفیر نمود و امپراطور شارل پنجم مأمور اجرای حکم گشت. ازینرو در سال ۱۵۲۱ م. امپراطور لوثر را احضار نمود که در برابر دیوان امپراطوری از شهر ورمز Worms محاکمه شود. در این محاکمه که لوثر صریحاً اقرار کرد تمام آن نوشتجات که پاپ منسوب می‌دارند همه را خود نوشته است و آنها را تا دلیل قاطعی در خود کتاب المقدس در ابطال عقاید او به دست نباشد انکار نخواهد کرد. در زمانی که لوثر به موطن خود بازگشت. حکم دیوان امپراطوری بر علیه او صادر گردیده او را محکوم ساختند و امر بتوقیف او نموده و هم‌چنین پناه دادن او و خواندن کتب و رسالات او را ممنوع اعلام کردند. لوثر ناگزیر مخفی شده و فردریک شاهزاده ساکسونی او را در قصر خود و در قلعه وارتمبرگ Wartburg پنهان نمود.

لوثر این فراغت اجباری را مفتنم شمرد و بکاری مفید دست زد و اسفار «عهد جدید» را از لاتین به آلمانی ترجمه کرد و چند سال بعد در ۱۵۳۴ ترجمه کامل کتاب المقدس را منتشر ساخت و این کار نتایج بزرگ در برداشت زیرا از یکطرف اصل عمده اصلاح مذهبی را بر قرار ساخت که خواندن آن کتاب را برای عامه بزبان مادری آسان گردانید و از طرف دیگر برای اولین بار بزبان آلمانی کسوت ادبی لغت واحدی را پوشانید و بدینوسیله وحدت فرهنگی ملت آلمان محرز و مسلم گشت.

فرمان محکومیت او دیری نپائید. امپراطور سرگرم جنگها و محاربات خود بود. لوثر از نهانخانه خود برون آمده معلوم گردید که ملت آلمان اکثر طرفدار او هستند و در بسیاری از ایالات آن کشور شاهزاده‌ها عهد و پیمان مذهبی خود را با پاپ شکسته و بمبادی لوثر ایمان آورده و برتستان Peretstant شمرده شده‌اند.

چون در سال ۱۵۴۶ لوثر وفات یافت مبادی اصلاحیه او از آلمان مرکزی بشمال و جنوب آن کشور بسط یافته و از آنجا تجاوز نموده بممالک دانمارک و نور و سوئد و ممالک ساحلی بالتیک نفوذ کرده بود.

گرچه او برای پیروان خود یک سیستم کلام (تئولوژی) ثابتی باقی نگذاشت و سازمانی به وجود نیاورد و در طول مدت جهاد خود گاهی ضعف و فتور در او مشهود می‌شد که ناشی از جزم و در اندیشی و «کسرتانیزم» او بود، بهیچ وجه نمیتوان او را یک فرد را دیگال دانست ولی لوثر فلسفه اوسط و

و تمایم نوماسا کویتاس را انکار کرد و مذهب کاتولیک را از وضعی که در فرعون وسطی داشت بدوی کلیسای قدیم سوق میداد و سنت اگوستین را شخصی میدانست که پیرو فکرو قلب خود بود و از او گذشته تمام ایمان خویش را در تمایم قدس پطرس رسول متمرکز ساخت. بعضی لوتر را در مبادی ایمانی زیاد از حد منزع و کنسرواتور میدانند زیرا وی آداب و رسوم کلیسا را مانند افروختن شمع و نصب صلیب و استعمال ارغنون و دیگر تشریفات و مناسک کلیسای روم را جایز دانست. وقتی سعی کردند که او را بامصلح مذهبی سویس زوینگلی Zwingli ملاقات دهند مباحثه و مکالمه مابین ایشان به نتیجه نرسید و منقطع گشت زیرا لوتر با اینکه میکفت در عشاء ربانی جسم عیسی وجود ندارد ولی با وجود این اصرار میورزید روح عیسی در آن موجود است و در آن شراب و نان مقدس پاره‌ای از روح عیسوی قرار گرفته است.

همین کنسرواتریزم لوتر در مسائل اجتماعی و سیاسی نیز مشهود است، بعضی مواقع در قمت اواخر عمر او آثار خصومت با یهود (Anti Semitism) نیز ملاحظه میگردد و در هنگام انقلاب روستائیان در سال ۱۵۲۴ وی بطرفداری بزرگان و شاهزادگان برخاست و در حقیقت تمایم او در باب اطاعت از اولیاء دولت و تسلیم فرمانبرداری در دستگاه شاهزادگان است که پایه دولتهای آلمان را بنا نهاد.

عمر لوتر کفاف نداد جنگ مذهبی آلمان را که در اواسط قرن شانزدهم به وقوع پیوست و مصائب بیشمار برای ملت آلمان بار آورد مشاهده کند. این جنگ داخلی که به صلح اوگسبورگ (۱۵۵۵) منتهی گردید حق متساوی به افراد هر یک از دو کلیسای کاتولیک و لوتران عطا کرد. بر حسب این مصالحه هر مذهب که شاهزاده و رئیس یکی از دولتهای داخلی آلمان آنرا اختیار کند مذهب رسمی مردم همان ناحیه شناخته می‌شود و حکمران و بزرگ همان ناحیه از آن پس همان حقوق و وظایفی را در کلیسا که اسقفها قبلاً برعهده داشتند ایفا خواهند کرد.

### اصلاح مذهبی در سویس

در کشور سویس اصلاح مذهبی بصورت قطعی تر درآمد. کشیش عالمی بنام اولریش زوینگلی Ulrich Zwingli (۱۵۳۱ - ۱۴۸۴) از زمان جوانی با تمایم هومنست Humanists ها رغبت کرد و با مبارزهای که آنجماعت بر علیه خرافات و اوهام میگردند همراه شد و رجعت به نص کتاب مقدس عهد قدیم را پایه و اساس ایمان دین مسیح قرار داد. در شهر زوریخ متون اناجیل ارببه و بعد از آن دیگر رسالات را در معرض استفاده خاص و عام گذارد. در سال ۱۵۲۲ بالاخره باین عقیده نهائی رسید که مسیحیان باید فقط بر طبق احکام کتاب المقدس عمل نمایند لا غیر. این عقیده از مبادی لوتر یک درجه بالاتر بود. زیرا لوتر بعضی اعمال و مناسک را بر حسب دستور و مبادی که کاتولیکها بجا میآوردند مباح دانسته بود و میکفت انجام هر یک از این تشریفات دینی که در کتاب مقدس نهی صریح میآوردند مباح نباشد و یا بجهتی مفید دانسته شود جایز است. ولی زوینگلی بر حسب مبادی تند خود مردم زوریخ را دعوت کرد که تمام صور و تمائیل و صلیب ها را از کلیساها برداشته و سرودها را بدون ارغنون بسرایند و برای اینکه آداب مراسم دینی را در کلیسا موقوف سازد اظهار کرد که عیسی که در هنگام عشاء ربانی گفت این نان و شراب خون و گوشت بدن من است مقصودش

آن نبود که حقیقتاً پاره‌ای از جسم اوست بلکه میخواست بگوید که آن هر دو علامت وجود اوست. باشد ازینرو برخلاف عقل است که تصور شود بدن و خون عیسی در آن واحد هم در آسمان باشد هم در روی ده‌ها هزار محراب بر روی زمین (چنانکه اوترس معتقد بود). بزعم او نان و شراب را امری رمزی باید دانست که در حقیقت یادگار مقدسی از به‌صلیب آویختن عیسی و فداکاری او در راه نجات بشری میباشد پس راه صحیح برای انجام رسم عشاء ربانی آنست که هر عیسوی معتقد سعی کند حتی الامکان کردار و گفتار خود را مطابق مسیحیان صدر اول قرار دهد و از تشریفات ظاهری و رسوم و آداب صوری بعداقل اکثفا کند. مراسم دعا و عبادت در کلیسا که اساس آن بر وعظ (Sermon) قرار دارد و نقطه مرکزی عبادت را موعظه باید شناخت و بدان وسیله است که اراده الهی بر روی زمین شناخته میشود و نظام امور کلیساهای محلی در هر شهر و ناحیه بایستی در دست بزرگترین جامعه مؤمنان همان محل قرار گیرد که آنها را مجموعاً (شورای روحانی) نام باید داد. زیرا فقط این اصول و روش است که به تشکیلات مسیحیان در صبر اول مشابهت خواهد داشت.

در زمان حیات زوپنگلی غالب مبادی اصلاحیه‌اش در غالب بلاد اروپای مرکزی مانند بال و برون و کلاروس و بولهوزن و استراسبورگ انتشار یافت و عاقبت منجر به جنگ داخلی مابین بیرون و کاتولیک‌ها گردید و زوپنگلی خود در یکی از آن جنگ‌ها بسال ۱۵۴۱ به قتل رسید.

در نواحی جنوب غربی-ویسی یکی از واعظان جوان پرشوق و حرارت موسوم به فارل Farel در ژنو قیام کرده مردم آن شهر را با اصلاحات دینی دعوت کرد. چون انجام این کار خطری مانع قدرت و توانائی او بود وی جوان دانشمندی از اهل فرانسه موسوم به جان کالوین John Calvin (۱۵۶۴ - ۱۵۹۹) را بپاری خود طلب کرد. کالوین در آنوقت از فرانسه فرار کرده به ژنو آمده بود و در آنجا در سن ۲۶ سالگی کتاب مهمی تألیف کرده بود بنام «تأسیسات مذهب مسیح» که بعدها از اولین کتب مهمه کلاسیک دوره اصلاحات دینی شمرده شد و در آن مبادی و عقاید پروتستان‌ها را بصراحت و وضوح تمام شرح و تفسیر کرده بود و همین کتاب است که پایه و اساس یکی از فرق پروتستان موسوم به پرس‌بیتریانیزم Presbyterianism را تشکیل میدهد.

استدلالهای کالوین منتج باین نتیجه است که حیوة مرکز ثقل وجود است و باید آنرا بیش از حد متمارف جدی تلقی نمود وظیفه دینی رعایت انضباط نفسانی، نزد او و بمنتهای اهمیت است. میگوید آدم باید همیشه خود را در مرئسی و منظر حق تعالی بداند. و در آن حالت زندگانی نماید. مردمان هرزه و عیاشی که ساعات عمر خود را در عیش و نوش لذایذ به بوالهوسی میگذرانند و رقص و قمار و ولگردی را بر مرافیت و تفکر و خواندن کتاب خدا و انجام اراده الهی ترجیح میدهند آنها ملحه شیطان‌اند و به نافرجهن محکوم میباشند. بنابر این صفات شریفه عفت و تقوی بر اساس منطقی قرار دارد و در آن طفره و وقفای بمل نمی‌توان آورد در نتیجه این تعالیم کالوین رفتار و کردار مردم ژنو را تغییر داد. آنها را مردمانی خشک و زاهد و پرهیزگار ببار آورد ازینرو آنها از پیروی لوتر که راحت و سرخوشی را اجازه میداد بکلی سر باز زدند و دیگر مانند او سرود خوانی و نغمه‌سرایی و هم‌آواز ارغنون کلیسا را جائز نشمردند و برخلاف او باور نکردند که از خشم و غضب الهی به‌هول میتوان نجات یافت و رحم و غفران خداوند را بآسانی بدست آورد. نزد کالوین لذت و سرور امری داخلی و ماطنی بود که مانند رازی مستور تولید

سلام روحانی و آرامش قلبی و عقلانی میکرد و با مظاهر عیش و نوش ظاهری دنیوی بسیار فاصله داشت .

در اثر مساعی کالون در شهر ژنو جامعه‌ای بظهور رسید که با مباحثات شوراهای شهر مستقل<sup>۱</sup> کار میکردند . وی در آن شهر حیات نوینی به کلیسا بخشید و نظام جدیدی در امر تعلیم و تربیت بوجود آورد . دانشمندان و فضلا اروپا که از بلاد خود تبعید شده بودند بآن شهر پناه بردند بطوریکه جمعیت آن شهر که قبلاً<sup>۲</sup> سیزده هزار نفر بود در زمان کالون به بیست هزار تن بالغ شد .

### اصلاحات مذهبی در فرانسه و هولاند

باز Beza از دانشمندان فرانسوی و پیشوای هیومانیزم و کوردیه Cordier سرآمد مریبانان دانشمندان زمان از جمله کسانی بودند که در هنگام اشتغال آتش اختلاف بین کاتولیکها و پروتستانها در فرانسه از آن کشور گریخته به ژنو پناه بردند . نهضت اصلاح طلبی در آن قرن در فرانسه بشدت پیش میرفت و عاقبت کار به کشمکشهای خونین انجامید و هر دو فرقه در مقام مخاصمت و نزاع کشور خود را بچنگ داخلی کشانیدند . پروتستانهای فرانسه که بنام هوژنوت Huguenots معروفاند ، طریقه و روش اجتماعی جان کالون را پیروی نموده کلیسائی روی همان اصول برای خود تشکیل دادند بدیهی است کنیشان کاتولیک که متکی بدربار فرانسه بودند بوحشت افتادند و بقوت شمشیر و آتش خواستند که آن نهضت را خاموش کنند وقتی که کاترین دمیدیسی به نیابت سلطنت نشست ، نخست با هوژنوتها از در مسالمت درآمد ولی بعد علیه آنها برخاست و پادشاه ضعیف فرانسه شارل نهم را بر آن داشت که فرمان قتل عام پروتستانها را در سنت بار تلمو St . Bartholmew صادر کند (اوت ۱۵۷۲) گویند بیست هزار تن پروتستان در آن واقعه بقتل رسیدند . لیکن سرداران بزرگ نظامی فرانسه از هوژنوتها حمایت میکردند . بعد از جنگها و منازعات داخلی آن طائفه هر چند بسیار ضعیف و قابل شده بودند مملکت مورد ارفاق قرار گرفتند و بالاخره بموجب فرمانی که در سال ۱۵۹۸ از طرف پادشاه فرانسه صادر شد و به فرمان نانت Edict of Nantes معروف است آزادی عقیده و ایمان و استفاده کامل از حقوق مدنی در دوپست شهر فرانسه بآنها اعطا گردید و در آن تاریخ پروتستانیزم فرانسه هر چند رشد و انبساط زیادی حاصل نکرد ولی در امان دولت قرار گرفت . تا اینکه لوئی چهاردهم آن فرمان را فسخ نمود در سال ۱۶۸۵ م . عقیده پروتستانیزم را غیر قانونی اعلام کرد . ولی باز در زمان ناپلئون آن فرقه آزادی کامل حاصل نمودند .

در هولاند کشمکش بین دو فریق سخت تر و صمبتر بود ، سلاطین اسپانی که بر آن مملکت استیلا داشتند یعنی امپراطور شارل پنجم و پسرش فیلیپ دوم کاملاً مسموم بودند که هر گونه صدای اصلاح طلبی که در آن کشور بلند شود با قوه قهریه ساکت نمایند . ولی مردم هولاند استعداد قبول نوعی اصلاح حاصل کرده و معتقد باستقلال افراد نسبت بامور مذهبی و آزادی ایمان و عقیده شده بودند نوشتجات لوتر و زوینگلی در میان ایشان انتشاری سریع می یافت پس از آن مبادی کالوانیزم در خصوص تشکیلات کلیسا اتباع و معتقدات بسیار حاصل کرد . وقتی که فیلیپ دوم ، دوک الوا Duke of Alva که مردی قسی القلب بود مأمور هلند ساخته و باو امر کرد که هر گونه انحراف

مذهبی و ضلالت از طریقه کاتولیک را بقیه جان و خون افراد سرکوبی نماید . پس کار به شورش و طغیان کشید و کشمکش بین مردم و حکومت بطول انجامید تا آنکه منتهی با استقلال هولاند گردید . چون آن کشور استقلال مبادی کالوانیزم را رسماً اتخاذ کرد و کلیسای هولاند بمنوال و سبک او بر روی اصول و قواعد دموکراسی تشکیل شد .

### اصلاح مذهبی در انگلستان

اصلاح مذهبی در کشور انگلند در نتیجه حوادث و وقایع بطور رسید . یکی از پادشاهان آن ملک بسبب بوالهوس‌های نفسانی راه را برای انقلاب دینی که آرزوی دیرین مردم بود گشوده ساخت . پیشوایان و زعمای انگلیس با همان صفت اعتدال و متانت که از خصائص ملی ایشانست مایل بودند که تا حد معینی استقلال دینی در آن کشور محفوظ بماند و آنها هم مانند پروتستانهای دیگر ممالک اروپا از زیر بار روم آزاد شوند . چون همیشه کارهای عمومی را در آن مملکت برپایه قانون استوار میسازند برای این امر نیز اساس قانونی بنیاد نهادند .

آن پادشاه بوالهوس که هانری هشتم نام داشت از روی میل نفسانی و هواپرستی شخصی درصدد برآمد که در وضعیت خانواده خود تدبیری بدهد و تقاضا کرد که دربار پاپ موافقت زواج او را با ملکه کاترین اراگون فسخ کرده و همسری دیگری بنام انابولین Anna Boleyn اختیار نماید . پاپ با این تقاضای نامشروع موافقت نکرد و هانری بطوریکه تهدید کرده بود رابطه خود را با کلیسای کاتولیک و اسقف روم منقطع ساخت . گرچه گفتار و رفتار این پادشاه پسندیده افکار عمومی نبود ولی وقتی که به پارلمان طرح قانونی پیشنهاد کرد که اعلام انقطاع کلیسای انگلیس را از دستگاه پاپ رسمیت دهد در میان ملت طرفداران زیاد پیدا کرد . پارلمان نیز تصویب نمود که رئیس روحانی آن کشور شخص پادشاه باشد و از آن بیمه باید اسقفان انگلیس از طرف پادشاه انتخاب شوند و با او سوگند اطاعت یاد کنند . و اگر احدی ریاست روحانی پادشاه را انکار کند هر آینه خائن بمملکت شمرده میشود . هانری فوراً دبرها و معابد رهبانان را بسته و امداد و اراضی وسیع آنها را ضبط کرد و با کهال سخاوت آنها را بین نجبا و اشراف تقسیم کرد و از طرف دیگر از ارسال مبالغ هنگفت وجوه نقد که بعنوان مالیات بروم فرستاده می شد جلوگیری فرمود . این هر دو عمل بنوبت هم نجبا و اشراف و هم عامه ملت انگلند را راضی و خشنود ساخت .

لیکن هانری در عین حال در اصول عقاید بسیار مرتجع و محافظه کار و مایل با اصلاحات رادیکال در امور عبادات و آداب نبود در سال ۱۵۳۲ قانون ناپسندی از پارلمان گذرانید که در نزد ملت به قانون خون آلود «Bloody Statute» معروف شد بموجب این قانون اصل انتقال جسم عیسی بوسیله عشاء ربانی Transubstantiation از اصول ایمانی کلیسا شناخته و برای انکار آن مجازات کشتن و زنده سوختن و ضبط اموال مقرر گردید و نیز مزاجت کشیشان را منع کرد و رسوم مناسک و عبادت باسلوب قدیم (Mass) بطور خصوصی و اعتراف شفاهی را اجازه داد . تنها امر رادیکالی که در این قانون رعایت شده و مطابق سلیقه و درخواست ملت واقع شد آن بود که از کتاب اله مقسم ترجمه بانگلیسی نموده در تمام کلیساها گذاشتند . بسیاری از پیروان لوتر و مصلحین سوئیس در انگلستان محکوم بقتل شدند و بسیاری دیگر بجلاء وطن اختیار کرده به ممالک قاره اروپا مخصوصاً



بسیس پناه بردند .

بعد از يك سلسله حوادث که در زمان ادوارد ششم و نایب‌السلطنه او و پس از او در زمان سلطنت خواهرش ملکه ماری که کاتولیک متعصبی بود بظهور پیوست ، و آن زن سعی میکرد که دوباره انگلیس را در تحت ریاست روحانی پاپ روم قرار دهد و از اینرو او را (مریم خون آلود) «Bloody Mary» نام دادند و بسیار افراد دیندار کشته و سوخته شدند ، بالاخره آن ملکه وفات یافت و خواهرش الیزابت پادشاه شد این بانو آن ملت را بکلی بدین پروتستان درآورد . از جمله کارهایی که در زمان او صورت گرفت کتابی بنام «کتاب نماز عام» «The Book of common Prayer» تنظیم کرد که با عقیده هر دو فرقه کاتولیک و پروتستان موافق افتاده بود و بموجب قانونی که در سال ۱۵۵۹ در پارلمان تصویب رسید در تمام کلیساهای کشور قرائت آن معمول گردید و اعلامیه‌ای بنام «۳۹ ماده اصول کلیسای انگلیس» انتشار یافت که در آن تمام مبادی و اصول عقاید پروتستانهای انگلیس را خلاصه کرده است و تا امروز در آن سرزمین متبع و معمول می‌باشد. از آن پس مردم آن کشور در عداد ملل پروتستان قرار گرفتند .

### رادیکال‌ها

در همان اوقات که نهضت اصلاح مذهبی در ملل مختلفه بصور گوناگون پیش میرفت ، بعضی از محققان کتاب الهی و سالکان طریق دینی در تمام اطراف اروپا بمطالعات خود ادامه داده و بطریق رادیکال از زیر اقتدارات کلیسا بیرون می‌آمدند . بعضی بوسیله جذبیه و مکاشفات نفسانی و بعضی از راه استدلال عقلی و منطقی برای خود سبکی مستقل پیش می‌گرفتند .

از آنجمله جماعتی به ظهور رسید که به فرقه اناباپتیست Anabaptistes یعنی (تعمید یافتگان نوین) موسوم‌اند . و مردم عامه شهرها از اهل حرف و کسبه و دهقانان پیرو آن طریقه شدند. آنها به نص صحت عهد جدید اکتفا کرده و فقط سنت و روش عیسی را قنوه خود قرار داده بهیچ تاویل انحراف از آنرا جایز ندانستند . بعضی دیگر به تاویل و تفسیر کتاب برحسب آنچه ضمیر و وجدان آنها املامیکرد قائل گشتند . اناباپتیست‌ها تمعید اطفال خرد سال را رد کرده و گفتند کودک رضیع عاقل و مکلف نبوده و خیر و شر خود را تمیز نمیدهد از اینرو این عمل دینی برای او لغو و بیهوده میباشد . پس از آنجماعت هر که در خردسالی تمعید یافته بود میبایستی دوباره غسل تمعید بعمل آورد و ازینقرار یکدیگر را از نو تمعید میدادند و معتقد بودند که در عالم عبادات و اعمال تحقیق و خلوص نیت اساس ایمان است نه تقلید کورکورانه . همچنین بسیاری از آنها شغل سربازی و سیاهیگری را خلاف شریعت عیسوی دانسته از دخول در افواج دولتی امتناع کردند حتی در ایام صلح از خدمت در دوائر مدنی نیز تخاصی کردند و دولتها را مظهر ظلم و استبداد دانستند . همچنین برحسب امر آن بیهمبر یاد کردن قسم را حرام شمرده و در برابر محاکم عدلیه و مراکز رسمی فقط به گفتن «آری» یا «نه» اکتفا می‌نمودند . این جماعت طبقه کثیثان و روحانیون را مردمانی ریاکار و منافق دانسته و مناسک مذهبی و مراسم عبادات را در خانه‌های خودشان بجا می‌آوردند . نزد آنها کلیسا با صور و تمائیل بتکده شمرده می‌شد و قویا ایمان داشتند که روزی عیسی سوار برابر روی زمین خواهد آمد و قیامت و داوری قائم خواهد شد رسم عشاء

ربانی را باسلوب آباء اولیه و حواریون عهد اورشلیم بجا می‌آوردند و گاهی بعضی از ایشان دعوی نبوت و پیغمبری نیز مینمودند .

این عقاید رادیکال ما بین آنها و قوای حاکمه و فرق مسیحی اختلاف و بنابین شدیدی ایجاد کرد و گاهی کار باآزار و عصبیت ایشان می‌رسید حتی از لوتر آلمانی و زوینگلی سویس، نیز دوری جستند . بعضی از پیشوایان ایشان مانند جانان و گناهکاران محکوم قتل شدند و در بعضی بلاد آنها را زنده طعمه آتش ساختند یک وقت ایشان در شهر مونستر در آلمان تسلط و غلبه حاصل کرده و اوضاع اجتماعی و مذهبی آن بلاد را بکلی منقلب ساختند و یک نوع حکومت که نیست برقرار کردند . کابجائی رسید که اوتریانها و کاتولیکها هر دو متفقاً بر قلع و قمع آنها اقدام کردند و پیشوایان ایشانرا باسلحه و عذاب بقتل رسانیدند و این گروه با پیروی از اصول کمونیزم و تعدد ازدواج و دیگر رسوم در تمام اروپا بسیار بدنام گشتند . این گونه عقاید رادیکال از طریق اختلاف اصولی با مذهب کاتولیک منحصر به اناباپتیستها نبود . نهضت اصلاح طلبی در آلمان در اروپا در هر گوشه بصورتی نمایان گشت .

از جمله این جماعات فرقه نوینی پیدا شد که آنها را واحدیون Unitarians گویند. پیشوای این جماعت مردی اسپانیولی موسوم به میکائیل سروتوس Michael Servetus در شهر ژنو که مرکز فرقه کالونی بود به جزای کفر و الحاد زنده بسوزانیدند وی ملاحظه کرد که پس از مطالعه دقیق صحف عهد جدید مسأله ثالث که بر حسب اعتقاد نامه نیقیه برای عموم مسیحیان امری مسلح شده بود در آن صحف وجود ندارد و معتقد شد که این عقیده کفر محض و باطل است پس رساله‌ای بنام «اثبات خطای ثالث» در ۱۵۳۱ منتشر ساخت . در ابتدا تصور میکرد که اصلاح طلبان پروتستان همه جا این عقیده را فوراً قبول خواهند کرد ولی برخلاف انتظار مبادی او بسرودی ناقرسی شد . وی میگفت که مبدأ ثالث یعنی ایمان به آب و این در روح القدس یکی از ابداعات کاسای کاتولیک است و مسیحی صحیح الاعتقاد که به نص انجیل عمل می‌کند باین مبدأ هرگز نمیتواند به الوهیت بشری باسم عیسی اذعان نماید و عقلاً محال است که از اجراء ثلاثه سه شخصیت خدای واحدی ترکیب شود بلکه میگفت ذات حقیقی الهی در «کلامه» یا عیسی تجلی کرد و این رابطه بین او و کلامه بوسیله روح القدس انجام گرفت و نیز گفت چون دلیلی برمسأله دوشیزگی مریم عذرا در دست نیست بنابراین آن عقیده هم باطل است . هم چنین وقوع معجزات عیسی را نیز انکار نمود . مدتی این مرد با اسم مبدل در فرانسه شغل طبابت پیش گرفت و موضوع جریان خون را در ریه‌ها کشف نمود . ولی اندکی برنیامد که هویت او را پیروان کالون کشف کرده و او را ندانیدند و چون به ژنو آمدند او را گرفته محکوم ساختند و در سال ۱۵۵۳ زنده طعمه آتش ساختند. هر چند اواز میان رفت و ناپدید شد ولی مبادی او باقی ماند. جماعات مسیحی مخالفین تثلیث بوجود آمدند که در اطراف ممالک اروپا بددت مورد حمله و تکفیر و عقاب پروتستانها و کاتولیکها مآ قرار گرفتند . تنها در ممالک دور دست مانند یولند و ترانسیلوانیا نسبتاً محفوظ ماندند و تا عصر حاضر پیروان آن عقیده در جهان باقی‌اند .

فرقه دیگر در صف اصلاح طلبیان کلیسا نیز بطهور رسید که آنها را « ناموافقان Nonconformists نام دادند این جماعت بطور کلی نه چون اناباپتیستها و نه مانند واحدیون مبادی اصولی کفر آمیز heterodox انتشار دادند بلکه میگفتند مادامی که دولتها آزادی عقیده

و حریت وجدان را احترام میگذاردند نباید برخلاف آنها نافرمانی کشوری کرد و اعتقاد نامه‌های مسیحیان را مطابق نصوص و ترجمه و تفسیر کتب مقدسه شمرند از اینرو مخالف اصل تثلیث نبوده‌اند ولی تشکیلات آنها در امور اجتماعی و دینی بکلی مخالف سازمانهای متعارف کلیساهای رسمی بود خلاصه آنکه آنها برای کلیسای پروتستان بمذاق خود استقلال مطلق قائل گشتند .

#### فرقه پوریتانها Puritans (زهاد)

وقتی که ملکه الیزابت از ۱۵۵۸ سلطان انگلستان شد جماعتی از پروتستانها که در عهد ملکه ماری باروفا فرار کرده به کالونیتها پیوسته بودند دوباره عزم مراجعت به موطن خود نمودند در ایام مصاحبت و مجاورت با کالوانیستها در سویس در تشکیلات و حکومت کلیسا و همچنین در مبادی سادگی و بساطت دین و طریقه زهد و تقوی در زندگانی از آنها تعلیماتی آموخته و روش خود قرار دادند ولی در عین حال قائل بانفصال و جدائی کامل با کلیسای رسمی نبودند .

آنها می‌گفتند باید مذهب کلیسای انگلند را نظیر کرده و از پیرایه‌های عناصر و افکار رومی تصفیه نمود و بمعانی و مواظظ کلمه الهی توجه کرد از آداب و مراسم ظاهری و مناسک و تقدیسات صوری دینی دوری گزید. بعضی از آنجماعت به سلسله مراتب کیشیان Episcopacy یعنی تشکیل اساقفه کل و اساقفه جزو و شمایلهای کل و شمایلهای جزو و امثال آن پابست ماندند و قبول کردند که کیشی محله هرنایه برای آنها مراسم دینی بجا آورد اما جماعتی قلیل از آن میان بکلی برخلاف معتقد به اصول تساوی کیشیها Presbyterians بودند. در اسکاتلند شماره این طایفه کثرت و فراوانی حاصل کرد. از اینرو آنجماعت بدو فرقه تقسیم شدند . یک فرقه مانند اصلاح طلبان کلیسای انگلیس با صبر و امید در همان کلیسا باقی ماندند و فرقه دیگر بکلی خود را از آن جدا و مفصل ساختند و چون دولت پادشاه انگلیس آنها را می‌خواست سرکوبی بدهد باردیگر از آنجا مهاجرت کرده به هولاند رفتند . این فرقه اخیر بنام تمعید یونها Baptists و استقلال یون Congregationalists بوجود آمدند که هنوز باقی هستند.

وقتی که شارل اول پادشاه انگلیس شد تصمیم گرفت که جماعت پیوریتان را کاملاً در اعمال و عقاید تابع کلیسای انگلیس نماید و مخصوصاً سلسله مراتب اسقفان و کیشیان را در میان مردم اسکاتلند برقرار سازد . ولی این تصمیم برای او گران تمام شد . زیرا اسکاتلندیها سوگند یاد کردند که بقیمت جان خود بمخالفت برخیزند و سر بطغیان برداشتنند و شاه چون بزور با آنها برنایامد ناگزیر پارلمان را تشکیل داد در آنجا جماعت پیوریتانها اکثریت داشتند و رفتار سوء شاه و اسقف اعظم (لود Laud) طوری مردم را برانگیخته بود که در ظرف ۱۲ سال از ۱۶۲۸ تا ۱۶۴۰ بیست هزار نفر از پیروان آن فرقه از انگلستان مهاجرت کرده به سرزمین جدید الاکتشاف آمریکای شمالی و کپولونی‌های (ماساچوست و کانکتیکوت) رهسپار گشته و در آنجا مطابق سابقه و عقیده خود کلیسای نوی بنیاد نهادند . در پارلمان که در سال ۱۶۴۰ تشکیل شد پیوریتانها آنقدر اکثریت داشتند که بموجب تصویب ایشان لود اسقف اعظم را در محبس انداختند و با شخص شاه نیز بمخاصمت و جنگ برخاستند و کار منجر بشکست و قتل شارل اول گردید که سر او را از تنش جدا کردند و اولیور کرامول پیشوای شورش پیوریتانها مدتی بیست سال بر آن مملکت حکمرانی میکرد و کلیسای

پیوریتان با کمال قدرت و قوت تشکیل گردید و اساس مذهب پرسبیترین بقدری رواج یافت که در ۱۶۴۶ اعتقاد نامه‌ای در پارلمان تصویب شد که بنام اعترافات وست مینستر Westminster Confession معروف است و پایه اساسی اصلاح مذهبی پروتستانی در اسکاتلند و در <sup>۱۶۵۳</sup> انگلیس شمالی می‌باشد. گرچه با تجدید سلطنت شارل دوم با این تصویب نامه در انگلند در ۱۶۶۰ با مخالفتی شروع شد و بالاخره عکس العمل آن بقدری شدید بود که برحسب تصویب پارلمان در ۱۶۶۲ عقیده پیو-ریتانیسم از کلیسای انگلیس بکلی طرد شد و پیروان آن متفرق گشته و در صف سایر فرق مانند مستقلان ویا تمعیدیانها و کویکرها و پرسبیتارین‌ها و واحدیون درآمدند.

### کویکرها Quakers

در میان این فرق انگلستان در این میان جماعت کویکرها بایستی بیش از دیگران مورد توجه و بحث ماقرار گیرد. زیرا آنها در میان همه فرق و تخیل پروتستان از همه شدیدتر و با اصطلاح (رادیکال) هستند. نهضت کویکرها که در دوره جنگ داخلی انگلستان بظهور رسیدند در حقیقت جنبشی بود از مسیحیان آن کشور بر علیه تشریفات ظاهری دروغی کشیشان گرچه در السنه و افواه به این اسم موسوم شدند ولی خودشان نام خود را «انجمن دوستان» موسوم ساخته بودند. مؤسس آن فرقه شخصی بود بنام جرج فاکس George Fox (۱۶۹۱-۱۶۲۴) که می‌توان آنرا یکی از عارفان جهان و از صاحبان ایمانی بزرگی دانست. برای وی در سال ۱۶۴۶ حالی و کشفی دست داد و به یقین دانست که دین عیسی عبارت از قبول يك سلسله اصول کلامی و اعتقاد لفظی بانجیل نیست بلکه آن عبارت از اعتقاد قلبی است و رفتن بکلیسا و گوش دادن به سخنان کشیش رسمی و تکرار ادعیه معمولی ایمان حقیقی را حاصل نمی‌کند بلکه ایمان آنست که دل آدمی از نور باطنی روشن شود، و کلامه الهی که مصدر حیات و منبع فیض است محدود به صحایف اورا و کتب نمی‌باشد و آن از خداوند ناشی شده و مستقیماً بوجدان و ضمیر شخصی مؤمن داخل می‌گردد و خداوند هر که را بخواهد مورد قبول و فرازگاه کلامه خود قرار می‌دهد. از اینرو به عقیده فاکس هیچگونه وجود کشیش یا روحانی ضرورت ندارد زیرا خداوند با هر که مشیت او را اقتضا کند او را در فرماید بدون واسطه سخن خواهد گفت و هر فرد اعم از مرد یا زن می‌تواند کلام الهی را بشنود. و باز گوید و نیز افراد مؤمن و معتقد که خاضع در برابر حق تعالی هستند در هر مقام و منزلت همه دوستان و برابر می‌باشند. هرگونه جنگ و حرب عمل شیطانی و حرام است و فروش کتب و علام گشایی فاحش است و مرد مسیحی راست اعتقاد هیچوقت قسم نباید یاد کند و بگفته «آری» یا «نه» برابستی سخن باید بگوید و پس.

جرج فاکس بر آن بود که دوستان مسیحی در هر محفل که باشند رعایت هیچ يك از مقدمات سیمه Sacraments را الزام ندارند. و تکریم صورتی یا نمائی از قدیسین و انبیاء نوعی بت پرستی است و هیچگونه وعظ و خطابه قبلاً تهیه نباید کرد بلکه باید مؤمنین بدعا و مناجات مبادرت نمایند و پس از آن خاموش نشسته بتفکر و مراقبت فرو بروند تا وقتی که نور باطنی در دل آنها درخشان شود. چون فاکس و پیروانش در مجالس مذهبی رسمی حاضر می‌شدند و در آنجا بتحریر و جدان و بالقاء و الهام نفسانی سخنان کشیش را قطع کرده و عقاید خود را اظهار می‌داشتند، از اینرو

غالباً کار آنها به قیل و قال و منازعه و جدال می‌انجامید. پس ناگزیر اولیاء حکومت آنها را مثل نظم و آسایش عمومی دانسته و هزارها تن از کویکرها را به حبس‌های طولانی یا جریمه های گراف محکوم ساختند. و خود فاکس نیز چند کثرت بنزدان افتاد البته این سختگیری و عقوبت آتش‌درونی آنها را ساکن نمی‌ساخت.

در اثناء دوره سخت و پسا سنه تجدید Restoration یعنی در زمان شارل دوم ، ویلیام پن W. Penn که یکی از رجال انگلیسی بود (۱۷۱۸-۱۶۴۴) به فرقه کویکرها ملحق گشت. چون شارل دوم ناحیه پنسیلوانی را در مستمره جدید الاکتشاف امریکای شمالی بموجب فرمان پاو عطا کرد ، او آنها را وقف اشخاصی ساخت که از انگلستان بهوای آزادی عقیده و استقلال منعب مهاجرت می‌کردند. مخصوصاً کویکرها بهر نویناد فیلادلفیا دعوت شدند عاقبت در موقع انقلاب انگلستان به سال ۱۶۸۸ به موجب قانون آزادی کامل به کویکرها و دیگر مجامع منعبی اعطا گردید .

### پیتریسم Pietism

چون در نزد فرقه مخالفان کلیسا Nonconformists تمایلی بظهور رسید که از زیر بار قواعد کلام متداول بیرون بروند جماعتی از آنها بر آن شدند که از نو باید تولد یافت تا مسیحی حقیقی شد. عمری نازه و حیاتی نوین لازم است که از عیسای مسیح حاصل گردد تا همه خلایق که در وادی گناه مرده‌اند و در نظر خداوند گمراه شده و محکوم بعذاب آیند از نوزنده شوند و از عیسای مسیح ولادت جدید حاصل نمایند.

پس گفتند چه باید کرد تا مشمول عفو الهی شوند ؟ و از زنجیر و سلسله گناه آزادی حاصل کرده قلب آنها با خدای مسیح متصل گردد ؟ این امر وقتی میسر میشود که مردان و زنان را زهد و پارسائی Pietism پیش گیرند. بدین وسیله قلب آنها محل ظهور عیسای از عالم دیگر خواهد شد. این عقیده در اواخر قرن ۱۷ در آلمان بظهور رسید و پیروان آن روش اخلاقی بسیار سختی پیش گرفتند و بر ریاضت و طهارت و تقوی و بالاخره تقصیر کامل در زندگانی مشغول شدند و از راه و روش معمولی کلیسا و تشریفات آن دوری جستند .

دو نفر پیشوای بزرگ رهبر پیتریسم آلمان میباشند ، یکی کشیشی از کلیسای لوتران بنام فیلیپ اسپنر Philipp Spener ( ۱۷۰۵ - ۱۶۳۵ ) و دیگری معلمی از استادان دانشگاه لایپزیک بنام هرمان فرانک Hermann Franke ( ۱۷۲۷ - ۱۶۶۳ ) آنها مبادی پارسائی Pietism را در آلمان انتشار دادند و مسیونهای تبلیغاتی به هندوستان و دیگر بلاد گسیل داشتند .

### ۷. کلیسای کاتولیک از قرن شانزدهم

اصلاحات مذهبی که بوسیله یرونیسانها در عالم مسیحیت بوجود پیوست در داخل کلیسای کاتولیک نیز روح انتقاد و اعتراض بوجود آورد و در نزد کاتولیک های روم نیز اصلاحاتی احساس گردید . البته پاپها خود مبتکر این اصلاحات نبودند بلکه همواره با هر گونه اصلاحی مقاومت

میوزیدند ولی امپراطور شارل پنجم که قویاً میل داشت مابین مسیحیان وحدتی ایجاد کند و در کلیسای کاتولیک « رفورم » بهمل آورد تا آنکه بتواند تباينات شديد پروتستانها را خنثی سازد، پس کوشش بسیار فرمود که مابین کاتولیک ها و پروتستانها ایجاد سازشی نماید ولی البته باین آرزو موفق نگردید . وی به پاپ زمان پال سوم فشار آورد که شورای باین منظور در شهر ترنت Trent تشکیل دهد . تشکیل این شوری در تاریخ مسیحیت اهمیت فراوان دارد زیرا پایه آن بر روی اعتراضات و تقاضاهای اصلاحات قرار داشت که از طرف زعماء پروتستان و مصلحین بزرگ از افراد روحانی و غیر روحانی در قرن‌ها در اروپا بوقوع پیوسته بود . کسانی مانند لوتر و زوینگلی و جان کلیف و جان هوس و سوانارولاول و وارساموس در حقیقت بشیان‌گزاران این شوری بودند . بالاخره قوای معمم و جنگجوی اصلاح طلبی در اسپانیا باعث تأسیس آن شد .

در آن کشور که بتازگی از قرن ۱۵ م. مفریان ( مسلمان ) را از خاک خود بیرون کرده بودند و اصلاحی در طبقه کشیشان و روحانیان بعمل آورده، اسفنا عظم شهر تولدو ( طلیطله ) که بخود کشیشی اعتراف ملکه ایزابلا بود پیشوای این اصلاح گردید . راهبان و کشیشان ناشایست را از طبقه روحانیان اخراج کرد و دانشگاههای جدید برای تعلیم و تربیت کشیشان نوین برپا شد. اتحاد مابین دولت و کلیسا در زمان سلطنت فردیناند و ایزابلا در اسپانیا بسیار قوت گرفت و دستگاه تفتیش عقاید Inquisition بسیاری بر روی پایه حس ملیت تأسیس کردند که مفتشین آن را شخص پادشاه تعیین می‌کرد . نتیجه آن شد که در همان موقع که دولت اسپانیا روز بروز عظمت یافته و اولین نیروی سیاسی اروپا بحساب آمد کلیسای اسپانیا نیز تجدید حیات حاصل کرد . بمحض اینکه پادشاه اسپانی مقام امپراطوری مقدس را یافته ملقب به « شارل پنجم » شد در برابر خطر روزافزون انتشار پروتستانیزم که اسپانیا را نیز تهدید میکرد ، مسأله اصلاحات دینی و فوریت آن در آن ملک قوت بسیار حاصل کرد .

### اصلاح کاتولیک

جنبشی که در محیط کلیسای کاتولیک برای ایجاد اصلاح مذهبیه بظهور پیوست ، در سه صورت نمایان شد .

نخست شورای دینی کشیشان در شهر ترنت Trent در ۱۵۴۵ تشکیل گسردید شارل پنجم قصد داشت که بوسیله این شوری، پاپ ( پال سوم ) Paul III را ناگزیر سازد که کلیسای کاتولیک را بصورت نوینی در آورد. بطوریکه زعماء پیشوایان پروتستان را نیز متقاعد سازد و او بتواند نفوذ و اقتدار خود را بر سر رؤسا و شاهزادگان پروتستان آلمان دوباره برقرار سازد و بلکه آنها را دیگر بار وارد جرگه کاتولیک عام نماید . اما برخلاف منظور او روحانیان نصاری که در شوری جمع شده بودند مقاومت کرده و از اصول دین و میانی عقیده کاتولیک همان سبک قرون وسطی مراجعه نموده و مملوم شد صلح و سازش آنها با پروتستانها محال است . حاصل کار شوری که در مدت هیجده سال ( ۱۵۶۳ - ۱۵۴۵ م. ) ادامه داشت در پنج اصل ذیل اعلام شد .

۱- اخبار و سنن کاتولیک برابر و هم وزن کتب مقدسه است و منبع حقیقت و سرچشمه اختیارات روحانی میباشد.

- ۲ - کتاب مقدس عبارت است از نسخه اصل لاتینی Latin Valgate.
- ۳ - ترجمه آن از لاتینی بالسنه دیگر حق انحصاری کلیسای کاتولیک است لاغیر .
- ۴ - مقدسات سبعة Sacraments همان است که کلیسا در قرون وسطی رسماً پذیرفته و شناخته و اینکه پروتستانها فقط دو اصل را مقدس می‌سازند باطل است .
- ۵ - نجات و رستگاری تنها منوط و میثقی بر ایمان است ولی برخلاف عقیده پروتستانها ایمان عامل حصول آن نیست اعمال صالحه مستوجب عفو و غفران الهی می‌شود .
- این پنج اصل به‌همه بعضی منضمات جزئی دیگر از قبیل قواعد مسیحی برای امر عفو و غفران و احترام و پرستش قدسین و آباء روحانی و تحدید ایام تعطیلات مذهبی در سال در حد احتیاج و ضرورت اقتصادی، حاصل کارشوری بود دیگر آنکه اولاشوری دستور داد که باپ فهرستی از کتب ضلال تهیه کند و خواندن آنها را بر عامه مسیحیان مطلقاً حرام فرماید . البته کتب و رسائل پروتستانها جرء این فهرست در آمد .
- دوم پال سوم در ۱۵۴۳ به تحریک و تشویق مشاوران خود محکمه تفتیش عقاید را دوباره برقرار نمود . بطوریکه در هر شهر و مکان در اروپا بمحض نقاضای اولیای حکومت و حمایت ارباب قدرت نتوانستند آن محکمه را فوراً تشکیل دهند بدینوسیله اسباب کاری بسخت طبقه کشیشان داد که در هر ناحیه کاتولیک نشین از بروز افکار و تشکیلات پروتستانی جلوگیری کند و آن ناحیه را از عناصر اصلاح طلب فوراً پاک سازند . البته اولین کشوری که در آن جا این محکمه تشکیل شد ایتالیا بود .
- سوم تشکیل گروههای راهبان مذهبی مخصوصاً زرؤیت ها - این سازمان های نوین برای تجدید حیات روح کلیسای کاتولیک و تحریک شوق و حرارت بدین در میان خلائق تأثیر بسزادداشت و سزاوار است که از آن بتفصیل سخن گوئیم .

### زرؤیت ها

ایگناتیوس لویالا Ignatius Loyala مؤسس این فرقه راهبان موسوم به زرؤیت یکی ازنجیا و اشراف اسپانیولی بوده است ( متولد ۱۴۹۱ متوفی ۱۵۵۶ ) پس از آنکه چندی در دربار فردیناند و ایزابل ملك و ملكه آن کشور به شغل پیشخدمت خاصه اشتغال داشت ، در صف سپاهیان و سواران درآمد و در جنگ اسپانیا با فرانسه مجروح شد . در ایام بیماری و نقاحت کتبهای شراح احوال و زندگانی قدسین نصاری را میخواند . پس تصمیم گرفت که او خود نیز یکی از سواران تارک دنیا Knight of The Virgin بشود پس سلاح حرب خود را در محراب حضرت مریم آویخته و خود در دبری از دیر های دمنیکان داخل شده به ریاضت و تصفیه نفس پرداخت . همان اعمال او بعداً مناسب روحانی طائفة زرؤیت و شناخته شد . پس در اسپانیا دربار پس بتحصیل علوم و معارف دینی مشغول گردید و هر جا می‌رفت جماعتی از شاگردان و معتقدان گرد می‌آورد و باتفاق و شرکت همگی بر ریاضت و اعمال مذهبی مشغول می‌شدند . بعضی از زعماء و معارف میلین مسیحی آن عصر مانند فرانسیس زاور Francis Xavier مبلغ بزرگ در هندوستان و ژاپون و بسیاری دیگر مانند او در صف همقدمان و همکاران او قرار گرفتند بالاخره

در ۱۵۳۴ به این جمعیت دوستان و یاران صورت سازمان جنگی و نظامی داده و آنها را «همراهان عیسی» نامید و همه عهد کردند که باورشلیم رفته عمر خود را در راه جهاد با مسلمانان گمراه بسر آورند و در هر حال جان خود را در اختیار پاپ پال سوم قرار دهند. پاپ خدمت آنها را پذیرفته و سازمانی بوجود آورد بنام «انجمن یسوع» و لویولا را اولین سردار آن گروه قرارداد. تشکیلات آنها بکلی صورت نظامی داشت و افراد، مطیع محض فرماندهان خود بودند و هر عمل ناپسند غیرمجاز را بطور مخفیانه در صورتیکه مقدمه یک عمل صحیح و مطلوب باشد جائز شمردند و به دروغ و تفرقه و کتمان حتی در موقع لزوم با یادکردن سوگند «دروغ» مبادرت میکردند.

قاعده عمده نزد ایشان آن بود که هر فرد ززویت باید با خلوص کامل مطیع اوامر مافوق باشد و مدت چهار هفته هر نازمه وارد یک سلسله تعلیم «روحانی» می‌آموخت. پس از آن هر کس را بر حسب لیاقت و مذاق او بکاری و مأموریتی می‌گماشتند و او می‌بایستی بدون چون و چرا در محل مأموریت خود ولو در بلاد بمیده حاضر شده و ملزم است که اتصال گزارش کار خود را مرتباً برای مقامات مافوق بفرستد.

کار مهم ایشان که توفیق بسیار در آن بدست آوردند در زمینه اعزام مبلغین و «مسیوین» های دینی بود و آنها مبادی کاتولیکی را در ممالک آسیا، هندوچین و زایون انتشار داده در انتای قرون شانزدهم و هفدهم میلادی به آمریکای جنوبی و شمالی سنت لورانس و دره میسیسیپی و مکزیک و کالیفرنیا رسیدند.

در اندرون نفوذ سیاسی ایشان همچنان در بعضی از بلاد مانند فرانسه و اسپانیا و پرتغال و اطریش بعد کمال بود و کارها و مشاغل عمده سیاسی برعهده خود گرفتند و با تصای ممالک جهان راه یافتند و در دربار شاهزادگان و سلاطین نفوذ حاصل کردند. در جنوب آلمان با نصارای فرقه لوتران بمبارزه برخاسته و از انتشار آن مبادی جلوگیری کردند و در قتل عام پروتستانها طایفه ززویت‌ها دست در کار بودند. ولی این اعمال مخفیانه و توطئه‌های سری آنها را نه فقط نزد پروتستانها بلکه در پیش کاتولیک‌ها هم متفوق ساخت.

در قرن هیجدهم ممالک اسپانیا و فرانسه و پرتغال کاملاً در قبضه نفوذ آنان درآمد. در وقت حاضر گرچه از قدرت و نفوذ ایشان بسیار کاسته شده ولی هنوز عوامل و کارکنان جدی یابها بشمار می‌آیند و بر طبق فتوای شورای ترانت Trent در انتشار دین کاتولیکی مجاهدت می‌نمایند.

بعواضات ززویت‌ها در قرن شانزدهم و هفدهم انجمن‌های دیگر نیز در میان رجال و سواران تشکیل شد که همه از افراد کاتولیک بسیار متمصب و بر حرارت تشکیل شده‌اند و سازمان انجمن‌های قدیمی کاتولیکی را ناگزیر بسبب و روش خود تجدید کردند. از آنجمله فرق فرانسیسکان‌ها و دمی‌نیکان‌ها نیز در قرون اخیر تجدید حیات یافته‌اند و روش ریاضت و ایمان آنها نیز حتی به‌سبب و دستگاه پاپ هم نفوذ کرده است و از آن زمان نام کسانی که مانند اعلامی یسای می‌نشتند همه دارای طبایع سخت و متمصب و کاتولیک‌های مؤمن و راسخ العقیده می‌باشند.

### تحولات در کلیسا و اصول عقاید مسیحی از ۱۷۰۰م.

در قرن هیجدهم نهضت و جنبش اصلاح کلیسای کاتولیک رو بضعف و دودور نهاد.



در فرانسه لویی چهاردهم قبلاً اقتدار پاپ را محدود ساخت و عواید اسقف‌نشین‌های بلامتصدی را بخود اختصاص داد و کشیشان و روحانیون فرانسه را برآن داشت که علناً برخلاف مسأله اصل معصومیت پاپ برخیزند و از آزادی و استقلال خود که بنام حریت گال Gallic Liberty معروف است استفاده کنند. هم در آن قرن انتشار و توسعه روز افزون روح استقلال عقلی و منطقی در میان عده بسیاری از فرانسویان بالاخره منتهی به انقلاب فرانسه گردید که نهضت ضد روحانیان و کشیشان در آن بقدری شدت یافت که مدتی دین مسیح را رسماً لنو و منسوخ دانستند. گرچه بعد از آن آزادی مذهب برای همه اعلام گردید ولی ناپلئون چون با کلیسای کاتولیک آشتی نکرد مصمم بود که آنها همیشه در قبضه اختیار حکومت درآورد.

در آلمان بعد از جنگ‌های سی‌ساله مصیبت خیز بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که سبب شد صدی شصت و پنج از نفوس و سکنه آلمان کاسته شود بالاخره بعد از جنگ‌های ناپلئون دوره‌ای فرا رسید که رومانیتزم (حساس بر علیه روح راسیونالیزم) (عقل) عکس‌العملی بوجود آورد و دوباره کلیسای کاتولیک قدری از اقتدارات خود را دیگر بار بکف آورد.

رویه‌مرفته در قرن نوزدهم ممالک اروپا در تحت عنوان وحدت کاتولیک عالم بعضی از اختیارات و اقتدارات پاپ را شناخته و برای مردم ماوراء آلپ این نظر و فکر انتشار یافت که بالاخره سرحد نهایی اختیارات دینی منتهی بآنطرف جبال آلپ میشود یعنی مرکز واتیکان نقطه غائی آنست و پاپ‌ها هم بدیهی است که همه در بسط و نشر این فکر بمنتهای شدت کوشیدند.

در قرن نوزدهم دو مسئله اصولی مهم مطرح گردید، اول در سال ۱۸۵۴ پاپ پیوس نهم Pius IX قاعده‌ای وضع کرد و مسأله عصمت و طهارت مریم عذرا را طرح نمود و آنرا یکی از اصول دین مسیحیت اعلام داشت. بر طبق این اصل هر کاتولیک مؤمنی باید معتقد شود که مریم مادر عیسی برای آنکه اهل بیت و استحقاق مادری عیسی مسیح را داشته باشد از گناه اصلی و ذنب ازلی پاک بوده و بالفطره طاهر و معصوم متولد شده است. دوم در سال ۱۸۷۰ همان پاپ اعلامیه‌ای صادر کرد و اصل معصومیت پاپ‌ها را جزو اصول دین قرار داد بعبارت دیگر گفتند که هر چه پاپ‌ها در حدود دین و مذهب بگویند یا بکنند خالی از ذنب و خطا میباشد. هر چند این اعلامیه مقام پاپ را بالا برد و باو در عالم ایمان و اخلاق مسیحیت منزلتی اساسی و ارجمند عطا کرد ولی در همان زمان چون احساسات ملیت پرستی (ناسیونالیزم) در ایتالیا اشتداد یافته بود در انقلاب ایتالیا زعماء زیرین فکری مانند گاریبالدی و مازینی بوجود آمدند و در همان تاریخ که پاپ اعلامیه خود را صادر میکرد، ویکتور امانوئل شهر روم را در تصرف آورده و بعد از مراجع با فکر عمومی (plebécite) با اکثریت قریب بانفاق از ملت ایتالیا اجازه گرفت که اختیارات سیاسی و ارضی پاپ را از او منتزع ساخته و برای دستگاه پاپ فقط سه قصر که عبارت باشد از واتیکان Vatican و لانران Lateran و کاخ ناپستانی گوندولفو Castel Gondolfo که محل حکمرانی پاپ اعظم است چیزی دیگر باقی نگذارد.

#### بعضی تحولات جدید

در اواخر قرن نوزدهم بسیاری از متفکرین کاتولیکی مذهب امم از کشیش و غیره بر آن

اندیشه شدند که تحقیقات جدیدی در زمینه تاریخ و تحقیقات کتب مقدسه دینی بعمل آورند و همچنین اکتشافات علمی را مخصوصاً درمیدان حیوان شناسی و زمین شناسی که منطبق بر نظریه جدید « تکامل طبیعی » evolution است، مورد مطالعه و توجه قرار دهند. در نتیجه نهضتی کوتاه بوجود آمد که از آن به « مدرنیسم کاتولیک » تعبیر کردند. آنها میخواستند بین معتقدات و مبادی ایمانی کاتولیک با علوم جدیدی و مباحث انتقادی اخیر نوافقی بوجود آورند. هواخواهان این جنبش در همه ممالک اروپا مانند فرانسه و انگلستان و آلمان بسیار شدند<sup>۱</sup> لکن پاپ پیوس دهم پیشرفت این قبیل افکار را محکوم دانست و با کمال شدت آنها را محکوم ساخت و در طی فرمان دینی سال ۱۹۰۴ این حرکت را مخالف دین اعلام کرد و آن جنبش بکلی خاتمه یافت.

بعد از آن نهضتی دیگر بوجود آمده که بیشتر موفقیت حاصل نموده که در آن نیز کوشش می شد مبادی و اصول کاتولیک را با افکار جدید تطبیق نماید این نهضت بنام تئوماسیزم جدید Neo-Thomasism موسوم است. از آن جهت که پیشوایان آن سعی کرده اند سراسر فلسفه کلامی قدس تماس و کپنیاس را با اصطلاحات جدید تطبیق کنند تا با جریانات عصر جدید موافق شود. ولی پاپ اعظم که حاکم نهائی این قضیت است و صحبت بحث در مسائل ایمانی و اخلاقی موقوف با اجازه اوست هنوز در این باب نظری اظهار نفرموده است.

از هر دو نهضت مهم تر و بالاتر آنست که شخص پاپ اعظم مسئولیت خود را در امر نظارت مسائل دینی و اخلاقی در سراسر جهان احساس کرده و در سنین اخیر و در مواقع عدیده بیشتر از ایام ماضی در قضایای عمومی بین المللی بنام خداوند متعال و کلیسای مسیح اعلامیه ها صادر میکند.

رو به رفقه کلیسای کاتولیک بخوبی پی برده است که در عصر حاضر ناچه اندازه عمل و مجاهده او در زمینه امور بین المللی اهمیت وارزش دارد. از جمله فعالیت هایی که در این باره بکار برده اند همانا تأسیس کنفرانس Eucharistic Congres است که مابین تمام کلیساهای کاتولیک در هر دو سال یکبار در یکی از نقاط ممالک کاتولیک تشکیل میشود.

هم چنین جماعت و سلسله ای بنام پالیست ها Paulists بوجود آمده که سعی کافی میبذل میدارند تا مبلغین توانا به مالک خارج مخصوصاً به دول متحد امریکای شمالی بفرستند و کتب و مطبوعات کاتولیکی را در میان مسیحیان دیگر فرق نشر و توزیع کنند. احساس عمومی در سراسر عالم مسیحیت متمایل به وحدت کلیسات و کلیسای کاتولیک را نیز در تحت تأثیر قرار داده است. و پاپ اعظم کنونی یعنی جان بیست و سوم John XXIII در سال ۱۹۵۹ به تشکیل شورای اکومنیک Ecumenic فرمان داد. و نمایندگان تمام کاتولیک های جهان در سال ۱۹۶۱ در شهر روم گرد آمدند و دو هزار و پانصد تن اساقفه عالم در آن شرکت کردند و دارالانشاء خاصی تشکیل شد به منظور کمیته مشورت تا مسئله ایجاد رابطه بین مسیحیان کاتولیک را با مسیحیان غیر کاتولیک محل مطالعه قرار دهند و هر چند در مسائل اصولی توافق و راه حلی پیدا نکرده اند ولی در مسائل فروعی مانند عادات و نظامات با یکدیگر توافق بدست آورده اند.

۱ - در فرانسه آلفرد لوپزی Alfred Loisy در انگلیس جرج تیرل George Tyrrel در آلمان هرمان شل Hermann Schell پیشوایان این نهضت بودند.

### ۸. مذهب پروتستان در ازمنه جدید

باید گفت باستانهای جنبشی واحد که اخیراً بظهور پیوست تمام اصلاحات و تبدلات که در فرقه پروتستان روی داد همه مربوط به قبل از قرن ۱۸ میباشند. این امر جدید عبارت است از ظهور و انتشار متدیسیم Methodism. آنرا نباید يك اصلاح دینی بشمار آورد بلکه اساساً عبارت است از توجه باوضاع و احوال کنونی که در نتیجه ترقیات علوم طبیعی و توسعه سرمایه داری عموم در جهان صنعت پیش آمده است. بنابراین نباید آن نهضت را يك اصلاح دینی نام نهاد. و آن نظریه و فکر جدیدی مقدمه تبدلات در عصر حاضر میباشند. اکنون باید آنرا باجمال شرح دهیم.

#### دئیزم در قرن هیجدهم Deism

انتشار علوم بمعنای جدید آن در ممالک غرب در نزد دانشمندان و متفکرین در قرن هیجدهم به وقوع پیوست و نورانیت فکری و روشنائی دماغی مابین طبقات مردم انتشار یافت. مسأله مذهب صورت دیگری بخود گرفت و میبایستی از روی قیاس علمی موضوع آن هم مثل سایر مسائل علمی مورد مطالعه قرار گیرد. روشنفکران جدید در این قرن البته بمبادهای اصولی و تحقیقات کلامی مذهب قانع نشده و درصدد برآمدند که تحقیق جدیدی بنمایند و بدانند انسانهای بدوی چگونه متدین شده اند یا بعبارت دیگر مذهب در طبیعت چگونه نشأت گرفت. مذهب الهامی که مبتنی بر روحی و مکاشفه بود در نزد ایشان مطرود شد و در برابر دیده خردمندان، آن بنای رفیع درهم فرو افتاده مثلشی گردید. با مطالعه قوانین آهنگین طبیعت که جهان مادی را بر طبق آن باکمال انتظام و زیبایی در تحت تأثیر قوای میکانیکی در حرکت آورده. همانطور که گالیله و نیوتن با قواعد و اصول ریاضی ثابت کردند مسأله معجزات و انجام امور خارق الطبیعه که مطابق اصول مذهبی مقرر بود منکر شدند، نزد ایشان ذات الوهیت علت معلومات جزئی نبود و در چهارچوب طبیعت محسوس وجود ربانی ضرورت حاصل نمیکرد. مقام قدس صمدانی از حیث زمان و هم از جهت مکان بسی دور تر از عالم مادیات قرار گرفت. پس اینگونه متفکرین که در باب مذهب آندیشه ها و افکار نوین حاصل کردند به دئیست Deist «خدانشناسان» معروف شدند. نزد آنها خداوند خارج از سرحدات کیهان قرار دارد و خلقت به صنع او در قدیم انجام گرفته و آن عهد قدیم خالق کل بوده است ولی در زمان حادث معنی طبیعی در جهان حکم نمیکرد. پس برای اینکه ما بین مبادی مذهب و قوانین علوم طبیعی تناقض و تضامی روی ندهد حقیقت خالق را از امر خلقت تفکیک کردند و گفتند دستگاه آفرینش بخودی خود متحرک است و بنابراین آنرا بدون ارتباط با مبادی مذهبی مستقلاً باید محل مطالعه قرارداد. بسیاری از کشیشان مبرز و دانشمندان آن قرن هم در انگلستان و هم در قاره اروپا پیرو مبادی دئیزم شدند البته آنها تاحدی تمایل به توحید محض و در حقیقت پیرو واحدیون Unitasism بودند و ثالثاً را پنهانی انکار کرده و در خلوص عقیدت آنها سستی و فتوری روی داده بود. سخنان ضد عرفانی آنها منجر بآن شد که فکر «متدیسیم» بوجود بیاید تا بوسیله آن دوباره روح و قلب انسان بسوی مبادی مسیحیت باک و بی آرایش قدیم بازگردد. پس عامه مردم همه باشتیاق این روش جدید «متدیسیم» را پذیرفتند.

### متدیسم Methodism

انتشار متدیسم در موقعی بود که انقلابات صنعتی در جامعه به ظهور رسید و مردم از دهات به شهرها روی آورده و در آنجا ساکن می شدند. احساسات و تمنیات روحانی این جماعات تازه وارد را تشکیلات و تملیم کلیساها راضی نمی ساخت. شخصی بنام جان وزلی John Wesley و همسراهای او شروع بیک سلسله مواظ و خطابات جدید نمودند تا آتش ایمانی در درون مردم شهر نشین از نو مشتعل سازند.

لقب متدیست را هم شاگردیهای جان وزلی که با او در اکسفورد درس می خواند بطور رسمی بخشد و کتابه براو و پیروانش نهادند، چونکه آنها با اسلوب مرتبی مشغول مطالعه منظمی (متدیك) در مبادی دینی بوده و ادعیه و اورادی چند از روی قاعده و ترتیب در منازل خود می خواندند و مجاهده می کردند که خدای تعالی را از مقام الوهیت در آسمانها متنازل ساخته به خود به پیوندند.

ایشان معتقد بودند که دین امری حقیقی و حیاتی است و باید درون کلیسای انگلند تجدید حیاتی بعمل آمده برادران مسیحی خود را پیرو هر کلیسایی که باشند بکند و سخت و پیکارهای سازند. جان وزلی و یک نفر داعی دیگر موسوم به جرج وایت فیلد برای نشر مبادی خود در اطراف و اکناف جزایر بریتانیا سفر کرده همه جا بوعظ و تبلیغ پرداختند و هزارها نفوس بآنها گرویدند پس لازم آمد که اسم و عنوان خاصی به آن گروه بگذارند، از اینرو آنها را «کلیسای متدیست» خواندند.

جان وزلی در انگلستان بسال ۱۷۰۳ متولد گردید و در دانشگاه اکسفورد تحصیل کرده تربیت شد و با مسیحیان مرابیون Moravians در آلمان آشنا گردید و مسافرتی به جورجیا مستعمره جدید امریکارفته در مراجعت بانگلیس با اتفاق بکنفر آلمانی از پیروان بنام پطربوهلی در لندن ایمانی تازه یافته و اعتقادی نوین پیش گرفتند. پس پیاده راه افتاده در صحراها و مزارع برای ده ها هزار نفر مردم مؤمن با حرارت و عظ و خطابه ای را نمودند. در انگلند و اسکاتلند و ایرلند مبادی آنها انتشاری تمام یافت. بزودی کلیساهای متدیست در هر گوشه و کنار پراشید که در آن علاوه بر مناسک و تشریفات رسمی ظاهری بمبادات پس حرارت و غلیان میپرداختند و سرودهای گرم و پر شور می خواندند.

این کلیسا و تملیم اصحاب آن بزودی از حدود جزایر بریتانیا تجاوز کرده به کولونیهای امریکای شمالی سرایت کرد. هفت بار وایت فیلد که مانند وزلی از دعوت آن طایفه بود، بآن کشور مسافرت کرده و جمعی کثیر پیرو او گشتند و پروتستانها همه جا باو گرویدند. در نیویورک در سال ۱۷۴۴ نخستین تشکیلات متدیست ها سازمان یافت و از شرق امریکا تا غرب آن قاره پهن گردید. از آن تاریخ تا کنون کلیسای متدیست یکی از بزرگترین مجامع مسیحی در ایالات متحده امریکای شمالی میباشد.

### مبلفین Missionaries

قرن نوزدهم را باید در حقیقت قرن بزرگ عالم پروتستان بحساب آورد. دو ممالک متحده

امریکای شمالی يك سلسله نهضت‌هائی بظهور پیوسته که برعندپیروان فرق باپتیست‌ها ومتوديست‌ها افزایش داد مخصوصاً در ایالات مرکزی وغربی آن‌کشور جنبش دینی نیرومندی نمایان گشت در انگلستان پیشرفت جدیدی بنام اوانجلیکک Evangelic بحصول پیوست و انجمن بزرگی بنام جوانان مسیحی Y. M. C. A در سال ۱۸۴۴ درلندن تشکیل شد . هم‌چنین سازمانی بنام لشکر نجات Salvation Army در ۱۸۶۵ بوجود آمد . در آلمان دوتن از علماء مثاله وعالم درعلوم دین بنام شلیماسر Schelermacher در ۱۸۳۴ و ریشل Ritschel ۱۸۸۹ صورتی آزادتری و لیبرال به افکار مذهبی پروتستانهای آلمان عطا کردند.

ولی بالاتر از همه اینها دو واقعه بزرگ که در این قرن واقع شدیکی عبارت بود از ایجاد مسیونرها و هیأت‌های مبلغین و دیگری تأسیس مدارس روز یکشنبه که هر دو در تاریخ دین مسیحی پروستانی این قرن اهمیتی بسزا دارند .

البته کانولیکها در ارائه طریق باین مبلغین پروتستان حق سبقت دارند . نخستین باروقتی که هولاندها در جزایر هند شرقی در قرن ۱۷ تأسیس پاسگاه‌های تجارتی کردند، کشیشان پروتستان دیار خود را نیز تشویق نمودند که دنبال آنها برای تبلیغ مردم بومی بآن جزائر دور دست مسافرت کنند . همین احساس نیز در متصدیان کلیسای انگلند نسبت به بومیان ( هندوهای قرمز پوست ) امریکا بظهور پیوست و اولین بار درایالت «نیوانگلند» در قرن هجدهم انجمنی برای انتشار انجیل تشکیل گردید . کویکرها چنانکه گفته شد بنوبت خود از ابتدا مبلغینی به جزائر هند غربی و فلسطین و نقاط مختلفه اروپا اعزام داشته بودند.

هنگامیکه کاپیتان کوک سیاح انگلیسی سفر نامه خود در جزایر جنوب یاسفیک را انتشار داد ( ۱۷۷۹ - ۱۷۶۸ ) و از اوضاع آن بلاد اوصاف جالبی بیان کرد جلب توجه اشخاص را نمود تا آنکه شخصی بنام ویلیام کاری William Carey مصمم شد که برای تبلیغ دین مسیح به هندوستان مسافرت کند و اولین جامعه باپتیست‌ها Baptists را برای انتشار انجیل در میان بت پرستان در آن دیار تأسیس کرد ( ۱۷۹۳ ) . بعد از آن درلندن ( ۱۷۹۷ ) در دینیرو و در گلاسکو انجمنهای خاصی برای تبلیغ مبادی کلیسای انگلیس و برای نشر مبادی متوديست‌ها پی‌درپی تأسیس گردید . در امریکا هم در سال ۱۸۱۰ معروف ترین مؤسسه تبلیغاتی بنام A. C. و بنام A. B. C. پی‌در پی تأسیس گردید که در تحت حمایت کلیساها نشر عقاید پروتستانرا در همه ممالک جهان وجهه همت خود قرار دادند . وممالک دیگر مانند دانمارک ، آلمان ، فرانسه وسویس نیز عقب نمانده مستگاه های تبلیغاتی مذهبی بنیاد نهادند.

گزارشهایی که ازین مبلغین در اطراف جهان رسید کلیساهای اصلی آن ممالک را تشویق می نمود بطوریکه در آغاز قرن بیستم هیجان و جنبشی نوین در همه آنها محسوس گردید وبالاخره در این اواخر مقاصد تبلیغاتی افکار جدیدی در خدمت به ابتداء بشر در هر محیط زندگی ایجاد کرد .

#### تربیت دینی

لزام تعلیم و تربیت مذهبی به نوباوگان و جوانان هم‌از آغاز مورد توجه کلیسای پروتستان

فرارگرفت و در صدد برآمدن که اصول و تکالیف دینی مسیحی را بنوآموزان تعلیم دهند . این اندیشه مقدمه تعلیم کاتیشیزم Catechism گردید . عملی کردن این نیت عاقبت در شهر گلوستر Gloucester در انگلستان بدست مردی بنام ربرت ریکز Robert Raikes بحصول پیوست . وی برای آنکه جهت اطفال بی صاحب ولگرد آن شهر وسایل آموزشی و پرورشی فراهم سازد در در سال ۱۷۸۰ اولین مکتب روز یکشنبه را در آنجا تأسیس کرد که باین گونه کودکان خواندن کتاب المقدس را بیاموزند .

از آن زمان مکاتب روزیکشنیه شروع شده بصورت جنبشی در تمام ممالک پروتستان درآمد بطوریکه در آخر قرن نوزدهم یکی از مؤسسات مهمه اجتماعی گردید و سرعت در تمام جزائر بریتانیا و ایرلند انتشار یافته تمام ممالک پروتستان تعلیم اروپا سرایت کرد و بالاخره از آنلاستیک هم گذشته درقاره آمریکا هم معمول گردید . انجمن های مکتب یکشنبه S.S.S. در لندن و در دیگر شهرهای بزرگ اروپا و امریکان تشکیل شد و اکنون مدت یکقرن است که مصدر خدمات و ترقیات عظیمه شده اند در سال ۱۹۰۷ انجمن بزرگی بنام انجمن جهانی مکاتب یکشنبه W.S.S.A. بوجود آورده اند . بطوریکه این تشکیلات در این قرن از افراد مهم و اساسی کلیساهای پروتستان در اطراف جهان شده است .

### دین و علوم طبیعی<sup>۱</sup>

قرن نوزدهم در شرف اختتام بود که ناظر وشاهد کشمکشی مابین مذهب ارتودوکسی و نانو- رالیزم مبتنی بر علم گردید . و بسیاری از مسیحیان خالص اعتقاد در آنچه میدیدند و می شنیدند قلباً ضعیف و متردد گشتند . یکی از مبادی جدید که زودتر از سایر مباحث موجب مناقشه و جدال بین دین و علم گردید همانا ظهور و تکامل فوه انتقاد تاریخی و سبک جدید در انتشار تاریخ بود . دوتن از مورخین معروف این عصر یکی هیوم Hume و دیگری زیبون Gibbon در قرن هیجدهم درباره بسیاری از مبادی مسلمة کتاب المقدس که مبنای معتقدات مسیحیان بود تولید شک و شبهه کردند ، هر چند آنهردو تاریخ حیات عیسی و کتاب مقدس را بصورت واحد مستقل مورد تفتیش و تحقیق علمی قرار ندادند . اما در قرن نوزدهم این انتقاد تاریخی نیز صورت وقوع حاصل کرد . محقق آلمانی بنام دویداستراس David Strass و فیلسوفی فرانسوی بنام ارنست رنان Ernest Renan در کتابهای بزرگ خود که برمنشأ تحول علمی عصر جدید بود هر دو تارسیخ سرگشت عمر عیسی را محل بحث و تجزیه و تحلیل قرار دادند و تیز در آنمسر مطالعه در متن و بحث ادبی و تاریخی در صحف کتاب المقدس مشهود ساخت که صحف مذکور اثر یک نفر نویسنده نیست بلکه مؤلفین بسیار در طی قرون و اعصار آنرا بمال موجود آورده اند . مثلاً ثابت شد که اسفار خمه (Pentateuch) (توریه) بقلم نویسندگان مختلف در طول مدت لافل پنج قرن بوجود

---

۱- در اصل کتاب عنوان این مقال را «پروتستان و علم» نهاده ولی چون مفاد و مفهوم این مبحث عام است و حتی شامل عموم عقاید مذهبی جهان میشود ما در این ترجمه عنوان را عام تر قرار داده عنوان آنرا «دین و علوم طبیعی» قرار دادیم .

آمده است. همچنین کتب عهد جدید را تجزیه و تحلیل کردند و آنرا بطبیقات و منابع مختلف Q.M.L. و اخبار و روایات اصلی باز گردانیدند. از این اکتشافات و مباحثات علمی جدالی شدید مابین اهل علم و اصحاب دین بوجود آمد و عالم پروتستانیزم را بدو گروه متمایز منقسم ساخت که اولی را بعدها اصولیون (Fundamentalists) نامیدند و آنها کسانی بودند که هرگونه تفتیش و انتقاد در کتب مقدسه را ممنوع و حرام دانستند و دومی را جدیدیون (Modernists) لقب دادند و آنها بر آن بودند که بررسی و بحث در کتب مقدسه دینی مانعی ندارد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم کتابی منتشر گردید بنام «اصل الانواع» (Origin of Species) تألیف داروین انگلیسی که آتش این نزاع و جدال خصمانه و دامنه دار را بیش از پیش مشتعل ساخت و فربادهای خشم و غضب از هرسو بلند گردید. زیراستخان داروین و کلمات حکیم دیگری که سلف او بود بنام لامارک (Lamarck) که نظریه تطور و فلسفه رشد و ارتقا را تحریر کردند در نتیجه نه فقط داستان خلقت منکوره در فصول اولیه سفر تکوین (توریه) را منکر گشتند بلکه هرگونه نظریه و عقیده ای در باب خلقت عالم بدست خالق مدرک دانا را ابطال نمودند. در همان اوقات پیروان فیلسوف آلمانی موسوم به هگل (Hegel) مبدأ وحدت مطلقه مونیزم (Monism) را به سبکی مبتنی بر فلسفه مادی شرح و تفسیر نموده و در نتیجه قویاً نظریه تطور و ارتقا را طرد کردند. در این اثنا دانشمندان دیگر مانند لودویگ بوکشر (L. Buchner) و ارنست هیکل (E. Haeckel) جلو آمده و علم دار فلسفه مادی بیگانگی گشتند که دیگر محلی برای ایمان بوجود در بوبیت باقی نماند.

فورباخ (Faurbach) آلمانی مثلاً در ۱۸۴۱ این نظریه را وضع کرده بود که سر و راز تئولوژی (علم الوهیت) همانا در علم انترپولوژی (علم انسان) نهفته است و عقیده بالوهِیت ناشی از نفس پرستی است که انسان اعتقاد نسبت به نفس خود دارد. در همان اوان فلاسفه انگلیسی مانسند طمسی هکسلی (Th. Huxley) و هربرت اسپنسر (H. Spencer) علناً این نظریه علمی را اعلام داشتند که فاصله ای مابین انسان و حیوانات دیگر وجود ندارد بلکه انسان بنواهیس نشو و ارتقاء بطبی و تدریجی از نوع مرتقای برونیه بظهور رسیده و تکامل یافته است. بدیهی است این نظریه حی خشم و هیجان شدیدی در میان کهنه پرستان و مکاتب قدیمی آن مملکت بوجود آورد.

مسیحیان حقیقی که باصل اختلاف انواع و خلقت مستقل هر یک از انواع ذوی الحیات به مشیت بالنه الهی معتقد بودند با این نظریات و تئوریهای جدید مخالفت و مباحثات داشتند. در آن هنگام نوبت به زمین شناسان (ژئولوژیستها) رسید. آنها نیز نظریه لیل (Lyell) را وضع کردند که میگفتند تاریخ پیدایش و وجود کره ارض مبتنی بر ناموس تکامل و تطور تدریجی است و برای اثبات مدعای خود فسیلها «حافیر» یعنی حیوانات متحجره را که از دل سنگها بیرون آمده بود دلیل قانون نشو و ارتقاء بیولوژی دانستند و گفتند ذوی الحیات این چنین در طی میلیونها سال انواع مختلف تنوع و تکامل حاصل کرده اند. در جواب آنها نیز معتقدین به کتاب المقدس گفتند که باریتمالی این فسیلها و اجسام حی متحجره را روز ازل در دل صخره ها از روی مصلحت خلق کرده است که مشرکین و اهل ضلال رسوا شوند و کفر ایشان آشکار گردد و ملمون و مطرورد در پیشگاه فسی قرار بگیرند. بالاخره در اواخر آن قرن نظریات جدیدی در علم شیمی حیوانی (Biochemistry) بظهور رسید و منکر وجود مبداء حیات اولیه در موجودات حی گردید. همچنین تئوریهای تازه در

علم النفس Psychology تدوین شد که وجود روح و حتی عقل و دراکه را انکار نمود. با این مباحث علمی جدید برای مؤمنین و معتقدین چاره و گزیر نماند جز آنکه ناچار میبایستی یکی از دو راه متضاد را اختیار نمایند. یا باید معتقد شوند که علم صواب و حق است و دین خطا و باطل. یا بر آن شوند که علم یک سلسله حدسیات موهوم و فرضیات باطل است و دین یعنی کلام الهی مبتنی بر کتب مقدسه (Bible) غیر قابل انکار و از اول تا آخر حق صرف است.

در میان این معرکه بعضی از مسیحیان آزاد فکر (لیبرال) یقین داشتند که بین علم و دین ارتباطی جوهری موجود و سازش آند و محال نیست بعضی مردان متفکر مانند هانری دروموند H. Drummond اسکاتلندی در کتاب معروفی بنام «قانون طبیعت در عالم روحانیت» و دیگری جان فیسک J. Fisk امریکائی در کتاب مشهور خود بنام «خلاصه فلسفه جهانی و فکر ربوبیت در برابر تأثیرات علم جدید» سعی کردند این فرضیه را ثابت کنند که قانون نشو و ارتقا و ناموس تطوّر و تکامل روش الهی در کار خلقت است و علم نه تنها با دین میبایستی ندارد بلکه موافقت کامل بین آنها در موجود است. مثلاً داستان آفرینش را همانطور که در سفر پیدایش (توریه) ذکر شده باید قبول کرد و در واقع آن با تئوریهای علمی جدید نیز منطبق میشود و اگر تفسیر تحت اللفظ درست نباشد ولی در عالم ذوق و شمر جوهر آنها نمیتوان منکر شد. منتهی صورت و ظاهر آن قابل تفسیر و تاویل است. آنها گفتند بخودی خود علم روی فرضیاتی در حرکت است که مافوق استدلال میباشد و در آن نیز جوهر ایمان وجود دارد. لیبرالهای مسیحی در این اواخر اظهار داشتند که فلسفه مادی محض بصورتی که در قرن نوزدهم ظاهر شد فعلاً قابل قبول نیست. علماء مادی هیچگونه سندی در دست ندارند که اصل جواهر و دقایق یعنی (الکترونها و پروتونها) از چه چیز در آغاز آفریده شدند. از اینرو باید در قضایای مربوط بخلقت کیهان و آفرینش با دیدهای وسیمتر و ضمیمی روشن تر بمسائل حیاتی (ارگانیك) نظر نمود. حتی تجزیه و تحلیل جدید در علم ارواح پسیکولوژی را با مادی تشکیل بسط (Integration) و تشکیل مرکب (Configuration) هرگز نمیتوان بطور قطع قبول کرد و منکر روح گردید. در نتیجه لیبرالها ثابت نمودند که ایمان دینی مسیحی نزلزل ناپذیر است و پیروان دین حتی در اکتشافات علمی جدید بر همین ودلائل قاطعی بر صحت عقاید خود بدست میتوانند آورد.

خلاصه گفتند چون حقیقت در هر حال واحد است و تجزیه و تعدد ناپذیر میباشد بنابراین نظر دائم به قوه حیانی و مطالعه آن بطور کلی باعث آنست که پاکدلان صافی ضمیر به خدای تعالی نظر نمایند.

فاجعه مصیبت انگیز جنگ جهانی اول نظریه این جماعت لیبرال را که برامید مطلق و بلك بینی محض و ایمان نچنداعتقاد بروح انسانی قرار داشت بشدت متزلزل کرد و از آن پس نظریه جدیدی بوجود آمد که آنها اربودگی جدید Neo-Orthodoxy نام نهادند. بر طبق آن علممادی و انتقاد تاریخی مورد قبول پیروان آن فرضیه میباشد ولی در عین حال قویاً معتقد است که خدامبدع و مخترع طبیعت و تاریخ نیست آنطور که لیبرالها گمان کرده بودند. بلکه خداوند متعال ذاتی است مافوق جهان مادی و از طبیعت و انسان بکلی جدا میباشد و او مطلق محض و کلی محض است که از حدود و ثغور خطاها و اشتباهات بشری عبور کرده و در سراسر تاریخ نمایان میشود و بدون نفوذ ذات ربوبیت در نهاد بشری هر آینه آدمیزاد در وادی ضلال و گمراهی خواهد افتاد. دانشمندانی



مانند کارل بارت K. Barth و امیل برنر E. Brunner در این فرضیه آنقدر پیش رفتند که از مراحل اصلیون و جدیدیون قدم فراتر نهاده در حقیقت يك مبداء تازه‌ای وضع کردند که نوعی از (تنویت) دوگانگی بین خالق و مخلوق میبایند. و هنوز در حال حاضر این مشاجره و جدال باقی و اصحاب دعوی در قیل و قال اند و معلوم نیست که عاقبت لیبرال‌ها شکست خورده و عقیده بوجود ذات الهی در مظاهر بشری و مبداء ازلت و ظهور زمانی را در موجودات رها خواهند کرد یا خیر؟

### نهضت اتحاد کلیساها

جریان اختلافاتی که در بین کلیساهای پروستان تا پنجاه سال قبل وجود داشت فعلاً متوقف مانده است و از هر طرف میل به اتحاد و یکگانگی و نزدیکی و واد احساس میشود. این نهضت جدید يك قسمت مدیون فکر روشن لیبرال‌های مسیحی در فرق و تیره‌های مختلف است که همه يك سطح متحد و پایه یکانه برای مبداء دین و ایمان مورد قبول عموم قرار میدهند. يك قسمت نیز اثر طبیعی تحولات اوضاع اقتصادی و اجتماعی جهان است. از جمله ایجاد وسایل سریع‌السير حمل و نقل که همه اجزاء جهان را بهم مربوط ساخته است و يك قسمت نیز نتیجه انکار و شکی است که بواسطه علوم جدید پیدا شده و تمایل عمومی که همه به مسائل سیاسی پرداخته و از دایره مذهب دور مانده‌اند باعث شده که همه بیروان دین و ایمان را در جهان بهم‌دیگر نزدیکتر سازد. مساعی جمیله که در انبساط و توسعه عظیم مسیحیت در اقطار جهان اکنون بعمل می‌آید، ایجاد روابط فنی و تبادل مطبوعات و انتشارات بین تیره‌ها و فرق‌های مختلف مانند سرودها و مباحث دروس و اعمال صالحه تشکیل مجالس عمومی بین کشیشان و دانشمندان دیگر از ملل مختلف، تأسیس شوراهای و کمیته‌ها و کنفرانس‌ها و اردوهای ملی و بین‌المللی بین فرق مسیحی بالاخره این فکر را در اذهان منور راسخ کرده است که پروتستانیزم اگر انشقاق و انقسام حاصل کند، نتیجه قطعی آن هر آینه ضعف و انحطاط است. مخصوصاً در این روزگار که دیگر مسأله تعیین سرحدات در مسائل ادبی و فرهنگی خاصه در دین و مذهب از میان رفته و دیگر مسأله تعیین سرحدات در مسائل ادبی و فرهنگی بلکه سرنوشت مردم سراسر جهان همه بیکدیگر متصل و مربوط گردیده است.

وجود این عوامل و اسباب همه باعث شد که زعماء و کلیساهای جهان متفق شوند و برای نجات اجتماعی راه وحدت و یکگانگی را به پیمایند. البته این نظریه و فکر اتحاد کلیساها از ابتداء تا زه نبود بلکه از یقرون قبل هم در اروپا و هم در امریکا بظهور رسیده بود. مبتکرین این اندیشه نخست رؤساء ممالك بودند که همواره در مواقع عیدیه ابراز میل میکردند که عالم مسیحیت با هم متحد شود. بهترین نمونه عملی شدن این ابتکار همانا در سال ۱۸۱۷ بوقوع پیوست که در تحت هدایت و ابتکار دولت آلمان کلیسای ملی پروس تشکیل شد و اسباب ارتباط و اتحاد کلیساهای فوق لوثرانی و اصلاحیون گردید. پس از آن نوبت بخود اهل کلیسا رسید و این نهضت بار دیگر از ناحیه ایشان برانگیخته شد. در امریکا و اروپا انجمنهای مشترك بنامهای عیدیه مانند، امریکن ترک سوسیته A.T.S. امریکن بیبل سوسیته A.B.S. شورای مبلغین قبطی H.M.C. کنفرانس مبلغین خارجی در امریکای شمالی F.M.C.N.A. و غیره بوجود رسید.

بالاخره در دو ساحل شرقی و غربی اتلانتیک انجمنهای عذیده به نیت توحید مسیحیان در برابر قوای شیطانی و نیروهای اهریمنی، مشغول کار وفالیت گردید. در اروپا نخستین قدم مهمی که در این راه برداشته شد همانا در زمینه سازمانهای مبلغین Missionaries بود. مسائل مشکله که در کمیته مشترک فرق پروتستان در زمینه اقدامات مبلغین دینی در بین بود باعث شد که کنفرانسی عظیمی از مبلغین بین‌المللی در سال ۱۹۲۱ در شهر ادینبرگ و پس از آن در ۱۹۲۸ در اورشلیم و پس در ۱۹۳۸ در شهر منارس تشکیل گردد. در سال ۱۹۲۰ کنفرانسی در شهر لامبیت Lambieth تشکیل شد که کلیسای انگلیس به نیت میانجیگری بین کلیساهای کاتولیک و پروتستان آنرا منعقد ساخت و پس از آن کنفرانسی دیگری به همین منظور در سال ۱۹۲۷ در لوزان انعقاد یافت ولی در سال بعد پاپ اعظم فرمانی صادر کرده و مسأله ارتباط با کلیسای روم را فقط بدون گفتگو و شرط به تسلیم بمبادی و عقاید اصولی کلیسای روم منحصر داشت و راه را بار دیگر مسدود ساخت. ولی کلیساهای ارتودوکس شرقی با روشنی فکروسه صدر این مسأله را استقبال کردند. و در جلسات دیگر آن کنفرانسی که در دینبرگ در ۱۹۴۷ و در استکهلم در ۱۹۲۵ و در اوکسفورد در ۱۹۳۷ تشکیل گردید نمایندگان ایشان شرکت کردند. در نتیجه این تمایل عمومی که مشهود می افتاد کنفرانسی بنام کنفرانسی جهانی کلیساهای مسیح در امریکا F. C. ch. A. در امریکا تشکیل گردیده بود. اولین جلسه این مجمع بزرگ در آمستردام هلند در سال ۱۹۴۸ منعقد گشت و دوم بار در شهر اوونشون در امریکا در ۱۹۵۴ انعقاد یافت.

در خلال این احوال کلیساهای مختلف پروتستان در امریکای شمالی و کانادا و اروپا وابسته به تیره‌ها و فرق مختلف مسیحی تشکیل مجامع و کنفرانسی‌ها داده در راه ایجاد وحدت و یگانگی همقدم گشتند.

از بسیاری جهات مهمترین اتصال و توحید فرق مختلف پروتستان با یکدیگر در زمینه عملیات تبلیغی و وقوع پیوست و دارای اهمیت و معنای بسیار بود. انتقال آئین مسیحی به ممالک و مراکز جدید ثابت کرد که اختلافات مابین کلیساهای فرق مسیحی هیچ اثر حقیقی و نتیجه واقعی ندارد. تازه واردین بدین مسیح باین اختلافات غامض کلامی توجهی نکرد و آنرا درست درک نمی کردند و حتی آنرا نامناسب و نامربوط میدانند. مبلغین نیز بهر فرق و کلیسا که وابسته بودند وقت خود را در سر این اختلافات کلامی جزئی تلف نکرده و وقتی لازم میشد باهم روزانه اشتراک مساعی کنند آن مسائل را بطاق نسیان میگذاشتند و هر وقت این وحدت عمل و شرکت در مقصود بوقوع می پیوست مساعی ایشان ب حصول نتیجه نزدیکتر میشد.

\*\*\*

باری سخن ما بآخر رسید و باید موقع ذکر این نکته نهائی رسیده باشد که مسیحیت واقعی در آن نیست که همیشه روبرو گردانند و بیک طریق نظاره کنند بلکه در طریق جدیدی که در آینده متصل بسمتزل مقصود است باید گام بردارند. این فرار از جهان بکوشه انزوا و انقطاع نیست بلکه هبارتست از بذل حیات و صرف عمر برای وصول بمقامی واقعی و حقیقی که سمی در نجات روحانی و رستگاری و مأموریتی است وجدانی برای رستگاری و نجات بوسیله اسباب و هلال موجود در این جهان. و آن حاصل نمیشود جز به محبت به خدا و به انسان.

## فصل شانزدهم

# اسلام - مبدا توحید آمیزش آن با فرهنگهای گوناگون

دینی که محمد (ص) آورد در آغاز امر سرعت و انتشاری عظیم یافت و غالباً با جهاد همراه بود و بر افکار مردم شرق و غرب تأثیری ثابت و دائم نموده است . در قرن اول پس از ظهور آن در نظر مردمی که در معرض شمشیر اسلامیان قرار داشتند این دین نوین مانند آتشی بلند بود که از مرکز آن فروزان شده و زبانه آن با سرعتی بیدریغ و شتابان انبساط می یافت و پیش از آنکه بخود آیند و بدانند که چه باید کرد آنها را فرا می گرفت . گروهی از آنان که دستخوش غلبه رسمی آن قرار گرفتند با اداء مالیات خاص ( جزیه ) رهائی و آزادی یافتند و بسیاری از آنانکه به آئین تازه گردن نهادند و تسلیم شدند و واجبات و احکام آنرا قبول کردند از آن پس « مسلم » نامیده شدند . بعضی دیگر از اقوام جهان آنرا فوزی بزرگ دانسته بآن اقبال نمودند بعضی دیگر بمخالفت و مقاومت برخاستند ولی پیش از آنکه در مقام احتجاج و ستیز بر آیند مغلوب شده و ازمیان رفتند . ظاهراً ( در آن زمان ) وسیله ای برای تعدیل احکام سخت و واجبات شدید آئین منطب جدید موجود نبود . در جنوب شرقی و نیز در جنوب غربی اروپا این موج خروشان متوقف گردید و در برابرش پیشرفت و هجوم آن نموانی . بظهور رسید که آنرا در این مکان نگاهداشت لیکن سیر روز افزون او بطرف شرق

و جنوب همچنان پیش میرفت تا اینکه عاقبت نیروی شمال آن در اعماق آسیا و بطون افریقا یعنی صد هزار میل دورتر از مرکز اصلی و زادگاه ابتدائی آن فرونشست لیکن همانقدر که صلابت و شدت ظاهری آن مخالفین مقاوم را بوحشت انداخته بود سادگی و روشنی آن کسان دیگر رامفتون ساخته بقبول آن سر تسلیم فرو آوردند . اکنون افزون از ربع بلیون ( ۲۵۰ میلیون )<sup>۱</sup> چنانکه دقیقاً تخمین شده ۱۰ماره پیروان آن است . اینان همه اسلام را چون دینی کامل و تمام قبول کرده و از تشرف به آن سر بلند و متباهی اند بطور کلی آئین اسلام افکار پیروان خود را به هزارها اوراق کتب و اوراق فلسفی و هزاران مسائل غامضه کلامی منقلب و پیچیده فرسوده نمی سازد . این دین يك كتاب اساسی دارد که از بدو پیدایش تاکنون بطهارت و اصال باقی مانده و در آن تبدیل و تحریفی که موجب اختلاف و مناقشه مفسرین گردد راه نیافته . هر چه در قرآن شریف<sup>۲</sup> منصوص است نزد تمام مسلمانان حقیقت محکم و اصل ثابت شمرده میشود . آنچه که در قرآن نیست اگر با سنت پیغمبر اسلام هم موافقت نکند ارزشی ندارد . علائم وادله مقدمه مضبوط نشان می دهد تا چه پایه تعالیم اسلامی مشتمل بر مبادی سایر ادیان نیز میباشد ولی آنها همه از افتخار و سربلندی مسلمانان نمی کاهد و همین نکته باعث شرف اسلام است که قرآن مکمل و متمم حقایقی است که بطور ناقص در مذاهب و ادیان سلف وجود داشته .

هر کس از عالم ادیان با خیر باشد مسلماً از خواندن قرآن باین نکته پی می برد که شارع اسلام بسیار مطالب از دیگر مذاهب نقل کرده ولی این معنی نیز محل انکار نمی باشد که روایات اسلام هر چند اخبار یهود و نصاری را در بعضی مسائل مربوط به روابط بین خدا و خلق شامل میباشد و هر چند بسیار مسائلی شبیه به عقاید صابیان و زردشتیان را متضمن است مضافت نو حید در اسلام دارای يك صیغه عربی خالص است و شخصیت خداوند متعال در آن صورتی دیگر دارد که شبیه بسایر مذاهب نیست . این معنی را در ضمن بیانات آتی اثبات خواهیم کرد .

در مطالعه مبادی اسلام يك اشکال عده برخورد می کنیم و آن این است ، هر چند که حقایق ایمانی و اخلاقی اسلام بالاخره بوسیله قرآن که حاکم واحد و مطلق آن دین است مشخص میشود مضافت معلومات موجوده راجع بحیات پیغمبر اسلام و تفصیل انتشار دین او در آغاز امر تنها از قرآن بدست نمی آید<sup>۳</sup> بلکه قسمت عده این سرگذشت بوسیله احادیث و اخبار « tradition » بدست ما رسیده است و آنها روایاتی است که از طبقه اول مسلمانان شفاه نقل شده و خلفا عن سلف از یکدیگر گرفته اند تا آنکه پس از مدتی در متون کتب و رسائل بقالب تحریر کتب در آمده و بمارسیده .

۱ - احصائیه های اخیر عدد نفوس مسلمانان عالم را قریب چهارصد ملیون نشان میدهند و با اینکه امکان آمار صحیح و قطعی از غالب ممالک اسلامی میسر نیست در هر حال عدد پیروان دین مبین اسلام از ( ۲۵۰ ملیون ) که مؤلف اظهار کرده تحقیقاً بیشتر است .

۲ - قرآن در السنه خارجی بدو صورت نوشته میشود ، یکی Koran که منطبق با املاء خط عربی آن کلمه است و دوم Quran که بر طبق لهجه و تلفظ اصلی آن می باشد .

۳ - در بسیاری از آیات قرآنیه دلایل و نصوص واضح و روشن بر سرگذشت حیات شخصی و تاریخ نشر دعوت اسلام مشاهده میشود و بنده مترجم در کتاب « برهان در تاریخ قرآن » بدان اشاره کرده ام . ( فصل سوم - برهان )

باید گفت قرآن که مورد قبول عامه اهل اسلام در تمام جهان است ولی احادیث نزد فرق و احزاب مختلف اند و اخبار منقول به بعضی را دیگران با نظرسوه ظن تلقی می کنند با این حال چون اخبار و احادیث از لحاظ تاریخی ارزش بسیار دارند مطالعه مجموعه های عظیم آن ها برای طالب علم اسلام بسیار ضرورت دارد .

## ۱. عقاید و مناسک عرب قبل از ظهور محمد

### احوال اقتصادی و نژادی

قوم عرب مثل دیگر اقوام جهان که بتوان نام برد از حیث خون و نژاد وحدت کامل ندارند هر چند نژاد سامی Semetic خالص در میان ایشان عددی بر عناصر قومی دیگر افزونی بسیار دارد لیکن خون يك قسمت عمده سکنه عربستان مخلوطی است از پدران سامی با عناصر غیر سامی . در جنوب شبه جزیره حبشی ها از دریای احمر عبور کرده و در صحرای ساحلی آن سر زمین سکنی گرفتند در نواحی شمال غربی . حملات و فتوحات تاریخی اقوام دیگر که در عصر هزاره دوم م. آغاز شده بود مردمی از نژاد سومری و بابلی و پارسی را بآن سرزمین در آورده بود . در جنوب غربی افراد بسیاری از مصریان از نژاد حامی Hamitic بدرون آن دیار داخل گردیده ازین رو از هر طرف عناصر غیر عربی با مردم عربی الاصل آمیختگی و اختلاط بسیار حاصل کرده اند .

سیک افکار گوناگون و متنوع آن اقوام همچنین اختلافات بیشتری بار آورد . میانیت های فرهنگی آنقدر بود که با هم قابل ترکیب و توافق نمی شد این اختلافات وقتی منتهای شدت رسید که بنی سام از صحرا ها و بیابانهای عربستان بخارج رحلت کرده و بعد از گذشت قرن ها و اعصار بار دیگر به بادیه بازگشتند . چه در مواقع بروز کشمکشها و تشنجات بین المللی بسیاری از این صحرا نشینان بطرف شمال و مغرب رو آوردند ولی پس از زمانی دراز گروهی از اعقاب ایشان به همان صحرا ها مراجعت نمودند .

در زمان ظهور محمد در نواحی غربی عربستان نفوس بسیاری از قوم یهود جای گرفته بودند که اجداد ایشان از برابردشمنان خود یعنی آشوری ها ، بابلی ها ، یونانی ها ، و رومی ها فرار اختیار کرده بآن سرزمین مهاجرت نموده بودند . این مهاجران یهود وادی ها و واحدهای سبز عربستان غربی را تصاحب کرده در آن کشت و زرع بسیار می کردند . عدد ایشان در اطراف مدینه ( یشرب قدیم ) بسیار بود و بعضی اوقات تمام آن منطقه را بقوه فهریه تابع خود ساخته بودند . و قتیکه محمد این شهر را تصرف کرد لازم دانست که با یهودان آن بلد مدارا و مماشات نماید چندانکه اسلام قوت گیرد آنگاه آنها را بجزای بی ایمانی و نفاق درهم شکنند .

مابین اعراب شمالی و جنوبی اختلافات فراوان وجود داشت . شبه جزیره عربستان را اعراب بلسان خود بدرستی ( جزیره العرب ) نام نهاده اند . زیرا از هر طرف یا پدر یا ویا به بیابانها نزدیک زار منتهی می شود ، و از هر سو بواسطه شعب صحرای قرمز رنگ بشکل خرچنگی تقسیم شده است و از سطح آن که يك سوم از يك میلیون میل مربع است بیابانی خالی از سکنه تشکیل داده که حتی خود ایشان از بعضی نواحی بیمناک اند و از ورود در آن اجتناب میکنند و آنرا « الربع الخالی » نام داده اند . در شمال این بیابان ویران رشته های طبقات اراضی نسبتاً آباد و دشت های قابل کشت و

زراع قرار دارد که غالباً واحه‌ها و وادیهای سبز در آن جایجا دیده می‌شود. این سرزمین نسبتاً آباد و دشتی وسیع است بصورت يك دائره كامل که در اطراف يك بیابان لم‌پزرع دیگری قرار دارد. آن بیابان مرکزی را (نفوذ الکبیر) نام داده‌اند و آن بادیه ربگزار و خشك است که در شمال غربی شبه جزیره قرار دارد. ریگهای روان، بالوان قرمز و سفید از ناحیه وسیعی بین دمشق و مدینه می‌گذرند. و درون آن دشت‌های بایر و صحراهای سخت‌گونه و کنار سبزی کمی به چشم می‌خورد که پس از ریزش بارانهای نادر زمستانی گیاهی در آن می‌روید و مراعاتی برای اغنام واحشام قبائل بدوی فراهم می‌سازد. در جنوب (الربع الخالی) ناحیه پر باران یمن یا عربی جنوبی قرار دارد که عربستان کلاسیک باستانی عبارت از آن است. این ناحیه از طرف جنوب شرقی منتهی بخلیج عدن و از طرف جنوب غربی محدود بقسمت سفلی دریای احمر میشود. و سرزمینی است که نزد یونانیان و رومیان بواسطه انواع ادویه و صمغ عربی شهرتی بسیار داشته است. همین جدائی و اختلاف بین دو ناحیه شمالی و جنوبی عربستان عیناً منطبق میشود باختلاف نژادی که ما بین مردم آن دو قسمت وجود دارد. در عصر محمد ناحیه شمالی از قبایل متحرکی تشکیل می‌شده دارای جمجمه‌های دراز و موهای زیر و همه بربری خالص تکلم میکردند و مردمانی بالطبع آزادمنش و حریت خواه دارای قوه تصوری قوی که هزاران سال کشمکش با جوع و فقر بخصال فردیت و جنگ آوری و غارت‌گری تربیت شده بودند. در زبان و عادات و آداب همه جهت از بنی‌اعمام جنوبی خودشان (سکنه یمن) مختلف و جداگانه بوده‌اند چه آنها با جمجمه‌های گرد و بینی‌های عقابی در آن ناحیه نسبتاً حاصلخیز به کشاورزی و باغبانی روزگار می‌گذرانیده و يك نوع لهجه سامی شبه بربری آمیخته به حبشی که بگوشی اعراب شمالی عجیب می‌آمد سخن می‌گفتند.

قبل از ظهور اسلام عربستان شمالی با ممالک مجاور خود تماس و آمیزش نداشت و هیچوقت ملک آنها را قومی اجنبی فتح نکرده بود در صورتیکه عربستان جنوبی که از منافع باران و آفتاب اراضی آن بهره‌ور می‌شد و از برکات تجارت و بازرگانی ادوار آبادی و عمران را طی میکرد و باقی‌شهرها و بلاد آباد بمزارع سرسبز و باغات مشجر بود. مهاجمین صحرا غالباً بطمع ملک و مال بر کشور ایشان می‌تاختند ازین سبب با بیگانگان جنگها داشته و قلاع استحکامات بنا نهاده و در منافع اقتصادی با یکدیگر رقابتها کرده بمالوک وادی خود مالیاتهای سنگین پرداخته و در دره‌های کسب و تجارت را متعلل میکرد گاهی بروز گارهای خوش و راحت و زمانی ایام سخت و مصیبت را می‌گذرانیدند. و قتیکه بطلمیوس‌های مصر و بعد از ایشان رومیان بیزانس کشتی بسواحل هند رانند، این مردم ساکن جنوب عربستان در نتیجه راه انحطاط اقتصادی را شروع کردند.

قسمت سوم دیار عربستان که از نظر مطالعه ما مهم تر است عبارت از ناحیه کوهستانی است که در آنجا يك رشته جبال بموازات دریای احمر از سواحل یمن در جنوب شروع شده بخلیج عقبه در شمال غربی می‌پیوندند. ارتفاع بعضی از قله آن کوهستان از ده هزار پا تجاوز میکند دامنه‌های غربی این رشته جبال ناگهانی بفریای احمر منتهی می‌شود ولی دامنه‌های شرقی آن بتدریج نشیب یافته صحراهای مسطح و دشتهای بایر تشکیل میدهد که در اطراف آن جا بجا وادیها با مجاری میاه بسیار عمیق بوجود آمده است که در ریگستانهای سرخ فام در بیابان مرکزی بیوسه و بالاخره در صحراهای ساحلی بکنار خلیج فارس می‌رسد. در اینجا هر چند بعضی نقاط مانند شهر طائف و مدینه ندرتاً وجود دارد که آبهای تحت‌الارضی آنجا بطرح خاک رسیده و زمین را قابل زراعت و غرس

اشجار ساخته‌ولی رویهم رفته این ناحیه کوهستانی سراسر خشک و بایر است و درگبارهای شدید طوفانی گاهی در آنجا روی میدهد ولی همین که سیلاب عبور کرد و در اعماق دره‌ها در مجاری وادیها فرو افتاد باز بهمان حال خشکی بر میگردد. این بود وضع جغرافیائی این ناحیه. اما از جنبه تاریخی این قسمت، ناحیه مهم جزیره العرب میباشد. زیرا روزگاری دراز همین منطقه حلقه اتصال سرزمین آباد یمن و بازارهای دنیای متمدن در اطراف بحرالروم بوده است و بر فراز تلال و جبال اراضی مرتفعه آن قوافل عرب سالها قبل از تولد عیسی راه می‌پیموده و جابجا ایستگاه‌های تجارتی بوجود آورده بودند که مکه و طایف و یشرب (مدینه) از آن جمله‌اند. بالاخره این شاه‌راه بزرگ در کنار نهر شهر تاریخی پشرا<sup>۱</sup> بدو خط منشعب شده، یکی شمالاً بشام و دیگری جنوباً بمصر میرفته است. آبادی کشور حجاز که وطن محمد است قبل از ظهور اسلام در مرحله اول مدیون وجود همین خط شاه‌راه تجارتی است که کاروان‌ها در جنوب شمال آن راه پیمائی می‌کردند.

### معتقدات مذهبی اعراب

مذاهب اعراب قبل از اسلام بهمان نهج که در فصل راجع به یهود وصف کردیم صورت تحولی از عقاید سامیون اولین صحرا نشین بوده است.

در اطراف آن کشور پهناور این تحول در هر جا بجتنی مخصوص گسائیده در عربستان جنوبی مثلاً یک دیانت نسبتاً مترقی از ستاره پرستی بنام دین (صابیان) بوجود آمد که در حول ماه پرستی یا عبادت قمر دور میزد و نفوذ مبادی بابلی و زردشتی در آن آشکار بود. در اماکن دیگر هر جا که یهود یا نصاری پناهاده بودند که از آنجمله در مراکز تجارتی عربستان است عربان بومی بدین ایشان درآمده و مبادی ساده اولیه را ترك کرده و بسوی توحید گرائیدند. ولی اکثر قوم عرب چه در بلاد و چه در پادیه همه آلهه محلی از جنس منکر و مؤنت برای خود اختراع و عبادت کرده‌اند که هر یک از این خدایان خاص قبیله واحد بوده. بعضی دیگر در نواحی جغرافیائی معینی انتشار و نفوسی که در آن ناحیه ساکن بوده‌اند ناگزیر آنها را می‌پرستیده‌اند مانند پرستش هبل خاص شهر مکه و حول و حوش آن و خدای ذوالشری<sup>۲</sup> در شهر پشرا همچنین عبادات عامیانه در غالب نواحی آن کشور منتشر و رایج بوده است از آنجمله پرستش بعضی از اجرام آسمانی که هریک بنامی مخصوص نامیده می‌شده و از اسامی آنها معلوم است که ریشه خارجی داشته‌اند و از مسالك همسایه خاصه از شهر بابل با آنجا نفوذ کرده بوده‌اند سیاحان رومی یا یونانی این خدایان را صورتی محلی از خدای ذو پیتر یا مرکوری یا کانوپوس<sup>۳</sup> Canopus و امثال می‌پنداشته‌اند. در شهر مکه بخصوص سه خدای مؤنت محل عبادت بوده است نخست - اللات - آلهه ماده (ظاهر خدای آفتاب). دوم - منات - خدای سرنوشت و زمان سوم - الفری کوکب صاحبی که صورتی ضعیف از عقیده به ونوس<sup>۴</sup>

۱ - پشرا Petra مدینه الحجر نام شهری قدیم است بر فراز صخره که در ناحیه اردن قرار داشته و مرکز تمدن دستکاه سبطی‌های قدیم است.

۲ - ذوالشری (رجوع شود به تگفتار در تاریخ ادیان بخش دوم) مذهب اعراب قدیم.

۳ - کانوپوس Canopus

۴ - ونوس Venus

(ناهید) میباشد اسنام مادینه ایشان را یکنوع عبادت جنسی بوده است بسیار مشابه با عقایدی که در ممالک دیگر در ازمنه دیرین نسبت به (ایشثار<sup>۱</sup> در بابل) و ایزیس<sup>۲</sup> در (مصر) معمول بوده است. باری این اسنام علاوه بر دختران خدا یا بنات الله مینامیده‌اند و همچنین اعراب نسبت به (الله) نیز ایمان مبهمی داشته‌اند و او را خدای بزرگ و خالق کل میدانسته و خاصه قریش یعنی قبیله محمد بوجود الله بی‌عقیده نبوده‌اند. علاوه بر این آلهه بزرگ که آنها را موجودات عالی مقامی میدانسته‌اند بعضی ارواح و اشباح نامرئی نیز نزد ایشان موجود و مورد احترام قرار داشته که از آن جمله است «ملائکة» و پریان واجنه. مسئله اختلاف حالات و صفات بین این موجودات روحانی قابل توجه است. مثلاً برای ملائکة طبیعتی پاک و معصوم قائل شده و آنها را ذاتاً مفید و نیکوکار می‌دانند. پریها در لطف و صفا مانند ملائکة و موجودات اخلاقی نافع و خدمتگفاری بوده‌اند و بیرون از عالم بشریت مانند اطفال خردسال درجهانی مخصوص خود بخوشی و نیکی میگردانیده‌اند. برخلاف جن که در بیابان منزل داشته یک نوع موجودات موزیه شبیه شیاطین‌اند، که در قلوب اعراب ایجاد رعب و وحشت فراوان کرده و عامل شر بوده‌اند. ولی تسخیر و اداره آنها برای بعضی میسر میشده و انسان می‌توانسته است آنها را خادم خود قرار دهد. و از آنها استفاده کند مثلاً مکان گنج‌های نهفته را نشان دهد و قصور گمشده را رهبری کند، و جوانان آدم‌زاد را بر بال خود سوار کند به بلاد بیده ببرد و آنها را صاحب دولت و سعادتمند سازد.

همچنین از ارواح خبیثه موزیه نزد ایشان یکی «غول» است که در بیا بیاها در کمین آدمیان گمشده، نشسته تا آنها را هلاک سازد و از خون آنها بیاشامد و از گوشت آنها بخورد. قوه تصویری فعال عرب‌ها که در اینگونه عقاید رنگارنگ تجلی یافته بعدها در طی حکایات «الفلبله» مندرج گشت و در طول و مرور زمان صورت‌های عجیب و حکایات بیشتر در این قبیل اختراع کرده است.

در میان اعراب مخصوصاً نزد بدویان باده‌نشین، ایمان ساده و بی‌سطی از نوع اعتقاد بآرواح خبیثه «آنی میزم» (Animism) وجود داشته است. به توده‌های سنگ بصورت ستون‌های برجسته و صخره‌های افراشته و غارهای زرف و چشمه‌سارهای زلال و چاه‌های خوشگوار حرمت دینی مینهادند در بعضی نقاط و اماکن درختان و اشجار مخصوصاً نخلها را تقدیس کرده و هدایای چند از قبیل البسه و اقمشه و اسلحه و آن‌ها می‌آویخته‌اند. مظاهر و مبادی توتیمیزم (totemism) دیرین در احترام به غزالهای صحرانورد و عقابهای آسمان‌پیما و گریه‌های دشت و اشتران باده‌در نزد ایشان کما اینش نمودار بوده است.

### شهر مکه

در شهر مکه عزنی خاص و حرمتی نزدیک به پرستی برای سنگی سیاه قائل بوده‌اند که آن سنگ ظاهراً از اجبار ساقطه از آسمان (شهاب) بوده است و آنرا در گوشه‌کعبه یعنی خانه آلهه و عبادتگاه مقدس قرار داده بودند مورخ یونانی دیودوروس سیکولوس Diodorus Siculus در حدود ۶۰ ق م. باین معبد و آن سنگ در کتاب خود اشاره میکند. معلوم میشود که در زمانی بسیار دیرین مردم



آن ناحیه از سقوط سنگی سیاه از آسمان بو حشت افتاده و در آن وادی سنگلاخ در زیر آن آسمان روشن از این امر عجیب و غریب بسیار هراسیده پس آنرا حرمت نهاده و پرستش کرده و (حجر الاسود) را لقب داده . و بعدها گفتند که آن سنگ از روزگار آدم ابوالبشر از آسمان افتاده است .

همه ساله مردم و قبائل عرب از دور و نزدیک مراحل و منازل پیموده و از بوادی و صحاری گذشته و بآن مکان آمده و آن حجر را بوسیده و قربانهای حیوانی ازگوسفند و شتر نزد او به تقدیم رسانیده پس هفت بار درگردان خانه طواف کرده پس از آن خیر و برکت مثلثت میکردند . و این سفر و این عمل را «حج» نام میداده و آنرا مایه سعادت و برکت میدانسته اند . در طول مردورنمین خانه چهارگوش بنام «کعبه» در اطراف آن سنگ برافراشته و آنرا منزلگاه آلهه و اسنام خود قرار دادند و زائران و حاجیان از هر قبیله و قوم خدای خود را همراه آورده در آنجا نهادند و آن سنگ مقدس را در زاویه جنوب شرقی آنخانه در ارتفاعی مناسب نصب کردند، بطوریکه بعد از طواف هفتگانه بتوانند در برابر آن ایستاده و آنرا ببوسند . در درون آن خانه مکعب ثنائیل و صورخدایان قبائل را به نظم فرو چیده بودند . و مکیان به پیروی روایات قدیمه خود معتقد شدند که این خانه مکعب را یکی از آباء باستانی ایشان موسوم به «ابراهیم» هنگامی که بدین فرزند مهجورش اسماعیل بآن وادی آمده بود آنرا بنا فرمود . و حجر الاسود را درون آن قرارداد .

در چند قدمی خانه کعبه چاه زمزم قرار دارد که آب آنرا حاجیان و طائیان بیت الاصلنام مقدس میدانسته و روایات و اخبار برای این چاه تاریخی عجیب نقل میکردند . گویند در قرن سوم میلادی هنگامی که مردان قبیله بنو جرهم از بنو خزاعه شکست یافته و از مکه بیرون رانده شدند شیخ ایشان قبل از رفتن از شهر چند پاره زره و دو غزال طلا و چند قبضه شمشیر در آن چاه ریخته و سر آنرا پوشانید و باگل و سنگ بیندود . چنانکه چون قبیله فاتح بآن شهر درآمدند محل آن چاه بر ایشان مجهول ماند. بعد از آنکه بنو قریش بر خزاعه غلبه یافته شهر مکه را بقبضه تسخیر خود در آوردند رئیس وزعیم ایشان عبدالمطلب محل چاه را کشف کرد<sup>۱</sup> ولی مکیان و خضر و پسرانش آن چاه را مروه او نمیدانند بلکه روایتی کهن نقل میکردند که برای پیدایش آن چاه سببی دیگر گفته شده است<sup>۲</sup> و آن چنین است که چون هاجر (کنیز ابراهیم) از خانه او بیرون شد کودک شیرخوار خود اسماعیل را در آغوش داشت عاقبت باین سرزمین افتاد که بعدها شهر مکه در آن وادی بنام شد. در آن روزگار آن سرزمین وادی بی زرع و بایری بیش نبود در آنجا کودک از فرط عطش مشرف به هلاکت گردید. مادرش او را بر روی آن زمین سوزان نهاده و خود بنومیدی بطلب آب بهر سو روان گشت کودک در آنجا بجوش و خروش افتاده و با پاشنه های پا بر زمین میکوفت پس در زیر پاشنه های او جایی بدیدار شد و زمزم بوجود آمد و جان آن مادر و فرزند نجات یافت زائران کعبه بعدها به تذکار این حادثه اعجاز انگیز علاوه بر طواف در حول کعبه عملی دیگر نیز بجا میآورند که آنرا «مسی» گویند و آن عمل عبارت است از آنکه هفت بار بر سرهت بین دوئل (صفا و مروه) که در نزدیکی کعبه قرار دارد حروله کنند یعنی به تقلید هاجر که در جستجوی آب بین آندو تل میگردانان نیز بودند ماری چون

۱ - حادثه فتح غلبه قریش بر قضاة و کشف چاه زمزم .

۲ - این حکایت بر روایات قرآنی نیز وارد است .

اسماعیل به حد رشد رسید و خانه کعبه را بنانهاد و آن شهر از او بوجود آمد ازینرو واجب شد مردم که بیاد آن واقعه مراسم و مناسکی بعمل آورند که بعدها بنام «حج» نامیده گردید . این مناسک را در ماه ذی الحجه که یکی از شهور حرام است انجام می دهند و علاوه بر معنی و طواف در تالار شرقی مکه (مشر - الحرام) نیز طوافی بعمل میاورند و سه روز محرم هستند یعنی در این مدت نقاط مهمه آن بلد را که محل حوادث مذهبی در تاریخ عرب است زیارت می کنند .

درون خانه کعبه اعراب بت های چندگراگرد صنم مفکر بزرگی موسوم به «هیل» که خدای خدایان شمرده می شد قرار داده بودند و بعد از آن به نسبت اهمیت سه صنم مؤنث قرار داشتند که عبارت بودند از لات و منات و عزی . در رأس این اصنام اله یا خدای بزرگی نیز وجود داشت که در غیب تا پیدا بود موسوم به (الله) و برای اوشیه و نظیری قائل نبودند . این بود مجموعه خدایان (پانتئون) Pantheon . اعراب عصر جاهلیت برای عبادت و قربانی نزد این خدایان افراد قبائل و عشایر عرب از هر طرف همه ساله زیارت شهر مکه میامدند . بالاخره درجه قبیله و علو مقام مکه بجائی رسید که خاك آن شهر و ناماساحتی اطراف آنرا ارض مقدس « حرم » نامیدند و زائرین درون آن خاك اسلحه حرب را میبایستی برگزاری گذارده و صلح و سلام زندگانی کنند .

ما بین هربان مصادف چنان بوده مدت چهار ماه در هر سال (ذی القعدة، ذی الحجه، محرم و رجب) مخصوص حج و زیارت و هنگام کسب و تجارت باشد و هیچگونه جنگ و جدال در اثنا آن صورت نپذیرد و در این زمان در شهر مکه و بعضی قصبات دیگر معرض فروش امته و در حقیقت در آنجا بازار عمومی (مکاره) تشکیل می شد .

با همه موفقیت عالی مذهبی و زیارت سنواتی که در آن شهر مقرر شده بود و همچنین با وجود مرکزیت آن شهر که در سر چهار راه کشور عربستان قرار گرفته بود ، معذک شهر مکه برای ادامه حیات خود حاجت بکوشش و جهد بسیار داشت . سه عامل بزرگ در این کار مؤثر بود و هر سه اوضاع و احوال خاصی برای مردم آن بلد فراهم میساخت ، اول جغرافیائی دوم اقتصادی و سوم مدنی . طبیعت مکان شهر مکه چنان بود که در دل جبال بسیار خشک و بایر قرار گرفته بطوریکه حتی درخت نخل که طاقت تحمل سرمای یخبندان و گرمای سوزان را دارد در آن سرزمین نمی روئید و پس از گذشت هزاران سال که مردم جهان از هفت اقلیم پیوسته با آنجا می آیند و خرجها می کنند هنوز درختی بابونه سبزی در آنجا به ملامت وجود مدینت در آن شهر فروئیده است . اما از لحاظ اقتصادی بعد از آنکه مصریان قدیم راه بحری از طریق بحر احمر را افتتاح کردند اقتصاد عربستان که سیادت بحری و انحصار حمل و تجارت ادویه را در دست داشت درهم شکست و ضربه شدیدی نه تنها بر ناحیه حجاز وارد آمد بلکه سراسر عربستان جنوبی را دچار انحطاط ساخت و تجار هندی و رومالی از راه دریا بر قایت آنها برخاستند . بعد از این تنزل و نقصان در تجارت برای چند شهری که در دل جبال عربستان بوجود آمده بود ضرورت داشت که برای حفظ حیات و بقاء خود به کار زراعت بپردازند . این نیز برای شهر مکه که در وادی غیر زرع پیدا شده بود میسر نمی شد پس برای آن بلد جز توسل به مرکزیت مذهبی چاره دیگری نماند تا مسافران و زوار برای تقبیل حجر الاسود در آنجا جمع شوند همین عامل بود که آن شهر را از فنا و زوال نجات داد و سر نوشت شهری را دچار نکردند و آن شهر عجب که از سنگ تراشیده شده با صد سال قبل از عرس محمد بکلی ویران گردیده بود . شهر مکه باین ترتیب از آسب زمان ایمن می ماند و خانه کعبه گاهی در معرض خطر مبادفات چنانکه این امر واقع شد . در دهان سالی که محمد بجهان آمده اعراب

آنها در تاریخ خود (هام الفیل) نام نهاده‌اند، حکمران حبشی عربستان جنوبی (یمن) بر فیلی جنگی سوار و بقصد تخریب و ویرانی خانه‌کدیمه بشهر مکه ناخشن آورد ولی همین که بدان شهری پناه رسید بلائی بر او و سپاهیان‌ش نازل گردید و آبله در آنها انتشار یافت و ناگزیر فرار اختیار کرد.

مکبان با مضیق اقتصادی و مشکلات مالی خود بمرور زمان عادت کرده بودند اما آنچه که برای ایشان از آن سخت‌تر و ناگوارتر بود همانا کشمکش‌های مدنی بود که مابین عناصر و افراد رقیب یکدیگر بوقوع می‌پیوست. آرامش و امنیت مدنی مبنی بود بر تعادل پس مختصری که قاعده قصاص ایجاد کرده بود. قبائل بدوی رحاله مابین خود ندادلی برقرار داشته و فرار بود که وقتی که در پیرامون آن شهر می‌آمدند و خیمه می‌زدند اصل دیرین قصاص را متابعت می‌کردند. یعنی قتل یک فرد از افراد قبیله به کشتن یک فرد از قبیله قابل باید قصاص شود. و اگر قتل نفس در بین افراد اصلی یک قبیله واقع شود قاتل اگر بدست آمد فوراً به قتل برسد و اگر فرار کند محکوم به لاکه و در همه مواقع در معرض کشتن قرار داشت. و همچنین اگر فردی دیگری را در قبیله دیگر می‌کشت تمام قبیله مقتول بانتقام از خون او قیام می‌کردند و همین رسم انتقام جوئی و قاعده قصاص بود که در نزد ما و ایفای عرب یک گونه امنیت و نظم نسبی ایجاد کرده بود.

در عصر محمد دو قبیله که بر سر ریاست مکه با یکدیگر رقابت داشتند بنی خزاعه و بنو قریش بودند و در قرن پنجم قبل از میلاد طایفه خزاعه نفوذ حاصل کرده ولی بعد در برابر قریش مغلوب شدند و نیز در بین قبیله قریش نیز بین تیره‌های بنی امیه و بنی هاشم جدال و تنازع بر سر نفوذ و برتری مقام مذهبی برقرار بود این کشمکش‌ها و رقابت‌ها نتایج بسیار آورده که در تاریخ اسلام بسیار مهم است چنانکه شرح آن گفته خواهد شد.

## ۲. محمد رسول الله

محمد پیغمبر زندگانی شریف خود را به یتیمی آغاز کرد و شاید که همین امر در سرنوشت رسالت او نیز تأثیری داشته است. بر حسب اخبار و روایات موجود پدرش قبل از ولادت او درگذشت و مادرش در شش سالگی او از این جهان رخت بر بست وی بنوبت در ظل حفاظت دوتن از زعماء قوم خود قرار گرفت نخست جدش عبدالمطلب و سپس عمویش ابوطالب وی در تحت قیمومیت این دو مرد در محیطی پر از احساسات و متولیه‌های مذهبی نشوونما یافت. چه آن هردو شیخ از بزرگان طایفه قریش و حافظ و متولی خانه که به و تمام بت‌های بیت و حجر الاسود و بشر زمزم و سراسر اموال و آثار متعلقه بآن در اختیار ایشان بود و مکلف بودند که طمان و آب برای زائرین و حجاج که از هر سو در مکه ازدحام می‌کردند آماده سازند محمد یتیم از این محیط فرست یافت که بفرات بل و بانظری بی‌طرفانه در قضایای مذهبی که در حول آن خانه دور میزد تفکر و قضاوت نماید چون بعد رشد و بلوغ رسید در بسیاری از معتقدات و آداب و رسوم آن جامعه باندیشه فرو شد و با دیده انتقاد و عدم قبول بر آنها می‌نگریست چون مشاهده می‌فرمود که چگونه رجال قریش در سر منافع مذهبی و بعنوان تفاخر و مباحث عاشقانه با دیگران دائماً بجنگ و جدال مشغولند این معنی او را پسند نمی‌آفتاد. مخصوصاً بقایای عقاید بدوی از بت پرستی و شرک و اعتقاد بارو اوج موهوم «آنی میزم» که در قبایل عرب از ازمینه دیرین وجود داشت او را خوش نمی‌آمد. از مراسم زشت و مخالف اخلاق

که در هنگام اجتماعات و اعیاد و بازارهای عمومی در مکه بعمل می‌آوردند، تنها در آن شهر بلکه در تمام اطراف عربستان شرب خمر و قمار و رقص و دیگر امور منکر که مرسوم زمان بود می‌پرداختند و نیز دختران نوزاد خود را زنده بگور می‌کردند ازین اعمال همه حس نفرت و انزجار در او بشدت پدیدار شد. آنچه در ایام شباب برای العین مشاهده کرد که در هنگام حرب فجار<sup>۱</sup> چگونه طوایف عرب بجان هم افتاده بودند و خونریزی بی‌رحمانه بعد کمال بود. اینها خاطر او را برآشت. این حرب را از آن سبب (فجار) نامیده‌اند که در ماه‌های حرام یعنی چهار ماه که در آنها جنگ حرام بود بر خلاف قاعده و سنت واقع شده و در موقتی که سوق عکاظ<sup>۲</sup> در حوالی مکه برپا شد در این جنگ قریش یکطرف بودند و محمد با یکی از اعمام خود در آن شرکت فرموده بود ولی در دل با اعمال آنها موافقت نداشت. روایت کنند که در سالهای بعد برایین امر بنظری ناپسندنگریسته و گفت «در خاطر دارم که با اعمام خود در حرب فجار حاضر بودم و در دنبال سهام دشمنان می‌رفتم...»<sup>۳</sup>

به این افکار و نظریات عوامل دیگری نیز یاری کرد و آن هنگامی بود که محمد (ص) با کاروانهای تجارتی در حجاز به فلسطین و شام سفر میکرد و قباحات اعمال ناپسند قوم خود در آنجا بنظر او مجسم میگردد و عوالم اخلاقی و لطف احسانات او اوج میگرفت. نخستین بار که باین سفر رفت با اتفاق عم خود ابوطالب در هنگامی بود که هنوز بیش از دوازده سال از سن او نگذشته و شاید که در این هنگام توجه چندانی بامور مذهبی نمی‌فرمود ولی چون بیست و پنج ساله شد و مسافرتی دیگر بار بشارم کرد و اوضاع آن دیار را مشاهده فرمود شاید اگر ضمیر او مستعد قبول اندیشه‌های بزرگ گردیده باشد بملاوه باید اهمیتی فراوان به این نکته قائل شویم که بعضی از خویشاوندان واقارب او در مکه باخبر و روایات بنی اسرائیل و نصاری علم و معرفت داشتند و کردار و پندار ناهنجار اعراب جاهلی را نمی‌پسندیدند و در مواقع تشکیل بازارهای عمومی شخص محمد با افراد یهودی و مسیحی که در آنجا جمع می‌شدند و برای مردم از مبادی دین خود صحبت میکردند نیز کمابیش تماس حاصل می‌فرمود. حقیقت آن است که در قرآن مجید اشارات و دلائل بسیار موجود است که نشان میدهد بطور کلی حس کنجکاری و اعجاب او به مبادی ادیان توحید تحریک می‌شده است.

چون با بانویی خدیجه نام از بانوان قریش عقد مزاجت بست و در فرصت بیشتری حاصل آمد که در باب امور دینی تفکر و اندیشه فرماید. عمویش ابوطالب ویرا بآن زن سالحه و دوکمند معرفی کرده بود که بنمایندگی او کاروانی تجارتی از مکه به شام برد.

۱- حرب الفجار، حرب حدث بعد عام الفیل بین قریش و احولافهم کثانه، و بین الهوازن. قبل ان النبی حضرها و کان عمره ۱۴ او ۲۰ سنه. سمیت بالفجار لان القتال حدث فی الاشهر الحرام. «المنجد»

۲- سوق عکاظ، من اسواق العرب فی الجاهلیه کانت تجتمع فیہ القبایل مدة عشرين یوما فی شهر شوال کل سنة بموضع یقال له الاثیداء یبعد عن مکه ثلاثه ایام و هو بین نخله و الطائف. کلان الشراء یحضرون سوق عکاظ و یتناشدون ما احسنوا من الشعر.

۳- نظر کنید به سیرة ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۷.

پس از آن مابین آن دوتن علاقه قلبی پدید آمد. با آنکه وی پانزده سال از آن بانو جوان تر بود اورا بهم سری گرفته آن زن ویرا با محبت و علاقه بسیار حضانت می فرمود و نیز او را در اندیشه های دینی تشویق می کرد.

دو پسر از او بوجود آمد که در طفولیت وفات یافتند و سه دختر باقی ماندند که فاطمه زهرا از آنجمله تا بعد از حیات محمد زنده بود.<sup>۱</sup>

### ظهور اندیشه نبوت

در این زمان محمد (ص) به مرحله کمال از تحولات روحانی رسید. ظاهراً عقیده ای که در یهود و نصاری مشترکاً وجود داشته در باب روز قیامت و حساب اعمال و کیفر و ثواب و پستان در حجیم مخلد در ضمیر او استیلا یافت. اهل کتاب بر آن بودند که حقیقت خدای واحد و احد بصورت نمائیل نشان داده نمی شود بلکه صاحبان مقام نبوت آنرا بیان می کنند. این پیغمبران که در ازمنه ماضیه در ارض فلسطین ظهور کردند چرا نباید در سرزمین عربستان نیز ظاهر شوند؟ این افکار روحانی که هر آن در خاطر او خطوط می کرد با مفاوضه با اشخاصی چند که بسبب مواصلت شرف قرابت با او حاصل کرده بودند تقویت میشد از آنجمله خدیجه را این عمی اعمی بود که ورقه نام داشت<sup>۲</sup> که پیر مردی حکیم بود و در آن خاندان به حرمت می زیست ظاهراً بدین مسیح تمایلی داشته و از اخبار و روایات نصاری بی خبر نبوده و با محمد در بساره مسائل ایمانی صحبت میداشت. و شاید که غلام خدیجه زید که او را به محمد بخشید و وی آزادش فرمود به پسر خواندگی برگرفت نیز مسیحی بوده است<sup>۳</sup> و همچنین ابن عمش علی پسر ابوطالب را هم به فرزندی برداشت و او از مؤمنین نخستین بوده است. باری اندیشه آنکه روز قیامت و آخر زمان نزدیک است در خاطر او همواره قوت می گرفت پس سر بصرها نهاده در کوه ها و تلال اطراف مکه تنها روزها با خود بفکر می رفت. در این هنگام قریب چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود.

### بعثت

بر حسب روایات اسلامی در غاری که در دامنه جبل حرا در چند میلی شمال مکه واقع است رفته چند روزی در آنجا عزلت گزید و بمراقبه اشتغال گرفت تا شبی که مسلمانان آنرا (لیله القدر)

- ۱- بنات پیغمبر همه در زمان حیات او شوهر کردند، زینب بمقد ابوالعاص و رقیه بزوجیت عثمان خلیفه سوم درآمد و فاطمه همسر مبارک ابن عمش علی بن ابی طالب میباشد.
- ۲- ورقه ابن نوفل بن اسد القرشی، از اقارب و نزدیکان خدیجه زوجه پیغمبر است بعضی گویند موحد و بعضی گویند نصرانی بوده و کتاب توریة و انجیل را بمبری خوانده بود و قبل از ظهور اسلام وفات یافت.
- ۳- زید بن حارثه، غلام زرخریده خدیجه که او را به شوهر خود محمد بخشید و آنحضرت او را آزاد ساخت و پسر خوانده خود قرار داد. از مسلمانان اوائل اسلام است و در حرب الموته بقتل رسید (۶۲۹-۶۳۰).

لقب داده‌اند ناگهان برای او مکتبه‌ای دست داد و شبی در برابر نظارش نمودار گردید که همانا جبرئیل بود، این فرشته در فاصله قلیلی در برابرش پدیدار شده باو فریاد زد که بخوان (گفت چه بخوانم؟) گفت بخوان « اقرء باسم ربك الذی خلق ... علم الانسان ما لم یعلم »<sup>۱</sup> چون از این حالت ب خود آمد آنچه براو گذشته بود در ضمیرش نقش بسته و توانست سراسر سوره ۹۶ قرآن که در فوق فقط چند آیه آن نقل شده است بازگوید. پس با خاطری پرهیجان بسوی خانه شناخت درحالی که گاهی در شك و گاهی در یقین بود، بعدها صحت آن مکتبه را تأیید فرموده و در این سوره چنین گفت (سوره ۵۳) «والنجم اذا هوی الی ما کنذب الفواد ما رآی».

بدیهی است قلب او آنچه را که دیده بود تکذیب نمی‌کرد ولی بیم آن داشت که دیوانه شود یکی از روایان اخبار اسلامی (الواقدی)<sup>۲</sup> چنین نقل میکند محمد شتابان بخانه آمد و بزوجه خود خدیجه گفت من هرگز چیزی را بقدر این به‌ها و این کاهنان دشمن نمیدارم اکنون بحقیقت از آن می‌ترسم که خود از کاهنان شده باشم. خدیجه باو گفت حاشا که خداوند چنین امری درباره تو نفرموده است و آنگاه فصلی از فضائل و مکارم آنحضرت بیاد او آورد که صاحب این صفات کریمه از کاهنان نتواند بود پس برای تحقیق امر هردو بنزد ابن عم خود ورقه رفتند وی داستانرا باز گفت آن مرد سال خورده گفت: «قسم بخدا که او در کلام خود صادق است و این بی‌شك آغاز نبوت اوست و ناموس بزرگ براو نازل خواهد شد همانطور که بر موسی فرود آمده»<sup>۳</sup>.

اما دل محمد از این سخنان آرام نیافت و همچنان در حال شك و تردید بود. در روایات اسلامی آمده است که چندی براو در حال انتظار بگذشت دیگر بار جبرئیل براو ظاهر بگردید و از این رهگذر بسیار اندوهناك گشت بطوریکه در کوه‌ها می‌گشت و از شدت ناشکیبائی می‌خواست خود را از فراز قله بپزافکند. چون این چنین از خود گذشتگی و ابتلا نفس در ضمیر قوت گرفت ناگهان صدائی از آسمان بگوش او رسید چون مشاهده کرد بار دیگر جبرئیل را مشاهده نمود که بر تختی بین زمین و آسمان قرار گرفته و بدو گفت ای محمد که تو رسول هستی و من جبرئیلم پس محمد بسوی خانه روان شد و در آنجا سکونت و آرامش گرفت و قلبش قوی گردید و از آن پس کلمات وحی و الهام بیابی بردل او فرود آمدن گرفت<sup>۴</sup>.

هرچند که بعضی از روایان این داستانرا باندك اختلافی ذکر کرده‌اند ولی بدون اینکه در اصل خبر اختلافی باشد این چنین مستفاد میشود که محمد (ص) بعد از زمانی که در حیرت و نومیدی بس می‌برد و چندین ماه بر او بگذشت سرانجام بخود آمد و خویش را به قوه اعجاز پیغمبری صادق و رسولی مبعوث از طرف الله یافت یعنی رسول از طرف خدای و احد حقیقی که یهود و نصاری و ارباباسلامی دیگر میخوانده‌اند. هنگامی که براو آشکار گشت که این حالات غریب که باو دست میدهد

۱- نظر کنید به سیره ابن هشام ج ۱- ص ۲۵۲.

۲- الواقدی ابوعبدالله محمد تولد ۷۴۷ م. توفی ۸۲۲ م. معاصر خلیفه هرون الرشید و مروخین بزرگ اسلام از تألیفات معروف او کتاب «الغزالی» و کتاب «فتوح الشام» و کتاب «فتوح مصر».

۳- نظر کنید به ابن هشام، ج اول ص ۲۵۳.

۴- ابن هشام میگوید: ثم فتر الوحي عن رسول الله فترة من ذلك حتی شق ذلك علیه فجاءه جبرئیل بصورة الضحی و اللیل اذا سجد ما ودعك ربك وما قلی...

و این کلمات و سخنان که بر لب او جاری میشود بی‌دری و بی‌اختیار بر او عارض میشود مطمئن گردید که خداوند او را برای آداء پیام خود برگزیده است. و اندک اثر شك و شبهه از دل او زایل گردید و مشاهده نمود که همر او و دوستان نزدیکش که همه اشخاص عاقل و دانا بودند بر صحت کلام او تصدیق دارند. باری این حالات منتهی بآن شد که کشور عرب دارای کتابی آسمانی گردید. کتابی که در صحت و نازگی و درستی بر صحف یهود و نصاری امتیاز و رجحان دارد

### ظهور در مکه

بعد از اندک زمانی که پیغمبر راز خود را باز نزدیکان و دوستان خویش در میان نهاد سرانجام بیرون آمده در کوی و برزن و در صحن کعبه بنام الله الرحمن الرحیم آیات وحی را خواندن گرفت. مردم مکه که کلام او را شنودند بشکفت افتادند و مبادی نو ظهور و تعالیم تازه او را شنیدند او را به مسخره گرفتند و گفتند که او دیوانه است. مواد اصلی غیر قابل قبول نزد ایشان مسائل خدا را جع به روز قیامت و بعث بعد الموت و حجه و نبی که هیچکس مورد قبول ایشان واقع نگردید، لیکن محمد با وجود آن در کار خود مداومت کرده روزهای بیایی می‌آید و آیات سور قصار که همه فصیح و بلیغ و دارای فواصل (سجع) بود تکرار می‌فرمود از آن جمله می‌گفت: «اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدرت ... ۱» ان هو الاذکر للامین» - سوره التکویر با اینهمه این کلمات در گوش آن مردم مورد قبول واقع نمی‌شد و او را بباد انتقاد گرفته و او آیاتی بدین مضامین در جواب می‌گفت: «کل نفس بما کسبت رهینه ... حتی انشأ الیقین». المذثر ۴۰/۷۴ و سخنانی که تلاوت میکرد همه متضمن اشاراتی بود مشر بر وحدت الله و نبوت و رسالت محمد و آن آیات را چون کلمه الهی عیناً نقل میکرد از آن جمله می‌گفت:

«لقد خلقنا الانسان فی کبد ... علیهم نار مؤصدة» البلد ۹۰

مستمعین کلام او خاصه اشراف و اعیان قبیله قریش در آغاز اعتنا و اهمیتی بر آن سخنان نمی‌نهادند لیکن سرانجام سخت بر آشفتنند. نسبت بآنچه که در باب دعوت به توحید الهی و نبوت محمد می‌فرمود به مسخره و استهزاء می‌گذاشتند ولی کار بجایی رسید که وی علناً برستی نشان و اسنام را تقبیح کرد و آنها را بصراحت در معرض انکار قرارداد آنها دیگر تحمل نتوانستند کرد و می‌گفتند که او در باب عقیده به بعث بعد از مرگ و احیاء اموات و دوزخ و بهشت هر چه می‌خواهد بگوید لیکن دین مردم مکه را نباید منقضی نماید و بر بته و اسنامی که در خانه کعبه جیده بودند نباید ناسزا بگوید زیرا این دعاوی موجب خسارت ایشان و تکذیب روایات قدیم و نقصان عواید خانه کعبه می‌شد و از این امر می‌بایستی شدیداً جلوگیری کنند از وقایع و حوادث آن سنوات به تفصیل سخن گفتن برای شرح مقصود ما، چندان

۱ - سوره التکویر.

۲ - سوره المذثر: «کل نفس بما کسبت رهینه الا اصحاب الیمین فی جنات یسألون عن المجرمین ما سألکم فی سفر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نظم المسکین و کننا خوض مع الخائفین و کننا نکذب بیوم الدین. حتی انانا الیقین»

۳ - سوره البلد: لقد خلقنا الانسان فی کبد. یحسب ان لم یقدر علیه احد یقول اهلکت مالا کبداً - ایحسب ان لم یره احد. لم یجعل له عینین و لساناً و شفقتین و امدت به التجدین ....

سودمند نیست و در جزئیات آنچه که در طول مدت ده سال اقامت در مکه بر محمد گذشت و قوم او با او مخاصمت و عناد ورزیدند بحث مفصل نباید کرد همین قدر باجمال باید گفت که در این مدت پیران او چند تن مدد و بیش نبودند. و خدیجه همسرا که ظاهراً اول کسی بود که با او ایمان آورد وفات یافت. و روح عقیده بعد از او در غلامش زید که محمد به پسرى برداشته بود منعکس گردید. و نیز ابن عمش علی فرزند ابیطالب که با او گردید داماد او بود. اما همینکه ابوبکر که یکی از خوشان او بود دعوت او را بپذیرفت و مؤمن شد اهمیتی حاصل کرد. ابوبکر که بعدها نخستین خلیفه و جانشین محمد شد یکی از چهار قریش بود و عنوان و آشنائی در نزد مردم داشت همین که مسلمان شد چند تن دیگر نیز با او تاسی کردند که از آن جمله یکی عثمان پسر عفان است او مردی اموی و از اشخاص متمول بود که بعد از پیغمبر سومین خلیفه او گردید. از اینها که بگذریم متابعت از دعوت محمد پیوسته به بطوع و کندی بسیار پیش میرفت حتی در مدت چهار سال عدد اصحاب پیغمبر و زنان و غلامان ایشان بهر جهت از چهل تن تجاوز نکرد.

لیکن منبع الهام وحی همچنان فیاض بود. و هر وقت که بر قلب او آیتی فرود میآمد برای دیگران تکرار میفرمود و قریشیان مخاصمت پیشه برای نابود کردن آن جامعه نوبتاد سعی بلیغ میکردند و خار در راه آنها می افکندند. خاک و خاکستر بر سر آنها می ریختند و اشخاص بی ادب را می گماشتند که آنها را توهین کرده ناسزا گویند. این جماعت نومسلمان اندک روزگاری بر این جفاها شکیبائی کردند و از آنجا که ابوطالب عم او که سردی صاحب جاه بود از او حمایت میکرد وقتی امویان که همه ماندان او و از قبیله قریش بودند برای جلوگیری از دعوت او مینتافی بسته و صحیفه بر علیه نواهند که قبیله پیغمبر بود بنگاشتند و آنها را مجبور کردند که فقط در اطراف خانه ابوطالب و از ناحیه دوردست شهر در دامنه کوهی سکنی گزینند. مدت در سال حال بدین منوال بود لیکن دیگر بطون قریش با این ميثاق و صحیفه مخالف بودند. اندکی بر نیامد خدیجه که او را پشتیبانی قوی بود وفات یافت پنج هفته بعد از آن عم وی ابوطالب که حامی و پشتیبان او بود گر چه ظاهراً مؤمن نشد ولی بهر وجه و محبت وفادار او بود او نیز جان سپرد این دو مصیبت بزرگ وضع محمد را در برابر مخالفان بسیار ضعیف ساخت گرچه هنوز از ترس انتقام جوئی قوم و تار جان او محفوظ مانده بود. معذک اگر بعضی از بنی هاشم او را رها میکردند ممکن نبود حیانتی در مخاطره افتد.

پس محمد در صد برآمد که در رخاچ مکه برای دعوت خود جایگاهی دیگر جستجو کند نخست سعی نمود که در شهر طایف یعنی بلده ای که در سمت میلی جنوب شرقی مکه قرار داشت دعوت خود را نشر فرماید ولی در این باره نیز مساعی او بجائی نرسید. وضع او بسیار اسفناک و دشمنان چیره شده بودند. درین حالت بود که ناگهان باب امید گشوده شد. در اثناء موسم حج در یکی از ماههای حرام سال ۶۲۰ م. در موقعیکه سوق عکاظ برپا بود محمد را باشتی از آن مردم یشرب (مدینه) اتفاق صحبت پیش آمد آنها به این اندیشه افتادند که او را به پیشوائی خود برگزینند. بلده ایشان در سیصد میلی شمال مکه بواسطه مجاریات و خونریزی عشایری مابین دو قبیله عربی تیرادوس و خزرج ساکنان آن شهر در وضع ناگواری افتاده بودند و ضرورت داشت که شخص ثالثی از خارج آمده ما بین آنها داوری کند و امن و امان را در آن بلده برقرار سازد. آنها برای این مقصود شخص شخیص محمد را برگزیدند و مقدم او را در شهر خود گرامی داشتند و در موسم حج سال بعد



جماعت کثیری از مردم شهر یشرب با اوبیعت کردند و زمینه آماده گردید که محمد ریاست آن مردم را بعهده گیرد.

### هجرت ۶۲۲ میلادی

این قول و قرار اهل یشرب با همه درخفیه انجام میشد و قریش درمکه از آن خبر نداشتند لکن در دقایق آخر از این پیش آمد آگاه گشتند. همه قریشان خاصه قبیله بنو امیه بر ریاست ابوسفیان بر آن سر شدند که هر چه زودتر کار محمد را بسازند و او را از میان بردارند لیکن محمد و ابوبکر مصاحب او از شهر بیرون آمده نهانی در غاری در کوه ثور<sup>۱</sup> در نزدیکی مکه پنهان شدند. تمقیب کنندگان چندی در پی آنها گردیدند و ایشان را نیافتند پس آن هر دو از غار بیرون آمده بر شران نشسته و از شهر مکه رو به یشرب نهادند و پس از هشت روز بدان شهر رسیدند و این واقعه نخستین سال بنام تاریخ هجرت است.

### تأسیس دولت آلهی (تئوکراسی) در مدینه

همین که پیغمبر در شهر یشرب قوت و قدرت نا محدود حاصل فرمود و نام آن شهر تغییر یافته و از آن پس به (مدینه النبی) معروف گشت به نختن کاری که مبادرت ورزید بنای عبادتگاهی بود که همانا اولین مسجد<sup>۲</sup> در اسلام میباشد. دین نوین با کمال سرعت و به منتهای سادگی در آن بلد برقرار گشت. مراسم صلوة هفتگی را در روز جمعه معمول فرمود. و آئین سجود در اثنای نماز (تخت بطرف بیت المقدس ولی بعد از امتناع بهود مدینه از قبول دعوت اسلام بسوی کعبه مقرر شد) که آنرا قبله نامیدند و همچنین رسم اذان در بام مسجد برای دعوت و انتباه مؤمنان بصلوة جماعت و نیز رسم اهداء زکوة برای دستگیری از مساکین و فقرا و برای مخارج دیانت معمول و برقرار گشت.

در آن اثنا کاروانی از مکیان که بمال و اسلحه بسیار گرانبار بود از شام بسوی مکه رهسپار گردید برای آنکه مسلمانان را از مال و سلاح ایشان نیرومند سازد بر آن کاروان تاخته و این کار بچنگ انجامید و یک سلسله محاربات مابین مسلمانان از مهاجر و انصار با مکیان بوقوع پیوست که در نخستین بار محمد پیروزی یافت<sup>۳</sup> و در دومی مکیان غالب شدند<sup>۴</sup> آنگاه درصدد برآمدند که لشکری بزرگ آراسته بر مدینه بفرستند و مسلمانان را بر اندازند پس با صد هزار نفر مرد

۱- ثور جبل فی اسفل مکه نظر کنید باین هشام جلد ۲، ص ۱۳۰.

۲- قال ابن هشام، و نزل رسول الله علی ابی ایوب حتی بنی بسی و مساکنه فعمل فیہ رسول الله لیرغب المسلمین فی العمل فیہ فعمل فیہ المهاجرون و الانصار ج ۲، ص ۱۴۱.

۳- مقصود غزوه بدر است در سال ۲ هجری. بدو اسم چاهی است که در آن مکان شخصی بنام ندای من از اجداد قریشیان حفر کرده بود و در چهار منزلی مدینه واقع است. نظر کنید به ابن هشام ج ۲، ص ۲۵۷.

۴- مقصود غزوه احد است در سال سوم هجری که در کوهی بهمان نام در نزدیکی مدینه اتفاق افتاد. نظر کنید به ابن هشام جلد ۲ ص ۶۴.

( از فریش و قبایل صحرائشین و یهود ) مدینه را محاصره کردند ، پیغمبر بر اهنمائی یکی از اصحاب خود که ایرانی نژاد بود ( سلمان پارسی )<sup>۱</sup> گرد آن شهر خندقی حفر فرمود از این سبب آن جنگ به «حرب خندق» موسوم شد. در اثر این حرب مکیان بالاخره مدعن گشتند که قلع و قمع محمد دیگر از قدرت و توانائی ایشان بیرون است .

پس در زمستان سال ۶۳۰ م . سنه هشتم هجرت ، محمد بنویت خود باده هزار نفر مردان مسلمان بطرف مکه روی آورد . اهل مکه ابتدا مختصر مقاومتی نشان دادند رسول الله با این حمله ثابت نمود که مقام بزرگترین قائد و پیشوای کشور عرب را حاصل کرده است وی کمال بزرگواری رانست بهم شهریان سابق خود ابراز فرمود باستانی چندی از مشرکین عنود دیگران را مشغول عفو عام خود قرار داد .

باری چون بر مکه دست یسافت نخستین عملی که بجای آورد آن بود که بزیارت خانه کعبه شتافت ولی بهیچوجه اندک علامت رفق و مدارا نسبت بعمل شرک و نمذ آلهه مشرکان نشان نداد بعد از آنکه مراسم احترام را نسبت بحجر الاسود معمول داشت و هفت بار دروازه دروازه خانه کعبه طواف فرمود تمام اصنام و اوثانی که در درون خانه کعبه بود امر به شکستن فرمود و نقش و نگاری که از ابراهیم و ملائکه بدیوار آن رسم کرده بودند محو کرد و حدود حرم را در اطراف شهر مکه مشخص کرده و علائم خاص نصب فرمود . از آنروز به بعد فریضه حج بر مسلمانان واجب گردید چنانکه از هر جای جهان باشند و استطاعت داشته باشند برای اداء این فریضه بدان شهر بیایند .

در آنزمان مسلم شد که محمد را تفوق و غلبه قطعی در امر سیاست و دین کشور عربستان حاصل شده است و مخالفین و سرکشان که در حوالی حجاز بودند در برابر شمیر او خاضع شدند و قبائل دور دست را دعوت فرمود که و خود و نمایندگان خود را نزد او فرستاد تا اسلام را قبول کنند . در سال ۶۳۲ م . ناگهان وفات محمد در رسید در آنوقت آنحضرت میدانست که ماه و ریت الهی خود را در زمینه اتحاد و وحدت قوم عرب کاملاً انجام داده و حکومت الهی را در ظل عقیده توحیه و ایمان به الله تعالی بر قوائم استواری بنیاد نهاده است . وی همواره در صدد بود که مقام اخلاقی آنها را بسطحی بالاتر برده و وحدت قوم عرب را کامل فرماید . این است که در سفر آخر او به مکه ( حجة الوداع ) اندکی قبل از وفات بر حسب قول روایات معتد خطابه ای ایراد فرمود که همواره بزرگان باقی خواهد ماند و در آن يك حقیقت ثابت را که نقطه مرکزی دعوت اسلام بود اینچنین بیان کرد : «ای مردم سخن مرا بشنوید و بدل بسایرید و بدانید که هر مسلمان با مسلمان دیگر برادر است و اکنون ما این شما آئین برادری برقرار گردیده است .»<sup>۲</sup>

چون گاهی آنحضرت ابوبکر را در غیاب خود با امامت نماز در مسجد مأمور میفرمود و آن صحابی پیرمرد و مخلص مورد قبول اکثر اصحاب قرار گرفت ازینرو بالطبیع بمداز او بجاننشینی (خلیفه)

۱ - سلمان فارسی : من مشاهیر الصحابه قبل انه كان دهقاناً من قریه جیان من اعمال اصحاب فرحل الی الشام ثم الی وادی القری و اسلم وكان فی طایفه الفرس الذین دخلوا الاسلام توفی ۶۵۵ م .

۲ - ابن هشام عین خطبه رسول را نقل کرده و و کلام فوق چنین است : ایها الناس اسمعو قولي و اعقلوه - تعلمن ان كل مسلم اح المسلم و ان المسلمون اخوه فلا يعمل لامری من اخبیه الاما اعطاه عن طیب نفس منه فلا نظام انفسكم . ابن هشام ج ۴ ، ص ۲۵۱

او انتخاب گشت و موت پیغمبر اسلام اگر چه در سرعت بسط و انتشار اسلام اندك وقفه ای موقوفاً ایجاد کرد ولی آنرا بکلی متوقف نساخت بلکه توسعه و انبساط یافت

### ۳. شهادت بر اسلام

تعالیم محمدیایه عقاید ایمان مسلمانان گردید با اندك اختلافات و اضافات بعدی. (این اختلافات ناشی از کیفیت تفسیر و شرح روایانی است که بعدها موجب ظهور عقاید فرقی مختلفه گردید. ولی هیچ يك از آن فرق از حد اذوال و سنن پیغمبر انحراف نجسته اند). اصول ایمان بطوریکه در قرآن وضع شده متعدد و بسیار نیست و در حدود فهم و ادراك همه افراد ناس میباشد و مرد مؤمن ساده بسط حاجت ندارد که سر خود را در مسائل غامضه کلامی و مباحث پیچیده فلسفی بدرج آورد صراط مستقیم زندگانی که باو توصیه شده ایداً احتیاج بفکر و نظر ندارد بلکه وابسته بکار و عمل است یعنی بعضی از اعمال معین را باید بها آورد تا رستگار شود. از او دعوت نکرده اند که ایمان خود را بدلائل فلسفی و کلامی قبول نماید زیرا مسائل پیچیده و مشکلی برای بحث و نظر در کار نیست بلکه باید فقط نفوذ و تسلیم امر الهی بشود ازینرو او را «مسلم» گویند یعنی دین اسلام را اطاعت کرده است. <sup>۱</sup> تنها وظیفه او این است که بگوید: «سمعتنا و اطعنا» همین عمل ساده برای او در این جهان راحت و آسایش و در آن جهان سعادت و رستگاری بار میاورد.

علماء اسلام غالباً بیشتر اصول دین را در ذیل سه قاعده کلی مندرج ساخته اند: اول ایمان یعنی عقیده به حنان دوم عبادت یعنی عمل با رکان سوم احسان یعنی اعمال خیر و صواب. الف - قسمت اول یعنی مبادی ایمان. در عبارت معروفی که اصل اول عقیده اسلام را متضمن است عبارت است از شهادت و حداثیت خدا «لا اله الا الله» و این مهم ترین اصل از اصول عقاید اسلامیان است. در نظر محمد هیچ بیانی اساسی تر از اقرار بوحدانیت خدا نیست: ولا شريك له که او را انبازی نه و در دیده آنحضرت هیچ گناهی غفران ناپذیر نیست جز شرك بخدا که برای باری تعالی قرین و همثائی نباید بیاندیشند بلکه خدای فرد و متمم و ازلی موجود قبل از موجودات و قائم بذات و عالم و قادر و سمیع و بصیر و مرید است و خالق کل است و در روز حساب حاکم و داور مطلق که بندگان را رستگاری میبخشد و از این عالم فانی او را بر آورده در بهشت جاودانی قرار میدهد.

در وصف ذات الهی در قرآن مجید آیات گوناگون وارد شده و اگر سوره قرآنی که حق المقتدر بترتیب و نظم تاریخی قرار گیرد مشاهده میشود که ذات الهی در سور قدیم و سور جدید در معنی و مفهوم بدو طریق تعریف شده است. اندیشه در ذات الهی و حقیقت خداوندی از عالم افکار و تصورات یهود بالاتر است و معنائی عام تر حاصل میکنند یعنی در اداره امور عالم و تدبیر سرنوشت بنی آدم خداوند متمم با قدرتی افزون تر کرم میفرماید. در دوره کلی هنگامیکه محمد (ص) در بدو بعثت پیغمبری دستخوش جفا و آزار قوم خود بود و به تعالیم یهود و نصاری نظر میفرمود به وحدانیت خدا خلق را دعوت میکرد و میگفت مشیت الهی بر آن است که اهل عالم را برای روز حساب آماده سازد و اشرار و کفار را که عامداً برخلاف اوامر او عمل میکنند کیفر بدهد. خدای غفور و دود بحکم اصل

عدالت بشر را مسئول اعمال خود ساخته است و در آنجه که باختیار و برخلاف اراده مقدس الهی، بجای آورد مجازات خواهد داد. در دوره مدنی هنگامیکه محمد پیشوا و راهنمای يك جامعه جدید و نوآیین بود مایب عفايد يهود و نصاری را در نظر آورد ازین رو در سور مدنی بیشتر عظمت و قدرت الهی را شرح می دهد و تمام حوادث و امور جهان بر حسب اراده او انجام می پذیرد و برای مسلمانان و مؤمنان فلاح و رستگاری مقدر فرموده است درحالی که مشرکین و کفار را محکوم به کیفر و غضب خود ساخته و از آن آیات و سوره همچو مستفاد میشود که انسان بخود اختیاری ندارد و تمام امور از خبر و شمر موقوف به اراده و مشیت الهی است ذات مقدس او لایسزل عما یفعل است و غیر قابل ادراک و تقدیر و حاکم بر سرنوشت بنی آدم میباشد و عمل او بر حسب حکمت بالغه است و عقل آدمی به کنه آن نمیرسد نه بر حسب قواعد موضوعه که بشر برای عدالت وضع کرده است. و خلاصه آنکه حق مطلق و قادر متعال مانند سلطانی قادر و قاهر است که وسعت کشور او عالم امکان و محروسه ملکش در سراسر عالم وجود و اومنه از چون و چرای بندگان میباشد هر طور که اراده فرماید آنها را هدایت میفرماید و بندگان باید اوامر او را بشنوند و اطاعت کنند و باو توکل نمایند تا در عاقبت آنها را بر سر منزل رستگاری و نجات رهبری کند. او از بندگان خود میخواهد که بعمل صالح و کردار نیک دوره حیات خود را بپارایند زیرا خداوند بکسانی مهربان است که او را دوست دارند و از آنانکه خدای را دشمن میدانند بیزار است. خداوند رحمان و رحیم است لیکن بکسانی که ایمان آورده و مسلمان باشند و بدون لادزم خود را تسلیم و تفویض مشیت او نمایند، همچنین عباد صالح را بطریق فوز و فلاح و نجات و صلاح هدایت خواهد فرمود.

الله تعالی اراده خود را به سه طریق ظاهر می سازد تا بنی آدم را بصراط مستقیم هدایت کند. نخست بوسیله رسول خود محمد بن عبدالله. دوم بوسیله قرآن کتاب وحی سمایی و سوم بوسیله ملائکه مقربین.

اما هدایت بوسیله پیغمبر، تکمیل ایمان در اداء شهادت به پیغمبری محمد است که هر ایمان باید گواهی دهد و بگوید «اشهد ان محمداً رسول الله» و این خود نزد اسلامیان واضح و روشن است که طریقه حقه و صراط مستقیم بوسیله انبیاء در جهان ظاهر باید شود و الا بشر را بدون هدایت ایشان توفیق معرفت خداوند حاصل نخواهد شد و حکمت خداوند متعال به معرفت و شناخت ذات او علاقه گرفته است. از این رو از ابتداء خلقت عالم یک سلسله انبیاء برای راهنمایی انسان بمعارف الهیه مبعوث شده اند که بزرگان آنها عبارتند از ابراهیم و موسی و عیسی ولی محمد آخرین ایشان و بزرگترین ایشان است. و ملقب به خاتم الانبیا و هیچیک از پیغمبران در علم و حقانیت بعلو منزلت او نمی رسند و هیچیک ایشان مجموعه وحی و کتاب آسمانی چون او نیاورده اند ولی در عین آنکه مقام او در مرتبه اعلا جای دارد جنبه الوهیت ندارد و خدای متعال در پیکی انسانی او ظاهر نشده بلکه او نیز بشری است مثل دیگران و هیچوقت ادعای داشتن قوای فوق الطبیعه نکرده و معجزه و خرق عادت (جز کتاب) نیاورده و بوسیله اعمال مقدسه با حدی از روحانیون و پیشوایان این منزلت الوهیت عطا نکرده است و برای هیچکس بوسیله تقدیس و روحانیت منزلت قدسیت وجود نیاورده بلکه هر چند که این چنین شخص انسانی کامل است ولی از یکی از بندگان خداوند میباشد که با خداوند در عالم جسم و ماده آمیختگی ندارد بلکه بوسیله اطاعت از مشیت او مرتبه تقرب حاصل کرده است. هر قدر که عامه اسلامیان در مقامات عالی و صفات ربانی محمد مبالغه کنند باز متکلمین و علماء

اسلام ( بر خلاف مبادی نصاری ) برای او درجه الوهیت قائل نمیباشند و میگویند که تنها به واسطه رسالت از جانب الهی و مکارم اخلاق اوست که باید نوع بشر او را فدوه و پیشوای خود قرار دهد .

طریق دوم و وسیله ثانوی هدایت بشر کتاب قرآن است و آن مجموعه وحی محمدی است که ثابت و تغییرناپذیر و کلمه نهائی حق میباشد . بر حسب مبادی کلامی اسلام آن کتاب آسمانی منطبق است با کلام الهی که درازل در آسمان هفتم در لوح محفوظ مسموّر شده است نه آنکه نسخه ای از آن بانسخی منقول از آن باشد بلکه این کتاب در روی زمین عین همان کتاب اصلی و قدیم است که در آسمان وجود دارد . کتب منزله سماوی قبل از قرآن مانند کتب یهود و نصاری همه حق و صحیح اند لیکن در مرتبه کمال و تمامیت بیان به مقام قرآن نمی رسند .

طریق سوم و وسیله دیگر برای کشف تبلیغ اراده الهی همانا ملائکه میباشد و بزرگترین گروه ملک «جبرائیل» نام دارد که حامل وحی از درگاه رب به قلب نبی مرسل است . کیفیت عقاید اسلامی در باب ملائکه Angelology شبیه است به معتقدات زرتشتیان<sup>۱</sup> که هر دو قوم آنها را روح فنی و روان برگزیده میدانند و در عالم اندیشه و تصور عرش حق تعالی در فراز آسمان هفتم قرار دارد و از هر طرف خیل ملک آنها را احاطه کرده اند ، مانند سلاطین و ملوک و روی زمین آنها خادمان اویند و اوامر او را فرمان برداری و اجرا می کنند .

اما دیو که بربری ابلیس (مشتق از کلمه دیابولیس (Diabolos - لاین) یا شیطان تحریفی از سانان (زردشتی)<sup>۲</sup> است نام فرشته و ملک است که بواسطه کبر و غرور خداوند او را طرد و رجم کرد و او را فرمانده در جهنم قرارداد .<sup>۳</sup> او و یارانش همواره کوشش میکنند که اولاد آدم را اغوا کنند و بوادی ضلالت و گمراهی بیندازند .

گرچه بر حسب آنچه از سور مدنی مستفاد میشود اعمال شیطان بر حسب مشیت الهی و بموجب حکم اوست و او از خود ارده و استقلال ندارد .

اما راجع به آخرت و روز حساب اسلام مشتمل همان اصول و مبانی است که در مکاشفات ادیان زردشتی و یهود و نصاری آمده و بر آن است یوم قیامت را علامتی است مانند وقوع عجایب و حدوث حوادث و استماع آوازهای هولناک از عالم وجود . پس از آن کرنا (صور اسرافیل) نواخته خواهد شد که به نغمه آن اموات از قبور برمیخیزند و تمام نفوس در پیشگاه عرش عدالت الهی تجمع میکنند و نامه اعمال جزئی و کلی هر آدمی خوانده میشود و درباره او بر حسب استحقاق

۱- البته در بین عقاید مزدیسنی نسبت بر و انهای کروی (امشاسپندان) با ملائکه و فرشتگان بر حسب عقیده اسلام مختصر شباهتی موجود است ولی اینکه بعضی از محققین جدید مادی کلامی اسلام را در باب ملائکه مقتبسی از مازدیسزم دانسته اند مورد تأمل و محل تحقیق است و باید تجزیه و تحلیل دقیق در این باب بعمل آید .

۲ - کلمه شیطان معرب سانان عبری الاصل است نه فارسی ملائکه چنان که مؤلف گمان کرده .

۳ - مؤلف شیطان را رئیس دوزخ دانسته در صورتیکه بعقیده مسلمانان فرشته مالک دوزخ غیر از ابلیس است و ابلیس خود در جهنم مغنّب جاوید میباشد .

حکم عدالت الهی بطور ابد صادر میگردد .

وصف جهیم ونعیم (دوزخ و بهشت) در قرآن چنین آمده است ،

- ۱ - لهم من جهنم مهاد و من فوقهم غواش وكذلك نجزي الظالمين . الاعراف (۵۷ - ۴۱) ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء . الاعراف ۷ و ۵۰
- ۲ - و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال في سموم و حمیم و ظل من یحسوم لایارد ولاکرم ...

ثم انکم ایها الضالون المکذبون لاکلمن من شجرأ من زقوم . الواقعة ، ۵۳-۵۶ - ۴۱

۳ - اذک خیر نزلأ من شجرة الزقوم (سوره الصافات ، ۳۷ ر ۶۲ - ۶۸

ثم ان مرجهم لالی الحمیم .

الاعباد الله المخلصین اولئک لهم رزق معلوم فواکه وهم مکرمون فی جنات النعیم علی سرر متقابلین .

۴ - ان شجرة الزقوم طعام الائم کالھل یدلی فی البطون کذلک الحمیم خذوه فاعتلوه الی -

سواء الحمیم . الصافات ۳۷ ر ۴۴ - ۴۰

ثم صبرا فوق رأسه من عذاب الحمیم .

ان المتقین فی مقام امین فی جنات وعبود فیابسون من سندس و استبرق متقابلین . کذلک و زوجناهم بحور عین یدعون فیها بکل فاکهة آمنین . سوره الدخان ۴۴ - ۵۵ - ۴۳

۵- علی سررموضنة متکسین علیها متقابلین یتطوف علیهم ولدان مخلدون . باکواب و اباریق و کس من معین و حورعین کامثال اللؤلؤ المکنون - الواقعة ، ۵۶ - ۶۶

ب - مقدمه دوم - تکالیف شرعی : رکن دوم دیانت اسلامی است که عبارت از اعمال و تکالیف است و آن مشتمل است بر پنج عمل که آنها را ارکان خمسہ گویند .

۱ - تکرار شهادتین قول به لا اله الا الله و محمد رسول الله نفوذ و اذعان براین دو امر ایمانی و تکرار آن بر زبان از روی خلوص قلب نخستین قدم در راه اسلامیت است . این دو عبارت کوتاه و ساده همه جا در سرتاسر ممالک اسلامی شنیده میشود و از فراز مناره های بلند هنگامی که مؤذن بانگ نماز میدهد همین کلمات گوئی در آسمان در گوشها فرو می آید .

۲- صلوٰة . هر مسلمان متدین در اثناء شبانروز از پنج وقت پنج مرتبه باید عمل صلوٰة را بجا آورد . نخست در هنگام فجر (سپیده دم) ، دوم در موقع ظهر سوم در زمان عصر چهارم پس از غروب آفتاب پنجم در زمان تاریکی شب و قبل از نیمه شب . بر مرد مؤمن مسلمان در شهر یا در صحرا در بیابان یا دریا هر جا باشد واجب است که نماز را بر طبق آداب مقرر شرعی بعمل آورد . باید وضو بگیرد و سجاده بگسترده بسوی قبله خود یعنی مکه بایستد و آنگاه سر متظیم در برابر خداوند متمثال فرود آورد و با حالت نزع و خشوع او را حمد کند و خویشتن را تسلیم اراده مقدس او سازد . معمولاً در ابتدای نماز سوره فاتحه الکتاب ( سوره اول قرآن ) را به نسی عربی قرائت می کند و می گوید ،

الحمد لله رب العالمین ... تا ... ولا اله الا الله (نسوان نیز در دراه حجاب همین عبادت را باید انجام دهند) روز جمعه خاص اداء نماز جماعت است . و آن نیز بر هر مرد مکلف واجب میباشد . مؤمنین در مسجدی اجماع میکنند و به امام اقتدا مینمایند در هنگام ظهر یا مغرب نماز

جمعه را بجا می‌آورند. اداء این عبادت غالباً در صحن و فضای مسجد انجام میگیرد. بعضی اینکه صدای اذان از فرازمنازه استماع میشود شخص مؤمن کفشهای خود را درمداخل مسجد از پا بیرون کرده بسوی حوض یا سرچاه می‌نشیند و وضو میگیرد (یعنی دستها و دهان و بینی و ساعد ها و گردن و پاها را می‌شوید)<sup>۱</sup> پس از چند دقیقه می‌نشیند و درنگ می‌کند تا فاری از کلام اله آبیانی چند تلاوت نماید پس همین که امام بدرون می‌آید و در جلو محراب نماز می‌ایستد، آنها در عقب سر ردیف صف می‌بنند و فواصلی که مانع از سجده و رکوع صفهای مقدم نشود، پس، آنگاه به رکوع سجود مشغول می‌شوند یعنی هر دفعه که امام عملی را بجای آورد آنها نیز متابعت می‌کنند پس چون اداء صلوة خاتمه پذیرفت امام یا (واعظ) به منبر میرود و برای مؤمنین کلمه چند بوعظدر شرح اصول عقاید اسلام بیان میکند و پنج بار در شبانروز این عمل تکرار میشود.

۳ - زکات یعنی صدقه دادن - این عمل در مبدء اسلام بصورت باجی سالیانه بوده که هر مرد مسلمان از مال حلال خود از نقد و جنس و سهمی و نصایب بآن نبت به حاکم شرع می‌پرداخته و آن اموال در خزانه عمومی (بیت المال) جمع شده قسمتی از آنرا برای خیرات و میراث هر حاکم شرع به فقرا و مساکین میداده‌اند و قسمتی را بایمه مساجد میداده‌اند که بمصارف تعمیرات و امور لازمه برسانند. و این یکلی از خراجی که از کفار بنام (جزیه) میگرفته‌اند جدا بوده زیرا جزیه در مقاصد سیاسی و حربی بمصرف میرسیده است. در قدیم عمل زکات واجب عینی بوده است لکن در این ایام در بعضی از ممالک اسلامی اداء آن کفائی و اختیاری است ولی در این ممالک هم هر کسی که در اداء این فریضه غفلت کند مورد تحقیر و اهانت قرار میگیرد.

۴ - صوم رمضان، بایستثنای مرضا و ضعف برای عموم افراد مسلمانان تکلیف صوم گرفتن (روزه) واجب است. و مراسم انجام آن از اینقرار است، هنگام سحرگاه یعنی وقتی که بتوان ریحمان سفیدی را از ریحمان سیاه تمیز داد شخص مؤمن خوردن و آشامیدن را بر خود حرام می‌سازد تا هنگام غروب آفتاب که باید با تمیز ریحمان سیاه و سفید بآسانی میسر نشود<sup>۲</sup>.

۵ - حج، یکبار لااقل در اثنای عمر هر مسلمان اعم از مرد یا زن بشرط استطاعت باید سفری بزیرات خانه خدا در مکه برود و این عمل را (حج) گویند. حاجی در اوایل ذی الحجه الحرام باید در مکه باشد تا آنکه در آنجا بانفاق هزاران تن حاجیان دیگر بمناسک و اعمال زیارت بیت الله قیام می‌کنند یعنی در گرداگرد خانه کعبه طواف مینمایند و شرایط حج یا « عمره » را بجا آرند.

در این روزگار در سالهائی که جنگ و جدال یا موانعی دیگر در کنرباشد گروهی بسیار از

۱ - مؤلف در ذکر مسائل اصولی و فروعی و عبادات غالباً بطریقه عامه یعنی اهل سنت و جماعت را بیان کرده است که در بعضی جزئیات با طرق خاصه یعنی شیعه اسلامیة فرق و اختلاف دارند. برای شرح و توضیح آنها باید بکتاب مفصله فقهیه رجوع نمود. کتاب « جامع عباسی » که شیخ بهاء الدین عاملی پادشاه عباس اول در مسائل عملیه تألیف نموده برای فارسی زبان بهترین مرجع و مستند میباشد.

۲ - اشاره است بآیه شریفه، « و کلووا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود

من الفجر البقره ۱۸۷۲

حاجيان از وطن خود بوسيله راه آهن يا كشتي (يا هواپيما) براه افتاده بيكي از بنادر ساحلي نزديك مكه ميروند يا بقاهره و بيشام و اورشليم مسافرت كرده و از آنجا بيمكه ميشتابند ليكن در سوابق ايام اين مسافرت همراه قواهل از راه خشكي انجام ميگرفته است كه مسافرين منازل اخير سفر دراز خود را از بندر بصره درعراق يا از طريق شاهراه تجارني يمن، قاهره، دمشق طي كرده و بيمكه مي رسيده اند. هر كاروان را علامت نماياني بوده است كه رعايت آن (تافرن سيزدهم ميلادي) از ضروريات سفر كاروان شمرده ميشده و آن عبارت بوده است از شترى كه بر پشت آن محمل خالي قرارميدادند و آنرا به نقش و نگار زينت ميكرده و آن از نيت خالص و روح فداكار قافله حاجيان خداپرست رمزي باشكوه بوده است .

از عصر بني اسلام تا امروز بر هر حاجي خواه غني خواه فقير واجب است كه در موقع احرام جامه سفيد پوشيده طواف بيت و ساير مناسك را بجا آورد . در اثناء روز از خوردن و آشاميدن اجتناب ورزد پرهيز از هر حرمت را بر خود واجب شمارد ، به وجودات حبه آذاري نرساند و اين خود مقدمه يك سلسله اعمال است كه حاجيان همه مساوياً از هر قوم و ملت كه باشند و بهر زبان كه تكلم كنند بايد انجام داده و با هم دگر مخلوط بشوند و در آنروز جدائي طبقاتي از ميان مسلمانان برداشته ميشود . مهم ترين مناسك حج طواف حول خانه كعبه است . حاجيان از حجر الاسود شروع كرده سه بار به تندى و چهار بار با همتي در گرداگرد بيت اله طواف مي كنند و در هر بار در برابر حجر الاسود ايستاده آنرا ميپوسند و اگر جمعيت زياد باشد آنرا با دست يا نوك عصا لمس ميكنند يا حتى بكم اجبار از دور بدقت بدان نظر ميدورند .

عمل دوم از مناسك حج عبارت است از هروله كردن يعنى هفت بار بين صفا و مروه ( كه نام دو كوه كوتاه است) و در جنب مكه واقع شده اند هروله مي نامند. اين عمل بياد هاجر و طفلي اسماعيل است كه بعد از تولد فرزند هفت بار در طلب جرعه آب آن مسافت را شتابان رفته و باز آمده است .

روز هشتم ذى الحجه مخصوص اعمال عمده حج است . حاجيان بهشت اجماع هزاران نفر بطرف عرفه كه مكاني است بفاصله يك روز راه و در مشرق مكه واقع شده رومي آورند . بعضي شب را در مكاني بين راه موسوم به معنا توقف مينمايند بعضي مستقيماً بعرفه ميروند و روز بعد تمام آن جماعت انبوه در صحراى عرفه از صبح تا شام اقامت مينمايند و بعبادت و مراقبت اشتغال ميورزند . هنگام غروب باز ايشان با جماع تكبير گويان بمزدلعه كه يكي از اماكن اربعه در راه بارگشت بيمكه است رومي آورند و شب را در آنجا در فضا بيتونه ميكنند . هنگام طلوع آفتاب ببا بزميگرند . و در آنجا مكاني است مخصوص كه هر حاجي هفت سنگ ريزه از دامنه كوه برداشته و بدنان مكان پرتاب ميكند و بذكر بسم الله الرحمن الرحيم و الله اكبر گويان هستند پس هر كس را كه ميسر باشد قرباني از حيوانات حلال گوشت مانند اشتر يا گوسفند بتقديم ميرسانند و امر الهى را چنانكه در سوره الحج در قرآن آمده است انجام ميدهند <sup>۱</sup>.

۱- آياتي كه در قرآن مجيد در باب وجوب «حج» وارد شده متعدد است از آن جمله در اين آيات ،

۱- وانهوا الحج والعمرة لله... البقره ۱۹۶/۲

۲- الحج اشهر مما و مات. البقره ۱۹۷/۲

۳- والله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا. آل عمران ۹۷/۳



«والیدن جملتنا لکم من شعائر الله لکم فیها خیراً فاذکر واسم الله علیها صواف فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها واطعموا الفانح والممتر کذلک سخرنا لکم لعلکم تشکرون» ۳۶/۲۲

یعنی قربانی کننده از ذبیحه خود قسمتی میخورد و بقیه را به فقراء یا دیگر حاجیان اهدا میکند. هر روز دیگر را حاجی آزادست که بخورد و بیاشامد و بخوشی بگذرانند و آخر کار همگی بمکه باز میگرددند و بار دیگر دور کعبه طواف بجای آورند. (سپس هازم او طواف خود میبشوند)

ج - عمل صالح : سراسر عالم اسلام مردم اصول اساسی قوانین اخلاقی خود را از سرچشمه قرآن اخذ میکنند. محمد علیه السلام در کردار و رفتار متابعین خود اندیشه بسیار فرموده و بایادگفت که برای آنها يك روش قانونی برقرار فرموده که بسیار واضح و سریع و بسوی هدف و مقصود واحدی سر میبکشد و آنها مانا بالا بردن سطح اخلاق آنان است. بطوریکه مقام اعراب را از عالم جدال و شقاق عشایری قدیم ترغیب داده در يك سطح اخوت و برادری عام قرار داد. بنا براین عمل هر مسلمان از زن و مرد از هنگام تولد تا زمان ممات متوجه آن هدف میباشد. آیات ذیل که ما از قرآن انتخاب کرده ایم بعضی از آن قواعد اخلاقی را که محمد مقرر فرموده است نشان میدهند و معلوم میدارد که تا چه پایه دستورهای او بمنظور اصلاح جامعه بوده است. احکامی که در حرمت شراب و قمار وارد شده است. هم چنین قواعدی که در باب روابط و مناسبات جنسی وضع کرده دستور زندگانی اجتماعی افراد است و مقام زن را بر نیه اعلی بالا میبرد و از همان بدو تشریع این شارع بزرگ در زندگانی پیر و ان خود تنبیری فراوان ایجاد فرمود :

- ۱ - (لیس البران تولوا و جوهکم ..... الی ..... اولئک هم المتقون). البقره ۱۷۷/۲
- ۲ - (وقضی ربک الا تمعدوا الاایاه و بالوالدین احساناً ..... الی ... کما ربیانی صغیراً )  
الاسراء ۲۳-۲۴/۱۷
- ۳ - (ولا تقتلوا اولادکم خشية اطلاق ..... ) الاسراء ۳۱/۱۷
- ۴ - (ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشاً و ساء سیلاً ..... ) الاسراء ۳۳/۱۷
- ۵ - (واوفوا الکیل اذا کلمتم و زنوا بالقسط المستقیم ذلک خیر ..... ) الاسراء ۳۵/۱۷
- ۶ - (واتوا الیتامی اموالهم ..... الی ... حوباً کبیراً ) النساء ۲/۴
- ۷ - (وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح ..... الی ... کفی بالله حسیباً ) النساء ۵/۴
- ۸ - (واذا حضر القسمة اولو القربی و الیتامی و المساکین ..... الی ... قولاً مبروراً ) النساء ۷/۴
- ۹ - (ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلماً ..... الی ... سیراً ) النساء ۱۱/۴
- ۱۰ - (فانکحوا ما طاب لکم من النساء ..... الی ..... هنیا مریئاً ) النساء ۴/۴
- ۱۱ - (فاذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تغضوھن ..... الی ..... لاتملون) البقره ۲۳۲/۲
- ۱۲ - (والوالدات یرضعن اولادھن ..... الی ..... تمملون بصبر) البقره ۲۲۲/۲
- ۱۳ - (واذا طلقتم النساء فبلغن اجلھن فامسکوهن بمعروف ..... الی ..... وانتم لاتملون) البقره ۱۲۳/۲
- ۱۴ - (وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ..... الی ... لایحب الممتدین ) البقره ۱۹۰/۲
- ۱۵ - (وقاتلوھم حتی لا تكون فتنه ..... الی ..... علی الظالمین) البقره ۱۹۳/۲
- ۱۶ - (یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیھما اثم کبیر و منافع للناس و اثمها اکبر من نفعھا)  
البقره ۲۱۹/۲
- ۱۷ - (یا ایھا الذین آمنوا اوفوا بالعقود ..... الی ..... غفور رحیم) المائدہ ۱/۵

مادام که اعراب در موطن خود مقیم بودند و به ممالك دوردست که اوضاع و احوالی دیگر داشت نرفته بودند این قواعد و احکام برای جامعه ایشان بعد کمال بود.<sup>۱</sup>

#### ۴. انتشار دین مبین

علت و باعث انتشار دین اسلام در بادی امر مبتنی بر چه حسابی بوده است. مسلمانان خالص عقیدت بر آنند که حرکت اسلام صرفاً یک نهضت مذهبی بوده که برای نجات جهان بوسیله شمشیر بوجود آمد. مسیحیان متمصب قرون وسطی معتقدند که این جنبش باطل صرف و مبتنی بر حرص و هوس جهانگیری بظهور پیوست. شاید هر یک از این دو فریق در یک قسمت از مبده خود بر خطا رفته باشد در هر حال هم عامل دینی و هم عامل اقتصادی در انتشار اسلام سهمی بسزا داشته است و خلاصه کلام آنست که محمد پیغمبر اسلام برای اولین بار در تاریخ جهان بدویان بادیه نشین عرب را در زیر لواء واحد متحدا ساخت و از آن نیروی جنگی بسیار نیرومند ایجاد کرد که هم برای دفع حوائج اقتصادی و هم برای القاء تکلیف دینی و ایمانی از دل صحرا بجنبش آمده و بسوی کشورهای آباد و پر نعمت و فراوانی رو آور شدند. شاید در آغاز کار چندان امیدی نداشتند که بتوانند ثروت و ممالك ممالک همسایه را بدست آورند لکن چون قصد اشاعه دین قدیم در این راه نهادند، ضعف و انحطاط دو دولت امپراتوری روم و فرس که در اثر سالها زرد و خورد و نسلزاع فرسوده و تباه شده بودند از آنها شکست یافتند و فتح سراسر بلدان خاور میانه برای آنها به سوات میسر شد. آنگاه نشر مبده دین و اعلاء کلمه اسلام تنها مقصد ایشان گردید. و روی هم رفته فتوحات غازیان اسلام مظهر یکی از مهاجمات متوالی نژاد بنی سام است که در تاریخ بوقوع پیوسته و حمله عرب آخرین تهاجم و بزرگترین حمله آن قوم است.

#### ابوبکر و وحدت قوم عرب

وقتی که ناگهانی پیغمبر اسلام وفات فرمود و برای خود جانشینی تعیین نفرموده بود، پیروان وی ناگزیر بودند که خود در این باره اندیشیده و معلوم نمایند چه کسی باید بر مسند خلافت نبی بنشیند؛ اما مسئله خلافت امری توارثی است یا اینکه خلیفه از میان اصالح امت انتخاب باید شود؛ جواب این مسائل همانا موجب اختلاف عقیده مابین فرق سیاسی مهمه در صدر اسلام گردید. صحابه پیغمبر یعنی جماعتی کثیر از مهاجران مکی و انصار مدنی که همیشه در جوار آنحضرت بودند بر آن توافق کردند که خلیفه رسول باید از میان اصالح نفوس انتخاب گردد. جماعتی دیگر از ایشان طرفدار حق توارثی جانشین رسول شده گفتند که خلیفه محمد باید از اعقاب او یعنی از اولاده اطهره زهرا و شوهرش علی ابن ابیطالب ابن عم او باشد. بالاخره بعضی دیگر خلافت را در خاندان اولاد امیه که از قریش بودند محدود

---

۱ - مقصود مؤلف ظاهر آن است که این قواعد اصلیه قرآنیّه برای اصلاح امور معاش و معاد اعراب بدوی کافی بود و علم فقه و حدیث و دیگر علوم بعدها در اثر توسعه تمدن اسلامی در دیگر بلاد جهان تکامل حاصل کرد.

ساختند و آنها را برای این امر خطیر برگزیدند.

در آغاز کار صحابه پیغمبر موفق شدند که خلیفه او را از میان خود انتخاب کنند پس شخصی بنام ابوبکر<sup>۱</sup> را برای این کار برگزیدند و او اولین خلفاء اربعه است دوره خلافت او بدو سال رسید، زیرا او نیز بزودی وفات یافت. لکن سازمان امور اجتماعی او به سه صفت موصوف بود، نخست آنکه بجمع آوری آیات قرآن مبادرت جست دوم آنکه مشایخ عرب را که بعد از وفات پیغمبر سرخودی پیش گرفته بودند در تحت انقیاد درآورد. بلکه بسیاری دیگر از مردم عربستان را وارد حوزه اسلام ساخت. سوم آنکه برای اولین بار جنبشی بزرگ فراهم ساخت و باروشی منظم به خارج دنیای عرب تاختن آورد و با سلاشگر که مجوعاً مرکب از ده هزار مرد جنگی بود کار جهانگیری را شروع نمود ولی بعد آن عده افزایش یافته و دوبرابر گردید. بر حسب وصیت و طرخی که خود پیغمبر (ص) رسم کرده بود از سه طریق بخاک شام حمله برد. ولی عمر او وفا نکرد که ثمره فتوحات آن لشکرها را مشاهده نماید.

### فتوحات عمر

خلیفه ثانی عمر است<sup>۱</sup> (۶۳۴، ۶۴۴ م). سیاه غازیان عرب را که در تحت سرداری خالد بن ولید<sup>۲</sup> بود قیادت میکرد. این سیاه سرنوشت ممالک خاور نزدیک را بکلی دیگرگون ساخت. شهر کهن سال دمشق بعد از شش ماه محاصره در سال ۶۳۵ م فتح شد. مسیحیان بهوش آمده قوای خود را گرد کرده برای جبران آن شکست برخاستند. خالد بخردمندی محلی مناسب عقب نشست و در آنجا با سیاهی مرکب از پنجاه هزار نفر مرد جنگجو که هر قل امپراتور رم (بیزانس) برای قلع و قمع او اعزام داشته بود روبرو شد. در روزی گرم و غبار آلود که بادیه نشینان عرب با آن هوامانوس بودند خالد آنها را درهم شکست و تئودوروس<sup>۳</sup> که سردار آن لشکر بود بخاک افتاد و فتحی قطعی نصیب ایشان گشت و سراسر خاک شام تا دامنه جبال طاروس<sup>۴</sup> به قبضه تسخیر اعراب مسلمان درآمد و قیصران

- ۱ - ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه ملقب به «الصدیق» پدر عایشه زوجه پیغمبر بعد از پیغمبر مخالفان اسلام و پیروان مسیلمه کذاب را سرکوبی داد و در مدینه در سال ۶۳۴ م. وفات یافت.
- ۲ - عمر بن خطاب، از قبیله عدی - از مسلمانان اصحاب پیغمبر است و پدر حنصه زوجه آنحضرت بود. در زمان او فتوحات بزرگ نصیب لشکر اسلام شد و مؤسساتی اجتماعی تأسیس گردید. در سال ۶۴۴ م ناگهانی بقتل رسید.
- ۳ - خالد بن الولید، از اجله جیش اسلام ملقب به «سیف الله» و در جنگهایی بامردم ایران سردار لشکر اسلام بود. در سال ۶۴۸ م وفات یافت در حمص از بلاد شام مدفون است.
- ۴ - هرقل Heraclius قیصر روم شرقی (بیزانس) (۶۱۰ - ۶۴۱ م). بالشکر خسرو پرویز پادشاه ایران جنگیده و غالب آمد و ای از لشکر اسلام در واقعه «پرماتوک» شکست خورد و شام بتصرف مسلمانان درآمد.
- ۵ - تئودوروس Theodrus برادر هرقل و سردار لشکراو.
- ۶ - جبال طاروس در جنوب آسیای صغیر و در شمال سواحل مدیترانه شرقی واقع شده است.

حفظ آن خطه بایرورز آباد برای ابد نومید گردید .

اما سکنه بومی شام اعم از یهود و نصاری هیچیک از این پیش آمد چندان نشانه و دلگیر نبودند زیرا آنها از فشار ظلم و بیداد رومیان بستوه آمده و از ادامه جنگهای خونین بین روم و ایران مستأصل شده بودند . اعراب با آنها بمعدل واحسان رفتار میکردند و اوامر قرآن شریف را درباره آنها رعایت مینمودند و بر آن بودند که اگر اهالی شام دست از مقاومت بردارند ، با آنها جنگ و خونریزی نیاید کرد و روی همین سیاست شهر دمشق تختگاه شام تسلیم گردید .

البلاذری (مورخ الشام) امان نامه ای را که خالد بن اهل دمشق داده است چنین نقل می کند :

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اعطى خالد بن الوليد اهل دمشق اذا دخلها اعطاهم اماناً على انفسهم و اموالهم و كنائسهم و سورمدینتهم لا یهدم و لا یسكن شیئاً فی دورهم . لهم بذلك عهد الله و ذمة رسوله صلعم و الخلفاء و المؤمنین لا یرض لهم الا بالخیار اذا اعطوا الجزیه<sup>۱</sup>

از مد نظر تاریخی صحیح است اگر بافیلیب حتی مؤلف تاریخ عرب هم عقیده گشته بگوئیم که ، سهولت فتح شام علل و اسباب عدیده داشته است از جمله آنکه فرهنگ یونانی که بعد از غلبه اسکندر کبیر ۳۳۲ م بر آن سرزمین تحمیل گردید امری کاملاً سطحی و عرضی بود و تنها در شهرنشینان تأثیری کرده ولی اکثریت عامه اهل دهان و صحراها بالطبع کمتر در تحت تأثیر آن قرار گرفته و اختلاف فرهنگی و نژادی ایشان بایونانیان صاحب فطرت پیوسته ثابت و برقرار بود . یعنی اکثریت سکنه شام همچنان قوم سامی مانده و یونانیها را معاند و بیگانه میشمردند . البلاذری مورخ اسلام از مردم حمص که یکی از بلاد شام است نقل میکند<sup>۲</sup> که چون تسلیم فاتحان عرب شدند آنها را مخاطب ساختند و گفتند : « لولا یتکم و عدلکم احب الینا مما کنّا فیہ من الظلم و العثم . »

در نواحی کبیر شام نیز مسلمانان را فتوحات قطعی دست داد از جمله اورشلیم در سال ۶۳۸ فتح شد و شهر قیصریه که از طرف دریا حمایت می شد و لشکریان عرب از صحرا بدان دست نمی یافتند تا عاقبت جاسوسی یهودی از درون شهر بعضی اسرار و اطلاعات مخفی بمهاجمین داد و آن شهر در سال ۶۴۰ تسخیر گردید و بدین ترتیب سراسر کشور فلسطین بمعیطه تسخیر اسلام درآمد . فتح دوم ایشان در مصر بود زیرا بدان کشور نیز از خارج کمک و امدادی نرسید و از سالهای ۶۲۹ تا ۶۴۱ سراسر آن سرزمین مسخر مسلمانان گشت و عربها با کمک سرعت بفتح ممالک عدیده شمال افریقا روی آوردند و از مدتی قریب يك قرن قدم بخواك اسپانیا نهادند .

اما از طرف مشرق نیز مسلمانان عرب سلطنت شاختهای ساسانی را سرنگون ساختند . نخست ناحیه عراق و شهرهای پر ثروت بین النهرین بچنگ ایشان افتاد اما در داخله ایران ایرانیان مقاومتی شدید کردند و فتوحات اعراب به بطوء و کندی بیش میرفت و مردم آریائی نژاد آن کشور که بنژاد سامی بیگانه و در دین زردشتی پایدار بودند بسهولت تسلیم نمی شدند و از اینرو مدت بیکار

۱ - تاریخ عرب ، فلیپ حتی ، ۲۰۳

۲ - البلاذری ، احمد (۸۹۲ م) مورخ معروف و موثق عرب معاصم عبدالله بن المنتصر خلیفه عباسی است . بزبان فارسی آشنا و در ترجمه آن مشهور است . از مصنفات معروف تاریخی او کتاب فتوح البلدان و کتاب انساب الاشراف است .

و نبرد با ایرانیها مدت دوازده سال بطول انجامید ۶۵۲ - ۶۴۰ تا آنکه آن کشور و قسمت عمده آسیای صغیر در قبضه تملک عرب درآمد .

باکمال تعجب این سؤال پیش میآید که چگونه غازیان قلیل عرب که همه غیر منظم و نهی از اسلحه بودند و تنها حربه ایشان کمانی و چند چوبه تیر یاسنایی ازنی بیش نبود و مرکب ایشان شتران نزار و اسبان لاغر توانستند سپاهیان منظم و بی شمار حتی قوای بحریه ممالک متمدن وقت را یکی بمدار دیگری مغلوب خود سازند ؟

پاسخ بر این سؤال اولاً سرعت حرکت و انتقال اعراب است که بوسیله شتران تندرو خود بر لشکریان خصم پیشی میکردند ثانیاً سبب عمده و راز کامیابی ایشان همانا کمال شوق و حرارت باطنی ایشان بود . که آتش درونی ایشان از نسیم کلمات محمدی اشتعال یافته تا جائیکه معتقد بودند اگر غلبه یابند و در جنگ زنده بمانند چهار پنجم غنائم متعلق بایشان خواهد بود و اگر هلاک شوند در بهشت خلدند! وای خواهند گرفت . ثالثاً کف ممالک نوین و دیدن چیزهای تازه آنها را برمی انگیزت و امت آنها را تحریک می نمود ، چه سراسر ممالک مفتوحه برای افکار ساده ایشان حکم بهشتی بود در زمین و مشتمل بر نفایس و نوادر و مهتوی برعجائب و غرائب . دروازه شهرهای بزرگ در ممالکی که مهد تمدن بود در برابر ایشان گشوده میگشت . هیچ کس مثل این جنگجویان بیابان نشین دنیا را چنانکه باید و شاید تماشا نکرده اند . و از این گذشته در میان ایشان آنانکه دارای عقول ممتاز و افکار بلند بودند دور نمای علوم و معارف یونان و ایران مفتون و مجنونشان می ساخت . صنعت و هنر و فلسفه و علوم که همه در این مراکز بزرگ ترقی و تمالی بسیار حاصل کرده بود . آنها را بسوی خود میخواند و روح تشنه و فکر مشتاق ایشان را بجانب خود جلب میکرد .

غزوات و محارباتی که بعد اتفاق افتاد سپاه اسلام را که دیگر عربی خالص نمانده بود به پیش رانده از یکسو شمالاً تا پشت کوه هیمالیا در چین و ترکستان و مغولستان و از یکسو جنوباً تا هندوستان رسیدند . جنگجویان و مبارزان اسلام از خاک مصر هزاران میل جلو تاخته ، تا اعماق افریقا فرو رفتند و همچنین از طرف مغرب مسلمانان اسپانی بخاک فرانسه حمله آور شدند تا اینکه در آنجا یکی از امرای فرنگ بنام شارل مارنل Charles Martel در برابر ایشان مقاومتی ظاهر ساخت و در نزدیکی شهر تور Tours در ۷۳۲ م آنها را گزیر بقهقرا عقب نشسته تا اسپانیا بازگشتند . همچنین مقاومت یونانیان (بیزانسی) Bysance در آسیای صغیر مانع از عبور ایشان از تنگه بوسفور گردید .

اکنون باید بدستان خلفاء پیغمبر و حوادث داخلی باز گردیم و معلوم نماییم که چه وقایعی بسرعت باعث توسعه و انبساط امپراتوری اسلام گردیده است .

عمر که بسیار بسادگی معاش میکرد در ایام خلافت خود مشاهده نمود بارهای زر و سیم باج و خراج ممالک جهان از غنیمت و زکوة به بیت المال مسلمانان در مدینه سرازیر شده است . در صدر اسلام تصور این چنین ثروت گزافی را نمیکردند . پس عمر بر آن سرشد که آن مال هنگفت را بطور وظیفه سالیانه نخست به ازواج نبی و بستگان آنها اعطا کند<sup>۱</sup> پس از آن بدیگر

۱- گویند به عایشه که همسر محبوب پیغمبر بود در سال ۱۲ هزار درهم معادل با ۲۴۰ دلار

داده می شد .

مسلمانها مخصوصاً صحابه نبی از مهاجر و انصار ببخشند و بالاخره بهره کمتری نیز برای غازیان قبایل عرب مقرر دارد که به هریک تقریباً ده دلارالی ۳۰ دلار میرسید پس آنکه برای آنکه بالین عوایدس ثارمسلمانان عرب را پیوسته مانند يك فوه جنگجو نگاهدارد و آنها را بسرزمن وموطن خود علاقه مند و دلبسته سازد هر فرد عربی را از خرید ضیاع وعقار وتملك در داخل و خارج شبه جزیره منع کرد ، درهمان حال نفوس غیرمسلمان خاصه یهود ونصاری و مجوس را از آن سرزمین اخراج فرمود.

### بروز نخستین اختلاف

علاوه بر این وجوه که از طریق بیت المال عاید غازیان عرب و خانواددهای ایشان میشد چنانکه گفتیم آنها را امر عایدی دیگر نیز فراهم بود و آن عبارت بود از چهار خمس غنائم که از اموال منقول و اسرا بدست می آوردند. وجوه نقدیکه دراین جنگها وفزوات حاصل میشد تمام را خلیفه در بیت المال عمومی نگاه میداشت. معلوم است برای مسلمانان عربی نژاد فوائد بسیار از این پیش آمد عاید میشد از این رو برای آنها کمال اهمیت را داشت که هریک از قبائل مختلفه که در مرکز قدرت یعنی بساط خلافت تقریبی داشته در خلیفه اعمال نفوذ نمایند. عمر انحصاراً مردی صالح وقوی وانحراف ناپذیر بود ولی چون غلامی مسیحی روزی با خنجرى زهرآلود او را بقتل رسانید<sup>۱</sup> از آن پس بساط هواخواهی اعمال نفوذ درعالم سیاست گشوده شد.

از لحاظ سیاست داخلی خلافت عثمان بعد از عمر دارای کمال اهمیت است. این مرده خود از کبار صحابه نبی و داماد پیغمبر بود در ۶۴۴م خلیفه شد و تا ۶۵۸م. برمسند خلافت نشست. وی از قبیله بنو امیه و مردی ضعیف بود و در برابر فشار اقوام واقارب خود مقاومتی نمی توانست ابراز دارد. بسیاری از امویان را به مشاغل عالیه و مناصب بزرگه معین کرد و از این رهکنر آوازشکایت بلند شد و حوادث ناگواری پیش آمد که منجر به قتل او بدست مسلمانان ناراضی گردید. بجای او داماد دیگر پیغمبر یعنی امیرالمؤمنین علی که از مسلمانان روز نخستین و پدر دو امام از فاطمه زهراست که تنها اعقاب ذکور از پیغمبر بجای مانده بودند در ۶۵۸م بخلافت برگزیده شد. بسیاری که از آن جمله عایشه دختر ابوبکر بود با او مخالفت میکردند. عایشه از آن روز که در مراجعت از یکی از غزوات در بیابان تنها ماند و مورد تهمت واقع شد و علی پیغمبر و ابانفصال از او پیشنهاد کرد کینه علی را در دل داشت. دوتن دیگر از صحابه نبی نیز مدعی و رقیب او بودند، ولی پس از آنکه همه با او بیعت کردند رقیب ثالثی در روی صحنه ظاهر گردید که عبارت بود از معاویه بن ابی سفیان والی شام از قبیله اموی. علی مستقر دستگاه اداری خلافت را از مدینه بشهر کوفه در عراق منتقل ساخته بود. جیشی فراهم کرده و برای عزل معاویه بطرف شام حرکت کرد. در هنگامیکه نزدیک بود بر خصم و برقیب خود غالب آید از روی کرم اخلاق (گرچه بعضی آن

۱- قاتل عمر چنانکه بعضی از مورخین نوشته اند ابولؤلؤنهاوندی مدجوسی مرد صنعتگری بود که از او خراج بسیار طلب میکردند. چون شکایت بخلیفه برد بجائی نرسید از خلیفه انتقام گرفته و در مسجد او را بقتل رسانید.

را افرات از کرامت نفس گفته‌اند) تن بحکمت درداد وبا این تدبیر معاویه برقرار ماند. و در مابین اصحاب علی اختلاف بدید آمد و در انشای این کشمکشها آن حضرت را ناگهانی به قتل رسانیدند. واقعه‌ای که هیچوقت در تاریخ اسلام فراموش نشده است بوقوع پیوست چنانکه شرح آن گفته خواهد شد.

بدین ترتیب خلافت پینمبر هاشمی بدست امراء اموی افتاد و معاویه خود را جانشین علی معرفی کرد و يك سلسله خلفای اموی نژاد پیاپی بظهور رسیدند که در شهر دمشق نشسته بر سراسر عالم اسلام حکومت می‌کردند. ولی در سال ۷۵۰م. طایفه بنی عباس (هاشمی نژاد از بنی اعمام پینمبر) بر آنها غلبه یافته و دولت آنها را منقرض ساختند و آنها در همه بلاد منکوب شدند جز در اسپانیا که همچنان خلفای اموی بر او باقی ماندند. عباسیان مکان خلافت را به شهر نوینباد بغداد منتقل ساختند و در دولت ایشان آن شهر یکی از بلاد معظم جهان گشت و چون بر سر چهار راه. های بسیار بزرگ جهانی قرار گرفته بود در شرق و غرب به وفور ثروت و بسط فرهنگ و نشر علوم و کثرت عیش و نوش معروف گشت و در این هرسه چیز، خلافت خلیفه هرون الرشید (۸۰۹-۷۳۶م) نماینده کامل آن زمان است. از آن پس بتدریج انحطاط اخلاقی بطئی در آن سلسله بوقوع پیوست تا منتهی به حمله و هجوم متولها در سال ۱۲۵۰م. گردید که از آنروز به بعد دولت مرکزی اسلام تجزیه گشت و به سلطنت‌های کوچک و امارت‌های مستقل جداگانه تقسیم شد. اندکی بعد در اواخر قرن چهاردهم م. خلفاء ترك (عثمانی) دارای قوت و صاحب اقتدار گشت و اندك اندك آسیای صغیر را تصاحب کردند پس از آن از تنگه بوسفور عبور کرده شهر قسطنطنیه Constantinpol را به قبضه تسخیر خود در آوردند و در شرق اروپا دامنه فتوحات خود را بسط داده تا شهر وینه رسیدند ولی پس از آن متدرجاً عقب نشسته ممالك مفتوحه را یکایک از دست دادند و متصرفات ایشان در اروپا محدود به ناحیه کوچکی در اطراف بوسفور گردید که هنوز در تحت تملك تركهاست.

## ۵. پنج قرن دوره تمدن و سیر فکری در اسلام

عجب نیست اگر سادگی و بساطت دوره اولیه خلفاء راشدین دوام و بیفتائی نیاورد. مساعی خلیفه عمر بن الخطاب که مبتنی بر حفظ و ادامه زندگانی ملی و اجتماعی قوم عرب در جزیره العرب بود بزودی تغییر پذیرفت. وی سعی میکرد که آن مردم را مانند يك واحد نظامی در داخله صحراهای عربستان نگاهدارد. ولی گروهی بسیار از اعراب در سرزمین بیابانی ویران خود مهاجرت اختیار کردند تا در ممالك دیگر دارای املاك و اموال بارور بشوند. در غالب موارد آنها بسا سکنه بومی که آنها را (موالی) خطاب میکردند آمیزش و اختلاط یافتنند و در جوار آنان سکنه گرفتند و اندك اندك اصول و ارکان اصلی ایمان اسلامی خود را برگردانیده رسوم و آداب و افکار ملت‌های شامی، یونانی و مصری و ایرانی را اقتباس نمودند.

### ایجاد مسندهات حدیث

اولین خطوط اختلاف مهم در آغاز کار در احادیث و روایات اسلامی بظهور رسید. سابقاً

در ابتدای این فصل گفتیم که مجموعه احادیث عبارت است از نقل اعمال و اقوال محمد که باستاند سلسله رواث بنه نفس نفیس او یا بیکی از صحابه او منتهی شود و از اینگونه روایات بسیار است لیکن همه آنها صحیح و موثق نمیباشند و نیز بسیاری از آنها حکایت از اعمال و اموری میکنند که در مدینه در زمان حیات محمد معمول بوده یا بعضی خود بدان رفتار میکرد یا آنکه نسبت به بعضی دیگر ساکت بوده است و یا آنکه بعد از وفات او خلفاء راشدین یا صحابه راستین برطبق سنت او عمل کرده‌اند. خلاصه آنکه این روایات همه وصف رسوم و آداب و سوابقی است که در صدر اسلام برقرار شده و مجموعه این احادیث را که رواث جمع کرده‌اند «سنن» گویند. افکی بر نیامد که از این مجموعات کتب ضخیمه تشکیل شد ولی بعضی از این روایات بایکدیگر تعارض میکرد و بعضی از آنها در مورد اعتقاد خاصه یعنی شیهه علی بن ابیطالب بود که قائل بحق وراثت بودند و بعضی دیگر منطبق با عقاید عامه می‌شد که مقام خلافت را انتخابی میدانستند. بعضی مناسب مذاق بنی‌امیه و بعضی دیگر مطابق سلیقه بنی‌عباس بود. این وضع دوفرن ادامه داشت تا آنکه بعد از دیست و چند سال که از وفات محمد بگذشت علماء اسلام سرگرم تحقیقات انتقادی شدند تا احادیث صحیح و معتمد و موثق را برگزیده و در مجموعه‌های خاص از سایر روایات ضعیف جدا سازند. مدرک و ملاک اعتبار حدیث از تحقیق و وثوق و امانت راویان حدیث و این امر تنها میزان صحت هر حدیث قرار گرفت. پس برای هر حدیثی «عُمنه» معنی شناخته شد و از اینقرار صحت و ارزش هر حدیث از روی اسناد آن یعنی سلسله نسبت رواث آن قضاوت می‌شد و معلوم میکردید فرد فرد آن راویان مورد اعتماد و وثوق بوده‌اند یا خیر در نتیجه احادیث مرویه از بنی‌اسلام بر سه نوع تقسیم میگردد. صحاح - حسن - ضعاف. هر فرقه و حزب دینی و هر مکتب و مشرب کلامی بر سه صحت یا عدم صحت حدیثی بسلیقه و منفعت خود قضاوت میکردند. از اینجا اختلاف شروع میشود. بالاخره شش مجموعه احادیث صحاح جداگانه که (بعضی متضمن همان احادیث دیگری نیز هست) تألیف و تدوین شد و مورد قبول عموم مسلمانان قرار گرفت. از این شش دیوان حدیث مهم‌تر و معتبرتر از همه کتاب صحاح البخاری<sup>۱</sup> است که یکی از مسلمانان ایران جمع آورده.

این مرد با جدی وافی و جهدی بلیغ در تمام اصفاغ ممالک اسلام از عربستان و مصر و شام و عراق مسافرت کرده مقداری کثیر از احادیث (که گویند افزون از ششصد هزار بوده است) جمع آورد و آنها را بدقت تنقیح کرد و از این میان ۷۲۷۵ روایت که اسناد آنها منظر او صحیح می‌آمد انتخاب کرد. کتاب او در وسعت انتشار و مدرک عمل بعد از قرآن معتبرترین مآخذ و اسناد اسلامی است.<sup>۲</sup>

۱- البخاری - محمد الجعفی متولد ۸۱۰ متوفی ۸۷۰م. در بخارا در آسیای مرکزی تولد و وفات یافت از بزرگترین علم حدیث است و در اطراف ممالک مانده شام و عراق و حجاز و مصر مسافرت کرد الجامع الصحیح را که بزرگترین مسند احادیث مرویه است تألیف فرمود.

۲- آنچه مؤلف ذکر کرده بر حسب عقیده عامه (اهل سنت و جماعت) است. در نزد فرقه شیهه امامیه بعد از قرآن مجید کتاب «نهج البلاغه» مشتمل بر خطب و کلمات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب قرار دارد و کتب مجموعات احادیث نزد ایشان چهار مجموعه است که از همه مهمتر الکافی فی الاصل و الفروع میباشد که شیخ کلینی از ائمه مصومین نقل و روایت کرده است.



با همه این احوال تفسیر و تأویل این مجموعه احادیث از لحاظ انتقاد داخلی هنوز بسیار محل بحث و احتجاج میباشد .

### منازعات در اوایل تاریخ اسلام

هنگامیکه علی بخلافت منتخب شد، عناصر ضد اموی که با آن طایفه خصومتی شدید داشتند به حمایت او برخاستند و دقیقاً مراقب بودند که آنجناب هم مانند پیغمبر بر مسلمانان حکومت کند. لیکن در هنگامیکه نائزۃ جنگ بین او و معاویه<sup>۱</sup> برافروخته بود علی نظر به مصلحت به حکمت فیمابین رضا داد. در حال دوازده هزار تن مرد مبارز از صف هواخواهان او خارج شدند و چندان بدشمنی و مخالفت علی برخاستند که عاقبت یکی از ایشان قصد جان او کرد و ناگهانی آنجناب را به قتل رسانید. از آن زمان که آن جماعت از صف پاران علی خارج شدند آن جماعت را خوارجی (جمع خوارج) لقب دادند. مسلمانان که با دیده مخالفت بروقایع سیاسی نظر میکردند از جریان حوادثی که در پشت پرده بین پیشوایان اسلام جریان داشت نراسازی بودند. ایشان با کمال تلخی استنجاج میکردند که باید برای خلافت اسلام و از میان عامه مسلمانان مردی باصلاح و تقوی انتخاب شود نه آنکه از خاندان قریش و اهل مکه باشد و گفتند خلیفه پیغمبر نباید از این دو جماعت یعنی شیعه علی و اصحاب معاویه برگزیده گردد و میگفتند چون امویان در دقیقه آخر و در سال فتح مکه بدین اسلام درآمدند ایمان ایشان از روی خلوص عقیدت نبوده بلکه به مصلحت وقت در صف مسلمانان درآمدند بودند. ازینرو خلیفه پیغمبر و جانشین محمد باید از میان مسلمانان خالص العقیده انتخاب شود که فقط بر موازین دین مبین عمل کند و کاملاً تسلیم مشیت الهی باشد، کسانی که بمنافع سیاسی یا بدلائل اقتصادی لباس اسلام پوشیده اند یا کسانی که ابن الوقت و تابع مصلحت زمان بوده اند یا اینکه عنوان اسلام را بر حسب ظاهر قبول کرده و ایمان باطنی نداشته اند مسلم حقیقی نیستند و بایستی آنها را بکلی قلع و قمع کرد، تا آنکه کلمه دین محمدی اعتلا حاصل کند و از دست تقلب اینگونه اشخاص در امان ماند.

بدیهی است بنی امیه با تمام قوت و نیروی سلطنتی خود با این جماعت مسلمانان متعصب مخالفت و خصومت میورزیدند و با جنگهای خونین این عناصر را دیکال و معتقد یعنی خوارج را از میان میبردند معذک میادی آنان از قلب اسلام همچنان بسرحدا ت معالک اسلامی انتشار یافت بطوریکه هنوز در نواحی زنکیار و الجزایر (افریقا) طوایف خوارج وجود دارند.

برخلاف این جماعت فرقه «مرجیه»<sup>۲</sup> از مسلمین بر آن بودند که کفر و زندق را برای مسلمان

۱- معاویه بن ابی سفیان اولین خلیفه اموی است که مدت بیست سال بر مسند خلافت و سلطنت نشست و در دمشق قرارداد داشت. در صفین با علی بن ابیطالب (ع) جنگ کرد ۶۵۷ م. در سال ۶۷۰ م وفات یافت.

۲- المرجیه فرقه مبتدعه که در اوایل اسلام در عصر امویه به ظهور رسیدند و می گفتند ، « المسلم لا یفقد ایمانه بالخبطه » برخلاف خوارج که میگفتند ، « ذنب کبیر مستلزم کفر و بطلان ایمان است . »

اجازه ميدادند و نيگه‌فندي كه تنها خداوند عادل ميتواند ما بين اسلاميان حكومت‌كند و حق را از باطل تميزدهد و اگر مؤمنى بفرض مرتكب گناه كبريه بشود نبايد او را كافر دانست از اينرو هر كس كه ظاهر آريقه اسلام برگردن دارد بايد او را مسلم دانست و محاكمه در كار او به يوم قيام در محضر عدل الهى محول است و از اين مقدمه چنين نتيجه ميگرفتند كه همه حتى بنى اميه نيز كافر شمرده نمى‌شوند و همچنين افراد يهود و نصارى را كه بر حسب ظاهر بدين اسلام درآمده‌اند و خلوص ايمان ايشان محل شبهه است نبايد كافر دانست .

### اصحاب رايى يا عقليون

معتزله يا نخستين فرقه ليبرال اسلام بر آن رفتند كه عقيده و اعمال ايماني در صورتى درست است كه منطبق با عقل باشد. اين جماعت طرفداران ايمان عقلاني در عصر خلافت امويان نخست در بلاد شام و عراق و مدينه آمدند و ظاهر آدرميان كسانى بودند كه بهر وره مبادى و افكار يونانيان و مسيحيان و زرتشتيان آشنا بوده و سپس بدين اسلام درآمده بودند. قضيه اختلاف بين خوارج و مرجبه را باين طريق حل كردند و گفتند كه ايمان بر اساس آزادى عمل و فاعليت مختار انسان نهاده است و مكلف است و وظائف اخلاقي را بر طبق شريعت و احكام قرآن بعمل آورد مخصوصاً در مواردى كه با وعده و وعيد الهى توأم باشد. لېكن در همان حال معتقد بودند كه اعمال ايشان بر طبق روح معنائى دين محمدى است زيرا خداوند عالم نه فقط ضمير و وجدان فرد مؤمن را موظف بقبول احكام دينى فرموده بلكه آنرا بر بنيان عقل سليم قرار داده است . از اينرو معتزله اين قضيه را مسلم دانستند كه مبادى و تعاليم اخلاقي كه بر شالوده قرآن بنياد نهاده شده و در صحت و قطعيت آن شك و شبهه نيست بايد با موازين منطق سنجيده شود. مطالباتى كه ائمه و مشايخ اين جماعت در ترجمه كتب فلسفه يونان نموده بودند براى ايشان اين نتيجه را بار آورد كه هيچ مبده و اصل كلامى هر گاه با عقل منافى باشد قابل بقا نيست زيرا كه شريعت حق است و حق امرى است معقول و منطقي و احتجاج كردند كه حتى عدالت و توحيد ذات باري تعالى بمقتضى احكام عقل است و هر مبده و اصولى كه با عدل يا يگانگي الله تعالى اندك منافات داشته باشد بحكم عقل مردود است. از براى اين منطق نتيجه گرفتند كه عقيده عامه در انكار فاعليت مختار انسان قابل قبول نيست زيرا اين مبده كه باري تعالى هر كه را خواهد هدايت ميكند و هر كه را خواهد بضلالت مى‌اندازد و بحكم تقدير سعادت و شقاوت هر فرد بر حسب مشيت الهى از ازل محتوم است برخلاف اصل عدالت ميمايد. در قرآن مجيد نيز بر صحت اصل آزادى عمل و فاعليت انسان آياتى استخراج كرده و براى اثبات عقيده خود استدلال نمودند تا كيد كردند كه هر مبده‌ئى كه برخلاف اصل عدل باشد باطل است. الله تعالى عادل است از اينرو محال است كه از روى اراده حاكمه و يا از روى ميل خاص كسى را محكوم به خطا كاري و سپس عقوبت نمايد .

گناه كبريه، اگر مقدر باشد يا كفر و الحاد اگر بر حسب تقدير رقم شده باشد موجب جزاء و عقاب نخواهد شد ، والاخذته در عدالت الهى وارد ميآيد. پس خداى تعالى به آدمى آنقدر آزادى و اختيار عنايت كرده است كه ما بين حق و باطل را تميز دهد و خطا و صواب را فرق بگذارد و از كتب و دروغ بپرهيزد و بسوق راستى بگرايد. از اينقرار هر فرد آدمى مسئول افعال و اعمال

خودش خواهد بود.<sup>۱</sup>

اصل الزام و ضرورت برای ذات باری تعالی قضیه‌ایست که مسلمانان اهل سنت پشت منکر هستند ولی معتزله بآن معتقد میباشند و استدلال میکنند چون الله تعالی رحمن و رحیم است و خیر مخلوقات خود را میخواهد، ازینرو بالضروره وحی بانبیا میفرستد که طریق هدایت و ارشاد را به خلائق تعلیم کنند و خود این عمل هم مقتضی اطف رسول است و هم مقتضی ضرورت ناشی از عدالت و رحمانیت. ازینرو اشاره به اطف خدای تعالی برای نجات انسان در قرآن مجید وارد شده است.<sup>۲</sup> باری این مبادی و اصول که معتزله وضع کردند در میان مسلمانان اختلاف شدیدی ایجاد کرد. از جمله تالیف ایشان یکی این بود که وحی نازل از ذات الهی یعنی - قرآن - قدیم و ازلی نیست یعنی حادث و مخلوق است و خداوند آن را در موقع ضرورت لزوماً خلق فرمود و از آسمان بزمین نازل کرد. اعتقاد به ازلیت و قدیمیت قرآن مخالف اصل توحید می‌باشد که در عوض ذات باری تعالی شیء دیگری را مانند او ازلی و قدیم و غیر مخلوق قرار میدهد و این شرک و بموجب نص کتاب مجید باطل میباشد.

این اصل کلامی جماعت معتزله آنقدر جالب و جاذب بود که یکی از خلفاء بنی عباس (المأمون) در ۸۲۷ م امری صادر فرمود که هرکس معتقد به قدیمیت و ازلیت قرآن باشد کافر شمرده میشود و باین اکتفا نکرده مأموری مخصوص معین فرمود که عمال دولت را تفشیش کنند و هرکس دارای چنین عقیدتی باشد آرا ضال و گمراه دانسته بکیفر برسانند. لیکن بیست سال بعد خلیفه دیگری که پیرو نظریه اهل سنت و جماعت بود فرقه معتزله را کافر دانسته و آنها را مورد عقاب و نکال قرار داد.

قبل از اینکه فرقه معتزله در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) بکلی از میان بروند آنها با مبادی عقلانی خود تفسیری که اهل سنت و جماعت از نصوص قرآنی کرده و قائل به تجسم باری تعالی شده بودند منکر گشتند و ترجمه تحت‌اللفظی قرآن شریف را که اشاره به قرار گرفتن خدای تعالی بر عرش برین است<sup>۳</sup> رد نمودند و گفتند که قول به نشستن خداوند بر عرش در میان صفوف ملائکه با چشم و گوش و پا قوی است ظاهری و باطل ولی الله تعالی ذاتی است نامحدود و ازلی و منزله از مکان و زمان و اگر آیات قرآنی را در این باب حمل بظاهر کنند و درباره اعمال الهی و صفات او به ترجمه لفظی قناعت نمایند، همانگونه که بعضی از علماء ظاهر برای خدای تعالی اعضا و جوارح قائل می‌شدند هر آینه مخالف اصل (توحید) میباشد. بعد در صفات خدای تعالی بر طبق قاعده توحید بایستی چنان باشد که صفات را عین ذات و حالات الهی باید دانست نه آنکه

۱- معتقدین به فاعلیت مختار و آزادی عمل انسان را «قدریه» گویند و آنها برخلاف «جبریه» اند که از انسان سلب اختیار می‌نمایند. در حدیث آمده است که «القدرية مجوس هذه الامة» و زردشتیان نیز معتقد بآزادی و اختیار انسان میباشند.

۲- اشاره است به آیات شریفه: «ان ربی لطیف لهماشاه انه هو الملیم العکیم» یوسف ۱۰۰/۱۲  
الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القری المزین الثوری ۱۹/۴۲

۳- اشاره است بآیه شریفه الرحمن علی العرش استوی. طه، ۵/۲۰

و ثم استوی علی العرش یدبر الامر ... یونس ۳/۱۰

آنها را امری اضافی و خارج از ذات مقدس‌الروحیت بدانند (ظاهراً این عقیده معتزله در اثر مطالعه مبادی لاهوت (تئولوژی) مسیحیان ظاهر شده همان طور که عقیده اهل ظاهر متأثر و منطبق است با افکار زردشتیان). بالاخره همین بحث و استدلال را شامل آیات وارد در قرآن راجع به بهشت و دوزخ نمودند و برای این امور بتأویلات و تعبیرات قائل شدند. مثلاً گفتند مردم روحانی یا عقلانی بالاتر از آن‌اند که در بهشت مادی فرار گرفته و از لذائذ جسمانی محظوظ و ممتنع شوند. (این عقیده معتزله نیز منطبق با آن مبادی است که هندوها و بودائیها قبل از ایشان بر آن رفته بوده‌اند.) باری با آنکه معتزله از نهالیم خود گروهی بسیار از متکلمین بوجود آوردند که همه از مبادی ایمانی قاعده عقلانی پیروی کرده‌اند مملک نفل آراء و افکار عمومی علیه ایشان جریان داشت و تا قرن دهم میلادی بیشتر دوامی نیاوردند و در آن زمان مکتب ایشان خاتمه یافت.

### اصحاب حدیث یا اهل سنت

زوال مکتب معتزله وقتی واقع شد که اصحاب حدیث یعنی پیروان مذهب سنت و جماعت همان اسلوب احتجاج منطقی و استدلال عقلانی را در رد مبادی ایشان بکار بردند و بهمان سلاح بمبارزه ایشان برخاستند. مردی عالم که خود تربیت شده مکتب معتزله بود و موسوم به ابوالحسن الاشعری<sup>۱</sup> بر نقض عقاید ایشان قیام کرد.

تا زمان اشعری علماء سنت از استعمال اسلوب نقد منطقی در تفسیر قرآن و احادیث اجتناب می‌نمودند و بر آن بودند که وحی الهی موجود در این دو منبع فیض حقیقت بالاتر از آن است که بدیده تردید بر آن نظر توان کرد یا آنرا در نرازی منطق سنجید بلکه باید به ادب و احترام آنرا تمیذ قبول نموده و در تحت انتظام و ضابطه درآورد. مملک تفکر و تحقیق را برای کشف بعضی مطالب مبهم و نامعلوم که در طی این دو منبع دینی وجود داشت اجازه داده بودند ولی بشرط آنکه مبنای این تحقیقات و تفکرات بر روی اساس وحی الهی باشد و لاغیر، و انحراف از این میزان بندرت بوقوع می‌پیوست و وجود بر این که استعمال ضابطه عقل و منطق در امور دینی و ایمانی جائز نبود چهار مکتب فقهی جدا از یکدیگر در طول مدت دوست سال بعد از وفات پیغمبر اسلام بوجود آمد که یکی از آنمیان با احتیاط تمام از اینکه مبادی تحقیقات فکری ایشان را بدان وادی افکند خود را بایست نص ظاهر احادیث می‌دانستند ولی دیگری از آن چهار با دقت بسیار کم و بیش وسیله متون همان احادیث بنا و پایه اجتهاد را میگذاشت. ایشان برخلاف شاخاهای و ربانیون یهود که نلمود را در تحریر نمودند نظر ایشان مقصور بر آن بود که جامعه مسلمانان را در میدانهای وسیع مبادی جدید که در سایه فتوحات عظیمه اسلام حاصل شده بود راهنمایی و ارشاد کنند. هر يك از این مکاتب اربمه شهرت و عظمت بسیار حاصل کرد. و مذهب متبع عموم اهل سنت و جماعت و متبع پیروی و متابعت و راهبر بسوی رشد و هدایت شناخته شد.

۱- ابوالحسن علی الاشعری - زوال ۸۷۳ هجری قمری - ۹۳۵ م - استاد متکلم و فقیه و مؤسس کلام در اسلام است که بحمايت اهل حدیث سنت علیه معتزله قیام کرد و کتب عدیده تألیف فرموده که بعضی آنها بطبع رسیده است. از آنجمله کتاب «الاباحه عن اصول الدیانة» و کتاب «ولامع وغیره».

از آن چهار اول همه مکتب حنفی است که باب مباحثه و تحقیق را در مسائل فقهی نه‌کلامی ساز کرد. این مکتب را در عراق، شخصی بنام (ابوحنیفه)<sup>۱</sup> (۷۶۷م.) تأسیس نمود وی نیز عالمی ایرانی بود که تقریرات عربی او را شاگردانش تدوین و تحریر میکردند. جوهره تالیم او همان بود که نخست از قرآن شروع کرده و کمتر توجهی به احادیث داشته سعی میکرد که احکام خود را در امور مربوطه باوضاح و احوال موجوده در عراق با قیاس قرآن تطبیق کند. مثلاً اگر در امری پیغمبر اسلام در مدینه حکمی صادر کرده بود آنرا مأخذ قرار داده در مورد نظیر آن در عراق با متابعت قرآن فتوی صادر میکرد و اگر اشکالی موجود بود و مباینت صریحی مشهود می‌شد، وی به رأی و اجتهاد شخص خود بمناسبت وضع موجود در عراق حکم بمنمود و هر چند که این حکم ظاهراً با قرآن نیز اختلاف داشت. مثلاً حکم منصوص قرآن درباره سارق بریدن دست است لیکن بزعم او آن حکم در وضعی و موقتی صادر شده که بحکم قیاس مشابه با وضع و موقع موجوده در عراق نبوده است ازینرو با استنباط شخصی وی از سایر آیات قرآنی اجتهادی می‌نموده و مجازات مخفی برای سارق قائل میگردد یعنی حکم به حبس او میفرمود. بالطبع این مکتب‌منتهی به اجتهاد و قیاس و درخور طبع راحت‌پسند بنی‌عباس و پس از آن ترکان عثمانی واقع شد و با گمال میل آنرا پذیرفته و شریعت و قضاوت دستگاه خود را برطبق آن قرار دادند. مذهب حنفیه‌ستبانیان عراق در ایران و هندوستان و آسیای مرکزی فراوان است.

مکتب دوم مالکیه آنکه در مدینه عالمی بنام مالک ابن انس (۷۱۵-۷۹۵م)<sup>۲</sup> بنیاد نهاد. وی احکام و عبادات را برپایه موازین قرآن و حدیث توأماً قرار داد و در موردی که این دو منبع ساکت بودند قاعده «اجماع» را پیروی مینمود که آن قاعده از صدر اسلام در مدینه رایج و مستمر بوده است ولی در مسائل بسیار غامض مالک اصل «قیاس» را ملاک می‌دانست و اگر قیاس و اجماع در امری تمارض می‌کردند وی قاعده (نفع‌عام) را حاکم قرار می‌داد. این مکتب پیروان زیاد در شمال آفریقا و مصر و عربستان دارد.

مکتب سوم مذهب شافیه است که آنرا دانشمندی بنام الشافعی<sup>۳</sup> مردی عربی‌الاصل و ایرانی المولد که اصلاً از قبیله قریش بود تأسیس کرد. این مکتب برای حدیث اهمیت بیشتری قائل شده و اگر تمارضی بین حدیث و قرآن حاصل می‌شد اصل حدیث را ارجح میدانست (۱) بمقتیده شافعیان مجموعه احادیث مظهر تمدن اسلام هستند و بنابراین برای اوضاع و احوال مملکت اسلام متناسب‌تر

۱- ابو حنیفه نعمان از ائمه اربمه اهل سنت مذهب حنفیه منسوب است تولد ۶۹۹ توفی ۷۶۷م. اصلاً اهل دهران متوفی در بغداد - مجلس درس او در نشر و تدوین علم فقه و علوم دینی اسلامی بزرگترین عامل بوده است.

۲- مالک ابن انس الاصبیحی المدنی، تولد ۷۱۵ توفی ۷۹۵م. در مدینه تولد نگردید. اصلاً از اولاد حمویه یمین است. مذهب مالکیه منسوب باوست و کتاب معروف او «الموطا» متضمن احادیث و احکام فقه مالکیه است.

۳- محمد بن ادريس الشافعي تولد ۷۶۷م. توفی ۸۲۰م. در مکه زندگانی میکرد نخست در بغداد و سپس در مصر میبود و در آنجا وفات یافت. مذهب شافیه منسوب باوست. گویند اول کسی است که علم فقه را مدون ساخت. از مؤلفات او کتاب (الام) است.

میباشند و هر چند شافعی در زمینه حدیث آزادتر است مملکت عمل به رأی را بهر صورت رد میکند و تحقق و بحث در اصول دین را بطور کلی مردد میداند. مکتب شافعی هنوز در مصر سفلی و شرق آفریقا و عربستان جنوبی و فلسطین و شام و جنوب هندوستان و هند شرقی (اندونزی) رواج بسیار دارد.

مکتب حنبلی از مکاتب ثلاثه دیگر ظاهری تر و خشک تر است. این مکتب در بغداد (۷۸۰-۸۵۵ م.) در آپامیکه خلیفه هرون الرشید به عیش و نوش میگذرانید بوجود آمد. احمد بن حنبل<sup>۱</sup> که یکی از شاگردان شافعی بود از اوضاع اجتماعی بغداد متأثر گردید و مذهبی تأسیس نمود که از مشرب استداشت سخت تر و خشک تر بود و نسبت باج نهداد و عمل به رأی مخالفت شدید بر ازداشت و با معتزله خصوصاً خاصی میورزید و به نص ظاهر الفاظ و آیات قرآن و احادیث معتقد شده هیچ گونه تأویل و تفسیری را جایز نشمرد. چون قول معتزله را در حدوث قرآن و مخلوقیت آن کتاب انکار کرد خلیفه عباسی المأمون<sup>۲</sup> او را به نازیانه تأدیپ فرموده محبوس ساخت. فقه و عبادات مذهب حنابله در حجاز مخصوصاً در مکه و مدینه و سراسر کشور سعودی عربی معمول و متبع است زیرا که نهضت وهابیه<sup>۳</sup> در دوپست سال قبل برای احیای مذهب حنبلی بوجود آمد.

راز توفیق الاشمی را در نشر مبادی کلامی خود باید در زمینه این مذاهب اربعه که فراهم ساخته بودند ملاحظه کرد. این مرد متکلم در عراق در حدود سال ۸۷۳ م تولد یافت و در بغداد سکونت اختیار کرد و هم در آن شهر سال ۹۳۵ یا ۹۳۶ م وفات یافت. وی یکی از دو نفر عالم بزرگ اسلام و ائمه متکلمین است که از دیگران محکم تر و عظیم ترند. اول امام دوم (شیخ فزالی). اشمی بعد از آنکه سالیانی چند مبادی معتزله را تعلیم یافت و از حامیان آن مکتب بود در سن چهل ناگهان برخلاف آن فرقه قیام کرد و پشت آنان را تخطئه نمود. و خود يك مکتب کلامی خاصی ابداع فرمود که مابین اصحاب رأی و اصحاب حدیث تلفیق می کند. پایه عقاید او بر این مبادی است که باری تعالی نه فقط واحد است بلکه کل فی الککل است - حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام هفت صفات خاصه ذات الهی است و خارج از دائره زمان و مکان همه ناشی از وجود الهی هستند. خدای تعالی انسان را با اعمال او خلق فرمود و ابتداء انسان با استقلال ذاتی خود نمیتواند ببیند و بشنود. بداند و بخواد مگر آنکه خداوند برای آنها مقدر فرموده باشد. پس الله تعالی علت العلل و مسبب

۱- احمد بن حنبل، تولد ۷۷۰ توفی ۸۵۵ م. در بغداد متولد شده در طلب احادیث و اخبار دینی در اطراف ممالک شام و یمن مسافرت کرد. مذهب حنبلیه منسوب باوست و کتاب او (المسند الامام احمد) از کتب معتظمه علم حدیث است.

۲- المأمون - مأمون فرزند هرون الرشید خلیفه عباسی ۸۳۳-۷۸۶ م از مادر ایرانی تولد یافت ازینرومحببت ایران و ایرانیان موصوف بود. ب مذهب معتزله در کلام معتقد گردید. عصر او زمان انتشار علم و دوره ترجمه علوم از السنه یونانی و هندی و فارسی است.

۳- وهابیه - از فرق جدید اسلام است که یکی از متفکرین عرب بنام محمد بن عبدالوهاب (۱۷۸۷-۱۷۰۳ م.) تأسیس کرد و دشمنان آن فرقه آن را بنام وی خوانند ولی بیرون آن مبادی که اکنون مذهب رسمی دولت عربی سعودی و مردم نجد و حجاز است طریقه خود را «محمديه» می نامند و تعالیم امام ابن تیمیه قبل او احمد بن حنبل و پیروی میکنند.

الاسباب کل حوادث در هر انسان است. این فلسفه (که تا حدی شمای از فلسفه هندو در انمکس میبازد) اشعری را موفق ساخت که زمینه منطقی برای تمام تعالیم اهل سنت و جماعت فراهم سازد. خواه قرآن و خواه از حدیث اقتباس شده باشد. مثلاً گفت که چون باری تعالی مسبب همه وقایع و حوادث داخلی و خارجی است و اوست که برای انسان مقدر فرموده در معرفت الهی اندیشه کند و الله تعالی را چنانکه در قرآن وصف شده بشناسد و خداوند فی العقبه بر فراز عرش قرار میگیرد و او را دست و پا و چشم و گوش و سایر اعضا و جوارح نیست و بر این قرآن مجید نیز ناطق است. لیکن چون قرآن میفرماید که خدای تعالی در عالم بجیزی شبیه و مانند نیست (لیس کمثله شيء) مرد مؤمن باید بآنچه گفته اند ایمان آورد و بدون چون و چرا با حکام الهی تسلیم گردد. و هم چنین تصور مفاد حقیقی جنت و جهنم را که در قرآن مذکور است باید بعینه همانطور که در کلام الهی ذکر شده قبول نمود و مرد مؤمن در فردوس برین توفیق بقاء حق تعالی را حاصل خواهد کرد در حالی که او جل شانه بر عرش عظمت خود قرار گرفته است. هر چند نباید فرض کرد که قرب حق و جلوس او بر عرش عظیم مشابه دیدن و نشستن است که از امور ختمی دنیوی میباشد. اشعری درباره ازلیت قرآن بر آن شد که کلمات و معانی آن در علم خداوند از ازل وجود داشته. لکن آن حروف و سطوح که بر صفایح اوراق نگاشته شده و از روی آن کلمات و آیات را در این جهان مینویسند و تلاوت میکنند مخلوق انسانی است و امری ارضی و دنیوی میباشد. این طریقه که اشعری وضع نمود، مسئله غامض مخلوقیت و یا ازلیت قرآن را بشو احسن حل کرد و در تمام عالم اسلام مقبول خاص و عام گشت. بالاخره این قاعده که حق تعالی علت هر عملی از خیر یا شر است و اشعری با کمال جرئت و جسارت آنرا وضع نمود مستلزم این معنی است که خداوند کافر را به کفر خود خلق فرمود ولی او را در عین حال مشغول و معاقب عمل خود قرار داد. و این قضیه را به کمی و کیف و بیچون و چرا قبول باید کرد زیرا علت و سر آن جز بر ذات احدیت بردیگری معلوم نیست. و انسان بکنه علم الهی نمیتواند برسد و نباید جسارت نموده در صدد کشف آن راز برآید.

### صوفیه

تحولات فکری و عقلی که در زمینه فقه و کلام بشرحی که ذکر شد عارض جامعه اسلام گردید جنبه عملی داشت و بیشتر بر زندگانی خارجی مسلمانان مربوط بود ولی درون فکر و داخل ضمیر ایشان را احساسات و عواطفی طبیعی برمی انگیزت که میخواستند حقیقت دین خود را درک نمایند. مسلمانان خاصه آنانکه بتازگی قبول دین حنیف کرده و در نواحی ممالک مسیحی و یهود و زردشتی مذهب ساکن بودند از آن ادیان قدیمه فی الجمله اثری در روح و فواد خود نقش گرفته بودند. سیمای راهبان و مرغان مسیحی که در صومعه ها و مناره ها عمری به عبادت و زهد بسر میبردند موجب تفکر و اندیشه ایشان میگردد. همچنین مطالعه مبادی فلاسفه یونانی که در آن کشورها رواج داشت مانند فلسفه افلاطونیه جدید در مغرب و هندوئی و بودائی در مشرق باعث تعمق و تدبیر ایشان می شد این بود که پس از چندی اثر این افکار در سراسر مملکت اسلام ظاهر گردید. صوفیه عهد نخستین که لقب خود را از کلمه «صوف» یعنی (پشم) اقتباس کرده بودند (از آنجا که به جامه خشنی از مو یا پشم غیر ملون ملیس بودند) در قرن هشتم میلادی در مملکت اسلام

بظهور رسيدند ولی نبايد آنها را قديم‌ترين زهاد اسلام دانست چه هم در عصر خلافت اموي درميان مسلمانان شام افرايی بظهور رسيدند که تحت تأثير و تقليد از نساك و عباد نصاری که با لباسی پشمين در اطراف جهان می‌گشتند دست گدائي دراز کرده بدستور انجيل زندگانی را پیوسته با حلاوت اسامي و القاب لطيفه آلهی بسر میبردند و خود را تفویض مشيت و تقدیر او کرده و بامید عنايات والطف حضرتش دل خوش بودند و آنطور زندگي می‌کردند که عیسی ایشان تعلیم داده و گفته بود «در اندیشه فردا نباشید زیرا که فردا اندیشه خود را خواهد کرد بدی امروز برای امروز کافی است» متى ۳۴۶ و همان گونه که تائوئیست‌ها<sup>۱</sup> Taoists در چین و مهاویرها<sup>۲</sup> Mahavirsa در هند زندگانی می‌کردند ایشان نیز مانند آنها بکلی از قید حظوظ و لذایذ این جهانی رسته و جوع و مرض و ملامت و دشنام خلائق را سهل شمرده و کالمیت بین بدی و الفساح خویشتن را تفویض مشيت الهی کرده بودند.

صوفیه که بعداً از میان این جماعت زهاد برخاسته بودند بزودی يك رشته مبادی و حقایق عرفانی و عقلی بوجود آوردند که آنها را درست مانند تائوئیست‌های چین وارد مرحله تفکر و مراقبه نمود. مبادی فلسفی چند مانند افلاطونیه جدید و کنوسیزم و بودائی و هندوئی برای آنها اصول عمیق و مبانی لطیف فراهم ساخت.

تشکیلات دیرها و صوامع راهبان نصاری برای آنان سرمشق سازماهای مشابه مانند خانقاه‌ها و تکاپا گردید. همانند ایشان جامه پشمین برتن کردند و مثل ایشان نجرد و تفرد اختیار نمودند. ساعات طولانی را صرف شب زنده‌داری و عبادت و ذکر نمودند و چله‌های متوالی بمراقبت و تفکر پرداختند. و در حدود قرن دوازده میلادی صوامع و سازماهای «اخوان» تأسیس کردند که همه مجتمعاً به عبادت و اعمال قیام می‌کردند و درست مانند کنیسه‌های نصاری در آن هم آهنگ سماع نعمات موسیقی مناسک و این را بجای آوردند. مقصد نهائی ایشان از این سیر و سلوک آن بود که هم در این جهان و قبل از رسیدن اجل بحق واصل شده و نقد وحدت حاصل نمایند. از آنجا که در مبادی اسلام کمتر قواعد روشن و خطوط برجسته برای سیر و سلوک ایشان وضع شده بود ایشان بدستگیری حبل‌المتین شریعت اسلامی بطرف مبادی عرفان و اصل وحدت وجود رهسپار گشته و همه جا بوضوح تأثیرات فلسفه افلاطونیه جدید و مبادی زهد و رهبانیت نصاری و بیدها اثر فلسفه بودائی از نوع میایانا و طریقه هندوئیزم و بروش و دانتيك Vedantic در افکار و اعمال ایشان نمایان بود.

ظاهراً صوفیه اولیه بیشتر در پی تفکرات عرفانی مرتدی از اهل مصر رفتند که او را ذوالنون<sup>۳</sup> لقب داده‌اند (که شاید یونس مصریان شمرده می‌شد). او می‌گفت خود دوستی و نفس پرستی

۱- تائوئیزم Taoism مذهب عامه مردم چین و مبتنی بر پرستش ارواح و طبیعت و احترام به اجداد و گذشتگان است. مبادی این دین را حکیمی بنام لاوتسو Lao.tesu در قرن ششم ق.م. وضع نمود.

۲- مهاویر بزبان سانسکریت یعنی «بهلولان بزرگ» نام حکیمی است که در قرن ششم ق.م. در هندوستان فرقه جینیزم را بوجود آورد.

۳- ذوالنون مصری ابوالفائض المصری از بزرگان اولیه تصوف و مؤسسان آن طریقه است. در حدود ۸۶۰ م. وفات یافت.



ذنبی عظیم است و روح باید در باری تعالی مستغرق گشته و با حق وحدت کامل عرفانی حاصل نماید. البته ذوالنون مصری و دیگر صوفیه تصور کردند که استنراق روحانی و وصول بمقصد دفعه<sup>۱</sup> واحده بدون تهیه مقدمات و آمادگی طولانی میسر نیست و سالک باید از مراحل عدیده بگذرد. و چنانکه یکی از مشایخ ایشان موسوم به حارث المعاصی البصری<sup>۲</sup> (متوفی ۸۵۷ م) گفت مرد صوفی مانند مسافری است که در وادی طریقت بسوی مقصد حقیقت رهسپار است و در بین راه منازلی چند دارد و او را راهنما و پیر دیری باید تابهدایت اواز آن منازل بکنند و آن منازل عبارتند از توبه - تقوی - ترک - فقر - صبر - توکل و رضا. و این مراحل سببه را مرد صوفی باید به پیماید تا آنکه به سر منزل نهائی که عبارت از معرفت و حقیقت است برسد. وصول باین مقصد اعلی مستلزم تحمل مراتبی بسیار است مانند خوف، رجاء، محبت، انس تا آنکه خداوند او را بدرجه وصول برساند. این حالت وصول بصورت مستی روحانی حالتی از جذب است که در آن حالت نور الهی سربای وجود عارف را روشن می سازد و طلمت معشوق حقیقی که مقصد اعلی و هدف انسانی موحدان جهان است ناگهان جلوه گر میگردد.

لکن باید گفت که بعضی از صوفیه در واقع موحد بمعنای اصطلاحی کامه نبوده اند حقیقت محض را نازل ناله باری تعالی میدانستند و وقتی نفوذ و مبادی بودائی بخاک عراق (بنداد) سرایت نمود بعضی از صوفیه بی باکانه بآنها نزدیک شدند (همانها که بعدها مشتم به زندق شده اند) و مدعی گشتند که مقصد اصلی از سیر و سلوک فنای مطلق نفس است. این افراطیون صوفیه نزد علمای ظاهر اسلامی کافر شمرده شدند. یکی از ایشان نیز بدرجه شهادت رسید و او مردی صوفی ایرانی بنام (الحلاج)<sup>۳</sup> که در سال ۹۲۲ او را تازیانه زده و بدار آویختند. زیرا وی علناً فریاد برآورده دعوی «انا الحق» کرده بود زیرا در عرف و اصطلاح عامه او «حق» نامی دیگر از «الله» است و از این رو گفتند که (او دعوی الوهیت کرده) و سرانجامش به کفر و الحاد کشیده است. آنها این معنی را درست در نظر گرفته بودند که حلاج بر حله ای رسیده بود که در آن مرحله مخلوق و خالق یکی میشود ولی از این معنی کفر و دوئیت اراده نکرد و همانگونه که بعد از وی صوفی ایرانی دیگری بنام بایزید<sup>۴</sup> گفت «سی سال طلمت الهی آینه من بود اکنون وجود خودم آینه من گشته است». یعنی آنکه بودم دیگر نیستم زیرا من و (او) گفتم انکار وحدانیت حق است و چون وجود من از میان برداشته شده هستی الهی آینه وجود خود گشته است از این رو میگویم که من آینه خودم و خداست که بزبان من سخن می گوید و منی در میان نیست».

۱- حارث بن اسد المعاصی توفی به ۲۴۳ هـ از مشایخ صوفیه اوایل است و بررد متکلمین و مخصوصاً معتزله برخاسته در صبره تولد و در بغداد وفات یافت از کلمات عالی او است «و خیار هذا الامه للذین لا تشغلهم آخرتهم من دنایم و لا دنایم من آخرتهم».

۲- حسین بن منصور الحلاج البیضاوی توفی بسال ۳۰۹ هـ از مشایخ صوفیه و زهاد است که از بیضا شیراز رانده شده و در بغداد می زیسته و در سال ۲۹۹ مبادی خود را اظهار داشت در زمان المقتدر خلیفه عباسی او را محکوم بقتل کرده بدار آویختند.

۳- بایزید بسطامی، منصور بن عیسی از اجله مشایخ صوفیه در خراسان تولد و قبر او در بسطام است.

بموجب تحقیقاتی که در آثار و کلمات حلاج بعمل آمده معلوم میشود این مرد صوفی از وحدت عارفانه اتحاد پاکیه خالقه را اراده کرده است یعنی از کلمه (کن) که در قرآن در بیان تولد عیسی و بمث او<sup>۱</sup> آمده وحدتی که بوسیله اتصال روحانی به کلمه آلهی حاصل میشود قصد کرده. نتیجه آن کلمه کلی و ابدی امر الهی همانا وصول به کمال روح الهی است و در نفس عارف که از آن کلمه وصال حاصل میشود چنانکه در قرآن شریف آمده است یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ۸۷/۱۷ و چون صوفی باین مرتبه رسید اعمال او همه اعمال آلهی است. نزد حلاج توحید و اتصال با روح آلهی مانند اتصال عاشق بعمشوق است و در اشعار خود گاهی از درد و الم فراق یعنی عدم اتصال با محبوب روحانی شکایت میکند و گاهی از حضور او و نعمت وصل باو با لطفانی هر چه تماشا تر نمه سرائی مینماید و میگوید: بینی و بینک انی بحاجتی فارفع بلطفک انی من البین. و نیز میفرماید:

انا من اهوی و من اهوی انا      نحن زوجین حللنا بدننا  
فاذا ابسرتنی ابصر ته      و اذا ابصر ته ابصر تننا

با آنکه حلاج را به تهمت زندق و کفر محکوم و مصلوب ساختند. معذالک افکار لطیفه او در کلمات بسیاری از شعرای ایران منعکس است. عارف مشهور رجالات الدین رومی<sup>۲</sup> که سیمسال بعد از حلاج ترانه‌های پر وجد و حال خود را در مثنوی معنوی سروده و همچنین فرقه مولویه در اویش ترکیه منسوب باو هستند همان افکار حلاج را جلوه گر فرموده است.

یس عدم کردم عدم چون ارغنون      گویدم انا الیه راجعون  
جوی دیدی کوزه اندر جوی ریز      آب را از جوی کی باشد گریز  
آب کوزه چون در آب جو شود      محو گردد دروی و جو او شود  
وصف او فانی شد و ذاتش بقا      زین سپس نه کم شود نه بد بقا  
در معانی قسمت و اعداد نیست      در معانی تجرید و افراد نیست  
گرنو صد سیب و صد آبی بشمری      صد نماد یک شود چون بشمری

رومی در خانمه کتاب بزرگ جاویدانی خود از «نی» برای درویشان نمه ساز کرده است از اینرو در فرقه مولویه این آلت موسیقی رمزی مقدس است. نمه نی نشانی از عشق بحق است و در اینجا میفرماید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند      و از جدائیهها شکایت می‌کند  
کز نیستان تا مرا ببریده اند      از نفیرم مرد و زن نالیده اند

۱ - اشاره است به آیه شریفه: قالت رب انی کون لی ولد ولم یمسسنی بشر قال کذا الله یخلق ما یشاء اذ قضی امرأ فانما یقول لکن فیکون.

۲ - مولانا جلال الدین محمد البلمتی الرومی صاحب مثنوی معروف از کبار متایخ صوفیه است. در بیلج سال ۱۲۰۷م تولد و در قونیه به سال ۱۲۷۳م وفات یافت و از بلخ به بغداد و دمشق ملطیه و لاریندا و قونیه مسافرت کرد و در آن بلاد بتدریس علوم ظاهری پرداخت تا آنکه عاقبت دست ارادت بشمس الدین تبریزی داد و در طریقه صوفیه درآمد و کتابها و رسالات بسیار از او باقی است.

تا دهم من شرح درد اشتیاق	سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
ای طیب جمله علت های ما	شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما	ای دوی نخوت و ناموس ما
کوه در رقص آمد و چالاک شد	جسم خاک از عشق بر افلاک شد
طور مست و خسر موسی صفا	عشق جهان طور آمد عاشقا
همچو نی من گفتنی ها گفتمی	با لب دمساز خود گسر جفتمی

اقتباس بسیاری از این معانی از فلسفه هندو بخوبی واضح است و حقیقت آنست که نزد صوفیان و فرق دراویش هر فکر و اندیشه را که نشانی از وحدت داشته و با مبادی ایشان سازگار بوده با کمال شوق می پذیرفته اند. آنها طالب وحدت روحانی و وصل با معشوق ازلی بوده اند. سالکان این طریق بهر نام و نشان و بهر شهر و دیار که منسوب باشند همه باهم متحد و پیوسته اند.

یکی از مشاهیر صوفیه محی الدین عربی<sup>۱</sup> متولد ۱۱۶۵ م در این باره چنین میگوید:

لقد كنت قبل اليوم انكر صاحبي	اذا لم يكن ديني الى دينه دان
فاصبح قلبي قابلاً كل صورة	فمرعي لنزلاً وديراً لوهياني
و مبدء اوتان وكمية طاياف	و الدواح تورية و مصحف قرآن
ادين بدین الحب كيف توجوت	ركائبه فبالحب ديني و ايماني

### مسلك جمعی غزالی

بعد از آنکه نزاع وجدال بین ارباب حدیث و اصحاب رأی بدرآزا کشید و نیز فقها و صوفیه دو طریق مختلف پیش گرفتند، فلسفه امام الغزالی<sup>۲</sup> مانند کلمه ناحیه حلال مشکلات و قاضی اختلافات گشت و از آنجا که این مکاتب گوناگون علوم اسلامی را از تنگنای مجادله و مباحثه که همه بعد از امام اشعری در آن ورطه فرو افتاده بودند نجات داد مسلمانان او را به (محی الدین) ملقب ساختند<sup>۳</sup>.

۱- محی الدین بن العربی ابوبکر محمد بن علی ابیطائی الاندلسی، از بزرگان و ائمه متکلمین و متصوفه در اندلس بسال ۵۶۰ هـ متولد شد و در ۶۳۸ در دمشق وفات یافت و بمشرق مسافرت کرد و در دیار مصر و شام و مردم عراق و حجاز سیاحت نمود. گویند چهارصد کتاب تألیف کرده است از آن جمله «الفتوحات المکیه» و «فصوص الحکم» او دیوان شعراست که مکرر بطبع رسیده اند.

۲- الامام ابو حامد محمد بن محمد الغزالی متولد در طوس خراسان بسال ۵۵۹ هـ و متوفی در همان شهر بسال ۱۱۱۴ م.

(غزالی به تشدید و تخفیف هردو وارد است) از بزرگان فلاسفه و متکلمین عرب است. در نیشابور تعلیم یافت و در نزد خواجه نظام الملک وزیر شأن و عزت بسیار یافت. در مدرسه نظامیه تدریس میفرمود، سپس به شام و فلسطین و مصر و حجاز مسافرت کرد و بطریق صوفیه پیوست. کتاب احیاء علوم الدین بر مبنی وکیه های سعادت بفارسی از اعظم تألیفات اوست.

۳- ظاهراً مؤلف را در لقب الغزالی سهوی روی داده است زیرا که امام غزالی در عالم اسلام به «حجة الاسلام» ملقب است و لقب محی الدین نداشته.

فدرت علم و ارزش عمل او در زمان حیاتش شناخته نشد بلکه بعد از وفات او مذهب جمعی او در سراسر محروسه اسلام بسط و انتشار یافت و اسانید اندک اندک به مرتبه حکمت و دانش او پی بردند .

غزالی در قریه ای از کشور ایران (طوس) در ۱۰۵۸ م متولد گردید ولی صیت شهرت او در ممالک دیگر انتشار یافت . در آخر الامر ب وطن خود برگشته و در ۱۱۱۱ م در طوس جهان را بدرود گفت<sup>۱</sup> . وی پس از آنکه در آغاز عمر علم فقه را بطریقه شافعیه آموخت نزد یکی از ائمه متکلمین اشعریه در علوم کلام استاد گشت و به سمت مدرس در مدرسه نظامیه<sup>۲</sup> که بتازگی در بغداد تأسیس شده و کلام و فروع و اصول در آنجا بیشتر تدریس میکردند دعوت گردید و مدت چهار سال در آنجا به تلمیم و تدریس اشتغال داشت ولی در آنجا برای او جذب و حالی روحانی دست داد چندانکه از مباحث کلامی و مشاجرات لفظی خسته گردید و در او حال شك و شبهه ای ایجاد گشت پس در مرحله تصوف قدم نهاد . قوت طلب و نیروی سیر و سلوک عقلانی او بسیار قوی بود ولی جسماً و روحاً طاقت تحمل شدائد روحی را نیاورده از پا درآمد . بعداً هنگامی که به پنجاه سالگی رسیده بود و بمرگ نزدیک می شد درباره خود چنین نوشته است ،

«ولم اذل فی هفوان شبابی منذ را هفت البلوغ قبل بلوغ العشرين الى الان و فداناف السن علی الخمین اقمتم لجة هذا البحر العمیق و اخوض عمرته ، خوض الجور لاخوض الجبان الحذور و اتوغل فی کل مظلمة و اتهم علی کل مشكلة ، و اقمتم کل ورطة ، و انغمس عن عقیده کل فرقة ، و استکشف اسرار مذهب کل طائفة ، لامید بین محق و مبطل و متسن و مبتدع لا انا و باطنی الا واجب ان اطلع علی بطنیة ، و لا اظهری الا واریدان اعلم حاصل ظهارته ، و لا فلسفی الا و افسد الوقوف علی کنه فلسفته ، و لا متکلم الا و اجتهد فی الاطلاع علی غایة کلامه و مجادله ، و لا صوفی الا و احرس علی المشور علی سرفوته ، و لا متعبد الا و انزعج مراجع الیه حاصل عبادته ، و لا زندیقاً معطلا الا و انحمس و رائة للتنبیة لاسباب جرأته فی تمطیله و زندقته ، و قد کان التمتعش الی درک الحقایق الامور دابی و دیدنی . . . . .»<sup>۳</sup>

پس توجه او به عالم عرفان در بقیه عمر امری قطعی گردید . وی تدریس و مدرسه را رها کرده از بغداد عازم شام شد و در آن بلاد در پناه ارشاد ببران طریقت به طلب حقیقت می رفت تا بدستی بداند که آیا تعالیم ایشان منطبق با حقایق شریعت میشود یا نه ۱ باری بمدار دو سال سعی و مجاهده و مراقبت و خلوت و دعا و مناجات بمزم زیارت بیت اله عازم مکه گشت و از آن پس بزادگاه خود (طوس) بازگشت در بقیه حیات غزالی مردی متصوف است که شروع به تألیف و تصنیف فرمود . هر چند بر حسب امر سلطان بار دیگر اندک زمانی به کار تدریس اشتغال جست ولی دامی نیاورده خلوت و تفکر

۱ - برای شرح حال غزالی و اطلاع اجمالی بر افکار و عقاید او رجوع شود ب تاریخ العرب تألیف فیلیپ حتی (ترجمه بمربی ص ۵۲) .

۲ - مدرسه نظامیه در بغداد تأسیس وزیر بزرگ خواجه نظام الملک حسن بن علی بن اسحاق الطوسی نوله بسال ۱۰۱۸ م توفی ۱۰۹۲ م که از وزراء بزرگ سلجوقیه است و بدست یکی از فغانیان اسماعیلیه بقتل رسید . این مدرسه مرکز تعالیم هالیه علوم اسلامی بود .

۳ - المنقذ من الضلال ، مقدمه ، طبع مصر .

و تجرد را در گوته انزوای موطن خود بردیگر امور ترجیح داد تا اینکه در سنجاه و سه مرگه او را در ربود.<sup>۱</sup>

بزرگترین تألیف و مجموعه تعلیم او کتاب «احیاء علوم الدین» است. جوهره تعلیم او در این کتاب در دیگر تصنیفات او آن چنان مشهود میشود که وی در کلام پیرو اصول امام اشعری است ولی آنرا احیا کرده یعنی از مباحث جدلی و مشاجرات کلامی پیراسته و به زینت عرفان صوفیان آراسته و حیاتی جدید بدان عطا فرموده است.

با آنکه وی اساساً عالمی متدین و پیرو راه شریعت است ولی با اصول ظاهری مبادی خشک سنیان چندان موافق نمی باشد. در عالم تشبیه وی مانند فرقه علماء آلمانی است که آنها را پیست Pietists یعنی «متقین» می نامند که بعد از مکتب مباحثات لوتر (مصلح پروتستانی)<sup>۲</sup> در آن دیار ظهور سپیدند و اصلاحات مذهبی آلمانها را با فشری محکم از تشلوزی و عبادات و مناسک باصلاح آوردند. ترک نفس غزالی بعینه مانند ایشان ناشی از این اصل میباشد که دین و شریعت بدون عمل صالح از حقیقت دور است و نزد ایشان عقل انسانی بلکه سراسر حیات او خالی از روح الهی امری صیث و لغو میباشد. و علت غائی قوانین و احکام مکاتب فقهیه اگر با حقیقت معرفت همراه نباشد امری ظاهری و بی فایده خواهد بود و علم و فلسفه هم اگر راهبر بخداشناسی نگردد و زنی و قیمتی نخواهد داشت.

غزالی وقت بسیار صرف کرده و مبادی فیلسوفان اسلام را که به پیروی از ارسطو<sup>۳</sup> سخن گفته بودند تجزیه کرده و آنرا ابطال نمود و ثابت کرد که آنها همه اقوالی متضاد و متباین با یکدیگر و مخالف با حقیقت دین است. غزالی معتقد است که عالم حادث است و آن را مشیت خالق باری تعالی از نیستی بهستی آورده و رابطه بین آدمی و معبود او که خالق او و آفریدگار عالم است باید بر اساس اخلاق فاضله و اعمال صالحه استوار باشد. برای عبد کافی نیست که خدا را بر طبق قوانین شریعت عبادت کند و به موازین کلامی که در معرض رد قبول است اکتفا نماید، بلکه بنده صالح باید از صمیم فواد خود ایمان بیاورد، هرچند که از جزئیات و دقائق علم تفسیر قرآن یا از تحقیقات متکلمین بی بهره مانده باشد. حقیقت دین که ممکن است عباد غیر مسلمان نیز خدا را بدان

۱ - در شرح حال الغزالی آنچه که مؤلف نوشته است با آنچه مورخین اسلامی ثبت کرده اند در بعضی جزئیات اختلافی بنظر می رسد که شاید مربوط باختلاف روایات باشد. در حال عمر الغزالی را پنجاه و پنج سال ثبت کرده اند و بیتی نیز در این باب گفته اند که این است، «نصیب حجة الاسلام از سرای سینج - حیات پنجه و پنج و ممات یا نصد و پنج».

۲ - مارتن لوتر Martin Luther تولد ۱۴۷۳ م آلمانی پیشوای جنبش اصلاح دین مسیحی در آن کشور است. در آغاز او خود را راهبان نصاری بود ولی بعداً از کلیسا منفصل گشت و عقاید و آرائی وضع نمود و باسلطه و قدرت پاپ اعظم و اکرام قدسین و نندوبیه بانان و دیگر اهرام و رظاهری کلیسا مخالفت ورزید. تئوری را باسلوسی بدیع بزبان آلمانی ترجمه کرد که ترجمه او از آثار عالیه نثر آلمانی است.

۳ - اشاره بمذهب فلسفی است که در اسلام ابو نصر فارابی و شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا در پیروی از عقاید افلاطونیه جدید و مبادی ارسطو وضع کرده اند.

عبادت نمایند عبارت است از توبه حقیقی از گناهان و تصفیه قلب از هر چیز غیر از محبت حق است، تا آنکه بوسیله انجام اعمال دینی دارای ملکه راسخه فضیلت و تقوا بشود. در این جاست که به اعتقاد غزالی روش صوفیان در ریاضت نفس و مراقبت و خلوت اگر از روی عقل سلیم و علم مستقیم انجام پذیرد هر آینه نفعی روحانی خواهد داشت و باعث نجات و فلاح خواهد گردید. همچنین ارکان خمس (فروع دین) که روش و سنت مسلمانان در واجبات و فرایض دینی است نیز برای تکمیل نفس بسیار سودمند است بشرط آنکه مرد مسلم نخست باحضور قلب و نیت درست آنها را بعمل آورد، تنها بدین طریق است که مسلمانان را امید نجات از عقبات روز قیام میسر است و لا غیر.

سخنی و صلابتی که غزالی در انتقاد از فقها و علماء ظاهر و متکلمین و فلاسفه بکار برد و آنها را فاقد حرارت ایمان و سخنانشان را موجب کفر و زندقه شمرد سبب شد که کتب او در آغاز کار مورد حمله و اعتراض علماء ظاهری قرار گرفت ولی پس از آنکه بار دیگر محل مطالعه و تدقیق اهل علم شد کل طوایف اسلام با مستثنای بعضی فرق فقهیه ظاهریه در ممالک بیدیه مانند اندلس همه به فضیلت و قدس و صدق کلام او اقرار کردند. عاقبت غزالی مقام بزرگترین عالم متألهین اسلام برگزیده شد و او را مانند یکی از اولیاء حق ستایش کردند.

همانگونه که در باب مکاتب و مشارب مذهب کاتولیک از حدود و اصول موضوعه سنت اکیسای<sup>۱</sup> فراتی نرفته اند همچنین متکلمین و روحانی جهان اسلام نیز از چهار دیوار تعاریف و کلیاتی که امام غزالی وضع کرده تجاوز ننموده اند و خلاصه آنکه همه کلام او را در مسائل علوم روحانی قطعی و نهائی میدانند.

### شیعه یا معتقدان بحق وراثت

غزالی امامیه یا شیعه (تعلیمیه) را نیز مورد انتقاد قرار داده و ایشان را مسبب انشقاق در عالم اسلام می شمارد. بدیهی است سخنان او مورد توجه آن طایفه قرار نگرفت. شیعیان علی که امروز عددشان به بیست میلیون میرسد<sup>۲</sup> و آنها را «خاصه» می گویند و بزرگترین فرقه مخالف عامه هستند و تاریخ ایشان آمیخته بمصائب و حزن و اندوه میباشد اکثریت عالم اسلام همیشه آنها را مورد نکال و عقاب قرار داده اند ولی چون نهضت شیعی هم از بدو تاریخ اسلام آغاز شده است و شیعیان مدعی اموری

۱- سنت توماس اکیناس St. Thomas of Aquinas تولد ۱۲۲۴ م. توفی ۱۲۷۴ از جمله متألهین و علماء کلامی دیانت مسیحی است و در قرون وسطی در عالم غرب مبادی او مورد قبول خاص و عام قرار گرفت.

۲- بعضی سخنان مؤلف در باره طایفه شیعه امامیه که در این باب آمده ناشی از قلت تحقیق و فقدان تدقیق است و ما در این حواشی - سهواً و احیاناً اشاره کرده ایم از جمله عده شیعیان رادر جهان ۲۰ میلیون می شمارد، در صورتیکه این آخرین آمار شیعیان ایران میباشد و لا غیر علاوه بر ایران ۵۰ درصد سکنه عراق و ۳۰ درصد سکنه افغانستان و چهل درصد سکن شام همه شیعه هستند باضافه در حدود ۱۲ میلیون احصاء تقریبی نفوس شیعه در هندوستان و پاکستان است که مجموعاً رقمی در حدود پنجاه میلیون نفوس تشکیل میدهد.

هستند که مبتنی بر قاعده حق و عدالت است و با طغیان و سرکشی توأم بوده مخالفان و متقدان آن جماعت همه در عین اینکه عقیده ایشان را فاسد میدانند معذالک آنرا جالب قلوب و جاذب افکار می شمارند .

بر حسب عقیده شیعیان محمدنبی پیغمبر اسلام است و علی ابیطالب ابن عم و داماد او امام بحق که از طرف خداوند بولایت یعنی برهبری مسلمانان مأمور شده ازینرو او را امیر المؤمنین و «مولای متقیان» لقب داده‌اند و بر آنند که قبل از وفات محمد که قلب او معرض الهامات حق است علی را بجانشینی (خلافت) خود انتخاب فرمود تا آنکه پس از وی دین اسلام را در سر اسروری زمین برقرار فرماید. از اینقرار حق امامت را امری الهی و فریضه‌ای آسمانی میدانند برخلاف عامه که حق خلافت را امری دنیوی دانسته و آنرا به دیگران واگذار کردند. جماعت خاصه یا شیعه حدیثی درست دارند و آنرا از روایات صحیح میدانند که محمد در هنگام مراجعت از مکه بمدینه بسال حجة الوداع سه ماه قبل از وفات خود به مسلمانان فرمود من بزودی بجوار حق خواهم رفت وانی تارك، فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی<sup>۱</sup>.

در این مقام شیعه روایاتی دارند که منقول از محمد و علی است ولی عامه آنها را قبول ندارند و آنرا مخالف نص قرآن میدانند اینکه محمد فرمود که «با آسمان صعود خواهم کرد» مستلزم آن است که در ازل مانند يك وجود الهی از آسمان بزمین هبوط فرموده باشد. این معنی را اگر دقیقاً تجزیه و تحلیل کنند همچو مستفاد میشود که در هنگام نصب علی بامامت و خلافت همان روح فوق‌الطبیعه و نور الهی را که در او بود به علی منتقل ساخت (و این مانند قبول کاتولیک‌ها است که گویند عیسی از قوه الهی خود در قیصاریه، به پطرس نوری منتقل فرمود).<sup>۲</sup> پس از این مقدمات این نتیجه حاصل میشود که نصب ابوبکر و عمر و عثمان غصب حق الهی علی است که موجب مقاصد عظیمه در عالم گردید زیرا وقتی که علی بالاخره بصورت ظاهر در مرحله چهارم بخلافت رسید مخالفین او قوت بسیار بدست آورده بودند و ازین سبب خلافت او به ختمی غم‌انگیز یعنی به شهادت او پایان پذیرفت. تمام فرق شیعه باستثنای یکی از آنها<sup>۳</sup> این امر خلافت حق را منموم میدانند و تا کنون آن سه خلیفه غاصب را در هنگام دعا و نماز یوم جمعه لعن میکنند.

بعد از علی دو تن فرزندان او (از بطن فاطمه زهرا بنت محمد) که وارث همان نور و ودیعه قدرت الهی بودند همچنان دستخوش مصائب غم‌انگیز شدند. فرزند مهتر امام حسن، بعد از آنکه بخلافت نشست در اثر سمایت دشمنان و مخالفان ناگزیر از کارکناره فرمود و با رقیب معارض خود (معاویه) صلح کرد و فرزند کهنتر امام حسین که امام سوم شیعیان است وقتی که در طلب حق و وروث و موهوب خود برآمده بود بفرمان خلیفه اموی (یزید بن معاویه) در مصاف کربلا در سال ۶۸۰ م. او

۱ - این حدیث را ارباب مسندات و مجموعات احادیث سه جزو روایات صحاح و معتبر ثبت کرده‌اند (رجوع شود بصحاح البخاری) ولی در بعضی کتب سنن به این صورت آمده است «کتاب الله و سنتی ...»

۲ - کتاب اعمال رسولان .

۳ - مقصود از این فرقه زیدیه اندکه طعن و لعن خلفاء ثلاث را حرام نمیدانند و نسبت بآنها احترام

و فرزند جوانش به شهادت رسیدند .

در عصر خلافت بنی عباس همچنان فرقه شیعه مورد عذاب و عقاب خلفا بودند . هر چند در مساعی و مقاصد خود به فرق و شمل گوناگون منقسم گشتند (که عنقریب از آنها سخن خواهیم گفت) مضافاً همه فرق شیعه متفق اند که اعقاب حسن و حسین همه اشخاص برگزیده اند که میان ایشان چندتن دارای نور امامت بظهور رسیده اند و همه آن ائمه نور امامت را از علی بمیراث برده و دارای در صفت مخصوص و متمایز هستند ، یکی عصمت از خطا دوم علم بر کتاب و سنت نبی و این سلسله ائمه و توارث پیشوایان الهی روزگاری ادامه داشته تا آنکه عاقبت بامام دوازدهم منتهی میشود ، که از انتظار غایب گردیده است و ملقب به «المهدی المنتظر» که عنقریب بار دیگر (مانند مسیح) قبل از قیام قیامت ظهور خواهد کرد تا سلطنت حق را در جهان برقرار سازد.<sup>۱</sup>

وفاداری و ثبات اعتقاد شیعیان بائمه خود بسرحد کمال و تادرجه تعصب است و همیشه این طایفه مورد آزار و نکال و عقاب بوده اند و هر وقت که این جور واپساء بعد شدت میرسیده ، چون ایشان را اصلی متبع است بنام (نقیه) یعنی کتمان عقاید باطنی ، بدان متوسل شده و ظاهر اخود را تابع رسوم عامه نشان میدادند و در باطن بمعتقدات خود همچنان پایدار میمانده اند . ازینرو در گوشه و کنار کشورهای اسلام جماعت شیعه مانند يك حرکت مخفی و مستور باقی بوده اند ولی هر چند که این فشار و ستم اصول نظریات دینی و ایمانی آنانرا محکمتر و استوارتر ساخته است جماعت شیعه چون در صف مخالف عامه بوده اند نسبت باصول کلامی بمباحیان آراء و مبادی لیبیرال بیشتر موافق بوده اند ، مانند معتزله علماء شیعه معتقد به حدوث و مخلوقیت قرآنند و همچنین تا حدی منتقد آزادی فعل و اختیار فاعلیت انسان میباشد و نیز برآنند که اعتقاد به «عدل» که مستلزم اعتقاد به مسئولیت ایشان در برابر خداوند میباشد یکی از اصول خمس دین است .

## ۶. تنوع مبادی و مقاصد

میتوان گفت که در قرآن ۱۲ میلادی (ششم هجری) افکار اسلامی سکون و استقرار حاصل کرد ، و نزدیک به مرحله کمال نهائی رسید . قبل از آن زمان فاصله بین سنیان و شیعیان به طولی روشن و نمایان بخوبی مشخص گشته بود . در این عصر اختلافات معینی در صورت «اصول موضوعه» بظهور رسید . و اگر باید نقشی از تطور عالم اسلام در نظر رسم کنیم هر آینه باید این تحولات را بخوبی محل ملاحظه و تدقیق قرار دهیم .

۱- عقیده مسلمانان بظهور مهدی منتظر مستند به حدیثی است که ازینمیر منقول است و می فرماید که از ولدان فاطمه زهرا امامی ظاهر خواهد شد که نام او نام من و صفات او صفات من است وی عالم را بعد از آنکه ظلم و جور فرا گرفته از عدل و داد پر خواهد کرد .  
در باب امام دوازدهم «محمد بن حسن المنتظر» مورخان و روایان سخن بسیار گفته اند و خلاصه آن این است ، ابوالقاسم محمد بن حسن المکسری در ۲۵۶ هـ تولد و در ۲۷۵ غیبت فرمود آخرین ائمه اثنا عشر و امام الهادی و مهدی و صاحب الزمان و المنتظر و الحجت و صاحب الرده و القاب اوست . در سامره در شمال بغداد تولد گردید و چون بهمن نهم ده سالگی رسید در درباری در خانه پدر دوسامره داخل شده و در آنجا از انتظار غایب گشت . (وفیات الاعیان )



### دراویش

بعد از آنکه مبادی صوفیه در آغاز تاریخ اسلام در تأثیر اوضاع و احوال و نفوذ امور معنوی و ظاهری تشکیلات راهبان و زهاد نصاری در شام بظهور رسید و مبادی و سازمانهای شبیه به آن به وجود آمد جمعی از گروه سالکان طریق در تحت راهنمایی و ارشاد بیران طریقت روش عزلت و انقطاع پیش گرفته در خلوتخانه ها و خانقاه ها برادروار بیک زندگانی اجتماعی باهم دیگر بسر می آوردند. و در اینجا به افکارو آداب روحانی خود سر گرم بودند. بعضی دیگر که طریق سیر و سیاحت پیش گرفته و عمری را بسر و جهانگردی بسر می آوردند معاش خود را از ممر خیرات و میراث حاصل می کردند. این جماعت را باصطلاح «درویش» نام نهادند (این کلمه فارسی بمعنی گدای دوره گرد و دیروزه گراست) چون ایشان را خانه خاصی نبود و کسکولی برای طلب همواره در دست داشتند و غالباً با حرکات و سکنات پر شور و بر حرارت ناشی از جذبه وصال اشتغال مینمودند. ازینرو همه جا مورد توجه خاص و عام قرار می گرفتند.

شمار گاهی از ایشان بطنز و عیب یاد کرده و گاهی از ایشان بادیب و حرمت سخن گفته اند. بلبل شیراز شیخ سمدی که خود از معتقدان آن جماعت است و با ایشان در آداب تفکر و مراقبت و تجرد و خلوت شریک و انباز بوده گفته است که درویش حقیقی را از جامه ظاهری او نتوان شناخت آنجا که میگوید<sup>۱</sup> «طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل هر که بدین صفتها موصوف است به حقیقت درویش است اگر چه در قیامت اما هرزه گردی بی نماز و هواپرست هوس باز که روزها بشب آرد در بند شهوت و شها بروز آرد در خواب غفلت، بخورد هر چه در میان آید و بگوید هر چه بزبان آید رنداست اگر چه در عیاست.»

پس از قرن ۱۲ میلادی دسته برادران با وفا و درویشان با صفا بصورت جماعات و گروههای چند متشکل گردید که هر جمیع را خانقاهی و لنگری و هر گروه را رسوم و آدابی و هر فرقه را دروحدو سماع حالانی حاصل بود از آنجمله «قادریه» بودند که از همه قدیم ترند. و آن فرقه را در بنیاد شیخ عبدالقادر گیلانی ۱۱۶۶-۱۰۷۷ م<sup>۲</sup> تأسیس نمود و دائره آن آنقدر وسعت گرفت که از طرفی شرقاً تا جزیره جاوه و از طرف دیگر غرباً تا الجزیره انتشار یافت. دیگر جماعت «رافیه» اند که در وسط آن قرن شخصی بنام شیخ الرافعی بنیاد نهاد<sup>۳</sup> و نیز فرقه

۱ - بسیاری از طبقات درویشان گدائی را حرام میدانند و بسیاری دیگر از طریق کسب حلال معاش خود را بدست می آورند.

۲ - گلستان - باب دوم اخلاق درویشان.

۳ - شیخ عبدالقادر گیلانی از گیلان نزدیک کرمانشاهان در ۱۰۷۷ م. متولد و در ۱۱۶۶ م. وفات یافت. از مشایخ بزرگ صوفیه. طریقه قادریه منسوب بآوست. در بنیاد خانقاهی عظیم دارد و از او مؤلفات عدیده باقی مانده است.

۴ - الرافعی احمد بن علی الحسینی امام زاهد مؤسس طریقه رافعیه متولد به ۱۱۱۸ م - متوفی به ۱۱۸۲ اهل واسط از عراق رانده شد و از مشایخ صوفیه است و قبر او در نزدیکی بصره زیارتگاه است.

مولویه<sup>۱</sup> یا درویشان پیرو مولانا جلال‌الدین البلیخی الرومی که از اشعار پرهیزمثنوی او ابیاتی چند در صفحات سابق مذکور افتاد. این پیر عالیقدر برای مریدان خود نه فقط اشعار مثنوی را به میراث گذاشت بلکه آنها را رهبری فرمود که در مسیر و سلوک خود ترنم موسیقی را حلال و مؤثرترین وسیله جذب و حال و مهم‌ترین آداب و رسوم درویشی میدانند و همه حلقه زده و به آواز موسیقی و بیاد محبوب ازلی برقص و سماع درمی‌آیند. افراطیون جماعت در اویش با شمنان بودائی فرقی چندان ندارند و درست مانند مرثاضان و سادوهای هند اعمالی بجای می‌آورند که موجب دهشت مؤمنان ظاهر پیرست میگردد مثلاً اخگر فروزان میبلند و با دم مار بازی میکنند و سوزن و سنجاق در چشم خود فرو می‌برند. هر دسته از درویشان را علامات و نشانی خاص است و پیشوا و مرشد خود را از اولیاء الله میدانند و اورا ستایش مینمایند.

تشکیلات درویشان شباهت بسیار با سازمان پراهمان و گدایان فرانسیسکان در اروپا دارند و مانند ایشان افراد عادی را در جمع خود می‌پذیرند و در جهان بکار و شغل مشغول اما در وقت معین با آداب طریقه خود اشتغال می‌ورزند مخصوصاً شب هنگام در تنگاپا و خانقاه‌های خود اجتماع می‌کنند و رسوم و تشریفات با جذب و حال در تحت ارشاد و هدایت پیر دلیل بعمل می‌آورند.

می‌شاید که این نکته را اضافه بتوان کرد که هر چند بعضی از فرق ایشان که برقص و تنفی اشتغال می‌ورزند یا بر ریاضات شاقه تن خود را بضرب نازیانه و خنجر و جروح میسازند بطور کلی وجهه خوبی ندارند، ولی اکثر درویشان که در زوایای خدول و گمنامی زندگانی را بعبادت و مراقبت و تجرد میگذرانند و کمتر خود را نشان میدهند محبوبیت بسیار دارند و غالب مردم بسیار بایشان ارادت می‌ورزند.

### فرق شیعه

جو روجفائی که همواره نسبت بجماعت قلیل شیعه وارد می‌آوردند همان ثمری که همیشه از عمل جو روجفا (باقلیت) حاصل میشود ببار آورد یعنی مخفیانه فرقی نهانی تشکیل شد و احیاناً دستجات قاتل (تروریست) از میان آنها بوجود آمد که حتی خود شیعیان آنها را محکوم به انحراف و ضلالت میدانستند. بعضی از آن فرق باطنیه در هیئت اجتماع اسلامی ایجاد شورش و انقلاب کردند و وقتی دولتی غیر قانونی درون دولت رسمی شرعی تشکیل دادند و نواحی وسیع را در تحت تصرف خود در آورده در آنجا حکمرانی نمودند. بعضی دیگر بوسیله خنجر یا زهر مخالفین خود را که غالباً از بزرگان امرا یا مشایخ علما بودند در خفیه به قتل رسانیدند. اینها یک دسته از جماعت اقلیت انقلابی بودند که بشدت عمل موصوفاند.

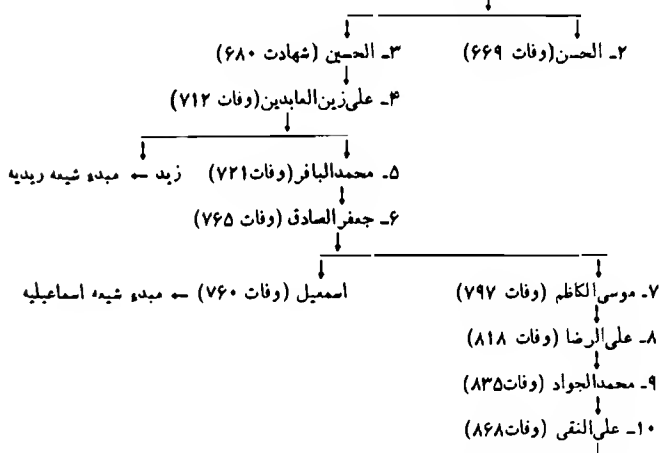
اکنون باید از این فرق مختلف که در دامن تشیع زائیده شد سخن گوئیم و نخست از آنها که جنبه افراطی و غلو ندارند و به صفت اعتدال و میانه روی آراسته بوده اند آغاز میکنیم. برای آنکه - هوأ

۱- مولویه، نام طریقه‌ای از تصوف است که مولانا جلال‌الدین البلیخی ثم الرومی متوفی به ۱۲۷۳م. در قونیه تأسیس فرمود و به نواختن آلات موسیقی معروفاند. آنان توره که بعد از انقلاب کبیر در ترکیه آنفرقه را رسماً ننوکرد.

اشتباهی روی ندهد خواننده باید اول بجدول یا شجره ذیل که نسب نامه ائمه شیعه است و درنزد همه شیعیان جهان معتبر شمرده میشود مراجعه و آنرا مطالعه کند .  
ضمناً در این جدول سه فرقه بزرگ شیعه بیان شده‌اند و ما از هر یک بنوبت سخن خواهیم گفت

### نسب ائمه معصومین

#### ۱- علی ابن ابی طالب (شهادت ۶۶۱ م.)



۱۱- الحسن المکری (وفات ۸۷۴) - محمد المهدی المنتظر غیبت ۸۷۸ م. - مبدو شیعه اثنی عشریه.

۱۲- زیدیه فرقه زیدیه از تمام فرق شیعه بمبادی اهل تسنن نزدیکترند. اختلاف ایشان بادیگر فرق تشیع در آن است که زید بن علی بن الحسین را بجای برادرش محمد بن علی الباقر امام پنجم میدانند. این فرقه از قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) در مملکت یمن سلطنتی بوجود آوردند و پس از آن سلاله‌های سلاطین علوی از آن طایفه در نقاط مختلفه ممالک اسلام بازمنه مختلف از شصت تا دویست سال در طبرستان (مازندران) و گیلان و مراکش و دیگر ممالک تاسیس نمودند. این جماعت بر آنند که چون نص صریحی بر خلافت علی موجود نبود از این سبب آنحضرت از روی میل و رغبت با ابوبکر و عمر بیعت فرمود از ینرو لمن بر این دو خلیفه را در تعقیب صلوة جمعه حرام میدانند .

بعضی از ایشان عثمان (خلیفه ثالث) را مطرود می‌شمارند زیرا که او از بنی امیه بود و حق خلافت (هاشمی) علی را غصب کرد. ولی در این عقیده بسیاری از زیدیه همراه نیستند و خلیفه سوم را طرد نمی‌کنند گرچه بنی امیه را از معاویه به بعد همه غاصب و مملون میدانند .

ب- اثنی عشریه. این فرقه اکثریت عظیم شیعه را داراستند و از حیث شمار از دیگر فرق شیعه افزون‌ترند. این لقب را باین طایفه از آن جهت داده‌اند که ائمه دوازده گانه از علی بن ابیطالب تا محمد ابن حسن المهدی المنتظر را ابا امامت شناخته‌اند. امام دوازدهم نزد ایشان دارای شان و مکانت مهمی است

و بر آنند که وی در سال ۸۷۸ هـ. از سرداب مسجد سامره (شهری در شمال بغداد در ساحل دجله) غیبت فرمود یعنی از انتظار ناپدید گردید. هر چند از او اثری مشهود نیست ولی از آنجا که محال است خداوند حکیم سلسله امامت را که حامل نور الهی میباشد از روی زمین منقطع سازد از این سبب امام دوازدهم از آن زمان همچنان در حیات است منتهی در مکانی مخفی از دیده ابناء بشر بسر میبرد تا آنکه آخر الزمان برسد و جهان از ظلم و جور پر شود که در آن زمان مهدی که خلیفه الرحمن است ظاهر خواهد شد و عدل و داد را بجای ستم و بیداد قائم میسازد و تا قیام قیامت در جهان به عدالت حکم خواهد فرمود. در همان حال که آنحضرت در غیبت بسر میبرد در قید حیات است و شیعیان را از فیض وجود خود محروم نمی سازد و آنها را همواره بهره مند میفرماید و نواب خاص یا عام از طرف خود برای هدایت مسلمانان بر می گیرند.

در کشور ایران که هفت میلیون شیعه زندگی میکنند مذهب شیعه رسمیت دارد و شاهان ایران خود را از نژاد و اعیان امام هفتم (موسی الکاظم ع) میدانند و در مدت ۱۵۰ سال که سلطنت کرده اند خود را نواب او میدانند و معجزی اراده مقدس او هستند<sup>۱</sup>.

ج - اسماعیلیه و شعبان. اسماعیلیه یا هفت امامی گرچه در زمان حاضر جماعتی آرام و معتدل اند ولی منشأ شعب و فرقی شده اند که وقتی عالم اسلام را بهم ریختند. آنها را «اسماعیلیه» از آن سبب نام نهاده اند که بر عهد امامت اسماعیل فرزند اول جعفر بن محمد صادق امام ششم ثابت و وفا دار مانده اند. وی بعد از آنکه از طرف پدر به عنوان جانشین او در امامت معین گردید بعد از آن مقام منزلت گشت، و برادر کثیر او موسی کاظم را بجانشینی خود تعیین فرمود. گویند از آن سبب که اسماعیل وقتی شرب خمر که از گناهان کبیره نزد مسلمانان است ارتکاب نمود و پدر او را به حد شرعی مجازات کرد لیکن اسماعیلیه این تهمت را بر علیه امام محبوب خود انکار می کنند. زیرا بعد از آنکه اسماعیل از طرف امام که پیشوای منقرض الطایفه شیعیان است به جانشینی منتخب گردید همان لحظه دارای صفت و خاصیت معصومیت گردید و دیگر در عصمت او مجال تردید باقی نماند و این تهمت که بر او بسته اند افترای نا روا و دروغی بیش نیست. از آنجا که اسماعیل در سال ۷۶۰ م یعنی پنج سال قبل از پدر وفات کرد اسماعیلیه بیش از پیش بر پیمان او راسخ و ثابت ماندند و گفتند که وی وفات نیافت بلکه از انتظار غائب گشت و بار دیگر

۱- اطلاعات مؤلف در باب شیعه امامیه ظاهراً بسیار ناقص است و گویا بمواخذ معتبره مراجعه نکرده این بنده مترجم به حکم امانت در ترجمه کلام او را عیناً بقاری نقل نمود ولی از ذکر این نکته ناگزیریم که اولاً در احصائی نفوس ایرانیان که بموجب آمار و سرشماری نسبة دقیق انجام گرفته افزون از بیست و دوملیون میباشد که لا اقل بیست ملیون آنها شیعه اثنی عشری میباشند ثانیاً شاهان ایران بعد از انقراض سلطنت صفویه که خود را علوی موسوی میدانستند (۱۵۰۲ م)، بهیچوجه دعوی سیادت و علویت نکرده اند و این ادعا منحصر به شاهان صفوی ایران بوده است ولا غیر. معلوم میشود مؤلف فقط به سفرنامه بعضی سیاحان اروپائی که در آن زمان بایران سفر کرده اند مراجعه کرده است و بس.

برای اطلاع مفصلتر در باب مذهب شیعه اثنی عشریه و ناربخه آن رجوع شود بمقاله این بنده مترجم در نه گفتار در تاریخ ادیان - جلد اول - شیراز ۱۳۳۲.

مانند « مهدی منتظر » بمالم بازگشت خواهد فرمود . در این عقیده پس شور و حرارت خود اسماعیلیه تاحدی پیش رفتند که گفتند شخص اسماعیل تجسم ذات الهی است و بار دیگر رجعت خواهدکرد . برای اثبات این عقیده دلائلی از آیات قرآنی اقتباس کردند و برای آنها مطابق مذاق و سلیقه خود تاویلاتی فاضل گشتند (همانگونه که امروزه متفکرین مسیحی مسائل راجع به بعث و قیامت را تاویل مینمایند ) بالاخره مبادی و اصولی سری و باطنی برای مذهب خود بنیاد نهادند که مخالف ظاهر شریعت اسلام بود و ناچار برای انتشار آن به تبلیغات سری و مخفی دامنه داری دست زدند .

صورت ظاهر بمالیم اسماعیلیه با افکار مردمی که مایل بشورش و عصیان بر ضد حکومت وقت بودند بسیار موافق افتاد . یکی از مظاهر قیام سیاسی و نتایج مترتبه بر آن که از نشر مبادی اسماعیلیه در عالم اسلام بوقوع پیوست آن بود که در ناحیه مجاور شمال خلیج فارس مردی ایرانی نژاد و جاه طلب بنام (عبدالله بن میمون ۸۷۴م)<sup>۱</sup> ، خویش را نایب حاضر امام غائب یمنی محمد اسماعیل اعلام کرد و جمعیتی مخفی تشکیل داده بر آن شد که خلافت بنی عباس را سرنگون کرده و خود با اعقاب خود بر تخت خلافت اسلام بنشینند . اگرچه نقشه او صورت عمل حاصل نکرد و عبدالله از ترس جان خود ناچار بشمال شام فرار کرد ، لیکن سازمان و انجمن های مخفی وی بعد از وفاتش موفق شدند که در حدود ۹۰۹م . سلطنتی در شمال افریقا بنام خلافت فاطمینی<sup>۲</sup> برقرار سازند که چندین قرن در مصر و تونس و شام حکمرانی کرد .

دولت فاطمیه هر آینه یکی از بزرگترین دول شیعی است که در عالم اسلام قوه سیاسی دنیوی را مدت زمانی بدست گرفته است .

فرقه دیگری که باز از تشکیلات سری عبدالله بن میمون ناشی گشت همانا جماعت قرامطه بودند . پیشوای ایشان یکی از شاگردان عبدالله موسوم به حمدان قرامط بود که نام او بر آن گروه نهاده شد . این مجمع سری مخفی در اواخر قرن نهم میلادی تشکیل گردید و مبادی و اصولی شبیه به اصول شیوعی ( کمونیزم ) دارا بود و موفق شد که مدت زمانی سلطنتی مستقل در سواحل غربی خلیج فارس بوجود آورد و از یمن تا حدود عراق در تحت استیلای آنها قرار گرفت . این دولت انقلابی توانست که وضع استقلال خود را با کمال قدرت در برابر خلفاء بغداد حفظ کند و در یکی از مهاجمات قابل توجه و حیرت انگیز قرامطه شهر مکه را در موسم حج فتح کرده و غارت نمودند در همین هجوم که بآن وادی مقنس نمودند سنگ آسمانی حجر الاسود را از جای خود کنده بنزد خود بردند و همچنان مدت بیست سال آن سنگ در تصرف ایشان بود تا آنکه خلیفه فاطمی مصر که المنصور لقب داشت و آن نیز خود از شیعه اسماعیلی بود از ایشان درخواست کرد که سنگ مقدس را بمحل خود باز گردانند .

۱ - عبدالله بن میمون از ایرانیان اهواز متوفی به سال ۸۷۴ م . از پیروان شیعه و اصحاب جعفر الصادق و ناشر دعوت به امام غائب صاحب الزمان است که فرقه اسماعیلیه در مصر و شام و ایران از او شروع میشود .

۲ - فاطمینی ( Fatimides ) نام سلسله خلفاء شیعی از ۹۰۹ تا ۱۱۷۱ م . در شمال افریقا و مصر حکومت کردند و چون از عبدالله مهدی علوی شروع شد ولی انتساب بفاطمه زهرا کرده آن سلسله را باین سبب فاطمیه خوانده اند .

فرامطه در طول مدت دولت خود همه ساله شاه راه عراق را به مكه قطع می كردند و حجاج و زوار بيت الله مجبور بودند كه يا باج د خراج گزافي بياشان بپردازند يا اينكه بموطن خود بازگردند . مدت يك قرن به دولت فرامطه كه زمانی آميخته با انقلاب و عصيان و خونريزی ميباشد بگذشت تا آنكه عاقبت از پادر آمده منقرض شدند ، ريشه اين نهضت انقلابی دريك شورش انتقام جوئی و كينه خواهی عجم بر عليه عرب مستور است كه در لباس عادی دين و مذهب در آمده بود . ولی ظاهراً مدعی بودند كه مطيع اوامر اراده ائمه معصومين از اولاد محمدص ميباشند .

ديگر از فرق اسماعيله كه از ديگر فرق كمتر خطرناك ولی بيشتر مقرون بجرئت و جسارت بودند همانا فرق باطنيه ( حشاشون Assussins ) می باشند . ايشان مظهر تبليغات نوینی بودند كه در آن عمل قتل خفيه يعنی ترور بمشاهي شدت رواج يافت . پيروان اين فرقه نهانی بحضور بزرگان اسلام راه يافته وبا جامه مبدل خنجری زهر آلود در آستين فصد جان رجال و امرا و ائمه و بزرگان دين می نمودند . هرگونه مجامع عمومی - چون در مسجد موقع صاوة جمعه يا در دربار هنگام بارعام فرصت مناسبی بر آن فدائی قاتل بدست می داد كه بی مهابا بهدف خود روی آوردند و شمشير می كشیدند و بعد از آنكه گرفتار می شدند به شنيع ترين وجهی كشته می شدند . يا اينكه خويشتن را هلاك می كردند - اين عمل را پيروان باطنيه از روی ايمان و به اميد وصول باعلی عاين و نيل به فردوس برين كه بآنها نويد داده شده بود بجا می آوردند .

بانی و پيشوای اين سلسله مردی بود بنام حسن صباح ( متوفی ۱۱۲۴ م . )<sup>۱</sup> احتمالاً ایرانی نژاد ، ولی خود مدعی بود كه از اغقاب سلاطين جنوب عربستان است . وی بر آن شد كه در قتل جبال شامخ الموت ( قزوين - ايران ) ماوی مستقری فراهم سازد و در آن تنگنا بر فراز صخره مرتفع به سه ربع ميل طول و چند صدگير عرض قلعه استوار بناكند و آنرا خود و پيروانش باستحكام و رزانت تمام آماده ساختند چندانكه مفت دو قرن از گزند لشكر و دولت رسمی اسلام محفوظ و همچنان بر فرار و پايدار ماندند . آنها در دامنه آن كوه و قلعه مزارع و بساطين چند احداث كرده و زندگانی می نمودند . اين جماعت اهل علم و تحقيق و مطالعه نبز بوده و كتابخانه ای مشحون از نسخ علمی و دينی در آن قلعه رفيع فراهم ساختند ليكن اساس مطالعات و تحقيقات و پایه تبليغات ايشان اين قضيه بوده است كه اصول مخرب اجتماعي ( نهليزم Nihilism ) و اساس شك شبهه را در ذهن ساده هر تازه وارد راسخ و مستقر سازند . حسن صباح امام آن جماعت رسالات چند نوشته است و دارای قوت احتجاج و نیروی استدلال بوده بحدی كه امام غزالی مجبور شد بر رد آنان مقالتي چند به تحرير در آورد .

شهرت و شأن در نزد خودشان همانا بسته به مسئله قتل نفوس و فصد جان اشخاص بوده است . ايشان خود را مؤمن راسخ عقيدت و پيرو باحارث امام غائب مبدانستند و تنها آموزان و مبتديان كه هنوز در نردبان نرفی فكري و ايمانی در مراحل اوليه بوده اند مأمور ميشده اند كه بخارج رفته

۱- حسن صباح الاسماعيلی وفات ۵۱۸ھ = ۱۱۲۴ م . زعيم ملاحده ايران اصلا از اهل اسفهان است در مصر جزو دعوات خليفه المستنصر فاطمی در آمد و برای نشر دعوت او بشام و ديار بكر و آسيای صغير مسافرت نمود سپس به خراسان ، ماوراءالنهر و كاشغر رفت پس قلعه الموت را در واحی طالقان قزوین بنياد نهاد و در آنجا سلطنت ملاحده را مستقر ساخت .

دشمنان دین را که معارض عقاید شان بودند به قتل برسانند و ظاهراً این نوکیشان را آسوخه با استعمال ادویه مخدره و متاد بداروهای بیهوشی می‌کرده‌اند

اینکه این جماعت را حشاشون «یعنی استعمال‌کننده حشیش»، نامیده‌اند و در السنه اروپائی به شکل و تلفظ «اساسن» Assassans درآمده است از حکایتی مستفاد میشود که مارکوپولو<sup>۱</sup> و نیز سیاح معروف در ذیل سفر خود بایران در سال ۱۲۷۱ م تا ۱۲۷۲ م در سفرنامه خود ذکر کرده است. گرچه ظاهراً به صحت این حکایت اطمینان نیست معذک عین آنرا نقل می‌کنم و آن چنین است،

در دره‌ای بسیار با صفا که از هر طرف دوکوه بلند آنرا احاطه کرده او (امام جماعت فدائیان) باغی با شکوه بنیاد نهاده و در آن از هر گونه انمار لذیذ و اشجار بار آورده و گیاهها و گل‌های معطر پرورش داده، قصرها و عمارات باندازه و صورت‌های گوناگون برپا ساخته، و آنها را با زر و سیمزینت کرده. انهار چند از شراب و شیر و شهد و نیش آب‌های گوارا از هر سو روان کرده و در این‌ها قصور عالیه دوشیزگان زیبا روی خوش اندام جای گرفته‌اند. . . . این دخترکان زیبا که جامه‌های گران قیمت بر تن دارند، در آن کاخ‌ها و بستانها پیوسته به عیش و نوش و خوش کامی سرگرم‌اند ...

منظور امام جماعت فدائیان از بنیاد این باغها و بوستان‌های دل‌فریب آن است که همانگونه که محمد به اصحاب و مؤمنان خود وعده فرمود که از حور و قصور در فردوس برین بهره‌مند خواهند گردید و در آنجا از انواع لذات جسمانی منتهم خواهند شد. و جاویدان در آغوش حوریان بهشتی بسر خواهند آورد، همچنان امام می‌خواهد اتباع و پیروان خود را مطمئن کند که او نیز میتواند مقربان درگاه خود را همان بهشت موعود درآورد. . . . . همچنان در دربار خود این پیشوای فدائیان گروهی از جوانان که ۱۲ سال تا ۲۰ سال از عمرشان بیش نگذشته از میان نخواستگان مردم کوستان اطراف که بهوش و قریحه و شجاعت ممتازند جمع آورده است. . . . و پیوسته برای آن جوانان درباره بهشت موعود و نیم‌جاودان سخن می‌رانند. . . . و در مواقع معینه آنها را بافیون سرخوش می‌آزمایند<sup>۲</sup> و چون ده تا بیست تن از ایشان از اثر معجون مست و مخمور افتاد ایشانرا به قصور زیبا و آن‌باغ دل‌آرا حمل میکنند چون از آن عالم بیهوشی و خواب عمیق اندکی بخود آیند. . . . خویش را در آن بوستان بهشت نشان در کنار مهرشان و خوش روشان می‌بینند که برای ایشان نعمات دل‌ربامی‌سازند. و به‌مزات و عشوات از ایشان دل‌ربائی می‌کنند پس آنانرا به ماکولات لذیذ و مشروبات گوارا خدمت مینمایند تا حدی که از فرط عیش و نوش از خود بیخود شده و باور میکنند که در فردوس موعود مقام دارند.

۱ - مارکوپولو Marco Polo متولد در ونیز ایتالیا به سال ۱۲۵۴ م. متوفی به ۱۳۲۳ م. از معارف سیاحان جهان است که از اروپا تا ایران و شرق اقصی مسافرت کرده و از طریق سومطره و جاوه بارو با بازگشته. سفرنامه او از بهترین آثار و منابعی است که اوضاع آن ممالک را در آن عصر نشان میدهد.

۲ - افیون. ایبوم Opium از ریشه کلمه لاتینی اوپونون نام شیر خشک است مقصود مارکوپولو از این کلمه در سفرنامه حشیش است که شیره شادانه باشد.

پس چون چهار یا پنج روز برایشان این چنین سبزی شد دوباره آنها را بحالت اغما و بیهوشی می‌انداختند و دیگر بار آنها را از آن باغ و مرغزار به بیرون نقل می‌سازند همین که بیهوش باز آمدند، امام بر آنها ظاهر شده میگوید این است آنچه که پیشمیر ما بما بشارت داده و گفته است آنکس که در مقام دفاع از دین شمشیرزند و ارباب بهشت عین خواهد شد هم چنین تونیز اگر با خلاص امر ما را گردن نهی و فرمان ما را اطاعت کنی هر آینه همان عاقبت محمود نصیب تو خواهد شد . . . . .

نتیجه این مقدمات آن است که هروقت یکی از امرا و ملوک همسایه یا دیگران امام را رنجانیده باشد یکی از آن جوانان فدائی را بقتل او مأمور میسازد و آن جوان بدون اندک بیم و هراس و بی آنکه از جان خود اندیشه کند فرمان او را بعمل میآورد.

در چند کثرت گروه فدائیان از مواقع مستحکم کوهستانی خود بیرون ناخفته و اماکن استوار در شمال ایران را تسخیر کرده‌اند و همچنین مبلغان و دعوات بشمال شام فرستاده و در آنجا نیز جنبش‌های قوی بوجود آورده‌اند که احیاناً به تأسیس سلطنت‌های کوچک کوهستانی در آن نواحی منتهی گردیده است و قلاع و ریزن و دژهای مستحکم در آن سرزمین بدست آورده‌اند . هم در این مأمورهای محکم و سخت بوده که در هنگام جنگ‌های صلیبی نصاری مهاجم (صلیبیون) با ایشان سروکار پیدا کرده از اعمال آنان بهراس افتادند . و نام امیر ایشان رشیدالدین السنان<sup>۱</sup> که به «شیخ الجبال» ملقب بود ارزه برانداختن ایشان می‌افکنند .

در اثنای حمله مغولان که ایران و عراق را در قرن سیزدهم میلادی ویران کردند سلطنت فدائیان الموت را نیز منقرض ساختند یکی از سلاطین معاوی (مصر) در ۱۲۷۳ م . اسماعیلیه شام را از پای درآورد . گرچه میگویند که هنوز در حدود ۲۰ هزارتن ارایشان در جبال شام مانده‌اند و اینک مردمانی آرام و صلح جویند که در جبال لبنان پس می‌برند . در ایران نیز عدد اسماعیلیه بسیار تقلیل یافته ولی گروه بسیاری از ایشان هنوز در زنگبار افریقا و مخصوصاً در پاکستان و هندوستان عددی کثیر از ایشان موجودند که افزون‌تر از ۲۵۰ هزار تن احصاء شده‌اند . نیمی از ایشان آقاخان مردافسانه‌ای معروف را بریاست و امامت خود قبول دارند و روز سالگرد میلاد او را هم وزن نه‌اش العاش نثار میکنند او مدعی است که سلسله نبش با آخرین امراء اسماعیلیه الموت ایران منتهی میگردد لیکن درخشندگی او در اروپا در سازه شهرتی است که به عیاشی و خوشگذرانی و مصایفه‌های اسب‌دوانی دارد و همان‌طور که در جهانی که اکثر پیروان او موجوداند معروف است در مالک اروپا نیز شهرت و معروفیت بسیار بدست آورده است .

### تحوالات اخیر

این معنی که اسلام همیشه جنبش‌های تازه ولی نیرومند در درون خود ایجاد کرده است - جنبش‌هایی که عامل شفاف و خلاف بوده است - از وقایع هر فرنی از قرون تاریخ اسلام مشهود میشود .

۱ - رجوع شود بسفرنامه مارکوپولو ترجمه انگلیسی ص ۷۴ لندن ، ۱۹۰۹ .

۲ - رشیدالدین السنان مردی ایرانی‌الاصل تولد ۱۱۹۳ م پیشوای اسماعیلیه شام است وی جماعتی از بزرگان و سلاطین مسیحی را بوسیله فدائیان خود بقتل رسانید .



بهترین مثال و شاهد براین مدعا همانا جنبش جماعت درویره<sup>۱</sup> میباشد که گروهی متمصب در فرقه اسماعیلیه شام هستند این نهضت در افراط در مبالغه است که دوتن از وزرا خلیفه دیوانه مزاج مصر - ابو منصور الحاکم<sup>۲</sup> - ششمین سلطان از سلاله فاطمی درباره او قائل شدند و مدعی شدند که وی غیبت کرده و بار دیگر در جسد جسمانی به این عالم رجعت خواهد کرد و مظهر تجسم ذات الهی است. در ۱۰۲۰ خلیفه الحاکم ناگهانی ناپدید و مفقود الاثر شد. باحتمال قوی بعضی از دشمنان درباری او را «خفته» بقتل رسانیدند. و همان غیبت او موجب ظهور فرقه «دروز» گردید که گفتند وی امام بحق و مظهر حق است که بمصلحتی از انظار غائب گردید و در زمان مقدر مجدداً مانند مهدی المنتظر به عالم رجعت خواهد کرد. از آن زمان تا کنون چندین «متمهدی» مدعی مهدویت شده و جماعت دروز را به عصیان و قیام برانگیخته اند از آن جمله در قرن نوزدهم بخاطر داریم که شخصی بنام محمد احمد<sup>۳</sup> در سودان بهمین داعیه قیام کرد و با لاردر کیچنر Lord Kitchner فرمانفرمای انگلیسی سودان در خرطوم بچنگ پرداخت.

جنبش ها و نهضت های متعددی که منتهی بر مبنای عقلانی میبود همچنان در عالم اسلام بظهور رسیده و هنوز نیز ظاهر میشوند. قیل از آنکه درباره بعضی از آنها تحقیق کنیم، ذکر بعضی نکات ضرورت دارد.

باید در نظر داشت که بعضی مقررات و قواعد جدید که درون جامعه اسلامی بتازگی وضع شده در نتیجه ضروری سرایان افکار تازه و اعمال نوین است که از مغرب اروپا و امریکا بممالک مسلمان نفوذ یافته و شکی نیست که اثر این افکار و اعمال بسیار پرمعنی و پراهمیت بوده ولی در همان حال در پیدایش قسط قسمتی از اوضاع فعلی تأثیر داشته اند. بیشتر خود مسلمانان اند که در داخله محیط ایمانی خود خواه و نخواه تغییر و تحولی بوجود آورده اند و این تحولات اصولاً ناشی از دو نوع تحقیقات و تفکرات در مراحله مذهب اسلام است؛ اول - تجدید حیات و اصلاحات تازه که بمال و اسباب سیاسی در داخله کشورهای اسلامی از قرن ۱۴ میلادی بپید بظهور رسید دوم - عکس العمل تدافعی که از اصول مسلم و حقایق اصلیه اسلام در برابر تجاوز و تندی ممالک مغرب زمین جدیداً بوجود آمده و منظور و هدف آن بود که از مداخله و تأثیر افکار بیگانگان ساخت منزله اسلام را ایمن و محفوظ نگاهدارند. آری علوم (تکنالوژی) فرنگستان مدتی است که بدرون محروسه اسلام شروع به سرایت کرده ولی افکار فلسفی مغرب تا آن درجه در عالم اسلام نفوذ نیافته است.

۱- درویره، نام فرقه ای از بقایای اسماعیلیه که رئیس آنان درزی نام از دعاة الطایفه بوده و در زمان خلیفه الحاکم بامر الله الفاطمی بلبنان و شام آمد و مذهب ایشان را نشر داده در سال ۱۰۱۹ وفات یافت. هم اکنون آن طایفه بمده زیار در جیل حوران اقامت دارند و عدد نفوس ایشان را قریب دوهزار تن احصا کرده اند.

۲- ابو منصور الحاکم بامر الله ششمین خلیفه فاطمی مصر نواد ۹۸۵ توفی ۱۰۲۱ م. که گویند ناگهان ناپدید شده و غایب گردید و از او حکایات غریبه نقل میکنند.

۳- محمد احمد المتمهدی - تولد به ۱۸۴۳ و توفی، ۱۸۸۵ م. از اهال سودان جنوب مصر که خود را مهدی المنتظر اعلام کرد و بسیاری از قبایل سودان گرد او جمع شدند و شهر خرطوم را فتح کرد و بالاخره از قوای انگلیس شکست یافته در بلاد امد درمان وفات یافت.

مطالعه بیگانگان در قضیه مرگ و زندگانی و مباحثه آنان در عالم وجود گاهی بصورت بیانات دعوات مسیحی بمنظور تبلیغ دین عیسوی بوده و گاهی بصورت تحقیقات فلسفی فیلسوفان ازسنت تماش اکیناس<sup>۱</sup> گرفته تا کارل مارکس<sup>۲</sup> که فلسفه مبادی دیالکتیک را وضع کرد، هر یک بنوبت خود اثر محرکی در سراسر جامعه اسلام داشته است و هر یک بقدری وسعت گرفته که بیم آن میرفته اصول دیانت اسلامی را یکلی واژگون سازد .

نمونه و تمثال بارزی از نوع اول که نهضتی ناشی از تجدید حیات و اصلاح مذهبی در قلب کشورهای اسلام میباشد همانا آن حرکتی است که در قرن هیجدهم در داخل کشورهای عربستان بوقوع پیوست . و آن عبارت از نهضت وهابیه است که در فوق بدان اشارتی رفت . این اصلاح مذهبی بکلی مایه مبادی قدیمه اسلامی و برای محو صور و نقوش قرار گرفته و امرا و ملوک خاندان سودی<sup>۳</sup> در نجد هواخواه و معتقد آن بوده اند و آن ترکیبی است از مبادی پیچ در پیچ متفکران اهل کلاهم دیگر ائمه فلسفی شرک با عقاید ساده حنبلیه . اعمال و افکار ایشان بیشتر بواسطه تعلیم یکی از مشایخ ومؤلفین که از تعداد صوفیه که در قرن ۱۴ بظهور رسیده و موسوم است به ابن تیمیه<sup>۴</sup>، این نهضت را بنام مبتدع وبانی آن محمد بن عبدالوهاب<sup>۵</sup> نام گذاری کرده و آنها را وهابیه گفته اند که قاعده رجعت<sup>۶</sup>، نص صریح قرآن مجید و سنت محمدی را تعلیم میدهد . و ازینرو تمام مبادی متنوع و گوناگون فرق اسلام و اعمال ایشان را که برخلاف قاعده (اجماع) است طرد می کند مگر آنچه که به صدر اسلام یعنی دوره زندگانی اسلامی در مدینه درست بعد از وفات پیغمبر برگردد . اقوال صوفیه را همه بدعت دانسته انکار میکنند بنا بر این « اخوان » یا برادران وهابی هر گونه رجعانی نژاد و نسب و برتری آباء و اجداد را حرام دانسته و تقوی و طهارت و سادگی را بحکم کمال می ستایند و لب به الکل و یا تنباکو نمی آلاینند - در طول زمان علاقه ایشان به وحدت اسلامی و خدایی

۱- سنت تماش اکیناس St. Thomas D'Aquin از علماء لاهوت و متکلمین نصارا تولد ۱۲۲۵ م توفی ۱۲۷۴ م که از او کتب در مسائل عدیده در اصول دین عیسوی بجای مانده است که ملامک و مأخذ کلام مذهب کاتولیک است.

۲- کارل مارکس Karl Marx فیلسوف و عالم سوسیالیست آلمانی تولد ۱۸۱۸ توفی ۱۸۸۳ رئیس فرقه سوسیالیسم ( اول ) کتاب معروف او بنام مانیفست کومونیزم و کاپیتالیزم معروف است .

۳- السعودیه « المملكة العربیه السعودیه » شامل دیار نجد و حجاز متجاوز از ۸ میلیون نفوس جمعیت دارد و پایتختش شهر «الریاض» در نجد بین سواحل مکه و مدینه در آنجا واقع است. در وقت حاضر ملک سعود بن عبدالعزیز از سلاله آل مسعود در آن مملکت سلطنت می نماید .

۴- ابن تیمیه شیخ الاسلام تقی الدین احمد بن تیمیه الدمشقی الحارانی متولد به ۱۲۶۳ م متوفی ۱۳۲۸ م از رجله فقهاء حنبلیه است و علوم فقه و تفسیر و حدیث و کلام را بسبب احمد ابن حنبل احیا نمود و از او مؤلفات کثیر باقی مانده است .

۵- محمد بن عبدالوهاب النمیمی النجدی متولد ۱۷۰۳ م . و متوفی ۱۷۹۲ م. از اجله پیشوایان حنابله است. ملوک آل سعود در نجد باو گرویده و عقاید او را که احیاء سنن قدیمه حنبلیه هاست قبول نمودند و از او مؤلفات کثیره موجود است.

قوت گرفت و بغض و نفرت ایشان نسبت به عقاید صوفیه بعدی رسید که بعضی ادعیه و مناجاتهای ایشان را که در مقابر اولیا به قصد شفاعت ارواح در پیشگاه حق خوانده میشود بدعت شمرده منع کردند و میگویند که احترام باولیا و قبور ایشان خود نوعی دیگر از شرک است. به همین سبب نخستین بار که در ۱۸۰۶ م بر شهر مکه معظمه دست یافتند مقابر بزرگان و صحابه که زیارتگاه حاج وزوار بود ویران ساختند. و چون دومین بار در سالهای ۲۵- ۱۹۲۳، سلطان حجاز<sup>۱</sup> را خلع کرده و دولت سعودی عربی در آن بلاد قائم گشت خانه‌ای را که محل میلاد پیغمبر بود خراب کردند و آثار و علائم ائمه خاندان و اصحاب کبار پیغمبر را (در قبرستان بقیع) مدینه محو نمودند، و بالاخره گفتند هر عقیده و مذهب که در اسلام مطابق نص صریح قرآن و احادیث صحاح نبیانه نباشد کفر محض است. ازینرو خانه و اثاث البیت و لباس بایستی یکلی ساده و زاهدانه باشد، مزاج و موسیقی و استعمال زر و زیور حرام است هرگونه قمار (میسر)، شطرنج که مانع ذکر حق و مانع اوقات صلوة خمس است ممنوع میباشد.

هرچند تا این اندازه افراط و میانه در مبادی خشک و هابیه مطلوب عامه مسلمانان جهان واقع نشد، لکن خلوص عقیدت و علاقه مندی ایشان به طهارت و تقوی شبیه صدر اسلام صیغه اصلاح مذهبی پیدا کرده حتی در شمال آفریقا و در هندوستان و هند شرقی (اندونزی) پیروان و هواخواهان بسیار پیدا کرد. ضمناً باید گفت که جنبش وهابی در حقیقت علامتی از تجدید عهد قدرت سیاسی عنصر عربی در اسلام میباشد.

خالی از طنز نیست که مشاهده میشود چگونه وهابیه در کشور سعودی عربی در زمان حاضر اجازه داده‌اند دنیای خارج بشدت بی‌هرجه تمامتر در تمام مظاهر زندگی ایشان نفوذ کند. پیشوایان ایشان قبار و دواها و ماهدات استخراج منابع - سرشار نفت که در زیر ریگ زارهای آن بلاد مستور است منمقدس ساخته‌اند و نزوت بی پایانی بداخله آن کشور سرازیر گردید، و با خود مقدار بی شماری از مخترعات و مصنوعات دنیای غرب و وسائل رفاه و تجمل برای آنان امرمان آورد است. انومبیل‌ها و وسائل نقلیه سریع السیر هواپیما و وسائل حرارت و تصفیه هوا را دیوهایلم هابیه‌مارستانها و تجهیزات صحرایی و جاهای ارتیون و هزاران مخترعات نوین از این قبیل سراسر آن کشور را فرا گرفته معلوم نیست که مردم متعصب عربی سعودی با آن زهد و تمسک به عقاید قدیمه ایشان بود این اصول را حفظ خواهند کرد یا نه؟

اما با این حال که وهابیه بر علیه صوفیه این چنین بمخالفت برخاسته در آن جماعت ضعف و فتوری روی نداد و مبادی تصوف همچنان باکمال قوت نزد طبقات عامه کشورهای اسلامی باقی و استوار ماند. در تحت آنجا مناسک و آداب خاص خود که از ایام دیرین برقرار و معمول بوده است صوفیان همچنان تعلیم قاعده تزکیه نفس و الهام قلب را پیروی نموده در معابد و مراکز خود نظامات و رسوم دیرین خود را بشدت رعایت و پیشوایان و مشایخ خود را که اولیاءاله میدانند در گذشته و حال مورد احترام قلبی قرار میدهند مخصوصاً قوت تعالیم صوفیه در ممالک عجمی مانند ایران و ترک و بربر

۱ - سلطان حجاز، ملک حسین از اشراف و بزرگان هاشمیه و اعیان حجاز که در اواخر جنگ جهانی اول استقلال حجاز و انتزاع آنرا از عثمانیه اعلام داشت ولی خود مغلوب عبدالعزیز بن سعود پادشاه نجد گردید در سال ۱۹۲۶ م. سلسله ملوک هاشمی در عراق و اردن از اعقاب او هستند.

وهندوستان بکمال شدت است ولی باید گفت که زهد و اعتقادات و هابیها باعث شده که سوفیه نیز مبادی خود را تهذیب و تصفیه نمایند و در نتیجه بسیاری از اعمال و رسوم که قدیمآ نزد ایشان متبع و مجری بوده اکنون ترک کرده اند .

هنگامیکه اغلب خاک اقلیم افریقا و قسمت عمده قاره آسیا در تحت تصرف واستعمار دول معظمه اروپا در آمد بحکم اجبار مقتضی شد که کتب و مجلات غربی و مدارس و مکاتب بسبک جدید در آن کشورها معمول و متداول گردد و از آنها همیش نظام اداره امور اجتماعی و مدنی در ممالک مستعمرات قهرأ همراه و مقارن باتغییراتی بود که در امور اقتصادی و سیاسی روی داد بالنتیجه در ممالک مستعمره عقاید و افکار جدیدی نسبت به قانون شرع و سازمانهای قضائی و سیاسی و همچنین روشهای تازه ای در سبک تجارت و صنعت و وسائل اسباب حمل و نقل بری و بحری و هوائی و ترقیاتی در فنون زراعت و طب بطرز علمی پدید آید و ثرونی که قبلاً اکثر مردم ، خواب نمیدیدند از استخراج منابع طبیعی جدید الاکتشاف آن ممالک در جامه ایشان جریان حاصل کرد . بدیهی است طبقات ارتجاعی ( کنسروانور ) که به اسلوب و روشهای دیرینه یابست بودند باین تحولات با رعب و هراس و بدبینی نظر میکردند .

در این وقت تمام طبقات مسلمین از هر مشرب و مکتب که بودند و متعدد و مرتجع همه مشاهده کردند که آنها نیز میتوانند از فن طباعت و صنعت چاپ استفاده کنند . ازینرو در اواسط قرن نوزدهم در تمام ممالک اسلامی کتب و مجلات و جرائد تدریجاً بطبیع رسید و در سراسر مشرق و غرب ممالک مسلمانان منتشر گشت . بطور کلی منظور از این مطبوعات آن بود که اسلام را بوسیله متحد ساختن مسلمانان جهان حمایت کرده و آنها را مستعد و آماده مبارزه و نزاع در دنیای جدید بدانند . هر چند که این نشریات و کتب اختلاف نظر و تباین آراء شدیدی بین ایشان ایجاد کرد . شاید مهم ترین قضیه ای که در این باب بوجود آمده این باشد که مسلمانان دیگر بار در صدد برآمدند که برخلاف روش بعضی قرون ماضیه خود بحکومت عقل و منطق اذعان کنند فی الحقیقه علماء قدیم یعنی دانشمندان روحانی ( کنسروانور ) اسلام برای تجدید دوره فرمانروائی یادین عقلانی دچار اشکالات کلامی گشتند ، مخصوصاً قضیه فاعلیت مختار و مسئله آزادی شخصی برای انسان مشکلی غامض بوجود آورد .

برای تحقیق در جزئیات اموری که در اثر تحولات چند در عالم اسلام اخیراً روی داده شاید ساده ترین و روشن ترین راه آن باشد که وقایع را در هر ناحیه از نواحی بزرگ کشور مسلمانان جداگانه بحث نماییم .

از آنجمله برجسته ترین و جالب ترین تغیرات سیاسی و فرهنگی در کشور ترکیه روی داد . در آنجا جوانان ترک در تحت قیادت مصطفی کمال<sup>۱</sup> رژیم خلافت آل عثمان را در سال ۱۹۲۴ ملنی کردند و به یک سلسله اقدامات و تبدلات انقلابی دست زدند بمنظور اینکه کشور ترکیه را از قیسمذهب آزاد ساخته و آنرا بصورت ممالک غرب در آورند . تفکیک قوای روحانی از سیاسی یا تجزیه مسجد از دولت وضع قوانین مدنی در باب زواج ، طلاق ، روابط خانوادگی و وضعیت مدنی زنان و جامعه و لیاس

۱- مصطفی کمال ، اناتورک زرنال وقائد ملی ترکیه تولد ۱۸۸۱ م . توفی ۱۹۳۸ م . موسس حزب کبیر ناسیونالیست ترکیه در ۱۹۲۳ م . به مقام ریاست جمهوری آن کشور انتخاب گردید و مؤسس و بانی مملکت ترکیه جدید میباشد .

ایشان، تعلیم و تربیت و بطور کلی سراسر امور مربوط بحیات عمومی همه تئوریت اساسی بود که در آن کشور بعمل آمد که نتیجه آن جدائی ترکیه در روابط سیاسی بین المللی از سایر ممالک عالم اسلام بود.

مملکت دیگر مصر است آن کشور در مدت یکصد سال اخیر صحنه تحولات مهم سیاسی و مذهبی بود که از مد نظر اسلامی دارای اهمیت بسیار میباشد. تجدید حیات و ظهور نوین نفوذ مصر در عالم اسلام و فتی شروع شد که یکی از علماء اسلام بنام سید جمال الدین افغانی<sup>۱</sup> (۱۸۹۷ - ۱۸۳۹) مساعی جمیله مبثول داشت. وی مؤسس نهضت (پان اسلامیزم) و حجت اسلام میباشد و هدف او آن بود که تمام اقوام اسلامی را در برابر سلطه و استیلا اروپائیان با یکدیگر متحد سازد و آنها را برانگیزد که از ارتکاب بعضی اشتباهات و خطاهای مذهبی و اجتماعی بپرهیزند و خود را برای مقتضیات و ضروریات عصر جدید حاضر و آماده سازند. شاگرد معروف او شیخ محمد عبده<sup>۲</sup> (۱۹۰۵ - ۱۸۴۹) در باب این اصلاحات اجتماعی بعد از او مخصوصاً با فشاری بسیار کرد. و یکی از مشایخ و مدرسیں مدرسه بزرگ الازهر است. وی نه تنها لزوم تجدید نظر و تحقیق سبک نوین در کتب و مؤلفات کلامیه قدیم اسلام را خاطر نشان کرد بلکه در برنامه دروس آن دانشکده مواد جدید از علوم جدید و جغرافیا و تاریخ علم ادیان اروپائیان را وارد فرمود. وی بر این عقیده جازم بود که اصل سنت و دیانت بر پایه وحی الهی برخلاف و مابین با عقل نمیتواند باشد بلکه آنرا تأیید و تائید میکند. بملاوه عقل در افعال بشری قاطعیت دارد نه تنها در امور اخلاقی و در طریق سعادت و فلاح که طلب آن وظیفه هر انسان است بلکه برای درک حقایق و مشکلات عالیه قرآنی نیز کلید اساسی عقل است.

یکی از نتایج تالیف شیخ مذکور آن بود که تمایل مسلمانان را بطرف تجدید «مدرنیسم» نفوذ کرد و تالیف و افکار متداول در غرب را در علوم اسلامی داخل کرد بطوریکه آنرا بسوی تالیف دنیوی (Secularism) سوق داد از طرف دیگر تمایل بمبادی و هابیه و رجعت بعصر مدنی محمد و اصحاب او در مصر گرومی مذهبی که در صف قدما (کنسروانورها) قرار داشتند و موسوم به «سلفیه» بود بوجود آورد. جماعت سلفیه را یکی از شاگردان شیخ محمد عبده بنام سید محمد رشید رضا<sup>۳</sup> از

۱ - سید جمال الدین افغانی متولد در قریه اسدآباد همدان سال ۱۸۳۸ م و متوفی در استانبول سال ۱۸۹۸ از پیشوایان نهضت فکری جدید اسلام در قرن نوزدهم و بانی فکر اتحاد اسلام علیه دول اروپا بوده است. خطیب و سخنور و دارای قوت منطق و استدلال فوق العاده. بایران نیز مسافرت فرموده است.

۲ - شیخ محمد عبده تولد در مصر سال ۱۸۴۹ و توفی به ۱۹۰۵ م از علماء اسلام و از پیشوایان نهضت اصلاح و تجدید اسلام است وی از تلامذ سید جمال الدین افغانی است. رساله رد طبعیون (نیچر) صد را از فارسی بفرسی ترجمه کرده است. تقریرات او در تفسیر در مدرسه الازهر بطبع رسیده.

۳ - سید محمد رشید رضا تولد ۱۸۶۵ توفی ۱۹۳۵ م از اهل لبنان ولی ساکن مصر است و از تلامذ شیخ محمد عبده در «مدرسه العرب الاسلامی» ریاست فرمود و تفسیر قرآن شریف را که تقاریر استاد او بود جمع و تألیف و طبع کرده است.

اهل سوریه رهبری میفرمود. وی مؤسس و ناشر مجله‌ای بود بنام «المنار» که در زمان خود در سراسر عالم اسلام انتشار بلایع یافته همه جا مورد مطالعه و فرائد علماء اسلام قرار گرفت. جنبش عقیده سلفیه از مصر به دیگر بلاد نیز نفوذ یافته و در هندوستان و هند شرقی نیز رواجی بسیار حاصل نمود. دیگری از مظاهر تحول افکار را در کشور مصر در صورت تشکیل «جامع و انجمنهای مذهبی» میتوان یافت که در آرمیان یکی جمعیت شبان‌المسلمین (Y. M. M. A) میباشد که شبیه است به تشکیلات جوانان مسیحی (Y. M. C. A) و دیگری جمعیت «اخوان المسلمین» است که در سیاست در این اواخر هم قبل و هم بعد از استقلال مصر نقش مهمی بازی کرد.

اکنون باز گردیم بچگونگی احوال مسلمانان هند قبل از تجزیه آن ناحیه عظیم به کشور (هندوستان - پاکستان). مشاهده میشود که هم در آن زمان در میان بعضی از پیشوایان اسلامی یک عکس‌العمل تجدید طلبی بظهور رسیده است که شبیه است بهمان که در میان هندوها در آن عصر بظهور رسیده و منجر بشأسیس «برهه‌ساماج»<sup>۱</sup> گردید. طبقه منور و دانشمند هندوستان همیشه در ملی اقران و سنن باسمه صدر و نظر روشن بین به هر گونه مبده و تعلیم جدیدی نظر میکردند. همین خاصیت در این زمان مابین پیشوایان مسلمانان و در شخص روشن فکر و دوربینی بنام (سر سید احمد خان)<sup>۲</sup> (۱۸۹۸ - ۱۸۱۷) طلوع نمود. عجب آنکه سرعت انتشار مبادی نهضت و هابیه در میان مسلمانان هند بفعن وقاد او کمک و یاری کرد بجای آنکه آنرا تاریک سازد و یا اندیشه او را عقب اندازد. زیرا چنانکه گفتیم آنجماعت مبادی احسانانی صوفیه را انکار میکردند و بر سر رجعت به ظاهر اسلام بهمان عقیده‌ای که در عصر محمدی و مدنی رایج بوده است پافشاری می‌نمودند ازینرو عقل را در مشکلات علوم دینی و حل غوامض مذهبی بهترین دلیل و راهبر می‌شناختند.

سر سید احمد خان نیز قطعاً مقام عالی را به تعالیم قرآنی محمدی و سنن احادیث صحیحه داده و مدعی شده هم طبیعت وجود هم منطق و فکر انسانی هر صاحب عقل سلیم و دین مستقیم را بالطبع دارای همین عقیده می‌سازد. زیرا هم طبیعت و هم الهام قلبی از مبده فیض الهی سرچشمه میگیرند و عقل مابین آنها رد و تباین و تناقض مشاهده نمی‌کند. ازینرو علوم طبیعی یعنی مطالعه و فحس در قوانین خلقت و نوامیس طبیعت اگر بطریق صواب و نهج صحیح مورد مطالعه و تدریس قرار گیرد با قرآن تعارض و اختلافی نخواهد داشت بلکه تعالیم الهی را تأیید و تحکیم خواهد کرد. با این مقدمات سید احمد خان مدرسه عالی (اونیورسیتیه) را در قصبه الیگه در سال ۱۸۷۵ بنیاد نهاد و برای آن برنامه و دستور تعلیمی مقرر داشت که در عین آنکه مشتمل بر علوم دین بود بر دوره دروس «علوم اجتماعی و طبیعی» نیز اشتمال داشت. و این کار یک وضع مترقی برای آن مدرسه بوجود آورد

۱ - برهه‌ساماج Brahma Samaj و «آرماسماج» نام دو فرقه متجدد است که در میان هندوها در اوایل قرن بیستم بظهور رسید و هدف آنها تجدید هندوئیسم و تلفیق آن با ظواهر و مقتضیات تمدن جدید است.

۲ - سید احمد خان - در دهلی مال ۱۸۱۷ تولد یافته و در سال ۱۸۹۸ در الیگه وفات و در مسجدی که در مدرسه (کالج) در آن شهر بنیاد نهاده بود مدفون گشت. از مصلحان و پیشوایان نهضت شرقی خواهان جدید مسلمانان هند است. آثار المصاوید در شرح آثار تاریخی دهلی و هم چنین تفسیر قرآن شریف بزبان اردو از آثار قلم اوست -

که متأسفانه آن دانشگاه که فعلاً در پاکستان واقع شده از آن منزلت فرو افتاده است.<sup>۱</sup>

دیگری از پیشوایان وزعما فکری مسلمانان هند که او نیز نهضت تجدیدخواهی مرفقی را که مولود انتشار تملیم فرهنگ اروپائی بود تشویق میکرد شخصی است بنام (سید امیر علی). وی از سادات شیعی هند است و کتابی نوشته است بنام «حیوة و تملیم محمد» که اولین بار در سال ۱۸۹۱ بطبع رسید. از اسلام مانند یک مذهب و آئین مرفقی (لیبرال) که بر شخصیت کامل اخلاقی محمد و استحکام عقلی مبانی قرآنیه مبتنی میباشد دفاع کرده است. کتاب او در نزد متجددین مسلمانان هند حکم یک سند کلاسیک پیدا کرده است. و حتی قدما و مترجمینی که بخواهند از مبادی اسلام سخن واقع کردند بآن مراجعه مینمایند. پس از آن یک سلسله مقالات و خطابات است که بزبان انگلیسی در سال ۱۹۲۸ م. شخصی دیگر بنام سرمحمد اقبال (لاهوری) ایراد کرده است و مجموعه آنرا بنام (تجدید بنای فلسفه دینی اسلام) - The Reconstruction of Religious Thoughts in Islam منتشر نموده اند.

این مرد بزرگوار که شاعری ملهم از مبادی عرفانی صوفیه بود، برای اصلاح و تجدید بنای مبادی دین روشی دیگر غیر از طریقه وهابیه پیش گرفت و گفت آنچه که ارزش و قیمت حقیقی دارد عمل و فکر نفسانی مرد مؤمن است و ایمان به بقاء و ابدیت حق و قوه خالقه او بناموس ماکمل باسلوب مکتب برگسن<sup>۲</sup> فرانسوی و بروز انسان کامل بمکتب نیثشه<sup>۳</sup> فیلسوف آلمانی. عقاید اقبال بقدری قاطعیت داشت که ظاهر او در خارج از کشور هند (پاکستان) پیروان بسیار پیدا کرد.

لیکن نباید در میزان تأثیر این زعماء فکری اسلام در هندوستان طریقه مبالغه و اغراق به پیمائیم بلکه باید بامستریب<sup>۴</sup> هم عقیده باشیم و بگوئیم که برای علمه و طبقات جاهل و بی سواد ساکنین قراء و دهان هیچگونه خطری ملحوظ نیست اگر باشد برای مردمان تحصیل کرده و عالم شهر نشین میباشد تا دنبال متجددین نروند زیرا در کلمات ایشان چیزی که بکار آنها بیاید کمتر یافت میشود. زندگانی روحانی و مذهبی اینگونه طبقات بهتر بوسیله فرق اخوانیه صوفیه بهر صورت که باشد بوسیله

۱ - مؤلف در این باب دچار سهوی فاحش و غلطی آشکار گشته است اولاً مدرسه سید احمد خان کالج بود نه اونیورسیتیه و ترفیع آن دانشکده بصورت اونیورسیتیه بعد از ممت او انجام گرفت. ثانیاً الیکره قصه ای است در ۱۵۰ میلی جنوب دهلی و جزو ایالت U. P. در هندوستان است و ابدأ و اصلاً بی پاکستان ارتباطی ندارد. ثالثاً آن مدرسه را دولت جمهوری جدید هندوستان بهمان صورت حفظ کرده و در عین آنکه آنرا مدرسه علوم اسلامی قرار داده اند شعب علوم صحیحیه و تاریخ و طبیعیات نیز در آن به تفصیل تدریس میشود.

۲ - برگسن Henri Bergson فیلسوف فرانسوی تولد در پاریس سال ۱۸۵۹ و توفی ۱۹۴۱ م و مبتکر مکتب خاصی در فلسفه و صاحب کتاب ماده و حافظه Matière et Mémoire است.

۳ - نیثشه Friedrich Nietzsche فیلسوف آلمانی تولد سال ۱۸۴۴ و متوفی ۱۹۰۰ صاحب مکتب خاصی در فلسفه اخلاقی است و مبادی او در ترفی عقاید نژاد پرستی آلمانها تأثیر فراوان داشت.

۴ - مستریب H.A.R. Gibb صاحب کتاب «Modern Trends in Islam» ۱۹۴۷ «روندهای جدید در اسلام».

ارشادات امام جماعت در مسجد قریه ومواعظ ساده واعظ محلی تأمین میشود . اما متجددین و مبتدعین در اسلام - یکی از آنجمله نهضتی مذهبی بوجود آورد که در نظر عامه مسلمانان کفر والحاد شمرده میشود وآن مذهبی است که میرزا غلام احمد قاریانی <sup>۱</sup> (متوفی ۱۳۰۸) ابداع نمود . اصحاب وی را در عشره آخر قرن ۱۹ بدرجه مهدی موعود بالا بردند . وی چون کتبا المقدس (توریه وانجیل) Bible را مطالعه کرد معتقد شد که هم او مسیح موعود نیز هست و نفس عیسی است که در رجعت ثانوی ظهور کرده . در ۱۹۰۴ خود را مظهر جدیدی از مظاهر کریشنا Krishna بمذاق هندوان معرفی کرد . ولی با آنهمه روابط اصلی خود را با اسلام باقی نگاهداشت و خود را پیغمبر صاحب دعوت نشمرد بلکه هواره از پیروان محمد نبی عربی بحساب می آورد و در تعالیم خود بالصراحه اعلام نمود که جنگ مقدس «جهاد» نباید بوسیله حرب و سلاح انجام گیرد . بلکه جهاد آن است که بوسیله احتجاج واستدلال باید صورت پذیرد از این سبب جماعت احمدیه که پیروان اویند بر حسب این اصل هم طرفدار صلح و سلام و هم مبلغین با ایمان بر حرارتی هستند . بعد از میرزا غلام احمد آنجماعت به چند شعبه منشعب گردیدند . شعبه اصلی که ( قاریانیه ) باشند هم طرفدار وحدت افکار Syncretism میباشد و همه را در حیطه جامعه اسلام داخل میدانند . گروه دیگری که به شعبه (لاهور) معرفی شده است اصولا به اسلامیت پای بست و علاقه مند میباشد و درجات مبالغه آمیز میرزا غلام احمد را که درباره خود ادعا کرده است انکار میکنند . گرچه یاز او را مردی زاینده ومصلح اجتماعی مجدد دین می شمارند . مبلغین احمدیه از هر دو شعبه اکنون در بلاد انگلستان و آمریکا و افریقا و هند شرقی به فعالیت سرگرم هستند . و ایشان از نشر وطبع آثار استفاده بسیار کرده و کتب و رسائل بسیار بچاپ می رسانند و بر علیه زعماء مسیحیت که آنها را خصم عمده خود میدانند بمجاهد ومجادله می کنند وغالباً در آن دیار مساجد مخصوص بنا کرده اند ، از جمله در یکی از محلات اطراف لندن مسجدی دارند که در آنجا از دیگر فرق مسلمان و اهل سنت وجامعات بادب و حرمت پذیرائی مینمایند .

اما در ایران نیز فرقه ای که به طرفداری از وحدت دینی اختصاص دارند بظهور رسید که اگر چه از ریشه اسلام متفرع اند ولی مانند سیکهیزم که شاخه ای از هندوئیزم بوده ولی خود دین مستقل وجداگانه گردیده آن نیز برای خود اصول وفروع جداگانه ای ایجاد کرده است . وآن دین بهائی نامیده میشود ابتدای پیدایش آن در تعالیم یکی از مشایخ فرق جدید شعبه بوسوم به شیخ احمد احسانی نشأت گرفت این شیخ مبتکر مبدئی گردید که بعقیده ائمه اثنی عشر هم مظهر ازلی فصل الهی هستند در واقع همه ایشان در مبدا آفرینش موجودات قرار دارند وآنها بمنزله «باب» ورود مؤمنین به عالم حقیقت الهی میباشد . در ۱۸۴۴ یکی از شاگردان او بنام سیدعلی محمد شیرازی خود را یکی از ابواب وصول بحقیقت اعلام نمود و بلقب (باب) ملقب شد . وی برای اصحاب وتابعین خود دینی تشریع نمود که مشتمل بر یک رشته عقاید و اعمال است علی الظاهر مدعی اصلاح و تجدیدی در اسلامیت شده است ولی فی الواقع ترکیبی از یک سلسله مطالب وعناصر مقتبس از تصوف و عرفان غیر اسلامی

۱ - مؤلف در تلفظ اشتباه کرده ولذا قادرانی Caderani ثبت کرده است و حال آنکه غلام احمد به قاریانی از آنجهت موسوم است که در قریه قادیان Qadian در پنجاب شرقی تولد یافت .



میباشد. پس از آنکه این سید در سال ۱۸۵۰ در نتیجه قیام و عیان مسلحانه پیروان خود<sup>۱</sup> محکوم بقتل شد فرقه او «بابیه» به دوشنبه منسوب گشت اکثریت آنها که ظاهراً معتدل تر و متین تر بودند در تحت قیادت شخصی بنام بهاء اله (۱۸۹۲ - ۱۸۱۷) قرار گرفتند وی بنام «بهاییه» دینی بنیاد نهاد و تعالیم باب را بصورت مذهبی عمومی درآورد و مبادی صلح و سلام و محبت را جزو اصول و قواعد خود قرار داد. این دین نوین همانکون مدهی وحدت ادیان است و سعی میکند که تمام پیروان مذاهب جهان را متحد ساخته و سراسر ایناء بشر را در حیات جدیدی در عالم معتقدات ایمانی و اخوت روحانی منسلک سازد. و مدعی اند در هر مذهبی شمه ای از حقیقت موجود است زیرا تمام انبیاء شاهد یک معنی و طالب یک حقیقت اند. و بهاء اله مظهر کامل آن حقیقت است. مذهب بهائیزم فعلاً در مملکت ایران که مولد آن است تحریم و برخلاف قانون شناخته شده ولی پیشوای آن جماعت دربندر حیفای یکی از بنادر فلسطین قرارداد و از آنجا سعی میکنند در ممالک دیگر مخصوصاً در کشور متحده امریکای شمالی مبادی خود را نشر داده و پیروانی بدست آورند. خلاصه کلام آنکه بسیاری از ارباب نظر مشاهده میکنند که در بیست و پنج سال اخیر اسلامیت از هر طرف در معرض تعدی و تجاوز نفوذ فرهنگ و ثقافت غربی فرنگستان قرار گرفته است اما باز ایشان برآینده نظر میکنند تا ببینند که حوادث جهان چه تأثیری در تحول دینی ملل اسلام خواهد داشت. از آنجمله تأسیس دولت اسرائیل در فلسطین تأثیر خاصی نموده و یک دوره جدیدی آغاز شده که در نتیجه عالم اسلام را یکدیگر نزدیک تر ساخته و وحدت کاملی بین مسلمانان ایجاد کرده است و این دین قدیم در برابر هر تغییر و تحول جدید مقاومت مینماید.

خلاصه براین قضیه باید اقرار کرد که در تمام ادوار تاریخ هیچوقت دین اسلام از جنبشهای داخلی مصون نمانده و همیشه عوامل تغییر و تنوع و تحول مانند سایر مذاهب بزرگ جهان در آن راه یافته است.

پایان

---

۱- محکومیت به قتل میرزا علی محمد معروف به «باب» بر حسب تکفیر قهراً تبریز بعد از ماجوله و مباحثه در اصول عقاید او به سال ۱۸۵۰ م. اتفاق افتاد. و هنوز قیلمی مساحتی از طرف پیروان بوقوع نه پیوسته بود چنانکه مؤلف تصور کرده است.

## فهرست اعلام

- ائمه الهه آپ‌ها، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰  
 ائس، رب سپیده‌دم، ۹۴  
 ائین میترا، ۷۳  
 اب، خدای شمالی، ۴۲۴، ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۵۷  
 ابراهیم، پیغمبر، ۳۲۹، ۳۳۰، ۴۸۰؛ ظهیر،  
 ۳۲۸، مهاجرت به فلسطین، ۳۲۸، ۳۲۹  
 ابن، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۵۷  
 ابن نیمیه، ۵۲۹  
 ابوبکر، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۲۲  
 ابوحنیفه، مؤسس فرقه حنفی، ۵۰۸  
 ابوسفیان، ۴۸۸  
 ابوطالب، عموی پیغمبر، ۴۸۲  
 ابولؤلؤ نهاوندی، قاتل عمر، ۵۰۱  
 ابومنصور الحاکم، ۵۲۸  
 ابونیت (ناصری)، ۴۱۰  
 ایتیموس مکزیموس (ژوبینر)، ۶۹  
 ایس، روح حافظ انبارها و مخازن، ۶۶، ۶۸  
 ايسو، رب مياء شیرین، ۴۷، ۴۸  
 آپولو، خدای کماندار، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷،  
 ۶۱، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۵۷، ۱۵۸  
 اپولوژیست، ۴۱۹  
 اپونا، خدای باروری و فراوانی نعمت، ۷۶  
 آپس، ۳۵  
 ایستومولوژی، ۱۵۹  
 ایکوریان، ۷۳  
 ایمنین، جبال، ۶۶  
 ائانامیوس، اسقف اسکندریه، ۴۲۵  
 ائیزیم، ۲۰۲  
 ائروریا، ۶۴  
 ائروسکان، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱  
 آتش، ۳۰۹  
 آتشکده، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۷۰؛ نیایش در، ۳۲۲  
 آتش مقدس، ۱۷۴، ۱۷۸، ۳۲۱، ۳۲۲  
 اتما (اتمان)، ۱۰۲، ۱۰۳  
 اتو اول، پادشاه آلمان، ۴۳۸  
 انو سوم، امپراطور مقدس آلمان، ۴۴۰  
 آتوم، ۳۸  
 آتون، ۳۲، ۴۴، ۴۵  
 آتی‌سا، راهب نبی، ۱۶۷  
 آئاروادا، ۹۷، ۹۸  
 اجداد، برستش در چین، ۲۲۸  
 اچیوا، ۱۱۶  
 اخلاقیات بودائی، ۱۳۳  
 اخیا، نبی، ۳۴۱  
 ادومی‌ها، ۳۴۲  
 آدونیس (ادونی)، خداوندگار، ۳۲۸  
 آدمخواری، ۲۳  
 آدی‌بودا، ۲۳  
 ادین (ودان)، ۷۸، ۷۹  
 آرامی، اقوام، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۸  
 آرامی‌تی (اسفندارمند)، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۴  
 اراغات، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱  
 ۱۴۴، ۱۵۸  
 ارنا، ۱۷۳، ۳۰۱  
 ارناسائرا، ۱۷۳  
 ارناگزرسس (اردشیر)، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۹، ۳۵۵

- همچنین - انگزرس  
آرتمیس، ۵۶، ۶۷  
ارتواس، ۷۶  
ارتودکس، ۱۷۵، ۳۲۰  
ارتودکسی جدید، ۴۷۱  
آرتور شاه، افسانه حماسی، ۷۶  
ارجان، ۲۱۴  
ارجونا، شاهزاده، ۱۸۰ تا ۱۸۲  
آرس، ۵۴، ۵۷، ۶۹  
ارسطو، ۶۴، ۴۴۲  
ارسطو، احیای تحریرات، ۴۴۳  
ارشلوس، ۳۷۴  
ارکرنال، ۶۹  
ارمنستان، ۷۴  
ارمیا، نبی، ۳۴۶ تا ۳۴۸  
ارنست رنان، ۴۶۹  
ارواح اجداد، ۲۷  
ارواح، اموات، ۱۷۵  
ارواح، پرستش، ۲۷۱، درجین، ۲۲۷ و همچنین  
- آتیمیزم  
ارواح خبیثه، ۱۶۷، ۱۸۸، ۲۲۵، ۴۷۹  
ارواح، داخل شدن به، ۲۹  
ارواح سرگردان، ۸۳  
ارواح شریره، ۲۶، ۵۱، ۲۲۸، ۲۴۲، ۳۲۷  
ارواح مضر، ۲۹  
ارواح موزیه، ۸۳، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۳۶۱  
ارویا، ۷۴  
ارورو، الهه، ۴۶  
اروولا، ناحیه، ۱۲۴  
آریا، (نجیب)، ۲۰۳  
آریائی، ۵۳  
آریان، مورخ رومی، ۷۷  
آریانها، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷  
آریجا، شهر، ۳۳۶  
آریستدیس، ۳۱۹  
اریستوکرات، ۲۷۳  
اریستوکراسی، ۲۶۳  
اریسیا، جنگلهای، ۶۵  
آریوس، کشیش، ۴۲۴  
ازیریس (اوزیریس)، ۳۶، ۳۸، ۷۳، افسانه، ۳۷  
تا ۱۳۸ سرزمین، ۴۲، ۴۳، سلطنت، ۴۲  
احارت بابلی، ۳۵۵، ۳۶۲، ۴۴۶  
اساطیر، پیدایش، ۱۸، ۱۹  
اسانا، جلوس بطرز معین، ۱۸۵  
اسپانیا (اسپانی)، ۷۵، ۴۶۳، ۵۰۲  
استارت، الهه کنعانیان، ۳۳۹  
استرالیا، سحر و مذهب در - سحر و مذهب در  
استرالیا  
استریبوگ، خدای باد، ۸۳  
استویا، ۱۴۶  
اسحاق، پسر ابراهیم، ۳۳۰  
اسرائیل، دین، ۳۵۷، ۳۶۲، قوم، ۳۴۷، ۳۵۰،  
۳۵۳، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۷  
اسرائیلیان (اسرائیلی)، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۰،  
۳۴۵، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۷۷  
اسطوره، ۱۹، ۴۹  
اسکاندها (سکاندها)، ۱۳۱، ۱۵۹  
اسکاندیناوی، ۸۲  
اسکر، مرد، ۸۱  
اسکندر، ۳۵۷، ۳۵۸  
اسکندریه، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱  
اسکولاپیوس، خدای یونانی، ۷۱  
اسکولاستیسزم، ۴۴۲  
اسلام، ۱۶۶، ۱۸۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۳۲۰، ۴۵۷،  
۴۷۴، احادیث، ۵۰۲، اصول دین، ۱۳۹۰  
انتشار دین مبین، ۴۹۷، تحولات اخیر، ۵۲۷،  
تحولات در ترکیه، ۵۳۱، تحولات در مصر،  
۵۳۲، تحولات در هند، ۵۳۳، ۵۳۴، تکالیف  
شرعی، ۴۹۳، تنوع میثادی و مقاصد، ۵۱۹  
دوره تصفیه، ۵۰۴، ۵۰۵، ۴۸۹، خبیثه، ۵۱۷

- منازعات در اوائل تاریخ، ۱۴۰۴، نفوذ عرب، ۵۲۸، و همچنین - مذهب  
اسلاوها، ۸۲، ۷۵، ۸۳  
اسماعیل، فرزند امام ششم، ۳۲۳، ۳۲۴  
اسماعیلیه، تمالیم، ۵۲۴، ۵۲۷  
آسمان (نوستا)، ۱۴۸، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۳  
پرمش، ۲۴۶، ۲۵۷  
اسنوری، نامه باستانی، ۸۰  
اسنزا، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۱  
اموس، خدای سلفی، ۷۶  
اسوین، ۳۰۱  
آسیای سنیر، ۵۳، ۷۵  
آشا (اردیبهشت)، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۴  
اشترا، الهه، ۴۰، ۳۵۰  
اشتر، الهه بابلی، ۳۳۹  
اشراق، ۱۲۶، ۱۵۶، ۱۵۸  
اشمری، ابوالحسن، ۵۰۷، ۵۱۰  
اشعیا، نبی، ۳۴۳، ۳۴۴؛ دوم، ۳۵۱ تا ۳۵۷، ۳۵۸  
اشکانیان، ۳۷۰  
اشواگوشا، ۱۶۰، ۱۶۱، و همچنین اشواگوش  
آشوریها، ۳۴۴، ۳۴۷  
آشوکا، ۱۴۱ تا ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸  
اشعیا، احترام به، ۳۲۷  
آشیانها، ۵۳  
اشیرات، زوجه ال-مال، خدا  
اشیلوس، غمناکه، ۶۲  
اصلاح عناوین، ۲۵۴  
اصلاح مذهبی، در آلمان، ۴۴۹ تا ۴۵۲، در  
انگلستان ۴۵۵، در سوئیس، ۴۵۲ تا ۴۵۴؛ در  
فرانسه و هولاند، ۴۵۴، رادیکالها، ۴۵۶  
اصول ایوستولیک، ۴۲۷  
اصولون، ۴۷۰  
اعتراف، ۴۳۷  
اعتقاد به، آله، ۱۳۹، وداها، ۱۸۳  
اعتقادنامه اتاناس، ۴۳۵  
اعراب، اصنام ثلاثه، ۳۷۹؛ آیمیزم، ۳۷۹  
فتوحات ۴۹۹، ۵۰۰، معتقدات مذهبی، ۴۷۸  
اعراف، ۳۱۹  
آفتاب، عبادت، ۳۸، ۳۹  
آفرودیت (الهه عشق)، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۷۱  
آفریقا، سحر در-سحر و مذهب در آفریقا  
آفرینش، داستان، ۴۷۱، دستگاه، ۱۰۴  
افسانه‌های رامایانا، ۱۹۴  
افسوس، شهر، ۵۶، ۲۹۰  
افغانی، جمال‌الدین، ۵۳۲  
افلاطون، ۶۴، ۴۴۲، جمهوریت، ۴۳۲  
افلاطونیه جدید، فلسفه، ۴۳۲، مکتب، ۴۳۱  
آفاخان، امام فرقه اسماعیلیه، ۵۲۷  
اقانیم ثلاثه، ۴۳۲  
افبال (لاهوری)، محمد، ۵۳۴  
اکمنه، (اندیشه بد)، ۳۱۶  
اکبرین همایون، پادشاه، ۲۱۳  
اکروبولها، ۵۸  
اکومنیک، شورای، ۴۴۵  
اکزرس-ارناگزرس  
اکستوس سزار، ۳۸۴  
اکنوستیکها، ۷۳  
اگنی (خدای آتش)، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۳۰۱  
اگو (نفس)، ۱۳۱  
ال، خدا، ۳۳۰، ۳۳۸  
الاه (خدای واحد)، ۳۲۸  
الهه و تمند، ۲۷۹، ۳۱۵  
البرتوس، گتوس، ۴۴۱  
البلادری (مورخ‌اللام)، ۴۹۹  
الپ، کوههای، ۶۹  
الیین، نژاد، ۷۵  
ال شده، خدای جبال، ۳۳۰  
اللات، خدا، ۳۷۸  
المامون، خلیفه عباسی، ۵۰۶، ۵۰۹  
آلمانها، ۷۸، ۴۵۱

- الموت، جبال، ۵۲۵  
الوافدی، راوی اخبار اسلامی، ۳۸۵  
ال، والوهم، ۳۲۸  
الورشن، رسم، ۶۰  
الوزینیان، ۶۱  
الومیس، ۶۰  
الله، ۲۱۱، ۳۷۹، ۴۸۱  
الله آباد، شهر، ۱۹۷  
الله، اختلاط و امتزاج، ۳۷، ۴۰، بابلیها، ۴۷ تا  
۱۵۲ بدوی، ۳۲، تجسم، ۱۵۳، تعدد، ۴۰؛  
خاندان، ۱۵۸، سلتی، ۱۷۶؛ سومریها، ۴۵ تا  
۱۴۶ نزد تیوتن‌ها، ۱۷۸، نزد رومیان، ۱۶۵، نزد  
مصریان، ۳۵ تا ۴۰؛ نزد یونانیان، ۵۳ تا ۵۷،  
و تعدد، ۲۷۹، ۳۱۵، ۳۲۸  
الیاس ویلنائی، دانشمند یهود، ۳۷۸  
الیشع، نبی، ۳۴۱  
الیمیوس، کو، ۵۴۰، ۵۵۸، ۵۸۰، ۹۴  
ام، ۱۷۸، ۱۸۱  
آمان‌راسو، الهه شمس، ۲۷۸ تا ۲۸۰، ۲۸۳،  
۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۳  
امامان، نسب، ۵۲۲  
امانوئل کانت، ۱۵۹، ۱۸۶  
امبرازو، ۴۳۰، ۴۳۱  
امیلا، زن، ۸۱  
امیراطور، عبادت، ۷۴  
امیراطوری روم، ۱۷۴، عهد، ۶۴  
امراتات (امرداد)، ۳۰۷، ۳۱۴  
امریسار، شهر، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶  
امشاسپندان (امشاسپتا)، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۵  
اموات، ۱۲۲۹، احترام به، ۱۶ تا ۱۸، اعتقاد به زنده  
بودن، ۱۱۷، انتقام، ۱۱۷، بازگشت به زمین، ۲۲،  
۲۳، پرستش، ۱۵۴، پرستش ارواح، ۸، ۱۵۰،  
ترس از، ۸، ۹، ۱۱۷، تقدیم قربانی به، ۱۱۹،  
تقدیم هدایا به، ۱۸، تلافی، ۱۱۷، خدای، ۵۰، دفن،  
۶ تا ۹، ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۳۰، ۳۱۶، دفن در  
جین، ۱۲۲۹، در مصر، ۴۱، ۴۲، سوزاندن  
جسد، ۹، ۱۹، ۹۵، نارهایتی، ۳۰  
آمورت، ۴۶  
آمون، خدای تیس، ۳۵، ۳۹، ۴۵، رع، ۳۹، ۴۶،  
هوتب، ۴۲  
اموی، خلفای، ۵۰۲  
امویان، ۴۸۷، ۵۰۴  
آمینابها، ۱۱۶۹، بودها، ۱۱۶۲  
امیدا، ۱۶۲، ۱۶۶  
امیل پروتر، ۴۷۲  
انایرنا، ۶۷  
انات تا، ۱۳۲  
اناجیل اربیه، ۴۸۲  
اناکسیماندر، ۶۲  
انالکت، ۱۲۴۷، همچنین لون‌بو  
انانتا (شیشا)، ۱۹۳  
اناندا، ابن هم بودا، ۱۲۹  
اناهیتا (ناهید)، ۴۶، ۳۱۵  
انشاس، ۷۲  
انبیاء، پیدایش نزد عبرانیان، ۳۴۰  
انتقال روح، ۱۳۰  
انتزیاتر، ۳۶۴  
انجیل، لوقا، ۳۸۸، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۵، متی،  
۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، مرقس، ۳۸۳، ۳۹۰  
تا، ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۱۸،  
یوحنا، ۳۸۳  
اندار، (خدای امید)، ۳۱۶  
اندرستا، ۷۶  
اندریاس، حواری، ۳۹۱  
اندلس، ۳۷۳  
انسان، تعلیم منسوب بودا، ۱۳۰، ۱۳۳  
انسانیت - انسان، تعلیم  
انطونیوس، راهب، ۴۲۸، ۴۲۹  
انطیاکوس ایفانیس، ۳۵۹  
انقلاب دهقانان، ۴۴۸

- انکار، ۱۳۰؛ دنیا، ظهور عقیده، ۱۰۷  
 انکسینس، ۶۲  
 انکی، رب میاه، ۴۶  
 انگاد، ۲۱۱  
 انگرامنی نیو، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹ تا ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸  
 انگلستان، ۴۵۸  
 انگلوساکسون، ۷۸  
 انلیل، ۴۶، ۴۷  
 انو، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۷۶  
 آنوبیس، ۳۶، ۴۰، ۴۳  
 ان هیل، ۴۴  
 انیتار، ۳۰۰  
 انی تیس، آناهیتا، ناهید، ۴۰  
 انی کا، ۱۳۲  
 انی مشی، ۱۶۵  
 انی می، ۴۶  
 آنیمیزم، ۶، ۱۴، ۳۳، ۱۴۵، ۱۸۸، ۳۶۲  
 ۴۷۹ ارواح پرستی، ۲۸۰؛ پرستش ارواح،  
 ۳۲۶ و همچنین - پرستش اموات  
 آوانار، ۱۹۴، ۲۰۱؛ تمدد وجودی، ۱۴۸؛ هیوط،  
 ۱۹۳  
 اوالوکیتا، ۱۵۶، ۱۶۷ تا ۱۷۰  
 اویسی شاد، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۸۱، ۱۸۳ تا ۱۸۷،  
 ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۲۳  
 اوینی شادها، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۷۲،  
 ۱۷۵، ۱۹۹؛ فلسفه، ۱۰۱  
 اوتنایش تیم، ۴۹، ۵۰  
 اودوم لا، ۸۰  
 اودین، ۸۰، ۸۲  
 اورائیل، ملک، ۳۶۲  
 اور، ۴۵، ۱۴۶ شهری در بابل، ۳۲۹  
 اوراواناشیل، ۳۰۱  
 اوریمس، ۶۲  
 اورشلیم، ۳۱۱، ۳۳۶، ۳۴۳ تا ۳۵۲، ۳۵۲ تا
- ۴۰۱، ۳۸۷، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۵۹  
 تا ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۹۹؛ شهر  
 ۳۸۵، کلیسا، ۴۰۸، ۴۱۲، معبد، ۳۶۴،  
 ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۹۲، یروسیان، ۳۳۷  
 ادریسیم، ۶۱  
 اورگا، شهر، ۱۷۰  
 اوزمزد، ۳۱۳  
 اوزنگزیب، پادشاه هند، ۲۱۵  
 اوزیریس - ازییریس  
 اوستا، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۳، آئین  
 درادوار بعد، ۳۱۱ تا ۳۲۰  
 اوشا، ۳۱۴  
 اوشاس، ۹۴  
 اوشتار، ۱۳۱۹، ۱۳۱۹، ۳۱۹  
 اوضاع جلیل، کشور، ۳۸۵  
 اوکاریت (شکرگزاری) - عشاء ربانی  
 اوکاریشیک، کنگره، ۴۶۵  
 اوکرانی، ۷۵  
 اوگارد، ۸۱  
 اوگوستوس، ۷۳، ۷۴  
 اوگوستین، ۴۳۱، ۴۳۲  
 اولیمپ - الیمپیوس  
 اولیور کرامول، ۴۵۸  
 اوم، ۱۶۸، ۱۸۵  
 اوما، همسر شیوا، ۱۹۱  
 اونام سانکتام، فرمان، ۴۴۶  
 اونتیا، تل، ۷۰  
 اوهاری، ۲۸۹  
 اوید، ۷۲  
 آوینیون، شهر، ۴۴۶  
 اهاب، پادشاه، ۳۴۱  
 اهورامزدا، ۴۶، ۳۰۳ تا ۳۱۴، ۳۱۶ تا ۳۱۹،  
 اهیما، ۱۱۷، ۱۸۵، قاعده، ۱۱۳، عدم آزار  
 ذوی الهیات، ۱۷۲  
 ای (عدالت و فضیلت)، ۲۷۴

- ایجاد باران، ۲۲  
ایختانون، خدا، ۳۴  
ایران، ۷۴، ۱۶۶، ۳۰۶  
ایرنیوس، ۳۲۲  
ایزابل، ملکه، ۲۴۱  
ایزاناکی، ۲۸۷  
ایزاناگی (خدای نرینه)، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۷  
ایزانی (خدای مادینه)، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰  
ایز، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۸، معبد امپراطور در، ۲۸۹  
ایزیس، ۴۳، ۷۳، ۳۳۹، افسانه، ۳۷ تا ۳۸  
ایسلند، ۷۸، ۷۹  
ایسیس، ۴۵  
ایشثار، ۵۷، ۳۱۵  
ایشتر، ۴۶، ۴۹، ۵۰، داستان هبوط پسر زمین  
اموات، ۴۹، ۵۰  
ایشوارا، ۱۸۷  
ایطالیا، ۶۳، ۶۵، ۷۱، ۷۳، ۷۵  
ایگناتیوس لویلا، ۴۶۲  
ایگنسیس، ۹۶  
ایل، بیت، ۳۴۲  
ایلخان، ۱۶۶  
ایلیا، نبی، ۳۴۱  
ایلیاد، ۵۵  
ایمان یارواح، ۱۸۸  
ایمان بیدارکننده، ۱۶۱  
ایمانوئل کانت - ایمانوئل کانت  
ایناری، خدای مریخ، ۲۹۳  
ایناری - پروناه  
ایندرا (رب طوفان)، ۹۴، ۹۹، ۳۰۰  
اینو، ۲۸۱  
ایتوسنت سوم، پاپ، ۳۴۰  
ایونی، ۵۶  
ایونیه، ۵۳
- بابار، ۴۶  
بابل، (بین‌الله-رین)، ۴۷، ۳۲۹، ۳۴۶، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۷۶  
بابلی، ادیان بدویه و منقرضه در، ۴۵ تا ۵۲  
اساطیر، ۴۷ تا ۵۰، بنای معبد، ۵۱ تا ۵۲  
کاهنان، ۵۱، ۵۲، مناجات، ۵۲  
بابلی‌ها، ۳۴۷، ۳۴۸  
بایستیست‌ها، جامعه، ۴۶۸  
بادریانا، ۱۸۶  
بارناباس، ۴۱۴، رساله، ۴۱۹  
بازیل، اسقف شهر قیصریه، ۲۲۹  
بست، ۳۶، ۳۸  
باغ خزالان، ۱۲۷  
باکوس، خدای شراب، ۷۲  
بالدر، ۷۹، ۸۲  
بالفو، اعلامیه، ۳۸۰  
بالی، ۱۹۳  
باونداه، ۲۸ تا ۳۱  
بایزید بسطامی، ۵۱۲  
بت پرستی، منعب، ۱۴، ۲۰۹، ۲۱۲  
بخت‌النصر، ۳۴۷ تا ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۷۰ و همجین  
- بنوکدنار  
بدبینی (پسی‌نیزم)، ۱۳۳، نزد هندوان، ۱۰۷  
بدوی، زودباوری، ۱۰ صفات عمومی مذاهب ملل،  
۹ تا ۳۱  
برج خاموشان، ۳۲۱، ۳۲۳  
برسوم، ۳۰۲  
برما، ۲۱۶  
برمه، ۱۴۶  
برنارد، اهل کلیرود، ۳۴۵  
برهما، ۹۶، ۱۰۰ تا ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۲  
برهما اتمان، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۹  
برهمنان، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۸۳، سیاتی، ۹۷

- برهن، ۱۰۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۲  
 برهنان، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۹۳، قدسیت، ۱۹۸  
 برهنی، عص، ۸۹  
 برهنیزم، ۹۹ تا ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۲  
 بریجیت، ۷۶  
 بریتانیا، ۷۵، ۲۰۵  
 بریندبان، ۱۹۵  
 بطلمیوس‌ها، ۳۵۸  
 بی، ۴۰، ۴۱  
 بعل، خدای مالک زمین، ۳۲۸، ۳۳۸ تا ۳۴۰، ۳۴۲  
 بغداد، ۵۰۲  
 بل - بعل  
 بلوغ، مراسم، نزد دیریا، ۲۲  
 بلونوز، ۷۶  
 بعبانی، ۲۰۴  
 بن جبرائیل، ۳۷۳، عزرا، ۳۷۳  
 بنارس، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۹۷، ۲۱۰  
 بندیکت، قدیس، ۴۲۹  
 بنگال، شهر، ۲۰۴  
 بنگاله، خلیج، ۲۴۱  
 بنو قریش، قبیله، ۴۸۲  
 بنو هاشم، قبیله بینمبر، ۴۸۷  
 بنی اسرائیل، ۳۳۰ تا ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۰  
 بنی اسرائیلیان - بنی اسرائیل  
 بنی امیه، ۴۸۲  
 بنی خزاعه، ۴۸۲  
 بنی سام، ۴۷۶  
 بنی عباس، ۵۰۲  
 بنی همون، ۴۴۸  
 بنی هاشم، ۴۸۲  
 بوت، ۱۴۵، ۱۴۶  
 بودا (گوناما)، ۱۲۳، ۱۲۷ تا ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۹۳، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، احکام عشره، ۱۲۸، انجیل، ۱۵۳، بازگشت به عقل سلیم، ۱۲۵، تحولات در مذهب، ۱۳۹، نمالیم، ۱۲۹ تا ۱۳۳ همچنین - گوناما  
 بودا، چهار حقیقت اصلی، ۱۲۳، ۱۲۳، دوره  
 ترک نفس، ۱۲۳، دوره کودکی و جوانی، ۱۲۲، رسیدن به مرتبه اشراق، ۱۲۶، رباط، ۱۲۵، بودا شدن، استمداد، ۱۵۸، مجسمه، ۱۵۲، مذهب، ۱۲۱، مذهب در برمه و سیام و سیلان و کامبوزیا، ۱۴۳، ۱۴۴، هشت قدم نجات، ۱۳۵  
 بودائی، ۱۱۰، ۱۶۷، ۱۷۰، انتشار در هندوستان، ۱۴۱، تأسیس، ۱۲۷، در مراحل اولیه، ۱۲۱ تا ۱۴۷  
 بودائیزم، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۲، در تبت، ۱۶۶، در چین، ۱۴۹، در ژاپون، ۱۵۲، در شمال غربی هند، ۱۴۷، در کره، ۱۵۲، در مغولستان، ۱۵۴، فرقه‌های، باطنیه، ۱۶۲، زمین پاک، ۱۶۱، سیاسی و اجتماعی، ۱۶۵، فرقه‌های، عقلانی، ۱۶۳، مرموزه، ۱۶۴  
 بوداسانوا، ۱۵۶ تا ۱۵۸  
 بوداگایا، ۱۲۶  
 بودای دهیان، ۱۶۵  
 بودای دینانی، ۱۶۵  
 بودها، ۱۵۹  
 بودهی، ۱۲۶، ۱۵۲، دارما، ۱۶۳، سانوا، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۵ تا ۱۶۸  
 بودیزم، ۱۹۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۱ تا ۱۵۳، ۱۵۵ تا ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۰۰ تا ۲۰۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳ تا ۲۷۳، ۲۸۶، انحطاط، ۱۶۱، بودیساتوا، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳



- بورژوازی، ۲۷۴  
 بوری، ۸۰  
 بوسفور، تنگه، ۵۰۲  
 بوشیدو، قانون، ۲۹۰، ۲۹۱  
 بوکاسو، ۴۴۷  
 بونی فاس هشتم، پاپ، ۴۴۶  
 بهاءالله، مؤسس فرقه بهائیه، ۵۳۶  
 بهادرشاه، ۲۱۵  
 بهارات، ۲۱۶  
 بهاگوآگیتا، نغمات کریشنا، ۱۸۰ تا ۱۸۳، ۱۹۴  
 بهشت، ۲۴۱، ۳۶۵، ۴۹۳، ۵۰۷  
 بهکتی، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۷؛ (خلوص)، ۱۳۰؛  
 مارگا (طریقه خلوص)، ۱۷۹؛ -مرگه، ۱۸۲  
 بهیکوس، ۱۳۳  
 بهودت، ۳۵  
 بیابان نیه، ۳۷۷  
 بیت المال، ۴۹۴، ۵۰۱  
 بیت المقدس، ۳۴۷، ۳۵۴؛ سوختن، ۳۶۷، ۳۶۸  
 ممبد، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۷۰  
 بیشنامها، ۲۰۴  
 بیرهورها، ۲۵ تا ۲۸؛ نابو در قبائل، ۲۷  
 بیفرست، ۸۱  
 بین النهرین، ۴۷، ۷۴  
 بائو، مذهب، ۲۲۸  
 پاپ، ۴۳۰، ۴۵۵؛ دستگاه، ۴۲۷؛ پاپها، ۴۳۸،  
 ۴۳۹؛ لئون اول، ۴۲۸؛ گریگوری کیسیر،  
 ۴۲۹؛ انحطاط دستگاه، ۴۴۵؛ بونی فاس هشتم،  
 ۴۴۶؛ پال-سوم، ۴۶۱، ۴۶۳؛ پیوس نهم، ۴۶۴  
 پیوس دهم، ۴۵۶  
 پانان جالی، ۱۸۴  
 پانریک قدیس، ۷۶  
 پادشاهان، کتاب، ۳۵۷  
 بارانیاهارا، ترك محسوسات و مدرکات، ۱۸۵  
 بارالایا، ۱۰۴  
 باربانسی، همسر شیوا، ۱۹۱، ۱۹۲ و همچنین  
 باربانی  
 بارسی، مذهب، ۹۱  
 باریسان هند، ۳۲۲، ۳۲۳  
 بارشوا، ۱۱۸  
 باربا (نجس)، ۱۰۶، ۲۰۳، ۲۱۵  
 پاکستان، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۶  
 بالی، ۶۶، ۶۸ و همچنین (بالانوا)  
 بالی، ۱۴۳  
 بالیستها، ۴۶۵  
 بانت کست، ۳۵۶  
 بانثون، ۴۵، ۷۶، ۲۳۹  
 بانتیزم، ۷۳  
 بانجانان تارا، ۱۷۳  
 باندادا، خاندان، ۱۸۰  
 بان - کو، آدم نخستین  
 بتاح - سوکار، ۳۶، ۳۹؛ و همچنین بتاح  
 پتیارک، ۳۶۹، ۳۷۲  
 باربانی - باربانی  
 پراج پاتی، ۹۸، ۱۰۱  
 پراکریتی، ۱۸۳؛ قوای طبیعت، ۱۸۴  
 پراگ بهارا، ۱۱۶  
 پرام امنن، ۱۰۳  
 پراناپاما، تنظیم تنفس، ۱۸۵  
 پرونتان - پرونتان  
 پرتقال، ۴۶۳  
 پرسبیانین، مذهب، ۴۵۹  
 پرستش، اجداد، ۱۶ تا ۱۸؛ ارواح (آنیمیزم)،  
 ۳۳؛ آفتاب، ۳۸؛ اموات، ۳۰؛ جانوران، ۳۵،  
 عناصر، ۱۵ تا ۱۶  
 پرسفون، الهه مادر، ۵۷؛ (توره)، ۶۰  
 پرناس، ۵۶  
 پرونتان، اصلاح، ۴۳۸؛ اشتقاق، ۴۷۰؛ تشکیل

- شوراها، ۴۷۳؛ مذهب در آمریکا، ۴۶۸، در  
انگلیس، ۴۵۶؛ مکان‌روز یکشنبه، ۴۶۹؛ و  
علم، ۱۶۹ تا ۲۷۲؛ قتل‌عام ۴۵۴ و همچنین  
پرستان
- پروئتانیسم—پرستان، مذهب  
پرودیالس، ۶۹  
بری، امیرالبحر امریکائی، ۲۸۵  
بریتوی‌مانار، ۹۳  
بطارک، ۴۴۷  
بطرس، حواری، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۷،  
۴۲۸، ۴۲۷  
پکن، ۲۲۷  
پلانی، ۶۹، تل، ۷۳  
پلاسجیان‌ها، ۵۸  
پلوپونیس، ۵۳  
پلینی، ۷۵  
پنات‌ها، ۶۶  
پنجاب، ۱۴۷، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶  
پو، رود، ۲۳۶  
پوتیزم، ۱۶۸  
پوران‌ها، داستانهای باستانی، ۱۸۹، ۱۹۶  
پودونوس، ۶۸  
پوروشا، ۹۸، ۱۸۴  
پوریم، عید، ۳۷۷  
برزیدون، الهه دریاها، ۵۷، ۵۸  
پولس، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸؛ حواری،  
۳۷۱، ۳۹۵، ۴۱۴؛ رسول (شاول)، ۴۰۷،  
۴۱۰، ۴۱۶، فدیسی، ۳۹۰، ۴۲۱، ۴۲۷  
پولوتینوس، ۴۳۱  
پولی‌نیزم—الهه و تعدد  
پومپئی، سردار رومی، ۳۶۴  
پومون، ۶۶  
پومونا، ۶۸  
پونا، ۱۳۸  
پونتی فیس، ۶۷
- پهلوانی، عصر، ۵۹  
پیتار، ۹۲  
پیتون، ۵۶  
پیتیزم، ۴۶  
پیرامن مقدس (سدره)، ۳۲۱  
پیلایس، حکمران رومی، ۳۶۷، ۴۰۴، ۴۰۵  
پیلایس پونتیوس، ۴۲۲  
پیتارا، ۲۱  
پیتدا، ۱۷۵  
پیوریتان‌ها، فرقه، ۴۵۸  
پدوس، دهم، پاپ، ۴۵۶؛ نهم، پاپ، ۴۶۴
- نا، منشاء نیروی هستی، ۲۳۱  
ناثو، (قانون طبیعت وجود)، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۹  
نا ۲۳۱ تا ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴  
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۸؛ فلسفه، ۲۶۶  
مذهب، ۱۵۱، نظریه، ۲۲۵  
ناثوئیزم، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴  
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶  
تا ۲۶۸، ۲۷۰؛ جنبه بحر، ۲۳۷؛ بحر در،  
۲۳۸، صورت فلسفی، ۲۳۰؛ مبادی، ۲۶۱  
ناثوئیست‌ها، ۲۶۳، ۲۶۴؛ تمالیم، ۲۵۹  
ناثو چیکنگ، ۲۳۱ تا ۲۳۴، ۲۳۷، کتاب ۲۵۹  
تابو، ۱۳، ۶۷؛ احترام‌به، ۲۸۰  
تابوت میثاق، ۳۴۸  
تاپا، ۱۱۷  
تاناکانا، ۱۲۷  
نات توام‌اسی (همه‌نوعی)، ۱۰۳، ۱۸۷  
تانوا، ۱۸۴  
نات، ۳۶  
نارا، ۱۶۷  
نارائنا، ۱۷۰  
ناتسیتوس، مورخ رومی، ۷۵، ۷۸

- ناگور، ۱۹۲  
 نالار وال‌هالا، ۸۰، ۸۱  
 نالواندی، قصبه، ۲۰۹  
 ناما، ۱۸۴  
 ناموز، ۴۶  
 نامی‌امیتوفو، ۱۶۲  
 ناننارا، ۱۶۷، رشته‌تعالیم، ۱۸۹، مذهب بودائی، ۱۶۹  
 نانشاریسم (نانشاریزم)، ۱۸۹، ۱۶۷، فلسفه، ۱۹۵  
 ناندی، ۱۶۴، ۱۶۵  
 نانگ، خاقانها، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۷۳، ۲۶۸  
 نانها، کمال شوق، ۱۲۶  
 نانیان، ۴۱۹  
 نای‌تسونگ، ۲۷۳  
 نای‌شان، کوه، ۲۳۸  
 نایلند (سیام)، ۱۳۵  
 نشودروس، ۴۸۹  
 تب، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸  
 تجدید حیات (تولد ثانوی)، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶  
 تذهین میت، ۴۳۷  
 تراس، ۶۱، ۶۳  
 ترافیم، نمائیل سنگی، ۳۳۰  
 ترک دنیا، ۱۲۱  
 ترمینوس، ۶۶  
 ترنت، شورا، ۴۶۱  
 تروزان‌ها، ۵۶  
 تروی، ۵۶  
 تری‌پیتاکا، ۱۴۱  
 تریه‌وتی (نالوت)، ۱۸۹  
 تزوسو (تدوسو)، ۲۵۸، ۲۶۱  
 تزوکنگ، ۲۵۸  
 تسانگ خایا، ۱۶۹  
 تسو-تزو-تزو  
 تعداد آلهه، ۳۳، ۴۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۲۶  
 تعمید، ۴۱۶، ۴۳۷  
 تفتیش عقاید، ۴۶۲  
 تقیه، کتمان عقاید باطنی، ۵۱۹  
 تلمود، ۳۶۹ تا ۳۷۱، ۳۷۴ تا ۳۷۷، ۳۸۰ تا ۳۸۱، تدوین، ۳۶۸  
 تلوس، ۶۶، ۶۸، و همچنین یانومینوس  
 تماس‌اکنیاس (نوماس‌اکویناس)، ۲۷۱، ۴۴۱، ۴۴۳  
 تما-یزم جدید، نهضت، ۴۶۵  
 تموز، ۴۹  
 تناسخ، ۱۵، ۶۲، ۶۳، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۵۹  
 ۱۶۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۱، پدایش نظر، ۱۰۵  
 توالد پیایی، ۱۸۶  
 توتانیس، ۷۶  
 توت عنخ آمون، ۴۴  
 توتم، ۱۱۹، نزد هندوهای آمریکا، ۲۰  
 توتن‌جا، ۵۸  
 توتنیزم، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۴۷۹، دراسترالیا، ۲۱  
 همچنین - یرستش‌ارواح  
 توتنیست، ۳۴  
 توحید، ۹۴، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۳۳  
 ظهور عقیده به، ۳۲۵، مبده، ۴۷۴  
 تور، ۷۹، ۸۲، شهر، ۵۰۰  
 توریبا، ۱۰۴  
 توریو، شاگرد کنفوسیوس، ۲۵۶  
 توریة، ۴۷، ۴۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۱  
 ۳۵۷، ۳۶۸ تا ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۹۲  
 توکی‌یومی (الله قمر)، ۲۷۸، ۲۷۹  
 تولد ثانوی، ۱۳۱، ۱۷۵، ۱۹۸  
 تولدو، شهر، ۴۶۱  
 تونگ‌چونگ‌شو، ۲۶۶  
 تویو اوک‌هیم (الله طمام)، ۲۸۹  
 تیامت، ۴۷، ۴۸  
 تیانو، نمایش و مبارزات پهلوانی، ۴۱۵  
 تیپی، رود، ۶۴

- تیرینوس، ۷۲  
تیرنان کارا (راهنما)، ۱۱۸  
تیشب، ۳۴۲  
تی (شانگتی)، ۲۲۶  
تن (آسمان)، ۲۲۷، ۲۶۵  
تین نیرو (پسر آسمان)، ۲۲۷  
تیونن‌ها، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱ تا ۸۳  
تیه، بیابان، ۳۳۶
- ثات، ۴۳  
ثالوت، ۱۸۹، ۴۵۷  
ثنویت (دوالیزم)، ۱۰۱، ۱۸۳، ۴۲۰، ۴۷۲  
ثور، کوه، ۴۸۸
- جابور، رود، ۳۵۰  
جابتی، ۲۱۰  
جاد (سنگ)، ۲۶۸  
جاسون، ۵۵  
جان بیست و سوم، پاپ، ۲۶۵  
جان فیسک، ۴۷۱  
جانور پرستی، ۱۵، ۱۸۸، ۳۲۷  
جان وزلی، ۴۶۷  
جانوس، ۶۶  
جان ویکلیف (جان کلیف)، ۴۴۷، ۴۶۱  
جان‌هوس، ۴۴۷، ۴۶۱  
جاوه، ۱۵۷  
جایگاه خدایان (اسگارد)، ۸۱  
جب، ۳۷  
جبرائیل (جبرئیل)، ملک، ۳۶۲، ۴۸۵، ۴۹۲  
جبعه، شهر، ۳۴۰  
جدیدیدون، ۴۷۰
- جرج فاکس، ۴۵۹  
جگنات، ممبد، ۲۱۰  
جلال‌الدین رومی، ۵۱۳  
جلیل، شهر، ۳۶۹، ۳۸۶، ۳۹۳، ۴۰۷  
جمنّا، رود، ۱۹۷  
جمهوریت، عصر، ۶۴  
جنانامرگا، ۱۲۹  
جن، اعتقاد به، ۱۵  
جنگهای صلیبی، ۳۷۵  
جوستن ملقب به شهید، ۴۱۹  
جوکیان، ۱۲۴، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۲  
جولیوس سزار، ۴۶۴  
جهانگیر، پادشاه، ۲۱۴  
جهل (اوپیدیا)، ۱۷۶، ۱۸۴  
جیدپو، ۲۱۳  
جیلکات، ۳۲۶  
جین، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۷۲، ۲۵۰، ۲۵۱  
۲۵۴، ۲۵۵؛ مذهب، ۱۲۱  
جین‌ها، پیمانهای دوازده‌گانه، ۱۱۸، مناسک، ۱۱۹  
جینیزم، (مذهب ریاضت)، ۹۰، ۱۱۰ تا ۱۲۰  
۱۵۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳  
جیوا، ۱۱۶
- چاندراگونپا، ۱۴۱  
چاندی، همسر شیوا، ۱۹۱  
چانگه‌ناتولینگ، ۲۳۸  
چانگ‌چو، ۲۳۸  
چانگ‌ها، قوانین و تفاسیر، ۲۵۸  
چشم‌زخم، ۲۶  
چن‌نسونگ، خاقان، ۲۴۰  
چو، ایالت، ۲۳۰، ۲۶۴، تمدن، ۲۳۷، دستگاه  
اجتماعی، ۲۵۹، سلاله، ۲۲۶، شاهزاده، ۲۵۲،  
۲۵۷؛ نظام سلطنتی، ۲۵۸

- جوانگ تزد، ۲۳۱، ۲۳۴ تا ۲۳۷، ۲۵۹ و همچنین  
 - شوانگ تزد  
 جون - نزو (انسان کامل)، ۲۵۴  
 چون چيو، كتاب سالنامه بهار و پائيز، ۲۴۶  
 چوندا، ۱۲۹  
 چون يونگ، كتاب تاليم مين، ۲۴۷  
 جوهسى، ۲۶۹ تا ۲۷۱  
 چهار منظره، داستان، ۱۲۳  
 جى (قوه حيانى)، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰  
 چيانگ كاشنگ، ۲۷۴  
 چياه كشي، راهب، ۱۶۴  
 جى كانگ تزد، ۲۵۳  
 چين، ۱۴۹ تا ۱۵۲، ۱۵۶ تا ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳،  
 ۱۶۴، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹،  
 ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۶ تا  
 ۲۶۸، ۲۷۲، اساطير، ۲۲۲، سلاله، ۲۴۷  
 چينيان، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۷، پيدايش جهان در  
 نزد، ۲۲۳ همچنين - تائوئيزم  
 چينگ تو، ۱۶۲  
 چينوات (پل جداکننده)، ۳۱۰، ۳۱۸  
 چاپيرو (عابيرو) قوم، ۳۳۷  
 حادس، سرزمين اموات، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۵۸  
 حيوات برشته (مودرا)، ۱۹۲  
 حج، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۴، طواف، ۴۹۵  
 حجر الاسود، سنگ آسمانى، ۴۸۰، ۴۸۹، ۴۹۵،  
 ۵۲۴  
 حجر جديد، عصر، ۲۰، قديم، ۲۰  
 حجة الوداع، ۴۸۹  
 حجبى، ۳۵۷  
 حديث، ۵۰۲  
 حرا، جبل، ۴۸۴  
 حزقيا، پادشاه اورشليم، ۳۴۴  
 حزقيال نبى، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۷  
 حسن، امام، ۵۱۸  
 حسين، امام، ۵۱۸  
 حلاج، منصور، ۵۱۲، ۵۱۳  
 حمص، شهر، ۴۹۹  
 حنبل، احمدابن، مؤسس مكتب حنبلى، ۵۰۹  
 حنبلى، مكتب، ۵۰۹  
 حنوخ، عيد، ۳۷۷  
 حواريون، ۴۰۳ تا ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸  
 حوريب، جبل الله، ۳۳۲  
 حويان، ۳۳۲  
 حيات، ابد، ۲۳۸، ۲۳۹، آينده، ۱۰۵، ۱۰۶،  
 ۱۷۸، قبلى، ۱۰۷  
 خاشترا - خاشترا  
 خاشترا (شهر يور)، ۳۰۷، ۳۱۴  
 خاصه، دين، ۱۷۱  
 خاقان، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۸، دوگ چنگ،  
 ۲۴۷، زير جدين، ۲۴۰، ۲۴۱، شون، ۲۲۶،  
 شى هونگ تى، ۲۶۱، فوهسى، ۲۲۱، ۲۳۷،  
 لى شى مين، ۲۳۹، مينگ تى، ۱۴۹، ۱۵۰،  
 هان ورتى، ۲۴۱، دو، ۲۵۲  
 خالدبن وليد، ۴۹۸  
 خاندادى باهول (غسل در زير شمشير)، ۲۱۵  
 خاندان پانداوا - پانداوا، خاندان  
 خير، ۳۸  
 ختنه، ۲۴  
 خدا (ى)، اديان خاور نزديك، ۲۹۷ تا ۲۹۸  
 ائلاطون، ۱۶۳، ارگوستين، ۴۳۲، بولس، ۴۱۳،  
 حزقيال، ۳۵۰ تا ۳۵۳، درجين، ۲۲۶ تا ۲۲۷  
 در زاپسون، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲۹۳، در  
 مبادى هندو، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۲،  
 سيكه، ۲۲۱، ۲۱۳، زردشتى، ۳۰۵، ۳۰۶

- ۳۱۳ عیسی، ۳۹۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، محمد،  
 ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۱، ۵۰۵، ۵۰۹، موسی، ۴۳۳،  
 خدایان، اسلاوها، ۸۲، اعصاب قبل از اسلام،  
 ۴۷۸ ایرانیان، ۳۰۰ «بابلها، ۴۷ تا ۵۲،  
 بدوی‌ها، ۲۶ تا ۲۷، تیوتزن‌ها، ۷۸، چینی، ۲۲۶،  
 تا ۲۲۸، رومی، ۶۵ تا ۶۸، زردشتی، ۳۱۳،  
 سلتی، ۷۵، سیکها، ۲۱۱، ۲۱۳، شینتو،  
 ۲۸۱، عبرانیها، ۳۲۶، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳،  
 ۳۳۸، عدم قبول از طرف جینیسم و بودیزم،  
 ۱۳۰، ۱۳۲، مصری، ۳۵ تا ۴۰، ودیک، ۹۳،  
 تا ۹۷، وظایف آنها در امصار قدیم قبل از هومر،  
 ۵۳ تا ۵۷  
 خدیجه، زوجه پیمبر، ۳۸۳، ۳۸۷  
 خط تصویری، ۳۳  
 خلقت، ۴۷، ۴۸، اسطوره، ۸۱  
 خلیج، ینگاله، ۱۴۱، فارس، ۴۷  
 خوارج، طوایف، ۵۰۴، ۵۰۵  
 خودکشی، ۱۶، ۲۹۰  
 خونو، ۳۹  
 داروین، ۳۷۰  
 داگدا، ۷۶  
 دالائی‌لاما، ۱۶۹، ۱۷۰  
 دانو، ۷۶  
 دانیال نبی، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵  
 دراوید، ۷۵، ۷۷، ۷۸  
 دراویدیان‌ها، ۹۰، ۹۲، ۱۱۹  
 دراویش، ۵۲۰  
 درخت بودها، ۱۶۲  
 درخت جهان، یاگ در اسیل، ۸۱  
 دروغ، ۳۱۶  
 دروید-دراوید  
 دزی باگ، خدای آفتاب، ۸۳  
 دستور، پیشوایان بزرگ، ۳۲۲  
 دستور و نیروی تائو، رساله، ۲۳۰  
 دلفی، ۱۵۶، کاهن، ۵۶  
 دمتریوس، ۳۳۹  
 دمووژ، اشباح خیالی، ۸۳  
 دمیش، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۶۱، الهه‌خاک حاصلخیز، ۵۷  
 دمی‌تیان، ۷۳  
 دنیا، ترک، ۱۰۸  
 دوادانا، پسرعم بودا، ۱۲۹  
 دوآلیزم (دوگانه پرستی)، ۳۱۵  
 دورگا، همسر شیوا، ۱۹۱، ۱۹۲  
 دوریان‌ها، ۵۳  
 دوزخ، ۶۱، ۸۰، ۱۹۳، ۲۴۱، ۳۱۹، ۳۴۵،  
 ۴۹۳، ۵۰۷  
 دوسبوس، امپراطور، ۴۲۳  
 دوکها، ۱۳۲  
 دولپ، سینگ، مهاراجه، ۲۱۶  
 دومار(نار)، ۷۸  
 دونار(نور)، ۷۹  
 دویداشتراس، ۳۶۹  
 دهارانا، توجه کامل، ۱۸۵  
 دهارما، شریعت حق، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۷۳  
 دهامایادا (مزامیر بودا)، ۱۷۳  
 دهایانا، مراقبه و تفکر، ۱۸۵  
 دهلی، ۲۱۰  
 دهیان، ۱۶۳، ۲۷۱  
 دهینا بودا، ۱۵۶، ۱۵۷  
 دیانا، ۷۲، ۱۱۶۲، معبد، ۶۵  
 دیرساکیا، ۱۶۶، ۱۶۹  
 دیرها، زندگانی در، ۴۲۹  
 دیرهای بندیکنین، ۴۲۹  
 دیری‌ها، ۲۰ تا ۲۵، مرگ در نظر، ۲۱، ۲۲  
 دیساتر، ۷۵  
 دیمتر-دمیش  
 دین (یل)، ۳۱۸، نوما، ۶۵

- دیو، ۳۰۰، ۳۱۰  
 دیوا انگرو نا، ۶۸  
 دیودیوس سیکولوس، مورخ یونانی، ۳۷۹  
 دیوس پیشار، ۷۸، ۹۳  
 دیوکلشیان، امپراطور، ۴۲۳  
 دیونیسوس، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۷۲  
 دیوها، ۳۰۹، ۳۱۷  
 ذوالنون، ۵۱۱ مصری، ۵۱۲  
 رابیندرانات تاگور، ۲۰۱  
 راجا (راجا)، ۹۲  
 راجا، حالت شوق، ۱۸۴  
 راجاگا، شهر، ۱۲۴  
 راجاپوگا، ۱۸۴  
 راجگاه، شهر، ۱۴۱  
 راجی، ۸۳  
 رادها، همسر کریشنا، ۱۹۵  
 راشنو، ۳۱۸  
 راکیل، ملک، ۳۶۲  
 رالوهیم با، ۳۱  
 رام، ۱۸۷، ۱۹۴ تا ۱۹۶، ۲۱۱  
 راماکریشنا (رام کریشنا)، ۱۹۲، ۲۰۲  
 راماناندا، ۲۰۸  
 رامانوجا، ۱۸۶ تا ۱۸۸  
 راماپانا، ۲۸، ۹۳  
 رام مهرانری، موسس فرقه برهموجا، ۲۰۰  
 راوانا، پادشاه اهریمنان، ۱۹۴  
 رای یوحاد، ۲۰۹  
 رباب، ۲۱۰  
 ربایون، ۳۵۶، ۳۵۷  
 رب، رابی، ۳۲۸  
 ربی عقبیه، ۳۶۸  
 رسولان، اعتقاد نامه، ۴۲۲  
 رشیدالدین السنا، ۵۲۷  
 رع، خدای آفتاب نیمروز، ۳۸، ۴۲  
 رعسمیس، فرعون، ۳۳۱  
 رفائیل، ملک، ۳۶۲  
 رفای، شیخ، مؤسس فرقه رافیه، ۵۲۰  
 رقص غله، ۱۳  
 رم-دروم  
 رموس، ۷۲  
 رمناسی، ۴۴۷  
 رراتیون، ۱۷۳ حکماء، ۶۴، فلاسفه، ۴۴۲  
 روان، ۳۱۸  
 روانا، ۲۸  
 روباه، خدای میوه و غلات، ۲۸۸  
 روح، انتقال، ۴۲، ۱۲۷۵، تطهیر، ۱۶۱ جاویدانی،  
 ۱۵، ۳۱۵ خارج کردن، ۱۲، ۱۳، در اشیاء،  
 کلی (یرهماتها)، ۱۸۷، ناپاکی، ۱۰  
 روح القدس، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۵،  
 ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۷  
 رودرا، ۹۴ تا ۹۶، ۱۹۰، ۳۰۵  
 روزه، ۱۱۱۷، رمضان، ۴۹۴  
 روم، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳  
 روم، دوره جمهوری، ۱۷۳ طبقه عالی، ۷۳  
 مذهب دوستی، ۱۷۳ قدیم - مذهب دولتی، ۶۷  
 رومولوس، ۷۲  
 رومیان، ۳۶۴ تا ۳۶۶، ۳۶۹، افکار مقتبس از  
 مشرق زمین، ۷۲ - ۱۷۳ اقتباسی از مذهب  
 یونانیان، ۷۱-۱۷۲، یاستانی، دین، ۶۵ تا ۱۷۴  
 تأثیر اتروسکانها در عقاید، ۱۷۰ خدایان،  
 ۶۶ تا ۱۷۰، سه گانه، ۱۷۱ عقاید نهائی، ۷۳  
 رومیة الکبری، شهر، ۴۱۵  
 رهبانیت، ۱۷۸، ۴۲۹، در قرون وسطی، ۴۴۱  
 ظهور، ۴۲۸

رهی، الهه، ۵۴، ۵۸	زمین، پرستش، ۲۲۶
ریاضت، ۱۱۷؛ شاقه، ۱۹۹	زن-بودیزم، ۲۹۰
ریتا، ۹۶، ۳۰۱	زن، محبت، ۱۱۷
ریتا-آشا	زندگان، تدفین، ۲۲۹
زیشتل، ۴۶۸	زنوفون، ۶۲
ریچارد ملقب به (قلب الاسد)، ۴۴۰	زو، ۴۷
ریسمان مقدس، ۳۲۱	زودو، ۱۶۲
ریگ ودا، ۹۳ تا ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۸۱، ۳۰۰	زونیکلی، اولریتس، کشیش، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴
۳۱۴	۴۶۱
ریوبو، شینتوئیزم ترکیبی، ۲۸۳	زهره، ۴۶
	زید، غلام خدیجه، ۴۸۴، ۴۸۷
	زیری، ۳۱۶
	زیکورات‌ها، ۵۲
زاگزیوس دیونیوسوس، الهه حزن و مرگ-	زیو، ۷۸
دیونیوسوس	
زان (چان)، ۱۶۳، ۱۶۴	
زئوس (دایوس پیتار)، ۳۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷ تا	
۶۰، ۶۹، ۷۸، ۳۵۹	
زدوگ، ۳۶۳	
زردشتیان (زردشتیان)، ۹۶	
زرد، معبد، ۱۶۹	
زردشت، ۳۰۰، ۳۰۴ تا ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱	
تا ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۳؛ حیات و	
تعالیم، ۳۰۲-۳۱۱، دین ایرانیان قبل از ،	
۳۰۰-۳۰۲	
زردشت‌نامه، ۳۱۳	
زردشتی، پیدایش، ۲۹۹ تا ۳۲۴	
زردشتیان، ۳۲۱ تا ۳۲۳، ۳۷۰، ۳۷۲؛ در زمان	
مناصر، ۳۲۰	
زرواستر، زرتشت، ۳۰۲	
زروان، ۳۱۶	
زربین، معبد، ۲۱۶	
زکات، ۴۹۴	
زکریا، نبی، ۳۵۴، ۳۵۷	
زمزم، چاه، ۴۸۰	



- ساوشیان، ۳۱۱  
 سابی‌تو، دویزه دریا، ۵۰  
 ساین، ۶۴  
 ساتوا، حالت سبکی و سادت، ۱۸۴  
 ساتورنوس، ۶۸، ۶۶  
 سادوها، ۱۹۸، ۱۹۹  
 ساراوانی، رود مقدس، ۱۹۷  
 سامانیان، ۳۲۰، ۳۷۰  
 ساکتی، ۱۵۴  
 ساکسوها، ۷۸  
 ساکیاس، ۱۴۰  
 ساکیامانی (گوناما)، ۱۵۵، ۱۵۷ و همچنین —  
 ساکیامونی  
 سالی‌ها، ۶۹  
 سامادی، فنا و اشتراق مطلق، ۱۸۵  
 ساماودا، ۹۳، ۹۷، ۱۸۱  
 سام بودهی، ۱۳۶  
 سامریان، ۳۵۴  
 سامارا (تناسخ)، ۱۰۵ تا ۱۰۷  
 ساموئیل، ۳۳۷  
 سانگرا (غریزه)، ۱۳۰، ۱۸۶، ۱۸۷  
 سانگها، دیربودائی، ۱۲۷، ۱۲۸  
 سان‌هین‌شان (جزایر متبرکه)، ۲۴۱  
 ساوانارولا، ۴۴۷  
 ساورگ، خدای آتش، ۸۳  
 ساوتیا، خدای شمع آفتاب، ۹۵  
 سبت، یوم، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۵۷  
 ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۸۰  
 ۳۰۷  
 سیمینی، ۲۶۱  
 سیتیهوس سوردس، امپراطور، ۴۲۳  
 سیننامشین‌یو، ۳۰۷  
 ست، ۳۷  
 ستورلسون، ۷۸  
 ستی، (=وزاندن زن بیوه)، ۳۰۱  
 سحر، ۹، ۱۲، در بابل، ۵۱-۵۲، عوامانه، ۱۲  
 و مذهب در استرالیا، ۲۰ تا ۲۵، در افریقا،  
 ۲۸ تا ۳۱، در هندوستان، ۲۵ تا ۲۸  
 سخمیت، الهه، ۳۶  
 سراپس (سراپس)، ۳۶، ۷۳  
 سرافیل، ملک، ۳۶۲  
 سرافیم، خدایان -وزنده، ۳۲۷  
 سرس، ۶۸، ۶۶  
 سرنگه‌سان‌گام‌یو، ۱۵۴  
 سرنوشت، ۸۳  
 سرنونس، ۷۶  
 سرو، ۳۱۶  
 سروش، ۳۰۷، ۳۱۸  
 سزار، قیصر، ۷۵  
 سعدیابن یوسف، دانشمند یهود، ۳۷۳  
 سفخت، الهه، ۴۰  
 سفسر، پیدایش، ۳۲۹؛ تنبیه، ۳۵۰؛ خروج،  
 ۳۳۳-۳۳۴  
 سقراط، ۲۷۲  
 سکانداه-اسکانداه  
 سلحها، ۶۴، ۷۵، ۱۷۸، کاهنان، ۷۷، اقوام، ۷۷،  
 ۸۲  
 سلطان‌پور، ۲۰۹  
 سلمان‌پاوسی، ۴۸۹  
 سلوکیه‌ها، ۳۵۸  
 سمدی، غرقشدن در برهما، ۱۷۸  
 سنکریم، سردار آشوری، ۳۴۴  
 سنت، اوگوستین، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۴۳، دمی‌نیک،  
 مؤسس فرقه دمی‌نیکان ۴۴۱، فرانسیس  
 آسیسی، مؤسس فرقه فرانسیسکان، ۴۴۱  
 هوین، ۱۶۲  
 سنکهاایا، ۱۰۱  
 سنکاپور، ۲۱۶  
 سن‌یاسی، ۱۹۹  
 سن‌یاسین، مرحله فقر و قدوسیت، ۱۷۷

- سو، کوه، ۱۶۳  
سوادشی، ۲۰۵  
سوارگا، آسمان، ۱۸۱  
سوامی دیاناند، مؤسس فرقه آریاسماج، ۲۰۱  
سوانارولالو، ۳۶۱  
سوئد، ۷۹  
سوئی جن، ۲۲۱  
سوترا(ی)، ۱۶۳، ۱۶۴، برهما، ۱۶۱، سرزمین  
پاک، ۱۶۱، گوهر، ۱۶۱  
سودرا (پاک)، ۲۰۳  
سودراها، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷  
سورپا، خدای آفتاب، ۹۵  
سوسانور، خدای طوفان، ۲۷۹ تا ۲۷۸، ۲۸۱  
۲۸۷  
سومل لوس، ۷۶  
سوسیالیستی، ۲۷۴  
سوشیان، ۳۱۹، ۳۱۵  
سوفوکیلیس، ۶۲  
سوق عکاظ، ۴۸۳  
سوکا، ۱۵۲، ۱۵۳  
سوکور، ۱۹۷  
سوما، شراب، ۹۴ تا ۹۷، ۱۳۰۱، شراب الهی،  
همچنین - هوما  
سوماچین، مورخ، ۲۳۸  
سومر، ۴۷، ۳۲۹، سومریان، ۱۴۸، آلهه، ۳۵،  
۳۶، سلطنت، ۳۵  
سوندو، ۱۵۲  
سونگ، ایالت، ۲۳۴، ۲۵۹  
سونگ، سلاله، ۲۴۰، سونگها، ۲۶۹  
سونیاتسن، پدر چین جدید، ۲۷۴  
سویکو، امپراطور، ۱۵۳  
مه گوهر، ۲۳۱  
سیام، ۱۳۶  
سب، ۲۸  
سبیل، ۷۲  
سیتا، ۱۹۴، ۲۰۲  
سیداحمدخان، ۵۳۳  
سیددارتا، ۱۲۲  
سیروس (قبرس)، ۵۳  
سیروسکبیر، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۱۲  
سیریل، اشقف اسکندریه، ۳۲۶  
سیکها (سیکها)، ۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲ تا ۲۱۵،  
قوم، ۲۰۷، هند، ۲۰۵  
سیکھیزم، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، تاریخیچه  
سیاسی، ۲۱۳  
سیمونی، ۳۳۹  
سینا، کوه، ۳۳۲، ۳۳۶، و همچنین - هورب  
سیلان، ۱۶۳  
سین، ۳۶، ۲۶۱  
سینگ، ۲۱۵  
شاول(شاول)، اولین پادشاه اسرائیل، ۳۳۷، ۳۴۰  
شارل اول، پادشاه انگلیس، ۳۵۸  
شارل پنجم، امپراطور، ۳۶۱  
شارل مارتل، ۴۳۳، ۴۳۴، ۵۰۰  
شارلمانی، ۳۳۸  
شافعی، مؤسس فرقه شافعی، ۵۰۸  
شاکتی، ۱۶۸  
شاکتی، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶  
شاکتیزم، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۲  
شام، شهر، ۳۹۹  
شانکتی، ۱۶۷  
شانکهایا، مکتب، ۱۸۳، ۱۸۴  
شانگتنی، (سلطان آسمان)، ۲۴۰، ۲۶۰  
شانگها، سلاله، ۲۱۶  
شانگهای، شهر، ۲۲۶  
شانگپانگ، ۲۶۰  
ششول، هاویه، ۳۶۱، ۳۶۲

- شرادها، ۱۷۵  
شلیماس، ۳۶۸  
شمش، خدا، ۳۶  
شمعون (پطرس)، حواری، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۱۴  
شمعون، ۱۲، ۱۸۸  
شمویل پینمیر، ۳۵۷  
شن، اردواح نیک، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸  
شن، امپراطور، ۲۵۷  
شن تاو، ۲۶۰  
شن تونگ، ۲۲۲  
شو، عمل متقابل، ۲۵۰، ۲۵۱  
شوانگ ترو - چوانگ ترو  
شوگوکوشی، امپراطور، ۱۵۳  
شورای، کتستانس، ۴۴۷، ۴۵۱؛ لاتران، ۴۴۰  
شوگان، ۲۸۵  
شوگون، سلاله، ۱۵۳  
شی، خالکوزین مرتفع، ۲۲۶  
شیتاراما، ۲۸  
شیخ محمد عبده، ۵۳۲  
شیطان، ۳۰۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۹۲  
یرستی، ۱۵۴، ۱۸۸  
شیعه، مذهب، ۵۱۷، ۵۲۳  
شیلاوه، شهر، ۳۳۹، ۳۴۷  
شیل هنیو، صومعه، ۱۶۹  
شنتای، ۲۹۲  
شینتو، ۱۵۳؛ اسطوره در تاریخ ژاپن، ۲۷۹؛  
ویدایش، ۲۷۷؛ تأثیر مذهب و فرهنگ چینی  
در، ۲۸۱؛ حیات نوین در قرن هفدهم، ۲۸۳  
تا ۲۸۶؛ مذهب پرستش وطن در ژاپون، ۲۷۶-  
۲۹۳  
شینتوئیزم، سابقه اجتماعی، ۲۸۰  
شینتوتوری، ۲۹۲  
شیران، ۱۶۲  
شینگون، ۱۶۴  
شیوا، خدای سرگ، ۹۴، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۸۷
- ۱۸۹، ۱۹۰ تا ۱۹۳، ۱۹۵ تا ۱۹۹،  
۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۰۵  
شیوائیزم، ۲۰۰  
شبه (حیات و عزت نفس)، ۲۷۴  
شبه هوانگ تی، اولین خاقان مسیحی، ۲۳۱، ۲۶۱،  
۲۶۸، ۲۷۲  
صابیان، ۴۷۸  
صباح، حسن، ۵۲۵  
صاح النجاری، کتاب، ۵۰۳  
صحن عهد عتیق، ۳۵۱  
صدقی، سلطان یهود، ۳۴۸  
صدوقیان، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۰۲  
۴۰۴، ۴۰۸  
صفا و مرو، ۴۸۰  
صفوره، زن موسی، ۳۳۲  
صفوریه، شهر، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۱  
صندوق عهد، ۳۳۹  
صنهار ریم (صنهار دیم)، شورای مشایخ یهود،  
۳۶۳، ۳۶۸  
صوفی، ۵۱۲  
صیهونیزم، ۳۸۰
- طاروس، شهر، ۴۱۰  
طاروس، جبال، ۴۹۸  
طالس، ۶۲  
طایف، شهر، ۴۸۷  
طبریه، شهر، ۳۸۵  
طبیعت، پرستش مظاهر، ۱۴ تا ۱۶  
طراس (ترودی باستانی)، ۴۱۱  
طریقه علم (جنانامارگا)، ۱۷۶

- طلا، معبد، ۲۱۵  
طوفان، داستان، ۴۸ تا ۴۹
- در، ۶؛ سحر در، ۷، ۸  
علی، ابن عم پیغمبر، ۴۸۷، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۲۲  
عمامه زوال، ۲۳۸  
عم، ۵۲۲؛ فتوحات، ۴۹۸  
عمونیان، ۳۴۲  
عمونیت‌ها، ۳۵۴  
عناتوث، شهر، ۳۴۶  
عوبدها، ۳۵۷  
عهد خمه، ۱۱۷  
عید، پوریم، ۳۷۷؛ خسوخ، ۳۷۷؛ خمین  
(ینطیکست)، ۴۰۸، ۴۰۷؛ رایش هسانه، ۳۷۷؛  
سایبان، ۳۷۷؛ سدر، ۳۷۶؛ شاباعوث (عید  
خمین)، ۳۷۶؛ فصیح، ۳۵۶، ۳۷۶،  
۴۱۶؛ کتیبه‌ها، ۳۷۷  
عیسی مسیح، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۵۰، ۳۸۲ تا ۳۸۴،  
۳۸۶، ۳۹۰ تا ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲،  
۴۱۳، ۴۱۹، ۴۳۶؛ آغازبعثت در جلیل، ۳۹۱؛  
برخاستن از مردگان، ۴۰۷؛ یسرخدا، ۴۱۸،  
۴۲۵؛ تعالیم اخلاقی، ۳۹۸؛ تعالیم دینی، ۳۸۸  
تا ۴۰۵؛ تمسید و آزمایس، ۳۸۹ - ۳۹۱،  
سرگذشت، ۳۸۸ تا ۳۹۳؛ ماهیت، ۴۲۶؛  
مصلوب شدن، ۴۰۳
- غزالی، ۵۱۶؛ مملکت جمعی، ۵۱۴ تا ۵۱۷  
غزل‌الآغزال، ۳۵۷  
غزنوی‌ها، ۲۰۸  
غزوات محمد، احد: ۴۸۸؛ بدر، ۴۸۸؛ خندق،  
۴۸  
غسل، ۱۹۷، ۳۱۷، ۳۱۸  
غلام احمد قارابانی، مؤسس فرقه احمدیه، ۵۳۵  
غیبکوئی، ۵۲  
غیرتمندان، ۳۶۵، ۳۸۶، ۳۷۸، ۳۹۰، ۴۰۳
- عاموریان، ۳۲۹، ۳۳۲  
عاموس، نبی، ۳۴۲، ۳۴۴  
عامه، دین، ۱۷۱  
عایشه، دختر ابوبکر، ۵۰۱  
عبادت، دوخدائی، ۳۶؛ سخدائی، ۳۶  
عبدالقادر گیلانی، مؤسس فرقه قادریه، ۵۲۰  
عبدالمطلب، جد پیغمبر، ۴۸۲  
عبدالوهاب، مؤسس فرقه وهابیه، ۵۰۹  
عبدالله بن میمون، ۵۲۴  
عبرانی، قوم، ۳۳۵  
عبرانیان، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷،  
۳۴۹، ۳۶۱، ۴۱۸؛ مذهب، ۳۲۶  
عثمان، ۴۸۷، ۵۰۱، ۵۲۲  
عدم، ۲۷۰  
عرب، قوم، عقاید قبیل از محمد، ۴۷۶؛ وحدت  
قوم، ۴۹۷  
عربستان، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱  
عرفان (اگنوس-م)، ۷۲، ۹۰، ۱۰۳  
عرفانی، ۱۰۷، ۱۰۸  
عرفه، ۴۹۵  
عروسی، ۴۳۷  
عزرا، ۳۵۵، ۳۵۷  
عزی، صنم، ۴۸۱  
عزیا، پادشاه، ۳۴۳  
عشاء رسانی، ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۳۷، ۴۵۲  
۴۵۳، ۴۵۵  
عصر، اهرام، ۳۹؛ برنز، ۵۳؛ برهمنی، ۸۹؛  
جمهوریت، ۶۴؛ شولیتیک، ۹۰، ۳۴؛ ودیک  
۹۸، ۹۹، ۱۹۰  
عصر حجر، ۸، ۳۴؛ جدید، ۲۰؛ قدیم، ۲۰؛ دین

- فارس، خلیج، ۴۷  
فانز، ۶۶  
فاطمه زهرا، دختر پیغمبر، ۴۸۴  
فانتاسباگوریا، ۱۸۶  
فاهین، ۱۶۰  
فتودال، ۲۵۸، ۲۶۱  
فتودالیزم، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۸۳  
فتیش، ۹، ۱۲، ۲۸۰، ۵۸۱  
فتیشیزم، ۱۸۸  
فجار، حرب، ۴۸۳  
فراس یاگویا، ۱۴۶  
فراغه، سلاطین مصر، ۳۳۰، ۳۳۷  
فرانسه، ۷۵، ۷۷، ۴۵۴، ۴۶۳  
فرانسیس زاویر، ۴۶۲  
فرانک‌ها، ۷۸  
فرون، ۳۳۱، ۳۳۲  
فرقه، اثنی عشریه، ۵۲۲، احمدیه، ۵۳۵، آریا سماج، ۲۰۱، ۲۰۲؛ اسماعیلیه، ۵۲۳، اسن‌ها، ۱۳۶۶، اناباتیست، ۲۵۶، بابیه، ۵۳۶، باطنیه (حشاشون)، ۱۶۲، ۱۵۲۵، برهموساج، ۲۰۰، ۲۰۱، ۵۳۳، بندیکت‌ان، ۴۴۱، بهائیه، ۵۳۶، پیورتیان، ۴۵۸، تین‌تای، ۱۶۳، ۱۶۴، جبریه، ۵۰۶، جین، ۱۱۹، حنفیه، ۵۰۸، دروزیه، ۵۲۸، دمی‌نیکان، ۴۴۱، رافیه، ۵۲۰، زان (جان)، ۱۶۳، ۱۶۴، زندیه، ۲۲، سافیه، ۵۳۳، سیس‌ریکان، ۴۴۱، شافیه، ۵۰۸، شیبه، ۵۲۱؛ شین، ۱۶۲، شینگون، ۱۶۵؛ صدوقیان، ۱۳۶۳، صوفیه، ۵۳۰، ۵۱۰، عقلائی، ۱۶۳، غیرتمندان، ۳۶۵؛ فاطمیه، ۵۲۴؛ فرانسیسکان، ۴۴۱؛ فریسیان، ۳۵۷، ۳۹۹؛ قادریه، ۵۲۰، قارطان، قارثیه، ۳۷۲، ۳۷۳، قدریه، ۱۵۰۶، قرامطه، ۵۲۴؛ گنوستیک، ۴۲۰؛ مالکیه، ۵۰۸؛ مرجیه، ۵۰۴؛ مرصونیه، ۴۲۰؛ مردوزه، ۱۶۴؛ معتزله، ۱۶۰؛ مولویه، ۵۲۱؛ مهاابا، ۱۵۴، ۱۶۰؛ نعمانیه، ۳۸۴؛ واحدیون، ۴۵۷؛ وهابیه، ۵۰۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱۶۶۲، ۱۶۶۳، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵، ۱۶۶۶، ۱۶۶۷، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹، ۱۶۹۰، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۶۹۳، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۰۷، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۱، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۰، ۱۷۲۱، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۴، ۱۷۲۵، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۲۸، ۱۷۲۹، ۱۷۳۰، ۱۷۳۱، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۳۵، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷، ۱۷۳۸، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۴۱، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳، ۱۷۴۴، ۱۷۴۵، ۱۷۴۶، ۱۷۴۷، ۱۷۴۸، ۱۷۴

- قانون، پارشوا، ۱۱۲، خون‌آلود، ۴۵۵، سیمین،  
۲۵۰، طبیعت در عالم روحانیت، کتاب، ۴۷۱،  
کرما، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۹، ۲۰۹، ۲۱۲  
قانونیون، ۲۶۰ تا ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶  
قبول سلسله مقدس، ۴۳۷  
قدوسی، ۱۷۸  
قرآن، ۲۱۳، ۴۷۵ تا ۴۷۶، ۴۹۰، ۵۰۵، ۵۰۹؛  
ازلیت، ۵۰۶، ۵۱۰، مجموعه وحی محمدی،  
۳۹۲، و حدیث، ۵۰۸  
قربانی، ۱۳، ۱۶، ۲۰۱، ۲۷۱، ۳۳۵، ۳۳۸ تا  
۳۳۹، ۳۴۵، تقدیم، ۹، ۱۷۴، در برابر  
امیراطور، ۴۲۳، ۴۲۴؛ در بابل، ۵۰ تا ۵۱؛  
رسم، ۱۹۶، نزد سلطنتها، ۷۷  
قریش، قبیله، ۴۸۲، ۴۸۶  
قرینت، شهر، ۴۰۷، ۴۱۱  
قسنطنین - کنستانتین امیراطور روم  
قسنطنطیه، ۴۲۸، ۴۳۳، ۵۰۲  
قوانین، شرایع (مانو)، ۱۷۵، صنفی، ۹۰، منو،  
۱۷۳، ۱۷۷  
قوای غیبی، ۲۷، ۳۱، مرموز، ۳۲۸  
فوبلای خان، ۱۶۶  
قوم، لائین، ۶۵، هند و آریائی، ۹۲  
قیامت، ۳۱۰، ۴۹۲  
قیصاریه، شهر، ۴۰۳، ۴۰۴  
کائوتسو، ۲۷۲  
کابالی، ۱۶۷  
کابالیزم، ۳۷۴ تا ۳۷۵  
کاپادوکیا، ۷۳  
کایی‌تولین، ۶۹، تل، ۷۰، ۷۱  
کاپیلا، ۱۸۳  
کاشیزم، ۴۶۹  
کاتولیک، ۴۱۹، ۴۲۰  
کچک، شلوار کوتاه، ۲۱۵  
کرا، دستبند، ۲۱۵  
کراکالا، امیراطور، ۴۲۳  
کارتاز، کارتازها، ۶۵، ۲۱۱  
کارل بارث، ۴۷۲  
کارما، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰،  
۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۷، قانون، ۹۱،  
علت و معلول، ۱۰۷  
کارتا، ۶۷  
کارمانما، ۶۷  
کارهانه‌ها، ۳۱۳  
کاساپا، ۱۴۱  
کاست، ۹۲، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۲۲،  
۱۲۸، ۱۳۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸،  
۱۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۵  
سیستم، ۲۰۸  
کاشاتریاه‌ها، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۱،  
۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۰۹  
کاشاتریا، ۱۹۴  
کاش چاندراسن، ۲۰۱  
کاگوتوشی (خدای آتش)، ۲۷۸، ۲۸۰  
کالاکاکرا، ۱۶۷  
کالسون، شهر، شورای، ۴۲۶، ۴۲۷  
کالفا، ۱۰۴  
کالکی، ۱۹۴  
کالوین، زان، ۴۵۳، ۴۵۴  
کالی (مادر کل)، ۱۵۴، ۲۰۲، همسر شیوا، ۱۰۱  
کالیگولا، ۷۴  
کاما، ۱۷۳  
کاماتوترا، ۱۷۳  
کامی، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۸۴، ۲۸۷، الهه، ۲۸۱  
دانا، ۲۹۳  
کاندا (شمشیر)، ۲۱۵  
کانوسا، قصر، ۴۳۹  
کانیشا (مصاحب شیوا)، ۱۹۲

- کانشکا، ۱۴۷، ۱۴۸  
کانکا (شاه)، ۲۱۵  
کادی‌ها، ۳۱۳  
کاهنان، ۳۶۳؛ به‌وجود آمدن، ۱۶؛ تأسیس دوات، ۳۵۵  
عقیده به، ۱۰  
کبودیشی، مؤسس فرقه مرموزه، ۱۶۴  
کبیر، ۲۰۹، ۲۱۳؛ پانتیس، ۲۰۸  
کتاب، احیاء علوم الدین، ۵۱۶؛ ادا، ۸۰؛ استر، ۳۷۷  
اصل الانواع، ۴۷۰؛ اصول مین، ۲۵۶؛  
انالکت، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۸؛ انجیل،  
۳۸۳ تا ۴۱۸؛ اوستا، ۳۰۰ تا ۳۲۳؛ ای‌چینگ،  
۳۴۶؛ یوندهشن، ۳۱۸؛ پادشاهان، ۳۵۷؛ تائوت  
چینگ، ۲۵۹؛ تاموئه، علم بزرگ، ۲۴۷،  
توریه، ۳۳۱، ۳۳۳؛ جاناتا، حکایات، ۱۲۳؛  
چون چیو، سالتام، بهار و باییز، ۲۴۶؛ چونگ  
یونگ، تعالیم مین، ۲۴۷؛ حیات و تعالیم  
محمّد، ۵۳۴؛ شوچینگ، تاریخ، ۲۴۵؛  
شی‌چینگ، شعر، ۲۴۵؛ صحاح‌البخاری، ۵۰۳؛  
عهد جدید، ۳۸۳، ۴۲۲؛ عهد عتیق، ۳۲۵؛  
قانون طبیعت در عالم روحانیت، ۴۷۱؛ قرآن،  
۴۷۵-۴۸۶، ۴۹۰-۴۹۲؛ گران‌دصاحب (گران‌ت)،  
مذهبی، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵؛ لی‌چی، آداب،  
۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱؛ لسی‌شی، شعائر، ۲۴۶؛  
مجموعه ولکات، ۴۲۹؛ متیکوس، ۲۴۷؛  
مهابهارانا، ۱۸۹، ۱۹۴؛ میشنا، ۳۶۹؛ نهج-  
البلاغه، ۵۰۳؛ نیلوفر قانون، ۱۶۵، ۱۶۶؛  
وداهای اریمه، ۹۵، ۱۰۷، ۲۰۱، ۲۰۲؛ هدایت-  
المضلین، ۳۷۴؛ هژئوچینگ، ۲۵۸  
کتاب مقدسه، تحقیق در، ۴۶۹  
کرت، ۵۳  
کرمل، کو، ۳۴۱  
کشتی (کمر بند مقدس)، ۳۰۲  
کشیشان، به‌وجود آمدن، ۱۶  
کج، ۴۰، ۶۱  
کرومانیون‌ها، ۶، ۷، ۸  
کره، ۱۵۶  
کریستف کولومبوس، ۴۴۷  
کریشنا، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴،  
۱۹۵، ۱۹۶  
کریئوس (الهه)، ۶۸، ۶۹  
کریئوس، حکمران رومی، ۳۸۶  
کعبه، ۴۸۰  
کمرناحوم، شهر، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۲  
کلدانیان، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸  
کلکته، ۲۰۰، ۲۰۲  
کلمه، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۲۶، ۱۴۵۷؛ حق،  
۱۶۴  
کلمان دوم، ۴۱۹؛ رومی، ۴۱۹  
کلیسا (ی)، اخذ مالیات، ۴۴۷؛ ارتودکس شرقی،  
۴۳۵، ۴۳۶؛ امپانیا، ۴۶۱؛ اصلاح لوتر،  
۴۵۰؛ انشقاق در، ۴۳۳؛ انگیلند، ۱۴۵۵  
۴۵۸؛ پروتستان، ۴۶۸، ۴۷۳؛ تحولات در،  
۴۶۳؛ دستگاه فساد، ۴۸۸؛ روس ۴۳۷؛ روس؛  
۴۲۲، ۴۲۷؛ روم کاتولیک، ۴۳۸؛ شرقی، وضع  
کنونی، ۴۳۷؛ ظهور اختلاف بین شرق و غرب،  
۴۳۷؛ قدیم کاتولیک، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۶۱، ۴۵۰،  
۴۶۴، ۴۶۵؛ کاتولیک از قرن شانزدهم، ۴۶۰؛  
مسیح، کنفرانس جهانی، ۴۷۳؛ متدیست،  
۴۶۷؛ معادله ام‌وال، ۴۲۴؛ نهضت اتحاد،  
۴۷۲  
کمونیزم، ۲۰۲، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۷۵  
کنستانتین، امپراطور روم، ۳۷۲، ۴۲۴، ۴۲۵ و  
همچنین قسطنطنین  
کنسان، کشور، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰  
کنمانیان، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹  
اعباد فلازه، ۳۳۹  
کنفوسیوس، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۰،  
۲۳۴، ۲۳۶ تا ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۷ تا ۲۷۵،  
اصول اخلاقی، ۲۴۸، حکمت، ۲۵۸ تا ۲۶۷  
کنفوسیانیسم، ۱۵۱، ۲۳۹، ۲۵۷ تا ۲۷۵؛ دین

- دولتی، ۲۷۲ تا ۲۷۵  
کنیسه، ۳۵۶، ۳۹۲، ۴۰۹، آغاز پیدایش، ۳۴۹  
کنیسه‌ها، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۷۹  
کوالا، ۱۱۳  
کوانگ، ۲۵۷  
کوانین، ۱۵۶  
کوبو، ۱۶۵  
کوجی، ۲۱  
کوشیه، ۱۶۶  
کورو، ۱۸۰  
کورونوس، ۵۸  
کوره، ۶۱  
کوزیک، ۲۷۷، ۲۷۸، تاریخ وقایع گذشته، ۲۸۲  
کوسی‌نارا، ۱۲۹  
کوشان، قوم، ۱۴۷  
کوکوتی، ۲۷۶  
کوهوشوئی، ۲۸۲  
کومونی، ۵۳  
کومونیزم - کمونیزم  
کومیان سیبل، ۷۱  
کومین‌تانگ (حزب ملی چین)، ۲۷۴  
کونسوس، ۶۶، ۶۸  
کونکی، ۲۱، ۲۲  
کونومو، ۳۶  
کوه‌نور، ۲۱۶  
کوهونگ (نویسنده)، ۲۳۸، ۲۳۹  
کوی (ارواح بد)، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸  
کویکرها، ۴۵۹، ۴۶۰  
کهالسا (پاکان)، ۲۱۵  
کیتان‌ها، ۲۶۹  
کیدوش، شراب، ۳۷۶  
کیرینوس، ۷۰  
کیس (نیریدن‌مو)، ۲۱۵  
کیش، ۲۱۱  
کیبمی، امیراطور، ۱۵۲
- کینگدون، مؤسس سلسله چو، ۲۵۷  
کیرواشینتو، ۲۸۸  
گات، ۱۹۷  
گانا، ۳۱۷  
گاناها، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲  
گاروتان (خانه نعمات)، ۳۱۹  
گاریبالدی، ۴۶۴  
گالانیا، ۷۵  
گالها، ۷۵  
گالی، ۱۹۲  
گاندی، ۱۹۸  
گانش، ۱۹۵  
گاو، افسانه‌ای نخستین، ۳۱۲: حرمت به، ۱۹۷، ۲۰۰، ۳۰۰  
گاپامانر، ۹۳  
گیرها، ۳۲۱  
گدو، محله‌های یهودی، ۳۷۸  
گران‌گروی دوم، ۲۱۴  
گراورجان، معلم پنجم، ۲۱۳  
گرو (معلم)، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۱  
گروامرداس، ۲۱۳  
گروتمان، ۹۹  
گریکوری دوم، یاپ، ۳۴۴  
گریکوری هفتم، ۴۴۰  
جیرات، ۳۲۰  
گمارا (علوم تکمیلی)، ۳۷۰، ۳۷۱  
گنکو، ۱۶۲  
گنگ، رود، ۱۹۶، ۱۹۷  
گنوستیزم، ۲۸۶، ۳۲۲  
گنوستها، ۴۲۰، ۴۲۹  
گوادروا، ۳۰۷





- ماتوتا، الهه، ۶۸  
 مادر، ایالت، ۳۱۱  
 مادهاوا، ۱۸۸  
 ماردوخ، خدای بابل، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۳۱۲، ۳۹  
 ماردوک، ۳۲  
 مارس (مریخ)، الهه جنگ، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۶  
 مارسالها، ۶۹  
 مارسون، ۴۲۱  
 مارسیونیزم، ۴۲۲  
 مارکس، کارل، ۵۲۹  
 مارکیسم، ۲۰۲  
 مارکوبولو، ۱۶۶، ۴۴۷، ۵۲۶  
 مارکوس اوریلیوس، امپراطور، ۴۲۳  
 ماروت، ۹۴  
 مازینی، ۴۶۴  
 مازلان، ۴۴۷  
 مازیترات، ۶۷  
 مازیك، ۳۱۲  
 ماکیاولی، ۱۷۳  
 ماگادها، ۱۴۱  
 ماگنا، اعتقاده، ۷۲  
 مالك ابن انس، مؤسس فرقه، مالکيه، ۵۰۸  
 ماما، ۴۶  
 مانا، اعتقاد به، ۱۱، ۱۲  
 مانجو، سلاطین، ۲۷۳  
 مانسا، ۱۹۲  
 مانسیوس، پیشوای مکتب اصولی، ۳۶۱ تا ۴۶۴  
 مانو (قانون)، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۳  
 ۳۰۵، وظیفه زن در قانون، ۱۷۵  
 مانویان، آئین، ۴۳۰  
 ماوراء آلپ، ادیان، ۷۴  
 ماهیندا، شاهزاده، ۱۴۳، ۱۴۴  
 مایا، نیروی فریبنده، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۱۲  
 مبلغین، ۴۶۷  
 متدیسیم، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸  
 مجسمه بودا، ۱۴۶  
 محمد، پیغمبر اسلام، ۲۰۲، ۴۷۵، ۵۱۸، بمبت،  
 ۴۸۴، تأسیس دولت الهی، ۴۸۸، تعالیم، ۴۹۶  
 خاتم الانبیاء، ۴۹۱، دست یافتن بر مکه،  
 ۴۸۹؛ رسول الله، شکستن بت‌ها، ۴۸۹، ظهور  
 اندیشه نبوت، ۴۸۴، ظهور در مکه، ۴۸۶  
 وفات، ۴۸۹، هجرت، ۴۸۸  
 محمد بن عبدالوهاب، ۵۲۹  
 مدراش، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳  
 مدهاوا، ۱۸۶  
 مدین، سرزمین، ۳۳۲، ۳۳۳  
 مدینه، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۷، و همچنین یشرب  
 مدیج، ۳۲۶، ۳۳۸  
 منقهب، در اقوام سالفه و منقرضه، ۵ تا ۸۳،  
 هندوئیسم، ۸۹ تا ۱۲۰۶، سیکهیزم، ۲۰۷ تا  
 ۲۲۱، تائوئیسم، ۲۲۱ تا ۲۴۲، کنفوسیائیزم،  
 ۲۴۳ تا ۲۷۵، شینتو، ۲۷۶، ۲۹۳، زردشتی،  
 ۲۹۹ تا ۳۲۴، یهود، ۳۲۵ تا ۳۸۱، مسیحی،  
 ۳۸۲ تا ۴۷۳، اسلام، ۴۷۴ تا ۵۲۶  
 مرتاضان، ۱۱۲  
 مرتبه بودهی ساترا، ۱۶۰  
 مرجیه، ۵۰۳  
 مردانا، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱  
 مرکوری (خدای تجارت)، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۸  
 مرگ، زندگانی پس از، ۸، ۸۰، ۱۹۰، ۳۱۶  
 ۳۱۸، در مصر، ۴۰ تا ۱۳۲، نزد اقوام تیوتنی،  
 ۸۰، نزد منقهب، هندوان، ۱۵۱  
 مرموز، مفاهیم ۵۹ تا ۶۱  
 مریم عنبرا، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۵۷، ۴۶۴  
 مزدلفه، ۴۹۵  
 مزدیسینیزم، ۳۶۱  
 مزوزح، ۳۸۷  
 مسجد الاقصی، معبد بزرگ اورشلیم، ۳۶۸، ۳۷۳  
 مسلمان، سلاطین، ۲۰۸  
 مسلمانان، ۴۷۵، ۴۸۸، ۴۹۰، اصحاب حدیث یا

- اهل سنت، ۵۰۷، اصحاب رایى یا عقلیون،  
 ۱۵۰۵، رابطه با یهودیان، ۴۷۶  
 مسیح، ۲۰۲، ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۶۶، آئین، ۱۷۴  
 مذهب ۸۲  
 مسیحا، انتظار ظهور، ۳۶۴، ظهور، ۳۶۵، ۳۸۹، ۳۹۰  
 مسیحیان، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۳، ۴۰۰، قتل عام، ۴۱۵  
 مسیحیت، ۱۸۸، ۳۸۲؛ پولوزیست ها، ۴۱۹  
 اختلافات آریسن و اعتقادنامه نیکه، ۴۲۴  
 اختلافات اصولی، ۴۲۵؛ اختلاف با یهود،  
 ۴۰۹، ارتودکسی جدید، ۴۷۱، پولس، ۴۱۰  
 تحولات، ۴۰۶، تحولات عقاید تا اواسط قرن  
 دوم، ۴۱۷، تحول در اصول عقاید، ۴۶۳  
 دینیزم، ۴۶۶، رسم عبادت و تشکیلات کلیسا،  
 ۴۱۶، عرفان، ۴۴۵، غلبه قطعی و رسمیت،  
 ۴۲۳، کلیساهای قدیم، ۴۱۴، ۴۲۰، متدیسیم،  
 ۴۶۷، مخالفت امپراطور روم، ۴۲۳، مذهب  
 پرستشان، ۴۶۶، مقاومت و جفا، ۴۱۵  
 نهضت اتحاد کلیساها، ۴۷۲، و پولس، ۴۱۴  
 و دستگاه پاپ، ۴۲۷، و رومیان، ۴۱۵ و  
 گنوستیک و مرصونیه، ۴۲۰  
 مصر، ۷۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۸، ۴۲۹، ۴۹۹  
 ادیان ابتدائی در، ۳۳ تا ۴۵، اوضاع اجتماعی  
 در، ۳۳  
 مصریان، ۳۳۳  
 مصطفی کمال (اناکورک)، ۵۳۱  
 معاویه بن ابی سفیان، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۸  
 معبد، اورشلیم، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۸۰، ایزه، ۲۸۹  
 جگنات، ۲۱۰، دیانا، ۶۵، زرد، ۱۶۹، زرین  
 ۲۱۶، زوپیتر، ۶۹، شینتو، ۲۹۱، ۲۹۲، طلا،  
 ۲۱۵، وات، ۱۴۶  
 معتزله، ۵۰۶، ۵۰۷  
 معصیت جبلی، ۴۳۲  
 ممی، ۴۸۰  
 منول، ۱۶۶، ۲۶۹  
 منولستان، ۱۶۹، ۱۷۰  
 مقدسات سبیه، ۳۲۷  
 مقدمه، اشیاء، ۱۱  
 مکابیان، ۳۵۷، دوره، ۳۵۹، عصر، ۳۶۲  
 مکتب، چان، ۱۶۳، زمین پاک، ۱۶۲، ودانتا،  
 ۱۸۵، یوگا، ۱۵۹  
 مکرموس، ۴۲۳  
 مکشا (کمال نفس)، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷،  
 ۱۷۴  
 مکه، شهر، ۲۱۱، ۴۷۹، ۴۸۱  
 مگادا، ۱۶۱  
 مگادها، سلاطین، ۱۲۴  
 ملا، ۱۹۷  
 ملائکه، ۴۹۲  
 ملاکی نبی، ۳۵۷  
 ملک حسین، ۵۳۰  
 ملکه ویکتوریا، ۲۱۶  
 ملیتوا، اسقف ساردیس، ۴۱۹  
 منا، ۴۹۵  
 منات، صتم، ۴۸۱  
 مناجم، ۴۱۵  
 مناسک حج، ۴۹۵  
 منتر، ۱۹۳، ها، ۱۰۰  
 متراها، ۳۱۷  
 متنازدار (میلیندا) ۱۴۷  
 منوشی بودا، ۱۵۵  
 متوفیت، ۴۲۷  
 موآبیان، ۳۴۲، ۳۴۸  
 مواقه جنسی «میتوفا»، ۱۹۲  
 مویدان، ۳۲۲، ۳۲۳  
 موت، ۳۹  
 موتزو (موتی)، ۲۵۹، ۲۶۷  
 موتوری، دانشمند بزرگ زاپوتی، ۲۸۴، ۲۸۷  
 مورامورا (مورامورای)، ارواح پهلوانان داستانی،  
 ۲۱، ۲۲، ۲۳  
 موردز (دبری ها)، ۲۱

- موسای میدونی، ۳۷۴  
 موسیل‌هیم، ۸۰  
 موسی، نبی، ۳۳۲ تا ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۶۹، ۳۷۴؛  
 احکام‌عشره، ۳۳۳؛ داستان، ۳۳۱؛ میثاق‌یهوه،  
 ۳۳۱؛ و همچنین - مذهب  
 موسی مندلسون، دانشمند یهود، ۳۷۸  
 موعظه باغ غرالان، ۱۳۳  
 مونیزم (مونیسیم) (توحید)، ۹۸، ۱۰۱، ۱۷۲،  
 ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۰، ۴۷۰  
 و همچنین - وحدت وجود  
 مونوتئیزم (توحید)، ۳۱۵  
 مهابهارانا، ۹۲، ۱۹۳؛ رزم‌نامه باستانی، ۱۸۰  
 کتاب، ۱۸۹، ۱۹۴  
 مهاتما گاندی، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵  
 مهادوا (شیوا)، ۱۹۰  
 مهاریرا، مؤسس جینیسم، ۱۱۱ تا ۱۱۷، ۱۱۹،  
 ۱۲۱، ۱۳۰؛ بیردان، ۱۱۸؛ زندگانی، ۱۱۲  
 مهاریانا، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴،  
 ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۳۹؛ اخلاقیات  
 مکتب، ۱۵۷؛ انجیل کامل، ۱۵۴ تا ۱۶۰؛  
 پیدایش، ۲۶۷؛ فرقه، ۱۵۷؛ فلسفه مذهبی  
 مکتب، ۱۵۸؛ گوتاما، ۱۵۵؛ مذهب، ۱۵۸  
 مهاتیاییزم، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱؛ طلوع، ۱۴۷ تا ۱۴۹؛  
 در چین و ژاپون، ۱۶۰  
 مهدی‌المنتظر، ۵۱۹  
 مهیزم، مبادی، ۲۵۹، ۲۶۰  
 میتانی، ۳۰۱  
 میترا (خدای مهر)، ۹۳، ۹۹، ۱۵۷، ۳۰۱، ۳۰۰  
 ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۳  
 میتریا، ۱۴۵، ۱۴۶  
 میتولوژی، ۱۸  
 می‌جی، امپراطور، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۱  
 می‌چیرن، ۱۶۶  
 می‌ستا، ۵۵  
 میثاق، کتاب، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴  
 میگاه، نبی، ۳۴۵  
 میکائیل سروتوس، ۴۵۷  
 میکائیل، ملک، ۳۶۲  
 می‌لوهو، ۱۵۵  
 مین، کتاب فانتون، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷،  
 ۲۵۸، ۲۶۸  
 مینروا، الهه رومی، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵  
 منیگنی، خاقان، ۱۴۹، ۱۵۰  
 مینوآناها، ۵۳؛ فرهنگ، ۵۸  
 میوکلوس فلیکس، ۳۱۹  
 می‌یرا، سروشت، ۵۹  
 تابو، ۴۷، ۴۹  
 ناپلئون، ۴۶۴  
 ناتاپوتاوارادامانا، بنیانگذار جینیسم، ۱۱۲  
 نانان، نبی، ۳۴۱  
 ناتیا ساسترا، ۱۷۳  
 نازیم، نهضت، ۳۸۰  
 ناصر، شهر، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱  
 ناگارجونا، ۱۵۹  
 نام‌دو، ۲۱۳  
 نامه‌های رسولان، ۳۸۲  
 نانا، ۴۶  
 ناندی، مصاحب شیوا، ۱۹۲  
 نانک، ۲۱۰ تا ۲۱۳، ۲۱۵؛ پانتیس، ۲۱۵؛ نعالیم،  
 ۲۱۱؛ زندگانی و آثار، ۲۰۹؛ شارع سیکهیزم،  
 ۲۰۸  
 نتولیتیک، عصر، ۸، ۹، ۳۴  
 نتون هیتا (خدای ناساتیا)، ۳۱۶  
 نثیت، ۴۰  
 نیوکدنارمه بخت‌النصر  
 نیتون، ۷۱، ۷۲  
 نیتونوس، ۶۸

- نجات مطلق، ۱۸۲  
 نجس، صنف، ۱۸۸، ۱۳۰۳ همچنین — پاربا  
 نجوم، در بابل، ۵۲  
 نجمیا، ۳۵۵، ۳۵۷  
 نداویدیان‌ها، ۱۰۵  
 نرنوس، ۷۸، ۷۹  
 نروژ، ۷۹  
 نرون، امپراطور، ۷۴، ۳۶۷، ۴۱۶  
 نژرد، خدای ثروت، ۷۹  
 تسطوریوس، اسقف قسطنطنیه، ۴۲۶، ۴۲۷  
 نصرانیت، ۱۶۶  
 نظریه لیل، ۴۷۰  
 نفس (اگو)، ۱۵۹؛ تزکیه، ۱۹۹  
 نفیس، ۴۳  
 نماز، ۴۹۳  
 نهمطار، ۵۰  
 نمی، دریاچه، ۶۵  
 نوت، ۳۷، ۴۱  
 نورس ساگا، ۷۸  
 نورن، ۸۱، ۸۳  
 نوریثو، ۲۸۹  
 نوشابه بهشتی «تکتار»، ۲۱۰  
 نوگی، ۲۹۱  
 نوم، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۳  
 نومنا، ۷۰  
 نومی‌نا، ۶۵، ۷۰  
 نهج البلاغه، کتاب، ۵۰۳  
 نیاما، رعایت نظامات، ۱۸۵  
 نیاندوتال، انسان، ۶، ۷  
 نیپ‌پور، ۳۵، ۴۶، ۴۹  
 نیپورتا، خدای جنگ، ۴۷  
 نی‌جیرن، راهب بودائی، ۱۶۵  
 نیروانا (فنا)، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳  
 ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۲  
 ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۱۲  
 نیسیر، سرزمین، ۴۹  
 نیه، شهر، اعتقادنامه، ۴۲۴، ۴۲۵  
 نیل، رود، ۳۳  
 نیلوفر قانون‌حق، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵  
 نین‌اورتا، ۴۷  
 نین‌تود، ۴۶  
 نینوا، شهر، ۳۳۶  
 نین‌هورساک، ۴۶  
 نی‌نی‌گی، ۲۷۹، ۲۸۹  
 وات، معبد، ۱۴۵، ۱۴۶  
 واتیکان، ۴۶۴  
 واراسموس، ۴۶۱  
 وارنا، ۱۰۰  
 وارونا، خدای نظم و ترتیب، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰  
 ۳۰۵  
 والاسکیالف، ۹۷  
 والترنوس، ۶۶  
 والرین، امپراطور روم، ۴۲۳  
 وال‌هالا — نالار وال‌هالا  
 وانداها، ۷۸  
 وانگک تونگک، ۲۶۸  
 وانگک یانگک‌مینگک، ۲۷۱، ۲۷۲  
 وایو، خدای باد، ۹۴، ۳۰۱، ۳۱۴  
 وجوویس، ۶۸  
 وحدانیت، ۲۰۸  
 وحدت وجود (مونیزم)، ۱۹۰ عقیده به، ۶۲  
 ودا، ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۹  
 ۲۰۹، ۳۰۰  
 ودائی، عصر، ۹۰، ۹۲  
 ودانتسوترا، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸  
 ودانتیزم، ۲۰۱، ۲۰۲، ۱۸۸

- ودانتيك، فلسفه، ۱۰۳، ۱۶۰  
 وداها، ۲۰۱، ۲۰۲  
 وديك، ۲۹۹؛ اساطير عصر، ۹۸، ۹۹، ۱۹۰  
 وديكتوس، ۶۹  
 ورفه، ابن عم خديجه، ۴۸۴، ۴۸۵  
 ورناكولار، ۲۰۹  
 وريثرا، ۹۴  
 وسياميان، ۳۶۷  
 وسنا (همتيا)، ۵۳، ۶۶، ۶۸  
 ولترنوس، ۶۸  
 ولگنوس، ۶۸  
 ولگات، كتب مقدسه، ۴۴۲، ۴۴۷  
 ونديداد، ۳۰۰  
 ونوس، ۶۸، ۷۱، ۳۳۹  
 وو، امپراطور، ۲۵۷  
 ووتسونگ، امپراطور، ۱۵۱  
 ووني، خاقان، ۱۶۳، ۲۳۸، ۲۶۶، ۲۷۲  
 وودي (سكون نفس)، ۲۳۳  
 وهابيه، نهضت، ۵۲۹  
 وهومنه (همن)، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۲۳  
 ويرجيل، ۷۲  
 ويروگانا، ۱۵۶، ۱۶۵  
 ويسيرد، ۳۰۰  
 ويسياها، ۱۰۰، ۱۰۶  
 ويشتاسپ، ۳۰۴، ۳۰۵ و همچنين ويشتاسپا  
 ويشنو، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۲؛ پروردگار آفتاب، ۹۵؛ خدای حيات، ۱۸۹؛ هيوطات، ۱۹۳  
 ويشيوئيزم، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۸  
 ويشواكازما، ۹۸  
 ويكتور، ۶۹  
 ويكتور امانوئل، ۴۶۴  
 ويلز، ۷۶  
 ويليام گاري، مبلغ مسيحي، ۴۶۸  
 وينه، شهر، ۵۰۲
- ويوكانادا، ۱۹۱، ۲۰۲  
 هانور، ۳۵، ۳۶  
 هادريان، قيصر، ۳۶۸، ۳۶۹  
 هادس، الهه عالم تحت الارض، ۵۸، ۶۰  
 هاراكيري (خودكشي)، ۲۹۱  
 هاردوار، ۱۹۷، ۲۱۰  
 هارگويند، ۲۱۴  
 هازيديم، ۳۶۳  
 هامورابي، ۴۷  
 هان، سلاله خاقاني، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۲۹، ۲۳۸  
 ۲۴۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲  
 هانری چهارم، پادشاه آلمان، ۴۳۹، ۴۴۰  
 هانری درووند، ۴۷۱  
 هانری هشتم، ۴۵۵  
 هان-في، ۲۶۱، ۲۶۴  
 هانومان، پادشاه بوزينگان، ۲۸، ۱۹۴، ۱۹۵  
 هان يو، ۲۶۸، ۲۶۹  
 هاويه، ۳۶۲  
 هبل، مضم، ۴۸۱  
 هدايا، تقديم، ۶۳  
 هدايه المضلين، كتاب، ۳۷۴  
 هدر، ۸۲  
 هرا، همسر زويستر، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۷۰  
 هراكليطوس، ۴۱۹، ۴۲۲  
 هربرت اسپنسر، فيلسوف انگليسي، ۴۷۰  
 هرقل، امپراطور روم، ۴۹۸  
 هرکول، الهه، ۷۸  
 هرکولس، ۷۲  
 هرم، ۵۶  
 هرمان فرانك، ۴۶۰  
 هرمس، الهه، ۵۴، ۵۸، ۷۱  
 هرمس رومي، ۴۱۹

- هروانات (خرداد)، ۳۰۶  
 هروداگریا، ۳۶۷  
 هرودانثی پاس، حکمران جایل، ۳۶۴، ۳۶۵  
 ۳۶۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۰۴، ۳۹۰  
 ۴۰۵  
 هروس، ۳۶  
 هروله گردن، یکی از مناسک حج، ۴۹۵  
 هرولن الرشید، خلیفه عباسی، ۵۰۲  
 هری (خدا)، ۲۱۱  
 هرئوچینگ، کتاب، ۲۵۸  
 هرز بود، ۵۲  
 هستیا، الهه، ۶۶  
 هسوان شوانگ، ۱۶۰  
 هسون نزو، بزرگترین مبتدع، ۲۶۶ تا ۲۶۶  
 هسون شی، ۲۶۳  
 هسون شینگ — هسون نزو  
 هسیود، ۵۹، ۶۲، ۶۵  
 هفتسوس، الهه، ۵۸  
 هکت بولوس، ۵۶  
 هکسلی، طماس، فیلسوف انگلیسی، ۴۷۰  
 هکل، فیلسوف آلمانی، ۴۷۰  
 هلاد، ناحیه، ۵۴  
 هلادیک، ۵۳  
 هلایس، ۵۳، ۵۹  
 هلن، ۵۶  
 هلنیزم، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۱  
 هلیوبولیس، ۳۸  
 هلیوس، خدای آفتاب، ۵۶  
 همتکان (اعراف)، ۳۱۹  
 همورابی، مقنن، ۳۲۹  
 همه خدائی، ۲۲۰  
 هند، ۷۴، ۹۰، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۹۹  
 پارسسیان، ۳۲۱؛ کتب مقدسه، ۹۳؛ حجروم  
 آریانه‌ها، ۹۱  
 هندو، ۱۰۱  
 هندو اروپائی، ۵۳، ۶۴، ۷۴  
 هندو آریائی، ۶۹، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶  
 هندو ایرانی (آریانه‌ها)، ۴۲۹  
 هندوئیزم، ۸۹ تا ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۰۹ تا ۱۳۰، ۱۱۱  
 ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹  
 ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲  
 ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴؛ اوضاع کنونی، ۱۹۹؛  
 تأثیر علوم غرب در، ۲۰۰؛ خدایان سه‌گانه،  
 ۱۸۹؛ در قرون اخیر، ۱۷۱؛ طسرق نجات،  
 طریقه اخلاص، ۱۷۹؛ طریق نجات، طریقه  
 علم، ۱۷۶؛ طریقه نجات، طریقه عمل، ۱۷۴  
 عقاید عامیانه، ۱۸۸؛ فلسفه، ۱۰۵؛ معتقدات  
 عوام درخانه، ۱۹۵؛ مقاصد اربیه ارنه، ۱۷۳؛  
 مقاصد اربیه دهارما، ۱۷۳؛ مقاصد اربیه کاما،  
 ۱۷۳؛ مقاصد اربیه مکشا، ۱۷۴؛ مکاتب فلسفی  
 شانکهایا، ۱۸۳؛ نظریه لامذهبی، ۲۰۲  
 هندوستان، ۹۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۴  
 ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷  
 ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۳؛ اصلاحات  
 اجتماعی در، ۲۰۲؛ تغییرات سیاسی در، ۲۰۵؛  
 زواج خردسالان در، ۲۰۴؛ سحر در — سحر  
 و مذهب در هندوستان  
 هنگ‌کنگ، ۲۱۵  
 هنوتیزم (رب‌الارباب)، ۹۴  
 هو، خدا، رب ذائقه، ۴۰  
 هوآن، امپراطور سلاله‌هان، ۲۳۹  
 هوآن‌گتی، خاقان، ۲۳۸، ۲۲۲  
 هورب — سینا  
 هورونانی (خرداد)، ۳۱۴  
 هوروس، افسانه، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۴  
 هوریان‌ها، ۳۲۹  
 هوژنوت، یروستانهای فرانسه، ۴۵۴  
 هوما، شراب مقدس، ۹۲، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۲  
 ۳۱۷

- هومر، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۶۵؛ اساطیر، ۳۶۲  
 ۶۳؛ حماسه‌های، ۵۹؛ خدایان، ۵۷؛ منظومه، ۵۸  
 هوندون، ۲۹۲  
 هوسین‌کو، الهه مقدسه چینی، ۲۴۱  
 هوپوان، دانشمند و مبدع چینی، ۲۶۹  
 هینایانا، فرقه، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸  
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴  
 اصول عقاید، ۱۴۴  
 هینایانیزم، ۱۴۵  
 هیت‌ها، ۳۲۹، ۳۳۲  
 هیروگلیفیک مصری، ۳۴  
 هبکس‌ها، ۳۵  
 هیکسوس، قبیله، ۳۲۹، ۳۳۰  
 هیل‌دوبراند (گریگوری هفتم) پاپ، ۴۳۹  
 هیمالیا، کوه، ۹۴، ۱۹۶، ۲۱۰  
 همدال، ۸۱  
 هوم، ۴۶۹  
 یومی، ۲۷۸  
 یونان، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۷۴، ۷۵؛ خدایان، ۵۳ تا ۶۲؛ فلاسفه، ۶۲ تا ۶۴؛ فلسفه در، ۷۳  
 یونانیان، ۵۸، ۵۹، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳؛ شعرای ترازیک، مذهب، ۶۲ تا ۶۴؛ مذهب در، ۵۳ تا ۶۴  
 یونی، ۱۹۰  
 یوهوانگ (الهه)، ۲۴۰  
 یهود، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۹  
 ۳۸۰؛ درآیینایا، ۳۷۲؛ مذهب، ۳۲۵؛ همچنین  
 — مذهب  
 یهودا(ی)، اسخربوطی، ۴۰۵؛ جلبلی، ۳۶۶؛ مگابی، ۳۵۹، ۳۷۷؛ ملاوی، ۳۷۳  
 یهودیان، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۸، ۴۱۰  
 آزادی، ۳۷۸ تا ۳۸۰؛ آزار، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۸؛ امارت بابلی، ۳۴۸ تا ۳۵۳؛ اعیاد در
- یائو، خاقان، ۲۲۶، ۲۵۷  
 یاجورودا، کتاب، ۹۳، ۹۷، ۱۸۱، ۱۹۰  
 یازانا، ۳۱۴  
 یاما (انسان نخستین)، ۹۵  
 یاما (اجتناب از امیال)، ۱۸۵  
 یاما، خدای، ۱۹۵  
 یامانو، ۱۵۲  
 یامی، ۱۷۸  
 یانگ، نیروی مفکر، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۶۵  
 ۲۶۹، ۲۷۰  
 یانگ‌جو، حکیم، ۲۳۱  
 یوسیان، ۳۳۲  
 یثرب — مدینه  
 یجیالای، دمشق، ۴۳۶؛ ممدان، ۳۸۹، ۳۹۰  
 ۳۹۱، ۳۹۴



- قرون وسطی، ۳۷۶ آوارگی، ۳۶۶، پراکتگی،  
 ۳۷۵، ۳۷۶، تحولات نمازه در بین، ۳۸۱،  
 جنگهای صلیبی، ۳۷۵؛ در قرون وسطی،  
 ۳۷۱ تا ۳۷۷، دوره سلطه رومیان، ۳۶۴،  
 نفوذ بیکانگان در، ۳۵۹ و مسلمانان، ۳۷۲،  
 و مسیحیان، ۳۷۱ و یونانیان، ۳۵۷ تا ۳۵۹  
 یهودیه، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۶۷،  
 همچنین — فلسطین  
 یهوه، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷،  
 ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶،  
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۱،  
 ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، آئین،  
 ۳۴۹، اعتلاء دین، ۳۵۳، خدای موسی، ۳۳۹،  
 طرد، ۴۲۱؛ و بدل، ۳۲۶  
 یهو یاقیم، پادشاه یهود، ۳۴۸  
 ییما، ۳۰۱، ۳۱۲  
 بین، نیروی مؤنث، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۶۵،  
 ۲۶۹، ۲۷۰  
 بین هسی، ۲۳۰